بسم الله الرحمن الرحیم

*** (در متن و حاشیه این کتاب شمارهٔ صفحات مطالبی که به هم مربوط می‌باشد) ***

*** (برای اهل فن تحقیق نوشته شده، اگر رجوع فرمائید استفاده بیشتری خواهید نمود) ***

* (و اگر به شماره صفحات رجوع ننمائید هیچگونه مشکلی در مطالعهٔ کتاب ایجاد نخواهد شد) *

* (افرادی که فرصت کمتری دارند بهتر است این کتاب را بدون رجوع به صفحات مختلف مطالعه نمایند) *

******** (از صفحه ۲)

***(هو المُعین)* درحاشیه صفحاتی از این کتاب احادیثی از کلمات لسان الله مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام برای نشر و احیای اوامر و نواهی آل الله ائمه طاهرین علیهم السلام و تکمیل هدف و مفاهیم علمی این کتاب درج گردید. از« غُرَرُالْحِکَم و دُرَرُ الْکَلِم » تألیف عالم جلیل « آمُدی » ترجمه « خوانساری » به تصحیح « میر جلال الدین حسینی محدِّث اُرمَوی » چاپ دانشگاه تهران.**

*** إن شاء الله احادیث و نصایح حاشیه این کتاب را به صورت مستقل هم مطالعه و استفاده فرمائید ***

******** (از صفحه ۵۸)

« فهرست احادیثی که در مربع‌های کتاب اَنسابُ النَّواصِب قرار گرفته است »

كلمة الله هي العليا

* وَ الشّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآنِ * ۶۰ـ الاسراء

* إنّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی اَصْلِ الجَحیمِ * ۶۴ـ صافات

* وَ مَثَلُ کَلمَة خَبیثَة کَشَجَرَة خَبیثَة * ۲۶

* اَلَمْ تَرَ اِلَی الّذینَ بَدّلُوا نعْمَةَ الله کُفْراً وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوار* ۲۸

* جَهَنّمَ یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ * ۲۹ـ ابراهیم علیه السلام

هوَ
الْعزیز

هوَ
الْجبّار

***

(معرفی و شناسنامهٔ مخالفین قرآن و عترت علیهم السلام)

(ناپاک‌نیاکانِ لامذهب)

هوَ
الْقهّار

هوَ
الْمنتقم

اَنْسابُ النّواصِب

(عزانامه و سیاه نامهٔ سنیانِ عمری‌لعنة الله علیهم)

﴿کتاب برگزیده تاریخ﴾

تألیف:

علی بن داود الخادم الاستر آبادی

قرن یازدهم ـ ۱۰۷٦ ـ هـ ق

تنظیم، بازنگری، اصلاحات و مندرجات

مرحوم مغفور جنت مکان خلد آشیان

بندهٔ آل علیّ﴿ علیهم السلام ﴾

سید صادق میرشاه ولد

* پیامی که آن شاه مردان دهد
به دلهای مرده همه جان دهد *

* (ان شاء الله از منزل بیرون نبرید و بدست نا اهل ندهید) *

وص ۱۷۹ـ ۲۹۷ـ ۵۲۳ـ ۵۷۱

كَلِمَةُ اللّهِ هِيَ الْعُلْيا

بسم الله الرّحمن الرّحیم ولا حول ولا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم

و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

* اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِه *

فی هذِهِ السّاعَةِ وَفی کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلیلاً وَ عَیْناً

حَتّی تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً

*****

* مرحوم سیّد هاشم بحرانی رضوان الله تعالی علیه کتابی دارد* (فکاهی اعتقادی) *

به نام **ضِرطَةُ البقر فی یوم وفاة عُمَر** لعنة الله علیه، تحقیق و مطالعه فرمائید.

(عقد الدرر فی شقّ بطن عمر لعنه الله) الذریعه ج ۲۵ ص ۳۰۳

... به خدا قسم اگر این امت (مسلمین) تا روز قیامت بر روی پا بر خـاک بایـستند و خاکستر بر سر بریزند، و به درگاه الهی زاری کنند و تا روز قیامت نفرین کنند کسانی را که با (خیانت و جنایت و) جرمی که به امت نموده‌اند، آنان را گمراه کردنـد و از راه خدا بازداشتند، و به سوی آتش کشانیدند، و در معرض نارضایتی پروردگارشان قرار دادند، و ایشان را مستحق عذاب خدا کردند، باز هم در لعنت نمودنشان مقصرند ...

(با این همه نفرین و لعنت نمودن تکلیفشان را در تبرّی کامل انجام نداده‌اند و عذاب ضایع کنندگان شریعت بیشتر از این‌ها است) *** (فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام) *** **سلیم بن قیس حدیث ۱۵**

انساب به معنی: نسب‌شناسی ـ شناسنامه

نواصب لعنة الله علیهم: دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

*** (در متن و حاشیه کتاب شمارهٔ صفحات مطالبی که به هم مربوط می‌باشد) ***

*** (برای اهل فن تحقیق نوشته شده، اگر رجوع فرمائید استفاده بیشتری خواهید نمود) ***

* (و اگر به شماره صفحات رجوع ننمائید هیچگونه مشکلی در مطالعهٔ کتاب ایجاد نخواهد شد) *

(افرادی‌که فرصت کمتری دارند بهتر است این‌کتاب را بدون رجوع به صفحات مختلف مطالعه نمایند.)

وص ۱۲۳ ـ ۴۵۹ ـ ۵۲۳ ـ ۵۳۴ و باب ۱۴

*** اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا و ما کُنّا لِنَهْتَدیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّهُ *** (سوره اعراف آیه ۴۳) *

* ﴿ اَللّٰهُ ﴾ * * ﴿ اَللّٰهُ ﴾ * * ﴿ اَللّٰهُ ﴾ *

هُوَالَّذی أرسَلَ رَسولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی‌الدّینِ کُلِّه وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکوُن صف ۹

یُریدونَ أنْ یُطفِئوا نورَ الله بِأفْواهِهِمْ وَ یَأبَی اللهُ إلاّ أنْ یُتِمَّ نورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرونَ توبه ۳۲

مفاتیح * لا إلهَ إلاّ اللهُ وَ لا نَعبُدُ إلاّ إیّاهُ مُخلِصینَ لَهُ الدّینَ وَ لَو کَرِهَ الْمُشْرِکوُن * (وص ۱۱ ـ ۹۷)

منکر ولایت مشرک و کافر است

*** کمال الدّین ***

*** فی البرائة عن أعداء امیرالمؤمنین علیه السلام *** (بحار ۲۷)

*** الامام ابوالحسن الرضا علیه السلام : کمال الدین ولایتنا و البرائة من عدوّنا ***

کامل بودن دین، ولایت ما اهلبیت و بیزاری جستن از دشمنان ماست

وص ۲۷ ـ ۱۴۹

یَحتاجُ الامامُ اِلیٰ قَلْبٍ عَقُولٍ، وَ لِسٰانٍ قَوُوُلٍ، وَ جَنانٍ عَلیٰ اِقامَةِ الْحَقِّ صَؤُوُلٍ

۳۰

(دستورائمه علیهم السلام، به سب و لعن ابوبکر و عمر «لعنة الله علیهما»)

*** قالَ الصادقُ علیه السلام : ... نَحْنُ مَعاشِرُ بَنی هاشِمٍ ***

*** نَأمُرُ کِبارَنا وَ صِغارَنا بِسَبِّهِما وَ الْبَرائَةَ مِنْهُمٰا ***

ما خاندان بنی هاشم امر می‌کنیم بزرگان و کوچکان خودمان را که
به آن دو (ابوبکر و عمر) دشنام بدهند و از آنها بیزاری بجویند.

(بحار ۴۷ ص ۳۲۳ ـ رجال کشی) * (و ص ۹ ـ ۸۷ ـ ۱۲۳ ـ ۱۷۹ ـ ۵۵۲ و باب ۱۴ همین کتاب)

(گردن بسیاری را می‌زند در ص ۴۷۳)

پیش‌من‌حرفی‌ز اسرار ولایت برترست	زانکه صد فصل‌از فنون علم‌را، ازبر کنی
آنچه در وصف علیّ دانم،اگر گویم،مرا	طعن در محراب گویی ،لعن برمنبرکنی
رازها دارم بدل،گر پرده بگشایم،مرا	طُعمه‌ی‌شمشیرسازی،مُثله‌ی خنجرکنی

۵۶ ـ ۵۰۷

سپاسگزاریم خدایی را که ما را بسوی ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از اولاد بزرگوارش علیهم السلام هدایت و رهبری فرموده.

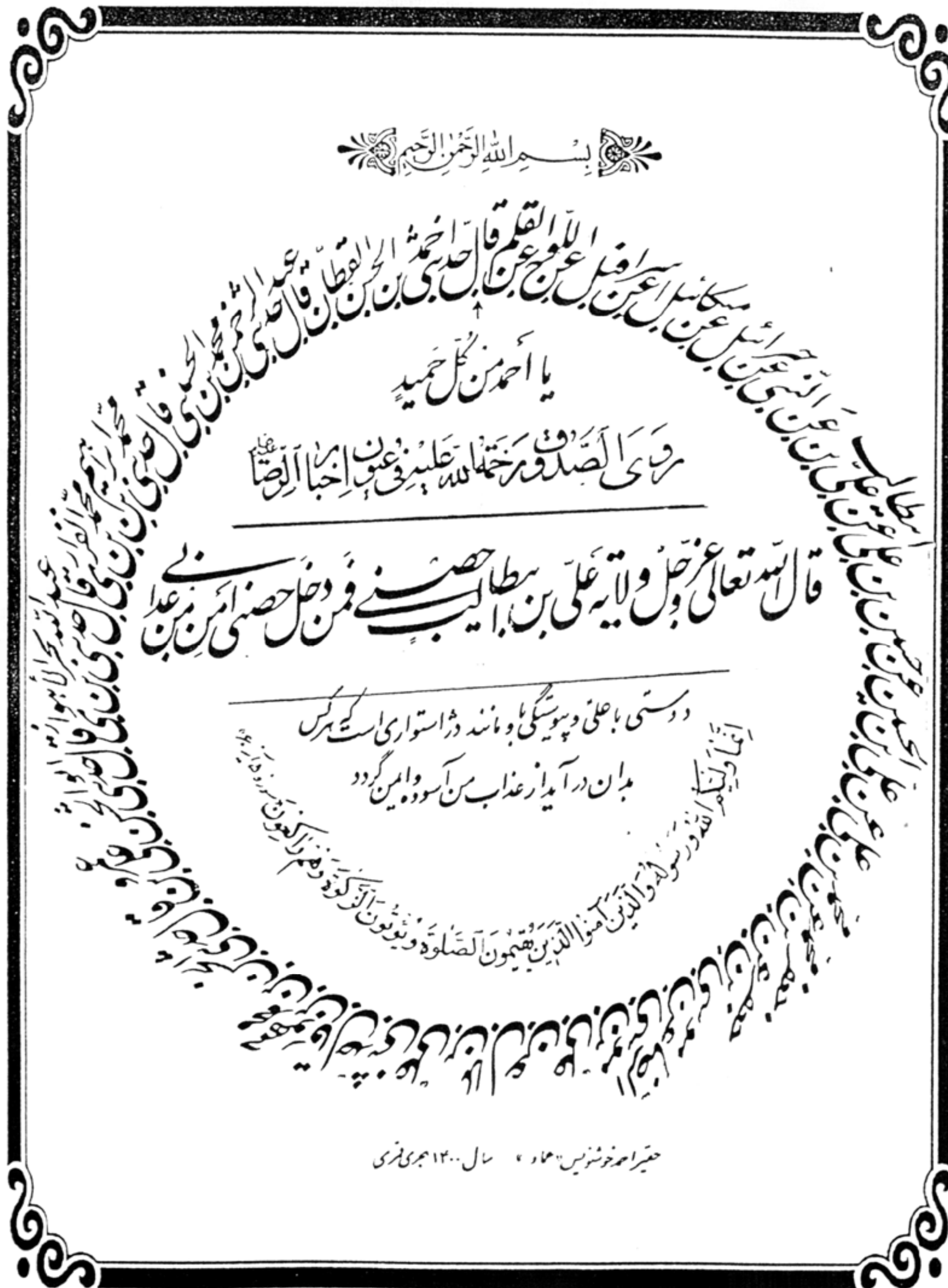
* (تفسیر جامع ج ۶ ص ۴۲۱) * وَ قالُوا ما لَنا لا نَرى رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الأَشْرار * (سوره ص آیه ۶۲) * (و ص ۴۹۲ همین کتاب)

دیوث ۷۹ ـ دو دربان ضلالت ۱۰۴ ـ سگ ۱۲۸ ـ خوک ۲۲۴ ـ فخررازی ۴۲۰ ـ روباه ۳۱۴ ـ عشرهٔ مبشره ۳۴۵ ـ شغال ۳۹۲ ـ فرشتهٔ نقاله ساختگی ۵۶۰

باب	موضوع	باب	موضوع	باب	موضوع
۱	خلیفه سنیان: ابوبکرخر	۲	خلیفه سنیان: عمر بی پدر	۳	شهید سنیان:عثمان سگ پدر
۴	امام سنیان:معاویه خبیث	۵	امام سنیان: یزید پلید	۶	رهبرسنیان‌عمروعاص‌زنازاده
۷	رهبرسنیان:زیاد زنازاده	۸	رهبر سنیان: عبیدالله زنازاده	۹	رهبرسنیان: عمرسعد زنازاده
۱۰	رهبر سنیان: زبیر درنده	۱۱	رهبرسنیان: طلحه زنازاده	۱۲	* سوء نسب سنیان *
۱۳	* کفر خلفای سنیان *	۱۴	ثواب لعن نمودن بر سنیان	۱۵	مطاعن خلفای سنیان
۱۶	مطاعن ابوبکر خر	۱۷	درک رفتن ابوبکر خر	۱۸	مطاعن عمر بی پدر
۱۹	مکالمه شیطان باعمر بی‌پدر	۲۰	جشن دامادی عمر بی‌پدر	۲۱	مطاعن عثمان سگ پدر
۲۲	درک رفتن شهید سنیان	۲۳	خالد پلید رهبر سنیان	۲۴	طلحه و زبیر فرزندان عایشه
۲۵	عایشه و حفصه مادر سنیان	۲۶	درک رفتن عایشه مادر سنیان	۲۷	ابوموسی اشعری، فرزند عایشه
۲۸	محدث سنیان ابوهریره ملعون	۲۹	انس، محدث خیانتکار سنیان	۳۰	رهبرسنیان‌عبدالله بن‌عمربی‌پدر
۳۱	سیاستمدارسنیان عمروعاص‌منافق	۳۲	مطاعن معاویه خبیث	۳۳	درک رفتن معاویه خبیث
۳۴	روش یزید پلید رهبر سنیان	۳۵	درک رفتن یزید پلید	۳۶	عاقبت کار سنیان کربلا رفته
۳۷	اسامی دشمنان حق و عدالت	۳۸	عذاب دشمنان عدالت	۳۹	مسخ شدن دشمنان حق
۴۰	نکبت و خواری دشمنان حق	۴۱	نمونه‌ای از انتقامها	۴۲	ولایت، ضامن نجات ازجهنم
۴۳	سنیان اهل بهشت ندارند	۴۴	احادیث و دین سازی سنیان	۴۵	*جبری بودن سنیان*
۴۶	*کافر بودن سنیان*	۴۷	فقیه سنیان ابوحنیفه کثیف	۴۸	فقیه سنیان شافعی شیاف
۴۹	فقیه سنیان مالک ذنوب	۵۰	فقیه سنیان حنبل **خداساز**	۵۱	نوادر تاریخ تشیع

*** اُلاغ ـ بوزینه ۹ * منافقین ۴۰ ـ ۴۸۱ * اصحاب عقبه ۹۸ * آثار سقیفه ص ۱۰۸ * تغییر احکام۱۱۶*
* نسبت سِحر به بنی هاشم ص۱۰۵* نعثل۱۹۳* بنی‌امیّه ص ۲۱۶ ـ ۴۰۱ * نماز باطل سنیان ۵۳۲ *
* دعی ۸۶ * وَ شارکهُم ۸۹ * اقیلونی ۱۸۱ * اوّلی و دوّمی ص ۱۲۱ * مُرتد۲۲۶ * مارمولک ۴۲۷ *
جوینی ۱۴۷ *گوساله ۱۶۳ * مسخ روحی ۲۰۰ ـ ۲۲۴ * اشعث ۲۰۶ * امت کور ۲۵۰ * غزالی ۵۵۵**

(پیروان ابوبکر خر و عمر بی‌پدر و عثمان سگ پدر)در جهنم به یکدیگر می گویند چه شده که رافضیان و شیعیان را که اشرار می‌دانستیم در جهنم نمی‌بینیم



قال علیٌ عليه السلام: تعلّمُوا القُرْآنَ فإنَّهُ رَبیعُ القُلوبِ واسْتَشْفُوا بنُورِهِ فإنَّهُ شفاءُ الصّدُورِ. {۴۵۴۱} از ترجمه کتاب غرر الحکم آمدی

وص ۱۹۴ - ۲۹۷ - ۴۹۲ - ۵۰۵

یا محمّد یا علی

بسمه تعالی

یا علیّ یا محمّد

قال رسول الله صلّی الله علیه وآله

إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله وعلیّ بن ابیطالب

وعلیّ افضل لکم من کتاب الله

لأنّه مترجم لکم عن کتاب الله

شریعتی

(البرهان ج ۱ ص ۲۹)

❊ الدّیلمی، و ابوالحسن محمد بن شاذان، عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله ﴿ ﴾ ❊

بیاموزید قرآن را پس بدرستی که آن بهار دل‌ها است و شفا بجوئید به نور آن پس بدرستی که آن شفای سینه‌ها است.

موضوعات قرآن ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۲۸ - ۹۱ - ۱۳۳ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۸۲ - ۲۰۰ - ۲۳۸ - ۲۵۸ - ۲۸۰ - ۳۰۹ - ۳۳۴ - ۳۶۴ - ۳۷۹ - ۴۰۹ - ۴۷۳ - ۵۳۰ - ۵۴۵

تفکّر کنید در آیات قرآن مجید و عبرت بگیرید به‌آن؛ پس به‌درستی‌که آن رساترین عبرت‌ها است.

قال علیٌ علیه‌السلام: تَدَبَّرُوا آیاتِ الْقُرْآنِ وَ اعْتَبِرُوا بِهِ فَاِنَّهُ اَبْلَغُ الْعِبَرِ. {۳۴۹۳}

* یٰا أبٰا صٰالِحَ المَهدیّ أدرکنا بعَفوک و لا تُهلکنا بذنوبنا *

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلیِّ بْنِ اَبیطٰالِبٍ اَخی نَـبِیِّکَ وَ وَلِیِّهِ وَ صَفِیِّهِ وَ وَصِیِّهِ وَ وَزیرِهِ وَ مُسْتَوْدَعِ عِلْمِهِ وَمَوْضِعِ سِرِّهِ وَ بٰابِ حِکْمَتِهِ وَ النّٰاطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدّٰاعی اِلیٰ شَریعَتِهِ وَ خَلیفَتِهِ فی اُمَّتِهِ وَ مُفَرِّجِ الْکُرَبِ عَنْ وَجْـهِهِ قٰـاصِمِ الْکَـفَرَةِ وَ مُـرْغِمِ الْفَجَرَةِ الَّذی جَعَلْتَهُ مِنْ نَـبِیِّکَ بِـمَنْزِلَةِ هٰـرُونَ مِـنْ مُـوسیٰ

اَللّٰهُمَّ وٰالِ مَنْ وٰالاٰهُ وَ عٰادِ مَنْ عٰاداٰهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَنْ مَنْ نَصَبَ لَهُ مِنَ الْاَوَّلینَ وَ الْـاٰخِرینَ وَصَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ مٰا صَلَّیْتَ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْ اَوْصِـیٰاءِ اَنْـبِیٰائِکَ یٰا رَبَّ الْعٰالَمینَ.

۱ * امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۲۲ سوره ابراهیم **«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الاَمْرُ» فرمودند:**

در این آیه و هرکجا در قرآن جملهٔ «قال الشیطان» است، دومی (عمر لعنة الله علیه) **می‌باشد.**

لعن بر شیطان و بر شیطانیان	**۵۸۹**	**ز اولین تا آخرین از انس و جان**
لعن اگر بد بود در قرآن نبود	**۸۸**	**درکلام الله و بر شیطان نبود**
لعن یعنی حزب شیطان نیستیم	**۲۵۶**	**از عبودیت پشیمان نیستیم**
لعن یعنی خصم قرآن نیستیم	**۳۵۴**	**با کتابُ الله و عترت زیستیم**

*** إنَّ اَنْکَرَ الاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ ***

به درستی که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

۲ * در بیان آیه (۱۹ سوره لقمان) **از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده فرمودند:**

خداوند گرامی‌تر است از آنکه مخلوقی را بیافریند و آن را تحقیر کند و یا انکار نماید، مراد از حمیر در این آیه الاغ نیست بلکه زریق و صاحب او(ابوبکر و عمرلعنة الله علیهما) می‌باشند که در تابوتی از آتش به صورت دو خر بوده و چون صیحه می‌زنند اهل آتش و جهنم از صدای (نحس خرکی و پلید) آنها در عذاب بوده و منزجر می‌شوند. (تفسیر جامع)

*** (نیم رخ، تمثالِ سگ مثالِ جهنمیِ، حرزت ابوبکر و حرزت عمر لعنة الله علیهما) ***



دو خر جهنمی اصیل

از باغ وحش بوزینه‌های بنی امیه

دو داداش همرنگ

دو برادرمنافق و

دو یار همراه تا جهنم

لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً

و ص ۲۰۲

و ص ۴۰۵

دو سگ سیاه بی‌وفا ۲۹۲

شماره فیلم عکس در ۲۳ ـ ۱۲۸ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۳ ـ ۱۷۹ ـ ۲۰۳ ـ ۲۱۳ خوک ۲۲۴ ـ ۲۲۶ ـ ۲۷۸ ـ ۲۸۱ ـ ۲۹۷

تفسیر جامع ۲۷۳ * (الاغ ۹ ـ ۱۲۰ ـ ۲۲۶ ـ ۳۶۱ ـ ۵۱۸ ـ ۵۷۹) * (بوزینه ۹ ـ ۱۷۵ ـ ۲۹۷ ـ ۴۰۵ ـ ۵۱۸) *

۲۰۳ ـ (امام صادق علیه السلام فرمود: اهل جهنّم از ابوبکر و عمراذیت شده و از صدای(ناله و شیون خرکی) آنها عذاب می کشند. ـ بحار ۴۷ ص ۱۱۲)

إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ

وَ یُؤتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُون

* * سرپرست شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پای می‌دارند * *

* * و در حال رکوع به فقیران زکات می‌دهند * * (مائده ۵۵)

۳*درکتاب احتجاج از حضرت عسکری علیه‌السلام روایت‌کرده درحدیثی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: منافقین (لعنة الله علیهم) حضور پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند آیا حکم واجبی دیگر هست بر ما که هنوز پروردگار او را نازل نکرده تا بدانیم بعد از آن چیزی باقی نیست و بیش از این تکلیفی نداریم؟ خداوند این آیه را نازل فرمودند:

« قل انما اعظکم بواحدة » همانا سفارش می‌کنم شما را به ولایت،

سپس آیه (۵۵ مائده) انما ولیکم الله نازل شد. (و ص ۳۰ ـ ۱۸۲)

و اختلافی در میان امت نیست که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده و کسی جز آن حضرت در رکوع صدقه و زکات نداده است .

۴ * حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند: امر کرد خداوند به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ولایت علی علیه‌السلام را، و نازل کرد آیهٔ «انما ولیکم الله ـ آیه ۵۵ سوره مائده» را، و واجب نمود بر مردم ولایت اولی الامر را، آن مردم ندانستند اولی الامر چه اشخاصی هستند.

خداوند به پیغمبرش امر فرمود تا تفسیر کند برای آنها اولی الامر و ولایت ایشان را چنانچه تفسیر فرموده نماز و زکات و حج و روزه را برای آن مردم. (اصول کافی)

وقتی امر خداوند به پیغمبرش ابلاغ شد می‌ترسید از آن که مردم از دین برگردنـد و تکـذیب کنند فرمایشات او را، وحی رسید به او: ای پیغمبر برسان ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر مردم، اگر ابلاغ نکنی مانند آن است که هیچ کدام از احکام ما را ابلاغ نکرده باشی، ما تـو را از شـرّ این مردم (منافق) حفظ می‌نماییم، سپس پیامبر، آن حضرت را بـه خلافـت نـصب فرمودنـد

وص ۱۹۴ ـ ۵۰۵ ـ ۵۰۶

(۲۶۱ ـ ۳۹۴

۱۶

اللهم أجز عمر(لعنة الله علیه) لقد ظلم الحجر و المدر (ص ۶۲ الجمل، شیخ مفید)

۵ ❋ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: واجبات یکی پس از دیگری از جانب خداوند نازل می‌شد و آخرین حکم واجبی که نازل شد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. سپس آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد که خداوند می‌فرماید: دین شما را (به ولایت علی علیه السلام) کامل کردم و بعد از این احکام واجبی نازل نکنم. (تفسیر جامع ج ۲ ص ۲۳۰)

❋ یُریدوُنَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ الله بِاَفْواهِهِمْ وَ یَأبَی اللهُ الاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ ❋
❋ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ❋

❋ می‌خواهند نور خدا را به وسیلهٔ دهانشان خاموش کنند، و خدا نورش را تمام می‌کند ❋
❋ و اگر چه کافران نپسندند ❋

۶ ❋ در تفسیر این آیه (۳۲توبه) **از امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام آمده است: می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را خاموش کنند ولی خدا نمی‌گذارد و خدا نورش را یعنی امامت را کامل می‌کند.** (کافی ج ۱)

❋(قال رسول الله صلی الله علیه و آله)❋

❋ ❋ من قال لا اله الاّ الله و محمّدٌ رسول الله، فلیقل علیّ امیرالمؤمنین ولیّ الله ❋ ❋
کسی‌که می‌گوید لا اله الاّ لله و محمّدٌ رسول الله پس باید بگوید:
علیّ امیرالمؤمنین ولیّ الله
و فرمود:کسی که لا اله الا الله بگوید، درهای آسمان گشوده می‌شود، و کسی که بعد از آن بگوید محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ،جلوهٔ حق بر افروخته می‌شود و سبب خشنودی خدا می‌گردد، و کسی که بعد از آن بگوید: علیٌّ ولیّ الله خداوند تمام گناهان او را می‌بخشد اگر چه به عدد قطرات باران باشد.
❋ (اَشْهَدُ أنَّ عَلیّاً و أولادَهُ الْمَعصومینَ حُجَجُ الله) ❋
❋ (رُجحان شهادت ثالثه را در همه جا استنباط نموده‌اند) ❋
❋ آیة الله سیّد محسن حکیم، صاحب مستمسک العروة الوثقیٰ، واجب می‌دانند❋

(بحار ج ۲۷ ص ۲ ـ فضل بن شاذان ـ احتجاج طبرسی)❋(تفسیر جامع ج ۱ ص ۳۲۲ ـ ج ۳ ص ۵۲۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خدایا عمر(لعنة الله علیه) را به سزای عملش برسان که به هر سنگ و کلوخی ستم نمود.

وص ۱۴۹
۲۱۰
۳
۱۲۸ ـ ۱۴۲ ـ ۱۷۴ ـ ۳۵۴ ـ ۴۹۰ ـ ۴۹۲ ـ ۴۹۷

*** إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجسَ اَهلَ الْبَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهیراً ***

*** خدا چنین می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد ***

*** و شما را کاملاً پاک گرداند. *** (احزاب ۳۳)

۷ * امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمودند: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

یا علیّ این آیه (تطهیر) در شأن تو و فاطمه و حسنین و ائمهٔ گرامی علیهم‌السلام

از فرزندان حسین نازل شده است.

گفتم: یا رسول الله ائمه بعد از شما چند نفر می‌باشند؟فرمودند:
دوازده نفر، اول آنها تو هستی، بعد از تو حسن و حسین و علی زین العابدین فرزند حسین،
و یک به یک اسامی ایشان را بیان نمود تا حضرت حجت علیهم‌السلام
و فرمودند: اسامی تمام شما بر ساق عرش نوشته شده، در شب معراج پروردگار فرمودند:
اینها نام اوصیا و ائمّهٔ بعد از تو می‌باشند همهٔ ایشان پاک

و پاکیزه و معصوم هستند، دشمنان آنها ملعونند.

۸ * ابی جارود روایت کرده که زید فرزند امام زین العابدین علیه‌السلام گفت:

پدرم به من فرمودند: بعضی از مردم جاهل و نادان چنین تصور کردند که مراد از اهل بیت زنهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند، به خدا قسم هر کس چنین خیال کند گنهکار است و دروغ گفته، زیرا اگر مقصود زنهای آن حضرت بودند (در قرآن) به جای کلمهٔ «عَنْکُمْ باید عَنْکُنَّ و به جای یُطَهِّرَکُمْ، یُطَهِّرْکُنَّ استعمال می‌شد »، چنانچه در آیات سابقه همین طور بوده، و در آیهٔ « وَاذْکُرنَ ما یتلی فی بُیُوتِکُنَّ » ضمیر تأنیث آورده، بنابراین آیه تطهیر ویژه خمسهٔ طیبه نازل شده و زنهای پیغمبر مشمول مفاد آن آیه نمی‌باشند. (تفسیر جامع ـ ج ۵)

ما عادی أحد قوماً أشدّ من معاداة عمر(لعنة الله علیه) لاهل بیت الرّسول صلی‌الله‌علیه‌وآله (کامل بهائی ج ۲ ص ۱۳)

وص ۱۳۷ ـ ۵۰۴ ـ ۵۴۷ ـ ۵۵۰

قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (شوری ۲۳)

بگو ای پیغمبر من از شما بر رسالتم اجری نمی‌خواهم مگرمودّت و محبت نسبت به نزدیکانم.

۹ * شیخ صدوق در کتاب اعتقادات باب چهل و یکم فرموده: اعتقاد ما شیعیان در شأن سادات علویه آن است که ایشان از آل رسول الله اند و دوستی آنها واجب است. زیرا حقتعالی به پیامبرش فرمود به امت بگو: « قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی » و محبت دربارهٔ خویشاوندان پیغمبر اجر و مزد رسالت است. (وص ۳۰ ـ ۱۵۲ ـ ۱۷۱)

۱۰ * امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: رسول الله ﷺ فرمودند: بهشت حرام است بر آنان که بر اهل بیت من ستم و ظلم کنند و عترت مرا برنجانند، و هرکس احسانی به یکی از فرزندان عبدالمطلب علیه‌السلام بنماید و او نتواند جبران نماید من در روز قیامت آن را جبران می‌کنم.

۱۱ * ابن بابویه از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده فرمودند:سبب نزول آیه (مودّت) آن بود که چون رسول‌الله ﷺ در مدینه منوره مال و ثروتی نداشتند، و اتفاقاً پیش آمد می‌کرد که احتیاج به مالی داشتند، انصار و اصحاب با خود گفتند: خدای تعالی ما را به دست پیغمبر خاتم ﷺ هدایت و رهبری فرموده، و مخارجی برای حضرتش پیش می‌آیدکه قادرنیست به آن قیام کند اگر ما برای او مالی جمع کنیم روا باشد. (تفسیر جامع ج ۶ ص ۲۰۶)

به حضور پیامبر اکرم ﷺ رفتند عرضه داشتند ای رسول خدا، تن و جان و مال ما فدای تو باد، می‌خواهیم قسمتی از اموال خود را حضورتان تقدیم بداریم و تورا مستغنی و بی نیاز کنیم. پروردگار این آیه را نازل فرمودند: ای محمد ﷺ به این مردم بگو من از شما مزد رسالت طلب نمی‌کنم، مگر آنکه دوستی و محبّت مرا در حق اهل بیت و ذرّیه‌ام منظور داشته و دوستدار و علاقمند به (اطاعت) آل عصمت و طهارت باشید

که این نیز به نفع خود شما است زیرا که تنها وسیلهٔ هدایت‌یافتن شما است.

نوع استثناء در این آیه،استثناء منقطع است، زیرا دوستی اهل بیت اجر و مزد رسالت نیست، بلکه تکلیف و امر واجبی است بر مردم، و « إلا » به معنای لکن است، پیامبر فرمود: ﷺ اجر و

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: هیچ کسی با گروهی دشمنی نکرده است شدیدتر از دشمنی عمر(لعنة الله علیه) با اهل بیت پیامبر ﷺ

(امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمودند: محافظت بر دوستی اهل البیت ندارند مگر مؤمنین. تفسیر جامع ج ۶ ص ۲۳۹)

مزدی از شما طمع نمی‌دارم **ولکن** توقع آن است که اهل بیت و خویشان مرا دوست بدارید.
و این حدیث را طبرسی از حضرت باقر علیه السلام و بسیاری از خاصه و عامه نقل نموده‌اند.
(تفسیر جامع ۶ ص ۲۰۶)

مطلق اظهار محبّت زبانی اساس دین نیست، بلکه محبّتی اجر رنج ۲۳ سال رسالت و اساس دین است که توأم با حقیقت و اخلاص و فرمانبری از اوامر و نواهی ایشان، و دشمنی با دشمنان ایشان باشد، و به چنین محبّتی که تنها وسیله هدایت و احیای شریعت نبوی است خداوند متعال در این آیه به آن امر کرده، و آن استقامت در ولایت و احترام حافظان دین و اطاعت امامت را برای حفظ توحید و اساس شریعت، مزد رسالت قرار داده است. (وص ۴۷)

قال رسول الله صلی الله علیه وآله

اَنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هٰذِهِ الامة وَ لَحَقُّنا عَلَیْهِم اَعْظَمُ مِنْ حَقِّ اَبَوَی وِلادَتِهِمْ
فَاِنّٰا نُنْقِذُهُمْ اِنْ اَطاعُونا مِنَ النّارْ اِلی دارِ الْقَرارِ
وَ نُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودیَةِ بِخِیارِ الاَحرار...

۱۲* رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند: (بحار ج ۲۳ ص ۲۵۹)
من و علی علیه السلام پدران این امتیم و همانا حق ما بر آنها بیشتر و بزرگتر است از حق پدر و مادر ولادتی آنها، پس اگر ما را اطاعت کنند، ما آنها را از آتش جهنم به سوی دار القرار (بهشت) نجات می‌دهیم ، و از بندگی به آقایی می‌رسانیم ...

اَنَا وَ جَمیعُ مَنْ فَوْقَ التُّرابِ | فِداءُ التُّرابِ نَعْلِ اَبِی التُّرابِ

* من و، هرکس که بر روی ترابیم | فدای خاک پای بوترابیم *

* بسم الله الرّحمن الرّحیم * ولا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم *

و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

۱۳ * قال رسول الله صلی الله علیه و آله *

*** إنّی تٰارِکٌ فیکُمُ الثِّقْلَیْنِ، کتاب اللهِ و عِتْرَتی أهلَ بَیتی ***

*** إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمٰا لَنْ تَضِلّوٗا أبَداً، فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونَ فیهِمٰا ***

*** وَ إنَّهُمٰا لَنْ یَفْتَرِقا حَتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ، نَبّأنی بِذلِکَ اللَّطیفُ الْخَبیر***

* من در بین شما دو چیز گرانبها می‌گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را * که اگر به این دو تمسک بجویید هرگز گمراه نمی‌شوید، پس مواظب باشید که چگونه هستید بعد از من دربارۀ این دو، و این دو از همدیگر جدا شدنی نیستند، تا اینکه در کنار حوض کوثربر من وارد شوند، و به این مطلب خبر داد مرا آن خداوند با لطف و آگاه.

(اصول کافی باب ۳۶۷) وص ۲۰۰ ـ ۵۱۱ ـ ۵۹۳

هرچه نه قال الله، نه قولُ الرّسول	۱۷۸	فضل مدان فضله بدان، ای فضول

* « ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیم » *

* روز **قیامت** هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال می‌شود. از عمرش که در چه چیز فنا کرده، از جسمش که در چه راهی از بین برده، و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی انفاق کرده و از **محبت ما اهل البیت** علیهم السلام (بحار ج ۲۷ ص ۱۳۰)

۱۴ * امام صادق علیه السلام فرمودند: ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله همان نعیمی هستیم که خداوند عطا نموده به بندگانش، و به سبب ما الفت می‌گیرند با یکدیگر بعد از اختلافشان، و به وسیلۀ ما مهربان کرد مردم را بعد از آنکه با هم دشمن بودند، و هدایت کرد آنها را به سوی اسلام، * و ما نعمتی هستیم که (در قیامت) خداوند پرسش (و بازخواست) می‌کند از آن. *

(و ص ۸۴ ـ ۹۶ ـ ۱۵۰ ـ ۲۵۹ ـ ۲۹۷ ـ ۳۴۶ ـ ۴۸۷ ـ ۴۹۰ ـ ۴۹۴ ـ ۴۹۷ ـ ۵۰۵ ـ ۵۰۶ ـ ۵۴۹)

خداوند تبارک و تعالی ایمان بنده‌ای را جز با ولایت علی علیه السلام، و برائت از دشمنانشان نمی‌پذیرد. (مناقب خوارزمی ص ۳۳)

(فهرست غدیر خم در صفحات: ۱۶ ـ ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۳۳ ـ ۳۷ ـ ۳۹ ـ ۶۷ ـ ۹۷ تا ۹۹ ـ ۱۰۲ ـ ۱۲۷ ـ ۱۲۹ ـ ۱۳۸ ـ ۱۴۳ تا ۱۵۱ ـ ۱۶۶)

(۱۸۳ تا ۱۸۵ ـ ۱۸۸ ـ ۲۰۱ ـ ۲۱۴ ـ ۲۲۵ ـ ۲۷۹ ـ ۲۸۳ ـ ۲۸۷ ـ ۳۰۶ ـ ۳۳۵ ـ ۳۳۹ ـ ۳۶۷ ـ ۴۰۸ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۴)

*** یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنزِلَ إلَیکَ منْ رَبِّکَ ***

*** وَ إنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ، وَ اللهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ ***

*** إنَّ اللهَ لا یَهدِی الْقَومَ الْکافِرینَ ***

ای پیامبر آنچه از خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان،
که اگر نرسانی، پیامش را نرسانده‌ای و خداوند تو را از (آزار) مردم حفظ خواهدکرد،
به درستی که خداوند کافران (به ولایت) را هدایت نخواهد کرد. (سوره مائده آیه ۶۷)

« اَلْحَمدُ للهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِولایَةِ اَمیرِالْمُؤمِنینَ »

« وَ اَولادِهِ الْمَعصُومینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم اَجمَعین »

*** * « فرازهایی از خطبهٔ رسول اکرم ﷺ در غدیر خم » * ***

۱۵ * مَعاشِرَ النّاسِ: هذا عَلیٌّ اَخی وَ وَصیّی وَ واعی عِلْمی وَ خَلیفَتی عَلی اُمَّتی وَ عَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ (و ص ۷ ـ ۵۵۰)

ای مردم: این علیّ برادر من و وصیّ من و مخزنِ دانش من و جانشین من بر امّتم و مفسّر کتاب خداوند عزّوجلّ می‌باشد.

۱۶ * مَعاشِرَ النّاسِ: ...ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَاِمامُکُمْ بِاَمْرِاللهِ رَبِّکُمْ ثُمَّ الامامَةُ فِی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ

ای مردم: پس از من علیّ سرپرست و پیشوای شماست که به امر پروردگارتان به این سِمَت منصوب شده است و بعد از علی پیشوایی و امامتِ امت در اولادش که فرزندانِ من از نسل او هستند خواهد بود تا روز قیامت.

۱۷ * مَعاشِرَ النّاسِ: اَنَا صِراطُ اللهِ الْمُسْتَقیمُ الَّذی اَمَرَکُمْ بِاِتِّباعِهِ ثُمَّ عَلیٌّ مِنْ بَعدی ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّةٌ یَهْدُونَ اِلَی الْحَقّ وَبِهِ یَعدِلُونَ (و ص ۴۸۱)

ای مردم: من صراط مستقیم الهی در میان خلایق هستم، و من شما را به پیروی از فرمان خدا امرکنم، و بعد از من علیّ صراط مستقیم و راه راست خداوند می‌باشد.

و بعد از علیّ فرزندان من از صُلب او پیشوایان امّت هستند و مردم را بـه پیـروی از فرمـان خداوند دعوت نموده و در طریق حقّ راهنمایی می‌نمایند. (و ص ۵۰۴)

۱۸ * مَعٰاشِرَ النّاسِ: ... وَ سَیَجْعَلُونَهٰا مُلْکاً وَ اغْتِصاباً اَلا لَعَنَ اللهُ الْغاصِبینَ وَ الْمُغْتَصِبینَ.
ای مردم: به زودی امامت و پیشوایی امّت بصورت زمامداری و کشورداری غصب مـی‌گـردد، لعنت خدا باد بر غصب کنندگان و بر آنهایی که غاصبین را یاری می‌نمایند. (و ص ۴۸۶)

۱۹ * اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عٰادِ مَنْ عاداهُ وَ الْعَنْ مَنْ اَنْکَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلیٰ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.
بارالها دوست بدار هر که علیّ را دوست بدارد، دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد دور گردان از رحمت خود و لعنت کن آنهایی که انکار کنند پیشوایی و امامت او را و غضب فرما بر کسانی که غصب و انکار کنند حقّ (ولایت) او را. (و ص ۱۴۰)

« هرکس برای پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشینی بغیر از علیّ علیه السلام انتخاب کند مشرک است »

۲۰ * عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسارٍ، عَنْ اَبی جَعْفَر علیه السلام قالَ: اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ نَصَبَ عَلِیّاً علیه السلام عَلَماً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِه فَمَنْ عَرَفَهُ کانَ مُومِناً وَ مَنْ اَنْکَرَهُ کانَ کافِراً وَ مَنْ جَهِلَهُ کانَ ضالاً وَ مَنْ نَـصَبَ مَعَـهُ شَیْئاً کانَ مُشْرِکاً وَ مَنْ جٰاءَ بِوِلایَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ جٰاءَ بِعَداوَتِه دَخَلَ النّارَ.(اصول کافی باب ۳۵۳)
حضرت باقر علیه السلام فرمودند: خدای عزّوجلّ علیّ علیه السلام را میان خود و خلقش برای رهبری منصوب فرموده، پس هرکه (امامت) او را بشناسد مؤمن است، و هرکس (امامت) او را انکار کند کافر است و هرکه (مستضعف باشد و) دربارهٔ او توقف کند گمراه است، و هرکه با او دیگری را (در جانشینی پیغمبر) همراه کند مشرک است، و هرکه با دوستی او آید به بهشت رود، و هرکه با دشمنی او آید به دوزخ رود. (و ص ۳ ـ ۹۵ ـ ۹۶ ـ ۵۴۸)

۲۱ * عن الرضا صلوات الله علیه قال:...و مَثَل المؤمنین فی قَبُولِهِم ولاء امیرالمؤمنین فی یَومِ غدیر خمّ کَمَثَلِ المَلائکَة فِی سُجُودِهِم لِادَم
وَ مَثَل مَنْ اَبی ولایة امیرالمؤمنین فی یَوْمِ الْغَدیرِ مَثَل اِبْلیس...

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که دست از یاری علی علیه السلام بردارد سزاوار لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم است. ـ بحار ۳۰ ص ۱۷۹)

❋ حضرت رضا صلوات الله علیه فرمودند: مَثَل مؤمنینی که در روز غدیرخم (اطاعت نمودند و) ولایت را قبول نمودند همانند (اطاعت و) سجدهٔ فرشتگان برای آدم بود،

و مَثَل کسانی‌که ازپذیرفتن و قبول ولایت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام در روز غدیر سرباز زدند همانند مَثَل ابلیس است (که تکبر و خودخواهی ورزید و اطاعت نکرد). (اقبال الأعمال)

۲۲ ❋ عن سلام الجعفی، عن ابی جعفر الباقر علیه السلام، عن أبی بردة، عن النبی صلی الله علیه و آله قال:

إنَّ اللهَ عزَّوجَلَّ عهد الی فی علی عهداً. قلت: یا رب بینه لی، قال: استمع، قلت: قد سمعت، قال: اِنَّ عَلِیّاً رایَةُ الْهُدیٰ، وَ اِمامُ أوْلِیائی وَ نُورُ مَنْ أطاعَنی، وَ هو الکلمة التی ألزمتها المتقین، من أحبه أحبّنی، و من أطاعه أطاعنی. (معانی الأخبار ـ باب ۶۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند: ابو برده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرموده: خداوند عزّوجلّ دربارهٔ علیّ علیه السلام پیمانی به عُهدهٔ من نهاد، عرض کردم: پروردگارا آن را برایم آشکار ساز، فرمودند: بشنو، گفتم: آمادهٔ شنیدنم، (خداوند تبارک و تعالی) فرمودند: (وص ۵۰۳)

علیّ پرچم هدایت، و امام دوستان مخلص من، و روشنگر راه کسی که فرمانبردار من است می‌باشد، و او کلمه‌ای است که پرهیزکاران پیوسته ملازم (نام و یاد و اطاعت) اویند،کسیکه او رادوست بدارد مرا دوست داشته و شخصی‌که فرمانبرداری او را بکند مرا اطاعت نموده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه نمود و نگهداری فرمود و ما را برخلقش‌گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن، و قرآن را همراه ما قرار داد

❋ نه ما از آن جدا شویم، و نه او از ما جدا شود ❋

(کردار و گفتار ما با حقیقت معانی و مضامین قرآن منطبق است و جدائی ممکن نیست زیرا ما سر موئی هم از قرآن تجاوز نمی‌کنیم ومعنای عصمت همین است). (اصول کافی ـ باب ۶۷)

قال علیٌ علیه السلام: بَرّوا آباءَکُمْ یَبَرَّکُمْ أبناؤکُمْ {۳۳۸} نیکوئی کنید با پدران خود، تا نیکوئی کنند با شما پسران شما.

۷ ـ ۳۴۶ ـ ۳۶۴ ـ ۴۷۳

امیر المؤمنین علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت نمود

۲۳* (بحار ج ۴۲ ص ۲۲۶) امیر المؤمنین علیه‌السلام در سَحر آن روزی که ضربتِ شهادت خورد فرمودند:
نشسته بودم خوابم برد، در عالم رؤیا پیغمبر را دیدم، گفتم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله
چه دشمنی‌ها و کجی‌ها از امت به من رسیده، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: نفرین کن
امیر المؤمنین علیه‌السلام عرض می‌کند، خدایا این مردم را از من بگیر جمعیتی بهتر از اینها به من
بده، و مرا از این مردم بگیر مثل خودشان به آنها بده. (و ص ۲۵۲ - ۴۱۳ - ۵۳۴ - ۵۳۹ - ۵۹۶)

۲۴* از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند چرا خلافت عمر و ابوبکر(لعنة الله علیهما) آرام و بدون جنگ
و خونریزی بود ولی خلافت عثمان ملعون و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با جنگ و خونریزی توأم بود؟
حضرت صادق علیه‌السلام در جواب فرمودند: (و ص ۱۲۱ - ۲۹۸ - ۳۱۹)
چون عمر و ابی بکر (لعنة الله علیهما برای گول زدن مردم) بین حق و باطل راه می‌رفتند،
مقداری به حق عمل می‌کردند و مقداری به باطل، فلذا مردم (خر) می‌پسندیدند،
به خلافِ عثمان لعنة الله علیه که می‌خواست همه‌اش به باطل عمل کند و نمی‌شد.
و به خلاف حضرت امیر علیه‌السلام که می‌خواست به عدالت محض عمل کند و نمی‌شد. (انوار النعمانیه)

۲۵* امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: (کافی ج ۱ باب ۲۰)
ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوب‌ها، فرمان بریِ هوسها و بدعت نهادن احکامی است
برخلاف قرآن که مردمی به دنبال مردمی آن را به دست گیرند، اگر باطل برهنه می‌بود
برخردمندی نهان نمی‌گشت، و اگر حق نا آمیخته جلوه می‌نمود اختلافی پیدا نمی‌شد،
ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم به میدان آیند
(مِنْ هذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هذا ضِغْثٌ فَیَمْزُجانِ فَیَجیئانِ معاً)
اینجاست که شیطان بر دوستانش چیره شود و آنها که از جانب خدا سبقت نیکی
(در طلب هدایت) داشتند نجات یابند. (و ص ۲۵ - ۵۰۰ - ۵۶۲)

(بحار ج ۲ ص ۲۶۶ – امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: کسی که قاتل مرا مؤمن بداند شریک در قتل من است – وص۴۱۹)

أَلّذینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالاخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ (سوره هود ـ ۱۹)

۲۶ * علی بن جعفر گوید از برادرم موسی بن جعفرعليه‌السلام پرسیدم: آیا ممکن است پیغمبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نسبت دروغ به خدا دهد،یا در سخن خود اغراق و مبالغه بکار برد ؟فرمودند: نه، گفتم: این که پیغمبر فرمودند، مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَعَلِیٌّ مَوْلاه از جانب خدا فرموده؟ فرمود: آری

گفتم پس بنابراین از روزی که پیغمبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چنین فرمود من از کسانی که ولایت علی عليه‌السلام را نپذیرفته‌اند تبّری بجوییم؟ فرمودند: آری، (وص ۵۵۳)

گفتم: تا زمانی که مردم به ولایت اعتراف نکنند از کفر رهایی نمی‌یابند؟ فرمودند: نه، جز مستضعفینی از مرد و زن و کودکی که از این امر بی خبر باشند، گفتم: مانند چه کسی؟ فرمودند: مانند این خدمتکاران و زنانتان که از این مسئله نا آگاهند، آیا آن خادمه‌ای که شما را « به مذهب حق » قبول دارد ولی پیش از این (ولایت بر آنان عرضه نشده و) شناختی در این باره ندارد، او را می‌کشید؟ سپس فرمودند: (وص ۳۱)

آری کسی که امر ولایت بر او عرضه شود و آن را رد کند، خداوند او را از رحمت خویش دور سازد و به هلاکت رساند و چنین کسی خیری در او نیست. (بحار ج ۷۲ ص ۱۷۱)

۲۷ * (بحار ج ۷۲ ص ۱۵۷) ابن طیارگوید از امام باقرعليه‌السلام پرسیدم مستضعف چه کسی است؟ حضرت فرمودند: آنکه نه راه کفر بداند که کافر شود، و نه راه ایمان بداند که مؤمن گردد، چنین کسی نه می‌تواند مؤمن باشد و نه می‌تواند کافر باشد. اینها کودکانند و مردان و زنانی که عقل آنهادر حدّ عقل کودکان و کسانی که قلم تکلیف بر آنها نیست، می‌باشد.

۲۸ * سلیمان بن خالد گوید: از امام باقرعليه‌السلام پرسیدم مستضعف چه کسی است؟ فرمودند:

زنِ از همه جا بی خبری که پیوسته در پشت پرده خانه خود زندگی می‌کند و آن خادمه‌ای که چون به وی گفته شود نماز بخوان، بخواند و نمی‌داند که به وی چه گفتی، و پیر خرفت و کودک صغیر، اینها مستضعف هستند (بحار ج ۷۲ ص ۱۶۱)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: أَلقلب حرم الله فلاتسکن فی حرم الله غیر الله * در خانه دل که حریم الهی است جز خدا را راه مده (بحار۶۷ ص ۲۵)

(فهرست من کنت مولاه در صفحات: ۲۰ ـ ۱۲۹ ـ ۱۴۶ ـ ۱۴۷ ـ ۳۶۷ ـ ۴۷۴)

و اما آن گردن کلفتی که در بحث و جدل زبانی گویا دارد و خرید و فروش میکند و در معامله فریب نمی‌خورد ،اینها را مستضعف میتوان نامید؟! ابداً

۲۹ * ابوبصیر گوید:حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که اختلاف مردم را (در دین) آگاه شود مستضعف نباشد(بعد از آگاه شدن از اختلاف،تحقیق و تفقه برای پیداکردن مذهب حق بر او عقلاً و شرعاً لازم است)

۳۰ *سفیان بن سمط بجلی‌گوید:به امام صادق علیه السلام عرض‌کردم: چه میفرمائیددرباره مستضعفان؟ آن حضرت علیه السلام مانند شخص هراسناکی به من فرمودند: مگر شما مستضعفی گذارده‌اید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند عقیده شما (شیعیان)را دوشیزگان پس پرده به هم رسانیده‌اند، و زنان آبکش و سقا در راه مدینه (درباره مذهب شما) گفتگو کنند.

۳۱ *علی بن سُوَیدگوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از ضعفاء (ناتوان در دین) پرسیدم پس آن حضرت به من نوشت: ضعیف آن کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را (نشنیده و) نفهمیده است.و چون اختلاف را آگاه شد مستضعف نیست.

(و سألت عن الضعفاء، فالضعیف من لم یرفع إلیه حجة و لم یعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فلیس بضعیف ـ روضه کافی ج ۱**)**

۳۲ * امام صادق علیه السلام فرمودند: امروز دیگر مستضعفی نیست (زیرا دین حق را) مردان به مردان رسانیده‌اند و زنان به زنان. (اصول کافی ـ باب ۳۶۰ ـ کتاب ایمان و کفر ـ باب مستضعفان)

**اشعار درج شده در این کتاب از شعرای مختلفی است که توفیق یارشان گشته، و اشعارشان زینت بخش این کتاب گشته و خداوند نشر آن را بدین گونه هم فراهم ساخته است.
امید است خداوند منان شکر نعمت ولایت و توفیق انجام وظایف انتظار برای ظهور حجة بن الحسن ارواحنا فداه، و توفیق خدمت و نوکری در پیشگاه آل محمد صلی الله علیه و آله را با انجام وظایف و تلاش بیش از پیش در عافیت برای همهٔ موالیانشان بیفزاید.**

هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را خواهد، دانا می‌گرداند او را در دین(قرآن و عترت)، و در دل او می‌اندازد یقین را.

قال علیٌ علیه السلام: إذا أرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فی الدّینِ و ألْهَمَهُ الیَقینَ. {۴۱۳۳}

وَ إنَّ منْ شیعَته َلإبْراهیم «صافات ـ ۸۳»
و هر آینه ابراهیمَ علیه‌السلام از شیعیان اوست

۳۳ * حضرت ابراهیم علیه‌السلام پیامبر اولوالعزم است و افتخار دارد به شیعه بودن، و می‌فرماید: (اَللهُمَّ اجْعَلنی مِنْ شیعَةِ امیرالمؤمنین) خدایا مرا از شیعیان علی علیه‌السلام قرار بده.(بحار ج ۳۵ ص ۱۲)

۳۴ * امام باقر علیه‌السلام فرمودند: گوارا باد بر شما (شیعیان) این اسم. (بحار ۶۸ ـ ص ۱۲)

۳۵ * قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ایاکم و الغلو فینا، قولوا انّا عَبیدٌ مَربوبون، و قولوا فی فضلنا ماشئتم بپرهیزید از بلند پروازی دربارهٔ ما، و بگوئید ما(آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله)بندگان و تربیت یافتگان خداییم و هر چه خواستید در فضائل ما بگوئید. (و ص ۳۳۲ ـ ۳۷۲ ـ ۴۲۲ ـ ۴۶۲ ـ باب ۳۹ همین کتاب علیه‌السلام)

۳۶ * احمد گوید:از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام پرسیدم، چرا آن حضرت امیرالمؤمنین نامیده شد؟
حضرت علیه‌السلام فرمودند، زیرا او (علی علیه‌السلام) مؤمنین را طعام علمی می‌دهد.
مگر نشنیده‌ای که خدا در کتابش(سوره یوسف آیه ۶۵) **می‌فرماید «ما خانوادهٔ خود را طعام می‌دهیم»**

۳۷ * در روایت دیگر فرمودند: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست،او(علی علیه‌السلام)به آنها خوراک دانش می‌دهد. (کافی ـ کتاب الحجه باب ۱۶۵)

۳۸ * از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد آیا به قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین خطاب می‌شود؟
فرمودند: نه، آن اسمی است که خداوند علی ابن ابیطالب علیه‌السلام را به آن اسم خواند و کسی به آن اسم نامیده نشده نه قبل از او و نه بعد از او، مگر اینکه کافر باشد. (کافی ج ۱)

***جابر بن یزید جعفی می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اگر مردم می‌دانستند از چه زمانی علی علیه‌السلام را امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواندند، هرگز ولایتش را انکار نمی‌کردند.**
عرض کردم خدا تو را رحمت کند، از چه زمانی حضرت را به این لقب نامیدند؟ فرمودند: از روزی که خداوند متعال در عالم ذرّ از بنی آدم اقرار گرفت: (بحار ج ۳۷ ص ۳۰۶)
(ألستُ بربّکم و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسولی و علیّ علیه‌السلام امیرالمؤمنین)
آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول من نیست؟ و علیّ علیه‌السلام امیرالمؤمنین نیست؟

(بحار ج ۳۵ ص ۱۵۲)
(بحار ۲۵ ص ۲۷۰)
(تفسیر جامع ج ۷ ص ۶۴)

قال علی علیه‌السلام: إذا أحبّ اللهُ عبداً ألهمهُ رُشدَهُ و وفّقهُ لطاعته. {۲۱۷۷}
۱۴۵ ـ ۱۳۷ ـ ۵۲

لقب امیرالمؤمنین به ابوالائمه، علی بن ابیطالب علیهم‌السلام اختصاص دارد

۳۹ * شخصی در محضر امام صادق علیه‌السلام، حضرت را به این لقب (امیرالمؤمنین) صدا زد، حضرت ناراحت شدند و فرمودند: این لقب مخصوص امیرالمؤمنین است، وکسی راضی به این لقب نمی‌شود غیر از آن حضرت، مگرآنکه اهل لواط باشد یا آنکه مبتلی خواهد شد؛ و این قول خدای متعال است‌که (در سوره نساء آیه ۱۱۷) **می‌فرماید:** (بحار ج ۳۷ ص ۳۳۱)

« إنْ یَدعُونَ مِن دونه إلاّ إناثاً و إن یَدعونَ إلاّ شیطاناً مَریداً ».

راوی گوید گفتم: پس قائم شما را به چه اسمی صدا می‌زنند؟ فرمودند: به او می‌گویند:

*** السّلام علیکَ یا بقیّة الله، السّلام علیکَ یابن رسول الله ***

روی العیّاشی فی (تفسیره) ذیل قوله تعالی (اِنْ یدعون من دونه الاّ اناثا) انّ مَنْ ادعی الخلافة بعد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و غصب حق وصیّه و وارث علمه لا یکون الا ممن یؤتی فی دُبُره.

قال السید الجزائری فی کتابه (المقامات): و قد صنّف شیخنا صاحب کتاب (نور الثقلین) کتاباً فی (انّ من تلقّب به ـ یعنی بلقب امیرالمؤمنین من خلفاء بنی امیه و بنی العباس ـ کان ممن له تلک الحالة ای، مرض الابنة !!!)

(و اشار بذلک صاحب روضات الجنّات فی کتابه ج ۴، ص ۲۱۵)

و قال المحقق جلال الدین‌السیوطی، فی(حواشی القاموس)عند تصحیح لغة «الأُبنة»: و کانت جماعة فی الجاهلیه، احدهم سیّدنا عمر !!!

و اقبح منه، ما قاله الفاضل ابن الاثیر ـ و هو من اجلاّء علماء التسنن ـ قال: زعمت الرّوافض أنّ سیّدنا عمر کان مُخَنّثا ،کذبوا، ولکن‌کان به داءٌ دواؤه ماءُ الرجال.

(و اشار الی ذلک صاحب انوار النعمانیة فی کتابه ج ۱،ص ۶۳)

(و صفحات ۱۳۶ ـ ۱۳۷ ـ ۱۷۹ ـ ۲۳۹ ـ ۲۶۴ ـ ۴۱۴ ـ ۵۶۱ ـ ۵۷۴)

(لقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ص ۱۳۶ ـ ۱۳۸ ـ ۱۴۰ ـ ۱۴۱ ـ ۲۰۱ ـ ۴۳۴)

هرگاه دوست دارد خدا بنده‌ای را،در دل او اندازد راه رشد و هدایت او را، و توفیق دهد او را از برای طاعت خود

معنای رُفِعَ الْقلم، عدم محاسبهٔ اعمال نیست

۴۰ ❋ شیعیان علی علیه السلام رفع قلم از آنها شده، چون اگر گناهی انجام دهند تا شب نشده، همّ و غمّی پیدا میکنندکه گناهانشان پاک شود و در نامهٔ عملشان چیزی ثبت نشود. (بحار۶۸ ص۱۴۶)

(صفحات: ۱۱۰ ـ ۲۸۲ ـ ۳۹۷ ـ ۴۸۹ ـ ۴۹۱ ـ ۴۹۶ ـ ۴۹۸ ـ ۵۰۷ همین کتاب علیه السلام)

۴۱ ❋ در محضر امام صادق علیه السلام شخصی عرض نمود، خدایا بهشت را نصیب ما فرما، آن حضرت علیه السلام فرمودند: شما فعلاً در بهشت هستید، از خداوند بخواهید که از بهشت خارج نشوید، عرض کردم فدایتان شویم ما در دنیا هستیم! (بحار ج ۲ ص ۷۴)

آن حضرت فرمودند: آیا شما اقرار به امامت ما ندارید؟ عرض کردم چرا. (و ص ۴۵ ـ ۳۰۳)

حضرت فرمودند: همین(لذّت ایمان شمابه آل محمد صلی الله علیه و آله) بهشت است، آن کسی که اقرار به امامت ما داشته باشد در بهشت است، از خداوند بخواهیدکه(گناه نکنید و)**این را از شما نگیرد.**

۴۲ ❋ مفضل گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند از شیعیان ماست در حالی که (درسیرهٔ دینداری و آداب زندگی) به غیر ما تمسک می‌جوید. (و ص۴۷ ـ ۴۶۶)

۴۳ ❋ محمدبن قیس از امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمودند: همنشینی با افراد شرور، بدگمانی به نیکان را به دنبال دارد، و همنشینی با نیکان، افراد شرور را به خوبان ملحق می‌کند؛ و همنشینی زشتکاران با نیکان، زشتکاران را به خوبان ملحق می‌سازد. پس هرکس، امرش بر شما مشتبه شد و از دینش آگاهی نداشتید، به همنشینانش نگاه کنید؛ اگراهل دیانت بودند، او هم بردین خداست و اگراهل دیانت نبودند او نیز بهره‌ای از دین ندارد.

همانا رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: هرکس ایمان به خدا و روز قیامت دارد،

هرگز با هیچ کافری، برادری و دوستی نمی‌کند و با هیچ زشتکاری، همنشینی نمی‌نماید.

هرکس با کافری برادری و دوستی نماید و یا با فاجر و زشتکاری همنشینی کند،

خود او نیز کافر و فاجر است. (و ص ۴۷ ـ ۵۱ ـ ۲۷۲ ـ و باب ۴۶)

لَیسَ بَینَ اللهِ و بَینَ اَحَدٍ قَرابَةٌ وَ لا یَنالُ اَحَدٌ وِلایَةَ اللهِ اِلّا بالطّاعَة. (عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ باب ۵۸ حدیث ۷)

۴۴ * حسن خزاز گفت: امام رضا علیه‌السلام فرمودند: (خطرناکترین دجال)

بعضی از کسانی که ادعای محبت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجّال بیشتر است .حسن گفت: عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به چه علت؟ فرمودند: به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما، و هرگاه چنین شود، حق و باطل به هم درآمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق بازشناخته نشود.

وص ۱۹ـ ۳۱۹

۴۵ * جماعتی از شیعیان نقل کرده‌اند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

*** هرکس با شکّاکان مجالست نماید ،خود او نیز اهل شکّ است. ***

۹۶

۴۶ * معلی بن خنیس گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: (ناصبی کیست؟)

ناصبی(دشمن اهل بیت علیهم‌السلام)کسی نیست که با ما آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله عداوت و دشمنی داشته باشد زیرا تو،کسی را پیدا نمی‌کنی‌که بگوید من نسبت به محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بغض و کینه دارم، بلکه ناصبی آن کسی است که با شما (شیعیان) دشمنی کند، درحالی‌که می‌داند شما ما را دوست دارید و از دشمنانمان بیزاری می‌جویید. همچنین آن حضرت فرمودند:

*** * هرکس دشمن ما را سیر کند مانند این است که دوست ما را به قتل رسانده است * ***

۸۳ـ ۹۵ـ ۵۴۴ـ ۵۵۲

۴۷ *امام صادق علیه‌السلام به جابر فرمودند: ای جابر جز با اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال تقرب به او حاصل نمی‌شود. تنها (ادعای) دوستی ما (آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) باعث رهایی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی ندارد

(مَنْ کانَ للهِ مُطیعاً فَهُوَ لَنا وَلِیُّ، وَ مَنْ کانَ للهِ عاصِیاً فَهُوَ لَنا عَدُوٌّ، وَلا تَنالُ وِلایَتَنا اِلاّ بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ)

هرکس مطیع خداست ولی و دوستدار ماست و هرکس نافرمانی خدا نماید با ما دشمن است. ولایت (و دوستی) ما اهلبیت جز با عمل به دستورات الهی و پرهیز از گناه به دست نمی‌آید.

۴۷ـ ۵۰۷ـ ۵۴۸

۴۸ * از(زرارة ابن أعین از) یکی از امامان علیهم‌السلام روایت شده است که فرمودند:

بعضی از شما دوستداران ما نسبت به بعضی دیگر بیشتر نماز می‌خوانید، و بعضی نسبت به بعضی دیگر بیشتر حج بجا می‌آورید، و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر روزه می‌گیرید، ولی با فضیلت‌ترین شما کسی است که معرفتش(در اطاعت) نسبت به ما بیشتر باشد.

۵۴۹

امام رضا علیه‌السلام فرمود: میان خدا و احدی خویشاوندی نیست، و هیچ کس به ولایت و دوستی خداوند نمی‌رسد مگر از راه طاعت.

۴۹ * علی بن عبدالعزیز گفت: امام جعفر صادق علیه‌السلام به من فرمودند: ای علی بن عبدالعزیز، گریه آنها (کسانی که از قیامت نمی‌ترسند) تو را فریب ندهد، زیرا تقویٰ در قلب است.

۵۰ * مفضل گفت: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

همانا خداوند تعالی، مؤمنین را از یک اصل (ریشه) آفریده، نه‌کسی در زمرهٔ آنان وارد می‌شود، و نه کسی از جرگهٔ آنها بیرون می‌رود، مَثَل آنها، مَثَل سر در بدن و انگشتان در کف دستهاست هرکس که با این (موضوع) مخالفت می‌کند، گواهی دهید که او حتماً منافق است. (وص ۵۲ ـ ۷۳)

۵۱ *زیاد قندی گفت: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: (و ص ۸۱ ـ ۴۱۹)

<u>* یاریِ خداوند برای مؤمن، همین بس که ببیند دشمنش معصیت خدا را انجام می‌دهد. *</u>

۵۲ * حارثی گفت: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مردی که در او بخل و حسد و ترس(از غیر خداوند) باشد، مؤمن نیست
و مؤمن، ترسو و بخیل و حریص نمی‌باشد.

۵۳ * محمد بن مسلم و دیگران نقل کردند که امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند:

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد بهترین بندگان خدا سؤال شد. (و ص ۳۸)

حضرت فرمود: بهترین بندگان خدا کسانی هستند که وقتی خوبی میکنند، خوشحال می‌شوند؛ هنگامی که بدی می‌کنند، آمرزش می‌طلبند؛ وقتی به آنها نعمتی داده می‌شود، شکرگزارند؛ هنگامی‌که گرفتار می‌شوند، <u>صبر می‌کنند؛</u> و هرگاه خشمگین می‌شوند، گذشت می‌کنند.

۵۴ * از امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت شده که آن حضرت از پدرش از اجداد طاهرینش نقل فرمودند: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به یکی از اصحابش فرمودند: (و ص ۴۵۹)

ای بنده خدا، حبّ و بغضت باید در راه خدا باشد و در راه خدا دوستی و دشمنی کن، زیرا جز به این طریق به راه ولایت خدا نخواهی رسید. نیز هیچ کس <u>طعم ایمان</u> را نمی‌چشد، اگرچه زیاد نماز بخواند و بسیار روزه بگیرد مگر اینکه اینگونه (که گفتم) باشد. امروزه بیشتر دوستی‌ها و برادریهای مردم برای دنیاست. به خاطر دنیا با یکدیگر دوست می‌شوند و * دشمنی می‌کنند و اینگونه اعمال (ناخالص)، عذاب خدا را از آنها باز نمی‌دارد. *

۵۰۰ ـ ۲۷۲ ـ ۱۳۳

(حدیث ۴۲ تا ۵۴ از صفات الشیعه ـ صدوق رحمه‌الله)

قالَ علیٌّ علیه‌السلام: إنْ كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَأخْرِجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حُبَّ الدُّنْيا {۳۷۳۷}

آن صحابی به حضرت عرضه داشت: چگونه می‌توانم بفهمم که دوستی و دشمنی‌ام برای خداست، چه کسی دوست خداست تا او را دوست بدارم و چه کسی دشمن خداست تا با او دشمنی کنم؟ رسول الله ﷺ به سوی علی علیه‌السلام اشاره کردند و فرمودند:

آیا این مرد را می‌بینی؟ عرض کرد: آری. فرمودند: دوست این، دوست خداست پس او را دوست بدار؛ و دشمن این، دشمن خداست؛ پس اورا دشمن بدار.دوستدارِ این را دوست بدار، اگرچه قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن این را دشمن بدار،اگرچه پدر و فرزندت‌باشد.

وص ۵۵۱ ـ ۳۳۴

۵۵ * امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای‌قنبرهمانا خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را بر اهل آسمان و زمین از جن و انس و بر میوه‌ها و غیر آنها عرضه داشته است، پس هر چه از آنها ولایت ما را پذیرفت طیب و طاهر و شیرین شد و هرچه نپذیرفت پلید و پست و متعفن گردید. (وص ۲۰۰)

۵۶ * امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرکس دوست دارد ایمانش به تمامی‌کامل شود، باید بگوید: سخن من در مورد هر چیزی، همان سخن آل محمد ﷺ است،(قولنا قول آل محمد ﷺ) در آنچه‌که پنهان کرده‌اند و آشکار نموده‌اند و در آنچه که از آنها به من رسیده و یا نرسیده است.

(اختصاص ۳۴۹ـ (اصول کافی) ۴۷ـ ۱۴۸)

۵۷ * قیل للصادق علیه‌السلام انّ فلاناً یوالیکم الاّ انّه یضعف عن البرائة من عدوّکم فقال علیه‌السلام: هیهات کذّب من ادّعی محبّتنا و لم یتبرّا من عدوّنا. (بحار ج ۲۷ ص ۵۸ ـ ۵۹)

به امام صادق علیه‌السلام عرض شد: به درستی که فلانی شما را دوست دارد، ولی در بیزاری از دشمنان شما ضعیف است، آن حضرت علیه‌السلام فرمودند: هیهات، دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت ما را نماید و از دشمنان ما بیزاری نجوید. (و ص ۳ ـ ۵۴ ـ ۳۸۲ ـ و باب ۴۶)

۵۸ * امام صادق علیه‌السلام فرمودند: به درستی که حوّاریین عیسی بن مریم علیه‌السلام شیعیان او بودند، و شیعیان ما هم حواریون ما هستند، و حواریون عیسی مطیع‌تر از حواریون ما نبودند، و همانا عیسی به حواریون فرمود:کیانند یاوران من در راه خدا؟ حواریون گفتند ما هستیم یاوران خدا؛ (قالَ عیسَیَ ابنُ مَریَمَ لِلْحَوارِیّینَ مَنْ أنصاری إلَی اللهِ، قالَ الْحَواریّونَ نَحنُ أنصارُ الله سوره ۶۱ ی ۱۴) **به خدا قسم او را در برابر یهود یاری نکردند و برای او نجنگیدند و شمشیر نزدند.ولی شیعیان ما به خدا قسم از روزی که پیغمبر از دنیا رفته دائماً ما را یاری کرده‌اند و به خاطر ما جنگ می‌کنند و سختی میکشند و سوزانده میشوند و آواره میگردند خداوند به آنها جزای خیرعنایت فرماید.** (روضهٔ کافی)

۴۱۸ ـ ۴۵۹

(اگر بوده باشید شما چنین که دوست دارید خدا را، پس بیرون کنید از دل‌های خود دوستی دنیا را. وص ۵۳۶)

۵۹ * امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم من دوست می‌دارم بوی شما(شیعیان) و روح شما را، و دیدن و زیارت نمودن شما را، و من بر دین خدا و ملائکهٔ خدا هستم، پس (شما شیعیان) کمک کنید ما را به وسیلهٔ ورع و پاکدامنی، و من در مدینه مثل یک لاخ مو این طرف و آن طرف نگاه می‌کنم تا اینکه یکی از شماها را ببینم و دلم آرام بگیرد. (وص ۱۴۸)

(بحار ج ۶۸ ص ۲۸)

مهـــــدی = ۵۹

این ۵۹ حدیث هدیه به پیشگاه بقیة الله، صاحب الزمان مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله تقدیم می‌گردد

* وَ الَّذینَ آمَنوا وَ عَملوا الصّالحات وَ آمَنوا بِما نُزِّلَ عَلیٰ مُحَمَّد *
وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ.(سوره محمّد صلی الله علیه و آله آیه ۲)
و آنان که به خدا گرویدند و نیکوکار شدند، و به قرآنی که بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد ـ و البته او بر حقّ و از جانب خدا است ـ ایمان آوردند، خدا از گناهان آنها درگذشت و امر دنیا و آخرتشان را اصلاح فرمود. امام صادق علیه السلام فرمود:
نزول این آیه به طریق ذیل است: « وَ آمَنوا بِما نُزِّلَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ فی عَلیّ » و آیه در حقّ ابی‌ذر و سلمان و عمار و مقداد نازل شده، که نقض عهد نکردند و بر محمّد صلی الله علیه و آله دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آوردند، و برمحبّت و ولایت آن حضرت که از جانب خداوند بر پیغمبرش نازل شده بود ثابت و برقرار ماندند. (تفسیر جامع ج ۶ ص ۳۹۲)

۷ ـ ۴۴ ـ ۲۲۶ ـ ۳۱۴ ـ ۵۳۴ ـ ۵۹۶

نـــادِ عَلیّـــاً مَظْهَـــرَ الْعَجائِـــبِ ۳۹۲ تَجِدْهُ عَوْناً لَـکَ فِـی النّوائِـبِ
کُـــلُ هَـــمٍّ وَ غَـــمٍّ سَـــیَنْجَلی ۷ بِوِلایَتِکَ یا عَلیُّ یا عَلیُّ یا عَلیّ

صدا بزن علی علیه السلام را که مظهر عجایب است، و یار و یاور تو در شدائد است، و به ولایت و محبت تو یا علی علیه السلام همهٔ غمها و غصه‌ها منجلی است.
(در جنگ احد این جملات بر پیامبر ندا شده است ـ حیوة القلوب باب ۳۲ ـ بحار ج ۲۰ ص ۷۳)
* (لا فتی إلاّ علیّ لا سَیف إلاّ ذلفقار ـ تفسیر جامع ج ۱ ص ۶۶۹) *

۹۸ ـ ۱۱۵ ـ ۱۶۱ ـ ۳۹۲ ـ ۵۶۹ ـ ۵۷۱

(کافی ج ۶ ص ۲۰ حدیث ۱۲ إنّ الشّیطان إذا سَمِعَ مُنادیاً یُنادی یا مُحَمّدُ یا عَلیُّ ذابَ کَما یَذوبُ الرَّصاص. ـ وص ۲۱۸ ـ ۳۷۳)

بسم الله الرّحمن الرّحیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم

و صلّی الله علی محمّد و اله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم

صلی الله علیک یا محسن بن علی «علیه السلام» ادرکنی

۱ ــ آداب مباهله: **اثبات حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و راه ابطال نمودن ادعاهای مخالفین را به تمام جوانان شیعه باید بیاموزیم.** (و ص ۵۱۰)

۲ ــ تمام افراد جامعه مسلمین که در مصیبات و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام بی تفاوت نیستند، این وظایف دفاع از دین را باید از دستورالعمل‌های امام صادق علیه السلام بیاموزند.

۳ ــ تمام مبلغین و مربیان و پدران و مادران و مروّجین مذهب حقهٔ جعفری علیه السلام باید در حفظ دین و حمایت از قرآن و عترت، و بیدار نمودن جامعه مسلمین و در خدمت نمودن به آل محمد علیهم السلام ، کوشا و پرتلاش و ثابت قدم باشند. (و ص ۵۵۵)

۴ ــ مباهله: آخرین حجّت علمی و تیرنفرین بر قلب و جان مخالفینِ ولایت، و منکرین خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. (و ص ۴۷۴ ـ ۴۹۳)

۵ ــ پیروان ابوبکر و عمر(لعنة الله علیهم) **را در ابطال ادعاهای باطلشان، و در اثبات حقانیت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به مباهله دعوت نمائید.**

۶ ــ مباهله: **(حَکمیّت خداوند و) حکم امام صادق علیه السلام را دردفاع از مکتب قرآن و عترت علیهم السلام و دفع خصم و دفع هر فرقهٔ باطلی بکار بندید و به شیعیان بیاموزید.**

۷ ــ آل محمد صلی الله علیه وآله نیازمند اموال خلق نیستند، امام صادق علیه السلام(درتفسیر آیهٔ ۱۰۵ توبه، یأخذ الصدقات) **فرمودند: هر که اعتقاد کند که امام محتاج است به آنچه در دست خلایق است، او کافر است، بلکه مردمان محتاجند که امام علیه السلام از ایشان قبول فرماید.** (وص ۴۲)

امام باقر علیه السلام فرمودند: شیطان هنگامی که می‌شنود کسی نام محمّد یا علی(علیهما السلام)را صدا می‌زند از ناراحتی ذوب می‌شود مانند مس که ذوب می‌گردد.

۸ ــ در دفاع از حریم ولایت و مظلومیت علی بن ابیطالب علیه‌السلام باید از خداوند طلب توفیق نموده و از بذل جان خویش إن‌شاءالله دریغ ننماییم. (و ص ۵۶ ـ ۱۱۶ ـ ۲۷۴)

یَحتاجُ الامامُ اِلیٰ قَلْبٍ عَقُولٍ، وَ لِسانٍ قَؤُولٍ، وَ جَنانٍ عَلیٰ اِقامَةِ الْحَقِّ صَؤُولٍ

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

محتاج می‌باشد امام به دلی بسیار دانا و دریافت کننده، و زبانی بسیار گویا و کامل در گفتار، و دلی بسیار دلیر و یورش برنده بر اقامت حق و برپای داشتن آن. (۱۱۰۱۰ ـ غرر الحکم ـ آمدی)

❊ إذا أكْرَمَ اللهُ عَبْداً أعانَهُ عَلىٰ إقامَةِ الْحَقّ ❊
❊ هرگاه گرامی دارد خدا بنده‌ای را، یاری کند او را در برپای داشتن حقّ ❊

{غرر ـ ۴۱۰۲}

۹ ــ مباهله: مخالفین قرآن و عترت و منکرین امام زمان علیه‌السلام را با مباهله منکوب (و مصیبت دیده، تو سری خورده و نکبت زده) نمایید.

۱۰ ــ از لعن و طعن بر قاتلین محسن بن علی« علیه‌السلام » و قاتلین مادرش زهرا علیهاالسلام کوتاهی نباید کرد.

❊ مباهله (حَکمیّت خداوند و لعن نمودن و نفرین کردن به یکدیگر) ❊

ابو مسروق گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: ما با مردم (درباره مذهب وامامت شما) گفتگو می‌کنیم و با آنان احتجاج می‌کنیم و به گفتار خدای عزّوجلّ دلیل می‌آوریم که فرماید:

«خدا و رسول را و اولیاء امر را فرمان برید.» (سوره ۴ آیه ۵۹) (و ص ۳۹۴)

مردم عمری می‌گویند: این آیه درباره فرماندهان لشکر نازل گشته،

پس برای آنها به گفتار خدای عزوجل حجت می‌آوریم (که در روز ٢٤ ذی‌الحجه فرمود:)

«جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او است.» (س ۵ آیه ۵۵ تا آخر آیه)

پس مردم می‌گویند: این آیه درباره مؤمنین نازل شده است.

و دلیل می آوردیم برای آنها (آیه مودت ۲۳ سوره ۴۲) **به گفتار خدای عزّوجلّ:**

« بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی درباره نزدیکان (و خویشان) ....»

می‌گویند: این آیه درباره نزدیکان وخویشان اسلامی نازل شده است.

اصول کافی باب ۴۳۱ ۱۰ ۱۳

گوید: من آنچه در خاطر داشتم از این آیات (در اثبات حقانیت و فضائل امیرالمومنین علیه‌السلام)
و آیات مانند آن (و جوابهایی ساختگی که مردم عامه از تفسیر آنها می‌دهند) ذکر کردم.

(وص ۱۶۰ ـ ۵۷۲)

حضرت به من فرمودند: اگر اینطور است آنها را به مباهله دعوت کن

عرض کردم: چگونه (مباهله) کنم؟ فرمودند: سه روز خود را اصلاح کن - و گمانم که فرمودند: روزه بگیر ـ (یعنی در آن سه روز که در صدد اصلاح خود به توبه و استغفار و دعا و امثال اینها برآئی روزه هم بگیر) و غسل کن و تو با طرف خود (یعنی دشمنت) به صحرا بروید
و انگشتان دست راست خود را در انگشتان او شبکه وار بینداز،(۱)
و او را انصاف ده (یعنی) ابتدا به خود (لعن و نفرین) کن و بگو « بار خدایا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و ای دانای نهان و عیان، و ای بخشاینده مهربان، اگر ابو مسروق حقی را انکارکرده و ادعای باطلی‌کرده پس بر او ازآسمان عذابی دردناک نازل فرما »
سپس نفرین را به او(یعنی به دشمنت) برگردان و بگو:
« و اگر فلان کس (نام خصم را بگو) حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا کرده پس عذابی دردناک از آسمان بر او فرود آور.»
سپس فرمودند: پس از آن درنگ نکنی که اثر آن(نفرین) را خودت در آن شخص خواهی دید.
(ابو مسروق گوید:) پس به خدا سوگند هیچ کس را ندیدم که دعوت مرا در این کار (مباهله) اجابت کند (و به مباهله حاضر شود.)

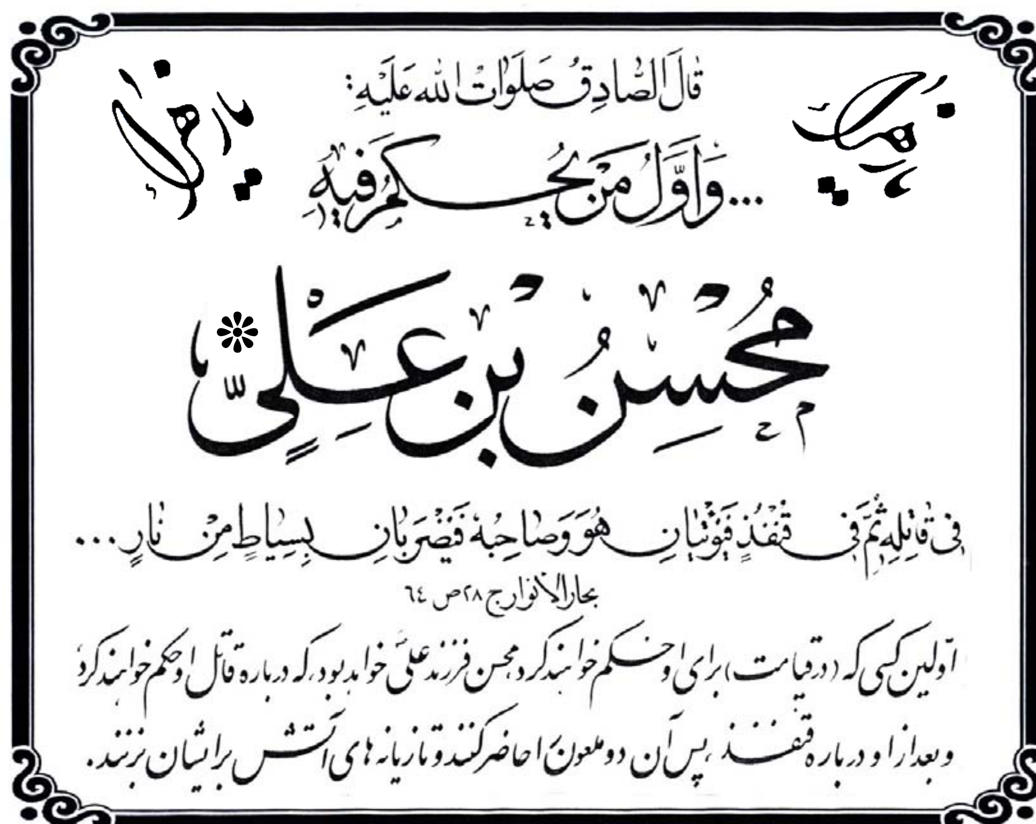
(اللّهم العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک)

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:
هرکس پیشوایی را که از جانب خدا تعیین شده انکارکند
و از او و دین او بیزاری جوید،کافر و از دین اسلام بیرون رفته است
زیرا که آن پیشوا از جانب خداست و دین او دین خداست
و کسی که از دین خدا بیزاری جوید خونش درآن حال مباح است
مگر اینکه توبه کند و به سوی خدا بازگشت کند
از آنچه گفته و اعتقاد (کفری را که) پیدا کرده. (وص۲۰)

(مقدمه تفسیر البرهان ـ فصل دوم از مقاله دوم)

(۱ـ و امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقت و ساعت مباهله باید مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب باشد ـ تفسیر جامع ـ ج ۲ ص ۱۰۸)

۶۰۰



فتوای ابی‌جعفر نقیب، استادِ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (ج۱۴ ص۱۹۳ و۱۹۴) در این فتوا می‌گوید:

من پیش استادم ابی جعفر نقیب قصّه زینب دختر پیامبر(خواهر زاده خدیجه علیهاالسلام) را می‌خواندم که هُبّارابن اسود، زینب را که حامله بود ترسانید، و او فرزندی که در بطن داشت سقط کرد و رسول خدا(صلی الله علیه و آله ـ به نقل سیره ابن اسحاق) فرمود: (و ص ۲۰۹)

هبّار را هرجا پیدا کردید، آتش بزنید. وقتی مُخبر(یعنی: زیدبن حارثه) از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌گشت (تا حکم را جاری کند)، پیامبر او را از پشت سر صدا زد و فرمود:

*** عذاب به آتش مخصوص خداوند است، نسوزانید * او را هر جا یافتید بکشید. ***

پس وی (یعنی ابی جعفر نقیب ـ حقیقت حادثه را بازگو نکرده ، و فقط به اشاره و مختصر) گفت:

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله هدر نمودند خون هبّارابن اسود را، برای اینکه او ترسانیده بود زینب را پس سقط نمود آنکه را در بطن داشت؛ بنابر این ظاهر حال چنان است که:

*** اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده می‌بود حتماً هدر می‌نمود خون آن کسی را که فاطمه علیهاالسلام را ***
*** به حدی ترسانید تا آنکه را در بطن داشت (یعنی محسن علیه السلام را) سِقط کرد ... ***

یا أحمد صلی الله علیه و آله لولاکَ لما خلقتُ الأفلاکَ، لولا علیٌ لما خلقتکَ، و لولا فاطمةَ لما خلقتکما. (جنّة العاصمه ـ میر جهانی)

(به نقل از سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۹۸ و ۲۹۹ ـ نیز رجوع کنید: مختصر تاریخ دمشق ج۱ ص ۲۶۷)

هوالْمنتقم		**بسم الله الرّحمن الرّحیم**		هو الْقهّار

*** فقل الحمد لله الذی نجّینا من القوم الظالمین***

*** حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را (به وسیلهٔ سفینه نجات و هدایت) ***

*** از (معاشرت و آمیزش با) گروه ستمکاران نجات و رهایی بخشید ***

قال رسول الله ﷺ		سوره مؤمنون / ۲۸

*** *... وَ اعْلَمْ یا اَباذَرٍّ: اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اَهْلَ بَیْتی فی اُمَّتی کَسَفینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجیٰ * ***

*** * وَ مَنْ رَغِبَ عَنْها غَرَقَ، وَ مِثْلَ بابَ حِطَّةٍ فِی بَنی اِسْرائِیلَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ اَمِناً ... * ***

ایام شهادت محسن بن علی علیهما السلام اولین هفته بعد از شهادت رسول الله ﷺ	**ایام محسنیه**
ایام شوم سقیفه: نهاده شدن بنیان ظلم و ستم بر اهل بیت رسول الله ﷺ	
ایام امتحانات الهی:مؤمنین، بایدمردم‌را به تفقّه و حمایت ازدین آل محمد علیهم السلام دعوت نمایند	

*** گناهان و جنایات خلق که منجر به غیبت امام زمان علیه السلام گردیده،از آثار شوم سقیفه است ***

*** سقیفه نه تنها حکم خدا و دستور پیغمبر اسلام ﷺ نبود ***

*** بلکه مخالفین غدیر ومنافقین از اصحاب پیغمبر، ***

*** سقیفه را برای تغییر سنت پیامبر، و حکومت بر خلق، و ریاست ظالمانه برپا نمودند ***

با آن که خداوند تبارک و تعالی سفینهٔ نجات و هدایت را در اطاعت عترت پیغمبر قرار داده

*** اما شیطان ومنافقین به جای سفینهٔ هدایت، آن سقیفه ضلالت ***

*** و مضلّت را برای تغییر شریعت نبوی و ریاست ظالمانه و اهداف شومشان برپا کردند ***

با مِهـر علـی هرآنکـه ایمـان دارد ۷۳ ازآن سه نفر،بری است تا جان دارد
ذِکـرِ ملکوتیـان بـود لعـن عمـر ۱۱۳ کین ذِکـر ثـواب خـتم قـرآن دارد

*** تحقیق در اهداف سقیفهٔ شوم بنی‌ساعده و حوادث شوم آن برای همه ضروری است ***

ای حبیب ما اگر تو نبودی عالم وجود را بوجود نمی‌آوردم و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی‌کردم و اگر فاطمه علیها السلام نبود شما دو بزرگوار را خلق نمی‌کردم.

۵۴۹
۹۸ ـ ۲۰۵ ـ ۲۴۳ ـ ۲۹۵
۱۷۸ ـ ۱۸۰ ـ ۵۹۹

در جـوانی حیف پایان یافت عمر فـاطمه		وه که پائیز و بهار این گل پرپر یکیست
کشته شد محسن، چو مابین‌درودیوارماند		اینچنین مقتول، در اولاد پیغمبر یکیست

* (وَ مَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً ـ ۵۲ نساء) *		(و ص ۱۱۰)

۱ ـ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ... و اما، دخترم فاطمه علیها السلام ... **خدایا لعنت کن** کسی را که بر او ظلم می‌کند ... و جاویدان کن در آتش سوزانِ خودت،کسی که چنان برپهلویش می‌زند تا فرزندش (محسن علیه السلام) را سِقط می‌کند ... (فرائد السمطین ـ جوینی عمری ملعون ـ ج ۲)

« این جنایات هولناک ایام سقیفه شوم را تاریخ نگاران عامه ثبت نموده‌اند،
و از کتب مهم و مشهور و معتبر عمری ها لعنة الله علیهم نقل شده است »

بجز از عمرکه گوید؟به غلام خویش قنفذ		که بزن به تازیانه تو عزیزِ کبریا را
ز سگ درنده بدتر، بود این عمـر که پرپر		بنمود او ز آتش گل باغ مصطفی را

۲ ـ شهرستانی (از مشاهیر علمای عامه در الملل و النحل ج ۱ ص ۵۷) می‌گوید:

ابراهیم سیار بن هانی نظّام می‌گوید:

عمر در روز بیعت (سقیفه) آنچنان به پهلوی حضرت فاطمه علیها السلام زد
که فرزندش محسن علیه السلام سِقط گردید،

و عمر(لعنة الله علیه) **فریاد میزد خانه را با تمام افراد خانه آتش بزنید**
در حالی که در خانه کسی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نبود.

عهد حقّ دست علی را بـسته بـود	۲۵۱	شیرحقّ کُنج قفـس بنشـسته بـود
دید عدو، شمشیر حـقّ را در نیـام	۵۲۲	بــر در بیــت ولا، کــرد ازدحــام
چون سگانی هار لـه مـی‌زدنـد	۱۲۸	بنـد بـر دسـت یـد الله مـی‌زدنـد
لعـن بـر آنهـا کـه زهـرا را زدنـد	۱۳۵	پــشت در اُمّ ابیهــا را زدنـــد
عاقبت شیطان به مقصودش رسید	۱۲۹	روز گمراهـی و موعـودش رسـید
جـسم پیغمبـر بـه روی مُغتـسل	۱۲۴	اُمــتش مــشغول شــورا و جــدل

و ص ۱۴۷

۲۰۹

۴۶۳ ـ ۵۲۲

نَحنُ حُجَجُ الله عَلَی الخَلقِ و جَدَّتُنا فاطمة حُجّةُ الله عَلَینا (تفسیر اطیب البیان ج ۱۳ ص ۲۲۶)

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم و العن اعدائهم اجمعین

آتش زدن خانه و کشتن محسن بن علیّ، عظیم‌تر و بسیار دردناکتر از روز کربلا می‌باشد.

*** صلی الله علیک یا صاحب العصر و الزمان ***

یابن العسکری: شیعیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

یامحمّد
یا علیّ

ناله‌های زهرا علیهاالسلام را در میان شعله‌های آتش
و شهادت محسن‌بن علیّ « صلوات الله علیهما »
را در میان در و دیوار فراموش نخواهند کرد.

یا علیّ
یامحمّد

یابن العسکری: همیشه نام مقدس **علیّ مرتضی** با یاد مظلومیتش قرین گشته،
و بغض به دشمنان را در قلب شیعیانش مشتعل داشته،
و در انتظار شما **ای منتقم آل محمّد** صلی الله علیه و آله چشم براه‌اند

یابن العسکری: شیعیانت شهادت **محسن بن علیّ** صلوات الله علیهما
آن اولین پیکر خونین و جنین قربانی از خاندان نبوت را
که شهادت خونینش پیام آور غربت و تنهایی و مظلومیت علیّ مرتضی،
و سرآغاز مصیبات آل محمد علیهم السلام می‌باشد، عظیم می‌شمارند.

یابن العسکری روحی فداک: علاقمندان به شما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام
شهادت جانسوز **محسن بن علیّ** صلوات الله علیهما
که برترین ندای حق بر علیه جبت و طاغوت و محکومیت جنایات سقیفه شوم بنی ساعده،
و اولین پیشگام بر مقدمات حوادث دردناک کربلا، و معرف اهداف مقدس عاشورای
خونین حسینی است عرض تسلیت می‌نمایند. (و ص ۴۵۵)

امام صادق علیه السلام با چشم گریان فرمودند: ...(محنت و مصیبات بر ما، هنگامهٔ) روز سقیفه و آتش زدن بر درب خانه امیرالمؤمنین و حسنین و فاطمه و زینب وام کلثوم و فضه
و کشتن محسن بن علیّ (صلوات الله علیهما) **با لگد،**
عظیم‌تر و وحشتناک تر و تلخ‌تر از «مصیبات» کربلاست ... (ج ۳ نوائب الدهور ـ بحار)

اللّهم العن اوّل ظالم ظلم حق محمّد و آل محمّد و آخر تابع له علی ذلک

قال علیٌ علیه السلام: مَوْتُ الْوَلَدِ صَدْعٌ فِی الْکَبِدِ. { ۹۸۲۲ } مردن فرزند، شکافی است در جگر. ۱۷۱ ـ ۳۳۱ ـ ۲۵۴

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: ما حجت‌های الهی بر خلق هستیم و جدهٔ ما حضرت فاطمه علیها السلام حجت خداوند بر ما است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله یاعلی إنّ الله تعالی زوّجک فاطمة و جعل صداقها الأرض فمن مشی علیها مبغضاً لها مشی حراماً بحار ۴۳ ص ۴۵

* تفقّه در دین واجب است *

* آیا می‌دانید مصیبات و گرفتاریهای آل محمد علیهم السلام از آثار شوم سقیفه است *
پدران، مادران و مبلّغین بایدبا معرفی فتنه‌های سقیفه،به دینداری نوجوانان خدمت‌کنند
* تمام مصیبات، بدعت‌ها، گمراهی‌ها، بی دینی‌ها و ظلمت‌ها از سقیفه آغاز شد *

* (ایام شهادت محسن بن علی علیهما السلام) *

*** (اولین هفته بعد از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ـ ۲۸ صفر لغایت ۵ ربیع الاول) ***

محسن علیه السلام: کوچکترین فرزند حضرت فاطمهٔ زهرا و علی مرتضی علیهما السلام است.

محسن علیه السلام: اولین و مظلوم‌ترین شهید اهل بیت عصمت در راه حفظ قرآن و سنت پیامبر و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

محسن علیه السلام: اولین قربانی اهلبیت که فردای قیامت برای او دادخواهی، و به وسیلهٔ شهادت او برعلیه دشمنان علی و فاطمه علیهما السلام مخاصمه شود. (و ص ۲۳۰)

محسن علیه السلام: اولین شهید اهل بیت است که در زمانی کمتر از یک هفته بعد از شهادت پیامبر و زودتر از مادرش زهرا علیها السلام به دیدار پیامبر و استقبال شهادت شتافت و همچون مادر مظلومه‌اش قبرش مخفی است.

محسن علیه السلام: قرآن در سورهٔ تکویر از محسن شهید به «مَوْؤده» به معنی«به ستم کشته شده» خبر داده است. (ردیف ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، از کتاب بیت الاحزان نقل شده)

محسن علیه السلام:پنجمین ثمره بیت ولایتست و تأویل آیات«وَ اِذَا الْمَوْؤدَةُ سُئِلَتْ * بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» در شأن اوست.

(و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند هرآینه موؤده عبارتست از محسن، زیرا که موؤده از اهل بیت است، هرکه غیر از این را بگوید،تکذیبش کنید ...) «بحار ۵۳ ـ ص ۲۳»

گرنخواهی بر نبی گردی تو عاق	۴۸۱	ده شعار لعن بر اهل نفاق
لعن، برآن کس که زد با نام دین		حَبل کین، بر گردن حبل المتین
لعن، برآن کس که بعد ازمصطفیٰ	۵۵۳	بر وصیّت‌های او زد پشت پا

یاعلی خدایتعالی فاطمه‌را به تو تزویج نمود و تمام زمین را مهریهٔ او قرار داد پس هرکس بر زمین راه رود و بغض اورا داشته باشد راه رفتن او حرام‌است

قال علیٌ علیه‌السلام: وُلاةُ الْجَوْرِ شِرارُ الأُمّةِ و اَضْدادُ الأئِمّةِ. { ۱۰۱۲۲ } والیان(و فرمانداران) جور(در هر زمان) بدان امت و دشمنان ائمهٔ حق‌اند.

محسن علیه‌السلام: سِقط شده به علت اینکه عمر«لعنةالله علیه» با لگد به پهلوی مادرش زهرا علیها‌السلام زد.

محسن علیه‌السلام: به علت اینکه عمر «لعنة الله علیه» با لگد درب آتش گرفته را بر روی مادرش زهرای اطهر انداخت سِقط شده است. (وص ۲۰۹)

محسن علیه‌السلام: شهادت و سِقط او همانند برادرش امام حسین علیه‌السلام از روی اسب درعاشورا است

اَلْیَـومَ جَـرَّدَتِ الـسَّقیفَةُ سَـیْفَها فَغَـدا بِــهِ رَأسُ الْحُـسَیْنِ قَطیعـا
اَلْیَومَ مِنْ اِسْـقاطِ فـاطِمَ مُحْـسِناً سَقَطَ الْحُسَیْنُ عَنِ الْجَوادِ صَرِیعاً

محسن علیه‌السلام: اولین قربانی سقیفه‌ای است که مخالفین غدیر و دشمنان علی مرتضی علیه‌السلام برپا نمودند و منافقین بغض خود را به علی علیه‌السلام با شهید نمودن امام حسن و امام حسین و شهادت ائمه هدی علیهم‌السلام یکی پس از دیگری تکرار نمودند. (وص ۱۳۳ ـ ۲۵۲)

محسن علیه‌السلام:در قرآن«سوره نساء ۵۱ ـ ۵۲» قاتلان او به نام«جبت و طاغوت» معرفی شدند که خود و پیروانشان تا روز قیامت مورد لعنت خداوند می‌باشند (وَ مَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیراً)

محسن علیه‌السلام: لعن نمودن بر قاتلان اوکه «جبت و طاغوت» هستند باعث نوشته نشدن گناه در صحیفه اعمال مؤمنین، و وسیلهٔ آمرزش گناهان است. (و ص ۲۴)

« شفاء الصدور ـ در شرح زیارت عاشورا ج ۲ ص ۳۷۹ »

قال علیٌ علیه‌السلام: اِذا ابْتُلیتَ فَاصْبِرْ. { ۳۹۷۶ } هرگاه گرفتار شوی به بلائی، پس صبر کن.



در ایام محسنیه از۲۸ صفرتا ۵ ربیع

آهاتنا لا تنقطع ... یا زهــراء دموعنا جاریة ... یا زهــراء
و اللّعن منّا علی قاتلیک یَتْریٰ ... یا زهــراء

فهرست محسن علیه‌السلام درصفحات: ۲۵ ـ ۳۰ تا ۳۷ ـ ۴۱ ـ ۴۶ ـ ۵۰
۱۳۵ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۵۴ ـ ۲۹۵ ـ ۳۳۸ ـ ۶۰۰

قالَ اَبُوالحَسَنِ مُوسَى بنِ جَعفَرٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِما

الصَّبرُ عَلَى الوَحدَةِ عَلامَةُ قُوَّةِ العَقلِ

صبر بر تنهائی نشانهٔ نیرومندی عقل است.

اصول کافی ج ۱ ص ۱۹

❋ امام باقر عليه السلام فرمود: مردی که دارای این عقیده (مذهب تشیّع) باشد **هرچه مردم دربارهٔ او بگویند، زیانی به او نرساند اگرچه بگویند دیوانه است و اگر بر سر کوهی هم باشد خدا را عبادت کند(به تنهائی) تا مرگش برسد.**

❋ امام صادق عليه السلام فرمود: چون مؤمن از دنیا کنارکشد رفعت پیدا کند و شیرینی محبّت خدا را دریابد، و **نزد اهل دنیا دیوانه نماید** در صورتی‌که شیرینی محبّت خدا به آنها آمیخته شده‌که (تمام اوقات با اعمال صالح به اطاعت خداوند متعال مشغول‌اند و)به چیز دیگری مشغول نشوند

❋ و فرمود: **زمانی که دل صفا پیدا کند، زمین برایش تنگ شود، تا آنجا که پرواز کند.**

❋ و فرمود: **آیا شخص پر صبر کریمی نیست؟ همانا دنیا چند روز اندک است همانا حرام است بر شما که مزه ایمان را چشد جز آنکه نسبت به دنیا بی‌رغبت شود.**

قال علیٌ عليه السلام: ثوابُ الصَّبرِ اَعلَی الثَّوابِ. {۳۶۹۴} ثواب صبر، بالاترین ثواب‌ها است.

(صبر ص: ۲۶ ـ ۳۸ ـ ۵۳ ـ ۸۱ ـ ۱۲۷ ـ ۱۲۹ ـ ۱۷۶ ـ ۲۰۰ ـ ۲۵۰ ـ ۲۵۱ ـ ۲۸۱ ـ ۳۰۵ ـ ۳۴۰ ـ ۴۱۹ ـ ۴۶۷ ـ ۵۳۰)

* (و ص ۲۶ ـ ۳۶۴ ـ ۴۴۱ ـ ۴۵۵ همین کتاب عليه السلام) *　　* (اصول کافی باب ۲۸۹ و باب ۲۴۹) *

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالْیَوْمِ الآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنینَ
یُخادِعُونَ اللهَ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ اِلاّ اَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در معنی آن **(آیه ۸ سوره بقره ـ و من الناس)** فرموده‌اند:
روز غدیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند امیر المؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب نموده
به عمرگفتند با علی بیعت کن. ابابکر و عمر و هفت نفر دیگر از منافقین لعنة الله علیهم
و رؤسای مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند.
عمربی پدرگفت: یا علی خلافت و ولایت بر تو مبارک باد، صبح کردم در حالی که می‌بینم مولای
من و مولای تمام مؤمنین می‌باشی، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بیعت و عهد را بر آنان محکم گردانید،
سپس آنها مخفیانه با رفقای خود بنا گذاشتند که بعد از پیغمبر
نگذراند امیر المؤمنین بر منصب خلافت باقی بماند و حق او را غصب کنند.
ولی همین که به حضور پیغمبر می‌رسیدند می‌گفتند:ای رسول خدا محبوب‌ترین و نزدیکترین
اشخاص نزد خدا را بر ما ولایت و خلافت بخشیدی، علی برای دفع ستمکاران
از لحاظ سیاست و دین از ما کافی‌تر بوده، و مردی شایستهٔ برای مقام خلافت می‌باشد.
و خداوند می‌دانست که آنها آنچه(از نفاق)در دل دارند غیر از آن است‌که بر زبان می‌آورند
و(حزب ابوبکرخر و عمربی پدر لعنة الله علیهم) بر دشمنی خود با علی باقی هستند
پس پیغمبرش را خبر داد از فساد عقاید باطنی آنها و فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله بعضی از
مردم (منافق) می‌گویند: ما به امر خدا درباره نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت ایمان داریم
اما آنها **دروغ می‌گویند و ایمان ندارند و بر هلاکت شما و هلاکت علی با هم متحد شده‌اند و اشخاص متمردی هستند که طغیان و فساد زیادی برپاخواهند نمود.**

* حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: پس از آنکه خداوند از نفاق و توطئه منافقین پیغمبر را
خبر داد، آنها حضور پیامبر شرفیاب شده و (انکار نموده) قسم دروغ خوردند
و پیغمبر آنها را سرزنش و ملامت نمود.

ابابکر(منافقانه)گفت: ای رسول خدا به خدا قسم هیچ چیز در نظرم لذت بخش‌تر و خوبتر از بیعت

نمودن با علی نبوده و امیدوارم بر اثر این بیعت خداوند درهای
بهشت را به رویم باز کند و مرااز ساکنین بهشت گرداند. (و ص ۱۴۹ ـ ۱۷۰)

عمر(منافقانه) گفت: فدایت شوم ای رسول خدا من عملی که شایسته بهشت رفتن باشد ندارم جز همین بیعت با علی، به خدا قسم هرگز خیال نکرده و خوش ندارم که نقض بیعت نمایم و اگر جواهراتی به اندازه مابین زمین و آسمان به من بدهند که این بیعت را بشکنم قبول نخواهم کرد.

عثمان (منافقانه)گفت: ای رسول خدا من از این بیعت به حدی مسرور و دلشادم که تصور آن نشود و یقین دارم که اگر گناه انس و جن را نموده باشم خداوند به سبب این بیعت تمام گناهان مرا آمرزیده است، و رفقای دیگر آنها هم مانند این سخنان (منافقانه)گفتند و قسم خوردند و خداوند این آیه را نازل فرمود « یخادعون الله و الذین آمنوا » تا آخر آیه.

❋ ابن بابویه درکتاب توحید از سعد بن صدقة بن زیاد روایت کرده گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال نمودم که در روز قیامت وسیلهٔ نجات از آتش جهنم چیست؟ فرمودند: خدعه نکردن با خدا

زیرا هرکه با خدا خدعه کند خدا نیز با او خدعه نموده و ایمان را از دل او ببرد و چنین کسی در حقیقت با نفس خویش خدعه نموده است.

راوی می‌گوید: به حضورش عرض کردم غرض از **خدعه کردن با خدا چیست؟**

فرمودند: در ظاهر اوامر خدا را قبول نموده ولی در باطن معتقد نبوده و ایمان نداشته باشد و یا آنکه بظاهر اوامر را اجرا نموده ولکن برای غیر خدا باشد،

از ریا کردن بپرهیزید که این عمل شریک قرار دادن برای خداست

شخص ریا کار را در روز قیامت به چهار نام بخوانند، صدا می‌زنند و می‌گویند:

ای کافر و ای فاجر و ای حیله باز و ای زیانکار اعمال و عباداتت از بین رفت پاداش خود را از کسی که برایش عبادت نموده‌ای بخواه. (و ص ۲۸۰ ـ ۴۲۵ ـ ۵۰۰)

(تفسیر جامع ج ۲ ص ۱۷۳)

❋ **امام صادق علیه‌السلام فرمودند: اگر شخصی نزد تو بیاید و ستایشی دربارهٔ تو بگوید که در تو وجود نداشته باشد تکذیب کن و گفتارش را تصدیق و قبول مکن، زیرا او به تو ظلم نموده، و مدحی کرده که در تو نبوده.** (تفسیر جامع ـ ج ۲ ص ۱۷۴)

تَقَرُّبُ الْعَبْدِ اِلَی اللّهِ سُبْحانَهُ بِاِخْلاصِ نِیَّتِه. {۴۴۷۷} نزدیکی جستن بنده به‌سوی خدای سبحانه، به‌خالص گردانیدن نیت اوست.

چند معجزه از معجزات امیر المؤمنین علیه‌السلام
جهت اتمام حجّت بر منافقین و مخالفین

موسی بن جعفرعلیه‌السلام فرمودند: چون **منافقین** از پیغمبر عذر خواهی نمودند، خداوند وحی فرمود کـه آنها خدعه می‌نمایند و پیغمبر هم بر حسب ظـاهر عـذر آنهـا را پـذیرفت، و جبرئیـل نـازل شـد و فرمودند: ای پیامبر گرامی پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: به این **منـافقین** کـه خدعـه و حیله می‌کنند و در پنهانی برای نقض عهد و غصب ولایت و حقوق علی با یکدیگر اتفاق نموده‌اند
امر کن که با امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بیرون رفته و معجزات و امور خارق عادات و عجایبی
که خداوند به دست علی‌علیه‌السلام ظاهر می‌گرداند مشاهده نموده و بدانندکه آسمان‌ها و زمین
و تمام موجوات عُلوی و سُفلی زیر فرمان او بوده و ولیّ خدا علی امیرالمؤمنین از آنها بی‌نیاز است،
و مطمئن باشند خدا دست از انتقام و مجازات آنها نخواهدکشید.

و بنا بر مصلحت و تدبیری همانطور که فرعونیان و کسانی را که دعوی خدایی می‌نمودند مهلت داده بود اینها را هم مهلت داده است.

آنگاه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به **منافقین** و به سایر مردم امر فرمودند: با علی‌علیه‌السلام از شهر مدینـه بیـرون رفته و درکنار کوه‌های مدینه جمع شوند؛ به امیرالمؤمنین فرمود: همین‌که به پای کوه‌هـا رسـیدی بدانکه خداوند به‌کوه‌ها امر فرموده به فرمانت بوده و تـو را اطاعـت و یـاری کننـد و هیچگونـه از خدمتگزاری و مواظبت برانجام دستورهایت دریغ ندارند، و اگر **منافقین** (دراین امتحان) با مشاهده آن آثار و امور خارق عادات و معجزاتی که ظهور مـی‌کنـد بـه ولایـت ایمـان بیاورنـد و مطیـع و فرمانبردارت باشند، با عزت و احترام به بهـشت خواهنـد رفـت، و هرگـاه مخالفـت نماینـد معلـوم می‌شود که شقی‌ترین مردم هستند و در جهنم برای همیشه معذب خواهند بود، **(و ص ۲۵۵ ـ ۴۸۱)**
و خداوند تورا به سبب معجزاتی که به دستت ظاهر خواهد ساخت از **منافقین** بی نیاز خواهد نمود.
پیغمبراکرم فرمودند: یا علی از پروردگارت بخواه‌که به جاه و جلال و منزلت محمّد و آل محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌کسانی که حضرتت پس از محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله سید و بزرگ ایشان هستی، تا کوه‌ها را به هرچه بخواهی تبدیل نماید، و به جماعت **منافقین** فرمودند اگر علی‌علیه‌السلام را پیروی‌کنید سعادتمند و نیکوکار شـوید

قالَ علیٌّ علیه‌السلام: بالکِذْبِ یَتَزَیَّنُ اَهْلُ النِّفاقِ. {۲۲۲} اهل نفاق خود را با دروغ گویی می‌آرایند.

و اگر مخالفت از او نمایید شقی و بد عاقبت باشید، و خداوند علی‌عليه‌السلام
را از وجود شما بوسیله معجزاتی که از دست او ظاهر خواهد ساخت بی نیاز می‌نماید.

امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام با آن جماعت و عدهٔ زیادی بجانب‌کوهها تشریف برده، از خداوند درخواست نمود آن کوه را به نقره تبدیل نماید، یک دفعه تمام نقره شده و با صدای بلند و فصیح و رسا فریاد زدند یا علی ای وصیّ رسول خدا، پروردگار ما را در تحت اختیارت قرار داده، ما را در هر راهی که می‌خواهی صرف کن و هر زمان که ما را بخوانی به اطاعتت حاضر و آماده انجام اوامرت هستیم و اوامرت دربارهٔ ما نافذ و روا می‌باشد. **(و ص ۲۹ ـ ۲۲۹ ـ ۳۷۱ ـ ۴۶۳ ـ ۴۶۷)**

مجدداً کوهها به طلا تبدیل شدند و مانند بیاناتی که کوه‌های نقره شده بود سخنانی اظهار نمودند و بعد کوهها به سنگ و عنبر و انواع جواهرات پر بها برگشته و هر یک از آنها با زبان فصیح فریاد می‌کردند: **یا ابوالحسن ای برادر رسول خدا تمام ما مُسخّر فرمان تو هستیم و هر وقت اراده نمایی و ما را بخوانی در فرمانبرداری شما حاضریم.**

سپس امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام خدا را به حق جاه و منزلت آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله خوانده و درخواست نمود که: درختان مانند مردان جنگی مسلح، و سنگ ریزه‌ها به هیأت جانورها و درندگان چون افعی و پلنگ درآیند، فوراً تمام درختان مبدل به مردان مسلح آماده به جنگ،که هریک از آنها مقابل ده هزار نفر از مردم بودند، و سنگها به شکل افعی‌های سیاه و شیر و پلنگ گردیدند، و هرکدام از آنها با صدای بلند و زبان فصیح گفتند: **یا علی ای وصیّ پیغمبر آخر الزمان خداوند ما را تحت فرمانت قرارداده است و ازجانب خداوندمأموریم‌که از وجود مقدست اطاعت و فرمانبرداری‌کنیم**

و هر وقت اراده فرمایی و ما را بخوانی تا بر دشمنانت مسلط شویم آماده و حاضر هستیم،
ای وصیّ رسول خدا از برای شما در نزد خداوند چنان قدر و منزلت و مقام و شأنی می‌باشد
که اگر از خداوند بخواهی تمام زمین را به صورت‌گوسفندی قرار بدهد به همان صورت درآید،
و اگر بخواهی آسمان به زمین و یا زمین به آسمان ملحق شود البته خواهد شد،
یا چنانچه اراده فرمایی تمام آبها تلخ و شورشود خواهد شد، یا کلیه آنها به زنبق (گلهای خوشبو)
مبدل گردند تبدیل می‌شوند، و اگر بخواهی هر نوع روغن و شربت می‌گردند
و یا بخواهی تمام زمین‌ها دریا و یا دریاها خشک شوند، خواهد شد.

ای وصیّ رسول خدا از سرکشی و طغیانگری منافقین محزون مشو، خداوند مانند فرعون و نمرود آنها را نظر به مصالحی مهلت داده[۱] **و مثل شیطان آنها را به خودشان وا گذاشته است،** خداوند وجود مقدس شما و آنها را برای نابودی و نیستی نیافریده، بلکه برای باقی بودن خلق‌کرده و مرگ انتقال از خانه‌ای به خانهٔ دیگراست، و خداوند احتیاجی ندارد‌که منافقین ایمان بیاورند و یا نیاورند و **اراده فرموده بودکه شرافت و فضیلت مقام(صبر و ایمان)شمارا به آنها ثابت کند و بواسطهٔ تقرّبی که شما در پیشگاه حضرت حق دارید اگر می‌خواست آنان را با اکراه وادار به ایمان بـه ولایت حضرتت می‌فرمود.** **(و ص ۷۳ ـ ۷۶ ـ ۲۱۶)**

حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام فرمودند: منافقین بر اثر معجزات مشهوده آن حضرت، علاوه بر آنکـه دلهای مریض داشتند بر بیماری دل آنها بیفزود، و بواسطه نقض عهد خداوند و شکستن بیعـت بـا امیرالمؤمنین‌علیه السلام **(فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً)**مرضی به امـراض قلبـی ایـشان اضـافه شـد ودربارهٔ علی‌علیه السلام به حیرت افتادند، وبه مناسبت تکذیب معجزات و امرخداوند و آنکه به‌دروغ مدعی بودند که ما بر بیعت خود استوار و پایدار هستیم، به کیفر شدید و عذابی سخت دچار خواهند شد.

(۱ ـ تنها به این دلیل به آنها مهلت می‌دهیم که بر گناه خود بیافزایند، و برای آنها عذابی خوار کننده هست.)

(۱ـ إِنَّما نُمْلي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ ـ آل عمران ـ ۱۷۸)

عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ‌علیه السلام: **إِنَّا نَأْتِی‌هَؤُلَاءِ الْـمُخَالِفِینَ فَنَسْمَعُ مِنْهُمُ الْحَدِیثَ یَکُونُ حُجَّةً لَنَا عَلَیْهِمْ، قَالَ: لا تَأْتِهِمْ وَ لا تَسْمَعْ مِنْهُمْ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ لَعَنَ مِلَلَهُمُ الْـمُشْرِکَةَ**

هارون بن خارجه گوید به امام صادق‌علیه السلام عرض‌کردم: ما (شیعیان) نزد مخالفین می رویم و از آنان حدیث و سخن‌که حجّت و دلیل (و تأیید) ما (شیعیان) و برعلیه خودشان است، می‌شنویم (آیا این کار ما پسندیده است؟) امام صادق‌علیه السلام فرمود:

نزد شان نروید(و سخنی) از آنها نشنوید، خدا آنان(یعنی مخالفین شیعه) را لعن کرده و از رحمت و مهربانیش دور گردانیده، و لعن نموده همه (عمری ها و) ملّت ها و کیش‌های آنها را که برای خدا شریک قرار می دهند.

*** شیخ حرعاملی صاحب وسائل گوید: و الأحادیث فی ذلک أکثر من أن تحصي و یأتی جملة منها فی (کتاب) القضاء ***

بحار الانوار ـ ج۲ باب ۲۸ ص ۲۱۶ (شامل چهارده حدیث) وسائل الشیعه ـ ج۱۵ ص ۱۹۶ ـ کتاب النکاح باب ۸۴ استحباب تعلیم الاولاد فی صغرهم الحدیث قبل أن ینظروا فی علوم العامّه (شامل ۶ حدیث) ح ۲۷۶۲۹

وص ۷۳ ـ ۱۶۰ ـ ۳۹۰ ـ ۴۵۹ ـ ۵۱۰ ـ ۵۶۲

قال علی علیه السلام: اَلنِّفاقُ یُفْسِدُ الإیمانَ. {۷۴۱} نفاق فاسد می کند ایمان را!...

*** وَ إذا قیلَ لَهُمْ لا تُفْسِدوُا فِی الاَرْضِ قالُوا إنَّما نَحْنُ مُصْلِحُون ***

انحرافات و خباثت روحی و حال منافقین و ادعاهای دروغ و ساختگی

پیروان ابوبکر و عمر لعنة الله علیهم

❋ موسی بن جعفرعلیه‌السلام فرمودند: وقتی به منافقین گفته می‌شد روی زمین فساد نکنید و با اظهار نقض بیعت خود به اشخاصِ ضعیف و سست عقیده رخنه در دین آنها نیفکنید، جواب می‌دادند: **ما (روشنفکریم !!! و) جزء اصلاح طلبان هستیم زیرا به دین و مذهب اعتقاد نداریم**

و در دین متحیریم و به دین محمّد و اسلام از نظر صورت ظاهر راضی هستیم
و در باطن برطبق (رأی و اجتهاد و سلیقه و) دلخواه خود عمل می‌کنیم
و از (اطاعت و) بندگی و فرمانبرداری (سنّت و سیره) محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله خود را رهانده‌ایم.
آنگاه خداوند فرمود: ای منافقین بدانید و آگاه باشید که شما در حقیقت از مفسدین روی زمین هستید، و خداوند شما را به پیغمبرش معرفی کرده و بخوبی شناسانده،

*** و به مسلمانان حقیقی(شیعیان مرتضی علیعلیه‌السلام) امرفرموده که بر شما لعنت نمایند.***

❋ موسی بن جعفرعلیه‌السلام فرمودند: هر وقت به منافقین‌گویند شما هم مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که در نصب خلافت امیرالمؤمنین و اطاعت اوامر خدا و رسول ایمان آورده‌اند ایمان بیاورید، به هم مسلکان خود بگویند: آیا ما هم مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار سفیهانه ایمان بیاوریم؟ زیرا منافقین از دریچهٔ چشم دل تسلیم شدن مؤمنین را به اوامر خدا و رسول مشاهده ننموده، و به ولایت امیرالمؤمنینعلیه‌السلام و دوستی ذریه‌گرامی آن حضرت تن در نداده و آن حضرت را ترک نموده، و **محبت یهود و نصاری را در دل خود جای دادند**که دشمن خدا و رسول بودند، و در ظاهر (منافقانه) از آنها تبری جسته و در باطن به یهود و نصاری پیوسته‌اند. (و ص ۳۲۷)

❋ حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام فرمودند: هرگاه منافقین به سلمان و ابوذر و سایر مؤمنین می‌رسیدند می‌گفتند ما به محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده و تسلیم بیعت علیعلیه‌السلام می‌باشیم
و هرگاه اولی و دومی و سومی(ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم) به هم مسلکان و رفقای خود برخورد می‌نمودند به آنها می‌گفتند: دیدید چگونه مؤمنین را مسخره می‌کردیم؟

سوره بقره آیه ۱۱　(تفسیر جامع)　۲۸ ـ ۴۶ ـ ۲۷۲

قال علیٌ علیه‌السلام: إنّ المُؤمنَ یُری یَقینُهُ فی عَمَله و انّ المُنافقَ یُری شکُّهُ فی عَمَله. {۳۵۵۱}

خداوند فرمود: ای پیغمبر، ما آنها را استهزاء خواهیم نمود
و در دنیا و آخرت به کیفر سرکشی خودشان خواهیم رسانید.

❋ موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: اما **مسخره نمودن آنها در دنیا** پذیرش اسلام ظاهری آنان است، و احکام اسلام دربارهٔ آنها اجرا می‌شود و **امر به لعنت کردنشان است،** تا وضع مسلمانیِ منافقین بر مسلمانان حقیقی و خالص مکتوم و پنهان نماند، **و استهزاء اخروی آنها** نشان دادن جایگاه مؤمنین در بهشت به منافقین، و قرار گاه منافقین در جهنم به مؤمنین باشد. (و ص ۴۶ ـ ۱۲۰)

❋ تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده، فرمودند: این آیات در حق اولی و دومی و سومی (ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم) نازل شده که در ظاهر ایمان داشته و تسلیم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، و چون در خلوت به دشمنان آن حضرت می‌رسیدند می‌گفتند: با شما همراه و هم مسلک هستیم و علی بن ابیطالب را **استهزاء** می‌کنیم، پس خداوند فرمود: ما کیفر و سزای این عمل منافقین و استهزاء به امیرالمؤمنین علیه السلام را، خواهیم داد **درعالم آخرت.** ۲۵۲

عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی:
« وَ اَنْ لَوِاسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ مَاءً غَدَقاً »
قال: یعنی: لَوِاسْتَقامُوا علی وِلایَةِ عَلیِّ بنِ ابیطالبٍ أمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ الأَوْصِیاءِ مِنْ وُلْدِهِ علیهم‌السلام وَ قَبِلُوا طاعَتَهُمْ فِی اَمْرِهِمْ وَ نَهْیِهِمْ « لَاَسْقَیْناهُمْ مَاءً غَدَقاً » یَقُولُ: لَأَشْرَبْنا قُلُوبَهُمُ الایمٰانَ، وَ الطَّرِیقَةُ هِیَ الایمٰانُ بِوِلاَیَةِ عَلیٍّ وَ الاَوْصِیٰاءِ
امام باقر علیه السلام درتفسیر (آیه ۱۶ سوره جنّ) **قول خداوند متعال**
« و اگر بر آن روش استوار شوند آبی فراوانشان نوشانیم » فرمودند: یعنی: اگر بر ولایت علی بن ابیطالب امیرمؤمنان و اوصیاء از فرزندان او استوار شوند و اطاعت آنها را در امر و نهیشان بپذیرند « آب فراوانی به آنها بنوشانیم »
یعنی: ایمان را در دلشان جایگزین کنیم،
و مقصود از طریقه «= روش» ایمان به ولایت علیّ علیه السلام و جانشینان اوست.

وص ۲۴ ـ ۵۷۲

بدرستی که مؤمن دیده می‌شود یقین او در کردار او، و منافق دیده می‌شود شکّ او (به مبدأ و معاد) درکردار او.

*** * *(اَللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِم)* * ***

*** (خداوند اینگونه پیروان ابوبکر و عمرلعنة الله علیهم را استهزاء می‌نماید) ***

* ابن بابویه در کتاب توحید از علی بن حسن بن فضال روایت کرده، گفت: از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمودم از تفسیر(آیه ۱۶ سوره بقره) قول خداوند که می‌فرماید: « الله یستهزئ بهم »، فرمودند: خداوند به آنها استهزاء نمی‌کند بلکه مجازات و کیفرنماید آنان را
و مراد از استهزاءِ خداوند کیفر بخشیدن به منافقین باشد. (تفسیر جامع)

* حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: تجارت منافقین از برای آنها سودمند نمی‌باشد زیرا به بهای بهشتی که برای آنها آماده بود، انواع عذاب را خریداری نمودند
و هرگز(مستحق هدایت نشوند و) **به سوی حق و ثواب راهنمایی پیدا نکنند.** (و ص ۵۳ و باب ۱۴)

* آن حضرت علیه السلام فرمودند: مثل منافقین مَثل کسانی است که بـرای اسـتفاده از روشـنایی آتـشی برافروزند، خداوند با فرو فرستادن باران آتش را خاموش و روشنایی آن را زایـل فرمایـد، یـا بـادی برانگیزد و آن آتش را از بین ببرد، همینطور است حال منافقین‌که به ظاهر اقرار به شهادتین نموده و با علی علیه السلام بیعت نمودند، **درطول زندگانی احکام اسلام برآنها جاری شود** و پس ازآنکه مرگ آنهـا رسید درتحت فرمان خدا برآیند **و خداوند به‌کفرِ باطنشان، آنها را عذاب‌کنـد** و در آخـرت سـرگردان مانده و راهی برای نجات از عذاب نداشته باشند و درآنجا **کر وکور و لال** شوند. (وص ۲۵۰)

*** (احوال منافقین و منکرین ولایت امیر المؤمنین علیه السلام هنگام مرگ) ***

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: هیچ مرد و زنی نیست که در ظاهر اقـرار بـه ولایـت علـی بن‌ابیطالب علیهما السلام نماید و در باطن نقض عهد کرده و منکر ولایت شود، مگر آنکه **هنگام مـرگ** که فرشته موکل قبض ارواح برای گرفتن روح او حاضر می‌شود شیطان و پیـروان او نـزد آن شـخص مجسم شده انواع و اقسام عذاب‌ها را به چشم و دل مشاهده نموده، و جایگاهی که اگـر به عهد و بیعت خود باقی بود **در بهشت** می‌داشت نشانش داده و آن فرشته به او می‌گوید:
نگاه کن به بهشت و قصرهایی که در این مکان برای تو آماده بود و چنانچه به دوستی و ولایت علی علیه السلام استوار و ایمان داشته **و نقض عهد نمی‌کردی** متعلق به تو بود، اینک که بر خلاف پیمان رفتار نموده و در باطن نفاق و عناد ورزیده‌ای و منکر ولایت و وصایت آن حضرت شده‌ای

۲۲۱ ـ ۲۲۹

جایگاه همیشگی خود را در جهنم ببین، آنگاه انواع عذابها را برابر چشم مشاهده نموده و می‌بیندکه عقربها و افعی‌ها برای حملهٔ به او مهیا هستند، و در آن حال با صدای رسا فریاد می‌زنند ای‌کاش برآنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله امر فرموده بود میرفتیم، و از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تجاوزنمی‌کردیم.



(کافی باب۲۸۸)

اگر مهدی قیام کند هرآینه ابتدا کند به دروغگویان شیعه (آن کسانی که انکارش کنند) پس می‌کُشد آنان را [1]

... فقط مؤمنانی که خداوند در عالم ذرّ از آنها عهد و پیمان گرفته است بر اعتقاد به ایشان ثابت قدم می‌ماند

* (غیبت نعمانی باب ۱۲ حدیث ۲۰) * (و ص ۱۴ ـ ۲۴ ـ ۲۵ ـ ۵۲ ـ ۷۶ ـ ۲۳۸ ـ ۴۷۲ ـ ۵۵۴ همین کتاب علیه السلام) *

قال رسول الله صلی الله علیه وآله : مَنْ أنكرَ القائمَ مِنْ وُلْدی فقد أنكرنی * هر كس قائم از فرزندانم را انكار كند مرا انكار كرده (كمال الدین)

۱ـ عن المفضل قال: سمعت أباعبدالله علیه السلام يقول لو قد قام قائمنا علیه السلام لبدا بكذا بی الشیعه فقتلهم.اثبات الهداة ب ۳۲ ف ۳۷ ح ۶۳۰ ج۳ ص ۵۶۱

* (رافضی باش، رافضی باش، رافضی) *

به حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردندکه روزی عمار دُهنی برای ادای شهادت (در امر قضاوت) نزد ابن ابی لیلی قاضی کوفه رفت، قاضی به او گفت:تو مردی اهل علم و فضل اُمّتی، ولی می‌گویند تو رافضی می‌باشی اگر از این نسبت ناراضی بوده و بدت می‌آید از رافضی بودنت تبری بجوی تا از برادران ما (سنی‌ها) باشی. عمارگریان شد و گفت:

به خدا قسم من در آن گمراهی که شما (سنیان) سیر می‌کنید، سیر نخواهم کرد

اما به حال تو و به حال خودم گریه می‌کنم.

گریه برای خودم از آن جهت است که به من نسبتی دادی که در خودم سراغ ندارم، به من رافضی گفتی که نسبت شریفی است و من اهل آن نیستم و تو خیال می‌کنی که من رافضی‌هستم، وای بر تو ای ابن ابی لیلی (عمار ادامهٔ سخن داده گفت:) حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: اولین کسانی که به آنها رافضی گفتند سحرهٔ فرعون بودندکه چون معجزات موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را دیدند بی اختیار به خدای موسی ایمان آورده، و فرعون سخت غضبناک شد و آنها را رافضی خواند، زیرا که پیروی از فرعون را رفض و ترک کرده، و تسلیم اوامر خداوند شدند. **و رافضی‌کسی است‌که آنچه خداوند ازآن‌کراهت دارد ترک‌کرده و هرچه امر پروردگار است انجام دهد.**عمار می‌گوید: در حال گریه به ابن ابی لیلی (قاضی کوفه)گفتم: من از آن جهت گریه می‌کنم که خداوند بر قلب من وقوف دارد، و مرا به نسبتی(بسیار نیکو) که اهلیت (ادعای) آن (مقام) را ندارم عذاب نماید و بفرماید:ای عمارآیا تو رافض اباطیل بودی؟و آنچه را(از رافضی بودن) به تو نسبت می‌داده‌اند عمل‌کردی؟اما ای ابن‌ابی لیلی به حال تو می‌گریم‌که دروغ بزرگی گفتی و نسبت (نیک بزرگ و) بی جایی(که خودم را لایق نمی‌دانم) به من دادی،که خداوند به مناسبت این دروغ بزرگ و نسبت ناروا تو را عذابی سخت و دردناک فرماید، چگونه بدنت طاقت آن عذاب را می‌نماید؟ حضرت صادق علیه السلام (بعد از شنیدن این موضوع) به اصحاب خود فرمودند: (و ص ۲۸۴ -۴۵۹ - ۵۹۶)

به خدا قسم اگر گناهان عمار به عظمت آسمان و زمین بوده، به مناسبت بیاناتی که (در حمایت از تشیع و روافض) کرده خداوند **تمام آن گناهان او را** محو و نابود فرموده، و آن قدر اجر و حسنه به او عطا می‌فرماید که جز ذات اقدس او کسی نداند. (تفسیر جامع ج ۵ ص ۶۶۵)

(فهرست رافضی در صفحات: ۳۴۷ ـ ۴۶۹ ـ ۴۹۲ ـ ۵۱۲ ـ ۵۴۳ ـ ۵۶۰ ـ ۵۸۰ ـ ۵۸۱ ـ ۵۸۲ ـ ۵۹۲ ـ ۵۹۶)

شیعه را دار و ندار این است و بس
شیعه را برلب شعار این است و بس

*** حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الایمٰانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ ***

*** وَ کَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصیٰانَ اوُلئِکَ هُمُ الرّاشِدوُنَ ***

*** فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ نِعْمَةً وَ اللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ *** (۷ ـ سوره حجرات)

*** خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در قلوب شما بیاراست ***

*** وکفر و تبه‌کاری و سرکشی را در نظرتان منفور ساخت، و اینها رشد و هدایت یافتگان‌اند ***

*** این فضل و نعمتی است از جانب خداوند، و خدا دانا و حکیم است ***

*** امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: ایمان وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام است، خداوند آن را محبوب دلها قرار داده و در دل مؤمنین نیکو آراسته،** (تفسیر جامع)
مقصود ازکفر و فسوق و عصیان(ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم)**اولی و دومی و سومی می‌باشند.**
***خداوند قادرحکیم همانگونه که ایمان به امیرالمؤمنین علیه السلام را محبوب دلها قرار داده و اطاعت او را واجب فرموده، در مقابل آن، تنفر از دشمنانش را نیز امر فرموده، و محور و معیار دین و دینداری را حبّ و بغض معرفی فرموده، یعنی دوستی با دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام، و تنفر و دشمنی با دشمنان خاندان نبوت را حقیقت دین شمرده، و تولی و تبری از واجبات احکام قرآن عظیم، و مهمترین اصل و اساس و معیار حفظ دین می‌باشد.**
*** با توجه به این معیارهای الهی که از زبان وحی و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در وظایف مؤمنین برای تبری از دشمنان دین معلوم گشته، و بر احدی از شیعیان هم پوشیده نیست که در همهٔ زمانها حتی با ظهور منتقم آل محمد صلی الله علیه و آله این وظایف در دفاع از حریم دین و در دفع دشمنان قرآن‌تعطیل نمی‌گردد، و همهٔ مسلمین نیز درانجام و اجرای این امرمسئول و موظف می‌باشند.**
*** آری، براساس این معیار و اعتقاد،کتاب انساب النواصب باز نگری و منظم‌گشته، تا به وسیله این بازنگری و احیاء کتاب، در خدمتگزاری و انجام وظایف و ادب به پیشگاه مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السلام و حفظ حقوقش درتبری از دشمنانش از غافلین محسوب نگشته، و در اظهار تنفرو فرو ریختن شوکت جباران و صولت دروغین ظالمین لعنة الله علیهم، کوتاهی ننموده و در دنیا و آخرت إن‌شاء الله شرمنده سَیِّدُ الْمظلومین امیرُالمؤمنین علیه السلام نباشیم.**

۴۶۰ ـ ۹۳
۱۴۱
۴۵۹
باب ۴۶
۵۵۱ ـ ۴۱۹
دوستی با دوستان فاطمه ۵۰۹ دشمنی با دشمنان فاطمه

* **چاشنی‌ها:** افزودن الفاظی در پسوند اسامی منافقین و شجره خبیثهٔ بنی امیه لعنة الله علیهم به این جهت است که به قول محقق کرکی رضوان الله تعالی علیه (در رساله لعنیّه، نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت،) چون زدن با نیزه میسر نیست لا اقل لعن با زبان باشد؛ و این پسوندهایی را که به متن عبارات برای تکمیل‌کتاب افزوده‌ایم مانند ابوبکرخر و... عمربی‌پدر و... عثمان سگ پدر... و امثال این(فلافل و)چاشنی‌ها الفاظی‌است فرح‌افزای قلوب شیعیان و حقیقت‌هایی انکارناپذیر، با مصداق در سنخیّت و واقعیت وجود افراد منافق و پست، و تنها وسیله‌ای است دراظهار تنفراز قاتلین ائمه هدیٰ علیهم السلام ومعرفی رذالت،خباثت اهل بدعت، و پستی منافقین خائن به قرآن، و جنایتکارانِ در حق اشرف الانبیاء و عترت طاهرینش علیهم السلام .

* متجددین و کوتاه فکران مفاهیم این کتاب را نمی‌خواهند یا نمی‌توانند دریافت کنند، کوتاه فکرانی‌که توفیق هدایت را از دست داده‌اند وکسانی‌که معرفتی به مقام نورانیت آل محمد علیهم السلام ندارند، و حوادث هفتهٔ اول شهادت پیامبر را فراموش نموده، و یا نفهمیده‌اند که چه حوادث دردناکی در سقیفهٔ شومِ بنی ساعده بر شریعت نبوی و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده،و این دسته افراد و سایر افراد بی تفقّه و بی فکر، ندانسته احترام نسبت به پیروان قاتلین صدیقهٔ طاهره علیها السلام را از محبین آل محمد صلی الله علیه و آله نیز توقع دارند، و این توقع غلط و بی جا و حاکی از سُست عنصری، و بی تفاوتی خودشان را در دفاع از حقانیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام به افکار مردمِ غافل جامعهٔ آخرالزمان هم نیز تزریق می‌نمایند... (وحدت در امام واحد است)

* اما افراد مؤمنِ آگاه و بیدار دل که دنیا را شناخته‌اند، می‌دانند که این صحنه‌ها و مهلت‌ها در طول تاریخ و این حوادث زمانه، نیست مگر امتحانات الهی در این چند روزهٔ دنیا،(وَ اللهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُون بقره آیه ۷۲) ... شهادت محسن بن علی علیهما السلام ... و ناله‌های جانسوز زهرای مرضیه علیها السلام ... و اشکهای مظلومانه و غریبانهٔ علیّ مرتضی علیه السلام راکجا می‌توان نادیده گرفتن...؟

* شترسواری عایشهٔ ملعونه، مادر سیاسی سنیان و جنایات طلحه و زبیر لعنة الله علیهم را در جنگ جمل،با حجت برتر از انبیاء الهی،که منجر به شهادت ائمهٔ هدی علیهم السلام یکی‌پس ازدیگری، و باعث جنگ‌های پی در پی دیگر در بین مسلمین گشته، و تا این زمان هم آثار شوم آن در تفرقه و اختلاف بین مردم جامعه مسلمان باقی است، ... و این گونه نکبت‌ها و جنایات اصحاب منافق و عوامل و عواقب آنها را چرا و چگونه می‌توان نادیده گرفتن ... ؟

۱۲۳ ـ ۱۷۹ ۳۴۱
۵۵۲ ـ ۲۸۲ ـ ۲۹۴
۳۵۶ ـ ۳۳۲

۱ ـ چون نگارش خطی این کتاب در قرن یازدهم و به سبک زمان مؤلف بوده و آنگونه که باید عبارات و جمله بندی‌های کتاب خطی برای روانخوانی و مطالعه، با اذهان مطالعه کنندگان در زمان ما مأنوس نبود، تا آنجا که ممکن بود، انشاء عبارات و حروف چینی مطالب کتاب با معیارهای نگارشی جدید انجام و منظم گردیده است.

* امید است إن‌شاءالله با عنایات خداوند متعال سهولتی در مطالعه و فهم مطالب کتاب برای استفاده کنندگان انجام گرفته باشد. البته با توجه به حفظ امانت، اساس و مدارک و عبارات مطالب کتاب عوض نشده، و فضای فرهنگی کتاب در تبرّی از دشمنان دین و بغض به دشمنان امیرالمومنین علیه السلام ،رعایت و با چاشنی‌ها و اضافاتی کامل‌تر گردیده است.

۲ـ از جمله پیروان ابوبکر و عمرطایفهٔ صوفیه لعنة‌الله علیهم،می‌باشندکه از زمان‌حسن بصری لعنة‌الله‌علیه افکار بودایی را رنگ اسلامی‌زده و به این‌حیله افکارفرق صوفیه را دربین مسلمین رواج داده، و انواع بدعتها را درشریعت ایجاد نموده، و متصوفه از مخالفین سرسخت شریعت ومکتب تشیع می‌باشند.و متاسفانه بعضی از علماء و نویسندگان،ندانسته اشعاری از این‌طایفه درمدح امیرالمؤمنین یا دراخلاق، درکتابهایشان نقل نموده‌اند،و از این موضوع غفلت نموده‌اند که این عمل باعث شهرت اهل بدعت و دشمنان دین بوده، و دین خدا محتاج به غیر نیست.

* (اُنظروا إلی مَن قال ولا تَنظروا إلی ما قال * فَلیَنظُرِالانسانُ إلی طَعامه) * «س ۸۰ ـ ی ۲۴»

*مؤلف‌کتاب انساب النواصب نیز براساس بینش و سلیقه‌ای‌که داشته‌اند و به تناسب موضوع، ندانسته، اشعاری از صوفیه لعنة الله علیهم در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است، اما به جهت تنفری که صاحبان دین ائمه طاهرین علیهم السلام از جماعت صوفیه لعنة‌الله علیهم دارند تا جایی که شناخت داشتیم این اشعار حذف شده و به جای آنها اشعاری برتر و بهتر از شعرای مختلف، در مدح و ثنای امیرالمؤمنین صلواة الله علیه بالای صفحات و در صفحات ۵۵ و ۵۶ متن کتاب درج گردید. (و ص ۲۷۲ ـ ۵۴۷ ـ ۵۶۲)

* و آنچه ملا محمد طاهر قمی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحفة الاخیار تحقیق و جمع آوری نموده درباره شناخت بدعت‌ها و معرفی انحرافات صوفیه لعنة الله علیهم و اعتقادات باطلشان، برای همهٔ مؤمنین مطالعهٔ آن مطالب ضروری است، تا دشمنان دین بیشتر شناخته شوند و دوستان آل محمد صلواة الله علیهم بهتر و بیشتر صوفیه و افکار کثیفشان را بشناسند و از احترام نمودن یا هم نشینی با افراد صوفی مسلک پرهیز نمایند. (و ص ۲۴ ـ ۴۰۶)

قال علیٌ علیه السلام: إنَّ اللهَ تعالی لایُعطی الدّینَ الّا لخاصّتهِ وصفوَتهِ مِنْ خَلْقه. {۳۵۲۳}

به راستی که خدای تعالی نمی‌بخشد (فهم) دین (و دینداری) را مگر به خواص و دوستان خود و برگزیدگان خود از خلق خود ...

* (کفار و سنیان در عالم ذرّ، انکار ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله نموده‌اند) *

* (پیروان ابوبکر و عمر لعنة الله علیهم، در عالم ذرّ انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده‌اند) *

عبدالله بن محمد جعفری گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که (می‌دانست اقرار به ولایت می‌کند) دوست می‌داشت از ماده‌ای که دوست داشت آفرید، و آنچه را دوست می‌داشت از گل بهشت آفرید. (وص۲۶)

و هرمخلوقی راکه(می‌دانست انکار ولایت می‌کند) دوست نداشت از ماده‌ای که دوست‌نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید، سپس آنها را در سایه‌ای مبعوث کرد.

من عرض کردم سایه چیست؟

فرمودند: نمی‌بینی سایه خودت در برابر خورشید چیزی هست و چیزی نیست، (یعنی چیـزی است‌که ازخود شخصیت و استقلال ندارد، و این تنظیری است برای عالم مثال و یا عالم ارواح یا عالم ذرّ) سپس خداوند پیامبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار به خدا دعوت‌کنند، این است فرمایش خدا: «اگر از آنها بپرسی کی خلقشان‌کرده؟خواهند گفت، خدا»

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ (سوره ۴۳ آیه ۸۷)

سپس خداوند ایشان را به اقرار نسبت به پیامبران دعوت کرد،

برخی اقرار و برخی انکار (انبیاء) نمودند،

آنگاه به ولایت ما (آل محمد صلی الله علیه و آله) دعوتشان کرد، به خدا کسی به آن اقرار کرد که خدایش دوست میداشت و آنکه را (خدا) دشمن داشت، انکار (ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله) کرد،

این است گفتار خدا: (وص ۲۲ ـ ۱۳۷ ـ ۵۴۳ ـ ۵۴۷)

به آنچه از پیش (در عالم ذرّ) تکذیب کرده‌اند، ایمان نخواهند آورد (آیه ۷۴ سوره یونس)

* * فَمٰا كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ * *

سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: تکذیب (و انکار ولایت) در آنجا (عالم ذرّ) بود.

* اصول کافی باب ۱۶۷ * باب جوامع من الرّواية فی الولايه *

هرکـسی آنجـا بلـیٰ گفـت و نعـم	۴۷	در حـریم قـدس حـقّ شـد محتـرم
زان «بلـیٰ» فـی بَطـنِ اُمّـه شـد سـعید	۲۵۷	هرکـه «لا»گفتـا شـقی گـشت و پلیـد
عقـد آب و گِـل، همـان جـا بـسته شـد	۵۷۷	نـام هـرکس ثبـت در یـک دسـته شـد
حزب باطل یک طرف، حقّ یک طـرف	۴۹۶	آن طرف خَـس، ایـن طـرف دُرّ نجـف

چرا اهل ظلم و بدعت را « اهل سنت و جماعت » نام نهاده‌اند؟

*علماء بزرگوار شیعه‌که پاکی نژاد و صدق در ایمان را خداوند بر آنان منت نهاده، و در طول تاریخ درتبلیغ و دفاع از حریم ولایت امیرالمومنین علیه السلام نهایت سختیها را متحمل شده، و در احیای حقوق آل محمد صلی الله علیه وآله نهایت بذل کوشش را نموده‌اند، و جهت پیشرفت خدمات و اثرات تبلیغات خویش منتهای حلم و مدارا را با مخالفین شیعه نیز داشته‌اند، تا شاید بتوانند با این **صبر** و حلم حقانیت شیعه را بر عامه (پیروان ابوبکر و عمر لعنة الله علیهم) ابلاغ و اثبات نمایند.

و از این دسته علمای دلسوز شیعه درطول تاریخ و درهرعصر و زمان بوده‌اندکه در مسیرخیرخواهی برای حفظ دین، تقیهٔ علمی را نیز بکار گرفته‌اند و در کتب علمی خودشان از مخالفین و عامه به عنوان اهل سنت و جماعت یاد نموده‌اند، ولکن باید توجه داشته باشیم که انکار کنندگان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم ذرّ ولایت آل محمد صلی الله علیه وآله را انکار نموده‌اند، و این نحوه مدارای علمای شیعه رضوان الله تعالی علیهم در امور علمی، اگر چه در اتمام حجت بر علیه خصم اثراتی علمی داشته باشد، اما در ایمان آوردن دشمنانِ بد نهاد و مخالفینِ بد سرشت حق، مؤثر واقع نخواهد شد.

* (إنَّ اللهَ لاَ یَهْدی مَنْ یُضلّ ـ ۳۷ / نحل) * (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّت اللهِ تَحویلاً ـ ۴۳ / فاطر) *

*اسمی را که مخالفین دین برای خود عَلَم نموده‌اند و خود را «اهل سنت و جماعت» نامیده‌اند، از زمان معاویه لعنت الله علیه این نام‌گذاری انجام گرفته و شهرت تمام یافته است، و این نام گذاری در حقیقت حاکی از آثار ظلم و جور و نهایت بی دینی بنی امیه لعنة الله علیهم است، و در حالی که مردم بی تفقّه و ناآگاه جامعه خیال می‌کنند منظور از اهل سنت، پیروان سنت نبوی و آداب رسول الله صلی الله علیه وآله می‌باشند درصورتی‌که چنین نیست، و این«اهل سنت و جماعت» همان پیروان جنایتکاران و بدعتگذاران دردین می‌باشندکه فعالیت آنان درزمان رسول‌الله صلی الله علیه وآله **منافقانه** ادامه داشته و فعالیت های آشکار خود را از **سقیفه بنی ساعده** شروع نموده تا جایی که وقت قتل عمربی‌پدر در شورای شش نفری حاضر نشدند بر سنت و سیرهٔ پیامبر با امیرالمؤمنین مظلوم علیه السلام بیعت نمایند درحالی‌که می‌فرمود: **کتاب خدا و سنّت پیامبرش نیازی به سیره و روش دیگری ندارد،** و اگر در شورا شرکت نمیکرد بعد ازقتل عثمان هم با او بیعت نمیکردند و با سنت و روش ظالمانهٔ ابوبکر و عمر با عثمان سگ‌پدر، لعنة الله علیهم بیعت نمودند و درزمان حکومت معاویه خبیث، بنی‌امیه لعنة الله علیهم به **اوج فعالیت** و نتیجه‌گیری از جنایاتشان غالب شده، و بر پیروی سنت و روش خلفای جور و حکام ستم پیشه متفق گشته، و در ظلم و جور نمودن درحق آل محمد صلی الله علیه وآله، به سیاست شیطانی معاویه خبیث پناه برده و در مخالفت قرآن و عترت علیهم السلام هم عهد و مجتمع گشته، و خود را

« اهل سنّت و جماعت» نامیده‌اند و با این اسم مشهور گشته‌اند؛ وجه تسمیه سنیان را در ص ۴۱۲ و ۵۸۱ و اشاره به شورای شش نفری را درص ۲۶۹ و ۵۲۸ همین‌کتاب إن‌شاءالله ملاحظه فرمائید.

* در مسیر فرهنگی و علمی قرآن و عترت صلواة الله علیهم، هیچ گاه با اهل ظلم و جور و اهل بدعت و ضلال مدارای غیر ضروری انجام نگرفته، و همیشه منافقین و دشمنان انبیاء مورد مذمّت و سرزنش خداوند قرار گرفته‌اند، و ائمه معصومین علیهم السلام هم نیز براساس سیرۀ الهی و دستورات قرآن عظیم، همیشه مخالفین را به لفظ هایی‌که معرِّف حدود انحراف آنها بوده یادکرده‌اند، و هرگز در احادیث آل محمد علیهم السلام یافت نمی‌شود که از دشمنان قرآن و عترت، به اهل سنت و جماعت یاد کرده باشند، بلکه با لفظ «**خرمگس،** ص ۱۰۸» **خوک صفتان امت، مخالفین، منافقین، اهل‌ضلال، عامّـه** و امثال این کلمات آنها را نام برده و معرفی و نام گذاری نموده‌اند، و علمای شیعه **موظفند** همان گونه که اولیای خدا عمل نموده‌اند عمل نمایند، و دشمنان دین را به همین نامها (و در لفظ شیعیان نیز سنیان را به عنوان **خارجی، ناصبی، یزیدی، مروانی، قَـدَری و جبـری** ـ ص ۵۸۲) که معرّف انحرافات و جهنمی شدن آنهاست معرفی نمایند، و دشمنان دین و مخالفین قرآن که **قاتلین ائمه هدی** علیهم السلام هستند نباید به عنوان اهل سنت و جماعت معرفی‌گردند

زیرا که این‌کوتاهی درنام گذاری و کوتاهی در معرفی دشمنان دین، باعث لغزش و گرایش و بی تفاوتی شیعیان کم اطلاع نسبت به دشمنان دین گشته، و

ضعف در برائت از عامّه و مخالفین را، در روحیه افراد جامعه ایجاد می‌نماید.

* از خداوند منان آرزومندم این خدمت هر چند ناچیز را از این بنده حقیر و ناتوان خود، به فضل و کرم و احسانش و به عنایات آل محمد صلی الله علیه و آله پذیرا باشد، إن شاءالله بمحمّد و آله الطّاهرین

(۱۴۰۷ هـ ق) مشهد مقدس رضوی علیه آلاف التحیّة و السّلام

تا زاغیار حریمش، مونس هجران شدم — در پناه قلعۀ توحیدی حیدر شدم

در هوای قطره‌های اشک چشم حیدری — قطره‌ای از قطره‌های برکۀ حیدر شدم

بندۀ آل علی علیهم السلام سیّد صادق میرشاه ولد

قطره‌ای از قطره‌های برکۀ حیدر شدم

قال علی علیه السلام: خیرُ الأمراءِ مَن کانَ علی نفسهِ أمیراً { ۲۹۹۸ } بهترین أمراء (یعنی فرماندهان) کسی است که باشد بر نفس خود فرمانده.

(و مَن یُضلل الله فلن تَجِدَ لَهُ سَبیلاً ـ نساء ۱۴۳)

وص ۱۲۳

۳۷

۳۸

(قصه باید از امیر المؤمنین حیدر کنی)

وص ۲۰۲ ـ ۵۸۶

تا به کـی افـسانه از دارا و اسـکندرکنی ؟ | قـصه بایـد از امیرالمـؤمنین حیـدر کنـی
گرحدیث راست می‌خواهی و،گفتار درسـت | مدح، باید از شه دیـن حیـدر صـفدر کنـی
تا به دست و خامه‌ات،یارایی مدح‌علی‌است * حیف باشد حرف دیگر ثبت در دفتـر کنـی
راست خواهی؟حق نباشدکین‌گهر لفظ دری | جز که اندر حرف حق، درصحبت دیگر کنی
وصف شـاه اولیـا، نعـت شـه مـردان بیـار | دفتـر شـعر و ادب را، تـا از او زیـور کنـی
خامه در نقش علیِّ بت شکن زن، تا بچند؟ | خامـۀی مـانی تراشـی،رنـدۀی ازر کنـی
جانِ تازه،در تـن افـسرده میـدارد شـعف | درمدیحش تازه چون طبع سخن‌گسترکنی
ناسزایان را سـتودن، بـت تراشـیدن بـود | خود هنر ضایع چرا؟در پیشۀی بتگـر کنـی
خامه فرسودن،بمدح خواجگانِ جاه و مـال | عمر فرسودن بود آن،به که این کمتر کنـی
با دروغـی ،چنـد تـا چنـد از ره بـیمُ امیـد | از یکی افسارگیری،بـر یکـی افسر کنـی
شرم بادت زین هنر، کز قول ترفند و فریب | گوهری را پشک سازی، پشک را گوهرکنی
شاه غزنین می‌رود از یاد و ،فـتح سـومنات | چون سخن از جنگ بدر و،غزوه‌ی خیبرکنی
با علی،نـام از ابوسـفیان و فرزنـدش مبـر | روبهان را کی سزد؟ با شیر نر همبـر کنـی
عترت خـود را پیمبـر ،تـالی قـرآن شـمرد * کار در دین بایدت،بـر گفـت پیغمبـر کنـی
یعنی اندر حکـم سـنت،بعـد قـرآن کـریم * تکیه باید بـر علـیّ و عتـرت اطهـر کنـی
سرخ رویی گر ز کوثر خواسـتاری، بایـدت | پیـروی از رسـم و راه سـاقی کـوثر کنـی
بی ولایِ مرتضی،چون باد اندر چنبر اسـت * روز و شب گر در عبادت،پشت را چنبر کنی
چون پیمبر باب خواندش،مر مدینه علـم را * دست بیعت بایدت،در حلقـه‌ی آن در کنـی

قال علیٌ عليه السلام: إنّ لِلا إلهَ إلّا اللهُ شروطاً و إنّي و ذرّيّتي من شروطها. { ۳۳۷۹ }

به درستی که از برای لا إله إلّا اللّه شرطها است و به درستی که من و فرزندانم از شرطهای آنیم.

۱۶۶

پور حیدر که تبرّی نکند، حاشا ... نی ز اولاد علی، که ز اولاد عمر است(وص۵۵۲)

آنچنان باشد که گرد کعبه باشی در طـواف ... چون طواف مرقدآن شاه دیـن پـرور کنـی

اندر آئین جوانمردیّ و دینـداری، رواسـت * گر سر و جان در ره آئـین آن سـرور کنـی

هرسری کان نیست اندر پای آن سرور،براه * غبن باشد،گر دمی از عمر بـا او سـر کنـی

پیش من حرفی ز اســرار ولایت برترست
زانکه صد فصل از فنون علم را، از بر کنی

آنچه در وصف علی دانم، اگر گویم،مــرا
طعن در محراب گویی ، لعن بر منبر کنی

رازها دارم به دل،گر پرده بگشایم، مــرا
طُعمه‌ی شمشیر سازی،مُثله‌ی خنجر کنی

گفت عارف،در بشر روپوش‌کرده‌ست آفتاب ... این کلام نغـز را ،بایـد بجـان بـاور کنـی

واندر این ره مشکلی گر پیش آید، بایـدت ... حــلّ آن از اتحــاد ظــاهر و مظهــر کنــی

ای علـیِّ مرتـضی،ای آیـت حـسن القـضا ... ای که زاکسیر عنایـت،خـاک ره را زرکنـی

آفتــاب اولیــائی ،ســایه ی لطــف خــدا ... دوستان را سایبانی ،در صف محـشر کنـی

سایه‌ی لطف و کـرم،از دوسـتانت وامگیـر ... ای که از داروی احسان،چاره‌ی مضطر کنی

تشنه کامانیم،ای ابر کرامـت،خـوش ببـار ... تا گلوی خشک مـا،ازآب رحمـت‌تـر کنـی

تـو شـفیع مـذنبانیّ و«سـنا» غـرق گنـاه ... چشم دارد ،کش شفاعت در بـر داور کنـی

مدح کس‌گر گفته‌ام ،نعت توأم کفّاره است ... بوکه زین کفـاره‌ام ،آسـوده از کیفـر کنـی

همائی (سنا)

وص ۲۰ـ ۴۳۳

وص ۲۷۴ـ ۴۵۹

قال علیٌ علیه السلام: لَقَدْ كُنْتُ وَ ما أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ {۷۳۹۹}

۲۳۷ـ ۵۴۶

اولی: ص ۱۹۳

میکن به یقین لعنِ سه سگ از دل و جان

از بعدِ ابابکر و عمر، بر عثمان

ملعونِ ثلاثه را چه نسبت به علیّ

این یک را حقُّ، آن سه را باطل دان

دومی: ۱۲۱

گر لعن عمر تو را طربناک کند

خاک قدمت نازبر افلاک کند

چون نام عمر بری، بر او لعنت کن

کین غسل از آن جنابتت، پاک کند

سومی: ۶۹

آن بدگُهری که نام او عثمان است

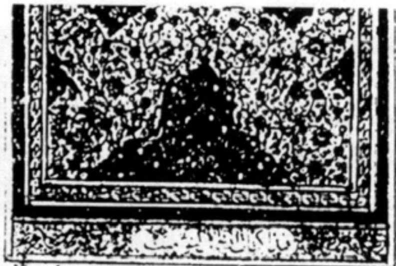
تنها نه از آن دف زنِ کونْ جُنبان است

بی شبهه بدان که دشمن حیدر و آل

با بی پدری، چون پدرش شیطان است

بزن کلّهٔ عثمان لئیمُ و ناف آن را

بزن بر ماتحت ابوبکرِ تا عمرگردد





هر آینه بتحقیق (شجاعی) بودم من که نه تهدید کرده می‌شدم به حرب، و نه ترسانیده می‌شدم به ضرب. ـ و۶ ـ ۳۰

(ناپاک نیاکانِ لامذهب)

* کتاب انساب النواصب *

* (تالیف: علی بن داود الخادم الاسترآبادی ـ قرن یازدهم ـ ۱۰۷۶ ـ هـ. ق) *

* در سال ۱۲۷۲هـ ق، این باز نویسی خطی از آن انجام گرفته *

* و به مددهای الهی و عنایات آل محمد علیهم‌السلام *

* از روی این نسخه خطی این کتاب حاضر بازنگری و آماده گردیده است *

* در روز سه شنبه (۹) نهم ماه مبارک رمضان ۱۴۰۳ هـ ق پایان پذیرفت *

کامل نمی گردد ایمان بندهٔ تا اینکه دوست دارد کسی را که دوست داشته او را خدای سبحان و دشمن دارد کسی را که دشمن داشته او را خدای سبحان.



مخزن:۱۹۶۲۵۱

*نمونهٔ دو صفحهٔ آخر کتاب *
* نسخهٔ خطی ۱۲۷۲ هق *

لعنت به ابـابکر و عمـر، عثمـان هـم
بر عمروبن عاص و،پور بوسفیان هم
برعایـشه و حفـصه، طلحـه و زبیـر
برخالد و بر یزیـد و بـر مـروان هـم
بر بوسفیان و هنـد و بـر شـمر لعـین
بر سعد و سعید و عاصِ بی‌ایمان هم
بـــر طینـــت ابـــن ســـعد ملعـــون
بــر ابــن زیــاد مایــهٔ عــصیان هــم
بر روح قطامه، بـر سـنان ابـن انـس
بــر ناصــبیانِ واجــبُ النّیــران هــم

لا یَکمُلُ ایمانُ عَبدٍ حَتّی یُحِبَّ مَن اَحَبَّهُ اللهُ سُبحانَهُ، و یُبغِضَ مَن اَبغَضَهُ اللهُ سُبحانَهُ. {۱۰۸۴۹} وص ۱۲۳

(هو المُعین) درحاشیه صفحاتی از این کتاب احادیثی از کلمات لسان الله مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای نشر و احیای اوامر و نواهی آل الله ائمه طاهرین علیهم‌السلام و تکمیل هدف و مفاهیم علمی این کتاب درج گردید. از« غُرَرُالْحِکَم و دُرَرُ الْکَلِم » تألیف عالم جلیل « آمُدی » ترجمه « خوانساری » به تصحیح « میرِ جلال الدین حسینی محدِّث اُرموی » چاپ دانشگاه تهران.
*إن شاء الله احادیث و نصایح حاشیه این کتاب را به صورت مستقل هم مطالعه و استفاده فرمائید *

هذا کتاب اَنسابُ النّواصب

بسم الله الرّحمن الرّحیم و بِهِ نَستعین

شکر و سپاس بی حد و بی قیاس خالقی را جلّ شانه و عظم سلطانه که طینت طیّبه انبیاء و اولیا را از مِیاه یعنی آبهای لطیفهٔ **هذا عَذْبٌ فُراتٌ** سرشته، زینت بخش بازارچهٔ ایجاد گردانید و آن ذوات مقدّسه را که انسان کامل عبارت از ایشان است بمدلول (آیه ۴ سوره تین) **لَقَدْ خَلَقْنَا الانْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم** بر وجه احسن و نوع اکمل و اَتمّ، خَلعَتِ خلقت پوشانیده تا بمقتضای **وَالطّیِّباتُ لِلطّیِّبینَ وَ الطّیِّبُونَ لِلطَّیِّبات** (آیه ۲۶ سوره نور) از اصلاب زاکیه به ارحام طاهره نقل و تحویل نموده، وجود فایِضُ الْجُودشان به سبب طهارتِ میلاد و عدم دناءت آباء و اجداد، از اعداء و اضدادِ معاندان که اجساد و اجسام کثیفه آنان از نطفه **مُتَنَجّسهٔ** خبیثهٔ **هذا مِلْحٌ اُجاجٌ** بمشارکت شیطان لعین که **شارِکْهُمْ فِی الاَمْوالِ وَ الاَوْلاد** (آیه ۶۴ سوره اسراء) از آن خبر می‌دهد و مکوّن و پرورش یافته امتیاز یابند، و از اصناف دشمنان که به مصداق **اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتُ** (نور آیه ۲۶) مِیاه ملوثه، وجود نامحمودشان از پشتهای پدران بی‌دین و اصلاب آباء لعین، به شکمهای مادران زانیه و بطون اُمّهات عاهره نزول کرده‌اند متمیز باشد،

و هُوَالَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً (۵۴ سوره فرقان)

و درود موفور الورود و صلوات نامعدود بر روحِ مطهّر منوّر و مرقدِ معطّر اشرف کائنات و خلاصه موجودات که وجودِ با جودِ عاقبت محمودِ آن حضرتِ با رفعت ﷺ علّت غائی خلقِ عالم و مایهٔ ایجادِ تزویج حوّا و آدم است.

اگرنه واسطه عقلِ عالم او بودی — چه بود فایده در عقد آدم و حوا

و براهل بیت اطهار و عترت ابرار او که به بیّنهٔ **اِنّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرکم تطهیراً** (احزاب آیه ۳۳) ذیل عصمت ودامن طهارتشان از خُبث ظاهری و لوث باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر است، سیّما بر نفس انفس و جسم اقدس ابن عمّ و وصیّ او که بمصداق **کُنتُ اَنَا وَ عَلِیّ نُورٌ بَیْنَ یَدَیِ الله، قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ آدم بِاَرْبَعَة عَشَرَ اَلْفَ عامٍ** پیش از ایجاد آدم، قدم بعرصهٔ وجود نهادند. (و ص ۱۳۷ ـ ۵۷۷)

قال علیٌ ؑ: لا یَحمَدُ حامِدٌ اِلّا رَبَّهُ. { ۱۰۱۵۰ } ستایش نکند ستایش کننده‌ای، مگر پروردگار خود را (حمد مخصوص پروردگار است).

و باب ۱۲

حق در دوجهان نام علی را بنوشت و زنام علـی عالـم و آدم بسرشت

ما در دو جهان حُبِّ علـی میورزیم آسوده ز دوزخیم و فارغ ز بهشت

وَ فی الحَقیقَة بِمَصْدوقَة رِوایتِ الدُّرَریَّة، لایُحِبُّ اَمیرالمُؤْمنینَ الاّ طاهِرُ الْوَلادَة دُونَ خَبیثاً،

محبت و عداوتش محک تشخیص و تجربهٔ هر طاهِرُ الوَلاده و حرام زاده است.

بُغْضُ الْعَلِیِّ عَلامةٌ مَشْهودَةٌ کُتِبَتْ عَلی صَفَحاتِ اَوْلادِ الزِّنی

مَن لَمْ یُـوالِ مِنَ الاَنامِ وَلِـیَّه سیّـانِ عِنْـدَ اللهِ صَـلّـیٰ اَوْ زَنـا [۱]

امّا بعد چنین گوید العبد العاصی المحتاج برحمة الله الهادی، **علی بن داود الخادم الاسترآبادی**

که روزی بحسب اتفاق با بعضی از دوستان محلی بحلیه وفاق و مَعَرّی از لباس نفاق درگوشه وثاق نشسته، دَرآمدُ شد و اختلاط بر روی ابنای روزگار بسته، حدیثی از هرباب می‌گذشت و نقلی از هر مقوله مذکور می‌گشت تا به تقریبی سخن به پاکی انساب و طهارت اَنساب شیعیان امیرالمؤمنین و غلامان خاص به اخلاص قائدُ الغُرّ المحجلین صلوات الله علیه و اولاده الطّاهرین کشید، و سر رشته انجام کلام به **اسائت مـیلاد و تَلَـوُّثِ انـساب ملعونـان مـادرزاد،** یعنـی: ناصـبیان بی‌دین و معاندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، که نسبت و فرزندی آنان به شخصی از اشخاص، معیّن و مشخص نیست، و جَبهه افعال و **ناصیهٔ احوالشان از غبار مُخنَّثی و دَیّوثی آشکار و تیره و تار و به سیاه روئی و گوش زردی انگشت نمایِ اهل روزگارند،** منجر شد.

عزیزی که از سخن او گریزی نیست و از اطاعت فرمان او فراری نبود، از این بی بضاعت التماس نمود که رساله‌ای در **معرفی سوء انساب و دنائت اصلاب دنیایی** ذوی الاذناب و مطاعن و مَثالب آنان با بعضی از روایات و حکایات و نکات مناسب این باب جمع و تالیف نماید

*** تا پرده از روی کارهاشان برخیزد و معاند از درد و غصّهٔ او بمیرد ***

لهذا ایجاباً لمسئوله شروع در ترتیب این مراتب نموده این کتاب را به **اَنْساٰبُ النَّوٰاصِب** موسوم گردانید.و این کتاب مرتب است بر**پنجاه و یک باب** و الی الله المرجع و المأب.

*** (امام صادق علیه السلام فرمودند: منافقین با نشر اباطیل خود و به زعم خود، قصد تمسخر اسلام را داشته و می‌خواستند مسلمانان را به قهقرا برگردانده و به مذهب بت پرستی پیش از اسلام سوق دهند ...** تفسیر جامع ج۲ ص۵۶۴ **)**

(۱ـ حدیقة الشیعة ـ جلد۱ ـ ص ۴۳۰)

۷۹ وص ۶۹ـ۶۰ و باب ۱۲

وص ۹۴ـ ۲۹۷

قال علی علیه السلام: نِعْمَ المُحَدِّثُ الکِتاب. {۹۹۲۸} سخنگوی خوبی است کتاب.

باب اول

شناسنامه و سوء نسب رئیس المنافقین، ابی بکر بن ابی قُحافه علیه اللعنة و العذاب

این نسب نامه چون ز صدیق است بشنو از من که جای تصدیق است

در کتاب احسن الکبار آمده: نام ابوبکر پیش از اسلام جبتر بود، و در اسلام او را عبدالرحمن نام نهادند، و نام پدر ظاهری او عثمان ابن عامِر بود و لقب او عتیق، و کنیت او ابوقُحافه.

(مسعودی «مورخ شهیر» گفته است ابوبکر خر قامتی بلند و چهره‌ای سیاه داشت)[1]

*در تاریخ گزیده و سایر کتب سنیان اهل بدعت ذکر شده: ابوبکر در جاهلیت نامش عبدالکعبه بود (فریبکاران حزب قریش اقدام به تغییر در نام ابوبکر نمودند؛ تا نام وی موافق نام **عبدالله بن بکر** « یار غار پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله » گردد؛ به همین سبب نام او را که عتیق بود به عبدالله تغییر دادند)[2]

* در کتاب بضاعت الایمان مسطور است که ابابکر پلید متولد شده است سه سال بعد از عام الفیل و عبدالعُزّیٰ نام داشت، و **عُزّیٰ** نام بتی است‌که در زمان جاهلیت کفار او را معبود خود می‌دانستند، وکنیه‌اش ابوالفصیل بود، و نام پدرظاهریش عثمان بود و مُکنّیٰ به ابی‌قحافه، و اسم مادرش سلماء بنت صخربن عامر بود. (به صفحات ۱۹۸ و ۲۰۱ همین کتاب، طعن نهم و دهم نیز رجوع فرمائید).

* هشام بن محمد بن السّائب الکلبی‌که از علمای عامّه است درکتاب مثالب الصحابه و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتب خود با اندک اختلافی نسب او را ذکرکرده‌اند، خلاصهٔ کلام، ابوبکر خر در زمان جاهلیت خیاط بود و بعد از آن معلم اطفال یهود شد و ابوقحافهٔ گدا زاده گاهی قُمری و امثال آن شکار می‌کرد و گاهی معلم کودکان بود.(بحار ۳۰ ص ۵۱۸ صواعق المحرقه ص ۱۳ با اندک تفاوت)

* در کتاب ریاض الجنان آمده که ابوقحافه مشهور و معروف به مرض اُبنه (و خود فروش) بود، چون کور و نابینا شد اجیر ابن جزعان گردید و او (یعنی ابن جزعان بزرگترین فسّاق و ثروتمندترین تاجر بردگان مکّه بود و در مکّه صد ـ۱۰۰ـ برده داشت)[3] مردی بود که در مکه طعام می‌پخت و به مردم می‌فروخت، و ابوقحافه (و فرزندان او از بردگان عبدالله بن جزعان بودند، که اصل و نسبشان به حبشه برمی‌گشت)[4] در پشت بام خانه او ندا می داد و مردم را بطعام خوردن می‌طلبید و اجرت یک درم با آنچه در ته ظرف ها می‌ماند می‌گرفت، و مردم فاسق با ابوبکر لواطه می‌کردند و عرب چون کاسه را قحف می‌گوید به سبب کاسه لیسی به ابوقحافه مشهورشد.

* و در کتاب مهج الفاضلین ذکر شده که بعضی از مورخان گفته اند که ابوبکر خر طبّاخ عبدالله

(۱ـ۲ـ۳ـ۴ * نقل از سند و مدارک کتاب یار غار * تألیف نجاح الطائی * جهت تحقیق رجوع فرمایید).

قال علیٌ عليه السلام: ما آمَنَ بِاللّهِ مَن سَكَنَ الشكُّ قَلبَهُ. {۹۵۳۳} ایمان نیاورده به خدا، کسی که ساکن باشد شک در دل او.

ابن جزعان بود و پدرش ابوقحافه نداکنندهٔ آن،و بعد از آن‌که عبدالله بمرد ابوقحافه صیّادی می‌کرد و بذو الحلیفه می‌برد و می‌فروخت، و او را شریکی بود نام او سعد فاریی و منزل او بذوالحلیفه بود، روزی ابوقحافه دو مرغ گرفته بود و به سعد داد که به خانه او رساند، سعد به خانه خود برد و سهم او را نداد و ابوقحافه از این سبب از او رنجیده، کینهٔ سعد و عداوت او در دل گرفت و صبرکرد تا روزی که خانه سعد را خالی یافت، به خانه او رفت و هرچه دید به عوض آن دو مرغ دزدید، به سبب این عمل موسوم به ابی‌قحافه گشت، یُقال قَحَفَ اَیْ جَمَعَ ما وَجَدَ، یعنی: جمع کرد آنچه یافت و نام او عثمان بود بعد از آنکه خانه سعد را تاراج نمود مشهور و مُکنیٰ به ابوقحافه گشت.

* در کتاب ریاض الایمان آمده که مادر ابوبکر سلماست و به زنا و فحشاء مشهور بوده، و چون عرب ننگ داشته اند از همسایگی زنان زانیه بنابراین او را از مکه اخراج نموده بودند، خانه اش در ابطح بود و عَلَم سرخ داشته که نشانهٔ زناکاری او بوده: **(ترجمه اثبات الهداة شیخ حرعاملی ج ۳ ص ۶۵۵)**

دارهٰا مفتُوحَة للداخلین | **رجلها مَرفوعة للفاعلین**
فهی مفعول بها فی کل حال | **فَعلها تمییز اَفْعال الرجال**
کم نشدخالی،دواتش ازقلم **۱۶۴** **برمُراد هرکسی میزدرقم**

و ابی قحافه از زنازاده‌های طایفه تیم است که از همه طایفه‌ها و قبیله‌ها خبیث‌ترند. قبیله بنی حنفیّه که از قبایل شیعه و مهم صدر اسلام است ابوبکر ملعون را، دعی (زنا زاده) می‌خوانده‌اند و هنگامی که ابوبکر خر از آنان طلب صدقات نمود به او گفتند: « وَ لا تُؤدی صَدقاتُنا إلیٰ دَعی» ما صدقات خویش را به زنازاده نمی‌دهیم. **(اثبات الهداة عربی ج ۲ ص ۱۹۰ باب ۱۰ فصل ۷۱)**

* روایت است که ابوبکر مبروص بوده، و اَلحال ناصیبان بی‌دین مبروص را که مشاهده می‌کنند او را اعزاز و احترام می‌نمایند از برای تشبیهی که او را می‌باشد **بخلیفهٔ اوّل شیطان.**

*نقل است که چون مردم با ابوبکر خر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند، ابوقحافه به او نوشت که ای فرزند خر من، مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت و شان وبلند مرتبه‌اند به چه سبب به خلافت تو راضی شدند با این بی نامی و پستیِ منزلت تو؟ ابوبکر در جواب نوشت: چون در سن و سال بزرگتر بودم بنابراین به خلافت من راضی شدند. ابی قحافه در جواب نوشت که من در سنّ از تو بزرگترم، پس بایستی به من بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند، و ابوقحافه با ابوبکرخر بیعت نکرد چنانچه بعد از این إن شاء الله در باب (۱۵ و ۱۶) مطاعن ابابکرخر به تفصیل مذکور خواهد شد.

قال علی علیه السلام: إیّاکَ اَن تعتَمِدَ علَی اللَّئیمِ فانَّهُ یخذُلُ مَن اعتَمَدَ علَیهِ. {۲۶۴۷}

وص ۸۶ ــ ۱۸۸

۲۰۴ (حدیقة الشیعه ج۱ ص ۳۵۲)

دوری کن از اینکه اعتماد کنی بر لئیم پست مرتبه، پس بدرستی که او یاری و مدد نکند کسی را که اعتماد کرده باشد بر او.

سلمیٰ مادر ابوبکر با عموی خودش عثمان، مکنیٰ به ابوقحافه ازدواج نمود.(معجم کبیر ج ۱ ص ۲)
(استیعاب ج ۲ ص ۱۳) * (معرفة الصحابه ج ۲۴ ص ۱۵۱) * (المسترشد لابن جریر الطبری الامامی ص ۳۲۶)

اذ اذکـــرت العـــزمن هاشـــم — تنافرت عنک الکلاب الشارده
ان علـــی ابـــن ابـــی طـــالب — امامُنـــا فـــی ســـورة المائـــدة
فقـل لمـــن لامـک فـــی حبـه — خَـانتک فـی مولـدک الوالـده

*** لعنیهٔ جناب خواجه نصیر الدّین طوسی ***

علیه الرحمة و الغفران مشتمل است بر ۱۵ فصل و هر فصلی مخصوص است به یکی از معاندین و ظالمین در حق آل پاک جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بسمه تعالی شأنُه، أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النّارِ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبّارِ وَ مِنْ شَرِّ الْكُفّارِ

اَلْعِزَّةُ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ

*** بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم ***

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ غَصَبَ حَقَّهُم وَ هُوَ الزِّنْديقُ اْلاَكْبَرُ اْلاَحمَقُ الاَبْتَرُ، اَلْكافِرُ المَرْدُودُ ثانِیَ اثْنَيْنِ نَمْرُودُ، اَلْفاسِقُ الْفاجِرُ الْمُشْرِكُ الْمَطْرُودُ،عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ الرَّسُولِ اَلَّذی اَنْكَرَ حَقَّ الْبَتُولِ غاصِبُ اَرضِ فَدَكَ اَلْمَدفُونُ بِقَعرِ الْدَّرَكِ، رَأسُ اَهلِ الضَّلالَةِ و الشَّقاوَةِ ،خَسِرَ الدُّنیٰا وَ اْلآخِرَةِ ، اَلْمُلَقَّبُ بِكَلبِ وادِی التِّهامَةِ اَلْمُؤبّدُ فیعَذابِ یَومِ الْقِیٰمَةِ،قاطِعُ حَقِّ الْخلافَةِ

اَبُوبَكرِبنِاَبی قُحٰافَةَ لَعنَةُ اللهِ عَلَیه

لعنیه خواجه نصیر رضوان الله تعالی علیه ۱۵ قسمت میباشد
که در این کتاب به مناسبت موضوع در صفحات مختلف درج گردیده است:
(۱)ص ۶۳ ـ (۲) ص ۶۸ ـ (۳) ص ۶۹ ـ (۴) ص ۳۵۹ ـ (۵) ص ۷۶ ـ (۶) ص ۷۶
(۷) ص ۴۵۹ ـ (۸) ص ۳۶۴ ـ (۹) ص ۷۹ ـ (۱۰) ص ۴۶۶ (۱۱) ص ۴۶۶
(۱۲) ص ۴۵۹ ـ (۱۳) ص ۳۴۶ ـ (۱۴) ص ۳۹۳ ـ (۱۵) ص ۵۱۰

باب دوم ـ شناسنامه و نسب بانی بدعت و شیطان امت

عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب، به طریق مخالف و موافق

اما به **طریق مخالف،** در کتاب نهایة الطلب حنبلی مذکور است: خطابِ الاغ فروش، و خطاب اسم او نیست و لقب اوست، و چون مردم مادر زناکار او را بسیار خطبه می‌کردند از این جهت ملقّب بـه خطّاب شد، و خطبه به دو معنی است: ۱ـ به معنی نکاح و ۲ ـ به معنی جماع، و چون مادر خطّاب جماع بسیارمی‌داد و زنا می‌کرد لهذا پسرسگ پدر او مشهور به خطّاب شد و کنیت او ابوحفص بود.

* درکتاب احسن الکبار آمده: نام مادر عمر شطی بود و گویند دولام بود و ابوجهل دائی عمر بی پدر بود و نام مادرش حتمه بود.

* درکتاب بضاعة الایمان آمده: اسم مادرش حتمه یا حثمه، بنت هشام ابن مغیره است.

* درکتاب طرائف (ج ۲ ص ۱۷۸) از کتاب نهایت الطلّب حنبلی نقل شده: عمر در جاهلیّت به **خر چرانی** مشغول بوده و از قبیله عدی است. (ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۲۹۳)

(عمربی پدر درجاهلیت دلال خران بوده،و جفت گیری خران نر و ماده عرب به دست‌های نامبارک و معجزات او انجام می‌گرفته !!!) (و ص ۲۵۰)

* هشام ابن السائب الکلبی که از علمای سنیان سگ پدر است در کتاب مثالب الصحابه، و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتب خود با اندک اختلافی ذکر کرده‌اند: صهاک حبشیه کنیز هاشم ابن عبد مناف بود و زنا کرد با او نفیل ابن هشام، و بعد از او زنا کرد با او عَبدالعزّی ابن ریاح، و از ایـن دو پدر نفیل بهم رسید و نفیل و عبدالعزی هردو ازبرای آن فرزند دلبند سگ پدر منازعه ومخاصمه کرده هرکدام ادّعا نمودند که فرزند من است، و **نفیل جدّ عمربن الخطاب** است. (و ص ۵۶۱)

*کلبی نسابه شافعی گفته که: صهاک کنیز هاشم ابن عبدمناف بود، و نفیل پسر هشام با وی زنـا کرد عبدالعزّی بهم رسید، و بعد از آن عبدالعزی **با صهاک مادر خود زنا کرد،** نفیـل بهـم رسـید که جد عمر بی پدر است، و گویند که آبا و اجداد عمر سگ پدر **تا هفت پشت حرام زاده بودند.**

و لهذا بعضی از شعرای عرب در نسب و شناسنامهٔ آن مادرجندهٔ جلب گفته‌اند:

هذا ابن الخطاب الامیربزعمهم ۱۶۴ ابـن الـزوان السبع فیمـا رتبـوا

بر تو است دوری از نفاق با مردم، پس بدرستی که صاحب دو رو نمی‌باشد وجیه (و آبرومند) نزد خدا.

قال علی علیه السلام: إیّاکَ و النِّفاقَ فَانَّ ذَا الْوَجْهَیْنِ لایَکونُ وَجیهاً عِنْدَ اللّهِ. { ۲۶۹۴ } (مثالب العرب ص ۸۸)

و عزیزی این مضمون را در حین نوشتن این باب به نظم آورده:

بودآن سگ حرام زاده پشت همچو آباء سبعه پشت بپشت
۱۲۸

امــهاتــش تــمام زانـیـه بـود این نه پنهان زکس،علانیه بود
۶۹

* درکتاب فصول الحق از ابوعبیدة ابن سلامه که نزد سنیانِ اهل بدعت از راویان پسندیده است روایت شده: خطاب را به سبب دزدی در بازارعکاظه دستش را بریدند.(ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص۲۹۳)

* خوارزمی که از علمای محدّثین سنیان است در یکی از مصنفات خود بعد از آنکه پاره‌ای از سوء نسب خلیفه دوّم نقل کرده، در نسب علی بن ابیطالب شاه اولیاء و سرور اوصیاء فرموده:

نـسب مطهـر بـین انـساب الـوری کا لشمس بین الکواکب الانـساب

والشمس‌ان طلعت فیمابین‌کوکب الاتغیــب مـــن نقـــاب حجـــاب

یعنی: نسب شاه ولایت همچو آفتاب است نسبت به سایر کواکب و ستارگان
و چون آفتاب طلوع کند همه ستارگان سردر نقاب حجاب کشیده
و هیچ یک از کواکب در پیش آفتاب نمایان نگردند.

کسی کـه دشمن از احـوال او چنین گویـد ببین‌که دوست در اوصاف او چه خواهدگفت

پس نظر کنید از روی انصاف به **نقل علما و دانشمندان سنیان در وصف خلیفه** برگزیده ایشان که جدّه او صهّاک کنیز هاشم و زانیه باشد و جد او نفیل نیز از زنا بهـم رسـیده باشـد، و تقـدیم و تفضیل دادن او بر اولاد هاشم که سید و مولای او بوده، و همچـنـین زنـازاده‌ای را بـا وجـود اولاد پاک هاشم لایق مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت داشـتن، و **امیرالمـؤمنین و امـام المتقـین علی ابن ابیطالب**علیه‌السلام را با آن جلالت قدر و منزلت و شرافتِ حسب و نسب و علو مراتب که خود ذکرمی‌کنند، تابع امر و پیرو فرمان او دانستن، و نقل و عقل را در فهم این باب به هیچ وجه راه ندادن، محض مکابره و عناد و **عین کفر و الحاد است.**

* **اما به روش موافـق** یعنی فرقه ناجیه اثنی عشریه روایت است از علی بن هشام قمّی از یحیـی بن محبوب از ابن زائب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و همچنـین محمـدابن شـهر آشوب مازندرانی که از بزرگان فرقه ناجیه اسـت، از چنـدین طریـق در کتـاب مثالـب ذکـر کـرده

قال علیٌ علیه‌السلام: عظمُ الْجسَدِ و طولُهُ لا ینْفعُ اذا کانَ الْقلْبُ خاویاً ﴿۶۳۰۹﴾

بزرگی بدن و درازی تن سود نمی‌دهد هر گاه بوده باشد قلب خالی (از نور ایمان و هدایت) * (هیگلین وار، غیرتین بیخ)

* و صاحب کتاب لوامع الانوار از مروج مذهب اثنی عشر، شیخ علی ابن عبدالعال روایت نموده، در کتاب ملتفتات ذکر شده و مصنف کتاب تحفه عباسی و صاحب کتـاب ریـاض الایمـان، و مولانـا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الـشیعه (ج ۱ ص ۴۹۵) و غیرایـشان بـا انـدک اختلافـی نیـز در بیـان شناسنامه و نسب عمر منزل سقر روایات نموده‌اند.

عمر زنازاده = عمر مادر جنده

خلاصه شناسنامه عمر پلید آنکه، صهاک کنیز زبیربن عبدالمطلب بود، و منتقل به هشام ابن مغیره شد، و چون هشام به صهّاک گمان زنا داشت او را **شلوار چرم مـی‌پوشـانید و بربنـد شـلوار او قفل میزد تا نتواند زنا کند**، و صهاک شتران هشام را هر روز به چراگاه برده می‌چرانید، و **نفیـل** که **جدّ عمر بی‌پدر است غلامی از غلامان قریش بودبه صهّاک میل بهم رسانیدو برای زنا با او به چراگاه غنم و شتران رفته** خواست که باوی زناکند، صهّاک گفت:

بند شلوار من قفل دارد، پس نفیل دستهای اورا از درخت آویخت تا گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک شلوار او را پائین کشیده و با وی زنا کرد.

و مدّتی در این کار بودند تا **خطاب** از نطفهٔ کثیف و پلید او متولد شد، و **صهّاک** پسر زنـا زاده‌اش خطاب را در آن صحرا انداخته شخصی او را برداشته به شیر شتر پرورش داد، چون ایـن پـسر زنـا زاده به حد بلوغ رسید به حسب اتفاق روزی **نظرش بر سرین مادرش افتـاده بـا او در افتـاد و زنا کرد و شکم مادر از نطفه پسر گران بارگشت**، دختری از خطاب و مادر او بـه وجـود آمـد که نکبت بخش آن دشت و کوه شد، از ترس موالی خود آن دختر را در پارچه‌ای پیچیده در میـان خویشان و وابستگان مکّه انداخت، پس هشام ابن‌مغیرة ابن الولید او را یافته به منزل خود آورد و او را پرورش داد تا بزرگ شد، او را حتمه نام کرد. (و ص ۵۷۱)

و چون حتمهٔ زنا زاده به حد بلوغ رسید به حسب اتفاق، نظر خطاب زنـازاده بـر دختـر زنـازاده‌اش افتاد عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمهٔ او شد **با دختـر زنـازاده‌اش زنـا کـرد عمـر ناپـاک از تخم آن کشت زار زنا حاصل گشت.**

عمر مادر قحبه = عمر زنازاده

و لهذا ابن حَجاج بغدادی که یکی از شعرای عرب است، در بیان شناسـنامه نـسب آن بـی نـسب گفته، و بعضی این شعر را به حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام نسبت می‌دهند، و نیـز مـصنف کتـاب

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (سوره مریم آیه ۸۳ ترجمه حسین انصاریان)

لوامع الانوار ذکر کرده که از مروج مذهب اثنی عشر شیخ علی بن عبدالعال کرکی شنیدم که این شعر کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است.

مَـــنْ جَـــدَّهُ خالُـــهُ وَ والِـــدُهُ وَ اُمُّــــــهُ اُخْتُــــــهُ وَ عَمَّتُــــــهُ

أجْدَرُ أنْ يُبْغِضَ الْوَصِـيَّ وَ أنْ يُنْكِــرَ يَــوْمَ الْغَــدِيرِ بَيْعَتَــهُ ۱۲۲

یعنی: کسی که « جد او دائی او و پدر او» باشد، و « مادر او خواهر و عمه او» بُوَد چنین زنازاده‌ای سزاوار شرارت و فتنه‌هائی است که با امیرالمؤمنین عليه السلام وصی حق که امام مطلق است، دشمنی کند و عداوت نماید و منکر حکم خدا و بیعت روز غدیر گردد. (بحار ج ۳۱ ص ۱۰۰)

و فردوسی طوسی در بیان نسب آن بی نسب نیز گفته:

کسی را کو پـدر خالو بـود ، در شـرع پیـغمبر
مسلمانش مخوان،کوهست یکره کافر و ترسا
هرآن‌کس را که باشدمادرش خواهر،روا نبود
کـه او بـر پـایـهٔ منبـر نـهـد از بـی حیـایـی پـا
تـبـرا کن، تـبـرا کـن از آن شـومـان بد اختـر (وص ۱۲۱ ـ ۲۰۷)
تـبـرا کن، تـبـرا کـن از آن دونـــان مـادر کـــا
اگر پاکیٌّ در اصلت خطایـی نیست، ای خواجه مادرکا= مادرجنده
چـو فـردوسی،همی کن لعـنت بسیار بر اعـدا

و بنابراین تحقیقات در شناسنامه عمر ملعون لازم می‌آیـد کـه: **خطـاب، پـدر و دایـی و جـد، و صهاک، مادر و خواهر و عمه آن عمر ولد زنا باشد.** **عمر مادر جنده = عمر زنازاده**

* در کتاب ریاض الایمان روایت است: چون عبدالمطلب بر این مقدمه وقوف یافت، خطاب زناکار و زنازاده را گرفته پشت سر او را تا نزدیک گوش او و میان هر دو چـشم او را داغ کـرد و از مکـه معظمه اخراج نمود، و در طایف به درک واصل شد، و آخر آن سگ حرامزده (عمر خبیـث ملعـون) زنازادگی خود را به ظهور رسانیده، به جهت انتقام گـرفتن از داغ کـردن خطـاب (پـدرش)، توسـط عبدالمطلب، اولاد عبدالمطلب (اهل البیت) را به داغ فقر و فاقه مبتلا گردانیده حقـوق ایـشان را از دست ایشان انتزاع نمود. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۹۷)**

زنـت صـهاک بکـل علـج | مـع علمهـا بـالزنی حـرام

فــلا تلمهــا علــی زناهــا | فمـــاعلی مثلهـــا مـــلام

فــلا تلمهــا و لــم زنیمــا | یـــزعم ان ابنهـــا امـــام

(الزام النواصب ص ۱۶۵)

یعنی: زنا کرد صهّاک به هر ناصبیِ بری از مذهب حق، با آنکه عالم بود به حرمت زنا، پس ملامت مکن تو او را به زنا به واسطه آنکه براو و بر مثل او ملامت و سرزنش نیست و او را ملامت مکن،

و اما ملامت کن آن زنیمی که یقین کرده باشدکه ابن صهاک امام است

(اگر به هر گوساله‌ای امام نمی‌گفتند، اساس شریعت و دین تخریب و دگرگون نمی‌شد.)

و زنیم آن‌کسی را گویندکه به غیر از پدر منتسب است و دیگری ا و را بخود ملحق ساخته، لمؤلفه:

آن‌را که بودبغض علی، همچو عمر | **۱۲۱** | **باشــد ز زنــا، نطفــه آن بــداختر**

دانــی چــه کــسانند مقیمــان ســقر؟ | **۳۳۱** | **بوبکر و محبانش، و عثمـان و عمـر**

۵۷۵ _ ۲۱۴

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنِ الَّشقیّ ألاَعظَمَ وَ الْمُلْحدَ الْمُشرِکَ الْمُجْتَذَمَ ،رَئیسَ اَهلِ الظُّلَمِ،

عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ الْوَلِیِّ، اَلْمَلعُونَ بِالنَّصِّ الْجَلِیِّ، غاٰصِبَ حَقِّ اَبی تُراٰبِ

باٰعِثَ ایجاٰدِ النّارِ وَ الْعَذابِ، مُخَرِّبَ الْمَسجِدِ وَ الْمِحرابِ

فِرعَونَ اُمّةِ شافِعِ یَومِ الْحِساٰبِ، اَلْمَحرومَ مِنَ الْحَسَناتِ وَ الثَّوابِ

مَرْدوُدَ ألاَعماٰلِ وَ ألآداٰبِ، اَلظّالِمَ عِندَ اُولِی ألاَلباٰبِ، اَلْکافِرَ فی جَمیعِ الْکِتابِ

اَلْمُعَذَّبَ بِجَمیعِ الْعِقابِ، اَلْمُخاطَبَ بِکَلْبِ السَّقَرِ

اَلْکَذّابُ الْفاجِرَ الْمُرْتَدُّ الْمُرْتاٰبُ، اَلْمُخَلَّدَ فی غَضَبِ الْمَلکِ الْوَهّابِ

عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ عَلَیه اللَّعنَةُ وَ الْعَذابُ ۲

۲۲۷ _ ۶۳

بـــزن کلّـــهٔ عثمــــان لئـــیمُ و نــــاف آن را

بــزن بــر ماتحــت ابــوبکرِ تــا عمرگــردد

ع م ر

اَللَّئیمُ لاٰیَنْبَعُ الاّ شَکْلَهُ وَ لاٰ یَمیلُ اِلاّٰ اِلی مِثْلِه {۱۹۲۰} لئیم پست مرتبه پیروی نکند مگرمانندخود را و میل نکند مگربسوی لئیمی مثل خودش

باب سوم

شناسنامه و نسب عثمان ابن عُفّان علیه اللعنة و العذاب النّیران

* و کنیت عثمان سگ پدر ابا لیلی است و در کتاب احسن الکبار آمده: کنیت عثمان ابوعبدالله بود و اما مشهور به ابوعمراست، و مادر او دخترکریز ابن ربیعه است و وی اولین پادشاه بنی امیه بـود و تولد عثمان سگ پدر را هفت سال بعداز ولادت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله نوشته‌اند. (و ص۲۶۴ ـ ۳۰۰ ـ ۳۳۵)

* هشام ابن محمد ابن السائب الکلبی که از علمای سنیان است در کتاب مثالب الصحابه، و نسابه شافعی نیز در کتب خود آورده‌اند: از جملهٔ کسانی که مردم با او بازی می‌کردند و به مردان مایل (و ابنه‌ای) بود عفان (پدر عثمان) بود و عثمان از جملهٔ دف زنان بود. (ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۲۹۸)

* درکتاب طرایف (ج ۲ ص ۲۱۶) نیزآمده: **عفان دف‌زن بود و درمحفلها و عروسیها رفته خوانندگی و رقص می‌کرد و(تا آخر عمر) کون می‌جنبانید تا زنان می‌آمدند و زنان دستک می‌زدند.**

* و بغایت محل تعجب است‌که علمای سنیان درکتب خود ذکرمی‌کنند که پدران ائمه و **امامشان اولاد زنا و مخنث و دیوث و دف نواز و رقاص وکون جنبان** بوده‌اند، و با وجود این حال، آنان را مقدم می‌دانند بر جماعتی که نه در پدران ایشان عیبی و نه در طهارت نساء ایشان ریبی است، و ما هذا الاّ عجیب و غریب، و عزیزی این مضمون را در حین نوشتن این باب به رشته نظم کشیده:

آن بدگهری کـه نـام او عـثمانـست	**۳۲۱**	**تنها نه از آن دف زن کون جنبانست**
بی‌شبهه بدان که دشمن حیدر و آل	**۳۲۹**	**با بی‌پدری،چون پدرش شیطان است**

(لعنیهٔ خواجه نصیر)

اَللّٰهُمَّ الْعَنِ اْلاَشَلَّ اْلاَعرَجَ اْلاَحمَقَ اْلاَعوَجَ، اَلْخَلیفَةَ بِغَیرِ الْحَقِّ، اَلْفاسِقَ الْفاجِرَ الْمُنافِقَ الْکافِرَ، اَکْبَرَ وُلْدِ الشَّیطانِ، سٰارِقَ کَلامِ اللهِ الْمَلِکِ الْمَنّانِ، دَجّالَ آخِرِ الزَّمانِ،شٰارِبَ الزَّقُّومِ، لابِسَ القَطرانِ، إمٰامَ اَهلِ النّیرانِ، ثالِثَ قارُونَ وَ هامٰانَ، مُبْطِلِ اْلآیٰاتِ وَ اَحکامِ الْقُرانِ، اَلْمُلَقَّبَ بِکَلبِ اْلاَوْثانِ، اَلْواصِلَ إلیٰ عِقابِ الرَّحمٰنِ اَلشَّیطانَ بْنَ الشَّیطانِ عُثْمٰانَ بْنَ عَفّانَ عَلَیهِ اللَّعنَةُ وَ النّیرانِ ۳

(دیوث ۶۰ـ ۶۵ـ ۷۹ـ ۸۳ـ ۱۶۱ـ ۱۷۰ـ ۳۰۰)

۷۲ـ ۲۶۴

۶۳

لا یُفْلِحُ مَنْ وَلَهَ بِاللَّعِبِ، وَ اسْتُهْتِرَ بِاللَّهْوِ وَ الطَّرَبِ. {۱۰۸۷۶} رستگار نمیگردد کسی که واله باشد به بازی و شیفته شده باشد به لهو و طرب.

باب چهارم

شناسنامه و نسب معاویه منزل هاویه

درکتاب احسن الکبار آمده که معاویه به معنی سگ مادهٔ بانگ کننده است، روایت کرده است راوندی از هشام ابن محمد سائب الکلبی در کتاب مثالب، و صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار که، عمار ابن الولید ابن المغیره المخزومی و مسافر بن عمرو ابی سفیره و شوذان و ابوسفیان در یک طُهر به خدمت هند مادر زناکار معاویه رسیدند، و هند زانیه آبستن شد و معاویه زنازاده را بزائید. **(الزام النواصب ص ۱۶۶) ـ (مثالب العرب ص ۷۲)**

*کلبی نسابه شافعی گفته که عمار و مسافر و ابوسفیان و مباح ابن معن جهت زنا نمودن به خدمت هند مادر معاویه می‌رسیدند و هند حامله شد و معاویه را بزائید و در میان این چهار نفر زناکار، وی را بگردن ابوسفیان خوک صفت بستند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۷۴)**

* شیخ ابوسعید ابن اسمعیل ابن علی ابن ممان حنفی، و ابوالفتوح ابن جعفر همدانی که از مشاهیر علما و محدّثین سنیان بی دین است در کتاب بهجه المستفید و در کتاب مثالب بنی امیه در ساخت طاغیه باغیه آورده‌اند که هند با عمروبن مسافر به زنا در ساخت و نرد مخالِطَت می‌باخت، و عمرو او را وعده می‌داد که تو را زن خواهم کرد تا آنکه از او حامله شد و حمل او بشش ماهگی رسید، عمرو بن مسافر از دست خصومت و فضیحت مسافر شده به حیره رفت به خدمت نعمان ابن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن محل بود، و هند را به وعدهٔ بسیار به **ابی‌سفیان** عقد بسته در همان روز به خانه او فرستادند، چون سه ماه در خانه او به سر برد سگ زنازاده **معاویهٔ** منزل هاویه تولد یافت، و بعد از چند گاه ابوسفیان به حیره رسید و عمرو بن مسافر از ابوسفیان احوال هند را پرسید؟ او گفت: به نکاح من درآمد، از شنیدن این مقال فی الفور عمرو بیمار شد و بدرک الاسفل انتقال یافت. **(الاغانی ج ۹ ص ۴۹ ـ و مدرک سابق)**

* درکتاب بضاعت الایمان مسطور است که ابوسفیان به تجارت به شام رفته بود و در شام یکسال و چهارماه توقف کرد، چون به مکه رسید هند آبستن بود و شکمش بزرگ شده ابوسفیان گفت:

ای هند من یکسال و چهار ما هست که از مکّه بیرون رفته ام این حمل از کیست؟

هند نام یکی را برد، ابوسفیان چند چوب برشکم او زد که شاید آن ولد الزنا ساقط شود

قال علی عليه‌السلام: اِحْذَرُوا اَهْلَ النِّفاقِ فَاِنَّهُمُ الضّالُّونَ الْمُضِلُّونَ الزّالُّونَ الْمُزِلُّونَ قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفاحُهُمْ نَقِيَّةٌ. {۲۶۲۷}

حذر کنید از اهل نفاق، پس بدرستی که آنان گمراهان و گمراه کنندگان و لغزیدگان و لغزانندگان‌اند و دل‌های ناپاکشان بیمار است ولکن روی‌هایشان(منافقانه) پاکیزه است.

فایده نکرد، و بعد از سه ماه از قدوم شوم ابوسفیان، معاویه ملعون به دنیا آمد.

و هند زناکار از صحبت و هم بستری سیاهان محظوظ تر بود و چندین بار فرزند سیاه آورد و همان روز بکشت. **(ربیع الابرار ج ۳ ص ۵۵۱)**

و مادر هند حمامه نام داشت و او را عَلَم سرخی بود و در ذی‌المجاز آن عَلَم فحشاء را در بام خانه می‌زد، زیرا در آن وقت زنانِ فواحش را به آن عَلَم می‌شناختند و هرگاه علم افکنده می‌بود علامت آن بود که کسی با او خلوت دارد و زنا می‌کند، و کاتبی می‌نوشت نام کسانی که بـا او مباشـرت و زنا می‌نمودند و چون فرزندی بوجود می‌آمد فرزند زنازاده را با آن زناکاران نزد کاهن مـی‌بردنـد، و آن فرزند بهرکه کاهن ملحق می‌ساخت فرزند او می‌بود. **(الزام النواصب ص ۱۶۶)**

* در کتاب محاضرات ذکر شده که شخصی در حضور معاویه در نسب یزید پلید تعرّض به کسی کرد، چون آن شخص از نزد معاویه بیرون رفت، معاویه به یزید گفت:

ندانستی قصد او چه بود؟ مردم هند را به آن کسی که نام برد متهم سازند و او را پدر من دانند.

و مشهور است که چون حضرت رسولﷺ بر زنان آیه کریمه **وَلا یَزْنینَ** می‌خواند هند گفت: وَلا تَزْنِی الْحُرَّةَ، آن حضرت به یکی از صحابه نظر کرده تبسم فرمود. **(حیوة القلوب ج ۴ ص ۱۲۰۰)**

*در کتاب بضاعه الایمان آمده که عمر پیش از اسلامِ منافقانه‌اش گاهی برای زنا به خدمت هنـد می‌رسید و چون هند منافقانه مسلمان شد و آیه(۳ / نور) **الزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاجْلِدوُا کُلّ وَاحدٍ مِنْهما مائَةَ جَلْدَةٍ** نازل شد، هند به خدمت حضرت رسولﷺ آمد و گفت هَلْ تَزْنِی الْحُرُّ یعنی زنان آزاد زنا کنند؟ عمر منزل سقر گفت وَ عُمری لاتَزْنِی الْحُرَّةِ یعنی قسم به حیات خودم کـه زن آزاد زنـا نمی‌کند، و مطلبش آن بود که به خاطر او آورد که چندین سال با او زنا کرده، گویند کـه حـضرت رسول اللهﷺ تبسمی فرمود و جمله اصحاب را این معنی معلوم شد. **(مدرک سابق)**

* درکتاب حدیقة الشیعه که از مؤلفات مولانا احمد اردبیلیؒ است ذکر شده که در اصل بنی امیه از قریش نبودند و **امیّه غلامی بود رومی** از آنِ عبدالشّمس، و چون زیرک و فهیم بود او را عبدالشمس آزاد کرده به فرزندی برداشت، و **در میان عرب متعارف است که چون غلامی را آزاد کنند به نام آن شخص آزاد کننده خوانده شود و به او منسوب می‌سازند.**

(وَ ما جَعَلَ أدعیٰاءَکُمْ أبْنٰاءَکُمْ، ذٰلِکُمْ قَوْلُکُمْ بِاَفْواهِکُم ـ سوره احزاب آیه ۴)

قال علیؑ: مَثَلُ الْمُنافِقِ کَالْحَنْظَلَةِ الْخَضِرَةِ اَوْراقُها، الْمُرُّ مَذاقُها. { ۹۸۷۸ و ص ۸۱ }

مثل منافق مانند بوتهٔ حنظل است، که سبز و خرم است برگ‌های آن و تلخ است چشیدن آن.

*درکتاب بضاعت الایمان و رساله تبصرة العوام آمده که عبدالشمس را پسری نبود، عقیم بود و در شام از قصابی امیه را خرید، و در زمان جاهلیّت در میان عرب متعارف بود که مردی که عقیم باشد لواطه‌کند **و چون عبد الشمس خواست با او لواط‌کند مطیع نمی‌شد،** عبدالشمس گفت تو را به فرزندی قبول‌کردم که بعد از موت من، مال من از تو باشد، امیّه مطیع شد **و عبدالشمس با او لواطه می‌کرد.**

* درکتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی(**ج ۱ ص ۴۷۵**) و درکتاب بدع الثلثه آمده که بنی امیّه از قریش نیستند و اصل ایشان از روم است چنانچه حق تعالی در (سوره روم) قرآن مجید فرموده:

الـم غُلِبَتِ الرُّوم فی اَدنَی الاَرضِ وَ هُم مِنْ بَعدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فی بِضْعِ سِنِینَ

یعنی: بنی امیه غالب آیند بر مُلک و نزدیک باشد که غالب آیند بر ایشان بنی عباس.

* در کتاب (**کامل بهائی ص ۲۶۹ و**) فصول الحق روایت است که نامه‌ای معاویه منزل هاویه به خدمت مولای مؤمنان و پیشرو اهل ایمان و جنان علیه‌السلام نوشت که مگر ما و شما فرزند عبد مناف نیستیم؟ حضرت امیرالمؤمنین درجواب آن ملعون نوشتند (لیس المهاجرکاللّصیق و لیس الصریح کالمصیق) یعنی مهاجر مثل آزاد کردگان نیستند، و نه آنکه صحیح باشد نسب او مانند کسی که ملحق سازد نسب خود را به او، و این دلیل واضح است که بنی امیه صحیحُ النَّسب نیستند و عتیق عبدالشمسند و خود را ملحق ساخته و چسبانیده‌اند به فرزندان عبدمناف، و معاویه انکار آن نتوانست کرد، خود را ملامت بسیاردر نوشتن آن سخن کرد. (**و ص ۲۹۷**)

* **شجرهٔ خبیثه** درقرآن (آیه ۲۶ سوره ابراهیم) واقع است باتفاق مفسرین بنی امیه‌اند، لعنهم الله قاطبة

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست ۴۱۴ مادر او جگر عم پیمبر بمکید

خود بناحق، حق داماد پیمبر بگرفت ۲۹۷ پسر او سرفرزند پیمبر ببرید

برچنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد ۴۲۰ لَعَنَ اللهُ یَزیداً وَ عَلی آلِ یزید

نکته‌ای از قنوت امام حسن عسکری علیه‌السلام

پروردگارا : رُبوده‌اند حق‌های ما را معدن‌های اُبنه.

وَ أبْتَزَّ اُمورَنا مَعادِنُ الاُبَنِ. (مهج الدّعوات ـ سیدبن طاووس رحمه‌الله)

قال علی علیه‌السلام : ما اَبْعَدَ الخَیْرَ مِمَّنْ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ و فَرْجُهُ. {۹۶۳۲} چه دور است خیر ازکسی که عزم و همّت او شکم او و فَرج او باشد.

۲۳ ـ ۶۹ ـ ۲۶۴

باب پنجم

شناسنامه و نسب یزید بن معاویه لعن الله علیهما

* درکتاب مجالس المؤمنین (ج۲ ص ۵۴۷) از کتاب مثالب الصحابه نقل شده: مادر یزید، میسور دختر نجدل‌کلبی بود با غلامی از غلامان به زنا در ساخت و او را از تشریف مواصلت خود به زنا بنواخت و یزید پلید زنازاده از صلب آن غلام زناکار در رحم آن دل آرام ناپاک انتقال نمود، و به مضمون **کُلُّ شَیْءٍ یَرجِعُ اِلیٰ اَصْلِه،** آن بداصل به اصل خود رجوع نموده، به خونریزی و قتل شهیدان کربلاعلیهم‌السلام اقدام نموده، و **نَسّابۀ بکری** از عُلمای سنیان گفته است: (و ص ۴۴۳)

فان یکن الزمان اتی علینا — بقتل الترک و الموت الوحی
و قد قتل الدعی و عبدکلب — بارض الطف او لاد النبی

مراد از **دعی،** عبید الله ابن زیاد است که معاویه دعوی برادری او می‌کرد. و مراد از **عبدکلب،** یزید بن معاویه است که تولدش از زنا و از نطفه غلام نجدل کلبی است.

* و یزید مجامعت و زنا و مباشرت با عمه خود را برخود مباح، و شرب خمر راحلال داشت، و در قصیده خود در استحلال شراب این نامعقول گفته: (و ص ۵۷۱)

فان حرمت یوما علی دین احمد ۱۷۰ فخذها علی دین المسیح ابن مریم

یعنی: اگر حرام شده است خمر امروز به دین احمد، پس تو فراگیر آن شراب را به دین عیسی ابن مریم، و آن بی دین کذاب در این بیت دروغ و کذب گفته: زیرا که به هیچ مذهب و ملتی شراب حلال نبوده. (و ص ۲۸۷ ـ ۵۷۹)

آن ناصبئی که بغض حیدر دارد ۳۰۰ خرس و سگ و خوک، پیر و رهبردارد
مادر بخطا، نکرده امروز خطا ۲۲۴ در پشت پدر، خطا ز مادر دارد

فی تَرک دُعاء النّاس ـ کافی باب ۲۸۲

فضیل بن یسار گوید به امام صادق‌علیه‌السلام عرض کردم: مردم را به امر تشیع دعوت کنیم؟ فرمودند: نه، ای فضیل چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد به فرشته‌ای فرمان دهد که گردنش را بگیرد و او را خواه نا خواه (طائعاً اَوْ کارهاً) در امر امامت و تشیّع درآورد.
اصول کافی ـ باب ۵۸ ـ بٰابُ الْهِدایةِ اَنَّها مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ

قال علی علیه‌السلام: نعمَ عَوْنُ الشَّیْطانِ اتِّباعُ الْهَوی. {۹۹۱۰} خوب یاری کننده است از برای شیطان، پیروی هوی و هوس.

و باب ۳۴ و ۳۵ ۳۳ ـ ۱۲۸ ـ ۲۶ ـ ۴۳ ـ ۱۳۳ ـ ۴۴۴

باب ۳۱ و ص ۳۱ ـ ۱۰۹ ـ ۱۲۳ ـ ۱۷۳ ـ ۲۹۹ ـ ۳۰۴ ـ ۳۱۶ ـ ۳۵۷ ـ ۳۶۱ تا ۳۶۵ ـ ۳۸۳ ـ ۳۹۹ ـ ۴۰۰ ـ ۴۱۷ ـ ۴۲۰ ـ ۴۲۱ ـ ۴۲۶ ـ ۴۵۰ ـ ۵۲۰ ـ ۵۳۷ ـ ۵۸۱

باب ششم

شناسنامه و نسب عمروعاص، برادر زنازادهٔ معاویة بن ابی سفیان

*صاحب کشاف در ربیع الابرار ایراد نموده‌که: نابغه مادرعمروعاص کنیزکی بود از عربان و عبدالله جزعان او را خرید، چون دید اهل زنا و بدکار است او را آزاد ساخت، ابولهب و امیّـه و هـشام ابـن مغیره و ابوسفیان و عاص ابن وائل همه در یک طُهر برآن فاجرهٔ ملعونه وارد شدندو زنا کردنـد، در این میانه نطفه عَمْرو متکوّن شد و آن فرزند زنازاده که در میان آباء متکاثره و شرکاء متعدده مشاع و مشترک بود، چون تولد یافت شرکاء خمسه هریک دعوی اختصاص در پدری او می‌کردند چون عاص گاهی به او نفقه می‌داد مادرش گفت که از عاص است **(و ص ۵۶۱)**
اما عمرو مشابهت به ابی سفیان بیشتر داشت لهذا ابی سفیان خطاب به عمروعاص‌کرده گفت:

ابوک ابوسفیان لاشک قدبدت — لنا فیک منه بینات الشمایل

یعنی اگر مادرت تو را نسب به عاص داد اما تو بی شک از ابی سفیانی و شکل و شمایل تـو بـه او بیشتر می‌ماند. **(بحار ج ۳۳ ص ۲۳۰) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۹۷)**

* درکتاب لوامع الانوار آمده که یکروز **چهل نفر** بر نابغه مادر عمروعاص زنا کردند. **(و ص ۲۵۰)**

* در کتاب فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که عمروعاص بی اخلاص در مجلـس معاویه منـزل هاویه به امام حسن علیه السلام نزاع کرد و سخنان نالایق که لایق او و معاویه بـود گفت، و امام علیه السلام شمّه‌ای از معایب آن ملعون بیان نمود و از آن جمله آنکه فرمودند:
مادر تو عورت بی تنبان بود و به هر که می‌رسید از سیاه و سفید ملاقات (و زنا) می‌کرد وقتی کـه تو از فعل حرام زنا بوجود آمدی، ده نفر از آن جماعت که با مادرت فسادکرده بودند دعوی فرزندی توکردند، و میان ایشان نزاع بسیار شد تا آنکه به قرعه قرار یافت، چون قرعه انداختند بنـام عـاص آمد، و تو را گرفت و بنام خود خواند و اگرنه عاص را فرزند نبود. **(وص ۵۸ ـ ۹۸)**

* درکتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که عمروعاص خبیث روزی در حضور معاویه پلید با حضرت امام حسن علیه السلام نزاع نمود، آن حضرت فرمودند: ای عمرو مادر تو از فواحش بـود. بعـد از تولـد تـو ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره وعثمان ابن‌الحارث و نضر بن حرب ابن کلده و عاص بن وائل هر یک از ایشان را گمان آن بود که تو فرزند اویی، و اگرنه عاص را فرزند نبود.

* حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله ، عاص را ابتر خوانده و به تصدیق سید کاینات خدای تعالی ایـن آیـه (۳ سوره کوثر) را فرستاد، **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الأَبْتَر**، یعنی: به درستی که دشمن تو عاص دنباله او بریده است، و ظاهر می‌شود از کلام الٰهی که عاص را نسل و فرزندی نبود. **(الاحتجاج جلد ۲ ص۳۵)**

* درکتاب بضاعة الایمان از جمهور اهل سنتِ عمری روایت است که اُردی دختر حارث ابن عبدالمطّلب در ایّام خلافت معاویه پلید به شام رفت، و در میان او و معاویه گفتگوی بسیار شد و ذکر آن در این مکان مطلب نیست، و عمروعاص معارض او شد و منع می‌نمود که تو را چه حدکه با معاویه این قسم گفتگو نمائی؟ اردی به عمرو گفت: ای پسر نابغه

(و نبغ به معنی ظهور و فحشای آشکار است، و عربها هر زنی که از او فساد و فواحش علنی بسیار به ظهور می‌آمد او را نابغه می‌گفتند.)

یعنی: ای پسر زانیه تو در حسب و نسب از قریش نیستی به تحقیق که پنج نفر از قریش دعوی فرزندی توکردند، و هریک از آنها گمان دارندکه تو پسر او باشی، و بسیار دیده‌ام مادر تو را که در مکه مُغَنّی بود و اکتساب خطایا و معاصی می‌کرد، و درهمها ازغلامان زانی مشتهی جماع میگرفت و به وزن در می‌آورد، پس تو به آنها نزدیکتری از عاص که ابتر است و آنها به تو شبیه‌ترند.

* در (**جلد ۲ ص ۳۹**) کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که در حضور معاویه، عتبه ابن ابی سفیان بـه حضرت امام حسن علیه السلام زبان درازی می‌کرد و می‌گفت به خون عثمان سگ پدر تو را باید کـشت، آن حضرت علیه السلام فرمودند: آن‌کسی را بکش که می‌بینی در فراش زنت شریک بزرگ تو است و نیز در فرزند تو شریک است تا آنکه به تو فرزندی را نسبت می‌دهد و اگر نه تو دارای فرزند نیستی.

* درکتاب احسن الکبار از حضرت امام حسن علیه السلام در نسب ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان روایت است که آن حضرت علیه السلام در حضور معاویهٔ طاغیه

در حالتی که ولیدبن عتبه نسبت به آن حضرت زبان درازی نموده بود، فرمودند:

اگر از مادر خود می‌پرسیدی که پدر تو کیست؟ در آن وقت که او ذِکر آن را گذاشته و ترک کرده بود و تو را به عتبه نسبت داد، منزلتی از (زنا زادگی) بهر خود حاصل می‌کردی و تو از قریش نیستی، زیراکه ذِکر آن پسرعَلَجی بودکه از اهل صفوری است.**(قریب به مضون تذکرة الخواص ص ۱۸۷)**

قال علیٌ علیه السلام: مِنْ اَعْظَمِ اللُّؤمِ اِحْرازُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ و اِسْلامُهُ عِرْسَهُ. { ۹۳۴۷ }

از بزرگترین دنائت و پستی مرتبه این است که مرد، جان ندهد برای حفظ و نگهداری ناموس و زن خودش.

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنْ حارِبَ خَلیفَةِالرَّحمٰنِ، وَ مَجُوسَ اُمَّةِ رَسُولِ السُّبْحانِ، شَدّادَ اَهلِ بَیتِ الْاَمینِ، عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ اَمیرِالْمُؤمنینَ، اَلْمُکَنّیٰ بِخالِ الْکافِرینَ، اَمیرَ الْفاسِقینَ وَ الْفاجِرینَ، وَ سَبَبَ تَضْییعِ مَذْهَبِ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ، اَلْمَلعُونَ بِالدَّلائِلِ وَ الْبَراهینِ رَئیسَ اْلاَشقیٰاءِ مِنَ اْلاَوَّلینَ وَ اْلآخِرینَ، لَعنَةً عَلَیهِ مِنَ اْلآنِ اِلیٰ یَومِ الدّینِ مُؤَسِّسَ الظُّلْمِ وَ الْبِدعَةِ وَ الطُّغْیٰانِ

مُعٰاوِیَةَ بْنَ اَبی سُفْیٰانِ عَلَیهِ غَضَبُ الرَّحمٰنِ ۵

اَللّهُمَّ الْعَنِ الزِّندیقَ بْنَ الضَّحّاکِ، اَلْکافِرَ الْمُنافِقَ السَّفّاکَ، اَلظّالِمَ الْعٰاصِیَ اَلطّاغِیَ الْباغِیَ، اَلْمُعٰادِیَ الْمُفْسِدَ الْمُلحِدَ الْمُجرِمَ، وَلَدَ الزِّنا قاتِلَ سَیِّدِ الشُّهَداءِ اَشْقَی اْلاَشْقیٰاءِ اَلَّذی عَجَزَ عَنْ لَعنِهِ جَمیعُ اْلاَشْیٰاءِ، اَلْمُسَوَّدَ وَجهُهُ فِی اْلآخِرَةِ وَ اْلاُولیٰ اَلْمُقَیَّدَ بِسَخَطِ خالِقِ اْلاَرضِ وَ السَّمٰاءِ، اَلنَّجِسَ الْکَلبَ الظّالِمَ،

اَلْمَحبُوسَ فی قَعرِ الْهٰاوِیَةِ یَزیدَ بْنَ مُعٰاوِیَةَ لَعنَةُ اللهِ عَلَیهِ ۶

قال علیٌ علیه‌السلام: ما اَهْلَکَ الدّینَ کَالْهَوی. {۹۵۶۴} هلاک نکرده دین(و دینداری) را چیزی مثل هوی و هوس.

۳۶

* (ترک سیره و سنت آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و نافرمانی خداوند باعث دورشدن از ولایت است) *

زُراره‌گوید: از امام باقرعلیه‌السلام پرسیدم (معنای) گفتار خدای عزّوجلّ را (که از شیطان حکایت کند):

« من سر راه راستِ تو برای گمراهی آنها (درکمین) می‌نشینم، آنگاه از جلوی رویشان و از پشتِ سرشان و از راستشان و از چپشان برآنها می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت.»

*پس فرمود: ای زراره بدانکه شیطان همانا درکمین تو و(شیعیان)هم مسلکان تو است و اما ازمردمِ دیگر(سنیان) فراغت یافته(و خیالش ازگمراهی آنها آسوده است).سوره اعراف آیه ۱۶ و۱۷

(روضه کافی)

* (و ص۴۳ ـ ۴۷ ـ ۲۰۹ ـ ۲۴۵ ـ ۲۷۲ ـ ۴۷۲ ـ ۵۰۰ ـ ۵۷۲ ـ ۵۷۹) * * (گلگشت نور حدیث ۸۲) *

باب هفتم ـ شناسنامه و نسب زیاد ابن امیه لعنة الله علیه

*درکتاب روضة الصَّفا مسطور است که ابوسفیان پیش از قبول اسلامِ منافقانه‌اش،گذرش به طایف افتاد و در خانهٔ خَمّارِیِ ابومریم نام، فرود آمده شراب خورد و در اثناء تصاعد بُخار خمر، ابوسفیان از ابو مریم شاهد (زن زیبای بدکاره) طلبید، ابومریم سُمیه را حاضر گردانید، ابوسفیان دفع مظنّه خود کرده **سمیّه از ابوسفیان خبیث به زنـا حامله شد** و او را بعد از تولد **زیاد ملعون** نام کردند.

* مروی است که ابوسفیان به خدمت حضرت رسولﷺ آمده ادّعا نمود که زیاد فرزند من است حضرت رسول فرمودند که از نکاح یا از سفاح؟ ابوسفیان گفت: از سفاح !!!
رسولﷺ فرمود که **اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ**، یعنی: فرزند از شوهر است و زنا کننده را سنگ باید حواله کنید، یعنی رجمش باید کرد.
و معاویه حکم رسولﷺ را باطل ساخت و زیاد حرام زاده را بر پدر خود بست و به موجب کُلُّ طائِرٍ یَطیرُ مَعَ شَکْلِه، مثل خود حرام زاده‌ای را برادر خود گردانید.

(۱۷۲) کبـوتر بـا کبـوتر، بـاز بـا بـاز کند هم جنس با هم جنس پرواز (۲۴۹)

* و درکتاب احسن الکبار مسطور است که نامه‌ای حضرت امام حسینعلیه‌السلام به معاویهٔ طاغیهٔ باغیه نوشت و قبایحی که از معاویه پلید سرزده بود در آن نامه درج نمود، از آن جمله نوشت آنکه:
زیاد بن سمیه که از زنا و نطفهٔ یکی از غلامان بنی سیف بوجود آمده
تو دعوی کردی که از ابوسفیان بوجود آمد.

* درکتاب بضاعه الایمان آمده که خواهر اباسفیان در خانه عبیده نام مردی بود، و خواهر اباسفیان در فراش ابوعبیده متولد شد و معاویه تکذیب ابوعبیده نموده ادعا کرد که پدرش اباسفیان با خواهرش که عمّه معاویه باشد نزدیکی و زنا کرده، زیاد از اباسفیان بهم رسید
و برادر و پسر عمه معاویه است، با آنکه خودش فرزند اباسفیان نبود. **(و ص ۵۷۱)**

* نقل است که شخصی پیش معاویه پلید آمد و دعوی می‌کرد در پسری که در فراش غیر متولد شده بود، گفت فردا بیائید که میان شما حکم کنم، چون بیامدند معاویه سنگی پیش مدعی برزمین نهاد، اشاره به قول پیغمبر **وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَر** نمود. آن مرد گفت:
تو را به خدای قسم می‌دهم که بگوی چرا در زیاد این حکم را نکردی ؟!!!

قال علیعلیه‌السلام: مِنْ اَعْظَمِ الْحُمْقِ مُؤاخاةُ الْفُجّارِ {۹۳۱۲} **از بزرگترین حماقت است، برادری کردن با فاسقان و بدکاران.**

ما زَنی غَیُورٌ قَطُّ {۹۳۷۷} **غیرتمند هرگز زنا نکند** (و کسانی که زنا می کنند غیرت ندارند و باکی هم ندارند که دیگری با زنشان زنا کند).

* روایت است که یکی از اولاد زیاد بن حکم با دیگری از اولاد او گفت **یَابْنَ الزّانیَه.**

گفت: مرا دشنام مده به چیزی که به آن شرافت و منزلت یافته‌ایم !!!

*نیز روایت است‌که چون معاویه، زیاد را به خود ملحق‌کرد، برخاطر مردمان‌گران آمده بر آن آشکار و ظاهر می‌نمودند که در آن جرأتِ **مخالفت ظاهر بود با قول حضرت سید کاینات** صلی الله علیه و آله و لِلمَعاهر الحجر، و زیاد همیشه در مقام تصحیح فرزندان نسب پلید بود و هر گونه تدبیر در آن باب مینمود، ازآن جمله: خواست به دیدن دختر ابوسفیان رود به ادعای برادری، او را مانع آمدند و دیگر نامه نوشت به عایشه با این لفظ که الی عایشه ام المومنین مِن زیاد بن‌ابی‌سفیان و غرض او اینکه عایشه در جواب بنویسد که اِلیٰ زیاد بن ابی سفیان و نوشته عایشه در حکم شهادت باشد بر آن نسب. عایشه در جواب نوشت: مِن عایشه ام المؤمنین الی زیاد بن امیّه، غرض‌که زیاد ملعون هر چند سعی‌کرد که مردم او را زیاد بن ابی سفیان خوانند، مردم از خوف آنکه خلاف حکم رسول صلی الله علیه و آله شود نگفتند و عایشه او را زیاد ابن‌امیّه نام کرد و به آن مشهور شد.(مروج الذهب ج ۳ ص ۱۹۱ الی ۱۹۴)

بحب علی یزول الشکوک — و تزکواالنفوس و تصفوا البحار
فمهما رایت محبًّا لَهُ — فثم الزکاء فثم الفخار
فمهما رایت عدواً له — ففی اصله نسب مستعار
فلاتعدلوه علی فعله — فحیطان دارا ابیه قصار

(نظر کنید به: تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۶۴ ـ اسد الغابه ج ۲ ص ۲۱۵ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۸ و ۲۱۹)

*** عن ابی عبدالله علیه السلام قالَ : ***
*** وَلایَتُنَا وَلایَةُ اللهِ الَّتِی لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً قَطُّ الاّ بِهٰا ***
*** ولایت ما (آل محمد صلی الله علیه و آله) همان ولایت خداست ***
که هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نساخت.(کافی ـ ج ۱)
ولایت ما درهرشریعتی لازم بوده و تسلیم‌و ایمان به ولایت الله جلّ‌جلاله بدون ولایت ما (آل محمد صلی الله علیه و آله) تحقق نمی‌پذیرد و پذیرفته نمی‌شود.

قالَ علیٌّ علیه السلام : ما الْتَذَّ اَحَدٌ مِنَ الدُّنْیا لَذَّةً الاّ کانَتْ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ غُصَّةً. {۹۶۱۸}
لذّت نبرد هیچ کس از دنیا لذّتی (حرام)، مگر اینکه بوده باشد آن لذّت برای او روز قیامت غصه‌ای.
۵۴۸ ـ ۴۹۷ تا ۴۹۴ ـ ۹۵

باب هشتم

شناسنامه و نسب عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه

* در کتاب مثالب الصحابه آمده که زیاد با مادر خود سمیّه مقاربت و زنا نمود عبیدالله بهم رسید از این قرار باید سمیه مادر و جدّه عبیدالله باشد. (و ص ۴۴۹)

* در کتاب تحفۀ عبّاسی مذکور است که پدر عبیدالله مشخص نبود و معاویه خبیث او را به زیاد نسبت داد به سبب غرضی‌که ذکر آن طولی دارد.

اولاد احمـد کـل اغبـر شـاحب — رث الثیـاب ملـوح کالراکـب
و بنوا الزنات یملکون علی الـوری — سـبحان الخـالق علـی الافـلاک

(لعنیه خواجه نصیر)

أللّهمَّ الْعنْ اَمیرَ الْکُوفَةِ وَ الْبَغدادِ ثانیَ اثْنَیْنِ نَمرُودَ وَ شَدّادَ، باعثَ اَهلِ الْفَسادِ اَلْمَلعُونَ فِی الْمَبدَءِ وَ الْمَعادِ، اَلْکافرَ فِی اْلآباءِ وَ اْلاَجدادِ، اَلْمُبَرَّءَ مِنْ کُلِّ صَلاحٍ وَ سَدادٍ، اَلْمُضْطَرَّ فی یَومٍ یُنادی الْمُنادِ، اَلْمَشْهُورَ فی جَمیعِ الْبِلادِ بِالشَّرِّ وَ الْعِنادِ اَلدَّیُّوثَ الْقَوّادَ، لَعَنَهُ اللهُ وَ حَشَرَهُ مَعَ الشَّیاطینَ فـی یَـومِ الْمَعادِ

عُبَیدَ الله بْنَ زیادٍ لَعنَةُ الله عَلَیه ۹

*** (مجالس تبری از دشمنان ولایت، حیات زندگی و حقیقت معرفت است) ***
*** (آزادی و امنیت در نشر حقایق دین خالص آل محمّد صلی الله علیه و آله برترین نعمت الهی است) ***
اسماعیل بصری گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

شماها(آزادانه) درجایی می‌نشینید و تعریف می‌کنیدو(بی‌پروا) هرچه خواهید می‌گویید؟ و از هرکه خواهید بیزاری جویید و نسبت به هرکه خواهید اظهار دوستی کنید؟ عرض کردم: آری، فرمود: آیا زندگی جز این معنایی دارد؟!

(روضه کافی ـ گلگشت نور حدیث ۲۰۵) *** (و ص ۶۰ ـ ۱۶۰ ـ ۴۵۹)

حدیثٌ کلِّ مَجْلِس یُطْوی مَعَ بِساطِه. {۲۹۳۷} سخن هر مجلسی در نوردیده می‌شود با بساط آن؛ (یعنی اسرار آن را نقل نباید کرد)

(فهرست دیوث در صفحات: ۶۰ ـ ۶۳ ـ ۶۹ ـ ۸۳ ـ ۸۴ ـ ۸۹)

باب نهم

شناسنامه و نسب عمربن سعدبن وقاص لعنة الله علیه

* عمر آن سگی است که در کربلا آب بر روی جگر گوشه مصطفی صلی الله علیه و آله و نور دیده مرتضی شاه شهدا علیهم السلام بست، و آن حضرت علیه السلام را به خطاب شیطانی و خطای او شهید کردند. (وص ۴۵۰)

* درکتاب مجالس المؤمنین از کتاب مثالب نقل شده که نسب سعد پدر ظاهری عمر، به وقّاص درست نیست، بلکه سعد از نطفه یکی از بنی عذره است که دوست امیّه بود، و دلیل براین آنکه در وقتی که سعد بن وقاص به معاویه گفت که من سزاوار ترم از تو به خلافت،

معاویه به او گفت: بنو عذره این دعوی را از تو قبول نمی‌کنند

و مقارن آن جهت استهزا ، بادی(عمری نشان) برایش رَها کرد.

(مروج الذهب ج ۳ ص ۲۰۳) * (الزام النواصب ص ۱۷۲) * (مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۵۴۷)

* درکتاب فصول الحق آمده که سعدبن وقاص مدتی غایب بود، و یکی از بنی عذره را خادم عیالان خود نموده بود، و آن خادم در زمان غیبت بخدمت زوجه ناپاک سعد رسید و عمر از زنای او در وجود آمد و معاویه روزی به عمرگفت‌که نسب تو به بنی‌عذره تمام می‌شود و سعد ابن‌ابی‌وقاص از **اهل شوری** بود، به واسطه آنکه سرور مؤمنان علیه السلام پدر او را در یکی از حروب به قتل آورده بود کینه آن حضرت علیه السلام در دل گرفته میل به خلافت عثمان سگ پدر کرد. (و ص ۲۶۹)

* در رساله قاضی زاده کره رودی آمده که چون نوبت خلافت بحسب ظاهر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید سعد وقاص پلید خبیث از خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام دوری نموده، به نزد معاویهٔ منزل هاویه رفت.

بُغْضُ الْوَصیِّ اَخی الرّسولِ عَلامَةٌ | **وُسِمَتْ بِها وَجَناتُ اَوْلادِ الزِّنیٰ**

مَنْ لَمْ یُوالِ مِنَ الاَنامِ وَصِیّه | ۳۸۷ | **سیّان عندالله صَلّیٰ اَمْ زَنا**

آن را که وجودش از سفاحست و زنا | **کارش همگی چو اصل او هست خطا**

چون این اثر از عداوت شیرخداست | ۴۸۵ | **میکن تو همیشه لَعَنَش از بهر خدا**

باب دهم ـ شناسنامه و نسب زبیر ابن العوام لعنة الله علیه

ابومنذر، هشام بن محمد بن السائب الکلبی در کتاب مثالب الصّحابه آورده است که عوام پدر زبیر پسر خویلد نبود بلکه غلام او بود، چون خویلد او را پسر خوانده بود به او منسوب گردید، و **قاعده‌ای‌بود عرب را درزمان جاهلیت‌که هرگاه می‌خواستندکه غلام خود را نسبت به خود دهند و داخل سازند او را در نسب خود، آن غلام را آزاد می‌کردندو او را زن می دادند از قبیلهٔ عرب.**

(**در بحار ج ۳۲ ص ۲۱۸ آمده:** اما زبیر، پس پدر او ملاّح بود در شهر جدّه، و او بسیار زیبا روی بود، پس خویلد او را ادعا نمود (پسر خود خواند) و عبدالمطلب صفیه را به او تزویج نمود.)

* درکتاب فصول الحق ذکر شده: محمدبن السّائب در کتاب خود نقل نمود: روزی عدّی بن حاتم به مجلس معاویه پلید آمد، و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از دیدن بازمانده بود و عبدالله ابن زبیر با جمعی از قریش و غیرقریش در آن مجلس بودند. پس عبدالله گفت: یا عدی در کدام وقت این چشم تو را این قضیه پیش آمده است؟ **(و ص ۲۳۷ ـ ۴۰۰)**
گفت: در وقتی که پدر تو از معرکه قتال گریخت و کشت آنکه او را کشت، و تو را شتر خواست که ضربتی بزند از او گریختی و از جنگ گاه بیرون شدی. **(سفینة البحار ج ۲ ص ۴۳۸)**

امام صادق علیه السلام فرمود:

*** اهل حق پیوسته دست بگریبان سختی و گرفتاری می‌باشند ***

اما این سختی تا مدت کوتاهی ادامه دارد، و (از آن پس) عافیت به درازا خواهد کشید

ان اهل الحق منذوا ما کانوا فی شدّه ...

* و فرمود: بر مؤمن چهل شب نمی‌گذرد مگر اینکه امری بر او عارض شود **تا وی را غمگین کند و بر اثر آن به یاد خدا بیافتد**

* و فرمود: وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد او را در بلاها فرود برد و بلاها را بر او وارد سازد، و ما (اهلبیت) و شما (شیعیان) **صبح و شام را با بلاها بگذرانیم**

* و فرمود: وقتی خداوند عزّوجلّ بنده‌ای را دوست داشته باشد، مردم را با او گلاویز کند **و آنها را به جان او اندازد.** (کتاب مؤمن)

باب ۲۴ و ص ۷۱ ـ ۱۳۲ ـ ۳۴۲ ـ ۳۶ ـ ۳۸ ـ ۴۱۹ ـ ۴۵۸ ـ ۴۷۲ ـ ۴۵۹

قال علی علیه السلام: حقٌ یضرّ خیرٌ من باطلٍ یسرّ {۴۹۱۷} حقی که ضرر کند بهتراست، از باطلی که شادمان گرداند.

باب یازدهم ـ شناسنامه و نسب طلحة ابن عبیدالله لعنة الله علیه

* بروجهی‌که هشام ابن‌محمد السائب الکلبی درکتاب مثالب آورده آن است‌که صعبه دخترحضرمی مادر طلحه از جمله بغایا و فواحش مشهور بوده که از غایت شهرت و رغبتِ فساق به مباشرت او رایت فحشا بر در خانه خود برپا می‌کرده، و در اثناء آنکه زنای ابوسفیان براو واقع شد عبیدالله ابن عثمان تیمی او را تزویج نموده بعد از شش ماه از تزویج، طلحه پلید متولد شد.
در بعضی نسخ ذکر شده که عبیدالله تیمی برادر ابوبکر است، و عبیدالله و ابوسفیان در سر آن فرزند زنا زاده منازعه نمودند، و آخر صعبه را که مادر زناکار او بود در میانه حکم ساختند و او طلحه زنازاده را ملحق به عبیدالله ساخت. (یار غار ص ۱۹) * (الزام النواصب ص ۱۷۳) * (مثالب العرب ص ۸۵)
ـ و چون مردم به صعبه عتاب نمودند که با ظهور نسب طلحه به ابوسفیان چگونه او را به عبیدالله ملحق ساختی؟ گفت: عبیدالله کریم است و ابوسفیان بخیل بود نخواستم به بخیل منسوب باشد، و به روایتی آنکه صعبه گفت: ابوسفیان مرا دید به حرام و عبیدالله مرا دید به حلال. (وباب۲۴)
* روایت است که روزی حَسّان شاعر، به طلحه شعری خواند که دلالت بر حرام زادگی او می‌کرد و مضمون آن بیت این بود که عجب از قبیله عبدالشمس که برادر خود را گذاشتند که کند شد و قوم زنازادگی شما را می دانند و ابوسفیان زنده است و دعوی فرزندی تو می‌کند، و پدرعاریتی تو عبید الله، مخنث بوده و مَعاشر مکه در این معنی گواهند، و طلحه از شناسنامه خود در این سخن خجل شده هیچ نگفت، و دوست و دشمن از این گفتگو در تعجب آمدند.
* صاحب کتاب لطایف المعارف که از گمراهان و علمای شافعی است روایت می کند که درکتاب عبدالله جمادی انصاری آمده که پدر طلحه پَست (و مفعول) بود به هرکه میل می‌نمود این عمل را با او می‌کردند !!! و حضرمی‌که جدّ مادری طلحه بود دختر خود را که صعبه مادر طلحه بود به خانه حرب ابن امیّه‌گذاشت و نزد نجاشی شد، و چون بازآمد صعبه از ابوسفیان آبستن شده بود، حضرمی گفت: چیست این بلیّه‌که مرا روی داد؟ ابوسفیان گفت: اندوه مدار که صعبه را به اَحَقّ قریش که عبید الله است خواهم داد، پس به زنی به عبید الله داد بعد از شش ماه طلحه را در فراش او آورد.
(بحار ج ۳۲ ص ۲۱۹) * (کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۵۶)

(اشاره به مقدمات جنگ جمل و ازدواج حرام عایشهٔ ملعونه با طلحه پلید در صفحات ۳۲۵ ـ ۳۴۲ ـ ۳۴۳ ـ ۳۵۵ ـ ۳۵۹)

قال علی علیه‌السلام: اَلْجاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِه. {۳۴۹} نادان، بندهٔ خواهش(نفس) خود است و اطاعت نفس کند هرچند خلاف شرع و عقل باشد.

باب دوازدهم ـ شناسنامه و سوء نسب دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام

* ازحضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است: **دوست نمی‌دارد امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مگرحلال زاده** یعنی: از نطفه حرام بهم نرسیده باشد، و هرکه دشمن دارد آن حضرت را، حرام زاده است و ناصبی و دشمن آن حضرت کسی است‌که بعداز حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را بی‌فاصله خلیفهٔ بحق نداند و دیگری را بر آن حضرت در خلافت و ولایت ترجیح دهد. **(و ص ۲۵)**

* در مناقب ابن شاذان از ابن عباس روایت است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

*** علامت بغض و عداوت با امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام آن است ***

*** که دیگری را بر او مقدم دانند. (و ص ۸۹ ـ ۵۵۲ ـ ۵۷۳) ***

* درکشف الغمه از ابوذر غفاری رحمه الله مروی است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست برکتف علی زد و فرمود: یا علی هرکه ما را دوست دارد او عربی است، و هرکه ما را دشمن دارد او علج است و علج نام کافریست ازکفار عجم، **شیعهٔ ما آنانندکه حلال زاده و صاحب اصل و شرف باشند.**

* شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت کرده از جابربن عبدالله انصاری که نبی و مُخبر صادق صلی الله علیه و آله می‌فرمود: یا امیرالمؤمنین به تحقیق مخلوق شده‌ایم من و تو از یک طینت و از یک خاک و از زیادتی طینت ما، شیعیان ما خلق شدند و چون روز قیامت شود همه مردمان را می‌خوانند به نام مادرانشان، مگر شیعیان ما را که به نام پدران خوانند زیرا که اصل ایشان پاکست و در میان شیعهٔ ما فرزند زنا واقع نمی‌باشد.(کسی که زنازاده باشد شیعه نیست) **(ترجمه ارشاد ج ۱ ص ۵۳)**

* از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است: **دوست نمی‌دارد ما را مخنّث و دیّوث و نه فرزند حیض و نه فرزندی که از زنا بهم رسیده باشد. (و ص ۷۹ ـ ۱۶۱)**

و این شعر کلام معجز نظام حضرت امام محمدباقر علیه السلام است: **(کامل بهائی ص ۶۲)**

وَ مَنْ سَرَّنا نالَ منَّا السُّرور	**و مـن سـاءَنا سـاءَ مـیلادُهُ**
وَ مـا فـازَ مَـن فـازَ الاّ بنـا	**وَ ماخــاب مَــن حُبُّنــازادهُ**
وَ مَــنْ كــانَ غاصِـباً حَقَّنــا	**فَيَــوْمُ القِيـــامَةِ ميعـــادهُ**

* درکتاب ملتفتات از ائمه معصومین علیهم السلام روایت است که علامت و **نشانه فرزند زنا** دشمنی و عداوت با ماست که اهلبیت رسالتیم. **(بحار ج ۲۷ ص ۱۴۵)**

قال علیٌ علیه السلام: وَرَعُ الرَّجُلِ علی قَدْرِ دینه. {۱۰۰۶۷} پرهیزکاری مرد، به مقدار دینداری (و دین فهمی) او است.

قال علیٌ علیه السلام: جمیلُ المَقْصَدِ یَدُلُّ علی طهارةِ المَوْلِدِ. {۴۷۵۸} قصد و نیّت نیکو، دلالت می‌کند بر پاکی ولادت.

* درکتاب روضة الواعظین از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله مروی است: هرکه دوست نـدارد عتـرت مرا یکی از سه چیز است یا **منافق** است، یا فرزندی که **از زنا بهم رسیده است،** یا از **حیض** بهـم رسیده است. (بحار ج ۲۷ ص ۱۴۷)

۴۸۱

حکایت: در کتاب فصول الحق آمده که جوانی که از دانشمندان عامه اسـت در تـاریخ خـود ذکـر نموده‌که پدر ابویوسف چون این حدیث را شنیدکه دوست ندارد اهلبیت رسالت را فرزند زنا و فرزند حیض، گفت: در این شک و شبهه‌ای نیست زیرا که پسرم دشمن امیرالمومنین علیه السلام و اولاد طیبین آن حضرت است، و قصه او آن چنانست که من در شبی در خانه‌ای مهمان بـودم و کنیـز صـاحب خانه راگرفتم و با آنکه او حایض بود با او مقاربت‌کردم، این پسرهم از زنا و هم از حیض تولد یافته است، **و پاکی و پلیدی آباء و امّهات تا آدم و حوا از دوستی و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام به موجب این حدیث ظاهر می‌گردد.**

* درکتاب خرایج که ازکتب مخالفین است ذکر شده است که شخصی به خدمت امیرالمومنین علیه السلام آمد، **گفت: من از دوستان شما ام، آن حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی، مُخنّث و دیّوث و ولد الزنا مرا دوست نمی‌دارند، بعد از چند روز قضیه صـفین پـیش آمـد و همـان مـرد از مددکاران معاویه ملعون بود و در همان معرکه به جهنم سوزان واصل شد.** (همان مدرک)

۷۹

* در کتاب معانی الاخبار مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به زوج بتول نمود و فرمودند:

یا علی هرکه دوست دارد مرا و تو را و دوست دارد ائمّه را که از فرزندان توست پس حمد خدا کند برپاکی ولادت خود،پس به درستی‌که دوست نمی‌دارد ما را مگرکسی که پاک باشد ولادت او، و دشمن نمیدارد ما را مگر کسی که ناپاک باشد ولادت او

(بحار ج ۲۷ ص ۱۴۶)

* درکتاب روضة الواعظین ازحضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله مروی است که: هرکه دوست دارد مرا و اهل بیت مرا پس حمدِ خدا کند بر اول نعمتی که به او ارزانی داشته است از آن حضرت پرسیدند اول نعمت کدام است؟ فرمودند: (و ص ۱۵)

*** پاکی ولادت، و دوست نمی‌دارد ما را مگر کسی که پاک باشد ولادت او***

قال علی علیه السلام: نفوسُ الأبرارِ نافیَةٌ أفعالَ الفُجّارِ {۱۰۰۰۹} نفس‌های نیکوکاران، همیشه ابا کنند (و بیزارند) از کارهای فاسقان.

حلال زاده شناسد علی و آلش را   از آنکه نور دوچشم حلال زاده، علیّ است

* در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادقعليه السلام مروی است:

هرکه بیابد دوستی ما را در دل خود پس **دعای بسیار کند مادر خود را** و به درستی که مادر او به پدر وی خیانت نکرده است. (بحار ج ۲۷ ص۱۴۶)

* در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقرعليه السلام مروی است:

هرکه صبح کند و بیابد بِرّ و دوستی ما اهلبیت را در دل خود پس حمد خدا کند بر مَبادی نِعَم از آن حضرت پرسیدند کدام است مبادی نعم؟ گفت: پاکی ولادت

چنانچه در دیوانی‌که منسوب است به مولای مؤمنان خِطاب به محبّان و شیعیان خود فرموده‌اند:

طبتم حدیثا کما قدطاب اولکم   و الشوک لایجتنی من فرعه العنب

یعنی: پاکید شما در حالتی که نوید، چنانکه پاک است اول شما، و از سرشاخ خار انگور نتوان چید.

و مترجم آن کتاب این مضمون را به نظم آورده:

هستید شما، پاک ز نا پاکی   پاکست چو اول شما را دستور

هست این همه،زانکه نیست دراصل‌قصور   آری نتوان زخار چیدن انگور

پس، از اخبار و آثار اهل بیت اطهارعليهم السلام ظاهر می‌شود: خلقت مخالفان و دشمنان امیرالمومنینعليه السلام **از نطفه متنجسه‌اند و این علتی است مادر زاد و مرضی است ناشی از سوء میلاد**

حکایت: در کتاب فصول الحق ذکر شده که روزی متوکل ملعون بار عام داده نظرش برشخصی افتادکه وضع مردم آن زمان نداشت،از او پرسید از چه قبیله‌ای و چه نام داری؟ گفت: از بنی‌مُخَنّثم و نام من منصوراست، پس متوکل پرسید که بعداز رسول خدا خلیفه که بود؟ گفت: اسدالله الغالب و مظهر العجایب مولانا **علی ابن ابیطالب**،پس متوکّل به غلامان امر فرمود تا او را بزنند، و در حین زدن غلامی به او گفت:بگو ابوبکر،گفت: یا امیر ابوبکر.پس متوکّل‌گفت: خلیفه دیگر کیست؟ گفت: الطاعن بالرمحین‌و الضارب بالسیفین و مصلی القبلتین ابی‌الحسنین امیرالمؤمنین**علی ابن ابیطالب** باز متوکل امر به زدن کرد، غلامی به او گفت: بگو عمر، گفت: یا امیر عمر، متوکل گفت بگو دیگر

کیست؟ گفت: ابن‌عم رسول و زوج بتول‌الذی انزل‌الله فیه **انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون** مولنا و مولی الثقلین **علی بن ابی طالب**

باز به همان طریق متوکل امر به زدن او نمود، یکی گفت: بگو عثمان، گفت: یا امیرعثمان.

پس متوکّل گفت دیگر کیست؟ گفت: یا امیر حَجاج ابن یوسف. متوکّل گفت:

یا اخ المخنث این بار که نوبت علی بود، نام او را چرا ترک کردی؟ گفت: یا امیر هر بار که **نام علی را بردم امر به زدن من کردی** این بار از تو ترسیدم، وکسی که مانند ایشان ظالم باشد حَجاج را دانستم، نام او را بردم. پس متوکّل گفت: عایشه افضل بود یا فاطمه؟ **(و ص ۳۵۰)**

گفت: عایشه گفت: چرا؟ گفت زیراکه خدای‌تعالی فرموده: **وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجراً عَظیماً** (۹۵ نساء) و عایشه در بصره چنان که می‌دانی جنگ بسیارکرد و عایشه مجتهده بود غازیه هم شد در حالی که فاطمه از خانه بیرون نرفت، متوکّل گفت از بنی مخنّث **کسی شیعه نبوده** است چگونه تو شیعه‌ای در آن قوم؟ گفت اگر امانم دهی بگویم، گفت: تو را امان است

گفت: بدان سبب‌که من **حلال زاده‌ام** و مادر و جدّات و آبا و اجداد من زنا نکرده‌اند و از زنا حاصل نشده‌اند، پس متوکّل از روی غضب گفت او را از بغداد اخراج نمودند.

* خطیب خوارزمی از ابی هریره و شیخ ابوجعفر طوسی در امالی و **(علل الشرایع ج ۱ باب ۱۲۱ و)** غیر ایشان نیز از علماء طرفین از مخبر صادقﷺ نقل کرده‌اند، در حدیثی که ذکر آن طولی دارد که، دشمن نمی‌دارد علی را از قریش مگر از **سفحی**، و نه از قوم انصار اِلاّ **یهودی** و نه از عرب الاّ **دعی**، ونه از سایر مردمان الاّ **شقی**،(و در روایت ابن مسعود) نه از زنان الاّ سَلَقلَقی، **سفحی** به معنی زناکار است و فاجر، و **دعی آنکه جمعی زناکاران‌را برسر او دعوی باشد و ندانندکه از نطفه چه‌کسی بوجود آمده و پدر اوکیست سَلَقْلَقی** زنی‌که حیضش از راه دیگر آید گویند. **(و ص ۶۲)**

* چنانکه در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای سنیان است، ذکر شده: زنی به خدمت امیرالمؤمنینعليه‌السلام آمده وگفت: یا امیرالمؤمنین من بغض تو را دارم، مولای مؤمنان فرمودند: پس تو می‌باید سلقلق باشی. زن گفت: سلقلق چه معنی دارد؟ حضرت فرمود:

قال علیٌعليه‌السلام: اَلْمَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غالِبٌ. {۱۰۶۶} **کسی که مغلوب باشد به حقّ** یعنی حقّی را به غلبه و جور از او گرفته باشند **غالب است.**

وص ۱۰

(فهرست دعی در صفحات: ۶۲ ـ ۷۳ ـ ۸۶ ـ ۱۸۸)

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **یا علی** دشمن ندارد تو را مگر زنی که سلقلق باشد.

و سلقلق کسی است که خون حیض از راه عقب ببیند. (ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۵۰۱)

زن گفت:راست گفته است رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ، من این حال را دارم و پدر و مادر من خبر ندارند.

اذا فی مجلس ذَکَرُوا علیّا — و سبطیه و فاطمة زکیّة
فاجری بعضهم‌ذکری سواهم — فایقن انه لسلقلقیه

بدخواه علیّ، کافر مطلق باشد — ۹۵ — بدخواهی وی، دشمنی حق باشد
هرزن که بود در دل او بغض علیّ — بی دغدغه آن لعین، سلقلق باشد

* در(مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۶۷) و کتاب کشی ازکتابهای اهل سنّت عمری، ذکر شده:

جابربن عبدالله انصاری درآخر عمر عصائی به دست‌گرفته **درکوچه‌های مدینه** میگشت و میگفت:

*** عَلیٌّ خَیْرُ الْبَشَر وَ مَنْ اَبی فَقَد کَفَر، یٰا مَعٰاشر الاَنْصٰار***

*** اَدِّبوا اَولادکُم عَلیٰ حُبِّ عَلِیِّ ابْنِ اَبی طالِبٍ، فَمَنْ اَبیٰ فَلْیَنْظُرْ فی شَأنِ اُمِّه ***

یعنی: امیرالمؤمنین حیدربعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هرکه از قول این معنی إبٰا نماید کافرست، و ای‌جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را به محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرورش دهید و به زیور دوستی او مزین گردانید، و هرکدام از اولاد که از محبت او سرباز زند، تحقیق **حال مادرش** باید نمود که آن قصور(و ناپاکی) از آنجاست. (و ص ۲۰۵ - ۵۵۰ - ۵۵۳)

حکایت: در کتاب فصول الحق آمده: روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم می‌گفت: باجمعی در کوچه های بغداد سیر می‌کردیم و تشنه شدیم به درخانه‌ای رسیدیم و آب طلب کردیم،

در آن خانه دوکودک بازی می‌کردند یک کودک می‌گفت: علی امام برحق است

و دیگری می‌گفت که ابوبکر خلیفه برحق است.پس من گفتم که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

یا علی دوست ندارد تو را مگر اولادطاهرُ الْوَلادة باشد،و دشمن نداردتو را مگر فرزندزنا و فرزند حیض، پس زنی از آن خانه بیرون آمد و سخن کودکان و حدیث من شنید و گفت:

صَدَقَ رَسُولُ الله، بدانید که این هردو فرزند منند، آنکه به امامت علی علیه‌السلام اقرار می‌کند از طُهر تولد یافته و آنکه دشمن آن حضرت است و به امامت ابوبکر خر اشاره می‌کند از حیض تولد یافته است که پدر او در حیض به من مباشرت کرده است و آن ناصبی ناپاک بهم رسیده.

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْغالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلوبٌ { ۱۰۸۵ } آنکه به ناحق غالب گردد مغلوب است.

و باب ۴۶

* درکتاب عیون اخبار رضا علیه السلام حدیثی ذکرشده که دلالت برآن می‌کند که **مبغض امیرالمؤمنین به مشارکت شیطان لعین از دو نطفه تکون می‌یابد، و ولد زنا فرزندیست که از دو پدر حاصل می‌شود**، و مضمون حدیث این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم نزدیک در کعبه، ناگاه پیر پشت خمی که موی ابروان او چشم او را گرفته بود از شدّت پیری در دستش عصائی بود که سراو را به آهن گرفته بودند و بر سراو کلاه سرخ درازی بود که گبران بر سر می‌گذارند و در براو جامۀ صوفی، پس نزدیک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده پشت به جانب کعبه کرد و گفت: یا رسول الله طلب آمرزش کن جهت من، آن حضرت فرمودند: ضایع است سعی تو ای پیر و تباه است کردار تو، پس چون رفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یا اباالحسن شناختی آیا این پیر را؟ گفتم: به خدا که ندانستم. گفت: آن لعین شیطانست. پس حضرت امیر علیه السلام فرمودند: از عقب او رفتم تا به او رسیدم و زدم او را برزمین و نشستم برسینه او و گذاشتم دست خود را برحلق او که او را بکُشم، پس شیطان گفت: مکن یا اباالحسن که من از مهلت یافتگانم تا وقت معلوم، به خدا قسم یا علی‌که من دوست می‌دارم ترا و دشمن نمی‌دارم ترا **کسی دشمن ندارد ترا مگر آنکه شریکم با پدرِ او و در وطی مادر او، پس گردیده دشمن تو فرزند زنا،** مولای مؤمنان علیه السلام فرمودند: متبسم شدم و او را گذاشتم. (بحار ج ۳۹ ص ۱۷۳)

* نیز ابن بابویه رحمه الله در کتاب امتحان از ابن عباس نقل نموده که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با زوج بتول در برابرخانه کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم که شخصی به جثّه و صورت فیلی از طرف رکن یمانی پیدا شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: لعنت بر تو باد، حضرت امیر گفت: یا رسول الله این کیست؟ فرمود آیا این را نمیشناسی؟ این ابلیس لعین است. پس حضرت امیر علیه السلام برجسته خرطوم او را گرفته بر زمین زد،گفتند: یا رسول الله من این را مهلت نمی‌دهم، پس سیدکاینات صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی آیا نمی‌دانی او را مهلت داده اند تا روز قیامت که وقت معلوم است، مولای مؤمنان او را گذاشته رخصت انصراف داد، شیطان گفت: **یاعلیّ بشارت دهم تورا که مرا با تو و شیعه تو دوستی(و همکاری شیطانی) نیست،** به خدا قسم که هیچکس نیست که تو را دشمن دارد الاّ آنکه من در نطفۀ او شریک می‌شوم و **فرزندان او از نطفه من و او** بهم می رسد

قال علی علیه السلام: الأباطیل مُؤَقِّعَةٌ فی الأضالیل. {۱۲۷۳} ناحق‌ها و باطل‌هامی‌اندازند در گمراهی‌ها.

۵۶۳

وص۹

(مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۴۱)

چنانچه حق تعالی(در آیه ۶۴ سوره بنی اسرائیل) فرموده **وَ شارِکْهُم فِی الاَمْوالِ وَ الاَوْلاد**

حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند که چنین است. (و ص ۵۹ ـ ۸۹ ـ ۱۷۱ ـ ۲۵۷)

* و درکتاب تهذیب الاحکام شیخ ابوجعفر طوسیرحمه‌الله از حضرت امام جعفر صادقعلیه‌السلام مروی است که هرگاه مرد نزدیکی کند به زوجه خود و اسم خدا بر زبان جاری سازد، دور می‌شود از او شیطان و اگر اسم خدا بر زبان جاری نسازد داخل می‌سازد شیطان ذَکَر خود را در مقاربت و هر دو شریکند.

راوی گوید از آن حضرت سئوال نمودم که به چه چیز شناخته می‌شود این معنی؟

آن حضرت فرمودند: به دوستی و دشمنی ما، بدان ای مؤمن پاک اعتقاد که هرکه دوست دارِ ائمه معصومینعلیهم‌السلام است ولد حلالست، و شیطان شریک در نطفهٔ او نیست، و هرکه بعد از رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله **زوج بتول رابی فاصله خلیفه بحقّ نداند و دیگری را بر آن حضرت** علیه‌السلام **ترجیح دهد ولد الزناست و شیطان در نطفهٔ او شریک است،** (و ص ۷۵ ـ ۸۳ ـ ۱۲۶ ـ ۱۳۴ ـ ۱۶۱ ـ ۳۸۷ ـ ۵۵۲)

و مولانا محسن کاشی در شوق المهدی فرموده:

حکایتی کنمت بشنو شناسا شو | که این حدیث ز پیر شریعتم یاد است
مجو طهارت مولد ز دشمنان علیّ | که حمل مادر این قوم از دو داماد است
یکی پدر، دگر ابلیس کرده است دخول | ز اختلاط دوآب،آن عدوی حق، زاد است
حسد چه می بری ای دشمن علیّ برفیض | وِلای آل نبی روزیِ خدا دادست

حکایت: عیسی ابن ابی دلف عجلی ذکر نموده: برادر من دلف ابن ابی دلف مبغض حضرت امیرالمؤمنینعلیه‌السلام بود، روزی پدر من از مجلس برخاسته بیرون رفت، برادرم دلف گفت: همیشه پدرم می‌گوید: **لایُبغِضُ عَلیًّا اَحَدٌ اِلاّ کانَ الزَّنیَّة**، یعنی: دشمن نمی‌دارد علی را مگرآنکس که از زنا بهم رسیده باشد. شما غیرت امیر یعنی غیرت پدرم را می‌دانید، و هیچکس زبان طعن به اهل حرم او دراز نکرده و عصمت و پاکدامنی ایشان بر وضیع و شریف ظاهر است، به خدا قسم که من بغض و کینهٔ علی را در دل دارم، در آن اثناء پدرم با ابودلف داخل مجلس شدند، برادرم پدر را که دید به تعظیم پدر برخاست. (تتمة المنتهی، مرحوم شیخ عباس قمی رحمه‌الله ذکر خلافت معتصم)

پدر ما گفت: به من رسید آنچه دلف گفت، خبر و روایتی که در این باب وارد شده حق و صدقست،

قال علیٌ علیه‌السلام: اِذا ظَهَرَتِ الْجِناياتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكاتُ. {۲۰۳۰} هرگاه ظاهر شود جنایت‌ها، برطرف می‌شود برکت‌ها.

هُوَ وَ اللهِ وَلَد زَنيّة وَ حَيْضَة، یعنی: به خدا قسم دلف فرزندی است که از زنا در حال حـیض بهـم رسیده، صورت و بیان این مقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادر من جاریهٔ خود را بکاری نـزد من فرستاد، و چون مرا نظر براو افتاد و خانه از اغیار خالی بود، عنان شکیبائی از دسـت داده بـا او صحبت داشتم و زنا کردم و از آن نطفه این وَلَدِ ناپاک در آن حال بهم رسید، و چون اثـر حمـل او ظاهر شد، مادرم از این مقدّمه اطّلاع یافت آن کنیز را به من بخشید، و چون ایـن پـسر از زنـا در حال حیض حاصل شد کینه و عداوت او با حضرت امیرالمومنین‌عليه‌السلام از این سبب است، و تـا حـال این معنی را ظاهرنکرده مخفی میداشتم، در این وقت که سخن این اولاد ناپاک به سَمْع من رسید بر من لازم شد که وجه آن را بیان کنم و پرده از روی کار بردارم

هر که را کینِ غلامان علی در دل بوَد ۱۷۱ **گر برادر باشدم گویم گناه از مادر است**

حکایت: منصور خبیث خلیفه عباسی جمعی را موکّل کرده بود که هرکه بـه خـدمت امـام جعفـر صادق‌عليه‌السلام رود یک مثقال طلا از او بگیرند، و هرکه به نزد ابوحنیفهٔ شقی رود یک مثقال طلا بـه او دهند، روزی شخصی به قصد آستان بوسی امام همام و قبلهٔ انام از خانهٔ خود بیرون آمده قدم در راه نهاد، و به شارعی که راه خانه امام‌عليه‌السلام و ابوحنیفهٔ ملعون از آنجا جدا می‌شد رسید، با خود گفت که به خدمت امام رفتن اگرچه موهبت عظمی و سعادت کبری است اما مـوکّلان خلیفـه آزار مـن طلب می‌دارند و انواع اذیت و آزار به من می‌رسانند و مرا قدرت و استطاعت دادن آن وجه نیـست، به خانهٔ ابوحنیفه می‌روم زری گرفته صرف معیشت خود میکنم، شیطان گریبان او را گرفته بـه در خانهٔ ابوحنیفه بُرد، چون خواست داخل خانه او شود از این معنی و تصمیم نادم و پشیمان گردید، با خود گفت: چگونه دین را بفروشم به زخارف دنیویّه از راه بیرون روم و در دنیا و آخرت این ننگ و عار را برخود قرار دهم، از آنجا بازگشته متوجه درگاه امام‌عليه‌السلام شد، باز شیطان او را وسوسه کرده از راه برده به درِ خانهٔ آن ملعون آورد چند نوبت به سبب این تردّد خاطر نمود، عاقبت به همراهی و مساعدت **توفیق**، به خدمت و ملازمت امام بحقّ ناطق جعفربن محمد الصادق‌عليه‌السلام فایز گردید.

چون حضرت او را دید تبسّم فرمود، گفتند: **انْ فَعَلَتْ فَعَلْتَ**

یعنی: اگر مادرت آن کار می‌کرد تو این کار می‌کردی، بعد از آن مرد به خانه آمده صورت واقعه را به مادر گفت، و حقیقت قضیه را از او استفسار نمود

قال علیٌ‌عليه‌السلام: اَلتَّوْفیقُ مِنْ جَذَباتِ الرَّبِّ ﴿۵۳۹﴾ توفیق حق تعالی از جملهٔ جذبه‌ها و الطاف پروردگار و کششهای او است.

وص ۵۵۶

مادرش به هتک ستر و اظهار آن سرّ راضی نمی‌شد و گفت هرگز ارادهٔ امری که خلاف ثواب بوده باشد به پیرامون خاطر من نگذشته و در مدّت العمرکار نالایق انجام نداده‌ام.

شکر خدا که پرده ناموس عالیست — دامان خواهشم که نیالوده هیچ باب

پس پسر گفت: به خدا قسم که سخن امام علیه السلام دروغ نیست، و در تحقیق آن حال الحاح و مبالغه بسیار نمود، مادرش به غیر از راست گفتن چاره‌ای ندید، سرپوش از سرّ آن راز برداشته گفت: پدرت که مرا تزویج کرد مدت هشت سال در خانهٔ او بودم بنابر عدم قوّت رجولیّت و سستی باه، دست هوس او از دامن مطلوب کوتاه مانده به مثقب آرزویش گوهر مراد سفته نگردید شبی در بام خانه در یک بستر با او خوابیده بودیم، قوت شهوانیّه و هوای نفسانیّه عنان اختیار از دست من گرفته از کنار پدرت برخاسته متوجه بام دیگر که غلام خوابیده بود شدم و بر سر بالین غلام رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عصمت را به یک سو اندازم حیا مانع شده بازگشتم و بجای خود باز آمدم، باز شیطان مرا فریفته‌کرده، مرتبه‌ای دیگر به دستور سابق به خوابگاه غلام شتافتم و از خدا شرم داشته مراجعت نمودم چند بار این مقدمه تکرار یافت، عاقبت آرزوی نفسانی و وساوس شیطانی را از خاطر بیرون‌کرده

***امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم، پروردگار، ما را از نور جَنْب و قُرب خود بیافرید**
***و فرمود: از جمله رموزی که خداوند درقرآن بیان فرموده، که غیر از پیغمبر و ائمه علیهم السلام آن را نمی‌دانند، آیه «یا حسرتی علیٰ ما فَرَّطْتُ فی جَنبِ الله ـ وا حسرتا چگونه راه افراط پیمودیم» است، چرا که پروردگار می‌دانست که دشمنان دین، اسامی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را از قرآن حذف و اسقاط می‌کنند، تا امر را بر مردم مشتبه سازند و باطل خود را میان مسلمین رواج دهند. لذا نام آن بزرگواران را با رمز هم بیان فرمود، و دیدگان دشمنان، نابینا شد، آن رموز را نفهمیدند تا به نفع (هوای نفسانی) خود حذف و اسقاط نمایند.**(تفسیرجامع ج ۶ ص۹۸)

قال علیٌ علیه السلام: مِنَ الْعِصمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعاصی. {۹۳۲۳} از عصمت و پاکدامنی است خوداری کردن از معاصی.

وص ۷ ـ ۲۳۸ ـ ۳۰۹

به عزم جزم و نیت ثابت از آن عمل قبیح و فعل ناشایست **توبه و انابه نمودم** رفته درکنار پدرت خوابیدم، و در این اثنا پدرت بیدار شد خدای تبارک و تعالی قوّت رجولیّت به او داده با من مباشرت نمود و در همان شب به تو آبستن شدم و **خدای تبارک و تعالی تو فرزند صالح را به ما کرامت کرد**

(پندار رازی فرموده:)

تا تاج ولایت علیّ بـــر ســـرمی ۱۶۱ **هر روز مرا خوشتر و نیکوترمی**

شکرانهٔ آنکه میر دین حیدرمی ۵۲۳ **از لطف خدا و منّـــت مـــادرمی**

*** فهرست و نشانی‌های سوء نسب سنیان عمری لعنة الله علیهم ***

(۱) ـ تمام باب ۱۲ و باب ۱۵ طعن ۲۳ و باب ۱۸ طعن ۴۱ و صفحات ۵۹ ـ ۶۰ ـ ۱۷۱ ـ ۲۶۴ ـ ۴۴۴ ـ ۵۶۰ ـ ۵۶۹ ـ ۵۹۲ این کتاب را مطالعه نمائید.

(۲) ـ باب ۴۷ ص ۵۶۱ و فتواهای ابو حنیفهٔ کثیف را در امور ازدواج ملاحظه فرمائید.

(۳) ـ باب ۴۸ ص ۵۶۹ و ۵۷۱ فتواهای شافعی خبیث را در امور ازدواج ملاحظه فرمائید.

(۴) ـ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در جواب نامهٔ علی بن سُوَید،(در روضه کافی) فرمودند: پرسیده بودی از ام ولدهای آنها (عامه ـ خلفای جور) از نکاح و طلاقشان؟

اما ام ولد هایشان **تا روز قیامت زناکارند**(زیرا اسارتشان در اصل بدون اذن امام علیه السلام بوده)

و **نکاح آنها بدون ولی شرعی است، و طلاقی است در غیر عده**

(چون طلاق با شرایط آن از قبیل وقوع آن در طُهر غیر مواقعه و بودنش در حضور دو شاهد عادل و امثال آن از وظایف شرعی انجام نگرفته)

و اما هرکس در دعوت ما داخل گردد (دین قرآن و عترت علیهم السلام را بپذیرد و شیعه شود) محققاً **نور ایمان او تاریکی گمراهی اش را از بین می‌برد** و یقین او (به قرآن و عترت علیهم السلام) شک و تردیدش را برطرف سازد. (الله وَلیُّ الّذین آمنوا یخرجهم مِن الظّلمات إلی النّور)

به راستی خداوند امر می‌فرماید و از گناه آشکار و کار زشت و ستمگری نهی می کند.

وَ یَنْهی عَنِ الْفَحشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ (سوره نحل آیه ۹۰)

باب سیزدهم

بیان کفر و ارتداد خلفای ثلاثهٔ شیطان لَعنهُمُ الله

* حضرت امام محمدباقرعلیه‌السلام در تفسیر آیهٔ کریمه (۷ سوره حجرات)، **الکُفرَوَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصیان** فرموده‌اند: مراد اوّل و ثانی و ثالث است، یعنی: **ابی بکر و عمر و عثمان** لعنة الله علیهم.

* در (تفسیر قمی و) رسالهٔ قاضی زاده کره رودی از امام محمّد باقرعلیه‌السلام در تفسیر آیه (۶۰ سوره زمر): **وَ یَومَ الْقیٰمَةِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّة** نقل شده: هرکه در دنیا خود را **امام** گوید و به تکذیب و افترا خود را خلیفه خدا و رسول نام نماید، حق تعالی به پیغمبر خود می‌فرماید: خواهی دید کسانی را که به دروغ و خلاف واقع، برمسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر **روسیاه و نامه تباه و واویلا کنان در صف روسیاهان و مجرمان جای نمایند.**(و ص ۱۶۳)

* نیز درآن کتاب آمده: از وجوه دالّه بر**کفر ابابکر و عمر و عثمان و تابعان آنها** لعنة الله علیهم روایت منسوب به امام موسی کاظم‌علیه‌السلام است در(تفسیر نور الثقلین) آیه (۵۰ سوره قصص): **وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ الله** فرمودند، معنی آیه این است: هرکه در امور (دینداری و) دنیا اعتماد بر(رأی) عقل خود و هوای نفس گذاشته بی آنکه او را **هادی از جانب الله** تعالی باشد، تکیه برچیزی دیگر(غیر حکم الهی) نموده و گمراه ترین گمراهان باشد. (و ص ۲۷۲ ـ ۵۴۸)

* هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام روایت است: مراد از طایفه‌ای که مورد بحث آیه شریفه (۲۷ سوره فصلت) **فَلَنُذیقَنَّ الَّذینَ کَفَروا عَذاباً شَدیداً** ، جماعتی هستند که برگردند از حق تعالی و از خلافت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام که **از جانب حق تعالی** است و انکار نمایند و در این آیه حق سبحانه و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام حضرت امیرالمومنین‌علیه‌السلام را به جایی رسانیده که **مردودِ او را مردودِ خود دانسته** (تاویل الآیات الظاهره ص ۵۲۲)

* نیز در آن کتاب از آن حضرت در تفسیر آیهٔ کریمهٔ **اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَروا ثم آمنوا ثُمَّ کَفَروا ثُمَّ ازْدادُوا کُفراً** فرموده: مراد **ابابکر و عمر و عثمان و تابعین** آنها لعنة الله علیهم باشد، و این آیه (۱۳۷ نساء) دلالت می‌کند بر ارتداد آن مردودان، بنابر تصریح به لفظ **آمَنُوا.**

وص ۴۹ | ۲۶۴ ـ ۵۴۹ | ۱۳۲ ـ ۴۹۳

امام باقرعلیه‌السلام فرمودند: فحشاء و منکر و بغی ابوبکر و عمر و عثمان (لعنة الله علیهم) می‌باشند. (تفسیر جامع ج ۴ ص ۳۳)

* درکتاب فتوحات القدس، در حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایت است: از حضرت امـام حـسن عسکری علیه السلام سئوال نمودند از **ایمان شیوخ (قلابی)**، یعنی ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علـیهم که آیا ایمانشان به طَوع و رغبت بوده و یا به جبر و اکراه؟ (و ص ۶۰ ـ ۱۲۱ ـ ۲۷۸ ـ ۲۹۷)

حضرت جواب را بحضرت صاحب الزمان علیه السلام رجوع فرمودند، حضرت صاحب الامرصلوات الله علیه فرمودند: ایمان ظاهری آنان از برای طمع بود به **خلافت و ریاست**، و آنها در ظاهر(منافقانه) ایمان آورده و در باطنِ آنها ایمان نبود و در**کفراصلی** باقی بودند، چنانکه حق‌تعالی در سورهٔ بقره (آیه ۸ تا ۱۰) رسول خود را از کفر باطن ایشان خبر داده است: (و ص ۳۹)

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ امَنّا بِاللّه وَ بِالْیَوم الآخرِ وَ ما هُمْ بِمُؤمنین یُخادعُونَ الله وَالَّذینَ آمَنوا و مایَخدَعُونَ الاّ اَنْفُسَهُمْ وَ مٰایَشْعُرُونَ فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَـزادَهُمُ اللهُ مَرَضـاً وَ لَهُـمْ عَـذابٌ اَلیمٌ بِمٰا کانُوا یَکْذِبُونَ (الاحتجاج، جلد ۲ ص ۵۳۲ – مفصل قضیه را بنگرید)

* در(حدیث ۶۹ باب ثلاثه) خصال ابن بابویه ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام نقل شده است: **سه طایفه** هستند که حق تعالی در روز قیامت با آنها تکلّم ننماید و آنها را از معصیت پاک نمی‌گرداند یعنی: سزاوار بهشت نمیسازد و به **عذاب شدید** معذّب می‌گرداند، یکی آنکه ادعا نمایدکه حقتعالی او را امام گردانیده و او از جانب خدا و رسول به امامت **منصوب نباشد** (و ص ۵۰۰)

و دیگری انکار امامت امامی کند که از جانب خدا **منصوب باشد**، و یکی دیگر آنکه اعتقاد وی این باشد که این دو از اسلام نصیبی دارند، و مراد از این دو نفر **ابابکرخر و عمربی پدر** است.

* کلینی درکافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: **مَنْ لَیْسَتْ اِمٰامَتَهُ مِنَ الله کانَ مُشْرِکاً بِالله**

هرکه امامت وی از جانب الهی نباشد و دعوی امامت کند

مثل کسی است که به خدای تعالی شرک آورده باشد.(و ص ۱۶۳ ـ ۵۴۸)

* قاضی زاده کره رودی در رساله خود ذکر نموده: ابن بابویه در یکی از تصانیف خـود از حـضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نمودند: **مَنِ ادَّعَی الامامَةَ وَ لَیْسَ بِاِمٰامٍ فَهُـوَ الظّـالِمُ الْمَلْعُـون**، یعنـی: هرکه دعوی امامت کند و وی امام نباشد، یعنی: خدا و رسول جهت ایـن امـر او را تعیـین ننمـوده باشند، این چنین شخص از اهل ظلم و از مستحقّین لعن و زمره کَفره است. (بحار ۲۵ ص ۱۱۲ ح ۷)

* در(**بحار ج ۳۸ ص ۱۳۵ ح ۶۳ و**) کتاب مجلّی مرآت المنجی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که آن حضرت فرمودند:

*** مَنْ نازَعَ عَليّاً الْخَلافَةَ بَعدی فَهُوَ کافِرٌ *** (و ص ۵۲۹)

هرکه منازعت و خصومت نماید با حضرت امیر بعد از من در امر خلافت، آن کس کافر است.

* نیز در آن کتاب آمده که حضرت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند: (و ص ۷۸)

مَنْ نازَعَ عَليّا عَلَی الْخَلافَةِ بَعدی فَقَد اَنْکَرَ نُبُوَّتی و نُبُوَّةَ الأَنبِیاءِ مِنْ قَبلی

هرکه نزاع نماید با علی در امر خلافت بعد از من، پس به تحقیق که انکار نبوّت من و نبوّت پیغمبرانی‌که پیش از من بوده‌اند کرده است.

* در(**بحار ۲۷ ص ۶۲ * وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۳۴۵**) **خصال ابن بابویه** از امام جعفرصادق علیه السلام مروی است:

هرکه در کفر دشمنان ما و جماعتی که به ما ظلم کردند شک کند، آن کس کافر است.

* از ابن مسعود مروی است که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفتند:

هر که به رسالت من ایمان آورده است و تصدیق به گفته و فرمودهٔ من کرده، و او دشمن دارد علی علیه السلام را، آنکس کافر است و مؤمن نیست.

* نیز اخطب خوارزم از علماء اهل سنت عمری است از ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت فرمودند: **به درستی که خدای تعالی علی علیه السلام را نشانهٔ میان خود و میان خلق گردانید، یعنی به او خلق به خدا راه می‌یابند، پس هر که او را شناخت مؤمن است و هر که انکار کرد کافر است، و هر که او را برابر و مساوی داشت با دیگران، مشرک است، و هرکه او را دوست داشت و دوستی او را اختیار کرد ناجی و رستگار خواهد بود.**

ای ناصبی نا پاک بدان که مراد از دوستی و اطاعت آن است که بی فاصله حضرت امیر علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین رسول صلی الله علیه و آله بدانی. (و ص ۱۷ ـ ۲۵ ـ ۴۸۸)

شاه قرشی که مصطفی را ثانیست ۵۷۳ وز پرتو باطنش جهان نورانیست

حُبش، سبب مرحمت رحمانیست ۵۰۹ بغضش، اثر عذاب جاویدانیست

قال علی علیه السلام: اَنَا قَسیمُ النّارِ و خازِنُ الْجِنانِ و صاحِبُ الْحَوْضِ و صاحِبُ الأعْرافِ. {۳۷۶۰}

منم قسمت کنندهٔ جهنم، و گنجور بهشت، و صاحب حوض (کوثر) و صاحب اعراف. وص ۸۷

* از شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی نَوّر الله مضجعه روایت است که ابن عباس از حضرت رسولﷺ سؤال کرد که وصیت کند او را به امری که **در دین و دنیا از او انتفاع یابد** (و ص ۴۸۱)
آن حضرتﷺ در جواب او فرمودند: **بر تو باد به مودّت و محبّت علیّ بن ابیطالب**، که قسم به ذات پاک آن که مرا به خلق فرستاده که حق سبحانه و تعالی، **هیچ حسنه‌ای از هیچ بنده‌ای قبول نکند** تا از دوستی علی بن ابی طالب از او سؤال نماید، اگر از اهل ولایت او باشد یعنی در دنیا تولی به وی نموده باشد اعمال وی درجهٔ قبول یابد، و اگر محروم از این سعادت باشد، از او سؤال ننموده داخل جهنم‌گردد، یابن عباس به خدایی‌که مرا به خلق فرستاده‌که **آتش بر دشمنان علیّ، از آتش بر کسی که گمان بر فرزند داشتن خدای تعالی دارد غضب آلوده‌تر است.**
ابن عباس می‌گوید: ازآن حضرت پرسیدم یا رسول الله آیا کسی هست که به آن حضرت دشمنی به خاطر داشته باشد؟ فرمودند: بلی طایفه‌ای که نام آنها بر امت من، بر زبانها مذکور شود و دشمن وی باشند و **آنها را از مسلمانی نصیبی نباشد و علامت عداوت با او تقدیم غیر (مانند ابوبکر ،عمر،عثمان لعنة الله علیهم) بر اوست.** (و ص ۴۷۳ - ۵۵۲)

* ابن عباس روایت می‌نماید که چون از این حدیث ایامی گذشت و وقت رحلت حضرت رسالت پناهﷺ نزدیک شد، گفتم یا رسول الله چه می‌فرمائید مرا که به آن (نصیحت) عمل باید نمود؟ فرمودند: یابن عباس **مخالفت کن با هر که مخالف علیؑ باشد**و هرگز ناصر و مددکار نباش کسی را که مخالف او باشد، یابن عباس اگر می‌خواهی که ملاقات پروردگار نموده و از تو راضی باشد **دوستی کن با دوست علیؑ و دشمنی کن با دشمن علی** ؑ
یابن عباس بر حذر باش که دربارهٔ علی شک درخاطر نگذرانی‌که: (وص ۳ - ۱۷ - ۲۵)
هرکه شک کند دربارهٔ آن حضرت، نزد الله تعالی از قبیل کافران و مشرکین است.

* در تحفة الابرار طبرسی از حضرت رسولﷺ مروی است که آن حضرت خطاب به مولای مؤمنان نموده فرمودند: **یٰا عَلی لایُقَدِّمُکَ بَعدی الاّ کافر و لایَتَاَخَّرُکَ الاّ کافر** و مراد از این فرمایش آن است که **بعد از من کسی بر تو تقدیم نکند مگر کافر** و مراد از تأخیر، ترک خدمت و ترک اطاعتِ بدون چون و چرای آن حضرت است. (بحار ج ۳۷ ح ۳۱۰)

وص ۱۵
وص ۵۴۷
و باب ۴۶

امام باقرؑ فرمود: بخدا سوگند معرفت (و محبّت) ابوبکر و عمر را شیطان به دل مخالفین انداخته است. (کافی ج ۱ ص ۱۸۱)

* صاحب کتاب فرمایدکه **متقدّمان** معروف و مشهورند، و مراد **ابوبکر وعمر و عثمان و متابعان آنهایند لعنة الله علیهم،** و اما جمعی **متأخّر** شدند یعنی تخلّف از بیعت آن حضرت نمودند: سالکِ مسلک إلحاد و عِناد گردیدند بر این وجه است که: (و ص ۳۲۳)

معاویه علیه اللعنة و عبدالله عمر و حسّان ابن ثابت و محمدبن مسلمه انصاری و اسامة ابن زید و سعدبن وقاص و امثال آنها لعنة الله علیهم که بیعت با آن حضرت نکردند.

* در(بحار ج ۳۰ ص ۱۴۵ و بصائر الدرجات ص ۲۶۹ و) کتاب فتوحات القدس از ابوحمزه ثمالی‌رحمه‌الله روایت است: روزی در خدمت امام زین العابدین‌علیه‌السلام از آن حضرت سئوال نمودم که یابن رسول الله مرا سئوالی است که به جواب آن چشمم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید آن حضرت فرمودند بپرس آنچه خواهی؟ (و ص ۱۲۱)

گفتم: یابن رسول الله چه گویی در حقّ اوّل و ثانی یعنی ابوبکر و عمر؟ فرمودند:

برآنها باد انواع عقوبات الهی و اصناف عذاب نامتناهی، به خدا سوگندکه هردو (ابوبکر و عمر) از این دنیا رفتند درحالیکه کافر و مشرک بودند. (و ص ۳ ـ ۳۷۴)

* درمسند احمد بن‌حنبل انگل تنبل و جمع بین الصحاح الستّه و صحیح ابن داود و صحیح بخاری بی بخار مذکور است: حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی خطاب به حضرت امیر کرده و فرمودند:

یٰا عَلِیّ لا یُحِبُّکَ اِلاّ مُؤمِنٌ وَ لایُبْغِضُکَ اِلاّ مُنٰافِقٌ (و ص ۴۸۱)

ای علی دوست نمیدارد تو را مگر کسیکه مؤمن باشد یعنی اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل به ارکان داشته باشد، و **دشمن نمی‌دارد تو را الاّ شخصی که منافق باشد**

یعنی: دلش با زبان موافق نباشد و به زبان کلمه‌ای گوید و در دل از خدا و رسول بیگانه باشد زیرا منافق به قولِ خدا و رسول،کافر است و **این سه ملعون سرکردهٔ منافقین‌اند.**

هرکه زبانش دگر و دل‌دگر   ۴۷۳   تیغ بباید زدنش بر جگر

* درکتب معتبره مذکور است که بعد از واقعه غدیرخم چهارده نفراز اصحاب جَحد وانکار و رُؤسای **إنَّ المُنٰافقین فی الدّرکِ الأسْفَلِ مِنَ النّار** (۱۴۵ ـ نساء) از دین پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون رفته به اطاعت هوای نفس و رضای شیطان، اهل ارتداد گشته، اراده و آرای فاسدهٔ آنها به اطفای نور وجود

(امام صادق علیه‌السلام فرمودند: تمام آیاتی که بسوی آتش سوق می‌دهد دربارهٔ دشمنان و مخالفان ما است. ـ بحار ج ۲۴ ص ۳۱۶)

بنی عدنان یعنی رسول آخرالزمان قرار یافته، در شب ظلمانی به‌بالای گردنه رفته سنگهای سنگین به جانب ناقهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله رها کنند که ناقه حضرت از ترس آن صدا رمیده آن پیامبر خاتم و اختر سپهر رسالت را بر زمین اندازد، و هنوز داخل عقبه نشده بودند آن حضرت **حذیفه یمانی** را فرمودندکه افسار ناقه را نگاهدارد، و **عمار یاسر**را فرمودندکه از عقب شتر غافل نگردد، و ازصدای آن سنگها آن ناقه را اضطرابی روی داد، و از خِطاب مستطاب آن عالی جناب به آن ناقه که: **اُسکُتی یٰا مُبارکه**، آن رمیدن به آرمیدن، و آن حرکت به سکون مبدل گشت.

* حذیفه روایت می‌کند که چون **اصحاب عقبه** را مقصود حاصل نشد، متوجه شدند که ناقهٔ آن حضرت را به زور دست تحرّک داده، چنان سازند که سیّد کاینات صلی الله علیه و آله از پشت وی در افتد، من و عمار دست به شمشیر کرده ایشان را از آن امر مانع آمدیم.

و حذیفه در تحقیق و شناسایی جماعت منافقین که مصدر این قسم امری شده بودند دو مرتبه درخواست و مبالغه نمود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر مرتبه او را تسلّی می داد تا نوبت سوم اسامی آنها را بر زبان معجز بیان گذرانید و آن جماعت منافق چهارده نفر بودند:

ابوبکر و عمر و عثمان وطلحه و ابوعبیده و عبدالرحمن و سعدبن ابی وقاص و معاویه و عمروعاص و ابوموسی اشعری و سعید و اوس بن حدثان بصری و ابوهریره و ابوطلحه انصاری لعنة الله علیهم

و در بعضی نسخ مذکور است که ابوطلحه در آنشب همراه آنها بود امّا برقرارداد و برضمیر باطل آنها مطلّع نبود.

چون حذیفه را آرزوی دیدن آن ملاعین بود صورت این معنی درآینه خاطر نبوی انتقاش یافته برق جهان تاب و روشنایی شبیه پرتو آفتاب سراز گریبان عقبه مُظلمه بیرون آورده و دوست از دشمن، و مسلمان از کافر، و موافق از منافق متمیز گردیدند

و برطبق آیه **یُعرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسیمٰاهُمْ** (۴۱ سوره رحمن)، دَعوای ایمان آنها به ظهور نقیض آن بُطلان یافت، و این دلیل واضحی‌است برکفرو نفاق گمراهان بادیهٔ ضلالت و شقاوت.

در روز غدیرخم اول کسی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد عمر بی پدر بود، و گفت:

قال علیٌّ علیه السلام: مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ، يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِيهَا وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا {۹۸۵۲}

(اصحاب عقبه در ص ۳۳ ـ ۹۸ تا ۱۰۱ ـ ۲۸۲ ـ ۳۳۹ ـ ۳۴۲ ـ ۳۴۸ ـ ۳۵۵ ـ ۳۶۲ ـ ۳۶۶ ـ ۳۸۸ ـ ۴۸۱ ـ ۵۰۱ ـ ۵۱۲ ـ ۵۳۷ ـ ۵۳۸)

وص۲۷۸

بَخٍّ بَخٍّ یٰا عَلِیّ اَصْبَحتُ مَوْلائی وَ مَولا کُلّ مُؤمنٍ وَ مُؤمِنَة، گوارا باد تو را یا علی در روز آمدی، مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی، و این بیعت‌کردن آن سگ لعین با امیرالمؤمنین علیه السلام از صمیم قلب واقع نشده بود، بلکه زبان آن منافق با دل موافق نبوده و بنا بر ضرورت و مصلحتِ کار ریاست دنیای خود، منافقانه آن عهد بست و آخر آن را در وقت ضرورت شکست.

و شیخ علی ابن احمد فجکردی، در باب انکار نمودن منافقین بیعت روز غدیر را، گفته:

لا تنکرنّ غدیرِخُمٍّ انه	**کالشمس فی اشراقها بل اظهر**
ماکان مرفوعا باسناد الی	**خیر البرایا احمد لاینکر**
فیه امامه حیدر و جماله	**وجلاله حتی القیمه یذکر**
اولی الانام بان یولی المرتضی	**من یاخذ الاحکام عنه و یُباشر**

یعنی: **انکار مکن احوالات روز غدیرخم را که آن چون آفتاب است به روشنی،**

بلکه ظاهرتر و هرچه اسناد به رسول داده باشند آن را انکار نشاید کردن،

و در آنروز حضرت امیرالمؤمنین حیدر را امام و جانشین خود ساخت، و جمال و بزرگی و جانشینی آن حضرت را مردمان تا روز قیامت یادکنند، و بهترین و نیکوترین مردمان کسی بود که دوستی و تولّی کند به مرتضی علی، و از آن حضرت فراگیرد احکام دین خود را **و از آن حضرت احادیث و روایات نقل کند و اختیارکند اطاعت او را بر دیگران**

یعنی بعد از رسول خدا، زوج بتول علیه السلام را خلیفه و جانشین دانسته، ترک دیگران کند.

* روایت است، واقعه غدیرخم باعث آن شد که این **چهارده نفر منافق در عقبه قصد قتل سیّد بشر نمودند،** و به اخبار جبرئیل امین شرّآن ملاعین از سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله دفع شد.

اما بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت روز غدیر خم را نَسیاً مَنْسیاً انگاشته، در **سقیفه شوم بنی ساعده** جمع شده اولین نفر عمر لعین با ابی‌بکر بی دین بیعت کرد، و بعد از آن باقی منافقین به اشارهٔ آن ضالّ مضلِ لعین به ابی‌بکر بیعت کردند، و کردند آنچه کردند، این افعال دلیل قاطعست برکفر آن مُدبِران که **قصد قتل پیغمبر آخرالزمان نمایند چرا که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در غدیرخم وصی و جانشین خود نموده** (وص۳۳۹)

و این که چرا امر خلافت به یکی از ایشان رجوع نشده، زهی ارادهٔ باطل زهی خیال محال.

(تمام مدارک کفر در باب ۴۶ به دلایل باب ۱۳ اضافه می‌شود)

از آنان بیرون می‌آید فتنه، بسوی آنان فرود می‌آید گناه، برمی‌گردانند هرکه را بیرون باشد از فتنه در آن، و می‌رانند هرکه را جدا مانده باشد از آن بسوی رفتن در آن.

* درکتاب احتجاج طبرسی (ج ۱ ص ۱۲۷) **قصّه عقبه** باین نوع ذکرشده که چون حضرت رسـول صلی الله علیه و آله متوجه غزوه تبوک شده و تبوک اسم موضعیست در دیار روم، و امیرالمؤمنین علیه السلام را در مدینه قائم مقام خود ساخت، و منافقان فرصت را غنیمت یافته گفتند: الحال چون هر دو از هم مفارقت یافتند نابودی ایشان به سهولت میسر است، پس **اصـحاب عقبـه** جمعـی از دوسـتان خـود را در مدینـه گذاشتند که به دفع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبادرت نمایند و خود در خدمت رسول صلی الله علیه و آله متوجه غزوهٔ تبوک شدند، پس آن سیاه بختان چاه عمیقی در راه امیرالمؤمنین علیه السلام کندند که عمق آن پنجاه زرع بود و به خس و خاشاک سر آن را پوشیده بودند.

و جمعی از ارباب نفاق به نحوی که قبل از این اسـامی آنـان ذکـر شـده کـه در رکـاب حـضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند پلاسهای سیاه مانند دلهای خود پوشیده، بر سرگردنه با ظرفهای پُر سـنگ ریـزه نشستند که ناقهٔ آن سرور را بِرَمانَند، جبرئیل به فرمان مَلِک جلیل خبر عقبـه و کنـدن چـاه را بـه سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله به تفصیل بیان نمود، چون امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از مـسلمین بـه اسـتقبال رسول ربّ العالمین بر سر آن چاه رسیدند ، دلدل سربالا کرده به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عـرض کرد که در این سر راه چاهی کنده‌اند و روی آن را خاشاک گسترده‌اند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودنـد که برو و اندیشه منما که چاه با زمین برابر خواهد شد، و دلدل پا بر سر آن چاه گذاشـته بگذشـت، اعدای دین که در کمین بودند تعجّب نمودند، حضرت امیر به ملازمان رکـاب ظفـر انتـساب امـر فرمودند که راه را از خس و خاشاک پاک کنندکه پیغمبر خدا می‌آید، چون خاشاک را برگرفتند چاه عمیقی پیدا شد، آن حضرت از دلدل پرسید که این چاه را چه کسی کنده است؟
و به دستور چه کسی حفر نموده‌اند؟ (و ص ۳۳۹)
دلدل سی نفر را نام و نشان داد که به اتّفاق و مشورت هم اینکار را کرده‌اند.

حضّار عرض کردند که این قضیّه را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نما، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: حق سبحانه و تعالی او را خبر داده و سیّد کاینات صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند:
جبرئیل مرا خبر داد از کیدی که ارباب نفاق در مدینه
با مولای مؤمنان علیه السلام کرده بودند، و الله تعالی او را مصون و محفوظ داشت.

منافقان و مخالفان، قول و گفته رسول صلی الله علیه و آله را باور نداشتند گمان کردند که خبر فوت حضرت امیر

قالَ علیٌّ علیه السلام: مَنْ لا دینَ لَهُ لا نَجاةَ لَهُ. {۸۷۶۱} هر که بی دین باشد رستگاری (و نجات از جهنم) نباشد از برای او.

قالَ علیٌّ علیه السلام: شَرُّ الایمانِ ما دَخَلَهُ الشَکُّ. {۵۷۳۴} بدترین ایمان، آن است که داخل شود آن را شک.

رسیده و از ایشان پنهان می‌کند، در این اثنا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده صورت واقعه را به عرض حضرت نبوی صلی الله علیه و آله رسانیدند.

آن ملاعینِ مرتد **حمل بر سِحر نموده، گفتند: محمد و علی در سِحر مهارت تمام دارند.** پس آن حضرت صلی الله علیه و آله متوجه مدینه طیّبه شدند، در اواخر شب به نواحی **عقبه** رسیدند، چنانکه قبل از این ذکر شد، در این وقایع نیز دلیل صریح و برهان قاطعی است بر **کفر آن سه منافق** که اراده قتل سیّد انبیاء صلی الله علیه و آله و سرور اوصیاء علیه السلام نمایند و سحرو کذب به ایشان نسبت دهند.

* در کتاب فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده: چون جبرئیل امین، حضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله را از کید اعدا و اصحاب عقبه خبر داد، حذیفه را آرزوی دیدن **اصحاب عقبه** بود، و در تحقیق و شناسایی جماعت منافقین مبالغه نمود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله حذیفه را امر نمود که برو بر سر این عقبه و آنجا سنگی است

بگو به آن سنگ که رسول خدا امر نموده که مرا در درون خود جای دهی
و چنان کنی که آن گمراهانِ بادیه نفاق مرا نبینند و من آنان را ببینم.

چون حذیفه پیش آن سنگ آمده پیغام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را رسانید، فی الحال آن سنگ شکافته شد، **حذیفه** را در درون خود جای داد و راهی گذاشت که حذیفه آنان را ببیند و **اصحاب عقبه** حذیفه را نبینند، پس اصحاب عقبه رویهای خود را بسته می‌آمدند و می‌گفتند که تفحّص کنید که اینجا کسی حاضر نباشد، و چون کسی را ندیدند صورت‌های خود را گشودند و حذیفه ایشان را دید و دانست که آن جماعت منافق چه کسانند، پس اراده کرد به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رود و دغدغه داشت که مبادا از درون سنگ بیرون آید منافقان او را دیده هلاک سازند، (و ص ۴۸۱)
سنگ به آوازآمده گفت: ای عاقل آنکس که تو را در میان من جا داده او قادر است که تو را به صاحب تو رساند که منافقان ترا نبینند بیرون آی و روان شو که حضرت رسول صلی الله علیه و آله انتظار می‌کشد.

پس چون **حذیفه** بیرون آمد خدای تعالی او را دوبال کرامت نمود از آنجا پرواز نموده
به خدمت سیّدکاینات صلی الله علیه و آله رفت و حقیقت حال را عرض نمود.

(تفصیل واقعهٔ عقبه را در بحار الانوار ج ۲۱ ص ۲۲۳ * و تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۳۸۰ بنگرید)

(فهرست حذیفه یمانی در صفحات: ۹۸ ـ ۱۰۱ ـ ۱۳۷ ـ ۲۴۲ ـ ۲۸۰ تا ۲۸۴ ـ ۴۹۸ ـ ۵۲۱ ـ ۵۲۵ ـ ۵۲۸)

مَنْ مَکَرَ بِالنّاسِ رَدَّ اللّهُ سُبْحانَهُ مَکْرَهُ فی عُنُقِهِ. { ۸۸۳۲ } هر که مکر و حیله کند با مردم، برگرداند خدای سبحان، مکر او را در گردن خودش.

* نیز در کتاب احتجاج آمده: بعد از آنکه مراد منافقین و کید ایشان به سیّدالمرسلین حاصل نشده ناقهٔ سیّد کاینات صلی الله علیه و آله به سلامت از عقبه گذشت، حضرت رسول عصای خود را به عمّار داد و گفت: بالای این کوه برو و این عصا را بزن بر شتران آن ملاعین و دور گردان ایشان را از عقبه، عمّار به فرمودهٔ سیّد ابرار عمل نمود به ناقه هریک از ایشان عصایی زده، به ناقهٔ هریک که می‌خورد آن بی‌دین از آن ناقه برزمین می‌افتاد، بعضی را بازو شکست و جمعی پا شکست و برخی را پهلو قصور یافت و وجع و درد بسیار از آن افتادن به ایشان رسید، و آثار شکستگی و خستگی در اعضای آن ملاعین باقی بود تا درک الاسفل را مقرّ و مأوی نمودند

* درکتاب مناقب مرتضوی ازکتاب مودات که از کتب سنیان عمری است از ابی سالم مروی است: از جابربن عبدالله انصاری پرسیدم که آنچه تو از فضایل و کمالات مرتضی علی از رسول صلی الله علیه و آله شنیده ای چیزی بیان کن؟جابر گفت: امیر المؤمنین علیه السلام بعد از خیر النّبییّن به موجب نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانی، **خیرالبشر** است. پس گفتم: چه گویی درحقّ آنانکه نقض عهد نمودند و **حکایت روز غدیر را فراموش کردند** و حقّ او را غصب نمودند و عداوت و دشمنی او را در دل داشتند؟
جابر گفت: **آنها به تحقیق کافرشدند و دشمن ندارد علی را مگر کافر.**

* احمد حنبل انگل تنبل در مسند خود به چندین طریق نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

*** مَنْ آذیٰ عَلیّاً فَقَد آذانی ***

*** ایّها النّاس مَنْ آذیٰ عَلیّاً بُعِثَ یَومَ الْقِیٰمَه یَهُودیّاً اَو نَصراٰنیّاً ***

هرکه آزار کند علی را و برنجاند او را، پس به درستی که ایذا و آزار کرده است مرا ای گروه مردمان هر که ایذا و اهانتی رساند علی علیه السلام را، بر انگیخته می شود روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشرش با آن گروه خواهد شد، و هر که را حشر با آنها باشد ظاهر است که **مثل آنها بی دین و کافر** خواهد بود، و مآل و عاقبت کارش به کجا خواهد رسید.

و این سه مُدبِر ملعون در ایذا و آزار آن حضرت بغایت الغایت کوشیدندو هیچ تقصیری ننمودند و این دلیلی است قاطع درکفر ابوبکر و عمر و عثمان **خلفای ثلاثهٔ شیطان** لعنة اللهعلیهم که در **درکه‌ای پست‌تر از یهودی و نصرانیند**، و با آن دو طایفه مخلّد در جهنّم خواهند بود.

* دیگر، حکایت **عاتکه** نیز بر این معنی دلالت می‌کند که آن ضالّ مضلّ را اعتماد به رسالت و نبوّت آن سرور نبوده، و بیان آن این است که علامه نیشابوری در تفسیر خود آورده:

زنی از اهل مکّه عاتکه نام، به امید رعایت و طمع نوازش به مدینه مطهره آمده از اکثر اصحاب رعایت مالی یافته مراجعت می‌نمود، شخصی (دشمن پیامبر) اسم وی حاطب ابن ابی بلتعه نامه‌ای به اهل مکه نوشت، چون در آنوقت حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله عازم فتح مکه بود، حاطب این مضمون را در آن نامه درج کرده به عاتکه داد، و وی نامه را در میان موی سر خود پنهان نموده روانه مکه گردید، که **جبرئیل امین** حضرت سیّد المرسلین‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را از این حکایت با خبرکرد، آن سرور امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و عمر پلید و شخصی دیگر را به دنبال مسیر عاتکه روان ساخت، و فرمودند: مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن به مکّه همراه اوست، مکتوب را از او بگیرید و اگر انکار کند از او قبول نکنید، چون ایشان روانه شدند اول عمر منافق به وی رسید و از او طلب مکتوب نمود، عاتکه انکار نموده سوگند یاد کرده که نوشته و مکتوب همراه من نیست، عمربی پدر قول و دستور پیامبر را نادیده گرفت و گفته آن زن را قبول نموده، او را وا گذاشت. و چون حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از عمر سؤال نمود که مکتوب را نگرفته‌ای به چه سبب او را رها کردی ؟ گفت: سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی در نزد من نیست، و بعد از استماع این کلام نافرجام از عمر بی دین بی اسلام، حضرت امیر المؤمنین‌علیه‌السلام متوجه عاتکه شده به عاتکه رسید،

*** گفت: والله رسول خدا به هیچ وجه خلاف و کذب نگفته ***

و هر چه فرموده از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیل بوده، عاتکه باز اقرار ننمود. آن حضرت بر عاتکه شمشیر کشیده فرمودند: مکتوب را میدهی یا کشته می‌شوی؟ و عاتکه دید که کشته می‌شود، ناچار مکتوب را از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم حضرت امیرالمؤمنین نمود، و بر صاحب ایمان، ظاهر و هویداست که اگر کسی اعتقاد به رسالت محمّدی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشد و گفته و کرده او را از فرموده خداوند داند، احتمال کذب در سخنان آن صادق‌صلی‌الله‌علیه‌وآله پیرامون خاطرش نمی‌گردد، پس چگونه **عمر ناپاک قول زن کافره را بر قول خدا و بر قول پیغمبر رجحان داده،** سوگند دروغ بت پرستان تصدیق نموده، پیغام خدا و گفته مصطفی را اعتبار ننماید؟

و بنابراین **عمر بی دین در کفر اصلی خود باقی باشد** و از این اسلام ظاهری و منافقانه او را فایده و نصیبی نباشد. (بحار ج ۲۱ ص ۹۴)

دعوی به سر زبان خود وابستی ۳۱۵ درخانه هزار بت،یکی نشگستی
گویی که به یک شهادت از بُت رَستم فردات کند خُمار، امروز مستی

فرمایش آتشبار و وصیّت جانسوز فاطمه زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام

إن هما صلّیا عَلَیَّ، شَکَوتُکَ إلیٰ أبی بِمثلِ الَّذی أشکَوهما

(کامل بهائی ص ۳۱۴ و ص ۳۱۵)

عقیل در فردایِ تدفین شبانه و مخفیانهٔ حضرت زهرا علیها السلام خطاب به عمربن خطّاب لعنة الله علیه، چنین گفت:

وَ أنتم و الله لاشدُّ ألنّاس حسداً و أقدم عَداوةً لِرسول الله و اهل بیته صلی الله علیه و آله ضَربتموها بالاَمس و خرجتْ من الدنیا و ظهرها بدمٍ و هی غیر راضیةٍ عنکما

سوگند به خدا حسد شما به پیامبر و خاندانش علیهم السلام از همه بیشتر و دشمنی شما با او از همه پیشتر است، دیروز حضرت زهرا علیها السلام را زدید، و در حالی از دنیا رفت که خون از پشت (و پهلوی) او می‌رفت و از شما دو نفر(ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما) ناراضی بود.

وص ۱۰۸ ـ ۱۱۳ ـ ۱۳۵ ـ ۱۵۸ ـ ۱۶۷ ـ ۴۱۳

*** امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من آغاز و سرچشمهٔ هدایت هستم * آیا به شما نگویم دو دربان و حاجب ضلالت و گمراهی کیستند؟ رسوائی‌های آن دو(ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما) در آخر الزمان ظاهر خواهد شد.**

(بحار ج ۵۲ ص ۱۱۰)

قال علیٌ علیه السلام: اَلظُّلمُ یَجْلِبُ النِّقْمَةَ { ۳۸۳ } ظلم، گشایندهٔ زشتی‌ها و گرفتاری‌ها است.

۱۲۱ ـ ۴۵۹

* در(**بحار ج ۳۰ ص ۲۸۷**) کاشف الحق از کتاب فَعَلْتَ فَلاتَلُم نقل شده: چون خبر شهادت امام حسین علیه السلام به مدینه طیبه رسید عبدالله عمر لعنة الله علیهما آزرده شده متوجه دمشق گشت که یزید پلید را تنبیه نماید و چون از مدینه به سوی دمشق بیرون آمد به هر منزلی که می‌رسید اظهار کفر و فسقِ یزید می‌کرد و مردم را از بیعت و محبت او بر می‌گردانید، و مردم نیز او را پسر خلیفه می‌دانستند از او قبول می‌کردند، تا آنکه به دمشق رسید و ملاقات شومشان واقع شد، عبد الله عمر چون فصلی در مناقب امام حسین علیه السلام بیان نمود، شروع به ملامت یزید پلید کرد.

یزید پلید او را به خلوتی برد، گفت: **خطّ پدر خود، عمر بی پدر را می‌شناسی؟**

عبدالله گفت: بلی، صندوقچه‌ای حاضر ساختند، مکتوبی در آن میان بر پارچهٔ حریر پیچیده به دست عبدالله عمر داد، و در آنجا نوشته بود: **این عهدیست از عمربن خطّاب به معاویة بن ابی سفیان، بدان ای معاویه: محمد بیامد و به حیله و سحر ما را از عبادت لات و عُزّی و هبل باز داشت و او در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود، و من بر همانم که بودم و ترک لات وعُزّی و هبل نکردم و نکنم**، و چون محمد از میان ما رفت من چهل نفر را برانگیختم که (به دروغ) گواهی دادند که محمد گفته: الائمهٔ من قریش، علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را بر بیعت ابوبکر واداشتم و **به ظاهر اظهار سنّت او کردم، امّا باطناً همانم که بودم در جاهلیت**، و با اولاد محمد هر چه اذیّت مقدور بود کردم و تا زنده‌ام می‌کنم، و تو را که معاویه‌ای نصیحت می‌کنم: تا مقدور باشد **بر ایشان ترحّم نکنی** بلکه بجز کشتن راضی نشوی و اگر نتوانی که خاندان محمد را یک باره از میان برداری **بظاهر از شرع او تجاوز نکنی** تا امّت او بر تو خروج نکند و به باطن آنچه تو را قدرت و دسترس باشد دفع و **تخریب** آن (شریعت) میکن و زنهار که **محبّت لات و عزّی از دل بیرون نکنی**، و آن مکتوب را سراسر مطالعه نمود و نامه‌ای دیگر به دستش داد، بعد از آن نامه‌ای دیگر، و دیگری تا آنکه قریب به یک جزو کتاب از این سری (نامه‌های منافقانهٔ عمر ملعون) نوشته دید. **(و ص ۲۷۸ ـ ۳۸۴ ـ ۴۰۶ ـ ۴۲۵)**

عبدالله ملعون خاموش شد و گفت: پدرم این راز به من این مقدار نگفت، و اگر می‌دانستم هرگز ترا ملامت نمی‌کردم و عذر بسیار خواست، و یزید عطای بسیار به او به فعل آورد و او با عطایا و جوائز بسیار به مدینه برگشت، و بعد از آن به هر منزل و مجلس که می‌رسید می‌گفت: ما قالَ یَزیدُ

(معجزات را نسبت سحر به نبی هاشم دادند: ص ۱۰۱ ـ ۱۰۵ ـ ۱۲۰ ـ ۱۸۵ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۶ ـ ۲۳۹ ـ ۲۵۶ ـ ۲۷۱ ـ ۲۹۲ ـ ۴۶۷ ـ ۴۶۹ ـ ۴۷۸)

قال علیٌ علیه السلام: بِئْسَ الزّادُ الْحُمْقُ { ۳۳۸۳ } بد زادی است، کمی عقل (که باعث فساد دنیا و آخرت می‌گردد).

وص ۳۸۳

اِلاّ صِدقاً وَ عَدلاً لَوَدِدتُ اَنّی مُشارِکٌ لَهُ فی فِعلِه، یعنی: یزید به غیر از راست چیزی نگفت و به جز عدالت از او کاری سر نزد، و من دوست می‌دارم که در کار او و کردار او شریک می‌بودم.

(بر پدر یزید و عمر سگ پدر تو تصدیق چی، هر دو لعنت تا قیامت)

برعمرلعنت که آئین جفا از کیش اوست ۴۵۱ قتل مظلومان دشت کربلا از پیش اوست

* دیگر از مطاعن که دلیل است بر کفر آن سه منافق، آنکه خلاف قول و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده تخلّف از جیش اسامه کردند، و داوود سجستانی در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و مسلم و حمیدی و احمد حنبل انگل و غیر ایشان از دانشمندان سنیان اهل بدعت لعنهم الله هر یک در مصنفّات خود شرح آن حال را بر این منوال ذکرکرده‌اند: **(بحار ج ۳۰ ص ۳۲۷ الی ۴۴۳)**

سیّد کاینات صلی الله علیه و آله در مرض الموت در حین ارتحال، اسامة ابن زید بن حارثه را سردار و صاحب اختیار لشکر و عسکر کرده به جنگ مُسیْلمه کذّاب علیه اللعنة و العذاب نامزد فرمود ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم و بعضی از اصحاب را مقرّر داشتند که متابعت اسامه نمایند و رعیّت و تابع او با شند و اسامه بر ایشان والی باشد و به بلاد شام به شهری که مسمّی است به دار دم از اقلیم فلسطین رفته با مسیلمه کذّاب جنگ نمایند. **(و ص ۱۷۳ ـ ۲۰۸)**

* و درکتاب فصول الحق آمده که سیّد کاینات صلی الله علیه و آله آنان را به دقّة الجندل فرستاد که اهل آن را به اسلام درآرند و الاّ جزیه بر آنان لازم سازند، و آن سرور در باب رفتن ایشان تأکید و مبالغهٔ بسیار نموده فرمودند: **جَهِّزوا جَیْش اُسامَه، لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلّفَ عَنْهُ** ،یعنی:کار سازی لشگر اسامه کنید که دور گرداند خدا یتعالی از رحمت خود کسی را که تخلّف کند از حمایت لشگر اسامه.

و آن منافقین بی دین از مدینهٔ طیبه بیرون رفته مقداری از راه را طی نموده و در مسارعت اهمال می‌ورزیدند، و چون شنیدندکه بیماری و ضعف آن حضرت اشتداد و ازدیاد داشت بنا بر آن که مبادا بعد از آن حضرت بی مانعی و منازعی خلافت به آن شاه کشور ولایت علی علیه السلام قرار یابد مراجعت نموده، به این عذر و بهانه جهت مخالفت تمسُّک جستند که خبر اشتداد مریضی آن حضرت به ما رسید طاقت مفارقت نیاورده صبر نتوانستیم آورد، آمدیم تا آن حضرت را ملازمت نماییم.

(بعداً هم برای دفن و کفن پیامبر حاضر نشدند مگر بعد از مراسم سقیفه ـ و ص ۱۲۴ همین کتاب)

قال علیٌ علیه السلام: خُلُوُّ القَلبِ مِنَ التَّقوی یَملَأهُ مِنْ فِتَنِ الدُّنیا. { ۵۰۷۸ } خالی بودن قلب از پرهیزکاری، پُر می کند آنرا از فتنه‌های دنیا.

قال علیٌ علیه السلام: اَلأَحمَقُ لا یُحسِنُ بِالهَوانِ. { ۱۲۳۶ } احمق نیکو(و متنبّه) نمی‌شود به خوار شدن.

* در بعضی کتب مسطور است که عایشه صُهیب را به نزد ایشان فرستاد و از شدّت مرض آن حضرت آگاه ساخت، و آن منافقان در همان شب داخل مدینه شدند، و در آن شب سیّد کاینات صلی الله علیه و آله **قسم یاد نمودند که راه یافت به مدینه شرّ عظیم**، و دیگر باره آنان را امر نمود که معاودت به لشکر اسامه نمایند و آن ملاعین ناشنیده انگاشتند. (و ص ۲۸۳)

پس هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنان را تابع و **رعیّت اُسامه** ساخته باشد و آنها خلاف فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرده باشند و آن حضرت آنها را **لعن نموده** باشد، چگونه قابلیّت خلافت و ریاست دارند؟ و این دلیل ظاهریست در کُفر آن گمراهان بادیهٔ ضلال و نفاق که در بت پرستی و عبادت لات و عزّی باقی باشند.

* نیز درکتب فریقین به طریق متعدّد و اختلاف عبارات روایات، ذکر یافته، خلاصهٔ آن، آنکه: احمد مختار و سیّد اخیار صلی الله علیه و آله ، در مرض الموت کاغذ و دوات و قلم طلبیدندکه وصیت نامه‌ای برقم ترقیم درآورند، چون عمر سگ پدر می‌دانست که چه خواهند نوشت، انکار آن کار نموده **نسبت هذیان به سید انس و جان صلی الله علیه و آله داده** مانع آن جناب شده، دوات و قلم و کاغذ را از پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله برداشت، و در بعضی روایات آنکه عمر منافقِ سگ صفت کاغذ را پاره کرد.

اوصی النبی فقال قائلهم	**۲۴۷**	**قد ضل یهجر سید البشر**
و اری ابابکر اصاب ولم	**۱۲۵**	**یهجر و قد اوصی الی عمر**

یعنی: پیغمبر در باب خلافت وصیت فرموده، پس قائل از آنان گفت که سید بشر خطا کرد و هذیان می‌گوید، اما ابوبکر وقتی که به عمر وصیت خلافت می‌کرد بر صواب و راستی بود و هذیان نمی‌گفت !!! (ترجمه اثبات الهداة ـ ج۴ ص ۱۸۸) (الطرائف ج ۲ ص ۱۳۶ الی ۱۴۳)

پنـدارم از آن کـلام و گفتـار	**در حـــق نبـــیّ وآل اطهـــار**
اورا که عقیده اش چنین است	**او مرتد و کافر و لعـین اسـت**

غرض آنکه آن عمر کافر بی دین در حال وصیت، منع حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن جهت نمود و نگذاشت که وصیت نامه در آن باب بقلم آورند، و هذیان به صاحب **وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلاّ وَحیٌ یُوحٰی** (نجم ـ ۳) نسبت داد که مبادا آن حضرت در آن وصیت نامه، درج نماید که بعد از

من لایقِ مسند خلافت و **سزاوار مرتبه امامت علیّ بن ابی طالب** است و آن نوشته در دست حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد و عمر ملعون چاره و علاج دفع آن نتواند کرد.

(ترجمه اثبات الهداة ـ ج ۴ ص ۲۸۹ * و بحار ج ۳۰ ص ۳۲۷ به بعد)

و این اعمال و افعال محض کفر و زندقه و الحاد است،و آن ضّال مضلّ باعث اختلاف امّت و اضلال و ریختن خونها و اتلاف اموال، و خلودِ وَ مَنْ یَخْلُدْ منَ الأُمّة فی النّار، و استباحت فروج حرام، و اکثارتوالد و شامل بر سبیل سفاحِ و زنا، و انتشار بدعتَ تـاروزَ جـزا شـد، و از شئومت عمر ملعون، امّت سیّد ابرار صلی‌الله‌علیه‌وآله به هفتاد و سه فرقه شدند، هفتاد و دو فرقه را گمراه گردانیده مانند خود غریق بحر هلاک ساخت، و یک فرقه دست به حبل المتین دوستی و محبت اهلبیت علیهم‌السلام زده از شرّ شیطان امت عمرسگ صفت، نجات یافتند

و شاعری این مضمون رابَنظم کشیده:

ساختند یکخانه را هفتاد در ۳۴۱ جملشان ازدین احمد بی‌خبر

باب، یکدانم بگفت مصطفی ۱۶۶ زآنکه فـرمـوده: علـیٌ بـابُـها

(نمونه‌هایی از نتیجه جنایات سقیفهٔ شوم بنی ساعده را در صفحات ۱۰۴ ـ ۱۱۶ ـ ۱۲۲ ـ ۱۳۳ ـ ۱۶۲ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۴ ـ ۲۵۴ـ ۲۶۲ ـ ۳۱۷ ـ ۳۲۸ ـ ۳۳۹ ـ ۳۹۵ ـ ۳۹۹ ـ ۴۱۲ ـ ۴۱۸ ـ ۵۳۴ ـ ۵۴۶ ـ ۵۷۹ و باب ۴۶ مطالعه فرمایید)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خداوند(ارواح) ما (آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله)را از نورعظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را از گِلی در خزانه و پوشیده از زیـر عـرش صـورتگری کرد و آن نور را، در آن جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بـشری نـورانی بـودیم، و برای هیچ کس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ای قرار نداد، و ارواح شیعیان مـا را از گِل ما آفرید و بدنهایشان را از گلی در خزانه و پائین‌تر از گِل مـا. و خـدا هـیچ کس را جز انبیاء از خلقت ایشان بهره‌ای نداد، از این رو ما و آنها آدمی شـدیم. و مردم دیگرخر مگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ روند. (اصول کافی باب ۱۵۲)

*** « وَلِذٰلِکَ صِرنا نَحنُ وَ هُمُ النَّاسَ، وَ صارَ سائِرُ النَّاسِ هَمَجاً لِلنّارِ وَ اِلَی النّارِ » ***

* باب چهاردهم *

واجب بودن لعن نمودن برخلفای سه گانهٔ شیطان، و ثواب لعن کننده و وجوب لعن نمودن برجماعتی که مستحقّ و سزاوار لعنت‌اند

لعن در لغت عرب به معنی راندن و دور گردانیدن از آمرزیدگار، و انزال عذاب و عقوبت از پروردگاراست، و **لعن نمودن** برآن کسانی که سزاوار تبرّا و استحقاق غضب الهی دارند، از جملهٔ واجبات و **بهترین عبادات و موجب حسنات و ترفیع درجات و سبب خلاصی از بلیّات** است، زیرا که حق‌تعالی جلّ جلاله در قرآن مجید لعن بر جاحدان و منافقان کرده است و **امر به لعنت نمودن** آنان فرموده: (و ص ۱۲۳ ـ ۳۸۷)

اُولئکَ یَلْعَنَهُمُ اللهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ بقره/۱۵۹

اُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلئِکَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعین بقره/۱۶۱

و لعنت در این دو آیه اگر چه به صورت اخبار واقع شده ولیکن مراد از آن **امر** است چنان که در آیهٔ (۲۲۸ بقره) وَالْمُطَلّقاتُ یَتَرَبّصنَ بِاَنْفُسِهِنّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ که مراد امر است نه اِخبار و شک نیست که چون مکلّف به مقتضای امر معبودِ خود عمل و لعنت نماید، مستحقّ ثواب گردد.

ز اعدای دین، گر تبرّا کنی ۴۵۹ اقامت، به فردوس اعلی کنی

* نیز حضرت رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله لعنت کرد بر ابوسفیان، و همچنین سیّد اوصیاء لعنت بر معاویه و عمروبن‌عاص و ابوموسی اشعری و ابو اعور سلمی کرده، و در دعای صنمی قریش که منسوب است به حضرت امیر المؤمنینعلیه‌السلام، لعن آن سه مُدبِر که سَرور کُفار قریشند ذکر شده.

پس اگر لعن موجب ثواب نمی‌بود و حسنه بر آن مترتّب نمی‌شد، سرور انبیاء و سیّد اوصیاء به آن اشتغال نمی‌فرمودند، و در دعای صنمی قریش که کلام معجز نظام آن حضرت است فرموده: **اَللّهُمّ الْعَنْ صَنَمَیْ قُرَیْشٍ وَجِبْتَیْهٰا وَ طاغُوتَیْهٰا**[1] مراد از صنمی قریش **ابابکر و عمر** است و مراد از جبتیها و طاغوتیها، دو دختر بد اختر سگ پدرشان که **عایشه و حفصه** است.

* عبدالحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است: بعضی از علما چنانکه در کتب خود ذکر کرده‌اند؛ **اول کسی که (به امر قرآن حکیم و سیره پیامبر) دلیر ساخت و آموزش داد مردمان را به لعن ابابکر و عمر، امیرالمؤمنین علیّعلیه‌السلام است.**

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْحَقُّ سَیْفٌ عَلی اَهْلِ الْباطِل. { ۱۴۴۲ } حق شمشیر بُرنده بر اهل باطل است. ۱۲۳ ـ ۲۶۲

(۱ ـ صحیفهٔ علویهٔ جامعه ص ۴۸۵ ـ مصباح کفعمی ص ۷۳۲)

* نیز روایت است از ابوحمزهٔ نیشابوری از حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام که هرکه لعن کند جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را در **هر بامداد یک مرتبه**، بنویسد الله تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) **حسنه** و محو کند از نامه اعمال او هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) **سیئه** و بلند گرداند از برای او هفتاد هزار هزار(هفتاد میلیون) **درجه.**

راوی گوید این حدیث را در خدمت امام محمّد باقرعلیه‌السلام ذکر کردم، آن حضرت اضافه فرمودند: که روا می‌کند الله تعالی هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) حاجت.

پس چون آن حضرت در گذشت، در خدمت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام گفتم: از پدر و جدّ تو چنین و چنین شنیدم، حضرت فرمودند: می‌خواهی ثواب لعن بر جبت و طاغوت را برای تو زیاده کنم؟

گفتم بلی فدای تو گردم. **(قریب به مضمون: شفاء الصدور ج۲ ص ۳۷۹)**

فرمودند: هر که لعن کند جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را **هر بامداد** یک مرتبه نمی‌نویسد خدای تعالی بر او گناهی تا شام، و هر که لعن کند جبت و طاغوت را شام یک مرتبه نمی‌نویسد خدای تعالی بر او گناهی تا صبح، و مراد از جبت و طاغوت ابابکرخر و عمربی پدراست.

عُمْری به تفحُّص و تجسس برسر ۲۹۳ بُردم پی علم و نقل و برهان خبـر
معلوم شد از دلایل بـی حـد و مـرّ ۱۲۰ کز لعـن عمـر نبـود چیـزی بهتـر

* در رساله قاضی زاده کره رودی و از بریده عجلی از حضرت امام محمد باقرعلیه‌السلام روایت است در تفسیر آیه کریمه **أُولئِکَ الّذینَ لَعَنَهُمُ الله وَ مَنْ یَلْعَنِ الله فَلَنْ تَجِد لَهُ نَصیراً** (۵۲ نساء)

حاصل افاده کلام آن حضرت آن است که هرکه از طوایف بنی آدم گمان کندکه در طریق هدایت غیر **شاه کشور ولایت و ذُرّیّت حضرت رسالت**صلی‌الله‌علیه‌وآله به این وصف اتّصاف پذیر است، این چنین شخصی عند الله ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیبی از ثـواب بهـشت و نعـیم جاودانی نبوده، مخذول و منکوب صحرای محشر باشد. **(و ص ۳۴ ـ ۳۳۶)**

* نیز روایت است که هر که در **هر صبح** لعن بر ابوبکرخر و عمربی پدرکند، هفتاد حسنه در نامهٔ اعمال او ثبت می‌کنند و محو می‌کنند ده سیئه و بلند می‌سازند از برای او ده درجه.

* در کتاب ملتفتات از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام مروی است: مراد از قول خدای تعالی:

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها (انعام ـ ۱۶۰) لعن فلان و فلان **(ابوبکر و عمر لعنهما الله)** است

وص ۳۴

۲۳۱ ـ ۲۹۳

قال علیٌ علیه‌السلام: اِنَّ الدّینَ لَشَجَرَةٌ اَصْلُها الْیَقینُ بِاللّهِ وَ ثَمَرُها الْمُوالاةُ فِی اللّهِ وَ الْمُعاداةُ فِی اللّهِ سُبْحانَهُ. {۳۵۴۱}

هرکه یک مرتبه بر آنان لعن کند خدای تعالی
ثواب کسی که ده بار بر او لعن کند در نامهٔ اعمال او ثبت می‌کند.

آنکه تو را توشهٔ ره می‌دهد ۲۲۹ از تو یک می‌خواهد و ده می‌دهد

ای عزیز، خود را معاف مدار از لعن خلفای ثلاثه شیطان که لعن بر آنان سردفتر همهٔ عبادات است و تا لعن آنها نکنی هیچ عبادت تو مقبول درگاه الله تعالی نمی‌شود و مطالب و حاجات دنیا و آخرت تو را حق تعالی به سبب لعن براین سه مردود بر می‌آورد، و از مجرّبات است که هر گاه کسی را مشکلی پیش آید یا چیزی را گم کند، مکرّر لعن آن ملاعین را به این طریق بر زبان جاری سازد:« **أللّهُمَّ الْعَن عُمَرَ، ثُمَّ اَبابَکْرٍ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عُثْمانَ وَ عُمَرَ، اَللّهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ»** مشکل او حل شود و گم شده او پیدا شود و این روش مشهور است به **لعن چهار ضرب.**

* و روایتی آنکه این لعن چهار ضرب را صد و یک (۱۰۱) بار جهت هر مطلبی باید خواند.

* و مروی است که هر که را مطلب و مدّعائی باشد یا **از برای ادای دین و رد گم شده،** باید گودی بکند و صدو یک ریگ حاضر سازد و هر یک ریگ که دست می‌گیرد یک بار لعن چهار ضرب را بگوید و در آن حفره اندازد به طوری که در ریگ آخر صدو یک (۱۰۱) مرتبه لعن چهار ضرب را گفته باشد، و روی آن گودی را با خاک بپوشاند به زودی آن مطلب باذن الله حاصل شود إن‌شاء الله و گم شدهٔ او بازآید.

* **حکایت:** یکی از شیعیان جهت ضیق و تنگی معاش گذرش به قلعه‌ای از قلاع افتاد که در پای کوهی واقع بود، و امیر و حاکم آنجا سگ سنی بود و آن والی را به حسب اتفاق، بازی شکاری در شکار گم شده بود و چون از بالای آن حصین نظرش به آن شیعه افتاد او را در بالای حصین طلب نمود، چون آثار صلاح و دانش در بشره (چهره) او ظاهر بود از او تفحص نمود که به چه سبب گذر تو به این مکان واقع شد؟ آن مرد مؤمن گفت: از برای ضیق و تنگی معاش، گفت: چیزی خوانده‌ای؟(= سواد داری؟) گفت: بلی،گفت: مرا بازی گم شده، دعائی بخوان تا باز برگردد اگر باز من بیاید تو را انعام و نوازش بسیار نموده و به مسکن و مأوایت رسانم و الا به روح چهار یار(قسم عمریها) سوگند که امر نمایم تو را از این حصار به زیر اندازند. آن بیچاره در کار خود حیران مانده گرسنگی و تنگی معاش را فراموش کرد ناچار سه روز مهلت

(در مجالس لعن براعداء، از دعای برای ظهور امام زمان صلوات الله علیه غافل نباشیم، ان‌شاء الله)

بدرستی که دین هر آینه درختی است که اصل آن یقین به خدا، و میوهٔ آن دوستی در راه خدا و دشمنی کردن در راه خدای سبحان است.

خواست و دل به هلاکت نهاد، و به خاطرش رسید که از برای برگشت گمشده **لعن چهار ضـرب** مجرب است، در گوشه‌ای آمده حفره‌ای کند و **صدو یک** ریگ حاضر نمود و هر یـک مرتبـه کـه لعن می‌کرد یک ریگ در آن حفره می‌انداخت و چون فارغ شد آن حفره را پر خـاک سـاخت و در آن روز باز شکاری آن والی‌برگشت، آن شیعه را اعزاز و اکرام بسیار نمود. روز دیگر خبر به آن امیر رسید که پادشاه تو را از حکومت این حصار معزول ساخته، باز آن شیعه را طلب نمود گفت:

چنین خبری به من رسیده، دعائی بخوان‌که پادشاه برسر شفقت آمده دوباره حکومت این حصار را به من ارزانی دارد و الا امر می‌نمایم تو را از حصین (قلعه) به زیر اندازند.

آن بیچاره نیز به طریق روز گذشته مشغول **لعن چهار ضرب** شد، بعد از چند روز خلعت شاهی را برای او آوردند و باز محافظت آن حصار به او رجوع شد، آن شیعه را طلب نموده در احترام او بیش از پیش کوشیده، گفت: این دعا را به من تعلیم کن در سختی و شدت مداومت کنم تـا حـاجتم روا شود، آن شیعه کتابی از جیب خود بیرون آورد دعائی به او نمود که این دعا را تعلیم گیرکه من این دعا جهت حل مشکلات تو خوانده‌ام و مطلب تو حاصل شده.

آن ناصبی کتاب را از او گرفته، گفت: بخوان تا من بشنوم، گفت من این دعا را از حفظ ننموده‌ام و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو خوانده‌ام، گفت: دروغ می‌گویی، من در وقت خواندن دعـا از گوشه‌ای مشاهده نمودم که ریگ چند در پیش خود جمع کرده بودی و بی نوشته و کتـاب چیـزی می‌خواندی، من دست از تو بر ندارم تا این دعا را به من تعلیم کنی و الا تو را از این کوه بـه زیـر اندازم،آن شیعه گرفتار چون این حال را مشاهده نموده یکباره قطع حیات خود نموده در کـار خـود درمانده، اگر تعلیم نکند کشته می‌شود، و اگر بیاموزد آن ناصبی سب و لعن خلفاء ثلاثه شـیطان از او بشنود به طریق اولی امر به قتل او خواهدکرد، عاقبت الامر چون به غیر از راستی چاره و درمان ندید گفت: به یک شرط دعا را به تو می‌آموزم که اول قسم یاد نمایی که آزاری از تو به من نرسد، والی قسم یاد نمود،آن شیعه آن سنی را به گوشه‌ای برد و شروع در

لعن چهار ضرب کرد، آن والی دست به گوش گرفته و شروع به **توبه توبه** گفتن نمود.

شیعه گفت: دعای من اینست که از برای برآمدن مطالب می‌خواندم، دیگر تو می‌دانی

درآن حال آن والی را توفیق رفیق‌گردیده، آن مؤمن هادیِ راه او شد و تبرا از**خلفای ثلاثه شیطان** و تولی به ائمه معصومین علیهم السلام نموده خود را به جرگهٔ غلامان و موالیان مولای مؤمنان و پیشرو اهل جَنان علیه السلام در آورده شیعهٔ اثنا عشری شد، و آن مرد مؤمن را انعام و اکرام بسیار نمود و مال بسیار به او ارزانی داشت و به وطن و مأوایش روانه نمود.

آن را که ز ایزد و پیغمبر خبـر اسـت ۳۳ داند که علی، بحـق امـام بـشر اسـت

از روی یقـین، یـافتن هـشت بهـشت ۱۲۱ موقوف به لعن چهار ضرب عمراست

* دربعضی از روایات آمده که هرگاه شخصی هر روز جهت **ادای قرض و وسعت رزق** صدبار به این طریق **لعن چهار ضرب کند** به زودی ادای دیْن او شود و وسعت در رزق او به هم رسد:

لَعَنَ اللهُ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ اَبابَکْرٍ وَ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمٰانَ وَ عُمَرَ.

* در(**نفحات اللاهوت فصل دوم ـ ص ۷۲**) رسالهٔ لعنیّهٔ شیخ علی بن عبدالعال مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم السلام، ذِکر شده

* و نیز مصنف کتاب فصول الحق که از علمای شیعه است در آن کتاب ذکر نموده که بخـاری و مسلم و حمیدی لعنهم الله و اخطب و جامع صحاح سته که از علماء سنیان اهل **بدعتند** هریک از اینها درکتب خود آورده که از دلایل قرآنی و حجج فرقانی که **دلالت برلعن خلفاء ثلاثه شیطان** می‌کند این آیه (**۵۷ سوره احزاب**) است که حق تعالی در قرآن مجید فرموده:

اِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الآخرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً

به درستی و راستی کسانی‌که ایذا و اذیت به خدا و رسول او می‌رسانند، حق تعالی جلّ جلاله لعنت بر آنان نموده و آماده کرده از برای آنها عذابی که موجب اهانت و مستلزم فضیحت آنان است.

* * وجه استدلال این آیه برآنکه ابی بکرو عمر و عثمان لعنهم الله سزاوار لعنتند آن است‌که * * حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن حضرت خیر النساء فاطمه زهرا **سلام الله علیها و علی اَوْلادها** فرموده:

*** فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی، مَنْ آذاها فَقَدْ آذانِی، وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی الله ***

دخترم پاره‌ای از من است هر که او را برنجاند مرا رنجانده و هر که مرا برنجاند حق سبحانه و تعالی را رنجانیده است، و آن دونان آزار و اذیت بسیار به حضرت سیدة النساء علیها السلام

رسانیده‌اند، پس به حکم آیه مذکوره و حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله آن سه، منافق و ملعون باشند. و بیان ایذاء آن مردودان به حضرت سیدة النساء علیها السلام در(باب پانزدهم) مطاعن آن ملاعین در منع فدک و غیره ذکر خواهد شد، إن‌شاءالله تعالی. **(نفحات اللاهوت فصل دوم ـ ص ۷۱)**

* در **(فصل چهار ص ۹۹)** رسالهٔ لعنیّهٔ شیخ علی قدس روحه آمده: از جمله آیات قرآنی که دلالت برلعن ابی‌بکر و عمر و عثمان لعنهم الله می‌کند این آیه **(۱۵ و ۱۶ سوره انفال)**است: حق تعالی میفرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَروُا زَحفاً فَلا تُوَلّوهُمُ الاَدبٰارَ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَومَئِذٍ دُبُرَهُ الاّ مُتَحَرِّفاً لِقتالٍ اَو مُتَحَیِّزاً الی فِئَةٍ فَقَد بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ مَأوٰیهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ الْمَصیرُ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی که فرا رسیدند لشکر کفار از برای قتال و جهاد پس باید که در آن وقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر کفار نکنید و رو به هزیمت نیاورید و فرار منمایید که در آن حالت جنگ فرار و انهزام بر شما روا نیست، الاّ در صورتیکه یکی از شما خواهد کید کند و به مکر انهزام نماید و از معرکه بیرون رود پس بر گردد و دشمن را هلاک نماید، یا در صورتی که می‌خواهد خود را به گروهی رساند از گروه مسلمانان و به تقویت ایشان با اعدا محاربه نمایند و در غیر این دو صورت که گفتیم، انهزام موجب غضب و مستلزم دوزخ و عذاب و عقوبت است پس به حسب نص قرآنی و حکم سبحانی هر مکلف که از جنگ کفار فرار نماید مغضوب حضرت پروردگار و بعید از رحمت آمرزگار است.

و وجه استدلال از این آیه در لعن آنان آن است که آن دونان از قتال کفّار در حالت جهاد فرار نمودند و پشت بر اعداء الله کردند و این صورت در چند موضع واقع شده:

* یکی در **جنگ احد** که حمزه علیه السلام عمّ رسول صلی الله علیه و آله را در آن جنگ شهید کردند و لب و دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در آن جنگ بشکستند و ابابکر خر و عمر سگ پدر در آن جنگ فرار نمودند و تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مذکور است.

*در **جنگ حنین** فرارنمودند و فرارشان درآن روز ثابت و محقّق و درصحت خبر آن خلافی نیست.

* و دیگر، در **جنگ خیبر** فرار نمودند و این قصه و حکایت مشهور است، در روز اول ابابکرخر و در روز دوم عمر بی پدر به فرمودهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علامت (= پرچم) اسلام را برداشته متوجه فتح قلعه خیبر شدند و هر دو منهزم شده مثل ماده شغالان از معرکه کارزار فرار نمودند**(و ص ۱۶۱ ـ ۳۹۲)**

قال علی علیه السلام: نفاق المرءِ من ذلٍّ یجده فی نفسه. {۹۹۸۸} نفاق مرد از خواری است که آن را در نفس خودش می‌یابد.

۱۵۵

۲۵۰

(إن یریدون إلاّ فراراً ـ سوره احزاب آیه ۱۲)

وص ۲۰۰

پس به حکم آیه مذکوره مغضوب حضرت پروردگار و **سزاوار لعنت** خواهند بود.

و معنی لعنت و غضب قرین یکدیگرند، و شاعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر گفته:

نه هر پنجه‌ای، فتح خیبر کند ۱۲۴ که اینکار، بازوی حیدر کند

و ابن ابی الحدید ملعون در بیتی از قصیده‌اش، فرار ابابکر خر را ذکر نموده و آن اینست:

و لیس ینکر فی حنین فراره ۱۷۴ و فی اُحُد قد فرّخوفا و خَیبَرا

یعنی: **تعجب نیست که در حنین ابابکر گریخت زیرا در احد و خیبر هم گریخته بود.**

* در(**حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۳۳ ـ الروضة المختار ص ۱۰۸**) روایت است: عمل قبیح‌تر از گریختن هم در احد کردند که چون شکست لشکر اسلام را قوی دیدند، شیطان ندای اِنَّ مُحَمَّداً قَدْ مٰاتَ در داد، **ابابکرخر و عمربی‌پدر صبرنکردند که روز به شب رسد** ببینند چه می‌شود، فی الحال به درِ خانهٔ عبدالله ابن ابی سلول منافق رفتند و به دست و پای او افتادند که شفاعت آنان پیش ابوسفیان و عذر گناه اسلام منافقانه و ظاهری آنها را بخواهند و ابوسفیان ضامن شودکه در مکّه کفّار را با آنها کاری نباشد، و بعضی عثمان را در این قضیّه داخل میدارند و جمعی می‌گویند چون **عثمان سگ پدر بعد از سه روز پیدا شد،** در رفتن خانه عبد الله ابن ابی سلول همراه نبودن و پیدا نبودن او سه روز، منع نمی‌کندکه رفیق آنان نباشد. و یکی از شعرای فرقهٔ ناجیه در ثبات قدم و شجاعت و دلاوری شاه اولیاء و سیّد اوصیاءعليه‌السلام در آن روزها فرموده: (و ص ۲۰۰ ـ ۵۳۳)

در فضل و کمال و فخر، آن شاه	**۱۶۴**	**این نکته ترا بس است، والله**
مانند علی، شه دلاور	**۵۰۲**	**تصدیق مکن، که نیست باور**
در بدر و حنین و روز خیبر	**۱۶۱**	**حقّا که نبود مثل حیدر**
در روز احد که بود کرّار	**۲۸**	**از جمع مهاجرین و انصار**
بر رأی تو روشن است آن حال	**۱۸۶**	**اخفا نکنی ز اهل اضلال**
او، ثابت و ضارب و مصاحب	**۱۹۳**	**باقی همه بوده‌اند، هارب**
نصرت همه جا، شعار او بود	**۳۸۳**	**فیروزی فتح، کار او بود**
محبوب نبیّ،علی است ایدوست	**۳۵۸**	**لحمست علی و، دیگران پوست**
آن را که مناقبش چنین است	**۳۸۱**	**برهان امامتش مُبین است**

* در رساله لعنیّه شیخ علیؒ ذکر شده، ازآیات قرآنی که دلالت بر استحقاق لعن خلفای سه گانه شیطان می‌کند در آیه (۴۴ مائده) خداوند جلّ و عَلیٰ در قرآن مجید فرموده:

*** وَ مَنْ لَمْ یَحکُمْ بِمٰا اَنزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِروُن ***

یعنی: هر که حکم نکند به آنچه خدا فرستاده است از احکام، و تغییر در احکام الهی نماید و برخلاف آن حکم نماید از جمله جاحدان و کافرانست،

و وجه استدلال از این آیه برلعن آن منافقان آن استکه **ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم تغییر و تبدیل در احکام الهی دادند** و بر**ضد ما انزل الله** تعالی حکم کردند و هر که ضد حکم الهی کند، کافر گردد و کافر مستحق لعنت است. (و ص ۲۹۷)

* و بیان مخالفت ابابکر خر با کتاب خدا و حکم بر**ضدّ ما انزل الله،** آن است که آن ملعون میراث حضرت رسولﷺ بر حضرت بتولعلیها السلام حرام گردانید، و این منافی حکم خدا و مستوجب غضب رحمان است، پس به حکم (۴۴ مائده) آیه مذکوره آن ملعون کافر باشد، و کافر مستحق لعنت است.
(نفحات اللاهوت فصل ۵) ـ (بحار ج ۲۹ ص ۱۰۵ الی ۴۱۷)

* و بیان مخالفت عمر علیه اللّعنه و **تغییر احکام قرآن** آن است که آن مجتهد گمراه ولد الزّنا حرام گردانید مُتعتین، یعنی: متعه زنان و متعه حج را، و این خبر در میان مخالف و موافق مشهور است و بیان این در طعن (چهارم ص ۲۳۲) مفصلاً مذکور خواهد شد، و این دلیلی واضح بر کفر عمر ملعون است و چون کافر باشد سزاوار لعنت است. (بحار ج ۳۰ ص ۵۹۴ الی ۶۳۹)

* و بیان مخالفت عثمان لعنة الله علیه و النّیران در احکام دین و تغییر آنچه پیغمبر فرموده آن است که حضرت رسولﷺ **حکم ابن عاص** را از مدینه اخراج نمود، و در زمان حضرت رسولﷺ و در زمان خلافت ناقص ابابکر و عمر آن ملعون درمدینه نبود وکسی تجویز رجوع او به مدینه نمی‌نمود زیرا که تجویز رجوع او **ضدّ حکم رسول‌الله**ﷺ بود، و حکم حضرت رسول حکم پروردگار است و عثمان سگ پدر در زمان امارتِ خود او را بخواند و تعظیم کرد و مسکن داد و ظاهراست که این حکم از عثمان پلید **خلاف ما انزل الله** است (بحار ج ۳۱ ص ۱۶۹)

پس به حکم آیهٔ مذکوره عثمان، ملعون و کافر گردد و کافر مستحق لعنت است.

* دیگر از اخباری که دلالت بر لعن آنان می‌کند خبر **جَیْش اُسامه** است و این خبر چنانچه نزد شیعه مسلّم است در کتب سنیّان عمری نیز مسطور است
و بیان این در(ص ۱۰۶ و باب ۴۳ و باب ۴۶) باب کفر آنان مطرح گردید:

غصب فدک از بتـول عـذرا، کـه نمـود؟　۲۸۹　واهی بکـلام مـصطفی گفـت، کـه بـود؟
در جیش اسامه لعن، احمد به که کرد؟　۱۶۰　آن سرور دین، زبان به طعن‌که‌گشود؟

* و نیز دلیل ظاهریست بر لعن آن ضالِّ مضل که مانع شد حضرت رسولﷺ را از وصیت نمودن **و هذیان به آن حضرت نسبت دادن**، چنانچه در باب (۱۳) کفر آنان بیان شده است.

* هم چنین از اخباریکه دلالت می‌کند بر لعن این سه مُدبِر آن است که درکتاب بحرالمناقب از ابن عباس مروی است: سیّد کایناتﷺ فرمودند: در شب معراج نوشته دیدم بر در بهشت

*** لااله الا الله محمد رسول الله علیّ حبیب الله ***
*** الحسن و الحسین صفوة الله و فاطمة امة الله ***
*** علی باغضیهم لعنة الله ***

ظاهر و روشن است که آن سه مرتد، دشمن حضرت امیرالمؤمنین و حسنین و فاطمهعلیهم‌السلام بوده‌اند:

نوشته بر در جنت، قضا بخط جلیّ　۱۳۸　که جانشین محمّد، بحق علیست علیّ

* در تحفة الابرار از حضرت رسولﷺ مروی است: خدایتعالی خلقی را آفریده است که از اولاد آدم و از اولاد شیطان نیستند، و دشمنان علی را لعنت می‌کنند. گفتند: یا رسول الله ایشان کدامند؟ حضرت فرمودند: ایشان قنابرند، سَحر بر سر درخت ندا کنند: (علل الشرایع ج ۱ باب۱۲۱)

*** اَلا لَعنةُ اللهِ عَلی مُبْغِضِ عَلِیّ ابْنِ ابیطالِبٍ ***

* در کتاب ملتفتات که ذکر حدیث آن طولی دارد از اسحق ابن عمار الصیرفی روایت است که به خدمت امام موسی کاظم علیه‌السلام رفتم و گفتم: یابن رسول الله فدای تو شوم از پدر شما شنیدم احادیث بسیار در باب **اوّل و ثانی،** حضرت امام موسیعلیه‌السلام فرمودند: (و ص ۱۲۱ ـ ۱۶۳)

یا اسحق اولی (ابوبکر خر) به منزلهٔ **گوساله** است و دومی (عمربی پدر) به منزله **سامری**، و همچنانکه سامری، امّت موسی را به ساختن گوساله گمراه گردانید و در وادی ضلالت انداخت

امام باقرعلیه‌السلام فرمودند: کسی که اعتقاد به لزوم اطاعت گنهکاری داشته باشد دین ندارد. (بحار ج ۲ ص ۱۱۷)

(بحار ج ۳۰ ص ۳۲۷ الی ۴۴۳)

عمر بی پدر، نیز به جهت بیعت ستانیدن مردمان از برای ابابکر خر و خلیفه ساختن او امّت محمّد صلی الله علیه و آله را گمراه و رو سیاه ساخت، و این حدیث نیز دلیل واضح است که ابابکر خر و عمر بی پدر مستوجب لعن و دوری از رحمت پروردگارند.

* نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام روایت است: به درستی که خدایتعالی آفرید کوهی از زبرجد سبزبرگرد دنیا و سبزی آسمان از شعاع آن کوهست، و آفرید در عقب آن کوه خلقی را، و واجب نگردانید از عبادات بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرض گردانیده است از نماز و روزه و زکوة و حج و دیگر از فروض و واجبات، امّا بر ایشان **واجب و لازم** ساخته است لعن و نفرین بر دو نامرد از امّت محمّدصلی الله علیه و آله را که ابوبکر و عمرند، لعنة الله علیهما.

* نیز در این کتاب حدیثی که ذکر آن طولی دارد از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت است: در عقب این دنیا خدایتعالی هفتاد هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جنّ و انس است و همهٔ ایشان لعن فلان و فلان می‌کنند، و مراد ابابکرخر و عمربی پدر است. و مؤیّد این مقال این حکایت ذیل است:

* حکایت: در کتاب ملتفتات از جابربن عبدالله الانصاری روایت است:امیرالمؤمنینعلیه السلام هر شب جمعه از مدینه طیبّه بیرون می‌رفت و هیچ کس نمی‌دانست که حضرت به کجا تشریف می‌برد. در یکی از شبها عمر ملعون از عقب آن حضرت روان شد که بر سرّ این کار مطلع گردد تا آنکه رسیدند به شهری بزرگ که نخلستان بسیار داشت و آبهای روان در آن شهر بسیار بود.

شهری چو بهشت در نکویی ۲۵۵ چون باغ ارم بتازه رویی

و آن حضرت داخل یکی از نخلستانها شدند و وضو ساختند و در پای درخت خرما به نماز ایستادند، و عمر بی پدر به خواب رفت و چون از خواب بیدار شد مولای مؤمنان و سرور متّقیانعلیه السلام را ندید، و خود را در شهری دیدکه هرگز ندیده بود و جمعی را مشاهده نمودکه نه او معرفت به حال ایشان داشت و نه آن قوم او را می‌شناختند، یکی از آن قوم از عمر بی پدر سئوال نمودند که تو از کدام شهری و از کجایی؟ آن ملعون گفت: از مدینهٔ مبارکه‌ام و از آنجا آمـده‌ام.

آن مرد گفت چه وقت از آن بلدهٔ طیبه بیرون آمده‌ای؟ عمر بی پدر گفت دیشب.

آن شخص گفت: ای احمق خاموش باش که مردمان از تو این سخن را قبول نمی‌کنند
یا تو را می‌کشند یا می‌گویند این مرد دیوانه است
و من از تو تا تمامی حالات خود را بیان ننمایی دست بر نمی‌دارم.

عمر مردود چون چاره به جز راستی ندید گفت: **علّی بن ابیطالب** هر شب جمعه از مدینه بیرون می‌آمد و من نمی‌دانستم به کجا می‌رود، دیشب از برای مطلع شدن بر این سرّ از عقب آن حضرت روان شدم و به اینجا آمدم و او به نماز مشغول شد و من خوابیدم
و چون از خواب بیدار شدم او را ندیدم و الان نمی‌دانم چه چاره کنم؟

آن مرد گفت چاره وعلاج تو آن است که داخل این شهر شوی و در آنجا توقّف کنی تا آنکه در شب جمعهٔ دیگر در خدمت آن سرورعلیه‌السلام به مکان خود روی
و از اینجا تا مدینهٔ مشرّفه بیش از دو سال راهست.

پس عمر ملعون داخل آن شهر شد، دید مردم آن شهر جمیع لعن می‌کردند دشمنان علی را، و آن جماعتی که ظلم بر اهلبیت رسول‌علیهم‌السلام می‌نمایند، و در دشنام و نفرین یک یک آن منافقین را به نام و نسب یاد می‌نمودند، اول کسی را که **لعن می‌کردند عمرابن الخطّاب** بود، و هرکه هر کاردر امور تجارت و زندگی می‌کرد اول **لعن بر عمر بی پدر** و سایر منافقین می‌فرستد و **آن کار بر او آسان می‌شد**، و در وقت درخت نشاندن و حبّه و دانه کاشتن
لعنِ بر عمر سگ پدر می‌کردند فی الفور سبز می‌شد و بار می داد. (و ص ۲۲۹)

عمر ملعون چون این کلام را از آن جماعت شنید جهانِ روشن در چشم او تیره و تار گردید، و از حرکت خود نادم و پشیمان شد و تا شب جمعهٔ دیگر بدان سختی می‌گذرانید و در شب جمعه به آن مکانی که در خدمت مولای مؤمنان‌علیه‌السلام آمده بود رفته قرار گرفت، و چون حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به آن مکان تشریف آورد بعد از فراغ از نماز و عبادت، عمر ملعون در خدمت آن حضرت به مدینه بازگشت و نماز صبح در مسجد مدینه با رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ادا نمودند، و بعد از فراغ از نماز سیّد کاینات‌صلی‌الله‌علیه‌وآله متوجّه عمربی پدر شده فرمود: ای عمر در این هفته کجا بودی که ما ترا ندیدیم؟ عمر بی پدر آنچه بر سر او گذشته بود در خدمت سیّد کاینات‌علیه‌السلام بیان نمود.

سیّد المرسلینﷺ فرمودند: ای عمر (این معجزه را) فراموش مکن آنچه به چشم خود دیده‌ای و به گوش خود شنیده‌ای، و چون آن نمرود ظالم از خدمت حضرت رسولﷺ بیرون آمد گفت:

این اندکی است از سحر بنی هاشم. (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۳۳)

(و تمام باب ۴۶ و باب ۴۳ به مطالب این باب ۱۴ اضافه می‌شود)

ثواب لعن، از ثواب سلام و جواب سلام و صلوات، بیشتر و افضل است

* ان امیرالمؤمنینؑ کان یطوف بالکعبه فرأی رجلاً متعلقاً باستار الکعبه و هو یصلی علی محمد و آله، و سلّم علیه و مرّ به ثانیاً و لم یسلم علیه، فقال: یا امیرالمؤمنین لم لم تسلم علیّ هذه المرّه؟ فقال: خفت ان اشغلک عن اللعن و هو افضل من السلام و رد السلام و من الصلوة علی محمّد و آل محمّدﷺ

* روزی امیر المومنینؑ در حال طواف کعبه دیدند مردی پردهٔ خانهٔ کعبه را گرفته و بر آل محمّد ﷺ صلوات می‌فرستند، حضرت بر او سلام نمودند. مرتبهٔ دیگر حضرت او را دیدند و از کنار او گذشتند، آن مرد عرض کرد: یا امیرالمومنین چرا این بار بر من سلام نکردید؟ حضرت فرمودند: ترسیدم تو را از دعای لعن بازدارم، و حال آنکه لعن افضل از سلام و جواب سلام و لعن (بردشمنان ما) افضل از فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّدﷺ است.

مجمع النورین و ملتقی البحرین ص ۲۰۸

(فصل فی بیان ان ثواب اللعن ازید من ثواب الصلوة ...)

حدیث علوی نقل من خط محمد بن الحسن الحر العاملی

المجاور بالمشهد المقدس الرضویؑ

علقمه گوید: ابن مسعود از من پرسید: این‌ها نماز جمعه را خوانده‌اند؟ گفتم: هنوز نخوانده‌اند. گفت: این‌ها الاغ هستند، کسی می‌تواند در نماز اینها شرکت کند که مضطر باشد یا کسی که نمازش قبول نیست، سپس بلند شد نمازش را بدون اذان و اقامه (فُرادیٰ) خواند. (بحار ۳۱ ص ۲۸۳)

(فهرست نماز باطل و پر از بدعت سنیان را در صفحات ۵۳۲ ـ ۵۶۴ ملاحظه فرمائید.)

(از امام سجادؑ پرسیدند: سبب قبول شدن نماز چیست؟ فرمودند: ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما ـ بحار ۸۱ ص ۲۴۵)

۱۰۵
وص ۴۵ ـ ۴۶ ـ ۱۱۰ ـ ۱۶۰ ـ ۱۷۹ ـ ۱۹۳ ـ ۲۹۳ ـ ۴۵۹ ـ ۴۷۶ ـ ۵۵۲
۴۷۳ ـ ۵۷۹

۶۷ گر لعن عمر تو را طربناک کند ۱۸۰ خاک قدمت نازبر افلاک کند ۲۳۱
چون نام عمر بری، بر او لعنت کن ۲۷۰ کین غسل از آن جنابتت پاک کند

* در لعنّیه شیخ علی‌رحمه‌الله و دیگر کتب شیعه آمده که روزی جمعی از سنیان مخالف به امتحان نزد حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام آمده سئوال کردند که چه می‌گویی در حق ابابکر و عمر و حال خلافت آنان؟ حضرت امام‌علیه‌السلام فرمودند: هُمٰا کانا اِمامَین، عادِلَین، قاسِطَین کانا عَلَی الْحَقّ وَ مٰاتا عَلَیه، رَحمَةُ اللهِ عَلَیهِمٰا یَومَ الْقِیٰمَة، یعنی: آنها بودند دو امام، دو عادل و درست کار بودند، بودند بر حق، و مردند بر حق، رحمت خدا بر آنان خواهد بود روز قیامت !!!

چون اصحاب و خواص آن حضرت این کلام را از زبان معجز بیان حضرت امام‌علیه‌السلام شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدای دین استماع نمودند متعجب شدند، چون مجلس از مخالفان عمری خالی شد، پرسیدند که ای سید و سرور عجب سخنی (دلخراش) بر زبان مبارک شما جاری شد! و غریب کلامی (نا آشنا) از دهان درّ افشان شما استماع افتاد!

می‌خواهیم که ما را از این دغدغه در رهانی و سرّ این نکته را بر ما ظاهر گردانی؟

حضرت امام‌علیه‌السلام در جواب فرمودند: اول آنکه گفتم هُمٰا کانا اِمٰامَیْن یعنی آنان **دو امام** بودند بدانید که امام بر دو صنفند، یکی امامی که سبب هدایت و نجات خلقان و وسیله خیرات مردمان می‌شود، و **دوم امامیست که مردمان را به دوزخ می‌خواند** و سبب هلاک خلقان می‌گردد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَ جَعَلْناهُم اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النّارِ، (۴۱ /قصص) مقصود من از امامت آنان این قسم دوّم (امام جهنمی) بود.

اینکه گفتم: عٰادِلَین مراد من **عادل (عدول کننده) از حقّ** بود یعنی برگرداننده از حق و دور گرداننده از صواب: چنانکه در قرآن مجید (انعام ـ ۱) واقع شده **ثُمَّ الّذین کَفَروُا بِربّهم یَعدِلُون.**

امّا آنکه گفتم: قاسطین بدانید که قاسط را دو معنی است یکی راست و درست، و دیگری **جبار و ظالم** چنانکه حق تعالی در قرآن مجید (جن ـ ۱۵) فرموده وَ اَمَّا الْقاسِطُونَ فکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبا و مراد من از قاسط معنی دوم (جبار و ظالم) بود.

اما آنکه گفتم: کانا علی الحق، این معنی را اراده کردم که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام حقّ بود و آنان برباطل، و **آنان برعلیه** امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام که حقّ بود، مسلّط بودند و حقّ او را غصب کردند.

و آنکه گفتم: و ماتا علیه، برآن معنی که مردند و هنوز (ظالم و) **بر علیه حقّ مسلّط بودند.**

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْمَکُورُ شَیْطانٌ فی صُورَةِ اِنْسانٍ. {۱۴۶۵} مکر کننده، شیطانی است در صورت آدمی.

(پرسش اصحاب دربارهٔ اولی و دومی در صفحات ۱۹ ـ ۹۴ ـ ۹۷ ـ ۱۰۴ ـ ۱۱۷ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۳ ـ ۱۹۱ ـ و باب ۴۴)

۲۹۳ ـ ۲۳۹

و اینکه گفتم: رحمة الله علیهما یوم القیمة، مقصود آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت خداست، **برعلیه** آنان است در روز قیامت، و با آنان خصومت خواهد کرد در روزقیامت.

پس اصحاب آن حضرت چون این تأویل و توضیح شنیدند به غایت شاد و خرّم گردیدند و این دلیل واضحی است بر لعن آن منافقان. **(نفحات اللاهوت فصل هفتم)**

* نیز از اخبار و روایاتی که دلالت بر لعن آنها می‌کند آنکه، شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیرکبیر **(مجمع البیان ج ۸ ص ۵۸۰)** آورده که روزی رسول صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام نموده فرمودند:

من اذی شعرة منک فقد اذانی، و من اذانی فقد اذی الله، و من اذی الله فعلیه لعنة الله

یا علیّ هرکه اذیّت و آزار به یک سر موی توکند چنانست که به‌من ایذا رسانیده و هرکه به من ایذا کند و برنجاند، خدا را رنجانیده است، و هرکه ایذا به خدا رساند به لعنت و غضب الهی گرفتار است. پس آن سه ملعون به سبب ایذا و رنجانیدن شاه ولایت پناه علیه السلام سزاوار لعنت و شایسته غضب و عقوبت الهی می‌باشند. **(و ص ۲۵۹ ـ ۵۰۱)**

* دیگر از اخباری که دلالت بر لعن ابابکرخر و عمربی پدر می‌کند آن که، شیخ ابو جعفر محمدبن حسن الطّوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده: نجیه نام مردی از شیعهٔ اهل بیت علیهم السلام بود به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده سلام کرد و دو زانوی مبارک آن حضرت را بوسید و از آن حضرت سئوال نمود که چه می‌گویی درحق ابابکر و عمر؟**(و ص ۱۰۸ ـ ۱۲۱ ـ ۱۳۳ ـ ۱۶۰)**

حضرت فرمودند: آنان اوّل آن جماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حقّ ما را به ناحق بردند و مردمان را بر ما دلیر ساختند و این نوع ستمی بر ما کردند و خون‌های ما درگردن آنان است

و غیر از ما و شیعهٔ ما کسی برفطرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام نیست.

* درکتاب لوامع الاخبار حدیثی مذکور است که ذکر آن طولی دارد، و خلاصه آنکه اولین سرکردهٔ ملاعین عمربن خطّاب است، و او بیش از منافقین دیگر به لعن و طعن سزاوار است زیرا او **صلب تر و خشن‌تر و خبیث‌تر و سخت‌تر بود در عداوت اهل بیت.** **(وص ۶۷- ۲۹۳)**

* دیگر از اخبار و روایاتی که دلالت می‌کند برلعن **شیخینِ** قلابی، حدیثی است از کتب ابن زید الاسدی که از اکابر شعرای اثنی عشریه است که با حضرت امامین همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام معاصر بوده است، روایت شده: روزی از حضرت امام علیه السلام التماس نمودم که مرا از حال شیخین **[قلاّبی]** خبر دهید و مراد از شیخین ابابکرخر و عمر بی پدر است.

هر که به نیم کلمه برضرر مؤمنی اقدام کند روز قیامت خدای عزوجل را دیدار کند و میان دو چشمش نوشته شده: نا اُمید از رحمت من خداوند کافی باب ۳۴۶

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من أعان علی مؤمن بشطر کلمة لقی الله عزّ و جلّ یوم القیامة مکتوب بین عینیه: آیس من رحمتی

پس آن حضرت فرمودند: به اندازهٔ خون حجامت (از خلایق) ریخته نشده الاّ آنکه وبال او در گردن آنان خواهد بود تا روزی که قائم ما یعنی صاحب الزّمان « عجل الله فَرَجَهُ » در خلافت روی زمین قائم و ظاهر گردد، **و ما جماعت بنی هاشم امر کرده‌ایم بزرگان و اطفال خود را به سبّ و لعن آنان وبرائت و بیزاری از آن بی‌دینان.** (و ص ۳)

* درکتاب تهذیب آمده: امام جعفر صادقعليه‌السلام در نماز هشت نفر را لعن می‌کرد، اما چهار از نامردان **ابابکر و عمر و عثمان و معاویه،** و اما چهار از زنان نافرمان: **عایشه دختر ابابکر و حفصه دختر عمر و هند مادر معاویه غاویه و ام جمیل** زن ابی لهب که دختر بداختر حرب ابن امیّه عمّه معاویهٔ منزل هاویه، و مراد از حَمّالَةَ الْحَطَب (سوره مسد آیه ۴) اوست (فروع کافی ج ۳)

چون این رساله گنجایش زیاده از این نداشت در این باب به همین مختصر اکتفا شد. (و ص ۲۷۰)

لعنت به ابابکر و عمـر، عثمـان هـم	**۳۴۸**	**برعمروبن عاص و،پور بوسفیان هم**
برعایـشه و حفـصه، طلحـه و زبیـر	**۵۱۰**	**برخالد و بر یزید و، بر مـروان هـم**
بر بوسفیان و هند و بر شـمر لعـین	**۴۲۰**	**برسعد و سعیدو،عاص بی ایمان هم**
برطینـت ابـن سـعد ملعـون‌لعنـت	**۴۵۰**	**بـر ابـن زیـاد مایـهٔ عـصیان هـم**
بر روح قطّامه، بـر سـنان ابـن انـس	**۵۸**	**بـر ناصـبیان واجـبُ النّیـران هـم**

مُصیبَةً ما أعظَمَها و أعظَمَ رَزیّتَها فی الإسلام و فی جَمیعِ السّماٰوات و الأرضِ

*** * * لکهٔ ننگی بر دامن امت اسلام که ننگ آن برای همیشه درتاریخ ماند* * ***

تنها این امت است که (اهل بیت و) فرزند و پارهٔ تن پیامبر خود را کشتند

و این جنایت بزرگ را مرتکب شدند و این جنایت بین فرشتگان و آسمانیان به نام امت اسلام تمام شد، همانگونه که جبرئیل و فرشتگان دیگر،در ضمن خبر شهادت امام حسینعليه‌السلام کشته شدن دردانهٔ پیامبر رحمت را به امت اسلام، نسبت دادند.

*** * و این امت تنها امتی است که به زبان پیامبرش سبّ و لعن شد* ***

* (علاّمهٔ امینی صاحب کتاب الغدیر) *

* (نقل از کتاب سیرتنا و سنّتنا ـ فصل ۲) *

و صفحات ۳ ـ ۵۰ ـ ۵۴ ـ ۱۰۹ ـ ۱۷۹ ـ ۲۵۰ ـ ۳۸۷ ـ ۴۲۹ ـ ۴۴۱ ـ ۴۵۱ ـ ۴۵۴ ـ ۵۳۴

قال علیٌ عليه‌السلام : اَلْفاسِقُ لا غیبَةَ لَهُ. {۱۰۱۳} شخص فاسق غیبت ندارد.

از امام باقر عليه‌السلام دربارهٔ ابوبکر و عمر سؤال کردند حضرت فرمود: خاندان ما مطاعن و معایب آنها را ذکر می کنند. بحار ۳۰ ص ۳۸۲

خَرَجَ (رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله) مِنَ الدُّنْيا خَميصاً و وَرَدَ الآخِرَةَ سَليماً لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلى حَجَرٍ حَتّى مَضى لِسَبيلِهِ و أَجابَ داعِيَ رَبِّهِ {۵۰۸۵}

باب پانزدهم

مجملی از مطاعن خلفاء سه گانه شیطان که هر سه درآن معصیت‌ها سهیم و شریکند

(طعن به معنی: نیزه زدن، عیب کسی را گفتن، سرزنش کردن، سرکوفت)

طعن اول: در تجهیز و تکفین حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله خلفاء ثلاثه شیطان لعنةالله علیهم حاضر نشدند و در تفسیر حسن ابن علی الطّبرسی مذکور است: حق تعالی در(آیه ۵۹) سوره مریم بعد از ذکرانبیاء فرموده: **فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلفٌ اَضاعُوا الصَّلٰوةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوات فَسَوفَ يَلْقَونَ غَيًّا**، مراد از **اَضاعُوا الصَّلٰوة** آن است‌که ابابکر، عمر، عثمان و سایر منافقان نماز برجنازهٔ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نکردند، و مراد از **واتَّبَعُوا الشَّهَوات،** استعداد امرخلافت ظالمانه است‌که آنان به طلب امر ریاست و خلافت رفتند که مبادا که اگر متوجه امر نماز جنازه آن حضرت شوند امـر خلافت به بنی هاشم منتقل گردد و آنها محروم مانند. (الطرائف ج ۲ ص ۹۶)

* در اکثر کتب فریقین مذکور است: بعد از رحلت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله از دار فنا به سرای بقـا حـضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام با جمعی از بنی هاشم به تجهیز و تکفین حضرت نبوی صلى‌الله‌عليه‌وآله مشغول شدند و بـه مراسم عزا و ماتم (درشهادت پیامبر) نشستند، ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة در وقت غسل و دفن و کفن و نماز بر آن حضرت تعمداً حاضر نبودند و در سقیفه شوم که صُفّه‌ای بود که از بـرای انجام مهمّات مردم در آنجا جمع می‌شدند، جمع شده به تعیین نمودن خلیفه شیطان مشغول شدند، و غیبت امیرالمؤمنین عليه‌السلام را فرصت و غنیمت دانستند چنانکه گفته‌اند: (و ص ۳۴ ـ ۳۴۸)

(۱۱۵) **چو بیشه تهی ماند از نرّه شیر شغالان درآیند بمیدان دلیر** (۳۹۲)

و آن ملاعین بعد از سه روز که از امر خلافت ظالمانه خاطرجمع‌کرده بودند، آمدند برجنازه رسـول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز بگزارند و اراده آن داشتند که نبش قبر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نمـوده جـسد مبـارک آن حضرت را از قبر بیرون آورده نمـاز گزارند، حضرت امیـرالمـؤمنین عليه‌السلام مانع آمده نگذاشتند که آن ملاعین به چنان امری اقدام نمایند، بعد از مخاصمه و مجادلهٔ بسیار که میانهٔ امیرالمؤمنین و آن منافقین روی نمود، بر آن قرار یافت که بر مرقد منوّر و مطهر آن حضرت نماز گزارند.

* **حکایت:** در (ج ۲ ص ۳۱۷) کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که یکی از شیعیان و موالیـان سـرور مؤمنان عليه‌السلام، از اباهذیل علاّف که از ناصبیان بی دین و پیروان عمر لعـین اسـت سـئوال نمودنـد

وص ۱۸۱ ـ ۵۵۹ ـ ۵۶۶

که بعداز سیدانبیاء مقدّم و پیشوا کیست؟ ابَاهُذَیل گفت ابابکر، زیرا که حضرت رسول فرموده: قَدِّمُوا خَیْرَکُم وَ و لَّوا اَفْضَلَکُمْ و مردم همه به امامت ابی بکر راضی شدند.

آن مؤمن گفت: ای اباهذیل هرگاه سیّدکاینات صلی الله علیه و آله این سخن فرموده است و ابوبکر بر سر منبر گفت: **أقیلُونی و لستُ بخیرکم**، پس ابوبکر این سخن را دروغ گفت به درستی که خلاف قول رسول نموده، و خلاف کنندهٔ رسول و دروغگوی، امامت را نشاید و اگر راست گفت به طریق اولی.

و آنکه گفتی مردم همه راضی شدند، دروغ گفتی زیرا که انصار می‌گفتند: منّا امیر و منکم امیر و زبیر از مهاجرین بیعت نمی‌کرد تا آنکه شمشیر او بشکست، و چند نفر دیگر بر ابوبکر حجت گرفتند و بیعت به ابوبکر خر ننمودند، و سلمان رحمة الله علیه گفت:

ای قوم کردید و نکردید، و چه دانید که چه کردید؟

ای اباهذیل مرا خبرده از گفتن ابابکر بر سر منبر که مرا شیطانی است که مرا گمراه میسازد و در غلط می‌اندازد و دیوانه می‌کند، و او شما را خبر داد که من این حال دارم

و چنین کسی را امامت نشاید. (و ص ۲۰۲)

و خبرده مرا ای اباهذیل از آنکه عمربی پدر بر منبر گفت: که‌کاشکی مویی می‌بودم بر سینهٔ ابابکر و درجمعهٔ دیگر برمنبر گفت: بیعت ابابکر بی فکر وا ندیشه بود خدایتعالی از شرّ آن نگاهدارد پس هرکس که شما را بخواند به مثل آن، باید که بکشید او را

پس جواب بگو میان این دو سخن تفاوت این قدر چیست؟ و خبرده مرا که:

اگرحضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از خود خلیفه تعیین نکرده و مردم ابوبکر را خلیفه کردند پس چرا ابوبکرخر، عمر بی پدر را تعیین کرد (و ص ۱۰۷ ـ ۲۶۹ ـ ۵۲۸)

و عمر خلافت را به شورا انداخت و من تناقض در میان آنها در نصب خلیفه می‌بینم.

و دیگر مرا خبرده‌که عمر میانه شش نفر شوری‌کرد و ظنّ او این بود که این ها همه اهل بهشتند، وگفت که اگر مخالفت کنند دو چهار را، یا سه سه را، و عبدالرّحمن عوف با ایشان نبوده باشد باید بکشید آن دو را یا آن سه را، پس آیا این دیانت است‌که به قتل اهل جنّت امر نماید؟

پس اباهذیل چنان متحیّر شد که زبانش یاری نداد که یک کلمه جواب او بگوید.

پیامبر بیرون رفت از دنیا گرسنه و فرود آمد آخرت را سلیم، نگذاشت سنگی برسنگی تا رفت به راه خود و اجابت کرد خوانندهٔ پروردگار خود را

به دل هرکه بغض علی کرد جای ۸۹ ز مادر بود، عیب آن تیره رأی
که ناپاک زاده بود، خصم شاه ۳۲۲ اگر چند باشد بر ایوانگاه
قلم بر سراو بزن، همچو من ۳۸۷ که گم باد نامش به هر انجمن

فردوسی طوسی

طعن دوّم: که هرسه خلیفه شیطان در آن شریکند، آنکه اقدام کردند برکاری که مستحق آن نبودند بواسطه بیعت جمعی که بر آنها نیز حرام بود آن کار، زیرا که بیعت آنان بی اذن خدا و رسول واقع شده، و به فرمودۀ خدا و رسول صلی الله علیه و آله وصیّ و جانشین آن حضرت زوج بتول بود.

* چنانکه در فصول الحق از ابن مغاذلی شافعی، و در جمع بین الصّحیحین نیز مذکور است: جمعی از صحابۀ بنی هاشم در خدمت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله نشسته بودند که ناگاه ستاره‌ای از آسمان فرود آمد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:در خانۀ هرکه این ستاره فرود آید آنکس وصی من‌است بعد از من، آن ستاره در خانۀ علی فرود آمد، جمعی از منافقان در آن باب گفتگوهای ناشایسته کردند پس خدایتعالی این آیه (۱ - ۷ /نجم) را فرستاد:

بسم الله الرّحمن الرّحیم وَ النّجمِ اذا هَوىٰ ماضَلّ صاحِبُکُم وَ ما غَوىٰ وَ ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوىٰ اِنْ هُوَ اِلاّ وَحیٌ یُوحىٰ عَلّمَهُ شَدیدُ الْقُوىٰ ذُو مِرّةٍ فَاسْتَوىٰ وَ هُوَ بِالاُفُقِ الاَعلىٰ

به حق آن ستاره که فرود آمد،که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد، و خطایی ننمود و مرتکب باطل نشد، و سخن نمی‌گوید به هوای نفس و آرزوی طبع خود، و نیست آنچه می‌گوید جز وحیِ نازل شده، و آموخت او را این فرشته سخت با قوّت،(یعنی جبرئیل) که مأمور است و مستقیم در کار و راست درمأمورات خود.(الطرائف ج ۱ ص ۳۹)

* و این آیات صریح است که امیرالمؤمنین علیه السلام وصّی آن حضرتست نه دیگران، و آن سه منافق وصیّت حضرت سیّدکاینات صلی الله علیه و آله را نسیاً منسیّا انگاشته، ظالمانه مرتکب امر خلافت شدند، و در اکثر کتاب سیر و تواریخ به تفصیل ذکر شده و مجملی از آن در این رساله ذکر می‌شود.

* روایت است: چون حضرت سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله جهان فانی را وداع‌کرد به بهشت جاودانی نزول فرمود و مسلمانان چون خبر وفات حضرت رسول را شنیدند از همه جانب به مدینه جمع شدند تا ببینند که امر خلافت به که قرار خواهد گرفت. (بحار ج ۲۸ ـ ص ۱۷۹ تا ۱۸۳ و ۲۰۴ و ۲۸۵)

و ابابکر و عمر و عثمان و سایر منافقان لعنة الله علیهم در **سقیفهٔ شوم بنی ساعده** جمع شدند بعد از قیل و قال بسیار که در میان مهاجر و انصار در باب خلافت واقع شده **اتفاق نمودند که بیعتی که در روز غدیرخم نموده بودند با امیرالمؤمنین**علیه‌السلام **نسیاً منسیّا انگاشته** به ابی‌بکر خر بیعت کنند، اول کسی که بیعت کرد عمربن خطاب لعنةُ الله علیه بود، این مهم به سعی عمر ملعون تمشیت یافت و آن ضالّ مضل **جبراً قهراً** ابابکر خر را برمسند خلافت متمکّن ساخت، و اکثر مهاجر و انصار را آن شیطان امّت از راه راست بیرون برد و به بیعت ابابکر خر در آورد، الاّ بنی هاشم و دوازده نفر، هشت نفر از مهاجر، و چهارنفر از انصار که مخالفت عمر کرده بیعت به ابابکر خر نکردند، از مهاجر**خالدبن سعدبن عاص و مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمّار بن یاسر و ابوذر غفّاری و سلمان فارسی و عبدالله مسعود و بریده الاسلمی،** و از انصار **خزیمة بن ثابت ذوالشّهادتین وسهل بن حنیف و ابوایّوب انصاری و ابوالهیثم ابن التیهان،** و چون ابوبکر خر بر منبر رفت ایشان در کار وی بایکدیگر مشورت کردند، بعضی گفتند چرا وی را از منبر رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود نیاوریم و بعضی‌گفتند: اگرچنین کنید برخون خود یاری داده باشید وخود را درخطر افکنده باشید و خدایتعالی(در سورهٔ بقره ایه ۱۹۵) فرموده **وَ لا تُلقُوا بِاَیْدیکُم اِلَی التَّهلُکَة** ولیکن بروید

تا نزدیک امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شویم و باوی مشورت کنیم، پس به نزد آن حضرت رفتند، گفتند:
یا امیرالمؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حقّی را که تو به آن اولی‌تری، ترک کردی و ما خواستیم که پیش آن نامرد رویم و وی را از منبر رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آوریم چرا که حق، حقّ تو است و لکن کراهت داشتیم که کاری بی مشاورت توکنیم. حضرت امیرعلیه‌السلام فرمودند:
(صبر کنید) شما طاقت حرب ایشان ندارید، ولیکن به نزدیک این مرد روید
و وی را خبر دهید از آنچه از پیغمبر خود شنیده‌اید، و نصیحت او کنید. (و ص ۲۵۱)

پس ایشان رفتند تا گرد منبر رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفتند و آنروز روزجمعه بود، هر کدام از ایشان به نوبت برخاسته **آنچه لازمهٔ موعظه و پند بود** نسبت به ابی بکر به تقدیم رسانیدند، ابی بکر از نصیحت ایشان فی الجمله متنبّه شده از منبر به زیرآمد و به خانه خود رفت و سه روز در خانه بنشست و بیرون نیامده در **روز سوم** از خانه بیرون آمد و به خانه‌های جمعی که با او بیعت کرده بودند رفته

وص ۱۸۰ ـ ۲۴۳ ـ ۲۵۴

هرآینه بتحقیق که دنیای شما نزد من خوارتر است از استخوان‌های گوشت گرفته شدهٔ خوکی که در دست جذامی باشد.

استقاله بیعت می‌کرد و می‌گفت: **أقیلونی اقیلونی.** (و ص ۱۸۱ همین کتاب علیه السلام)

عمر و عثمان و ابوعبیده جراح و سالم مولای ابی‌حذیفه و عبدالرحمن بن‌عوف و سعدبن ابی‌وقّاص هریک با صدنفر نامرد و خالدبن ولید و مغیره با مردم بسیار همگی سلاح‌ها پوشیده به نزد ابوبکر رفتند، و عمر سگ پدر دست ابوبکر خر را گرفته گفت:

برخیز تا به مسجد رویم، ابابکر ابا نمود و گفت: **اقیلونی.** عمر ملعون گفت:

این زمان اقلیونی می‌گویی که ما خود را در زبان خلق انداختیم؟ اگر تو این کار را ابا کنی و امتناع نمایی (حیله های سقیفه آشکار می‌گردد و) مردم برما لعنت نمایند. ابابکر گفت: **استقاله می‌کنم.**

عمر ناپاک گفت: تو از ما اخذ بیعت کردی و در خلافت شروع نمودی، اکنون استقاله می‌کنی؟
اگر محترمانه متصدّی امر خلافت شدی نیک، و الاّ ترا به قتل می‌رسانیم.

ابوبکر گفت: **من همیشه در آرزوی امر خلافت بوده‌ام** و این مهم را خواهانم
اما مردم برمن اقامت حجت‌های شرعی می‌کنند و من بر سر منبر خجل میشوم.

عمر سگ پدر و اصحابش، آن ابوبکر خر ملعون را جبراً به مسجد رسول آوردند.

حضرت امیرعلیه السلام با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند، عمر ملعون گفت: ای اصحاب علی به خدا که اگر یکی از شما مثل آن سخنان(حق)که قبل از این‌گفته به زبان جاری سازید، سرش را از تن برکنم، پس خالدبن سعد ابن العاص برخاست و گفت: ای پسر صهّاک حبشیّه به شمشیرهای خود ما را تهدید می‌کنید؟ یا به جمع خود ما را می‌ترسانید؟ به خدا که شمشیر ما از شمشیرهای شما تیز تر است و ما از شما بیشتریم، اگرچه به عدد اندکیم زیرا که **حجّت خدا در میان ماست.**

به خدا که اگر می‌دانستم که آنچه من می‌دانم فرمان برداری امام بر من اولی‌تر است
من شمشیر برکشیدم و با شما جهاد کردم در راه خدا. پس امیرالمؤمنین‌علیه السلام وی را گفت:
بنشین یا خالد که خدایتعالی مقام تو را بشناخت، وی نشست و بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: **الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا**صلی الله علیه و آله و إلاّ هر دو گوشم کر باد که می‌گفت:
برادر و پسر عمّم درمسجد نشسته باشند که جماعتی از سگان دوزخ بیرون آیند،

و من شک نمی‌کنم که شمایید آن سگان جهنّم. (و ص ۱۸۳)

پس عمر خبیث قصد وی کرد، حضرت امیر برجست ویرا گرفت و بر زمین زد و فرمود:
ای پسر صهاک حبشیه اگر وصیتی از حضرت پیغمبر(به صبرکردن) نمی‌بود
به تو نشان می‌دادم که کدام یک از ما ضعیفتر است. **(تفصیل قضیه: الاحتجاج جلد ۱ ص ۱۸۶)**

وص ۲۵۱

❋ در کتاب (سلیم بن قیس هلالی ح ۱ و) احتجاج شیخ طبرسی (ج ۱ ص ۲۰۴) و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده:

چون ابوبکرخر به خلافت و امارت ظالمانه مقرر شد به مسجد حضرت رسولﷺ آمده بر منبر برآمد، پیری رسید در غایت پیری و ضعف و تکیه برعصا کرده بود و هیچ یک از صحابه او را نمی‌شناختند به منبر بالا رفت و می‌گریست وگفت:

۳۴

اَلْحَمدُ لله الَّذی لَم یُمیتنی حَتیٰ رَأیتُک فی هذَا الْمَکان اَبْسِط یَدَکَ فَاِنّی اُرید اُبایِعک
یعنی: حمد خدا راکه نمردم تا تو را در این مکان دیدم، دست
بگشای به درستی که من می‌خواهم با تو بیعت کنم، و ابوبکر پلید دست بگشود و آن پیر خبیث با او بیعت کرد و از منبر فرود آمد و بی توقّف از مسجد بیرون رفت و اول کسیکه به بالای منبر رفته به ابی بکر خر بیعت کرد آن **پیر پلید** بود. **(گلگشت نور حدیث ۳۶۹ ـ ۳۷۰)**

۲۵۶

سلمان فارسی گفت: من در مسجد بودم چون حال را بدان منوال دیدم، به خدمت مولای مؤمنان و پیشرو اهل جنان آمدم او را از بیعت نمودن مردم با ابی بکر مطلع نمودم. آن حضرت فرمودند:
ای سلمان اول کسی‌که برمنبر برآمد و به ابوبکر بیعت کرد دیدی و شناختی؟ گفتم:
دیدم پیری را، وصفت آن پیر و اقوال او را عرض‌نمودم،وگفتم سخن آن پیرخیلی برمن سخت بود
زیرا که چنان معلوم شد که **شماتت می‌کرد به موت رسول خدا**ﷺ **و شادی می‌نمود.**
حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام فرمودند: ای سلمان دانستی که آن پیرکه بود؟ گفتم نه، فرمودند:
او **ابلیس** بود و سبب آمدن و بیعت کردن و شماتت نمودن او آن بود که در **روز غدیرخم**که حضرت رسولﷺ مرا به امامت و خلافت منصوب‌گردانید و فرمودند: **مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاه** ابلیس غمگین شده و ابالسه و شیاطین و مَرَده و اصحاب او نزد او رفتند و گفتند: این امّت، امّتی مرحومه و معصومه‌اند و تو را و ما را وسوسه نمودن و اغوا کردن ایشان مِن بعد میسّر نخواهد شد به جهت آنکه **دانستند که امام ایشان بعد از رسول کیست** و مقتدای خود را شناختند و با او بیعت کردند، از گفتهٔ آنان حزن و اندوه ابلیس زیاد شده و (با شناختی که از منافقین داشت) گفت:

قال علیٌعليه‌السلام: اَعْظَمُ الْخِیانَةِ خِیانَةُ الْاُمَّةِ. { ۲۹۲۱ } بزرگترین خیانت، خیانت به امت (پیامبر) است.

ظنّ من آن است که این امّت بعد از فوت رسول، ترک علیّ کرده گمراه شوند.

و مولای مؤمنان علیه السلام فرمودند: مخبر صادق صلی الله علیه و آله مرا از این حال اخبار نمود و فرمودند:

چنان خواهد شد که ظنّ ابلیس است، و امّت من بعد از من

ترک تو خواهند کرد، و به ابوبکر اقتدا خواهند نمود. (و ص ۲۷۸)

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی چون ابلیس برمنبرمن با ابوبکر بیعت‌کند و از مسجد بیرون‌رود ابالسه و شیاطین و مرده و اصحاب خود را جمع کند و گوید که زعم شما آن بود که من بر اغوای آنان قادر نباشم و آنان گمراه نشوند، دیدید که چگونه آنها را اغوا کردم؟ و گمراه گردانیدم که ترک کردند آن کسی را که خدا و رسول به متابعت و اطاعت و انقیاد او امر نموده‌اند، و به دیگری بیعت کردند؟ و اقتدا نمودند که در شأن آن جماعت گمراه، الله تعالی فرموده:

وَ لَقَد صَدَّقَ عَلَيهِمْ اِبليسُ ظَنَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إلاّ فَريقاً مِنَ الْمُؤمِنينَ (سوره سبا آیه ۲۰)

* در کتاب احتجاج (ج ۱ ص ۲۰۶) شیخ طبرسی از سلمان رحمة الله علیه روایت است: چون مردم به ابوبکرخر بیعت‌کردند درآنشب حضرت امیر علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به جهت **اتمام‌حجّت** بر مرکب سوار کرده دست حسنین علیهما السلام را گرفته به خانه هر یک از **اهل بدر و مهاجر و انصار** رفته ذکر حقّ خود نمود و طلب نصرت و یاری از آن جماعت می‌خواست.

پس قبول نصرت آن حضرت ننمودند هیچ یک از آن قوم **مگر چهل و چهارنفر،** آن حضرت آنها را امر نمود که سرهای خود را تراشیده و سلاح جنگ و جدال پوشیده و در اوّل‌صبح حاضر شوند، و آن چهل و چهار مرد آن شب بیعت کردند که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال برندارند، چون صبح شد از آن جماعت وفا به عهد و پیمان خود ننمودند، **مگر چهار نفر.**

راوی گوید پرسیدم نام آن چهار نفرکدامست، گفت من (سلمان) و ابوذر غفاری و مقداد ابن الاسود الکندی و زبیر العوام، و تا دو شب دیگر آن حضرت به همان طریق (اتمام حجت) به در خانه اهل مدینه می‌رفت و از آنها مدد و یاری می‌خواست، بغیر از آن چهل و چهار نفر هیچ کس قبول اطاعت نمی‌نمود و چون صبح می‌شد الا آن چهار نفر، دیگری حاضر نبود.

زوج بتول چون آن **بی وفایی** را از آن گروه گمراه مشاهده نمودند در منزل خود نشسته به جمع و تألیف نمودن قرآن مشغول شد، و چون از آن امر فارغ شدند به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده به

آواز بلند فرمودند: ای مردمان از آن روزی که سید کائنات ﷺ رحلت نمودند
بعد از فراغ ازغسل و دفن آن حضرت مشغول بودم به جمع نمودن قرآن
و در قرآن آیه‌ای نیست مگر فراگرفته‌ام تأویل آن را از حضرت رسول ﷺ
و بازگشته به منزل خود تشریف بردند. (و ص ۷)

و چون ابابکر و عمر در فکر بیعت از آن حضرت افتادند، علی‌علیه‌السلام به همان طریق با حضرت فاطمه و حسنین‌علیهما‌السلام بر در خانه اهل مدینه آمده، هیچ یک از آنـان قبـول نـصرت و یـاری آن حـضرت نکردند مگر آن چهار نفرکه ایشان سرهای خود را تراشیده بامداد به خدمت حضرت امیرعلیه‌السلام آمدند.
*و به روایتی آنکه آن حضرت از مدینه بیرون رفته از قبایلی‌که نزدیک بودند **یاری خواست،** هیچ کدام قبول ننمودند و **یاری نکردند،** آن حضرت **بی وفایی** قوم، و اجتماع مردم به ابوبکر خائن را مشاهده نمودند و آزار و الم بسیار از ابابکر و عمر به آن حضرت رسید، از روی تعدّی و جبر از آن حضرت **بیعت ظالمانه**گرفتند، و درچگونگی بیعت نمودن آن حضرت با آن بی ملت
اختلاف بسیار واقع شده؛ انشاء الله تعالی بعضی از آنها بعد از این مذکور خواهد شد. (و ص ۱۶۶)

* درعین الحیوة از امام ناطق جعفرصادق‌علیه‌السلام روایت است: چون حضرت امیرعلیه‌السلام‌را به مسجد آوردند برای بیعت ابوبکرلعنة الله علیه، مولای مؤمنان‌علیه‌السلام رو به قبر رسول الله‌ﷺ نموده ایستاد و این آیه (۱۵۰ـ اعراف) را خواند: **قالَ ابْنَ اُمّ انَّ الْقَومَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقتُلُونَنی**، یعنی: ای برادر، این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد مرا بکشند، پس دستی از قبر مبارک آن حضرت بلند شد به جانب ابی بکر که شناختند دست مبارک حضرت رسول‌ﷺ است
و صدایی از قبر برآمدکه شناختند صدای آن حضرت است و این آیه (۳۷/ کهف) را شنیدند که:
اکَفَرْتَ بِالّذی خَلَقَکَ من تُراب ثُمّ من نُطفَة ثُمّ سَوّاکَ رَجُلاً (و ص ۱۸۷ ـ ۲۰۴ ـ ۲۱۵)
آیا کافر شدی به آن‌خدایی‌که تو راً از خاک آفرید پس تو را به حدّ رجولیّت رسانید و مردی کرد.
* نیز در آن‌کتاب در حدیثی دیگر است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود.
* درکتاب احتجاج (ج ۱ ص ۲۱۶) ذکر شده که سلمان گفت: من و زبیر و ابوذر و مقداد از روی جبر و اکراه به ابی بکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طوع و رغبت به آن بی ملّت بیعت نمودند و در آن روز **نبودیم ما چهار نفر هیچکدام درشت گوتر از زبیر**که چون بیعت به ابوبکرکرد

۲۵۲

(بحار ج ۲۸ ص ۲۲۰ و ۲۲۱)

باید که بوده باشد رجوع تو بسوی حقّ؛ پس هر که جدا شود از حقّ هلاک گردد.

خِطاب به عمر حطّاب نموده گفت:

یابن صهاک اگر آن **جماعت از دین برگشته اعانت و یاری تو نمی‌کردند**

هرگونه که ممکن بود مقدّم می‌داشتم علی را با این شمشیر.

عمر از شنیدن نام مادر فاحشه‌اش در غضب شده گفت تو نام صهّاک می‌توانی برد؟
و زبیر گفت: صّهاک کیست که من نام او نبرم؟ صهاک کنیز حبشی بود از جدّ من عبدالمطّلب و زنا کرد با او نفیل، و خطّاب پدر تو بهم رسید و چون عبدالمطّلب به این معنی وقوف یافت صّهاک را به نفیل بخشید بعد از تولّد خطّاب، و خطّاب بندهٔ جد من است و زائیده شده از زنا پس صلح نمود میانه ایشان ابابکر و دست از هم برداشتند.

و چون ابابکر خاطر از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن چهار نفر جمع نمود، عمر به سلمان گفت: چونکه تو و صاحب تو بیعت کردید الحال هر چیز میخواهی بگو، گفت سلمان که گفتم:
گواهی می‌دهم که شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که **گناه و ذنوب ابابکر و عمر** و عذاب این دو منزل سقر برابر وزر و وبال و **عقاب جمیع این امّت** است. (و ص ۹ - ۱۲۱)

پس عمر بی پدرگفت: بگو هر چه می‌خواهی هرگاه تو و صاحب تو بیعت کردید
سلمان گوید گفتم: خوانده ام در بعضی کتب که خدایتعالی نوشته است:
اسم و نسب و صفت تو را در یکی از درهای دوزخ، عمر گفت: بگو هر چه می‌خواهی.
سلمان گوید گفتم: در وقتی سئوال کردند از سیّد کائنات صلی الله علیه و آله از تفسیر آیه (۲۵ و ۲۶ سوره فجر)
فَيَوْمَئِذٍ لايُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ وَ لايُوثِقُ وَثاقَهُ اَحَدٌ آن حضرت فرمودند:
آنکس عمر است که عذاب هیچکس بیشتر از عذاب او نباشد، پس عمر گفت:
خاموش شو که خاموش گرداند آواز تو را خدایتعالی.
پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: ای سلمان ساکت باش پس خاموش شدم
و به خدا قسم که اگر آن حضرت مرا امر به خاموشی نکرده بود هر آینه خبر می دادم
هر چیزی‌که نازل شده بود (در قرآن و کلام پیامبر از عذاب‌ها) برای او و صاحب او ابوبکر خر.

۳۷ * دربعضی نسخ بنظر رسیده: **عاشورا** روز قتل امام حسین علیه السلام به حساب اهل فرس، درهمان روز

۹۳ وص ۴۵۵

قال علی علیه السلام: اَظْهَرُ النّاسِ نِفاقاً مَنْ اَمَرَ بِالطّاعَةِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِها وَ نَهى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَمْ يَنْتَهِ عَنْها. {۳۲۱۴}

بود که به اهتمام عمربی‌پدر در **سقیفهٔ** بنی ساعده عقد بیعت به جهت ابابکرخر گرفتند. ظاهر است که اگر بعد از رسولﷺ حق به صاحب حق می‌رسید این همه خون بنا حق ریخته نمی‌شد و تصدیق این مقال اینکه، شخصی از امام محمد باقرعليه‌السلام سؤال نمود از خلافت ابابکر و عمر؟ حضرت فرمودند: **ریخته نشد یک قطره خون از ما و شیعیان ما مگرآنکه وبال آن درگردن ابابکر و عمر لعنة الله علیهما است تا روزقیامت.** (اسرار آل محمد ﷺ ح ۲۵)

❋ روایت است: یکی از عمر منزل سقر پرسید **حیله گرترین مردم** که باشد؟ گفت: **ابابکر،** که در روز سقیفهٔ شوم بنی ساعده با من شرط کردکه تو دست درازکنی‌که با من بیعت کنی، من اباخواهم نمود و با تو بیعت خواهم کرد، و چون من دست پیش بردم که به ابی بکر بیعت کنم او از سر قول خود گذشته تغافل نمود، ناچار من به جهت تمشیت این مهم با او بیعت کردم.(وص ۲۰۳)

❋ **حکایت:** طبرسی‌از علمای امامیه، در کتاب احتجاج (ج ۲ ص ۲۸۳) آورده: هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین همامین امام جعفر صادقعليه‌السلام و امام موسی کاظمعليه‌السلام است از کوفه به بصره آمد، و اعلم اهل بصره عمروبن عبید بصری در هر روز جمعه بر فراز منبری می‌رفت و مسائل حلال و حرام بیان می‌نمود. پس هشام گفت: ای اعلم علمای این زمان من مردی غریبم مرا رخصت هست که چیزی پرسم؟ گفت: بپرس.

أَفَلا يَتَدبّرونَ الْقُرآنَ أَمْ عَلىٰ قُلوبٍ أَقْفالُها (سوره محمّد ﷺ آیه ۲۴)

آیا (منافقان) در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند؟ یا بر دلهای خود قفل‌ها زدند؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: برای تو قلب و مسامعی است.

اگر مشیت خداوند تعلّق بگیرد که بنده‌ای را هدایت کند

گوش و دل او را باز و مفتوح می‌کند، و هرگاه (شخص گناهانی کند که خداوند) غیر آن را برای بنده‌ای اراده فرماید، گوش‌های دل او را می‌بندد و آن شخص دیگر صالح و شایسته نگردد.(تفسیر جامع ج ۶ ص ۴۰۷)

وص ۱۰۸ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ ۲۹۶ ـ ۴۳۹

وص ۷ ـ ۲۶ ـ ۲۳ ـ ۷۳ ـ ۲۲۶ ـ ۲۵۰ ـ ۴۴۴ ـ ۵۴۵

آشکارا ترین مردم از روی نفاق و دورویی کسی است که امر کند به‌طاعت (خدا) و خود عمل نکند به آن، و نهی کند از معصیت و خود باز نایستد از آن.

هشام گفت: آیا تو **چشم** داری؟ عمرو گفت: اگر چه سؤال تو احمقانه است، چشم دارم. گفت: چه می‌کنی از آن؟ گفت: به آن ملاحظهٔ اشخاص و الوان موجودات می‌نمایم ،باز گفت: آیا **بینی** داری و چه می‌کنی از آن؟ گفت:استشمام رایحه‌ها از آن می‌نمایم، باز گفت آیا **زبان** داری و چه کار تو می‌آید؟ گفت: دارم و بدان سخن میگویم، و نیز از **گوش** پرسیدم و گفت بدان استماع می‌نمایم ، و به دست می‌گیرم و به **دهن** چیزی می‌خورم و می‌آشامم و به پا راه می‌روم.

پس گفت: **قلب** داری؟ گفت دارم، و مرا همهٔ اعضاء و جوارح و حواسات هست و اگر شکّ و شبهه‌ای حواس را باشد نزد دل می‌رود و او را رهنمائی می‌کند و ازالهٔ شک از آنها می‌نماید.

هشام گفت: ای دانای زمان، **خدای تعالی جوارح شما را بی امام و امیری نگذاشت، پس آیا این همه خلایق را بی امام و امیر واگذاشت تا کافه خلایق در شک و حیرت بماند؟** و اختلاف ایشان را رفع ننماید و ایشان به رای خود امام تعیین نمایند و هر کدام هر یک را خواهند امام نمایند؟ واین امریست بغایت عجیب، پس عمرو بن عبید هیچ نگفت، و از منبر بزیر آمد و هشام را در بر گرفت و به خانه برد و از این مقوله دیگر سخن ننمود. (امالی‌صدوق مجلس ۸۶)

ولای مرتضی دانی که رانیست؟ / **هر آنکس را که ما در پارسا نیست**
اگر اصلش درست و پاک باشد / **دلش را میل با پاکان چرا نیست ؟**
خطای مادر اندر وی اثر کرد ۸۹ **صوابست اینکه میگویم،خطا نیست**
بیا تا از سر انصاف یکره / **بگویم گر ترا میل جفا نیست**
سلونی با اقیلونی برابر ۱۸۱ **همی‌داری،تورا شرم ازخدا نیست؟**

طعن سوم: اگر چه بیعت ظالمانه به فرمودهٔ ابابکر خر واقع شده

اما عمربی پدر شریک غالبست و عثمان سگ پدر نیز با آنان در این امر موافق است.

روایت است از مسلم و بخاری و طبری و واقدی و ابن عبدربه و صاحب کتاب اضاف الحامد و عمربن شیبه که همه از اعیان علمای دانشمندان سنیان بی دین‌اند که چون خلافت ابوبکر خر در دلها رسوخ یافت، عمر بن الخطاب و خالد بن ولید و سالم مولای ابی حذیفه و مغیره به در حجرهٔ فاطمه علیها السلام آمدند، پس عمر ملعون گفت:

یا اباالحسن بیا با ابابکر بیعت کن. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

*** من مشغولم به مصیبت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و به جمع کردن قرآن ***

عمرگفت: یا علی اگر تو بیرون نمی‌آیی من داخل سرای تو میشوم، و حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمودند:

خدای تعالی بر تو **حرام** گردانیده است که بی اذن داخل خانه شوی که من بی مقنعه‌ام،

تا سه بار آن ملعون گفت که من داخل سرای می‌آیم و همان جواب از سیّدة النّساء شنید.

پس عمر سگ پدر داخل خانه آن معصومه شد با جمعی که با وی بودند و حضرت خیرالنساء علیهاالسلام فریاد برآورد و گلیمی که در خانه فرش کرده بود برگرفت و برسرانداخت (وص ۲۴۱ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۲)

و آن منافقان گریبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفتند و از خانه بیرون آوردند،

و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام فریادکنان و اشک ریزان از عقب آن حضرت بیرون آمد.

چون ابابکر حضرت فاطمه علیهاالسلام را دید گفت: بازگردانید علی را و فاطمه را به خشم نیاورید که من از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله **شنیدم که هرکه فاطمه را به خشم آرد، مرا به خشم آورده باشد و هرکه مرا به خشم آورد خدایتعالی را بخشم آورده باشد.** (و ص۳۴ ـ ۱۶۷)

***** و به روایتی (بحار ج ۲۸ ص ۲۷۰ و ۲۷۱) آنکه درب خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در آنروز سوختند و داخل شدند، و عمر منزل سقر می‌گفت: (و ص ۱۷۱ ـ ۲۰۹ ـ ۲۳۰)

به خدا قسم که خانه را بر شما می‌سوزانم یا به جهت بر می‌آیید و به ابی‌بکر بیعت می‌کنید

و به هر تقدیر چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه علیهاالسلام در پشت در نشسته است

عمربی پدر در بر شکم آن معصومه علیهاالسلام زد که فرزندش **محسن** علیه‌السلام سقط شد

و غلام عمر لعنة الله علیه تازیانه‌ای بر کتف آن معصومه علیهاالسلام زد، و اثر آن تا مدّتی ماند

و باقی بی ادبی‌های آن ملاعین در آن روز در (باب ۱۸) مطاعن عمر پلید ذکر می‌شود

در اینجا به همین قدر اکتفا رفت و اختصار شد؛ بابا فقانی گوید:

من آن امام نخواهم‌که آتش افروزد ۱۰۴ برآستانهٔ صدر الکلام کهف انام

من آن امام نخواهم که بهرباغ فدک کند زحرص به اولاد مصطفی ابرام

من آن امام نخواهم که در خلا و ملا برند تا به ابد مردمش به لعنت نام

(تفسیر جامع ج ۳ ص ۷۹)

برحاشیهٔ برگ شقایق بنویسید گل تاب فشار در و دیوار ندارد

طعن چهارم: آنکه عمر سرکردهٔ منافقین خود را امیرالمؤمنین خواند با اینکه میدانستندکه این اسم مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است و در بعضی نسخ ذکر شده که چـون ابی‌بکر خر خلیفه شد خود را خلیفه رسول الله می‌نامید، و چون نوبت خلافت به عمر بی پدر رسـید خود را امیرالمؤمنین خواند و عثمان سگ پدر نیز تتبّع عمر نمود و خلفای بنی‌امیّه و بنی عبّاس نیز پیروی ایشان نموده هریک به امارت نشستند و خود را امیرالمؤمنین خواندند. (وص۲۳)

❋ در کتاب ایقاح که از مولّفات محمدبن جریر رستم طبری امامیست آورده: روزی یحیی برمکی از هشام بن الحکم که از راویان امامین همامین امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است پرسید که مشهور است که علی ابن ابی طالب، عمربن الخطّاب را امیرالمؤمنین می‌خواند یا در آن خواندن و نام نهادن صادق بود یا نه؟ هشام گفت صادق بود

یحیی گفت: پس چرا انکار استحقاق امامت عمربی پدر میکنی؟ (بحار ج ۳۷ ص ۳۳۱)

هشام گفت: خدایتعالی (در سوره صافات آیه ۹۱) نیز از زبان حضرت ابراهیم وصف کرده بُتان را به اله در آنجا که می‌فرماید: **فَراغَ اِلیٰ آلِهَتِهِمْ** و حال آنکه فی الحقیقه، اله نیستند و در صدق کلام حق تعالی شک نیست. (مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۳۶۹)

پس براین قیاس میتواند بودکه علی علیه السلام وصف(ظلم)عمر راکرده باشد به‌امیرالمؤمنین و فی‌الحقیقه چنین نباشد، و نیز می‌تواند بود که (از جهت تقیه) حضرت امیرالمـؤمنین علـیّ اجـرای آن وصـف برایشان بحسب اصل و فرع لغوی کرده باشد، یعنی **امر کننده بر مؤمنان** و هر چند امیر فاسق و غاصب باشد، چون امر (ظالمانه) او بر مؤمنان جاری شود او را امر کنندهٔ برمؤمنان می‌توان گفت.

۳۳ ❋ **این اسم مخصوص به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و بر دیگران این اسم جایز نیست.**

❋ روزی سید کاینات صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علّی علیه السلام نموده و فرمودند: **یا علی تو امیر اهل آسمان و زمینی و امیر کسانی که بگذشتند و امیر آن کسانی که باقیند تا روز قیامت.** (فتوحات القدس)

* درکتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است: در شب معراج حضرت باری عزّ اسمه به من خطاب نموده فرمودند: **امیرالمؤمنین** علیّ را از من سلام برسان، پس نام نبردم به این نام هیچ فرد را قبل از او، و نام برده نشود به این نام هیچ کس بعد از او. (بحار ج ۳۷ ص ۲۹۱)

* در(بحار ج۳۷ ص ۳۱۱ و) کتاب فردوس الاخبار از حذیفه یمانی نقل شده و جمهور سنیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند: اگر می‌دانستند مردمان که چه وقت خدایتعالی جلّ جلاله علیّ را امیرالمؤمنین نام کرده و به این نام او را خوانده منکر(ولایت) او نمی‌شدند، و او را وقتی **امیر المؤمنین** خواندند و حال آنکه آدم در میان روح و جسد بود، یعنی: هنوز روح در جسد او داخل نشده بود، و در وقتی که حضرت عزّت تعالی شأنه خطاب به ذرّات آدم کرد و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی تو پروردگار مایی، خطاب عزّت به ایشان رسید: **من پروردگار شمایم و محمّد نبیّ شما و علیّ امیر شما است.** (و ص ۵۲ ـ ۵۹)

* در کتاب فتوحات القدس آمده: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده گفت: یا اباالحسن ترا امیرالمؤمنین می‌گویند پس که ترا امیر کرد برمؤمنان؟ آن حضرت فرمودند: خدایتعالی عزّوجلّ مرا امیر ایشان ساخته، پس آن مرد به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: یا رسول الله آیا راست می‌گوید علیّ که خدا او را امیر بر خلقان ساخته؟ (وص ۳۹۸)

پس سیّدکاینات صلی الله علیه و آله در غضب شد و فرمود: خدایتعالی او را **امیرمؤمنان و ولیّ خود** ساخته در بالای عرش و ملائکه را بر آن گواه گرفت که علیّ خلیفه خدا و حجت اوست و پیشوای مسلمانان است، **و طاعت او طاعت خداست، و معصیت او معصیت خداست و منکر امامت او منکر نبوّت من است،** هر که او را شناخت مرا شناخت و هرکه فضل او را ندانست، فضل مرا ندانست، و جنگ او جنگ با منست، و هر که او را ناسزا گفت به تحقیق که ناسزا گفت مرا، و او از من است و خلق شده از طینت من و خلق شده از سرشت من، و شوهر دختر من است و پدر دو فرزند من حسن و حسین است، و **من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه امام از فرزندان حسین علیهم السلام همه حجّت‌های خدائیم برخلقان او دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدایند.**

وص ۲۲ و ص ۴۵۶ ـ و باب ۴۲ ـ و ص ۱۲ ـ ۵۴۷

هرکه غشّ (و آلودگی ایجاد) کند با مردم دردینداری آنان، پس او دشمن است با خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله.

❋ در(**بحار ـ ج ۴۱ ص۱۶۹ و**) کشف الغمه آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا ابالحسن با آفتاب سخن گوکه با تو تکلّم نماید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آفتاب را مخاطب ساخته گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیک اَیّها العَبدُ المُطیعُ لِلّه، آفتاب جواب داد اَلسَّلامُ عَلَیک یٰا اَمیرَ المُؤمنین و اِمٰامَ المُتّقین و قائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلین یٰا عَلِیّ اَنتَ وَ شیعَتُکَ فی الجَنَّه. (و ص ۳۷۶)

❋ در(**بحار ج ۲۷ ص ۱ و**) **کتاب ملتفتات** از امام جعفرصادق علیه السلام روایت است: نوشته شده به خط روشن و جلی در عرش و کرسی **لا اِله اِلاّ الله مُحَمَّد رسوُلُ الله عَلیٌّ اَمیرُ الْمُؤمنین.** (و ص ۱۱ ـ ۱۱۷)

❋ (**بحار ـ ج۷ ص۱۲۷ و ۱۶۶ و**) خوارزمی که یکی از علمای سنیان عمری بی‌دین است در یکی از کتابهای خود ذکرکرده: در روز غدیرخم که حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله به امر و فرمان ربّ العالمین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه و جانشین خود قرارداد در آن روز فرمودند:

ای گروه مسلمین بپرهیزید از خدا و بیعت کنید با علی که او **امیرمؤمنان** است

و کسی که اول به این اسم به مولای مؤمنان سلام کرد و بیعت نمود عمر عهد شکن ملعون بود که گفت: بخّ بخّ لک یا علیّ صِرتَ مَولانا و مولی کل مؤمن و مؤمنة

خوشا حال تو یا علی گردیدی پیشوای من و هر مؤمن و مؤمنه‌ای، تا اینجا کلام خوارزمی است.

❋ در کتاب بحرالمناقب روایت است از سالم مولای علی که گفت: بودم روزی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آمدند ابابکرخر و عمربی‌پدر و هر دو گفتند:

السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته

و جمعی از مؤمنان گفتند: به آنان که حضرت علی امیر مؤمنان است در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس عمر گفت: به فرمودهٔ خدا و امرِ حضرت رسول امیرمؤمنان است.

حکایت: **درکتاب احسن الکبار و کتاب لوامع الانوار و درکتاب حدیقة الشّیعه (ج ۱ ص ۴۲۶)**

مولانا احمد اردبیلی آمده: در وقتی که عمر بی پدر به شام رفته بود عباس همراه او بود، اهل شام عمربی پدر را امیرالمؤمنین می‌خواندند، عبّاس گفت او امیرالمؤمنین نیست باین نام براو سلام نکنید که من سزاوارترم به این نام از او، عمر سگ پدر از گفته عباس رنجیده و گفت: خواهی تو را خبر دهم کسی که سزاوار این نام و این کار است کیست؟ عبّاس گفت بلی، عمر بی پدر گفت: مردیست که او را در مدینه گذاشتیم و او **علی بن ابی طالب** علیه السلام است.

و ص ۳۳

قال علیٌ علیه السلام: مَنْ زاغَ ساءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، و حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّیِّئَةُ، وَسَکِرَ سُکْرَ الضَّلالَة. {۸۹۳}

و ص ۱۴۳ ـ ۱۶۷

عبّاس گفت: هرگاه او را احق از خود می‌دانستید تو و ابابکر چرا غصب حقّ او می‌کردید؟
عمر گفت: ما او را افضل می‌شناسیم و بدان اقرار داریم، ولیکن ویرا مقدم نداشتیم از آنکه قریش کینه او در دل داشتند ترسیدیم که بر او عرب جمع نیایند و این کار از دست ما برود و تقدیم ما و تأخیر او سبب این بود، و خلافت ابابکر کار ناگهانی بود خدا از شر او نگاه داشت.
عباس گفت: (ای سگ حرامزاده) این چه عذرهای ناموجه است؟ این قدر **کینه‌ای که از علی در دل قریش بود صد برابر آن از رسول الله ﷺ در دل ایشان بود،** پس بایستی که از این قرار حضرت رسول الله را مردمان به رسالت تمکین نمی‌کردند و ابوجهل و ابوسفیان را مقدّم میداشتند، و چون خدا و رسول، علی را امر به قتال کفّار نمودند پس اولی و انسب آن است که مردم از خدا و رسول برنجند و (ای مرتدّ) نمی‌دانی که عداوت با او، عداوت با خدا و رسول است؟
و گفتی ترسیدم که عرب براو جمع نیایند، **اطاعت عرب شرط امامت نبود**
پس از این قرار تو و ابابکر خر (و خلفای بنی امیّه و بنی عبّاس لعنة الله علیهم همه) امام باشید زیرا که عرب همه اطاعت شما کردند. **(و ص ۲۰۵ ـ ۲۱۲ ـ ۲۲۷)**
و بیعت ابابکر ناگهانی نبود بلکه تو او را مقدم داشتی تا او هم تو را مقدم دارد
و حکومت از دست نرود، چگونه خلافت ابابکر ناگهانی باشد که در روز اول زیاده از چهارنفر که یکی تو بودی کسی دیگر براو بیعت نکرد؟ و تو به زجر و تهدید و وعده و وعید مردم را به بیعت آن ملعون پلید درآوردی و به خلافت ظالمانه ناقص دو روزه، خود را و جمع کثیر از امّت را حطب نار جهنّم ساختی و الان برکردار (ظالمانۀ) خود واقفی اما پشیمانی سودی ندارد.
❋ درکتاب ذخیرة القیمة فی ترجمه منهاج آمده: در روز اول خلافت ابابکر خر بعد از مبایعت عمربن خطّاب و چهار نفر به ابی بکر بیعت کردند، ابوعبیدۀ جرّاح و سالم مولای حذیفه و اسد بن حصیرو بشربن سعد، غیر از این چهار نفر دیگر کسی در آن روز با آن ملعون بیعت نکرد.
❋ در(**بحار ۳۷ ص ۲۹۴ و**)کتاب فریقین از ابن عباس روایت شده: به حضرت رسولﷺ رسانیدند که جمعی از قریش انکار می‌نمایند که علی ابن ابیطالب را به امیری مؤمنان نام برند و آن حضرت را (از روی حسد) لایق و شایستۀ این امر نمی‌دانند

هرکه (از حقّ) **میل** (و انحراف پیدا) **کند، بد گردد نزد او** (نیکی و) **حسنه، و نیکو گردد نزد او** (گناه و) **سیئه، و مست گردد مستی** (بادۀ) **گمراهی.**

حضرت خاتم النّبییّن صلی الله علیه و آله بر منبر رفته فرمودند: (و ص ۱۷ ـ ۲۳ ـ ۴۵۶ ـ ۵۴۷)

ای گروه مردمان به درستی که خدایتعالی برانگیخت مرا بسوی شما به پیغمبری و امر کرد بگردانم علی را امیر شما، هرکه را من نبی اویم علی امیر اوست

خدایتعالی علی را بر شما امیر ساخت و به من امر کرد که به او امیر بگویم تا از من بشنوید و اطاعت او کنید، و هرچه علی امر کند آن را انجام دهید و هرچه را نهی کند آن را انجام ندهید و علی امیر شماست در حیات من و بعداز وفات من، به درستی که خدایتعالی امیر ساخت بر شما و

نام برد او را امیرالمؤمنین، و نام نبرد هیچ کس پیش از او به این اسم.

و رسانیدم به شما به آنچه مأمور بودم از پروردگار شما، هرکه اطاعت قول من کند به تحقیق که اطاعت خدا کرده است و هرکه گفتهٔ مرا قبول ندارد به تحقیق که فرمان خدا را قبول نکرده است و او را نزد خدایتعالی حجت نخواهد بود، و او را بازگشت به آتش دوزخ خواهد بود

کَمٰا قالَ الله تبارک و تعالیٰ: (سوره نساء آیه ۱۴)

وَ مَنْ یَعصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدخِلْهُ ناراً خالداً فیها

❋ **در(بحار ۳۷ ص ۲۹۷ و)کتاب کشف الغمّه از انس بن مالک خبیث مروی است،** حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای انس هرکه امروز اول بار از این در درآید **او امیرالمؤمنین و سیّدالمسلمین وخاتم الوصیّین و قائد الغرّ المحجّلین** است، پس در همان ساعت **حضرت علی ابن ابیطالب** علیه السلام

به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد. **(و ص ۲۶۰ ـ ۳۶۷ ـ ۴۰۱)**

❋ درکتاب مخالفین، ابن مردویه روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما را امر فرمودند:

سلام کنیم به علی بن ابیطالب به عبارت: **یا امیرالمؤمنین.** **(بحار ۳۷ ص ۲۹۰)**

❋**در(بحار ج ۳۹ ص ۹۶ و)** کتاب کشف الغمه از ابن عباس روایت است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل حضرت رسول صلی الله علیه و آله درآمد، دید که آن سرور در کنار دحیه کلبی است و مولای مؤمنان سلام کرد، و دحیه بعد از جواب سلام گفت:

یا علیّ: من تو را دوست می‌دارم و تو را به نزد من ثنائی و مدحی هست که تو را خبر از آن دهم:

❋ تو امیر مؤمنانی و قائد و پیشرو سفید رویانی به جنّات نعیم ❋

یا علیّ: تو بهترین اولاد آدمی بعد از پیغمبر، و لوای حمد در روز قیامت به دست تو خواهد بود
و تو را و شیعه تو را به آرایش تمام به بهشت عنبر سرشتِ زرّینه خشت درآرند.

یا علیّ: پیروزی یافت آنکس که او تولّی به تو کرد، و زیان زده شد آن کس‌که از تو اعراض نمود
محبّان محمّد دوستان تواند، دشمنان محمّد دشمنان تواند
و دشمنان تو از شفاعت محمّد صلی الله علیه و آله بی بهره و بی نصیب خواهند بود.

یا علیّ: به نزدیک من بیا و سرپسر عمّت را در کنار گیر

پس دحیه سر آن سرور را در کنار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و بیرون رفت.
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خواب در آمد فرمودند: این چه گفتگو و همهمه بود؟
حضرت شاه ولایت پناه آن قضیه را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:
یاعلیّ او دحیه نبود، بلکه **جبرئیل امین** بود که تو را به نامی خواند که **خدایتعالی** ترا به آن نام **تسمیه** نموده است، و خدایتعالی **محبت تو** را در دلهای مؤمنان راه داده است
و **هیبت تو** را در قلوب کافران انداخت. **(و ص ۲۳ ـ ۴۹ ـ ۲۵۷)**

❋ در کتاب ارشاد شیخ مفید **(ج۱ ص ۵۶)** ازابن عباس مروی است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: **بشنو و گواه باش که علیّ امیرالمؤمنین و سیّدالوصیین است.**

❋ هم در آن کتاب **(ارشاد المفید ج ۱ ص ۵۷)** از ابن عباس مروی است: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امرکرد که سلام کنیم به علیّ ابن ابیطالب به امیری مؤمنان، و ما هفت نفر بودیم ابابکر و عمر و طلحه و زبیر از آن جمله بودند، و ما همه به آن حضرت سلام کردیم به این نوع: **السّلام علیک یا امیرالمؤمنین،** و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پیش ما ایستاده بود.

❋ درکتاب ملتقتات از جابربن عبدالله انصاری مروی است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:
چه افتاده است مرا با گروهی که مرا ملامت می‌کنند در دوستی برادرم علی بن ابیطالب؟
پس قسم به آنکس که مرا به پیغمبری به حق و راستی برانگیخته که **مرا امر کرد خدایتعالی که او را مقدّم و پیشوای خلایق گردانم،** و گردانید خدایتعالی او را امیرالمؤمنین و امیر امّت من و پیشوای ایشان، ای‌گروه مردمان به درستی‌که چون در شب معراج تا آسمان هفتم رفتم، به هر

وص ۱۱

آسمانی رسیدم درآن نوشته بود: **لا اله الاّ الله محمّد رسول الله و علیّ بن ابیطالب امیرالمؤمنین**
و چون به حجاب‌های نور رسیدم دیدم در هر حجابی نوشته: **لا اله الاّ الله محمّد رسول الله علیّ ابن ابی طالب امیرالمؤمنین،** چون رسیدم به عرش دیدم در هر رکنی از ارکان نوشته:
لا اله الاّ الله محمّد رسول الله علیّ ابن ابیطالب امیرالمؤمنین.

* **حکایت:** ابن طاووس در(**الطرائف ج ۲ ص ۱۲۸**) و ابن فهد از مجتهدین شیعه در یکی از مؤلّفات خود نقل کرده و مولانا احمد اردبیلی در حدیقة الشیعه (**ج ۱ ص ۴۲۷**) ذکر کرده که در کتاب اعلام که‌کتابی است از تصانیف مأمون خلیفهٔ ملعون عباسی و تاریخ کتاب (**۲۵۱ هق**) بود از هجرت در آنجا از حکم ابن مروان از حبیب بن صلت، مروی است: **(و ص ۲۴۲ ـ ۲۶۳)**
در ایام خلافت عمر بن خطاب بی پدر، روزی عمر را مسئله‌ای مشکل شده بود برمی‌خاست و می‌نشست و به هیچ وجه حل آن نمی‌توانست نمود، پس رو به مهاجر و انصار کرد گفت: شما را در این باب چه به خاطر میرسد؟ آنها گفتند تو امیرالمؤمنینی مشکل‌های همه در پیش تو حل‌می‌شود.
پس غضبناک شده گفت: ای جمع از خدا بترسید و از او بپرهیزید و آنچه راست است بگوئید
به خدا قسم من و شما می‌دانیم که حل و گشایش این مشکل از چه کسی می‌شود
و دانا به این نحو مسائل کیست؟ یاران گفتند:گویا غرض تو **علیّ ابن ابی‌طالب** است؟
عمر گفت: مگر به غیر از او کسی هست و گمان دارید مثل اویی؟ پس گفتند: او را طلب کن
عمر بی پدر گفت: او نفس پیغمبر است و بهترین آل هاشم و معدن علم
او به جائی نمی‌رود و بلکه مردمان به خدمت او می‌روند **(و ص ۱۷۱)**
اگر کاری می‌کنید مرا به خدمت او ببریدکه او دانا به علوم اولین و آخرین است.
پس با حضّار مجلس به خدمت حضرت رفتند، دیدند بیلی در دست دارد و اِزار کوتاه پوشیده
به تعمیر دیوار خانه مشغول است و این آیه (**۳۷ قیامت**) می‌خواند:
*** اَیَحسَبُ الانْسٰانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدًی اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنیٰ ***

آیا می‌پندارد آدمی، آنکه واگذاشته شود مهمل و معطل‌که به (امامی و) دینی مکلف نباشد و رسولی برای او مبعوث نگردد؟ آیا نبوده است آدمی قطره‌ای ریخته شده در رحم؟ و آن حضرت و مردمان به گریه درآمدند، و بعد از لحظه‌ای آن حضرت و مردمان ساکن شدند، عمر بی پدر آن مسئله را

سئوال کرد و از آن حضرت جواب شنید، چون خاطرش جمع شد گفت:

یا علی حق تعالی تو را برگزیده و به جهت هدایت و رهنمائی خلق تعیین کرده و لکن قوم تواز آن سرباز زدند و نگذاشتند که حق به مرکز خود قرار گیرد !!!

❋ پس حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ای عمر روز قیامت روزیست که هر چیز مشخص میشود و هرکس کِشتهٔ خودش را درو می‌کند، وعده‌گاه همه قیامت است و هرکس به جزای خود می‌رسد

عمر ناپاک از خدمت آن حضرت بیرون آمد امّا **رنگ و رویش سیاه و تیره شده** بود.

و ابن طاووس بعد از نقل این حکایت گفته که در این جا ظاهر می‌شود که عمر و اصحاب آن منزل سقر بلکه **همه مردم می‌دانستند** که شخص افضل و اکمل و سزاوار امامت و پیشوائی آن حضرت است، و **علی مظلوم است و دیگران ظالم،** و تهدید آن حضرت، عمربی پدر را به **قیامت** به این معنی بود، و عمر ناپاک هم دانست و فهمید ولکن از سرحکومت گذشتن و حق را به صاحب آن تسلیم کردن امری عظیم و بر نفس کاری مشکل است. (کنز العمال ج۵ ص ۸۳۰)

طعن پنجم: از مطاعن مشترک **خلفاء سه گانه شیطان** آنکه شکست و نقض عهد و پیمان روز غدیرخم نموده‌اند، بیعت آنروز را نسیاً منسیّا انگاشتند، و صاحب معجم البلدان گفته:

خُم نام موضع غدیر است و آن گودی بود و آب باران در آنجا جمع می‌شد.

❋ امام صادق علیه السلام فرمود: روز غدیر بزرگ است نزد خدایتعالی، و حقّ سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد الا آنکه او را معلوم کرد حرمت این روز را. (عوالم ج ۳/۱۵ ص ۲۱۴)

❋ نیز از آن حضرت روایت است: گفت پیغمبران مقدّم، اوصیای خود را مثل این روز نصب کردند

و در این روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کرد و بر جای خود نشانید. (عوالم ج ۳/۱۵ ص ۲۰۹ و ۲۱۳)

❋ روایت است: **ثواب روزه روز غدیر برابر ثواب عمر دنیاست.** (عوالم ج ۳/۱۵ ص ۲۱۱)

❋ امام محمد غزالی لعنة الله علیه که از علمای سنیان عمری است، دعوای اجماع برصحت حکایت روز غدیر کرده، و بعد از حکایت روز غدیر و عبارت عمرکه گفت بخٍ بخٍ می‌گوید:

روز اول قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم نمودند

ستمکارترین مردم کسی است که روش ستم و جور را پایه گذارد و محو کند راه عدل را.

قال علیٌ علیه السلام: اَظْلَمُ النَّاسِ مَنْ سَنَّ سُنَنَ الْجَوْرِ وَ مَحَا سُنَنَ الْعَدْلِ. { ۳۳۶۰ (و ص ۱۳۹ ـ ۲۵۷ ـ ۳۴۹)

و بعد از آن هوای نفس و محبّت جاه و ریاست که آنان را به خلافت نام بَرند

و محبّت آنکه عَلَم‌ها و نشان‌های خلافت در پس و پیش می‌رفته باشند، و اسبان و استران سواری دست و پای از هم گذرانیده به صورت شبکه به نظرشان درآید، و مردم بر در خانه ایشان جمع شوند چنانکه روش حکّام دنیاست، عهد و میثاق روز **غدیر را فراموش کردند**

در پس و پشت انداخته و آخرت را به دنیا به بهای سهل فروختند، و بد خرید و فروشی‌کردند

و تا اینجا ترجمه عبارت غزالی ملعون است. (و ص ۵۵۵)

* حکایت میر مخدوم شریفی علیه ما علیه نزدیک به کلام غزالی است چون به مکّه معظمه رفت اظهار تسنّن نمود و منصب نقابت و خطابت مکه مشرفه را به او دادند و تابه حدی در رواج مذهب تسنّن مبالغه نمود که کتاب **نواقض الروافض** نوشت، و در آنجا چیزی چند نسبت به اهلبیت طهارت و کرامت ذکرنمود، و افتراها گفت که هیچ ناصبی نکند و نگوید، و در روز آخر در حال مردن به محرمی وصیت کرد و التماس نمود که مرا به طریق امامیّه غسل و کفن و دفن کنید آن مرد گفت: اگر تو به این عقیده‌ای اینها را چرا گفتی؟ آهی‌کشیده و اشکی به چشم آورده گفت: **حبّ جاه حبّ جاه و حبّ جاه**، و جان نا پاکش تسلیم نمود. (و ص ۲۴۶ ـ ۵۵۶ ـ ۵۶۸)

* مجملی از حکایت روزغدیرخم که در **کتب معتبره مخالفین** ذکر شده مثل: ناصحیح نامسلم و بخاری بی‌بخار و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن کوا لعنهم الله که این شش را **صحّاح ستّه** خوانند، و در دیگر کتب ایشان چنین ذکرشده و مرقوم گشته:

چون حضرت سیّدالمرسلین ﷺ از مراسم و وظایف حجة الوداع فارغ شد در روز **پنجشنبه** هیجدهم ذی الحجة الحرام سال دهم هجری به غدیرخم رسید، با وجود آنکه آن مکان منزل نبود و آب و علف و گیاهی نبود، فرود آمده نزول اجلال در آنجا فرمود که قبل از تفرّق اصحاب

*** امیرالمؤمنینؑ را بخلافت و جانشینی خود نصب و معرفی نماید ***

چون اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از ولایتِ شاه ولایت پناه وقوف یافته مطلّع شوند، این آیهٔ کریمهٔ قبل از نزول به آن مکان نازل شد:

قال علیؑ: لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ {۷۳۴۲}

(جهت اطلاع کامل از خطبه و واقعهٔ غدیر خم به کتاب «اسرار غدیر» محمد باقر انصاری، مراجعه شود)

*** یٰا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ مٰا اُنزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ***

وَ إن لَمْ تَفعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ

یعنی: ای رسول برسان چیزی که نازل شد بسوی تو از پروردگار تو

اگر چنین نکنی پس نرسانیده باشی رسالت او را

و حال آنکه خدایتعالی نگاه می‌دارد تو را از شر مردمان (مسلمان نمای منافق)

و این نهایت مبالغه و تاکید است که در این باب (تبلیغ ولایت) وارد شده

(مسند احمد ج ۴ ص ۲۸۱) * (الغدیر ج ۱ ص ۱۸ و ۲۷۲)

* درکتاب فتوحات القدس ذکر شده: ابن مردویه که از علمای سنیان عمری است در کتاب مناقب از عبدالله بن مسعود روایت نموده: ما می‌خواندیم این آیه را در عهد حضرت رسولﷺ به این‌طور:

یٰا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ مٰا اُنزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اَنَّ عَلیّاً مَوْلیَ الْمُؤمنینَ

وَ اِنْ لَمْ تَفعَلْ فَمٰا بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاس.(مائده ـ ۶۷)

و چون بنا بر مدلول آیه کریمه وجوب نصب امیرالمومنین به خلافت و وصایت به تحقیق انجامید حضرت خاتم النّبیینﷺ در موضع غدیرخم منزل نموده، فرمودند:

درسایه بعضی از درختان خار مغیلان، درآن بیابان پالان شتران را جمع‌کرده بر سر یکدیگر نهادند و بلال حبشی به فرموده حضرت رسول ﷺ مردمان را ندا داد، چون خلایق جمع گشتند **حضرت سیّدکاینات** ﷺ بر بالای پالان‌ها برآمد و **حضرت مرتضی علی** علیه‌السلام نیز حسب الامر پیامبر بالا رفته به جانب راست آن حضرت قرار گرفت، و حضرت خیرالمرسلین ﷺ بعد از حمد و ثنای رب العالمین و پند و نصیحت مسلمین و آگاه گردانیدن مردم را از انتقال خود به عالم بقا

*** فرمودند: اَیُهَّا النّاسَ اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِالْمُؤمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِم ***

ای مردمان آیا نیستم من بهتر و اولی به مؤمنان از نفْس‌های ایشان؟

از اطراف و جانب آواز برآمد، یا رسول الله تو از ما به جمیع وجود اولائی

آنگاه دست امیرالمؤمنین را گرفته فرمودند:

فرا نمیگیرید(وعمل نکرده‌اید)**پیمان کتاب را،تا اینکه بشناسید**(دشمنان قرآن و) **آنان را که از دست انداخته‌اند آن**(پیمان قرآن و عترت) را.

وص ۲۴۴ ـ ۴۸۱

۱۶

۳۲

*** مَن کُنْتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ اَللّهُمَّ والِ مَن والاه ***

*** وَ عادِ مَن عاداهُ وَ انْصُر مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذُلْ مَن خَذَلَه ***

هرکه را من مولا و رهنما و اولی به تصرف بودم در دین و دنیای او
بعد از من علی مولا و راهنما و اَوْلیٰ به تصرف است در امور او
خدایا دوست دار آنکه با علی دوستی کند، دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند
و یاری کن هرکه با علی یاری کند و خوار و زبون کن کسی را که علی را خوار و زبون کند
و بعد از اتمام وصیّت فرمودند:

*** سَلِّمُوا عَلیٰ عَلِیٍّ بِاَمیرِالْمُؤمِنینَ : سلام کنید بر علی به امیرمؤمنان ***

در آنروز به فرمودهٔ سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خیمه نشست تا طوایف خلایق به مُلازمتش شتافته به امارت به او سلام کنند، و صدوبیست هزار نفر (۱۲۰/۰۰۰) در آن روز به این طریق سلام کردند: **اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَالْمُؤمِنینَ**، و اول و ثانی و ثالث لعنهم الله زودتر و مقدم بر همه کس بر آن حضرت سلام کردند، و عمر بی پدر منافقانه برآن افزوده گفت:

بخٍّ بخٍّ لَکَ یا عَلِیّ اَصْبَحْتَ مَولایَ وَ مَولا کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ

(و کلمه بخٍّ را عرب درحال رضا و در وقت تعجب استعمال می‌کنند و بخٍّ به معنی بَه، یعنی: بَه‌بَه) و خوشا به حال تو یاعلی‌که بامدادکردی در وقتی‌که مولای من و مولای هرمؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه مردان از سلام فارغ شدند، زنان که در آن سفر همراه بودند، ایشان نیز آمده بر آن حضرت علیه السلام تهنیت گفته سلام کردند. **(مناقب ابن مغازلی ص ۳۱ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۴)**

* به روایتی در روز غدیر مردان یک یک آمده دست بر دست آن حضرت گذاشته به خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، اول کسی که منافقانه دست به دست آن حضرت نهاده بیعت کرد عمر سگ پدر بی پدر منافق ملعون بود. **(بحار ج ۳۷ ص ۱۲۷ و ۱۶۶)**

* در کامل بهائی (ص ۸۷) مذکور است که **بیعت زنان با مولای مؤمنان** چنان بود که امیرالمؤمنین فرمودند: طشتی پرآب کردند و دست مبارک در آن طشت نهاد و امر فرمودند که آن طشت را بر در خیمه آن حضرت گذاشتند و زنان می‌آمدند و سلام می‌کردند به امامت و امیری امیر مؤمنان علیه السلام و دست بر آن طشت می‌نهادند و باز می‌گردیدند و بیعت ایشان آن بود.

* در بعضی روایات واقع شده که حاضران در آن روز هفتادهزار (۷۰/۰۰۰) نفر به عدد قوم موسی بودند، در آن وقت که **حضرت موسی**علیه السلام **برای برادر خود هارون بیعت می‌گرفت** هفتاد هزار (۷۰/۰۰۰) نفر بودند و آخر، آنان آن بیعت را شکستند. **(و ص ۲۰ ـ ۵۳۹)**

* حدیث **مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ** نزد جمهور به صحت پیوسته، و این حدیث به تواتر به ایشان رسیده، و هیچ یک را خلاف و نزاعی نیست. **(الطرائف ج ۱ پاورقی ص ۲۰۹)**

چنانچه شیخ مفسر محدث عماد الدین بن‌کثیر شافعی درتاریخ کبیر آورده که ترجمه محمدبن‌جریر شافعی کتابی است مشتمل بر دوجلد که احادیث غدیرخم در آن درج است و ابوالمعالی جوینی که مشهور و معروف است به امام الحرمین تعجب میکرده و میگفته: دربغداد مجلّدی دردست صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود جلد بیست و هفتم از طرقِ **مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاه،**

و از ابوعلی عطائی همدانی منقول است که می‌گفته: من این حدیث را از دویست و پنجاه(۲۵۰) طریق روایت دارم، و شیخ محمد جریرشافعی که از اکابر ائمه حدیث سنیان عمری است **رسالهٔ مشهورهٔ تواتر حدیث غدیرخم دارد** و بالجمله این حدیث در شیوع و ظهور به مرتبه‌ای است که کسی منکر آن نتواند بود. **(ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص۱۱۷)**

* **حکایت:** روزی قاضی عبدالجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود و علمای فریقین آنجا حاضر بودند و **شیخ مفید** نورالله مرقده (متولد ۳۳۶ متوفای ۴۱۳ ه ق در بغداد)که درآن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی عبد الجبّار نام او را شنیده بود و هرگز او را ندیده بود، در آن مجلس حاضر شد و در پائین مجلس بنشست و بعد از لحظه‌ای خطاب به قاضی کرده گفت:

اگر اجازه باشد سئوالی دارم، قاضی گفت بپرس. **(و ص ۱۳۴)**

گفت: این خبر که طایفهٔ شیعه روایت می‌کنند: **مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ،** مسلّم است که در روز غدیر پیغمبر گفته یا شیعه فراهم آورده‌اند؟ گفت لابدّ خبر صحیح است. گفت: چون خبر صحیح است به لفظ مولاه چه می‌خواهد بیان کند؟ گفت اولی به تصرف و رهنما. شیخ مفید گفت: پس این خلافها و خصومتها چیست؟ قاضی گفت این خبر روایت است و خلافت ابوبکر درایت، و بر مردم عاقل است که از بهر روایت، ترک درایت نکنند.

فهرست جوینی در صفحات ۳۴ ـ ۱۴۷ قال علی علیه السلام: مَنْ کانَ غَرَضُهُ الْباطِلَ لَمْ یُدْرِکِ الْحَقَّ وَ لَوْ کانَ اَشْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ {۹۰۲۳}

هرکه (قصد و) غرض او باطل باشد، درنیابد حق (و هدایت) را، هرچند (حق درخشان‌تر و) مشهورتر باشد از آفتاب.

شیخ مفید این مسئله را فروگذاشت و گفت: چه می‌گوئید در این خبر که پیغمبر علی را گفت:
یا عَلِیّ حَربُکَ حَربی وَ سِلْمُکَ سِلْمی، قاضی گفت صحیح است. شیخ مفید گفت:
پس در حق **اصحاب جمل** چه می‌فرمائید؟ همانا به قول تو کافر باشد قاضی گفت:
ای برادر ایشان توبه کردند. **شیخ مفید**ﷺ گفت: ایّها القاضی **حرب درایت، و توبه روایت است**
و خودت در حدیث غدیر فرمودی که مردم عاقل درایت را به روایت از دست ندهند، قاضی متحیّر
فروماند و ساعتی **سردرپیش افکند و بعد از آن سرآورد و گفت: تو کیستی؟**
گفت: من محمّدبن محمّدبن النعمان الحارثی
قاضی برخاست و **شیخ مفید را دست بگرفت و بر جای خود نشاند،** او را گفت:
اَنْتَ الْمُفیدُ حَقّاً، به حقیقت توئی مفید **(و ص ۵۹۵)**
علمای عمری آن مجلس را آن سخن خوش نیامد و سخت برنجیدند و همهمه در ایشان افتاد.
قاضی گفت: ای دانشمندان این مرد مرا الزام داد و من جواب او را چون نداشتم ندادم
اگر شما جوابی دارید؟ بفرمائید تا برخیزد و به جای خود رود. و بعد از آن این خبر به سلطان
عضدالدوله رسید، و او شیخ مفید را طلب نمود و آن ماجرا را از او بشنید، مَرکبی خاصّ با قلاّده
زرین و سرافسار زرّین و جبّه و دستار رنگین نیکو و صد دینار زر و خلعتی و بنده‌ای به او داد
و هر روزه ده من نان و پنج من گوشت از برای او مقرر فرمود. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۸۹)**

*** (نه اهل رأی و نه روائی‌ام ـ ولائی‌ام ، ولائی‌ام ، ولائی) ***
* (استقامت در ورع و تقویٰ را امام زمان صلوات الله علیه از شیعیان توقع دارند) *
امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: هان به خدا سوگند که هیچ یک از مردم در نزد من محبوبتر
از شما (شیعیان) نیست، و همانا مردم هرکدام به راهی رفتند، پس برخی رأی خود را
مورد عمل قرار دادند و برخی پیرو دلخواه خود و برخی نیز متابعت از روایت کردند
و شما (معتقدین به آداب ولایت) به امری دست زده‌اید که اصل و ریشه‌ای دارد (۱)
پس بر شما باد که پارسا و کوشا باشید.**(فَعَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ وَ اْلإجتِهاد)**
(روضه کافی ـ گلگشت نور حدیث ۸۵) * (تفسیر جامع جلد ۱ ص ۶۹)

(۱ ـ حدیث باید به فقه الحدیث یا علم الحدیث عرضه شده باشد و بعد از تأیید ثقات علما و محدثین شیعه به‌کار گرفته شود)

۲۷ ـ ۲۸ ـ ۱۷۸ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۳ ـ ۵۰۷

* اما به طریق و روش **شیعهٔ اثنی عشریّه** و مذهب حقّ ناجیه امامیه آنکه:

چون حضرت رسول (ص) در غدیر خم زوج بتول را به نحوی که مجملی از آن ذکر شد خلیفه و جانشین معرفی ساخت، در آنروز قبل از آنکه آن جماعت متفرّق شوند جبرئیل پیغمبر را خوشحال ساخته به آیهٔ (۳ مائده) مبارکهٔ:

*** اَلْیَومَ اَکمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاسلامَ دِیناً ***

بشارت داد، و حاضران روزغدیر را در آنکه اسلام در آنروز کامل شده و اتمام نعمت الهی بر بندگان و رضا و خوشنودی خالق الارض و السماء از مسلمانان در آنروز به حصول پیوست،

و بعد از نزول این آیه حضرت رسول (ص) فرمودند: (و ص ۳ ـ ۱۱ ـ ۱۶۹ ـ ۵۰۸)

اَللهُ اَکبَرُ عَلیٰ إکمالَ الدّین وَ إتمامَ النِّعمَةِ وَ رِضاءَ الرّبِّ بِرِسالَتی وَ وَلایَت عَلِیّ بَعدی

*** بزرگست خدای که منّت نهاد برمن به کامل شدن دین و اتمام شدن نعمت ***

و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من، و ولایت و امامت از برای علیّ (ع) بعد از من.

(تاریخ ذهبی ج ۳ ص ۶۳۳) * (الطرائف ج ۱ ص ۲۱۹) * (و باب ۴۲ و ۴۳ همین کتاب (ع))

* درکتاب ملتفتات آمده: در روز غدیرخم بعداز بیعت نمودن آن سه منافق، اوّلِ ایشان به خدمت سیّد ابرار (ص) آمده گفت: یا رسول الله هیچ چیز را در عمر خود ارزشمند نشمردم مگر **این بیعتی که به امیرالمؤمنین‌کردم** و به تحقیق گمان دارم که خدایتعالی به برکت این بیعت مرا قصرهای فراخ در بهشت کرامت کند و بهترین آن جماعتی باشم که در بهشت ساکنند و منزل دارند

بعداز آن **عمر** منافق گفت: فدای تو گردم یا رسول الله به هیچ چیز از اعمالم اعتماد ندارم که به سبب آن داخل بهشت شوم و از دوزخ نجات یابم مگر به این بیعتی که با علی(ع) نمودم، و به خدا که من در خاطر ندارم که نقض عهد و پیمان کنم و اگر از تحت الثّری تابه عرش همه از جواهر فاخره باشد و آن را به من دهند **هرآینه بیعتی که با علی نمودم از آن بهتر دانم.**

و بعد از آن **عثمان** منافق، گور خر سنیان، برخاست و گفت: یا رسول الله این مقدار خوشحال و شادانم به این بیعتی که کرده‌ام یقین دانم که اگر بوده باشد مرا گناه تمام اهل زمین هرآینه می‌ریزد و محو می‌شود به سبب این **بیعتی که با مولای مؤمنان نمودم** (و ص ۴۰ ـ ۴۸۱)

* در کتاب جامع الاخبار (ص ۴۹) ابن طاووس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است: مراد از طایفه مورد بحث آیه شریفه **یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللهِ ثُمَّ یُنکِروُنَها** (۸۳ نحل) جماعتی باشند که در روزغدیر اقرار و اعتراف نمودند به ولایت وامامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

*** و انکار آن نمودند در روز سقیفهٔ شوم بنی ساعده ***

* درکتاب احتجاج (ج ۱ ص ۱۶۱) شیخ طبرسی و در لوامع الانوار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب مذکوراست: در روز غدیر **جبرئیل** به صورت شخصی خوش هیأت، نیکو لباس، معطّر به بوی خوش در آن مجلس حاضر شده بود، بعد از اتمام امر وصایت و خلافت شاه ولایت، جبرئیل گفت: به خدا قسم که ندیدم همچو روز، روزی را نشنیدم هرگز،به چه شدت و به چه تأکید از برای پسر عمّ خود عقد ولایت و خلافت محکم نمود، به درستی که حل این پیمان نخواهد کرد و پیمان را نخواهد گشود **الا کسی که کافر شده** و از خدا و رسول برگشته باشد، و عقاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود برای کسی که حلّ این عقده کند، و عمر بن خطاب سگ پدر از جملهٔ آن جماعتی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت نیکو لباس شنیده، چون اخگر نیم سوخته به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده آنچه شنیده بود بیان نمود. (و ص ۱۶۱ ـ ۲۸۸)

پس آن حضرت فرمودند: آن جوان را شناختی؟ عمر بی پدرگفت: من هرگز او را ندیده ام و نمی‌شناسم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آن جوان جبرئیل امین و پیک ربّ العالمین بود بپرهیز ای عمر از آنکه تو گشایندهٔ آن پیمان باشی، به درستی که اگر حلّ آن عقده نمائی از زمرهٔ کفّار و آن جماعتی خواهی بود که خدا و رسول و مؤمنان از آنان بیزار خواهند بود.

و معهذا که این کلام را از جبرئیل امین شنیده و از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله استماع نموده **حلّ آن عقد نمود و عهد و پیمان را شکست، خود را مستوجب عذاب و عقاب ابدی نمود.**

* در اکثر کتب تفاسیر و سایر کتب شیعه مسطور است: چون خبر وصایت و خلافت شاه ولایت به اطراف و جوانب رفت، **حارث ابن نعمان فهری ملعون** که سردار و بزرگ آن قوم بود به مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آمده گفت: ما را به وحدانیّت خدا و رسالت خود و نماز و روزه و زکات تکلیف کردی قبول کردیم، به آنها راضی نشده خلافت را به پسر عمّ خود حواله نمودی؟

قال علی علیه السلام: وَرَعُ الْمُنافِقِ لا یَظْهَرُ اِلّا عَلی لِسانِه. {۱۰۱۳۰} پرهیز کاری منافق ظاهر نمی‌شود مگر(منافقانه و) بر زبان او.

و ص ۱۵
و باب ۴۶

این از فرمودهٔ تو است یا از جانب خداست؟ حضرت پیغمبر ﷺ قسم یاد نمود که **این به فرموده الهی** واقع شده، پس از مجلس روگردان شده گفت: الهی اگر آنچه محمّد می‌گوید حقّ و صدق است بفرما تا از آسمان سنگی بر سر من فرود آید که مرا تاب شنیدن این حکایت نیست، هنوز سخن او تمام نشده سنگی از آسمان فرود آمده بر سراو خورد و از آن طرفش(که سوراخی جهنّمی) بود بیرون رفت، و آن ملعون به جهنّم رفت. و مقارن این حال این سوره (معارج) نازل شد:

سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ یعنی: سؤال کرد سائلی عذابی را که هیچ چیز دفع آن نکند و آن واقع شد در روز غدیر خم. (بحار ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷)

❋ بعد از آنکه دو **سرکردهٔ منافقین ابابکر خر و عمر لعین** با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند و از مجلس بیرون رفتند، سوسماری در راه به ایشان برخورد، یکی از ایشان گفت:

والله ولایت هذا الضب احب الینا من ولایت علیّ ابن ابی طالب

قسم به خدا که ولایت این سوسمار ما را دوست‌تر است از ولایت علی.

آن سوسمار به مجلس حضرت نبوی ﷺ آمده آنچه از آنان شنیده بود عرض نمود:

آن حضرت آن **سوسمار(با معرفت)** را در گوشه‌ای جا داده تا **ابابکرو عمر(بی معرفت)** هر دو حاضر شدند، حضرت به آنها فرمودند: شما چرا با علی از سر جَحد و انکار ونفاق بیعت کردید؟ **در زبان اقرار و در دل انکار می‌کنید؟** (و ص ۳۹ ـ ۲۵۲ ـ ۲۷۸ ـ ۴۸۱)

آنها گفتند: معاذ الله که بیعت ما با علی از سر جحد و انکار باشد.

پس به فرمودهٔ رسول ﷺ آن سوسمار به زبان فصیح و بلیغ آنچه از آن دو منافق شنیده بود بیان نمود، آنان (معجزه را نا دیده گرفته) گفتند: او یکی است اگر شاهد دیگری به تصدیق قول او گواهی دهد قبول قول او می‌کنیم. (بحار ج ۳۷ ص ۱۶۳)

بفرمان خدایتعالی زبان سوسمار شقّ شده هریک به لغتی دیگر گواهی دادند، آن دو منافق بی‌دین شرمنده و منفعل از خدمت سیّدالمرسلین ﷺ بیرون رفتند، و چون حضرت رسول ﷺ از دار دنیا به سرای بقا نقل و ارتحال فرمود عهد و پیمان روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و وصیت مصطفی ﷺ را نشنیده انگاشتند و کردند از ظلم و جور و جنایت آنچه کردند.

طعن ششم: منع نمودن فدک است از حضرت فاطمه علیها السلام،

و آن هرسه منافق دراین امر شریکند و به مشورت هم‌کرده‌اند، اما عمر زنا زاده شریک غالب است
(بحار ج ۲۹ ص ۱۰۵ الی ۴۱۷)

صاحب معجم البلدان گفته: فدک قریه‌ای است از حجاز
که میان آن و مدینه دو روز راه است و بعضی گفته‌اند سه روز.
و آن قریه از کفّار خیبر بود که به طریق مصالحه در تحت تصرّف آن حضرت صلی الله علیه و آله در آمده بود
و **به موجب امر الهی** خالصهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله شده بود
و در آنجا چشمهٔ آب روان و درختان خرما بسیار بود.

❋ در کتاب **(بحار ج۴۸ ص ۱۴۴ و)** لطایف الطّوایف مذکور است: روزی هارون الرّشید لعنة الله علیه
به **حضرت امام موسی کاظم** علیه السلام گفت: فدک را محدود کن تا بتو برگردانم
که می‌دانم در آن ظلم بر اهلبیت رفته است. امام فرمود: اگر محدود کنم چنانچه حقّ اوست
دانم که ترا دل یارا ندهد که به من باز گردانی، هارون ملعون سوگند یاد کرد که باز گردانم.
امام علیه السلام فرمودند: حدّ اول **عدن** است، رنگ هارون از این سخن بگشت، گفت: دیگر بگو
امام فرمود: حدّ ثانی **سمرقند** است، رنگ هارون **زرد** شد، و گفت دیگر بگو، امام علیه السلام فرمودند:
حدّ ثالث **افریقیّه** مغرب است، رنگ هارون از زردی به **سرخی** گشت از غایت غضب، و گفت:
دیگر بگو،امام علیه السلام فرمودند: حدّ رابع **دریای ارمنیّه**، رنگ هارون از سرخی به **سیاهی** گشت
و مدت مدید سر در پیش افکند، بعد از آن سر بر آورد و گفت: ای کاظم (روحی فداه)
تو حدود ممالک ما را نام بردی (تا بگوئی) که مال بنی فاطمه علیها السلام است
و بنی عباس همه را غصب و ظلم کرده‌اند. **(و ص ۵۳۴)**
امام فرمودند: ای هارون من اوّل بتو گفتم: به این قسمت راضی نخواهی گشت.

❋ روایت است: چون آیهٔ **(۲۶ بنی اسرائیل)** کریمه **وَآتِ ذَالْقُرْبیٰ حَقَّهُ** نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید، و تا سیّد کاینات در حیات بود فدک در تصرّف
حضرت سیّدة النّساء بود. **(بحار ج ۲۹ صفحات ۱۰۵ ـ ۱۱۰ ـ ۱۱۵ ـ ۱۱۸ ـ ۱۲۱ ـ ۱۹۵)**

فهرست فدک ۴ ـ ۶۳ ـ ۱۱۴ ـ ۱۱۷ ـ ۱۳۵ ـ ۱۵۲ تا ۱۵۹ ـ ۱۶۷ ـ ۱۷۶ ـ ۲۱۳ ـ ۲۲۲ ـ ۲۴۵ ـ ۲۸۲ ـ ۲۹۱ ـ ۳۵۳ ـ ۴۳۸ ـ ۴۳۹ ـ ۵۱۵ ـ ۵۵۹

* و در بعضی نسخ بنظر رسیده: **سه سال در حیات حضرت رسـول** ﷺ عامل حـضرت سـیّدة النّساءعلیهاالسلام در فدک بود، و چون رسول الله ﷺ شهادت یافت، و ابـابکر لعـنة الله علیـه بـه نـاحق متولی امارت و خلافت شد، عمر بی پدر به ابابکر خر گفت: مردم بندگان دنیـا و طالبـان درهـم و دینارند، پس سزاوار آن است که منع کنی از علی و اهلبیت خمس و فیء و فدک را، از جهت آنکه چون شیعیان و محبّان علی این معنی را بدانند تـرک او را نمـوده رو بـه سـوی تـو و محبـان تـو می‌کنند به طلب دنیا، پس ابابکر خر فدک را به گفتهٔ آن شیطان امت به جبر و تعدی غصب نمود.

* دراحتجاج شیخ طبرسی روایت است: از حمّاد از امام جعفرصادقعلیه‌السلام: چون مردم جاهل با ابوبکر بیعت کردند و کـار حکومت ظالمانه بر او هموار شد به راهنمائی عمر نحس مأمور فرستاد تا وکیل حضرت فاطمهعلیهاالسلام را از فدک بیرون کردند. و حضرت فاطمهعلیهاالسلام به نزد ابوبکر آمد و فرمود:

چرا میراث پدر را ازمن باز گرفتی و وکیل مرا از فدک بیرون کردی؟ (و ص ۱۱۳)

به فرمان خدا، رسول الله فدک را به من داده است، و آیا تو را از پدر میراث می‌رسد و مرا از پدر میراث نیست؟ ابوبکر گفت: گواه حاضر کن، و این نیز خلاف حکم خدا و رسول است به واسطه آنکه، حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام متصرف فدک بود و صاحب ید، و حضرت رسول ﷺ فرموده:

*** اَلْبَیِّنَةُ مِنَ الْمُدَّعی وَ الیَمینُ عَلیٰ مَنْ اَنْکَر***

حضرت سیّدة النّساءعلیهاالسلام ام ایمن را حاضرکرد و به ابابکرگفت: گواهی بر تو اقامت نکنم تا که بر تو حجت آورم که رسول خدا ﷺ فرموده: **امّ ایمن زنی است از اهل بهشت.**

ابوبکرمنافق ظالم گفت: بلی چنین بود.

امّ ایمن گفت: گواهی می‌دهم که چون حق تعالی آیهٔ وَ آتِ ذَالْقُرْبیٰ حَقَّه را فرستاد حضرت رسول خدا ﷺ فدک را به حضرت فاطمهعلیهاالسلام داد به حُکم و امر خدایتعالی.

و حضرت امیرالمؤمنین آمده به طریق ام ایمن گواهی داد، و در این باب در میان ابابکر و فاطمه گفتگوی بسیار شد، آخر الامر ابابکر ملعون از جواب حضرت بتول و جگرگوشهٔ رسول ﷺ عاجز آمده، **قباله و حجّتی نوشت و به حضرت فاطمهعلیهاالسلام داد** و مضمونش اینکه:

*** فدک حقّ حضرت فاطمهعلیهاالسلام است و کسی دیگر به او تعرض ننماید***

(جهت اطلاع از متن و ترجمهٔ کامل خطبه فدک به کتاب «اسرار فدک» محمد باقر انصاری، مراجعه شود)

جسم او چون گوهری بشکست و پنهان شد به خاک ۱۶۸ در پی او، سـال ها بیهوده می گـردد فلک

چون حضرت سیّدة النّساءعلیهاالسلام قباله را گرفت و از مجلس ابابکر خر بیرون آمد
متوجه حجرهٔ طاهره شد و عمر منزل سقر به او رسید، پرسید:

ای فاطمه منازعه و مخاصمهٔ تو با خلیفه به کجا رسید؟ واز بحث و نزاع شما چه حاصل شد؟
حضرت فاطمهعلیهاالسلام فرمودند: این است کتابت و قباله‌ای که فدک حقّ من است و کسی را در آن دخلی نیست، عمر ملعون **خشم آلود**(حمله نموده) آن نوشته را از فاطمهعلیهاالسلام گرفته و **پاره نمود** و خشمناک در مجلس ابابکر خر در آمد و **درشتی نمود،** گفت: تو دیروز حکم کردی که فاطمه را در فدک حقّی نیست و امروز حکم می‌کنی که فدک حق اوست؟ و نمی‌دانی که این صورت در امر خلافت مضرّ و مخلّ است و موجب (رسوایی حیله‌های سقیفهٔ بنی ساعده و) طعن تو می‌گردد و بنی هاشم به آن خرسند می‌شوند؟

و چون عمر علیه اللّعنه تمزیق کتابت آن حضرت کرد، آن معصومه مظلومهعلیهاالسلام با خاطر غمناک فرمودند: **مَزقْتَ کِتابی مَزقَ اللهُ بَطْنَک** ، یعنی: کتاب مرا پاره کردی خدایتعالی شکم تو را پاره کند، و آخر دعای آن معصومهعلیهاالسلام در حق آن ملعون بی دین مستجاب شد و در ایام حکومت ظالمانه او، **حضرت ابولؤلؤ** علیه‌السلام شکمش را پاره کردند و به دوزخش فرستادند.

*** اَلْحَمدُ للهِ کَمٰا هُوَ اَهلُهُ بِعَدَدِ مٰا اَحٰاطَ بِه عِلمُه *** (و ص ۲۴۵)

حضرت فاطمهعلیهاالسلام **نالان و گریان** به خانه آمد و حقیقت حال را به حضرت امیرالمؤمنینعلیه‌السلام
عرض نمودند، آن سید اوصیا متوجه مسجد شد، ابوبکر ملعون را دید نشسته
و جمعی از مهاجر و انصار گرداگرد آن سگ را گرفته‌اند. (مشارق انوارالیقین ص ۱۴۶)

فرمود: ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراثی را که از رسول به او رسیده بود؟ و در حال حیات رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله مالک و متصرف بود؟ ابوبکر گفت: آن فیء است یعنی غنیمت، جمیع مسلمانان در آن شریک و سهیم اند اگر جمعی شهادت دهند که رسول خدا فدک را به فاطمه داده است از اوست و الاّ او را از فدک حقّی و نصیبی نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا ابابکر حکم می‌کنی در حق ما **به خلاف حکم خدا؟** گفت نه. (و ص ۱۱۶ ـ ۵۵۹)

فرمود: اگر در دست مسلمانی چیزی بود که آن را مالک و متصرف باشد و من دعوی کنم
بیّنه از که می‌خواهی؟ ابابکر گفت از تو. (الاحتجاج جلد ۱ ص ۲۳۴)

قبر زهرا مخفی و قبر امامان در بقیع
لیک در بیت محمّد آن دو غاصب مشترک

قال علیٌ علیه‌السلام: نعْمَ السِّلاحُ الدُّعاءُ { ۹۹۳۸ } خوب سلاحی است دعا (برای دفع ظالم).

فرمودند: اکنون چونست که بیّنه از فاطمه می‌خواهی در چیزی که او مالک و متصرّف است و از مسلمانان بیّنه نمی‌خواهی؟ ابابکر خاموش شد، پس عمر پلید گفت: یا علیّ دست از سخن بدار که ما با تو حجت نمی‌توانیم آورد، اگر گواهان عادل حاضر کنی خوب و الاّ از مسلمانان است و تو را و فاطمه را در آن حقّی نیست، به هر حال، بعضی از اصحاب از ترس آن شرّالمآب و بعضی از عدم ترس یوم الحساب با علم به آن **کتمان شهادت نمودند**، ازجهت آنکه مردمان ایشان را طعن‌نزنند و نگویند که فدک را از فاطمه به جبر و تعدّی گرفتند، افترا به پیغمبر ﷺ نموده **این حدیث ساختگی** را وضع نمودند که نحن الانبیاء لانورث، ما ترکناه فهو صدقه.

وص ۲۶۲

* حضرت امیر علیه السلام و عباس به جهت اتمام حجت به نزد ابوبکر رفتند و عباس برحضرت امیر دعوی کرد، ابابکر با عبّاس گفت: یاد داری که حضرت رسول ﷺ در(یوم الدّار و) آغاز تبلیغ اسلام چهل نفر را از اولاد هاشم طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت: کیست که در این کار معاونت من کند که وزیر و وارث و وصیّ و برادر و خلیفهٔ من باشد؟ و سه نوبت این سخن را تکرار نمود هیچ کس قبول و اجابت نکرد؟ مگر علی که هر نوبت می‌گفت: انا اوازرک یا رسول الله، بار سوّم حضرت رسول ﷺ گفت: اجلس **یاعلیّ** فانت اخی و وصیّی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.

عبّاس گفت: **پس تو بر او ظلم کردی،** و وراثت و وصایت و خلافت حق او بود، و تو عاصی و ظالم می‌باشی.

ابوبکر پلید گفت: دور کنید اینها را از من که مرا فریب دادند و مکر کردند با من بعد از آن عبّاس به اوگفت: توگفتی‌که رسول را میراث نمی‌باشد وآنچه از او بماند صدقه است و به این سبب فدک را از فاطمه باز گرفتی، چرا اکنون به میراث رسول حکم کردی؟ پس ابوبکر خجل و منفعل شده دیگر حرف نزد. **(کامل بهائی ص ۳۵۰ به نقل از امام صادق علیه السلام)**

و **ای ناصبی** ملعون بی ایمان خجالت و انفعال در دنیا سهل و آسان است از روز قیامت اندیشه نما که بجز حسرت و ندامت و وزر و وبال چیزی نداشته باشی.

* شیخ جلال الدین در **تاریخ خلفا** مذکور ساخته: چون ابابکر خر فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام انتزاع نمود، آن را خالصهٔ خود ساخت تا زنده بود آن را در تصرّف داشت و از فدک یک دینار به هیچ یک از مسلمانان نداد.

شد فدک، بعد از پیمبر، کفر و ایمان را محک

کرد رسوا خویشتن را دشمن، از غصب فدک

❋ **حکایت:** درکتاب **نزهه الکرام** از ابوالقاسم جعفر محمدبن قولویه به سندی که متصل است به ابن عباس نقل می‌کند: روزی به خانه ابوبکر خر رفتم، عمربن خطاب و طلحه و زبیر و عبدالرّحمن عوف لعنهم الله آنجا بودند، و خلوتی ساخته و دربان را امر نموده‌که بی رخصت کسی را اذن دخول ندهد، من بی رخصت داخل شده و به صحبت مشغول شدند، ناگاه پیری وارد شد، جامهٔ سرخ مخطّط (زیبا) از بافتهٔ صنعا پوشیده و ردای عدنی در برافکنده
نعلین خضراء در پا و عصائی ازچوب در دست گرفته سلام کرد، جوابش دادیم.
ابوبکر خر گفت: ای شیخ بنشین، پیر تکیه بر عصا نموده گفت: من قصد حجّ کرده‌ام
و مرا همسایه‌ای است و به من گفت: تو به حجّ می‌روی،آن شخص را که خلیفه رسول است
دریاب و پیغام مرا به او برسان تا تو را ثواب باشد، گفتم بگو پیغام تو چیست؟ تا برسانم؟
گفت: من زنی ضعیفم و مرا پدری بود وفات یافت و **مزرعه‌ای به من میراث گذاشت** که معاش
من و فرزندان من از آن بود و **مزرعه را امیر شهر به جبر و تعدّی از من گرفته است**
عمر گفت: ای نائب رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق فضیحت کنند
و به سزای کردار بدش رسانند تا مِن بعد دیگری مرتکب چنین امور نگردد.
پس پیر گفت: پناه می‌برم به خدا از دشمنی و عذاب خدا، چه کسی ظالم تر
و فاجرتر باشد از آنکه **بر دختر رسول خدا** ﷺ **ظلم کند؟** و از خانه بیرون رفت.
ابوبکر خر گفت: پیر را باز آرید، یکی از اهل مجلس به طلب پیر بیرون رفت او را نیافت
و با دربان عتاب کرد که آیا من نگفتم که بی رخصت نگذارید داخل شوند؟ دربان قسم یاد کرد که
بی رخصت کسی را نگذاشتم که داخل خانه شود و هیچ کس بیرون نرفته.
پس ابوبکر خر به عمر سگ پدر گفت شنیدی؟ گفت: شنیدم و در وادی جنّ از این بیشتر و عظیم‌تر دیدم، و شیطان بسیار وقت مردم را به خیالها افکند، در این سخن بودند که شنیدیم یکی به آواز بلند می‌خواند و صاحب آن را ندیدیم:

یـا مـن تحلـی بـامر لایلیـق بـه — اعدلـه علـی ال یـس الميـامين
اتجعل الخضر ابليسا لقـد ذهبـت — بک المـذاهب مـن بـين المـضلين
فتـب الـی الله ممّـا قـد ركبـت بـه — الـی النبـی و دع ظلـم الـوليين

**نحن الشهود و قد دلت علی فدک	بنت النبی و کیلا غیرمفتون**
**فالله یعلم ان الحق حقهم	لاحق تیم و لاحق العدیین**
**و قد شهدت اخاتیم وصیّته	للعالم الاصلع قوام بالدین**
**لاتظلمن أخاتیم اباحسن	اذا خصه الله من بین الوصیّین**
**خصّ النبی علیا یوم کفرکم	بالحلم و العلم و القرآن و الدین**

پس ابابکر خر گفت: یابن عباس مجلس ما امانت است باید که این حکایت را کسی از تو نشنود
گفتم: چنین کنم، و چون به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدم
آن حضرت متبسم شده فرمودند: یابن عباس چیزی از ابیات بیاد داری؟
گفتم: بیاد دارم و لیکن عهد از من گرفتند که باز نگویم. فرمود:
من قصّه با تو بگویم، گفتم یا امیرالمؤمنین ما شش نفر بودیم و غیر از آنها کسی نزد ما نیامد،
فرمود: **آن پیر خضر** علیه‌السلام بود به نزد من آمد و قصّه را با من گفت چنانچه رفته بود.
آن حضرت این اشعار بخواند بی تفاوت، و من از ترس و واهمه خلفاء ثلاثه شیطان تا عثمان پلید کشته نشد، این حکایت را به کسی نگفتم. **(کامل بهائی ص ۳۵۲) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۲۴)**

* موفق ابن احمد المکّی معروف است به صدرالائمّه و از علماء سنیان اهل بدعت است، روایت کند به اسناد خود از ابن عباس که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به مولای مؤمنان علیه‌السلام فرمودند:
یا علی خدایتعالی فاطمه را به تو تزویج کرد و **تمام روی زمین را صداق فاطمه گردانید**
پس کسی که بر روی زمین راه می‌رود در حالی که بغض فاطمه را داشته باشد راه حرامی رفته باشد و یقین که فاطمه راضی نخواهد بود که دشمن او در مِلک و ارض او راه رود
* و راه رفتن در ملکِ غیر **بی اذن مالک حرام است** *
پس راه رفتن دشمنان اهل بیت نبوّت و رسالت علیهم‌السلام بر روی زمین حرام باشد.
ای ناصبی گمراه هرگاه اکابر علمای شما روایت کند: چون آیهٔ **وَ آتِ ذَالْقُربیٰ حَقَّهُ** نازل شد حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه علیهاالسلام را طلبید و فدک را به او داد، و نیز روایت کنند که کُلّ روی زمین را خدایتعالی صداق فاطمه گردانید، دیگر در باب منع فدک چه عذر می‌توان آورد؟

انوار خدا ز روی زهرا پیداست
زهراست محمّد و، محمّد، زهراست

وص ۳۶

پس به قول شما کل روی زمین در مَهر حضرت فاطمه باشد اگر بعضی از مهر خود را طلبید چرا مورد زجر و منع باشد، و در این شک و شبهه نیست که حضرت فاطمه علیها السلام از خلفای ثلاثهٔ شیطان و ساختگی شما خشمناک به عالم بقاء ارتحال نمود، پس بنابراین هر مشی که آنان کرده‌اند و هرچه از آنها صدور یافته همه حرام باشد، و نیز آن حضرت به مشی و راه رفتن شما پیروان ابوبکر و عمر لعنة الله علیهم در روی زمین راضی نیست که دشمن آن حضرت و دوست خلفای ثلاثه شیطان هستید و بودن شما در روی زمین حرام است بهتر آن است که همه یکبار درک الاسفل که مِلک مباح شماست مقام و مسکن سازید که جهنم مخصوص شماست و مشی شما در آنجا حلال است، و حرام و شبهه ندارد .

* کتاب کشف الغمه از ابی بصیر روایت است:از امام جعفرصادق علیه السلام سؤال نمودم:

چرا در وقتیکه امیرالمؤمنین علیه السلام والی شد فدک را اخذ نفرمودند؟[1]

حضرت فرمودند: ظالم ومظلومه هر دو از دنیا رفته بودند و هریک به قدر استحقاق خود جزا یافته، آن حضرت نخواست که استرجاع نماید به چیزی که حق تعالی غاصب را به آن عقاب نموده و مغصوب را ثواب کرامت نموده، و امیرالمؤمنین علیه السلام در ترک فدک اقتدا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمّه هجرت نمود و عقیل خانهٔ او را فروخت بعد از فتح مکّه معظّمه، بعضی گفتند:

یا رسول الله چرا به خانهٔ خود رجوع نمی‌کنی؟

فرمودند: آیا عقیل خانه‌ای از برای من گذاشته که به آن رجوع کنم؟ و از آن ابا فرموده گفت: ما اهلبیتی هستیم که رجوع نمی‌کنیم در راه خدا، به چیزی که از ما اخذ کردند. (بحار ج ۲۹ ص ۳۹۶)

* روایت است: چون شریف بنی‌امیّه عمر بن عبد العزیز لعنة الله علیه والی شد، فدک را به حضرت امام محمد باقر علیه السلام و عبدالله ابن حسن رد نمود، و **هفتاد خروار زر سرخ و سفید** از مال خمس به ایشان داد، و همچنین آنچه حقّ بنی فاطمه علیها السلام و بنی هاشم بود که در زمان ابابکر خر و عمر بی پدر و عثمان سگ پدر و معاویه خبیث و یزید پلید و عبدالملک چلپاسه لعنة الله علیهم به زور و تعدّی گرفته و غصب نموده بودند، به ایشان رد نمود و **بنی هاشم** در زمان امارت و حکومت او **غنی شدند.**

(۱ـ اگر در زمان حکومت ظاهری فدک را تصرّف می‌نمود، منافقین می‌گفتند علی علیه السلام جهت ریاست و امور دنیائی امر حکومت را طلب می‌نموده است)

وص ۴۱۳

و بعضی از متعصّبان سگ سنی به عمر بن عبدالعزیز گفتند: این کاری که تو کردی **طعنی است برخلفای ثلاثه شیطان!** عمربن عبدالعزیز گفت: نزد من به صحت رسیده و بر شما نیز ظاهر است که فاطمه زهراعلیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که دعوی فدک کرد و درتصرف او بود

*** و از کذب و دروغ بری بود که به حضرت رسول صلی الله علیه وآله دروغ نسبت دهد ***

و مثل امیرالمؤمنین و ام ایمن و ام سلمه گواهان داشت، و حضرت فاطمه‌علیهاالسلام بهترین زنان اهل بهشت است و برمن ظاهر و روشن است که **فدک حق فاطمهٔ زهراست** و حق را به ورثه صاحب حق رسانیدم، و به این تقرب می‌جویم به رسول الله صلی الله علیه وآله و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امیدوارم که حسنین و فاطمه‌علیهاالسلام در قیامت شفیع من باشند. **(الغدیر ج ۷ ص ۱۹۵)**

*** (به نقل بحار ج ۲۹ ص ۳۴۷)** بعداز عمر عبدالعزیز لعنة الله علیه باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه‌علیهاالسلام گرفتند و در تصرف اهل طغیان و عصیان بود تا زمان مأمون لعنة الله علیه که او به تصرّف اولاد بنی فاطمه گذاشت. **(معجم البلدان ج ۴ ص ۲۴۰)**

و **معتصم و واثق** لعنهماالله نیز فدک را به ایشان تسلیم نمودند و گفتند:

مأمون از ما اعلم است آنچه او امضای آن نموده ما نیز می‌نمائیم، اما چون **متوکل** لعنة الله علیه والی شد اول از ایشان گرفته و در آخر حکومت خود به ایشان واگذاشت، و بعداز آن **معتضد** لعنة الله علیه فدک را از اولاد رسول صلی الله علیه وآله منع نموده خود متصرف شد، و **مکتفی** لعنة الله علیه در ایّام حکومت خود نصف فدک را به اولاد رسول داد و نصفی را خود در تصرف داشت.

در حین این طعن امیر محمد علی شیخ الاسلام سمنانی این مضمون را در سلک انتظام درآورد:

از فدک هرکه منع زهـرا کـرد ۲۸۹ **خـویش را در زمانـه رسـواکرد**
آنکـه او خـصم مرتـضی باشـد **اصل او بـی شـک از خطـا باشـد**
چون وجودش ز آبِ پاک نبـود **از چنان کرده‌هـاش بـاک نبـود**
تـو نگـویی کـه او ز اصحابـست ۱۲۸ **سگ همانست،اگرچه درآبست**
آنکـه بـدتر بـود از جیفـهٔ تـو **خودبگوچون شودخلیفه بهر تو؟**
لعنت بی شـمار و بـی حـد ومـر **بـر ابـوبکرو آن دو یـار دگـر**

یاد از بشکستن پهلوی او می کرد و گفت :

بضعهٔ من، روح مابین دو پهلوی من است

طعن هفتم: بازگرفتن انفال و خمس است از اهلبیت طاهرین علیهم‌السلام

* در(**بحار ج ۳۱ ـ ص ۲۱۸ و ۳۰۶ به بعد و**)کتاب کاشف الحق روایت است: چون ابوبکر خر خلیفه شد بگفته عمر ملعون و مشورت آن دیگری آنچه از برای مدد عایشه و حفصه ماهیانه مقرر شده بود دو چندان ساختند وآنچه برای امام حسن و امام حسین و سایر اهل بیت علیهم‌السلام معیّن بود قلم‌کشیدند

۞ ﴿ سکوت در تبری نمودن، شخص را مرتد و ملعون می‌نماید﴾ ۞

آیا می‌دانید برای تخریب احکام قرآن و شریعت چگونه جنایاتی را مرتکب شدند؟

آیا می‌دانید پیروان ابوبکر خر و عمر بی‌پدر چگونه احکام شریعت را دگرگون ساختند؟

نمونه‌هایی از انحرافات اعتقادی و فسادهای فقهی و خیانت‌ها و جنایت‌های دشمنان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در باب‌های ۴۷ ـ ۴۸ ـ ۴۹ ـ ۵۰ مطالعه فرمائید.

علی بن سوید نامه‌ای برای امام کاظم علیه‌السلام نوشته و پرسش‌هایی را مطرح نمود.
حضرت در پاسخ نوشت: **...** دنبال دین کسی که از شیعیان نیست نباش، و در دین آنها را دوست نداشته باش، **آنها خائنانی هستندکه به خدا و پیامبر و امانات خویش خیانت ورزیدند.**
می‌دانی چگونه؟ مردم آنها را در مورد کتاب خدا امین شمرده بودند و به آنها اعتماد کردند، آنها آنرا تحریف و تبدیل نمودند(و برای مردم به‌گونه‌ای دیگرتفسیر و تأویل و معنیٰ کردند)

*** با این که اُولوالأمر به آنها معرفی شده بودند، از آنها روی گرداندند***

خداوند در برابر این رفتار زشت مزه گرسنگی و ترس و وحشت را به آنها می‌چشاند.
او با کنایه از آن حضرت دربارهٔ کسانی که در برابر ظلم و ستم خلفا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و غصب خلافت **سکوت** کردند سؤال کرده بود. حضرت در پاسخ نوشت:
آنها اولین‌گروه از این امت بودندکه مرتد شدند، لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم بر آنها باد.

❋ (بحار ج ۲ ص ۸۲) ❋ (و در ص ۵۶۲ همین کتاب علیه‌السلام توضیحاتی لازم را ملاحظه فرمائید) ❋

(و ص۷ ـ ۳۱ ـ ۴۳ ـ ۷۹ ـ ۱۱۶ ـ ۱۲۰ ـ ۱۲۲ ـ ۲۲۶ ـ ۲۵۰ ـ ۳۴۱ ـ ۴۴۱ ـ ۴۴۷ ـ ۴۵۹ ـ ۵۳۴ ـ ۵۵۲ ـ ۵۵۳)

و بهانه آوردندکه در وجه لشکر و سپاه که به جهاد میباید فرستاد ضرور است و منع خمس بر ذریّهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله نمـودند و با رفتارشان گفتند: محمد صلی الله علیه و آله نفهمیده کرده است و خـدا ندانسته گفته: **وَ اعلَمُوا اَنَّمٰا غَنِمتُمْ مِنْ شَيءٍ فَاَنَّ للهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُربىٰ** (انفـال ۴۱)، و هـر روز مبلغی از بیت المال جهت خرج خود مقرر داشتند، و ابابکر بی دین چون بـه درک الاسـفل انتقـال نمود بیست و دو هزار (۲۲۰۰۰) دینار طلا از بیت المال در ذمه او مانـده بـود، و نیـز عمـر ملعـون روزی که مرد هشتادهزار (۸۰/۰۰۰) درهم از بیت المال در گردنش بـود، و هـم چنـین روزی کـه عثمان سگ پدر گور خر سنیان مُرد، در بیت المال یک دینار نبود که همه را تلف و اسراف نمـوده در مدت خلافت خود هیچ یک از مهاجر و انصار را چیزی نداد، و جمیع را به بنی مروان و نزدیکان خود داده، و ابابکر و عمر لعنة الله علیهما هر یک در ایام خلافت خود هر روزه از بیت المال مبلغی برمیداشتند به صیغه اجرت‌که ما اجیرخلایقیم و بی مزد کارنکنیم، و عثمان سگ پدر کل بیت‌المال را به صیغهٔ اجرت صرف می‌نمود، پس اجیر و مزدور مردم باشند نه امام و خلیفه.　　(و ص ۲۹۹)

بغـض علـی از اسـائت مـیلاد اسـت　　۶۹　　این کین، به یقین علت مـادر زاد است
بی مهر علی، عقد کسی نیسـت درسـت　　۸۹　　زان عقـدِ مخـالف، گـره بربـاد اسـت

۸۳ـ ۹۲ ـ ۵۷۳

طعن هشتم:　　(بحار ج ۳۰ ص ۳۲۲ تا ۳۲۴)

آن سه مردود در جنگ احد و حنین و خیبر و باقی حروب اگر حضور می‌داشتند مثل ماده شـغالان روی به هزیمت نهادند چنانکه در باب (۱۴) لعن آنـان سـمت گـزارش یافتـه، و آن شـیر بیـشهٔ شجاعت و پردلی، امیرالمؤمنین علیه السلام به قوت سرپنجهٔ یلی، در هر حربی و رزمـی لـشکر و عـسکر اهل شرک و ضلال را از بیخ و بنیاد برمی‌کند و هرگز فرار نمی‌کرد.　　(و ص ۱۱۴ ـ ۵۱۹)

ترا میرسـد شـاهی و سـروری　　۲۸　　که از عیب و عارِ فراری، بـری
کروب نبی، از تو شـد منجلـی　　۱۱۵　　تـویی ناصـر مـصطفی یـاعلیّ
تراگفـت جبریـل مـدح و ثنـا　　۱۵۰　　به فضل تو قائل شده مـصطفی

و نیز صاحب دلی گفته:

نه هر ستاره که دیدی چو زهره تابانست　　نه هر سواره که بینی چو شاه مردانـست
غــزای خیبــر و خنــدق ز روبهــان نایــد　　که آن مناصـب عـالی، ز شـیر یزدانـست

قال ابوعبدالله علیه السلام: ملعونٌ مَنْ تَرَأّسَ، ملعونٌ مَنْ هَمّ بِها، ملعونٌ مَنْ حَدَّثَ بِها نَفْسَهُ. (اصول کافی باب ۳۰۵)

طعن نهم: که خلفای شیطان (ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم) **هر سه در آن شریکند:**

ابوبکر بن محمدبن مؤمن شیرازی از تفاسیر سنیان نقل‌کرده: انس بن مالک پلیدگفت:
روزی در خدمت حضرت رسول ﷺ نشسته بودیم، سخن از شخصی در میان آمد
که نماز و روزه و زکوة و تصدّق از او بسیار به انجام می‌آمد. حضرت رسول ﷺ فرمودند:
او را نمی‌شناسم که ناگاه آن مرد پیدا شد و به طرفی رفت، یاران گفتند:
یا رسول الله این است که حرف او گفته شد.
پس چون چشم مبارک حضرت رسول ﷺ بر او افتاد به ابی‌بکر فرمودند:
* این **شمشیر مرا** بگیر و برو و **این مرد را بکش**که از لشکر شیاطین است *

پس ابوبکر رفته بعد از مدتی باز آمده گفت: او را دیدم که در قیام بود، با خود گفتم: هرگز او را نکشم چون به نماز مشغول است. پس حضرت اشاره به عمر فرمود: **شمشیر مرا** بردار و برو و او را به قتل رسان که از او **فتنهٔ بسیار** بهم میرسد، عمرشمشیرگرفته بعداز مدتی باز آمدگفت:
یا رسول‌الله دیدم درسجود بود با خود گفتم بالله نخواهم کشت کسی را که در سجود است

مدعی نازد که توفیق عبادت یافته است　　　　خاک عصیانش بسر، توفیق جای دیگر است

پس روی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده فرمودند: **یاعلیّ** برخیز اگر او را بکشی درمیان امت من‌مخالفت نخواهد بود، علی علیه السلام چون رفت او را ندید برگشت، گفت: یا رسول الله ﷺ او را ندیدم پس رسول‌الله ﷺ فرمودند:امت موسی به **هفتاد و یک** فرقه شدند یک فرقه از ایشان ناجی بودند و باقی‌دیگردرآتش و امت عیسی **هفتاد و دو** فرقه شدندیکی رستگاربودند و باقی مخلد در نار و زود باشد که امت من **هفتاد و سه** گروه شوند **یکی ناجی‌اند** و باقی هالک. مولای مؤمنان گفت:

* یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند؟ آن سرور فرمود: **راه و طریق اصحاب تو را داشته باشند***

(بحار ج ۳۰ ص ۳۳۶) * (الاصابة ج ۱ ص ۴۸۴) * (مسند احمد حنبل انگل ج ۳ ص ۱۵)

*از ابن عباس مروی است: آن مردود پلیدی که ابابکر و عمر ازکشتن او ابا و امتناع نمودند، امیرالمؤمنین علیه السلام او را در **روز صفین** کشتند، و ذوالثدیهٔ مشهور همین بود که از جملهٔ خوارج صفیّن است، و وجه تسمیه او به ذوالثدیه آن بود که یک سینهٔ او چون پارهٔ گوشتی بود در اندرون بدن او، چون می‌کشیدند بیرون می‌آمد و هرگاه رها می‌گردند به بدن او فرو می‌رفت. (همان‌مدرک)

(فرقهٔ ناجیه به شهادتین اعتقاد داشتند و عمل کردند و هفتاد و دو فرقهٔ دیگر شهادتین گفتند و نفاق ورزیدند.ـ و ص ۵۳)

فهرست ۷۳ فرقه در صفحات: ۵۰ ـ ۱۰۸ ـ ۱۶۲ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۳ ـ ۳۴۱ ـ ۵۴۶ وص۵۷۵

❋ درکتاب لوامع الانوار آمده: آن خارجی که برای حفظ اسلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حکم به قتل او کرد معاویه منزل هاویه است.

❋ درکتاب احسن الکبار مذکور است: **گوسالهٔ**[1] این امّت ابابکر خر بود که مردم **پرستش** او نمودند و **فرعونِ** آل رسول صلی الله علیه و آله ، عمر بی پدر بود و **سامری** عثمان سگ پدر و ذوالثدیه معاویه، که سرکرده خوارج بود. **(و ص ۹۳ ـ ۵۳۸) ❋ (بت پرست ص ۵۱۸)**

حاصل کلام: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که اگر این مرد بماند امت را به ضلالت می‌اندازد، امرشان فرمود به کشتن او، ابوبکر خر و عمر بی پدر مخالفت نموده بازگشتند که در سجود بود یا نماز می‌کرد، مخالفت قول رسول را تجویز می‌نمایند و کشتن چنین سگی را جایز نمی‌دانند با آنکه می‌دانستند که فرمودهٔ رسول امر خدایتعالی است، و مخالفت و رسوایی و نافرمانیِ عمر بی پدر زیاده از ابابکر خر است که عمر دوبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید و خلاف گفتهٔ آن صادق القول نمود، و آنکه دل این دو سگ ملعون یاری به کشتن آن سگ بی دین نداد، ظاهر سببش آشنایی و پلیدی معنوی است که ارواح پلید را با هم می‌باشد.

ز راهِ نسبتِ هر روح با روح ۴۴۳ دری از آشنائی هست مفتوح

و این طعن را نیز از مطاعن عثمان می‌توان شمرد، از برای آنکه در دوازده سال خلافت ناحق ظالمانه خود که این حکایت را بسیار شنیده، بلکه خود در آنروز در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر بوده می‌بایست که امر به قتل او نماید، یقین که اگر این خدمت به عثمان منافق ملعون رجوع می‌شد او نیز موافقت آنان می‌کرد.

الهی روحشان شادان از آن باد ۴۲۰ که اینها را به لعنت می‌کند یاد

طعن دهم: **(الاحتجاج، جلد ۱ ص ۲۳۱) ❋ (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۰۶)**

آن سه مُدبِر دُم دارِ بدکار، با هم مشورت کردند که علی علیه السلام را باید کشت تا کار خلافت بالا گیرد در این قتل قرعه به نام خالد ولید پلید برآمدکه او را سیف الله می‌گفتند و اشجع قریش می‌دانستند و آن حضرت عمودی که در دست سیف اللهِ سنّیان بود از دست او بیرون نموده طوق گردن آن سگ ملعون نمود، و چون کار بر او تنگ و دشوار شد و نزدیک بود که از مصاحبت آن یار موافق، روح ازکالبد بدن ناپاکش مفارقت کند، به التماسِ ابابکر و اصحابش، آن حضرت آن طوق را از

قال علیٌ علیه السلام : اَلدُّنْیا مَزْرَعَةُ الشَّرِّ {۲۰۱} دنیا کشت‌زار بدی است. وص ۳۳۷

[1] (۱ ـ اگر به هر گوساله‌ای امام نمی گفتند مردم گمراه نمی‌شدند ❋گوساله ص ۶۸ ـ ۹۳ ـ ۹۴ ـ ۱۱۷ ـ ۱۶۳ ـ ۲۷۷ ـ ۲۸۱ ـ ۵۰۰)

گردن او برآورد، و این قصه به طریق مختلفه و روایات متعدد بنظر رسیده و برخی از آن إن‌شاء الله در باب (۲۳) احوالات خالد بن ولید ملعون ذکر خواهد شد. (بحار الانوار ـ ج ۲۹ ص ۱۶۰)

درعلم و درشجاعت و درفضل ودرکمال — مانند مرتضی معلّی بوَد محال
ای خارجی ز چیست؟ تو را با علیّ نزاع — لعنت به دشمنانِ علیٌّ به خصمِ آل

طعن یازدهم: درکتاب لوامع الانوار مثبِت است: **جنّیان** به خدمت حضرت رسولﷺ آمده گفتند: یا رسول الله کسی را همراه ما کن که به مسکن و مکان ما آمده **قرآن به ما بیاموزد،** آن سرور حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام و ابوذر غفاری و ابوبکر و عمر و عثمان را به رفاقت جنّیان به وادی ایشان فرستاد، و به آنها سفارش نمود که باید در آن وادی دو نفر با هم نباشید و آنچه بشنوید با یکدیگر نگویید تا وقتی که پیش من برسید، و چون به وادی صرّه رسیدند از بسیاری درخت و خار داخل آن وادی نتوانستند شد، **ابوبکر** بی‌دین پیش رفت و سلام کرد، **جواب او ندادند،** و آوازی به گوش او رسید که نسب خود را بگو، چون نسب خود را گفت، چیزی چند گفتندکه از آن رنجیده گشت و گفتند: ای پسر سَلما **بازگرد**که تو صاحب ما نیستی. و بعد از آن **عمر** لعین پیش رفت و سلام‌کرد، جواب او را **ندادند**از نسب او پرسیدند چون نَسَبِ نحس خود را اظهار ایشان‌نمود، چیزی چند گفتندکه دلخسته تر و پریشان تر از ابی‌بکر شد، و گفتند: **ای پسرِ صهّاکۀ حبشیّه برگرد** که تو مصاحب ما نیستی و ما را با تو رجوعی نیست، **عثمان** ملعون رفته سلام کرد با او نیز همین شیوه بکار بردند. ابوذرعليه‌السلام برخاست و سلام کرد، جوابِ او را به احسن وجهی **دادند** و بعد از اظهار نسب خود، او را دعای خیر کردند و به **ابوذر** گفتند: باز گرد که تو صاحبِ ما نیستی، بعد از آن **مولایِ مؤمنان** برخاست و سلام کرد، جواب سلام آن حضرت را از روی اخلاص و بندگی **دادند** و چون حضرت نسب طاهرۀ خود را به ایشان بیان فرمود، آن خار و خاشاک از هم جدا شدند، راهِ پاک وسیعی بهم رسید، جماعتی آمدند با تختی و آن حضرت را بر تخت نشانده به میان خود بردند، عمرِ لعین به ابی بکر بی دین‌گفت: ما را از کارِ علی‌کفایت‌کردند یعنی آن حضرت را کُشتند و ما را از او فارغ گردانیدند، **چون امیرالمؤمنین** عليه‌السلام **قرآن را به جماعتِ جنّیان تعلیم نمود** مراجعت به خدمتِ سیّد رسل‌کرد. سیّد رسل ﷺ گفت: آیا شما را امر نکردم با همدیگر نباشید؟

قال علی عليه‌السلام: لا تستشفین بغیر القرآن: من کل داء شاف. {۱۰۳۱۶}

وص ۱۱۵ ۲۷۶ ۶۲ ۶۴ ۷

و مکالمه‌ای که میان ابوبکر و عمر گذشته بود آن حضرت همه را بیان فرمودند

و آن دو خارجی گفتند: یا رسول الله ما بر علی ترسیدیم.و این در واقع **چند طعن است:**

یکی آن که **جنّیان جواب سلام آن سه منافق را ندادنـد،** و (**ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم)** ایذا و آزار و اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام رسانیدند، و دیگـر خـلافِ قـولِ رسـول کرده با همدیگر حرف زدند، و دیگر آنکه آن سه منافق اگر قابلِ تعلـیم نمـودن قـرآن بـه جنیّـان نباشند چگونه قابلِ خلافت و شایستۀ امامتِ بر جمیعِ امّت می‌باشند؟ **(و ص ۳۶۹ ـ ۳۷۳)**

اذا کانَ الغُرابُ دَلیلَ قَوْمٍ سَیَهْدیهِمْ طَریقَ الْهالکینا.

طعن دوازدهم: چون کار خلافت بر ابوبکرخر مقرّر شد، روزی آن سه منافق با یکدیگرگفتند: ما را این گمان نبود که (مردم اینقدر جاهل باشند و وصی پیامبر را رها کنند و) این کار (به این سهولت و) بی علیّ نظام آید و او چنین در امر خلافت محروم شود، این خود (به مدد شیطان) درست شد، **امّا قرآن کامل و درست در دست اوست** **(و ص ۷ ـ ۳۰۹)**

*** علی علیه السلام علم قرآن می‌داند کاری باید کرد که اظهار علم قرآن نتواندکرد ***

و بر ما زیادتی و فضیلتی نداشته باشد، پس منادی کردند هر کس آیتی یا سوره‌ای دارد باید حاضر کند، دو گواه بیاورد یا سوگند یاد کند که تغییر و تبدیلی نکرده است، مردم آیه و سوره می‌آوردند و سوگند می‌خوردند یا گواه می‌گذرانیدند و آیۀ **إنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ انّا لَهُ لَحافظُونَ** را فراموش کردند و آیه(۸۸ بنی اسرائیل) **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الانْسُ وَ الْجِنُّ** راگویا نشنیده بودند بلی سنیان گمراه را امام و پیشوایی‌که جهلش کمتر از این باشد از برای مرتبۀ ارجمند خلافت بکارشان نمی‌آید

(بحار ج ۲۰ ص ۳۵۳ و ۳۵۴)

* امام باقر علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

إنَّ النَّدَمَ عَلَی الشَّرِّ یَدْعُوا إلیٰ تَرْکِه.

همانا پشیمانی برگناه و بدی، انسان را به دست کشیدن از گناه وامیدارد.

* و فرمود: **وَ اللهِ ما یَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إلاّ مَنْ أقَرَّ بِه.**

به خدا سوگند از (آثار و عذاب) گناه رها نشود و نجات نیابد جز کسی که (از گناه پشیمان شود و در پیشگاه خداوند متعال استغفار و) اعتراف کند.

(اصول کافی ـ باب ۳۷۶)

شفا مجوئید از غیر قرآن، پس بدرستی که قرآن برای هر دردی شفا دهنده است.

طعن سیزدهم: ***(عَلِیٌّ بابُها)*** (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۳۹)

هرسه سگ، ابوبکر و عمر و عثمان درآن شریکند، آنکه درهای مسجدی‌که حضرت سیّد المرسلین به فرمان ربّ العالمین بسته بود، درب خانهٔ هیچ یک از اصحاب باز نمی‌شد به مسجدِ رسول صلی الله علیه و آله الاّ درِ خانه **علیّ بن ابی طالب** علیه السلام، و چون آن مردودان خلیفهٔ بناحق شدند درها را باز کردند و مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله را سهل ترین امور انگاشتند و از مؤاخذهٔ روز جزا اندیشه نکردند بلکه این را انتقام کشیدن از خدا و رسول نام‌کردند و به این فعل حرام فخر و مباهات‌کردندکه (قدرت و حکومت بدست ماست و) این قسم کارهای مخالف رسول الله می‌توانیم کرد. (وص ۵۲۰)

و چنانچه این طعن است‌که هر سه در این شریکند و در بر آنها بستن هم به امر خدا، طعنی است که هرسه در آن شریکند و اگر مستحقّ طعن نمی‌بودند در برای آنها بسته نمی‌شد.

هر چند سیاه نامه‌ام، در محـشر ۴۹۸ **از بـردن دوزخـم خـدایا بگـذر**

زیرا که دمی، نمـی‌تـوانم بـودن ۴۹۲ **در خانهٔ عثمان و ابوبکر و عمـر**

طعن چهاردهم: (الطرائف ج ۲ ص ۱۳۰) * (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۲۱۶)

*** در بی وفائی و فریب و غدر و مکر آن سه ملعون با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ***

ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر کرده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زوج بتـول فرمـود: **یا علی** امّت من بعد از من با تو غدر خواهند کرد، به مکر و فریب و بی وفایی با تو سلوک خواهند نمود، و باعث و بانی آن ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم بودندکه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام **بی وفایی نمودند و به مکر و حیله امّت را فریب داده تابع امر و نهی خـود سـاختند** و ایـن جماعت نیز **بی وفایی را شعار خود ساخته بیعـت روز غـدیر خـمّ را فرامـوش نمـوده** و بـه فریب و تلبیس شیطان امّت مُرتاب عمربن الخطّاب به ابابکر خر بیعت نمودند (و ص ۱۳۱ ـ ۲۵۲)

چنانکه روزی مولای مؤمنان علیه السلام داخل مسجد شده خِطاب به ابی بکر خر نموده فرمودند:

تَعَلَّـمْ اَبـابَکْرٍ وَلا تَـکُ جـاهلاً | **بـاَنَّ عَلِیّـاً خَیْـرُ حـافٍ وَ ناعِـلٍ**

وَ اَنَّ رَسُـولَ اللهِ اَوْصـی بِحَقِّـهِ | **وَ اَکَّـدَ فیـهِ قَوْلَـهُ فـی الْفَـضائلِ**

فَلاتَبْخَسَنَّهُ حَقَّهُ وَ رُدُّوا الـوَرَیٰ | **الَیـهِ فَـانَّ اللهَ لَـیْسَ بِغافِـلِ**

یعنی: بدان ای ابابکر، و جاهل مباش که علی بهترین سرهنگان و کفش پوشان است، و بدانکه رسول وصیّت کرده در حق او، و مؤکّد گردانیده کلام خود را در فضایل او، کم مکن حقّ او را و ردکن مردمان را بسوی او، پس به درستی که خدا غافل نیست، یعنی داناست برکردار بندگان.

* **حکایت:** در(بحار ج ۲۸ ص ۵۴) کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی از ابی‌بکر بن موسی حافظ لعنة الله علیهم نقل کرده و او به سند خود از ابن عبّاس روایت می‌کند: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سیر باغستان مدینه رفته بودیم، و علیّ ابن ابیطالب علیه السلام همراه بود و سیر چندین باغ نمودیم و به هر باغی که رسیدیم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: باغ خوبیست. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: باغ تو **یا علیّ** در بهشت بهتر از این است و در آخر دیدم که دست مبارک بر سر زد و به آواز بلنـد بگریست، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض‌نمود: **یا رسول الله سبب گریه شما چیست؟**فرمودند: از برای آن می‌گریم که در سینهٔ جمعی، کینهٔ تو هست و **تا من هستم ظاهر نمیکنند** و منتظرند که مرا در میان نبینند و کینه های خود را با تو آشکار گردانند. **(مناقب موفق ابن احمد مکی خوارزمی)**

و هر یک از علمای آن طایفهٔ ضالّهٔ و مضلّه این قسم احادیث و روایات در کتب خود ذکر کرده‌اند و اگر اعتمادی به احادیث و اقوال خود دارند پس چرا از خلفای ثلاثه شیطان تبرّا و دوری نمی‌کنند و دست به دامن محبّتِ قسیمُ النّارِ و الجَنَّة نمی‌زنند؟ و اگر به دروغ می‌نویسند پس صحت و اعتباری در اقوال و افعال آنها نباشند. **(و ص ۳۹ ـ ۱۳۹ ـ ۲۵۲ ـ ۳۴۹)**

طعن پانزدهم: * غضب فاطمه علیها السلام * **(بحار ج ۷۸ ص ۲۵۰ الی ۲۵۶)**

به موجب وصیّت سیّدة النّساء فاطمه زهرا علیها السلام آن سه منافق توفیق نماز خواندن بر آن معصومه نیافتند، و خبر از مرقد مطهّر آن مظلومه نداشتند و از زیارتش نیز محروم ماندند، و این بنا بر وصیّتی بود که آن معصومهٔ مظلومه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده بود زیرا که از آن سه ظالم مردود ناخشنود بود، و راضی نبود که آنها تشییع جنازهٔ او نموده بر او نماز خوانند.

* چنانکه در کتاب مجلّی مرات المنجی آمده: اخطب خوارزمی در کتاب خود ذکر کرده که:

حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت فرموددرآنحال از ابابکرخبیث خشمگین و آزرده بودند به جهت فدک، و به موجب وصیّت فاطمه علیها السلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب سیدة النِساء را دفن کردند و مرقد آن حضرت را با زمین یکسان نمود که احدی بر آن مطّلع نگردد.

(ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۲۹۸) ۱۳۵

قالَ علیٌ علیه السلام : لا تُوقِعْ بالْعَدُوّ قَبْلَ الْقُدْرَةِ. { ۱۰۲۵۸ } جنگ مکن با دشمن، پیش از توانایی و قدرت.

و در روز دیگر ابابکر و عمر و عثمان و اصحاب آنان از امیرالمؤمنین علیه السلام از حال حضرت خیرالنّساء سؤال کردند، مولای مؤمنان فرمودند: به موجب وصیّت، سیّدة النّساء را **پنهان دفن نمودیم** پس عمر پلید سگ پدر گفت که مرقد آن حضرت را طلب کنند تا بر او نماز کنیم هر چند اصحاب آن ملاعین تفحص و تجسس نمودند و از آن نشان نیافتند. **(و ص ۱۰۴ ـ ۱۵۳)**

لَمّا قَضی فاطِمَةَ الزَّهْراء غُسْلَها عَنْ اَمرها بَعْلُهَا الْهادی و سبْطاها

وَ قامرُ حَتّیٰ انّی بَطْنِ الْبَقیع بها صَلّیٰ عَلیٌّ بها ثُمَّ وَلَداها

وَ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْها مِنْهُمُ اَحَدٌ حاشا لَها مِنْ صَلوة ثُمَّ وَ اَراها

حَتّیٰ اذا اَصْبَحَ الْقَوْمُ الغَداةَ اَتَوْا بغُسْلِ البَتُول وَ لَمْ تَذرُ بمَثواها

قالُوا لَهُ یا اَبا السِّبْطَیْن ما فَعَلَت بِنْتُ النَّبِیِّ قَدْ فَقَدناها

اَجابَهُمُ لَحِقَتْ بالمُصْطَفیٰ فَلَوْ عَلَیهِ غَیْظاً وَ حُقْداً حینَ اَخْفاها

طعن شانزدهم: صحابهٔ کبار چون **اباذر و سلمان و عمّار و مقداد و بنی هاشم جمیعاً**

بر هیچکدام از خلفاء ثلاثه شیطان بیعت نکردند، و سعد بن عباده و قیس ابن سعد که از اکابر انصار بودند سر به بیعت آنها فرود نیاوردند و اگر آنها بیعت به ابابکرکرده باشند (به علت شدّت تقیّه و) به موجب اَلضَّرورُاتُ تُبیحُ الْمَحذُوراتِ خواهد بود. **(بحار ج ۲۸ ص ۱۸۱)**

❋ روایت است:سعد ابن عباده به اجماع خاصّه و عامّه بیعت به ابی‌بکر خر نکرد، و در زمان خلافت عمر روزی او را در بازار دید، گفت: با من بیعت کن ای سعد و یا از مدینه بیرون رو. گفت: بیزارم از آن ولایتی که تو در آن امیر باشی و از مدینه به جانب شام رفت، و او را قبیله بسیار بود در قراء شام هر هفته در دهی به سر می‌برد، شبی از دهی حرکت کرد به دهی به دستور و به گفتهٔ عمر سگ پدر تیری به او زدند و او را کشتند

و به روایتی عمر، خالد ولید پلید را از برای کشتن **سعد بن عباده** به شام فرستاد و او در دل شب فرصت یافته سعد را به قتل رسانید. **(و ص ۱۹۱)**

❋ در بعضی روایات آنکه ابابکرخر در زمان امارت خود به مشورت عمربی پدر، خالد ولید پلید را بشام فرستاد تا سعد را به قتل رسانیدند. **(بحار ج ۳۰ ص ۴۹۴)**

ای ناصبی، آیا خلافت و جانشینیِ رسول خدا را چنین باید کرد که مرد بی گناهی را از برای بیعت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا قسم هرگز پدرم و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف عبادت بت نکرده‌اند (بحار ۱۵ ص ۱۴۴)

(فهرست تقیّه در صفحات: ۱۳۶ ـ ۱۶۸ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۸ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۱ ـ ۳۳۱ ـ ۴۰۳ ـ ۴۱۲ ـ ۵۸۴ ـ ۵۹۸)

ننمودن، به نا حق امر به قتل او نمایند، و این را از مطاعن عثمان نیز می‌توان شمرد به یقین که اگر سعد ابن عباده در زمان حکومت عثمان سگ پدر می‌بود به بیعت او نیز راضی نمی‌شد:

نجات اگر طلبی اقتدا بِه حیدر کن　　۵۵۰　　مَنْ اقتَدیٰ بِعَلیٍّ فَقَدْ نَجیٰ مِنْ نار

طعن هفدهم: هر کدام از خلفاء ثلاثه شیطان سی سال و چهل سال در ظاهر و باطن به عبادت و پرستش بُت مشغول بودند، و در پیش لات و عزی پیشانی بر زمین نهادند زنّار بر میان بسته بت در گردن و صندلِ کفر بر پیشانی می‌سودند. **(بحار ج ۳۰ ص ۳۲۵)**

❋ ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب از عبدالله ابن مسعود روایت نموده: حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: **امر نبوّت و ولایت به من و علیّ** منتهی شد و هیچ کدام از من و او سجده بت به هیچ وجه ننموده **همیشه خداپرست بوده‌ایم**، پس از این جهت که عبادت بُت و اصنام از من و علیّ صدور نیافته بود **مرا مستحقّ نبوت و علیّ را سزاوار امامت و وصایت دانسته،** امر نبوّت به من و مرتبه وصایت به وی تعلّق یافت. **(و ص ۱۴۹)**

❋ در کتاب (کافی ج ۱و) فتوحاتُ القدس در تفسیر آیه کریمه (۱۲۴ بقره) آمده:

❋ إنّی جاعِلُکَ للنّاسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظّالمین ❋

حضرت الله تعالی به حضرت ابراهیم علیه‌السلام خطاب می‌کند: به درستی که من تو را امام انام خواهم گردانید، حضرت ابراهیم علیه‌السلام از حق‌تعالی مسئلت نمود که ذریّه و فرزندان مرا نیز امام گردان، حضرت باری تعالی فرمود: **(وص ۵۱۸)**

عهد و پیمان من که امامت و خلافت است،نمی‌رسد به فرزندان تو که بت پرست باشند.

❋ حمیدی از ابن مسعود روایت کند:سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله در شان نزول این آیه فرموده:

❋ إنْتَهَتِ الدَّعوات اِلیٰ اِمامٍ لَمْ یَسْجُد الصَّنَمَ قَطُّ فَاتَّخَذْنی نَبیّاً وَ اتَّخَذَ عَلیّاً وَصیّاً ❋

یعنی : دعوت و مسئلت ابراهیم که جهت ذریّهٔ کرده مُنتهی شده و به امامی رسیده که هرگز پیش **هیچ بت سجود نکرده باشد،** پس بنابراین حضرت حق تعالی مرا **پیغمبر مرسل** خود گردانیده و **علیّ را وصایت** کرامت فرموده. **(تأویل الایات الظاهره ص ۸۳)**

(امام رضا علیه‌السلام به عبد العظیم حسنی علیه‌السلام فرمودند: اگر تو در ایمان ابوطالب علیه‌السلام شک کنی جایگاهت به سوی آتش دوزخ است. بحار ۳۵ ص ۱۵۶ ـ ۱۷۳)

(امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اگر ایمان ابوطالب علیه‌السلام در یک کفهٔ ترازو و ایمان این مردم در کفهٔ دیگر قرار گیرد، حتماً ایمان او سنگین‌تر و بالاتر است.)

۲۳۳ ـ ۲۹۰ ـ ۳۳۵

* در کتاب منهج الفاضلین آمده: ابابکرخر در **چهل و شش سالگی** و عمر سگ پدر در **سی و پنج سالگی** منافقانه به شرف اسلام ظاهری مشرف شدند و در تاریخ گزیده که از کتب اهل سنّت و جماعت عمری است ذکر شده: ابابکر خر در سی و هفت سالگی و عمر بی پدر در بیست و دو سالگی و عثمان سگ پدر در سی و سه سالگی(منافقانه) مسلمان شدند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۰)**

ای ناصبی بی دین هر گاه امامان و پیشوایان شما بعد از سی سال و چهل سال (منافقانه) به شرف ظاهری اسلام رسند و **منافقانه ترک عبادت و پرستش سیصد و شصت بت نمایند** چگونه قابلیت امامت و خلافت داشته باشند؟

آنکه بت را سجده‌کرد و، خَمر خورد و، نَرد باخت **۶۹ ـ ۷۳ ـ ۲۵۴ ـ ۳۱۵ ـ ۵۱۲ ـ ۵۷۹**

گرتو مردِ مؤمنی، آنمرد بهتر یا علیّ

چند ترسی سَعدیا شرمی بدار آخر بگو

نیست بعد از مُصطفی مولایِ ما اِلاّ علیّ

طعن هیجدهم: ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم و علی اتباعهم، از شراب و گوشت خوک پرورش و تربیت یافته بودند و غذای صبح و شام چهل سالشان از این دو جنسِ نجس بود، و مغز و استخوان آنها از هم سنخ روح پلید خودشان پرورده شده بود. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۰)**

طعن نوزدهم: **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۰)**

آن سه پلید کافر مدّتِ مدیدی که در مکّهٔ معظّمه به اعتقاد ناقص خود مسلمان شدند و به نفاق زندگانی می‌کردند، کفّار را از خود راضی داشته، نه به همراه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به شعب رفتند و نه با جعفر و دیگر یاران به حبشه، و نه در آزاری که اهل اسلام از کفّار می‌کشیدند یکبار شریک شدند یا رفع آزار و اهانتی از اهل اسلام کردند، بلکه منافقانه در باطن با کفّار شراکت می‌کردند و **همان نفاق جبلی طبیعتی آنان شده بود** که در مدینه هم ترک آن نتوانستند کرد چنانکه بعضی از آن إن شاء الله ذکر خواهد شد. **(و ص ۴۰ ـ ۴۸۱ ـ ۵۳۳)**

طعن بیستم: درکتاب لوامع الانوار آمده: **محبّت** و دوستی اهل بیت نبوّت و رسالت صلی الله علیه و آله را خداوند برهر مکلّفی **واجب** گردانیده به دلیل قَولُه تَعالیٰ، **قُل لااَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی القُربیٰ**

(۲۳ شوری) و آنها خلاف فرمودهٔ حق‌تعالی عمل نموده **عداوت اهل بیت رسول**ﷺ **را به دل گرفتند** و پیمان بستند و به زبان ظاهر کردند، و به ایذا و آزار اهل بیت رسالت و نبوّت ﷺ **هر یک از آن سه ملعون بِغایَتُ الْغایت کوشیدند.** (و ص ۱۳ ـ ۲۵۲ ـ ۲۶۲ ـ ۴۴۳)

طعن بیست و یکم: در لوامع الانوار آمده: آن سه بی‌دین با آنکه علم داشتند که امیرالمؤمنین علیه السلام به علم و فضل و جمیع صفات کمال و حلّ مشکلات سرآمد بود و بر همهٔ مردمان **مِنْ جَمیع الْجهات فایِق،** آنها تابع وی نشدند و بر حضرت ظلم نمودند و تقدّم جستند. (و ص۱۴۲)

طعن بیست و دوّم: در(مثالب النواصب ص ۱۳۶ و)کتاب لوامع الانوار آمده: حکم و فرمان الهی چنان بود که بی إذن صاحب خانه به خانهٔ وی نروند **لاتَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ بُیُوتکُم حَتّیٰ تَستأنِسُوا** (۲۷ ـ نور) و آنها **بی اذن امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین** علیهم السلام **داخل خانهٔ ایشان شدند،** چنانچه بعضی از آن ذکر شده و برخی از آن نیز مذکور خواهد شد، و حرمت خانواده رسول ﷺ را ملاحظه نکرده و رعایت ننمودند خدا و رسول و اهلبیت ﷺ را از خود خشمناک ساختند بَدا حالِ آنها در روز قیامت، **وَیلٌ لِمَنْ شُفَعاؤهُ خُصَماؤهُ.**

طعن بیست و سوّم: (بحار ج ۳۰ ص ۵۱۸ ـ و ج ۳۱ ص ۹۷)

*** ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم طاهِرالوَلاده نبودند***

و از زنا و سفاح بهم رسیده بودند و اکثری از علماء آنها بر این معنی قایلند، چنانچه در باب انساب آنان بیان شده **و هرکه در سوء نسب آنها شک دارد، البتّه در نسب خودش خطایی واقع شده و ازحلال زادگی و واقع بینی بی‌بهره و بی‌نصیب است.(شارِکْهُمْ فِی الاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ)**

۸۹ گر بُوَد حبِّ آل حیدر تی ساقی آبِ حوض کوثرتی ۹۲

۹۰ گر نباشی محبّ شیر خدا فـاش گویم گناهِ مادرتی۱۹۳

طعن بیست و چهارم:

مسجدها را به طریق سنّت پیغمبر بنا نمی‌کردند، محرابها را داخل مسجد می‌کردند و لهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری برای دفع بدعت‌ها آن نوع محراب را که مـی‌دیـد امـر می‌فرمودند آن را خراب کنند. (بحار ج ۸۳ ص ۳۵۲)

۲۵ ـ ۱۳۵ ـ ۲۴۱

عن أبی عبدالله علیه السلام **: لَوَدِدتُ أنّ أصحابی ضُرِبَتْ رُؤسُهم بالسِّیاط حتّی یَتَفقَّهوا.** (اصول کافی باب ۲)

طعن بیست و پنجم:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُم اَولِیاءَ (سوره ممتحنه آیه ۱)حکمِ الهی آن بود که مسلمانان با اهلِ شرک و نفاق دوستی نکنند و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق دوستی میکردند و مواصلت می‌جستند و هر چند در آن باب آیات سبحانی و حُجَج فرقانی نازل شده ممتنع نشدند.

۷۷ ذرّه کاندر همه ارض و سماست — جنس خود را همچو کاه و کهرباست ۲۴۹

طعن بیست و ششم: در **نماز میّت** به فرموده حضرت پیغمبر ﷺ **پنج تکبیر** است آن سه ملعون به مشورت هم چهار تکبیر قرار دادند، و در آن قرائت سوره و فاتحه نیست آنها به جای شهادتین فاتحه و صلوات (ناقص و ابتر) مقرّر نمودند. (**الطرائف ج ۲ ص ۲۸۷**)

✽ امام صادق علیه السلام فرمودند: **صلوات (تجدید عهد و میثاق عالم ذرّ و) اعتراف و گواهی به ولایت امیرالمؤمنین و ائمهٔ معصومین علیهم السلام می‌باشد.** **(و ص ۵۸۰)**

✽ رسول الله ﷺ فرمودند: **هرکس صلوات بر من بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.** **(تفسیر جامع ج ۵ ص ۴۸۷)**

✽ و ابوهلال عسکری از علماء اهل سنّت عمری، در کتاب اوایل(**ص ۱۱۸ باب الرابع**) آورده: اول کسی که مردم را در **نماز میّت به چهار تکبیر** امر نمود و سنّت سیّد المرسلین ﷺ را (تغییر داد و) از بین برد عمر بی پدر بود. **(و ص ۱۱۶ ـ تغییر احکام)**

طعن بیست و هفتم:

کافر به حکم الهی نجس العین است، آن سه مردود، اهل ذمّه و اهل کفر را پاک می‌دانستند.

طعن بیست و هشتم: **(بحار ج ۳۰ ص ۳۲۷ تا ۴۴۳)**

از مطاعن آنها خبر **جیش اسامه** است که سابقاً در **(ص ۱۰۶)** باب کفر ایشان بیان شد.

طعن بیست و نهم: حضرت رسول ﷺ آنها را به جلب و اخذ زکات و صدقات نفرستاد و این قدر اعتماد بر آنها نداشت که به این خدمات امر نماید.

طعن سی‌ام: هرگز(بعنوان امین) **امیر و سردار لشگر نشدند و قابل سرداری جمعی‌نبودند.**

طعن سی و یکم: (و ص ۱۰۶ ـ ۲۰۸)

حضرت رسول ﷺ (اسامه و) عمروعاص را بر ایشان امیر گردانید تا آنکه مردمان بدانند که آنان داخل رعیّت‌اند نه قابلِ خلافت و امامت، و هرگز عملی و خدمتی به آن سه مُدبِر رجوع نشد.

طعن سی و دوم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۰)

از سلاح و میراث حضرت پیغمبر ﷺ چیزی در نزد آن سه مُدبِر ملعون نبود، و هر چند به لطایف الحِیَل خواستند که از میراث و سلاح حضرت پیغمبر چیزی به دست آرند ممکن آن ملاعین نشد و به فرموده خدایتعالی میراث حضرت رسول ﷺ به زوج بتول رسید. (و ص ۱۷۶)

طعن سی و سوم: در ایمان ظاهری آن سه منافق و ملعون اتّفاق نبود

و بعضی اعتقاد به اسلام آنها داشتند و بعضی نداشتند و ایمانشان متَّفقٌ علیه امّت نبود. (و ص ۲۷۸)

طعن سی و چهارم: آن سه منافق هیچ‌گونه (سنخیّت روحی و) قرابتی به سیّد کاینات ﷺ نداشتند، بحمد الله و المنّة. (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۰)

طعن سی و پنجم: به اتّفاق مخالف و موالف نماز بی تشهد صحیح نیست، و چون به سلام دادن نماز تمام می‌شود، به مشورت هم این بدعت نهادند و عبارت تشهد را بعد از سلام قراردادند،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ عَلیٰ عِبادِ اللهِ الصّالحینَ

اَشهَدُ اَن لا الهَ الاَّ اللهُ وَحدَهُ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ

تا مردمان نماز را ضایع نموده و شهادتین را بعد از سلام نماز گفته باشند. (بحار الانوار ج ۳۰ص ۳۵۹)

طعن سی و ششم: (بحار الانوار ج ۳۰ص ۳۵۹)

آن سه مدبِر در نماز بعد از سوره اَلحَمْد، **آمین را بدعت نهادند** تا لفظی که از نماز نباشد داخل‌کرده باشند، غرض از اینها همه این بود که هر خللی که در شریعت توانند کرد بکنند آنچه توانستند در آن بدعت گذاری تقصیر نکردند.

هر که او را مقتدا، بعد از نبی نبود علیّ — در ره دین و، به آن شاهش، نباشد اقتدا
رذل و جاهل،ناحق و باطل،شقیّ و مُدبِر است — مشرک و، ضالّ و مضلٌّ مرتد و، دزد دغاء
گر هزاران سال بی حبّ علی طاعت کُنی — آخراهل دوزخی، هست آن همهٔ طاعت هَبا

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال رسول الله ﷺ: لا قولَ اِلاّ بِعَمَلٍ و لا قولَ و لا عَمَلَ اِلاّ بِنِیّةٍ و لا قولَ و لا عَمَلَ و لا نِیّةَ اِلاّ باِصابَةِ السُّنَّة.

۵۶۴

۴۶۶ ـ ۴۸۱ ـ ۵۰۷

طعن سی و هفتم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۱) * (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۵۷ و ۳۵۸)

اذان و اقامت که سنّت موکّد است، و بیست و سه سال پیغمبر آنها را هر روز پنج بار می‌گفت و جبرئیل از جانب الله تعالی بندگان را به آن مأمور ساخته بود، جمله‌ای(که دعوت به ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام می‌کند)کم کردند که **حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ العَمَل** است

و یک جملهٔ شیطانی بر آن افزودند که اَلصَّلوةُ خَیْرٌ مِنَ النّوم است.

و تا وقت خروج منتقم آل محمّد صلی الله علیه و آله آن بدعت از آنها یادگار ماند

و عذاب آن به ارواح پلیدشان عاید می‌گردد. (و ص ۱۱ - ۱۱۶ - ۲۳۲ - ۵۸۹)

* حمیدی در جمع بین الصّحیحین این حدیث را ذکر نموده: هر سه در این کار با هم شریک بودند، و آنها را از این بدعت مُثاب می‌دانند.

* و در بعضی نسخ این بدعت را به عمر ملعون نسبت می‌دهند که در زمان خلافت او بهم رسید چنان که از او سؤال کردند که چرا بانی این بدعت شدی؟ گفت: از برای آن که اگر مردم بدانند و به گوش ایشان برسدکه نماز بهترین اعمال است همه مشغول نماز می‌شوند و ترک جهاد می‌کنند. **(عمرکون پاره، در حکم جهاد غیور است!!! و در میدان جنگ، اجتهادش بر فرار است!!!)**

طعن سی و هشتم: بدعت مسح خفّین (برکفش مسح نمودن) نهادند و پوست حیوانات و بُزها را با متابعان خود در وضو شریک ساختند، و به لعن ابدی گرفتار شدند. (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۵۷)

طعن سی و نهم: آن‌که، مریدانِ خرِ خود را امر کردند که در نماز دست بر سینه گذارند و به جهت احیای سنّتِ یهودان این بدعت را در میان امّت یادگار گذاشتند و ارواح یهود را از خود شاد کردند، و روحِ مطهّر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از خود آزرده نمودند. (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۶۰)

طعن چهلم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴۱) **سنّتِ قنوت و رَفْعِ یَدَیْن** را که از سنّتهایِ مُؤکّد نماز بوده بر طرف کردند و امّت را از این فیض دعا و توجه به خدا محروم ساختند. (و ص ۵۶۹)

طعن چهل و یکم: یک روز ابابکر خر در ایّام خلافت ظالمانه خود گفت: مرا غسل پاها و مسح گوش و سر و گردن خوشتر می آید، عمر بی پدر و عثمان سگ پدرگفتند: ما را هم چنین به خاطر می‌رسد، به این روش ما را وضو ساختن خوشتر و نیکوتر است از آنچه از خدا و پیغمبر امر شده

(و ص ۱۱۵ - ۲۴۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۵۹)

غایَةُ الْمُجاهَدَة أنْ یُجاهِدَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ. {۶۳۷۰} نهایت جهاد کردن (در راه خدا و حفظ دین) این است که جهاد کند مرد با نفس خود.

پس به اَتباع و پیروان خود امر کردند که بجای مسح پا، بشویند پا را، و بجای مسح پیشانی سر و گردن را مسح نمایند، و این بدعت از آنها یادگار بماند و آن افساری‌که آنها می‌کشند افساری است که شیطان در سر و گردن آن بی دینان کرده، و سر آن را در دست دارد که مبادا آنها پیش از شیطان داخل جهنّم شوند. **(اشاره به این بدعت بحار ج ۳۰ ص ۳۵۷)**

طعن چهل و دوم: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: **(بحار الانوار ج ۳۰ ص ۳۶۱)**

در نماز همچون **شتر** نباشید که اول زانوها را بر زمین نهد، بلکه اول دستها را بر زمین باید نهاد و در رکوع و سجود تعجیل مکنید و تمام کنید ذِکر را در رکوع و سجود، و نباشید مثل **خروس** که منقار بر زمین زند و بر دارد، و در تشهد مانند **سگ** بر سر پاها منشینید بلکه بر سرین چپ بِنشینید، و مثل **بوزینگان** بر چپ و راست منگرید. **(و ص۹ ـ ۱۱۶ ـ ۱۲۸ ـ ۵۶۴)**

و این بدعت‌ها را آن سه منافق بهم رسانیدند و الحال نواصب و دنبکیان بر دُم می‌نشینند، و امرکردند پیروان خود را که **آفتاب غروب نکرده نماز مغرب گزارند و افطار کنند،** و این افعالِ‌ناخوش و کردار زشت **همه خلاف حکم خدا وشریعت**و فرمایش‌حضرت مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است

طعن چهل و سوم: در کتاب فصول الحق مسطور است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت رحلت از دار فنا به سرای بقا فرمودند: **طلب کنید دوست و برادر مرا** ، هریک از حفصه و عایشه به دنبال پدر بی پدر خود فرستادند، چون در آمدند، حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر بر بالین نهاده با آنها سخن نکرد

و یقین که اگر عثمان سگ پدر را هم در آن وقت دختری بود
او هم پدرش را طلب می‌نمود، و آن حضرت با او نیز باین نوع سلوک می‌نمود.

پس حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام فرمودند: **نمی‌خواهد جز علیّ را،** و به روایتی آنکه عایشه ملعونه گفت: مراد علی است، و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر شد حضرت رسول باز نشست و آن حضرت را به سینهٔ خود چسبانیدند و مدّت مدید با او راز گفت و انگشتر خود را در انگشت او کرد پس بلال را بخواند و فرمودند: ای بلال زره و مغفر من و جامه‌ای که در اُحُد پوشیده‌ام و عَلَم ذوالفقار و تازیانه و عصا و نعلین مرا حاضر ساز و دو استر من که شهبا و دلدل است و دو شتر من که عُقبا و قصور است و دو اسب من که جناح و حیزوم است و خَرِ من که یعفور است بیار، و **همه**

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْکافِرُ فاجِرٌ جاهِلٌ. ﴿ ۷۱۵ ﴾ کافر، بدکار و نادان است، و «فاجر» به معنی فاسق و عاصی و دروغگو و تکذیب کننده است.

را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد (تا مثل فدک غصب نشود) و وصیت بر **مصابرت از جفای قوم** فرمودند، و لب بر لب او نهاده از دنیا رحلت فرمود. (و ص ۱۷۳ ـ ۲۵۱)

و **ای ناصبی** بی دین، یقین بدان که اگر ابوبکر خر و عمر بی پدر را در پیش سیّد بشر یا در نزد خدایتعالی قرب و منزلتی بود و قابلیّت خلافت و رتبه مسند امامت می‌داشتند در وقتی که حاضر شدند متوجه آنها می‌شد و از متروکات خود چیزی به آنها عنایت می‌فرمودند، و اگر عثمان سگ پدر را در پیش خدا و رسول صلی الله علیه و آله مرتبه و منزلتی بودی حضرت رسول او را طلب می‌نمود و از متروکات خود چیزی به او می داد. (ترجمه ارشاد مفید ج ۱ ص ۲۵۰ ـ ۲۵۴)

طعن چهل و چهارم: (موعظهٔ بادی !!!) در کتاب طرایف از کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام نقل شده: **ابابکر** خبیث روزی بر منبر نشسته به موعظه مشغول بودکه حَدَثی(عمرنشان) از او صادر شده چنان که حاضران همه استماع آن **گوز**نمودند.(مستمعین این گونه واعظ خری را، چنین مزدی باید داد!!!)

❋ حکایت: نیز در آن کتاب است: روزی **عمر ناپاک** بر منبر بر آمده نصیحت مردمان می‌نمود، ناگاه بادی سهمناک (عُمَرنشان به‌روح مادرِجنده‌اش) از او جدا شد،گفتگوی خود را قطع‌کرد و گفت: ایّها النّاس حالا مردد شدم آیا موعظهٔ(بادی) خود را تمام‌کنم و یا آن‌که رضای خدای تعالی منظورداشته آنچه وقوع یافت بگویم ،امّا رضای حق را اختیارکرده بدانیدکه حالاحَدثی از من صادرشده موجب بطلان طهارت من شد، این بگفت و از منبر پائین آمد. (غذای روحی مستمعین عمرکون پاره همین باد است)

و از غیر این دو خبیث مثل این فعلی در هیچ نقل و حدیثی نیست مگر معاویه پلید که در شام چنین فعلی شنیع از او در سر منبر سر زد، و از منبر به زیر آمد بی وضو اراده **امامت نماز** نمود و صعصعه رحمه الله فریاد برآورد که ای اهل شام امام شما بر سر منبر(به روح عمر) حَدَث کرد و الحال ارادهٔ **امامت نماز** دارد، (و یقین که اگر از عثمان سگ پدر هم چنین فعل قبیحی صدور می‌یافت، باکی در امامت خلقان بی وضو در نماز نداشت) (مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۲۹۲)

طعن چهل و پنجم: درطرایف (ج ۲ ص ۲۶۹) آمده: بعد ازغسلِ جنابَت حکم نمودندکه وضوی واجب بسازند و اکتفا به غسل جنابت در نمازشان جایز نیست، و الان در میان ناصبیان این بدعت شایع است. و مَعَ هذا احمد حنبل‌انگل در مسند خود آورده: **سیّد رسل** صلی الله علیه و آله **بعد ازغسل جنابت هرگز وضو نساخت**، و نیز در صحیح سجستانی و حلیهٔ ابی نعیم از آن حضرت صلی الله علیه و آله مروی است:

*** هر که وضو بعد از غسل جنابت بسازد از اهل اسلام و امّت من نیست. ***

طعن چهل و ششم: درکتاب طرایف (ج ۲ ص ۲۷۸) ذکرشده: این سه خبیث، جمع میان دو نماز فریضه چون ظهر و عصر یا مغرب و عشا حرام گردانیدند، و انفصال میان اینها قرار دادند، با آنکه حمیدی روایت کرده که **سیّد کاینات** ﷺ **نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا (را بدون عذری) از پی همدیگر(بدون فاصله و جمع) ادا می‌نمودند.** (و ص ۵۶۵ ـ ۵۷۰)

طعن چهل و هفتم: در طرایف (ج۲ ص ۲۷۷) آمده: سجده شکر را حرام گردانیدند، با آنکه درجمع بین الصّحیحین و دیگر کتب آنها آمده: **رسول الله** ﷺ **سجده شکر بجا می‌آوردند.**

طعن چهل و هشتم: در(طرائف ج ۲ ص ۲۷۷) مذکوراست: منع نمودندکه سجده درحال نماز بر خاک کنند، با آنکه درصحیح نامسلم آمده: **حضرت رسول** ﷺ **سجده بر خاک می‌کردند**، و نیز در صحاح اللّغة از تصانیفِ اهل سنّت عمری است آمده: **معنی سجده،جبین بر خاک مالیدن است.**

۴۳۲ ـ ۵۶۴

طعن چهل و نهم: (صحیح نامسلم ج ۲ ص ۶۴۶)

در(طرائف ج ۲ ص ۲۸۱) آمده که استعمالِ کافور را در غسل میّت بر طرف ساختند
با این‌که در کتب آنها ذکر شده که در زمان رسول ﷺ انجام این امر شایع بود.

طعن پنجاهم: درکتاب طرائف ذکر شده:

منع نمودند که بُرد(پوشش روی کفن) و حِبره(نوعی بُرد یمنی) بر میّت پوشانند، با آنکه در جمع بین الصّحیحین و دیگر کتب آنها آمده که حضرت رسول ﷺ را به بُرد و حبره کفن کردند.

طعن پنجاه و یکم: (صحیح بی‌بخار ج ۸ ص ۲۰)

در طرایف(ج ۲ ص ۲۸۳) آمده که **منعِ جریدتیْن** نمودند، (چوبی که در کفن با میت همراه نمایند)
با آن که در صحاح مذکور است که حضرت پیغمبر ﷺ امر به انجام دادن آن نمودند.

طعن پنجاه و دوم: در(طرائف ج ۲ ص ۲۸۴)آمده: آن سه ملعون امر نمودند که در وقت تشییع جنازه جلو جنازه روند، با آنکه حمیدی در جمع بین الصّحیحین و در مسند احمد حنبل انگل (ج ۱ ص ۳۷۸) و تاریخ خطیب مذکور است: حضرت رسول ﷺ امر فرمودند:

که از عقب جنازه روید و آن حضرت از عقب جنازه می‌رفتند

قال علی علیه السلام: اَلْجَهْلُ اَصْلُ کُلِّ شَرٍّ. {۸۱۹} نادانی، اصل و بیخ هر شرّ و بدی است، و تمامی شرور از شاخه‌های آن است.

و آنچه از بدعت‌ها در این باب (پانزدهم) ذکر شد آن هر سه ملعون در آن شریکند
که برای ضایع نمودن احکام قرآن با سرپرستی شیطان و مشورت و رضای یکدیگرکردند

اگرچه اکثرِ این بدعتها در زمان خلافت ابابکر خر حادث شد امّا به سعی عمربی پدرتمشیّت یافت و عثمان‌سگ‌پدر نیز راضی بود به اینها،بلکه ترغیب می‌نمود و در زمان خلافت ناقص آنها مستمربود

و اکثر این بدعت‌ها را اهل سنت عمری لعنة الله علیهم در کتاب خود ذکر کرده‌اند
و این بدعت‌ها و ضایع نمودن شریعت نبوی صلی الله علیه وآله را از فضائل خلفای خبیث خود می‌شمارند.

❋ هدف شیاطین جنّی و انسی درسقیفۀ بنی ساعده جدا کردن مردم بود از احکام قرآن آسمانی و چون مردم اطاعت احکام الهی را رها کردند و احکام علمای فاسق بدعت گزار را پذیرفتند بت پرست شدند.

❋ ناجوان مردانی مسلمان نمای منافق بت پرست و پست تر از مشرکین و کفار که ناموس پیامبر خاتم را به اسارت ببرند و خاندانش را مسموم و با شکنجه یا جنگ به قتل برسانند و شریعت پیامبر الهی را دگرگون نمایند و دین قرآن و احکام ربّ العالمین را به فسق و فجور و فحشا تبدیل نمایند و امت را کور دل و جهنّمی نمایند آیا سزاوار لعنت و فحش و جهنّم نیستند؟!!! (امت کور ص۲۵۰ ـ بت پرست ۵۱۸)

ملعـون جهنّمـی ابـابکر لعـین ۱۲۸ می‌دان سگ بی‌حیا عمر را، به یقین
عثمـان پلیـد، مایـه عصیانـست ۳۳ این جمله، زِ بیّناتِ اساست مبین

❋ و آنچه بعد از این ذکر می‌شود مطاعنی است که هر یک به آن معصیت مخصوص هستند ❋
❋ به ترتیب مرقوم قلم این شکسته(**علی ابن داود استرآبادی**) رقم می‌گردد إن‌شاءالله تعالی ❋

❋ (تبلیغ دین، منحصر در بیان و نشر کلمات و احادیث آل محمّد صلی الله علیه وآله است) ❋
امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند آن بنده‌ای که ما را محبوب مردم سازد
نه اینکه مردم را با ما دشمن سازد و ما را منفور آنان کند.
هان به خدا سوگند اگر همان متن کلام زیبای ما را برای مردم روایت می‌کردند
عزیزتر بودند و کسی نمی‌توانست به وجهی به آنان دست اندازی کند
ولی یکی از آنها کلمه‌ای می‌شنود و از پیش خود ده تا روی آن می‌گذارد.
(روضه کافی ـ گلگشت نور حدیث ۲۰۶)

قال علی علیه السلام: لَمْ یَأْمُرْکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ إِلاَّ بِحَسَنٍ، وَ لَمْ یَنْهَکُمْ إِلاَّ عَنْ قَبِیحٍ. {۷۵۶۴}

۱۱۶ — ۲۱۶ — ۱۷۹ ـ ۲۷۳ — وص۱۵ ـ ۱۴۸ ـ ۵۷۲

(فنون جهاد فرهنگی، به امر پیامبر الهی)

*** (دستورات مؤثر در دفع بدعتها،و روش حفظ دین و بهداشت مذهب را) ***

*** (از صاحبان وحی باید آموخت) ***

قال رسول الله ﷺ :اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی، فاظهروا البرائة منهم و اکثروا من سبّهم (۱) و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم (۲) کیلا یطمعوا فی الفساد فی‌الاسلام و یحذرهم النّاس ولا یتعلّمون من بدعهم،یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدّرجات فی الاخرة (وسائل ج ۱۱ ص ۵۰۸ باب ۳۹ وجوب البرائة من اهل البدع)

پس از من هرگاه اهل ریب و بدعت،(تغییر دهندگان احکام الهی) را دیدید از آنان بیزاری جوئید و به آنها زیاد دشنام دهید و دربارهٔ آنها بد بگوئید و طعن بزنید و آنها را وامانده کنید، تا نتوانند جواب دهند، و به آن فساد در (فاسد نمودن احکام) اسلام طمع نکنند و مردم (فساد در دین و انحرافات آنها را آگاه شوند تا مبتلا نشوندو) از آنها برحذر باشند و بدعتهای آنها را (جزء دین خدا ندانند و) نیاموزند، تا خداوند در برابر(این حمایت دین و دفع بدعتها، با زحمات شما و تحمل سختیها در) این کار، برای شما حسنات نوشته و درجات آخرت را برای شما بالا برد.(وسائل کتاب الامر بالمعروف) * (اصول کافی باب ۳۵۱)

*** (إن‌شاءالله، توضیحات این حدیث در صفحات ۶۰۰ به بعد ملاحظه شود) ***

۱ ـ سبّ (مصدر): سخت دشنام دادن ـ دشنام زشت دادن۲ ـ بهتان: دروغ ـ افتراء ـ تهمت
۳ ـ البَهوت:کسی که تهمتهایش افراد را مات و مبهوت کند.۴ ـ السّبّاب: (سبّ) بسیار دشنام دهنده.
علامه مجلسی رحمه‌الله درمرآة العقول ج ۱۱ ص ۷۷ به سند صحیح این حدیث را از کافی ج ۲ نقل می‌نماید
*(تفسیر جامع ج ۷ ص ۹۴) *(گناهان کبیره آیت الله دستغیب ـ باب بدعت)* (تغییر احکام ۱۱۶) *
* (بدعت ۲۷۲) * (مشرک ۵۰۰) * (بت پرست ص۵۱۸) * (خذ بما خالف العامه ۵۶۲) * (اشرار ۴۹۲)

* (و صفحات ۳ ـ ۲۳ ـ ۵۰ ـ ۱۲۰ ـ ۱۲۳ ـ ۲۰۷ ـ ۴۵۹ ـ ۵۲۳ همین کتاب معرفی انساب گوز پدران لامذهب) * و باب های ۱۳ ـ ۱۴ ـ ۴۶

امر نکرده شما را خدای سُبحان مگر به چیز نیکوئی، و نهی نکرده شما را مگر از چیز زشتی...

باب شانزدهم

مجملی از مطاعن رئیس المنافقین ابی بکربن ابی قُحّافه لعنة الله علیه

طعن اوّل: (طعن به معنی: نیزه زدن، عیب کسی را گفتن، سرزنش کردن، سرکوفت)

* در کتاب فصول الحق آمده:ابو داود سجستانی در سنن خود و ترمذی در صحیح خود
و نا مسلم و حمیدی و احمد بن حنبل انگل هر یک در کتاب خود روایت نموده‌اند:
چون بیماری (مسموم شدن) حضرت پیغمبرﷺ اشتداد یافت و اندک غشی طاری شده
نتوانست که از برای ادای نماز بیرون بیاید، و بلال دو بار گفت: اَلصَّلوة اَلصَّلوة.

عایشه شتر سوار ملعونه گفت: بگویید ابابکر خر پدرم با قوم نماز کند، و بعضی از آن دانشمندان عمری را عقیده آن است که عایشه به فرمودهٔ حضرتِ پیغمبر ﷺ گفت ابابکر با قوم نماز کند. بر هر تقدیر چون حضرت رسول ﷺ آواز ابابکر خر را شنید، دستی به دوشِ فضل ابن عبّاس افکند به مسجد درآمد و از ضعف پاهای مبارک را در زمین می‌کشید و نزد محراب آمده امامت نماز قوم نمود و **ابوبکر خر را معزول نمود،** و عجب حالی است که پیشنمازیِ بی نماز او را هر چند به گفته عایشه باشد دلیل حجت خلافت او می‌سازند، **و عزل او را به حکم پیامبر** که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار و اعتنا نمی‌نمایند، و اگر پیشنمازیِ قوم باعث خلافت عام می‌شد بایستی **ابولبابه** که در غَزوهٔ بدر و **امّ مکتوم** که در عام الفتح و **ابوذر** که در غزوهٔ احد به حکم حضرت پیغمبرﷺ در مدینه بودند و به جای پیامبر پیشنمازی قوم می‌کردند و آن حضرت ایشان را **عزل هم نکرد** و کسی را انکار آن پیشنمازی نمی‌رسد، بعد از رحلت و شهادت سیّدکاینات باید هریک خلیفه و جانشین حضرت رسول بودند. **(بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۳۶۲)**

بشنو ز من این حدیث ای نیک سیَر ۳۳ کزلعن سه تا،تو را بود دفع ضرر
لعنت به ابی بکر و، به عثمان میکن ۱۲۱ لعنت به عمر، هزار لعنت به عمر

طعن دوم: روایت است: چون ابوبکر خر ظالمانه به خلافت نشست و مردم نادان با او بیعت کردند **الاّ بنی هاشم و دوازده نفر از مهاجر و انصار** که سر به بیعت او فرود نیاوردند، و به اِستِصواب و مشورت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن جماعت به مسجد رفته ابابکر(خر پند ناپذیر) را پند و نصیحت نمودند چنانچه قبل از این (در ص ۱۲۷) ذکر شد. **(تفصیل قضیه: خصال صدوق باب ۱۲ ح ۴)**

۱۲۷

اگر بندگان هنگامی که (احکام را) ندانند می‌ایستادند (و خودسر عمل نمی‌کردند) کافر و گمراه نمی‌شدند.

قال علیٌ علیه‌السلام: لَوْ اَنَّ الْعِبادَ حینَ جَهِلُوا وَقَفُوا لَمْ یَکْفُرُوا وَ لَمْ یَضِلُّوا. {۷۵۸۲}

۵۲۰ ـ ۱۹۳

اابکر در منبر نشست گفت: **اَقیلُونی اَقیلُونی لَستُ بِخَیرِکُم وَ عَلِیٌّ فیکُم** یعنی:

بیعتی که با من کرده‌اید در باب خلافت، بر طرف ساخته اقاله و فسخ آن نمائید

که من بهتر و سزاوارتر از شما نیستم، و لیاقت این منصب ندارم تا علی علیه السلام در میان شماست.

و بعضی گویند: مراد و حیلهٔ آن ملعون از این کلام نافرجامِ بی سرانجام، تحریک و ترغیب مردم

بوده به هلاک و استیصال و **به قتل رسانیدن حضرت امیرالمؤمنین** علیه السلام

چنانچه بعد از این در باب (۲۳ ص ۳۳۹) احوالات خالد ولید پلید بیان خواهد شد.

ای ناصبی گمراه، چشم خود بمال و دیدهٔ بصیرت و بینش بگشا، و انصاف بیاور که آن که از روی علم و عرفان **سلونی** گفته، یا آنکه با کمال جهل و طغیان **اقیلونی** بر زبان عجز بیان آورده **کدام یک قابلیت خلافت و جانشینی پیغمبر خدا** صلی الله علیه و آله **دارند؟** و شایسته مسند امامت و خلافتند؟ و عقل عُقَلا چگونه تجویز نمایند که امامی که **منصوب از جانب خدا و رسول** باشد و مکرّر برسر منبر زبان معجز بیان‌گشاید وکلام حق نظام **سلونی** بیان‌فرماید،**تابع و فرمان بردار؟** و آن نادان بی ایمان که از روی عجز و انکسار **اقیلونی**گفته، چگونه **متبوع و فرمان فرما باشد؟**

*** قُلْ هَلْ یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لایَعلَمُونَ اِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الاَلْباب ***

* درکتاب توحید در تفسیر آیه (۹ سوره زمر) از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است:

* مراد از اَلَّذینَ یَعلَمُونَ **مابیم،** وَ الَّذینَ لایَعلَمُونَ **دشمنان ما** هستند*

و مراد از اُولُوا الاَلْباب **شیعیان ما** هستند. (بحار ج ۲۸ ص ۲۰۱) * (تأویل الایات الظاهره ص ۵۰۱)

وَ ما سَیّانَ ذُو خَیْرٍ بَصیرٍ	**وَ آخَرُ جاهِلاً لَیْسا سِواءً**
عالِم که بجاه از همه اعلی باشد	**قدرش ز کمال علم، والا باشد**
دانا که بعلم و عقل بینا باشد	**حاشا که به اهل جهل، همتا باشد**

و دوست و دشمن بیگانه و آشنا، اتّفاق دارند که آن قایل کلمه **سَلُونی قَبلَ اَنْ تَفْقِدُونی،** یعنی: سؤال‌کنید از من پیش از آنکه نیابید مرا، و سَلُونی مادُونَ الْعَرْشِ، سَلَوُنی عَنْ کِتابِ اللهِ فَما مِنْ آیَةٍ اِلاّ وَ اَعلَمُ حَیثُ نَزَلَتْ بِحَضیضِ جَبَلٍ اَوْ سَهلِ اَرضٍ، یعنی: سؤال کنید از من از تحت عرش

(فهرست اقیلونی در صفحات: ۱۲۵ ـ ۱۲۸ ـ ۱۳۴ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۷ ـ ۵۳۰)

قال علی علیه السلام: ما اَقبَحَ بِالاِنْسانِ اَنْ یَکُونَ ذا وَجْهَیْنِ. {۹۶۳} چه زشت است به آدمی اینکه بوده باشد صاحب دو رو.

و سؤال‌کنید از من ازکتاب خدا، پس هیچ آیه‌ای نازل نشد مگرآنکه دانا و عالمم‌که چگونه نازل شد به حَضیضِ کوه یا به زمین هموار، و **سَلُونی مِنْ طُرُقِ السَّماءِ فَاِنّی اَعرَفُ بِها مِنْ طُرُقِ الاَرضِ**

یعنی: سؤال کنید از من از راههای آسمان پس به درستی که من دانا ترم بر آنها از راه‌های زمین، علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام است. **(بحار ج ۱۰ ص ۱۱۷ و ۱۲۸)**

یقین بدان که سلونی، به از اقیلونیست ۸ برون اگر نروی خواجه، از ره انصاف
ولیٌّ بنصِّ خدا باید و، بنصّ رسول ۱۰ نه آن کسی‌که تواش نام می‌بری بگزاف

* **حکایت:** در فصول الحقّ از محمد مؤمن شیرازی از علمای عمری شافعی، روایت است:

شیخ فخر الدّین واعظ بغداد روزی در منبر گفت:

خاتم خُلفا علی ابن ابیطالب علیه‌السلام گفت: **سَلُونی ما دُونَ الْعَرشِ**

و از علمای اسلام من هم می‌گویم: **سَلُونی مادُونَ الْعَرشِ.**

ناگاه زنی گفت: ای امام و فقیه و پیشوای مسلمانان دعوی بزرگی‌کردی

باری، بگوی عمّامه‌ای که بر سر داری چند دور بر سر بسته است؟

واعظ گفت: ای زن لعنت خدا بر تو و شوهر تو باد که حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: هر زنی‌که از خانه بی اذن شوهر بیرون آید، خدایتعالی و ملائکه تا به خانه رفتن بر او لعنت میکنند **و اگر با اذن شوهرش بیرون آمده است تا به خانه رفتن بر او و شوهرش لعنت می‌کنند.**

زن گفت: ای ناصح در این مدّت زنانِ بسیار در مجلس وعظ تو حاضرند، طریق دیانت نه اینست که تو چنین حدیثی بدانی و از خلق پنهان داری و زنان را منع نکنی که دیگر از خانه بیرون نیایند دیگر بگو که ازواج حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را چرا نکاح جایز نبود؟

گفت: زیرا که رسول در حکم زندگان است. زن گفت: بیرون آمدن عایشه شتر سوار بی رخصت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود یا با رخصت آن حضرت؟ اگر گویی به رخصت آن حضرت بود کافر شدی، و اگر بی رخصت بود ببین چه چیز لازم می‌آید؟ واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بگوید.

پس زن گفت:من شوهر ندارم و کنیز امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم مرا آزاد کرده، حاضران مجلس از حُسنِ مقال و لطافت گفتار او عجب ماندند و بر حضرت رسول و عترت او صلوات فرستادند.

(این حکایت را مجلسی رحمه‌الله در ج ۲۹ ص ۶۴۷ بحار مختصر آورده و درآنجا بجای شیخ فخر الدین، ابن جوزی می‌باشد)

طعن سوم:

در کتاب بضاعة الایمان آمده: سلمان فارسی علیه السلام را به بیعت ابابکر خر ملعون خواندند سلمان راضی نشد و گفت:

آیا من به امر خدا و به فرمودهٔ حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم بیعت به امیرالمؤمنین نکردم؟ اگر بیعت یکی است در آن روز واقع شده، چون سلمان این بگفت چنان بر گردنِ سلمان زدند که گردن او کج شد و اِبا از بیعت می‌نمود و می‌گفت:

*** من بندهٔ علی ابن ابیطالبم و آن حضرت مولای من و من مطیع اویم ***

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بایِعْ یا سَلْمٰانُ فَاِنَّ الاَمْرَ قَدْ قَرُبَ وَ الْجَزاءِ عِنْدَ اللهِ جَلِیساً

پس سلمان دست چپ خود را دراز کرد و گفت:

به دست راست خود در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده‌ام و به دست راست به غیر از علی با کسی دیگر بیعت نمی‌کنم

و این است دست چپ من مبارک نگرداند خدایتعالی بر شما حکومت (ظالمانه) شما را

و همچنان گردن سلمان از آن زدن کج بود، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: قسم می‌دهم شما را به خدا و به رسول که(آیا نشنیدیدکه) حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمودند:

*** سَلْمانُ مِنّا اَهلَ الْبَیْتِ مَنْ اَغْضَبَ سَلماناً فَقَد اَغْضَبَنی ***

همه گفتند به خدا سوگند که چنین است. **(و ص ۱۲۸ ـ ۳۱۴)**

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: راضی شوید که بیعت کند با شما(ظالمین) به دست چپ.

ابوبکر خر راضی شده، سلمان رحمه الله به (ناچاری و تقیّه و مظلومانه) با دست چپ به او بیعت کرد.

ای ناصبی ظالم، این چند طعن است بر خلیفه ظالم شما، یکی آنکه مردم را به جبر و اکراه به بیعت خود درآوردند، دیگر بر گردن سلمان زدند به نحوی که گردن او کج شد

دیگر آنکه **سلمان به دست چپ با او بیعت کرد نه به دست راست**

دیگر آنکه کسی را برنجانند و دشمنی کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده در حق و حقانیّت و هدایت او: هرکه به خشم آورد سلمان را مرا به خشم آورده است.

قال علیٌ علیه السلام: وا عَجَباً اَنْ تَكُونَ الْخِلافَةُ بِالصَّحابَةِ وَ لا تَكُونَ بِالصَّحابَةِ وَ الْقَرابَةِ. {۱۰۱۲۳}

وای از این مطلب شگفتا، آیا خلافت به مصاحبت تنها هست و به صحبت و خویشی هر دو نیست؟

❋ **حکایت:** درکتاب احتجاج (ج ۱ ص ۳۱۳) شیخ طبرسی و درکتاب ملتفتات ذکر شده:
چون‌کار خلافت ظالمانه ابوبکر ملعون انجام‌گرفت، هر چند ابوبکر خر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتادگی و نزدیکی می‌کرد، آن حضرت (از روی تنفر از ابابکر خر) از او دوری و تبری می‌نمود و آن رفتار بر ابوبکر سخت و دشوار بود و شاق می‌نمود

پس ابابکر روزی تنها به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و (از روی حیله)گفت:
مرا به این امر خلافت میل و رغبتی نیست اکنون تو چرا از من چیزی در ضمیر می‌داری؟ و چرا با اکراه و خشم بر من می‌نگری؟

آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمودند: هرگاه ترا میل و رغبت به امر خلافت نبود چرا مرتکب این امر شدی و **خلایق را گمراه نمودی؟** و تو می‌دانی، که خلافت حقّ من است و تو به غیر حق و راستی، خود را خلیفه مسلمانان می‌دانی.

بیعت روز غدیر و وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ابوبکر خر بیاد آورد و بسیار بگریست و گفت: **راست گفتی یا ابا الحسن** امروز مرا مهلت ده تا در این باب فکری کنم.

آن حضرت علیه السلام فرمود: چنان کن.

و ابوبکر از خدمت مولای مؤمنان به خانه خود آمد، و آن روز خلوتی ساخت و تا شب کسی را نزد خود اجازه ورود نداد، و آن شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید آن ملعون نزدیک آن حضرت شد تا بر او سلام کند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی از وی بگردانید، به سه بار سلام کرد جواب نشنید. بعد از آن گفت:
یا رسول‌الله هیچ کاری و خدمتی به من رجوع کردی که به تقدیم نرسانیده باشم؟

آن حضرت فرمودند: چگونه من جواب سلام تو بگویم و تو دشمنی کرده باشی با علیّ و خلافت و جانشینی مرا از او غصب نموده باشی.

بامداد ابوبکر خر برخاست و می‌گریست تا به نزد شاه ولایت منقبت آمد و گفت:
دست بیرون کن تا با تو بیعت کنم و خوابی که دیده بود عرض کرد.

پیوندید با هر که می‌پیوند در راه (دین) خدا، و ببرید از هر که می‌برید در راه (دین) خدای سبحان.

قال علیٌ علیه السلام: واصِلُوا مَنْ تَوَاصُلُهُ فِي اللّهِ،وَاهْجُرُوا مَنْ تَهْجُرُهُ فِي اللّهِ سُبْحانَهُ. {۱۰۱۲۰}

حضرت امیر علیه‌السلام دست بیرون آورد و ابوبکر با آن حضرت بیعت (غدیر را تجدید) کرده امر خلافت را به آن حضرت تسلیم نمود و گفت: من به مسجد رسول روم و آنچه در خواب دیدم به مردمان گویم و خود را از این کار بیرون برم و به امیری بر تو سلام کنم.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: چنین کن، پس از پیش حضرت امیر علیه‌السلام برخاست رنگ پریده عمرعلیه اللّعنه در راه به او رسید و گفت: چه بوده است ترا ای جانشین(دروغین) رسول خدا ؟

ابابکر خر او را از آن حال خبر داد، عمر ملعون گفت: این از **سحر بنی هاشم** اندکی است آن شیطان پلید این قدر وسوسهٔ ابابکر خرنموده تا باز گردانید او را از رأی صواب، و بر همان عزمِ باطلِ خود محکم شد. **(و ص ۱۰۵ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۵)**

و چون علی علیه‌السلام داخل مسجد شد در آن مکان کسی را ندید، دانست که آن ملعون بار دیگر بیعت را شکسته است، پس زیارت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را نموده به خانهٔ خود بازگشت.

(تفصیل قضیّه: خصال شیخ صدوق باب الاربعین ح ۳۰)

طعن چهارم: **(تفسیر جامع ج ۳ ص ۹۴)**

متّفقٌ علیه فریقین است و در (**بحار الانوار ج ۳۰ ص ۴۱۱ و**) اکثر کتب طرفین بیان آن شده: چون درسال نهم هجری سوره برائت نازل شد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ابابکر ملعون را طلبیده **چندآیه** از آن سورهٔ عطیّه به او داد که در موسم حج از جانب آن حضرت به اهل مکّه رسانَد.

ابوبکر آیات را گرفته روانه مکّه معظّمه شد، و چون طی بعضی از آن مسافت نمود جبرئیل نزول نمود و گفت:

یا محمّد به درستی که حق تعالی جلّ شانه تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید:

*** لا یُوَدِّی عَنکَ إلاّ اَنتَ اَو رَجُلٍ منک ***

یعنی: باید که از جانب تو سوره برائت را به کفّار مکّه نرساند احدی مگر آنکه تو خود مرتکب و محتمل آن امر شوی، یا مردی که از تو (و همانند تو) باشد.

پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

*** عَلِیٌّ مِنّی وَ اَنَا مِنْ عَلِیٍّ، علی از من است و من از علیّم ***

(سوره برائت در سال نهم و آیه ولایت در سال دهم هجری نازل شده است) **وص ۲۵۷ ـ ۴۴۵**

مـــصطفی را کـــه کـــرد یـــزدانش ۱۱۵ همـــرهِ جـــان مرتـــضی جـــانش
هـــر دو یـــک قبلـــه انـــد جانـــشان دو ۵۵۱ هـــر دو یـــک روح، و کالبدشـــان دو
هر دو یک دُرّ، ز یک صدف بودنـد هـــر دو پیرایـــهٔ شـــرف بودنـــد
دو رونـــده چـــو اختـــر گـــردون دو بـــرادر چـــو موســـی و هـــرون

* و **تمام سوره** را به حضرت امیر ؑ داده امر فرمودند: خود را به ابابکر رسانده و آن چند آیهٔ برائت را از او بستاند و طریقه رسالت و سفارت به جای آورده، آن را به اهل مکّه بخواند و حضرت رسول ؐ فرمودند: ابابکر مخیّر است اگر خواهد در رکاب تو باشد و الاّ باز گردد. حضرت امیرالمؤمنین ؑ به موجب فرمان واجب الاذعان از عقب ابوبکر روان گردید آن آیات را از ابوبکر خر منافق گرفته، تمام سوره را در موسمِ حج به کفّارِ مکّه رسانید. و ابابکر خر منافق از همان محلّ روسیاه برگردید

* و به روایتی آن که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ؑ به مکّه رفت، و ابابکر خر منافق از این معنی دلخسته و آزرده شد و **بامشرکان عهد نمود که اتّفاق کرده بعداز حـضرت پیغمبـر** ؐ **نگذارند که مولای مؤمنان خلافت کند**پس درخانه کعبه رفتند و عهدنامه براین نوشتند و در هر وقت(که ممکن می‌شد) این‌عهدنامه را مجدد می‌ساختند، تا آنکه حضرت رسالت پناه رحلت فرمود آن ملاعین به ابی بکر بیعت کرده خود را لایق سجّین گردانیدند، چنانکه در**کتـاب ملـل و نحـل** مذکور است که ایشان به تجهیز و تکفین حضرت رسول ؐ حاضر ناشـده متوجـه امـور دنیـوی شدند و غیبت علی ؑ را فرصت دانسته از مردم بیعت ظالمانه می‌گرفتند. (و ص ۳۳۲)

* ابن بابویه ؒ در بعضی از تصانیف خود آورده که از حدیث« لایُوَدّی عَنکَ » ظاهر می‌شود که ابوبکرخر از حضرت پیغمبر نباشد و هر آینه تابع او نخواهد بود به دلیل قوله تعالی: (۳۶ ابراهیم): **فَمَنْ تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی** و هرگاه تابع آن حضرت نباشد محبّ و دوستدار او نخواهد بود به دلیل قوله تعالی: **قُلْ إن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونّی یُحبِبْکُمُ اللهُ وَ یَغْفِر لَکُم ذُنُوبَکُم** (۳۱ آل عمران)
و هرگاه محبّ خدا نباشد مبغض او خواهد بود، و حبّ خدا و رسول ایمان،
و بغض ایشان محض‌کفر و طغیان است، و از این نکات کفر و نفاقِ آن شقی ظاهر می‌شود

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: ما اهل‌البیت درخت نبوّت و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و خانهٔ رحمت و کانون دانش هستیم.کافی باب ۸۹

قال علیٌ ؑ : اَلْحَسَدُ مِقنَصَةُ اِبْلیس الکُبْری { ۱۱۳۳ } حسد، بزرگترین دام صید شیطان است. وص ۴۰۴ ـ ۴۴۵ ـ ۵۴۹

و به همین خبر **ثابت می‌شودکه شاه ولایت پناه علی**علیه‌السلام**، از حضرت مصطفی** صلی‌الله‌علیه‌وآله **است.**

ای ناصبی احمق، حق سبحانه و تعالی ابابکر خر را شناخته و سزاوار آن ندانست که آیه‌ای چند، به اهل مکّه رساند و از آن منع نمود، چگونه لایق مرتبهٔ خلافت و شایسته مسند امامت خواهد بود؟

زان مؤذِی مَنْ اَذی وَ مَغْضُوب خـدا ۱۸۱ بـــشنو تـــو حکایـــت اقیلـــونی را

مـــردود خـــدا ز لایـــؤدّی، نبـــود از بعـــد رســـول، خلـــق را راهنمـــا

* **حکایت:** در کتاب ملتفتات از حضرت امام محمّد باقرعلیه‌السلام روایت است:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابابکر را دیده این آیه (۱۶۹ آل عمران) را بر او خواند:

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ اَمواتاً بَل اَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُون

پس گواهی می‌دهم که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید از دنیا رحلت نمود.

به خدا قسم که بنمایم آن حضرت را، پس چون مشاهده آن سرور نمائی

به یقین بدان که خود اوست، و **شیاطین به صورت و مثال او در نمی‌آیند.**

پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستِ ابوبکر را گرفت، آن ملعون مشاهده جمال

حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نمود، و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

ای ابابکر **ایمان به علیّ و یازده فرزندان او بیاور**که ایشان مثل منند مگر پیغمبری که مخصوص من است، توبه و بازگشت کن از آنچه (غاصبانه) در دست توست

به خدا که این مهمّ تو نیست، پس حضرت امیر علیه‌السلام دست ابابکر«خر» را رها نموده

و سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر او غایب شد. (تفسیر جامع ج ۱ ص ۶۹۶)

*** امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند: ***

پرتو نور مؤمنین درقیامت به اندازهٔ موالات اهل بیت علیهم‌السلام

و دشمنی با دشمنان آنها است. همهٔ اهل محشر(به این نور) آنها را

می‌شناسند به اینکه آنها کسانی هستندکه به ولایت و برائت اعتقاد دارند.

(بحار ج ۹۶ ص ۲۵۹)

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلطّاعَةُ تَعْظیمُ الاِمامَة. { ۱۰۹۶ } **طاعت** (خداوند در) **تعظیم امامت است**، و بزرگ شمردن آن.

وص ۱۳۱ ـ ۱۸۴ ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۵ ـ ۳۴۱ ـ ۴۵۹ ـ ۵۲۷

طعن پنجم: (بحار ج ۳۰ ص ۴۷۱)

از مطاعن ابابکر خر، **قتل مالک ابن نویره** و قبیلهٔ او و اسیر کردن فرزندان و زنان ایشان است و در اکثر کتب فریقین ذکر آن شده به عبارات مختلفه و روایات متعدده، خلاصهٔ کلام آنکه مالک‌بن نویره رئیس و سرکردهٔ قوم بنی حُنیف بود و از شجاعان روزگار و فصحای زمان بود و **بنی حُنیف** طایفه‌ای از عرب بادیه‌اند در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسلمان شدند و همگی ایشان از جملهٔ محبّان و دوستان اهلبیت علیهم السلام بوده‌اند.

مالک ابن نویره شرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دریافته بود، و چون شنیدکه ابوبکرخر را خلیفه ساخته‌اند آن را نپسندید و از قبیلهٔ خود متوجه مدینه طیّبه‌گردید، اتّفاقاً روز جمعه به مدینه رسید و چون به مسجد درآمد دید که ابوبکرخر برمنبرِ حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواند، پس به ابوبکر گفت: یابن ابی قحافه بر نفس خود زیاده از قدر طاقت بار مکن و در گوشهٔ خانه خود بنشین و طلب آمرزش گناه خود کن، و حق را به صاحب حق بسپار، آیا شرم نمی‌داری از آنکه جا و مکان و مقام می‌سازی جایی را که خدایتعالی و رسول صلی الله علیه و آله به دیگری آن مقام را مقرر ساخته‌اند؟

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

یا مگر فراموش کرده‌ای سلام کردن و بیعت نمودن خود را در روز غدیر خم به علی ابن ابی طالب به این عبارت: **اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرالمؤمنین** و دست به دست نهادی و بیعت نمودی

ای آل مهاجر و انصار اگر حق را به مرکز اصلی خود قرار ندهید کار بر شما شاق و دشـوار خواهـد شد، ابابکر خر چون آن سخنان بشنید بر آشفت و مالک را گفت: خاموش شو که تو از اهل سـابقه نیستی و در راه اسلام مجاهده ننمودی و از صحابه هم نشینان دائمی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبـودی مالک گفت: تو منافق را از اینها چه بهره و نصیب است تا بدیگری افتخار کنی و همیـشه آل تـیم که قومِ تو بوده‌اند از **اَدنیٰ و اَراذل**، و تابعان دیگر اقوام بوده‌اند. (و ص ۶۲ ـ ۴۱۸)

(قبیله بنی حنفیه از قبایل شیعه و مهم صدر اسلام است که ابوبکرملعون را دَعی ـ یعنی زنازاده ـ می‌خواندند)[1]

ابابکرخر چون آن سخن درشت از مالک بشنید حاضران را گفت: کفایت کنید و دور سازید این اعرابی بول کننده برپا شنه پای خود را، پس جماعتی بر مالک آویختند او را لگد کاری کرده از مسجد بیرون کردند، و او در آنحال آنان را تهدید می‌نمود و این ابیات را در رشته نظم کشید:

قال علیٌ علیه السلام: اَلدُّنیا سَمٌّ آکِلُهُ مَن لا یَعرِفُهُ. { ۱۳۱۱ } دنیا زهری است کشنده، خورندهٔ آن کسی است که نمی‌شناسد آن را.

قال علیٌ علیه السلام: اَلظّالِمُ مَلومٌ. { ۹۸ } ستم گر سرزنش شده است.

(۱ ـ ترجمه اثبات الهداة ج ۳ ص ۶۵۵)

اَطَعْنَا رَسُولَ اللهِ ما کانَ نَبیّاً — وَ یا قَوْمٍ ما شَأنی وَ شأنُ اَبی بَکرٍ

اِذا ماتَ بَکْرٌ قامَ عُمَر مَقامَهُ — فَتِلْکَ وَ بَیْتَ اللهِ قاصِمَتُه الظَّهْرِ

و چون ابابکر خر از نماز فارغ شد و به منزل خود رفت، خالد بن ولید پلید را که میان او و مالک ابن نویره **در زمان جاهلیّت کینه و کدورتی بود** نزد خود طلبید و گفت: هر قدر که مرد جنگی می‌خواهی همراه گیر و مالک بن نویره را به بهانه منع زکات به قتل آور و قوم او را اسیر ساز که **می‌ترسم که خللی درکارحکومت ما اندازد.** پس خالد پلید **صد** سوار برداشت و از مدینه بیرون رفتند، چون به میان قوم بنی حنیفه رسید و صرفه‌ای در جنگ ندید و از شجاعت مالک که دلیر و نامدار بود ترسید، و اظهار آن ننموده گفت: من بجای دیگر می‌روم و امشب اینجا مهمانم لاجرم مالک و اقوام او، او را اکرام و ضیافت نمودند. چون نصف شب شد، خالد پلید برخاست و بر بالین مالک آمد که در فراش خود خوابیده بود، او را در همان جا به غدر و مکر بکشت و بعد از آن لشکریان خود را بخواند تا سوار شدند، اکثر مردان آن قوم را کشتند.

* در بعضی نسخ آمده که یکهزار و دویست (۱۲۰۰) نفر از مردان آن قوم را به قتل رسانیدند، و زنان و فرزندان ایشان را اسیر ساختند، و مالهای ایشان را به غنیمت بردند، و در همان شب، خالد خبیث پلید، زن مالک را به فراش خود آورده با وی نزدیکی نمود، و اسیران و غنیمت را برداشته به نزد خلیفهٔ شیطان ابوبکر بی دین آمد. چون ابابکرخر این جنایت را از خالد پلید دید پسندید و گفت: إنَّ خالِدَ سَیْفاً مِنْ سُیُوفِ اللهِ و از آنروز خالد بی دین لئیم ظالم را مسمّی به سیف الله نمودند.

* چون عمر بی پدر قصّهٔ کشتن مالک و آوردن اسیران قوم او را به مدینه شنید به مسجد آمد دید که خالد پلید جامه‌ای پوشیده که از سائیده شدن زره رنگ گرفته، و سه تیر بر سر زده و در مسجد از روی غرور و خوشحالی و افتخار به کشتن مالک و اسیر کردن اقوام او می‌خرامید.

پس عمر با او گفت: ای دشمن خدا و رسول، در مسجد رسول خدا متکبّرانه و مستانه می‌خرامی ای خالد؟ و حال آنکه تعدی کردی بر مردی از مسلمانان و او را به غدر کشته‌ای و زن او را به حرام مباشرت نموده‌ای؟ آنگاه دست دراز کرده تیر ها را از عمامه او کشیده و شکست، و او را از مسجد بیرون کرده گفت: والله اگر قدرتی به هم رسد تو را به خون مالک خواهم کشت. پس خالد پلید، گریان و نالان از مسجد بیرون رفته نزد ابابکر خر رفت، آن ملعون ولد زنا عمر را طلب نمود

او را نصیحت شیطانی نمود که خالد (مجتهد سنیان) را در این واقعه ملامت مکن که او شمشیر ماست و آنچه کرده به امر من کرده و مصلحت در آن بود، لاجرم عمر دیگر چیزی نگفت و ابوبکر بر خالد حُکم خدا جاری نکرد و او را حد نزد و **زن مالک را به او بخشید.**

* در بعضی روایات آنکه، چون ابابکر ملعون مال زکات از مالک رضی الله عنه طلب نمود مالک پیغام فرستاد که پیغمبر ما را امر نفرموده که زکات به تو بدهیم، و نه ترا امر کرده که آن را طلب کنی از ما، پس چرا طلب چیزی که خدا و رسول تو را به آن مأمور نساخته‌اند می‌کنی؟ لاجرم ابابکر خر نام ایشان را **اهل ردّه** کرده، و به آن بهانه خالد پلید را بر سر ایشان فرستاد تا مردان ایشان را کشت و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمود. (مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۱۲۰ و ۱۲۱)

* درکتاب اصابه ذکر شده: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مالک ابن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود، و چون خبر وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله و خلافت ابابکرخر به او رسید آن **صدقات را بر فقراءِ قوم خود قسمت نموده،** و چون ابابکرخر طلب زکات نمود او گفت: به طریقی که در حیات حضرت رسول صلی الله علیه وآله **به فقراء** قوم خود قسمت می‌نموده‌ام الحال نیز به آن طریق عمل می‌کنم، و **باعث قتل مالک ابن نویره این شد.**

* چون خالد پلید او را کشت و زن او را به حرام متصرف شد و قوم او را اسیر کرد، **برادر مالک** نزد ابوبکرخر آمد و در آن باب با ابوبکرخر سخن گفت، اسیران را به او رد کرد **الاّ زن مالک را که خالد به حرام متصرف شده بود** و عمر غلظت بسیار به خالد و ابابکر نمود فایده‌ای برآن مترتّب نشده خالد آن زن را رد نکرد، و چون خلافت به عمر بی پدر رسید خواست که خالد پلید را به خونِ مالک قصاص کند خالد لعنة الله علیه از او گریخته به شام رفت و در آنجا به درک واصل شد.

* در(بحار ج ۳۰ ص ۴۹۴ و) تاریخ طبری مذکور است: چون نوبت حکومت بـه عمربـی پـدر رسـید و اندیشه قتل خالد پلید در خاطرش بود، تا روزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع آنها شده، عمربی پدر روی به خالد پلید نموده گفت: یا خالد تـو آنـی‌کـه مالـک ابـن نـویره را کـشتی و بـا زن وی زناکردی، خالد گفت: که میان من و او عداوت قدیم بود، او را جهت تشفیه نفسِ خویش کشتم، امّا از برای تشفیه نفس ابابکر و تو **سعد بن عباده را نیز کشتم،** عمر ملعون از فکر کشتن او بیرون آمد و او را نوازش نمود و گفت: یا خالد اَنتَ سَیفَ الله، و به این لقب در میان عرب مشهور شد.

مجتهد سنیان

وص ۱۹۲

قال علی علیه السلام: اَلْعاجِلَةُ مُنْیَةُ الْاَرْجاسِ. {۴۳۲} سرای عاجل دنیا آرزوی پلیدان است.

❋ به روایتی آنکه چون عمر بی پدر خلیفه شیطان شد سعد بن عباده در مدینه بود، عمر روزی گفت با من بیعت کن یا از مدینه بیرون رو، سعد به شام رفت، و چون عمر قصد قتل خالد نمود گفت: از سر کشتن من در گذر تا به شام رفته سعد بن عباده که به تو و خلیفه اول بیعت ننموده به قتل آورم، عمر از او راضی شده و خالد پلید به شام رفت و در شبی فرصت یافته سعد عباده را به قتل رسانید، و خالد بعد از کشتن سعد بن عباده این شعر را انشا کرد.

لَقَدْ قَتَلْتُ لَکُمْ سَعدَ بنِ عبادَه ۱۶۸ لامـر کـانَ بَیْـنَکُمْ وَ بَیْنَهُ
وَ قَتَلْتُ مالِکَ بنِ نُوَیْرَه وَ سَبَّتُ اِمْرَاَتَهُ لِاَمْرٍ کانَ بَیْنی وَ بَیْنَهُ

❋ در(بحار ج ۴۲ ص ۸۵ و)کتاب جمیع المجمع از دعبل بن الخزاعی روایت است: امام رضا علیه‌السلام از پدر خود و جدّ خود روایت نمود: روزی جمعی از شیعه که از آن جمله جابر بن یزید جعفی بود به خدمت امام باقرعلیه‌السلام آمدند، و سؤال نمودند که آیا پدر تو علیّ مرتضی علیه‌السلام به امامت اول و ثانی یعنی ابابکرخر و عمر بی پدر راضی بود؟ آن حضرت فرمود: **اَللّهُمَّ لا،** گفتند: پس چرا خوله بنت جعفر حنفیّه را که از جملهٔ اسیران حُکم ناصواب آنها بود به کنیزی از آنها پذیرفت؟
امام محمّد باقرعلیه‌السلام فرمودند: شما جواب این سؤال را از جابر انصاری باید بپرسید که او در آن زمان بوده و معاینه و مشاهدهٔ آن حال نموده است پس آن حضرت جابر را نزد خود طلبید و در آن باب از وی سؤال نمود. **(و ص ۱۲۱)**
جابر گفت: من حاضر بودم که خوله را با سایر اسیران به مسجد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند چون نظر خوله بر مرقد منوّر معطّر حضرت رسالت افتاد، به گریه و فریاد در آمد و گفت:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ الله این جماعت که امّت تواند ما را به طریق« نوبی و دَیلَم » اسیر کردند
❋ هیچ گناهی و خطایی جز اقرار به نبوّت تو و محبّت اهلبیت توعلیهم‌السلام از ما سر نزده ❋
و بعد از آن با اصحاب پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله که در مسجد حاضر بودند خطاب نمود: **(و ص ۸۲)**
ای قوم چرا ما را اسیر کرده‌اید؟ حال آنکه ما کلمه **لا الهَ الاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهُ** می‌گوئیم.
ابوبکرخر ملعون گفت: به واسطهٔ این که از ادای زکات امتناع نموده‌اید. خوله گفت:
این چنین نیست، اگر چنین باشد که مردان ما امتناع نموده باشند **زنان مؤمنه را چه گناه است؟**
و هرکه از اصحاب درمدینه حاضر بود آن زنان را به طریق تملیک و بندگی برخود حلال ساخت

غرض اینست که دوستان من نمیشود که در دنیا به بلاها و مصیبت‌ها گرفتار نگردند، که باعث (تقرّب و) زیادتی مراتب ایشان باشد در آخرت.

قال علیٌ علیه‌السلام: لَوْ اَحَبَّنی جَبَلٌ لَتَهافَتَ. { ۷۵۸۶ } اگر دوست می‌داشت مرا کوهی هر آینه می‌ریخت پاره پاره.

الاّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که خوله بنت جعفر را که مادر محمّد ابن حنفیّه است به مُقتضای کرامتی که او را بود به نکاح خود در آورد. و چون حضّار مجلس به خوله گفتند: یکی از اصحاب را قبول کن که شوهر تو باشد و متکفّل احوال تو شود، خوله گفت: شوهر من کسی تواند بود که از **وقت ولادت من** و آنچه در آن وقت بر زبان من جاری شده و بر سر من گذشته تا حال **خبردهد**

یاران گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کسی حرفی می‌گفت که در آن اثنا عالِم رموز غیبی، امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. آنگاه سرور مؤمنان و پیشوای متّقیان فرمودند: ای حنفیّه چون مادر تو را وضع حمل نزدیک رسید، می‌گفت: الهی وضع این حمل بر من آسان گردان و اگر خواهی نگاهدار و اگر خواهی هلاکش کن، و چون متولّد شدی در ساعت زبان به ادای کلمتین **شهادتین** گشودی و به مادر خود گفتی: به هلاک من چرا رضا دادی و حال آنکه به زودی سیّد ولد آدم و وصیّ رسول خاتم صلی الله علیه و آله مرا به حباله نکاح خود در خواهد آورد، و از او سیدی مرا حاصل خواهد شد، و مادرت چون این کلمات از تو شنید فرمود: تا آن سخنان را بر قطعه‌ای از نحاس نقش نمودند و در آن زمین دفن کردند و در وقتی که تو را اسیر می‌کردند اورا برآورده بر بازوی خود بستی. و به مبالغه عثمان ملعون و جمعی حاضران آن قطعه را از بازوی خود گشوده به آنها نمود به همان طریق که حضرت امیر علیه السلام حکایت نموده بود مشاهده کردند

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خوله را به خانه یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش به مدینه حاضر شد به رضا و رغبت برادر او خوله را به حباله نکاح خود درآورد.

❋ و مریدان و پیروان ابابکر خر این را از معجزات و کرامات او می‌شمارند، و در روز قیامت هر کس به جزای کردار خود خواهد رسید **إنْ خَيْراً فخَيْراً و إنْ شَرّاً فَشَرّاً.** (و ص ۲۹۰)

❋ غرض از قتل مالک و قوم او و اسیر کردن زنان و اولاد ایشان به سبب منع زکات نبود بلکه بواسطه میل و محبّت آن قبیلهٔ مالک به جانب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که مبادا امثال و اعوان آن حضرت بسیار شوند و بنی هاشم به آن قوّت گیرند و خلافت از دست ایشان برود.

❋ و اکثر آن جماعتی که در زمان خلافت خلفاء ثلاثه شیطان لعنة الله علیهم تهمت (ردّه) ندادن زکات بر ایشان نهادند در مقام اسلام ثابت قدم بودند، امّا اظهار استحقاق خلافت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله ، و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم می‌نمودند.

قال علیٌ علیه السلام: ثلاثٌ هُنّ زَيْنُ الْمُؤمن: تقْوَى اللّه، وَ صدْقُ الْحَدِيث، وَ اداءُ الأمانَة. {۴۶۷۶}

(فهرست نعثل در صفحات: ۱۹۳ ـ ۲۵۲ ـ ۲۵۳ ـ ۲۵۴) ۵۸۳ ـ ۱۸۰ ـ ۱۲۸

میکن به یقین لعنِ سه سگ از دل و جان از بعـــد ابـــابکر و عمـــر بـــر عثمـــان
ملعون ثلاثه را چه نسبت بـه علـیّ است ایــن یــک را حــقٌّ، آن ســه را باطـل دان

طعن ششم: حقوقی که اصحاب از برای ابابکر خرِ دنیا پرست ،تعیین کرده بودند بر آن راضی نشده بر سر منبر می‌رفت و در اثنای خطبه شکایت می‌کرد، هر دم تشنیع میزدکه من مزدور شمایم اجرتم تمام بدهید تا بر آنچه تعیین کرده بودند چیزی زیاد کرد. (الاستغاثه ص ۲۲ طعن پنجم)

❋ در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که چون ابابکر خر بر امارت نشست روزی ده مثقال نقره و گوسفندی از بیت المال می‌گرفت. و در کتاب زهرهٔ الایمان آمده که شش هزار (۶۰۰۰) درهم جهت عایشه و شش هزار (۶۰۰۰) درهم از برای حفصه تعیین کرد

و چون خلافت به عثمان سگ پدر رسید گفت:

به خدا که من نکنم جز آنچه پدران شما در حق فاطمه زهراعلیها السلام کردند وظیفهٔ (و مقرری) هر دو را **قطع نمود**، و از این سبب بود که عایشه لعنة الله علیها فتوی به قتل عثمان خبیث داد.

❋ ابواسحق الثّعالبی درکتاب لطایف آورده: عایشه ملعونه مکرّر می‌گفت: **اُقتُلوا نَعثَلاً وَ اقتُلُوا اَحراقُ المُصاحِف**، یعنی بکشید پیرکفتار را و بکشید سوزنده قرآن ها را (و ص ۳۰۹)

و نعثل اسم شخصی یهودی بود طویل اللّحیه‌که عثمان سگ پدر به او از صورت و لحیه مشابهتی داشت و به تحریک و قول عایشه، عثمان سگ پدر کشته شد، پس ابوبکر خر ملعون با این دنائت و اسائتِ صفات چگونه لایق خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و امامت باشد؟ مولانا حسن کاشی فرماید:

هر آنکـو مرتـضی را، بـاز پـس داشـت ۱۱۵ بـدان جـز مرتـد و دزد و دغـا نیـست
کـسی کـو بغـض حیـدر داشـت در دل ۳۳۶ نـصیبش غیـر نفـطُ بوریـا نیـست
همیـــشه لعـــنِ بـــر ایـــشان بگـــوییم ۱۲۰ که در دستم، از ایـن بهتـر دعـا نیـست
ز آب و خـــاک و بـــاد آمـــد وجـــودم بنـا پاکـان از آن میـل و هـوا نیـست
کنـــارم پـــر ز دُرّهـــای ثمـــین اســـت از آن، مـــیلم بـــسوی کهربـا نیـست
خـــدا، بیـــزار از آن قـــومی کـــه او را علــیّ در دیــن امــام و پیــشوا نیــست
امـــام حـــق کـــسی دانـــد علـــیّ را ۱۷۱ کـش انـدر بـسترِ مـادر خطـا نیـست

سه خصلت است که آنها زینت مؤمن‌اند: ترس از خدا، و راستی سخن، و پس دادن امانت.

(عمدة ابن بطریق ص ۵۱۶)

طعن هفتم: **＊＊ « خاتم بخشی» ＊＊** (شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۹)

مخالف و مُؤالف در این اتفاق دارند که روزی حضرت رسول ﷺ با مهاجر و انصار به **نماز ظهر** مشغول بودند، شخصی به صورت درویشان و به هیأت مسکینان و فقیران گِردِ صفهای نماز برآمد

می‌گشت و سؤال می‌کرد چون هیچ کس مرهم احسانی بر جراحت خواهشش ننهاد

روی دعا به جانب دهنده بی منّت‌کرد و گفت: الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم بیرون می‌روم، چون در این وقت برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید آن حضرت در رکوع بود و عبارت درویشِ دل ریش بگوش آن حضرت رسید، انگشت مبارک را به طرف او حرکت داده

درویش را معلوم شد که غرض چیست، انگشتری را از انگشت آن حضرت بیرون آورد

و شکرالهی بجای آورده در آن حال جبرئیل امین از نزد ربّ العالمین نزول‌کرده این

آیه (۵۵ مائده) را در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد خیر المرسلین ﷺ آورد:

إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمنوا الذّین یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکوةَ وَهُم راکِعُون

۵۳۰

۹ ـ ۱۰

یعنی: حاکم شما و **اولی به تصرف در امور شما** نیست مگر خدا و رسول خدا و آن کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را به جای آرند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکات را به مستحق می‌دهند

＊ درکتاب منهج الفاضلین ذکر شده: چون جبرئیل آیه را به حضرت پیغمبر خواند

آن حضرت ﷺ متوجه شده به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

یا علیّ مبارک باد تو را درجه بهشت که نزدیک است به درجه من و درجه ابراهیم خلیل

چون صحابه از حضرت سیّد کاینات این حدیث را استماع نمودند هر کدام از آنان که انگشتری داشت به آن سائل دادند تا به مرتبه‌ای که چهارصد (۴۰۰) انگشتری به او دادند

و آن سائل از آن مجلس شاد بیرون شد و آن همه از برکت مولای مؤمنان یافت

و حسّان بن ثابت در آنروز در مدح مولای مؤمنان علیه‌السلام این مضمون را در رشتۀ نظم کشیده:

فَأنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ اذا کُنْتَ راکِعاً　　فَدَتْکَ نُفُوسُ النّاس یا خَیْرَ راکِعاً

فَأنْزَلَ فِیْکَ اَللهُ خَیْرَ وَلایَةٍ　　وَ بَیْنَهُما فی مُحْکَماتِ الشَّرایِعِ

قال علی علیه‌السلام: ثَلاثٌ مِنْ کُنُوزِ الإیمانِ: کِتْمانُ الْمُصیبَةِ،وَ الصَّدَقَةُ، وَ الْمَرَضُ. { ۴۶۷۲ }

۵۵۵

＊ امام غزالی لعنة الله علیه در میان سنیان اهل بدعت به حُجَّةُ الاسلام شهرت دارد، درکتاب سرّ العالمین ذکر نموده است: انگشتریِ سلیمان علیه‌السلام بود که به دستِ جمعی از جنّیان افتاده بود

که تقرّبی در خدمت آن حضرت داشتند و آن را به رسم تحفه و هدیه به خدمت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و آن حضرت آن را به شاه ولایت و سرور اوصیاء عنایت نمودند، و در **وقت نماز ظهر** به فرمودهٔ حضرت ربّ العالمین جبرئیل امین علیه السلام به مسجد سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله درآمده درخواست نمود چون از هیچ کس بهره‌ای نیافت، شاه ولایت پناه او را به آن عطیّه خوشوقت گردانید، سائل جبرئیل علیه السلام و خاتم انگشتری سلیمان **علی نبیّنا و آله و علیه السلام بود.**

❋ امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام شایستگی دریافت تحفه و هدیه الهی را از جانب الله جلّ جلاله به وسیله رسول الله صلی الله علیه و آله داشته‌اند، و خداوند متعال در بخشش این انگشتری به سائل علی بن ابیطالب علیهما السلام را آزموده تا به وسیله عمل و ایتاء زکات در نماز، شایستگی او را برای امانت و ولایت بر امت آشکار سازد، و از اموال شخصی یا بیت المال خریداری ننموده و از جهت زهد مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد و خداوند متعال در بخشش انگشتر به او اسراف نکرده و او در پوشش انگشتر و بخشیدن آن به سائل بیهوده عمل ننموده است.

❋ در کتاب فتوحات القدس از امالی شیخ شهید نقل شده: آن انگشتری وزن حلقه آن چهار مثقال بود از نقره، و وزن نگین آن پنج مثقال بود و نگین آن یاقوت سرخ بود و قیمت آن خراج مملکت شام بود که سیصد(۳۰۰) شتر نقره و چهار شتر طلا بود، و آن از طوقِ ابنِ حرام بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را کشت و انگشتری را از انگشت او بیرون کرد و به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت آن را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد.

❋ دربعضی تفاسیر آمده که چون این آیه **(۵۵ مائده)** در شأن آن حضرت نزول نمود، ابابکر پلید را بخاطر رسید که رفتاری نماید که با آن حضرت در این آیه شریک باشد، یکی از منافقان را گفت: در وقتی که من در مسجد در میان جمعی از صحابه در نماز باشم در حالت رکوع بیا و از من سئوال کن تا من انگشتری خود را بتو دهم و با علی در این آیه شریک باشم.

آن منافق بگفته آن بی دین عمل نموده در آن حال آمده از او سئوال نمود، ابابکر لعین با آن مرید بی دین هر چند سعی نمودند و جهد کردند که انگشتر از انگشت بیرون آورند به هیچ وجه میسّر نشد و آن مقدار سعی و تلاش بیهوده نمودند که نماز خود را باطل و عاطل ساختند و حضّار همه ادراک آن ریا و نفاق را نمودند، که **نماز او چرا باطل** شد و مطلب او چه بود.

(تفسیر منهج الصادقین) **طعن هشتم:** (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۲۷۳)

❋ شکست لشگر اسلام در **جنگ حنین** از رهگذر عین و از شئومتِ چشم ناپاک ابابکر خر بود.
و بین الفریقین مشهور است شکستی که در روز حنین به لشگر اسلام رسید از رهگذر عین و شئومت **چشم بد** بود، و لیکن به اعتقاد امامیّه و بعضی از اهل سنّت عمری، عاین یعنی چشم زننده ابابکر بود و بعضی از گمراهان اهل سنّت عمری نسبتِ به دیگری می‌دهند.
❋ لشکر حضرت رسول ﷺ بعضی ده هزار مرد بعضی دوازده هزار یا شانزده هزار گفته‌اند، چون ابابکر خبیث آن لشکر را به آن عدّت و شوکت دید گفت: لَنْ تُغْلَبَ الْيَومَ مِنْ قِلَّةٍ
یعنی: ما امروز از کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر خود، مغلوب نخواهیم شد.
و چون این خبر به سیّد بشر ﷺ رسید نپسندید، و از نحوست عین و شئومت چشم ابابکر خر چنان چشم زخمی به لشکر اسلام رسید که ایشان به تنگنائی رسیدند و به دفعات می‌گذشتند و لشکر دشمن با آن‌که چهارهزار نفر بودند سر راه برایشان گرفته جمعیتی چنان کثیر را به نحوی متفرّق ساختند که با حضرت رسول ﷺ به غیر **نه نفر**نمانده، چنانکه حق تعالی فرمود:
وَيَومَ حُنَينٍ اِذ اَعجَبَتكُمْ كَثرَتُكُم فَلَمْ تُغنِ عَنكُمْ شَيئاً وَ ضاقَتْ عَلَيكُمُ الاَرضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيتُمْ مُدبِرين
(۲۵ توبه) یعنی: در حُنین‌که آن وادیی است در میان مکه و طایف و حضرت رسول ﷺ در آنجا با لشکر هوازن و قطیف مقاتله نمود، به عجب آورد شما را بسیاریِ لشکر شما، پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن، و تنگ شد بر شما، زمین آن وادی با وسعت و فراخی، پس پشت به دشمن کردید، و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید

❋ و حضرت امیر؈ پای ثبات افشرده تا فتح نمود ❋

و لهذا یکی از فصحا گفته: كانَ اَبُوبَكر لعنة الله عليه الذّى عانَهُم وَ عَلّىٌ عَلَيهِ السَّلامُ اَعانَهُم
یعنی: بود ابابکر ملعون آن کس که چشم رسانید به لشکر اسلام گُریخته پشت دادند، و بود **علی؈ آن صفدری که بعد از شکست لشکر، اعانت و یاری نمود تا فتح میّسر شد.**
❋(الروضة المختار ـ القصائد السبع ابن ابی الحدید ـ ص ۱۰۷) و ابن ابی حدید معتزلی ملعون اعتقادش آن است که عاین ابابکرخر بوده و در قصیده‌ای اشاره به آن نموده گفته است:

بدرستی که گرامی‌ترین مرگ، کشته شدن است و قسم به کسی که جان من در دست اوست که هرآینه هزار ضربت شمشیر(در راه خدا) آسانتر است از مردن در بستر.

وَ اَعجَبُ انْساناً مِنَ الْقَوْمِ کثْرَةٌ　　فَلَنْ یُغْنِ شَیْئَاً ثُمَّ هَرِوَلَ مُدْبِراً

ضاقَتْ عَلَیْهِ الارْضُ مِنْ بَعْدِ رُحْبِها　　وَ النَّصُّ حُکْمٌ لایُدافِعُ بِالْمَری

یعنی: به عجب آورد یک آدمی را از این جماعت، بسیاریِ لشکر خودش، دفع نکرد آن‌کثرت چیزی را از غلبه دشمن، پس گریخت و رفت به هروله در وقتی که پشت داده بود، (و هروله سر انگشتان بر زمین رسانیدن و به تندی رفتن است) و تنگ شد بر او زمین با وجود فراخی، و نصّ الهی را حکمی است که دفع نمی‌شود به مجادله، و مراد از نصٌ آیهٔ (۲۵ توبه) **و یَوْمَ حُنَیْن،** است

و قرینه بر این که مراد او ابوبکرخر است ابیات سابقه و لاحقه است

اگر کسی خواهد که یقین خود کامل کند رجوع به قصیده او نماید.

* ملاّعلی قوشچی« لعنة الله علیه» در شرح (ص ۴۸۷) گفته: **وَقَد سائرُ النَّبیِّ فی عَشَرَة الافٍ مِنَ الْمُسلِمینَ فَتَعَجّبَ اَبُوبَکرٍ مِنْ کِثرَتِهِم فَقالَ لَنْ تُغلَبَ الْیَومَ لِقِلَّة فَانْهَزَمُوهُمْ بِاَجمَعِهِم.**

یعنی: راهی شد و رویْ بِه سِیْرکردن نمود حضرت رسول ﷺ با **ده هزار** نفر از مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکرخر از بسیاری آن لشگر و گفت: مغلوب نخواهیم شد ما بعد از این به سبب کمی لشگر، پس انهزام یافتند به تمامی، و چنان گریخته و رفتند که رو واپس نکردند.

ای ناصبی سگ سنی، ظاهر است که چشم زدن از تنگی چشم و بخیل بودن و رذالت نفس و تَنْکْ حوصلگی و دنائت بر می‌خیزد و صاحب این عیوب را خلافت و امامت نشاید.

طعن نهم:

تفسیر قرآن را تحریف نموده و آیه غار را ابوبکر خر ملعون به خودش نسبت داد در حالیکه ابوبکر یار غار پیامبر نبود **و یارغار پیامبر عبد الله بن أریقط بن بکر بوده،** و نشر و شروع روایت **ساختگی** و دروغین غار به همراهی ابوبکر خر لعنة الله علیه در زمان خود او اتفاق افتاد، لکن مردم آنرا انکار نموده و چون **دروغ بود** اصحاب آن را نمی‌پذیرفتند. و علت اقدام ابوبکر در وضع حدیث **ساختگی** غار، احتیاج مبرم در ایجاد حکومتش به این قبیل احادیث و **فضایل ساختگی** می‌باشد در زمان بنی امیّه لعنة الله علیهم به خاطر شدت اختناق، و زیادی تابعینی نا آگاه که از زمان پیامبرﷺ دور بودند فرصتی برای نشر اکاذیب یافت شد؛ و آن **روایت دروغین** یار غار را.

هرچه تمام تر بین تابعین و فرزندان آنان منتشر کردند و به نام آن جشن‌ها گرفتند.
به تصریح متون منظوم و منثور، آنان دو رفیق بودند، یکی رسول الله ﷺ و دیگری **عبد الله بن أریقط بن بکر** و شخص سوّمی همراه نداشتند، و همراهی ابوبکرخر ملعون ساخته و پرداخته سیاست حکومتی حزب قریش است. و در ده سال زمان پیامبر حضور ابوبکر خر ملعـون در غار معروف نبود، چون حقیقت نداشت، و پس از گذشتن ده سال از حکومـت آن حـضرت ﷺ

روایت یار غار ابوبکر خر ملعون را به دروغ ساختند. (و ص ۶۱)

برای مقابله با امواج معارضهٔ اسلامی و بستن دهان ثقات علماء و راویان مخلص، دولت ظالم فتوایی صادر کرد تا هرکس را که قائل به حضور ابوبکرخر در غار نباشد به قتل برسانند.
به همین جهت راویان از ذکر کردن روایت راستین خود در حاضر نبودن ابوبکر خر در غار هراسان شدند، و از روی تقیّه از بیان حقیقت لب فروبستند؛ (و روایاتی هم از ائمه هدیٰ علیهم السلام موافق عامه برای حفظ جان شیعیان منتشر شده) و گروهی هم **روایات دروغین حضور ابوبکر ملعون** را به خاطر تقیّه منتشرکردند. و داستان سرایان اموی که متجاوز از صدهزار قصّه‌گو بودند این **روایت دروغین** یار غار بودن ابوبکر خبیث را در مساجد شرق و غرب کشورهای اسلامی با شتاب هرچه تمام‌تر پخش‌کردند.

(مدارک و شرح مفصّل ماجرا را در کتاب یار غار تالیف استاد محقق نجاح الطّائی حتما مطالعه فرمائید.)

❋ **حکایت:** درکتاب فصول الحق مذکور است: روزی در کوفه جمعی کثیر از شیعه و سنی مجمعی ساخته بودند و ابوجعفر محمّد مؤمن الطّاق که از علمای شیعه علیهم السلام است و ابن ابی خدره لعنة الله علیه که از دانشمندان اهل سنّت عمری است در آن مجلس حاضر بود ابن ابی خدره گفت: ابی بکر به چهار خصلت از علی افضل است و شیعه را دفع آن ممکن نیست.
اول: با حضرت پیغمبر در یک جا مدفون است. دوم: ثانی اثنین است در غار.
سوم: نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول ﷺ چهارم: صدیق امّت است.
پس ابوجعفر محمّد مؤمن الطاق گفت: من بر تو ثابت می‌سازم که علی علیه السلام افضل است از او و از جمیع اصحاب، و این چهار صفت‌که ذکرکردی از مطاعن او مثالب و عیوب صاحب تو ابوبکر است **و اطاعت علی علیه السلام را بر تو لازم می‌آورم به قرآن و نصّ رسول و به دلایل عقلی** و این جماعت ممیّز و ناظر و شاهد بحث میان ما باشند.

مؤمن الطّاق گفت: ای ابی خدره پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خانه خود دفن کردند و خدای تعـالی خلایـق را منع نموده از دخول خانۀ آن حضرت مگربا اذن آن حضرت، و به اعتقاد ناقص شماکه آن را میراث دانید یا صَدقه با آنکه خود می‌گویید پیغمبر را میراث نمی‌باشد، اگر میراث باشد به عایشه و حفصه نیم زرع نرسیدی، و اگر صدقه گیری کافۀ مردم در آن شریک بودندی، نه باقی ورثه رخصت دادند و نه جمیع مردم، پس دخول به خانۀ حضرت رسول صلی الله علیه و آله درحیات و ممات بی‌اذن او **معصیت** است و معلومِ همۀ شما است که حضرت رسول امر به بستن ابواب همه نمود از مسجد به امر خدایتعالی غیر از درخانۀ علی علیه السلام که مفتوح بود، و هرچه بر رسول درآن مسجد حلال بود بر او نیزحلال بود پس حضّار گفتند که چنین بود، پس مؤمن الطّاق گفت: **(و ص ۱۶۶ ـ ۲۱۳ ـ ۵۵۹)**

ای ابو خدره ربع دین تو رفت و این منقبتِ صاحب تو نیست، بلکه مثالب و معایب او است.

و آن که گفتی: **ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الغارِ** (توبه آیه ۴۰) در اکثرکتب شما ثبت است:

در آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام در فراش حضرت خاتم النّبییّن صلی الله علیه و آله خوابید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ابابکر خر منافق را همراه خود به غار برد از برای آنکه مبادا کفّار را از آن خبر دهد

(و این جواب مؤمن الطاق از جهت تقیه است چنان که در صفحه قبل توضیح داده شد)

پس حضّار مجلس گفتند: چنین بود، پس مؤمن الطّاق گفت: ای ابوخدره نصف دین تو رفت.

و آنکه گفتی که ابوبکر صدیق امّت است، آیا ابی بکر نمی‌گفت (اقیلونی) **اقاله بیعت** من نمایید که نیستم من بهتر از شما؟ اگر صدیق امّت می‌بود اول دعوی خلافت نمی‌کرد و آخر نمی‌گفت نیستم من بهتر از شما و نفی خیریت از خود نمی‌کرد، و به یقین کسی که صدیق امّت باشد بهترین امّت خواهد بود و نفی خیریت و بهتری از خود نمی‌نماید، **(و ص ۱۸۱)**

❋ و علمای فریقین متّفقند که: امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر منبر می‌گفت: **انا الصّدّیق الاکبر**

حاضران گفتند: راست گفتی، پس مؤمن الطّاق گفت: ای ابی خدره سه ربع دین تو رفت.

و آن که گفتی با مردم در حین مرض و بیماری حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز خواند، این فضیلت صاحب تو را انجام نشد بلکه به نقص او آشکارتر است، که **اگر به امر حضرت رسول** صلی الله علیه و آله **بود او را عزل نمی‌نمود** از آن نماز که امر کرده بود، و حال آنکه بی اذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و چون پیامبر واقف شد، با وجود صعوبت بیماری بیرون آمد و او را دور کرد تا بعد از وفات آن

حرام است بر هر عقلی که پای‌بند شده باشد به هوا و هوس، اینکه سودمند شود و پند گیرد به حکمت.

حضرت طلب خلافت و **امامت نکند و مردم بدانند که او نیز قابل این امر نیست،** و اگر به فرض (محال) امر نموده بودند که با مردم نماز بخواند این قضیه مانند فرستادنش به مکّه برای ابلاغ سورهٔ برائت و عزل آن به امرِ خدایتعالی بود، و این دلیل واضح است که ابوبکر خر منافق استحقاق خلافت نداشته است، و قوم همه تصدیق نمودند، بعد از آن گفت: دین تو تمام رفت.

امّا دلیل، قرآن می‌فرماید: **یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُو اللهَ و کُونُوا مَعَ الصّادقینَ** (۱۱۹ توبه)

به درستی که علی علیه‌السلام موصوف است به این منقبت چنان که خداوند (درآیه ۱۷۷ بقره) می‌فرماید:

وَ الصّابِرینَ فِی البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حینَ الْبَأسِ اُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ اُولئک هُمُ الْمُتَّقُون

و اجماع امّت است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولی است به این امر از غیر خود، زیرا که هرگز فرار از معرکه جنگ ننموده، و حال آنکه ابابکر و عُمر و عثمان و سایر منافقان لعنة الله علیهم فرار نمودند، و اکثر علمای شما اعتراف به فرار آنان دارند و در کتب خود ذکر کرده‌اند (و ص ۱۱۵)

**** و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ****

*** إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنَ إنْ تَمَسَّکتُم بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعدِی، کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی ***

مِثل و امثال این فضایل و کمالات و شرافتمندی بسیار است. (و ص ۷ ـ ۱۵)

و امّا دلیل عقل آنکه مردم باید اطاعت عالم کنند، و اجماع امّت است که:

علی علیه‌السلام اعلم مردمان است و هیچ یک از علمای فریقین انکار این نتوانند نمود

پس ابی خدره عالم خرِ سنیِ عمَری خجل شده از مجلس برخاست. (الاحتجاج، ج ۲ ص ۳۰۸)

آیه ۵۳ * سَنُریهِم آیاتِنا فِیالآفاقِ وَ فیأنفُسِهِمْ حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ *سوره ۶۱

بزودی به آنان نشانه‌های خود را در آفاق جهان و در جانهای‌شان کاملاً مشهود سازیم

*** امام باقر علیه‌السلام فرمود: یُریهِم فی أنفُسِهِمُ المَسْخ * خداوند با عذاب مسخ (و خوار نمودن گناهکاران در روح و جانشان) قدرتمندی خود را بر آنان آشکار می‌سازد، از جمله گناهان مردم آخر الزمان ترک سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بی‌توجّهی به آداب ولایت، و در توسّل و احترام حجّت ابن الحسن علیه‌السلام کوتاهی نمودن است که باعث مسخ روح و خوی شهوانی حیوانی و اعتیاد ها و ازدواج های شیطانی و عذاب رسوا کنندهٔ در دنیا و بیماری های روانی می‌گردد.**

(غیبت نعمانی باب ۱۴ حدیث ۴۰)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: زمان پیش، گروهی بودند که ریش می تراشیدند و شارب را می تابانیدند حق تعالی آنان را مسخ نمود. وص ۲۷ـ۲۲۴

*** طعن دهم: *   ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغار.**«آیه ۴۰ سوره توبه »

ابوبکر خبیث یار غار پیامبرصلی الله علیه وآله نبوده و تفسیر قرآن را تحریف نموده

آیهٔ غار را برای ساختن منزلت و تثبیت خلافت ظالمانه‌اش به **دروغ ساختند.**

حزب قریش برای تثبیت خلافت ظالمانهٔ ابوبکر منافق، و نابود کردن ولایت الهی

اهل البیت علیهم السلام که پیامبر در غدیر خم اعلام کرد، اینگونه **روایات دروغین را ساختند.**

روایات صحیح، تصریح و ثابت می‌کنند که هجرت رسول الله صلی الله علیه وآله همراه

عبدالله بن أریقط بن بکر بوده است و شخص سوّمی همراه نداشتند.

دولت ظالم فتوا صادرکرد هرکس ابوبکر ملعون را یارغار نداند واجب القتل است؛ وبه همین علّت و خطرقتل عام، راویان راستین هم از روی تقیّه برای حفظ جان ازبیان حقیقت به ناچارلب فروبستند.

(طعن نهم «درصفحه ۱۹۷» و طعن دهم از کتاب یار غار ـ تحقیق و تالیف استاد نجاح الطّائی درج گردید.)

طعن یازدهم:

معنی ابّاً را در قول خدایتعالی: **وَ فاکِهَةً وَ اَبّاً** را ابابکرخر و عمربی پدر ندانستند چنانکه گفته: **اَمّا الْفاکِهَةَ فَتَعرِفُها وَ الاَبُّ فَلا نَعرِفُ**، یعنی: فاکهه را می‌دانیم‌که چه چیز است و اَبّاً را نمیدانیم.

و چون این خبر به مولای مؤمنان علیه السلام رسید فرمود: ابّاً چراگاه حیوان است چنانکه بعد از **فاکِهَةً وَ اَبّاً** در کلام مجید (آیه ۳۱ سوره عبس) واقع شده **مَتاعاً لَکُمْ وَ لاَنْعامِکُمْ.**

پس هر گاه کسی دعوی خلافت کند و خود را جانشین پیغمبر داند باید جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود نه اینکه مثل خر در گل مانده معنی اَبّاً را نداند، و بر صاحب هوش و بینش پوشیده نیست، هرکه از روی عقل و بصیرت و نقلِ شواهد نظر کند، بر او ظاهر و روشن می‌شود که ابابکر ملعون دیوانه را هیچ قِسم فضل و دانشی نبوده، و اکثر احادیثی که اهل سنّت عمری در فضیلت خلفای ثلاثه شیطان در کتب خود ذکر کرده‌اند [**دروغ و ساختگی و**] **موضوعی** است، یا آن‌که احادیثی بوده است که حضرت رسولصلی الله علیه وآله در شأن زوج بتول فرموده‌اند، پیروان اهل بدعت و متابعان آنها **تغییر و تبدیل در آن احادیث داده،** همانند تمام حکومت‌های باطل جهت جذب قلوب خلایق گمراه و ناآگاه به جانب آن سه ملعون، و رسوخ خلافت آنها در دلها، درباره ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم **فضائل جعلی** ذِکر نمودند، مجملی از آن در باب ۴۴ بیان خواهد شد.

قال علی علیه السلام: النِّفاقُ مَبْنیٌّ عَلَی المَیْنِ. { ۱۱۵۶ } **نفاق** (موافق نبودن باطن با ظاهر) **بنا گذاشته شده بر دروغ.**

از پیمبـــر ســـؤال کـــرد یکـــی — که بگو نزد کیـست علـم و کتـاب
در جــواب از رَهِ صــوابش گفــت — ۷ — نیست آن جز علـیّ، نکـو دریـاب

طعن دوازدهم: **(الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۳۴ ـ حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵۷)**

از حسن بصری خبیث که در محبّت ابابکر ملعون غالی بود روایت است: ابوبکر در منبر می‌گفته: فرمان برداری شما از من به جهت فرمان برداری من از خداست، پس اگر گناه یا معصیتی کنم و اطاعت حق تعالی نکنم **شما نیز اطاعت من نکنید،**[1] و اگر دیدید که به راه راست می‌روم تـابع من باشید، و اگر از راه راست میل کنم و به راه کج رفتم.[2] از من کناره کنید **(وص ۲۱۲)**
اثبات جواز عصیان به خود کرد و رعیّت را در حال معصیت از پیروی خود منع نمود، پس به گمان او اطاعتش در بعضی اوقات واجب است و در بعضی اوقات نه، و چون تجویز خطا و معصیتْ نسبت به خود کرد مُمْکن است که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت باشد، پس چگونـه رعیّـت را اعتماد بماند و چگونه واثق باشند بر متابعت افعال و اقـوال او؟ بلی هر که خود را بهتر می شناسد
و طعنی که بعد از این ذکر می‌شود موافق این است به اندک تفاوتی.
و امّا چون این هر دو طعن(۱۲ و ۱۳) از طریق مخالفین است جهت اتمام حجت به ذکر این هر دو
طعن، اوراق را مزیّن ساختم **تا فرح افزای دل شیعیان** و غلامان خاص با اخلاص
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، و منافقان و ناصبیان بی دین از غصّه و درد بمیرند
یا آنکه چون بر احوال ذمیمه غیر مرضیّه مقتدایان جهنمی خود مطّلع شوند
از طریق ضلالت به صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السلام عدول نمایند.

طعن سیزدهم: متّفقٌ علیه فریقین است که ابی بکر بی دین بر منبر می‌گفته:

مرا شیطانی است که می‌فریبد مرا، اگر در کارِ درست و راه راست بروم مرا اطاعت کنید و اگر به راه کج و غلط روم مرا به راه راست آورید. **(بحار ج ۳۰ ص ۴۹۵)**

و ظاهراً و حقیقتاً شیطان او شیطانی است که ابلیس را در شیطنت به شاگردی خود قبـول نداشـته باشد و در میدان تلبیس، گوی مسابقات از او ربوده و او را فریب داده و شیطانِ قرین و همنشین و همراه دائمی ابوبکرخر تا جهنم، عمربی پدر است!!! **(و ص ۹ ـ ۱۲۵ ـ ۲۲۴ ـ ۲۷۳ ـ ۵۲۵)**

(قال علی علیه السلام: آفَةُ الْعَمَلِ تَرْکُ الإِخْلاصِ. {۳۹۴۹} آفت عمل، ترک اخلاص است. ـ و ص ۵۰۰)

(۲ ـ بَلِ الإنسان علی نفسه بصیرة ـ وص ۲۶۷ ـ ۲۸۸)

(۲۲

---

۱ ـ به همین اعتراف و دلیل ادعای او را در امر خلافت و رهبری امت نباید پذیرفت، چون معصیت حقتعالی نموده است.

* در تفسیر علیّ بن ابراهیم (قمی ج ۲ ص ۱۱۳) است: قوله تعالی: **وَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیهِ** یعنی: روزی که به دندان بگیرد ظالم دستهای خود را و مراد از آن روز، روز قیامت و مراد از آن ظالم، ابابکر است، **یَقُولُ یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً**، یعنی: ابابکر بگوید ای کاشکی من فرا می‌گرفتم با رسول راه راست که دوستی علی علیه‌السلام است و او را ولی خدا و جانشین حضرت مصطفی می‌دانستم،**یا وَیْلَتیٰ لَیْتَنی‌لَمْ اَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً**،یعنی: ای‌وای‌کاشکی نمیگرفتم عمربی‌پدر را به دوستی، **لَقَد اَضَلَّنی عَنِ الذِّکرِ بَعدَ اِذْ جائَنی**، به درستی که بر گردانید و گمراه ساخت مرا از دوستی و ولایت شاه سریر هدایت، **وَ کانَ الشَّیطانُ لِلانسانِ خَذوُلاً** **(فرقان آیات ۲۷ تا ۲۹)**

۲۲۱ ـ ۲۲۶ ـ ۲۷۴ ـ ۳۳۱ ـ ۳۳۹

* **مراد از شیطان عمر زنازاده است،** یعنی: عمرگمراه کننده و فریب دهنده انسان است و لهذا به مکر و حیله، ابابکرِ خرِ نادان را فریفته و اضلال او نموده و او را رفیق سفر خود در نار سقر گردانید. و بر عقلا ظاهر و روشن است که عمربی پدر آن ضالّ مُضلّ، بعد از رحلت و شهادت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از دار فنا به سرای بقا، **شیطان امّت** آن حضرت شده به تلبیس و مکر فرقه‌ها ایجاد کردند و اکثر امّت را به کوری و ضلالت و گمراهی انداخت، مگر اندکی که طایفهٔ **ناجیهٔ اثنی عشریّه اند که نور هدایت رفیق راه ایشان شده دست به عروة الوثقی و حبل المتین ولایت امیرالمؤمنین و ذریّه طیّبین** علیهم‌السلام **او زده** از وسوسه و کید آن عمر ملعون به سلامت رستند و به نیل سعادت دارَیْن و دولت منزلَیْن فایز گشتند.

۹ ۱۰۸ ـ ۱۳۳ ـ ۱۶۲

فردوسی طوسی گفته:

علیّ و بتول و حسین و حسن	۲۷۵	همین بگذرانم از ایشان سخن	
نداریم با دیگران هیچ کار	۲۷۶	به مهر علیّ بگذران روزگار	

۵۰۹ ـ ۵۴۲

طعن چهاردهم: در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده: ابو قحافه به ابوبکر بیعت نکرد و در طایف بود، چون به او نوشت که از خلیفهٔ رسول الله به نزد ابو قحافه، بدانکه مردمان مرا به جهت کِبَرِ سنّ به خلافت برداشتند، و تو به موافقت قوم نیز بیا با من بیعت کن که من امروز خلیفهٔ خدایم و هر چند زودتر بیایی برای تو بهتر باشد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵۳)**

و او در جواب نوشت: نوشته‌ای که خلیفهٔ رسول خدا و جانشین رسول الله ام ؟ و مردمان مرا به

خلافت برداشته‌اند به جهت کبر سن من و من خلیفه خدایم؟ پس تو خلیفهٔ مردم باشی نـه خلیفـه خدا و نه خلیفه رسول. و اگر به جهت کِبَر سنّ، تو را خلیفه کرده‌اند من از تو مسن تر هستم پـس بایستی مرا خلیفه می‌کردند، و تو برخلاف حکم خدا بر پدر خود و بر خلق خلیفه شده‌ای، و تو خود می‌دانی‌که این امر حقّ تو نیست و اگر حق را به صاحب حقّ که **علیّ ابن ابیطالب** است واگذاری برای تو بهتر بود زیرا که تو ازعهده این امر خلافت برنمی‌آیی و نامه تو سخت احمقانه است و اگر تو این امر را به برکت رسول ﷺ یافته‌ای اهل بیتش سزاوارترند به آن و اگر به شرف من یافته‌ای من از تو شریف‌تر هستم، و السّلام. **(الاحتجاج، ج ۱ ص ۲۲۶)**

چون آن نامه به ابوبکر خر رسید از پدر آزرده شد کتابت پدر را به آتش بسوزاند

و این طعنی است که پنج طعن حساب می‌توان کرد، بیعت نکردن پدر به او، و امیر شدن بر پدر و سوختن کتابت پدر به آتش، و خود را خلیفهٔ خدا و رسول نوشتن، و کذب و افترا به خدا و رسول نسبت دادن، تو خواهی این را یک طعن حساب کن و خواهی پنج طعن.

ای ناصبی بی‌دین، من به خاطرصبربا تو یک طعن حساب‌کنم‌که خیلی‌دلت نسوزد و منّت دارباش.

* درتاریخ ابن مسعود آمده که به درک رفتن و به جهنم واصل شدن ابوقحافه(پدر ظاهری ابوبکر) در ایّام حکومت ظالمانه عمربی پدر لعین بود.

حکایت: در (**ترجمه اثباة الهداة ج ۴ ص ۵۰۵ و**) کتاب خرایج از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابی‌بکر ملاقات کرده، گفت:

آیا نمی‌دانی یا فراموشت شده که حضرت پیغمبرخدا ﷺ امرکرده بود که به امامت من اقرار کنی؟ و به امیری مؤمنان بر من سلام کنی و تابع امر و فرمان شوی؟

ابابکر گفت: اگر دیگری را در این امر که می‌گوئی حَکَم می‌ساختی که میانهٔ من و تو حکم کند من به گفتهٔ او راضی می‌شدم، آن حضرت فرمود: آن ثالثی که می‌گویی اگر رسول الله ﷺ خودش باشد راضی خواهی بود؟ گفت: حضرت رسول ﷺ را چون توانم دید؟

فرمودند: که بیا تا به مسجد قُبا رویم، چون به آن مسجد رسیدند دیدند که پیغمبر خدا ﷺ در مسجد نشسته است، چون حضرت رسول ﷺ را چشم به ایشان افتاد فرمود:

ای ابابکر من نگفتم ترا که مخالفت علیّ نکنی و او را تابع و فرمان بردار باشی؟

گفت: یا رسول الله بدکردم بعد از این شرط کردم که مخالفت با علی نکنم، و چون برگشتند عمربی پدر ملعون را در راه دیده آنچه دیده و شنیده بود نقل کرد، و عمر سگ پدر به او گفت: تو **سحربنی هاشم** را فراموش کرده‌ای؟ و این قسم چیزها از ایشان بعید می‌دانی؟ چندان وسوسه اش کرد که پیغمبرﷺ را ندیده انگاشت و سخن او را نشنیده باز ابوبکر خر بـر سـر کـار ریاسـت ظالمانه خود رفت و رسید به آنچه رسید. **(وص ۱۸۵ ـ ۱۸۷ ـ ۲۱۵)**

طعن‌پانزدهم: (حیلهٔ فلتهٔ اول) **(بحار الانوار ج ۳۰ ص ۴۴۳)**

در صحیح مسلم و بخاری ذکرشده عمر بی پدر در ایام خلافت ناقص خود مکرّر گفته:

***کانَت بَیعَةُ اَبا بَکرٍ فَلْتَةٌ وَقَی اللهُ الْمُسلِمینَ مِنْ شَرِّها فَمَنْ عاد الی مِثْلِها فَاقتُلُوه ***

یعنی: بیعت‌کردن با ابوبکر(حکم خدا و رسول نبود) چیزی ناگهانی بود و از روی سهو و خطا نه آنکه فکری و تدبیری کرده باشند، نگه داشت حق تعالی به کرم خود مسلمانان را از شرّ (و شیطنت) و بدی آن بیعت، پس اگر کسی بعد از این برگردد به (این حیلهٔ شیطانی و) چیزی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشید او را. **(و ص ۳۳ ـ ۱۱۶ ـ ۱۳۹)**

و از این کلامی که خلیفه دوم سنی‌ها می‌گفت لازم می آید جمع خطای او باخطـای ابـابکر، زیـرا مرتکب شده‌اند یکی از این دو ملعون چیزی را که موجب قتل است، از برای آنکه اگر ابوبکر قابـل و لایق خلافت و امامت بود و مردم در بیعت او بر صواب بودند، عمردر این کلام‌که گفته شد خطا کرده باشد و کاذب باشد و نفاق او نسبت به خلیفه اول لازم، و اگر عمربی پدر در این کلام صادق بوده لازم آید که ابابکر لایق خلافت و امامت نبوده و مردم بر اسـاس دیـن و قـرآن و دسـتورات پیامبر اسلام، ابابکر را انتخاب نکرده‌اند و بر بیعت او باطل و اشتباه کار بوده‌انـد، و عمربـی پدرکـه اول بیعت با ابوبکرخرکرد مرتکب امری شده باشدکه غلط‌کرده و **بدعت او موجب قتل او باشد.**

ای ناصبی گمراه و ای اهل سنّت عمری آیا شرم نمی‌داریدکه این قسم مزخرفات از پیشوا و امام‌سگ پدرتان صادرشده و خودتان هم نقل می‌کنید و درکتب خود می‌نویسید؟! بلی چون می‌باید کـه بطـلان مذهب ساختگی و مخترعه و بدعتهای شما ظاهرشود این قسم اعتراف و سخنان برزبان آنها به‌قدرت الهی جاری می‌شود تا روز قیامت قول و گفته و نوشته آن ملاعین برظالم بودنشان‌گواه و حجت باشد.

وَ اَوْضَحَ حُجَّةً بَیْنَ الْبَرایا اِذا کانَ الشُّهُودُ هُمُ الخُصُومُ

(حیلهٔ فلتهٔ اول ص ۲۰۵ـ حیلهٔ فلتهٔ دوم ص ۲۱۲ و ۲۲۷ ـ حیلهٔ فلتهٔ سوم ص ۲۶۹) ۱۰۵

قال علی علیه‌السلام: اَلْجاهِلُ یَمیلُ الی شَکْلِه. {۳۲۷} نادان میل کند بسوی نادانی هم‌جنس و مانند خود.

طعن شانزدهم: اشعث بن قیس خبیث مرتد شده و از دین برگشته به لشگر کفّار داخل شده و خالد ولید او را گرفته نزد ابوبکر فرستاد، و اشعث، حسب الشّرع مستحقّ قتل بود و ابابکرخر با خود فکر کرد که اشعث از اکابر عرب است و او را و پدر او را چندین خدمت کار مانند خانواده ابوبکرکارگر بوده، اجرای حدّ شرع بر او نکرد و **خواهر خود را به زنی به او داده و گفت:** اگر در جاهلیّت بودی این فخر ما را میسّر نشدی.

و اصبع خوط قصیده‌ای در این باب گفته که یکی از ابیات او این است:

اَکانَ ثَوابَ النُّکْث اَحْیاءُ نَفْسه   وَ کانَ ثَوابَ الکُفْرِ تَزْویجُهُ البُکْریٰ

یعنی: به جزای مرتد شدن، او را زنده‌گذاشتی و بجای‌کافر شدن خواهربکرِ خود را به زنی به او دادی، امام وقت سنیان و قاضی و حاکم و خلیفهٔ منافق چنین باید. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵۷)**

طعن هفدهم: در**(کامل بهائی ص ۲۸۸ و)**کتاب لوامع الانوار و کتاب احسن الکبار مذکوراست: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض الموت خطبه‌ای خواند و در اثنای خطبه فرمودند: خدایتعالی فرموده: **از ظلم هیچ ظالمی در نمی‌گذرد،** پس هر کس را در نزد من امانتی یا قصاصی باشد باید مطالبهٔ آن در دنیا از من کند و **به قیامت نگذارد،** و در آن اثنا عُکّاشه مِحصَن اسدی برخاست و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله یک روز به من تازیانه زدی و دوش من برهنه بود و امروز قصاص آن می‌خواهم بکنم که به فردای قیامت نیفتد.

*** آن حضرت همان تازیانه را طلب نمود و به او داد، کتف مبارک را برهنه ساخت ***

عکّاشه به بالای منبر آمده تازیانه را به یک طرف انداخت و روی خود را بر کتف مبارک و مهر نبوّت آن حضرت مالید، و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله هزار جان من فدای تو باد، من از شما شنیدم:

*** هر که بوسه بر مهر نبوّت زند آتش دوزخ بر وی حرام گردد ***

و غرض من آن بود که این شرف را در یافته، خود را از آتش دوزخ خلاص سازم نه آنکه تقاص کنم. بعد از آن ابوبکر لعین برخاست و اراده کردکه او نیز مهر نبوّت را ببوسد، آن حضرت فرمودند: سَبَقَکَ عُکّاشه، یعنی: پیشی گرفت از تو عکّاشه، و مانع آمد که مهر نبوّت را ابوبکر خر ببوسد و این برهانی است ظاهرکه ابابکر خر ملعون از اهل دوزخ است و اگر او از اهل دوزخ نمی‌بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که رحمةٌ للعالمین است مانع او از بوسیدن مهر نبوّت نمی‌شد.

قال علیٌ علیه السلام: اِذا اصْطَفَی اللّهُ عَبْداً جَلْبَبَهُ خَشْیَتَهُ { ۲۰۸۱ } هرگاه برگزیند خدا بنده‌ای را، پیراهن او می کند ترس از خود را ...

(فهرست اشعث بن قیس لعنة الله علیهما در صفحات: ۲۰۶ ـ ۲۲۳ ـ ۲۵۱ ـ ۴۱۴ ـ ۴۴۶ ـ ۴۵۳ ـ ۴۷۵ ـ ۴۸۰)

طعن هیجدهم:

وص ۳۶۷

جبرئیل اناری از بهشت آورد و خلیفه شیطان ابوبکر خر حاضر بود،
حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام، آن انار بهشتی را خوردند.
ابابکر مثل سگ تماشا می‌کرد و از آن حصّه‌ای طلبید، و چون میوهٔ بهشت بود و جز اهل بهشت کسی رخصت خوردن آن ندارد، تغافل کرده به او سهمی ندادند. (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶۱)

ای ناصبی اگر کسی را اندک شعوری باشد می‌داند که شخصی که قابل آن نباشد
که او را از میوه بهشت نصیب و سهم باشد چگونه قابل خلافت انبیاء و ریاست است؟
و امام باید که **مَنصوبٌ مِن عِندالله** باشد نه آنکه ابی بکر پلید به بیعت عمر خبیث
خلیفه خدا گردد و عمر بی پدر به وصیّت ابابکرخر جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله شود.

۶۷ ـ ۲۴۱

شها، به پایهٔ منبر اگر چه روزی چند نهاد پا به تعدّی، معاندِ ریمَن
ترا چه غم، همه دانندآنکه،درخورنیست فراز تخت سلیمان، مقام اهریمن

طعن نوزدهم: در(الطرائف ج ۲ ص ۱۱۲ و)کتاب ملتفتات روایت است از سعید بن المسیّب که سؤال نمودم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فدای تو شوم اگر که ابابکر با حضرت پیغمبر در حین هجرت از مکّه معظّمه به مدینه مشرّفه رفیق بود، پس در کجا از آن حضرت جدا شد؟
امام علیه السلام فرمودند: چون ابابکر در خدمت سیّد البشر درمسجد قُبا فرود آمدند،
حضرت رسول صلی الله علیه و آله انتظار قدوم بهجت لزوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌کشید.

۲۵۲ (فحش) ـ ۱۷۹ ـ ۵۱۶

ابابکرمنافق به آن‌حضرت‌گفت: بیا برویم به مدینه‌که اهل مدینه از قدوم مبارک شما مسرورخواهند شد، و انتظار آمدن علی مکش که گمان ندارم که او تا یک ماه دیگر بیاید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: **(كَلاّ بِفَيكَ الْحَجَرَ) حاشا و کلاّ، سنگ بر دهانت،** من از این منزل کوچ نکنم **و قدم از قدم بر ندارم تا اینکه علیّ بن ابیطالب پسر عمویم، و برادرم در راه خدا و دوست داشتنی‌ترینِ اهلبیتم در نزد من به من برسد، به درستی که او حفظ کرد**
*** با جان خودش مرا از شرّ مشرکین درحالی که دیگران اینگونه نبودند ***
پس در خشم شد ابابکرخر از این سخن و حَسد برد به امیرالمؤمنین، و این **اوّلین دشمنی علنی**

در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و عداوتی بود که **از ابوبکرخربه ظهور رسید** به سیّد کاینات صلی الله علیه و آله و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابابکرخر منافق در آن منزل از خدمت حضرت رسول جدا شده به مدینه رفت، حضرت خاتم النّبییّن صلی الله علیه و آله در آن منزل توقّف نمود تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مکّه آمد و به اتّفاق داخل مدینه طیبه شدند. (حیوة القلوب ج ۴ ص ۸۵۸)

طعن بیستم: درکتاب فصول الحق ذکر شده:بخاری بی بخار در صحیح خود روایت نموده: بعد از رحلت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله اُسامه جمعی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تحت حکم او کرده بود طلب داشت، پس ابوبکر مکتوبی نوشت به اسامه به این طریق: این مکتوبی است از ابوبکر خلیفه رسول‌الله به اسامة بن زید، امّا بعد اسامه بدانی‌که مردم مرا لایق خلافت یافتند و خلیفه گردانیدند و در امور مهم مرا به عمربی پدر احتیاج بسیار است باید که رخصت عمر دهی و السّلام.

و اسامه در جواب او نوشت: ای ابابکر مکتوبی از تو به نزد من آمد آخر آن نقیض اول آن بود اگر تو خلیفه رسولی چه دخل دارد که مردم تو را لایق خلافت دانند و تـو را خلیفـه کننـد. و اگـر مردم ترا خلیفه ساخته‌اند خود را خلیفه پیغمبر گفتن چه وجه دارد؟ و ای ابی بکر چـه کـسی تـو را رخصت توقّف داده، که تو رخصت توقّف عمر بی پدر هم از من می‌خواهی؟ (بحار ج ۳۰ ص ۴۲۷)

و اگر کسی نیک تأمّل کند این چند طعن است که بر خلیفه ساختگی خر اوّل لازم می آید.

طعن بیست و یکم: درکتاب مجالس المؤمنین (ج۱ ص ۲۴۷) ذکر شده: چون ابابکرخر خلیفه شد اسامة بن زید را از امارت آن لشکری که حضرت پیغمبرصلی الله علیه و آله مقرّر داشته بود که به شام روند عزل نمود و خالد ولید پلید را به جای او منصوب نمود و به جانب شام فرستاد.

کسی که عزل کند آنکه از نبی شده نصب — چگونه میرسدش دعوی وفاق نبی

صباحِ روز قیـامت چه حـال خـواهد داشت — کسیکه کـرده تجرّع می نفاق نبـی

طعن بیست و دوم: (بحار ج ۳۰ ص ۵۰۹) آن‌که فجاءه سلمی را دعوت به بیعت خود کرد، او ابانمود و به ابابکر گفت: امر خلافت مخصوص به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و تو قابلیّت ایـن مهـم نداری. ابابکر لعنة الله علیه فرمان **داد او را در آتش انداختند،** و آن مظلوم در میان آتش کلمـه شهادتین گفت و به بهشت خرامید، و هر چه ابوبکر خر خبیث منـافق را از آن عمـل منـع نمودنـد فایده نکرده وبال آن در گردن او ماند، و با آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که می‌فرمودند:

لا یُعَذِّبُ بِالنّارِ الاّ ربّ النّارِ، یعنی: سزاوار نیست که کسی به آتش عذاب کند کسی را، به غیر از خدایتعالی که صاحب آتش است. (و ص ۱۱۶)

حکایت: درکتاب کفایت المؤمنین و در کتاب خرایج الجرایح از سلمان رضی‌الله‌عنه روایت است: زنی بود از انصارکه اورا امّ فروه میگفتند و منکرخلافت ناحق ابابکر بود و مردم را از آن منع‌مینمود و از محبّان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و مردم را به آن ترغیب می‌نمود، و چون این خبر به ابابکر رسید امّ فروه را به قتل رسانید، اقربای امّ فروه او را برده در خانه اش دفن نمودند و در آن وقت مـولای مؤمنان در مزرعه بود، بعد از سه روز به مدینه تشریف آوردند. سلمان قصه را به امیرالمـؤمنین علیه‌السلام عرض‌کرد، مولای مؤمنان به خانۀ امّ فروه فرود شد سلمان گوید: من نیـز در خـدمت آن حـضرت بودم تا بر سر قبر امّ فروه رسیدیم، دیدیم در اطراف قبرش چهار مرغ سفید که در منقار سرخ رنگِ ایشان، در هر کدام یک دانه انار مانند یاقوت داشتند، در سوراخ قبر او درون رفته بیرون می‌آمدند.

*** * مهم‌ترین و لازم‌ترین تکلیف از وظایف زمان غیبت * ***

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: اگر روزی پیش آمد که پیشوا و امام از اهل بیت علیهم‌السلام ازچشم شما ناپدید گردید، آنهایی را که دوست داشتی (و مأمور به محبّت آنها بودی) دوست بدار، و آنهایی را که دشمن و مبغوض داشتی دشمن بدار و بر ولایت خود نسبت به موالیان خویش(آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله)ثابت قدم باش و هر صبح و شام (چشم به راه ظهور مهدی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و) منتظر فَرَج باش. (اصول کافی)

*** امام کاظم علیه‌السلام فرمودند: خوشا به حال شیعیان ما، آنهایی که در زمان غیبت قائم مهدی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به حبل ولایت و محبّت مـا چنـگ زده، بـر ولایـت مـا و برائت از دشمنان ما ثابت قدم باشند، آنها از ما هستند و ما نیز از آنهاییم. آنها مـا را به عنوان امام پذیرفته و از امامت ما خشنودند، ما نیز آنها را به عنـوان شـیعه و پیرو پذیرفته و از آنها راضی هستیم. خوشا به حال آنها، آری خوشا به حال آنهـا، به خدا سوگند آنها در قیامت در درجات ما همراه ما هستند.** (بحار ج ۵۱ ص ۱۵۱)

فهرست آتش در صفحات: ۳۲ ـ ۳۴ ـ ۳۵ ـ ۳۷ ـ ۴۷ ـ ۱۳۵ ـ ۲۰۸ ـ ۲۰۹ ـ ۲۲۲ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۱ ـ ۲۵۴ ـ ۲۹۵ ـ ۳۰۸ ـ ۳۰۹ ـ ۴۱۶ ـ ۴۸۵ ـ ۵۳۵

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْمَصائِبُ مِفْتاحُ الأَجْرِ. {۴۰۰} مصیبت‌ها گشایندۀ اجر و ثواب است.

۷۶ ـ ۲۴۵ ـ ۴۵۹ ـ ۴۷۲

چون آن حضرت را دیدند بالهای خود را باز کرده به اتّفاق آواز برداشتند و به آن حضرت چیزی چند عرضه کردند که نفهمیدم، و حضرت به زبان خودشان جواب داد، و آن حضرت در برابر قبر امّ فروه ایستاده دست به دعا برداشت و به برکت دعای او قبر امّ فروه شق گردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامهٔ سُندُس سبز بهشت در برداشت، و گفت: یا مولا یا امیر المؤمنین پسر ابی قحافه خواست که **اطفای نور** تو کند خدایتعالی قدر تو را ظاهر گردانید.

چون این خبر به ابی بکر ملعون و عمر سگ پدر رسید متعجب شدند، حضرت علیه السلام امّ فروه را به خانه شوهرش برد و دو پسر دیگر از او متولّد شد و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به شش ماه وفات یافت. **(ترجمه اثبات الهداة ـ شیخ حُرّ عاملی ـ ج ۴ ص ۵۴۹)**

طعن بیست و سوم: **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵۷) * (مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۲۶۸)**

بلال به ابی بکر خر بیعت نکرد و هر چند وعده و وعید کرد فایده نکرد و هرچند او را امر کرد و التماس نمود که **بانگ اذان** نماز گوید راضی نشد.

طعن بیست و چهارم: **(قریب به مضمون ـ کامل بهائی ص ۳۸۰)**

درکتاب تحفة الابرار مذکور است: حضرت سیّدة النّساء فاطمه زهرا علیها السلام روزی به روضهٔ رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود، ابوبکر خر بر وی بگذشت و گفت: یا فاطمه دَفَنَ صاحِبَک لَیلَةُ الاَربَعاء

یعنی: ای فاطمه مدفون شد رسول خدا در شب چهارشنبه، و مراد آن ملعون آن بود که هرکه در شب چهارشنبه مدفون شود در برزخ و آخرت حال او بد است، و از گفتهٔ آن منافق چنین ظاهر می‌شود که ایمان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیاورده و تصدیق قول آن صادق القول ننموده یا آنکه مرادش ایذا و اذیّت و آزار سیّدة النّساء بوده، **نعوذ بالله من هذا المقال.**

طعن بیست و پنجم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله زره‌ای از یهودی خریده بود و قیمت آن را به یهودی رسانیده بود، یهودی ادعا می‌نمود که قیمت آن به من نرسیده، رسول صلی الله علیه و آله ابابکر و عمر ملعون را حَکَم ساخت آنها از رسول‌خدا در ادای قیمت گواه طلب نمودند بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را حکم ساخت، علیّ تصدیق قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمود در اداء قیمت زره، و گفت: ما شما را به وحی آسمانی تصدیق می‌کنیم چگونه به ثمن زره تکذیب نمائیم؟

آن دو ملعون منافق از گفته خود نادم و پشیمان شده عذر خواستند. **(و ص ۲۵۷)**

وص ۱۱

طعن بیست و ششم:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمربی پدر را تولیت صدقات داد، و چون خیانت می‌کرد او را معزول ساخت و ابابکرخر، عمربی پدر را تولیت جمیع امور مسلمانان داد پس چگونه شخصی که قابلیّت تولیت امور صدقات نداشته باشد او را متولّی جمیع امور مسلمانان سازند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶۱)**

طعن بیست و هفتم: **(بحار ج ۳۰ ص ۴۷)** ابابکر روزی بر منبر حضرت رسول رفته موعظه می‌نمود، حسنین علیهما السلام به مسجد آمده گفتند: **این مقام جدّ ماست تو را قابلیّت آن نیست که در این مقام نشینی، و دامنش گرفته از منبر به پائین کشیدند،آن ملعون خجل و منفعل شده از منبرفرود آمد.** **(و ص ۲۵۹)**

طعن بیست و هشتم: **(بحار ج ۳۰ ص ۴۷۱)** خالد ولید پلید با زن مالک بن نویره درهمان شب که مالک را کشته بود زنا کرد، ابابکر حدّ شرعی بروی جاری نکرد، و سبب دوستی و محبّت ابابکر خر با خالد پلید آن بود که خالد را از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست. **(و ص ۱۸۹ ـ ۳۳۸)**

طعن بیست و نهم: **(بحار ج ۳۰ ص ۵۰۶)** **مطلقاً ابابکر خر علم به احکام شریعت نداشت.** چنانکه از او پرسیدند: کلاله چیست ندانست، و کلاله شخصی است که او را پسر و پدر نباشد و فوت شود، و جدّهٔ او از ابابکر پرسید که از میراث او چه چیز به من می‌رسد؟گفت: نمی‌یابم در کلام خدا و سنّت رسول، تو را حقّی باشد، با آنکه مغیره و محمّد بن اسامه به او گفتند که جدّه را جناب پیغمبر سُدس(یک ششم) می‌دادند. و دربعضی تفاسیر آمده‌که برادر پدری و مادری را کلاله گویند.

* در کتاب مجلّی مرات المنجی آمده: در وقتی که از ابابکر از معنی کلاله سئوال کردند، گفت: کدام آسمان سایه اندازد مرا و کدام زمین بردارد مرا که من تفسیر کلام الهی به رأیِ خود کنم.

و این خبر را به مولای مؤمنان رساندند، آن حضرت فرمودند:

کلاله خواهر مادری و خواهر پدری و خواهر پدر و مادری است. **(وص ۲۰۱)**

طعن سی ام: درکتاب لوامع الانوار مذکور است: خالد پلید با زن مغیره زنا کرد ابوبکر لعین حدّ شرعی بر او اجرا نکرد و آیات قرآن را منظور نداشت و اسقاط حد از او نمود. **(و ص ۱۸۹)**

طعن سی و یکم **(بحار ج ۳۰ ص ۵۱۴)**

دزدی را حاضر کردند ابوبکر حکم کرد دست چپش را ببرّند، هر چند صحابه گفتند که دست راست او را باید برید، نشنید و خلاف حکم خدا و رسول کرد، هر بار که غلطی می‌کرد می‌گفت:

قال علی علیه السلام: اَلْمُصیبَةُ بِالدّینِ اَعْظَمُ الْمَصائِب. {۱۲۸۵} درد و مصیبت دینداری عظیم‌ترین مصیبت‌ها است.

اِنْ اَصَبْتُ فَمِنَ اللهِ وَ اِنْ اَخْطَأتُ فَمِنَ الشَّیْطانِ، یعنی: اگر در حکمی تیر بر نشانه خورد و درست گفتم از جانب خداست، و اگر خطا کردم از جانب شیطان است مرا معذور دارید و چون مشتی نمونه خرواری است همین قدر از معرفی و سنخ علم و دانش او اکتفا نمودیم.!!!

**۱۱۶ چونکه شیطان برد ز راه تو را		بـه خدا نیـستی تـو، راه نـما ۲۰۲**

طعن سی و دوم:

ابن عبد ربّه از کامل التّاریخ روایت کرده: چون ابابکر خبیث را اجلش نزدیک شد و دانست کـه بـه مقرّ اصلی خود که اسفل السّافلین است خواهد شتافت، خواست که بارگناه خود را سبکتر(و کامل‌تر از شیطان)گرداند، عمرملعون را بخواند و خلافت ظالمانه را به او داد و خلق را جبراً و قهراً به بیعت او امر نمود، و هرچند جمعی به اوگفتند: تو به غیرحق در این امر شروع‌کردی و بر تو گذشت اکنون این ظلم روا مدار و دیگری را که اهلیّت این کار ندارد بر مسلمانان مسلّط مکن که الحال وقت توبه و استغفار تو است به هیچ وجه قبول نکرد. **(بحار ج ۳۰ ص ۵۲۰ و ۵۲۳)**

طعن سی و سوم:

در کتاب فصول الحق آمده: ابن عبد ربّه در کامل التّاریخ آورده: چون ابوبکر خر مریض شد عهد نامه‌ای نوشت که بعد از او عمر بی پدر خلیفه و جانشین است، و به عثمان سگ پدر و به یکی دیگر از انصار داد که به اتّفاق بر مردمان بخوانند، پس عثمان با رفیقش به مسجد رفته گفتند: ای گروه مردمان این عهد نامه و وصیّت نامۀ ابی بکر خر است اگر قبول دارید بخوانیم. طلحه گفت: بخوانید اگر چه این عهدنامۀ خلافت عمر است، عمر به طلحه گفت: به چه جهت گمان‌کردی که به نام من باشد؟ گفت: بدانکه دیروز تو او را والی ساختی،و امروز او تو را والی کرد عمر انکار نکرد و **بخندید**، و ایشان عهدنامه را بر مردمان خواندند و حجت و واقعیّت سخن طلحه ظاهرگردید. **(و ص ۱۳۹ ـ ۲۲۷)**

طعن سی و چهارم: ابوبکر خر غاصب، در وقت مردن وصیّت کرد که در حجرۀ مطهّرۀ نبویّه صلی الله علیه و آله او را دفن نمایند و به محلّ دیگر او را نبرند، و چون عمر سگ پدرهم قائم مقام و جانشین شیطنت او بود، او نیز این بی حیائی و بی ادبی را خوش کرده به بدعت ابابکر خر عمل نمود و از خدا و رسول صلی الله علیه و آله شرم نکرده از مؤاخذۀ روز جزا اندیشه ننمودند. **(الاستغاثه ص ۲۸)**

قال علیٌ علیه السلام: اَلدُّنْیا مَعْدِنُ الشَّرِّ وَ مَحَلُّ الْغُرُورِ. {۱۳۷۳} دنیا معدن و مرکز شرّ و جایگاه فریب است.

(حیلۀ فلتۀ دوم)

۵۵۹ ـ ۱۹۹

ای ناصبی بی دین آیا ابابکر خر و عمر بی پدر را در خانه سیّد کاینات صلی الله علیه وآله چه حِصّه و حـق بـود که خانه رسول خدا را گورستان می‌کردند؟ و عایشه و حفصه چه حق داشتند؟ زیراکه اگر به میراث ایشان انتقال یافته است حِصّه دختر و زنان دیگر آن حضرت کو که قسمت نموده‌اید؟ و اگر قسمت می‌یافت معلوم می‌شد که به عایشه و حفصه چه مقدار می‌رسید، با آن‌که ابابکر خر از رسول روایت نموده که از پیغمبران میراث نمی‌گیرند و ترکه ایشان صدقه است، پس بر این تقدیر از جمیع مسلمانان باشد، و عایشه و حفصه اذن از کدام مسلمان گرفتند و کدام مسلمان رخصت داد؟ و نتوان گفت که خانه از عایشه و حفصه بود زیرا که عایشه و حفصه را خانه‌ای نبود.

❋ حمیدی و محمّد سعد صاحب طبقات و نامسلم روایت کرده‌اند: سیّد کاینات صلی الله علیه وآله فرمودند:

❋ مرا درخانه من دفن کنید و نفرمودند مرا در خانه عایشه و حفصه دفن کنید ❋

حکایت: یکی از سادات ارادهٔ زیارت حرمین نمود، چون به مدینه طیّبه رسید و مدفن ابابکر خـر و عمر بی پدر را در روضهٔ خیرُ البشر صلی الله علیه وآله مشاهده نمود، در خاطرش شکّ و شبههٔ به هم رسـید کـه اگر ابابکر و عمر بر حق نمی‌بودند در روضه سیّد بشر مدفون نمی‌شدند و کجا سزاوار طعن و لعـن باشند، و شیطان در آن حال بر او دست یافته آن شیعهٔ اثنی عشری را مردد خاطر ساخت و بـه آن اندیشه به خواب رفت، و در خواب چنین مشاهده نمود که داخل روضه مقدّسه منوّره نبویّـه شـد و قبر ابابکر و عمر شکافته شد و در نهایت تاریکی و ظلمت، و آن دو ملعون بـه صـورت **دو خـوک با قلاّدهای آتشین** در گردن، و بندهای گران از قهر و **غـضب مَلـک منّـان** بـر اعـضا معـذّب و معاقبند، آن سیّد از مشاهده آن حال از آن خواب گران بیدار شد، توبه و انابت نمود در هر مجلـس وعظی‌که می‌رسید هر آنچه در خواب دیده بود به سمع دوست و دشمن و بیگانه و آشنا می‌رسانید.

۲۳۴ ـ ۹

هیچ دانـی چـرا شـفا ندهـد ۵۹۷ کور و شل در مدینه پیغمبر
تـا نگوینـد سـنّیان لعـین که ز اعجاز بُوبَکَسْت و عمر

طعن سی و پنجم: ابابکر خر در وقت مردن که گوز از بدنش جدا می‌شد می‌گفت: کاشکی فدک را از فاطمه علیها السلام غصب نمی‌کردم، و کاشکی در خانه علی علیه السلام را نمی‌شکستم و نمی‌سوختم و بی رخصت به خانه او داخل نمی‌شدم، و کاشکی در سقیفهٔ بنی ساعده بر دست عمر بن خطاب با ابی عبیده جراح بیعت نمی‌کردم و در این کار شروع نمی‌کردم و قوم بنی حنیفه را نمی‌کشتم.

(بحار ج ۳۰ ص ۱۲۳)

قال علی علیه السلام: اَلفَرَحُ بِالدُّنْیا حُمْقٌ. { ۴۵۴ } شادمانی به دنیا و روآوردن به آن کم خردی است.

طعن سی و ششم: ـ درکتاب منهاج الکرامة ذکرشده: ابوبکرخر در وقت مردن میگفت: کاشکی از حضرت پیغمبرﷺ می‌پرسیدم آیا انصار را دراین امرخلافت حقّی هست یا نه؟ و این دلالت میکند بر اینکه او در خلافت خود شک داشته و از روی صواب این کار واقع نشده. (بحار ج ۳۰ ص ۱۲۴)

طعن سی و هفتم:

ابابکر مبروص بود و به این بلا و بلیّه معذّب بود، و برص بعضی از صورت و حوالی گوش او را فرا گرفته بود، و پیروان خلیفهٔ مبروص(شیطان چون معجزه‌ای نداشت) این را معجزه و کرامات او می‌شمارند، و می‌گویند که خلیفه اول ما وجه و اُذن بیضا دارد، با آنکه علمای آن گروه گمراه از رسول اللهﷺ روایت می‌کنند: مؤمنان به برص و جذام (به عنوان عذاب) گرفتار نمی‌شوند و از این معجزه فایده‌ای که به آنها رسید آن بود که سلب ایمان خلیفه اول خود نمودند و الحال ناصبیان، مبروص را که مشاهده می‌کنند او را زیارت می‌نمایند و در اعزاز و احترام او می‌کوشند از برای تشبیهی که او با خلیفه اول شیطان دارد و مطاعن ابابکر ملعون بسیار است و این مختصر گنجایش زیاده از این ندارد و در این باب به همین قدر ناچار اکتفا نمود.

هرکس‌که تبرّا نکند زین سه لعین ۶۸ می‌دان به جحیم، جای او را به یقین
خواهی که بدانی که کیانند آنها ۳۳ بوبکر و عمر باشد و عثمان لعین

*** حکایت:** درکتاب ملتفتات، از معاویة بن عمّار روایت است: روزی ابابکر به حضرت امیرالمؤمنین گفت: من از حضرت رسول ﷺ بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو نشنیده‌ام اگر چه در عهد و زمان حضرت پیغمبر ﷺ تو را امیرالمؤمنین می‌گفتند و من هم می‌گفتم، و خبر دارم که حضرت پیغمبر ﷺ تو را وصیّ و خلیفه در اهل بیت و زنان خود ساخته بود، امّا اینکه بر امّت خود خلیفه و جانشین ساخته باشد از او نشنیدم لهذا من مرتکب این امر شدم و مرا گناهی و تقصیری نیست. پس حضرت امیرعليه‌السلام گفتند: اگرمن حضرت رسول خدا را به تو بنمایم تا هرچه خواهی از اوبشنوی و زنگ شُبهه و شک از خاطر بزدایی اقرارخواهی‌کرد که این امر حقّ تو نیست؟و خود را از این کار معزول خواهی ساخت؟ و اگر نکنی معترف خواهی بود که مخالفت خدا و رسول اوکرده‌ای یا نه؟ گفت: اگر پیغمبر را ببینم و از او یک حرف بشنوم به همان اکتفا کنم و دیگر محلّ توقّف نیست. آن حضرت عليه‌السلام فرمودند: چون از نماز شام فارغ شوی به نزد من آی تا به وعده وفا کنم

قال علیٌّ عليه‌السلام: اَلْکافِرُ الدُّنْیا جَنَّتُهُ، وَ الْعاجِلَةُ هِمَّتُهُ، وَ الْمَوْتُ شَقاوَتُهُ، وَ النّارُ غایَتُهُ. {۱۹۴۶}

(بحار ج ۲۹ ص ۲۶) * (بصائر الدرجات ص ۲۹۸ ـ ۲۹۹ وص ۴۳۴

و ابوبکر بعد از نماز شام(مغرب) آمده با او به مسجد قبا رفتند و رسول ﷺ را در قبله مسجد قبا دیدند و حضرت رسول ﷺ به ابوبکر خطاب نموده فرمود: ای ابابکر بر مولای خود بر آمدی و بر جای او نشستی و حال آنکه آن مجلس، مجلس رسالت و پیغمبری است و غیر او سزاوار آن نیست و علی مستحقّ آن مکان و مقام است، و حکم و فرموده مرا در پس سر انداختی و خلاف قول و گفته من عمل کردی و خود را نشانه غضب من و عذاب الهی گردانیدی، برو و این پیراهنی را که

به غیر حق و راستی پوشیده‌ای درآور، که تو از اهل آن نیستی و قابلیّت آن نداری

و اگر آنچه گفتم نشنوی وعده‌گاه تو آتش دوزخ است و مقام تو در قعر جهنّم.

ابابکر مضطرب شده از مسجد بیرون آمد عازم آنکه خود را عزل کند.

و امر خلافت به امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم بنماید. (وص ۱۳۱ ـ ۱۸۵ ـ ۲۰۵)

حضرت سیّد اوصیا و سرور نقبا علیه الاف التّحیّة و الثّناء به خانه آمد، آنچه گذشته بود به سلمان بیان فرمودند. سلمان گفت: آیا این خبر را به رفیق و یار خود (عمر بی پدر) خواهد گفت؟

آن حضرت فرمود: بلی زود باشد که این خبر را به او بگوید و او مانع شده به وسوسهٔ او به شغل (غاصبانه و ظالمانه) خود مشغول شود، بعد از آن، آن حضرت فرمود:

به خدا قسم که تا نمیرند این کار ریاست ظالمانه را ترک نخواهند کرد.

و چون ابابکر خر ماجرا را به عمر بی پدر گفت، آن ملعون گفت: چه ضعیف رأی و بی عقل و ترسنده و بی دل بوده‌ای، نمی‌دانی آنچه در این حالت به خاطر آورده‌ای از او، اندکی است از **سحر بنی هاشم؟** زنهار که این فکرها مکن و بحال خود باش و حکومت را از دست مده.

**إن کان ولیّ الامر بعد محمّد		علیّ و فی کلّ المواطن صاحبه**

**وصیّ رسول الله حقّا و جاره		و اَوّل من‌صلّی و من الان جانبه**

قال الامامُ مُحمّد بنُ علیّ التَّقیُّ الْجَوادُ:

اِظهارُ الشَّیْءِ قَبْلَ اَنْ یُسْتَحکمَ مُفسدَةٌ لَه

اظهار چیزی (ازتصمیمات امور و جهات مختلف زندگی) پیش از آنکه پایه دار شود، مایهٔ تباهی (آن امر) است.

«تحف العقول» ۱۰۵

کافر، دنیا بهشت اوست، و نعمت حاضر(دنیا) عزم و دلبستگی اوست، و مرگ بدبختی اوست، و جهنّم عاقبت اوست، ...

وَ کَذلِکَ جَعَلنا لِکُلِّ نَبیٍّ عَدُوّاً شَیاطینَ الإنْسِ وَ الْجِنِّ «انعام آیه ۱۱۲»

و هم چنین برای هر پیغمبری، دشمنی از شیطان‌های انس و جن قرار دادیم.

* قمی‌گوید: «وَ کَذلکَ جعَلنا لکلّ نبیٍ» مراد آن است که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث به رسالت نفرموده، مگر آنکه در امت او شیاطینی از جن و انس بوده و به یکدیگر می‌گفتند: به این پیغمبر ایمان نیاورید که سخنان او مزخرف و گفتار وحی او دروغی می‌باشد. (جامع ج ۲ ص ۴۳۹)

* ... دو شیطان هم زمان پیغمبر حبتر و زُرَیق بودند که کنایه از ابوبکر خر و عمر بی پدر است. زیرا اولی در حیله و تزویر مانند روباه بود و دومی چشمان ازرق داشت. (بیان مجلسی علیه‌السلام)

* امام صادق علیه‌السلام فرمودند: حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آنکه در زمان او دو شیطان بودند که او را آزار می‌دادند و در میان امت او فتنه می‌کردند و مردم را از پیروی‌او گمراه می‌کردند بعد از آن پیغمبر، پس در زمان نوح علیه‌السلام غنطیغوس و خرام بودند، و در زمان ابراهیم علیه‌السلام کسیل و زرام، و در زمان موسی علیه‌السلام سامری و مرعقیس، و در زمان عیسی علیه‌السلام بولس و مریتون، و در زمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما بودند. (جامع ج ۴ ص ۳۷۹) * (حیوة القلوب ج ۱ ص ۶۸۶)

*امام صادق علیه‌السلام فرمود: مراد از«لیل» دولت (فتنه‌ها و ظلمت‌های سقیفهٔ) شیطان است‌که باقی و برقرار است تا زمان ظهور (انوار هدایت با شمشیر هادی امت) منتقم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله (جامع ج ۷ ص ۴۵۹ ـ ۴۸۷)

* در ضمن نامه‌ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به معاویه لعنة الله علیه نوشتند: آیه شریفه (۶۰ سوره اسری) ... و الشجرة الملعونه ... درباره شما نازل شده است. در آن هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده امام ضلالت را بر منبر خویش دید که مردم را به گذشته (دوران تاریک جاهلیت و) به صورت قهقرا برمی‌گردانند، دو نفر آنها (ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما) از قبایل مختلف و ده نفرشان از بنی امیه بودند. اولین آن ده نفر رفیق تو(عثمان سگ پدر) است که به خونخواهی او برخاسته‌ای و تو (ای معاویه خبیث)

و فرزندت (یزید پلید) و هفت نفر از اولاد حَکم بن ابی‌العاص (شجرهٔ ملعونه هستید)

که اولین آنها مروان ـ نفرین شده و رانده شدهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ است. (بحار ۳۳ ص ۱۵۶)

*** امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرگاه یک صد و شصت و یک (۱۶۱) سال گذشت مُلک و سلطنت بنی امیه از بین میرود.(با شهادت سید الشهدا علیه‌السلام در هم شکستن سلطنت و قدرت بنی امیه لعنة الله علیهم آغازشده و بنی عباس لعنةالله علیهم درطول زمان بر آنها تسلط یافتند) ـ (تفسیرجامع ج ۲ ص ۴۷۹) و ص ۴۸۵ همین‌کتاب.**

إنّ الشّیطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتّخِذوهُ عَدُوّاً * بدون تردید شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید. (فاطر ـ ۶)

۱۷۸ (بحار ج ۱۳ ص ۲۱۲) ۹ ۵۴۶ ۴۳ ـ ۴۰۱ ـ ۴۰۴ ـ ۲۴۵ ـ ۲۹۷ ـ ۳۹

باب هفدهم ـ احوال ابابکرخر ملعون درحال نزع و احتضار

و آنچه در آن وقت بر زبان آن غدّار جاری شده و مقال مناسب این باب

*** قالَ اللهُ تَعالیٰ فی کِتابِ الْعَزیز: وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنی کُنتُ تُراباً ***

خدای تبارک و تعالی در(سوره نبأ آیه ۴۰) کتاب عزیز خود فرموده: چون‌کافر موطن و مسکن خود را با آنچه جهت او آماده و مهیّا شده از الوان عذاب و انواع عقاب در حال نزع و احتضار در نظر می‌آورد، می‌گوید، کاشکی من خاک می‌شدم و موجود نمی‌شدم.

و علما و دانشمندان سنیان اهل بدعت و جنایت، در کتاب خود آورده‌اند: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

*** ما مِنْ مُحتَضَرٍ یَحتَضِرُ الاّ وَ یَریٰ مَقعَده فِی الْجَنَّة اَو النّار***

یعنی: نیست محتضری که در حال نزع و احتضار باشد

*** مگر آن که ببیند مکان و مأوای خود را در بهشت یا دوزخ ***

ص ۲۸۷

***** درکتاب ملتفتات آمده: حضرت امام ناطق بحق امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

*** مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقائَهُ وَ مَنْ کَرِهَ لِقاءَ اللهِ کَرِهَ اللهُ تَعالیٰ لِقائَه ***

اصحاب گفتند: هلاک شدیم یَابْنَ رَسُولِ اللهِ به درستی که ما دوست نمی‌داریم مرگ را

حضرت فرمودند: این حالت در وقت احتضار موت مشاهده می‌شودکه:

حضرت سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر می‌شوند در آن وقت

۴۱۱

و هیچ کس از دنیا بیرون نرود مگر آنکه در وقت احتضار موت نزد او حاضر شود **محمّد و علیّ**

پس هرگاه سیّد انبیاء و سرور اوصیا را، مؤمن درآن حال مشاهده‌کند خوشحال و نیکبخت می‌گردد و چون حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ارادۀ انصراف و بازگشت نماید آن مؤمن گوید به کجا می‌روید من اراده دارم که در خدمت و ملازمت شما باشم، پس سیّد کاینات فرماید:

*** آیا دوست می‌داری که رفیق و همراه ما باشی؟ آن مؤمن گوید بلی ***

پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره کند به ملک الموت که قبض روح کن به نرمی و لطف که این دوست و محبّ ماست، و این طرفه بشارتی است که **قبض روح مؤمن نمی‌کنند مگر به اذن او**

*** و خبر می‌دهند قابض ارواح را که این از محبّان ماست ***

پس آن کس دوست می‌دارد لقای خدا را، و خدا دوست می‌دارد دیدن او را.

قال علیٌ علیه‌السلام: لَیْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ لَمْ یَهْتَمَّ بِاِصْلاحِ مَعادِه. {۷۵۳۱} **نیست مؤمن کسی که اهتمام نداشته باشد به اصلاح معاد خود.**

بدین مژده گر جان سپارم رواست ۴۹۹ که این مژده، آسایش جان ماست

و امّا دشمنان محمّد و علیعلیهماالسلام، پس هیچ چیز آن مقدار آنان را مکروه نیست وقت احتضار مگر دیدن **محمّد و علی**علیهماالسلام از برای آن که در آن حال می‌دانند که تضییع حق حضرت رسول و حقّ امیرالمؤمنین نموده‌اند. (و ص ۲۸ـ۴۶)

پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به قابض ارواح بگوید، قبض روح این دشمن ما را بکن

پس آن کسی است که مکروه می‌دارد لقای خدا را، و خدا مکروه می‌دارد لقای او را.

* حکایت در اکثر کتب مسطور است: **حارث همدانی** بیمار شد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به پرسش حال او آمد، و آن حضرت حارث را از ملاقات موت خائف و هراسان یافت به این کلام معجز نظام او را بشارت نجات داده، از آن خوف و ترس ایمن و مسرورش ساخت.

و یکی از شعرا ترجمه کلام آن حضرت را به رشته نظم کشیده چون مناسب مقام دیدم بعد از کلام آن حضرت ترجمه منظومهٔ را نیز مذکور می‌سازم و آن این است: (و باب ۴۲)

یـا حـارَ هَمـدانِ مَـنْ یَمُـتْ یَرَنـی مِـنْ مُـؤمِنٍ اَوْ مُنـافِقٍ قُـبُلا

میدان به یقین تو حـارث همـدانی کانکس که رود از این جهان فانی

بیند به عیـان جمـال مـن، تـادانی گـر اهـل نفاقـست و گـر ایمـانی

ای که‌گفتی‌فمن یمت یرنی	**۳۹۹**	**جان فدای کلام دلجویت**
کاش روزی هزارمرتبه من	(فرهاد میرزا)	**مُردمی،تا بدیدمی رویت**

یَعْرِفُنـی طَرْفَـهُ وَ اَعْرِفُـهُ بنَعْتِـه وَ اسْـمِه وَ مـا فَعَـلا

آن راکه شَوَم بوقت مردن‌مشهود او بـشناسد مـرا و مـن او را زود

معلوم شودنام و نشانش‌که چه‌بود و انکار کـزو، آمـده باشـد بوجـود

وَ اَنْـتَ عِنْـدَ الـصِّراطِ تَعْرِفُنـی فَـلا تَخَـفْ عَثْـرَةً وَلا زَلَـلا

خواهد بصراط چون گذارت افتـاد ۴۹۲ آیـم بـسر راه تـو از روی وِداد

از لغزش پا مترس بگذر بمراد

قال علیٌ علیه‌السلام: لَنْ تُعْرَفَ حَلاوَةُ السَّعادَةِ حَتّی تُذاقَ مَرارَةُ النَّحْسِ. {۷۴۲۵}

(لحظه احتضار مؤمن و حضور ائمه علیهم‌السلام ص ۲۱۸ ـ ۲۷۵ ـ ۲۷۶ ـ ۲۸۷ ـ ۴۱۱)

اَقُـــولُ للنّـــار حــیْنَ تَوَقُّـــف **لِلْعَـرَض دَعیـه لا تَقْبَلـی الـرَّجُلا**

دَعیـــــه لا تَقْرَبیــــه انّ لَـــــهُ **حَــبْلاً بِحَبْــل الْوَصــیِّ مُتَّــصلاً**

گویم چو تـو را توقّـف افتـد بـا نـار ۴۹۸ **که ای نـارمگرد،گرد آنکس زنهـار**

نزدیـک مـشو بـه او و، او را بگـذار ۴۹۶ **کوراست بما،دُرست سر رشته کـار**

اَسْــقِیْکَ مِــنْ بــارد عَلـیٰ ظَمَـأً **تُخالُــهُ فــی الْحَــلاوَة العَــسَلا**

چون تشنگیت رسد ز محشر بمـراد **زان گونه ز کـوثر دَهَمَـت آب زلال**

کز روی حلاوت عـسل آیـد بخیـال **و ز تشنگی،ای دوست شوی‌فارغبال**

هَــذا لَنـــا خالِـــصاً بِــشیعَتنا **عَطـــانیَ اللّهُ فیهمَـــا العَمَـــلاً**

یعنی: این کرامت برای ما اهل بیت و مخصوص شیعیان ماست که عطا کرده است خدایتعالی به **ما اهل البیت و شیعیان ما.** (سفینة البحار ج ۱ ص ۵۷۴) * (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۳۷)

***** حکایت: در تفسیر علیّ ابن الحسین زُواره‌ای و در کشف الغمّه آمده است: اسماعیل بن محمّد حمیری به سیّد اشتهارداشت، امّا **علوی نبود** و در اول عمر طریق اثنی عشر نداشت، و چون به خدمت ابو عبدالله جعفر بن محمّد الصادق(علیه‌السلام) رسید او را از آن طریق گمراهی و جهنّم رهانید و **مذهب شیعهٔ اثنی عشریّه اختیارکرد،** و قصاید بسیار در مناقب اهلبیت اطهار(علیهم‌السلام) دارد.

***** حسین بن عون روایت کند: در وقت بیماری سیّد من به عیادت او رفتم، اتّفاقاً در وقتی بود کـه سیّد درحال احتضار بود(چهره او به تمامی سیاه شده بود و جمعی) از موافق و مخالف از همسایه‌ها برگرد او بودند، ناگاه نقطه سفیدی در روی او ظاهر شد و زیاد می‌شد و سیاهی محو می‌شد تا تمام روی او سفید گشت در **غایت نور و صفا،** در آن حال چشم گشوده این ابیات را انشا نمود:

کَــذَبَ الزّاعِمُــونَ اَنَّ عَلیّــاً ۴۳۶ **لــن یُنجّـی مُحِبُّـهُ مِـنْ هَنـأت**

قَدْ و ربّـی دَخَلْـتُ جَـنَّةَ عَـدْن **وَ عَفـا لـی الالـهُ عَـنْ سَـیِّئات**

فَابْــشروا الیَــوْمَ اَوْلیــاءَ عَلــیٍّ **وَ تَوالُوا الوَصـیَّ حَتَّـی الْمَمـات**

ثُــمَّ مِــنْ بَعْــدِهِ تَوَلَّــوْا بَنیــهِ **واحِـداً بَعْـدَ واحِـدٍ بالـصِّفات**

(بحار ج ۶ ص ۱۹۳)

وص ۴۳۶ و باب ۴۲

شناخته نمی‌شود (ارزش) شیرینی نیکبختی، تا اینکه چشیده شود تلخی (فتنه و خوف) بدبختی.

یعنی: دروغ پنداشتند زعم کنندگان که علی نجات نخواهد داد دوست و محبّ خود را از عذاب و عتاب و سکرات موت و عقبات آخرت، و به خدا سوگند وارد شدم به بهشت عدن، و عفو فرمود حضرت معبود از گناهان و سیّئاتی که مرا بود، پس بشارت دهید امروز دوستان علیّ را که تولّی کنید به حضرت **علیّ** علیه‌السلام تا وقت وفات، و باز تولاّ کنید به **پسران علی**علیهم‌السلام یکی بعد از یکی هرکدام که به صفت **امامت و هدایت** خلقان آراسته باشند و بعد از آن کلمه شهادت عرض کرد و جان پاکیزه به قابض ارواح سپرد. **(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۵۱۵)**

روزی که در او جرمُ خطا می بخشند ۴۹۸ تقصیر گدا و پادشاه می بخشند

خوش‌باش دلا که درچنین معرکه‌ای ۲۷۵ ما را به علیّ مرتضی می‌بخشند

❋ درکتاب منهج الفاضلین آمده: ابوبکر منافق در حال جان کندن تأسّف می‌خورد و می‌گفت:

یا لَیْتَنی لَمْ اَتَولیّ یَوْمَ السَّقیفَةِ الامارَةِ وَ الْخَلافَةِ

ای کاش که روز سقیفه متولی امارت و خلافت نمی‌شدم، و به حکم آیه کریمه (۲۲ـ ق):

فَکَشَفْنا عَنکَ غطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَومَ حَدِیدٌ در وقت نزع عاقبتِ این کارِ شُوم را مشاهده‌کرده بود، از آن جهت وقت مرگ نادم و پشیمان شده بود و تاسّف می‌خورد.

❋ درکتاب منهج الفاضلین ذکر شده: ابوبکر پلید در حین نزع به عایشه شتر سوار ملعونه می‌گفت:

هَلَکَ اَبُوکِ، هذا رَسُولُ اللهِ مُعْرِضاً عَنّی وَ یُبَشِّرُنی اِلَی النّارِ

هلاک شد پدر تو، و رسول خدا اینجا حاضر است و روی از من گردانیده است و بشارت می‌دهد مرا به آتش دوزخ.

❋درکتاب ریاض الایمان از منهاج الکرامة نقلی است: ابوبکربی‌دین درحین احتضار و سکرات موت می‌گفته: **لَیْتَ اُمّی لَمْ تَلِدنی یا لَیْتَ کُنْتُ طِبنَةٌ فی لِبْنَةٍ** **(و ص ۲۸۸)**

یعنی: کاشکی مادر مرا نمی‌زایید یا کاشکی می‌بودم کاهی در خِشتی که مشاهده عقوبات الهی نمی‌نمودم و به عذاب نامتناهی گرفتار نمی‌شدم.

❋ درکتاب فعلت فلا تلم و در کتاب کاشف الحق نقل شده: محمّد بن ابی بکرگفت: پدرم در حال نزع و سکرات موت درحضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبدالرّحمن و عمربن‌الخطّاب می‌گفت:

محمّد و علی این‌جا حاضر شده‌اند و مرا به‌دوزخ بشارت می‌دهند و صحیفه‌ای دردست محمّد ﷺ است و عهدهای مادر آنجا ثبت است و بر من می‌خوانند و می‌گویند: مرجع و مقرّ تو و عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای أبی‌حذیفه و ابوعبیده جرّاح **دوزخ** است، و چون عمر این گفتگو از پدرم شنیدگفت: **هذیان می‌گوید** این راز به‌کسی مگویید،که تا بنی هاشم شماتت نکنند

پدرم چشم باز کرده گفت: ای عمر من هذیان نمی‌گویم، امّا اکنون بر من ظاهر است که به سبب اعتقاد فاسده و ظلمی که بر اهل بیت او کردیم

معذّب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت سوء بر ما محقّق شد.

عمر بخندید و گفت: **هذیان** می‌گوید، و برخاست با برادرم عبدالرّحمن از خانه بیرون رفت.

پس از رفتن ایشان من گفتم: ای پدر بگو **لا الهَ الاَّ اللهُ** گفت: به خدا که نگویم و نمی‌توانم گفت و **دوزخ و تابوت** نمی‌گذارند، گفتم چه تابوت؟

گفت: نمی‌بینی که تابوتی است در زیر طبقات دوزخ و دوازده نفر در آن می بینم یکی من و دیگری عمر و عثمان و معاذ بن‌جبل و سالم مولای أبی‌حذیفه و ابوعبیدهٔ جرّاح و شش تن دیگرکه قابیل پسر آدم است و نمرود و فرعون و دو مرد از بنی اسرائیل که **تبدیل کردند کتاب خدا را و تغییر دادند سنن انبیاء خود را،** یکی از ایشان تبدیل نمود **تورات** را و دیگری **انجیل** را و دجّال اعور و نام آن غسق است و از شدت آن دوزخ تابیده می‌شود.

گفتم: یا اَبَت تَهذِی، ای پدر من هذیان می‌گویی؟ گفت: وَ اللهِ ما اَهذِی

لَعَنَ اللهُ ابنِ الصَّهّاکة الحَبَشِیَّةِ هُوَ الَّذِی صَدَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعدَ اِذْ جائَنِی فَبِئْسَ الْقَرِینُ

و مراد از ذِکر که در قرآن واقع شده ولایت **حضرت امیرالمؤمنین** علیه‌السلام است.

یعنی: به خدا که هذیان نمی‌گویم، **لعنت خدا بر پسر صهّاکه حبشیّه** عمر بن خطاب ملعون که او بازداشت مرا از ذِکر، که **ولایت و دوستی علی** علیه‌السلام، است بعد از آنکه به ما آمده بود قرآن و رهنمایی، او محروم ساخت مرا، پس ابوبکر ملعون روی بر زمین نهاد و زاری می‌کرد و واویلا و واثبوراه می‌گفت تا جان پلیدش را تسلیم نمود. (بحار ج ۳۰ ص ۱۳۰)

پس‌عمر، و عبدالرّحمن آمدند و پرسیدندکه بعد از ما چه گفت؟ آنچه شنیده بودیم‌گفتیم، عمر گفت:

وص ۴۷

۳۰۹ ـ ۱۱۶

۲۰۲

اَلدُّنْیا مَعْبَرَةُ الآخِرَةِ {۳۳۹} دنیا گذرگاه آخرت است * اَلدُّنْیا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ {۵۱۳} دنیا فریب می‌دهد و زیان می‌رساند و می گذرد.

هذیان گفته است، امّا زنهار که با علی بلکه با هیچ کس مگو که موجب شماتت می‌شود.

* دراحسن الکبار وکاشف الحق، از ابوعنان مالک ابن‌اسماعیل نهدی روایت است: محمّدبن‌ابوبکر گفت: درحال نزع، پدرم را به بدترین حال دیدم گفتم: ای پدرتو را به بدترین حالی مشاهده می‌کنم گفت: ای پسرکسی را نزد من مظلمه‌ای‌است‌که اگرحلال‌کند امید نجات است،گفتم:آن مردکیست؟

گفت **علی ابن ابیطالب،** گفتم: اگر گویی نزد او روم و التماس نمایم که تو را حلال‌کند.گفت:

برو پس به نزد آن حضرت علیه‌السلام رفتم و گفتم: پدرم به بدترین حالی است و بدی عقوبت را به جهت ظلمی می‌داند که بر شما کرده و حقّی که از شما انتزاع نموده، و من ضامن شده ام که از حضرت شما التماس کنم که او را ببخشید و حلال کنید. **(وص ۲۸۸)**

فرمودند: **کِرامَةٌ لَکَ یا مُحَمَّد** امّا به پدرت بگو: نزد مردم اعتراف کند که امامت حق او نبوده و به ناحقّ انتزاع نموده تا من او را حلال کرده از تقصیر او و کرده‌های بد او بگذرم.

پس نزد پدرم رفتم و ماجرا را به او گفتم، گفت: اگر من این را بگویم مردم تا روز قیامت بر من لعنت کنند و این آیه (۱۹ / ق) بخواند، **وَ جائَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِکَ ما کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ** و آهی کشید و گفت: کاشکی با فاطمه‌علیهاالسلام و خانه او مرا کاری نبود، وکاش فجائه سلمی را **به آتش نمی‌سوزانیدم، کاش خواهر خود را به اشعث بن قیس نداده،** و فدک را از فاطمه نمی‌گرفتم، و از لشگر اسامه تخلّف نمی‌کردم، و خالد ولید را به قتل مالک ابن نویره نمی‌فرستادم، پس واویل و واثبور می‌نمود تا جان (پلید و روح خبیث و ناپاکش) را تسلیم کرد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵۹)**

* در بعضی کتب مذکور است: چون ابابکر منافق در حال نزع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نموده که جهت او آماده و حاضر شده است پسر خود محمّد رحمه‌الله را گفت: یا محمّد برو به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام و بگو از سر کردار زشت و گفتار ناصواب من در گذرد و مرا حلال کند

و جمعی از مهاجر و انصار و صحابهٔ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را حاضر سازد که در نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و امامت **حقّ علی ابن ابی طالب** است و من به خلافِ حق و راستی، از روی جبر و تعدّی از او غصب و انتزاع نموده‌ام، و به آن حضرت بیعت نموده و امر خلافت را در حیات خود به او سپارم.

محمّد ابن ابابکر به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت که آن ماجرا را عرض نماید.

*** ترور ابوبکرخر ملعون به دست عمر بی پدر برای طلب ریاست ***

در آن اثنا عمر ملعون داخل سرای ابوبکر شد و برکیفیّت آن مقال مطّلع شده پریشان خاطر و مضطرب حال شد که مبادا حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با جمعی از مهاجر و انصار آمده ابابکر امر خلافت را به آن حضرت تسلیم نماید، فوراً آن شیطان امّت داخل خانه‌ای که ابوبکر بود شده، **بالش** را از زیر سر آن ملعون برداشته بر روی صورت آن گذاشت، بر بالای بالش نشسته آن مقدار صبر کرد که ابوبکر پلید خفه شده، جان به مالکان دوزخ سپرد و به عذاب و عقاب الهی گرفتار شد.

چون محمّد نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و پیغام پدر را به او رسانید، حضرت فرمودند:

بالش کار خود را کرد و زردی‌ای که در بالش است او گواه است

محمّد به تعجیل برگشت و چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالش را به نشانی ای که آن حضرت داده بود مشاهده کرد و پرسید که بعد از رفتن من چه کسی داخل این خانه شد؟

گفتند به غیر از عمر بی پدر کسی دیگر به پیش پدر تو نرفت

دانست که ابابکر را عمر ملعون آن ضالّ مضلّ خفه کرده، روانهٔ درک اسفل نموده است.

و مدت خلافت ظالمانه ابوبکر دو سال و سه ماه و بیست روز بود

و عُمْر نامبارکش شصت و هفت سال، و به روایتی هفتاد و یک سال.

* درکتاب احسن الکبار ذکر شده: تظاهر نمودن ایمان منافقانه او در چهل و شش سالگی بوده وبیست و سه سال منافقانه با رسول الله بود و بعد از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله دو سال و سه ماه زندگانی حیوانی نمود، و پدر ظاهری‌اش در روز به درک رفتن وی زنده بود. **(و ص ۱۷۰)**

* در تاریخ گزیده از کتب اهل سنّت عمری است، آمده: اسلام منافقانه ابی‌بکر خر در سی و هفت سالگی بود و بیست و شش سال آن منافق به حسب ظاهر اظهار اسلام می‌نمود، و در روز **دوشنبه** بیست و دوم جمادی‌الاخرثلث عشر(۱۳)هجری متوّفی شده به اسفل درکات جحیم رسید.

(بحار ج ۲۹ ص ۵۱۷) * (تاریخ طبری عمری ج ۲ ص ۶۱۱) * (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۸)

*** حکایت:** در زمان خلافت ناقص ابابکر ملعون شخصی دِرهم چند آورده به امانت به او داد و خودش به سفر رفت، و در ایّام خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده آن امانت را از محمّد ابن ابابکر و سایر ورثه طلب نمود.

بریده نمی‌شود سلسلهٔ هذیان (منحرفین و ظالمین) تا اینکه دریافت شود (با ظهور مهدی علیه‌السلام) خونخواهی از روزگار.

محمّد گفت: من علم بر این ندارم، و هر دو، محاکمه را به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آوردند، آن حضرت تصدیق قول آن مرد نمود و گفت: ای محمّد پدرت ابوبکر بدهکار و مشغول الذّمّه این حقّ است، و این مرد آن مبلغ را باو سپرده بر اولاد او لازم است که حق این مرد را بدهند، بعد از آن، فرمودند: ای محمّد می‌خواهی که پدرت را ببینی و از او بپرسی که امانت این مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده؟ گفت: بلی یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمودند:

از فلان دروازهٔ کوفه بیرون رو و چون به فلان مقام و محلّ برسی **ماده خوکی** خواهی دید که از عقب او **چند خوک نر** می‌رفته باشند و در پیش آنها **خوک ماده** می‌رود، و از آن **خوک ماده** بپرس که امانت این شخص را چه کرده‌ای؟ چون محمّد به فرمودهٔ مولای مؤمنان علیه‌السلام از دروازه کوفه بیرون رفت و چون به آن مکان رسید، چشم او بر خوکان چند افتاد که مقدّم آنان **مادّه خوکی** بود و آن **خوکان نر از عقب او می‌رفتند،** چون محمّد به نزدیک آن **خوک ماده** رسید از او پرسید که امانت فلان کس را چه کرده‌ای؟ **آن خوک** به زبان آمده گفت: ای محمّد مرا می‌شناسی؟ من پدر تو **ابابکرم**، به سبب ظلمی و ستمی که با سرور اولیا و سیّد اوصیا نمودم و حق او را به جبر و تعدّی از او گرفتم **خدایتعالی بعد از موت مرا مسخ نموده**، به این صورت و هیأت مبدّل گردانید و به عذاب الیم و عقاب عظیم گرفتارم، و هرکه با اهلبیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین کند هرگز از **دوزخ** خلاصی نخواهد داشت،و این عذاب‌ها رابه‌دوستی و اطاعت **شیطان امّت، مُرتابْ، کلابِ ابن کلاب عمر بن الخطّاب علیه اللّعنة و العذاب می‌کشم** (و ص ۹ ـ ۷۳ ـ ۲۰۲)

✽ و او نیز بحمد الله زیادتر از من معذّب ومعاقب است، و امانت آن شخص را بتی از طلا ساخته در محراب مسجد دفن نمودم برو و به او بده، و بدان ای پسر من **هیچ چیز را نزد خدایتعالی بهتر از دوستی و محبّت امیرالمؤمنین ندیدم و نیست،** و آن حضرت را بدون فاصله نایب و جانشین پیغمبر بدان دوست او را بهشت، و دشمن او را جای در دوزخ است و محمّد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را به آن صورت مشاهده نمود در آن مکان به پدر خطاب نموده این ابیات را در رشته نظم کشید:

یا اَبابَکْرٍ وَ یا بَیْنَ قَزَحْ — یا اَبانا قَدْ وَجَدْنا ما صَلَحْ

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: حقتعالی ۷۰۰ امت را مسخ نمود برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیاء ایشان نکردند ۴۰۰ صنف به صحرا و ۳۰۰ صنف در دریا ساکن شدند

(فهرست مسخ در باب ۳۹ و ص: ۵ ـ ۲۰۰ ـ ۲۱۳ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۵ ـ ۲۹۱ ـ ۲۹۲ ـ ۲۹۳ ـ ۴۰۵ ـ ۴۲۲ ـ ۴۲۷ ـ ۴۴۳ ـ ۴۵۱ ـ ۴۶۷ ـ ۴۶۸ ـ ۴۷۰ ـ ۴۷۲)

خابَ مَنْ اَنْتَ اَباهُ وَ افْتَضَحْ

اِنَّمـا اَنْقَـذَنی مِنْـکَ الَّـذی اَنْقَـذَ الـدُّرَ مِـنَ المـاءِ المَلَـحْ
اَنَـسیتَ الْعَهْـدَ فِـی خُـمٍّ وَ مـا بَلَـغَ الْمَبْعُـوثُ فِیْـهِ وَ شَـرَحْ
فِیْـکَ اَوْصـی اَحْمَـدٌ فـی نَـصِّها اَوْ لِمَـنْ اَبْـوابَ خَیْـرٍ قَـدْ فَـتَحْ
اَمْ بِـارْث قـد تَقَمَـصْتَ بِهـا بَعْـدَ ما بَخْـبَخَ عَلْجَـکْ وَ کَشَحْ
ما عَسیٰ غَدْرَکَ فِـی الحَـشْرِغَداً وَیْلَـکَ الانَ اذَ الحَـقُّ اتَّـضَحْ
وَ سَاَلَکَ الْمُصْطَفیٰ عَـنْ مـاجَریٰ عَنْ خَطایاکُمْ وَ عَنْ تِلْـکَ القَـبَحْ
ثُـمَّ عَـنْ فـاطِمَةَ وارِثَهـا مَنْ ذوی عَنْکَ وَ مَنْ ذاکَ فَـرَحْ
وَ عَلَیْکَ الخِزْیَةُ مِـنْ رَبِّ السَّما کُلَّمـا نـاحَ حَمـامٌ وَ صَـرَخْ
یَـابْنَی الزَّهْـراءَ اَنْـتُمْ عُـدَّتی وَ بِکُمْ فی الْحَشر میزانی رَجَحْ
وَ اذا صَـحَّتْ وِلائِـی لَکُـمْ لا اُبـالی اَیُّ کَلْـبٍ قَـدْ بَـنَحٍ

یعنی: ای پدر به تحقیق که مـا یـافتیم آنچـه صـلاح مـا در آن اسـت کـه آن دوسـتی و محبّـت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، زیان کار است آنکه تو ابوبکرِ خر، پدر او باشی و ذلیل و رسـوا اسـت، بـه درستی که نجات داده مرا از تو خداوند غفور، آن خدایی که نجات داد درّ و گوهر را از آب شـور،آیا فراموش کردی آن عهد را که بسته شد در روز غدیر خم؟ و در آن روز تبلیغ کردو شـرح داد آن را پیغمبر خبیر، و نصّ خلافت که احمد وصیّت کرد، از برای تو مشروح است، یا از برای آن کس‌کـه ابواب خیر در دست مبارک او مفتوح است، آیا میراث گرفته‌ای خلافت را بعد از آنکه بَخٍّ بَخٍّ یـا اَبَـا الْحَسَن گفته بود عمر بی پدر، و دشمنی کرده بود آن سگ ملعون کافر؟ و ممکن نیست کـه مکـرِ تو وبال تو نشود فردای روز قیامت، وای بر تو در این وقت که حق بر تو واضـح و ظـاهر گـشته و بدی کردار تو ترا باین صورت مسخ نموده، و وای بر تو آن وقت که سئوال کند مصطفی از فضایح احوال و قبایح اعمال تو، پس سؤال کند از شما از فاطمه علیهاالسلام از ارث او که کیست آنکه منع کـرد از حضرت فاطمه علیهاالسلام ارث او را؟ و چه کسی نقل نموده از من که فاطمه را ارث نیست؟ و بـر تـو باد خِزْیُ و خواری و نفرین و دوری از خدای آسمان، برابر هرمرغ پرنده‌ای‌که فریاد و نوحه می‌کند،

(موش گروهی از یهود بودند) * (یکی از بنی اسرائیل، پیغمبری را استهزاء کرد به شپش مسخ شد) * (حلیة المتقین)

(گروهی از بنی اسرائیل فرزندان پیغمبران را دشنام می‌دادند و با ایشان دشمنی می‌کردند به چلپاسه مسخ شدند * حلیة المتقین)

ای فرزندان زهرا علیهاالسلام شمایید ذخیرهٔ من(محمد) در روز قیامت و به شما رُجحانی مـی‌یابـد میـزان من در آخرت، پس اگر متاع محبّت من در بازار ولای شما رایج باشد و ارزنده، من هیچ باک ندارم از سگان فریادکننده. (متن شعر با اندک تفاوت، مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۲۷۷) و بعد از آن محمّد بازگشته به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و آنچه دیده بود و شنیده بود بیان نمود، آن حضرت علیه‌السلام امر فرمودند محراب مسجد را کندند آن بت را بیرون آورده طلا را به صاحبش تسلیم نمود.



❋ در(بحار ج ۳۰ ص ۲۷۷ و)کتاب مشارق انوار الیقین(ص ۱۴۷) در تفسیر(آیه ۱۹ لقمان) قول خدایتعالی: **اِنَّ اَنْکَرَ الاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیر** آمده: مردی سؤال کرد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که چیست معنی حَمیر که خدایتعالی آن را انکار کرده و بد شمرده است؟

حضرت فرمودند: مراد از حَمیر، زَریق و صاحب اوست، یعنی ابابکرخر و عمربی پدر لعنة الله علیهما که در تابوتی از آتش باشند به صورت دو حمار، و هر گاه فریاد زنند این هر دو در آتش بد آید و مکروه نماید و ناراحت شوند اهل نار از آواز(خرکی) آنها (و ص ۹ـ ۲۱۶ـ ۲۲۴)

❋ هنر، نزد ایرانیان است و بس، بارک الله ابولؤلؤ ❋

إنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلیٰ أدبارِهِم مِنْ بَعدِما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدیٰ الشَّیطانُ سَوَّلَ لَهُم وَ أَمْلیٰ لَهُم.
آنان که پس از بیان شدنِ راه هدایت برآنها، باز هم به دین پشت کردند و مرتد شدند شیطان‌کفر را درنظرشان جلوه‌گر ساخت، و به آمال و آرزوهای دراز دنیا فریبشان داد.
امام صادق علیه‌السلام فرمود: این آیه درحقّ اولی و دومی و سومی (ابوبکرخر و عمربی‌پدر و عثمان سگ پدر) نازل شد، که بر اثر ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از ایمان برگشتند
❋ و مرتد شدند. و نیز درحقّ تابعین و پیروان آنان (تا قیامت) جاری است ❋
و مراد از شیطان در این آیه، دومی(عمر بی‌پدر) است که مردم را وسوسه کرد و نگذاشت آنها بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت و برقرار بمانند.
(وص ۹ ـ ۲۸ ـ ۱۳۳ ـ ۱۶۰ ـ ۲۰۳ ـ ۲۱۶ ـ ۴۴۱ ـ ۴۵۹) ❋ (جامع ج ۶ ص ۴۰۸ ـ سوره ۴۷ آیه ۲۵)

قال علی علیه‌السلام: کُلُّ غالِبٍ غَیْرُ اللّهِ مَغْلوبٌ. {۶۸۹۴} هر غلبه جوینده‌ای غیر خداوند متعال مغلوب شونده است.

مرتد: ۶۸ ـ ۱۰۱ ـ ۱۰۷ ـ ۱۱۷ ـ ۱۳۹ ـ ۱۶۰ ـ ۱۷۳ ـ ۱۹۳ ـ ۲۰۶ ـ ۲۲۶ ـ ۲۳۷ ـ ۲۶۶ ـ ۳۴۲ ـ ۳۷۰ ـ ۳۸۳ ـ ۴۰۸ ـ ۴۴۱ ـ ۴۶۴ ـ ۴۸۲ ـ ۵۱۲ ـ ۵۳۴ ـ ۵۳۷

باب هیجدهم

مطاعن بانی بدعت و بر هم زنندهٔ دین و ملّت، و آن شیطان امّت

کلب بن‌کلاب، عمر بن الخطّاب الکذّاب، علیه اللّعنة و العذاب الی یوم الحساب

ای ناصبی بی‌دین و ای پیرو آن سگ لعین،بدان‌که مطاعن خلیفهٔ دوم شما بی‌شمار است. امّا اندکی از بسیار و یکی از هزار و بلکه قطره‌ای از بحار، از مطاعن او در حیّز تحریر درمی‌آورم و این عمل صالح را توشهٔ راه آخرت خود، در سرور آل محمد صلی الله علیه و آله می‌دانم.

چون هدف نهانی و درونی و پنهانی عمر منافق نابود نمودن احکام اسلام بود
در هرجا فرصت جنایت می‌یافت با تغییر دادن احکام در تخریب شریعت می‌کوشید.(و ص ۱۱۶)

طعن اوّل: بعد از قتل ابابکر خر در **روز اوّل** خلافت و امارت عمرمنزل سقر، چهارصد نفر به ولایت و شهرها و قبایل عرب جهت رسوخ خلافت ظالمانه خود روان گردانید که از مردم از برای او بیعت بگیرند، و به روش همهٔ حکومت‌های ظالم هرکه از اطاعت او ابا و امتناع نماید آن کس را **جبراً و قهراً** به بیعت او در آورند، و متمرّدین را بکشند و اطفال او را و عیال او را اسیر سازند و اموال ایشان را به تاراج ببرند، **ناچار** مردم سر به اطاعت آن ملعون بی دین در آوردند و از هر طرف تحف و هدایا جهت او فرستادند. (و ص ۲۱۲ ـ ۴۰۲)

و نیز در اوایل خلافت ابابکر خر به این نحو، جمعی را جهت رسوخ خلافت آن ملعون به قبایل و شهرها و جمیع بلاد اسلام فرستاد، و امّا به رسولان امر نمود که مردم را به لطف و مهربانی و به **حیله و مکر**به بیعت ابابکر درآورندکه مبادا چون مردم خبر شهادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلافت ابابکر خر را استماع نمایند و جبر و تعـدّی از آن مردودان به آنها رسد از هرطرف علیـه حکومت بیرون آمده و اطاعت نکنند، و خودشان هرکه را خواهند از هر قبیله و طایفه بر خود امیر سازند و یا آنکه چون خبر وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم ربّ العالمین و به فرموده سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله به اطراف و اکناف بلاد و قبایل مسلمین رسیده و از ترس اینکه از هرطرف مردم به مدینهٔ مبارکه هجوم نمایند و امر خلافت را از آنها گرفته به صاحبش رسانند.

طعن دوم: در **روز دوّم** خلافت عمر منزل سقر، به اکثر ولایت نامه ها فرستاد که

وص ۶۸ ـ ۱۳۹ ـ ۲۷۰

(حیلهٔ فلتهٔ دوم)

۲۵۴

حُبُّ النَّباهَةِ رَأْسُ کُلِّ بَلِیَّةٍ { ۴۸۶۹ } دوستی مشهور شدن، سر هر بلائی است،یعنی منشأ اقسام بلاهای اُخروی و دنیوی می شود.

عمربی پدر به وصیّت ابابکرخر، خلیفه و جانشین رسول الله و امام و رهنمای مسلمانان است.

و روز سوم، در اکناف و اطراف بلاد اسلام عمّال و حکّام فرستاد.

و در روز چهارم آن ملعون بی دین و بی ادب بر بالای منبر رسول الله ﷺ آمده شروع به خواندن خطبه کرد، و چون از خطبه فارغ شد، بدعتی به خاطر نامبارکش رسید:

چنانکه صاحب کشّاف در تفسیر و حمیدی در جمع بین الصّحیحین روایت نموده‌اند:

در **روز چهارم** خلافت ناقص خود بر بالای منبر گفت: ای مردمان هر که مَهر زن را از چهار صد درهم زیاده کند او را حد زنم، و آنچه زیاده از چهار صد درهم باشدگرفته داخل بیت المال می‌کنم، زنی در مسجد حاضر بود از جا برخاست و گفت: ای عمر سخن خدایتعالی اولی است به قبول یا گفتهٔ تو عمربی پدر؟!! گفت: قول و گفته خدایتعالی، آن زن آیه (۲۰ سوره نساء):

وَ آتَیتُمْ اِحدٰیهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیْئاً بر او خوانده گفت: به چه چیز منع می‌کنی ما را به آنچه خدایتعالی به ما عطا فرموده؟ معنی آیه کریمه: اگر داده باشید یکی از زنان را مال بسیار به جهت مهریه، فرا مگیرید از آنچه داده‌اید چیزی، و گفته‌اند قنطار پوست گاوی است که مملوّ باشد از طلا و نقره، عمر بی پدر منافق خجل شد درگریه افتاد و گفت:

کُلُّ النّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرٍ حَتَّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْبُیُوتِ یعنی: مردمان داناتر و فقیه ترند از عمر حتّی زنان مخدّره درخانه‌ها، و الحق کسی‌که حکم بر جهل و نادانی خود کند و گوید همه مردمان از من فقیه تر و داناترند، و زنان (عرب) را در دانش بر خود ترجیح دهد چه قابلیّت آن دارد که پا بر منبر هدایت پیغمبر خدا ﷺ گذارد و ادعای خلافت و راهنمایی خلایق نماید؟

❋**حکایت:** کتاب خرائج و جرائح (ج ۱ ص ۲۳۲) از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کند، گفت:

به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسانیدند که عمربی‌پدر لعنة الله علیه، شیعیان و دوستان ترا به بدی یاد می‌کند، و من در خدمت آن حضرت بودم روزی که به باغی از باغهای مدینه می‌رفت، به حسب اتّفاق به عمربی‌پدر در آن راه دچار شد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او خطاب کرد: ای عمر به من رسیده که تو دوستان و محبّان مرا به بدی یاد می‌کنی، عمر در جواب حرف ناصوابی گفت.

پس آن حضرت علیه السلام کمانی را که در دست مبارک داشت بر زمین انداخت، دیدیم آن کمان اژدهایی شد و به هیأت شتر بزرگ دهان بازکرده، رو به عمر بی پدر کرده که او را فرو بَرَد

(بحار الانوار ج ۳۰ ص ۶۵۵ – ترجمه اثبات الهداة ص ۲۹۴) وص ۵۳۲

{هُمْ مَوْضِعُ سِرِّ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ حُماةُ أَمْرِهِ، وَ عَیْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْئِلُ حُکْمِهِ، وَ کُهُوفُ کُتُبِهِ، وَ جِبالُ دِینِهِ. ۱۰۰۶۲}

عمربی پدر به جزع و فریاد و اضطراب درآمده فریاد بر آورد: اَللهِ اَللهِ یا اَبَا الحَسَن لاعُدتُ بَعدَها
یعنی: از برای خدا به فریاد من رس **یا ابا الحسن توبه** کردم که بعد از این چنین نکنم
و چنان نگویم و خود را در پناه آن حضرت در آورده تضرّع و التماس می‌نمود و فزع می‌کرد.
پس آن حضرت علیه‌السلام دست دراز کرد و حلق اژدها بگرفت دیدم همان کمان بود
که در دست آن حضرت بود، و عمر بی پدر ترسان و لرزان به خانهٔ خود رفت
چون شب در آمد سرورِ مؤمنان سلمان را طلب نمودند و گفتند: برو به نزد عمربی پدر
و بگو مالی که امشب از جانب مشرق آورده‌اند بیرون آر و بر اهلش قسمت کن
و حضرت فرمودند: مال بسیاری امشب چنان که هیچ کس را علم برآن نیست
به نزد او آورده‌اند و در خاطر دارد که کسی را در آن شریک نکند. سلمان گوید:
به نزد عمر خبیث رفتم و پیغام را رسانیدم و گفتم: پیش از آن که در میان مسلمانان رسواتر
و بی اعتبارتر شوی مال را به ایشان قسمت کن، گفت: ای سلمان صاحب و مولای تو را ازکجا
علم برآن به هم رسید؟ گفتم مگر چیزی برای علی‌علیه‌السلام پوشیده و مخفی هست؟

بر او علم، یکذرّه پوشیده نیست   که پیدا و پنهان، به پیشش یکیست

گفت: ای سلمان بر تو من مهربانم، بیا و از او جدا شو به ما پیوند که او از جملهٔ **ساحِران** است.
گفتم: ای عمر، بدگفتی و بد شناختی، آن حضرت **وارث اسرار نبوّت و رسالت است و علمش علم لدُنّی** است و نزد او علوم ربّانیّه بیش از آن است که دیده‌ای و شنیده‌ای تو، پس چون از
گمراه نمودن من مأیوس و ناامید شد، گفت: برگرد و به مولای خود بگو که عمر می‌گوید:
سَمِعْنا وَ اَطَعنا یعنی شنیدم و فرمان بردارم و هر چه فرمایی چنان کنم. چون به خدمت آن حضرت
آمدم فرمودند:آنچه میان تو و او، گذشت بیان کنم؟ **(بحار ج ۲۹ ص ۳۲)**
گفتم یا امیرالمؤمنین یقین که شما داناتری از من در آنچه گذشته است میان من و او، پس
بی‌تفاوت گفتگوها را بیان فرمودند و گفت: ترس از اژدها تا هنگام مردن از دل او بیرون نمی‌رود
و سَمِعنا و اَطَعنا را **از بیم اژدها** می‌گوید، و چون صبح شد آن مال را بر مسلمانان قسمت نمود.

از من نَه هزار پند، یک پند شنو ۱۱۱ تا خجلتِ حاصل نکشی وقت درو

رو لعن عمربکار،چون گندمُ جو ۱۱۹ دیگرگَرم از علیست، بردار و برو

۴۲
۱۰۵
۴۷

آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله جایگاه اسرار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و حامیان فرمانش و صندوق علم او و مرجع حکم او و کهف‌های کتاب‌هایش و کوههای (استقرار) دین اویند.

طعن سوم: **(بحار ج ۳۱ ص ۵۹)** وص ۱۰۸

از قبایح مطاعن آن عمر سگ پدر ملعون آن بود که در، بر شکم سیّدة النّساء فاطمه زهراعليها‌السلام زده *** فرزندش مُحسنعليه‌السلام در رحم او بود سقط شد***

در اخبار آمده: چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله از دار فنا به سرای بقا و فردوس اعلی انتقال نمود عمر با جمعی از منافقان منزل سقر، در **سقیفه بنی ساعده** جمع شده با ابی بکر بیعت کردند. و حضرت امیر عليه‌السلام به تجهیز سیّد کاینات صلى‌الله‌عليه‌وآله قیام نموده، بعد ازآن حضرت مصابرت اختیارنموده **در منزل مبارک خود نشست و طلب حق خود نمود، و خانه نشینی به عنوان رها نمودن حق خود نیست بلکه برای طلب حق خویش و مبارزه و اعتراض بر ظالمین است** ۲۵۱ _ ۲۵۲

و آن گروه گمراه دست از آن حضرت بر نمی‌داشتند و اراده داشتند که آن شاه ولایت عليه‌السلام را به بیعت ابابکرخر درآورند، عمر بی پدر و خالد ولید پلید با جمعی از اشقیا هیمه و **آتش** به در خانهٔ آن حضرت آوردند و گفتند: اگر علی و اصحابش بیعت نمی‌کنند، او را با هرکس‌که در آن خانه است می‌سوزانیم و آتش بر دَرِ خانه آن حضرت برافروختند، نهایت شرارت و جلافت و بی حیایی نمودند. **فاطمه زهرا**عليها‌السلام در پس در آمد که از **رَشَحات سَحاب موعظه و نصیحت، نایرهٔ عِناد و نفاق ایشان را مُنطَفی سازد،** عمر ملعون چون دانست که آن معصومه مظلومه در عقب در است، دست بر در گذاشت به قوّت تمام در را حرکت داده گشود، به نوعی او را به میان در و دیوار فشرد که از **شدّت آن، بتول عذراء و بضعهٔ مصطفی** صلى‌الله‌عليه‌وآله **آه دردناک کشید** و غلغله در معتفکات صوامع قدس افتاد و از اثر آن ضرب، فرزندش **محسن**عليه‌السلام سقط شد، و آن منافقین داخل خانهٔ آن مطهّرهٔ مظلومه شدند، عمرِ بی هنر سگ پدر شمشیر حوالهٔ بازوی آن مظلومه نموده بازوی او را مجروح نمود، و قنفذ که قوم ابوبکر لعین بود تازیانه بر کتف سیّدة النّساء زد که از آن متألّم گردید. ۲۰۹ _ ۱۳۵ ۶۰۰

* در بعضی روایات آمده: در آن روز خالد ولید پلید عمودی حوالهٔ حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام نمود آن حضرت به قوّت سرپنجه حیدری از دست او بیرون آورده طوق و قلادهٔ گردن آن سگ ساخت و هر چند سعی نموده که از گردن آن خارجی بیرون کنند نتوانستند و دانستند که آهن سرد کوفتن نفعی ندارد، و بعد از چند روز که رگ گردن آن ملعون خوب نرم شد ۳۴۱

ای کاش فدک این همه اسرار نداشت
ای کاش مدینه در و دیوار نداشت

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به عجز و التماسِ ابابکر آن آهن را بی تابش کوره و آتش
چون موم تاب داده از گردن خالد ولید پلید بیرون آورد. **(بحار ج ۲۹ ص ۱۶۰)**
و آن منافقان بی دین به این معجزات که از حضرت سیّد الوصیّین مشاهده می‌نمودند
کینه و عداوت جبلی و عناد قدیمی خود را ظاهر ساخته از قساوت قلب و شقاوت ذات خود
باقی نگذاشتند، و آتش دوزخ را معطّل نداشته خود را به سبب این افعال قبیحه
و اعمال شنیعه حَطَب نار جهنّم و مستحق عذاب الیم ساختند.

✽ دربعضی نسخ مذکور است: چون خالد ولید جرأت و بی ادبی رفیق خود عمر بی پدر را دید او نیز شمشیری که با غلاف در دست داشت بر آن معصومه علیهاالسلام فرود آورد و بعضی اسقاط جنین **محسن** علیه‌السلام را از فعل خالد پلید می‌دانند، و آنچه به صحت پیوسته آنکه از اثر ضرب عمر ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلویش شکست و به همان سبب بعد از اندک روزی
✽ فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام به دار الجنان خرامید✽ **(و ص ۳۳۸)**

۲۰۹ و **آتش** به در خانهٔ فاطمه زدند و در بر شکم او کوفتند و استخوان پهلویش شکستند و جنین **محسن** بن علی علیهماالسلام را ساقط ساختند و از **علیّ و حسن و حسین** علیهم‌السلام و عبّاس که در آن خانه بودند شرم نکردند و از خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اندیشه ننمودند و **این افعال را با اسلام و ایمان و جانشینی رسول خاتم، جمع آوردن عین ظلم و جنایت است.**

۲۷۲ ـ ۲۹۳
چندی به سفر بودم چندی به حضر ۱۱۰ دیدم بسی ز اهل دانش و هنر
معلومم شد ز صحبت اهل بصر ۱۲۱ ذِکری نبوَد نکوتر از لعن عمر

حکایت: ابن عبدربّه در(ص ۳۵۰) جلد دوم کتاب عقد الفرید ذکر نموده:عمرخبیث آن تغییردهندهٔ دین و ملّت در وقت خلافتش به راهی می‌رفت، زنی از زنان قریش او را دید و گفت: ای عمر ما تو را مدتی عُمیْر می‌دانستیم و ترا عُمَیْر می‌گفتند، یعنی به تصغیر نام می‌بردند چنان که می‌گویند مردک و ۱۲۸ خرک و سگک و بعد از آن عمر شدی و حال امیرالمؤمنین شدی، و حال تو را به این نام میخوانند و اگرچندی بمانی نیز دعوی پیغمبری و خدایی خواهی‌کرد، ای پسرخطّاب **از خدا بترس حق را بِمَنْ لَهُ الْحَقّ برسان و از ظلم و کارهای زشت توبه کن که عنقریب است که نه تو مانده‌ای و نه حکومت تو.**

طعن چهارم: مانع دو متعه شد از متعهٔ حج و متعه نساء که حضرت حق سبحانه و تعالی به آن امر فرموده بود چنانکه حمیدی در جمع بین الصّحیحین آورده: عمرگفت:

مُتعَتان کانتا عَلی عَهدِ رَسُولُ الله حَلالَیْنِ فَاَنَا حَرَّمَهُما وَ اُعاقِبُ علیهما مُتعَةُ الحَجِّ وَ مُتعَةُ النِّساء

دو متعه است که در عصر و زمان حضرت رسالت پناه حلال و مشروع بود و مردم آن را به جای می‌آوردند به حکم خدا و رسول، امّا من در این وقت آنها را حرام کرده منع می‌کنم از ارتکاب آن مردم را، و هرکه بر آن اقدام نماید ایذا و عقاب می‌کنم، یکی متعه حج و دیگر متعهٔ زنان.

(بحار ج ۳۰ ص ۵۹۴)

* در روایات آمده که عمربی پدر می‌گفت: سه چیز بود که در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال بود

*** متعهٔ زنان، متعه حجّ وَ حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلْ در اذان و اقامه***

۱۷۴

و من (به امر مولایم شیطان) حرام کردم آنها را و منع نمودم و هرکه آنها را به عمل آورد (به حکم مولایم شیطان) او را زجر و عقاب می‌کنم،

و به موجب آیه کریمه **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمرَةِ اِلَی الحَجِّ** «سوره بقره آیه ۱۹۶» این واجب الهی را ازگردن مردم بینداخت و **باطل گردانید حجّ مردم را،** و هم چنین متعهٔ زنان را برطرف کرد با آنکه طوایف اهل اسلام اجماع و اتّفاق کرده‌اندکه در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و در ایّام خلافت ابوبکر خر و اوایل خلافت عمر بی پدر، نکاح متعه حلال بود و در میان خلق مستمرّ و شایع بود و عمر آن حلال خدا را به صرافت طبع نحس و مبتدع خود(برای تخریب شریعت) حرام کرده.

و نیز در اذان و اقامه گفتن **حَیَّ عَلی خَیْرِ العَمَل** را چون دعوت به ولایت علی‌علیه‌السلام می‌نماید حذف نمودند، و در روایات آن است که در زمان خلافت ابابکر خلفای ثلاثهٔ شیطان به مشورت یکدیگر گفتن حَیَّ عَلی خَیْرِ العَمَل را در اذان و اقامت نماز بر طرف ساختند

(شرح تجرید قوشچی ملعون ص ۴۸۴)

چنانکه قبل از این (در ص ۱۷۴) سمت گزارش یافته رجوع فرمائید.

خوب دقت کنید دین سازی و حیله‌های عمر مادر جنده را که هم می‌خواهد دعوت به ولایت امیرالمؤمنین علیّ علیه‌السلام را از اذان و اقامه حذف کند با این حیله که مردم اگر بدانند که بهترین اعمال نماز است ترک جهاد می‌کنند و مشغول نماز می‌شوند و از طرف دیگر نمازهایی دلخواه بر نمازها می‌افزاید به نام نماز تراویح و نماز ضُحیٰ (و چاشت) و کسی هم متذکّر این حیله و جنایت نمی‌گردد.

۲۶۰ ـ ۲۶۷

(در لوامع ج ۵ ص ۴۱۵ توضیحاتی لازم را ملاحظه فرمایید)

قال علی علیه‌السلام: اَلْمُذْنِبُ عَلی بَصیرَةٍ غَیْرُ مُسْتَحِقٍّ لِلْعَفْوِ. {۱۵۱۶} گناهکار از روی دانائی و علم مستحقّ عفو و بخشایش نیست.

❋ مشهور است که میانهٔ شیعه و سنّی‌ای بر مسئله متعه، نزاع بود، سنّی از شیعه پرسید که تو را بر حلّیَت آن چه دلیل است؟ گفت: دلیل من قول عمربی پدر است کـه در جمـع بـین‌الـصّحیحین از چندین طرق علمای شما ذکر کرده‌اند که عمر گفته: **کانَتا فِی زَمـانِ رَسُـولُ اللهِ وَ اَنَـا حَرَّمَهُمـا،** کدام دلیل از این بهتر است که او می‌گوید در زمان پیغمبر از جانب خداوند متعال حلال بود و مـن (به امر شیطان) آن را حرام کردم، تو ای عمر سگ پدر سرت را بر دیوار زدی، تـو خـدا نیـستی، و رسول خدا هم نیستی چگونه چیزی حرام می‌کنی؟ و سنی به همین بحث الزام یافت و ساکت شد. زیرا یقین و روشن است که تابع بودن و فرمان برداریِ رسول‌که از جانب خدا حلال و حرام و سایر احکام را نهی و امر می‌فرماید اولی است از تابعیّت عمر بی پدری که خلافتش به مهربانی شیطان و حیلهٔ ابابکرخر ثابت شده بی رضای خدا و رسول، و هر که خلاف گفته خدا و رسول او عمل‌کنـد از جمله کفّار و ملاحده و مستوجب لعن و طعن وعذاب و عقاب است. **(حدیقه الشیعه ج ۱ ص ۳۷۲)**

و آیه کریمه **فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً** **(سوره نساء آیـه ۲۴)** در قرآن مجید در اباحت متعه واقع شده،یعنی: آن چیزی که به آن چیز استمتاع کردید از زنان، پس بدهید آن چیز را به ایشان، یعنی: مَهْر ایشان را به ایشان بدهید که آن واجب و لازم است.

❋ در مجمع البیان (ج ۳ ص ۵۲) مفسّران از روّات ثقات نقل کرده‌اند: مراد از استمتاع در این آیه نکاح متعه است و علاّمه حلّی در نهج الحق ذکرکرده: ابن عبّاس آیه را **فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ اِلی اَجَلٍ مسمًّی فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِیضَة** قرائت می‌نمود.

❋ در کتاب لوامع الانوار ذکر شده: در مصحف ابن مسعود نیز به این طریق ثبت نموده و مراد از **اَجَلٍ مُسَمًّی** در این آیه مدّت ایّام متعه است، و این صریح است در اباحت متعه

❋ امام رضا علیه‌السلام فرمودند: **اصرار نداشته باشید درمتعه کردن، آنچه بر شما است** (پذیرفتن حکم و) **اقامت سنّت است، یعنی متعه کنید به آن قدرکه** (حکم متعه تعطیل نگـردد و) **اقامت سنّت شود، و مشغول نکنید خود را به متعه‌کردن تا آنکه ترک کنید زنان خودتان را و آنان را معطّل گذارید ...** **(منتهی الآمال شیخ عباس قمی جلد ۲ باب ۱۱ ـ به نقل از وسائل الشیعه)**

❋ و احادیث بسیار در طریق اهل بیت اطهار علیهم‌السلام در **ثواب متعه و ترغیب به آن** وارد شده چون در این مکان لازم و مناسب دیدم به ذکر بعضی از آن مبادرت می‌نمایم.

الْمُؤمِنُ سِیرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ. ﴿۱۵۰۱﴾ مؤمن، شیوه و روش او میانه روی است و طریقه و سیره او رشد و استقامت است.

* روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله: هرکه متعه کند یک مرتبه، آزاد می‌شود ثلث بدن او از آتش دوزخ و هرکه متعه کند دو مرتبه، آزاد می‌شود دو ثلث او از آتش و هرکه متعه کند سه مرتبه، آزاد می‌شود جمیع بدن او از آتش دوزخ.

* از آن حضرت صلی الله علیه و آله مروی است: هرکه متعه کند یک مرتبه او را ثواب درجه‌ای مثل درجهٔ امام حسن علیه السلام است، و هرکه متعه کند دو مرتبه هست او را ثواب درجه‌ای مثل درجه امام حسین علیه السلام، و هرکه متعه کند سه مرتبه هست او را ثواب درجه‌ای مثل درجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، هرکه متعه کند چهار مرتبه هست او را ثواب درجه‌ای مثل درجه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله.

* روایت است از سلمان و مقداد بن اسود و عمّار که روزی ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم آن حضرت برخاست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای باریتعالی، روی مبارک به طرف ما کرد و فرمودند: ای مردمان به درستی‌که **جبرئیل** امین از نزد **ربّ العالمین** جهت من **تحفه‌ای** آورده است‌که آن مُتعه است،که این تحفه پیش از من به هیچ پیغمبری فرستاده نشده **و من امر می‌کنم شما را به مُتعه کردن و مُتعه سنّت من است و بعد از من سنّت مرا بپای دارید** و هرکه قبول‌کند فرمودهٔ مرا و عمل‌کند به آن و **زنده دارد سنّت مرا او از منست** و من از اویم و هرکه مخالفت نماید و خلاف امر من‌کند خلاف فرمان خدایتعالی کرده است.

و به تحقیق که (عمر بی پدر) یکی از اصحاب (منافق) من تکذیب قول من کرده منع متعه خواهد کرد و ترک این سنّت بین مردم خواهد نمود، و گواه می‌گیرم خدای را که آن کس از اهـل دوزخ است و **لعنت خدا** بر کسی باد که **خلاف امر من کند در این سنّت، و هر که انکار کند سنّت مرا** پس خلاف امر من کرده است، و هر که خلاف امر کند در این (سنّت) به تحقیق که خلاف امر خدای تعالی کرده است، و هرکه خلاف امر خدایتعالی کرده است پس اوست از اهل نار. و به تحقیق که مخصوص ساخته است خدایتعالی متعه را به (شریعت) من و **تفضیل داده است مرا به این سنّت بر دیگر پیغمبران،** پس هرکه به پیروی سنّت متعه کند در عمر خود یک مرتبه او از اهل بهشت است، و هر گاه مرد با زنی که متعه شده باشد بنشینند در یک مکانی فرود می آید از برای ایشان دو ملک که حفظ ایشان نماید تا آنکه از آن مکان بر خیزند، و هرگاه حرف بزنند خواهد بود گفتگوی ایشان با یکدیگر ذِکر و تسبیح، و هرگاه مرد دست زنرا بگیرد می‌ریزد

گناهان ایشان، از انگشتهای ایشان و هر گاه ببوسد زنرا بنویسد خدایتعالی به هر بوسیدن از برای هر دو حج و عمره‌ای، و هرگاه مقاربت واقع شود بنویسد خدایتعالی به هر لذّتی‌که یافته‌اند حسنات مثل کوه‌ها، پس هرگاه برخیزند و غسل کنند و بدانند هر دو امر پروردگار خود را و بدانند که **متعه سنّت من است** خدایتعالی خطاب می‌کند به ملائکه:

نظر کنید به این دو بنده مؤمن‌که برخاستند و غسل می‌کنند و می‌دانند که من خدای ایشانم گواه باشید که من آمرزیدم گناهان هر دو را، و نمی‌رسد آب غسل به مویی از بدن ایشان مگر این که پیوسته از برای ایشان به عدد هر موئی که در بدن ایشان است ده حسنه نوشته می‌شود و بر طرف سازد از ایشان ده سیّئه و بلند سازد از برای ایشان ده درجه.

راوی گوید برخاست از جای خود حضرت امیرعلیه‌السلام و عرضکرد: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من تصدیق قول و فرمودهٔ شما کردم، چه چیز است اجر آن‌کسی که سعی‌کند تا از برای برادر مؤمن متعه بهم رساند؟

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: سعی کننده را ثواب و حسنات برابر ثواب هر دو است.

حضرت امیرعلیه‌السلام فرمودند: چه چیز است ثواب هر دو؟ آن حضرت فرمودند:

هرگاه برخیزند و غسل کنند، **خلق می‌کند** خدایتعالی به عدد هر قطره‌ای که از بدن هر دو چکد فرشته‌ای‌که تسبیح و تقدیس خدا کند و ثواب آن از برای ایشان است تا **روز قیامت.**

یا علیّ:** هرکه بشنود این حدیث را و **دوست ندارد

* نیست از آن جماعتی که به من ایمان آورده‌اند و **من از او بیزارم***

(اباحت و استحباب متعه در وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۴۲ و مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۴۵۱)

***** نیز مروی است: روزی سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود و در خدمت آن حضرت ذکر مُتعه و ثواب آن مذکور شد، پس آن حضرت فرمود: آیا می‌دانید چه چیز است ثواب متعه کردن؟ حضّار گفتند: نه یا رسول الله چیست ثواب آن؟ فرمود: به درستی که **جبرئیل به کرّات** آمده به من گفت: **ای محمّد** خدایتعالی به تو سلام می‌رساند و مخصوص ساخته است تو را به تحیّت و اکرام و می‌فرماید: **ای محمّد** هر مؤمنی که یک درهم به مُتعه بدهد بهتر است نزد خدایتعالی از هزار درهم که به غیر مُتعه بدهند در راه حلال خدا.

یا محمّد خدایتعالی خلق‌کرده است دربهشت **حورالعین** ازبرای آنکسی‌که متعه‌کرده است در دنیا.

قال علی علیه‌السلام: لا تَزِلّوا عَنِ الْحَقِّ وَ أهْلِهِ؛ فانّهُ مَنِ اسْتَبْدَلَ بِنا أهْلَ الْبَیْتِ هَلَکَ وَ فاتَتْهُ الدُّنْیا وَ الآخِرَةُ. {۱۰۴۱۳}

ملغزید از (اطاعت) حقّ و اهل آن(که عترت پیامبرند) پس بدرستیکه هر که فرا گیرد دیگری را بجای ما اهلبیت؛ هلاک شود و دنیا و آخرتش از دستش برود.

یا محمّد هرگاه صیغهٔ متعه نماید **مؤمنی مؤمنه‌ای** را، برنخیزد از مکان خود تا آنکه آمرزیده شود و از **برای مؤمنه است مثل ثواب مؤمن،** و ندا کند ندا کننده‌ای از آسمان: که به درستی که خدایتعالی می‌فرماید: ای بنده من تو مُتعه کردی و امّید ثواب تو از من داشته باش که خوشحال کنم ترا امروز، **بخشیدم سیّئات تو را و زیاد کردم حسنات تو را.**

❋ نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله مروی است: هرکه متعه کند یک مرتبه **ایمن گردد از غضب خدایتعالی،** و هرکه متعه کند دو مرتبه حشرکنند او را **با نیکوکاران،** و هرکه سه بار متعه کند در بهشت **همراه من** باشد، و هرکه زیاده کند زیاده می‌فرماید خدایتعالی مرتبهٔ او را و درجات او بلند می‌شود.

❋ یا علیّ: این تحفه‌ای است که خدایتعالی به تو و شیعهٔ تو داده است ❋

یا علیّ: در روز قیامت می آیند متمتّع و متمتّعه بر شتران از نور سوار با حُلّه‌های رحمت و کرامت بروند به جانب بهشت، پس نگذرند به احدی مگر اینکه گویند: این کدام ملک مقرّب یا پیغمبر مرسل است؟ گویند: اینها نه ملایکه مقربند و نه انبیای مرسل، اینها آن جماعتند که مُتعه کرده‌اند در دار دنیا، پس داخل بهشت شوند هر چند ایشان را **گناه به وزن کوهها و عدد ریگ بیابان** باشد، و می‌دهد خدایتعالی هر یک از ایشان را در **جنّت عدن** چهل هزار(۴۰/۰۰۰) شهر از طلا، در هر شهری چهل هزار قصر، و در هر قصری چهل هزار خانه، و در هر خانه‌ای چهل هزار مائده، و هر مائده‌ای چهل هزار کاسه، و در هر کاسه‌ای چهل هزار رنگ از طعام و شراب پاک بهشتی، و درهر خانه‌ای هزار(۱۰۰۰) تخت است از طلا طول هر تخت هزار زرع و عرض آن هزار زرع، و بر هر تختی **حوری باشد از حورالعین** و هر حوری سیصد گیسو داشته باشد از نور، بردارند هر گیسوی آن را هزار کنیز و آن گیسوها را به مشک و عنبر معطّر ساخته باشند، تا آنکه وفا کرده باشد خدایتعالی اجرها(و ثواب و پاداش) متّمتعین را، و بدهد خدایتعالی در جنّت نعیم ایشان را ثواب **هزار شهید و چهل صدّیق و عمل شصت هزار زاهد، و طلب آمرزش کنند از برای ایشان آفتاب و ماه و چهارپایان و طیور و هر سنگ و ریگ و خشک وتری و حتّی آنکه ماهی در دریاها و برگ درختان، و بنویسد خدایتعالی برای ایشان ثواب چهار حج و چهارعمره**

❋ با پیغمبری از پیغمبران و هر عمره‌ای با شهیدی و صدّیقی ❋

* امام جعفرصادق علیه السلام فرمود: هرکه **بمیرد و متعه نکند خواهد آمد در روز قیامت اجزع** مراد از اجزع آن است که بد منظر و **بد هیأت باشد** مثل کسی که بینی یا یک عضو او ناقص باشد.
(خداوندا بجاه محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله ما را اجزع و ناقص قرار مده، ان‌شاءالله).

* حضرت صادق علیه السلام فرمود: مُتعه کردن از **دین ما و دین پدران ما است،** هرکه متعه کند و عمل کند به آن، عمل کرده است به دین ما اهل البیت و هرکه انکارکند آن را **انکار دین ما کرده** است و در دین دیگر غیر از اسلام است، **متعه‌کردن نور دل است و امان است از شرک.**
به درستی که فرزندی که از متعه بهم می‌رسد، بهترست از فرزندی که از زوجهٔ دایمی بهم رسد. **و انکار کنندهٔ متعه مرتد و کافر است و هرکه مقرّ باشد در(احکام و ثواب) متعه‌کردن (اگرچه انجام ندهد) مؤمن باشد،** و هرگاه مؤمنه‌ای متعه شود به مؤمنی به دیناری و صدقه‌دهد آن دینار را (اگرچه به همان مرد) بنویسد خدای تعالی برای او دو ثواب؛ ثواب صدقه و ثواب متعه.

* **حکایت:** درکتاب منهج الفاضلین و در کتاب استغاثه(ص ۴۵) آمده: روزی عبدالله زبیر لعنة الله علیهما در مسجد سخن میگفت: و عبد الله عباس در آخرعمرش مکفوف و نابینا شده داخل مسجد شد، عبدالله زبیر(لعنة الله علیهما) گفت: آمد کوری که خدا دل او را کور کرده است، حلال می‌داند متعه را و متعه زنای محض است. عبدالله عباس چون آن سخن شنید، بنشست و گفت: خدایتعالی چشمهای مرا بست و عقلهای[1] شما را، به خدا قسم که نازل شده درکتاب خدا حکم متعه، و صحابه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متعه می‌کردند و آن حضرت از آن روش نهی نکرده، و **بعد ازآن رسولی نیامده که حرام‌کندمتعه را** و دلیل بر این، قول عمربی پدر است که گفت: دو متعه است که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله **حلال بود و من حرام می‌کنم آن را،** ما گواهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بوده، و تحریم آن را قبول نمی‌کنیم، و تو از متعه حاصل شده‌ای پس بپرس مادر خود را از دو بُردِ عوسجه. عبدالله زبیر به خانه رفت از روی غضب با مادرگفت: خبر ده مرا از دو بُرد عوسجه. مادرش در جواب گفت: پدر تو با رسول الله صلی الله علیه و آله بود، و مردی عوسجه نام دو بُرد هدیه به رسول‌الله صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت آنها را به پدر تو داد، و پدرت آن برد را به من داد و من متعهٔ او شدم و به تو حامله گردیدم و تو از متعه حاصل شدی.
(و ص ۸۱ و ۵۶۳ همین کتاب) * (مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۴۵۰)

(۱ـ یجعل الرّجس علی الّذین لا یعقلون ـ و خدا پلیدی و ضلالت را پس از بیان حقایق برکسانی قرار می‌دهد که در حقایق نمی‌اندیشند. ـ یونس ۱۰۰)

قال علی علیه السلام: اَلْجَهْلُ اَدْوَأُ الدّاءِ. { ۸۲۰ } نادانی، بدترین کوفت‌ها و قبیح‌ترین عیب‌ها است.

❋ درکتب سیر و حدیث مسطور است: عبدالله عباس و عبدالله مسعود و جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و مغیرة بن شعبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از صحابه و تـابعین به سخن عمرسگ پدر التفات نکرده، به اِباحَت متعه فتوی میدادند وطبق حکم شریعت نبوی بدان عمل می‌نمودند، و می‌گفتند که ما از حضرت رسول ﷺ شنیده‌ایم که مُتعه حلال است و به قـول عمرِ بی پدر از آن باز نمی‌گردیم، و بر این اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند. (و ص ۳۲۳)

❋ در صحیح ترمذی (ج ۳ ص ۱۸۵) آمده: مرد شامی از ابن عمر سوال‌کرد از متعه نساء ابن عمرگفت: حلال است، شامی گفت: پدر بی پدر تو از آن نهی کرد، ابن عمرگفت: به گفته پدر بی دین خودم ترک سنّت و فرموده پیغمبر خدا نخواهم کرد.

❋ در مسند احمد انگل حنبل (ج ۴ ص ۴۳۸) مسطور است که عمر بن حصین گفت که نازل شده آیۀ متعه نساء درقرآن و ما عمل میکردیم به آن، حضرت رسولﷺ و جمیع صحابه متعه میکردند و نشنیدیم که قرآن نسخ کرده باشد یا رسول الله منع نموده باشد تا آن که پیغمبر خدا از دنیا رفت.

❋ درصحیح نا مسلم (ج ۱ ص ۳۹۵) مذکور است: از جابربن‌عبدالله انصاری پرسیدند: آیا متعه مشروع و حلالست یا نه؟ فرمود: آری حلالست، و حضرت پیغمبر متعه را مشروع کرده به حکم خدایتعالی.

❋ شارح مقاصد و صاحب هدایه فقه حنفی علفی نقل کرده‌اند:

مالک را مذهب آن است که متعه حلال است.

آیه ۴۵ ❋ **وَ لَقَد آتَیْنا موسی الکتابَ فَاخْتُلفَ فیه** ❋ سوره فصّلت

ما به موسیعليه‌السلام کتاب تورات عطا کردیم بنی اسرائیل در آن اختلاف عقیده پیدا کرده‌اند.

❋ امام باقرعليه‌السلام فرمود: بنی اسرائیل درکتاب تورات اختلاف نظر پیدا کردند چنانکه این امت درقرآن اختلاف کرده‌اند و میکنند،بعضی به احکام آن عمل میکنند و طایفه‌ای منکر می‌شوند. مهدی ما قائم آل محمّد ﷺ که ظاهر شود منکرین و کافرین به قرآن و احکام اسلام را به قتل می‌رساند و سرهای آنها را از اجسادشان جدا خواهد نمود. (تفسیر جامع ج ۶ ص ۲۰۴)

قال علیعليه‌السلام: اَلشَّریعَةُ صَلاحُ الْبَرِیَّة. {۶۹۸} شریعت مقدّسه که پیغمبر ﷺ قرار داده سبب اصلاح خلایق است.

۷ـ۴۷ـ۹۱ـ۲۵۱ـ۳۰۹ـ۴۷۳

✻ (جامع البیان طبری ج ۵ ص ۱۲ و) ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده: حضرت علی عليه السلام فرمودند:

✻ لَولا نَهیٰ عُمر عَنِ المُتعَةِ ما زنیٰ اِلاّ شَقِیٌّ ✻ (بحار ج ۳۰ ص ۶۰۱)

✻ اگر نهی نمی‌کرد عمر متعه را، هرگز زنا واقع نمی‌شد مگر از شقی✻

✻ یحیی بن اکثم از جمله مشایخ نواصب بوده‌وفتوی به تحریم متعه می‌داده،مشهور است‌که از معجزه هایش مرض ابنه داشته و لواطه به سنت عمری را برخود حلال می‌دانسته (و ص۲۶۴ ـ ۵۷۴)

✻ نیز مشهور است که بانی بدعت و شیطان امت، پیشوای سنیان عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب علت ابنه داشته و خلیفه سنیان به این علت و مرض گرفتار بوده و افلح غلام وی در خدمت او ایستادگی می‌نموده، و یکی از شعرا اشاره به این کرده. (ج ۳ ص ۲۸۹ طبقات الکبری)

امام اوست، که خلق جهان غلام ویند ۳۲۰ نه آنکه از هوس افتد بزیر پای غلام

حکایت: درکتاب مجلی مرات المنجی و کتاب مجالس المؤمنین (ج ۲ ص ۶۵) آمده: یکی از ناصبیان دمشق را زنی بیوه همسایه بود، مرد غریبی همه روزه به خانهٔ او می‌آمد، آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه آمدن تو به خانه این زن چیست؟ گفت: او را نکاح **مُتعه**کرده‌ام.

ناصبی چون این سخن از او شنید فی الحال او را بگرفت و فریاد برآورد: بیایید ای مسلمانان که رافضی مُستَحِلّ المُتعه را گرفته‌ام، از هر طرف جمعی کثیر از سنّیان بر او جمع شدند و آن غریب بیچاره را گرفتند و پیش قاضی بردند، قاضی پرسید که با این مرد چکار دارید؟ گفتند: می‌گوید من فلانه زن را نکاح **مُتعه**کرده‌ام.

پس یکی از نایبان قاضی که در باطن شیعهٔ اثنی عشرّیه بود برخاست و نزد آن مرد غریب آمد و گفت: اگر خلاص و نجات خواهی باید نزد قاضی بگوییکه زِنا کرده‌ام، و بعد از آن نزد قاضی آمده و گفت: این مرد مظلوم و بی گناه است و آنچه او می‌گوید غیر این است که آن جماعت می‌گویند. پس قاضی صورت حال را از آن مرد غریب پرسید؟ چون او به تعلیم نایب قاضی اعتراف به زنا نموده، قاضی او را رها کرد، و آن جماعتیکه او را آورده بودند دست از او برداشتند و اظهار معذرت نمودندکه ما از او شنیده بودیم‌که می‌گفت: متعه کرده‌ام و اگر می‌گفت (به سیره مادر عمر بی پدر) زنا کرده‌ام متعرّض او نمی‌شدیم، آنگاه آن جماعت متفرّق شدند (و ص ۵۴۳ ـ ۵۶۵)

و آن مرد شیعه غریب بیچاره بواسطه اعتراف ساختگی به زنا از شرّ ایشان خلاصی یافت.

ای ناصبی پلید بی دین، اگرکسی در بلاد شما به **زنا و لواطه که سیره امام و پیشوای شماست** و در هیچ ملّت و شریعتی حلال و جایز نبود مبادرت نماید متعرّض او نمی‌شوید، و اگـر اقـدام بـه نکاح متعه که حکم الهی و شریعت و **سنت پیامبر** ﷺ است نماید متعرّض او شده حکم بـه قتـل او می‌کنید؟ که چرا به فرموده خدا و رسول ﷺ عمل کرده‌اید؟ و خلاف گفتهٔ عمربی‌پدر نموده‌اید.

و یکی از شعرا اشاره به این نموده:

زِنائکُمْ تَعْفُوا عَنْها وَ مَنْ اَتیٰ   اِلَیْکُم مِنَ المتمتّعین قتلتم

طعن پنجم: (بحار ج ۳۰ ص ۶۶۱)

*** حکایت:** روزی عمرشریر در ایّام خلافت ناقص خود در شارعی عبورش به در خانه‌ای افتـاد، بـه گمان آنکه اهل خانه به شرب خمر یا به فعل منکری اقدام می‌نمایند از دیوار خانه داخل شـد کـه امر به معروف و نهی از منکر نموده ایشان را از فعل نامـشروع ممنـوع سـازد، و چـون اهـل خانـه نظرشان بر جمال ناخوش عمربی‌پدر افتادگفتند: (ای‌گوریل و) ای نسناس خنّاس و ای شریرتر از اَلّذِی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النّاسِ در این وقت کجا بودی؟(و ای شامپانزه) به چکار آمده‌ای؟

خدّام خلافت پناهِ (ابنه‌ای) جِلافت دستگاه فرمودند: به مظنّهٔ آنکه شما به نامشروعی اقدام نموده‌اید آمده‌ام که شما را منع و زجر نمایم. آن جماعت گفتند:

توبه فرمایان چرا خود توبه‌کمترمی‌کنند؟   ای خارجی‌مگرتو از دایره تکلیف خارجی؟

و الاّ استحقاق تو در ایذا و استخفاف، به مراتب از ما بیشتر، و به منع و تشنیع اولی‌تری اگر از ما **یک** تقصیر سر زده باشد از تو به چند جهت در همین کار خلاف حکم خدا صادر گشته و به وجوه متعدّده در این امر مجرمی، چون در اصل ناپاکت خطا واقع شده، اول آن که حق سبحانه و تعالی (در سوره حجرات آیه ۱۲) فرموده: **وَ لا تَجَسَّسُوا** یعنی تجسّس احـوال و عیوب مردم مکنید که خدا ستّار العُیوب است، و توای گردن شکسته خود را خلیفه می‌دانی می‌باید که سرپوش باشی نه پرده در، و دیگر آن که خدایتعالی فرموده: (۱۸۹ بقره)

*** لَیسَ البِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا البُیُوتَ مِنْ‌ظُهُورِها وَلکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقیٰ وَ اْتُوا البُیُوتَ مِنْ اَبْوابِها ***

یعنی: خوب نیست از پشت بام داخل خانه‌ها شدن، نیکی آن است که از خدا بترسید

وص ۲۶۴

قال علی علیه السلام: اَلْجاهِلُ یَرْفَعُ نَفْسَهُ فَیَتَّضِعُ { ۶۷۸ } نادان بلند می گرداند نفس خود را و سربلندی می کند پس پست می شود.

و از ابواب خانه‌ها در آیید و تو در را گذاشته چون دزدان و شبروان از دیوار در آمدی، و از نیکی و تقوی که خدا گفته به یاد نیاوردی. و دیگر اینکه حق تعالی (در سوره حجرات آیه ۱۲) فرموده: **اِنَّ بَعضَ الظَّنِّ اِثْمٌ** و تو گمان بد در حق ما بردی و آثم شدی، و دیگرالله تعالی(در آیه ۶ حجرات) فرموده: **اِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَبَيَّنُوا** و تو تحقیق نکرده بر سر ما آمدی و ما را رنجانیدی.

و دیگر ایزد تعالی (سوره نور آیه ۲۷) فرموده: **لاتَدخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ بُيُوتِكُم حَتّىٰ تَسْتَأْنِسُوا** و تو بی اذن و رخصت داخل خانه ما شدی، اگرخانه دیگران را نیز از خود میدانی بگو: و اگر دعوی اُنس میکنی چون تو از جنس اِنس نیستی حاشا و کلاّ که ما را با تو اُنس باشد. ای عمر بی پدر:

۱۷۱　دیو وحشت یابد از دیدار تو　　اِنس را حیرت فزاید کار تو　۱۳۵

آخر ای غول راه زن، و ای بوالفضول، نه مرد و نه زن، به چه اختلاط و آشنایی، سر زده به منزل ما آمدی، و چون دزدان و شبروان از دیوار خانه به چه کار داخل خانه و کاشانهٔ ما شدی؟ و اگر به طمع مال آمده‌ای به جان ناپاکت ای خبیث که هیچ در کار نیست.

رسیده کار به جایی ز ضعف بی قوتی　　که موشِ خانهٔ ما راه می‌رود به عصا

و دیگر آنکه حق تعالی (در سوره نور آیه۲۷) فرموده: **وَ تُسَلِّمُوا عَلىٰ اَهلِها** و تو چون دیـوی دیوانـه که از بند رها شده باشد بی محابا به اندرون در آمده‌ای، و از تحیّت و سلام کـه سـنّت مؤمنـان و مسلمانان و شیوهٔ اهل جَنان است سر باز زدی، و مانند ابلیس لعین و شیطان رجیم کبـر و منـیّ و نخوت و خودبینی را دثار و شعار خود ساختی، و چون سگ دیوانه به گزنـدگی در آمـدی، از دیـدار کریهٔ زشت تو و گفتار ناخوش و زشت خودت عیش و صحبت ما را ناقص کردی، اولی و اَنسب آن است که با این سلامت نفس و کاردانیِ شب گردی دست از خلافت برداری و خلافت و جانشینی رسول ﷺ را به صاحبش گذاری، و عزیزی مناسب این مقام گفته:

تو را چه حدّ که نهی پای بر مقام رسول　۲۰۷　تو را رسد کـه کنـی شـبروی و عیّـاری
چوفرق نیست به پیشت حلال را زحرام　　چرا تـو دسـت از اینکـار بـر نمـی‌داری
تومست باده جهلی،زعقل و هوش‌ملاف　　سخن ز دانش خود چند بـر زبـان آری
بسان عقـرب کاشـان گزنـدگی تـا کـی　　چو مـار دُم زده، تـا چنـد مـردم آزاری

طعن ششم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۳۵ و کامل بهائی ص ۱۴۰)

* درکتاب سواد و بیاض که از کتب سنیان اهل بدعت است در ذکر طبقات مشایخ آمده:
چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمودند: **اَعرَفَکُم بالْمُنافقینَ حُذَیفَة** یعنی داناترین شماست به شناختن منافقان حذیفه، عمر دو بار رفت نزد حذیفه و گفت: پیغمبر تو را از منافقین خبر داده آیا من از آنهایم؟ حذیفه‌گفت: **ما کُنتُ لاَفْشُوا سِرَّ رَسُولِ الله**، یعنی: من نیستم از آن کسانی کـه فاش سازند سرّ رسول خدا را، و اسامی منافقانی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله حذیفه را خبر داده بـود در باب (۱۳ ص ۹۸) کفر آنها که خلفای ثلاثه شیطان باشد ذِکـر شد، و سر کرده آنها عمر بی پدر بود.

طعن هفتم: حمیدی درکتاب جمع بین الصّحیحین ذکرکرده: عمربی‌پدر در ایّام خلافت خود حکم به رجم زن حامله‌ای نمود که زنا کرده بود، حضرت امیر علیه السلام فرمودند: اگر تو را به این زن سلطنت است، نیست تو را سلطنت بر آنچه در شکم وی است. (بحار الانوار جلد ۳۰ ص ۶۷۵)
عمرگفت: لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عمَر، یعنی: اگر نمی بود علی، هر آینه هلاک می‌شد عمر سگ پدر.

طعن هشتم:

* احمد بن حنبل انگل در مسند خود از حسن بصری روایت نموده: (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۶۸۰)
عمر دیوانه، در ایّام امارت و ایالت خود می‌خواست مجنونی را حد زند حـضرت امیرالمـؤمنین علیه السلام فرمودند: حدّش مزن که برداشته شده است قلم تکلیف از دیوانه تا به هوش آید، عمربی پدر گفت: لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عمر، و همچنین درمقدمات چند و مراحل بسیار که از روی جهل احکام از او صادر شده بود مولای مؤمنان او را متنبّه ساخته تا زیاده از **هفتاد نوبت** بر زبان عجز بیان جاری ساخته:
لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عمَر،از گفته او ظاهر می‌شود که فتواهای به غیر حق و راستی داده است
نادم و پشیمان از احکام خود شده به غلط و نادانی خود اعتراف نموده
که احکام و اقوال او بر نهج صواب نبوده است. (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۹۱)

طعن نهم: حمیدی در جمع بین الصّحیحین نقل کرده: (بحار ج ۳۰ ص ۵۸۲ و ۵۹۰ و ۵۹۱)
چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از دار فنا به سرای بقا رحلت فرمودند، عمر جاهل را اشتباه شد که شـاید مردن به آن حضـرت روا نباشد، و ما به گمان آنکه وی مرده چیزی چند کنـیم که او راضی نباشد و ما را به آن امور گناه کار و آثم ساخته به جزا و سزا رساند.

قال علی علیه السلام: اَلظّالِمُ یَنْتَظِرُ العُقُوبَة { ۶۱۰ } ستمگر(همواره) انتظار می کشد عقوبت (کردار خویش) را.

پس به نزد ابی بکرخر رفت و حال با وی گفت، ابابکر این آیه (۳۰ سوره زمر) را خواند: **اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتُونَ**، عمرگفت:گویا من این آیه نشنیده‌ام، پس هردو منافق به اتّفاق به بالین حضرت سیّد المرسلینﷺ آمدند، ابوبکر چادر از روی پیغمبر برداشت و آن حضرت (مسموم) از عالم دنیا رفته بود، روی آن سرور را پوشیده گفت: فَداکَ اَبی وَ اُمّی، پس ابابکر به عمرگفت: **اَلْبَدارِ اَلْبَدارِ قَبْلَ اَلْبَوارِ**، یعنی: **ای عمر بشتاب بشتاب به طلب خلافت** و از مردم بیعت بستان پیش از آنکه علیؑ به این‌کار پردازد و امر خلافت از دست ما بیرون رود. ابوبکرخر و عمربی‌پدر از نزد سیّد البشرﷺ بیرون رفته به فکر بیعت ستاندن و خلافت افتادند چنان که ذکر شد.

*** حکایت:** سیّد مرتضیدر(ص ۴۸) کتاب خصایص‌الائمّهؑ نوشته است: درعهد خلافت عمرپلید مردی تُرک از اهل آذربایجان را شتری چند بود و آنها را به کرایه مـی‌داد و معـاش خـود را از آن می‌گذرانید، ناگـاه شتـران از او یاغی شده سـر به صحرا نهادند و چندان که سعی کرد رام نشدند. مردمان او را راهنمایی کردند که به مدینه رود و **از جانشین رسول خدا** ﷺ در این امر استعانت جوید و از معجزات او یاری خواهد، چون به مدینه آمد او را به نزد عمر بردند، آن جانشین ساختگی رسول ﷺ بر او ترحم کرده کاغذی نوشت: مِنْ عُمَر اَمیرَ الْمُؤمنین اِلیٰ مَرَدةِ الجِنِّ وَ الشَّیاطینِ اَنْ تَذَلَّلُوا هذِهِ الْمَواشی لَهُ، یعنی: این رقعه‌ای است از من‌که امیرمؤمنـانم بـه سـوی متمـرّدان جـنّ و شیاطین نافرمان بردار، باید که چون فرمان امیرالمؤمنین عمر برسد آن مواشی و چهارپایان را ذلیل و فرمان بردار این مرد سازید، و الاّ بر شما (از عقب) غضب خواهم کرد.

ابن عبّاس گوید: در آن مجلس حاضر بودم از این رُقعه غمناک شدم، به خدمت امیرالمؤمنین ؑ آمده حکایت را عرض کردم، آن حضرت فرمودند: به حق آن کسی که دانه را می‌رویاند و آدمی را می‌آفریند که این مرد (که امام زمانش را نمی‌شناسد) به زودی ستم رسیده و آزرده برخواهد گشت. پس مدّتی‌نگذشت‌که دیدم برگشته زخمهایی زشت برسر و رو داشت،از او پرسیدم حال‌تو چون‌شد؟ گفت: به آن صحرا رفتم تا رقعه را نشان‌دادم از میان شتران دو سه تا جدا شده رو به مـن‌کردنـد و مرا در میان گرفته **نزدیک بود که مرا بکشند**، دست به درگاه الهی برداشـته گفـتم: خـدایا شـرّ اینها را از من کفایت کن، و به حسب اتّفاق جمعی از خویشان و برادران رسیده مرا خـلاص کـرده

به خانه بردند، مدّتی به علاج من مشغول شدند تا این زخم‌ها که می‌بینی التیام پذیرفت
پس به نزد عمر ملعون جانشین ساختگی رسول خدا رفته او را خبر کرد، عمر گفت:
دروغ می‌گویی رقعه را به آن‌ها ننموده‌ای، آن مرد به خدا و رسول قسم خورد که حرفی از دروغ
به زبان نیاورده‌ام، عمر بی دین او را از پیش خود رانده گفت: این دروغ گو را بیرون کنید.
ابن عبّاس گوید: او را به خدمت **امیر به حقّ و وصیّ مطلق بردم تبسّمی نموده، فرمود:**
من بتو نگفتم که عن قریب خاسر برمی‌گردد، آن مرد را دلداری نموده گفت:
به آن موضع برو و بگو علیّ علیه‌السلام مرا فرستاده و این دعا را بخوان:
اَللّهُمَّ إنّی اَتَوَجَّهُ اِلیکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحمَةِ وَ اَهلِ بَیتِه الَّذینَ اختَرتَهُم عَلَی العالَمینَ
*** اَللّهُمَّ ذَلِّل لی صُعُوبَتَها وَ اکفِنی شَرَّها فَاِنَّکَ الکافِی المُعافِی الغالِبُ القاهِرُ ***
آن مرد متوجّه مکان زندگی خود شده، سال دیگر دیدیم که آمد و شتران همراه داشت
و به خدمت مولای مؤمنان علیه‌السلام آمد و مبلغی به نزد آن حضرت آورد
که این را از تصدّق سر تو از کرایه شترها یافته‌ام، بر من منّت نه و قبول فرما.
آن حضرت فرمودند: قبول‌کردم و به تو بخشیدم و احوالی که میان او و شتران او گذشته بود آن حضرت به جهت آن مرد بیان فرمودند، آن مرد گفت: به خدا سوگند که گویی همراه من بوده و من چون این دعا خواندم و به نام مبارک آن حضرت تکلّم نمودم، شتران یک به یک می‌دویدند و خوار و زبون من می‌شدند و فرمان من می‌بردند، چنان که هرگز گویا میان من و آنان کدورت و جدایی نبوده، و به دولت شما یا امیرالمؤمنین از قرض و پریشانی خلاصی یافتم، و مبلغی نیز دردست دارم و از خدمت آن حضرت رخصت انصراف یافته بازگشت، و تازنده بود سالی یکبار به حج می‌آمد و مال بسیار از آن شتران بهم رسانید.**(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۵۶۵) * (دعوات راوندی باب اول)**
و آن حضرت فرمودند: **هرکس را از جانب مال و عیال صعوبتی رو دهد و یا مشکلی رخ نماید به این دعا توسّل جوید** البتّه حق تعالی آن مشکل را بر او آسان گرداند، حق تعالی کفایت کننده است هر امری را و آسان کننده است هر مشکلی را، و در خبر است که احوال آن شخص را به عمربی پدر رسانیدند و آن نیز سربار و افزون بر حسدها و بغض‌های او شد.

طعن دهم: عمر ناپاک حجت نامه‌ای که ابوبکر نوشت به امضای خط رسول الله صلی الله علیه و آله
در باب فدک از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و پاره کرد، چنان که در باب پانزدهم بیان گردید
و به دعای آن معصومه مظلومه علیها السلام شکم آن ملعون را **ابولؤلؤ** علیه السلام پاره کردند. (بحار ج ۲۹ ص ۱۹۲)

شکم پاره کردش به تیغ دعـا ۱۵۴ جگر گوشه و بـضعهٔ مـصطفی

دعایش، شد آن خنجر آبـدار ۲۸۰ بدســـت ابولؤلـــؤِ نامـــدار

طعن یازدهم: درکتاب کاشف الحق آمده: عمر زورگو(برای تخریب احکام شریعت) بعضی را بـر بعضی در عطایا تفضیل داد، مهاجر را بر انصار و انصار را برغیر انصار و عرب را بر عجم زیادتی داد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه را برابر می داد، و اینها نیست الاّ بدعت و مخالفت امـر خـدا و رسول، و ناصبیانِ بی دین درکتب خود ذکرکرده اند که عمر بی پدر در تفضیل عطایا اقتدا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمود و آن حضرت در جنگ حنین بعضی را بـر بعـضی تفـضیل داد و بعضی ازآن بی دینان می‌گویند: **عمر مجتهد بود و عمل به رأی خود می‌کرد.**(بحار ج ۳۱ ص۴۶)

ای ناصبی اجتهاد درجائی است که نصّ خدا و رسول در آن نباشد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله غنیمت و عطایا را برابر می‌داد، الاّ در جنگ حنین که بعضی از صنادید قریش را به جهت تالیف قلوب ایشان به اکرامی مخصوص ساخت، و آن را به این قیاس نتوان کرد. (و ص ۱۷۴ ـ ۲۶۲ ـ ۲۶۹ ـ ۵۵۹)

*** رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا پناه میبریم از شرّ شیطان رانده شده، کسی که از شرّ او به خدا پناه برد، خدا او را پناه می‌دهد. و فرمود: آیا می‌دانید همزات (و وسوسه‌های) شیطان چیست؟ این است که بغض ما اهل بیت را در دل شما بیندازد. اصحاب عرض کردند چگونه ممکن است که ما (پس از شناخت مقام و منزلت شما نزد خدا) بغض شما را داشته باشیم؟**

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بغض و دشمنی ما به آن است که با دوستان ما دشمنی کرده و دشمنان ما را دوست بدارید، پس از خدا بخواهید که شما را پناه دهد از دوستی با دشمنان ما و دشمنی با دوستان ما؛ زیرا هرکس محبّت دشمنان ما را داشته باشد، با ما دشمنی کرده ما از او بیزاریم (بلکه) خدای عزّوجلّ نیز از او بیزار است. (بحار ج ۲۷ ص ۵۹)

(اولین کسی که در اسلام اجتهاد کرد عمر بی‌پدر بود) ۳۳۴ ـ ۳۳۵ ـ ۴۸۵

۲۵ ـ ۷۶ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۶ ـ ۳۴۱ ـ ۴۵۹ ـ ۴۷۲

حقّ مظلومان که به ظلم برده شده باشد، مهلت می‌دهد آن را خدای سبحان و وانمی گذارد (عذاب) آن را.

طعن دوازدهم: نیز در آن کتاب آمده: عمر لعین مالیات بر سواد و زمین‌ها تعیین کرد و گفت در عراق مساحت زمین‌ها کردند و به هر هزار متر زمین یک درهم مقرّر کرد، و در مصر و نواحی آن به هر هزار متر زمین یک دینار، چنانچه در **زمان جاهلیّت** مقرّر بود. (بحار الانوار ج ۳۱ ص ۱۵)

طعن سیزدهم: درآن کتاب ذکر شده: عمرکور دل حکم آیه صدقات را باطل ساخت
و حدیث نبوی ﷺ را در این باب رد کرد، و سنّت زکات باطل شد نزد عامّهٔ جهانیان
و جمله عالم حرام خوار شدند و مظالم آن در گردن او بماند تا **روز قیامت.**

طعن چهاردهم: درکتاب تخطئة الانبیاء که از کتب مخالفین است ذکر شده: روزی عمر بی پدر نماز بامداد می‌خواند، چون سلام داد گفت: ای مردمان شما اعاده نماز کنید که من جنب بودم و به سهو نماز گزاردم، عمر بی پدر رفت که غسل کند و صحابه نماز را از سر گرفتند. (وص ۵۳۲)
و چون تابعان و پیروان آن مردود چندین بار این قسم امور قبیحه و غیر مشروعه از او و از آن دو ناپاک دیگرمشاهده کردند، از برای آنکه مبادا خصم بگوید که آنها سزاوار امامت نیستند وکسی که درمسجد رسول خدا ﷺ جُنُب امامت‌کند و نماز به جماعت گزارد ممکن است‌که اکثر اوقات جنب نماز خوانده و یادش نیامده یا اعتنایی نکرده باشد لهذا کتابی تصنیف کردند و **پر و پوچی درهم بافتند** و نام آن‌را **تخطئة الانبیاء** نمودند **خطایی چند نسبت به هریک از انبیاء دادندتا عیوب و ناپاکی‌های خلفای ثلاثهٔ خود را به این وسیله بپوشانند.** (وص۱۴۴ ـ ۲۵۸ ـ ۳۹۴ ـ ۵۳۸)
و اظهر من الشّمس است که هرگز از انبیاء خطایی سر نزده و بری هستند از لوث ذنوب و عیوب و معصومند، و اگر نه میان انبیاء و رعیّت چه تفاوت خواهد بود. (و ص۵۲۶ ـ ۵۳۹ ـ ۵۴۲)
و **بحمدالله که خلفای ثلاثه شیطان به همهٔ عیوب ظاهری و باطنی گرفتار بودند** تا صاحبان هوش و دانش درک نمایند که ایشان داخل رعیتند و قابلیّت خلافت و امامت ندارند. (وص ۳۲۹)

❋ **حکایت:** درکتاب مجالس المؤمنین (ج ۱ ص ۴۸۹) آمده: چون در امامت و خلافت
عصمت در مذهب شیعه شرط است، و **ناصبیان عصمت را در امامت شرط نمی‌دانند**
از برای آنکه به هیچ نحو خطاهای رهبران و پیشوایان گمراه خود را نمی‌توانند پوشانید. لهذا افترا به شیعه نموده‌اند و گفته‌اند: اگر به نزد رافضی خروس بانک کند باید که او دور از خطا باشد

قال علیٌ ؑ: اَلنّارُ غایَةُ الْمُفَرِّطینَ. { ۴۷۸ } جهنّم (آخرین جایگاه و) عاقبت تقصیر کنندگان (در اطاعت قرآن و عترت ؑ) است.

وص ۳۲۱

(معنای عصمت در ص ۱۸)

و یکی از سنیان و متعصّبان اهل بدعت در کتاب خود این سخن لغو را ذکر نموده

* و شیخ عبد الجلیل رازی که از علمای شیعهٔ اثنی عشریه است، در جواب آن ناصبی گفته: بلی چنین است بدون دلیل، که اگر خروسی باشدکه بی وقت بانک کند پیر زن در خانهٔ خود گوید: شوم است، این خروس را بباید کشت، و از اینجا ظاهر می‌شود که پیرزن عارف تر باشد از ناصبی پیرزن گوید اگر خروس خطا کند و بی وقت خواند بباید کشتن تا نماز مردم ضایع نگردد و ناصبی نداند **که اگر شخصی معصوم نباشد دین را تباه می‌سازد پس به امامتش قبول نباید کردن.**

طعن پانزدهم: (بحار ج ۳۰ ص ۵۲۹)

* درکتاب برهان التّنزیل و در مسند احمد حنبل تنبل انگل مسطور است: (عمر دیوانه احمق) منع نمود حضرت رسولﷺ را از وصیّت کردن و دوات و قلم از پیش حضرتﷺ برداشت و هذیان به آن حضرت نسبت داد، چنانکه در باب (۱۵ ص۱۰۷) نص خلفاء ثلاثه شیطان سمت ذِکر یافته.

طعن شانزدهم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶۹ و) حمیدی درکتاب جمع بین الصّحیحین و ثعلبی و طبری و واقدی و بخاری بی بخار و نا مسلم هریک در کتب خود اعتراف به این کرده‌اند، عمربی پدر می‌گفت: **مـا شَـكَكْتُ فـی نُبُوَّة ِ مُحَمَّد قَطُّ اِلاّ يَوْمِ الحُدَيْبِيَّة** یعنی: هرگز(اظهار) شک در پیغمبـری و نبـوّت محمّـد نکـرده بودم چنان (اظهار) شکّی‌که در روز حدیبیّه کردم. وجه اظهار شکّش آن بود که حضرت رسول ﷺ فرموده بود: مکّه را فتح می‌کنم، **فتح در آن سال میسّر نشد و به صلح قرار دادند.**

و عمر منافق گفت: اگر به راستی پیغمبر می‌بود به صلح راضی نمی‌شد، و به خـدمت رسـول ﷺ آمده گفت: مگر تو نمی‌گفتی به مکّه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد؟ (بحار ج ۳۰ ص ۳۳۹ و ۳۴۰) حضرت رسول ﷺ فرمودند: مگر گفته بودم که امسال خواهد شد؟ گفت: نه، به این راضی نـشده به نزد ابابکر پلید رفت وگفت: این مرد پیغمبر است؟ گفت: بلی، گفت: ما برحقّیم؟ گفت: بلی، گفت پس چرا به این صلح راضی می‌شود؟ گفت: او تابع خداست و این صلح بـه فرمـوده امـر خداسـت. پس عمر سگ پدر گفت: **من هرگز (اعتراف به) شکّ در پیغمبری او نکرده بـودم ازآن روزی که (به ظاهر) مسلمان شده‌ام تا امروز.** (وص ۲۶۶ ـ ۲۷۸ ـ ۵۲۴)

* **حکایت:** مشهور است که ملاّ قطب الدّین علاّمه شیرازی هروقت پریشان و بینـوا مـی‌شـد بـه شهری می‌رفت و می‌گفت: **ارمنیم و مسلمان می‌شوم،** به این بهانه مبلغی زر از مردم می‌گرفت

وص ۲۷۲

اَلنِّفاقُ اَخُو الشِّرْکِ {۴۸۳} نفاق برادر شرک به خدای عزّوجلّ است.

قال علی علیه السلام: اَلشَّکُّ کُفْرٌ {۱۰۸} شک کفر است * اَلْمُنافِقُ مُریبٌ {۱۵۴} منافق به (شک و) گمان می اندازد.

روزی شخصی او را در آن حال دید گفت: **تو یک کافری هستی که هرگز مسلمان نخواهی شد.**

طعن هفدهم: (بحار الانوار ج ۳۰ ص ۶۶۵ و) حمیدی در جمع بین الصّحیحین در مسند عمّار ابن یاسر آورده:

مردی در ایّام خلافت عمربی پدر نزد او آمده گفت: من جنب شدم و آب نبود نمی‌دانم که مرا چه باید کرد؟ پس عمر بی دین گفت: هر گاه آب نیابی نماز بجا نیاور. (وص۵۶۴)

عمّار یاسر حاضر بود، گفت: ای عمر ترا بیاد نیست که فلان سفر، مرا به حسب اتّفاق و تو را هم به غسل احتیاج شده بود و آب نبود و تو نماز بجا نیاوردی؟ و من چون گمان داشتم که تیمّم بجای غسل است همه بدن را به خاک باید رسانید به خاک غلطیده نماز خواندم

و چون به خدمت رسولﷺ آمدیم تبسّم نموده، فرمودند: یا عمّار در تیمّم همین قدر بس است که دستها را بر زمین زده پیشانی خود را با هر دو کف دست به آن مسح نمایی.

چون عمّار این حکایت را نقل نموده عمر ملعون قبول نکرد.

عمّار آیهٔ (۴۳ نساء) **فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً** را شاهد قول خود آورد.

در واقع کسی که خود را خلیفهٔ رسول داند و مدّت‌ها در خدمت آن حضرت بوده باشد و مکرّر از آن حضرت شنیده باشد که **اگرآب نباشد تیمّم باید کرد و ترک نماز جایز نیست** و در دفعات مختلف این قسم جاهلانه و خلاف شریعت فتوی دهد،آیا او قابل مسند خلافت است؟ یا آن شخصیتی که سطل آب جهت غسل کردن او از آسمان بزیر آمد؟

✽ چنان که درکاشف الحق به طریق سنیان اهل بدعت و جنایت، از انس بن مالک نقل نموده: صبحی بود که ابابکرخر و عمربی پدر به درِ خانه سیّد بشر حاضر شدند و حضرت رسول ﷺ به آن هر دو گفت: بروید به درِ خانهٔ علیّؑ که من از عقب شما می‌آیم (و ص ۳۷۷)

که آنچه امشب بر او واقع شده از او بشنوید. انس گوید: من نیز همراه رفتم و چون سلام کردیم علی از خانه بیرون آمده فرمود: خیر است آیا چیزی حادث شده؟ ابوبکر گفت: خیر است

در این سخن بودند که پیغمبر خدا ﷺ آمد و فرمود: **یا علی** آنچه امشب بر تو واقع شده برای اینها نقل کن، عرض کرد: یا رسول الله از نقل آن شرم می‌دارم، حضرت رسول ﷺ فرمودند:

وَ اللهُ لايَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ (آیهٔ ۵۳ سوره احزاب)

به درستی که خدایتعالی را از حقیقت و کلمه راست شرم نمی‌آید

❋ شما هم در بیان و اظهار آنچه حق و درست و راست باشد شرم نکنید. ❋

پس مولای مؤمنان فرمود: مرا احتیاج به غسل شد و آب حاضر نبود، حسن را برای آب به راهی فرستادم و حسین را به راهی دیگر، و دیر آمدند و من دلگیر بودم که مبادا به نماز نرسم ناگاه دیدم‌که سقف خانه شکافته شد و سطلی حاضرآمد و حوله‌ای بر سر آن است حوله را برداشتم سطل را پر آب دیدم، از آن غسل‌کردم و به حوله بدن را خشک کردم، پس سطل و حوله به طرف آسمان رفت، و من خود را به نماز جماعت رسانیدم. پس حضرت پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: آن آب کوثر بود و آنکه آورد جبرئیل، و حوله از استبرق بهشت، و سطل از سطل‌های جنّت بود

❋ و کیست مثل تو یا علی؟ و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده ❋

و این حدیث را بسیاری از مخالف و موافق نقل کرده‌اند، و تفاوتی کـه هـست در ایـن اسـت کـه بعضی از طرفین را اعتقاد آن است که جهت وضو ساختن آن حضرت فرود آمـده و بعـضی بـرای غسل کردن روایت نموده اند. **(مناقب خوارزمی ص ۳۰۴) ❋ (مناقب ابن مغازلی ص ۹۴)**

طعن هیجدهم: در کتاب احسن الکبار و نیز در کاشف الحق از کتاب کامل نقل شده: عمربی دین مقام ابراهیم علیه السلام را از آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گذاشته بود نقل مکان نمود، و به موضعی بـرد که در جاهلیّت نهاده بودند و هنوز هست. **(بحار الانوار ج ۳۱ ص ۲۸)**

صاحب‌کتاب‌کاشف الحق فرماید: آن(جابجایی مقام ابراهیم‌علیه السلام) نیز محلّ طعن است، و این عمل ناشی از آن است که افعال رسول الله صلی الله علیه وآله را صحیح نداند یا آنکه طریق جاهلیّت را دوست‌ترداشته باشد، به هر تقدیر مخالفت با رسول‌الله صلی الله علیه وآله مخالفتِ با فرموده الهی است و معنی‌کفر همین است.

طعن نوزدهم: غزالی ملعون در احیاء العلوم کتاب اسرار الطّهاره (ج ۱ ص ۱۲۶) گفته:

(عمر بی دین) با آنکه خود را خلیفهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله می‌دانست وضو می‌ساخت به آبی که در کوزه و آفتابه نصرانیان بود، با آنکه شنیده بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده:

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (سوره توبه آیه ۲۸) و غرض از این افعال شنیعه، استخفاف دین اسلام و (تخریب و تغییر شریعت نبوی و) تقویت دین کفار است و مطلب دیگر نیست.**(الطرائف ج ۲ ص ۱۸۱)**

۱۷۲ هر که بینی ز ناقص و کامل   نیست الاّ به جنس خود مایل ۷۷

❋ حکایت: ابن عبدربّه که از دانشمندان سنیان بی دین است درکتاب عقد آورده:

قال علیٌ علیه السلام : حیاءُ الرَّجُلِ من نَفْسه ثمرةُ الایمان. { ۲۹۳۴ } شرم داشتن مرد از نفس خود، میوهٔ ایمان است.

۵۶۸ ـ ۵۵۵

عمربی پدر عمرو عاص را عامل **مصر** گردانید و خبر دادند که مال بسیار جمع کرده.
عمر مأمور فرستاد که آن مال را از او بگیرند، پس عمرو عاص گفت: زشت گرداند خدایتعالی
زمانی را که عمروعاص عامل عمربی پدر باشد، **به خدا قسم که من دیده‌ام**
که عمر و پدرش هرکدام پشتهٔ هیمه برداشته می‌فروختند. (و ص ۶۴ ـ ۷۴ ـ ۳۸۶)

* این حکایت را ابن‌ابی‌الحدید [1] که از پیروان خلیفهٔ ساختگی ثانی است به این عبارت ذکرکرده: عمروعاص گفت: لعنت به روزگاری‌که من عامل عمربی پدر باشم، والله که او و پدرش راکه هریک عبای‌کهنه‌ای خشن پوشیده بودند که به زانو نمی‌رسید و بر گردن هر یک پشته هیمه بود و عاص پدر من در جامه‌های ابریشمی و ناز و نعمت غرق بود، و الحال عمر(حرامزاده) خلیفه (شیطان) است و من تابع او و باید باشم با آن صورت و سیرت و پستی نسبی‌که برای اوست. **(عقد الفرید ج ۱ ص ۶۴)**

طعن بیستم: درکتاب کاشف الحق مسطور است: عمر لعنة الله علیه حکم کرد کشتیهایی که از مصر گندم و برنج و دیگر چیزها می آوردند تردد نکنند تا اعراب شتران را به کرایه دهند هم مانع رزق کشتی بانان شد و هم باعث گرانی حبوبات شد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۷۸)**

* امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در قیامت مرجئه (**عمریها**) با پیشوایانشان همگی کور محشور شوند، عده‌ای از اُمت‌های دیگر آنها را ببینند، گویند: امت محمّد صلی الله علیه و آله که همگی کورند! من به آنها گویم: اینها از امت (مرحومهٔ) پیامبر نیستند، زیرا آنها دین خویش را تبدیل کردند و تغییر (**شریعت**) دادند، خدا هم آنها را (**کور کرد و**) تغییرداد. **(بحار ج ۲۷ ص ۲۳۵)**

* و فرمود: **سخت‌ترین و بدترین کوری** آن است که فضائل ما را نادیده انگارند و با ما دشمنی ورزند بدون اینکه از ما نسبت به آنها گناهی سرزده باشد. **(بحار ج ۶۵ ص ۳۷)**

(و ص ۴۶ ـ ۱۱۶ ـ ۱۲۳ ـ ۱۳۳ ـ ۱۶۰ ـ ۲۶۱ ـ ۲۶۲ ـ ۲۷۲ ـ ۵۱۰ ـ ۵۱۸ ـ ۵۳۴)

سلام برشما بدانچه صبرکردید*وَالسّلامُ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم*فَنِعمَ عُقبَی الدّار*و چه خوش است عاقبت این خانه
*** حضور امام صادق علیه السلام عرض شد مردم (عامه) می‌گویند: اگر برای امیرالمؤمنین علیه السلام حقّی بود به چه سبب قیام نفرمود تا حقّ خود را از آن مردم بگیرد؟ فرمود: خداوند هیچ کس را به تنهایی مکلّف به جهاد نفرموده مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را، و برای امیرالمؤمنین علیه السلام طرفداران و جمعیّتی که او را در امر ولایت یاری کنند وجود نداشت و خداوند میفرماید: إلا مُتِحَرِّفاً لِقِتالٍ أو مُتَحَیِّزاً إلیٰ فِئَةٍ (سوره انفال آیه ۱۶)(تفسیرجامع ج ۲ ص ۱۳۰)**

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اگر جعفر و حمزه فقط همین دو نفر زنده بودند امیرالمؤمنین علیه السلام (با اهل سقیفه) می‌جنگید.

* (امت کور) *

۳۸ ـ ۱۱۴ ـ ۳۳۲

۱ـ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۱۲ ص ۴۴)

(اشعث ملعون ۲۰۶ * (صبر ۳۸) ۲۹۷ ـ ۲۳۰ ـ ۱۳۵ ـ ۱۷۶ ـ ۵۳۰ ـ ۵۳۲ ـ ۲۸۱ ـ ۲۵۲

عبودیت و اطاعت آل‌محمّد صلی الله علیه و آله با حفظ شریعت و احکام الهی درصبرشان تجلّی نمود

اشعث بن قیس (لعنة الله علیه) به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای پسر ابوطالب وقتی مردم با ابوبکر و عمر بیعت کردند، **چرا شمشیر نکشیدی؟ و قتال و کارزار ننمودی، تا حق خود را بگیری؟**

فرمود: ای پسر قیس! سخنی گفتی، پاسخ آن را گوش کن! **از گرفتن حق نترسیدم، و باکی نداشتم از آن که کشته شوم و با پروردگار خود ملاقات نمایم. و می‌دانستم آنچه نزد خدا است بهتر است برای من از هرچه که در دنیا موجود است لکن عهدی که رسول الله صلی الله علیه و آله با من نمود مانع شد از آنکه دست به شمشیر بزنم و حق خود را بگیرم**

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر داد از ظلم و ستمی که امت بر من می‌کنند.

و هرچه فرمود یقین داشتم و به عین می‌دیدم. عرض‌کردم یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله **عهد** شما چیست؟ و دستور چه می‌فرمایید؟ فرمود: **یا علیّ** علیه السلام **اگر یار و معینی داشتی با ظالمین جهاد کن، وإلاّ درخانهٔ خود بنشین، و خون خود و اهل بیت و شیعیانت را حفظ نما.** (وص۵۳۹)

یا علیّ تو نسبت به من به منزلهٔ هارونی نسبت به موسی. این امت بعد از من مانند بنی‌اسرائیل نسبت به هارون در غیبت موسی هستند. اندکی از آنها پیروی هارون کردند و بسیاری تابع سامری شدند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (به شهادت) وفات نمود مردم با ابوبکر و عمر بیعت کردند، در حالی که من مشغول به غسل و کفن رسول الله صلی الله علیه و آله بودم پس از آن هم عهد کردم عبا بر دوش نیندازم، تا قرآن را جمع کنم، قرآن را جمع نمودم. (و ص ۷ ـ ۱۳۰ ـ ۲۳۸)

سپس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و به خانهٔ مهاجر و انصار بردم و از آنان نصرت و یاری طلبیدم، و خدا را بر آنها شاهد و گواه گرفتم. کسی از آنها مرا اجابت نکرد، جز زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد! از طایفه و عشیرهٔ من هم کسی نبود که مرا یاری کند. حمزه در اُحد و جعفر در موته شهید شده بودند. و عباس و عقیل هم به تازگی اسلام آورده بودند.

و به کفر نزدیکتر بودند تا به اسلام، علاوه بر آنکه دو شخص ذلیل و ناتوان بودند.

این امت مرا خوار شمردند و نزدیک بود به قتل رسانند. من به هارون شباهت نزدیکی داشتم. و به او تأسی نیکویی کردم و عهدی که رسول الله صلی الله علیه و آله (برصبر) نمود قوی ترین حجتی (شرعی و وظیفه ای الهی) برای من بود. (تفسیر جامع ج ۴ ص ۳۷۸)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند عزّوجلّ میثاق و پیمان اولیای ما را گرفته است بر صبرنمودن در دولت باطل. بحار ۵۲ باب۲۹ ح۸۷

طعن بیست و یکم: قالَ ابْنَ اُمّ اِنَّ الْقَومَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقتُلُونَنی

یعنی: ای برادر، این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد مرا بکشند

خوارشمردن هادی امّت و تمسخر نمودن ولی الله الاعظم علی بن ابیطالب علیهما السلام

* عمر بن اُذینه می‌گوید: به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم بر علیه ما (شیعه) احتجاج می‌کنند که: امیر المؤمنین علیه السلام دخترش علیا مخدره امّ کُلثوم علیها السلام را به ازدواج فلان در آورده است.

حضرت صادق علیه السلام که تکیه بر دست زده بودند، نشستند و فرمودند: آیا قبول می‌کنید؟ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دختر مکرمه‌اش را به ازدواج فلان در آورد؟! به درستی که آن گروهی که چنین گمان باطلی داشته باشند، به راه مستقیم و رستگار هدایت نگشته‌اند؛ سپس از روی ناراحتی دستهای مبارکشان را به هم زدند، و فرمودند: سبحان الله آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قادر نبودند بین دستان ناپاک او و دامن دختر پاک سرشت خویش حائل و مانع شوند ؟؟!

نابخردان دروغ می‌گویند، آنچه ایشان یافته‌اند هرگز واقع نشده است.

*** این حدیث مفسّر و معارض و نفی کننده و جوابگوی احادیث یا مطالب تاریخی دیگران است که اگر در کتب خاصّه یا عامّه نقل شده باشد از آنان پذیرفته نمی‌گردد.**

* دکتر محمد امینی نجفی فرزند علامه امینی رحمه الله کتابی تحقیقی در ۸۲۰ صفحه در موضوع دروغ بودن این داستان تألیف نموده‌اند. جهت تحقیق به این کتاب عالمانه تحت **عنوان:**

« **انگیزه‌های دولت‌های اُموی و عباسی در جعل و ترویج**

حکایت ازدواج عمر ـ لعنة الله علیه ـ با حضرت اُم کلثوم علیها السلام » رجوع فرمایید.

در صفحه ۲۳ همین کتاب با مدارک کامل بیان می‌کند که: دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام این حکایت **ازدواج دروغین** را برای تمسخر علیّ علیه السلام و به نیّت لکه دار نمودن کرامت و پاکی خاندان ابوطالب علیه السلام انجام دادند.

*** مَن أحَبَّ علیّاً سُمِّیَ فی السَّماواتِ و الأرضِ أسیرَ الله ***

هرکس علیّ را دوست دارد، در آسمانها و زمین، نامیده می‌شود اسیر خدا

فضائل الشیعه

خوارشمردن امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹ ـ ۳۷ ـ ۴۵ ـ ۱۰۲ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۵ ـ ۱۵۱ ـ ۱۶۶ ـ ۱۶۷ ـ ۱۷۱ ـ ۲۰۷ ـ ۲۳۰ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۲ ـ ۲۵۷ ـ ۲۶۲ ـ ۲۷۰
دروغ شاخدار ۲۰۵ ـ ۳۳۶ ـ ۳۳۹ ـ ۳۵۵ ـ ۳۵۶ ـ ۳۶۷ ـ ۳۹۷ ـ ۴۱۰ ـ ۴۱۲ ـ ۴۱۳ ـ ۴۱۶ ـ ۴۱۸ ـ ۵۵۴ ـ ۵۷۳ ـ ۵۷۵

طعن بیست و دوم: (بحار ج ۳۰ ص ۳۶۴)

* درمسند احمد حنبل انگل مذکور است: وقتی‌که حکم الهی شد به بستن درهای خانه‌هایی‌که به مسجدبود، **همهٔ درها بسته شد الاّ درب خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین**علیه السلام که به حال خود بود و عباس التماس نمودکه ناودانی از بام خانهٔ او بمسجد باشد به‌درجهٔ قبول افتاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به **دست مبارک** به جهت رضای عم نامدار ناودان را نصب کرد، و در وقت ساختن آن فرمودند: هرکه این را بِکَنَد و عمّ مرا آزرده سازد از رحمت خدا دور است. (وص ۱۶۶)

و عمر لعنة الله علیه روزی در ایّام خلافت ظالمانه‌اش از آن جا می‌گذشت، آبی از آن ناودان
به او ترشح کرد، آن ملعون متکبرانه در غضب شده به کندن ناودان حکم کرد.
بعضی از اصحاب که این حدیث را شنیده بودند به یاد آن شرّ المآب آوردند، فایده نکرد
و ارزشی برای فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل نشد
و عباس روی بدرگاه دولت سرای مولای مؤمنان و پیشوای متّقیان علیه السلام کرد.

درگهش قبله حاجات خلایق بودی | **حضرتش مرجع ارباب حقایق بودی**

گریان و نالان عرض حال نمود، حضرت امیر علیه السلام چون عم خود را دلگیر و آزرده دید
به مسجد آمده آنجا ایستاد تا قنبر ناودان را به جای خود نصب کرد و قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله را
خورد که هرکه این را بکند او را به ذوالفقار به دو پاره می‌کنم، و عباس گفت:
خوشا حال کسی که چون تو برادر زاده‌ای داشته باشد، بار دیگر کسی نتوانست نگاه به آن کرد
امّا دوری از رحمت خدا و نفرین رسول الله صلی الله علیه و آله را خلیفه به ناحق دریافت.

طعن بیست و سوم: (الغدیر ج ۶ ص ۱۲۴) * (شرح تجرید قوشچی لعنة الله علیه ص ۴۸۴)

حکم کرد عمر جاهل در حد شُرب خمر به صد تازیانه در حال مستی، و حال اینکه این حد هشتاد تازیانه است و تا مست به حال نیابد و هشیار نشود حد نباید زد، در این جهل و خطای خلیفهٔ ثانی، ناصبیان جواب نامعقولی گفته‌اند که **اجتهاد کرده** بود و موجب طعن نمی‌شود. (وص ۵۲۶ ـ ۵۵۹)

لعن بر آن کس که خشتی کج نهاد | **سقف دین بر پایه‌ای معوج نهاد**
بدعتی در مذهب و آئین فتاد | **تا قیامت کاستی در دین فتاد**

قال علی علیه السلام: اَلْغَضَبُ یُثیرُ کَوامِنَ الْحِقْدِ. {۲۱۶۴} خشم برمی‌انگیزاند کینه‌های نهانی را.

اجتهاد

طعن بیست و چهارم:

واجب ساخت بیعت ظالمانه ابی بکر خر را بر تمام خلق

بی آنکه خدا و رسول ﷺ آن را واجب گردانیده، یا آنکه امر به آن نموده باشند.

آیا عمر به مصلحت عبادالله اعلم از خدا و داناتر از پیغمبر خدا بود؟ یا آنکه خدا و رسول او را نایب خود ساخته بودند که ابوبکر را خلیفه و پیشوای مردمان کند؟ یا آنکه امّت به تمامی تفویض امر خود را به او نموده بودند و او را بر خود حاکم ساخته که هر که را خواهد بر ایشان امام و رهنما سازد؟ که جِد و جَهدش در این امر ظالمانه به حدّی بود که ذریّهٔ رسول و سبط بتول که حقتعالی محبّت و اطاعتِ ایشان را بر جنّ و انس واجب ساخته بیازارد، و حکم بسوزاندن خانه ایشان کند و **محسن** او را سقط نماید و در بر شکم دختر رسول الله ﷺ و سیلی بر روی مبارک او زند تا جبراً قهراً علی علیه السلام را به بیعت ابابکر خر در آورد؟ **(و ص ۳۵ ـ ۱۲۷ ـ ۲۰۹ ـ ۲۲۷)**

و حال آنکه رسول خدا ﷺ از یهودی و نصاری به جزیه راضی شد و فرمودند:

*** به حکم خدا متابعت من بر شما جبراً قهراً واجب است، و عقوبت نکرد کسی ***

*** از آنها را، و امر نفرمود که آتش به در خانهٔ هیچ یهودی و نصرانی‌ای بزنند ***

و با آنکه دیگران بودند از مهاجر و انصار چون سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم که بیعت با ابوبکر خبیث نکرده بودند، **چرا آتش به درخانه یکی ازآنها نزدند؟** و این حکومت ظالمانه و خصومت را مخصوص اولاد رسول ﷺ ساختند،و این جد و جهد عمر بی پدر در خلافت ابابکر منزل سقر از برای آن بود که بعد از آن ملعون، خودش ظالمانه خلیفه شود و اهل بیت رسول ﷺ و زوج بتول را که وارث از جانب خدا و رسول در امر خلافت و امامت بودند از جامعه طرد و محروم سازد:

(تفصیل قضایا در بحار ج ۲۸ صفحات ۳۸ ـ ۴۱ - ۵۱ ـ ۱۷۵ ـ ۲۰۴ ـ ۲۸۵ ـ ۲۹۷ ـ ۳۰۰ ـ ۴۱۱)

گوینـد کـه پیغمبـر مـا رفـت ز دنیـا — میراث خلافت به عمر داد و بـه عثمـان

هرگز ملکان مُلک بـه بیگانـه ندادنـد ۵۸۹ رو دفتر شاهان جهان جمله تو برخوان

با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند ۲۴۳ میراث به منـافق دهـد هـیچ مـسلمان؟

سعدیا روش و قاعده دین در اینست ۱۷۰ لعنت به ابابکر و عمـر مـیکن و عثمـان

آن قوم که زهرای جوان را کشتند * محبوب خدای مهربان را کشتند *** ای وای که با کشتن محسن پسرش * یک سوم سادات جهان را کشتند

(حدیقة الشیعة ج ۱ ص ۳۸۶)

طعن بیست و پنجم: (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۶۶)

درکتاب کاشف الحق آمده: **قدامه بن مظعون** شراب خورده بود (و به روح عمر ریده بود) بـه نـزد او آوردند خواست حدش زند، **قدّامه** این آیه « ۹۳ سوره مائده » را خواندکه **لَیسَ عَلَـی الَّـذینَ آمَنُـوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فیما طَعِمُوا** یعنی: نیست آنانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو کرده‌اند سخت‌گیری و حرجی در آن چیزی که خورده باشد

و عمر جاهل چون این آیه از او شنید از حدّ زدن او در گذشت.

چون این خبر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید فرمودند: **لَیسَ قُدّامَة مِنْ اَهلِ هذِه الایَة**

یعنی: **قدامه** نیست از جمعی که این آیه در شأن آنان واقع شده و او مستحقّ حد است زیرا وقتی که آیهٔ تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند: یا رسول الله حال برادران ما که شُرب می‌کردند در حال اسلام، و حالا شربت مرگ چشیده‌اند، آیا چه خواهد بود؟ این آیه نازل شد.

و چون عمر سگ پدر شنید، **قدامه** را طلبید که حدی بر او جاری کند امّا نمی‌دانست که حدش چند است، مولای مؤمنان علیه‌السلام فرمودند: حد او هشتاد تازیانه است به حکم خدا، و هرکه شرب خمر کرد عقلش می‌رود عقل که رفت هرزه می‌گوید و افترا می‌کند.

حکایت: درکتاب لوامع الانوار آمده از عبدالله بن عمر سگ پدر و او از پدرش عمر خبیـث روایـت کند: در زمان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را چند جمعه بود نمـی‌دیـدم کـه در مـسجد رسول الله برای نماز حاضر شود، با خود قرار دادم که در وقتی کـه حـضرت علـی علیه‌السلام از مـسجد بیرون رود از پی او رفته تحقیق (و تجسس) حال او نمایم. (وص ۴۱ ـ ۱۱۸)

و چون روز جمعه شد و وقت نماز نزدیک شد امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مسجد بیرون رفت، عمرمنـافق گفت: من نیز برخاستم و از عقب او بیرون رفتم تا معلوم کنم به کجا می‌رود، و چون اندک راهـی در خـدمت آن حضرت رفتم در عقب نگاه کردم شهر مدینه را ندیدم، در آن اثنا آن حضرت دعایی خواند و سرپایی بر زمین زد و چشمه آبی نمایان شد وضو ساخت و روانه شد،

و من نیز خواستم که وضو سازم چشمه آب ناپدید شد باوی روانه شدم، ناگاه دیوار شهری دیدم بسیار بلند و آن حضرت داخل شهر شد و من نیز به اندرون شهر رفتم.

دیدم اهل شهر را از پست و شریف و صغیر و کبیر بر او سلام کردند و دست او را بوسیدند

قال علیٌ علیه‌السلام: شَرُّ الآراءِ ماخالَفَ الشَّریعَةَ. { ۵۶۷۴ } بدترین رأی‌ها و اندیشه‌ها رأی و اندیشه‌ای است که مخالف شریعت باشد.

و آن حضرت داخل مسجد شد و بر مصلّی بنشست، و مؤذّن بانگ نماز گفت و علی عليه‌السلام خطبه فصیح خواند و خلایق با وی نماز گزاردند
و بعد از فراغ نماز خلق را وداع کرده از مسجد بیرون رفت.
من با خود گفتم امروز این شهر را تماشا کنم و فردا بروم، آن روز نظاره و تماشا کردم تا فردا چون بامداد شد برخاستم و از شهر بیرون رفتم و یک دو فرسخ دویدم اثر مدینه را ندیدم
در همین اثنا جوانی را دیدم از او احوال پرسیدم که از اینجا تا مدینه طیّبه چند فرسخ باشد؟
گفت: مگر غریبی؟ گفتم: بلی، گفت: این زمان به کجا می‌روی؟ گفتم: به مدینه می‌روم، بخندید و گفت: (ای احمق) زاد و راحله، تو چیست؟ گفتم: نه زاد دارم و نه راحله، لیکن مدینه را می‌دانم که نزدیک است زیراکه دیروز از مدینه بیرون آمدم با ابن عمّ رسول علیّ ابن‌ابی طالب و نماز ظهر را با آن حضرت خواندم و به تفرّج شهر بازماندم که امروز برگردم.
گفت: مگر تو مجنونی یا فکرت ایرادی پیدا کرده است؟(ای دیوانه) از این جا تا مدینه **یک سال و نیم** راه است، عمر لعین گفت: با خود گفتم که این نیز از **سحر بنی هاشم** است که یک سال و نیم راه را به یک لحظه قطع کند و این نیست الاّ سحر، دیگر بار به آن شهر در آمدم و تاجمعه دیگر توقّف کردم، چون وقت نماز جمعه نزدیک شد امیرالمؤمنین عليه‌السلام را دیدم که به مسجد در آمد و به طریق جمعه گذشته امامت خلایق‌کرد و بیرون رفت و من در عقب وی رفتم و روان شدم
بعد از لحظه‌ای داخل مدینه شدیم و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوز نماز نگزارده بود
چون علی را دیده تبسّمی فرموده گفت: نُوشَت باد یابن ابی طالب، و روی با من کرد و فرمود: یابن خطّاب چند روزی است که غایب شده‌ای؟ گفتم: اندک مرضی داشتم
آن سرور فرمود دروغ می‌گویی، آن جمعه با علی از مسجد بیرون و با او در آن شهر نماز گزاردی و این زمان هم از آنجا می‌آئی، و آنچه بر سر من گذشته بود باز گفت گویا با من بوده.
و حضرت فرمودند: یابن خطّاب، اینها از **علیّ بن ابیطالب** عليه‌السلام عجیب و غریب نیست.

شیعه می‌داند سقیفه نقشه بود　۱۲۹　رقص شیطان با خلیفه،نقشه بود
شیعه داند اهل ایمان کیستند　۹　شیعه داند حزب شیطان کیستند
ذرّه‌ای از حبّ شیخین لعین　۵۰۱　اهل اسلام را کند خارج ز دین

طعن بیست و ششم: (بحار ج ۲۸ ص ۳۱۶) ابوبکر انبازی که یکی از علمای عمری است در کتاب خود آورده: روزی عمربی‌پدر در ایّام خلافت ناقص خود درمسجد نشسته و جمعی به گرد او آمده و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن میان آمد، یکی از آن میان جهت خوش آمد عمر گفت: او به خود مغرور و معجب است عمر او را منع کرد و گفت: کسی علی را به این صفتها نسبت نکرده است

❋ و الله اگر شمشیر او نمی‌بود عمود اسلام استحکام نمی‌یافت او **حاکم ترین امّت** است ❋ ودر دین سبقت برای اوست و او صاحب بزرگی و شرف است در دین و چون آن شخص اینها را از عمر منافق شنید گفت: پس چرا او را مقدّم نداشتید؟ عمربی پدر گفت: یکی به جهت **کمیِ سنّ او** و یکی برای آن‌که فرزندان عبدالمطلب را دوست می‌داشت.(وص ۱۴۳ ـ ۱۸۵ ـ ۲۱۰ ـ ۲۵۲ ـ ۳۱۴ ـ ۳۱۵)

و عمر ملعون دروغ و کذب می‌گوید هیچ چیز مانع و باعث نبود **الاّ عداوت جبلّی**

که آن سوءِ ولادت و زنازادگی اوست و حبّ دنیا و جاه و ریاست.

❋ (تفسیر جامع ج ۱ ص ۶۹۷)رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست علی علیه‌السلام و عماریاسر را به جانب اهل مکه بفرستد منافقین‌گفتند: آیا مانند علی را که طفل است بسوی بزرگان مکه میفرستی؟ سپس پیش خودگفتند به خدا قسم،کافربودن ما بهتر است از دین اسلام، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از اهل مکه ترسانیدند. آن حضرت فرمودند: حَسبُنا الله و نعمَ الوکیل و این آیه۷۳ آل‌عمران درتأیید و شأن او نازل شد.(وص ۱۴۱)

مهـر او از سـعادت ازلـی ۸۹ طفل را در رحم سعیدکند
بغض او در مشیمهٔ امکـان ۵۲ نطفـهٔ پـاکرا پلیـد کنـد

طعن بیست و هفتم: (بحار ج ۳۰ ص ۳۶۹) درکتاب لوامع الانوار آمده: چـون عمـر ملعـون خلافـت ظاهری را به ظلم گرفت و دست ستم و تعدّی بر اهل بیت رسـالت صلی‌الله‌علیه‌وآله و کافّـهٔ خلایـق گـشود، چنانکه مردم از دست او به فغان آمده تظلّم نمودند و او را از این جهت ترسـی و هراسـی بـه هـم رسید، و هرگز درهنگام شب بیرون نیامدی و به مسجد نرفتی و از زیر زمین نقبی(تونل) کنده بـود و بیشتر از آنجا به مسجد تردد می‌نمود تا صبح روشن نمی‌شد به مسجد نمی‌رفت و (برای تخریب و تغییر شریعت) این حدیث را جعل و افترا کرد: صَلُّوا بِاخَرِ الْفَجرِ فَاِنّهُ اَعظَمُ لِلاَجـرِ یعنـی در آخـر وقت صبح نماز بگزارید که آن بزرگتر است به اجر و ثواب، این **حدیث ساختگی** و شیطانی را بهانه کرد تا هوا نیک روشن شود و آن بی دین تواند آسوده به مسجد رود. (و ص ۵۶۴)

طعن بیست و هشتم: **(بحار الانوار ج ۳۰ ص ۶۳۹)**

❋ در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید آورده: مغیرة بن شعبه زنا کرده بود، چون گواهان آمدند که گواهی دهند، گواه چهارم را **عمر بی دین تعلیم داد که کتمان شهادت کند،** چون چهارمی به تعلیم او کتمان شهادت کرد و ابا نمود، آن **سه نفردیگر را حدّ زد**که **گواهی دروغ** داده‌اند.

(۱) و در این عمل چند امر قبیح و خلاف قرآن از او به عمل آمده به ظهـور رسـید، یکـی معطّـل کردن حکم خدایتعالی و حدّ نزدن مغیره با آنکه به حسب الشّرع اجرای حکم الهی بر او واجب بود (۲) و یکی آنکه آن **سه گواه را که درست شهادت داده بودند بی گناه حد زده،** (۳) و یکـی آنکه مانع گواهی دادن چهارمی شدن، و تابع هوای نفس‌گشتن و رضای مغیرهٔ ملعون مردودِ فاسق را بر رضای خدا و رسول اختیار کردن، و وضع حدّ در غیر موضعش نمودن، و بعد از آن تا زنده بود هرگاه مغیره را می‌دید می‌گفت: می‌ترسم بواسطهٔ حمایت تو سنگی از آسمان بر سر من فرود آید.

و قاضی القضاة که یکی از دانشمندان بی دین عمری است جواب گفته است که عمر ولد الزنا نخواست که مغیره (منافق) در میان مردم رسوا شود، حیله‌ای کرد که حدّ را از او بگذراند.

و سیّد مرتضی قدّس سرّه در جواب گفته است: آیا جایز است به جهت آنکه یک نفر مستحق عذاب و گناه کار رسوا نشود سه نفر بی‌گناه را تهمت زنند و رسوا کنند، و سه نفر صادق را بی‌گناه حد زنند که **یک نفر زانی را از حدّ خلاص کنند،** و حدودی که خدا و رسول واجب گردانیده باشند به حیلهٔ نافرمانی و ظلم دفع کنند، **عذر بدتر ازگناه،** جواب قاضی القضات است امّا چه کند، منکر مطاعن خلیفه ناحق خود نمی‌تواند شد زیرا در همهٔ تواریخ مسطور است و **جوابی ساختگی** به غیر از این ندارد.**(و ص ۲۴۶)**

طعن بیست و نهم: **(ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۲۶۲)**

آنکه عمر ملعون در مدت عمر خود در ظاهر اسلام، خواست که سورهٔ بقره را یـاد گیـرد مقـدورش نشد، امام و رهنمای ناصبیان بهتر از این خوب نیست که در مدّت عمر یک سوره را یـاد نگیـرد و فضل و دانش (مخرب و تغییر دهندهٔ شریعت) زیاده از این نمی‌باشد. **(و ص ۷ ـ ۳۰۹)**

حکایت: درکتاب کشف الغمّه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که روز جمعه‌ای عمر بی پدر لعنة الله علیه در منبر بود که پدرم حسین بن علی علیهما السلام

داخل مسجد رسول شد، در مقابل عمر ایستاده فرمودند: **اَنْزِلْ عَنْ مَنْبَرِ اَبی**

*** فرود آی از منبر پدر من که تو شایسته و لایق این مکان نیستی ***

عمر به گریه درآمد و گفت: راست گفتی ای حسین که این منبر پدر تو است نه منبر پدر من، و در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمودند: یا عمر خیال نکنی که آنچه حسین گفت بـه تعلـیم من بود، و این که گفته، به سخن و فرمودهٔ من به ظهور نیامد. (و ص ۱۵ ـ ۲۱۱)

عمر منافق گفت: راست گفتی یا ابا الحسن من تو را باین متّهم نمی‌سازم.

آن گاه عمر از بالای منبر فرود آمد و حضرت امام حسین علیه السلام را برداشت و بر بالای منبر برد و به یک جانب خود جای داد و خطبه می‌خواند آن گاه گفت: ای حاضران بدانید و آگاه باشید که من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که عترت و اهل بیت مرا محترم و مکرّم دارید

*** و ایشان را میازارید، لعنت خدا بر کسی باد که آزار ایشان کند ***

* سخن حقّی بر زبان آن ملعون جاری شده است که خود را بر بالای منبر لعن کرده است *

طعن سی ام: (نماز تراویح) در جمع بین الصّحیحین آمده و حمیدی از مسند ابی هریره نقل کرده: نماز نافلهٔ شهر رمضان در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در ایّام خلافت ابابکر خر مردم فُرادی خواندند و به جماعت نمی‌گزاردند، و شبی از شبهای رمضان المبارک عمر بی دین به مسجد آمد دید که مردم به نماز نافله مشغول هستند گفت: نافله شب رمضان را به جماعت بگزارید، و شب دیگر آمد دید که چراغها روشن است و مردم صفها بسته‌اند و نافله شب رمضان را به جماعت می‌گزارند، پرسیدکه چه چیز است؟یکی گفت:مردمان نماز سنّت مستحبی را به جماعت می‌خوانند. گفت: **بِدعَةٌ وَ نِعمَ بِدعَةٌ**، بدعتی است که بهم رسید و (برای تخریب شریعت) خوب بدعتی است.

* درکتاب مجلّی مرآت المنجی آمده: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایّام خلافت ظاهری خود یکی از شبهای ماه مبارک رمضان داخل مسجد کوفه شد، دید که مردم اهل کوفه نماز نافله ماه مبارک رمضان را به جماعت می‌گزارند، پس حضرت امام حسن علیه السلام را امر فرمودند:

*** تازیانه برداشته مردم را متفرّق سازد ***

و حضرت امام حسن علیه السلام به فرمودهٔ مولای مؤمنان عمل نمود،

آن جماعت از در مسجد روی به فرار نهادند و در آنحال فریاد می‌کردند و می‌گفتند: وا عُمَراه.

قال علی علیه السلام: دُوَلُ اللِّئَامِ مِنْ نَوائِبِ الاَیّام {۵۱۱۶} (قدرتمندی و دولتهای لئیمان، از مصیبت‌های روزگار است.

۱۳۲ ۵۶۴ (بحار الانوار ج ۳۱ ص ۷ تا ۱۵)

طعن سی و یکم: و نیز در آن کتاب روایت است: عمر بدعت گذار، چاشتی داخل مسجد شد، مسجد را خالی از مردم یافت، امر نمود(به فرمان شیطان)که مردم در چاشت نماز کنند و آن را نماز ضحی نام نهاد، و حال آنکه حضرت رسول ﷺ فرمودند: **اَلصَّلوةُ بِاللَّیْلِ فی شَهرِ رَمضان عَنِ النّافلَة جِماعَةٌ بِدعَةٌ، وَ صَلوةُ الضُّحیٰ بِدعَةٌ وَ کُلُّ بِدعَةٍ ضَلالَةٌ وَ کُلُّ ضَلالَةٍ سَبیلُها اِلَی النّار** یعنی: **نماز سنّتی و مستحبی** درشب رمضان **به جماعت بدعت است** و نماز چاشت بدعت است و هربدعت گمراهی است، و هر گمراهی‌ای می‌برد صاحب خود را به جهنّم و این **دو بدعت** را آن گمراه بی ملّت (برای تخریب شریعت) درمیان ناصبیان پلید یادگار گذاشت. **(بحار ج ۳۱ ص ۷ تا ۱۵)**

طعن سی و دوم: عمر بی پدر، روش قرار داد که مردم در سفر، روزه ماه رمضان بگیرند.

در زمان حضرت رسول ﷺ و ایّام حکومت ابابکر خر و اوایل خلافت غاصبانۀ عمر، بفرموده حضرت رسول ﷺ هیچکس **در سفر روزه ماه رمضان** نمی‌گرفت، و این بدعت در زمان عمر بی پدر بهم رسید و این **فعل حرام تا روز قیامت** از او یادگار ماند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۷۷)**

طعن سی و سوم: **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۷۷)**

عمر بی پدر، چون هدف نهانی و درونی‌اش تخریب احکام شریعت بود امرکرد که **نماز را در سفر** تمام بخواند و قصر نخوانند**(و ص ۳۲۳ ـ ۵۶۴)**

هر چند صحابۀ رسول او را منع نمودند که در زمان پیغمبر ﷺ و در زمان خلیفه اوّل تا حال مردم در سفر نماز را قصر می‌کردند و حکم خدا و فرموده رسول آن است که نماز را در سفر تمام نکنند فایده‌ای نکرد، و این **بدعت** و مخالفت حکم خدا و رسول ﷺ از او یادگار ماند.

حکایت: درکتاب نُزهة الکرام آمده: روزی سیّدکاینات ﷺ فرمودند:یکی از اهل بهشت امروزخواهد آمد و سؤال خواهد کرد از چیزی که مبهم است و اظهار آن لازم، و چون لحظه‌ای گذشت اعرابی بر شتر سوار به در مسجد حاضر شد و شتر خود را خوابانیده و داخل مسجد شد **(و ص ۱۴۰)**

و بعد از سلام گفت:کدام یک از شما رسول خدایید؟ حضرت رسول ﷺ را به او نشان دادند.

آن عرب گفت: یا رسول الله من دیشب تلاوت کلام مجید می‌نمودم به این آیه رسیدم

وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ الله جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا (آل عمران ۱۰۳)

آمده‌ام از شما بپرسم حَبلِ الله کدام است که خدایتعالی امر فرموده دست در آن زنید و از پیروی آن متفرّق و پراکنده نشوید و بر مردمان فرض کرده است که دست در آن زنند؟ پس حضرت رسول ﷺ دست مبارک بر دوش حضرت **امیرالمؤمنین** علیه‌السلام گذاشته فرمودند: این **علی** است حبل الله که خدایتعالی در قرآن مجید امر فرموده دست بر دامن محبّت او زنید و تمسّک به او جویید که حق با اوست، پس به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده میان هر دو کتف او را بوسید و گفت: خدایا من دست بر حبل المتین تو زدم چنانکه تو فرمودی خدایا تو او را ولیّ و شفیع من گردان، پس اعرابی حضرت علی علیه‌السلام را وداع کرده بازگردید. عمر حقه باز، از دنبال اعرابی از مسجد بیرون رفت، در وقتی که اعرابی می‌خواست که بر شتر سوار شود به او رسید گفت: مرا با تو حاجتی است. اعرابی‌گفت: (تفسیر جامع ج ۱ص ۶۵۴) چه حاجت داری؟ عمربی پدر گفت: از حضرت رسول ﷺ شنیدم که در حقّ تو گفت:

*** تو از اهل بهشتی می‌خواهم که از برای من دعا کنی***

اعرابی گفت: **حمد** و ثنای خدای را که مرا **هدایت** نموده و از اهل بهشت شدم (ای عمر تو دیوانه شده‌ای که توسل به خدا و رسول و امیرالمؤمنین را رها کرده‌ای و تو) بی توجهی می‌کنی به حبل المتین که علی بن‌ابی طالب علیه‌السلام است و در پیش شماست و از من التماس دعا می‌کنی؟ بازگرد و دست بر دامن حبل الله علی علیه‌السلام بزن و از او بخواه که در حق تو دعا کند. (وص ۱۰ ـ ۵۵۳)

گرفته پرتو نور علی عالَم را لیکن ۲۵۰ ندارد بهره از خورشید تابان، دیده اعمیٰ

پس اعرابی‌که هرگز پیغمبر ﷺ را ندیده بود، **چون طالب حق بود** به یک‌گفته رسول **هدایت‌یافت** و از اهل بهشت شد، و عمر منافق و امثال او لعنة الله علیهم که سال‌ها درخدمت رسول خدا بودند از بد طینتی و بد ذاتی و بغض و عداوتی که با مولای مؤمنان علیه‌السلام داشتند خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند. (تأویل آلایات الظاهره ص ۱۲۳)

شیعه مـی‌دانـد ولـی الله کیـست	**جانـشین بعـد رسـول الله کیـست**
شیعه مـی‌دانـد عـدوّ الله کیـست	**درجهنم صاحب یک چـاه کیـست**

فرمانبرداری کنید فرمان خدا را و فرمان ولیّ او را، پس به درستی که هرگز گمراه نشوید با این فرمانبرداری (از آل محمّد ﷺ).

قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: سَلِّمُوا لِاَمْرِ اللهِ وَ لِاَمْرِ وَلِیِّهِ، فَاِنَّکُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلیمِ. { ۵۶۰۶ }

طعن سی و چهارم: **اجتهاد در مقابل نص** (بحار ج ۳۱ ص ۴۰)

درکتاب کاشف الحق آمده: عمر لعنة الله علیه (برای تخریب احکـام شـریعت) مـسائل **میـراث را تغییر و تبدیل‌کرد** و به صرافت طبع نحس خود، خلاف حکم خدا و فرمودهٔ رسول، احکام میراث را تغییر داد، و در این باب بدعتی چند قرار داد که در میان اهل سنّت عمری شایع و مستمر است. از آن جمله: اَبعد را با اَقرب شریک ساخت، و خلاف حکم خدا نمود کما قال الله تعالی: (احزاب ۶) **وَ اوُلُوا الاَرحامِ بَعضُهُم اَولیٰ بِبَعضٍ** و به عمّ میراث داد و عمّه را از میراث منع نموده، و پسر عم را میراث داد و دختر عم را از میراث محروم ساخت، و پسر برادر را میراث داد و دختر برادر را منـع نمود، و پسر پسر را داد و دختر پسر را منع نمود، و هم چنین میراث به فرزندان عم داد و فرزنـدان خال را محروم ساخت، و اینها کلاً **طریق ایّام جاهلیّت** است که زمان ایّام جاهلیّت قبل از ظهور اسلام باشد، و این (تخریب احکام شریعت و) اعمال جز نفاق و عناد به خدا و رسول ﷺ نیست.

طعن سی و پنجم: در کتاب کاشف الحق آمده: در ازدواج دائم، عمر حرام زاده چند بدعت قرار داد و احکام آن را تغییر و تبدیل نمود، و چند مسئله از خود تراشید که هیچ سفیه و نادانی آن را قبول نکند الاّ پیروان و متابعان بی دین او که چشم و دل آنها از متابعت آن بی ایمان **کور و اعمی** شده در وادی بدعت و ضلال و هلاکت افتاده‌اند.

طعن سی و ششم: عمر بی پدر عداوت و دشمنی به حضرت امیرالمؤمنین و اهلبیت طیّبین علیهم السلام

* او نمود و **عداوت اهلبیت نبوّت و رسالت را در دلهای مردمان رسوخ داد** *

و آنچه مقدور و مُمکنش بود در کوچک شمردن خاندان نبوّت به تقصیری از خود راضی نشد چنانچه بعضی از آنها در این رساله به مقتضای مکان ذکر شده. (و ص ۱۰۹ ـ ۱۷۱ ـ ۲۵۲ ـ ۲۹۷ ـ ۲۹۸)

طعن سی و هفتم: درکتاب لوامع الانوار مذکوراست: چون عمرملعون دیوان خلافت را بر پای‌کرد دفتر را طلبید به اول جریده نام نامی و اسم گرامی امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نوشته و از برای هر یک پنج هزار(۵۰۰۰) دینار زر طلا مقرّر کرد که هر ساله بدهند چون چند روزی بگذشت از آن پشیمان گشته، صحیفه را طلبیده نام گرامی ایشان رامحو کرد و گفت: اگر این زر را ایشان بگیرند سال به سال قوّت و شوکت پیدا کنند و آنگاه در مقام طلب خلافت و ریاست در آیند، پس سزاوار آن است که به ایشان چیزی ندهند.

قال علی علیه السلام: قَدْ خاضُوا بِحارَ الْفِتَنِ، وَ اَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ، وَ تَوَغَّلُوا الْجَهْلَ، وَ اطَّرَحُوا الْعِلْمَ. {۶۷۰۱}

و ص ۱۰۸ ـ ۱۱۶ ـ ۱۵۵ ـ ۲۴۵ ـ ۲۵۰

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام آن کار را شنید، به عمر منافق گفت: تو به دست خود نامهای ما را نوشتی بعد از آن نام خود را ثبت کردی در آن صحیفه؟ عمربی پدرگفت: بلی، آن حضرت فرمودند: **الحمدلله** احسانت را به دست خود محو کردی و ما ممنون احسان تو نگشتیم، دیگر بار صحیفه را آورده نام ایشان را نوشت امّا چیزی به ایشان نداد و بیت المال را بی موضع صرف می‌نمود.

❋ **حکایت:** درکتاب بحرالمناقب از کتاب مناقب خطیب که یکی از کتب معتبرهٔ اهل سنّت عمری است ذکر شده: دو اعرابی به نزد عمربی پدربه محاکمه آمدند، عمر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یا ابا الحسن اِقْضِ بَیْنَهما، یعنی: ای ابا الحسن حکم فرما میان ایشان. **(و ص ۱۴۲)**
چون آن حضرت به احدی از ایشان حکم کرد، آن دیگری به عمربی پدرگفت: این حکم میان ما؟!
پس عمرمنافق برخاست و گریبان آن کس را گرفت بر حلق او پیچید و بر زمین زد و گفت:

ما تَدری مَنْ هذا؟ هذا مَولایَ وَ مَولی کُلِّ مُومِنٍ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ مَولاهُ فَلَیسَ بِمُؤمِنٍ.

نمی‌دانی تو که این کیست؟ این مولای من و پیشوای هر مؤمن است و هرکه او مولا و پیشوای او نیست، آن شخص مؤمن نیست و از اهل کفر است. **(بشارة المصطفی جزء ۷ ح ۴۸)**

طعن سی و هشتم: اعتراض به رسول الله صلی الله علیه و آله (و ص ۲۶۵ ـ ۲۶۷)

درکتاب کشف الغمّه از جابربن عبدالله انصاری روایت است: در محلّی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ طایفه هوازن برگشت و در طایف به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید

❋ حضرت رسالت پناه خلوت ساخت و با امیرالمؤمنین راز و اسرار بسیار گفت. ❋

و چون زمان مکالمهٔ پیغمبر با امیرالمؤمنین حیدر امتداد یافت، عمر بی پدر اعتراض نموده و آواز برداشت و گفت: **یا رسول الله چرا تو با علیّ خلوت می‌کنی؟**

و با او چندین راز می‌گویی و ما را در آن دخل نمی‌دهی و آگاه نمی‌سازی؟

رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عمر بدان و آگاه باش که **خدایتعالی با علیّ راز می‌گفت نه محمّد.**

ببین که جسارت و شقاوت آن منافق ملعون و حقد و حسد او در چه مرتبه است که به این نوع و روش با سیّد بشر صلی الله علیه و آله گفتگو نماید و از خدا و رسول، شرم و حیا ندارد.
و این چنین کسی به یقین از ایمان بری و بی بهره است و درک اسفل مقام و ماوای او است.

طعن سی و نهم: (طبقات الکبری ج ۳ ص ۲۸۹)

(عمرکون پاره) امام سنیان، مرض اُبنه داشت و افلح غلام او در خدمت او ایستادگی می‌نمود و به این علّت و مرض مبتلا بود و این عمل قبیح و **(سنت عمری)** فعل شنیع **(از کرامات امام سنیان است که آن را)** در میان ناصبیان مخنّث به یادگار گذاشت، چنانچه بعداً ذکر خواهد شد.
(سنت عمری یعنی چه؟ هرجا در این کتاب سنت عمری گفته شده، منظور همین اُبنـه‌ای بودن عمرکون پاره و سایربدعت هایی است‌که برای تخریب و تغییر احکام شریعت، در دین قرارداده و فقاهت واحکام انبیاء علیهم‌السلام در دین را به جنایت و وقاحت تبدیل نموده‌اند)
(به صفحات۲۳ ـ ۶۹ ـ ۷۲ ـ ۱۱۶ ـ ۲۳۹ ـ ۳۱۷ ـ ۴۹۵ ـ ۵۲۳ ـ ۵۴۲ ـ ۵۶۱ ـ ۵۶۹ ـ ۵۷۱ ـ ۵۷۴ ـ ۵۷۸ رجوع شود.)

طعن چهلم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۷۸)

* درکتاب کاشف الحق آمده: عمرِ جاهل، شهادت مملوک را رد کرد و به این **بدعت** امر نمود که در شرع شهادت ایشان را قبول نکنند هر چند بر قول و گفتهٔ ایشان اعتبار باشد.

طعن چهل و یکم: حمیدی در جمع بین الصّحیحین از چندین طریق از مسند عبدالله بـن عبّـاس نقل کرده: طلاق در عهد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و در مدت امـارت ابـابکر و دو سـال هـم در زمـان حکومت عمر به این طریق بود که اگر در مجلس سه لفظ طلاق می‌گفتند به **یکی** حساب می‌شد.
عمر بی پدر برای تخریب احکام شریعت گفت: این کار بر مردمان دراز می‌شود، **سـه طـلاق را در یک مجلس** قرار داد، و تا حال این **بدعت** در میان اهل سنّت عمری مانده، به همین که شخص بگوید اَنْتِ طَلَقَ ثَلثَ طَلَقاتِ یا سه بار بگوید اَنْتِ طالِق، سه طلاق واقع می‌شود. (بحار ج ۳۱ ص ۲۶)
پیشوا و رهنمای ناصبیان چنین بایدکه باعث شقاوت‌گردد و خلاف حکم خدا و فرموده مصطفی نماید از جهت آسانی تابعان خود، و کارها را بر آنان آسان کند تا سریع به جهنم واصل شوند.

طعن چهل و دوم: در اکثر کتب طرفین ذکر شده: دو زن را بر سر طفلی نزاع بود، چون عمر را خلیفهٔ رسول می‌پنداشتند به نزد او رفتند که میان ایشان حکم کند، فکر بسیاری کرد هیچ راه اصلاح و چاره‌ای نتوانست کرد. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۶۷)
آن زنان را به خدمت حلاّل مشکلات و مفرّج کروب، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد.

(فهرست تغییر احکام ص ۱۱۶)

۹۲ ـ ۱۱۶

اَلْغفلةُ طَرَبٌ {۲۲۱} غفلت (و بی خبری) سبب فرحناکی است * اَلشَّهْوةُ حَرَبٌ {۲۲۴} خواهش(نفس) سلب کننده (توفیقات) است.

وص ۵۶۱

آن حضرت اول زنان را نصیحت کرد، راست را نگفتند، قنبر را فرمود ارّه بیار، پرسیدند ارّه را از برای چه طلبیدید؟ امیرالمؤمنین فرمود: طفل را به دو نیم کرده هر نصفی را به زنی دهم چون این کلمه را شنیدند، یک زن گفت راضی شدم، دیگری گفت: الله الله یا امیر المؤمنین اگر البتّه چنین خواهی‌کرد من از سهم خود گذشتم و به او بخشیدم. حضرت علیه‌السلام فرمودند:
الله اکبر، فرزند از آن زن است که بر این طفل ترحُّم نموده و از سرِ سهم خود گذشته
پس آن دیگر هم اعتراف نموده هر دو حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دعا می‌کردند و می‌رفتند.

از گُلْ شَـنِیان، دودهٔ گُلخـن مطلـب ۵۳۲ از جوهریان، مهره و سـوزن مطلـب
جزگـوهر مهـر علـیم نیـست متـاع ۵۸۳ خر مهـرهٔ مِهـر عمـر از مـن مطلـب

طعن چهل و سوم: در فصول الحق مسطور است: حمیدی در جمع بین الصّحیحین نقل نموده: چون عبدالله ابی سلولِ منافق فوت شد، پسر او به خدمت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده در خواست نموده که بر او نماز بخواند، و چون آن حضرت برخاست، عمر بی پدر منافق دامن سیّد کاینات را گرفت که آیا نماز خواهی خواند بر او؟ به درستی که پروردگار تو، تو را نهی فرموده.

۳۶۳

پس آن حضرت فرمود: خدایتعالی مرا مخیّر گردانیده. **(بحار ج ۳۰ ص ۱۴۸ و ۳۴۱)**

ای ناصبی بی دین آیا پیغمبر خدا برابر عمربی پدر نمی‌دانست، که عمرِ جاهل منافق آن حضرت را یاد دهد که خدای تبارک و تعالی نهی فرموده تو را از نماز منافقان؟ و آیا لایق حال رسول است که دامن او بگیرند و تعرّض نمایند؟ و آیا این ایذاء حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؟
و آیا فراخور شأن آن حضرت است اعتراض نمودن و سخن درشت در روی آن حضرت گفتن؟
و این افعال قبیحه و اعمال ردّیه با جانشین شدنِ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و منصب امامت و خلافت هرگز سنخیت و مناسبتی نداشته باشد. **(الطرائف ج ۲ ص ۱۵۲)**

طعن چهل و چهارم: حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت نموده:
پدرم در احد شهید شد و او را قرض بسیار بود و حایطی (محصولات خوراکی) که مانده بود به قرض او وفا نمی‌کرد و کسی نمی‌خرید. به خدمت سیّد بشر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدم و عرض احوال نمودم آن حضرت برخاست و به آن حایط (محل گندم و خوراکی‌ها) آمد و دعا فرمودند، برکت بسیار بهم رسید و از حاصل آن دعا قرض پدرم داده شد و برای ما چیزی بسیار باقی ماند

قال علیٌ علیه‌السلام: کلُّ مُنافِقٍ مُریبٌ. { ۶۸۵۵ } هرمنافقی، مُریب (و مضطرب) **است** (که آیا کار منافقانه‌اش به هدف می‌رسد یا نه؟).

و چون دیگر بار به خدمت آن حضرت آمدم و صورت حال و **آثار برکت دعا** را عرض نمودم
آن حضرت در میان قوم رو به عمر پلید کرد و فرمودند: ای عمر بشنو. (این معجزه را)
عمر منافق گفت: ما نبودیم درآنجا (که ببینیم،) به تحقیق و یقین بدانیم که پیغمبری تا امروز
به خدا که تو (فعلاً) پیغمبری. **(فتح الباری ج ۵ ص ۲۷۹) * (الطرائف ج ۲ ص ۱۵۵)**
از این روایت که دانشمندان این طایفهٔ گمراه و این گروه عاقبت تباه نموده‌اند، ظاهر می‌شود
که بر پیغمبر ظاهر بود که عمر پلید منافق، **شک در نبوت او دارد**که او را مخاطب نموده
به او فهمانید که بدی باطن تو بر ما پوشیده نیست، و از کلام نافرجام عمر ظاهر است
که تا حال ما پیغمبری تو را قبول نداشتیم و الحال تو را پیغمبر می‌دانیم
و الحق آیا چنین منافق بد اعتقادی لیاقت منصب خلافت دارد؟ **(و ص ۲۴۷)**

طعن چهل و پنجم: در فصول الحق ذکر شده: ثعلبی در تفسیرش نقل نموده:
رسول ﷺ فرمودند: طوبی درختی است در بهشت که **اصل آن در خانه علیّ**
و درخانه هر مؤمنی شاخی از آن باشد.
و نوبتی دیگر فرمود: طوبی درختی است در بهشت که **اصل آن در خانه من** و درخانه
هرمؤمنی از آن شاخی باشد. عمربی پدرگفت: یک بار گفتی اصل آن در خانه علی باشد
و حالا می‌گویی اصل آن در خانه من باشد؟
آن حضرت فرمودند: **خانه من و علیّ یکی است.** **(و ص ۱۶۶)**

ای ناصبی ای‌کافر به عمربی پدر بگو، ای عمر مرتد تو را چه نسبت که اعتراض کنی
و بی ادبانه به آن حضرت سلوک کنی؟ و این قسم گفتگو از کسی ناشی نمی‌شود
مگر از منافق و بی معرفت و آنکه به وحدانیّت خدا و نبوّت مصطفی ﷺ اقرار نداشته باشد.

طعن چهل و ششم: در فصول الحقّ نقل شده، حضرت رسول ﷺ فرمودند: کسی که در حج
سیاق هَدْی(قربانی همراه) نیاورده، باید مُحِلْ و از احرام بیرون رود، و عمربی پدر تخلّف قول و
حکم رسول الله ﷺ نمود، آن حضرت فرمودند: چرا تحلیل نکردی و از امر من تخلّف نمودی؟
عمر بی پدرگفت: سوگند به خدا تحلیل نکنم تا تو محـرم باشـی. **(بحار ج ۳۰ ص ۵۹۴)**
پس حضرت رسول ﷺ فرمود: تو به این امر ایمان نیاوری تا بمیری. (و به درک واصـل شـوی)

طعن چهل و هفتم: **اعتراض به رسول الله ﷺ** **(الطرائف ج ۲ ص ۱۵۱)**

* در جمع بین الصّحیحین از عایشه شترسوار نقل شده: رسول الله ﷺ تاخیر در نماز عشا فرمود: عمر دیوانه فریاد کرد که نماز دیر شد و زنان و کودکان در خواب شدند. **(و ص ۲۳۲ ـ ۲۶۳)**

پس حضرت رسول ﷺ بیرون آمد و فرمودند: **نیست برشما که رسول را بر نماز ایذا کنید.**

ای ناصبی بی غیرت اگر عمر اقوال و افعال نبی را حجت می‌دانست و ادب و حرمت رسول ﷺ را واجب و لازم می‌شناخت و منافق نمی‌بود

چرا خِطاب به آن حضرت می‌کرد به عنوان توبیخ و اعتراض؟

طعن چهل و هشتم: **(بَلِ الانسانُ عَلیٰ نَفسِهِ بَصیرَةٌ * وَ لَوْ اَلقٰی مَعاذیرَهُ ـ۱۴ و ۱۵ سوره قیامت)**

* نیز در آن کتاب از ابی برده عامربن ابی موسی اشعری نقل شده: **عبدالله عمر** بی پدر به من گفت: که آیا می‌دانی که پدر من به پدر تو ابی موسی اشعری چه گفت؟ عامر گفت نمی‌دانم. عبدالله گفت پدرم به ابی موسی گفت: آیا گمان می‌بری اعمال خیری که در حیات رسول الله مانند اسلام، از هجرت، و جهاد و باقی اعمال حسنه که از ما سر زده با آنچه (از ظلم و نفاق) بعد از حیات پیغمبرکرده‌ایم سر به سر شود و نجات یابیم؟ ابوموسی به عمربی پدرگفت: ما جهاد در خدمت رسول الله کرده‌ایم و روزه داشته‌ایم و خیر بسیار از من و تو واقع شده، امیدواریم‌که آنچه (ظلم و جنایت و خیانت) بعد از نبیّ از ما صادرشده سر به سرشود نجات یابیم.**(الطرائف ج ۲ ص ۱۹۲)**

ای ناصبی پست فطرت همین شهادت عمر ظالم بر نفس خود دلیل است بر اینکه اعمال و افعال او بعد از پیغمبر مرضی خدا و رسول ﷺ نبوده و خودش بر قبایح اعمال منافقانه خود رسیده جنایات خود را شناخته و آرزو می نمودکه اعمال منافقانه سابقه‌اش را، با افعال پرخیانت لاحقه‌اش به خیال خودش سر به سر کند و او نجات یابد از عذاب و عقاب الهی. **(و ص ۲۹۲)**

طعن چهل و نهم: مسلم نامسلم در مجلّد ثانی از صحیح خود روایت کرده:

حضرت رسول ﷺ مالی در میان جماعتی قسمت می‌نمود.

عمر منافق گفت: یا رسول الله به خدا قسم که قسمت این مال به جماعت دیگر سزاوارتر است.

ای ناصبی معارضهٔ عمر بی پدر با حضرت رسول ﷺ و قسم خوردن منافقانه عمر بر انکار فعل رسول‌الله ﷺ در قسمت نمودن اموال بر جماعت، غیر از طعن و سرزنش بر او چه توانند بود؟!!

طعن پنجاهم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فهم أسماء بنت عمیس را بر عمر بی پدر تفضیل داد.

در صحیح مسلم نا مسلمان در نصف ثانی از مجلدِ ثالث روایت کرده:

عمربی پدر روزی نزد حفصه آمد و اسماء بنت عمیس نزد او بود. **(الطرائف ج ۲ ص ۱۷۶)**

پس عمر چون اسماء را دید،گفت این زن کیست؟ گفت: اسماء بنت عمیس است.

عمر منافق گفت: ما سبقت داریم بر شما از هجرت و سزاوارتریم بر رسول از شما.

اسماء از این کلام غضبناک شد و گفت: **ای عمر دروغ گفتی** حاشا که در این سخن صادق باشی به خدا قسم که شما با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودید در حالیکه گرسنه شما سیر می‌شد، و جاهل شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصیحت پذیر می‌گشت، و ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دور بودیم

و در**حبشه** در مکانی بودیم که از آب و گیاه عاری بود

و سکنای ما در آنجا بنا بر اطاعت و فرمانبری خداو رسول صلی الله علیه و آله بود.

به خدا قسم که طعام نخورم و آب نیاشامم تا در خدمت رسول صلی الله علیه و آله آنچه در باب من گفتی عرض کنم، حفصه گوید: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد، اسماء به خدمت آن حضرت عرض نمود: عمر چنین و چنان گفت. آن سرورصلی الله علیه و آله فرمود: کسی به من سزاوارتر از شما نیست

به درستی که برای عمر (بی پدر) و اصحاب او **یک هجرت** بود

و شما را که اهل سفینه‌اید **دو هجرت،** پس شما سزاوارترید به من از عمر(منافق) و اصحاب او.

ای ناصبی جهنمی گمراه، این سخن برهانی است قاطع در تفضیل هجرت اسماء برهجرت عمرمنافق، و نزدیکی مرتبه اسماء به رسول‌الله، و اسماء با وجود تفضیل او برعمر بی پدر دعوی خلافت و امامت نکرد، و عمر زنازاده مشهور مفعول که در مرتبه‌ای دون و کمتر از او باشد چگونه دعوی خلافت تواند کرد. **(صحیح نا مسلم ج ۴ ص ۱۹۴۶)**

و ای ناصبی از دین برگشته، سرکلافه را گم کرده‌ای، چه افتاده شما را از ذکر این واقعیت‌ها و احادیث و تصحیح آن در کتب خود که خلیفه و امام خود را متّهم و مطعون به طعن سازید و مرتبه و منزلت او را دون مرتبه قرار دهید، و معهذا آن ابنه‌ای را واسطه میان خود و خدا دانید.

**شیعه اخبارمطاعن خوانده است	۲۶۴	شرح احوال ملاعن خوانده است**

**والِ مَنْ والیٰ علیّاً ذِکر اوست		عادِ مَنْ عادیٰ علیّاً فکر اوست**

قال علیٌ علیه السلام: کَذَبَ مَن ادَّعَی الإیمانَ و هُوَ مَشغُوفٌ مِنَ الدُّنْیا بِخُدَعِ الأمانی و زُورِ الْمَلاهی. {۷۲۳۸}

دروغ می گوید کسی که دعوی کند داشتن ایمان را و حال آنکه از دنیا به فریب‌های آرزوها و دروغ بازیچه‌ها دلبستگی پیدا کند.

طعن‌پنجاه و یکم: (مجتهد زمان جاهلیت) (بحار ج ۳۱ ص ۳۴)

❋ درکتاب مجلّی مرات المنجی نقل شده: عمرمنزل سقر(برای تخریب احکام شریعت) امرنمود که غیر قرشی از طایفه قریش زن نگیرد، و عجم از عرب نخواهد، و خلاف امر خدا و فرمودهٔ حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نمود که خدایتعالی در قرآن مجید (آیه ۱۳ حجرات) فرموده: **یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثیٰ وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَالله اَتْقیٰکُم** و رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده: **اَلْمُسلِمُونَ اَکْفاءُ بَعضُهُمْ بَعضاً** و در حدیث قدسی واقع شده:

اَلْجَنَّةُ لِمَنْ اَطاعَنِی وَ إنْ کانَ عَبداً حَبَشِیّاً وَ النّارُ لِمَنْ عَصانی وَ لَوْ کانَ سَیِّداً قُرَشِیّاً.

پس نیست هیچ احدی را بر دیگری تفضیل و زیادی، مگر به زیادتی تقوا و صلاح

❋ درکتاب بدع الثّلثة ذکر شده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله **دختر زبیر بن عبدالمطلّب** که دخترعمّ آن حضرت بود به نکاح مقداد درآورد، و مقداد از موالی قبیله کنده بود و فرمودند: آیا می‌دانید چرا به مقداد دادم دختر عم خود را؟ گفتند نه، فرمودند:

❋ تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خدایتعالی پرهیزگارترین شماست. ❋

طعن پنجاه و دوم: (بحار الانوار ج ۳۱ ص ۶۰) در وقت مردن، عمر بی پدر(برای تخریب احکام شریعت) خلافت را به شوری قرارداد چنانکه **سنّت زمان جاهلیّت** بود. عمر ملعون گفت: یکی از این شش نفرکه علی علیه السلام وعثمان و طلحه و زبیر و**سعدوقّاص** و عبدالرّحمن‌بن‌عوف لعنةالله علیهم باشد خلیفه شوند. و مدّت سه روز شوری را قرار داد و به ابی طلحه انصاری که سردار لشگرش بود گفت: اگر سه روز بگذرد و یکی از اینها را به خلافت نصب نکرده باشند **هرشش نفر را بکشید** اگر علی و عثمان بر امری اجتماع نمایند قول، قول ایشان است، و اگر از این شش، سه نفر مجتمع شوند، هر سه نفری که عبدالرّحمن درمیان آنها باشد، تابع حکم اینها باید شد. **(و غرضش این بودکه آن ملعونِ همه جادریده، می‌دانست‌که علی علیه السلام و عثمان لعنة الله علیه اتّفاق برامری نمیکنند و عبدالرّحمن ملعون به سبب قرابت و خویشی عثمان پلید میل به دیگری‌نمی‌کند.)** و اگر سه روز بگذرد و راضی شوند چهار نفر به خلافتِ یک نفر و یکی ابا نماید **آن یکی را بکشید،** و اگر دو نفر ابا نمایند **هر دو را بکشند.** حاشا که شیطان درتمام عُمْر در نقشهٔ کاری این قدر فکرجنایت کرده باشد.

وص ۱۱۶ ـ ۲۴۵
۵۹۶
۸۰
۱۲۵ ـ ۵۲۸
(حیلهٔ فلتهٔ سوم)

قال علی علیه السلام: مِنْ عَلاماتِ الْخِذْلانِ اِسْتِحْسانُ الْقَبیحِ. { ۹۴۰۵ }
از نشانه‌های خذلان و خواری است نیکو شمردن قبیح.

ای ناصبی کور دل بی دین، اگر نیک تأمّل کنی چند طعن از این وصیّت خلیفه به ناحق بر او لازم می‌آید: اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین امام را به شوری[۱] قرار نداد. و دیگر آنکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله به اعتقاد شیعه و حکم قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امام و جانشین خود ساخت و به زعم شما هیچ کس را وصیّ و خلیفه نکرد (و ص ۵۳)

پس روش عمربی پدر در تعیین خلیفه، خلاف روش و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

دیگر آنکه به عقیده ناقص شما ابابکر خلیفه رسول است و او به یک نفر که عمر باشد خلافت را قرار داد، عمر مخالفت خلیفهٔ اول را نیز کرده به مشورت (۶ نفر) قرار داد.

دیگر این که این شش نفر را از اهل بهشت می‌دانید، عمر بی پدر امر به کشتن اهل بهشت نمود و خون همه را حلال ساخت، و نیست این افعال الاّ تخریب احکام شریعت و غرض دنیوی و استخفاف به دین و هتک حرمت امیر المؤمنین علیه السلام و سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله (وص ۲۵۲)

مهـر عُمَـرَت، پلیـد و ناپـاک کنـد ۱۲۱ بی قدر ترا، چو خار و خاشـاک کنـد
چِون یاد عمر کنی، بر او لعنت کـن کین فعل از آن مرض، ترا پاک کند

ای ناصبی بی دین قبایح و مطاعن اجتهاد عمر مبطون ملعون زیاده از آن است که در حیّز بیان آید چون عرق شرم و خجلت در چهره‌ات دیدم رعایت خاطر ناپاکت نموده

انـدکی پـیش تـو گفـتم، کـور دل،ترسـیدم که تو کون پاره شوی، ورنه سخن بـسیار است

در این باب به همین مقدار اختصارکردیم. (و صفحات ۱۲۳ ـ ۲۱۲ ـ ۲۲۷ ـ ۳۲۹ ـ ۳۹۲ ـ ۴۵۸ ـ ۵۳۷)

*** حکایت:** در السنه و افواه دایر و در میان فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریّه علیهم السلام شـایع اسـت کـه چـون عمر سگ پدر منزل سقر، از حضرت سیّد البشر صلی الله علیه و آله حکایت رفتن به معراج را استماع نمود، (چون با عقل تاریک و در حجاب رفتهٔ او قابل پذیرش نبود) تصدیق قول آن صادق القول ننموده گفت: چگونه می‌شود که محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه به مسجد اقصی رود و از هفت طبقـه آسـمان گذشـته بـه مکان « قاب قوسین أو أدنی» رسد و بعد از آنکه مراجعت نماید، هنوز جامهٔ خواب آن حضرت گرم باشد و کوزه آبی که شروع به ریختن کرده باشد تمام ریخته نشده باشد.

هر کسی کی داند این اسرار را ۳۸۱ کیست آنکو فهمد این گفتار را

و عمرناپاک همیشه در مجالس و محافل تکذیب این معنی و مسائل معراج می‌نمود تا روزی داخل

خانۀ خود شد زنش‌را دید آرد می‌بیزد و ارادۀ نان پختن داردوبه عمربی‌پدرگفت: بروآب بیار تا خمیر کنم.عمربی‌پدر سبو برداشته به طلب آب رفت چون بکنار آب رسید آب بسیار و زلال مشاهده نمود به خاطر نامبارکش رسید که در آب غوطه‌ای خورد،کون برهنه شده سر به آب فرو برد، سر خود را که از آب بیرون آورد خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود به صورت دختر صاحب حُسنی چون مردم آن شهر مشاهدۀ جمال آن دختر نمودند همگی دل از دست دادند عاشق و مفتون ناز و کرشمه او شدند، و آن بی عصمت در میان آن جماعت برهنه و بی ستر ایستاده بود.

یکی از آن جماعت او را به خانۀ خود برده تصرف نمود و ازاله بکارت او کرد و در همان شب رحم آن دلارام به نطفه مرد، گران بار شد و هفت سال عُمر ملعون از زنان هر جایی در آن شهر بود که از پس و پیش زنا به یاد مادرش می‌داد، و هر سال فرزندی بد نژادتر از خودش آوردی

و بعد از هفت سال روزی به کنارِ آب آمد که غسل توبه منافقانه کند و کون برهنه در آب غوطه‌ای زند، چون سر از آب برآورد خود را به صورت اصلی یافت رخت و سبوی خود را درکنار آب مشاهده نمود، و از اینکه همه جایش دریده بود بسیار متألم و چون خیال می‌کرد **سحر بنی هاشم** است پریشان خاطر گشته در کنار چشمه به تدبّر نشست از درد فراق شوهران مهربان و فرزندان عزیز گریه و زاری بسیار نمود، و عیش‌ها و لذّت‌هایی که با شوهران زناکار خود کرده بود یاد می‌نمود و آرزو می‌کرد و حسرت می‌خورد **و این مضمون را بر زبان جاری می‌ساخت:**

یک بار دگر، دیدن یارم هوس است در آرزوی، دوبارۀ بسیار کَس است

و هرچه در آن چشمه سر به آب فرو می‌برد که بلکه یک بار دیگر به صورت زنان هر جائی مانند مادرش عود نماید و با شوهران خود به عیش و شهوترانی کوشد فایده و نفعی بر آن مترتب نشد.

دریغ سود ندارد، چو رفت کار از دست

عاقبت الامر مأیوس شده غمگین و دل آزرده همه جا پاره، رخت خود را پوشیده سبو را پر آب کرده متوجه خانۀ خود شده زنش را دید که هنوز آرد الک می‌کند، در تعجب شد از روی امتحان از او پرسیدکه دیر نکردم؟ زن بی‌چاره‌اش‌گفت هرگز به این زودی آب نیاورده بودی. از این حوادث بر آن ملعون ظاهر و روشن شد که این قضیّه از آن جهت بر او واقع شد که نسبت دروغ به پیامبر داده و تکذیب قول حضرت رسول ﷺ نموده و اعجاز حکایت شب معراج را قبول نمی‌کرد.

(اینشتن دانشمند آلمانی در « رسالۀ نسبیّت » انجام پذیرفتن معراج جسمانی پیامبر را ثابت نموده و شرح مفصّل علمی بر آن نوشته است).

*** احکام حلال و حرام باید از اوامر و نواهی قرآن و اهل البیت علیهم‌السلام اخذ شود ***

ابوبصیر گوید دربارۀ (آیه ۳۱ سوره توبه) **إتَّخَذُوا أحبارَهُم و رُهبانَهُم أرباباً مِن دونِ الله** « علما و راهبان خویش را پروردگار خود گرفتند، نه خدا را » پرسیدم، امام علیه‌السلام فرمودند: به خدا سوگند که علما و راهبان مردم را به عبادت خویش نخواندند، و اگر هم می‌خواندند آنها نمی‌پذیرفتند، ولی حرام خدا را برای آنها حلال و حلالش را حرام کردند بنابراین آنها ندانسته و نفهمیده (از راه تقلید) عبادت ایشان کردند. **(اصول کافی ـ باب ۱۹ ـ بابُ التّقلید)**

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: ابوبکر و عمر(لعنة الله علیهما) نزد قریش دو بت بودند که آنها را می‌پرستیدند. **(بحار ج ۳۰ ص ۳۸۴)**

علمایشان را بت قرار دادند چون احکام خداوند متعال را رها کردند و احکام باطل علمایشان را پذیرفتند و احکام الهی را تغییر دادند.**(و ص ۵۱۸ بت پرست) * (و ص ۴۴ ـ ۹۳ ـ ۱۱۶ ـ ۵۰۰ ـ ۵۶۲)**

***** رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هرگاه ظاهر شود بدعت در امت من پس باید ظاهرکند عالم علم خود را، وگرنه بر او باشد لعنت خدا و ملائکه و مردم جمیعاً **(بحار ج ۵۷ ص ۲۳۴)**

شیخ عباس قمی رحمه‌الله **(در فصل هفتم از باب نهم منتهی الآمال ص ۴۶۷)** می‌فرماید: و بدانکه روایات در باب مذمت بدعت بسیار است و وارد شده‌که: هرکسی‌که تبسم کند درصورت بدعت گذارنده پس به تحقیق اعانت کرده در خراب کردن دین خود. **(بحار ج ۴۷ ص ۲۱۷)**

و نیز روایت شده کسی که برود به نزد صاحب بدعت و توقیر و بزرگ کند او را همانا رفته است به جهت خراب کردن اسلام. **(بحار ج ۲ ص ۳۰۴)**

*** گریه ها و حال خوش صوفیه و سنیان اهل بدعت لعنة الله علیهم شیطانی است ***

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:کسی‌که عمل‌کند در بدعت، فارغ سازد او را شیطان با عبادتش یعنی شیطان او را به خود واگذارد و متعرضش نشود تا عبادت (بدعت) خود را با حضورقلب و طوری خوش بجای آورد.« **وَ ألقیٰ عَلَیه الخشوعَ و البکاءَ** » و بیفکند بر او خشوع و گریه را **...**

(نوادر راوندی ص ۱۳۱ حدیث ۱۶۴) * (و ص ۲۴ ـ ۲۶ ـ ۴۰ ـ ۵۱ ـ ۱۷۸ ـ ۲۵۰ همین کتاب علیه‌السلام)

۲۳۱
۲۵۰
۲۴۷

باب نوزدهم

بیان چند نمونهٔ مکالمهٔ عمر آغا، با شیطان و فریب خوردن شیطان

از آن عمربی ایمان، و مقالات مناسب این باب

❋ درکتاب ریاض الایمان حکایت شده: روزی عمربی‌پدر در راهی می‌رفت، به (مولایش) ابلیس برخورده از او پرسید: ای عرش وحی من و ای برادر عزیزم کجا بودی؟ و به کجا می‌روی و همیشه تو در همه جا مصاحب و مونس من بوده‌ای و در این وقت چرا بی التفاتانه می‌گذری؟ شیطان گفت: به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رفته بودم که توبه و استغفار نمایم، آن حضرت فرمودند: توبه تو وقتی مقبول درگاه الله می‌شود که قبر آدم صفی‌الله علیه السلام را زیارت نموده مرقد او را سجده کنی، و برای اطاعت و انجام آن کار به تعجیل می‌روم، و به این جهت در تدریس وحی به تو و خدمت تو کوتاهی و تقصیری رفت. **(إنَّ الشَّیاطینَ لَیُوحونَ إلیٰ أولیائهِم ۱۲۱ ـ انعام)**

عمرمنافق‌که این سخن از او شنید گفت: افسوس‌افسوس،ای پناهگاه من، اعتقاد من ازتو فاسد شد و **مرا گمان بودکه تو سیّد الموحّدین هستی، و آدم را سجده نخواهی کرد،** و تو را حمیّت و غیرتی است، و خلاف آن مشاهده می‌نمایم، آن زمان که آدم به لباس حیات آراسته بود او را به آن

حُسن و جمال و قدر و بها، به فرموده خدا سجده نکردی و به او سر فرود نیاوردی؟

اکنون که وفات یافته و اعضای او رمیم (پوسیده) شده، چگونه برای خود تکلیف

قرار می‌دهی که به سخن پیغمبر خاکش را زیارت نموده مرقدش را سجده کنی؟

و این معنی به غایت از تو عجیب است !!!

شیطان با این سخن او از راه هدایت برگشته، گفت: لعنت خدا بر تو باد ای ضالّ مضلّ با آنکه چندین میلیون نفر را من گمراه نموده از راه بیرون بردم، تو مرا از هدایت پیامبر اضلال نموده در وادی غوایت و ضلالت انداختی، و شاعری در این باب گفته. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۱۰)**

۹ إنْ کانَ اِبْلیسُ اَغْوَی النّاسَ کُلُّهُم فَأنتَ یا عُمَرُ اَغْوَیْتَ إبْلیساً ۲۰۲

یعنی: اگر شیطان تمام مردم را به ضلالت انداخت و از راه بیرون برد

ای عمر تو شیطان را از راه بیرون بردی.

بلکه همه جا پیشوای شیطان در اغوای خلق تو بوده‌ای.

قال علی علیه السلام: ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَی اللّهَ و أطاعَ الشَّیْطانَ. {۶۰۵۷}

ستم کند بر نفس خود، هر که نافرمانی کند خدا را و فرمان بَرَد شیطان را.

❊ درکتاب ریاض الایمان آمده: در وقت دیگر میانهٔ شیطان امّت، و تغییر دهنده دین و ملّت، کذّابِ مُرتاب عمر بن الخطّاب علیه اللّعنة و العذاب، و آن بانی اساس مکر و تلبیس و **ثانی اثنینِ** عمر در حیله و تدلیس، یعنی: شیطان خبیث خسیس مکالمه‌ای و درد دل و معارضه‌ای روی داد، عمرِ مُدْبِر را با آن همه لاف و گزاف طُرفه جواب شافی بر ناف نهاد، چنانکه شاعری به نظم آورده:

شنیده ام که ز شیطان سؤال‌کرد عمر ۲۰۳ چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی؟

بگفت: سجده نکردم از آنکه دانستم که درجبلّت او بود،چون تو ناپاکی

❊ درکتاب مستطاب علل الشرایع (ج ۱ باب ۱۲۱) که از مصنّفات افضل از مجتهدین ابن بابویه است به سند صحیح نقل شده که ابلیس گذارش افتاد بر جمعی ناصبی از اشقیا که امیر المؤمنین علیه السلام را بد می‌گفتند و به مذمت او مشغول بودند.

شیطان بانگ بر آنان زد و گفت که خسران و زیان دنیا و آخرت نصیب شما باد من بندگی کردم خدایتعالی را در میان قومِ جان دوازده هزار(۱۲۰۰۰) سال، و بعد از فنای قوم جان شکوه کردم از تنهایی، مرا به آسمان دنیا بردند، و مثل آن مدت در آنجا به عبادت حق تعالی مشغول بودم و در میان فرشتگان به سر می‌بردم، در آن اثنا دیدم که نور شعشعانی بر ملائکه ظاهر شد و **همه فرشتگان او را سجده کردند،** و در حیرت بودم که آیا این نورِ کدام یک از ملائکه مقرّب یا انبیای مرسل است؟ که از جانب الله تعالی ندا رسید:

❊ ما هذا نُورُ مَلَک مُقَرَّبٍ وَلا اَنْبِیاءِ مُرْسَلٍ، هذا نُورُ طِینَةِ عَلِیِّ بنِ اَبی طالبٍ ❊

نیست این نور ملک مقرّب، و نیست نور پیغمبر مرسل

بلکه این نور طینت علی بن ابی طالب علیه السلام است. (و ص ۳۸۰)

ای ناصبیان وای بر شماکه او را به بدی یاد می‌کنید، پس بدا حال عمر پلید که آنچه ممکن و مقدورش بود از بی احترامی و جور و ستم نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام به عمل آورده و به سبب عداوت و بغض به آن حضرت علیه السلام خود را مستوجب عذاب الیم و ابد گردانید.

❊ در(مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۳ و)کاشف الحق ذکر شده: یکی از صلحای جنّ به خدمت یکی از اهلبیت علیهم السلام آمد و شد می‌کرد، خود را از هواداران و دوستداران ایشان می‌دانست نقل کرده که ابلیس را در فلان دریا بر روی سنگی دیدم می‌نالید و می‌گفت:

شَفْیعی اِلَی الله اَهْلُ العَباء وَ اِنْ لَمْ یَکُونُوا وَ الاّ فَمَنْ
شَفیعِی النَّبیُ وَ شَفیعِی الْوَصِیُّ شَفیعِی الحُسَیْنُ وَ شَفیعِی الحَسَنْ
شَفیعی اِذَا اَحْصَنَتْ فَرْجَها ۳۵۹ فَصَلّ عَلَیْها عَلَی العالَمینَ

یعنی: شفیع گناهان من آل عبااند، و اگر چه شفاعت من نکنند، و اگر ایشان را شفیع نافرمانی و گناهان خود نسازم پس کیست که او را شفیع توان ساخت؟ و امید شفاعت از آن توان داشت الاّ از ایشان، پس یک یک از آل عبا را بیان کرده می‌گفت: شفیع من نبیّ الله محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله و بعد از آن شفاعت کنندهٔ من وصیّ او امیرالمؤمنین علیه السلام است پس پسران او امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس آن (فاطمه علیها السلام)که نفس و عِرض خود را از نامحرمان نگاه داشت و به حدی که ایزد تعالی به عصمت و پاکی او گواهی داده در قرآن مجید و آیه مبارکه تطهیر را در شأن او و فرزندان او علیهم السلام نازل ساخته.

مـرا شفاعت ایـن پـنج تـن بـسنده بـود ۲۲۰ که روز حشر باین پنج تن، رهانم تـن
بمهنِ خلق و، برادر، به دختر و، دوپسر ۲۰۳ محمّـد علـی فاطمـه حسین و حسن
آیا کسی که شدی معتصم بـه ال رسـول زهی سعادت تـو، لاتخـف و لاتحـزن

ای ناصبی بی دین و ای پیرو عمر لعین، جمیع بندگان خدا از ابلیس و لشگر او میترسند و پناه به خدا می‌برند، **ابلیس و لشگرش از امیرالمؤمنین** علیه السلام **می‌ترسند** و متوسّل به حضرت او می‌شوند به جهت عظمت شأن و بلندی مقام و مکان او و ابلیس امید شفاعت از سرور مؤمنان علیه السلام دارد.

و شیطان امّت، مردود کذّاب، عمر بن الخطّاب قطع نظر از شفاعت آن سرور نموده از ظلم و جنایت و عدوان نسبت به اهلبیت رسالت و نبوّت صلى الله عليه وآله فوت و فرو گذاشتی ننمود.

ای ناصبی به کوری چشم تو، شیعهٔ اثنا عشریّه به برکت محبّت اهلبیت نبـوّت و رسالت علیهم السلام **از وسوسه ابلیس پرتلبیس درحالت نزع و احتضار محفوظند** و خداوند از عقوبات آخرت آنان را امنیت بخشیده، و به موجب آیه کریمه **لا خَوفٌ عَلَیْهِم وَ لا هُم یَحزَنُون** (سوره یونس آیه ۶۲) بی اندوه و ملال، نقل و ارتحال به جنّت المأوی می‌نمایند

خوانده است شما را (به هدایت) پروردگار شما پس گریختید و پشت گردانیدید و خوانده شما را شیطان (به هلاکت) پس اجابت کردید و روآوردید.

وص ۴۱۱ـ۴۹۲

و پیش از رسیدن موت، ایشان مشاهده مکان و ماوای خود در بهشت می‌کنند.

ای ناصبی کثیف تو به موجب آیه کریمه (۹۳ و ۹۴ سوره واقعه) **فَنُزُلٌ مِنْ حَميمٍ وَ تَصلِيَةُ جَحيم** قبل‌از ارتحال ازدنیا از نحوست آن‌سه خلیفهٔ ناپاک شیطان و پیشوایان اهل بدعت، سه سگ زنازاده مکان و منزل خود و پیشوایان ظالم خود را مشاهده خواهید نمود که برای شما در دوزخ چگونه الوان عذاب و انواع عقاب آماده و مهیّاست؛ و فردوسی طوسی گفته:

نبیّ و علـیّ، دختـر و، هـر دو پـور   ۲۰۳   گُزیـــدم، وزان دیگـــرانم نُفـــور

ابا دیگـران مـر مـرا، کـار نیـست   ۴۸۹   جز این در،مرا روی گفتار نیـست

بـدین زادم و، هـم بـدین بگـذرم   ۵۴۶   چنـان دان کـه خـاک پـی حیـدرم

❋ ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده: شیطان با آنکه در خواست کرده که جمیع فرزندان آدم را از راه ببرد، بعضی از دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نصیحت می‌کند و شرط دعوای دوستی به جا می آورد، و با دشمن علی علیه‌السلام دشمنی می‌نماید و امید قضای حوایج از آن حضرت و اولاد طیّبین اوعلیهم‌السلام دارد.

❋ درکتاب فتوحات القدس از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است، فرمود: زنی بود از جنّیان نام او غفرانه، دایم به خدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و شد می‌نمود علم آموختی و جنّیان را تعلیم کردی، چند روزی به خدمت سیّد کاینات نیامد. (و ص ۱۶۴) آن حضرت حال وی از جبرئیل پرسید، گفت: خواهرش در بحر اخضر وفات کـرده بـه آنجـا رفتـه است، بعد از چند روز غفرانه بیامد، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از او پرسیدند که از عجایب‌ها چـه دیـدی؟ گفت: یا رسول الله ابلیس را دیدم که در بحر اخضر بر سنگ سـفیدی ایـستاده و دسـت برداشـته می‌گفت: خداوندا تو سوگند یادکرده‌ای که مرا داخل دوزخ سازی، من صبرکنم تا مرا به دوزخ بری و سوگند تو واقع شود، بعد از آن خواهم گفت: **خداوندا به حق محمّد و علـیّ و فـاطمه حسن و حسین‌علیهم‌السلام که مرا از دوزخ نجات ده، دانم که نجاتم دهی.** ابلیس را گفتم: این چه دعاست؟ گفت: پیش از خلقت آدم به **هفت هزار سـال** این نامها را دیدم بر سـاق عـرش دانستم که بهترین خلقانند نزد خدایتعالی، هر که ایشان را شفیع سازد حق تعـالی حاجـت او را روا کند، و هرکه پناه به ایشان برد از عذاب آخرت خلاص و نجات یابد. (و ص ۲۸۹)

صف بکشید در برابر شیطان به جنگ، و غلبه کنید بر او به مخالفت، تا اینکه پاکیزه شود نفس‌های شما، و بلند شود نزد خدا درجات شما...

قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: صَافُّوا الشَّيْطانَ بِالْمُجَاهَدَةِ وَ اغْلِبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ تَزْكُو اَنْفُسُكُمْ وَ تَعْلُوا عِنْدَ اللهِ دَرَجاتُكُمْ. { ۵۸۸۱ }

❁ درکاشف الحق از علی ابن محمّد الصّیرفی روایت است: در راهی به شیطان برخوردیم از من پرسید که تو کیستی؟ من گفتم که یکی از فرزندان آدمم.**گفت: لا إلهَ إلاَّ الله**

تو یکی از آنهایی که گمان دارم که از دوستان خدایند و عصیان او می‌کنند

و خود را دشمن ابلیس می‌دانند و اطاعت او می‌نمایند. (و ص ۲۹۵)

پس من گفتم: تو کیستی؟ گفت: صاحب نام بزرگ و مالک طبل عظیم، و کشندۀ هابیل منم و ناقۀ صالح را من پی‌کردم، و آتش نمرود را به قصد ابراهیم برافروختم، تدبیرقتل یحیی من کـردم و قوم فرعون را به آب من راندم،گوساله را جهت اغوای بنی‌اسرائیل من ساختم،و ارّه برفرق زکریّا به گفتۀ من نهادند و ابرهه را با فیل به خرابی کعبه من بردم، و در روز **بدر و حنین** لشگر کفّار به حکم من جمع شدند که با محمّد و اصحابش قتال کنند، اصحاب منـافق پیغمبر آخر الزّمـان را در **سقیفۀ بنـی ساعده** من جمع آوردم، و **هودج عایشه خانم** را در روز حرب جمل من بر پا داشتم

ناکثین و قاسطین و مارقین به گفتۀ من بر مرتضی علی علیه‌السلام خروج کردند

لقب من ابو مرّه و نام من **ابلیس** مغضوب ربّ العالمین (و ص ۳۵۵)

و منم باعث خواری و خجالت همۀ خلق در دنیا و روز قیامت، پس گفتم:

ترا به خدا قسم می‌دهم که مرا راهنمایی کن به عملی که موجب قرب الهی باشد

و مرا در حوادث زمان امداد نمای. شیطان ملعون گفت:

باید که از دنیا به کفاف **قناعت** کنی، و از برای آخرت بهتر از **دوستی علی بن ابیطالب** و دشمنی دشمنان او **زاد و توشه‌ای ندانی،** و من در هفت آسمان **عبادت** خداوند کرده‌ام و در هفت زمین **معصیت** او ورزیده‌ام، به خدا قسم که هیچ ملک مقرّب و هیچ نبیّ مرسل

ندیدم که به دوستی علی بن ابیطالب توسّل نجویند و به محبّت او امّیدوار نباشند.

ناقل این حکایت گوید: این سخن بگفت و از نظر من غایب شد. (مناقب ابن شهرآشوب ج۲ ص ۲۵۱)

لعن یعنی دشـمنان را دشـمنیم　۴۷۶　دَم فقط از حبّ حیـدر مـی‌زنـیم

لعن یعنی راه اعداء باطل اسـت　　کشتی آنها همیشه در گِل است

قال علیٌ علیه‌السلام: حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَةٍ. {۴۸۶۸} دوستی دنیا سر هر گناهی است؛ یعنی منشأ هر گناهی می‌شود.

قال علیٌ علیه‌السلام: حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ أَصْلُ الْمِحَنِ. {۴۸۷۰} دوستی دنیا سرفتنه‌ها است، و اصل و بیخ (و ریشۀ همۀ) محنت‌ها.

من به‌خدمت **امام محمّد باقر**علیه‌السلام آمده ماجرا را نقل نمودم.حضرت باقرعلیه‌السلام درباره شیطان فرمود:
آمَنَ الْمَلْعُونُ بِلِسانِهِ وَ کَفَرَ بِقَلْبِه، آن ملعون به زبان اظهار ایمان نمود، امّا به دل کافر است
عمرمنافق بی دین نیز به زبان منافقانه ایمان به خدا و رسول آورد، اما به دل کافر بوده.
چنانکه در باب(۱۳) مطاعن او، بیان کفر خلفاء ثلاثۀ شیطان بیان شد.
(و ص۹ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۳۰ - ۱۵۱ - ۱۷۳ - ۲۴۷ - ۲۸۹ - ۳۲۸ - ۵۲۶ همین کتاب علیه‌السلام)

در بُغض عمر، اگر نباشی چون مـن   ۵۲۲   حـبّ علیّـت یقـین نخواهـد بـودن
در معنــی دوســتی، نباشــی صــادق   ۵۵۲   با دشمنِ دوست، گر نباشی دشــمن

*** (امام صادق علیه‌السلام فرمودند:) ***
اَبَی اللهُ اَنْ یُجْرِیَ الاَشْیاءَ الاّ بِاَسْباب، فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْءٍ سَبَباً
وَ جَعَلَ لِکُلِّ سَبَبٍ شَرحاً وَ جَعَلَ لِکُلِّ شَرحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِکُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً
عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذَاکَ رَسُولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ نَحْنُ
خداوند خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد پس برای هرچیزی سبب و وسیله‌ای قراردادو برای هرسببی شرح وگشایشی‌مقرر داشت،و برای هرشرحی نشانه‌ای(دانشی)گذاشت،وبرای هرنشانه‌ای دری‌گویا نهاد عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت، و نادان حقیقی کسی است که به این در نادان گشت، این درِ گویا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ما هستیم. (کافی باب ۶۵)

و ص ۳۷۷ - ۴۴۴ - ۴۵۶ - ۵۴۵

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إنَّ سَلْمان عُلِّمَ الإسْم الأعظَم»
به‌درستی‌که سلمان اسم اعظم را آموخته بود و نیزفرمود: سلمان دانش اول و آخر را داشته و او دریای بیکران دانش‌ها بوده است و او از دودمان ما اهلبیت می‌باشد. و فرمود: سلمان شخصیتی است که بهشت مشتاق دیدار اوست. (حیات القلوب ج ۴)

۳۱۴ - ۵۹۶

قال علی علیه‌السلام: زایلوا اَعْداءَ الله، و واصِلُوا اَوْلیاءَ الله. {۵۴۹۳} جدائی کنید از دشمنان خداء و بپیوندید با دوستانِ خدا.

باب بیستم

کُشته شدن عمر آغای منزل سقر، و حال نزع و احتضار آن ملعونِ غدّار بی هنر و فضیلت و بزرگی روز قتل آن بد اخترهنگام رفتن به دَدَر و قعر سقر و مقالات مناسب این باب از حدیث و سیَر

روز**نهم ربیع** الاول بیست و سه (۲۳) از هجرت در وقت سحر، **فرعون** آل محمّد،کلب ابن کلاب عمر بن الخطّاب علیه اللّعنة و العذاب، سقر را اجباراً پذیرفته و منزل و مأوی دائمی خود ساخت و آن روز**عیدِاکبر** و بهترین اعیاد، و روز سرور اهل بیت نبوت و رسالت و شیعه و موالیانشان است.

*** و روز آگاهی و عزا و ماتم ناصبیان ناپاک بی ایمان است ***

در بزرگی و فضیلت آن روز حدیث و روایات بسیار به طریق اهل بیت اطهار و ائمّهٔ ابرارعلیهم السلام واقع است، از آن جمله در کتاب ملتفتات به سند صحیح روایت است از محمّد بن عـلاء الهمـدانی الواسطی و یحیی بن جریح البغدادی که: نزاع افتاد در میان ما در بـاب **عیـد عمـر بـن خطّـاب** و مشتبه بود امر و چگونگی آن، پس رفتیم ما به شهر قم در روز نهم ربیع الاول نزد احمد بن‌اسحق القمی ازصحابهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، چون ایشان را از آمدن ما با خبرسـاختند بعـد از لحظه‌ای بیرون آمد، و در آنحال لُنگ بسته بود و با قطیفه‌ای روی خود را خشک می‌کرد و گفت:

*** من غسل عید (عمر را !!!) می‌کردم که شما آمدید ***

گفتم امروز **آیا روز عید است؟** و عید شیعه چهار روز بیش نیست، روز **اَضحی** و روز **فطر** و روز **غدیر** و روز **جمعه**، و امروز هیچکدام از این روزها نیست.

احمد بن اسحق گفت: این روز، روز عید اهل بیت است و **بهترین اعیاد** اسـت و عیـد دوسـتان و محبّان ایشان است، و من: قصد خدمت مولای خود **امام حسن عـسکری** علیه السلام نمودم با جمعی از برادران خود، تا به سُرّمَن‌رأیٰ (سامرا) رسیدیم، بعد از طلب اذن داخل منزل آن حضرتعلیه السلام شـدیم آن روز همین **روزنهم ربیع الاوّل** بود و آن حضرت **جمیع خدم خود را جامه‌های نو پوشانیده** بود و در پیش آن حضرت مجمره‌ای بود که آن حضرت به نفس نفیس خود متوجه آن مجمره شده عُود می‌سوختند، گفتم: پدر و مادرم به فدای تو باد

وص ۴۸۱

یابن رسول الله آیا اهل‌بیت نبوّت و رسالت ﷺ را فرح و خوشحالی تازه‌ای روی نموده؟ آن حضرت فرمودند:کدام روز بزرگتر است‌حرمت او نزد اهلبیت از این روز؟ به تحقیق که حدیث کرد مرا پدرم که: **حذیفهٔ یمانی** در مثل این روزکه **نهم ماه ربیع الاوّل** است به خدمت حضرت رسول ﷺ رفتم، و حذیفه گفت: دیدم سیّد خود امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را که در خدمت حضرت رسول با حضرت رسول چیزی می‌خوردند

حضرت رسالت پناه ﷺ بر روی ایشان تبسّم می‌فرمودند و می‌گفتند:

به حضرت امام حسن و امام حسین بخورید که گوارنده باد هر دو شما را به برکت این روز به تحقیق: این روز آن روزی است که گم گردانیده و نابود کرده خدایتعالی در این روز دشمن خود و دشمن جد شما را، **و اجابت کرده در این روز دعای زهرا** علیها السلام **مادر شما را.**

و این روز آن روزی است که قبول می‌کند خدایتعالی (به فضل و احسانش)

اعمال شیعهٔ شما و دوستداران شما را، حاشا که چنین نباشد.   (وص ۲۴۵)

و این روز آن روزی است که خدایتعالی در(سوره نمل آیه ۵۲) قرآن مجید فرموده:

*** فَتِلْکَ بُیُوتُهُم خاوِیَةً بِما ظَلَمُوا ***

و این روز آن روزی است که شکسته می‌شود در آن شوکت و بزرگی دشمن جد شما حاشا که چنین نباشد.   **(و ص ۴۸۶)**

و این روز آن روزی است که برطرف شده **فرعون امّت** و قاتل اهل‌بیت من و **ظلم کنندهٔ** به ایشان و **غصب کننده** حق ایشان، حاشا که چنین نباشد.

گفت حذیفه که گفتم: یا رسول الله این ملعون از امت تو و اصحاب تو خواهد بود که هتک حرمت تو کنند و حقّ تو را غصب نمایند؟ آن حضرت فرمودند: (آری) ای حذیفه،

آن مردود و سرکرده منافقان (از اصحاب من) است و در امّت من ریا بهم رساند

و ببندد راه حق را (برای تخریب احکام شریعت) و پشت به کتاب خدا و سنّت من کند

و منع‌کند ارث فرزند مرا و به او ندهد حق اورا، و حق الله برخود حلال داند، و در حرام صرف نماید و نفقه کند مال خدا را در غیر طاعت خدا، و تکذیب (حقوق و حق ولایت) برادر و وزیر من کند

لیک شیعه امتی افسرده نیست   غم به دل دارد، ولی دل مرده نیست

۷ـ ۴۰ـ ۵۳ـ ۱۱۶

و حقّ دختر مرا بگیرد و دختر من نفرین کند او را، و حق‌تعالی اجابت دعای دختر من کند در مثل این روز. حذیفه گفت: یا رسول الله **چرا هلاک او را در حیات خود طلب نمی‌کنی؟** حضرت فرمودند: یا حذیفه **دوست نمیدارم‌که جرأت‌کنم و دلیری نمایم برقضای خدایتعالی از آن چیزی که** (به صبر نمودن ما اهل البیت) **پیش گرفته در علم او،** (وص ۳۸ ـ ۲۵۱ ـ ۴۲۲ ـ ۵۶۶)

و امّا درخواست میکنم ازخدایتعالی که آن روز را که قبض روح آن ظالم می‌کند، افضل و بهترین ایّام‌گرداندو باقی بوده باشدعید آن‌روز سنّت من‌که دوستان و شیعیان اهلبیت به آن سنّت عمل‌کنندوهرکه شیعیان و دوستان را دوست دارد درآن روز مرا دوست داشته

و مراد آن است که آن روز را دوستان و شیعیان و محبّان اهلبیت نبوّت و رسالت ﷺ عید خود دانند و مبارک باد گویند، و روز سرور و خوشحالی ایشان باشد.

پس سیّد کاینات ﷺ فرمودند: وحی فرستاد خدایتعالی به من و گفت:

یا محمّد ﷺ سبقت گرفته در علم من اینکه: برسد اهلبیت ترا **محنت** و بلای دنیا، و **ظلم**کننـد منافقان بر ایشان و **غصب** حق ایشان کنند، اگر نصیحت کنی ایشان را و پند دهی **خیانت** بـا تـو کنند، و هرکه بعد از تو **غصب** حقّ علیّ علیه السلام کند به تحقیق که بیاویزم او را و اصحاب او را در قعر جهنّم در مکانی که ابلیس مُشرِف باشد به او،(یعنی: ابلیس عذابش کمترباشد)، پس لعن کنـد او را ابلیس و بگردانم وی را عبرت در روز قیامت بر سر فراعنهٔ انبیا و دشمنان دین و در روز حشر برانم آنان را و دوستان آنان را و جمیع ظالمان و منافقان را ذلیل و نادم به جانب آتـش دوزخ و مخلّـد و **دائم باشند آنان در دوزخ،که هرگز امید خلاص و نجات نباشد آنها را.** (و ص ۵۰۶)

یا محمّد ﷺ **هرکه مرتبه و منزلت وصیّ تو را برابر منزلت تو نداند،** برسد بـه او(گمراهـی و) بلایی بسیار از فرعون این امّت، و هرکه غصب حق علی علیه السلام کند، جرات و دلیری کرده اسـت بر من، و تبدیل کلام من نموده، و **شرک به من آورده** و راه حق را بر خلایـق بـسته، و خـود را **گوساله امت تو** گردانیده و کافر شده است به من در عرش من، و به تحقیق که امر نموده‌ام اهل هفت آسمان را که از برای دوستان و شیعیان شما عبادت کنند در (۹ ربیع) آن روزی که قبض روح (کثیف و پلید) او کنم، و امر کنم فرشتگان را که بگذارند در آن روز کرسی کرامت مرا

وص ۴۶۷

۹ ـ ۲۵۱

۳۰۱ ـ ۳۳۷ ـ ۵۴۶ ـ ۴۵۶

گاه دارد اشک و آه اندر عزا

گه عبادت می‌کند با خنده‌ها

در برابر بیت المعمور و حمد و ثنا و ستایش من کنند و طلب آمرزش کنند از برای شیعه و دوستدار شما از فرزندان آدم، و **امر کنم کرام الکاتبین را که بردارند قلم از جمیع خلایق (مؤمن) تا** سه روز و ننویسند ایشان هیچ چیز از گناهان ایشان از برای تو و بزرگی و کرامت وصیّ تو.

*** یا محمّد صلی الله علیه و آله گردانیدم این روز را عید از برای تو و اهلبیت تو علیهم السلام ***

و هرکه تابع اهلبیت تو است از مؤمنین و شیعهٔ اهلبیت تو. (و ص ۲۴ ـ ۴۹۶)

***** به جلال و عزّت و بزرگواری من قسم که **دوست می‌دارم کسی را که عبادت من کند در این روز** از برای رضای من[1] و برای اوست ثواب جنّ و انس، زیاده گردانم مال و عیال او را به برکت این روز، و آزاد کنم از آتش دوزخ در هر سال در نهم ربیع الاوّل هزار هزار (۱۰۰۰/۰۰۰) نفر از دوستان و شیعیان شما را، و(به برکت این روز) بگردانم سعی ایشان را مشکور و گناهان ایشان را مغفور و کردار ایشان را مقبول. حذیفه گوید:

برخاست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و داخل خانهٔ امّ سلمه شد و من به منزل خود رفتم، و هیچ شکّی نداشتم در امر عمر منزل سقر، تا آن‌که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا به شهادت رحلت فرمود.

و شرّ بهم رسید و برگردید کفر، و برگشتند از دین، کما قال الله تعالی: (آل عمران آیه ۱۴۴)

وَ ما مُحَمَّدٌ إلاّ رَسُولٌ قَد خَلَتْ مِنْ قَبلِه الرُّسُلُ اَفَانْ ماتَ اَو قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلیٰ اَعقابِکُم

نیست محمّد مگر پیغمبر و فرستادهٔ من و پیش از او نیز پیغمبران بودند

اگر بمیرد محمّد یا کشته شود،باز شما به جاهلیت و کفر خود رجوع می‌کنید؟

و(برای تخریب احکام شریعت) پشت به قرآن‌کردند، و خانه‌ای که در آن وحی نازل می‌شد سوختند و بدعت چند نهادند، و تغییر ملّت و تبدیل سنّت کردند، و رد شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و تکذیب قول فاطمه علیها السلام و غصب فدک نمودند و خشمگین ساختند نور چشم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را، و فاطمه علیها السلام از آنان خشم آلود بود که از دنیا به شهادت رحلت فرمود، و تدبیر قتل امیر علیه السلام کردند و

جمیع سنن پیغمبر را تغییر دادند، و حرام ساختند آنچه حق تعالی حلال ساخته بود

[1] ـ عید در اسلام عید العباده است و عید المعصیه در دستورات الهی و شریعت نبوی و برنامه‌های ائمه علیهم السلام امکان ندارد به صفحات ۲۴ ـ ۲۵ ـ ۱۴۸ ـ ۵۰۰ ـ ۵۰۷ کتاب مراجعه شود تا معلوم گردد که گناه و غفلت عید محسوب نمی‌گردد.

*** و حلال ساختند آنچه حق تعالی حرام ساخته بود***

و بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به غصب بالا رفتند و ظلم کردند.

حذیفه گفت: اجابت کرد خدایتعالی **دعای حضرت فاطمه**علیها السلام را در حق آن منافق و کشته شد به دست **قاتل او ابولؤلؤ** علیه السلام **که رحمت خدا بر قاتل او باد،** و در آن روز داخل منزل امیرالمؤمنین علیه السلام شدم که تهنیت آن حضرت بگویم به قتل آن منافق و بازگشت او بدار الانتقام.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: **آیا یاد داری آن روزی را که به خدمت پیغمبر** صلی الله علیه و آله **آمدی و من و حسنین چیزی می‌خوردیم با حضرت رسول**صلی الله علیه و آله **و بیان نمود از برای تو فضل و بزرگی این روز را؟**

گفتم: بلی ای برادر رسول خدا، مولای مؤمنان فرمودند:

به خدا قسم که به این روز روشن ساخت خدای‌تعالی چشم آل رسول** صلی الله علیه و آله **را

و به درستی که من می‌دانم از برای این روز هفتاد و دو(۷۲) نام

حذیفه گفت: گفتم: یا امیرالمؤمنین دوست می‌دارم بشنوم

(برنامه ها و) نامهای این روز را، و آن روز، نهم (۹) ربیع الاول بود.

پس علی علیه السلام فرمودند: ۱ ـ روز استراحت ۲ ـ روز زائل شدن غم ۳ ـ **روز غدیر دوم** ۴ ـ روز تخفیف گناه شیعه ۵ ـ روز بخشش ۶ ـ روز برداشته شدن قلم از **شیعیان** ۷ ـ روز در هم شکستن بنای کفر و عداوت ۸ ـ روز عافیت ۹ ـ روز برکت ۱۰ ـ روز طلب خونهای مؤمنان ۱۱ ـ روز عید بزرگ خدا ۱۲ ـ **روز استجابت دعاها** ۱۳ ـ روز موقف اعظم ۱۴ ـ **روز دوری جستن از دشمنان** ۱۵ ـ روز وفای به عهد ۱۶ ـ **روز درآوردن لباس سیاه** ۱۷ ـ روز پشیمانی ظالم ۱۸ ـ **روز شکسته شدن شوکت مخالفان** ۱۹ ـ روزخشنودی۲۰ ـ روز فتح و پیروزی ۲۱ ـ روزعرض‌اعمال کافران ۲۲ ـ **روز ظهور قدرت خدا** ۲۳ ـ **روز پوشانیدن عیوب** ۲۴ ـ روز عفو گناهان **شیعیان** ۲۵ ـ روز شادی **شیعیان** ۲۶ ـ روز سیرآب کردن ۲۷ ـ **روز توبه و انابه** ۲۸ ـ روز زکات بزرگ ۲۹ ـ **روز فطر دوم** ۳۰ ـ **روز قتال با کافران در راه خدا** ۳۱ ـ روز اندوه بَغْی کنندگان۳۲ ـ **روزگره خوردن آب درگلوی مخالفان** ۳۳ ـ روز خوشحالی مؤمنان

۳۴ ـ **روز عید اهل بیت**علیهم‌السلام ۳۵ ـ روز پیروزی بنی اسرائیل بر فرعـون ۳۶ ـ روز قبـولی اعمـال **شیعیان** ۳۷ ـ روز پیش فرستادن صدقات ۳۸ ـ روز ازدیاد ثواب ۳۹ ـ **روز قتـل منـافق** ۴۰ ـ روز وقت معلوم ۴۱ ـ **روز سرور اهل بیت** ۴۲ ـ روز مشهود ۴۳ ـ روزی که ظالم انگشت حسرت بـه دندان می‌گزد ۴۴ ـ روز قهر بر دشمن ۴۵ ـ روز خراب شدن بنیان گمراهـی ۴۶ ـ **روز بیـداری و تنبیه** ۴۷ ـ روز شرف و بزرگی ۴۸ ـ **روز خنک شدن دلهای مؤمنان** ۴۹ ـ روز شهادت بر علیـه ظلم ۵۰ ـ روز تازگی بوستان **اهل ایمان** ۵۱ ـ روز خوشی دلهای **مؤمنان** ۵۲ ـ روز شـیرینی کـام **مؤمنان** ۵۳ ـ **روز برطرف شدن پادشاهی منافقان** ۵۴ ـ روز توفیق اهل **ایمان** ۵۵ ـ روزکمک کردن به یکدیگر ۵۶ ـ روز به خود بالیدن ۵۷ ـ روز گرامی داشتن ۵۸ ـ روز نحله و عطا ۵۹ ـ **روز ضعیف شدن کفر**۶۰ ـ **روز فاش کردن راز**۶۱ ـ روز **شکر** حق تعالی ۶۲ ـ روز یاری مظلومان ۶۳ ـ روز زیارت **مؤمنان** ۶۴ ـ روز دوستی با **مؤمنان** ۶۵ ـ روز رسیدن به رحمت‌های الهی ۶۶ ـ **روز پاکیزه‌کردن اعمال**۶۷ ـ **روز برطرف شدن بدعتها** ۶۸ ـ **روز ترک‌گناهان کبیره** ۶۹ ـ روز ندا کردن به حق ۷۰ ـ **روز موعظه و نصیحت**

۷۱ ـ **روز عبادت** ۷۲ ـ **روز رهبری پیشوایان دین.**

گفت حذیفه: از خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرخص شده بیرون آمدم و گفتم با نفـس خـود اگر درنیابم از افعال چیزی را و گمان ثواب ازکردارخود نداشته باشم فضل و بزرگـی ایـن روز مـرا بس است و گفت محمّد بن علاء الهمدانی و یحیی بن محمّد جریح برخاستیم و از این بشارت هر یک از ما بوسیدیم سَرِ احمد بن اسحق ابن السّعید القمّی را، و گفتیم حمد و ستایش خدائی را کـه توفیق داد ما را که این حدیث را از تو شنیدیم تا آنکه دانستیم اهمیت فضل و بزرگی این روز را از منزل او بیرون آمده، **در آنروز به عبادت و شکر حقتعالی مشغول شدیم.** (بحار ج ۳۱ ص ۱۲۰)

* درکتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام از محمّد بن سنان روایت است: علی علیه‌السلام مدتی قبل از کشته شدن عمر بن خطّاب بشارت قتل به او داده، فرمودند:

*** ای عمر، مغرور و فریفته شده‌ای؟ به درستی‌که دیده‌ام تو را که کشته می‌شوی ***

به زخمی که از عبد اُمّ مغیره به تو رسد،که حکم کرده باشی به ضرر او به جور و ظلم

غنچهٔ لب، جامه بر تن می‌درد
تا لب زهرا تبسم آورد

پس او (یعنی آقای خوش فکر و خوش سلیقه که در اجتهادش بصیرت داشته، جناب مستطاب ابولؤلؤ نامدار کثّر الله أمثالهم فی کلّ زمان) توفیق قتل تو بیابد و **به سبب قتل تو او مستوجب دخول بهشت شود به رغم تو،** و به درستی که تو و آن یار تو (ابوبکر خر) که نایب و جانشین اوئی **آویخته شوید** و هتک ستر شما شود و (با ظهور حجة بن الحسن منتقم آل محمّد ﷺ) **بیرون آرند** شما را از نزد قبر رسول الله ﷺ و هر دو را بیاویزند بر شاخ چوب خشکی، پس آزموده شوند به این رسوایی که به تو رسد دوستان تو. پس عمر بی پدر گفت، که خواهد کرد اینها را یا ابا الحسن؟ فرمودند: گروهی که جدا باشد شمشیر ایشان از غلاف، حاضر شوند جرجیس و دانیال نبی و هرنبیٍّ صدِّیقی، و بیاورند آتشی‌که از برای حضرت ابراهیم افروخته بودند و شما را به آن آتش بسوزانند، و امر کنند باد را که خاکستر شما را در دریا اندازد. **(بحار ج ۳۰ ص ۲۷۶)**

*** بارک الله ابو لؤلؤ — بابا شجاع الدین ***

***** درکتاب بهجة المواهیج مذکور است: **مغیره ابن شعبه** که از جانب عمرملعون **والی‌کوفه** بود نامه‌ای نوشت به عمر که غلامی دارم **ابولؤلؤ** نام، و اکثر صنعت‌ها را خوب می‌داند، آهنگر است و درودگر و نقّاش، اگر دستوری دهی به مدینه آید که مردم مدینه از صنعت‌های او منتفع شوند و من نیز از مزد صنعت‌های او بهره ور گردم. عمر لعنة الله علیه در جواب نوشت که ابولؤلؤ را به مدینه بفرست. مغیره **ابولؤلؤ جوانمرد** را به مدینه فرستاد و با او مقرّر کرد که **هرماهی صد درهم** جهت او بکوفه فرستد.

ابولؤلؤ که دستهایش و همه جایش را انصافاً طلا بایدگرفت، به نزد عمر بی پدر آمده شکایت کرد که این مقدار مال جهت مولای خود مغیره به کوفه نمی‌توانم فرستاد، تخفیف بده.
عمر بی پدر گفت: چه صنعت می‌دانی؟ او هنرهای خود را که می‌دانست بیان کرد.
عمر بی دین گفت: این ضریبّه و مقرّری بسیار نیست.
ابولؤلؤ علیه السلام در خشم شده باز گردید، روزی چند گذشت، **ابولؤلؤ** علیه السلام گذرش پیش عمر پلید افتاد عمر بی پدر او را بخواند گفت: شنیده‌ام که آسیا می‌توانی ساخت که به باد می‌گردد؟
ابولؤلؤ که همه جایش را طلا باید گرفت، خشمگین و ترش روی به عمر نگریست و گفت:

(مادر جنده) از برای تو آسیایی بسازم که همهٔ مردمان یاد آن کنند.

عمر بی پدر به اصحاب گمراه خود گفت: این غلام مرا تهدید می‌کند. (بحار ج ۳۱ ص ۱۱۵)

حضرت ابولؤلؤ علیه السلام با خود گفت که هیچ حسنه‌ای لازم‌تر و بهتر از این نیست که این ظالم منافق بی دین را به قتل رسانم، به مکان خود رفته با توفیقات الهی از برکات دعای فاطمه زهرا علیها السلام **خنجری با برکت** بساخت‌که **دو سر**داشت و دستهٔ آن در میانش بود و نزدیک سحر به مسجد داخل شد و در گوشه مسجد نشست، و چون عمر منافق خبیث داخل مسجد شد از جای جسته سه زخم بر آن ملعون زد، و شرّ او را از جمیع مسلمانان دفع‌کرد و بندگان خدا را از شرّ آن ظالم پلید نجات داد، **و یازده نفر**دیگر از متابعان و پیروان آن بی دین را زخم زد.

* در السنه و افواه دایر و در میان شیعه شایع است: بعد از آنکه ابولؤلؤ علیه السلام به زخم خنجر آبدار آن عمر نابکار بی دین را از پای در آورد به خدمت مولای مؤمنان آمده قضیه را عرض کرد.

آن حضرت علیه السلام به علم ولایت، ابولؤلؤ را به دار المؤمنین**کاشان** رسانید و دختر قاضی کاشان را در همان ساعت به ابولؤلؤ عقد بست و از ایشان فرزندان صالح بوجود آمد و مردم کاشان که از محبّان و غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند ابولؤلؤ را **بابا شجاع الدّین** نام‌کردند، الحال از نسل او جمع کثیری در **دماوند** هستند.

و بعد از مدتی خبر به مدینه رسید که حضرت ابولؤلؤ علیه السلام در کاشان است جمعی را از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرند، قاضی و مردم‌کاشان راضی نشده به لطایف‌الحیل آن جماعت را تسلّی نموده مکاتبات به مدینه ارسال داشتند که مدتی قبل از واقعهٔ خلیفهٔ به ناحق **بابا شجاع الدّین** به این شهر آمده و فرزندان از دخترقاضی این شهر بهم رسانیده. و مرقد مبارک **بابا شجاع الدّین باب الحوائج** رحمة الله علیه در شهرکاشان است [1] (و ص ۵۸۶)

۱ ـ یکی از اهل ایمان که از شدت علاقه به حضرت ابولؤلؤ رحمه الله به کاشان مهاجرت نموده حاج قاسم خاکی رحمه الله می‌باشدکه سالیان سال افتخارعلاقه مندی و ارادت به بابا شجاع الدین را داشته و در اثر اخلاص،قضا و قدر الهی و عنایات آل محمّد صلی الله علیه و آله او را به شهرکاشان کشانیده و در روز دوشنبه هشتم شعبان ۱۴۳۴ ﻫ.ق * به رحمت ایزدی پیوست. * روحش شاد و با اربابش ابولؤلؤ رحمه الله محشور باد * آمین یا ربّ العالمین *

قال علی علیه السلام: حَلاوَةُ الْمَعْصِیَةِ یُفْسِدُها اَلیمُ الْعُقُوبَةِ. {۴۸۸۴} لذت گناه را فاسد می کند عقوبت دردناک.

این محافل نیست از بهر هوی بلکه جوییم ما، قرب خدا

۹۲/۳/۲۷

و گنبد بر بالای قبر او ساخته‌اند، و در(۹ ربیع) قتل عمربی دین که بهترین اعیاد است
سکنهٔ کاشان هر سال در آنروز بر سر قبر حضرت بابا رفته به سرور و خوشحالی گذرانیده
آنچه لازمهٔ لعن و طعن خلفای ثلاثه شیطان لعنة الله علیهم است، به جا می‌آرند

و آن روزِ احیاء دین و روزِ مقدس و غدیر دوم را، عید بابا شجاع الدّین می‌خوانند.

* درکتب معتبره مذکور است که بعد از آنکه عمر زخمدار شد و کون پاره و مجروح گشت در بستر خواری افتاده بود، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (جهت مبارکباد و عرض تبریک دامـادی) بـه نـزد او آمد، عمر را نبیذ داده بودند و شراب از جراحتِ شکاف‌های کونش بیرون می آمد. **(وص ۷۳)**
آن حضرت فرمودند: درچنین حال او را شراب می‌دهید که حرام و مسکر است؟ او را شربت و شیر بدهید، غرض که آن ملعون مبطون با شکم پر از حرام و مست به جهنّم واصل شد:

آب از قدح بی خبری نوش مکـن ۳۳۵ وز فعل بد خـویش فرامـوش مکـن

شیر اجل آهنگ تـو دارد، زینهـار ۴۷۸ در بیشهٔ شیر، خواب خرگوش مکن

(اشاره به شراب خوردن آن مادر جندهٔ ملعون در بحار ج ۳۱ ص ۱۱۴)

* درکتاب ریاض الایمان و در کتاب حلیهٔ الاولیاء و در کتاب منهاج الکرامة مسطور است کـه بـه مضمون حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله: **(و ص ۲۱۷ ـ ۳۶۰ ـ ۵۲۷)**

لَن یَخرُجَ اَحَدَکُمْ مِنَ الدُّنیا حَتّی یَعلَمُ اَینَ مَصیرَهُ وَ حَتّیٰ یَریٰ مَقعَدَهُ فِی الجَنَّة اَوِ النّار

یعنی: بیرون نمی‌رود هیچکس از دنیا تا آنکه می‌داندکه به‌کجا می‌رود تا آنکه ببیند مکان و مأوای خود را در بهشت یا دوزخ، و عمر بن الخطّاب علیه اللّعنة و العذاب در حال احتضار مکان و مـاوای خود را در نار مشاهده نمود، چنانکه کلامی که از او در آن حال صادر شده **(و ص ۲۱۸)**
برآن دلیل و گواه است، و آن کلام این است:

یا لَیتَنی کُنْتُ کَبَشاً لِقَومی فَسَمَتُونی ما بَدالَهُمْ ثُمَّ جاءَهُمْ اَحَبَّ قَوْمَهُمْ اِلَیْهِمْ

فَذَبَحونی فَجَعَلُوا نِصْفی شِواءٌ وَ نِصْفی قَدِیدٌ فَاَکَلُونی فَاَکُونُ عُذْرَةً وَ لا اَکُونُ بَشَراً

کاشکی من گوسفندی می‌بودم از قبیله خود، پس مرا فربه می‌کردند تا آنکه دوست‌ترین قوم به دیدن ایشان می آمدند پس می‌کشتند و نصف مرا بریان می‌کردند و نصفی را خشک می‌نمودند

مقصد از جشنِ تبرّی این بود

آری حبّ و بغض، اصل دین بود

(تفسیر جامع ج ۴ ص ۳۰۶)

که وقت دیگر بخورند، و چون مرا می‌خوردند (وص ۲۲۰ ـ ۵۲۷)

نجاست (به صورت مدفوع و ادرار کثیف نجس پلید) می‌شدم و انسان نمی‌بودم

که بر من بازخواستی باشد و مرا معذّب و معاقب سازند. (کنز العمال ج۶ ص ۳۴۵)

وَ لَنْ یُصْحِبُ الاِنْسانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِه وَ مِنْ قَبْلِه الاَّ الَّذی کانَ یَعْمَلُ

کجاست غیر عمل،همدمی و درمانی غریب و عاجز و تنها،فقیر و بیکس وعور

*درکتاب منهج الفاضلین و کاشف الحقّ از ابن عمر روایت است: گفت پدر بی پدرم در حین نزع به بدترین حالی بود و فرستاد از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام التماس نمود که نزد او حاضر شود.

چون آن حضرت علیه‌السلام حاضر شدند، به او گفت:

التماس می‌نمایم که مرا حلال نمایی؟ مولای مؤمنان گفتند:

*** هرگاه نزد دو مرد عادل اقرار می‌کنی که بر من ظلم کردی من تو را حلال می‌کنم. ***

پدرم عمر روی به دیوار کرد و ساعتی هیچ نگفت، بعد از ساعتی نیز متوجه حضرت علی علیه‌السلام شد و ازآن حضرت استحلال مینمود و او همان حرف را اعاده نمود پدرم جوابی نگفت، آن حضرت علیه‌السلام برخاسته بیرون رفت. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۱۲ ص ۱۲۵)

*درکتاب ریاض‌الایمان‌آمده: عمرمنزل سقردرحال‌نزع و دم بازپسین(که‌گوز از بدنش خارج می‌شد) شخصی را به خدمت امیر المؤمنین علیه‌السلام قسیم نار و جنّت فرستاد

که از آن حضرت جهت او حلالیت حاصل کند. حضرت فرمودند:

*** در مجمع مردم اقرار کند که بعد از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، خلیفه و جانشین او منم ***

و ابابکر و او به عنوان غصب و عدوان خلافت را تصرّف نموده‌اند تا او را حلال کنم، آن شخص آمده آنچه از آن حضرت شنیده بود به عمر گفت، آن مردود و مخذول دنیا و آخرت لحظه‌ای سر به جیب تفکّر فرو برده، بعد از آن‌گفت: **اَلنّارُ وَ لاَ الْعٰارُ** (و ص ۲۲۲)

آتش دوزخ را برخود قرار دادم، و این عار(اعتراف نزد مردم) را برخود قرار ندهم.

توسعه ظلمت و شقاوت آن بی دین را ملاحظه نمائید

و قساوت قلب آن شقیّ بی پدر را ببینید که به چه مرتبه است.

مقصد این باشد که هستم با علی
عقد دل را با تو بستم یا علی

(بَلِ الإِنسانُ علی نفسه بصیرةٌ ـ وص ۲۰۲ ـ ۲۶۷)

بر گفته لَنْ تَضِلُّوا انکار که کرد؟ — درحکم، به جهل خویش اقرار که کرد؟
در، بر شکم فاطمه از قهر که زد؟ — إشعار به، النّار و لاَ العار که کرد؟

❋ تمثیل: درآن کتاب مذکور است: بعد از آنکه ابلیس پر تلبیس را به جهنّم فرستند و مدت‌های مدید در آتش دوزخ معذّب بوده، الوان عذاب و انواع عقاب الهی را چشیده باشد او را از آتش بیرون آورند، و جهت حضرت آدم علیه‌السلام کرسی‌ای از نور نصب کنند و او را بر آن نشانند و ابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم و عقاب جحیم ایمن و خلاصی یابی آن ملعون به این معنی سر فرود نیاورده مضمون کلام عمرکه **اَلنّارُ وَ لاَ الْعار**است گفته و بازگشت به جهنّم نموده به عذاب ابدی گرفتار خواهد شد. (و ص ۲۷۶ ـ ۲۷۸)

❋ صاحب کشّاف در ربیع الابرار آورده: عمر منزل سقر در حال نزع و سکرات می‌گفت:

وَ لَو اَنَّ مِلأ الاَرضِ ذَهَباً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لافْتَدَیْتُ بِهِ نَفْسِی مِنْ هَولِ الْمُطَّلِع

اگرتمام زمین از زر و طلا پرمی‌بود با مثل‌آن، به او فدا می‌کردم از هیبت و هول آنچه می‌بینم.

و به همین مضمون در قرآن مجید (سوره زمر آیه ۴۷) واقع شده (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۸۶)

وَ لَو اَنَّ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ما فِی الاَرضِ جَمِیعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ

اگر برای آنانی که ظلم کرده بر دیگران، تمامی آنچه بر زمین است از زر و نقره و مال و منال و باز مثل آن از ایشان باشد، هر آینه فدا خواهند داد از جهت شدت باز خواست و عذاب.

❋ درکتاب کاشف الحق (و حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۸۶) آمده: در آن وقت که **ابولؤلؤ** علیه‌السلام عمر بی پدر را زخم زده بود، عثمان سگ پدر بی ایمان آمده سرنامبارک او را درکنار(بیضه نجس جهنمی خود) گرفت و گفت: بشارت است تو را به بهشت. عمر شکم پاره کون دریده آهی کشیده گفت:

عَنِّی ویلی وَیلی مِنَ النّارِ، رها کن مرا وای بر من از آتشی که برای من افروخته شده

پس آهی دیگر کشیده گفت:

اَلا إنْ لَو کانَتِ الدُّنیا لی افتَدَیْتُ بِها مِنَ النّارِ وَ لَم اَرها

در این زمان اگر دنیا از من می‌بود، فدا می‌کردم از هول و هیبت آتش تا آن را نبینم.

❋ **حکایت:** چون حَجّاج بن یوسف ملعون مشرف بر موت شد در آن حال می‌گریست
وزیرش از او پرسید که سبب گریهٔ امیر چیست؟
حَجّاج از سر تاسّف تمام گفت: بنابر انواع ظلم و ستم که با طوایف امم
خاصّه با اهلبیت مطهّر مکرّم و ذریّه خواجهٔ دو عالم ﷺ کرده‌ام.
وزیر بر سبیل خوش آمد به او گفت: هر عملی که امیر جلیل ما در مدت عمر خود نموده
بر جملگی مطلّع است که آن حرکات جملگی مستحسن بوده و از امیر خطایی سر نزده.
حجّاج در جواب گفت: اگر فردای قیامت من امیر خواهم بود و تو وزیر مطلق العنان خواهی بود
آن حجت‌ها و دلیل‌ها رواج خواهد یافت.
و بشارت دادن عثمان پلید، عمر ملعون را به بهشت، مثل خوش آمد گفتن وزیر حجّاج است
و جواب دادن حَجّاج، اگر در روز قیامت عمر و عثمان امیر
و صاحب اختیار خواهند بود، به بهشت خواهند رفت.

❋ درکتاب لوامع الانوار ذکر شده: عمر بی پدر در وقت احتضار می‌گفت:
کاشکی مادر مرا نزادی و کاشکی کرباس کهنهٔ حیض زنان بودم و انسان نبودم
و این قسم مزخرفات می‌گفت تا جان نا پاک به مالک دوزخ سپرد.

❋ در(بحار ج ۳۱ ص ۱۱۶ و) تاریخ گزیده از کتب اهل خلاف منقول است: آن ضال مضلّ در بیست و هفت سالگی منافقانه ظاهراً مسلمان شد و سی و سه سال آن منافق در اسلام بود، و مدت خلافت ظالمانه‌اش ده سال و ششماه و چهار روز، و عُمْر نحس‌اش شصت سال.
ای دوستدار ابابکرخر و محبّ عمربی پدر و آن سگ دیگر (و ص ۱۷۰)
به موجب آیهٔ کریمهٔ **یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِامامِهِم** (سوره اسراء آیه ۷۱) فردای قیامت تو را با امام جهنمی شکم پاره و مرشد ابنه‌ای حشر می‌کنند، و مرا با خیر الاوصیاء امام و رهنمایم و **هادی راه نجاتم،** إن‌شاء الله هرکدام به جزای کردار خود خواهیم رسید
اَللّهُمَّ احشُرهُم مَعَهُم یَومَ النُّشُورِ وَ احشُر مُحِبِّ عَلِیٍّ مَعَهُ یا رَبٌّ یا غفُورُ، و شاعری گفته:

۱۹۲ ما ز مریدان علیّ و عمر — هیچ نگوئیم زخیر و زشر ۴۷۶
۴۱۷ حشرمریدان علیّ با علیّ ۳۶۴ — حشر مریدان عمر با عمر ۴۹۶

سگی که سیاه یا سفید یا سرخ رنگ باشد مسخ شده از جن می‌باشد و سگ‌های ابلق (دو رنگ) مسخ شده از جن و انس (حلیة المتقین)

حکایت: مشهور است که یکی از دوستان و محبّان مولای مؤمنان علیه‌السلام به خدمت آن حضرت آمده، گفت: ای قسیم جنّت و نار من از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اکثر اوقات شنیدم که میفرمود:

❊ هرکه با علی خصومت و دشمنی کند او را معذّب و معاقب خواهند ساخت ❊

و هرگز از عذاب و سخط منتقم حقیقی نجات نخواهند داشت، و هیچ کس زیاده از آن ملاعین بـه شما عداوت و دشمنی نکردند **(و باب‌های ۳۷ ـ ۳۸ ـ ۴۳)**

و خلافت که حقّ شما بود تصرّف نموده به جبر و تعدی فدک را از اهل بیت رسالت انتزاع نمودند وآنچه ازستم و جورممکن و مقدورشان بود با شما نمودند، **نمی‌دانم‌خدایتعالی با ایشان‌چه‌کرد؟** و به چه نوع عذاب ایشان را معذّب و معاقب ساخت؟ و از این فکر و خیال هرگز خالی نیستم **و می‌خواهم که از این سرّ مطلع شوم، و مرا از تشویش و تفرقه‌گی خاطر فارغ سازی.**

آن حضرت فرمودند: روز قیامت آنچه از بهر آنها آماده و مهیّا شده مشاهده خواهی نمود.

آن مرد گفت: قیامت دور است و من می‌خواهم که در دنیا به چشم ببینم، و هر چند آن سرور او را تسلّی می‌نمود آن مؤمن پاک اعتقاد می‌گفت: تا من دشمنان تو را به بدترین عذاب و عقاب مشاهده نکنم تسلّی نمی‌شوم، چون مبالغه و الحاح بسیار نمود، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند: چون شب شود در فلان قبرستان برو آنها را به تو خواهند نمود، چون شب فرا رسید آن مرد به آن مکان رفت و در گوشه‌ای قرارگرفت، ناگاه نظرش بر شخصی مَهیبِ قوی جثّه افتاد و دید که **دو سگ سیاه با قلاّدهای آتشین درگردن** همراه دارد، آن مرد مهیب گفت: ای مرد مؤمن من یکی از فرشته های عذابم که خدایتعالی مرا جهت عذاب کردن دشمنان اهلبیت آفریده **و این دو سگ (عمر و ابوبکر) از جمله دشمنان مولا و صاحب تواند** که به سبب دشمنی با آن حضرت خدایتعالی این‌ها را در دوزخ معذّب ساخته و به این صورت‌شان مسخ نموده و الحال به فرمان قسیم جنّت و نار، این **دو سگ** را از دوزخ به این مکان آوردم که به تو نمایم تا زنگ کدورت از آینهٔ خاطرت بزداید و شک و شبهه از لوح ضمیرت محو نماید و آن **دو سگ** آب از دیده می‌باریدند. **(وص ۱۲۸)**

آن فرشته گفت: از این‌ها **بپرس که باعث این عقوبت چیست؟**

تا جواب تو را بدهند و خاطرت از همه جهت تسلّی شود و شک و شبهه‌ای باقی نماند

فاطمه، من شادمانم بی‌حساب
که دعای مادرم شد مستجاب

آن مرد از آنها پرسید که شما چه کسانید و سبب این عذاب چیست؟

آن **هر دو سگ سیاه** به زبان آمده گفتند که ما **ابوبکر و عمریم**

به سبب ظلم و تعدی که با امیرالمؤمنین‌کردیم معذّب و معاقب شدیم

و خدایتعالی ما را به این صورت که می‌بینی مسخ نموده و الحال پشیمانی نفعی ندارد

بعد ازآن،مرد ازآن‌مکان برگشته به خدمت مولای مؤمنان‌آمده و آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود.

*****درفتوحات القدس ازکتاب احسن الکبار نقل شده:یکی از منافقان در زمان حضرت امام حسن عليه السلام از او معجزه‌ای طلب نمود، امام سر دست بر حنک او زده فرمود:

ای منافق معجزه را مشاهده کن، پس پای مبارک را بر زمین زد شکافته شد، دو شخصی دید برسر سنگی نشسته بودند و آن سنگ از حرارت آتش سرخ شده بود و بخار بد و بوی ناخوش ازآن سنگ متصاعد می‌شد و برگردن هرکدام زنجیری و برهریک،یک فرشته موکّل‌بود و آنها می‌گفتند:

یا مُحَمَّد یا مُحَمَّد یا مُحَمَّد ما صحابه تو بودیم بد کردیم که با وصیّ تو **امیرالمؤمنین** عليه السلام ظلم کردیم و عهد را شکستیم و حق او را گرفتیم و خود متصرّف شدیم آنها که موکّل آنان بودند می‌گفتند: چرا سخن خدا و قول رسول را نشنیدید؟ **(و ص ۲۶۷)**

این زمان **پشیمانی سودی ندارد** و شما دروغ می‌گوئید که صحابهٔ رسول بودید، صحابهٔ واقعی آن حضرت **سلمان و عمّار و ابوذر و مقداد** بودند و اسم یک، یک از صحابه که مؤمن بودند به او می‌نمودند که ایشان خلاف امر خدا و رسول نکردند، و شما منافقانه خلافِ فرموده خدا و فرموده پیغمبر اوعمل نمودید، و امّت رابه ضلالت انداختید و برمولای مؤمنان ظلم‌کرده و حق او را گرفتید و آن دو ملعون فریاد و زاری می‌کردند.

پس امام عليه السلام اشارت به زمین کرد که بسته شو تا وقت معلوم که منتقم آل محمّد عليه السلام ظاهر شود و از گفتگوی آن هر دو مغلوبِ ملعونِ معذّب و آن هر دو موکّل آنها ظاهر است که آنها ابابکر و عمرند، راوی گوید که آن منافق چون این معجزه را از امام حسن عليه السلام دید حمل بر **سحر** کرد خواست که به ناصبیان بی دین این خبر را برساند، زبان او گرفته و گنگ شد و تا زنده بود قادر بر حرف زدن و گفتگو نبود، و آنکه امام فرمودند: تا وقت معلوم که منتقم آل محمّد عليه السلام ظاهرشود مؤیّد آن است حدیثی که درکتاب ملتفتات از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روایت است:

قاتل زهرا رفته در قعر سقر

می کنم من از جگر لعن عمر

وص۹

۱۰۵

(در مراسم حج)

*آن حضرت در مِنی، در مراسم حج رمی جمره می‌نمود و باقی ماند دردست مبارک آن حضرت پنج ریزه سنگ، و دو تا از آن‌را به یک جانب انداخت و سه تا از آن‌را به طرف دیگر جمره انداخت. یکی از محبّان گفتند: فدای تو شویم از تو چیزی مشاهده نمودیم که **از دیگری ندیده بودیم** که بعد از فراغ از رمی جمره به جانب راست و چپ جمره، رمی نمودی؟ (تفسیر جامع ج ۱ ص ۶۵۰)
آن حضرت فرمودند: وقتی‌که موسم رمی جمرات فرامی‌رسد بیرون آرد خدایتعالی آن دوفاسق و ناکث را، و تازه ساخته باشد بدن آنها را، و سر انگشتان خود را می‌گزند، پس بیاویزند هر دو را در این مکان، و نکند این کار را مگر امام پس زدم دو سنگ، اوّلی (ابوبکر) را و سه سنگ، ثانی(عمر) را، از برای آنکه **ثانی کفرش زیاده است و اظهار عداوت ما بیشتر می‌نمود،** و اوّل نسبت به ثانی هموارتر و نرم تر بود و مراد از اوّل ابابکر و ثانی عمر لعنة الله علیهما است. (بحار ج ۳۰ ص ۱۹۲)

یکچند گذشت روزگارم به سفر ۱۱۰ چندی دگرم گذشت درقید حضر
دیدم بسی از دفتر و اوراد خبر ۱۲۱ جز لعن عمر، هیچ نیامد بنظر

وص ۱۲۲ و ۱۲۰ ـ ۲۳۱ ـ ۴۷۶

دست بردارم به درگاه خدا

*در(بحار ج ۵۳ ص ۱۲ به بعد و)کتاب رجعت از مفضّل از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام حدیثی که ذِکر آن طولی دارد درباب ظهور منتقم آل محمّدعلیه‌السلام روایت است: آن حضرت فرمود: یا مفضّل چون‌که مهدی‌علیه‌السلام ظهورکند، برسر مرقد منوّر و ضریح مطهّر مدینهٔ جدّم رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن مکان شریف ظاهر شود **اموعجیبه‌ای چند،که باعث خوشحالی و سرور مؤمنان و مسلمانان و خزی و بدحالی کافران و ناصبیان باشد.** مفضّل گفت: (نوائب الدّهور ج ۳ ص ۱۲۸)
ای مولای من آن (امور عجیب) چه چیز است؟ فرمود: چون حضرت مهدی‌علیه‌السلام بر سر مرقد منوّر و ضریح مقدس و مطهّر جدم برسد بپرسد: ای گروه مؤمنان این قبر جدم رسول الله است؟ بگویند بلی، ای مهدی آل محمّدعلیه‌السلام ،گوید: کیست با سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجرهٔ مبارکه؟ مردمان بگویند: دو مصاحب و دو خلیفه او ابوبکر و عمر است، پس آن حضرت سؤال می‌فرماید درحالی‌که داناتر از جمیع مردمان است به احوال ابابکر و عمر، که کیست ابابکر و عمر؟ و چرا دفن‌کردند آنها را با جدم سیّد بشر، و مدفون در این مکان شریف غیر آنها خواهد بود؟ مردمان بگویند: ای مهدی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مدفون در این مکان غیر از آنها دیگری نیست و به تحقیق که ابابکر و عمر را در حجرهٔ سیّد بشر دفن نمودند از برای آنکه جانشین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

ای خدا، ای معزّ الأولیاء

و پدران زنان آن حضرتند. و چون سه روز از رسیدن صاحب الزّمان به مدینه مشرفه بگذرد، امر فرمایند که **نبش قبر** آن دو منافق نمایند، و در آن حال **تر و تازه** باشند نه خلقت ایشان تغییر یافته باشد و نه رنگ و روی آن دو ملعون تبدیل بهم رسانیده باشد و حضرت صاحب علیه السلام بفرمایند:

آیا کسی هست که بشناسد اینها را؟

مردمان گویند که آنها، را به صفت می‌شناسیم و نیست در پهلوی جدّ تو غیر از آنها

پس حضرت صاحب بفرمایند که آیا در میان شما کسی هست که غیر از این بگوید؟

یا آنکه در شک و شبهه باشد که ابابکر و عمر در این مکان نیستند؟ پس جمیع مردمان بگویند: نه، هیچ کس در میان ما نیست که غیر از این چیزی بگوید و جمیع ما را عقیده و اعتقاد آن است که ابابکر و عمر در حجره خیر البشر مدفونند.

و آن حضرت امر فرمایند که آنها را به همان حال در قبرکنند تا سه (۳) روز از این معنی بگذرد و این خبر در میان مردم پراکنده و منتشر گردد که نبش قبر آنها نموده‌اند

از همه جانب مردمان از برای حادث شدن این واقعه و مطّلع شدن بر این امر در مدینه جمع شوند. و در روز سوم مهدی آل محمّد علیه السلام در مسجد حاضر شود، و امر فرمایدکه آنها را از قبر بیرون آرند و آنها در آن ساعت تر و تازه باشند مثل صورت آن زمان که در دنیا داشته‌اند، و کفن را از آنها جدا سازند و امرکند که بیاویزند ایشان را بر چوب خشک پوسیده‌ای، و **فی الفور آن چوب سبز شود** و برگ کند و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد، و در آن حال آن ناصبیان و سنّیان که دوستدار و محبّ آنهایند گویند: این سبز شدن چوب خشک به برکت فضل و بزرگی ایـن دو خلیفـهٔ بزرگـوار است و به تحقیق که فایز و رستگار شدیم به محبّت و دوستی آنها، و حیران بمانند و تعجب کنند جمعی که پوشیده و نهان داشته اند محبّت آنها را که چه شرف و بزرگی است این دو نفر را،

و هرکه حبّه‌ای از محبّت و ذرّه‌ای ازدوستی ابابکروعمرلعنة الله علیهما دردل داشته باشد حاضرشود و مشاهدهٔ آنها نماید و مفتون آن دوملعون شوند. (کتاب مهدی منتظر علیه السلام ص ۳۵۱)

و ندا کند منادی مهدی آل محمّد علیه السلام که هرکه دوست می‌دارد مصاحب و دو نفرکنار خوابیدهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به یک جانب رود، پس **مردمان دو قسم گردند،** جمعی دوستی و محبّت آن دو منزل سقر را اختیار کنند، و گروهی دوری و تبرا از آن دو ملعون خواهند نمود.

و حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید به دوستان آنها که دور شوید و تبرّا نمائید از محبّت ابابکر و عمر، ناصبیان بی دین و پیروان آن ملاعین بگویند: یا مهدی آل رسول الله تبرّا نخواهیم کرد از ابابکر و عمر، و ما نمی‌دانستیم که آنها را نزد خدا این قدر و منزلت است و در این وقت که ظاهر و روشن باشد بر ما فضل و بزرگی آن هر دو، تبرا نخواهیم کرد از آنها به تحقیق که دیدیم از این دو خلیفه آنچه‌دیده شد از تری و تندرستی جسد هایشان از سبز شدن و حیات این درخت به برکت و قدر خلیفه اول و ثانی، بلکه **به خدا قسم که تبرّا می‌کنیم از تو و هرکه ایمان و اعتقاد دارد به تو،** و هر که ایمان ندارد به این دو خلیفه و(مهدی سلام الله علیه) آنها را از قبر بیرون آورده و به این درخت آویخته و(مکافات) کند آنها را به اعمالشان. پس امرکند منتقم آل محمّد صلی الله علیه و آله باد سیاهی را که بوزد بر ناصبیان بی دین و مریدان آن دو لعین و بگرداند آن گروه را **کَاَنَّهُمْ اَعجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ** (سوره حاقه، آیه ۷) مثل شاخ درخت شکسته آویخته شده.

و مراد آن است که چون آن باد به آنها رسد آن ملاعین را سوخته به درک الاسفل رساند و بعد از آن امر فرماید که ابابکر و عمر لعنة الله علیهما را از آن درخت به زیر آورند و **زنده کند هردو را** بفرمان خدایتعالی، و امرکند مردمان را که برای حضور در محاکمه جمع‌شوند و حکایت کند آن حضرت به آن جماعت جنایات و کردار ناخوش هر دو را، و آنچه در هر وقت و زمانی واقع شده، تا آنکه حکایت کند از برای مردمان **کشتن قابیل برادر خود هابیل را، و جمع ساختن آتش از برای حضرت ابراهیم و انداختن یوسف را در چاه، و حبس شدن یونس در شکم ماهی، و قتل یحیی، و نقشهٔ بر دارکردن عیسی، و عذاب نمودن جرجیس و دانیال، و زدن سلمان فارسی، و برافروختن آتش بر در خانه حضرت علی و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام و سوختن درخانه ایشان و زدن تازیانه بر دست حضرت فاطمه علیها السلام و افشردن شکم مبارک آن حضرت درمیان در و دیوار، و ساقط ساختن محسن علیه السلام و زهر دادن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، و قتل امام حسین علیه السلام و کشتن فرزندان و اطفال و بنی عم و انصار آن حضرت و اسیر نمودن ذریّه و فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله**

و ریختن خون‌های آل محمّد علیهم‌السلام، و هرخون ناحق و زنا و ربا و رشوه و فاحشه و گناه و هر ظلم و ستم که از عهد حضرت آدم علی نبیّنا وآله و علیه السّلام تا قیام منتقم آل محمد علیه‌السلام واقع شده همه را برعُهدهٔ آنان بشمارد، ابابکرخر و عمربی‌پدر را ملزم و منفعل سازد، درآن حال آنها اقرار و اعتراف نمایند به آنچه کرده‌اند و آن حضرت امر فرمایند هرکه درآن وقت حاضر باشد و مظلمه‌ای برذمّه آن دو ناپاک داشته باشد،آنها را قصاص‌کند،پس بیاویزند ابابکر و عمرلعنة الله علیهما را برآن درختی که قبل از این آویخته بودند، و امرفرماید آتشِ عذاب را که از زمین بیرون آید

*** و هر دو را با آن درخت بسوزاند***

و امرنماید باد را که خاکستر ناپاک آن دو بی دین

و آن دو ناپاک بی باکرا بردارد و بر دریا اندازد.

مفضّل روای این حدیث گفته: از حضرت امام ناطق بحق جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم:

که ای مولای من آیا این آخرین عذاب ابابکر و عمر است؟ آن حضرت فرمودند:

هیهات یا مفضّل به خدا قسم که **رجعت** نمایند و حاضر شوند محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

و صدّیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین

و هرمؤمن و کافری قصاص‌کنند ابابکر وعمرلعنة الله علیهما را به هرمظلمه‌ای‌که‌کرده‌اند و بکشندهر دو را هر روز و شبی هزارمرتبه و باز زنده سازد خدایتعالی آنها را تا قصاص کنند آن مقدار که علم خدا بر آن قرار گرفته باشد. (عیون اخبار الرضا ج ۵۸/۱ ح۲۷)

هرکه بطلان مرتضی علی جوید ۴۲۸ **چون ابابکر و چون عمر میرد**

امروز برای شیعه یومُ النّصر است — **عالَم چو بهشت و خانه‌ی آن قصراست**
هم مرگِ ستمکارترین خلق جهان — **هم عیدِ امامتِ امام عصر(عج) است**
لعن نوعی بد زبانی نیست نیست — **جز دعائی آسمانی نیست نیست**
این محافل دشمنی با شخص نیست — **از برای کف زدن یا رقص نیست**

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلدُّنیا حُلْمٌ و الإغْتِرارُ بِها نَدَمٌ { ۱۳۸۴ } دنیا خوابی است شیرین و دل باختن و فریفته شدن به آن پشیمانی دارد.

وص ۱۳۳ – ۵۴۷

۳۳۵ – ۳۴۵ – ۴۶۳

باب بیست و یکم ـ مجملی ازمطاعن لعین ابن اللّعین عثمان بن عفّان بی دین، شهید سنیان

طعن اول:(بحار ج ۲۸ ص ۷۷) عثمان سگ پدر،(غلبه جوئی و) تقدیم کرد بربنی هاشم‌که معدن علم و وحی بودند و حال آنکه او از **شجرهٔ ملعونهٔ** بنی‌امیّه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دیـده بـود کـه **بوزینه‌ها بربالای منبر او می‌رفتند** و از آن خواب ترسید، از جبرئیل تعبیرآن خواب پرسـید،گفت: **بنی امیّه بردین تو مستولی شوند** و ایشان چهارده **پادشاه** باشند و اول آن جماعـت پادشـاهان عثمان پلید است، و مدّت حکومت آنها هزار ماه پنجاه ماه‌کم (**۹۵۰ ماه**) باشد، بعد از آن سـوره **إنّـا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ الْقَدر** دراین باب نازل شد و هریک شب قدری‌که خدایتعالی به رسول خود و ائمّه هدی علیهم السلام عطا فرموده بهتر از مدت حکومت بنی امیّه طاغیه باغیه است. (**تغییر احکام ص۱۱۶ـ ۲۱۶**)

* امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله را بر فراز منبرخواب سبکی دست داد، پس در آن عالم چنین دیدی که مردمی چند مانند بوزینگان بر منبرش می‌جهند و مردم را به قهقرا سیر می‌دهند پس رسول الله صلی الله علیه و آله به حال عادی برگشته، بنشست و حزن در چهره‌اش پدیدار بود. پس جبرئیل امین علیه السلام این آیه (۶۰ ـ اسراء) را برای‌آن حضرت آورد: « **و ما جعلنا الرُّؤیا الّتی أریناک إلاّ فتنة للناس والشّجرة الملعونة فی القرآن ونُخَوِّفُهم فما یزیدهم إلاّ طغیاناً کبیراً**»

* (**...** و بنی امیه لعنة الله علیهم در این مدت پادشاهی خودشان، کینهٔ ما اهل بیت را شعار خود می‌سازند. خداوند از آنچه در ایام بنی امیه از آن‌ها بر اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله و دوستان و شیعیانشان می‌رسد به پیغمبرش (در آیه ۲۸ سورهٔ ابراهیم علیه السلام) خبر داده و وحی نازل کرد که:

الم ترإلی الذین بدَّ لوا نعمة الله کفراً و احلّوا قومهم دارالبوارجهنَّم یصلونها و بئس‌القرار

و نعمت خداوند در این آیه محمّد و اهل بیت اویند که دوستی ایشان همان ایمانی است که به بهشت وارد می‌سازد، و دشمنی ایشان کفر و نفاقی است که به جهنم درمی‌آورد. پس این راز (**شکنجه‌ها و مصیبات**)را رسول الله صلی الله علیه و آله پنهانی با علیّ و اهل بیت او علیهم السلام درمیان نهاده[1] و آگاه نمود)

* امام‌صادق علیه السلام فرمود: این‌آیه درباره بنی امیه و بنی مغیره نازل شده و بنی مغیره را خداوند درجنگ بدرنابود نمود و نسل‌آن قطع شد ولی(**نسل و گمراهی**)بنی‌امیه را خداوند تا قیامت مهلت داده. پس فرمود: به خدا قسم نعمت‌هایی که خداوند به مردم عطا فرموده: ما (اهل البیت) هستیم که به واسطهٔ ما، رستگار خواهند شدکسانی‌که باید رستگار شوند. (**۲۸ ابراهیم/ تفسیرجامع ج ۳ص ۵۲۵**)

(۱ ـ از مقدمه صحیفه سجادیه درج گردید)

۹ ـ ۷۲ ـ ۴۰۵

۱۵ ـ ۴۱۸ ـ ۴۱۲ ـ ۴۰۱ ـ ۲۶۲ ـ ۲۵۱ ـ ۲۱۶

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر شورایی در هر زمان تشکیل شود، همهٔ احکام خدا را در آن شورا تغییر دهند. (تفسیر جامع ج۲ ص ۳۶۹)

طعن دوم: عثمان سگ پدر بی دین، در ایّام خلافت ناقص خود بر اهلبیت رسالت و نبوّت ﷺ ظلم و تعدّی بسیار نمود، و به ظاهر با اهل بیت رسول و زوج بتول عداوت و خصومت می‌نمود و بی‌ادبانه سلوک می‌کرد و عداوت اهل بیت علیهم السلام را دردلها رسوخ می‌داد.ابابکر و عمرلعنة الله علیهما از جهت مصلحت کار خود اکثر اوقات منافقانه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین به حسب ظاهر به ادب و رفق، سلوک و معاش می‌نمودند و می‌گفتند: اگر مردمان راضی به خلافت و جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام می‌شدند ما او را خلیفه می‌نمودیم و اطاعت امر و نهی او می‌کردیم.

طعن سوم: عثمان منافق یاغی، در ایّام حکومت خود یک دینار به اهل بیت نبوّت و رسالت ﷺ و بنی هاشم نداد، و آن دو خلیفهٔ به نا حق که قبل از او بودند گاهی از روی نفاق و مصلحت دنیایشان از بیت المال به بنی هاشم قسمت و رسدی می‌دادند

و به اطراف و جوانب بنی هاشم را از برای رتق و فتق مهمات می‌فرستادند.

* چنانکه در تواریخ نقل شده: در وقتی‌که به گفته ابابکر خوله بنت جعفر حنفیّه را اسیر نموده آوردند، ابابکر خوله را به حضرت امیر علیه السلام داد چنانکه قبل از این (در ص ۱۹۲) ذکر شد

و نیز در وقتی که عمربی پدر ارادهٔ فتح خراسان نمود به خدمت حضرت علی علیه السلام آمده استدعا نمود که حضرت امام حسن علیه السلام را رخصت نماید که در آن سفر رفاقت لشکر اسلام نماید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سبط رسول ﷺ را در آن سفر رفیق آن عسکر نمود و به برکت قدوم فتح لزوم آن حضرت، کلّ خراسان مفتوح گردید و لشکر اسلام با فتح و پیروزی و غنیمت بسیار در خدمت امام حسن علیه السلام به مدینه مراجعت نمودند. و عمرمنافق به آن مفاخرت می‌نمود که سبط رسول خدا درفتح خراسان همراه لشکر من‌بوده و این فتوحات را به برکت قدوم حضرت می‌دانسته.

* به روایتی آنکه حضرت امام حسن علیه السلام تا اصفهان رفیق آن عسکر بود و در اصفهان به گفته عمرلعنة الله علیه به مدینه بازگشت نمود.(وص ۵۳۴)

طعن چهارم: چون نوبت خلافت به عثمان خبیث رسید(کابینه‌ای جدید برای ظلم و بدعتهایش فراهم ساخت و) مأمور فرستاد و عاملان عمر بن الخطّاب را معزول کرد و دست مهاجر و انصار و دیگر جماعت را از عمل کوتاه ساخت، و صحابهٔ حضرت رسول ﷺ را به هیچ وجه در ایّام حکومت خود مهمّی رجوع ننمود، و از بیت المال یک دینار به مهاجر و انصار و اهل بیت سیّد ابرار ﷺ و بنی هاشم نداد، وبه نحوی‌کار برایشان تنگ نمودکه از فقر و فاقه بعضی از ایشان به اطراف قبایل

وص ۱۹ ـ ۲۶۲

عرب پراکنده شدند و به سؤال و مُزدوری اوقات می‌گذرانیدند، و **بعضی ازایشان شبها روی خود را بسته از روی ناچاری و اضطرار بر در خانه‌های اهل مدینه رفته سؤال می‌نمودند.**

طعن پنجم: عثمان سگ پدر، پسر عموها و خویشان و نزدیکان خود را بر جمیع مردمان تقدیم و تفضیل داد و امور شهرها و قبایل عرب و عجم را به ایشان واگذار نمود، اداره و حکومت **بصره** را به عبدالله بن عامر داد، **کوفه** را به ولید بن عقبه ابن ابی معیط داد، و **شام** را به معاویهٔ ابی‌سفیان داد، و **فلسطین** را به عمر و بن العاص داد و **مصر** را به عبدالله ابن سعد بن ابی سرح داد و مالهای بسیار کارگزاران او از هر طرف به جهت او می‌آوردند، و آن را به پسرعموها و بنی‌امیّه داد، ازآن جمله به عبدالله بن خالد بن اسد بن العاص بن امیّه سیصد هزار درهم داد و هم چنین هر یک از پسر عموهای خود را صد هزار درهم و زیاد و کم می‌داد **و به دیگرجماعت هیچ نمی‌داد،** و خزانه بیت المال را که یاران پیش از او(ابوبکر و عمر) از حرام و حلال مملوّ ساخته بودند واگذاشته مظلمهٔ آن را با خود برده، عثمان پلید دَرها گشوده **تمامی بیت المال را به بنی امیّه** پخش کرد و اکثر آن جماعتی که به بیعت او در آمدند به طمع مال و زخارف دنیوی **اطاعت بدعت‌ها** و بی‌دینی‌های او کردند. **(بحار ج ۳۱ ص۲۱۸) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص۳۹۳)**

* از شیخ ابوجعفر طوسی قدّس سرّه نقل شده: عثمان ملعون در روز بیعت، درهم و دینار بسیار ریخته بود مردم دنیا پرست عُمَری مذهب به آن سبب فریب خورده با او بیعت کردند.

طعن ششم: آن‌کسانی‌که رسول الله صلی الله علیه و آله از مدینه طیّبه اخراج نموده بود و طرید مصطفی صلی الله علیه و آله بودند، و در زمان خلافت ابابکر و عمر آنها را به مدینه راه ندادند، عثمان به سبب قرابتی که با آن ملاعین داشت، آن تبعید شدگان را به مدینه آورد و توضیح آن چنین است:

حکم بن ابی العاص که عموی عثمان بود و مروان بن حکم و حارث بن حکم که پسر عموهای عثمان بودند و اکثر اوقات اهانت و بدگوئی رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌نمودند و بغض و عداوت باطنی خود را ظاهر می‌ساختند.حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را لعنت کرده از مدینه اخراج نمود، و امر فرمود: هرگز آنها را به مدینه راه ندهند و تأکیدات در عدم استرجاع آنها نموده، فرمود: **لعنت بر کسی‌که بعد ازمن‌آنها را درمدینه جای دهد** و با آنها دوستی و ملایمت نماید و هیچ کس نبودکه نداند که آنها تبعید و طرد شده و راندهٔ رسول خدایند. **(بحار ج ۳۱ ص ۱۶۹)**

وص۳۳۵

۱۶۱

۴۳۳ ـ ۴۵۷

شَرُّ النّاسِ مَنْ یُعینُ عَلَی الْمَظْلُومِ. {۵۷۳۶} بدترین مردم، کسی است که یاری ظالم کند برای ضرر رسانیدن به مظلوم.

و عثمان سگ پدر، به سبب قرابتی که با آنها داشت در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله هر چند سعی نمود و خواست که از آن حضرت اذن حاصل نماید که آن دشمنان خدا و رسول به مدینه آیند درخواست او به درجهٔ حصول نرسید و قبول نفرمودند، و در زمان خلافت ابابکر و عمرلعنة الله علیهما هر چند خواست که آنها را رخصت آمدن به مدینه دهند راضی نشدند

و بیست و پنج فرسخ دیگر آنها را تبعید و از مدینه دورترکردند.

و چون عثمان ملعون منافق، ظالمانه خلیفه شد آنها را طلب نمود و دو هزار(۲۰۰۰) درهم از برای خرج راه آنها فرستاد و استقبال نموده به تعظیم و تکریم، آنها را به مدینه آورد و از رسیدنشان بشاشت و سرور بسیار اظهار نموده، گفت:

به رغم (پیامبر و) آن کسانی که شما را مطرود نموده بودند، شما را برگردانیدم.

و **حکم بن عاص** را در میان قبر مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله و منبر منوّر آن حضرت جای داد، و در روز اول صد هزار درهم از بیت المال مسلمانان به او ارزانی داشت، و خمس مردم **آفریقا** را نیز به وی داد، و **مروان بن حکم** را کاتب و صاحب تدبیر و وزیر و مشیر خود ساخت، و **مُهر خود** را به او سپرد و **دختر خود** را به او داد و درآمد بازار مدینه را همه ساله برای او مقرّر داشت

و در روز اول صد هزار(۱۰۰۰۰۰) دینار به او بخشید. و **حارث بن حکم** که برادر مروان بود عثمان پلید در روز اوّل مال بسیاری به او بخشید و زمینی از مدینه که رسول الله صلی الله علیه و آله جهت بازار مسلمین تصدّق‌کرد و آن زمین را مهرور گویند، به مالکیت حارث بن حکم داد.

مروان لعنة الله علیه بعد از قتل عثمان پلید در ایذا و آزار خاندان رسالت و نبوّت صلی الله علیه و آله می‌کوشید تا به سبب او **حضرت امام حسن** علیه السلام **مسموم** گردید و بعد از آن که به مسند امارت و حکومت متمکن‌گشت در خونریزی فرزندان رسول صلی الله علیه و آله و اظهارکینه و عداوت زوج بتول نهایت اهتمام نمود.

ای ناصبی بی دین کسی که عمّ خود و دو پسر عمّ خود را که هر سه آنها تبعید و طرید و **رانده شده** حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بودند طلب نماید و **احترام کند** و چندین مال مسلمانان را به آنها بخشد و جمیع صحابه و مسلمانان را محروم سازد، چگونه قابل امامت و خلافت است؟

فرزنـد زنـا محـبّ عثمـان باشـد ۶۹ کارش چو عمر همیشه عصیان باشـد

بی شبهه و شک، پیرو بوبکر لعین ۷۳ چون پیرخودش، مرید شیطان باشـد

قال علی علیه السلام: جُودُ الْوُلاةِ بِفَيْءِ الْمُسْلِمِينَ جَوْرٌ وَ خَتْرٌ {۴۷۲۵} بخشش حکّام با غنیمت مسلمانان، ستم و فساد است.

(الطرائف ج ۲ ص ۲۱۲) * (تاریخ طبری ج ۳ ص ۳۸۴)

۳۰۸

۳۹۳

طعن هفتم: (بحار ج ۳۱ ص ۱۷۴ ـ تا ـ ۱۸۵) عثمان سگ پدر ملعون، ابوذر غفّاری علیه السلام را از مدینهٔ طیّبه اخراج نمود و او در ربذه وفات یافت.ابوذر ازکبار صحابهٔ سیّد ابرار است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله درتعریف و توصیف او فرموده: **اَبوذَرٍ فی اُمّتی شَبیهِ عیسَی بْنَ مَریَمَ فی زُهده**

*** ابوذر در امّت من مثل عیسی بن مریم است در زهد و ورع ***

و نیز فرموده: **ما اَظلَّتِ الخَضْراء ولا اَقَلَّتِ الغَبْراءِ مِنْ ذی لَهجَةٍ اَصدَقُ مِنْ اَباذَرٍّ**

سایه نینداخته آسمان و بر نداشته زمین، صاحب زبانی راستگوتر از اباذر را

وآن حضرت فرموده: **اَبی ذَرٍ صِدِّیقِ هذه الاُمَّة**، ابوذر راست گوی این امّت است.

* درمشارق انوار الیقین(ص ۲۰۲) ازکتاب بشایر نقل شده: روزی ابوذر علیه السلام از خدمت سیّد بشر صلی الله علیه و آله مراجعت نموده، در اثنای راه به عمر منزل سقر برخورد، عمر ملعون از او سئوال کرد: کیست در خدمت حضرت رسول؟ ابوذرگفت:

*** شخصی در خدمت آن حضرت بود من او را نمی‌شناسم ***

چون عمر ملعون به خدمت خیر البشر رسید امیرمؤمنان علیه السلام را دید که نشسته است. گفت: یا رسول الله، آیا شما نفرمودید که ابوذر راست گوی این امّت است؟ و الحال به من دروغ و کذب گفته، و در این وقت که از نزد شما بیرون آمده بود از او پرسیدم‌که‌کیست در پیش حضرت رسول؟ گفت: کسی که من نمی‌شناسم، آیا ابوذر علی را نمی‌شناسد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

ابوذر راست گفته، معرفت به حال علی غیر از خدا و رسول هیچ کس ندارد

*** و هیچ کس پی به مرتبه و بزرگی علی نبرده و حقِ او را نمی‌شناسد ***

و علی نیز خدا و پیغمبرِ او را به نحوی شناخته که هیچ احدی نشناخته و پی نبرده و آنچه ابوذر گفته حق و صدق است. (و ص ۲۸۱ ـ ۳۷۷ ـ ۴۹۳ ـ ۵۵۰)

* نقل است‌که ابوذرعلیه السلام در زمان خلافت عمر ملعون از دیدار کَریه و افعال ناخوش آن منزل سقر به تنگ آمده، به نیّت غزا متوجه بلاد شام گردید و تا زمان خلافت عثمان درآنجا آرام بود، و چون اعمال زشت عثمان ملعون به‌گوش او رسید، و افعال ناپسندیده و زشت معاویهٔ منزل هاویه را مشاهده نمود، کردار ناخوش و **بدعت‌های** آن دو ملعون را برای حفظ اساس اسلام در میان مردم

ذِکر می‌کرد و قبایح و بدعت‌های آنها را معرفی می‌کرد.
پس معاویه منزل هاویه به عثمان بی ایمان نوشت: ابوذر شام را بر تو تباه گردانیده در مجالس و محافل عیب و بدی تو اظهار می‌کند، و ثنا و **منقبت علی** می‌گوید که او سزاوار مسند خلافت است، و عثمان و خلفای متقدّمین غاصب بوده قابل آن خلافت نیستند.
عثمان ملعون در جواب به معاویه نوشت: چون نامه من به تو رسد، فوراً ابوذر را بر کوهان شتر برهنه درشت رو نشانیده، نگهبانی درشت هیبت همراه او کن که شب و روز مرکب او را رانده نگذارد که لحظه‌ای خواب و استراحت کند و در منزلی قرارگیرد، تا وقتی که او را نزد من آرند.
معاویه طاغیه به گفته عثمانِ واجب النّیران عمل نموده، ابوذرعليه السلام را به مدینه طیّبه فرستاد، و **ابوذرعليه السلام مردی قد بلند و لاغر و ضعیف و نحیف و محاسن سفید و مسنّ بود** و از غایت سختی و ناخوشی و رفتار زشت آن شتر، زانو و رانهای ابوذر کوفته و مجروح گشته و گوشت ران او بیفتاد و چون به مدینهٔ مشرّفه رسید و عثمان پلید او را دید، گفت:
هیچ چشم به دیدار تو روشن مباد و خدا تو را خوش عیش و شادان مداراد یا جندب.
ابوذرعليه السلام گفت: من جندب ابن جناده‌ام و رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا **عبدالله** نام نهاده است.
و میان او و عثمان ملعون گفتگویی بسیار واقع شده
چنانچه مشروحاً در ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی مذکور است .
❋ درکتاب روضة الواعظین از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مروی است: روزی عثمان ملعون دو غلام خود را امر کرد که **دوکیسه طلا** که در هرکیسه صد(۱۰۰) دینار بود از برای اباذرعليه السلام برند که در مایحتاج خود صرف کند، چون زر را به خدمت اباذرعليه السلام آوردند گفت: آیا مثل آنچه به من داده است برای هریک از مسلمانان فرستاده است؟ گفتند نه، گفت: من یکی از مسلمانانم **به من بدهد آنچه به هریک از مسلمانان می‌دهد و زیاده از آن بر من روا نیست.**
گفتند: عثمان می‌گوید: این زر خالص از مال من است و قسم می‌خورد که حرام مخلوط به آن نیست و آنچه از برای تو فرستاده‌ام از وجه حلال است.
پس اباذرعليه السلام گفت: مرا حاجت به آن نیست و **من غنی ترین مردمانم.**
غلامان گفتند: ما هیچ چیز در خانه تو نمی‌بینیم نه از اندک و نه از بسیار.

۲۴

پس ابوذر علیه السلام گفت: در زیر بوریا دارم، **یک قرص نان جو** و چند روز به آن اوقات می‌گذرانم به تحقیق که من صبح می‌کنم و **غنی‌ام به دوستی علی بن ابی طالب و عترت او** علیهم السلام که هدایت می‌کنند مردمان را به راه راست، و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: **عثمان دروغگو و کذّاب است،** پس برگردانید این دو کیسه را به جهت صاحب خود عثمان و بگویید که مرا احتیاج به این نیست و نه آنچه از اموال در پیش اوست، تا آنکه به خدای خود برسم و او حکم کند میانه من و عثمان لعنة الله علیه. **(بحار ج ۲۲ ص ۳۹۸)**

*درکاشف الحق و احسن الکبار مسطور است: روزی مبلغ کلّی از مال بیت المال درمجلس عثمان ملعون حاضرکرده بودند که بر بنی امیّه قسمت کنند، به حسب اتّفاق **اباذر** علیه السلام جهت امر مهمی به آن مجلس آمده بود، عثمان بی پدر به ابی‌ذر علیه السلام گفت: هیچ میدانی که این زر چیست؟ گفت نه گفت این صد هزار درهم است و انتظار آن می‌کشم که مثل آن بیاورند و **به هرکه خواهم** بدهم.

اباذر گفت: امر حکومت در دست تو است، و لیکن بیاد داری که یک روز صبح

* به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم آن **حضرت دلگیر و دلتنگ بود؟** *

هیچ کس جرأت نکرد که از وجه آن پرسد؟ و آخر وقت روز رفتیم خوش و خوشحالش یافتیم؟ و سبب دلگیری اول صبح، و خوشحالی آخر روز را از آن حضرت پرسیدیم؟ پیامبر فرمودند: امروز صبح بیت المال را به جمعی قسمت نمودم و **چهار دینار باقی مانده بود، و مستحقّ در آن ساعت حاضر نبود** که به او تسلیم نمایم از آن جهت محزون بودم، **لحظه‌ای قبل از این به مصرف رسانیدم و به سبب آن مسرورم.** پس‌عثمان ملعون متوجه کعب الاحبار شده گفت: چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را به مستحقّ رساند و بعضی را حفظ نماید تا بمرور ایّام **به هر که مصلحت داند** صرف نماید، کعب گفت: حرجی و گناهی نیست. ابوذر علیه السلام گفت: یا کعب تو احکام شریعت را نمی‌دانی، و آیه (۳۴ سورهٔ توبه) را بر او خواند:

*** وَ الَّذِینَ یَکْنِزوُنَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ الله فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ اَلیم ***

آنهایی‌که طلاو نقره را نگه میدارند و در راه خدایتعالی نفقه نمیکنند آنهارا بعذاب الیم بشارت دهید.

قال علیّ علیه السلام: فِرّوا کلَّ الفِرار مِنَ اللَّئیمِ الأحمَق. {۶۵۷۲} بگریزید گریختن کامل از لئیم احمق.

قال علیّ علیه السلام: فِرّوا کلَّ الفِرار مِنَ الفاجِرِ الفاسِق. {۶۵۷۳} بگریزید گریختن کامل از گنهکار فاسق.

پس عثمان سگ پدر بی ادب، به ابوذر علیه السلام گفت: این بار به حرمت مصاحبت رسول صلی الله علیه و آله از تو معاف نمودم، اگر بار دیگر در حضور من (قرآن بخوانی و) چنین حرفها زنی ترا بخواهم کشت.

ابوذر علیه السلام گفت: تو برکشتن من قادر نیستی، و لیکن حضرت پیغمبر مرا آگاه نموده که چون آل عاص به سی (۳۰) نفر رسند، **قرآن را به رأی خود تأویل نمایند و دین را تباه، و تو را که ابوذری از بلاد اخراج نمایند.** (و ص ۱۱۶ ـ ۳۰۹)

عثمان سگ پدر از جمعی‌که حاضر بودند پرسیدکه شما شنیده‌اید آنچه اباذرگوید از حضرت رسول؟ آن جماعت بخاطر نامبارک عثمان تکذیب ابوذر نمودند، عثمان گفت: علی را حاضر نمایید تا از او تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب، و چون خیر الوصیّین علیه السلام حاضر شد، گفت: یا ابا الحسن آنچه ابوذر می‌گوید تو از رسول شنیده‌ای؟ فرمود: که من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: سایه نینداخته آسمان و برنداشته زمین صاحب زبانی راستگوتر از ابوذر، صحابه که حاضر بودند تصدیق قول امیرالمؤمنین علیه السلام کردند.

ابوذر بگریست گفت: **الحمدلله که من دروغگو نیستم.**

عثمان ملعون گفت: یا اباذر برخیز و از شهر ما بیرون شو. ابوذر علیه السلام گفت: چنان‌کنم، زیرا که همسایگی تو مرا بسیار ناخوشآیند است. عثمان ملعون گفت: به حق رسول الله صلی الله علیه و آله بگو در کجا می‌خواهی اقامت کنی؟ و از کجا کراهیّت داری؟ گفت: در زمین حرمین (مکه و مدینه) می‌خواهم ساکن باشم و **به عبادت حق تعالی قیـام نمـایم،** امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که تو را از حرمین بیرون خواهند کرد و تو را به ربذه خواهند فرستاد و تو آنجا **تنها** زندگانی خواهی‌کرد و **تنها** خواهی مرد و **تنها**[1] محشور خواهی شد و **تنها** به عرصه قیامت خواهی آمد و **تنها** داخل بهشت خواهی شد، و چون به عالم بقـا ارتحـال نمـایی جمعـی از عراق خواهند رسید و تو را تجهیز و تکفین خواهند نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در**غزوهٔ تبوک** مرا بـر این احوال مطلع ساخته بود، پس عثمان لعین گفت: ابوذر علیه السلام را به ربذه برند. (و ص ۳۸ ـ ۵۲۹)

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۰)

❋ در بعضی روایات مذکور است: در حالتی که عثمان گفت: اباذر را که از مدینه بیرون رو

قال علیٌ علیه السلام: مَنْ عَرَفَ اللهَ تَوَحَّدَ. { ۷۸۲۹ } **هرکه بشناسد خدا را، تنهائی گزیند** (برای مناجات و عبادت)

(۱ ـ الصبر علی الوحدة، علامة قوة العقل ـ صبر بر تنهایی نشانه نیرومندی عقل است ـ وص ۳۸ همین کتاب علیه السلام)

اباذر گفت: اگر گویی به **شام** روم،گفت ما تو را از شام باز خوانده‌ایم که آنجا (ضد عثمان)

کلمات قبیح می‌گفتی و آن ناحیه را بر ما تباه نموده بودی، آنجا اجازه نداری.

اباذر گفت: من به **عراق** روم، عثمان ملعون گفت آنجا نیز اجازه نداری که عراقیان مردمی‌اند که در حق امرا و بنی امیّه طعن کنند و گِرد فتنه می گردند و شبهه می‌کنند. ابوذر علیه السلام گفت:

من هرجا باشم سخن حق گویم و سخن حق خواهم گفت. عثمان ملعون گفت:

۲۱۱

تو کدام موضع را دشمن‌تر داری؟گفت: هیچ جای را دشمن تر از **ربذه** ندارم، پس اباذر علیه السلام را با اهل و عیال از مدینه طیّبه اخراج نموده، به ربذه که بدترین مواضع آن دیار است فرستاد.

و عثمان ملعون خارجی، به اخراج کردن تنها راضی نشده مروان حکم را حُکم کرد که اباذر علیه السلام را بر شتر برهنه سوار کرده از شهر مدینه بیرون کند، و نگهبانی درشت هیبت همراه او نمود تا او را **به ربذه رسانند**، و ربذه رُباطی(کاروانسرایی) بود در بیابانی بسیار **مهیب و مسکن و مأوای وحوش بود** و از هر طرف فاصله تا آبادی (۱۵۰ کیلومتر) بیست و پنج فرسخ، و **آب شور** داشت

و به این نیز اکتفا ننموده او را (از تبلیغ احکام دین و) از جواب فتوای مسلمانان نیز منع نمود و حکم کرد که منادی کنند که کسی مشایعت و احترام ابوذر ننماید و به حال او التفات نکند.

حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و عبد الله عبّاس و عمّار یاسر و مقداد بن اسود با جمعی از صحابه به همراهی او بیرون رفتند و نزدیک ابوذر شدند، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را دلداری

* و به **صبر** امر می‌فرمودند، می‌گفتند: **وَ اصْبِرْ عَلیٰ ظُلمِ السَّفِیهِ وَ الزَّمانِ عَلیٰ خَطَویهِ** *

*** صبر کن بر ظلم ظالمان و بی خردان که روزگار محل نزول حوادث و بلاهاست** *

۴۵۹

و مترجم دیوان مولای مؤمنان، ترجمه این کلام معجز نظام را در رشتهٔ نظم کشیده

بر عیب کسان، پرده فکن تا بتوان ۳۸ بر ظلم بَدان، صبر کن و جور زمان

بگذار جواب هر سفیه نادان ۴۶۴ وانگه، بسپارش به خداوند جهان

و مروان حکم منافق، به ایشان برخورده گفت: مگر امیرالفاسقین عثمان حکم نکرده است که هیچ کس مشایعت ابوذر ننماید؟ و او را وداع نکند، حضرت امیر علیه السلام را این سخن ناشایست آمده و تازیانه‌ای که بر دست داشت بلند ساخته بر میان دو گوش شتر مروان زد، و فرمود:

۲۵۲

دور شوای پسر زرقا، مثل تو که باشد که بر ما آنچه کنیم اعتراض نماید؟

و مروان شکایت آن حضرت به عثمان نمود، عثمان به آن حضرت گفت: چرا سخن مرا نشنیدی و به مشایعت ابوذر بیرون رفتی؟ و جمعی را با خود بردی؟ آن حضرت فرمودند:

وَ اَوْجَبَ لی وَلایَتَهُ عَلَیْکُمْ ۳۹۲ رَسُولُ اللهِ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ

اَنَا الْبَطَلُ الَّذی لَمْ تُنْکِروهُ ۵۷ لِیَوْمِ کَریبَةٍ وَ لِیَوْمِ سَلَمٍ

یعنی: واجب و لازم ساخته است از برای من ولایت و جانشینی خود را بر شما رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم که باید اطاعت من کنید و مرا خلیفه و جانشین رسول بدانید.

و من آن شجاع هستم که کسی منکر او نخواهد شد، نه در روز جنگ و نه در روز صلح.

عثمان لعنة الله علیه گفت: مروان از تو شکایت دارد که او را دشنام داده‌ای و تازیانه در میان دو گوش شتر او زده‌ای، از او عذر خواه و دل او را خوش کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اینک شتر من اینجاست، بگو برخیزد و تازیانه در میان دوگوش شترمن زند، امّا دشنام دادن نتواند به خدا اگر مروان مرا دشنام دهد، جواب او نگویم مگر به شمشیر که او کفو من نیست

پس برخاست و به خشم از پیش عثمان سگ پدر بیرون آمد و به آن ملعون خطاب نموده، فرمود:

فَانْ کُنتَ بِالشَّوْریٰ مَلَکْتَ اُمُورَهُمْ فَکَیْفَ هذا وَ المُشیرُونَ غَیَبٌ

وَانْ کُنْتَ بِالْقُرْبیٰ حَجَجْتَ خُصومَهُم فَغَیْرُکَ بِالنَّبِیِّ اَوْلیٰ وَ اَقْرَبُ

یعنی: اگر به **مشورت** مالک امور ایشان شدی؟ پس چگونه کسانی که سزاوار مشورت بودند حاضر نبودند؟ مراد آن است که در شوری حسنین علیهما السلام که فرزند رسول خدا بودند و عبدالله بن عبّاس و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمّار بن یاسر و مقداد بن اسود و مثل ایشان از کبار صحابه هیچ کدام حاضر نبودند، و اگر تو به **قرابت** حجت آوری بر خصمان خود و مدعیان، پس غیر تو به پیغمبر اقرب و اولی است، و مراد از غیر، آن حضرت اشاره به نفس مبارک خود داشت

* یعنی: **من بر وابستگی با پیغمبر اقرب و اولی از دیگران هستم.***

* و چون ابوذر علیه السلام به حکم ظالمین، ربذه را مقام و مسکن ساخته در آنجا روزگار می‌گذرانید و حُجاجی که از آن مسیر عبور می‌کردند نزدیک او می‌رفتند و حاجتها بر او عرضه می‌داشتند

قال علی علیه السلام: بَلاءُ الرَّجُلِ علی قَدْرِ ایمانِهِ وَدینِهِ. {۴۴۳۳} (در دنیا) بلا و گرفتاری مرد، به میزان ایمان و دین اوست.

قال علی علیه السلام: بَیانُ الرَّجُلِ یُنْبِئُ عَنْ قُوَّةِ جَنانِهِ. {۴۳۲۹} گفتار مرد، خبر می‌دهد از قوّت دل او.

*** مسائل واجب خود را از او اخذ کرده، مهمانداری ایشان می‌کرد***

*** و از هیچ کس چیزی و تحفه‌ای قبول نمی‌کرد تا وفاتش رسید***

چون وفاتش نزدیک شد زنش و غلامی با او بود، و زن بر او می‌گریست.

ابوذر گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از آن جهت می‌گریم که تو اینجا ضایع و **تنهامانده‌ای در زمین غربت،** و من ضعیفه و غریبم، می‌ترسم آنچه لازمه خدمت تو است نتوانم به عمل آوردم. گفت: گریه مکن یا امّ ذرکه مرا حضرت رسول ﷺ خبر داده است که من در زمین غربت وفات یابم و قومی صالح تدفین و تکفین من کنند، چون وفات من رسد یکی از گوسفندان مرا کشته آن را بپز و در سر راه بنشین، چون جماعتی از مسلمانان آنجا رسند بگو: اینک ابوذر مصاحب رسول خدا ﷺ وفاتش رسیده و **به جوار حق واصل شده،** وی را دفن کنید که رحمت خدای بر شما باد تا ایشان تجهیز و تکفین من نمایند، و چون فارغ شوند آن طعام را پیش ایشان بگذار تا بخورند و بعد از آن تو به مدینه رسول الله ﷺ برو، آنجا تا پایان عمر مقیم باش.

ابوذر علیه‌السلام بعد از این وصیّت به جوار رحمت الهی و دیدار اشرف الانبیاء ﷺ واصل شد.

اُمّ ذر گوسفند را پخته، بر بالین جنازه ابوذر علیه‌السلام غمگین و دلتنگ و نالان و گریان نشسته ناگاه قافله‌ای را دید که از جانب مکّه معظّمه می آیند چون نزدیک رسیدند

اُمّ ذرّ از آن جای جَسته حقیقت حال را بیان نمود، آن جماعت نُه نفر بودند **عبدالله بن مسعود** و **مالک اشتر** از آن جمله بودند، چون گفته اُمّ ذر را شنیدند، از شتران فرود آمده به تغسیل و تدفین و تکفین ابوذر قیام و اقدام نمودند، به عزا و ماتم او مشغول شدند، و چون شب شد اُمّ ذر طعام بر ایشان عرضه داشت، طعام خورده در آن شب در سر قبر ابوذر رحمة الله علیه **به عبادت حق تعالی مشغول شدند،** و بعد از فریضهٔ صبح اُمّ ذر را وداع کرده کوچ کردند.

و بعد از چند روز اُمّ ذر به مدینهٔ طیّبه آمد، و به روایتی در آن قافله تاجری بود و از میان هزار حُلّه فاخره، یک حلّه انتخاب نموده اباذر علیه‌السلام را به آن تکفین نمودند.

* در بعضی کتب مسطور است: وقت وفات ابوذر علیه‌السلام بغیر از دخترش کسی دیگر همراه او نبود، و بعد از فوت ابوذر دخترش به سرپرستی و همراهی ابن مسعود به مدینه آمد.

(بحار ج ۳۱ ص ۱۹۰)

قالَ عَلیٌّ علیه‌السلام: فِی الْاِنْفِرادِ لِعِبادَةِ اللّهِ کُنُوزُ الْاَرْباحِ. {۶۵۰۴} در تنهائی از برای عبادت کردن خدا، گنج‌های سودمندی‌ها است.

❋ در بعضی نسخ ثبت است که هنوز اباذر در حالت نزع بود که جماعتی به ربذه آمدند مالک اشتر در آن میان بود، چون به بالینش آمدند گفت: بشارت باد شما را که رسول خدا ﷺ فرموده بود که از **دوستان خدا ترا دفن خواهند کرد،** پس روی به آن جماعت کرده گفت: **کدام یک از شما**

❋ درمنصب دنیا (یعنی: در حکومت ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم) دخل نداشته‌اید؟ ❋

در آن میان یک نفر گفت: من هرگز در منصب دنیا دخل نداشته‌ام. گفت: تو مرا در جامه خود کفن خواهی کرد. بعد از فوت اباذر عليه السلام آن جمع به تغسیل و تکفین او قیام نمودند، و ابن مسعود هم در آن وقت رسید و در دفنش مدد نمود و نماز بر او گزارد و بازماندگان او را به مدینه بردند.

و **به برکت مرقد مبارک اباذر عليه السلام آبادانی عظیم و آبهای جاری و شیرین و نخلستان بسیار در ربذه بهم رسیده**و این عاصی گناه کار در حینی که حجّ بیت الله الحرام نمودم روانهٔ مدینه مشرفه شدم چون به منزل صفرا رسیده توفیق زیارت مرقد اباذر عليه السلام یافتم.(مؤلف)

❋ ابن عبد ربّه درکتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابوذر عليه السلام در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و بعضی گفته‌اند در سال بیست و چهارم هجرت بوده و قول اول صحیح است.

عثمان افروخت آتش عصیان را ۲۰۹ از بی ادبی سوخت بسی قرآن‌را
اخراج نمود، بـی گنـاه ابـوذر را ۳۰۰ آورد طرید مـصطفی، مـروان را

ربذه در این زمان به **واسط** مشهور است و آبادانی آن منطقه از برکت قبـر ابـوذر عليه السلام بـسیار اسـت و تـا **محـل جنگ بـدر** جاده آسفالت بیست کیلو متر فاصله بیشتر ندارد، و با آنکه وهابیان با حکومت سعودی خبیث لعـنة الله علیهم بر قسمت‌های عربستان حاکمند و مانع از زیارت قبور ائمه طاهرین عليهم السلام و اصحاب پـاک آن خانـدان هستند، مع ذلک در سال‌های قبل که این بندهٔ عاصی به عمره مشرّف شدم، همراه چند نفر از شـیعیان توفیـق زیارت قبر ابوذر عليه السلام را یافتم و دعا و زیارت انجـام داده و از پیـشگاه بـا عظمـت ابـوذر بـاب امیرالمـؤمنین عليه السلام عاجزانه درخواست نمودم تا خداوند جهت احیای نام مقدس و احترام و بزرگداشت روح عظیم ابوذر عليه السلام توفیـق تنظیم‌کتاب **سیر و سلوک ابوذر** عليه السلام را به بندهٔ ناتوان شرمنده روزی فرماید، **الحمدلله** ازعنایات و برکات زیارت قبرآن بزرگوار و اشارات کریمانهٔ آن صحابی عظیم الشأن، خداوند منت نهاد و این حاجتم را برآورد و به خواسته و آرزویم رساند وکتاب **سیرو سلوک ابوذر** عليه السلام منظم و چاپ و مورد استفاده دوستان آل‌محمّد ﷺ قرارگرفت.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه – ج ۳ ص ۴۴)

طعن هشتم: عثمان ملعون بی دین، **آتش طغیان افروخته قـرآن‌هـای بـسیار را سـوزانده** و این موضوع را از شدت شهرت آشنا و بیگانه و دوست و دشمن انکار آن نمی‌تواننـد نمـود، و ایـن عمل قبیح و فعل شنیع او در اکثرکتب و رسایل طرفین ذکریافته، و باعث حرکت و اقدام او روایات مختلفه واقع شده، از آن جمله آنکه چون در زمان حضرت رسول ﷺ چنان که اهل تفسیر اتّفـاق دارند **قرآن را به ترتیب مقرّر نمی‌نوشتند** بلکه آیات قرآنی را پراکنـده بـه الـواح و اوراق ثبـت می‌نمودند و درسینه افراد محفوظ می‌بود، و سبب به ترتیب ننوشتن آیات درقرآن **بقای زمان نسخ** بود زیرا که اگر آیه‌ای یا سوره‌ای لفظاً منسوخ می‌شد از مصحف محو بایستی کرد و بعضی مصاحف حاضر نبودی و موضوع نزاع و اختلاف می‌شد.

❋ ابن عبّاس گوید که هر آیه و سوره‌ای که نازل می‌شد حضرت رسول ﷺ می‌فرمود که درکنار فلان آیه یا فلان سوره باید نوشت، و به **تعلیم و تعلّم** امر می‌فرمود

و چون امر خلافت ظالمانه بر عثمان سگ پدر قرارگرفت **این را بهانه نمود**که می‌شود و احتمـال دارد که در نزد بعضی از مردم الواح و صحف قرآنی کامل و بالتّمام باشد، و در پیش بعضی، از آیات و سوره قرآنی پاره‌ای نباشد و به مرور ایّام اختلاف در میان امّت بهم رسد، پس منـادی کـرد کـه صحایف و اوراق قرآن نزد هر که باشد بیاورد، اگر کسی اِبا می‌کـرد **جبـراً و قهـراً** از او می‌گرفت و جمیع مصاحفی که مردم داشتند از ایشان اخذ نمود، و بسیاری از آیات قرآنی را اخراج نمود

❋ و پاره‌ای زیاد و تقدیم‌کرد آنچه کرد و تأخیر درسوره و آیات قرآنی قرار داد ❋

و به صرافت طبع نحس و منافقانه خود تمام نسخه نمود، و چندین مصحف به این دستور نوشته به ولایات و امصار و قبایل عرب فرستاد، و باقی مصاحف را جمع نموده در آتش انداخت.

❋ درکاشف الحق مذکور است، به گفته عثمان، مروان حکم و زیاد بن سمره، حُکم کردند که از جمیع مصاحف نسخه برداشتند و **هرتصرّفی که خواستند کردند** و باقی را ننوشتند **و بعد از آن در آتش انداختند تا احدی را بر تغییرات آن مصاحف اطّلاع نیفتد.**

❋ (فهرست قرآن و جنایات عثمان ملعون در صفحات: ۷ ـ ۱۶ ـ ۹۱ ـ ۱۶۵ ـ ۱۸۲ ـ ۱۹۳) ❋

❋ (۲۰۰ ـ ۲۳۸ ـ ۳۰۴ ـ ۳۲۴ ـ ۳۵۲ ـ ۳۶۴ ـ ۳۷۹ ـ ۳۹۱ ـ ۳۹۸ ـ ۴۰۵ ـ ۴۵۶ ـ ۴۸۶ ـ ۵۵۸) ❋

جدا شو از کسی که جدا شده باشد از حق بسوی غیر حق، و واگذار او را با آنچه راضی شده از (باطل) برای نفس خود.

ظُلْمُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيا عُنْوانُ شَقائِهِ فِي الآخِرَةِ. {۶۰۶۲} ستم کردن مرد در دنیا، عنوان (و علامت) بدبختی او است در آخرت.

❋ در بعضی نسخ ثبت است: در زمان حکومت عثمان به جنگ ارمنیّه میان اهل شام و عراق اختلاف افتاد، هر یک تعریف لغت خود کرده مذمت لغت دیگری می‌نمودند.

یکی نزد عثمان سگ پدر آمده گفت: اختلاف جماعت نتیجه خوبی ندارد و عثمان پلید و متابعان آن بی ایمان اتّفاق نمودندکه مصحف را از لغات متفرّقه تجرید نموده به **لغت قریش قراردهند** پس آن مایه عصیان **هفت مصحف** به این‌دستور نویسانید، شش جلد را به **مکه وکوفه و شام و بحرین و یمن و عراق** عجم فرستاد و یکی را در**مدینه** نگاه داشت و باقی مصاحف را جمع نموده به احراق آن امر نمود. **(بحار ج ۳۱ ص ۲۰۵)**

طعن نهم: **(بحار ج ۳۱ ص ۱۷۸ ـ ۱۹۰)**

عثمان سگ پدر، عبدالله ابن مسعود قاری قرآن را که از صحابهٔ کبار بود به قتل رسانید. چون عثمان حکم کرد که هر که قرآنی داشته باشد از او گرفته بسوزانند، و به جبر و تعدّی مصاحف را از مردم گرفته می‌سوزانیدند، و **عبدالله مسعود** مصحفی داشت و مکروه می‌داشت که طریق خود را تغییر دهد چون **می‌دانست**که عثمان لعنة الله علیه **درآن تصرّفات نموده** زیاد و کم خواهد کرد، مصحف خود را به عثمان نداد، تا عثمان به خانه او رفته مصحف را به جبر از خانه او بیرون آورده و مانند دیگر مصاحف بسوزانید. و بعد از آن به عثمان گفتند: ابن مسعود این افعال قرآن سوزی تو را بدعت و ضلالت می‌داند و در مسجد نشسته بیان احادیث می‌کند و نسبت به تو کنایه می‌گوید، و ابوذرعلیه‌السلام را که تو از مدینه اخراج نموده به ربذه فرستادی و او در آنجا وفات یافت ابن مسعود بر جنازه او نماز کرده به تدفین او قیام نمود. **عثمان پلید امر نمود که عبدالله ابن مسعود را این قدر زدندکه استخوان‌های پهلوی او درهم شکست.**

❋ ابن ابی الحدید در شرح (ج ۳ ص ۴۲) و علاّمه در منهاج نقل کرده‌اند: چون خبر ناخوشی عبدالله بن مسعود به عثمان رسید، آن مردود منافق به عیادتش آمده، مرهمی می‌خواست بر جراحتش گذارد و او را منافقانه تسلی نماید، میانه ایشان گفتگوی بسیار واقع شد از آن جمله آنکه عثمان لعنة الله علیه گفت: از چه چیز است شکوه و آزار تو؟ گفت: از گناهان من است شکوه و آزار من. گفت: آرزوی تو چیست و چه دلت می‌خواهد؟ گفت: آرزوی من رحمت خدا است و دلم مغفرت او می‌خواهد.[1] گفت: می‌خواهی طبیبی جهت تو طلب کنم که به معالجه تو قیام نماید؟ گفت:

۱ ـ قال علیّ علیه‌السلام: فی الْمَوْتِ راحَةُ السُّعَداءِ. {۶۵۰۲} آسایش نیک بختان در مرگ است.

طبیب من آن است‌که مرا بیمارکرده، و به روایتی گفت‌که بیماری من از طبابت تو زیاد می‌شود.

گفت: می‌خواهی‌که امرکنم که عطایی که از تو گرفته ام به تو دهند؟

گفت: منع کردی عطا را از من در آن وقت که محتاج بودم به آن، و در وقتی عطا می‌کنی که از آن مستغنی هستم. گفت: اگر ترا به آن احتیاج نباشد از برای فرزندانت باشد.

گفت: **رزق ایشان با خدا است.** گفت: یا ابا عبد الرّحمن از برای من طلب مغفرت کن.

گفت: از حق تعالی مسئلت نمودم که **حق مرا از تو باز خواهد، و داد من از تو بستاند.**

و عثمان مردود مخذول **رو سیاه** از پیش عبدالله ابن مسعود بیرون آمده، به خانهٔ خود رفت.

❋ ابن ابی الحدید در شرح آورده که عبدالله مسعود وصیّت کرد به عمّار یاسر که نگذارد که عثمان ملعون منافق بر جنازهٔ او نماز گزارد، و بعد از سه روز عبدالله بن مسعود این جهان را وداع کرده به جنّة المأوی و دار البقا ارتحال نمود. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۹۷)**

❋ **(در بحار ج ۳۱ ص ۱۹۰ و)** اکثر اهل سیر نقل کرده‌اند: قبل از این آزار و اهانت بار دیگر عثمان عبدالله ابن مسعود را **چهل تازیانه** زده بود به جرم آنکه چرا به ربذه رسیدی

و دیدی که ابوذر مرده است بر او **نماز خواندی** و در دفنش مدد نمودی؟

و حال آنکه من او را به ربذه تبعید کرده بودم و مغضوب من بود.

طعن دهم: (بحار ج ۳۱ ص ۱۹۳) آنچه از عثمان پلید نسبت به عمّار یاسر روی داده از امام حسین علیه‌السلام نقل شده: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به پدرم امیر المؤمنین علیه‌السلام نموده فرمودند:

＊ اَلْجَنّةُ مُشْتاقٌ إلَیکَ وَ إلیٰ عَمّارٍ وَ اَبی ذرٍّ وَ مِقْداد ＊

بهشت آرزومند تو و آرزومند عمّار یاسر و ابوذر و مقداد است

❋ درکتاب بهجة المباهیج مذکور است: چون خبر فوت ابوذرعلیه‌السلام در مدینه به عثمان ملعون بی‌ایمان رسید، گفت: رحمت کناد خدایتعالی بر ابوذر، عمّار یاسر در آن مجلس حاضر بود گفت: رحمت خدایتعالی بر ابوذر زیاد باد، و عمّار سخن کنایه آمیزی نسبت به عثمان لئیم گفت

و عثمان ملعون در خشم شده گفت: گمان تو آن است که از فرستادن ابوذر نادم و پشیمانم؟

عمّار یاسر گفت: **لا وَ اللهِ ، من قساوت قلب تو را خوب می‌دانم**

(فهرست مقداد علیه‌السلام در صفحات ۲۸ ـ ۴۴ ـ ۱۲۷ ـ ۱۳۰ ـ ۱۶۸ ـ ۲۳۴ ـ ۲۵۴ ـ ۲۶۹ ـ ۲۹۲ ـ ۳۰۵ ـ ۳۱۴ ـ ۳۳۴ ـ ۳۳۶ ـ ۳۷۱ ـ ۵۱۸ ـ ۵۲۸)

كلكمْ عيالُ اللهِ و اللهُ سُبْحانَهُ كافلُ عيالِه {۷۲۵۳} همهٔ شما عیال خدائید، و خدای سبحان ضامن (روزی) عیال خود است ...

عثمان گفت که برگردن عمّار زده از مجلس بیرونش کردند، و به عمّار گفت:
تو هم آنجا رو که ابوذرّ بود تا زنده باشی آنجا زندگانی گذران، عمّار گفت:
من مجاورت و **همسایگی حیوانات** وحشی و اهلی را دوست تر دارم
از مجاورت و نزدیکی با تو، و از پیش آن ملعون بیرون آمد.
و عثمان سگ پدر اراده کرد که عمّار را از مدینه مشرّفه بیرون کرده به ربذه تبعید نماید
چون بنی مخزوم از این معنی آگاه شدند به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده التماس نمودند
که پیش عثمان رفته او را نصیحت کند تا ترک اذیت عمّار کرده او در مدینه ساکن باشد.
آن حضرت علیه‌السلام فرمودند: اگر شما هم نزد من نیامده بودید بر من لازم بود
که پیش این (ظالم بی دین) رفته از این کردار زشت و فعل شنیع او را منع نمایم.
آن حضرت علیه‌السلام پیش عثمان بی ایمان رفت و گفت: ای عثمان(و ای مایه عصیان) از خدای تعالی
بترس و از عذاب و عقاب او خایف و ترسان باش و ازکردار بد وگفتار زشت خود نادم و پشیمان شو
تو دیروز ابوذر غفّاری را که از صحابه کبار حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود از مدینه طیّبه اخراج نمودی
تا در زمین غربت هلاک شد و امروز قصد آن داری که عمّار یاسر که یکی از همنشینان
و مصاحب حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است مثل ابوذر از مدینه اخراج کنی، دست از اذیت بر عمّار و
غیر عمّار بردار. عثمان ملعون گفت: به خدا که تو اولی و سزاوارتری به بیرون کردن از عمّار
به خدا که عمّار و غیر او را **بسخن درنمی‌آرد و تباه نمی‌گرداند بر من کسی جز تو.**
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: تو قادر نیستی در بیرون کردن من و إلاّ مدتی پیش مرا اخراج
می‌نمودی، امّا آنچه گفتی که من ایشان را به سخن می‌آورم **(وص ۳۳۳)**

*** به خدا که ایشان را به زبان در نمی آورد مگر(بدعت‌ها و) افعال زشت تو***

حضرت از پیش او بیرون آمد و آنچه گذشته بود به بنی هاشم و بنی مخزوم و صحابهٔ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله
گفتند، ایشان غمناک شده و عرض‌کردند که اگر کار عثمان این خواهد بود که هرگاه بر یکی از ما
ظالمانه خشم گیرد و او را از شهر بیرون‌کند، پس هیچ یک از ما جز غریب و بی‌کس نمیرد

*** (فهرست عمّار یاسر رضی‌الله‌عنه در صفحات: ۲۸ ـ ۴۴ ـ ۹۸ ـ ۱۰۲ ـ ۱۲۷ ـ ۱۶۸ ـ ۲۳۴ ـ ۲۴۸ ـ ۲۹۲ ـ ۳۰۵ ـ ۳۰۶ ـ ۳۱۱ تا ۳۱۴ ـ ۳۲۶ ـ ۳۵۵ ـ ۳۶۲ ـ ۳۶۳ ـ ۳۷۱ ـ ۳۹۹ ـ ۴۰۰ ـ ۴۲۱ ـ ۵۱۸ ـ ۵۲۸ ـ ۵۳۱) ***

حقّ است و باطلی است؛ و از برای هر یک اهلی است. یعنی (راه سومی نیست و) در جهان همیشه حقّ و باطلی باشد.

قال علیٌ علیه‌السلام : حقٌ و باطِلٌ و لِکُلٍّ اَهلٌ. { ۲۹۱۵ }

در غربت به که وصیّت کنیم؟ و از که استعانت و یاری جوییم؟

والله مردن ما درخانهٔ خودمان بهتراست از زندگانی دائمی درآنجا که ابوذر وفات کرد.

پس شاه ولایت پناه عليه السلام روی به عمّار کرده فرمودند: در خانهٔ خود بنشین و از آنجا **بیرون مرو** که حق تعالی محافظت تو کند از شرّ عثمان و غیر عثمان، و این مسلمانان یار تواند.

و حضرت امیرعليه السلام با بنی مخزوم و مهاجر و انصار تصمیم گرفتند که اگر عثمان اراده بیرون کردن عمّارکند نصرت و یاری او کرده شرّ آن شریر را دفع‌کنیم، چون این خبر به عثمان سگ پدر رسید پشیمان و نادم و ترسان و هراسان شده، ترک اخراج نمودن عمّار کرد.

❋اعثم کوفی در تاریخش آورده: چون از عثمان ملعون چیزی چند در وجود آمد که مسلمانان نپسندیدند و تعدّی و ظلم او و غلامان او از حدّ در گذشت، طایفه‌ای از **اصحاب رسول‌الله** صلی الله علیه وآله اتّفاق‌کرده مکتوبی به قلم آوردند و قرار بر آن دادند که اگر از این کارهای ناشایست و بدعت‌ها و اعمال نامناسب باز نایستد و ترک آن ظلم‌ها نکند او را از خلافت خلع نمایند و آن نوشته را به عمّار یاسر داده نزد عثمان سگ پدر فرستادند.

آن مایه عصیان چون سطری چند از آن نامه خواند در خشم شد و از دست بینداخت عمّار گفت: این مکتوب را اصحاب مصطفی صلی الله علیه وآله نوشته‌اند از دست نینداز (و بی احترامی نکن) و نیک مطالعه کن و درآنچه نوشته اند تامّل کن، و یقین بدان که **من نیک خواه توام** و این **سخن از جهت پند و نصیحت تو می‌گویم و مرا نیک خواه خود دان.** عثمان لعنة الله علیه گفت: دروغ می‌گویی ای پسر سمیّه. عمّارگفت:در این شبهه‌ای نیست که من پسر سمیّه ام و پسر یاسر. عثمان ملعون درغضب شده غلامان را گفت: عمّارعليه السلام را بزدند، چنانکه بر زمین افتاده بیهوش شد و خودش پیشتر آمده لگدی چند بر شکم و فتق او زد، و بیماری فتق او را عارض گشت، و عظیم رنجور شد، و بنی مخزوم که وابستگان عمّارعليه السلام بودند خبردار شده عمّار را به خانه او برده بر بستر انداختند، و سوگند بر زبان راندند که اگر عمّار را از این رنج وفات رسد عثمان را به قتل رسانند. و عمّار بیهوش افتاده بود تا بعضی از شب بگذشت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از او فوت شد و چون در میان شب بهوش آمد، برخاست و وضو ساخت و نمازها را قضا کرد. ❋ **(فهرست ابوذر**رضي الله عنه ص ۲۸ ـ ۴۴ ـ ۸۳ ـ ۱۲۷ ـ ۱۳۰ ـ ۱۶۴ ـ ۱۸۰ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۴ ـ ۲۹۲ ـ ۳۰۱ تا ۳۱۴ ـ ۵۱۶ ـ ۵۲۸ ـ ۵۴۷) ❋

قال علی عليه السلام: حُبُّ الدُّنْيا يُفْسِدُ الْعَقْلَ و يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَماعِ الْحِكْمَةِ و يُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقابِ. {۴۸۷۸}

دوستی دنیا فاسد می‌کند عقل را، و کر می‌گرداند قلب را از شنیدن حکمت، و واجب می‌سازد عذاب دردناک را.

این عمل عثمان هم موجب زیادتی رنجش اصحاب رسول ﷺ شد، و اکثر مردمی‌که تابع عثمان ملعون بودند از این عمل استدلال‌کردند و آگاه شدندکه خلافت او بر باطل بوده، زیرا هرگاه عمّار از ممدوحان و مقبولان حضرت رسول ﷺ است این قسم ظلمی نسبت به او واقع شود **به یقین عثمان ظالم است،** و ظالم به موجب فرموده خدایتعالی: **اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظّالمین** (سورهٔ هود ـ آیه ۱۸) مستوجب لعنت است نه مستحقّ خلافت و امامت. (تاریخ ابن اعثم ص ۳۱۹)

سَلامٌ عَلیٰ سَلْمانَ مِنْ بَعْدِ سادَتی سَـلاٰمٌ عَلـیٰ عمّارِهـا وَ اَبـی ذَرٍّ

سَـلاٰمٌ عَلـیٰ مِقْـدادٍ مِنّـی وَ اِنَّنـی ۳۹۹ اَبیتُ وَ فی قَلْبی اَحَـرُّ مِـنَ الْجَمَـرِ

طعن یازدهم: روزی **حضرت امیرالمـؤمنین** علیه‌السلام **وَ اِمـامَ الْمُتَّقـینَ اَسَـدُ اللهِ الْغالِـب مَوْلانـا وَ مَوْلَی الثَّقَلَیْنِ عَلِیِّ ابن ابیطالب** علیه‌السلام در باب اتلاف بیت المال، عثمان پلید را نصیحت می‌فرمودند و عثمان احمق از آن حضرت برنجید و از جهل و عداوت دوات به جانب سرور مؤمنان انداخت وآن حضرت **ذوالفقارحیدری** را کشیده متوجه او شد، و آن مردود مخذول مانند روباهی‌که از شیرژیان گریزد، از مسند نحسش برجسته خود را به میان زنان انداخت و بوسیله پناهندگی به زنان از ضرب ذوالفقار حیدر کرّار نجات یافت. (فهرست روباه در صفحات ۵۵ ـ ۸۲ ـ ۱۶۱ ـ ۲۱۶ ـ ۲۴۰ ـ ۲۶۴ ـ ۳۱۴ ـ ۳۳۴)

ز بعـد معرفـت کردگـار لـم یزلـی نبـی شناسـم و آنگـه علـی و آل علـی

علی است آنکه گدازد ببرقِ لمعهٔ تیغ ۵۹۹ حـسود را، کـه بـود نقـد بوتـه دغلـی

طعن دوازدهم:

* عثمان سگ پدر، ولید بن عقبه خمّار را **امیر کوفه** ساخت. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۷ ص ۲۲۹)

و گویند جدّ ولید ابوامیّه نبود بلکه غلام او بوده و به پسری او مـشهور گـشته، و ثعلبـی در تفـسیر خود ذکر کرده که (در زمان رسول خدا ﷺ) میان امیرمتقیان، و آن سر کرده فاسقان ولید پلید در امری منازعه و مجادله شد، ولید به حضرت امیر علیه‌السلام گفت: ساکت شو که **تو کودکی** و زبـان مـن از زبان تو درازتر است و سنان من از سنان تو تیزتر. آن حضرت فرمودند: (وص۱۱۶ ـ ۲۵۷)

***(فهرست سلمان** رحمه‌الله **درصفحات ۲۸ ـ ۴۴ ـ ۱۲۵ ـ ۱۲۷ تا ۱۳۲ ـ ۱۶۸ ـ ۱۸۳ ـ ۲۰۹ ـ ۲۱۵ ـ ۲۲۹ ـ ۲۳۴ ـ ۲۵۱ ـ ۲۵۴ ـ ۲۷۸ ـ ۲۹۲ ـ ۲۹۵ ـ ۳۰۶ ـ ۳۲۱ ـ ۳۷۱ تا ۳۷۵ ـ ۳۸۱ ـ ۳۹۸ ـ ۴۹۷ ـ ۵۲۸ ـ ۵۵۱ ـ ۵۹۶)** *

قال علی علیه‌السلام: مَنْ تَمَسَّکَ بِنا لَحِقَ. {۷۸۹۱} هر که دست زند به (ولایت) ما، ملحق شود به ما در آن نشأه (آخرت).

امام باقر علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام همانند یحیی از طفولیت به حکمت امامت برخوردار و از تأییدات الهی مستفید بود. (جامع ج ۴ ص ۳۰۸)

خاموش شوکه تو فاسق و فاجری، حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیرالمؤمنین علیه السلام

این آیه فرستاد، **اَفَمَنْ کانَ مُؤمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُون،** (سوره سجده ـ آیه ۱۸)

*** آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل آنکسی است که فسق دثار او باشد؟***

نه چنین است ایشان مساوی نیستند، و مراد از مؤمن سرور اهل ایمان و امیرمؤمنان علیه السلام بوده

و فاسق در این آیه **ولید** پلید ملعون است. (مجمع البیان ج ۸ ص ۵۱۹)

عقل عقلا منکر خس، کی گردد؟ ۵۴۸ زر از حسد حسود مس، کی گردد؟

نا مرد سگ است و، مرد دریای محیط ۱۲۸ دریا به دهان سگ، نجس کی گردد؟

* درکتاب کشف الغمّه مسطور است: **ولید در روز فتح مکّه منافقانه مسلمان شد و برادر مادری عثمان ملعون بود،** و در زمان خلافت خود و بنابر قرابت و خویشاوندی خود

او را حاکم کوفه گردانیده والی بر مسلمانان ساخت

و کفر و الحاد و فسق و فساد آن شقی، بر خاصّ و عامّ مرتبه ظهور دارد.

* **ولید ملعون علانیه بر شرب خمر ارتکاب نموده** در حال سکر و مستی با امّت نماز خواند و در اثنای نماز به جمعی که در پشت سر آن ملعون نماز می‌گزاردند رو کرده گفت: می‌خواهید چند رکعت دیگر جهت شما بر این اضافه گردانم؟ که دماغ رسا و کیف سرشاری دارم، مأمومین گفتند بس است (نماز ما هرگز به این معراج ظلمانی و کیفیّت شیطانی نبوده). (بحار ج ۳۱ ص ۱۵۵)

* نیز **ولید** ملعون شبی صبوحی زده، در نماز صبح از شدّت مستی بعد از قرائت فاتحه به عوض سوره‌ای از قرآن، شعری خواند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۷ ص ۲۱۳)

و هم چنین در ایام حکومت‌کوفه **ولید ملعون شراب خورده، نمازصبح را چهار رکعت گزارد** و در آن حال در محراب قی کرد، و جمعی که در خلف او نماز می‌گزاردند دانستند که ولید ملعون مست و سکران است او را گرفته حد شرعی زدند، و چون فسق آن ملعون خبیث بر همه مردم ظاهر گشت بر خلاف میل عثمان پلید، او را از حکومت عزل کردند و در رقه به درک واصل شد.

روی درکعبه و دل جانب خمّارچه سود؟ خرقه بردوش‌وکمربسته به زنّارچه‌سود؟

۱۷۰ هرکه او سجده برد پیش بتان در خلوت لاف ایمان زدنش بر سر بازار چه سود؟ ۱۰۴

(توحید و ایمان این طفل را قرآن مدح نموده است ـ وص ۲۵۷) وص ۱۷۶ ـ ۵۳۲

قال علیٌ علیه السلام: مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا مُحِقَ { ۷۸۹۲ } هرکه تخلّف کند از(اطاعت و ولایت) ما، باطل (و هلاک معنوی) شود.

طعن سیزدهم:

(طعن به معنی: نیزه زدن، عیب کسی را گفتن، سرزنش کردن، سرکوفت)

عثمان پلید، سعید بن العاص کثیف را **والی کوفه** گردانید.

و سعید، عبدالرّحمن را از نیابت خود مصرف درآمد بازارکوفه را داد و آنها جور و ستم بسیار به اهل کوفه نمودند، و مالک اشتر را دل به اهل کوفه سوخته روزی با اعوان خود در بازار کوفه بـه امـور مهمّی می‌رفتند، در آن اثنا عبدالرّحمن به ایشان برخورد، میان مالک و عبدالرّحمن گفتگـوی شـد عبدالرّحمن را بزدند، و سعید به عثمان شکوهٔ عمل مالک را نوشت. **(بحار ج ۳۱ ص ۱۶۰)**

عثمان پلید به عنوان تبعید نامه‌ای به **مالک اشتر** نوشت که از کوفه به جانب شام بیرون برو.

و به سعید و عبدالرّحمن نیز نامه نوشت که مالک و اصحابش را **ازکوفه بیرون کنید**

پس مالک اشتر با صعصعة بن صوحان و باقی یاران و عشایر خود **به دمشق** رفتند.

و معاویه منزل هاویه چون میل خاطر و احترام مالک اشتر را به جانب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانست او را گرفته حبس نمود، و چون جمع کثیر از قبایل و عشایر همراه مالک بودند واهمه کرد که مبادا ایشان شام را بر او و برعثمان تباه کنند، به ناچار مالک اشتر را به شفاعت صعصعة بن صوحان از حبس و زندان خلاص کرد، و معاویه جمعی جاسوس را نگهبان و موکّل کرد که مواظب باشند و آنها را زیر نظر نگاه دارند.

و چون مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدّی و جور و ستم سعید بن عاص خبیث از حد در گذشت و هر چند به عثمان ملعون نوشتند و خبر فرستادند فایده نکرد، روز به روز ظلم و طغیان و بیداد پسر عاص بیشتر می‌شد، ناچار **اهل‌کوفه نامه‌ای به مالک اشتر نوشتند و او را طلب کردند**

و مالک با یاران فرصت جسته از شام به کوفه آمدند، و بر سر خانه سعید بن عاص ریخته خانه او را اهل کوفه غارت نموده او را از کوفه بیرون کردند، و چون این خبر به عثمان سگ پدر رسید بسیار غمناک شده گفت: چه افتاده است مرا با **علی بن ابی طالب** علیه‌السلام که مالک اشتر و تابعان خود را امرکرده که خانه عامل (پلید) مرا غارت کردند و او را از کوفه بیرون کردند.

این علی معیار حقّ و باطـل اسـت ۵۲ جز به حبّ او عمل بی‌حاصل است

راه حق جز راه اهل البیت نیـست باعلی هرکس نباشد،خارجی است

يَأْتي عَلَى النَّاسِ زَمانٌ لا يَبْقى مِنَ الْقُرْآنِ إِلاّ رَسْمُهُ وَ لا مِنَ الإِسْلامِ إِلاّ اِسْمُهُ مَساجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ الْبُنى خالِيَةٌ عَنِ الْهُدى {۱۱۰۳۴}

طعن چهاردهم: عثمان، عبدالله بن عامر را والی **عراق عجم** گردانید.

و از او انواع تعدّی و جور و ظلم و ستم به اهل عراق عجم واقع شد و فسق و فجور بسیار از آن فاسق به ظهور رسید، و **اکثر اوقات و ساعات مشغول شرب خمر و زنا و لواطه بود** و گاهی که دماغ سرشاری داشت **جُنُب به مسجد آمده در حال سکر و مستی امامت نماز جماعت مردمان می‌کرد، و بعضی اوقات درنماز چند رکعت افزوده و گاهی کم می‌کرد،** و هرچند مردم او را از آن افعال شنیع منع می‌کردند آن فاجرنمی‌شنید وگوش بحرف‌کسی نمی‌کرد و چون انواع فسق و ظلم او از حدّ و نهایت تجاوز نمود به مدینه رفته شکوه او به عثمان ملعون نمودند فایده‌ای بر آن حاصل نشد، و گفت: آنچه **عامل من** می‌کند بر صواب است و اطاعت او بر شما واجب و لازم است، به دیار خود روید و فرمان او برید و **بعد از این سر از اطاعت و انقیاد او نپیچید که شما را تنبیه خواهم کرد.**

(شرح حال عبدالله بن عامر ملعون را در: الاصابة ج ۳ ص ۶۱ * و تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۶۵ بنگرید)

طعن پانزدهم: عثمان، عبدالله بن ابی سَرحْ را **والی مصر** گردانید.(۱)

و به مصر رفته آنچه مقدور و ممکن او بود از طغیان و عصیان فوت و فرو گذار ننمود، و خراج مصر وفا به خرج او نمیکرد و اموال مسلمانان را **جبراً و قهراً** از ایشان می‌گرفت و صرف لهو و لعب و فواحش می‌نمود، و عثمان پلید ملعون چونکه دید عبدالله بن ابی‌سرح بی‌دین، خراج مصر را صرف فساد خود می‌نماید و به او چیزی نمی‌دهد، عبدالله را از امارت مصر معزول کرد.

طعن شانزدهم: چون عثمان پلید، عبدالله بن ابی سرح را از امارت معزول نمود **حکومت کوفه** را به او داد، **صبح مست به مسجد آمده نماز صبح را چهار رکعت گزارد** و عثمان امام شهید سنیان، حد بر او جاری نساخت. **(و ص ۱۰۸ ـ ۵۳۲)**

طعن هفدهم:

❋ عثمان سگ پدر، معاویهٔ طاغیهٔ باغیه را امارت و ایالت **شام** داد و باعث نُزهت و جنایات و قوّت او شد و شوکت و عظمت ظالمانه معاویه از حکومت شام بهم رسید، و فتنه و فسادی که از معاویهٔ منزل هاویه صدور یافت همه از آن حمایت بودکه عثمان ملعون او را به حکومت شام فرستاد چنانچه بعضی از آن إن‌شاءالله تعالی در باب (۳۲) کردار زشت معاویهٔ ملعون ذکر خواهد شد.

(۱ ـ شرح حال عبدالله بن ابی سرح ملعون را در: اسد الغابة ج ۳ ص ۱۷۳ ـ و کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۴ بنگرید) وص ۱۱۶ ـ ۲۶۴

می‌آید بر مردم روزگاری که باقی نماند از قرآن مگر نشان آن، و نه از اسلام مگر نام آن، مسجدهایشان آباد است از بناء خالی است از هدایت.

طعن هجدهم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۳)

* عثمان سگ پدر **عبدالله بن سعید بن عاص را والی مصر نموده** و آن فاسق شارب ظالم تعدّی بسیار بر مردم می‌نمود تا اهالی مصر بی طاقت شده از ظلم و ستم او شکایت پیش عثمان بی دین آوردند، و افعال ناخوش او **باعث قتل عثمان** پلید شد چنانکه (**در ص ۳۳۳**) ذکرخواهد شد.

طعن نوزدهم: ولید شراب خورد و چندین نفر گواهی دادند که ما دیدیم که مست بود و قی کرد عثمان سگ‌پدر(برای تخریب احکام شریعت) او را حد نزد و تعطیل‌حدود الله نمود.(**بحار ج ۳۱ ص ۱۵۶**)

طعن بیستم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۵) * (بحار ج ۳۱ ص ۲۲۴)

* تعطیل حدّی نمود که بر عبیدالله بن عمر خطّاب لعنة الله علیهم واجب شده بود که عبیدالله **هرمزان** را شهید نمود به علت اینکه او عَجم است و در عَجمیَّت با ابولؤلؤ علیه السلام که عمر شکم پارهٔ ملعون را کون دریده، به درک فرستاده شریک است، و حال آنکه او در کشتن عمر دخالتی نداشت. و هرچند حضرت امیرعلیه السلام عثمان بی دین را گفت **هرمزان مسلمان بود،** قاتل هرمزان را تنبیه بایدکرد، عثمان پلید نه اجرای قتل‌کرد و نه فدیه قرارداد، **و وارثین هرمزان از شیراز آمدند به مدینه و طلب خون هرمزان کردند،کسی به فریاد آن بیچاره ها نرسید.** (و ص ۳۸۳)

با آنکه عمربی پدر هنوز زنده بود که عبیدالله، هرمزان را کشت، و عمر گفت مرا ابولؤلؤ علیه السلام **(که همه جایش را طلا بایدگرفت)**کشته است، عبیدالله، را به دست صاحب خون هرمزان بدهید

و بعد از مردن عمر شکم پارهٔ‌کون دریده، مسلمانان خواستند که به وصیّت عمربی پدر، عبید الله سگ پدر را قصاص نمایند، عثمان ملعون مانع شد نگذاشت او را بکشند و تعطیل حدود الله نمود.

طعن بیست و یکم: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۵)

سعید بن عاص چون مست و بی خبر بود انگشتری از دستش بیرون کردند و او خبر دار نشد انگشتر را به نزد عثمان ملعون آوردند در حد زدن به او تغافل ورزید، امّا حق به جانب اوست بواسطهٔ آنکه حد را امام یا نایب امام می‌زند و کسی که حد می‌زند می‌باید خودش واجب الحد نباشد، و عثمان پلید خودش هیچکدام از اینها نیست.

گوشت بگندد، نمکش برفشان — چاره چه باشدکه بگندد نمک؟

عمر حرامزاده چون به نقشه ها و شیوه‌های جنگی هرمزان ایرانی نیازمند بود به همین منظور این عجم دانا را بمدینه آورده بود.

طعن بیست و دوم:

(طعن به معنی: نیزه زدن، عیب کسی را گفتن، سرزنش کردن، سرکوفت)

عثمان از رسم و روش خلفاء غاصب هم عدول نموده، دار الخلافه از برای خود ترتیب داد. ابابکر و عمر لعنة الله علیهما در مسجد خیرالبشر صلی الله علیه و آله احکام و قضایا می‌پرسیدند و حق و باطل با هم حکم می‌کردند و مصلحت کار خود در آن دیده بودند، عثمان خبیث مرافعات را در خانهٔ خود قرار داده، و **احکام او همه(تخریب احکام شریعت و)کفر محض و خلاف امر خدا** و از شرع نبوی صلی الله علیه و آله مبرّا بود و اول کسی است که در اسلام دار الخلافه قرار داد.

وص ۱۱۶

❋ **حکایت:** از بزرگی پرسیدند که چرا خلافت ابابکر و عمر لعنة الله علیهما تمشیتی داشت و خلافت عثمان واجب النّیران و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار و تمشیتی نداشت؟

جواب گفت: ابابکر و عمرلعنة الله علیهما جهت مصلحت کار خود **حق و باطل را با هم ممزوج ساخته** حکم می‌نمودند و مردم را به آن فریب می‌دادند، و عثمان **باطلِ محض** بود و از او به جز احکام ناصواب چیزی به عمل نمی آمد، از آن جهت امارت او رونقی نداشت. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه به حق بود و احکام شرع شریف را به حق و راستی تمشیت می‌نمود و گفته و کرده او با حکم خدا و فرموده مصطفی صلی الله علیه و آله مطابق و موافق بود و از راه راست و طریق مستقیم انحراف نمی ورزید و **حقّ محض** و عدل خالص بود و به موجب **اَلْحَقُّ مُرٌّ** حکومت آن حضرت بر ابنای روزگار که طالب ریاست و درهم و دینارند شاق و دشوار بود لهذا این همه فساد ظاهر شد.(قرآن و عترت علیهم السلام را ثقلین گفتند چون اطاعت قـرآن و عتـرت علیهم السلام برهوای نفوس مردم، سخت و ثقیل و دشوار است) (و ص ۱۹ و ۲۵ و ۵۳۵ همین کتاب علیه السلام)

طعن بیست و سوم:

عثمان سگ پدر، دربان و حجّاب قرار داد که بر در خانه او نشینند و به روش جبّارین و قیصرها عمل می‌نمود و هیچ کس بی اذن و رخصت، او را نتوانست دید و مظلومان بر در خانهٔ او سرگردان و حیران مدت‌ها می بودند و کسی را یارای آن نبود که به نزد او رود.

قال علیٌ علیه السلام: یَسیرُ الْهَوی یُفْسِدُ الْعَقْلَ. { ۱۰۹۸۵ } اندک هوا (ی نفس) فاسد می کند عقل را.

طعن بیست و چهارم:

چون عثمان سگ پدر، به مسجد آمدی جمعی از نگهبانان از پس و پیش او می‌رفتند و مردم را از او دور می‌کردند و نمی‌گذاشتند که بیچاره‌ای که (مانند ابولؤلؤ علیه السلام) کار لازم و ضروری مهمی داشته باشد به نزدیک او رود و احوال خود را به او بگوید!!!.

طعن بیست و پنجم:

عثمان سگ پدر، با طبل و علم سوار می‌شد و (مانند پادشاهان) چندین غلام ترک و رومی سواره و پیاده با او در راه می‌رفتند.

❋ چنانچه درکتاب لوامع الانوار مذکور است: عثمان ملعون چهار هزار غلام کمر زرّین داشت که از بیت المال مسلمانان خریده در پیش و پس خود می‌داشت چنانچه احتیاج به زنانش نبود. بیت لمؤلفه:

غلامان بسی داشت آن بد هنر　　۲۳۹　　گهی زیر بودند و گاهی زَبَر

طعن بیست و ششم:

وقت **اذان** نماز عثمان ملعون امرنمودکه **طبل بزنند** که‌کسی بانک نماز را تمیز نکند از بانک طبل **ای ناصبی** گمراه، امام و رهنما آن است که مردمان را به حکم خدا و سنّت رسولش نزدیک سازد و به نماز و روزه و باقی واجبات امر نماید و از بدعت‌ها و فواحش و محرّمات نهی فرماید نه آنکه در وقت نماز امر به زدن طبل‌کند که رعیّت آواز اذان را نشنوند و ترک نماز کنند **بلی مثل شما گروه گمراه را بهتر از این پیشوای جهنّمی درکار نیست.**(و ص ۵۳۲)

طعن بیست و هفتم:

عثمان سگ پدر، یک دهم به عنوان مالیات بر مال تجارت تعیین کرد، و عمّال و گماشتگان عثمان لعنة الله علیهم در هر شهری که تاجری می‌دیدند عُشر(یک دهم) مال او را به جبر و تعدی می‌گرفتند و جهت او می‌فرستادند، و کار به جایی رسید که تُجار دست از خرید و فروش کشیده جمیع مردم حیران و سرگردان شدند، و اگر نیازمندی اجناسی از مأکول و ملبوس درکارشان بود به دست نمی آمد، و قحط و گرانی و تنگی در اکثر بلاد بهم رسید.

چنان قحطی افتاد اندر دمشق　　که یاران فراموش کردند عشق

طعن بیست و هشتم: عثمان سگ پدر، درصحراها و علف زارها مالیات بنهاد تا چهار پایان رعیت و اصحاب ازگرسنگی نزدیک به مردن رسیده، مردم می‌آمدند و علف صحراها را از مأمورین او می‌خریدند و آرزوی زمان کفر و جاهلیّت می‌کردند که در آن زمان این فرق‌ها و گرفت و گیرها نبود با وجودی که کفر می‌ورزیدند، و این بدعت او قرینه بدعتِ(پدر بزرگ سنیان) عمر ملعون بود که **زکات را بر طرف کرد و خراج بر زمینها نهاد.** **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۹۵)**

وص ۲۴۶

طعن بیست و نهم:

درکتاب لوامع الانوار از سلمان فارسی سلام الله علیه روایت است: **اوّل کسی که در اسلام ربا گرفت عثمان ملعون بود،** و آن چنان بود که آن ملعون از کسی خرما خریده بود به وعده‌ای و چون موعد به سر آمد آن شخص نصف آن را داد و نصفی ماند، عثمان آن را مضاعف گردانید تا موعد مقرّر دیگر و احتراز از ربا نکرد و به آیه **وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبوا** **(بقره ـ آیه ۲۷۵)**

عمل ننمود، و این قسم افعال قبیحه (و مُخرّب احکام شریعت) ناشی نمی‌شود
مگر از کسی که طینت او پاک نباشد و از زنا و سفاح بهم رسیده باشد.

ز بَد اصل، نیکی مدارید امید ۶۹ که زنگی بشستن نگردد سفید

*** حکایت:** درکتاب لوامع الانوار آمده: منافق ناموافقی بود که با حضرت امیر عليه السلام دشمنی می‌نمود و می‌گفت آن حضرت در خون عثمان شریک است و به دستور حضرت علی عليه السلام، عثمان را به قتل رسانیده‌اند، و **در دوستی و محبّت عثمان غلو داشت** و اکثر اوقات فضایل ناپسند عثمان را ذکر می‌نمود و ناسزا به امیرالمؤمنین عليه السلام می‌گفت و از حیا و آزرم بی بهره بود، و او را زنی صالحه و مؤمنه و دوست و محبّ حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت عليهم السلام بود و ذکر مناقب و فضایل ایشان بسیار می‌کرد و شوهر را همیشه از عداوت حضرت علی عليه السلام منع می‌نمود.
و شوهر ناکِسَش از این مسئله ناخوشایند بود و با او سرِکینه بود و به سبب بسیاریِ قبیله و عشیرهٔ آن زن، آزار به آن زن نمی‌توانست رسانید، تا روزی به یکی از دشمنان اهل بیت نبوّت و رسالت مشورت کرد در **هلاک نمودن آن مؤمنه.**

آن ملعون گفت: بی بهانه این امر میسّر نمی‌شود و طریق این کار این است که انگشتری قیمتی به آن زن بسپاری و بعد از آن از او بدزدی و در دریا اندازی و آن را از او بازیافت نمایی و او از

خوار نکرده دین را چیزی مثل ترک به پای داشتن حدود دین خدا و ضایع کردن فرایض.

ادای آن عاجز گردد، و به این بهانه او را هلاک می‌توان کرد، و آن بدبخت به گفته آن شقی عمل کرد و بعد از سپردن انگشتر به آن زن، آن را از او دزدید و در حضور آن ملعون آن انگشتری را به دریا انداخت و بعد ازچند روز شوهرآن زن به آن فاسق گفت: اکنون بیا تا به خانه رویم و انگشتری را از او طلب کنیم و به این بهانه زن را به قتل آوریم، با هم به راه افتادند و به بازار رفتند و چند ماهی آوردند و به زن دادند تا بریان‌کند، چون زن شکم یکی از ماهیها را شکافت **آن انگشتر از شکم ماهی بیرون آمد**، زن از آن امر تعجب نموده بر سر صندوقچه‌ای رفت که در او انگشتری گذاشته بود، آن را نیافت، با خود گفت که چیزی نباید گفت تا ببینم که حال چون می‌شود.

القصّه ماهیان را بریان کرده آورد و آن منافقان خوردند، بعد از آن از زن انگشتری را طلب کردند زن آن انگشتر را به ایشان داد، و آن هردو ناصبی بی دین و محبّ عثمان لعین در آن امر حیران ماندند و از روی تعجب با هم نگاه می‌کردند و خجلت زده از خانه بیرون رفتند.

تا بدانی که در دوستی علی بن ابیطالب و ذریّه طیّبین اوعلیهم‌السلام چه مقدار فواید دنیوی و اخروی است، و در دشمنی ایشان چه مضرّت و عقوبت و شرمندگی است

و جایگاه و مأوای دشمنان‌اهل بیت رسالت در دوزخ است، و فردوسی طوسی گفته:

هرآن را که در سینه بغض علیّ است ۵۵۰ از او خوارتر در جهان، زار کیست؟

نباشد به جز بی پدر دشمنش ۱۲۶ که یزدان بسوزد به آتش تنش

طعن سی ام: درصحیح نا مسلم لعنة الله علیه نقل کرده‌اند: در زمان خلافت عثمان مردی زنی خواست و چون شش ماه گذشت فرزندی آورد، و عثمان ملعون امر نمود آن زن را سنگسار کنند و چون خبر به علیّ علیه‌السلام رسید عثمان ملعون را منع نمود، و فرمود: آیا نه این است که حق تعالی در قرآن مجید(احقاف آیه ۱۵) فرموده: **وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلثُونَ شَهْراً** یعنی مدت حمل و شیردادن طفل سی ماه است که دو سال مدّت شیردادن و شش ماه به جهت مدت حمل می‌ماند،

و جای دیگر فرموده: **وَفِصالُهُ فی عامَیْنِ** (سورهٔ لقمان آیه ۱۴) که مدت شیر دادن دو سال باشد

پس اگر حق تعالی مدّت حمل را ششماه گفته باشد تو چرا بنده خدا را رجم می‌نمایی؟

چون عثمان سگ پدر این دلیل را شنید گفت: چیزی‌که پیش عثمان بهم می‌رسد این است که رجم کند و بگوید که زن را سنگسارکنند، او را به این (حقایق احکام شریعت) چه کار است.

قال علی علیه‌السلام: لا یَنْتَصِرُ الْمَظْلُومُ بِلا ناصِرٍ {۱۰۷۳۱} بدون یاور، یاری کرده نمی‌شود مظلوم ستمدیده.

۴۹۸

(عمدة ابن بطریق ص ۳۱۹ از صحیح نا مسلم)

طعن سی و یکم: **(الطرائف ج ۲ ص ۲۰۳)**

در جمع بین الصّحیحین نقل شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه با عثمان ملعون سالی حج کردند و عثمان پلید منع نمود از تمتّع و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام **به جای آورد** پس عثمـان به آن حضرت گفت: من مردم را از تمتّع منع نمودم تو آن را به فعـل مـی آوری؟ آن حـضرت در جواب فرمودند: من هرگز حکم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به گفتهٔ کسی ترک نخواهم‌کرد. **(و ص ۲۳۸)**

طعن سی و دوم: و نیزدرآن کتاب ذکر شده که در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و در زمان متقـدمین (ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما) و اوّل زمان خلافت آن بی ایمان یعنی عثمان، در سفر مردم نمـاز را قصر می‌خواندند و چون دید که حکومتش مستقل است و همه مردم اطاعت او می‌کنـد نمـاز را در سفر تمام مقرّر داشت که تمام بخوانند و قصر را بر طرف کرد، و این **بدعت** از او یادگار بماند و نماز مسافران را باطل ساخت، و بعضی این بدعت را از بدعتهای عمر لعین شـمرده‌انـد چنانکـه در مطاعن آن ملعون ذکر شد. **(الطرائف ج ۲ ص ۲۰۴ ـ نقل از جمع بین الصحیحین)**

ز احــوال مــذاهب گویمــت اصــل	**که تا گـردی بـه ایمـان خـدا وصـل**
خــدا بــا انبیــا ایمــان یکــی داد ۵۹۳	**تـو چـارش کـردهٔ ای سـست بنیـاد**
هرآنکس کو محبّ مرتـضی نیـست ۵۹۷	**زن و مال جهـان بـر وی روا نیـست**

طعن سی و سوّم: نیزدرآن‌کتاب ذکر شده که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در منی و عرفات نمـاز را قـصر می‌خواندند و ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما نیز به موافقت حضرت رسـول صلی‌الله‌علیه‌وآله در منـی و عرفـات نماز را قصر می‌خواندند، و عثمان ملعون حکم کرد نماز را تمام بخوانند. **(بحار ج ۳۱ ص ۲۳۰)**

طعن سی و چهارم: **(بحار ج ۳۱ ص ۲۳۹) * (الطرائف ج ۲ ص ۲۰۵)**

ثعلبی که از اکابر اهل سنّت عمری است در تفسیرش نقل کرده: عثمان ملعون گفته که در قول خدایتعالی **انْ هذانِ لَساحِران** (سورهٔ طه آیه ۶۳) **لحن است و خدا اشتباه کرده،** و آنچه عربها در زبان خود نادرست می‌دانند لحن گویند، پس شخصی گفت: توکه می‌دانی غلط است چرا درست نمی‌کنی؟ و تفسیر نمی‌دهی؟ جواب گفت: بگذارید بحال خود که این غلطی است که حلال را حرام نمی‌کند و حرام را حلال نمی‌گرداند. **(و ص ۳۰۹)**

* و علاّمه حلّی در نهج الحق(ص ۳۰۴) ذکر این مطلب نموده و این را از مطاعن او شمرده و بعضی از فضلاء عامّه چنین جواب علاّمه گفته‌اند که عثمان ملعون را چون واجب متابعت ظاهر قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون در مصحف‌ها چنین دید بحال خود گذاشت.

* و میر نورالله، نوَّرَاللهُ مَرْقَدَهُ در احقاق الحق نوشته که بعینه این جواب از آن فضلا به جوابی ماند که درخراسان گفته شده که گفته‌اند: چرا تیرانداز در وقت نشانه‌گیری یک چشم را برهم می‌گذارد؟ گفتند: اگر هر دو چشم را بر هم نهد نخواهد دید، و گفتند چرا لَقْلَقْ (لک لک) بر یک پا می‌ایستد؟ گفت: اگر آن پا را هم از زمین بردارد، خواهد افتاد، زیرا که علاّمه(بی احترامی بـه قـرآن را) طعـن شمرده است حرف عثمان ملعون را که‌گفت در قرآن لحن است و عبارت قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط بر قرآن گرفته‌که از فصاحت بیرون است، و دانشمندان گروه گمراه سرکلاف را گم کرده و چون در مانده شده‌اند از جواب علاّمه، می‌گویند که تصحیح آن چرا نکرده.

* در تفسیر مجمع البیان(ج ۷ ص ۱۵ و ۱۶) چندین جواب گفته یکی آنکه این لغت موافق لغت جمعی از اعراب است **و حفص اِنَّ هٰذان** خوانده است **و ابوعمرو اِنَّ هٰذَیْنِ**، و بنابراین دو قرائت خود حرفی نیست و تتمه کلام حواله به تفسیر کلام مَلِک علاّم است.

طعن سی و پنجم:

* در صحیح نا مسلم لعنة الله علیه (ج ۸ ص ۲۲۸) مسطور است: مـردی عثمـان ملعـون را مـدح کرده بود و مدحی می‌خواند، مقداد علیه السلام که از صحابهٔ کبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود در آنجـا حاضـر بود خم شد و از **سنگ ریزه‌هایی** که در آنجا ریخته بود برمی‌داشت و **بر روی آن مدّاح می‌زد** و این عمل مقداد دلیل بر اینست‌که عثمان ملعون مستحق چنین مدح نبوده و او را لایق آن ندانسته **و مداحِ عثمان بی دین را پاداشی بهتر از سنگ و لعنت نیست.**

طعن سی و ششم: **(الطرائف ج ۲ ص ۲۰۹) * (تفسیر جامع ج ۵ ص ۴۸۵)**

* سدی در تفسیرش ذکرکرده: بعد از نزول **وَ لا اَنْ تَنْکِحُوا اَزْواجَهُ مِنْ بَعدِه اَبَداً** (احزاب آیه ۵۳)

یعنی: جایز نیست هیچ احدی را که بعد از پیغمبر زنان او را در قید نکاح آرد و زنان حضرت بر امّت حرام ابدی هستند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله زن یکی از مسلمانان را بعد از آنکه او را طلاق گفته بود به نکاح خود درآورد.

عثمان پلید به طلحه خبیث گفت: چرا محمّد زنان ما را به عقد نکاح در می آورد و بر ما خدایتعالی حرام کرده باشد که زن او را بخواهیم؟ والله که به تعصّب او و خدای او چون محمّد بمیرد **زنان او را قرعه خواهیم زد من امّ سلمه را خواهم ساخت پس طلحهٔ عاشق عایشه گفت: من نیز عایشه را می‌خواهم.** (بحار ج ۳۱ ص ۲۳۷) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۹)

و بعد از این گفتگو حق سبحانه و تعالی پیغمبر ﷺ را بر گفتار ایشان آگاه ساخته این آیه را فرستاد

*** إنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الاخِرَةِ ***

یعنی: به درستی آن جماعت که (تخریب احکام شریعت می‌نمایند و)

ایذا و آزار به خدا و رسول می‌رسانند دورند از رحمت خدا در دنیا و آخرت (سوره احزاب آیه ۵۷)

و این آیه صریح است که عثمان پلید و طلحه خبیث از آن جماعت‌اند که با نافرمانی از احکام آزار رسانندهٔ بر خدا و رسول اویند، و آنها را خدایتعالی به لعن و دوری از رحمت خود یادکرده است. بنابراین **اهل سنّتِ عثمـانی** باید که از دیگران نرنجند زیرا که خودشان به این مطالـب **از دلایـل لعن خلفاء شیطان آگاهند** و نقل می‌کنند و معترفند و درکتابهای خودشان می‌نویـسند. یکـی از دلائل روحی و روانی درحمایت ظالمانهٔ طلحه هنگامهٔ جنگ جمل از عایشه خانم شترسوار، همین شیطنت و شهوات و هوای نفسانی و آلودگی به فحشاء و اشتغال ذهنی او نسبت به ناموس رسـول الله ﷺ و خاطر خواهی اوست !!!؟ (و باب ۲۴ و ۲۵ و صفحات ۱۱۳ ـ ۳۴۳ ـ ۳۵۱ ـ ۳۵۹)

طعن سی و هفتم: درکتاب کاشف الحق ذکر شده: چون حضرت رسول ﷺ فتح بنی نضیر نمـود و اموال ایشان را بر مسلمانان قسمت می‌کرد، عثمان بی دین به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده گفت: بیا تا فلان زمین را از حضرت رسول ﷺ طلب نماییم، به هرکدام‌کـه حـضرت بدهـد دیگری شریک باشیم، عثمان سگ پدر پیش دستی‌کرده به خدمت حضرت رسـول ﷺ رفتـه آن زمین را گرفت، و از شرط و قرار خود برگشت و بعد ازتصرّف به شراکت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام راضی نشد. مولای مؤمنان علیه‌السلام فرمودند: حضرت رسول ﷺ ماجرای ما و تو را شنیده، و زمین را به شراکت داده است، اگر قبول نداری بیا تا به خدمت آن سرور رفته آنچـه بفرمایـد چنـان کنـیم عثمان ملعون به محاکمه حضرت رسول ﷺ حاضر نشد، و می گفت:که تو پسر عمّ اویی و طـرف تو را خواهد گرفت، در آن وقت حق سبحانه و تعـالی این آیه (۴۸ تا ۵۰ سوره نور) را نازل ساخت:

*** وَ إذا دُعُوا اِلَی اللهِ وَ رَسُولِه لِیَحکُمَ بَینَهُم إذا فَرِیقٌ مِنهُم مُعرِضُون ***

تا آنجا که **اُولئِکَ هُمُ الظّالِمُون** یعنی: هرگاه آنها را می‌خوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کند، از آن اعراض می‌کنند، و چون عثمان پلید شنید که این آیه نازل شده و رسوا کنندۀ اوست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شریک ساخت. **(الطرائف ج ۲ ص ۲۰۹ و ۲۱۰)**

* این حکایت را **(نهج الحق ص ۳۰۵ از)** سدی که از علمای عامّه است در تفسیر آیه **(۴۷ نور):**

وَ یَقوُلوُنَ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالرَّسُول نقل‌کرده، یعنی: جماعتی می‌گویند که ایمان به خدا و رسول آورده‌ایم و اطاعت خدا و رسول می‌نمائیم، و به خلاف آن عمل نمی‌نمائیم.

پس عامّه باید که گفته علما و دانشمندان خود را حجت و سند ساخته، محبّت خلفاء ثلاثه پلید شیطان را از دل بیرون کنند و **آنان را لعنت نمایند.** و دست اعتذار به دامن دوستی قسیم جنّت و نار و اهل بیت اطهار علیهم‌السلام زنند که به جز او دیگری زیبنده مسند خلافت الهی و سزاوار مرتبه امامت و جانشینی حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۱۰)**

*** حبیب بن ابی‌ثابت گوید: چون آن‌گروه شش نفری برای شورای تعیین خلیفه پس از عمربی‌پدر درخانه گِردآمدند، مِقدادبن اَسوَد کِندی رحمه‌الله آمد وگفت: مرا نیز با خودشرکت دهید که برای رضای خدا نصیحتی داشته و خیری برایتان در نظر دارم، آنان نپذیرفتند گفت: لااقلّ سَرَم را در خانه داخل کنید و سخنی از من بشنوید، این را نیز نپدیرفتند، گفت: حال که نمی‌پذیرید پس با عثمان سگ پدری که در جنگ بدر حضور نداشته و در بیعت رضوان شرکت نکرده، و در جنگ اُحُد فرار نمود، بیعت نکنید.**

(گلگشت نور ص ۴۶) * (روضه کافی) * (امالی مفید ج ۷ ص ۱۲۵)

*** فُضیل بن یَسار گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: عثمان ملعون به مقداد رحمه‌الله (که بدعت‌های او را بیان می‌کرد) گفت: بخدا سوگند یا دست بردار و یا تو را به نزد پروردگار نخست برمی‌گردانم (یعنی: تو را می‌کشم) و چون هنگام مرگ مقداد رحمه‌الله شد به عَمّار رحمه‌الله گفت: از من به عثمان لعنة الله علیه بگو: من به سوی پروردگار نخست خود بازگشتم. (روضه کافی)**

نفُوسُ الأَشرارِ نافِرَةٌ مِنْ نفُوسِ الأخیار. {۱۰۰۸} نفس‌های نیکوکاران، نفرت کننده و گریزنده‌اند، از نفس‌های بدکاران.

۴۰۹ (گلگشت ص ۳۶۶)

«یاعلی»

ای تخت خلافت بتو زیبنده و، لایق — فرمان تو و حکم خدا، هر دو موافق
مولای تو با فسق، مسلمان و موحّد — ۴۹۴ — اعدای تو باطاعت، ملعون و منافق
ازمهرتو، هردل‌که طلب‌کرد حمایت — فارغ زحوادث شد و ایمن زطوارق
از بعد نبی هرکه بغیر تو کند رو — ۵۰۲ — درملّت اسلام بود خارج و مارق
پوشیده و پنهان نبود پیش‌ضمیرت — ازسقف فلک تا بسمک هیچ دقایق

* مولای تو = دوستدار تو * (و ص ۴۹۸ ـ ۵۰۹ ـ ۵۴۸) *

طعن سی و هشتم:(الطرائف ص ۲۱۰ ـ ۲۱۱ و) سُدّی درتفسیرقول خدای‌تعالی‌آورده: (سورهٔ مائده آیه ۵۱)

*** یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاریٰ اَوْلِیاءَ بَعْضُهُم اَولِیاءُ بَعضٍ ***

در **روز احد** چون شکست بر اهل اسلام افتاد، عثمان با طلحه گفت: من بشام مـی‌روم کـه آنجـا **دوست یهودی** دارم که از او امان بگیرم که مبادا که یهود بر ما مسلّط شود، طلحه گفت: من نیز به رفاقت تو به شام می آیم آنجا **صدّیقی از نصاری** دارم در امان او در آیم که می‌ترسم نـصاری بر اسلام تسلّط یابند، و سدی گوید که **عثمان پلید** می‌خواست که **یهودی** شـود و **طلحه خبیث** می‌خواست که **نصرانی** شود. پس حق سبحانه و تعالی این آیه (۵۳ سوره مائده) را نازل ساخت:

وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا اَهؤلاءِ الَّذِینَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهدَ اَیْمانِهِم اِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ اَعمالُهُم

یعنی: آن‌کسانی‌که می‌گویند ایمان به خدا و رسول آورده‌ایم و قسم به خدا و رسول می‌خورندکه ما به شما و کتاب او ایمان داریم و با شماییم، **به جهت نفاقی‌که ورزیده‌اند** و شبهه‌ای کـه آنهـا را بهم رسیده در امر اسلام و اراده‌ای که نموده‌اند در رفتن به جانب شام، **اعمال ایشان ساقط شد** و اگر فرضاً عملی داشتندکه باعث رضا و خوشنودی خدا و رسول می‌شد، هبا و نابود گشت و اثری از آن نماند، و آنچه منافقین در خاطر نامبارک داشتند خدای تعالی پیغمبر خود را از آن خبردارگردانید.

***** ابن طاوس درکتاب طرایف (ج۲ ص ۲۱۰ و ۲۱۱) می‌گوید: اگر کسی خواهد که بر **مطاعن** خلفاء ثلاثه شیطان لعنة الله علیهم خصوصاً عثمان ابن عفّان‌لعنة الله علیهما اطلاع یابد

قال علی علیه‌السلام: اَلعَمَلُ کُلُّهُ هَباءٌ اِلّا ما اُخْلِصَ فیهِ. {۱۴۰۰} وص ۴۴ ـ ۳۴۲

(عمل، (طاعات و عبادات) همهٔ آن پوچ و بی‌حاصل است مگر صاحب آن عمل در انجام آن اخلاص ورزیده باشد. ـ وص ۵۰۰)

درتفسیر سُدّی و تاریخ ثقفی و تفسیر واقدی نظر کند و مطالعهٔ آن سه کتاب نماید که با وجود تعصّب آن سه عالم و بزرگ عامّه، به تقصیر ازخود راضی نشده‌اند و آنقدر مقالات حقّه منصفانه برعلیه خلفاء ثلاثه شیطان بر زبان ایشان جاری شده‌که مافوق آن متصوّر نیست.

طعن سی و نهم: (بحار ج ۳۱ ص ۲۴۱)

* درکتاب لوامع الانوار آمده: چون عثمان ملعون به حج رفت **نماز عید قربان را در روز عرفه** گزارد و خطبه خواند و قربانی کرد، و این خلاف حکم خدا و رسول است و آن حج را بر مسلمانان تباه گردانید، در واقع **امام اهل بدعت** چنین می‌باید ضایع کننده شریعت و مختـرع بدعت‌ها باشد.

طعن چهلم: (بحار ج ۳۱ ص ۲۴۲)

* اذان دوم نماز عصر روز جمعه را حضرت رسول صلی الله علیه و آله منع نموده، و عثمان ملعون امرکرد که در نمازعصر روز جمعه اذان بگویند، و این **بدعت** تا حال درمیان ناصبیان از او یادگار مانده.(وص ۵۳۲)

طعن چهل و یکم:

* درمیان عثمان ملعون، و یهودی خصومت افتاد از برای زرهی، یهودی گفت: من مرافعه را پیش محمّد صلی الله علیه و آله می‌برم، و عثمان لعین گفت: من به نزد قاضی یهودان میروم تا او حکم کند و اگر عثمان سگ پدر ایمان می‌داشت این قسم گفتگو نمی‌کرد.

طعن چهل و دوم: عثمان منافق ملعون، محمد بن ابی بکر را منشور حکومت مصر داد و او روانهٔ آن جانب شد و حکم قتل او را نیز نوشته مخفیانه و ظالمانه به مصر فرستاد چنانچه بعد از این (ص ۳۳۴) به تفصیل ذکر خواهد شد، إن‌شاءالله. (بحار ج ۳۰ ص ۳۷۴)

طعن چهل و سوم:

*درکتاب فصول الحقّ آمده: چون خلافت به عثمان ملعون رسید، **ابوسفیان** پلید نزد عثمان آمده گفت: **دولت ما** باز آمد، امید چنانکه دولت ما باز آمد **دین بت پرستی** ما هم باز آید، **ای بنی‌امیّه بخورید مال بیت المال را، چنانکه شتر علف بهار را می‌خورد و سوگند خوردکه نه بهشت هست و نه دوزخ،** و عثمان ملعون این کلمات را شنید و هیچ جواب نگفـت. پـس از ایـن گونـه رفتار، نفاق و ایمان نداشتن خلیفه سوّم ظاهر شد. (و ص ۱۰۸ ـ ۲۷۸ ـ ۴۰۶)

کسب می کند راستگو به سبب راستگوئی خود سه چیز را: نیکوئی اعتماد مردم به او، و دوستی او را، و ترس داشتن از او را.

قال علی علیه السلام: یَکْتَسِبُ الصّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلاثاً: حُسْنَ الثِّقَةِ بِهِ، وَ الْمَحَبَّةَ لَهُ، وَ الْمَهابَةَ عَنْهُ. {۱۱۰۳۸}

طعن چهل و چهارم: در شرح نهج البلاغه مذکور است: **سیصد نفر از اصحاب سیّد ابرار**ﷺ **بر قتل عثمان سگ پدر آن بدترینِ اشرار اتّفاق نمودند، و تجویز نماز بر او نکردند و او را در مقبرهٔ مسلمانان دفن نکردند و سزاوار مقبرهٔ یهودانش دانستند.**

ای ناصبی بی دین عجب حالتی مشاهده می‌کنم که **اجماع ساختگیِ روز سقیفهٔ بنی ساعده** را که به ابی‌بکر ملعون بیعت‌کردند حجت می‌دانید و **اجماع واقعی روز قتل عثمان ملعون** را باطل می‌شمارید، و در آن اجماع سقیفه (۳) سه نفربودند و آن هرسه منافق که عمر و عثمان و ابوعبیده جرّاح بودندکه در روز سقیفه اول بیعت با ابوبکرمنافق کردند، و در این اجماع قتل عثمان سگ پدر سیصد (۳۰۰) نفر از اصحاب رسول ﷺ بودند به غیر از جماعتی که به شرف خدمت حضرت رسول ﷺ رسیده بودند و **همه فتوی به قتل عثمان بی دین پلید دادند.**

(رجوع شود به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج۳ ص۶۲) * (طبقات واقدی ج۳ ص۵۵) * (بحار ج ۳۱ ص۱۶۲ الی ۱۶۹)

طعن چهل و پنجم: عثمان ملعون درپا قصوری داشت و لنگ بود و در واقع خلفا و پیشوایان اهل بدعت چنین باید که خلیفه **اوّل ایشان مبروص و دوم گرفتار به مرض اُبنه و سوم لنگ باشد** و ناصبیان لعین را بهتر از این امامان خر سگ پدر مفعول منافق درکار نیست.(و ص ۶۹ ـ ۲۴۶ ـ ۲۶۴)

*مطاعن خلیفهٔ سوم اهل بدعت **زیاده از حدّ و شمارش** است و هیچ اَحَدی را قوّت و قدرت آن نیست که عُشر عشیر آن را در حیّز بیان آورد، و سخن را در این باب میدان وسیع است امّا گوش استماعِ اعداء کر، و دیدهٔ انصاف آنها کور است و همه در خواب غفلتند فَاِذا ماتُوا انْتَبَهُوا و دیگر آنکه این کتاب گنجایش زیاده از این ندارد لهذا به همین قلیل **اختصار شد.** **(و ص ۲۷۰)**

***حکایت:** درکتاب مجالس المؤمنین (ج ۲ ص ۲۳۵) مسطور است که **شاه طاهر**که یکی از علماء و دانشمندان فرقه ناجیه اثنا عشریه علیهم‌السلام است به علّت اینکه در ممالک ایران متّهم به تسنّن بود به هند نزد **نَظّام شاه** رفت، و در آن ولایت شاه و تبعهٔ او سنّی بودند، و در آنجا شاه طاهر به جُرم و علّت اینکه شیعه است ترقی ننمود، تا آنکه **عبدالقادر پسرنظام شاه که محبوب پدرش بود بیمار شد** و مرض او امتداد و شدت تمام یافت، و اهتمام نظام شاه در صحت او به مرتبه‌ای بودکه روزی روی خود را بر پای قاسم بیک حکیم نهاده گفت: اگر بر تو ظاهرشود که پاره‌ای از جگر من

قال علی علیه‌السلام: یَکْتَسِبُ الْکاذِبُ بِکِذْبِهِ ثَلاثاً: سَخَطَ اللّهِ عَلَیْهِ، وَ اسْتِهانَةَ النّاسِ بِهِ، وَ مَقْتَ الْمَلائِکَةِ لَهُ. (۱۱۰۳۹)

کسب می کند دروغگو به دروغگوئی خود سه چیز را: غضب خدا را بر او، و خوار شمردن مردم او را، و دشمنی ملائکهٔ برای او.

در علاج عبدالقادر در کار است بگو تا من سینه خود را شکافته پاره‌ای از آن بیرون آورم، در آن اثنا نذر بسیار کرد و تصدّقات بسیار به فقرا و مساکین هر طبقه و ملّتی میداد. چون شاه طاهر دید که او به فقراء کفّار مثل برهمنان و زنّار داران و ناصبیان نذر می‌فرستد جرأت نموده گفت: شما چیزی هم نذر **دوازده امام** کنید إن‌شاءالله فرزند شما شفا خواهد یافت (و ص ۵۸۹)

و در نیّت خود این مضمون را بگذرانید که اگر به مجرد آن نذر فرزند ارجمند شما شفا یافت بعد از بحث با علمای اهل سنّت و الزام آنها، شما **مذهب حقه اثنی عشری** اختیار نمایید.

*** نظام شاه گفت: دوازده امام کدامند؟***

شاه طاهر گفت: اول ایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که یکی از چهار یارند و دیگر امام حسن و امام حسین و باقی دوازده امام را مذکور ساخت، نظام شاه مضطر به مضمون مذکور نذرکرد.

و چون شاه طاهر از خدمت نظام شاه به خانه خود مراجعت نمود از جرأت اظهار آن معنی پشیمان شد و ترسید که مبادا نذر شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر شاه بمیرد و او را از اهل آن دهکده مضرّت بسیار رسد، لاجرم اسب خود را زین کرده مترصّد

آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر را بشنود، به طرفی بگریزد.

چون صبح طلوع نمود تعاقب هم خادمان نَظّام شاه به طلب شاه طاهر رسیدند، هر چند او تعلّل نمود مفید واقع نشد که حقیقت حال بیمار را معلوم نماید، و او را به نزد نظام شاه بردند.

چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد استقبال نمود و گفت: آنچه می‌خواستی

که بعد از بحث با علمای این دیار انجام دهم ظاهر ساز که آن را بجا می‌آورم

آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی‌که در آن شب وارد شده بود نمود و گفت:

در اثنای شب گذشته که مرض عبدالقادر اشتداد یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته، غش کرده بود، چون مشاهدهٔ حال کثیر الاختلال او نمودم از غایت حزن و ملال به خواب رفتم، و **در اثنای خواب حضرت امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **را دیدم** که با من می‌فرماید:

شاه نظام مادامی که پسرت شفا نیابد به ولایت ما ایمان نمی آری؟

اینک لحاف را بر سر او کشیدم و همین زمان به عنایت الهی عرق کرده

صحت می‌یابد امّا می‌بایدکه تو از نیّتی که در دل گرفته‌ای برنگردی

و چون از خواب بیدارشدم دیدم‌که لحاف بر سر او گسترده اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحظه‌ای که عرق او خشک شده بیدار شد برخاست و بنشست و آثار صحت او ظـاهر شـد از روی اشـتهای صادق طعام طلبید. شاه طاهرگفت: به موجب خود وفا نموده به **مذهب حقه اثنی عـشری** درآیید، و بدان آنها که بر حضرت امیرالمؤمنین ﷺ تقدم نموده‌اند غاصب خلافت بوده و ظالم و برباطلند. نظام شاه به عقیده درست از روی اخلاص شیعه اثنی عشر گردید و تولاّ به ائمه معصومین ﷺ

*** و تبرّا از ابابکر و عمر لعنة الله علیهما و عثمان لعین و محبّان آن ملاعین نمود ***

شاه طاهرگفت: الحال مصلحت در اظهار و آشکار نمودن این مطلب نیست زیراکه لشگرها و امرای شما همگی **ناصبی و سنّی عمری‌اند**،تا مادامی‌که جمعی شیعه دراین دیار بهم نرسدکاری از پیش نمی‌توان برد، آخر **نظام شاه از روی علاقه به امیر المؤمنین** ﷺ **صبر بر تقیّه نتوانست نمود**

طالبان نور از ظلمت گریزان می‌شوند　　　کی اسیر حلقه و زنجیر شیطان می‌شوند

دریکی از اعیاد به عیدگاه رفته بی وقوف شاه طاهر، یکی از علمای شیعه را امر نمود که بر بالای منبر رفته خطبه اثنا عشریّه خواند و نام خلفاء ثلاثه شیطان را از خطبه انداخت، چون امرای او خصوصاً نصیر الملک عُمَری مذهب که استقلال تمام داشت آن حالت را مشاهده نمود از نظام شاه با گروه ناصبیان جدا شده در مقام دفع نظام شاه شدند و با نظام شاه معدودی چند از غلامان خاصّه او دیگر کسی نبود.

و چون نظام شاه دانست سر فتنهٔ آن جماعت، نصیر الملک عُمَری مذهب است او را استمالت داده نزد خود طلبید و تا به خدمت رسید امر کرد تا چشم‌های او را کنده بر کف دست او نهادند و آن **ناصبی** را بیرون برده در میان اتباع گمراه او سر دادند، **تا کور شود هرآنکه نتواند دید**

و چون باقی امرا آن حالت را دیدند خائف شده به جای خود هریک آرمیدند

و **مذهب حقه شیعه اثنا عشریّه** در آن ولایت رواج یافت.　　(وص ۲۰۳)

هرکس بودش بغض علی، هست لعـین　۳۸۷　باشـد ز زنـا نطفـهٔ آن دشـمن دیـن

هردل‌که دراو ذرّه‌ای از بغض‌علی‌است　۶۸　ناپـاک بـود صـاحب آن دل بـه یقـین

بـزن کلّـهٔ عثمـانِ لئـیمُ و نـافِ آن را　　　بزن بـر ماتحـتِ ابـوبکرِ تـا، عمرگـردد

وص ۵۷۵

الهی

قال علی ﷺ: ما آمَنَ المُؤمِنُ حَتّی عَقَلَ. {۹۵۵۳}

ایمان نیاورد مؤمن تا اینکه (حق را شناخت و دریافت نموده و) **عالم شد.**

زَرَعُو الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الغُرُورَ وَ حَصَدُوالثُّبورَ.

لاَ يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هذهِ الاُمَّة أحَدٌ

وَلا يُسَوّىٰ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً، هُمْ أساسُ الدِّين، وَ عِمادُ اليَقين

إلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التّالِي وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقِّ الْولايَة

وَ فيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِراثَةُ اَلآنَ اِذْ رَجَعَ الحَقُّ اِلىٰ أَهْلِه وَ نُقِلَ إلىٰ مُنْتَقَلِه.

آنها فسق و فجور را کاشتند و با غرور و فریبکاری آن را آب یاری نمودند و هلاکت و بیچارگی را درویدند. هیچ کس از این امت را نمی‌توان با خاندان محمّدﷺ سنجید، کسانی که همواره از نعمت آل محمّد ﷺ برخوردار بوده‌اند، هرگز با ایشان برابر نیستند آنان (آل محمّد) پایه دین و ستون یقین هستند. هرکس در دین غلو کند و راه افراط بپیماید برای رهایی خود از مهلکه نزد ایشان باز می‌گردد، و کسان دیگری که از راه دین عقب افتاده و در پیمودن آن راه سستی ورزیده‌اند، برای نجات از این خطر، خود را به آنان می‌رسانند.

ویژگی‌های حق ولایت به ایشان تعلق دارد و وصایت و وراثت پیامبردرمیان آنان است

*** اکنون زمانی است که حق به صاحب حق بازگشته و به همان محل ***

*** که از آن رخت بر بسته بود، منتقل شده است.**(نهج البلاغه خطبه ۲) *****

*****شهرستانی ناصبی در ملل و نحل(ص۱۴) می‌گوید: و بزرگترین اختلاف درمیان امت اسلامی اختلاف درموضوع امامت است زیرا در اسلام و در تمام ادوارش آنچنان شمشیر زدن و خونریزی که برای مسئله امامت بوجود آمده است برای هیچ موضوع دیگری بوجود نیامده است.

و اعظم خلاف بين الامة خلاف الامامة اذ ماسل سيف فى الاسلام على قاعدة دينية مثل ماسل على الامامة فى كل زمان. **(نقل از سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی)**

آیا با توجه به اهمیت جانشینی پیامبر ﷺ ، می‌توان پذیرفت که خدا در احکام دین و **پیامبرش برای سرپرستی امت و دفع خونریزی‌ها هیچ چاره اندیشی نکرده باشند؟**

و وصی پیامبر را معرفی نکرده باشند؟ **(و ص۲۲ ـ ۵۰ ـ ۱۸۶ ـ ۲۵۰ ـ ۴۲۱ ـ ۵۵۴)**

(عمل نمودن به حکم آیه ۴۶ سوره انفال باعث صبر امیرالمؤمنین ؑ در قیام و دفع ظالمین بوده است). به ص ۲۵۰ رجوع نمایید.

با قتل عثمان نقشه سقیفه درنصب خلیفهٔ ساختگی از هم پاشید و عثمان ملعون فرصت و مهلت بیعت گرفتن برای معاویه پلید را پیدانکرد.

باب بیست و دوم

(بحار ج ۳۱ صفحات ۴۷۵ تا ۴۹۸)

به درک فرستادن ملعون بی ایمان، عثمان بن عفّان، شهید سنیان علیه العذاب و النّیران

سبب قتل شهیدِ سنیان عثمانِ کافر آن بودکه **عبدالله بن سعدبن عاص** که از جانب او **والی مصر** بود طریق ظلم و تعدی پیش گرفته و بر اهل مصر حوالات و مالیات بسیار بی حساب می‌نمود و مردم آنجا از دست تعدی و طغیان آن ملعون ترک وطن نموده متفرّق شدند، و هر چند مردم مصر به مدینه آمدند، و شکایت والی خود نمودند فایده‌ای برآن حاصل نشد، و روز به روز جور و ستم عبدالله زیاده می‌شد و مصر رو به خرابی نهاد تا آنکه ۴۰۰ نفر از معروفان مصر اتّفاق نموده به **مدینه** آمدند و همچنین از **بصره و کوفه و عراق** عجم و دیگر شهرها و بلاد، جمعی کثیر از دست ظلم بی حساب و ستم عاملان و کارگزاران و گماشتگان عثمان لنگ ملعون به مدینه آمدند **و هرچند شکوه نمودند نفعی نکرد و آن ملعون راضی به عزل و تغییر آن ظالمان نشد.**

و چون مردم دیدند که شکوه و شکایت ایشان به جایی نمی‌رسد و ثمره‌ای از آن ظاهر نمی‌شود همه اتّفاق نموده با اصحاب قرار گذاشتند که خلیفهٔ مبتلا و بی‌دین مدافع ظالم را خلع نموده یا کشته، شرّآن عثمان سگ پدر شریر را از سر بندگان خدا دفع نمایند. **(و ص ۳۱۲)**

و چون عثمان ملعون این خبر شنید بترسید، و یکی از حاجبان درگاه خود را نزد آن جماعت فرستاد که اهل هر ولایت هر که را می‌خواهند امیر و عاملشان سازم، اهل مصر گفتند:
ما محمّد ابن ابی بکر را می‌خواهیم، پس عبدالله ابن سعد را معزول نموده
محمّد بن ابی بکر را حاکم ایشان گردانید و مصر را به محمّد بن ابی بکر داد.

❋ و عثمان سگ پدر، **پنهانی نامه‌ای** به عبدالله سعد ظالم خبیث نوشت: هرگاه محمّد بن ابی بکر با رفیقان او به مصر آیند ایشان را به قتل رسان، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محمّد بن ابی بکر را از این معنی خبر داده بود، و نامه قتل محمّد بن ابی بکر را عثمان سگ پدر به غلام خود داده بعد از رفتن آنها روانه مصر ساخت، و چون سه روز راه به جانب مصر رفتند محمّد بن ابی بکر آن غلام را که مولای مؤمنان نشان داده بود او را شناخت، و نامه عثمان را از او گرفته به مدینه مراجعت کرد، چون به مدینه داخل شد **نامه قتل خود را که عثمان بی پدر نوشته بود** به مردم مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست کارگزاران عثمان بی دین به شکوه آمده بودند

نشان داد،آن جماعت گفتند: به جزتیغ، دفع اعمال زشت آن ملعون را چیزدیگرنمی‌کند.

نباشد بجز تیغ، فرجام او ۲۴۵ همین است آخر، سرانجام او

و چون عثمان ملعون از مراجعت محمّد مطّلع گشت از ترس و خوف در خانه خود متحصّن شده آن کتابت را به نزد او فرستادند، گفت: مُهر، مُهر من است امّا من ننوشته‌ام و مُهر نکرده‌ام.

(الغدیر ج ۹ ص ۱۷۹) * (الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۵۵) * (و ص ۴۱۶ همین کتاب)

*روایتی آنکه چون محمّد و یاران او به مدینه رسیدند عثمان سگ پدر منافق بر منبر بود. محمّد پیش رفت و گفت: چه گویی درحق کسی‌که ادعای اسلام کند و امامت مردم نماید و بی‌جرأت به قتل مسلمانان امر نماید؟ عثمان منافق گفت: **قتل آن کس واجب است**

پس آن کتابت را بر ملا عام خواندند. عثمان گفت: مروان نوشته است.

گفتند: مروان را به ما تسلیم کن. گفت: من هرگز این کار نکنم.

پس **مهاجر و انصار برای دفع ظلم و حفظ اسلام قصد قتل او کردند،** خود را از منبر پائین انداخته **همانند ماده روباهی** به منزل خود گریخت و در را بست، خانه او را حصار کردند و آب از او منع نمودند و بعد از چند روزی جمیع مهاجر و انصار و اهل بلاد و امصار اتّفاق نموده داخل خانه او شده، **با توفیقات الهی** به قتل آن مردود مبادرت نمودند شرّ آن سگ منافق شریر را دفع نمودند.

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۰۴)

قتلش بچار مذهب ۵۲۹ واجب، چو قتل افعی

دفعش بهفت ملّت ۵۲۵ لازم، چو دفع سائل

و مشهور است که در وقت قتل آن شقی، خون کثیف آن پلید مخرّب احکام قرآن برمصاحف مجید که بر دور خود چیده بود چکید. **(بحار ج ۳۱ ص ۴۹۶)**

دانی ز چه رو چکید، ای صاحب دید ۳۰۹ بر مصحف پاک، خون عثمان پلید

تا خلق بدانند بی گفت و شنید ۷ لب تشنه بخون اوست قرآن مجید

و کشتهٔ نجس عثمان سگ پدر و مردار آن مردود را در **مزبله** انداختند، و بعضی از آن به لطف خالق رزاق طعمه سگان و برخی طعمه درندگان شده، گوشت و پوست و اکثر استخوانهای او را خورده بودند، و در دیوانی منسوب به مولای مؤمنان، کلامی که در آن حالت بر زبان معجز نظام

(بحار ۳۳ ص ۵۸۴ ـ امام باقر علیه السلام فرمودند: محمّد (ابن ابی بکر) با امیرمؤمنان بیعت کرد بر بیزاری از پدرش ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما ـ وص ۳۷)

(فهرست محمد بن ابی بکر در صفحات: ۲۲۰ ـ ۲۲۲ ـ ۳۲۸ ـ ۳۳۳ ـ ۳۳۴ ـ ۳۵۵ ـ ۳۷۱ ـ ۴۰۴ ـ ۴۱۶)

آن حضرت جاری شده، ترجمه آن را یکی از شعرا در رشته نظم کشیده:

دشمن که به قصد جـان، بود دلیر — وز غایت زور،داشت سرپنجه شیر

جان داد به تیـغ قهر و ، از لاشه او ۱۷۰ شد جانوری که بود درصحرا، سیر

و بعد از سه روز مروان ملعون به اتّفاق جمعی از مردودان، **پنهان از اهل ایمان** بقیّه جثّه پلید و خبیث او را به **قبرستان یهودان** برده دفن نمودند، و عثمان سگ پدر شهید سنیان در سی و سه سالگی منافقانه مسلمان شد، و چهل و نه سال آن منافق به اعتقاد ناصبیان در اسلام بود، و ایّام خلافت غاصبانه آن مردود سیزده سال و چهار ماه بود، و عمر بی برکتش هشتاد و دو سال.

❋ درکتاب احسن الکبار مسطور است: بیعت ظالمانه وی در اوّل محرم در سال بیستم هجری بود و مدّت خلافت ظالمانه وی چهارده(۱۴) سال هشت روز کم بوده، و قتل آن ناپاک عهد شکن در مدینه، سالروز **عید غدیر** روز هیجدهم ذی الحجه سال ۳۵ هجری بود. (و ص ۶۹)

(بحار ج ۳۱ ص ۴۹۴ الی ۴۹۸)

اگـر بـد کـنش مَـردِ بـدِ روزگـار ۲۸۷ بگردونِ گردان رسـد، زُهـره وار

زمانــه بــه گــردن فــرود آردش ۲۴۵ بـه فعـل بـد خـویش، بـسپاردش

لعن، یک آتشفشان مرده نیـست ۲۹۶ شغل وکارمردم سرخورده نیست

لعن، یک آتشفـشان زنـده اسـت — یـک مفـاتیح الجنـان زنـده اسـت

❋ این قبری که حالا مشهور و معروف است به مقبره عثمان ،قبر **عثمان بن مظعون** است.

❋ گویند: معاویه در ایّام استیلای خود آن **گورستان یهودان** را به مقبره مسلمانان پیوسته و مردمان را امرکرد که اموات خود را بر گرد آن دفن می‌کردند تا به بقیع متّصل شد. (بحار ۳۱ ص۴۹۳)

❋ در بیست و پنج سال که مدت خلافت غاصبانه آن ملاعین بود، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به هیچ وجه در عملی از اعمال دنیوی دخل ندادند، بنی هاشم بی دخل و هیچ کاره بودنـد و محبّـان آن حضرت به **فقر و فاقه** می‌گذرانیدند، چنانچه مولای مؤمنان فرموده: (و ص ۲۹۹)

تَمُوتُ الاَسَدُ فِی الغاباتِ جُوعاً — وَ لَحْـمُ الطَّیْـرِ یَطْـرَحُ للکـلابِ

وَ خِنْزیـراً یَنـامُ عَلَـیٰ فِـراشٍ — وَ ذُو اَدَبٍ یَنـامُ عَلَـی التُّـرابِ

(امام باقر علیه‌السلام فرمود: مهدی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله سوارانی می‌فرستد تا در جزیرة العرب عثمان را لعنت کنند. ـ بحار ۳۱ ص ۳۰۹)

❁ درکتب فریقین ذکر شده: از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند که عثمان ملعون را که کشت؟

فرمود: **اَللهُ قَتَلَهُ وَ اَنَا مَعَهُ، خدا او را کشت و من هم بودم با خدا.**

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۳ ص ۶۴) ❁ (بحار ج ۳۱ ص ۱۶۵ و ۳۰۸)

❁ بعضی از عامّه می‌گویند: هریک از اهل اسلام را واجب است که بغض علی علیه‌السلام را در دل داشته باشد اگرچه برابر دانه جوی باشد. **(و ص۱۹۳ ـ ۲۵۲ ـ ۵۱۲ ـ ۵۷۳ همین کتاب)**

❁ بر صاحب این اعتقاد و مذهب، به قدر علم خدا لعنت حق باد❁

❁ **حکایت:** در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، متعصّبان ماوراء النّهر نوشته و فتوایی آماده کرده بودند که بر هر مسلمانی واجب است که **بغض علی** علیه‌السلام **اگر چه به مقدار جُوی** است در دل داشته باشد از برای آنکه **فتوی به قتل عثمان ظالم** بی‌دین داده بود، و از امیر تیمور توقع داشتند که بغض و عداوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را رواج دهد و در منابر به سب و شتم آن حضرت به روش زمان خلفاء ثلاثهٔ شیطان و بنی امیّه لعنة الله علیهم امر و عمل نماید.

و امیر تیمور چون مُرید و معتقد شیخ زین الدّین نائبادی بود، فرمود: تا پیر و مرشد من در این کار و این کاغذ ننویسد من حکم نخواهم کرد، آن فتوا نامه را به خدمت آن عارف ربّانی فرستادند، و در وقتی که آن کاغذ به نظر آن در آمد دست در گِل داشت و به تعمیر خانه مشغول بود، بی آنکه دست مبارک را به خاک پاک کند این رباعی را در پشت محضر نوشت: **(و ص ۵۸۹)**

گر زانکه بود فوق سما منزل تو ۵۰۱ **وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو**

گر مِهر علـی نباشد اندر دل تـو ۵۰۲ **مسکین تو سعیهای بی حاصل تو**

❁ وای بر عثمان سگ پدر که مرتضی علی علیه‌السلام فتوی به قتل او داده باشد❁

❁ در بعضی نسخ رسیده که این واقعه در زمان شاه رخ ابن امیر تیمور روی داده، بهر تقدیر آن پادشاه متنبّه شده، آن متعصّبان بی دین منافق را تنبیه بلیغ نموده از مجلس خود بیرون کرد.

از سنیان عمری بپرسید: آیا افرادی از ۳۰۰ نفر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که درقتل عثمان ملعون شرکت داشتند در بیعت رضوان بودند یا نه؟

باب بیست و سوم

اندک نمونه‌ای از افعال ذمیمه خالد ولید پلید

و مجملی از افعال ناشایسته و اعمال ناپسندیده آن خبیث ملعون

خالد بن ولید ملعون یکی از دشمنان و مبغضان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.
و سنّیان بی دین و متابعان عمر لعین از اصحاب کبارش میدانند و او را سیف الله سنیان می‌نامند
به محض عداوتی که او را با مولای مؤمنان علیه السلام بوده و اینها را هم هست.

* درکتاب کاشف الحق (و السبعة من السلف ص ۲۲۵ از صحیح بخاری) روایت است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چندین بار دست مبارک به درگاه الهی برداشته فرمودند: **اَللّٰهُمَّ إنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ مِمّا فَعَلَ خالداً**

*** خدایا پناه می‌برم بتو، و بری و بیزارم از آنچه خالد ولیدکرده ***

و سببش آن بود که **بنی خزیمه** قبیله‌ای بودند که در **حوالی یَلَمْلَم** جا داشتند
و خبر اسلام ایشان به سیّد کاینات صلی الله علیه و آله رسید، خالد را طلبید با جماعتی نزد ایشان فرستاد
و سفارش نمود که به احتیاط برو و از ایشان خبر بگیر، اگر شِعار اسلام در ایشان ببینی
زکات مال ایشان را جمع نموده بیا، و الاّ به اسلام دعوت نما.

چون خالد پلید به نزدیک قبیله و طایفه ایشان رسید کسی را فرستاده تفحص کرد و
آن مرد خبر آورد که مساجد بنا کرده‌اند و نماز می‌خوانند و بانگ نماز ایشان را شنیدم
و چون خالد پلید از دور پیدا شد بنی خزیمه را از قبل با طایفه‌ای از اعراب عداوتی بود به جهت
احتیاط با سِلاح از خانه‌های خود بر آمدند و چون از ایشان پرسید که چرا با سلاح از خانه های
خود برآمدید؟ گفتند: از خوف آنکه مبادا آن جماعت دشمنان ما باشند.

خالد پلید عذر ایشان را نپسندید، گفت: سلاح از خود دورکنید، و آن بی گناهان
به جهت آنکه او را فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند سلاح‌ها را بینداختند

و به روایتی آنکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید یا نه؟ جواب گفتند: صَبانا صَبانا
و نگفتند اَسْلَمنا، و معنی صبانا از دینی به دینی نقل‌کردن است، به هرتقدیر چون یکی از
خویشان خالد در زمان جاهلیّت در دست این قوم کشته شده بود، رسالت رسول و سفارش
آن سرور و مسلمانی آن جمع و شرمندگی دنیا و عذاب آخرت را به یک طرف نهاده

زنان و اطفال آن قبیله بی گناه را اسیر کرده تیغ بیداد در آن طایفه نهاده اکثر را بکـشت مگر قلیلی‌که در دست جمعی از مهاجر و انصاربودندکه ایشان گفتند صبرکنیم تا ببینیم چه می‌شود و یکی از آن قبیله‌که بوسیله‌کاری اسیرنشده بود خود را به مدینه طیّبه رسانید و از ایمان آن طایفه و بنای مساجد و شِعار اسلام، و آنچه خالد جنایتکار با ایشان رفتارکرده بود به عرض رسول الله صلی الله علیه و آله رسانید. و آن حضرت صلی الله علیه و آله بر ایشان گریسته، آن کلام را مکرّر ادا نمود و بعد از چند روز مال بسیار به **امیرالمؤمنین** علیه السلام داده به قبیله بنی خزیمه فرستاد

که دیه کشتگان را به وارثان ایشان برساند و رضای آن جمع را حاصل کند.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن قبیله رفته دیه‌کشتگان را ادا نمود و از چارپایان و اموال ایشان هرچه ازمیان رفته بود همگی به ایشان رسانید و آنچه از آن زر مانده بود به ایشان سپرده تا اگر کسی پیدا شود و از او چیزی از دست رفته باشد یا پریشان یا محتاجی که غایب باشد حاضر گردد به او برسانند چون خاطر مبارک خود را آن حضرت از همه جهت جمع نمود به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده خاطرمبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز جمع و مطمئن ساخت

❋ همچنین از کردار زشت خالد پلید آنکه، روزی‌که به رفاقت عمر ملعون به خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند که آن حضرت را به بیعت ابابکر بی دین درآورند، خالد ملعون **شمشیری که با غلاف در دست داشت بر حضرت فاطمه زهرا** علیها السلام **فرود آورده** که بعـضی اسقاط جنین **محسن بن علی** علیه السلام را از فعل قبیح آن سگ پلید می‌دانند. **(و ص۲۱۱ ـ ۲۳۱ ـ ۲۳۲ ـ ۶۰۰)**

❋ دیگر در آن روز خالد خبیث عمودی حواله فرق مبارک سیّد اوصیاء نمود، آن حضرت عمود را از دست او بیرون کرده طوق و قلاده آن سگ حرام زاده نمودند. **(بحار ج ۲۹ ص ۱۶۰)**

❋همچنین قتل‌قبیله بنی حنیف وکشتن مالک ابن نویره رئیس آن قوم،و هریک از اینها به تفصیل ذکر شده که باعث **لعن و طعن و کفر سیف الله** سنّیان ناپاک و بی دین است **(بحار ج ۳۰ ص ۴۷۱)**

❋ ایضاً از افعال زشت خالد پلید آن است‌که قصد **قتل مولای مؤمنان** علیه السلام نمود. **(بحار ج ۲۹ ص ۱۵۹)**

و این حکایت از روات ثقه به طریق مختلفه در اکثر کتب ذکر شده، خلاصه آنکه چون ابابکر ملعون خلافت را غصب نمود و بر مسند حکومت ظالمانه و امارت قرارگرفت

وص ۲۰۳

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ترسان و همیشه خائف بود که مبادا اعوان و انصار آن حضرت علیه‌السلام از اطراف جمع آمده آن بی دین را از خلافت و ریاست عزل نمایند، **و حق به مرکز خود قرارگیرد**

فکر آن بدبخت **با مشورت شیطان امّت عمر پر نکبت**، بر آن قرارگرفت که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به قتل رساند، و با خاطر جمع بر مسند امارت و حکومت بنشیند پس خالد ولید پلید را در خلوت طلبیده گفت: فضل و مناقب زوج بتول را مـردم از رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار شنیده‌اند، **و بیعت روز غدیر هنوز از خاطر مردم محو نشده، و گـوش اهـل اسـلام از فضایل و مناقب او پر است،** و هر عقده و گرهی‌که باشد حلّ و گشایش در آن در پیش اوست و هر بار که آن حضرت را می‌بینم از بیعتی که در روز غدیر خم به او کرده‌ام بیادم مـی‌آیـد، باعـث خجالت و شرمندگی من می‌شود، و تا علی هست خلافت و امارت من نسقی و رونقی در نزد خلق نخواهد داشت، و امروز به غیر از تو اشجع و دلیرتری در میان دوستان خود نمی‌یابم کـه بـا علـی برابری تواند کند و از عهده او برآید، اگر چنانچه او را بکشی و زنگ ظلمت و کدورت از سینه مـن بزدایی انواع مهربانی و همراهی نسبت به تو به عمل خواهد آمد، و هر چه در بیت المال بهم رسد بیشتر برای تو است و در مداخل و منافع خلافت شریک غالبی هستی که به نام من و به کام تو خواهد بود، و هر بی‌حسابی و نا مشروعی که بکنی بر تو گرفت و گیر و باز خواستی نیست.

و چون خالد ولید پلید آن‌گفتگو را از ابابکر بی دین شنید قبول سخن آن مردودکرده گفت:

در اثنای نماز باید آن کارکنیم زیرا که کشتن علی علیه‌السلام در وقتی که در نماز باشد به آسانترین وجهی ممکن و میسّر است. (و ص ۱۰۰ ـ ۱۰۸ ـ ۲۵۲)

و چون ابابکر به مسجد آمد و شروع به نماز کرد، به خاطر نا مبارکش آمد که قتل علـی علیه‌السلام کـار بسیار مشکلی است بنی هاشم و دوستان علی علیه‌السلام بسیارند و بعد از کشتن او صبر نخواهنـد کـرد **مرا و خالد را به قتل خواهند رسانید،** از واهمه آنکه مبادا خالد پلید به کارِ خود اقدام، و آن قتل را تمام کند در اثناء تشهّد نماز منافقانه‌اش گفت: **یا خالِد لا تَفْعَل،ای خالد آن کار مکن.**

خالد خبیث مطلب خلیفهٔ به ناحق را فهمیده، ترک آن قتل نمود. (و ص ۹۹ ـ ۵۳۲)

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْخِیانَةُ رَأْسُ النِّفاقِ. {۹۶۹} **خیانت کردن ریشه و سرّ نفاق است؛** و بر هر نفاقی یا بر سایر ارکان نفاق در بدی مقدم است.

***در احتجاج (ج ۱ ص ۲۳۱ الی ۲۳۳)** شیخ طبرسی آمده: عمر و ابابکرلعنة الله علیهما چون خالد ولید پلید را امر نمودندکه حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام را در نماز به قتل رساند، این خبر را **اسماء بنت عمیس** زن ابابکر شنید، کنیزک خود را به منزل مولای مؤمنان فرستاد که آن خبر را برساند.

چون آن حضرت آن خبر را از کنیزک شنید و آن کلام را استماع نمود، فرمود:

خدا بیامرزد تو را و بگو به بی‌بی خود که هرگاه من کشته شوم

پس چه کسی قتال خواهد کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین؟

و خالد پلید وعده قتل آن حضرت عليه‌السلام را در وقت **نماز صبح** به ابابکر و عمر لعنة الله علیهما داد که مهم علی عليه‌السلام را کفایت کند، و در آن وقتِ نماز خالد پلید به مسجد آمده در پهلوی آن حضرت به نماز ایستاد، چون ابابکر گفت: یا خالِد لاتَفْعَل ما اَمَرتُکَ بِهِ

مولای مؤمنان ملتفت به خالد پلید شد دید که او دست به شمشیر است، فرمود:

ای خالد مرا به قتل می‌رسانیدی؟

گفت: آری به خدا اگر ابابکر ملعون مرا نهی نمی‌نمود ترا به قتل می‌رسانیدم.

آن حضرت فرمودند: دروغ گفتی تو قادر بر قتل من نیستی و حلق او را فشرد به قدری که نزدیک بود که هلاک شود. **(وص ۴۲۱)**

* همچنین در آن کتاب آمده: خالد پلید را آن حضرت با انگشت سبابه و وسطی گرفت و فشار داد، پس فریاد زد خالد، فریاد سختی و **به جامه خود شاشید**

بعد از آن حضرت سر پایی بر آن ملعون زده چند قدم او را به دور انداخت. **(همان مدرک)**

* و فرمود: **مَن يَفْعَلُهُ أَضْيَقُ حَلْقَةَ أَسْتِ مِنک** **(احتجاج ـ ج ۱ ص ۲۱۲) * (بحار ج ۲۹ ص ۱۳۷)**

* و به روایتی آنکه در آن حال عمر منزل سقر به یاری و مدد خالد پلید برخاست، آن حضرت او را گرفته بر زمین زد، و فرمود: ای پسر صهّاکه حبشیّه مادر تو کنیز جد من عبد مناف بود و پدر تو با صهّاک زنا کرد و این عمل‌ها که از تو سر می‌زند به جهت زنازادگی توست و اگر **فرمودهٔ سیّد کاینات** صلى‌الله‌عليه‌وآله **نبود و مرا امر به صبر نمی‌کرد** به تو معلوم می‌کردم که کدام یک از ما را یاور کم است و عدد اندک. **(الاحتجاج، ج ۱ ص ۲۴۲)**

*درکتاب لوامع الانوار از عبدالله عبّاس و جابر انصاری روایت است: یک روز در وقت چاشت نزد ابوبکر لعین نشسته بودیم که خالد ولید پلید آمد با لشگر بسیار و قطب آسیا برگردن او طوق شده که از سنگینی نمی‌توانست برداشتن، رو به ابی‌بکر کرده گفت: این چه رسوایی و چه خلافت است که تو می‌کنی و سخنان درشت بسیار به او گفت، و یکی از حضّار سبب آن طوق لعنت را از خالد پلید پرسید؟ گفت: از طایف با این لشگر و حشر می آمدم در راه به **علی بن ابی طالب** علیه السلام

و موالیان او رسیدم، و او از روی خشم بر من نگریست و گفت:

تو بودی که به دستور ابابکر ملعون می‌خواستی که مرا بکشی؟ گفتم:

به خدا اگر او بر این کار محکم می‌بود تو را می‌کشتم، چون این سخن شنید آتش خشمش زیاده شد، دست دراز کرد و سر دوش مرا بگرفت و برد به آسیایی که آن جا بود

*** و این قطب آسیا به این عظمت که می بینی بر گردن من پیچید***

و هر چند ابابکر جِدّ و جهد نمود که آن را از گردن او بیرون کند نتوانست، و آهنگران را آوردند ایشان نیز عاجز گشتند و گفتند: بی کوره و آتش حلّ آن نمی‌شود، و هم چنین بود تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مدینه بازگشت و ابابکر و یارانش لعنة الله علیهم به خدمت آن حضرت آمده الحاح و التماس بسیار نمودند.

آن حضرت علیه السلام دست دراز کرد و سر خالد پلید را بگرفت و او را پیش کشید و سر قطب را بگرفت و در دست مبارکش چون موم نرم شد تا از گردن آن ملعون بیرون کرد.[1]

و ای ناصبی خبیث کور لعین و پیرو آن ملاعین به این سخن مناز که خالد ولید پلید منافق از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، مگر نشنیده‌ای که گفته‌اند:

دون، شود از قرب بزرگان خراب — جیفه، دهـد بـوی بـد از آفـتاب

ازمیان هفتاد و سه فرقه این امت، فقط یک گروه اهل نجات است که از جمله شرایط و صفات آن گروه تنفر و بیزاری از دشمنان اهل بیت علیه السلام است.

(بحار ج ۲۸ ص۱۴)

(باب ۱۴ و باب ۴۶ * و ص ۵۰ ـ ۱۰۸ ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۲ ـ ۱۸۷ ـ ۲۴۵ ـ ۴۵۹ ـ ۵۵۱ ـ ۵۵۲)

(۱ ـ شرح ماجرا: ارشاد القلوب دیلمی ج ۲ ص ۳۶۰ وص ۲۳۰)

قال علیٌ علیه السلام: اَلْمَغْبُونُ مَنْ فَسَدَ دینُهُ {۱۲۸۷} مغبون (و زیانکار) کسی است که فاسد شده باشد دین او.

باب بیست و چهارم

بعضی از افعال ذمیمه و اعمال قبیحهٔ طلحه و زبیربن عوام لعنة الله علیهما

طلحه و زبیر لعنة الله علیهما **فرزندان سیاسی عایشه،** به عداوت و دشمنی حضرت امیر علیه‌السلام
برخاسته طبل مخالفت و منازعت و عناد و نفاق کوفتند و عهد و پیمان شکستند
و خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند.

و طلحه منافق یکی از اصحاب عقبه است‌که به قصد قتل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اتّفاق نموده بودند

خدایتعالی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را از کید و شرّ آنها محافظت نمود، و طلحةِ بن عبیدالله تیمی
پسر عمّ ابابکر بود، و اسماء خواهر عایشه در خانهٔ زبیر بن عوام اسدی بود.
و ناصبیان بی دین و سنّیان لعین، طلحه و زبیر را از جمله عشره مبشّره می‌دانند و از صحابه
کبارشان می‌شمارند، و در تعظیم و تکریم آن دو مرتد زندیق **احادیث ساختگی وضع نموده‌اند**
و هر دو را **در درجه شهداء و مقتولان بدر و حنین** می‌دارند

زیرا که همراه عایشه شتر سوار به بهانه خون خواهی عثمان لعین با **علی** علیه‌السلام جهاد و قتال کردند.
و چون حق سبحانه و تعالی می‌خواهد که بطلان مذاهب مخترعه آنها را بر صاحبان عقل و دانش
ظاهر و هویدا سازد، لهذا کلمه حق را بر حقانیت علی علیه‌السلام از زبانشان جاری می‌سازد
و در روز قیامت قول و گفته آن مردودان را بر آنها حجّت ساخته معذّب و معاقبشان می‌گرداند.

* چنانچه **(امالی شیخ طوسی حدیث ۲۲۳ و)** شارح بخاری از ابن البرّ روایت کرده: در روز جنگ جمل
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زبیر درنده را آواز داده به نزد خود طلبید، چون نزدیک رسید فرمودند:
به یاد داری که فلان روز در فلان موضع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو فرمود: علی را دوست می‌داری؟
و تو گفتی: چگونه دوست ندارم و حال آنکه او برادر من است، بعد از آن سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

*** إمّا اَنَّکَ سَتُقاتِلُ عَلِیّاً وَ اَنتَ ظالِمٌ ***

به درستی که زود باشد که تو با علیّ مقاتله کنی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بر او

و چون زبیر را این سخن پیامبر به یاد آمد، ترک قتال نموده متوجه مدینه شد و گفت:
چیزی به یاد من دادی که **روزگار فراموشم کرده بود،** و ابن جرموز از عقبش روان شده در
وادی سباع به قتلش آورد و ازآن حضرت چشم جایزه داشت. **(بحار ج ۳۲ ص ۱۷۳ و ۱۹۸ و ۲۰۴)**

قال علیٌ علیه‌السلام: الأیّامُ توضِحُ السَّرائرَ الکامِنةَ. {۱۳۰۶} روزها آشکار می کند اسرار پوشیده را.

(طلحه خبیث: ۵۰ـ۵۸ـ۸۲ـ۹۸ـ۱۲۳ـ۱۴۱ـ۱۵۶ـ۲۱۲ـ۲۶۹ـ۳۲۵ـ۳۳۷ـ۳۵۱ تا ۳۵۵ـ۳۵۹ـ۳۶۰ـ۳۶۹ـ۴۳۹ـ۵۳۷)

آن حضرت فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که گفت: بَشِّرْ قاتِلِ ابْنِ صَفِيَّةُ بِالنّارِ
یعنی: بشارت ده کشنده پسر صفیه را به آتش دوزخ، پس ابن جرموز از غصّه خود را هم کشت.
❋ **ابن جرموز در اوّل با حزب عایشه شترسوار** بود، و چند نفر از صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام را کشته بود، و چون روز آخر دید که فتح از آن جانب است، باز به قتل زبیر اقدام نمود که تلافی و تدارک کند، نه آنکه در کشتن زبیرگمان ثوابی داشته باشد، و بعضی گویند؛ در خوارج نهروان داخل شده، آن جا به جهنّم رفت، و به روایتی آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:
زبیر و قاتل او هر دو در جهنّم هستند. **(بحار ج ۳۲ ص ۳۳۶ و ۳۳)**

❋ طلحهٔ پلید با آنکه در کشتن عثمان ملعون از همه کس سعی بیشتر داشت، اما به خاطرخواهی عایشه لعنة الله علیها برطلب خون عثمان کثیف تحریص و ترغیب بسیار نموده و باعث چندین فتنه و فساد شد. و حضرت امیرعلیه السلام به طلحه ملعون فرمود:
زن و ناموس رسول خدا را شهر به شهر می‌گردانی؟ و زن خود را در خانه گذاشته‌ای؟
لعنت خدای بر تو باد، و مع هذا طلحه ملعون (از هوای نفس و خاطرخواهی عایشهٔ ملعونه) متنبّه نشده مردم را برجنگ ترغیب می‌نمود و می‌گفت: ای مسلمانان صبرکنید که پس از صبر نصرت و ثواب باشد. **(باب ۱۱ و ص ۳۵۵ همین کتاب علیه السلام)**

بی خبر زانکه نقش بند قضا ۳۲۵ در پس پرده نقشها دارد

❋ و مروان ملعون به غلامش گفت: **به خدا که هیچ کس بر کشتن عثمان بی دین حریص‌تر از طلحه ملعون نبود،** و غلام را سِپَرِ خود ساخته تیری زهر آلود به طلحه انداخت و آن تیر بر طلحه ملعون خورده از اسب بر زمین افتاده بیهوش شد. **(بحار ج ۳۲ ص ۱۷۷)**

خـدنگ بـلا از قـضا در رسـید ۴۸۶ براو خورد و، رگهای کونش درید
به تیـر بـلا کـشته بـاد، هـر کـه او ۳۵۹ بـود سـرور اولیـا را عـدو

چون به هوش آمد دیدکه(مانندخلیفهٔ ثانی)خون از او روان است وکارش سخت دشوار شده، بغلامش گفت: مرا به جائی برسان، غلام گفت: نمی‌دانم ترا بـه کجـا تـوانم رسـانید؟ گفـت: **سـبحان الله خونی در قریش ضایع‌تر از خون خود گمان نمی‌برم، مگر این تیـری اسـت کـه از جانـب الله به من رسیده، و آه و ناله می‌کرد تا در همانجا جان‌کثیف پلید به مالکان دوزخ سـپرد.**

قال علیّ علیه السلام: صيانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمُ لِحالِها و أَدْوَمُ لِجَمالِها {۵۸۲۰}

نگاهداری زن(خودش را در حجاب) **شایسته‌تر است از برای حال او؛ و پاینده نگاهدارنده‌تر است برای جمال**(و زیبائی) **او را.**

**حسود، جان تو را خلعت عدم زیبد		که ضایع است لباس وجود، در بر تو**

❋ کتاب احتجاج (ج ۱ ص ۳۸۱) روایت است: چون حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میان کشتگان به طلحه رسید امر نمود که او را راست نشاندند خطاب به او نموده و فرمود:

ای طلحه تو را سابقه‌ای بود اما شیطان در سوراخ‌های بینی تو داخل شد و تکبر تو را به دوزخ برد.

❋ نیز در آن کتاب آمده: چون آن حضرت به کشتهٔ او رسید فرمود: ای شکنندهٔ بیعت من و ای بهم رساننده فتنه در امّت، ای خواننده مردمان بر قتل من، و الحال به قتل تو عبرت گیرند مردمان و امر نمود که طلحه خبیث را نشاندند، حضرت فرمودند:

ای طلحة بن عبیدالله قَدْ وَجَدْتُ ما وَعَدَنی رَبّی حَقّاً، فَهَلْ وَجَدْتَ ما وَعَدَکَ رَبَّکَ حَقّاً

پس امر فرمود بخوابانید او را، و بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند:

یا امیرالمؤمنین با طلحه حرف می‌زنی بعد از قتل او؟ فرمودند: آری به خدا که شنید کلام مرا، هم چنانکه شنیدند کشتگان کفّار روز بدر کلام حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را. (همان مدرک)

❋ درکتب فریقین مذکور است: بعد از آنکه طلحه و زبیر لعنة الله علیهما بیعت کردند با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شبی به خدمت آن حضرت آمده و **حکومت مصر و بصره** را می‌خواستند.

حضرت فرمودند: من ولایت و حکومت به کسی دهم که به **امانت و دیانت او واثق باشم**

و شما به داده خدا راضی نمی‌شوید و زیاده از آن طلب می‌کنید

گفتند: ما همیشه عزیز و محترم و صاحب جاه و منصب بوده‌ایم.

و چون آن حضرت دید که آنها میل به صحبت دارند، قنبر را فرمود:

این چراغ بردار و چراغ دیگر بیار، پرسیدند یا امیرالمؤمنین سبب تغییر چراغ چه بود؟ فرمود: پیش از آمدن شما به نوشتن حساب بیت المال مشغول بودم به چراغ بیت المال حساب می‌نوشتم و الحال چون با شما حساب خواهم داشت، نشاید که چراغ از بیت المال می‌سوخته باشد

و چون هر دو از آن جا بیرون آمدند با هم گفتند: بدین طریق و روش که این مرد راه شرع می‌رود

❋ با این زهد و تقوی، ولایت و ایالت و حکومت به ما ندهد، فکر دیگر باید کرد❋

روز دیگر به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و رخصت زیارت مکّه معظّمه طلبیدند.

آن حضرت فرمودند: والله غرض و مطلب شما زیارت نیست، سوگند بسیار خوردند که ما را مطلب

دیگری نیست، و از مدینه طیّبه با **عبدالله عامر که پسر دائی عثمان و امیر بصره** بود بیرون رفتند، و عبدالله عامر با ایشان عهد نموده بود که چون به بصره برسید، من با چندین مرد جنگی شمشیر زن و چندین هزار دِرهم شما را مدد کنم. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۴۰)**

❋ درکتاب عتیق که از مصنّفات عامّه است، از ابومحیط لوط بن یحیی الازدی روایت است: باعث ضلالت و گمراهی طلحه و زبیر، معاویه لعنة الله علیهم شدکه به آنها نامه نوشت‌که بیعت گرفته‌ام برای تو ای زبیر و بعد از تو برای طلحه از اهل شام، و **علی** علیه‌السلام **را در شام و بصره دوست و محبّی نیست، و شما طلب خون عثمان ملعون را اظهار کنید،** و آنها فریب معاویه سگ پدر را خوردند، و به این امید از مدینه بیرون آمده به مکّه معظّمه رفتند و عایشه شتر سوار ملعونه مادرِ سگ پدر سنیان را **از راه به در بردند** و کار آنها به جنگ جمل رسید.

❋ درکتاب احتجاج مروی است: در روز جمل زبیر خائن را به خاطر رسید که حجتی ظاهر کند، گفت: یا علی مگر نه اینکه من از **عَشَرهٔ مُبشّره** ام که آن ده نفر همه از اهل بهشتند؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او پرسیدند که آن ده نفرکیانند؟ **(و ص ۹۸)**

پس زبیر فرزند سیاسی عایشه، گفت: من و ابابکرخر و عمربی پدر و عثمان سگ پدر و طلحه و عبدالرّحمن بن عوف و سعد بن ابی وقّاص و ابوعبیده بن جرّاح و سعد بن عمر بن نفیل، و آن حضرت را نام نبرد، به او فرمود: تو (۱۰) گفتی و (۹) نفر شمردی؟ باز شمرد حضرت را داخل نمود.

پس آن حضرت فرمودند: من نیز داخلم؟ گفت: بلی. فرمودند:

تو گواهی می‌دهی که من از اینها و اهل بهشتم؟ گفت: بلی. **(وص ۳۴۲ـ ۵۲۷ـ ۵۲۸)**

آن حضرت فرمودند: به خدا قسم، و خدا را گواه می‌گیرم وگواهی می‌دهم که از پیغمبر شما **شنیدم که تو از اهل دوزخی،** و بدانکه در **قعر جهنّم غاری** است و در آن غار چاهی است و در آن چاه تابوتی است‌که بعضی از آنها که نام بردی که عَشَرهٔ مُبشّره اند مکان آنها درآن تابوت است، و در سر آن چاه سنگی است و هرگاه که خدایتعالی خواهد بتاباند سرخی حرارت دوزخ را امرمی‌کند که بردارند آن سنگ را تا دوزخ از حرارت آن چاه تابیده و سرخ شود. **(بحار ج ۳۲ ص ۱۹۷)**

لعن، یعنی آتشی در سینه‌ها   دفتر ابراز بغض و کینه‌ها
لعن، شرح اعتراض ما بود   ۲۹۶   چون شعارِ مرگ بر اعدا بود

و هرگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کسی بگوید که تو از اهل دوزخی، یقین که گفتهٔ او فرمودهٔ رسول خدا است، و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه به زبان معجز بیان جاری ساخته به امر و علم غیب و فرمان الله تعالی بوده و از دروغ و کذب مبرا و منزّه است.

* **ای ناصبی** هرکه بر علی علیه‌السلام امام زمان خروج کند و باعث این قتل و فساد شود، دَرَکه و طبقهٔ سوزان او در جهنّم کمتر از مرتبه و **مقام خلفای ثلاثهٔ شیطان** لعنهم الله نخواهد بود و در عذاب و عقاب و درکات جهنم با آنها شریک و سهیم خواهد بود

و صحابهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودن، نفع و فایده‌ای به منافقین نمی‌رساند.(و ص ۴۰)

لعنیه خواجه نصیر

اَللّهُمَّ الْعَنِ الْکافِرَیْنِ الْفاسِقَیْنِ،اَلْمَلعُونَیْنِ الْمَشْهُورَیْنِ، اَلْباغِیَیْنِ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرَیْنِ رَئیسَیْ اَهلِ الظُّلْمِ فِی الْمَشْرِقَیْنِ وَ الْمَغْرِبَیْنِ، مُخَرِّبَی الْحَرَمَیْنِ الشَّریفَیْنِ، باعِثَیْ حَرْبِ الْجَمَلِ وَ الصِّفّینِ مَعَ إمامِ الْکَوْنَیْنِ، اَلْکافِرَیْنِ الزِّنْدیقَیْنِ قاطِعَیْ سُبُلِ الْخَیرِ، اَعْنِی الطَّلْحَةَ وَ الزُّبَیرَ لَعنَةُ اللهِ عَلَیهِما ۱۳

ابویوسف بزازگوید: امام صادق علیه‌السلام آیه «وَ اذْکُرُوا آلاءَ اللهِ» «نعمت‌های خدا را به یاد آورید» (۶۹ - سوره اعراف) **را تلاوت نمود و فرمودند: میدانی نعمت‌های خدا چیست؟ عرض کردم: نه، فرمودند:**

*** مقصود بزرگترین نعمت‌های خداست برخلقش، و آن ولایت ماست ***

۱۵ - (اصول کافی باب ۸۵) ۶۳

احادیثی ازکتاب اصول کافی جلد ۱ ـ ۲ ـ ۳ ترجمه دانشمند محترم سید جواد مصطفوی و ازکتاب اصول کافی جلد ۴ و روضه کافی ترجمه دانشمند محترم سید هاشم رسولی در۵۸ صفحهٔ مقدمه و صفحات مختلف این کتاب درج گردیده است.

قال علیٌ علیه‌السلام: رَأْسُ النِّفاقِ الْخِیانَةُ { ۵۲۲۷ } سر(و ریشه و اصل) نفاق، خیانت کردن است.

(عایشه شتر سوار: ۵۸ـ ۷۸ ـ ۸۶ ـ ۱۰۷ ـ ۱۰۹ ـ ۱۲۳ ـ ۱۲۶ ـ ۱۶۰ ـ ۱۷۵ ـ ۱۸۰ ـ ۱۸۲ ـ ۱۹۳ ـ ۱۹۹ ـ ۲۱۳ ـ ۲۲۰ ـ ۲۶۷ ـ ادامه صفحه بعد

قال علیٌ عليه السلام: طاعَةُ النِّساء شیمَةُ الْحُمْقِ. {۶۰۲۲} فرمان‌برداری زنان، خصلت (و روش) مردم احمق کم عقل است.

باب بیست و پنجم

مجملی ازکردارکریههٔ غیر مرضیّهٔ شاخ شیطان عایشه خانم شتر سوار و حفصه لعنة الله علیهما و علیٰ ابیهما

این دو زن جهنمی با آنکه ادراک صحبت رسول صلی الله علیه و آله کرده بودند، به سبب دشمنی و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار دوزخیانند، و از رحمت الهی دور و از بهشت و خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله محروم و مهجورند، و از روز اوّل در نفاق اقتدا به پدران بی ایمان خود نموده، سودای دشمنی و خصومت آن حضرت در سر داشتند و مشق عداوت او می‌کردند

و ناصبیان بی دین به سبب عداوتی که با مولای مؤمنان علیه السلام دارند، عایشه و حفصه را اُمّ المؤمنین می‌خوانند، و دوستان و موالیان آن حضرت علیه السلام را **رافضی** می‌نامند.

هرکه دارد حبّ او، او متّقی است ۴۸ تو همی‌گویی‌که او خود رافضی است

* حمیدی در صحاح خود دویست و نود و پنج(۲۹۵) حدیث از عایشه شتر سوار ملعونه روایت کرده، و از باقی زوجات آن حضرت که فرق میان عایشه و آنها به غیر عداوت اهل بیت علیهم السلام نیست، یک دهم و یک بیستم این عدد روایت نکرده.

از امّ سلمه زیاده بر سیزده (۱۳) حدیث متّفقٌ علیه و بیست و سه (۲۳) حدیث مختلفٌ فیه روایت نکرده، از دیگران هیچ یک به ده (۱۰) نرسیده، و از **حضرت فاطمه** علیها السلام دو (۲) حدیث روایت کرده‌اند، با آنکه حمیدی نیز در آن کتاب ذکر کرده که عایشه ملعونه در جهالت و منقصت به مرتبه‌ای بوده که مدام اسباب بازی می‌کرده و در پیش او زنان مغنیّه نی انبان می‌نواختند و رقص می‌کردند و به استماع حدیث نمی پرداخته است، و **عایشه و حفصه** چندین بار نفاق خود را ظاهر نموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از خود دلگیر و آزرده ساخته، خود را قابل لعن و طعن و مستوجب عذاب و عقاب ابدی ساختند. **(و ص ۵۴۰)**

* از آن جمله در(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۱۲۱ و) کاشف الحق آمده: چون رسول الله صلی الله علیه و آله از **حَجَّةُ الوداع** فارغ شده و عازم مدینهٔ مبارکه گشت، جبرئیل امین پیغام ربّ العالمین را به سید المرسلین رسانید که امیرالمؤمنین علیه السلام را امام کلّ خلایق نموده عهد و بیعت او را بر جمیع مکلّفین لازم و واجب گردان، و این پیغام ولایت را به بندگان برسان. **(و ص ۱۶ و ۱۴۶ همین کتاب علیه السلام)**

و رسول الله ﷺ در آن روز خلوتی ساخته خبر اسرار نبوّت را با امیرالمؤمنین علیه السلام درمیان گذاشت و چون عایشه شترسوار ملعونه از امر خلوت اطّلاع یافت در تحقیق آن مبالغه نمود، رسول الله ﷺ عایشه ملعونه را آگاه ساخته و در اخفای آن نهایت اهتمام نمود، تا به حدی‌که فرمود: اگر افشای این راز نمایی خلاف امر من نموده‌ای و **در زمرهٔ کفر داخل گردی،** و چون بر مجملی از نزول جبرئیل و امر الهی که در این باب واقع شده بود اطلاع یافت، مبالغه و اهتمام رسول خدا ﷺ را اعتبار و اعتناء نکرده بعد از ساعتی حفصه دخترعمربی پدر را خبردارگردانید، وحفصه پدر زنازاده‌اش را آگاه گردانید و او به ابی بکر خر رسانید و از او به ابی عبیده جراح و عبدالرّحمن عوف رسید و از آنها به باقی منافقان سرایت‌کرد، تا آنکه **مجتمع‌گشته به هلاک پیغمبر خدا**ﷺ **قرارگذاشتند**

چنانکه در**قصّهٔ عقبه** (ص ۹۸) در باب کفر خلفای ثلاثهٔ شیطان ذکر شده **(و ص ۳۸۸)**

و چون ضمیر مُنیر حضرت رسالت پناه ﷺ جام جهان نمای لوح تقدیر بود، عایشه را طلب نموده فرمود: **اَفْشَیْتِ سِرّی وَاللهِ یُجازِیکِ لِعَمَلِکِ:** سِرّ مرا فاش‌کردی حقتعالی جزای عملت را به تو رساند

عهدی که زنان کنند بی بنیاد است ۴۸۱ و ز دست زنان به هرطرف فریاد است

مردی که ز قید نیک و بد آزاد است ۱۳۶ داند که حدیث این جماعت باد است

* در تفسیر علیّ بن ابراهیم(ج ۲ ص ۳۹۲) مسطور است: سرّی چند حضرت رسول ﷺ به حفصه گفتند و درکتمان کوشید **از جملهٔ آن اسرار،** مقدّمهٔ ابابکرخر و عمربی پدر بود که آنها بعد از من **ظالمانه مرتکب امر خلافت خواهند شد،** و این سرّ را حفصه، به عایشه گفت و عایشه به پدرش ابوبکرخر گفت، و او به عمربی پدرگفت و آن دو منافق مقدمات حکومتشان را فراهم می‌ساختند زیرا که به موجب قول آن صادق القول ﷺ امر خلافت به ما قرار خواهد یافت بایدکه حضرت رسول ﷺ را **زهر دهیم** تا خلافت زودتر به ما منتقل شود، و آنها به **زهر دادن آن حضرت جازم و مصمّم شدند،** جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین به خدمت سیّد المرسلین ﷺ آمده آن حضرت را بر آن امر مطّلع ساخت. **(و ص ۱۲۴)**

شیعه را بر لب کلام صادق است ذِکر او، ذِکر امام صادق است

هر زمان مشغول تعقیبات بود ۱۲۳ چهار مرد و چهار زن، لعنت نمود

ثَلاثٌ لایُسْتَوْدَعْنَ سِرّاً: اَلْمَرْأَةُ، وَ النَّمّامُ، وَ الأَحْمَقُ.{۴۶۶۲}سه تا اند که سپرده نمی‌شود به آنان سرّی، زن و سخن‌چین و احمق.

-۲۷۷-۳۲۵-۳۴۲-باب ۲۵-۳۶۰ تا ۳۶۲-۳۶۵-۴۰۸-۴۳۹-۵۱۶-۵۲۰-۵۲۷-۵۴۰-۵۵۹-۵۶۰) (زهر دادن و ترور پیامبر ﷺ)

* درکتاب کاشف الحق از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت است: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

*** دختر شعیب، صفورا، بعد از موسی به وصیّ موسی یوشع بن نون خروج کرد***

و یوشع او را به اسیری گرفت و به جهت حرمت موسی خلاص شد، و من نیز از آن ترسانم که یکی از زنان من بعد از من بر وصیّ من خروج کند و با او مقاتله نماید و اسیر شود و این خبر به زنان آن حضرت رسید، همگی به خدمت او آمده استدعا نمودند که دعا کن که ما نباشیم آنکه بر وصیّ تو خروج می‌کند.آن حضرت فرمودند: **من وصیّت می‌کنم شما را به پرهیزکاری و نشستن در خانه و ترک نمودن زینت زمان جاهلیّت** به حقّ آن خداوندی که مرا به خلق فرستاده که جبرئیل مرا خبر داد که **اصحاب جمل ملعونند در زمان هر پیغمبری که پیش از من بوده‌اند،** در آن حال حضرت امیرعلیه‌السلام رسید. **(وص ۱۴۳ ـ ۱۶۷ ـ ۳۵۴)**

و چون حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله او را دید گفتند: **یا علیّ تو مظلومی بعد از من، هرکه با تو حرب کند با من حرب کرده و هر که با من حرب کند با خدا حرب کرده است و هر که از تو دوری کند با من دوری کرده و هر که از من دوری کند از خدای دوری کرده است.**

و این حدیث صریح است بر لعن عایشه شتر سوار، و **امّ المؤمنینِ سنیان** چنین است که باید سرلشکر و جنگنده بوده و قابل لعن و طعن باشد. **(اکمال الدین ج ۱ ص ۲۷)**

* دیگر از جمله افعال و اعمال غیر مرضیّه **عایشه و حفصه** که باعث لعن و طعن آنها است این است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه زینب عسل خورده بود و چون عایشه و حفصه مطّلع شدند متّفق شدند بر اینکه می‌گوییم: بوی بد از دهن تو می‌آید، و هر دو آمده آن سخن زشت را به آن حضرت گفته لجاجت و خشونت بسیار کردند و کمال ایذا و آزار به آن سرور رسانیدند.

و آن حضرت خوردن عسل را بر خود حرام گردانید و سوگند خورد که عسل نخورد.

* به روایتی (در نهج الحق ص ۳۷۱ و الطرائف ج ۱ ص ۴۱۳ نقل شده) با کنیز خود ماریه قبطیّه صحبت داشته بود و عایشه و حفصه خشونت و لجاجت بسیار نمودند آن حضرت غسل‌کردن را بر خود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که یک ماه از زنان عزلت نماید

به هر تقدیر جبرئیل امین به فرمان ملک جلیل آمده این آیهٔ (۱ سوره تحریم) را آورد:

حفصه ملعونه صفحات: ۵۸ـ ۱۰۹ـ ۱۳۳ـ ۱۶۰ـ ۱۷۵ـ ۱۹۳ـ ۱۹۹ـ ۲۱۳ـ ۲۶۸ـ باب ۲۵ـ ۴۰۸ـ ۵۲۰ـ ۵۵۹ـ ۵۶۰

قال علی علیه‌السلام: رَأْسُ کُلِّ شَرٍّ الْقِحَةُ. { ۵۳۱ } وقاحت و بی‌حیائی ریشه تمام بدی‌هاست.

یا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما اَحَلَّ اللهُ لَکَ تَبْتَغی مَرْضاتَ اَزْواجِکَ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ

چرا چیزی که خدا بر تو حلال کرده بر خود حرام می‌گردانی؟

❋ بخاری بی بخار در صحیح (ج ۴ ص ۱۰۰) و حمیدی در جامع آورده‌اند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه می‌خواند و در آن حال اشاره به خانه عایشه ملعونه نموده سه نوبت فرمودند: در این خانه فتنه‌ای است و ایمن مباشید که **شاخ شیطان** این جاست و از اینجا بیرون خواهد آمد.

❋ نیز در جامع حمیدی ذکر شده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشاره به خانه عایشه نموده فرمود: **سرکفر در این خانه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید.**(الزام النواصب ص ۲۰۰)

ای ناصبی بی مادر ملاحظهٔ اقوال دانشمندان عمری خود کنید که از حضرت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: عایشه (مادر شما سنیان) **سرکفر است و اصل فتنه و مع‌هذا او را امّ المؤمنین و مجتهده و غازیه و مجاهده فی سبیل الله می‌دانند.** (و ص ۸۶ ـ ۵۱۶)

❋ درصحیح بخاری بی بخار (ج ۶ ص ۱۰) مسطور است: یکی از اهل جمل ابوبکر نام گفته: در روز جنگ جمل دیدم که جمعی کثیر هودج عایشه را گرفته‌اند، و چون او زن رسول الله بود تردّدی در خاطر من بهم رسید، و در این اثنا به خاطرم آمدکه روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکم است، آن حضرت فرمودند: **لَنْ یُصْلِحَ الله قَوْماً وَ لَّوْا اَمْرَهُمْ إمْرَءَةً**

❋ هرگز فلاح و رستگاری مباد جماعتی را که زنی متولّی امر ایشان باشد ❋

از آن تردّدخاطر خلاص شدم، و آن کلمه و نصیحت پیامبر عجب نفعی به من رسانید.

❋ غزالی از علما و بزرگان سنیان اهل بدعت در(احیاء العلوم ج ۲ ص ۴۳) کتاب نکاح در مذمّت عایشه چندین خبر نقل‌کرده، یکی‌آنکه **مصاحبت عایشه هرگزمرضیّ طبع مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله نبود** و دیگر آنکه روزی ابابکرخر به دیدن عایشه رفت و شنید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از او دلگیر است گفت: آنچه در میان شما گذشته بیان کنید تا من محاکمه کنم.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: تو حرف می‌زنی یا من حرف زنم؟

عایشه در جواب گفت: تو حرف بزن امّا بغیر از راست مگو، و آیا نمی‌دانست که پیغمبر خدا بغیر از راست نمی‌گوید؟ و در جواب رسول صلی الله علیه و آله چنین حرف نباید زد، و گویا حکم الهی آیه (۵۷احزاب):

* **إنَّ الَّذینَ یُؤذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَ الاخِرَة** را نشنیده بود *
و آیه (۲ سوره حجرات) **لاتَجْهَرُوا لَهُ بالقول کَجَهْرِ بَعْضِکُم لبَعْض** به گوشش نرسیده بود.

کُلُّ مَنْ رامَ تُف بِوَجْهِ سَما رَجَعَ التُّفُ بِوَجْهِه اَبَداً

و اگر این وقت اوّل سنّ بود و جنون جوانی که از بعضی چیزها غافل می‌ساخت، اما در آن وقت **جنگ جمل که سن عاقل و کامل و نهایت عقل داشت** و می‌خواست که غازیه و مجاهدهٔ فی سبیل الله باشد آیا نمی‌دانست که حق تعالی در حق زنان پیغمبر فرموده: (۳۳/احزاب) **وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهلیَّة** که در خانه‌هایشان باید بنشینند و زینتی که در ایّام جاهلیّت به خود می‌کردند نکنند؟ نه آنکه شتر سوار شود و شتر را پوست پلنگ بپوشانند و در بالای پوست زره فروگذارند، و به قصد جهاد **از مکه به بصره روند** و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام زمانی که مهاجر و انصار بنده و آزاد و عرب و عجم بر امامتش اتّفاق کرده باشند خروج کنند و باعث ریختن خون چندین هزار نفر شوند. **شرمش باد** که زن رسول خدا باشد و بدین صفت از خانه بیرون آمده به قتال و جدال قیام نماید. (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۴۴)

*ابن مسکویه و ابونعیم و ابن ابی الحدید لعنة الله علیهم و غیرهم نقل‌کرده‌اند: چون عایشه و طلحه و زبیر و عبدالله بن زبیر لعنة الله علیهم در وقت رفتن به طرف بصره به **حَوْاَبْ** رسیدند و عایشه فریاد سگان آن موضع شنید، پرسید که این موضع چه نام دارد؟ گفتند: حَوْاَبْ چون لفظ حَوْاَبْ شنید از رفتن بصره پشیمان شد، و گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمودند: **یکی از زنان من با علیّ حرب خواهدکرد به غیرحق و چون به حَوْاَبْ رسد سگان آنجا به فریادخواهند آمد، جهدکن ای عایشه که آن تو نباشی،** و طلحه و عبدالله بن زبیر پنجاه نفر بهم رسانیدند و همه بدروغ گواهی‌دادندکه آن حوْاَب نیست و از برگشتن پشیمانش ساختند چنانکه در وقت راهی شدن، **شتر بزرگ بلند بالا** آوردندکه عایشه خانم برآن سوار شود، شترعسکر نام داشت، و چون نام عسکر شنید پشیمان شده گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا خبرداده بودکه: **یاعایشه خودرا نگاه دارازآنکه برشترعسکر نام سوارشده به حرب علی علیه‌السلام میرفته باشی** و طلحه خبیث و زبیرپلید نام شتر را برگردانیدند و لباسش تغییردادند و عایشه خانم را فریب دادند.

۳۲۵ قال علی علیه‌السلام: حرامٌ علی کلّ قلبٍ مُتولّهٍ بالدُّنیا اَن یَسکُنَهُ التّقوی. {۲۹۰۴} ۳۵۴ ۱۸۲

حرام‌است بر هر دل شیفته شدهٔ به دنیا، اینکه ساکن شود درآن پرهیزکاری یعنی ممکن نیست‌که پرهیزکاری درآن ساکن شود و قرارگیرد

**اَحْـذرْ مُـجالَسَةَ اللَّـئیمِ فَاِنَّـهُ		یَفْشِی الْقَبیحَ وَ یَکْتُمُ المَعرُوفاً**

و چون شاخ شیطان **عایشه شتر سوار ملعونه مادر سیاسی سنیان** برای جنگ، عزم، جزم نمود و این خبر به **مالک اشتر** رسید، به عایشه خانم نامه نوشت: از خدا بترس و حقتعالی فرموده است:

زنان رسول خدا در خانه‌های خود ساکن باشند و رسول خدا ﷺ را خشمگین مگردان
عیب باشد که زن پیامبر در میان لشگر شود و با مسلمانان حرب نماید.

**ای عایشه این قوم،نه قومِ اعداست		مستـوری تو، به از قـتال ابناست**

جواب‌گفت: مالک اشتر چون بر قتل عثمان پلید سعی کرده مرا منع می‌کند، با آنکه عایشه در قتل عثمان شریک غالب بود و همیشه می‌گفت: **اُقْتُلُوا نَعْثَلا فَاِنَّهُ قَد کَفَر و اقْتُلُوا حَـرّاقَ المـصاحف** یعنی: بکُشید پیرکفتار را به تحقیق که او کافر است و بکُشید سوزاننده مصحف‌ها را و الحال خـود عایشه خانم منافقانه صاحب ماتم و خون خواه عثمان لعین‌است. **(حدیقة الشیعة ج ۱ ص۴۴۳)**

❋در(بحار ج ۳۱ ص ۴۸۴ و) روضة الصّفا آمده: **نعثل اسم شخص یهودی و طویل اللّحیه (پشم‌آلو) بود که عثمان خبیث بـا او در صـورت مـشابهتی داشـت و هر گـاه مـسلمانان درمـذمّت عثمـان پلیـد زبـان می‌گشودند، او را به نام این یهودی می‌خوا ندند. (و تفسیر جامع ج ۱ ص ۶۵)**

❋**در(بحار ج ۳۱ ص ۴۸۳ و) کتاب کشف الغمّة مسطور است:** در روز جنگ جمل شخصی به عایشه **لعنة الله علیها** گفت: یا امّ المؤمنین تو چگونه امروز به خون خواهی عثمان قیام می‌نمایی؟
و حال آنکه قبل از این مردمان را به قتل او امر می‌کردی و ترغیب می‌نمودی؟ گفت:
آن روز که به کشتن او امر می‌کردم و به قتل او راضی بودم او ظالم و فاسق بود
بعداً که او توبه کننده شد و استغفار نمود مثل فضّه خالص گشت، چگونه کشتن او روا بود؟
و باعث عداوت میان عایشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان والی شد آنچه ابابکرخر و عمربی پدر از بیت المال به عایشه و حفصه می‌دادند قطع نمود، و عایشه به عثمان گفت:
آنچه پدر من و عمر به من می‌دادند تو نیز بده.
گفت: من در کتاب و سنّت نمی یابم که به تو و حفصه چیزی باید داد، لیکن پدر تو و عمر چیزی به تو و حفصه عطا می‌کردند به طیب و رضای نفس خود، و من چیزی به تو نمی‌دهم. گفت: پس از میراث پیغمبر چیزی به من بده، عثمان گفت: آیا مگر تو و جمعی از صحابه نیامدید

* و شهادت ندادید که پیغمبر را میراث نمی‌باشد؟ و **حق فاطمه** عليها السلام **را باطل ساختید***
اکنون آمده طلب میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله از من می‌کنی؟ من این‌کار نمی‌کنم و به تو چیزی نمی‌دهم.
و هرگاه عثمان به مسجد می‌رفت برای نماز، عایشه شترسوار مادرسیاسی سنیان فریاد و فغان می‌کرد و پیراهن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر می‌داشت و می‌گفت: عثمان مخالفت صاحب این پیراهن می‌کند، و چون آن خلیفهٔ به نا حق، از عایشه ملعونه سخنان زشت و درشت می‌شنید بالای منبرمیرفت و میگفت:عایشه دشمن خداست،و حق‌سبحانه و تعالی برای او و حفصه سگ‌پدر مثل زده در کلام قرآن به **زن نوح و لوط،** آنجا که فرمود: (سوره تحریم آیه ۱۰)

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَاَةَ نُوحٍ وَ امْرَاَةَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغنِیا عَنْهُما مِنَ اللهِ شَیْئاً وَ قیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ

و عایشه می‌گفت: **یا نعثل یا عدوّ الله** تو آن کسی هستی که تو را رسول الله صلی الله علیه و آله نعثل یهودی نام کرده که در یمن می‌بود، و **یکدیگر را لعن و طعن می‌کردند،** تا عایشه سوگند یاد کرد که با او در یک شهر نباشد و از مدینه بیرون رفته به مکّه قرار گرفت، و بعد از قتل عثمان پلید صاحب ماتم شد و منافقانه طلب خون عثمان سگ پدر را وسیله و بهانه اغوای طلحه و زبیر می‌کرد.
***درفصول الحقّ روایت است: روزی که عثمان حیله گر را محاصره داشتند عایشه (سفر سیاسی نموده و) عازم مکّه شد و نظر او به جماعتی که به **محاصرهٔ عثمان** قیام داشتند واقع شد آن جماعت را بر کشتن او **تحریص و ترغیب نمود و دشنام بسیار به عثمان داد که پیراهن حضرت‌رسول** صلی الله علیه و آله **کهنه نشده است تو سنّت و آئین شریعت او را کهنه ساختی**

*** بکُشید این پیرکفتار را، و زنهار که زنده اش مگذارید***

و چون عایشه ملعونه به مکّه معظّمه رسید و عمره انجام داد متوجه مدینه مشرّفه شد ناگاه در راه دید که عبدالله بن سلمه از مدینه می آمد، از او پرسید که کار عثمان به کجا رسید؟ گفت: کشته گردید، گفت: **شکر خدا که دست او و مروان از سر امّتان حضرت رسول** صلی الله علیه و آله **کوتاه گردید،** گفت: بگو که مردم با چه کسی بیعت کردند؟ گفت: با علیّ بن ابیطالب عليه السلام

عایشه ملعونه شتر سوار شاخ شیطان گفت: آه بعد از این خلافت به بنی تیم نیفتد

*** و کاشکی آسمان شکم بر زمین می‌نهاد که تا مردم بر علی بیعت نمی‌کردند***

(و تمام تلاش اهل سقیفه شوم بنی ساعده برای همین حکومت بود) در بین راه به مکّه بازگشت و طلحه و زبیر فرزندان سیاسی عایشه وگروهی از بنی‌امیّهٔ طاغیهٔ باغیه به نزد او آمده و او را به‌طلب خونخواهی‌عثمان‌کثیف تحریص مینمودند و**خود عایشه هم غیراز این آشوب آرزویی‌نداشت** کارگزاران عُثمان از اطراف و اکناف آمده در**مکّه** بودند و جمیع مال‌هایی که از ولایتها آورده بودند نزد طلحه و زبیر و عایشه لعنة الله علیهم آوردند، و لشگر بسیاری مرتّب ساخته عزیمت **بصره** نمودند، و عایشه نزد **اُمّ سلمه** آمد که تو از زنان رسول بزرگتری و قوم، عثمان را به جور و عدوان به قتل آوردند، و دربصره هواداران عثمان سگ پدر بسیار است با من رفاقت نما که طلب خون آن **مظلومِ (امروز، و نعثل یهودیِ پشم‌آلو و کفتارِ پیرِ دیروز)** را نمایم. اُمّ سلمه گفت:

*** ای دختر ابابکر(خر) تو مردم را به کشتن او و تحریص می نمودی و می‌گفتی:***

بکُشید این پیرکفتار را، تو را با خون عثمان چه‌کار؟ او از بنی‌امیّه است و تو از بنی‌تیم و این چه اندیشهٔ باطل‌است که به خاطر تو خطورکرده؟ و بر پسر عمّ رسول بیرون می‌آیی؟ ازخدا بترس **و از آن کلمه‌ای که سیّد کاینات** صلی الله علیه وآله **خبرداده اندیشه کن** و وصیّت آن حضرت را فراموش مکن **و خود را زیان کاردنیا و آخرت مگردان و از شرمساری روز جزا یاد کن.**

عایشه خشمگین گشته از نزد امّ سلمه بیرون آمد و نزد حفصه رفت و مقصد خود بیان نمود، **حفصه** ملعونه (که گروه خونش عمری بود) سمعاً و طاعةً به اتّفاق عایشه عازم بصره شدند.

و ام سلمه نامه به حضرت امیرعليه السلام نوشت و جمیع اخبارات را در آن درج نموده به وسیلهٔ مصحوب پسر خود به مدینه فرستاد. **(بحار ۳۲ ص ۱۴۹ الی ۱۷۰)**

***** درکاشف الحقّ آمده: چون حضرت امیرعليه السلام **از مدینه متوجّه بصره شده** در منزلی انتظار جمع شدن لشگر می‌کشید، **عایشه نامه به حفصه نوشت که علی در فلان منزل فرود آمده نه جرأت دارد که پیش آید و نه می‌تواند که برگردد.** چون نامه به حفصه ملعونه رسید به موجب حدیث نبوی اَلْحُبُّ یَتَوارثُ وَ الْبُغْضُ یَتَوارَث، **زنان مغنّیه را بخواند**

و مضمون کتابت عایشه را به نظم در آورده **می‌خواندند و دف می‌زدند** و سرود می‌خواندند. امّ کلثوم (دختر علی علیه‌السلام) روی پوشیده به خانهٔ حفصه رفت و این شعرها بشنید، روی بگشود، حفصه خجل شد و عذر خواهی نموده، ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه و پدران شما هر دو بر خاندان ما بنی هاشم از قدیم بوده است امروزی نیست، و چنانچه تو و عایشه امروز قصد قتل پدر من دارید، **پدران شما قصد قتل رسول خدا** صلی‌الله‌علیه‌وآله **داشتند** و حق تعالی شرّ ایشان را کفایت کرد و آیه (۴/تحریم) **وَ اِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَوْليهُ وَ جِبْريلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنينَ** درآن باب فرستاد، این بگفت و به خانه خود آمد. **(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۱۴ ص ۱۱۳)**

۲۵۲ـ ۵۴۰ ۹۷

❋ درکتاب احتجاج (ج ۱ ص ۳۸۳) ذکرشده: چون عایشه ملعونه به بصره آمد جمع کثیری را به اطاعت و انقیاد خود در آورد، چون حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بصره آمده **با عایشه ملعونه جنگ نمود** و طلحه خبیث کشته شد و زبیرپلید از معرکه جنگ فرار نمود، و هودج عایشه شتر سوار مادر سیاسی سنیان را بر شتری عسکر نام بار کرده بودند و یک پای آن شتر را قطع کردند ایستاد بر پای دیگر، مردم را از آن حالت تعجب آمده مولای مؤمنان فرمود:

❋ شتر را بکشید که شیطان او را نگاه داشته است ❋

۲۷۷

پس عمّار یاسر و محمّد بن ابی بکر،آن شتر مادر شیاطین را کشتند.

❋درکتاب (**احتجاج ـ ج ۱ ص ۳۸۴ تا ۳۸۶**) از حضرت امام محمّد باقرعلیه‌السلام روایت است:

چون در روز **جنگ جمل** عایشه شتر سوار گرفتار شد، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: سزاوار آن است که عایشه را آزاد کنیم از برای حرمت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پس آن حضرت قسم داد مردمان را به خدا، که هرکه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده باشد که **بعد از من اختیار(طلاق دادن)**

زنان من با علی است برخیزد و گواهی دهد، سیزده نفر برخاسته شهادت دادند

که بعضی از آنها در**جنگ بدر**در خدمت سیّد بشرصلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، پس در آن وقت عایشه حیله گر گریست به نحوی که مردمان گریهٔ او را شنیدند. **(و ص ۳۴۳)**

(امیرمؤمنان او را از شرافت اُم‌المؤمنین بودن طلاق داد)

پس حضرت امیرعلیه‌السلام فرمود: مرا خبر داده مخبر صادق صلی‌الله‌علیه‌وآله که:

نیست از برای شیطان(وسیله و) کمندی عظیم تر از خشم و زنان (انسان‌ها را با این دو صید می کند).

یا علیّ خدایتعالی به مدد و یاری تو خواهد فرستاد درجنگ جمل، پنج هزار فرشته.

و عایشه از آن حضرت علیه‌السلام التماس نمود که در بصره باشد، استدعای او به درجه قبول نرسید و او را با برادرش محمّد همراه نموده معزّز و مکرّم (برای دفع شر) به مدینهٔ طیّبه فرستاد.

و او در عوض مهربانی‌هایی که از مولای مؤمنان علیه‌السلام دیده بود (و ص ۵۰)

نامه‌ای به معاویه نوشت و تحریص و ترغیب نمود وی را به محاربه و مقاتلهٔ آن حضرت

و از این قتال و جدال نفعی و فایده‌ای که به عایشه ملعونه رسید آن بود که خود را مستوجب لعن وطعن و سزاوار عذاب و عقاب الهی نموده، باعث ریختن خون چندین هزارمسلمانان و مؤمنان شد.

❋(حدیقة الشیعة ج ۱ ص۴۶۶) از عامر بن طفیل مروی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

*** حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اهل جمل و اهل صفّین و خوارج نهروان را لعنت کرد❋**

و چون اصحاب جمل شکست خوردند، روزی به نزد عایشه آمدم به اوگفتم: علی‌علیه‌السلام چنین حدیثی می‌گوید، عایشه گفت: علی علیه‌السلام راست می‌گوید و من نیز از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم ولیکن **من از اهل جمل نیستم**، و به غایت خجل شد. (تفسیر فرات الکوفی ص ۱۴۱)

❋احمد حنبل انگل درکتاب نادر الاخبار روایت کرده: زنی از زنان‌کوفه به دیدن عایشه ملعونه آمد گفت: یا ام‌المؤمنین چه فرمایی درحقّ مادری‌که فرزند خود را بکشد از روی عمد، و آن فرزند مؤمن باشد؟ عایشه شترسوارجواب داد: آن زن کافر است چنانکه حق تعالی فرموده (نساء آیه ۹۳):

*** وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها ***

هرکس بکشد مؤمنی را از روی عمد، پس جزای او جهنم است که در آن جاودان باشد.

آن زن گفت: **فَما تَقُولینَ فی حَقِّ امْرَاَةٍ قَتَلَتْ سِتَّةَ عَشَرَ اَلفاً وَ ماَتَیْنِ مِنْ اَوْلادِ الْمُؤمِنینَ**

یعنی: چه می‌گویی در حق مادری که بکشد شانزده هزار و دویست (۱۶۲۰۰) فرزند از اولاد مؤمنان و مسلمانان را؟ چون عایشه فهمید که غرضش چیست، و سخن راستی به گوش او خورد و به موجب **اَلحَقُّ مُرٌّ** از آن زن دلگیر و خشمناک شده، گفت:

دور کنید این دشمن خدا را از نزد من. (الطرائف ج ۱ ص ۴۱۲) ❋ (عقد الفرید ج ۴ ص ۳۰۸)

پس آن زن گفت: ای عایشه معلوم است که دشمن خدا کیست، و فوراً بیرون رفت.

و عایشه مادر سیاسی سنیان به این مقدار طغیان و عصیان و ریختن خون شانزده هزار و دویست

به‌راستی‌که زنان همتشان در آرایش و زیور زندگانی دنیا و فساد کردن در آن است.

قال علیٌ علیه‌السلام: اِنَّ النِّساءَ هَمُّهُنَّ زینَةُ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ الْفَسادُ فیها. {۳۱۴}

مرد مسلمان، آن ملعونهٔ مردوده راضی نشده، مانع شد تابوت مبارک حضرت امام حسن علیه السلام را به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله برند، و این را نیز سر بار دیگر گناهان کبیره خود نمود. (احتجاج ـ ج ۲ ص ۳۰۹)

فَکَیْفَ تُطِیقُ یَوْمَ الْحَشْرِ حَمْلاً   لاِوْزارَ الکَبائـرِ کَالـرَّوابِـسِ

*درکتب فریقین مذکور است: چون حضرت امام حسن علیه السلام در دار فنا به شهادت رسید و به سرای بقا خرامید، امام حسین علیه السلام جسد مبارک آن حضرت را برداشته به وداع خاتم‌النّبییّن صلی الله علیه و آله برد، و عایشه و مروان و جماعت بنی امیّه لعنة الله علیهم به گمان آنکه می‌خواهند حضرت امام حسن علیه السلام را در حجرهٔ رسول دفن نمایند مانع شدند و نگذاشتند به وداع جد بزرگوارش برند

*** و تابوت مبارک آن حضرت را تیر باران کردند***

و در آن روز عایشه شتر سوار بر استری سوار شده می‌گفت: حجره رسول الله از من است و من راضی نیستم او را در آنجا دفن نمایند. و ابن عباس در جواب او این شعر را می‌گفت:
و به روایتی عبدالله الحسن این شعر را در لباس نظم انتظام داد:

تَجَـمَّلْت تَبَـغَّلْتِ وَ لَوْ عِشْتِ تَفَـیَّلت   لَکَ التِّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ وَ فِی الکُلِّ تَصَرَّفْتِ

یعنی: ای عایشه در روز جنگ بصره بر **شتر سوار شدی،** و امروز بر **استر سوار شدی** و اگرزنده بمانی محتمل‌است‌که بر**فیل هم سوار شوی،** و بتو از میراث رسول صلی الله علیه و آله یک سهم یعنی یک نُهم (۹/۱) از مجموع یک هشتم می‌رسد، چون او را هشت زن دیگر و دختری نیز بود که به جمیع زنان حضرت یعنی نه نفرکلاً یک هشتم(۸/۱) می‌رسد، و تو مالک یک نهم (۹/۱) از آن یک هشتم(۸/۱) هستی، و اینک تو همه را تصرّف نموده و حجره رسول الله صلی الله علیه و آله را خانه خود نام کردی

* خبر است که **سه هزاربنی مروانی، به اتفاق عایشه ملعونه شتر سوار** سر راه گرفتند و بر جنازه آن حضرت علیه السلام که حاملان عرش اعظم متحمّل آن شده بودند تیر انداختند، و اوّل کسی که مرتکب تیر انداختن گشت **عایشه** خانم بود و تحریص دیگران نیز به این امر می‌نمود.

* در احتجاج(ج ۱ ص ۳۸۶) روایت است: عمروعاص بی اخلاص به عایشه ملعونه گفت:
دوست داشتم که تو در جنگ جمل کُشته می‌شدی، عایشه گفت: ای بی پدر چرا؟
گفت تو چون کشته می‌شدی، تشنیع و سرزنش بود از برای علیّ مردم می‌گفتند:
که عایشه زن پیغمبر را علی به قتل رسانید. (بحار ج ۳۲ ص ۲۶۷)

(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۶۰ ـ خرائج راوندی ج ۱ ص ۲۴۲)

* زمخشری درکتاب ربیع الابرار از جمیع ابن عمیر روایت کرده: عمیر گفت:
من روزی به نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم که یا امّ المؤمنین مرا خبر ده که دوست ترین شخص نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه کس بود؟ گفت: **دختر او فاطمه زهرا** علیها السلام، آنگه گفتم: سخن من در مردان است گفت: **شوهر دختر او و علی ابن ابی طالب** علیه السلام **که صائم النّهار و قائم اللّیل بود و قبض روح سیّد کاینات را درکنار علی** علیه السلام **نمودند.** (و ص ۵۲۰)

پس عمیر گفت: بعد از آنکه این حدیث را از عایشه استماع نمودم، به او گفتم:
هرگاه تو می‌دانستی که علی بن ابیطالب نزد آن حضرت دوست ترین خلق خدا بود
پس چرا با او محاربه کردی و در مورد وی عاصی شدی؟ (بحار ج ۳۲ ص ۲۷۲)

ای بر لب بحر، تشنه برخاک شده ۴۸۰ وی بر سر گنج، از گدایی مرده

پس چون عایشه(جبری مسلک) این سخن بشنید، مَعجر خود را بر روی خود فرا گذاشت و بگریست، و گفت: نصیب من از **کارخانه قضا** این بود و اگر نه او امامی است که طاعت و فرمان برداری او بر همه کس واجب و لازم است. (وص ۵۳۸)

و مترجم دیوانی که منسوب است به مولای مؤمنان کلام معجز نظام که در این باب از آن حضرت واقع شده به رشته نظم در آورده: (وَالسّابقونَ السّابقون اُولائکَ المُقرَّبون ـ ۱۱ واقعه)

در علم و عمل اهل حقایق ماییم ۳۸۱ داننـدهٔ اسـرار دقـایق مـاییم
گاهی که سخن ز اهل ایمان گذرد ۱۱۵ انصاف دهد خصم که سابق ماییم

* **حکایت:** در مجالس المؤمنین(ج ۲ ص ۱۹) مسطور است: بهلول به مجلس جمعی رسید که مذاکرهٔ حدیث می‌کردند، و در آن اثنا از عایشه شترسوار روایت کردند که می‌گفته:
لَوْ اَدْرَکْتُ لَیْلَةَ الْقَدْرِ ما سَاَلْتُ رَبّی اِلاَّ الْعَفْوِ وَ الْعاقِبَة اگر ادراک شب قدرکنم سؤال نخواهم کرد از خدای خود مگر آمرزش گناهان بی پایان و عاقبت کار را.
بهلول چون این کلام بشنید گفت: چرا نصف دیگر این دعا را نمی‌گویید؟ گفتند آن کدام است؟ گفت: اَلظَّفَرَ عَلی عَلِیٍّ بْنِ اَبی طالِبٍ، یعنی: **ظفر یافتن بر علیّ بن ابیطالب،** چون اهمّ مطالب عایشه خانم ظفر یافتن بر علیّ بن ابیطالب علیه السلام بود، و کلام بهلول موافق کلام عایشه است.

فرمانبرداری مکنید زنان را در کار خوب، تا اینکه طمع نکنند در کار بد.

قالَ علیٌ علیه السلام: لا تطیعُوا النِّساءَ فی الْمَعْرُوفِ حَتّی لا یَطْمَعْنَ فی الْمُنْکَرِ. {۱۰۳۳۶}

که‌کرد در همه عالم، کمان ظالم زه؟　۳۴۳　که تیر لعنت جاوید را، نشانه نشد؟

❋ وعلی بن ابراهیم می‌گوید: امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: خداوند برای آنها ضرب المثلی آورد و فرمود:
ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَاَةَ نُوحٍ وَ امْرَاَةَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغنِیا عَنْهُما مِنَ اللهِ شَیْئاً وَ قیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ (سوره تحریم آیه ۱۰)

به خدا قسم منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ:« **فَخانَتاهُما**» چیزی به جز **فاحشه** نیست و باید حد در خصوص فلان زن (عایشه) به خاطر آنچه در راه بصره از وی سرزده بود، اجرا شود فلان مرد(طلحه نامرد) عاشق او بود، هنگامی که زن خواست به بصره برود، به وی گفت: حرام است که بدون آنکه یک محرم همراه تو باشد به بصره بروی، بنابراین با فلان مرد ازدواج کرد.

❋ امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: امام مهدی ما علیه‌السلام که ظهور نماید بر عایشه حدّ جاری خواهد کرد.

❋ امام صادق‌علیه‌السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: (سوره انبیاء آیه ۹۱)

« وَ مَریَمَ ابْنَتَ عِمرانَ الّتی أحْصَنَتْ فَرْجَها»

فرمود: خداوند این ضرب المثل را برای فاطمه علیهاالسلام آورده، و فرموده است:

فاطمه‌علیهاالسلام فَرج خویش را محفوظ و پاک نگاه داشت

پس خداوند دوزخ را برفرزندان وی حرام گردانید.

* (تفسیر جامع ج ۷ ص ۲۲۸ ـ ۲۲۹) * (و ص ۱۸۲ ـ ۲۷۵ ـ ۳۲۵ همین کتاب علیه‌السلام)

❋(لعنیهٔ خواجه نصیر)❋

اَللّهُمَّ الْعَنِ الْشَّریرَةَ الْمَلعونَةَ، اَلطّاغِیَةَ الْباغِیَةَ، اَلْمُحارِبَةَ حَربَ الْجَمَلِ اَلْمَخَلَّدَةَ فی عَذابِ الْمَلِکِ اْلاَعظَمِ اْلاَجَلِّ، اَلْمُعَذَّبَةَ فی قَعرِ الدَّرَکِ اْلاَسْفَلِ مِنَ النّارِ بِنْتَ شَریرِ اْلاَشْرارِ وَ خَلیفَةِ الْکُفّارِ وَ الْفُجّارِ، اَلذَّلیلَةَ فی یَومِ اْلآتیَةِ بِنْتَ أبی‌بَکرِ اللَّعینِ، عایِشَةَ لَعنَةُ اللهِ عَلَیها　۴

قال علیٌ علیه‌السلام: رَأْسُ الْکُفْرِ الْخِیانَةُ {۵۲۶۰} سر (و ریشه) کُفْر، خیانت کردن است؛...

(ترجمه تفسیر البرهان ج ۹ ص ۱۰۵)

باب بیست و ششم

به درک رفتن شاخ شیطان عایشه خانم شترسوار علیها اللّعنة و العذاب و الهاویة

در سبب درک رفتنِ عایشه اختلاف واقع شده، و درکتاب کشف الغمّه آمده که به اجل مسمّی فوت شده، و در مرض الموت از عایشه پرسیدند که تو را نزد پیغمبر دفن کنیم یا نه؟
او گفت: مرا در جوار پیغمبر دفن مکنید زیرا که بعد از حضرت رسول ﷺ احداث امری کردم که به سبب آن شایسته مجاورت او نیستم، و بعد از فوت او به وصیّت او عمل نموده او را در جوار پیغمبر ﷺ دفن ننمودند و در **بقیع** مدفوع است.

*در الزام النّواصب(ص ۲۰۲) آمده:عایشه ملعونه **مادر جنگی** طلحه و زبیر، در مرض الموت که به درک می‌رفت می‌گفته: دوست داشتم که از فراموشان می‌بودم، یعنی: مادر مرا نمی‌زایید.

*در جمع بین الصّحیحین نقل شده: ابن زبیر ملعون در حال مرض الموت به عیادت (خاله‌اش) عایشه خانم رفت، عایشه ملعونه **شاخ شیطان، مادر جنگنده سنیان** به او گفت: که جنگ و جدال کردم با فلان، و منظورش **امیرالمؤمنین** علیه‌السلام بود و بر مقاتله ثابت بودم کاش این عمل از من واقع نمی‌شد و من هرگز بوجود نمی آمدم.

*در بعض روایات وارد است: معاویه منزل هاویه عایشه را کشت، چنانچه مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه (ج ۱ ص ۴۷۷) آورده.

*صاحب کتاب اوائل الاشتباه که از علمای عامّه عمری است نقل کرده: روزی معاویه پلید در مدینه مشرّفه در منبر رسول بود، و بیعت از برای یزید پلید می‌گرفت.
عایشه خانم شترسوار سر از روزن حجره اش برآورد، و گفت: ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند آیا از برای فرزندان خود بیعت گرفتند؟ گفت نه، عایشه گفت: تو در این کار اقتدا به سیره چه کسی کرده‌ای؟ معاویه خبیث خجل شده از منبر بزیر آمد.
بعد از دو سه روز واسطه‌ای به نزد او فرستاد و التماس کرد که تو امّ المؤمنین و زوجۀ رسولی اگر به دیدن من آیی باعث فخر من می‌شود، و شرط می‌کنم که برادران تو هر یکی را منصبی که تو فرمایی عطا کنم، و چون عایشه به دیدنش رفت و بر **چاهی که پر از آهک بود** و بر آن فرش‌گسترانیده و کرسی برآن‌گذاشته بود، تکلیف نشستن نمود

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۷۸ از اوائل الاشتباه) وص ۲۸۷

پیراهن کن شرم را و زره کن وفاداری را و نگاه دار(حدود) برادری را و کم کن سخن گفتن با زنان را؛ تا کامل شود از برای تو بلندی مرتبه.

نشستن همان بود و به درک رفتن همان، و چون عایشه خانم ملعونه به چاه فرو رفت
معاویه خبیث گفت: هنوز خامی بمان تا پخته شوی و وعدهٔ ما و تو به چاه ویل است.

*** «یا علیّ» ***

همیشه تا که بُوَد آفتاب، عالم تـاب ۴۸۶ مدام تا که زند مه، به آسمان خرگاه
موالیان تو را باد جا، به عـالم عـیش ۳۹۳ مخالفان تو را باد جا، بـه سـینه چـاه

❊ (منتخب التواریخ به نقل از کامل بهائی) در روایتی عایشه شتر سوار ملعونه آنگه چشمش ضعیف شده بود و بر خری ابوبکر نشان سوار شده به دیدن معاویه رفت و خر را به روی بساط معاویه راند؛ لمؤلفه:

خر، بساط معاویه چون دید ۹ بر یکی رید و، بر یکی شاشید

مروان حکم را، عِرق حمیّت در حرکت آمده **از ریدن آن حمار آزرده گشت،** گفت:
مرا اینقدر طاقت و تحمّل نیست که این قسم چیزها را صبر توانم کرد، اشاره به خدام کرد و خر را با عایشه خانم خر سوار در چاهی که در کُنج خانه بود انداختند و سر چاه را به آهک محکم بستند، از مدینه مبارکه بیرون رفتند، و بر این واقعه کسی علم نداشت مگر حضرت امام حسین علیه‌السلام که پیش از وقوع این حادثه را خبر دار بود، و چون خبر گم شدن عایشه ملعونه اشتهار یافت ابن عبّاس از آن حضرت سؤال نمود، بر حقایق احوال او را مطّلع گردانید **(الطرائف ج ۲ ص ۲۲۱)**

❊ نیز در کتاب احسن الکبار، قتل عایشه خانم به گفته عمروعاص و معاویه خبیث به اندک اختلاف عبارت ذکر شده.

❊درکتاب فصول الحق آمده: بعد از آنکه معاویه منزل هاویه عایشه خانم ملعونه مادر سیاسی سنیان را به چاه انداخت و از مدینه بیرون رفت، مردم بر آن امر مطّلع شده جسد پلید او را از چاه بیرون آورده در بقیع دفن‌کردند.

و در وقت شهادت و ارتحال سیّد کونین صلی‌الله‌علیه‌وآله عایشه ملعونه هیجده ساله بود و بعد از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله **چهل و هشت** سال به مکر و حیله و حسد در **دشمنی با امیرالمؤمنین** علیه‌السلام و در اغوای مسلمین بزیست و عمر نحسش **شصت و شش سال** بود.

(و مرگ و به درک رفتن عایشه ملعونه در هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۵۷ بود. منتخب التواریخ)

باب بیست و هفتم

اندکی از احوال ابوموسی اشعری، ملعون بی شعور
که یکی از دشمنان و بدخواهان امیرالمؤمنین علیه السلام بود

سنیان اهل بدعت، و جماعت عمری او را دوست دارند و از صحابهٔ کبارش می‌دانند.
و او را صحابه می‌نامند و آن ملعون یکی از **اصحاب عقبه** بود که ارادهٔ قتل سیّد کاینات صلی الله علیه و آله
داشتند، و آن منافق رو سیاه را افعال ذمیمه و اعمال غیر مرضیّه بی شمار است.

✽ از آن جمله آنکه، چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را با **مالک اشتر به کوفه فرستاد که اهل کوفه در جنگ جمل آن حضرت علیه السلام را امداد نمایند.**

امام حسن علیه السلام بر منبر رفته **خطبه بلیغ و فصیح** ادا نمود و مردم را ترغیب و تحریص به مدد و همراهی شاه اولیا و سرور اوصیا فرمود، و اهل کوفه دل به معاونت و یاری آن حضرت گذاشتند و قبول قول و گفته حضرت امام حسن علیه السلام نمودند. و چون آن حضرت از منبر پائین آمد **ابوموسی** لعین فرزند احمق و سیاسی عایشه ملعونه برخاسته به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و گفت: ای قوم فتنه مجویید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: بعد از من فتنه‌ها ظاهر شود در آن وارد مشوید، و علی شما را به کشتن برادران می‌طلبد، و نزدیک شد که مردم را متردد سازد که **عمّار یاسر** برخاست و گفت: ای ابوموسی سر فتنه‌ها همیشه تو بودی و من گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (و ص ۳۹۹)

✽ یا علی تو بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهی کرد ✽

چهل تن زنده اند و بر این حدیث گواهند، و **مستحقّ و سزاوار خلافت و امامت غیر ازعلی علیه السلام کسی نبود و نیست،** و یاران گذشته (ابوبکرخر و عمربی پدر) هیچ کدام لایـق مـسند خلافـت و شایستهٔ مرتبه امامت نبودند و به زور و خشونت و حیله و تعدی این امر حکومت را مالک و صاحب شدند، و عثمان مردود و مخذول قابل و سزاوار آن نبود که کسی خون وی طلب کند، و کسی بود که بر مسلمانان ظلم و تعدی می‌کرد و بیت المال را به خلاف حق و راستی تلف می‌نمود
و توبه و انابه نکرده مرد و در درک الاسفل قرار گرفت.

پس عمّار گفت: یا ابا موسی اصحاب عقبه چند نفربودند؟ گفت: سیزده نفر.
عمّار گفت: تو چهاردهم ایشان بودی؟ گفت:
بلی بودم و لیکن توبه‌کردم و رسول از برای من استغفارکرد. عمّار گفت: خدا را به گواهی می‌طلبم که پیغمبرصلی الله علیه وآله **بر تو لعنت کرد،** پس **مالک اشتر وعدی بن حاتم** و جمعی دیگر از موالیان و محبّان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را موعظه و نصیحت کردند، و ابوموسی کثیف بار دیگر برخاست که حرف بزند، مالک امر کرد او را کشیده از مسجد بیرون کردند.
(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۱۴ ص ۱۴ و ۱۵)

و از بد طینتی‌ها و از بد ذاتی‌های ابوموسی آنکه چون بعد از قتل عثمان ملعون مردمان به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، مؤمنان و موالیان را سرور و خوشحالی روی نمود
*** و منافقان به ماتم و الم نشستند***
و سرور مؤمنان علیه السلام جمیع عمّال و گماشتگان عثمان سگ پدر را به سبب جبر و ستمی که با خلق الله کرده بودند **از منصب‌ها و حکومت‌ها عزل نمود،** ابوموسی را به جهت شفاعت مالک اشتر عزل نکرد و او را بحال خود گذاشت.
و به موجب آنکه گفته‌اند: « از کوزه همان برون تراود که در اوست»
در وقتی که لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام و عسکر معاویهٔ ملعون به حکمین قرار دادند ابوموسی و عمروعاص را حکم ساختند. **(کامل بهائی ص ۵۴۳)**

*****درکتاب احسن الکبار ذکر شده: بعد از این واقعه روانه **رقه** شدند، عمروعاص در وسط **طریق بیابان** گفت: یا اباموسی بیا تا چیزی در گوش تو بگویم که سرّی است، ابوموسی گوش خود را جلو آورد. عمروعاص دانست که وی احمق است که در بیابان خالی از مردم،گوش خود را جلو آورد
پس به وی گفت: بیا تا من معاویه را عزل کنم و تو علی را عزل کن و دختر تو را به نکاح پسر من عبدالله در آریم و **عبدالله پادشاه باشد و ما دو وزیر او باشیم** و ملک عالم و پادشاهی در خاندان ما بماند. **(و ص ۴۲۱)**

و چون به **شهر رقه** رسیدند ابوموسی احمق فریب عمروعاص منافق را خورده، انگشتری را از دست بیرون آورده‌گفت: من علی را از خلافت برآوردم چنانچه این انگشتری را از انگشت برآوردم

قال علیٌ علیه السلام: لا تضمن ما لاتقدر علی الوفاء به. {۱۰۱۷۸} ضامن مشو آنچه را قادر نباشی بر وفا و اداء آن.

قال علیٌ علیه السلام: اَلدّینُ لایُصلحُهُ الاّ العَقلُ. {۱۳۳۱} کار دین(و دینداری) جز به نیروی عقل و خرَد اصلاح نپذیرد.

عمروعاص برخاسته گفت: من معاویه را به خلافت مقرر داشتم، و چون ابو موسی احمق بی شعور فهمید که عمروعاص پلید او را فریب داده، از خجالت و خواری و شرمندگی راه مکه را پیش‌گرفت

و در مکّه ساکن شد تا آنکه به درکات جحیم انتقال نمود

و به سبب عداوت با سرور مؤمنان علیه‌السلام خود را هیزم آتش جهنّم ساخت.

محبان تو را، خلد نعیم است ۲۹۰ سزای دشمنت، نار جهیم است

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللهُمَّ الْعَنْ مُصَنِّفَ اَحادیثِ الْخلاف، مُختَرِعَ الْبدعَةِ فِی الْحَجِّ وَ الطّوافِ

اَلْکافِرَ الطّامِعَ اللَّعینَ النَّسْناسَ،اَلْجَبّارَ الْمَنکُورَ الْخَنّاسَ

اَلَّذی یُوَسوِسُ فِی صُدوُرِالنّاسِ، عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ اَمیرِالْبَرَرَةِ

شَیخَ الْکَفَرَةِ وَ الْفَجَرَةِ اَباهُرَیرَةِ لَعنَةُ اللهِ عَلَیه ۸

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: جز دروغگو هیچ کس از مردم ادعا نکند

که تمام قرآن را چنانکه نازل شده جمع کرده است

و کسی جز علی بن ابیطالب و امامان پس از وی علیهم‌السلام آن را

چنان که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند

و فرمودند: جز اوصیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند

ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست. (اصول کافی ـ باب ۹۳)

امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: چون خدا خیربنده‌ای را خواهد او را نسبت به دنیا بی‌رغبت و نسبت به دین دانشمندکند، و به عیوب دنیا بینایش سازد و به هرکه این خصلت‌ها داده شود خیر دنیا و آخرت داده شده.

۶۳

۵۷۴ ـ ۴۷۳ ـ ۱۸ ـ ۷

(کافی باب ۳۴۹)

قالَ علیٌ علیه‌السلام: ثَمَنُ الْجَنَّةِ الزُهْدُ فِی الدُّنْیا { ۴۷۰۰ } بهای بهشت، بی‌رغبتی در دنیا است.

۳۸

باب بیست و هشتم

مجملی از افعال ملعون مطرود ابوهریره مخذول مردود

به دشمنی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور و معروف، و نزد سنیان اهل بدعت به صحابهٔ کُبار موصوف و مذکور است، در **حدیث تراشی** ید طولایی داشت و درآن‌کار بی قرینه و بی مثل بود اکثر**احادیث ساختگی و مخترعه و موضوعه** را عمری‌های اهل خلاف و نزاع، سند به او می‌رسانند. و هر حدیثی از او نقل کنند در محلّ اعتبار و اعتمادش می‌شمارند.

❋ درفصول الحق ذکر شده: تِرمِذی و ابن زمخشری‌که از علمای سنیان اهل ضالّه‌اند درکتب خود ذکر و ثبت نموده‌اند **ابوهریره به کذب مشهور و معروف بود، و مکرّر به نزد یزیدپلید و معاویه‌خبیث میرفت و احادیث ساختگی‌بسیاردر وصف بنی امیّه و بنی‌عاص ترتیب میداد**

❋عمروعاص هر وقت ابوهریره را می‌دید به طریق استهزا می‌گفت:

دیشب چه حدیث بیادت آمد از احادیثی که فراموش کرده بودی؟!!!

❋درکتاب جامع حمیدی در حدیث هشتاد ونهم ذکر شده: عبدالله بن عمر به ابی هریره گفت: برای من حدیثی روایت نما، گفت: **از احادیثی که جهت معاویه وضع کرده‌ام؟**

❋ یا از آنچه برای پدرت ساخته و در هم بافته‌ام؟❋

❋نیز در آن کتاب آمده: به ابی هریره گفتند: اندک زمانی شد که تو مسلمان شده‌ای، و به خدمت رسول گاهی می‌رسیدی **آن همه احادیث را کجا شنیدی؟** گفت: شبها (که همه خوابند) می‌رفتم و می‌شنیدم و روز می‌نوشتم، سامعین خندیدند و او را استهزا کردند. امّا استهزا آن کسانی را باید کرد که با وجود این روایت‌ها که خود **(در معرفی محدثین عمری نقل)** می‌نمایند، به روایت او اعتماد دارند و از سخن او اعتبار می‌گیرند، و ششصد و هفت (۶۰۷) حدیث حمیدی که یک فاضل آنها است از ابوهریره نقل نموده تا به دیگران چه رسد.

❋ فخر رازی ملعون در اربعین ذکر کرده: ابوهریره زیر ایوانی که عایشه با زنانی دیگر در آن نشسته بود، براستر رهواری سوار و جامه‌های فاخر ملوکانه پوشیده با غلامان همراه می‌گذشت عایشه پرسیدکه این‌کیست؟ گفتند: ابوهریره. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۴۹) (اسرار الامامة ص۲۹۶)**

(فهرست ابوهریره ملعون کذّاب در صفحات: ۹۸ ـ باب ۲۸ ـ ۵۳۹)

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلْکِذْبُ یُؤدّی اِلَی النِّفاق. { ۱۱۸۱ } دروغ گوئی می کشاند بسوی نفاق؛ ...

وص ۱۱۶

گفت: ابوهریره که باشدکه به این نحوگذرد؟ ابوهریره آواز او را شنید، گفت: ای بی‌بی معذورم دار تا چندین **حدیث دروغ ساختگی** بر پدر تو نبستم و هفتصد (۷۰۰) حدیث که در شان و فضیلت علی علیه السلام بود **تغییر ندادم** و از برای پدر تو روایت نکردم براین استر سوار نشدم. و تا زنده بود از برای خلفاء ثلاثه شیطان و معاویه خبیث به دروغ حدیث وضع می‌کرد و اوقات می‌گذرانید.

*چون مناسب مکان دیدم یکی از **احادیث ساختگی و مخترعهٔ موضوعهٔ** مذهب باطله سنیان **ازکتب خودشان** را ذکر می‌نمایم تا به اهل هوش و دانش بطلان آن ظاهر و هویدا گردد.

محدثین آنها ذکرکرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: **(فردوس الاخبار ج ۱ ص ۴۳)**

۱۶۶

انا مدینة العلم و ابابکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها.

یعنی: من شهرعلمم و ابابکر پی و بیخ شهر، و عمر دیوار آن است، و عثمان سقف آن و علی علیه السلام درِ آن است، و بعد از آن به این راضی نشده آن سه مردود را بر حضرت علی علیه السلام ترجیح می‌دهند، و افاده می‌نمایند که: اِنَّ کُلاًّ مِنَ الاَساسِ وَ الْحِیطانِ وَ السَّقْفِ اَعْلیٰ مِنَ الباب.

یعنی: این بدیهی است که هریک از پی و دیوار و سقف برتر از در است!!!.

و **ای ناصبی** فتنه گر بدان که سخن در بلندی و پستی نیست، بلکه در اخذ علم و حکمت است و پی و بیخ و سقف و دیوار را در آن مدخلی نیست، و بر فرض قیاس کنی که شهر علم مثل بلادهای متعارف باشد، **شهر سقف ندارد و اساس و پی لازم نیست** و پی در زیر زمین می‌باشد و شهرها را دروازه هست و حصاری نیست

و **ای ناصبی** از دین برگشته هر گاه شرم و حیا نداری، هر چه می‌خواهی بگو و هر نامعقول که دلت می‌خواهد بنویس.

چون نداری، شرم و آزرم و حیا ۵۱۲ هر چه خواهی، مینویس ای بی حیا

۴۳۲

* حکایت مشهور است که در مجلس یکی از پادشاهان سنّیان، یکی از علمای آن جماعت این حدیث را ذکر می‌نمود، یکی از ظرفا پیش آمده گفت: این حدیث را تتمّه‌ای هست چرا یاد نکردی؟ و چون پرسیدند که تتمه آن چیست؟ گفت: **مُعاوِیَةَ مَزبَلَها**، یعنی: معاویه **مستراح** آن شهر است پادشاه و حضّار خنده‌ها کردند و تبسّم‌ها نمودند،کذب این **حدیث ساختگی** بر همگان ظاهرشد.

چو قول ناصبی، جمله خطاست ۴۰۹ همه کذب و دروغ و، افتراست

قال علی علیه السلام: لنغضنا امواجٌ من سخط الله سبحانه. {۷۳۴۲}

باب بیست و نهم

بیان احوال زشت و کردار ناشایستهٔ انس بن مالک لَعَنَهُ الله

سنّیان بی دین و مریدان عمر لعین، از صحابه کبار و روات ثقهٔ صحیح القولش میدانند.
و دشمنی و عداوت آن مبروص معیوب با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نوعی بود.
که دوست و دشمن انکار آن نتوانند کرد.

* در مسند احمد حنبل انگل و جمع بین الصّحاح السّته و مناقب خوارزمی **(ص ۱۱۵)** مذکور است: از برای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مرغ بریانی به هدیه آوردند، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله چهار بار دست مناجات به درگاه قاضی الحاجات برداشته مسئلت نمودکه بار خدایا بیاور به سوی من کسی را که دوست‌ترین مردمان و خلقان باشد نزد تو، تا بخورد با من از این مرغ بریان. **(وص ۲۰۷ ـ ۱۴۰)**

و هربار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد، انس بن مالک آن حضرت را باز می‌گرداند و می‌گفت: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به مهمّی مشغول است، و در مرتبه چهارم مولای مؤمنان علیه‌السلام آواز بلند ساخت به نوعی که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید، آن حضرت را طلب نموده حقیقت دیر آمدن را از آن حضرت پرسید، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض نمود: این بار چهارم است که می‌آیم **و انس مرا بر می‌گرداند.** **(الطرائف ج ۱ ص ۱۱۰)**

پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خشمناک شده، انس خبیث را به دعای بد و نفرین یاد نمود و در بعضی روایات وارد است که در آنروز به دعای حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مبروص گردید.

یـا اَمیـرَ الْمُـؤمِنینَ الْمُرْتَـضیٰ	**اِنَّ قَلْبِـی عِنْـدَکُم قَـدْ وَقَفـا**
کُلَّمـا جَـدَدْتُ مَـدحی فِـیکُمْ	**قالَ ذُوا النَّصبْ نَـسَیْتُ الـسَّلَفا**
مِنْـکَ مَـولائی عَلِـیٌّ زاهِـدٌ	**طَلَـقَ الـدُّنْیا ثَلاثـاً وَ وَفـا**
مَـنْ دَعَـی الْمُطیـرَ اِذْ تَاکُلُـهُ	**وَ لَنـا فـی بَعْـضِ هـذا مُکتَفـا**
مَـنْ وَصِـیُّ الْمُـصْطَفیٰ عِنْـدَکُم	**وَ وَصِیُّ الْمُصْطَفیٰ مَنْ یُـصْطَفیٰ**

* دراکثر کتب شیعه ذکر شده: در وقتی که ابابکر خر خلافت را به غصب و تعدی و ظلم گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از انس **شهادت** روز غدیرخم و حدیث **مَن کُنتُ مَوْلاهُ فَعَلیٌّ مَوْلاهُ** طلب نمود، آن ملعون کتمان شهادت نموده، به دعای حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مبروص شد.

۲۵۲ ـ (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۸۰) (بحار ج ۲۸ ص ۱۵۴)

۲۰ ـ ۱۴۶

❋ (حدیث بساط) ❋

❋ نیز به طریق مخالفین مروی است از ابی جعده که گفت: در بصره حاضر شدم به مجلسی که انس بن مالک **نقل حدیث می‌نمود**، دیدم مردی برخاسته‌گفت: یا انس یا مصاحب رسول الله این **مرضی که در تو مشاهده میکنم سببش چیست؟** و حال آنکه به سند صحیح از رسول صلی الله علیه و آله به ما رسیده که مؤمنان به برص و جذام مبتلا و معذّب نمی‌شوند؟ انس سر خجالت در پیش انداخته بعد از لحظه‌ای سر برآورده گفت: **دعای بنده صالحی** در حق من مستجاب شده

چون این حرف بگفت مردمان از هر طرف جمع آمده گفتند:

یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن.

انس گفت: از این درگذرید، و هر چند التماس و زاری نمود مردم ابرام بیشتر نمودند که تا تو این حکایت را از جهت ما بیان نکنی **از دست ما خلاصی نخواهی داشت.**

چون دید که مردم به هیچ وجه دست از او بر نمی‌دارند ناچار سبب آن را بیان کرد و گفت: به هدیه آوردند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرشی از پشم از طرف مشرق از دهی که آن را خندق گویند، پس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرا امرنمود که بعضی از اصحاب را طلب نمایم و چون حاضر شدند آنها، به پسر عمویش علیّ بن ابیطالب امر نمود که آنها را بر این فرش نشانده ببر تا اصحاب کهف را زیارت نموده مراجعت نمایند

و مرا گفت تو نیز برو و تا هر چه بینی مرا از آن خبر دهی.

بعد از آن به علیّ علیه السلام فرمودند: باد را امرکن تا باد شما را برداشته ببرد، و ما همه بر فرش نشستیم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به باد خطاب نمودند: **یا ریحُ إحمَلینا**، ای باد ما را بردار و چون باد فرش را برداشته به هوا برد، آن حضرت فرمودند:

سِیرُوا عَلیٰ بَرَکَةِ الله و ما خود را در هوا سیّار می‌دیدیم و از مکانی به مکانی می‌گذشتیم تا آنکه باد را گفت: **یا ریح ضعینا**، ای باد ما را بر زمین گذار، و چون بر زمین آمدیم گفت: هیچ می‌دانید که در کدام سرزمین نشسته‌اید؟ ما گفتیم خدا و رسول خدا و وصیّ او بهتر می‌دانند. فرمود: این **مکان اصحاب کهف** است، برخیزید ای اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله تا برایشان سلام کنیم پس در خدمت آن حضرت به خوابگاه ایشان رفتیم، اوّل بار ابابکر و عمر سلام کردند

(فهرست أُنس ملعون مبروص در صفحات: ۱۴۰ ـ ۱۶۲ ـ ۲۴۸ ـ باب ۲۹ ـ ۴۷۵ ـ ۴۹۸ ـ ۵۲۰ ـ ۵۳۲)

جوابی نشنیدند، پس طلحه و زبیر سلام کردند کسی جواب سلام ایشان را نیز نداد پس عبدالرّحمن بن عوف سلام کرد پس باقی اصحاب سلام کردند و من نیز سلام کردم و هیچیک از ما جواب نشنیدیم. پس علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام برخاسته فرمود:

*** اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا اَصحابَ الْکَهف وَ الرَّقیم کانُوا منْ آیاتنا عَجَباً ***

پس همه به یک باره‌گفتند: **وَ عَلَیکَ السَّلام یا وَصِیَّ رَسُول الله وَ رَحمَةُ الله وَ بَرَکاتُه.**

و چون اصحاب را در خاطر می‌گذشت که آیا ما را چرا جواب سلام ندادند و حال آنکه جواب سلام واجب است؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: ای اصحاب کهف چرا به جواب سلام اصحاب رسول الله ملتفت نشدید و رد جواب سلام ایشان نکردید؟ همه به یک باره گفتند:

یا خَلیفَةَ رَسُول الله إنّا فتْیَةُ امَنُوا برَبِّهمْ وَ زادَهُمُ اللهُ هُدیً وَ لَیْسَ لَنا إذْنَ اَنْ نَرُدَّ السَّلام الاّ عَلیٰ نَبیٍّ اَوْ وَصِیَّ نَبیٍّ وَ اَنتَ وَصِیِّ خاتِم النَّبِیِّینَ وَ اَنتَ سَیِّد الْوَصیِّینَ.

پس آن حضرت فرمودند: آیا شنیدید ای اصحاب رسول الله؟ ما همه گفتیم شنیدیم یا امیرالمؤمنین بعد از آن حضرت فرمودند: بر جا و مقام خود قرارگیرید، و ما برگشته هرکسی در روی فرش خود قرارگرفتیم، آن حضرت فرمودند: یا رِیحُ اِحْملینا

و باد بهمان روش ما را به هوا برده سیر می‌داد تا آفتاب غروب نمود، پس به باد امر نمود: یا رِیحُ ضِعِینا و باد ما را بر زمین فرود آورده بر زمینی‌که رنگ زعفران داشت و گیاهی به غیر از درمنه ترکی نداشت و از هیچ طرف آب در او نبود، ما گفتیم یا امیرالمؤمنین وقت نماز رسید و با ما آب نیست که وضو سازیم، پس آن حضرت برخاسته نگاهی به آن زمین کرد نزدیک به ما سرپایی زده، دیدیم که چشمه ای پیدا شد.

فرمودند: اینک آنچه می‌خواستید، و چون نزدیک چشمه رفتیم آبی در نهایت شیرینی و گوارایی و سردی بود از آن خوردیم و وضو ساختیم.

فرمودند: اگر آب نمی‌بود جبرئیل از برای شما از بهشت آب وضو می‌آورد، نماز کردیم و آن حضرت تا نصف شب به نماز و عبادت حق تعالی مشغول بود، پس فرمودند: در جای خود قرارگیرید که نماز صبح را یک رکعت با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواهید یافت، و باد ما را به امر امیرالمؤمنین در هوا سیر می‌فرمود تا رکعت دوم از نماز صبح را با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله دریافتیم.

وص ۱۶۵

۲۵۶

برشما باد فرمانبرداری امامان خود را؛ پس بدرستی که ایشان گواهانند بر(اعمال) شما امروز و شفیعانند برای شما نزد خدا فردا

و چون سیّد کاینات صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد به من گفتند: یا انس تو می‌گویی یا من بگویم؟ گفتم: یا رسول الله حدیث از دهن مبارک شما شیرین تر است، پس آنچه بر ما گذشته بود از اوّل تا آخر به نحوی که گویا با ما بود بیان فرمودند، و چون‌حکایت را تمام کرد فرمودند: ای انس در وقتی‌که **ابن عمّ من از تو گواهی طلبد گواهی خواهی داد؟** گفتم: بلی یا رسول الله.

* درکتاب لوامع الانوار از طریقه فرقه ناجیه اثنی عشریّه علیهم السلام روایت است: چون باد فرش را برداشت چندان بالا گرفت که آواز ملائکه به گوش آنان می‌رسید که:

برخلفاء ثلاثه شیطان و برآتباع آنها لعن‌میکردند، و نیز اصحاب‌کهف برآنها لعن‌میکردند و به هیچ درخت و سنگی نرسیدند مگر اینکه بر خلفاء ثلاثه شیطان لعن می‌کردند و آن سه مرتد ملعون به گوش خود می‌شنیدند و بجز شنیدن و سکوت چاره‌ای نداشتند.

*انس گوید: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمودند و ابابکر به قهر و عدوان متولّی امر خلافت شد امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شده، در حضور جمعی کثیر گفت: ای انس حکایت روز فرش و چشمهٔ آب را نقل کن، **و شهادتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن امر نموده بود ادا نما** و من بخاطر محبّت و دوستی ابابکر پلید کتمان شهادت نموده گفتم: **یا علی پیری مرا دریافته همه چیزها را فراموش کرده‌ام.** حضرت فرمودند: اگر مُداهنه کرده باشی خدایتعالی (به عنوان عذاب) سفیدی در روی تو و المش درجوف تو و کوری در چشم تو پدید آوردکه پنهان نتوانی داشت، و **من از آن مجلس برنخاستم الاّ به آن سه مرض، و الحال مبروص و کورم و قادر به گرفتن روزهٔ ماه رمضان نیستم** چرا که طعام در معده من قرار و آرام نمی‌گیرد. (همان مدرک)

و آن سه مرض مصاحب و رفیق انس کثیف بود تا در دوزخ به مصاحبان و دوستان خود رسید.

*درکاشف الحق مسطور است: اولاد و فرزندان انس نیز مبروص می‌باشند، نعوذ بالله منه و ثعلبی که از علماء سنیان اهل بدعت است و جمعی دیگر از علماء طرفین این حدیث بساط را در کتب خود ذکر کرده‌اند و **معترفند که انس به نفرین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این بلاها مبتلا** و معذب شد و این حدیث متّفق علیه فریقین است و این دلیلی است ظاهر و برهانی است قاطع بر اینکه ابابکر خر خلافت را به غیرحق تصرّف نموده و دشمنی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باعث عذاب و نکال دنیا و آخرت است.

(مجموع الرائق – ج ۲ ص ۳۴۴)

(حدیقة الشیعه – ج ۲ ص ۵۲۰)

قال علی علیه السلام: یُمتَحَنُ الرَّجُلُ بِفِعلِهِ لا بِقَولِهِ. {۱۱۰۲۶} آزمایش کرده می‌شود مرد به کردارش نه به گفتارش.

چون مناسب دیدم به ذکر حدیث غمّامه که از علمای امامیّه روایت است

این اوراق را مزیّن و مجلیّ ساختم.

❋درکتاب مجموع الرایق(ج ۲ ص ۳۲۷) وکتاب منهج التّحقیق به اندک اختلاف الفاظ

حدیث غمّامه از سلمان فارسی علیه‌السلام روایت است که سلمان گوید:

در وقتی که مردم به عمر منزل سقر بیعت کردند و او به خلاف حق از راه ظلم مرتکب امر خلافت شد، **من و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و محمّد حنفیّه و محمّد بن ابابکر و عمّار یاسر و مقداد اسود در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودیم**

از هر طرف نقلی و از هر باب حدیثی مذکور می‌شد.

امام حسن علیه‌السلام جهت افزودن معرفت اصحاب به مقام ولایت متوجه پدر بزرگوار شده گفت: خدایتعالی عجب مُلکی و طرفه سلطنتی به سلیمان بن داود کرامت فرموده بودند که به هیچ احدی از بندگان خود عطا نکرده‌اند، آیا از آن عطیّه به سیّد اوصیا حصّه و رسدی رسیده باشد؟

شاه سریر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسّم نموده فرمودند: **(و ص ۴۲)**

قسم به آن معبودی که دانهٔ خشک را از زمین سبز می‌گرداند، و به آن قادری که آدم را از خاک تیره خلعت خلقت پوشانیده که **آنچه به پدر تو عنایت و مکرمت نموده به غیر از حضرت خاتم النّبیّین صلی‌الله‌علیه‌وآله به هیچ احدی نداده قبل و بعد از این نیز نخواهد داد**

و حضرت سلیمان علیه‌السلام بعد از آنکه از مَلِک منّان مسئلت نمود که مُلکی می‌خواهم که به دیگری نداده باشی **خدایتعالی به او کرامت فرمود، و به پدرت بدون سؤال ارزانی داشت**

پس حضرت امام حسن علیه‌السلام خواهش نمود که شمّه‌ای و اندک نمونه‌ای از آنچه واهب عطایا به شما عطیّه و موهبت نموده مشاهده کنیم و به عینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و یقین گردد. خاتم اوصیا و سرور اولیا فرمودند:

چنان کنم که شما می‌خواهید، **قطره‌ای** از بحر کرامت که خدایتعالی به من عنایت فرموده بر شما ظاهر و هویدا سازم، پس برخاست و **دو رکعت نماز گزارد** و کلمه‌ای چند بر زبان معجز بیان جاری ساخت که هیچ یک از حضّار فهم آن نتوانستند کرد، و از آنجا به میان صحن و فضای خانه آمده دست مبارک به جانب مغرب دراز کرده، فی الفور بر کف دست مبارکش پارچهٔ ابری دیدیم

(آل محمّد علیهم‌السلام) مظهر تامّ ایمانند و گنج‌های علوم پروردگار مهربانند، اگر سخن بگویند راست گویند و اگر (در جائی) خاموش شوند پیشی گرفته‌نشوند.

قال علیٌّ علیه‌السلام: هُمْ كَرائِمُ الإيمانِ، وَ كُنُوزُ الرَّحْمنِ، اِنْ قالُوا صَدَقُوا، وَ اِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا. { ۱۰۰۶۲ }

آن را گذاشته بار دیگر دست دراز نموده پارچه دیگر بر روی دستش دیدیم.
سلمان گوید که هر یک چون از کف مبارک آن حضرت جدا شدند، گفتند:

اَشْهَدُ اَنْ لا الهَ الاّ اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله وَ اَنَّکَ وَصِیٌّ نَبِیٍّ کَریمٍ
*** مَنْ شَکَّ فیکَ هَلَکَ وَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکَ فَقَد سَلَکَ سَبیلَ النَّجاة ***

یعنی: گواهی می‌دهم که خدا یکی است و محمّد صلی الله علیه و آله رسول اوست و تو وصیّ رسول و پیغمبر برگزیده‌ای، و هرکه شک آورد در وصایت و خلافت تو هلاک شود و هر که دست بر عروة الوثقای محبّتِ تو زند پس نجات یابد، بعد از آن، **آن دو ابر مانند دو قالیچه پهن شدند**
و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانچه گویی یک پارچه‌اند
و از ابر بوی مشک اذْفَرْ به مشام اهل ایمان می‌رسید.
و آن حضرت فرمودند: بر خیزید و بر این فرش نشینید، ما همه برخاسته بر یک ابر نشستیم
و آن حضرت بر ابر دیگر قرار گرفت، پس به کلمه‌ای چند تکلّم نمود که هیچ کس نفهمید
و اشاره به ابر کرد که به جانب مغرب روانه شو، که بادی به زیر آن دو ابر در آمده ابر را
به آهستگی تمام برداشته به هوا برد، ما در آن حال به مولای مؤمنان علی علیه السلام نظرکردیم
دیدیم برکرسی نور نشسته و دو جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سرگذاشته و نعلین‌که بند آن از یاقوت درخشنده است درپا کرده و انگشتری از مروارید سفیدبرّاق که روشنی آن چشم را خیره می‌ساخت در انگشت داشت.

حضرت امام حسن علیه السلام گفتند: یا اباه همهٔ مخلوقات حضرت سلیمان را
به جهت انگشتری اطاعت می‌کردند، شما را به چه سبب منقادند؟ فرمودند:

یا وَلَدی اَنَا وَجهُ الله وَ اَنَا عَینُ الله فی اَرضه وَ اَنَا لسانُ الله النّاطق فی خَلقه
وَ اَنَا وَلیُّ الله وَ اَنَا نُورُ الله الَّذی لایُطفأ وَ اَنَا بابُ الله الَّذی یُؤتیٰ منهُ وَ اَنَا حُجَّةٌ عَلیٰ عباده
وَ اَنَا کَنْزُ الله فی اَرضه وَ اَنَا قَسیمُ الْجَنَّة وَ النّار وَ اَنَا سَدٌّ ذُوالْقَرنَیْن وَ اَنَا جَعَلتَها لَهُ

یعنی: ای فرزند من، وجه الله و عین الله در زمین منم و لسان الله که در میان خلق گویاست منم و ولیُّ الله منم، و نور خدا که فرو ننشیند منم، و **آن دری که از آن به خدا توان رسید منم**

و حجت بر بندگان خدا منم، و گنج خدا در زمین منم، و قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ منم و سدی که ذوالقرنین بسته و دو قرن را من از برای او قرار داده بودم که به آن مشهور شده بود.

آیا می‌خواهی که خاتم سلیمان بن داود را به تو نمایم؟ گفت: بلی.

دست دربغل‌کرده انگشتری برآورد از طلای احمرنگینش ازیاقوت سرخ، چهارسطربرآن نوشته بودند فرمودند: ای فرزند من، **این خاتم سلیمان است و نام‌های ماست که بر آن نقش کرده‌اند**

*** و به روایتی، نقش آن نگین محمّد و علیّ بود*** (وص ۲۸)

سلمان گوید: تعجب حُضّار زیاده شد به حدی که او را نمی‌شناختند. پس فرمودند:
که اینها از مثل من عجیب نیست، به خدا سوگند که بنمایم امروز به شما
آنچه هیچ کس ندیده باشد قبل از این، و نبیند بعد از این هیچ بیننده‌ای.

پس امام حسن علیه السلام گفتند: آرزوی ما آن‌است‌که یأجوج و مأجوج و سدی که میان ما و ایشان است به ما بنمایی، آن حضرت باد را امر فرمودند که ما را به طرفی که امام حسن علیه السلام می‌خواهد ببر مقارن آن آوازی از باد چون آواز رعد شنیدیم، ما را برداشته به هوا برد و **امیرالمؤمنین** علیه السلام **بر آن کرسی نور نشسته بود** تا باد ما را به کوهی بلند رسانید
و درخت بزرگی عظیم در آن کوه بود خشک شده و برگهایش ریخته.
حضرت امام حسن علیه السلام گفت: درخت را چه رسیده که برگ هایش ریخته؟
آن حضرت فرمودند: از او بپرس تا حال خود را با تو بگوید.
امام حسن علیه السلام به نزدیک درخت رفته از او سؤال نمود که تو را چه رسیده است
که سبزی و خرّمی از تو زایل شده و برگ تو ریخته؟ جواب نداد.
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به حقّی که مراست بر تو جواب بگو.
سلمان گوید: به خدا سوگند که درخت متکلّم شده گفت:

لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یا وَصِیِّ رَسُولِ اللهِ وَ خَلِیفَتِه منْ بَعدِه حَقّاً (و ص ۱۶۵)

پس به امام حسن علیه السلام گفت: یا ابا محمّد هر شب پدرت وقت سحر به نزد من می آمد دو رکعت نماز گزارده به تسبیح و تقدیس حقتعالی مشغول می‌شد و می‌رفت، و در وقت آمدن و رفتن بر کرسی‌ای از نور در میان ابر سفیدی می‌بود که از آن بُوی مشک اذفر آمدی

قال علیٌ علیه السلام: هُمْ كُنُوزُ الايمانِ وَ مَعادِنُ الاحْسانِ، اِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا، وَ اِنْ حاجُّوا خَصَمُوا. {۱۰۰۶۲}

(آل محمد علیهم السلام) گنجهای ایمانند و معدن‌های احسان؛ اگر حکم کنند عدل کنند، و اگر حجّت آورند (بر خصم) غلبه کنند.

من از استشمام رَوْحِ روُح افزای آن حضرت، با طروات و سبز و خرّم می‌بودم

و اکنون چهل شب شد که تشریف شریف ارزانی نفرموده و از مفارقت پدر تو است که حالم به این جا رسید و سرانجام برگ هایم ریخته و کارم به اینجا انجامیده، اگر از آن حضرت استدعا کنی‌که لطف خود را از این مهجور، دورندارد، مرا از این حال، سرسبزی و خرّمی و شاخ و برگ بازمی‌آورم.

گر دولت وصلت نشود یار، آخر — گردد ز فراق تو، مرا کار آخر

ما را که ز بخت خویش سرگردانیم — در بادیهٔ فراق مگذار آخر

پس شاه ولایت پناه به نزد آن درخت رفته دو رکعت نماز گزارد آن دستی که کَنندهٔ در خیبر و کُشندهٔ عمرو و عنتر بود بر آن درخت مالید، از آن درخت نالهٔ مشتاقانه برخاست فوراً سبز شده برگ آورده میوه بیرون کرد. پس آن حضرت بر کرسی قرار گرفته، باد ما را برداشته بلند شد به حدی که دنیا در نظر ما مثل **سپری** می‌نمود،(با آنکه در آن زمان هنوز به کروی بودن زمین مردم آگاه نبودند،و این مطلب هم دلیل دیگری بر واقعیت و قطعی و علمی بودن این حدیث است) و در هوا فرشته‌ای دیدیم که سر او در زیر قرص آفتاب و پای او در قعر بحر محیط و یک دست در مشرق و دست دیگر در مغرب، و چون آن فرشته نظرش بر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتاد گفت:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ

اَرسَلَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَصِیِّهِ وَ خَلیفَتِه حَقّاً وَ صِدقاً بِغَیرِ شَکٍّ وَ مَنْ شَکَّ فیکَ فَهُوَ کافِرٌ

از حضرت سؤال نمودیم این کیست؟ فرمودند: به حکم خدا من او را در این موضع نصب کرده‌ام و موکّل‌کرده‌ام او را به تاریکی شب و روشنی روز، و چنین خواهد بود تا روز قیامت

*** و خدایتعالی امر دنیا را به من رجوع کرده و من می‌گردانم آن را ***

به درستی که اعمال و کردار خلایق را در هر روز به من عرض می‌کنند.[1]

پس باد ما را برد به نزد سد ذوالقرنین و قوم یأجوج و مأجوج، پس به باد امر نمود که نزدیک این کوه فرود آی، و آن کوهی بود تیره و تار گویا شبی بود سیاه و بوی دود از او به مشام ما می‌رسید و ارتفاع و بلندی سد به مقدار مد بصر(اندازهٔ دید چشم آدمی) بود

(۱ ـ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤمِنُونَ ـ سوره توبه آیه ۱۰۵) ۹۷ ۴۲۸ ـ ۴۹۳

(۱ ـ هر روز صبح اعمال بندگان ـ اعم از نیکوکاران و بدکاران ـ بر پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام عرضه می‌شود)

و آن حضرت فرمودند: منم صاحب و نگاه دارندهٔ این بندگان در عقب این سد و به فرمان و حکم من در اینجا قرار دارند و ایشان را قدرت مخالفت با من نیست. سلمان گوید: از کثرت و بسیاری ایشان تعجب نمودیم و ایشان را سه صنف یافتیم، صنفی طولشان صدگز(متر) و به روایتی صد و بیست متر و عرض هفتاد متر، و قسمی طول بیست متر و به روایتی طول هفتاد متر و عرض ده متر، و گروهی گوش خود را لحاف کرده و دیگری را بالا پوش.

پس باد را امر نمود که ما را برداشته به کوه قاف رسانید، کوهی دیدیم، از یاقوت سرخ و به روایتی از زمرّد سبز، و آن کوه احاطهٔ کلّ دنیا نموده است، و دیدیم فرشته‌ای به صورت آدمی که موکّل کوه قاف است، چون آن فرشته را نظر بر آن حضرت افتاد گفت: **اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَالْمُؤمنین** آیا رخصت می‌دهی مطلب خود را در خدمت شما عرض نمایم؟ حضرت فرمود: بگویم‌که مطلب تو چیست؟ و مدّعای توکدام است یا توخود بیان می‌کنی؟ گفت شما بفرمایید یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود: رخصت زیارت مصاحب و برادرت را می‌خواهی؟ برو رخصت دادم. پس آن ملک **بسم الله الرّحمن الرّحیم**گفته روانهٔ مطلب شد تا آنکه از نظرما غایب شد و به روایتی آن فرشته رخصت زیارت حضرت خضر علیه السلام گرفت، مولای مؤمنان او را رخصت داد راوی گوید: ما هنوز در کوه قاف راه می‌رفتیم و سیر می‌نمودیم که آن فرشته از زیارت خضر علیه السلام بازگشت و به مکان خود قرار گرفت، پس نظر ما در آنجا به درختی افتاد چون درخت اوّل به همان طریق جواب سؤال واقع شده، درخت گفت: درثلث اوّل هر شب مولا علی نزد من می‌آمد و بعد از نماز تسبیح و تقدیس بسیار می‌کرد و بر اسبی سوار شده می‌رفت

و من سبز و خرّم بودم به برکت رایحه و بوی فرح افزای آن حضرت و چند روز است که فیض قدوم خود را از من باز گرفته و تنم گداخته برگهایم فرو ریخته از مفارقت اوست.

امام حسن علیه السلام خواهش نمود، دست مبارک بر او کشیده درخت به فصاحت تمام گفت:

* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: **چنانچه پروردگار برای بنده‌ای خیر و خوبی بخواهد در عقوبت گناهی که از او سرزده تعجیل کند و اگر ارادهٔ بدی نسبت به بنده‌ای بفرماید، عقوبت گناهان او را تا روز قیامت به تاخیر اندازد.** (تفسیر جامع ج ۶ ص ۲۴۸)

اَشْهَدُ اَنْ لا الهَ الاّ اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله وَ اَنَّکَ اَمیرُ الْمُؤمنینَ فی الأُمَّة الْمُبارَکَة الطَّیِّبَة وَ وَصیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکَ نَجیٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْکَ هَویٰ

پس آن درخت سبز شد و طراوت یافته و ما ساعتی در زیر آن درخت آرام گرفتیم، و پرسیدم آن فرشته که موکّل قاف بود و رخصت دیدن مصاحبش از شما حاصل نمود به کجا رفت؟ حضرت فرمودند: در روز گذشته بر جبل ظلمت عبور نمودم فرشته‌ای که بر آن موکّل است رخصت زیارت این فرشته از من گرفته بود، امروز این رفت که تدارک آن نماید. پس گفتیم: یا امیرالمؤمنین ملائکه، همه به اذن شما از محلّ و مکان خود حرکت می‌کنند؟ فرمودند:

به خدایی که آسمانها را بی ستونِ مرئی افراشته، هیچ یک از فرشتگان قدرت آن ندارند که بی رخصت من از جای خود حرکت نمایند، و اگر بی رخصت من نَفْسی جنبش نمایند حضرت عزّت به برق غضب خود آنها را بسوزد، و بعد از من حال فرزندم حسن علیه‌السلام و بعد از آن حسین علیه‌السلام و بعد از او نه نفر از اولاد فرزندم حسین علیهم‌السلام که نهم ایشان قائم آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله استکه حضرت عزّت جلّ شانه این مرتبه و منزلت را به ایشان ارزانی داشته و هیچ ملکی از ملائکهٔ مقرّبین را حدّ و یارای آن نباشد *که یک نَفَس بی اراده و اذن ایشان برآورند*

پس ما گفتیم: فرشته‌ای که موکّل قاف است چه نام دارد؟ گفت **برخائیل.** گفتیم: یا امیرالمـؤمنین ما دیروز در خدمت شما به سر بردیم، کدام وقت و محلّ، نُزول اجلال در جبل ظلمت شـده بـود و در هر شب چگونه باین موضع می‌آیید و عود می‌کنید؟ فرمودند: چشم خود را بپوشانید، پوشـیدیم، امر به گشودن نمودگشودیم، خود را درمکّه یافتیم گفتیم: رسیدیم به مکّه و ندانستیم چگونه آمدیم اِنَّ هذا لَشَیىءُ عَجِیبٌ و نیست مثل

این امور عجیب و غریب از وصیّ و جانشین حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ، پس آن حضرت فرمودند: **امر ملکوت در قبضهٔ اقتدار من است** که شما را طاقت اطّلاع بر آن نیست، و مع هذا **من بنده‌ای مخلوقم** چون مخلوقات دیگر، در اکْل و شُرْب و خواب و نکاح مانند دیگر بندگان **و اگر اندکی از آنچه من می‌دانم بدانید دلهای شما تاب شنیدن ندارد** (و ص ۱۳۸)

نَحْنُ الشِّعارُ و الأَصْحابُ و السَّدَنَةُ و الأَبْوابُ، و لا یُؤتَی الْبُیُوت اِلاّ مِنْ اَبْوابِها، و مَنْ اَتاها مِنْ غَیْرِ اَبْوابِها کانَ سارِقاً لا تَعْدُوهُ الْعُقُوبَة. {۱۰۰۰۶}

وص ۵۴۷ ـ ۵۵۰

و بدانید که اسم اعظم خدایتعالی هفتاد و دو حرف است، و در نزد آصف بن برخیا که تخت بلقیس را به یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کرد یک حرف بود و **نزد من هفتاد و یک حرف اسم اعظم** است، ویک حرف علم غیب استکه مخصوص ذات منزّه و ازصفات باری عزّاسمه‌است

*** وَ لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ ***

پس حضرت فرمودند:

*** عَرَفَنا مَنْ عَرَفَنا وَ اَنْکَرَنا مَنْ اَنْکَرَنا ***

شناخت مرا هر که مرا (اینگونه) شناخت، و منکر شد مرا هرکه(فضائل) مرا منکر شد.

پس امر نمود آن دو ابر را که ما را به باغی رسانید که در سبزی و خرّمی با روضهٔ بهشت برابری می‌نمود و در آنجا جوانی را دیدیم که در میان دو قبر مشغول نماز بود، و به روایتی بر سرکوهی رسیدیم که جوانی در میان دو قبر نماز می‌خواند،گفتیم یا امیرالمؤمنین این جوان کیست؟

فرمودند: **برادرمن صالح نبّی** علیه‌السلام است و این قبر از پدر و مادر اوست، چون چشم صالح بر جمال امیر المؤمنین علیه‌السلام افتاد بی تابانه پیش آمد و سینهٔ بی کینهٔ آن حضرت را بوسید و گریه کنان به شکوه در آمد و سیّد اوصیاءعلیه‌السلام او را تسلّی می داد.

گفتیم یا امیرالمؤمنین سبب گریه حضرت صالح چیست؟ فرمود از او بپرسید.

حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود: **اَیُّهَا الْعَبدُ الصّالح** چه چیز ترا می‌گریاند؟

فرمودند: پدرت هر روز وقت طلوع صبح نزد من می آمد و با هم نماز می‌خواندیم و تسبیح و تقدیس الهی می‌نمودیم و باعث نشاط و رغبت در عبادت من می‌بود و امروز ده روز شد که تشریف نیاورده و به قدوم بهجت لزوم مرا مسرور نساخته پس به این سبب دلتنگ و غمناک بودم، و چون آن حضرت علیه‌السلام را دیدم طاقتم نماند بی اختیار این امر از من صدور یافت از بسیاری اشتیاقی که به ملازمت او داشتم.

گفتم: یا امیرالمؤمنین این عجیب‌تر و غریب‌تر است از آنچه از تو مشاهده نمودیم، ما هر روز صبح درخدمت شما بسرمی‌بردیم پس چگونه بی‌اطّلاع ما به‌این جا آمده با حضرت صالح نمازمی‌گزاری؟

آن حضرت فرمودند: آیا دوست می‌دارید، که سلیمان بن داود را زیارت کنید؟

گفتیم: بلی ما را آرزوی دیدن سلیمان هست.

ما پیراهن تن و اصحاب و یاران و ابواب علم رسول الله هستیم و داخل نمی‌شود خانه‌ها را مگر از ابواب آنها و هرکه بیاید از غیر ابواب آنها، بوده باشد دزدی که در نگذرد عقوبت (الهی) از او.

و‌ص ۱۸۲ ـ ۲۴۸ ـ ۲۷۸ ـ ۲۸۱ ـ ۳۰۱ ـ ۴۵۶ ـ ۴۶۱ ـ ۵۴۶

شاه کشور ولایت برخاسته روانه شد، در خدمتش به بوستانی رسیدیم که کسی مانند آن ندیده و گوشی بهتر از آن نشنیده، آبهای جاری و مرغان خوش الحان و میوه‌های بسیار، و چون آن مرغان را چشم بر آن حضرت افتاد دور او را گرفته پر می‌زدند و طواف می‌کردند، و در میان آن باغ تختی بود از فیروزه و جوانی در بالای آن خوابیده و دستهای خود را بر سینه نهاده و دو مار در پائین پای او قرار گرفته، چون آن دو مار آن حضرت را دیدند در قدم مبارک او غلطیدند، گفتیم: این جوان کیست؟ فرمود سلیمان بن داود، انگشتری را بیرون آورده در انگشت او کرد و گفت:

قُمْ بِاِذْنِ اللهِ الَّذی یُحیِی الْعظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ وَ هُوَ اللهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْواحِدُ القَهّارُ رَبُّ السَّمَواتِ وَ الاَرضِ وَ رَبُّ ابائِی الاَوَّلینَ.

پس برخاست سلیمان و گفت:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرسَلَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه وَ لَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَصِیِّ رَسُولِ اللهِ حَقّاً اَلْهادِی الْمَهْدِیِّ سَئَلْتُ اللهُ تَعالیٰ بِه وَ بِمَحَبَّتِه وَ مَحَبَّةِ اَهلِ بَیْتِه فَاتانِیَ الْمُلْکُ فَصَلَّی اللهُ عَلَیکُمْ وَ عَلیٰ مَنْ یُحِبُّکُمْ وَ لَوْلا ذلِکَ فَما اَمْلَکْتُ الْمُلْکَ الَّذی اتانِیَ اللهُ.

یعنی: گواهی می‌دهم که خدایتعالی سزاوار پرستش است و یکی است و او را شریک نیست و به درستی‌که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست، و او را فرستاده به راهنمایی و اظهارکردن دین حق، **هردینی که غیر دین اوست باطل باشد،** و دین او ناسخ همهٔ دینها باشد و اگرچه مشرکان از این معنی کراهیّت داشته باشند، و گواهی می‌دهم‌که تویی وصیّ و جانشین رسول بحقّ و راستی، و **راه نماینده و راه یافته شده،** که به وسیلهٔ تو سؤال‌کردم از خدایتعالی **به محبّت تو و دوستی اهل بیت تو حاجت من بر آمد، و داد به من مُلک و پادشاهی را** پس صلوات و درود بر شما باد و هر که شما را دوست دارد، و اگر دوستی شما نبود و محبّت شما را شفیع نمی‌ساختم خدایتعالی به من عطا نمی‌کرد آن سلطنت و بزرگی را، پس زمانی آن حضرت و آن سرور اوصیا نزد سلیمان نشست، و ما به پابوس آن پیغمبر خدا مشرف شدیم.

پس سلیمان را وداع نموده برخاست و سلیمان به حال اوّل بازگشت نمود.ما گفتیم: یا امیرالمؤمنین شما عالم هستید به آنچه در عقب‌کوه قاف است؟ حضرت فرمودند:

خدایتعالی چهل عالم در عقب کوه قاف آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیای شما است، و علم من به آن چه آن جانب کوه قاف است، همچون علم من است به حال دنیا و آنچه در این دنیاست **و بعد از رسول منم نگاه دارندهٔ آن عالم‌ها، و بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علم مصطفوی ﷺ خواهند بود تا روز قیامت، و من داناترم به راههایی که در آسمان است از راههائی که در زمین است، و مائیم اسم مخزون و مکنون الهی**

*** و ماییم اسمای حسنی که چون خدا را به آن اسماء بخوانند اجابت کند***

و ماییم صاحب آن نامه‌هایی که بر عرش و کرسی نوشته است، و از برای ما خلق کرده خدایتعالی آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را، و ماییم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و ازما تعلیم‌گرفته‌اند ملائکه،تسبیح و تقدیس و توحید و تکبیر و تهلیل‌را و من می‌دانم اسم اعظم خدا را که اگر آن اسم را بر برگ زیتون نویسند و درآتش اندازند نسوزد و تیرگی شب و روشنی روز از برکت نام‌های ماست، و ماییم محنت در روز قیامت از برای دشمنان **و مائیم قیامت‌کبری، و نام‌های ما را چون برآسمانها نقش‌کردند بی‌ستون استقامت یافت**

*** و بر زمین نقش کردند مسطّح شد، و چون بر باد خواندند درحرکت آمد***

*****عبدصالح، جلیل‌القدرعظیم المنزله، یونس بن‌عبدالرّحمن در سنه ۲۰۸ ه ق به رحمت الهی پیوست از حضرت کاظم و حضرت رضاعلیهما‌السلام روایت احادیث می‌نموده و حضرت رضاعلیه‌السلام اشاره میفرمود به سوی او(افراد را برای پرسش مسائل دینی) درعلم و فتویٰ. امام عسکری‌علیه‌السلام «کتاب یوم و لیله» یونس را که دیدند فرمودند: عطا فرماید حقّ تعالی او را به هر حرفی نوری در قیامت. و فرمود:

*** این دین من و دین همگی پدران من است و تمامش حقّ است. ***

و در خبر است حضرت رضا علیه‌السلام سه دفعه بهشت را برای او ضامن شد. ...

و مدائح یونس بسیار است، و از جملهٔ روایات معلوم می‌شود که اصحابش برای او بد می‌گفتند. و بعضی اقوال فاسده به او نسبت می‌دادند. و در خبر است که وقتی به وی گفتند که بسیاری از اصحاب در حق تو بد می‌گویند و تو را به غیر خوبی یاد می‌کنند، **گفت: شاهد می‌گیرم شما را بر این که هر کسی که از برای او در امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام نصیبی است. یعنی از شیعیان اوست**

*** پس من حلال کردم او را از آنچه گفته. *** (منتهی الآمال باب ۹ فصل هفتم) *

و چون بر برق نوشتند لمعان پیدا کرد، و بر رعد رقم نمودند خاشع شد
و بر جبهه **اسرافیل** نوشتند که یک بال او در مشرق و بال دیگر او در مغرب بود
* متکلّم به کلام: **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائکَةِ وَ الرُّوحُ** شد *
و اسامی ماست از کلماتی که حضرت **آدم** علیه‌السلام تلقّی به آن نمود توبه‌اش قبول شد
و من سوارکردم **نوح** علیه‌السلام را در کشتی و با او بودم و او را از طوفان نجات دادم
و من در شکم ماهی رفیق **یونس** علیه‌السلام بودم و او را از آن زندان بیرون آوردم، و من گذرانیدم
موسیعلیه‌السلام را از دریا و هلاک ساختم فرعون و اصحاب او را و من بودم **معلّم خضر**علیه‌السلام **وموسی**
و من بودم **معلّم داود و سلیمان**علیهماالسلام، و **منم ذوالقرنین، و من مُصاحب ایّوبِ مبتلا بودم**
و شفا دادم او را، و من همراه **ابراهیم** علیه‌السلام بودم و او را از آتش نمرود نجات دادم
و من بودم که تکلّم کردم به زبان **عیسی** علیه‌السلام در مهد، و او در نماز به من اقتداء می‌کرد.
پس آن حضرت فرمودند: چشمهای خود را بپوشانید، پوشانیدیم، و باز گفت: بگشایید، گشودیم
خود را در شهری دیدیم که مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع بود
و **مردمش درنهایت درازی قامت هر یکی چون نخلی**، پس حضرت فرمودند:
این گروه از بقیهٔ قوم عادند که هنوز در کفر و ضلالت و جهالت گرفتارند و ایمان به ربّ الارباب روز حساب ندارند، و شهر آنها از شهرهای مشرق بود، من به امر خدایتعالی قلع و قمع آنها نموده به این مکانشان انتقال دادم، تا شما این جماعت را در اینجا ببینید و شما بر آن مطّلع شوید
و من اراده دارم که با این گروه مقاتله و مجادله نمایم، پس آن قوم را به
وحدانیّت خدا و رسالت سیّد انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت خود دعوت نموده، ابا نمودند.
آن حضرت بر آنان حمله کرد و آنها بر او حمله نمودند و بسیاری را کشت
و ما آنان را می‌دیدیم و آنها ما را نمی‌دیدند.
و چون خوف ما را مشاهده نمود، به نزد ما آمده دست مبارک به سینه هر یک از ما مالید خوف از ما زایل شده، بار دیگر آنها را به ایمان و اسلام دعوت نموده، ابا نمودند، پس کلماتی چند آن حضرت خواند که ما نفهمیدیم، برق و صاعقه‌ای ظاهر شد و ما را چنان مشاهده می‌شد

قال علی علیه‌السلام: طَلَبُ الْمَراتِبِ و الدَّرَجاتِ بِغَیْرِ عَمَلٍ جَهْلٌ {۵۹۹۷} طلب کردن مراتب و پله‌های بلند، بدون عملی (صالح)نادانی است.

و ص ۲۷۴

که این برق و صاعقه و رعد از دهن مبارک آن حضرت بر می‌آید

و چنان صداهای هولناک پدید آمد که ما گفتیم حتماً آسمان بزمین افتاد و کوههای عالم از هم فرو ریخت تا آنکه یک موجود زنده از آنها باقی نماند.

گفتیم: یا امیرالمؤمنین خدایتعالی با اینها چه کرد؟ حضرت فرمودند: هلاک شدند و همهٔ آنان به دوزخ شتافتند، گفتیم: این معجزه‌ای بود که ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم مثل این هرگز.

پس آن حضرت فرمودند: آیا می‌خواهید که مشاهده نمایید عجیب تر از این؟

گفتیم: یا امیرالمؤمنین ما را قوّت و طاقت دیدن بیش از این نیست و در حوصلهٔ ما زیاده از این نمی‌گنجد، و آن دو ابر را طلب نمود بریکی آن حضرت نشست و بر دیگری هر یک از ما به مکان خود قرار گرفتند، و آن حضرت متکلّم به کلامی شده، باد ما را به هوا برده به جایی رسانیدکه **دنیا را به قدردرهمی مشاهده می‌نمودیم،** و بعد از لحظه‌ای خود را درمنزل امیرالمؤمنین علیه السلام دیدیم و وقت نماز ظهر بود و مؤذّن اذان ظهر می‌گفت، و در وقتی که از مدینه بیرون رفتیم به کوه قاف که پانصد ساله راه هست و پانصد سال راه دیگر از آنجا معاودت نمودیم و چندین جا و مکان سیر نمودیم، مولای مؤمنان فرمودند: به آن خدایی که نفس من به ید قدرت اوست **اگر خواهم شما را در یک چشم بر هم زدن در همه آسمانها و زمینها بگردانم بر آن قادرم** و این قوّت و قدرت را **به اذن خالق** ارض و سما و از برکت سیّد انبیا صلی الله علیه و آله یافته‌ام، و منم وصّی و جانشین آن حضرت در حال حیات و در زمان ممات، و لیکن اکثر مردمان نمی‌دانند این را، سلمان گفت:

*** لَعَنَ اللهُ مَنْ غَصَبَ حَقَّکَ وَ جَحَدَکَ وَ اَعرَضَ عَنکَ وَ ضاعَفَ عَلَیهِ الْعَذابَ الاَلیمِ ***

پایه قدر او از آن بیش است　۱۱۵　که توانم ادای آن کردن

بلکه نتوان به صد هزار زبان　۳۵۸　عُشْر اوصاف او بیان کردن

*****درطرایف (ج ۱ ص ۳۰۵) آمده: انس ملعون را دیدند که عمّامهٔ حریر بر سر گذاشته و جبّه و ردایی از خز پوشیده، گفتند ما را از پوشیدن حریر نهی می‌کنی و خود قیام به آن فعل می‌نمایی؟

گفت: چون عطای امیر است می‌باید بپوشم تا در بر ما ببینند، و با آنکه **می‌دانیم لباس حریر حرام است می‌پوشیم،** ای کاش که حریر هرگز خلق نشدی تا ما را امروز نبایستی پوشید.

(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۵۲۱ – ترجمه اثبات الهداة ج ۵ ص ۹۰) وص ۲۷۰

و ما أصابکُم مِن مُصیبةٍ فبما کَسبَت أیدیکُم و یَعفوا عَن کثیر * سوره شوری آیه ۳۰ * هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید.

❋ نیز درآن کتاب (طرائف ج ۱ ص ۳۰۶) مسطور است: انس منافق انگشتری طلا در انگشت می‌نمود و صورت پدر خود را در نگین آن نقش نموده بود.

❋ درکتاب فصول الحق از محمّد بن سعید که از روات سنیّان عمری است نقل شده: انگشتری که انس بی دین در نگین آن دو صورت نقش کرده بود در انگشت می‌کرد.

❋ نیز درآن‌کتاب از ابوهلال عسکری‌که از دانشمندان سنیّان عمری است روایت است: انس‌ملعون را حَجّاج به امارت **نیشابور** فرستاد، و او دو سال در آنجا بود و دایم نماز را قصر مـی‌گـزارد و روزه میخورد، و به نفرین مولای مؤمنان علیه‌السلام که درباره او نموده بود قادر به گرفتن روزه نبود و اگر قادر به گرفتن روزه می‌بود کی او ایمان به خدا و رسول داشت‌که از امر آنان تخلّف نورزد و روزه گیرد؟

ای ناصبی گمراه کسی را که تا این مرتبه جاهل به شریعت نبوی دانید و امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را نفرین نموده باشد و **مُلازِم حَجّاج ظالم باشد** چگونه قول او را معتبر دانسته‌اید؟

❋ حمیدی سیصد و بیست و دو(۳۲۲) حدیث از او روایت می‌نماید تا به دیگران چه رسد و از قرار گفتهٔ علمای شما که در حدیث بساط و دیگر احادیث ذکر نموده اند ظاهر و هویدا است که انس خبیث کثیف، دشمن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، مع هذا او را دوست می‌دارید و می‌گویید که مولای مؤمنان را نیز دوست می‌داریم، و آنهایی که به راه راست و طریق مستقیم هدایت یافته‌اند، چه کسانی این دوستی را قبول دارند؟ زیرا محبّت دوست با دشمن جمع نمی‌شود چنانچه کلام معجز نظامی که منسوب است به مولای مؤمنان دلیل بر آن است:

تَـوَدُّ عَـدُوِّی ثُـمَّ تَـزْعَمُ أَنَّنِـی — صَدِیقُکَ اَنَّ الرَّایُ عَنْکَ المُعـاذِبُ

وَ لَـیْسَ اَخِـی مَـنْ وَدَّنِـی بِلِـسانِهِ — وَ لکِنْ اَخی مَنْ وَدَّنی فِی المُغایِـبِ

دوست داری دشمنم را، وانگهی گـویی کـه من

دوست می‌دارم تورا، این دوستی از عقل نیست

چون خدا در سینه‌ها، دل می‌نهـاد ۵۵۲ بـیش از یـک قلـب بـر تـن نـداد

قلب واحد، جای حبّ واحد اسـت ۵۰ هرکه غیراز این‌بگویدجاهد است

شیعه می‌داند تبـریّ در دل اسـت ۲۷ لعن اعدا این شجررا حاصل است

لا تتّخذنّ عدوّ صدیقک صدیقاً فتعادی صدیقک {۱۰۳۴۲} فرامگیر زینهار دشمن دوست خود را دوست که اگر گرفتی دشمنی کرده‌ای دوست خودرا

باب سی ام

مجملی از افعال زشت و قبایح عبدالله بن عمر لعنة الله علیهما

عبدالله بن عمر سگ پدر ملعون بی دین، به موجب **کُلُّ شَیءٍ یَرْجِعُ اِلیٰ أصله** پیروی و متابعت پدر بی پدر بی ایمان خود نموده، ذرّه‌ای از عداوت و دشمنی و ظلم و ستم نسبت به حضرت امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین او علیهم السلام، کوتاهی و فروگذاشت ننمود. نزد سنیان واهل نفاق از اصحاب کبار است ،و به دروغ و حیله به زهد و عفاف مشهور و آراسته تظاهر نموده، و بعد از قتل پدر بد اخترش، و قتل هرمزان نزد معاویه پلید رفت و با او بود و بعد از به‌درک رفتن عثمان با معاویهٔ غاویه بیعت‌کرده ازناصران و معاونان او شد ودر**جنگ صفّین** همراه معاویه پلید بود و از جملهٔ فاسقین است. و برامام زمان و خلیفه رسول آخرالزّمان خروج‌کرد و اکثر جماعتی‌که با معاویه بیعت‌کردند وگمراه شدند به شومی و بدبختی او و عمروعاص بی‌اخلاص بود زیرا یکی را فرزند خلیفه دوّم می‌دانستند و دیگری را از اصحاب‌کبارسیّد مختار صلی الله علیه و آله می‌شمردند باعث جمعیّت و قوّت معاویه پلید، و گمراهی خلق این دو ظالم مردود طاغی شدند. **(کامل بهائی ص ۶۰۲)**

*عبدالله بن عمر به رفاقت و همراهی معاویه بی پدرِ از سگ کمتر راضی نشده، **سردار سواران لشگر او شد،** و ضبط میمنهٔ لشگر نکبت اثر به عهدهٔ آن مرتد کافر بود، و به آن نیز قانع نشده روزی به میدان آمده که شجاعت خود را به دلیران معرکه کارزار خاطر نشان نماید محمّد حنفیّه را به مبارزت طلبید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود به نفس نفیس متوجه میدان شد و چون نظر آن خبیث برجمال‌عالم آرای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، تاب مشاهدهٔ حیدرکرار نیاورده به موجب:

هرزمان روح القدس‌گوید به صوت آشکار　۵۶۹　لافتی الاّ علی لا سیف الاّ ذو الفقار

فرار را بر قرار اختیار نموده مثل مادّه شغالان، مانند پدر ملعونش عمر سگ پدر که از جنگ خیبر در زمان پیغمبر گریخت، این پدر صفت نیز گریخت **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص۴۴۹)**

*روزی دیگر جوانی را در میدان دید هوس مردی و مردانگی نمود، چون نزدیک رسید دانست که **مالک اشتر**است،گفت: ای مالک اگرمی‌دانستم‌که تویی هرگز این آرزو را نمی‌کردم، رخصت ده تا بازگردم، **مالک‌گفت:** اگر ازعار و ننگ اندیشه نداری بازگرد و برو،گفت اگرمردم‌گویند: **فَرَّ جَزاهُ الله** گریخت خدا جزایش دهد، بهتر از آن است که‌گویند: **قُتِلَ رَحِمَهُ الله،** کشته شد خدا رحمتش کند

وص ۱۰۵ — ۳۱۸ — ۱۱۵ — (روضة الصفا ج ۲ ص ۸۵۱)

قال علی علیه السلام: مُجالَسةُ السّفل تُضْني القُلوبَ. {۹۷۰} همنشینی با مردمِ دنی پست مرتبه، بیمار (و سیاه) می کند دل‌ها را.

**گریزی به هنگام، سر بر زجا 		به از پهلوانـی و، سـر زیر پا**

* حمیدی در کتاب جامع آورده: متواتر ثبوت یافته که **عبدالله بن عمر**حطّاب لعنة الله علیهم باحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نکرد و از مدینه بیرون رفته ساکن بادیه شد و بعد از آن **با معاویه بی پدر و یزید سگ پدر بیعت نمود.** **(الطرائف ج ۱ ص۲۹۵)**

* و بلاذری از مورّخین عامّه، در تاریخش آورده: چون حضرت امام حسین علیه‌السلام شهادت یافت عبدالله بن عمر به یزید نوشت: که عجب حادثه‌ای بود که از تو به ظهور آمد.

یزید پلید درجواب او نوشت: ای احمق بدرستی‌که ما آمدیم به خانه‌های آراسته و فرشهای گسترده و مملکت مهیّا پس مقاتله کردیم، از جهت آن، اگر حقّ بود از برای حقّ خود مقاتله کردیم

*** و اگر غیر حق بود، پدر تو عمر سگ پدر اوّل کسی است که این بدعت نهاده ***

و طعن بر پدرت بزن که این سنّت پدر تو است نه بدعت ما. **(نهج الحق و کشف الصدق ص۳۵۶ از بلاذری)**

* **(بحار ج ۳۰ ص۲۸۷)** درکتاب فَعَلْتَ فَلا تَلُم ذکر شده: چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام به مدینه رسید عبدالله بن عمر آزرده شده متوجه دمشق شد و زبان به طعن و لعن یزید دراز کرد، و چون ملاقات نحسین شد، و بعد از آن از نزد یزید برگشت می‌گفت: **ما قالَ یَزیدُ الاّ صِدقاً وَ عَدلاً لَوَدَدتُ إنّی مُشارِکٌ لَهُ فی فِعلِه،** یعنی: یزید به غیر از راست نگفت و به جز عدالت از او به فعل نیامده و من دوست می‌دارم درکار و کردار او شریک باشم و شریک می‌بودم، چنانچه در **(باب ۱۳ ص ۱۰۵)** کفر خلفاء ثلاثه شیطان لعنة الله علیهم به تفصیل ذکر آن شده.

* در جمع بین الصّحیحین روایت است: چون اهل مدینه بیعت ظالمانه یزید پلید را شکستند عبدالله بن عمر فرزندان و خیل و حشم خود را گفت: به درستی که ما بیعت به یزید کردیم و نمی‌دانم گناهی بدتر و عظیم تر از شکستن بیعت، و مانند من باید بر بیعت یزید ثابت قدم باشد!!! زهی مسلمانی که بر امیرالمؤمنینعلیه‌السلام بیعت ننماید، و مخالفت قرآن و سنت و عدالت پیامبر و جمیع مردم مدینه نموده، برمتابعت یزید پلید ثابت باشد! **(فتح الباری بشرح البخاری ج۱۳ ص ۸۵)**

* درکتاب کاشف الحقّ و احسن الکُبار آمده: چون حَجاج ملعون بر**عبدالله بن زبیر**دست یافت و او را بردارکرد، عبدالله بن‌عمربی پدر همان شب به خانه حَجّاج رفت و چون به مجلس او داخل شد گفت: به چه‌کار آمده‌ای؟ گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم‌که هرکه بمیرد و بیعت امام زمان درگردن

از علامات احمق بسیاری رنگ به رنگ گشتن او است (هر دم به رنگی درآید).

قال علیٌ علیه‌السلام: مِنْ أمارات الأحْمَق کَثْرَةُ تَلَوُّنِه. { ۹۳۳۵ }

او نباشد مردن او مردن زمان جاهلیّت است، دست بده تا با تو بیعت کنم چون تو نایب امام زمان عبدالملک مروانی. پس حَجاج پا دراز کرده گفت: دست من از بیعت با تو ننگ دارد تو آنی که

*** با علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام بیعت نکردی با آنکه کمال و فضل او را می‌دانی ***

و امشب آمده‌ای که با حجاج فاسق به نیابت عبدالملک فاجر بیعت نمایی!؟ (وص ۳۸۷ ـ ۵۴۶)

و الله به این جا تو را نفرستاده است الاّ آنکه سرش بر آن چوب است، یعنی ابن زبیر

(این معرفی و نمونهٔ همان سیره و روش ابوبکرخر و عمربی پدراست در نصب خلیفه ساختگی، که عبدالله بن‌عمر ملعون بکارگرفته است که در شورای شش نفری به عنوان روش دینداری می‌خواستند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام برآن اساس بیعت گیرند که در صفحه ۵۳ و ۵۲۸ این کتاب به این مطلب اشاره گردیده است)

* در(**صحیح بخاری ج۸ ص ۱۲۲ و) کتاب فصول الحق ذکر شده:** عبدالله بن عمر به عبدالملک مروان نوشت: ما بر بیعت و اطاعت تو به قدر طاقت، بر خود واجب و لازم داریم، و پسران من نیز اقرار نموده‌اند.

آیا مولای مؤمنان علیه‌السلام را قدر و منزلت یزید و عبدالملک مروان نبود؟!!

* الحق مسلمان و **خلیفه زاده ناصبیان** چنین بی دین می‌باید *

* در روضة الصّفا مذکور است: عبدالله بن عمر سگ پدر در آخر ایّام حیات خود می‌گفت: برای از دست دادن هیچ چیز این قدر تاسّف نخوردم و تحسّر نبردم که بر نیافتن سه امر:

اول: در ایّامی‌که حرارت بر هوا استیلا داشت **روزهٔ ماه مبارک رمضان** نگرفتم.

دوم: **با مخالفان علی علیه‌السلام محاربه ننمودم.** سوم: **با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نکردم.**

* در بعضی نسخ مسطور است: می‌گفته‌که چرا اطاعت و فرمان برداری علی ننمودم که اطاعت او بر کلّ انام واجب و لازم است و صفات و منقبت او حد و نهایت ندارد با آنکه از مخبر صادق صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودم که می‌فرمود: **اَنا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها** و من به درِ دیگران رفتم. (وص ۱۶۶)

* **حکایت:** (مجالس المؤمنین ج ۱ ص۱۱۴) چون **ملاّ کاشفی** سبزواری جهت نظم بعضی مصالح دنیا داری **به دارالسّلطنهٔ هرات رفت،** مردم سبزوار به او بدگمان شدند، و چون بعد از مدتی به سبزوار مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند، تا آنکه در روزی که مولانای مذکور در جامع سبزوار به مراسم وعظ اشتغال داشت، پیر مردی از شیعیان سبزوار عصا بر دست گرفته بر پای منبر مولانا بایستاد و می‌خواست از او سؤالاتی کند که کاشف حال و اعتقاد مظنون او شود

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۴۲)

قال علیٌ علیه‌السلام: اَلشّرُ نَدامَةٌ. { ۲۴۶ } شرّ و بدی موجب پشیمانی است. * اَلْجاهِلُ لا یَرْعَوی. { ۶۴۰ } نادان بر نمی‌گردد (از نادانی).

اتّفاقاً بر زبان مولانا در آن اثنا بالای منبر جاری شدکه **دوازده هزار مرتبه جبرئیل برحضرت پیغمبر**ﷺ **نزول نمود،** پیر سبزواری چون این سخن بشنید فرصت یافته گفت: **بگو که جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **نزول نمود؟**

مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را در حقّ خود فهمیده بود، می‌دانست که آن پیر با او در مقام نکته گیری و امتحان است، متحیّر ماندکه اگر گوید جبرئیل بر مولای مؤمنان نازل شد ظاهر دروغ گفته باشد، و اگرگوید نازل نشد سبزواریان نسبت تسنُّن و عمری بودن به او خواهند بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تقریر بر سر او خواهد شکست.

آخر صفای اعتقاد باطنِ آن مولانا امداد نموده، در جواب او گفت: **جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه برحضرت امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **نزول نمود،** آن پیرگفت: به چه دلیل؟ مولانا گفت:

* دلیل آن است که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: **اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها** *

هرگاه جبرئیل **دوازده هزار مرتبه** به مدینه درآمده باشد، باید **بیست و چهار هزار**مرتبه در رفتن و آمدن به آن حضرت که باب مدینه است وارد شده باشد.

نبی درگوش او یک علم در داد ۵۱۵ وزان اندر دلش صد علم بگشاد

چــو شــهر علــمِ پیغمبــر آمــد ۱۶۶ درِ آن شهر، بی شک حیدر آمد

❋ درکتاب اوایل (ص ۱۶۱ باب الرابع) ابوهلال عسکری ذکر نمود: عابد سنیان عبدالله بن عمربی پدر می‌گفت: بربطی(عود) برای من حاضر داشته باشیدکه(موسیقی) اندوه را می‌برد، و روزی در مجلس بعضی امرا حاضرشده مقارن این‌حال‌بربطی به نظر امیرگذرانیدند، از او پرسید این را خوب می‌دانی؟ گفت: آری من به این(عود و موسیقی) عادت دارم. (و ص ۵۴۱ ـ ۵۷۳)

❋ عبدالله ابن عمر بی پدر (در حماقت مشهور بوده و) در وضو دست‌ها را تا دوش می‌شست و **آب وضو در چشم می‌کرد** تا آبهای شور دیده او را بحمد الله کور کرد. (همان مدرک)

❋ در(بحار ج ۲۸ ص۳۸۴ و)کتاب ندیم الفرید آمده: عبدالله بن حارث به عبدالله بن عمر بی پدر گفت: ای عبدالله مگر مرا نمی‌شناسی؟ و این طریق(تکبر) را، میراث برده‌ای تو از دائی و جدت، و رو به قـوم کرد که **جدّ این عبدالله** که خطّاب است هیزم می‌کشید و گاهی شراب می‌فروخـت و دزدی کـرد

اَللَّهْوُ قُوتُ الْحَماقَةِ. {۹۳۷} بازیگری خوراک و نیرو دهندهٔ حماقت است. * اَلْهَوى داءٌ دَفينٌ. {۶۰۱} خواهش (نفسانی) بیماری‌ای است پنهان.

الْمُؤْمِنُ يَعافُ اللَّهْوَ وَ يَأْلَفُ الْجِدَّ. {۱۵۰۲} مؤمن، ناخوش می‌دارد لهو و بازی را، و الفت دارد با جدّ و کوشش.

عبدالمطّلب یک دست او را قطع کرد، و غرامت فرمود، **دائی این عبدالله** که قدامة ابن مظعون باشد شراب خورده بود(و به روح عمر ریده بود) و پدر این عبدالله حد از او گذرانید و باز رو به عبدالله کرد و گفت: آمدی و بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودی و روز دیگر اقاله کردی و از بیعت بیرون شدی، و به حَجّاج گفتی که زود فرا گیر بیعت مرا که شنیده‌ام از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که هرکه شب خواب کند و با امام زمان بیعت نکرده باشد از جملهٔ جاهلان است **(و ص ۳۸۵)**

*** و به این حیله مردم را به بیعت حجّاج درآوردی، و باطل را حقّ جلوه دادی ***

و با وجود آنکه صبح و شام در خدمت سیّد انام صلی‌الله‌علیه‌وآله به اعتقاد خود، استفادهٔ احکام حلال و حرام می‌نمودی، خواستی که زنت را طلاق دهی صیغهٔ آن را نمی‌دانستی.
چگونه اعتقاد و اعتماد و اعتبار باشد بر قول چنین ناپاک زاده‌ای ؟!!

* حمیدی از بزرگان سنیّان عمری، دویست و هشتاد و دو(۲۸۲) حدیث از عبدالله بن‌عمر حرامزاده در جامع خود نقل نموده است، بلی آن طبقه ضالّهٔ مضلّه را، راوی محدث و ناقلشان بهتر از این ناپاک زاده بی‌دین درکار نیست. **(الطرائف ج ۱ ص ۲۹۵)**

هرکه را مادر بود پاک، از ازل ۳۳۱ او نگیرد، دین این مشت دغل
دین احمد گیر و راه مرتضی گر همی خواهی که باشی با صفا
ورنه مردودیّ و، ملعون و، نگُون ۵۷۹ اوفتی در نار، چون ابلیس دون
تو نمی‌دانی امام خویش را ۸۹ بی شک افتادی تو از مادر خطا
بستر مادر تو را خود، پاک نیست ۱۲۶ گر تو را مردود گویم، باک نیست
من همی گویم، امام حق علیست در دو عالم بی شکی، او خود ولیّ ست

امام کاظم صلواة الله علیه فرمودند: به راستی که خدای عزّوجلّ در وقت هر نمازی که این مردم(سنیان عمری) می‌خوانند آنان را لعن می‌نماید. راوی گوید: عرض کردم فدایت شوم جهتش چیست؟ حضرت فرمودند:
*** به جهت انکار حق ما و تکذیب ولایت ما *** **(وسائل ج ۱ ص۱۲۴)**

(و ص ۸۰ ـ ۱۰۹ ـ ۱۲۳ ـ ۳۹۷ ـ ۵۰۶ ـ ۵۳۲)

باب سی و یکم

افعال و اعمال رئیس اهل ضلال و نفاق، معلّم ابلیس در حیله و مکر و شقاق گمراه کنندهٔ امّت، و ضایع نمایندهٔ ملّت وزیر و مشیر و سر دفتر عاصیان و یار و معاون بدترین منافقان عمروبن عاص بی اخلاص علیه اللّعنة و العذاب و النّیران.

یکی از **اصحاب عقبه** است که کمرکین به **قتل خاتم النّبییّن** صلی الله علیه و آله **و دشمنی امیرالمؤمنین** علیه السلام و به قمع و قطع ذریّهٔ سیّد المرسلین مستحکم بسته، آنچه لازمهٔ عداوت و شقاوت بود از او به عمل آمد و به هیچ نحو فوت و فرو گذاشتی ننموده و سنّیان بی دین و پیروان آن ملاعین از صحابهٔ کبارش می‌دانند ، و از طبقهٔ اخیارش می‌شمارند
و در علم و دانش فرید عصر و وحید دهرش می‌خوانند.

* در(تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۸۴ و)کتاب لوامع الانوار ذکر شده: عاص پدر عمرو به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت ابتر داد، و حضرت حق جلّ و علا این آیه (۳/ کوثر) را فرستاد **إنَّ شانئَکَ هُوَ الاَبْتَرُ**
یعنی: به درستی که دشمن تو (یعنی عاص بی اخلاص است) دنباله بریده و ابتر. (و باب ۶)

* نقلهٔ اخبار روایت کنند: چون معاویهٔ غاویه در قتال و جدال امیرالمؤمنین علیه السلام عازم و جازم شد و سر از اطاعت و انقیاد آن حضرت باز کشید، مقرّبان و ارکان دولتش همه متّفق الکلمه به او گفتند: این کار تمام نشود الا به معاونت عمروعاص که در مکر و حیله بی نظیر و ممتاز است، و گوی مسابقه در میدان فریب و تدلیس از تو ربوده، باید که نامه محبّت آمیزی به او قلمی نموده او را به معاونت وعدهٔ خود طلب نمایی **و معاویهٔ فاسق نامه‌ای به عمروعاص نوشته** تر و خشک چند بهم بافت که من خلیفهٔ عثمانم که جانشین رسول بوده و به ظلم و ستم کشته شد ، و امروز بر تو و بر جمیع مسلمانان واجب و لازم است که طلب خون خلیفهٔ مظلوم نمایند، و به گمان آنکه عمروعاص را بی رقم حکومت و ایالت ولایتی می‌توان فریب داد، در نامه به همین قدر اکتفا نمود. و چون نامه به عمروعاص رسید به موجب آنکه **کلوخ انداز را پاداش سنگ است،** پر و پوچی چند در جواب نوشت ، چنانچه او خود را خلیفهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته بود این خود را مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله خواند، و بعد از آن نوشت که امّا آنچه تو مرا به آن می‌خوانی که طوق اسلام از

گردن خود بیرون کنم و با تو در گمراهی شریک شوم، **کاری بزرگ است شمشیر بر روی علی** علیه‌السلام **کشیدن**، و پاره‌ای از مناقب آن حضرت علیه‌السلام را در آن مکتوب درج نمود، و در آخر نامه نوشت‌که با وجود این مراتب عظمی‌که حق تعالی به آن حضرت علیه‌السلام کرامت‌کرده، چگونه فریب تو بخوردکسی‌که او را از عقل و دین بهره باشد، و چرا بهشت را از دست دهد و به دوزخ راضی‌شود؟!!

برو این دام، بر مرغ دگر نه — که عنقا را، بلند است آشیانه

و چون نوشتهٔ او به معاویه رسید، باز نامه ای دیگربه عمروعاص فرستاد و این بارنیز مزخرفات چند ذکر نمود و مال و اموال براو عرض کرد، این مرتبه نیز ابا و امتناع نمود، **نوبت سوم حکومت و امارت مصر را بر او عرض نمود،** متردد خاطر شد گاهی ارادهٔ خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌نمود و گاهی محبّت و حکومت مصر او را بجانب معاویهٔ منزل هاویه می‌کشید

و چون وردان غلام او از این معنی مطّلع شد، گفت: (وص ۴۵۰)

تو را معاویه به دنیا می‌فریبد و آن چیزی است که با کسی وفا نکرده و بقا ندارد.

گنج بقا نیست در این خاکدان — ۴۲۵ — مغز وفا نیست در این استخوان

آنچه در این مائدهٔ خرگهیست — کاسهٔ آلوده و، دست تهی است

هرکه از او خورد دهانش بسوخت — و آنکه از او گفت، زبانش بسوخت

و با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام **آخرت است و آن نعیم جاودان است** که آخر و انتها ندارد

و تولّد او در اندرون کعبه بود و فضل و مناقب او از حد و حصر افزون است.

سجود خانهٔ کعبه، از آن شد بر همه واجب

که آنجا در وجود آمد، علیّ ابن ابیطالب

بهشت از رأی او حاصل،حدیث از قول او صادق — ۵۰۲ ـ ۵۹۱

عمل بی‌حبّ او باطل، زبان بی مدح او کاذب

و پسرش عبدالله نیز بر آن واقف شده نصیحتی چند پدر را کرد

امّا از محبّت دنیا چشم دلش کور و گوش جانش کر شده بود.

تَرْکُ الشَّهَواتِ أَفْضَلُ عِبادَةٍ وَ أَجْمَلُ عادَةٍ. {۴۵۲۷} واگذاشتن خواهش‌ها(ی نفس) برترین عبادتی است و زیباتر عادتی.

قال علی علیه‌السلام: تَرْکُ الذَّنْبِ شَدیدٌ وَ أَشَدُّ مِنْهُ تَرْکُ الْجَنَّةِ. {۴۵۲۱} ترک گناه (بر نفس) سخت است و سخت‌تر از آن ترک بهشت است

۴۳ با سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ ۵۳

تا آخر، **دنیا را بر آخرت اختیار کرد** رفتن شام را مصمّم شد، و عبدالله پسرش در رفاقت با پدر ابا نموده، عمروعاص گفت: تو در این سفر با من شرایط موافقت به عمل آور **به ارادۀ اطاعت پدر نه به قصد آنکه با علی** عليه‌السلام **مقاتله کنی،** و بعد از آن اختیار تو راست خواهی به نزد معاویه باش والاّ به هر جا که خواهی برو و با هر دو پسر که عبدالله و محمّد است با وردان غلام از فلسطین بیرون آمده راه خدمت معاویه که **شاه راه جهنّم** بود پیش گرفت.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی به ترکستان است

چون بر سر دو راهی که به عراق و شام می‌رود رسید باز وردان و عبدالله پیش آمده و گفتند: **هشیار شو و چشم دل را بگشای** که این طریق عراق است که سالک آن به نعیم دارالقرار می‌رسد، و این راه شام است که رونده آن سزاوار نار جحیم و عذاب الیم می‌گردد و از تاریکی چاه ویل خلاص و نجات ندارد، و ببین که کدام را اختیار می‌کنی؟!!
و هر چند عبدالله و وردان به راه آخرتش خواندند، نفس و شیطان به طرف دنیایش می‌کشیدند عاقبت ابلیس مسلط بر او شد، او را راهی شام ساخته به او گفت:

*** ره این است ای برادر تا جهنّم ***

و چون عمروعاص به دمشق رسید و قِران نحسین واقع شد، معاویه پلید جهت هر یک تحفه و هدایا فرستاد، عبدالله عمرو عاص حصّه و رسد خود را رد نمود و پیغام به معاویه فرستاد که مال فقرا و مستحقّین اهل اسلام ملک تو نیست که انعام توانی کرد.(**الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۶۶ ـ ۶۷ ـ ۱۱۵**)

*درکشف الغمّه مسطور است : عبدالله عمروعاص به موجب **کُلُّشیءٍ یَرْجِعُ اِلیٰ اَصْلِه**
در روز صفّین یار و معاون معاویه منزل هاویه بود.

و از جانب معاویه به میدان آمده با عسکر حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام محاربه نمود و هم نشینی و مصاحبت پدر بر او اثر کرد، چنانچه مولای مؤمنان فرمودند:

فَلا تَصْحَبْ اَخَا الْجاهِلُ فَاِیّاکَ وَ اِیّاهُ فَکَمْ مِنْ جاهِلٍ اَرْدیٰ حَکیماً حینَ آخاهُ

*روایت است: چون عمروعاص در شام قرارگرفت، هر چند معاویه به مکر و حیله می‌خواست

که بی حکومت و ایالت مصر، او را به بیعت خود در آورد، عمروعاص فریب او را نخورد تا ایالت مصر را نگرفت، چنانچه یکی از شعرا اشاره به آن نموده:

مَن ذا بِدُنْیا یَبْعُهُ قَدْ خَسِراً   بِمُلْک مصْر انْ اُصابَ ظَفَراً

یعنی: هرکس که **دین به دنیا بفروشد به درستی که زیان کرده** است هر چند حاکم مصر شود و به این مراد و آرزو برسد، و آن ملعون که اوّل بار جواب نامه معاویه را نوشت در وقتی که او را از فلسطین طلب می‌نمود، آن مقدار آیات و احادیث درمنقبت شاه ولایت علیه السلام درج نمود که معاویه و اصحابش از اطاعت و بیعت او مأیوس شدند، و آخر و عاقبت کار عمروعاص به جایی رسید که **مصحف مجید را پاره پاره کرد و بر سر نیزه‌ها بست** و اهل طغیان و عصیان را به این عمل فریب داد، تا دست از جنگ کشیدند و به حکمین راضی شدند **(وص۳۰۹)** و در خون چندین هزار نفر شریک شد و بر امام زمان علیه السلام خروج نمود، و آنچه لازمه عداوت بود به عمل آورد و در جلب رضای خاطر معاویه پلید هیچگونه کوتاهی نکرد.

چنانچه روزی جهت خوشنودی خاطر آن ملعون آهنگ محاربه امیرالمؤمنین علیه السلام نمود چون نزدیک رسید، تاب صولت و هیبت آن حضرت نیاورده، روی به گریز نهاد و به سنان نیزهٔ آن حضرت از اسب غلطید، و چون دید او را خلاصی و نجات از این ورطه ممکن نیست و کشته می‌شود فوراً به عملی که شیطان را به حیرت انداخت که **کشف عورت** باشد حیله کرد و آن حضرت روی مبارک به طرف دیگر گردانید، و او ترسان و لرزان خود را از معرکه دلیران بیرون انداخت، و چون چشم ناپاک معاویه بر او افتاد گفت:

مرحبا که نیک مکری بر آب زدی و بر عمرو خنده زد، و عمرو گفت: مخند که اگر به آن طریق که من آن شیر بیشهٔ دلیری و شجاعت را دیدم تو می‌دیدی، الحال زهره‌ات پاره پاره شده اطفال و بازماندگانت یتیم و اسیر شده بودند، و مالها به تاراج رفته بود.

معاویه گفت: حق است، ولیکن هرگاه من تو را ببینم این قضیّه بیادم خواهد آمد و خواهم **خندید** گفت: این رسوایی سهل و آسان است، امّا از فضیحت و رسوایی که در عقب است

*** بترس که در روز قیامت برای ما و تو آماده و مهیّا شده است ***

قالَ عَلیٌّ علیه السلام: اَلسُّکُوتُ عَلَی الأَحْمَقِ أَفْضَلُ جَوابِهِ. {۱۱۶۰} بالاترین پاسخ برای ابله خاموشی است.

ثَلاثٌ هُنَّ شَیْنُ الدِّینِ: الْفُجُورُ وَ الْغَدْرُ وَ الْخِیانَةُ. {۴۶۷۷} سه صفت اند که عیب دین اند: فجور(و ارتکاب گناهان) و بی‌وفائی و خیانت کردن.

(فهرست شغال ۱۱۴ ـ ۱۲۴ ـ ۱۶۱ ـ ۲۸۳ ـ ۳۹۲ ـ ۵۷۵)

قال علیٌ علیه السلام : آفةُ القُوىٰ استضعافُ الْخَصْمِ { ۳۹۳۹ } آفت صاحب قوّت و توانائی، ضعیف شمردن دشمن است.

و مولای مؤمنان در غفلت آن منافقان فرمودند:

یـا مَـنْ بِـدُنْیا اشْـتَغَلْ — قَـدْ غَـرَّهُ طُـولُ الاَمَـلْ

وَ الْمَـوْتُ یَـاتی بَغْـتَةً — اَلْقَبْرُ صَـنْدُوقُ العَمَـلْ

وَ لَـمْ تَـزَلْ مِـنْ غَفْـلَةٍ — حَتّیٰ دَنیٰ مِنْکَ الاَجَـلْ

ای غرّه به شغل دنیا و ، طول امـل ۴۲۶ کارت ز اجل فتد، به صندوق عمل

پیوسته فرو رفته ز غفلت به وصل — تا آنکه رسد بر سر تو، تیـغ اجـل

و بُشْر بن ارطاة نیز بر عمروعاص خنده می‌زد و از آن عمل او را سرزنش می‌نمود تا آنکه روزی آهنگ محاربه نمود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیزه از او رد گردانید و او سپر را انداخته مانند سگها گریخت، و هر چند از هر طرف فریاد بر آمد که یا امیرالمؤمنین آن بُشر است از کشتن آن تغافل مکن، آن حضرت علیه السلام فرمودند:لعنت خدای بر او و بر معاویه باد، و مترجم دیوانی که منسوب است به آن حضرت، کلامی که در آن حال فرموده اند در رشته نظم کشیده:

آن شیر دلـم کـه از کـسی نگریـزم ۳۰۶ درکشتن دشمنان چـو خنجـر تیـزم

هرگزنروم، ازپی خصمی‌که‌گریخت — عارست مرا، که خـون عـاجز ریـزم

و بعد از آن **اکثر دلیران و مبارزان شام عمداً شلوار نمی‌پوشیدند** که اگر مغلوب شوند برای فرار از جنگ به آن امر قبیح اقدام نمایند، و چون آن فعل شنیع در میان لشگر معاویه پلید شیوع یافت، جوانی از کوفیان رو به میدان نهاده بیتی چند به این مضمون خواند:اهل شام چه بد مردمی اند که **عمداً شلوار نمی‌پوشند** و هر روز یکی از شما **به برهنه کردن عورت، شمشیر را از خود دور می‌کنند،** و از شماها بی شرم تر معاویه پلید است که بر عمل شما می خندد و الحال که این‌کار را شِعار خودکردید بر شما کار آسان شد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص۴۸۷ و ۴۸۸)**

و کردار زشت عمروعاص لعنة الله علیه زیاده از آن است که به حد و حصر درآید.

لهذا تفصیل افعال آن ابلیس در این باب ذکر نشده، و به این قدر در معرفی او اکتفا گردید.

۱۱۴ ـ ۲۷۰

بیشهٔ قلبـت چـو شـد جولانگـه شـیر خـدا ۱۲۴ بی‌گمان دور از حریم آن شغالان‌می‌شوند

با تـولّی و تبـرّی،دین تـو کامل مـی‌شـود — کفّهٔ اعمال تو با ایـن دو،میـزان مـی‌شـوند

کسی را که شیطان بود مُرشدش ۳۰۰ جهنّم شود منزل و، موردش

عداوت به حیدر ز نا پاکی است ۱۱۰ نه، بالله اینها ز بی باکیست

خصیم شه اولیا در جحیم ۳۶۱ گرفتار سود است و، رنج مقیم

ز عُمّال دوزخ نیابد خلاص اگر ابن هند است، اگرعمروعاص

نی عجب گر دور پیغمبر فلان است و فلان با طمع در جانشینی‌اش مسلمان می‌شوند

گول ظاهر را مخور، جمعی از این قرآنیان ۳۰۹ تا زنند آن را به نیزه، اهل قرآن می‌شوند

(لعنیهٔ خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنْ، اَلظّالِمَیْنِ الطّاغِیَیْنِ الْباغِیَیْنِ، اَلْکافِرَیْنِ الْخَبیثَیْنِ النَّحْسَیْنِ النَّجِسَیْنِ اَلسّاحِرَیْنِ الْکاذِبَیْنِ الْمَجْنُونَیْنِ، اَلْمَحْرُومَیْنِ مِنْ ثَوابِ یَومِ الْوَعدِ وَ الْوَعیدِ عَذَّبَهُمَا اللهُ فِی الْعَذابِ اْلاَلیمِ الشَّدید

اَعْنی سَعْداً وَ سَعیدَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَیْهِما ۱۴

(۱ ـ سعد وقاص ۲ ـ سعید بن عاص برادر عمروعاص)

(امام صادق علیه‌السلام فرمودند)

* إنَّ الإمامَ إذا شاءَ أنْ یَعْلَمَ عُلِّمَ = امام هرگاه خواهد بداند، بداند*

اَیُّ إمامٍ لا یَعلَمُ ما یُصیبُهُ وَ إلَی ما یَصیرُ، فَلَیْسَ ذلِکَ بِحُجَّةٍ للهِ عَلیٰ خَلْقه

هر امامی که نداند چه به سرش می‌آید(از خیر و شرّ و بلا و عافیت) و بسوی چه می‌رود (ازمرگ و شهادت) او حجّت خدا بر خلقتش نیست.

(اصول کافی باب ۱۰۴) * (اصول کافی ـ باب ۱۰۵)

قال علیٌ علیه‌السلام: آفَةُ الشُّجاعِ إضاعَةُ الْحَزْمِ {۳۹۳۸} آفت شجاع، ضایع کردنِ دور اندیشی است.

وص ۶۳

۴۵۱ ـ ۵۱۰ ـ ۵۷۴

باب سی و دوم

مجملی از مطاعن فرعون امّت، و خراب کننده دین و ملّت

و رواج دهنده ظلم و بدعت، و راهنما و پیشرو منافقان

بانی سقیفهٔ ثانی معاویة بن ابی سفیان علیه اللّعنة و العذاب

آیات و روایاتی در لعن و کفر معاویه و پدرش و پسرش

❋درکتاب احسن الکبار آمده: معاویه، مادّه سگی را گویند که در مقابل سگ دیگر بانگ کند.

و معاویه یکی از **اصحاب عقبه** است. (قاموس المحیط ج ۴ ص ۳۷۰)

و سنیّان اهل شقاق و نفاق او را خال(دایی) و کاتب وحی و از صحابهٔ کبارش می‌دانند و مع هذا آیات و احادیث و اخباری که دلالت بر لعن او می‌کند درکتب خود نقل می‌نمایند.

❋ از آیات دالّه بر آنکه **لعن معاویه** واجب است و در آن شبهه‌ای نیست،این آیهٔ (۱۸/هود) است:

اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ، زیرا معاویه غاصب و ظالم بود در حق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله .

❋و دیگر از مفاهیم آیاتی که دلالت بر لعن معاویه می‌کند این آیه (۱۸ / هود) است:

وَ یَقُولُ الاَشْهادُ هؤلاءِ الَّذینَ کَذَبوا عَلیٰ رَبِّهِمْ اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ

چه او مفتری بود و کاذب به دعوی امامت و خلافت

❋و دیگر از آیات شاهد بر لعن او آیه (۵۹/ نساء) است:

اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اوُلِی الاَمْرِ مِنْکُمْ زیرا به یقین در این آیهٔ وافی درایه **اوُلُوا الاَمْر، امیرالمؤمنین و ذرّیهٔ طیّبین اوست**علیهم السلام ، به حکم خدا و به اعتقاد شیعه.

❋ و به اعتقاد سنیان ناصبی هر پادشاه و امیری‌که در دنیا بوده و بعد از این خواهد بود اگرچه کافر و ظالم و فاسق باشد اولوا الامر می‌دانند، و این احکام را ساختند از برای تغییر شریعت و آنکه ظلم و بدعتها و معایب ظالمانهٔ خلفاء ثلاثهٔ شیطان و معاویه خبیث و یزید پلید و امثال این ظالمین لعنة الله علیهم را بپوشانند. (و ص ۱۰ ـ ۳۰ـ ۱۱۶ ـ ۲۴۶ ـ ۴۱۹)

و بدان‌که اولوا الامرعطف است بر**الله** و بر **رسول**، پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجب است اطاعت (اولوا الامر) نیز همانگونه بدون چون و چرا واجب باشد، وکسی‌که خلاف آن کند کافرباشد

و مستحقّ لعنت گردد، و یقین که خدا و رسول به ظلم و طغیان پادشاهان ظالم راضی نیستند و اگر چنانچه به ظلم و فسق آنان راضی می‌بود پس چرا امرای عاصی و طاغی را مثل فرعون و نمرود و شداد و قوم ثمود و عاد را چنانچه در قرآن مجید ذکر آنان شده هلاک می‌ساختند؟ پس به این آیه درست و قطعی شد که اولوالامر بغیر از امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین اوعليهم‌السلام که در علم خداوند مبرا از لوث ذنوب و عیوب هستند، دیگری نمی‌تواند باشد.

و معاویه مخالفت حضرت علی عليه‌السلام کرده، کافر و مستحقّ لعن و دوری از رحمت است.

❁ ایضاً حقتعالی فرموده: **وَ كَذالِكَ زُيِّنَ لِفِرعَونَ سُوءُ عَمَلِه وَ صُدَّ عَنِ السَّبيلِ**(۳۷/مؤمن) و جای دیگری فرموده: **وَ اَضَلَّ فِرعَونُ قَومَهُ وَ ما هَدىٰ** (۷۹/طه) و به موجب این دو آیه معاویه خبیث، به جهت ادعای ظالمانه و کاذبی‌که در امامت و خلافت نموده مستحقّ لعنت شده و در اینجا لطیفه‌ای دیگر هست که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: **(و باب ۴۶)**

مُعاوِيَةُ فِرعَونَ هذه الأُمَّةِ و او را فرعون این امّت خوانده است و بنابر مفهوم این دو آیه مستحقّ و سزاوار لعنت است. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۵۴) ❁ (کامل بهائی ص ۵۵۸ و ۵۵۹)**

و آنچه درظلم و ستم از معاویه و بنی اُمیهٔ طاغیهٔ باغیه به حضرت سیّد اوصیا و ذریّه طیّبین اوعليهم‌السلام رسید، **از فرعون هزار یک آن نسبت به حضرت موسی** عليه‌السلام **و بنی اسرائیل نیامـد.** چنانچـه شخصی از **حضرت امام زین‌العابدین** عليه‌السلام پرسید که چه حال داری یَـابْنَ رَسُـول الله؟ **فرمـود:** آن حال دارم که بنی اسرائیل از فراعنه داشتند که **فرزندان ایشان را ذبح می‌کردند و زنان آن قوم را به خدمت و کار اجبار می‌کردند.** **(همان مدرک)** **(و ص ۱۰۸ ـ ۲۵۲ ـ ۴۵۵)**

❁ و آیاتی که دلالت بر لعن معاویه می‌کند در قرآن مجید بسیار واقع شده، اگرکسی ذوق مطالعه آن داشته باشد به کتاب (**آیات البرائة:تفسیر و تأویل بیش از پانصد آیه دربارهٔ کفار و منافقین و دشمنان امیرالمؤمنین و ائمه معصومین تألیف: سید باقر محمدی نسب و**)کاشف الحق و دیگرکتب اصحاب رجوع نماید

❁ امّا آن احادیث و روایاتی که دلالت بر لعن معاویه می‌کند، اوّل آنکه به موجب حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله که **اَلْكَذّابُ لا اُمَّتی،** معاویهٔ کذّاب افترا و بهتان به حضرت سیّد انس و جان نمود.

❁ ابن ابی الحدید ملعون از علمای طبقه ضالّه (**در شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۲**) گفته:

چون معاویه از عراق به شام برگشت بر منبر رفته**[به دروغ]** گفت: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من گفته بود

لعن ما باشد جواب لعن‌ها

پاسخ زخم زبان و طعن‌ها

که زود باشد که تو بعد از من مرتکب امر خلافت شوی در آن وقت زمین مقدسهٔ مدینه یا شام را اختیار کن و من شام را اختیار کردم و روز دیگر منبر رفته (جهت گول زدن مردم) کاغذی در دست داشت و بر آنجا نوشته بود: این کتابتی است از امیرالفاسقین معاویه که صاحب وحی الهی است، نوشته آن خدایی که محمّد را به پیغمبری مبعوث ساخته، و او چون امّی بود و خواندن و نوشتن نمی‌دانست، اختیار نمود خداوند مرا از خویشان او که چون بر او وحی نازل می‌شد من می‌نوشتم، **و او نمی‌دانست که من چه می‌نویسم** پس کسی در میان او و خدا واسطه نبود به غیر از من.

لعن، اعلان برائت از عدوست   بغض تاریخ است و اندر گلوست

❋ دیگر از احادیثی که دلالت بر لعن معاویه می‌کند آنکه حضرت رسالت پناه ﷺ فرمودند:

❋ مَنْ اَعانَ عَلیٰ قَتلِ امْرِءٍ مُسلِمٍ وَ لَوْ بِشَطْرِ كَلَمَةٍ لَقَى اللهُ يَومَ الْقِيٰمَةِ ❋

مَكْتُوباً عَلیٰ جَبْهَتِه آيِسٌ مِنْ رَحمَتِه. (امالی طوسی ص ۱۹۸) ❋ (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۵۷)

یعنی: کسی‌که اعانت و یاری نماید برکشتن مسلمانی اگر چه از جزء کلمه‌ای باشد، ملاقات خواهد کرد خدایتعالی را روز قیامت، و در پیشانی او نقش باشد که این از رحمت الهی نا امید است و یک فرد را هرگاه در کشتن او اعانت نمایند عذاب یأس از رحمت الهی سرنوشت خود بیند. پس بر پیشانی معاویه، آیا غیر از یأس چه نوشته خواهد بود، و دیگر او را چه امید تواند بود؟!!

❋ حکایت: درکتاب احسن الکبار از عبدالله نیشابوری روایت است: مرا با حمید بن قحطبهٔ طوسی کاری بود، به دیدن او رفتم در روز ماه مبارک رمضان، دیدم که او چیزی می خورد!!!.گفتم: در تو اثر مرضی نمی‌بینم و در سفر نیستی، روزه خوردن تو از چیست؟ (وص۳۸۲)

(سنیان می گویند اگر عمداً روزه را بخورد کفاره ندارد – و ص ۵۷۰)

شروع به گریه کرد و گفت: یا عبدالله **من از رحمت خدا مأیوس گشته‌ام،** و می‌دانم کـه روزه و نماز من عبث است و من مخلّد در نار و به عذاب منتقم جبّار گرفتار خواهم بود، زیرا در وقتی کـه **هارون الرّشید لعنة الله علیه** به طوس رسید، شبی مرا بخواند چون نزد او آمدم **شمشیری** دیدم در پیش وی بنهاده گفت: اطاعت تو، امیرالفاسقین هارون را تا چه مرتبه است؟ (وص۴۸۶)

گفتم: **به نفس و مال،** مرا باز گردانید، چون به خانه رسیدم باز خادمی آمد که تو را می‌خواند من ترسان و لرزان رفتم، چون مرا دید باز به همان طریق پرسید، گفتم: **به نفس و مال و زن و فرزند،** تبسّمی کرد و مرا رخصت داد، چون به خانه رسیدم، باز مرا طلب نمود.

چون مرا دید نیز همان سخن را اعاده نمود، گفتم: **به نفس و مال و زن و فرزند و دین و ایمان** بخندید و آن شمشیر را به دست من داد، و گفت: با این خادم برو و هر چه وی گوید چنان کن. آن ملعون مرا به خانه‌ای برد که در میان سرا، چاهی بود عمیق و درآن خانه سه در بسته بود، درها را گشود، و در هرخانه‌ای **بیست تن از اولاد علی و فاطمه**علیهما السلام **بودند از پیر و کهل و جوان** یک یک را می آورد که گردن بزن و در این چاه انداز، چون سه تن مانده بود پیری سر بر آورد به من گفت: ای رو سیاه شقی، شرم نداری که این جمیع از خاندان رسالت و نبوتند

*** فردای قیامت جواب خدا و مصطفی و مرتضی و فاطمه ***

*** و حسن و حسین**علیهما السلام **را چه خواهی گفت؟***

من از آن سخن بر خود لرزیدم چنانچه شمشیر از دستم بیفتاد، و آن **خادم** گفت: در فرمان امیرالمؤمنین هارون عاصی شدی؟ من از خوف، کار آن سه تن دیگر را نیز بساختم. ای عبدالله چون حال من این باشد مرا نماز و روزه چه سود؟ به غیر از آنکه در جهنّم اَبَدُ الابِدین باید بود، چه علاج؟ **(بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۷۶)**

***** دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت بر لعن معاویه و امثال او می‌کند، حدیثی است که احمد حنبل انگل در مسند خود ذکر نموده، حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند:

*** لَوِ اجْتَمَعَ النّاسُ عَلیٰ حُبِّ عَلِیِّ بن اَبیطالب لَمٰا خَلَقَ اللهُ النّار***

اگرجمع میشدند مردمان بر محبّت علی بن ابیطالب علیه السلام**، حق سبحانه و تعالی دوزخ را خلق نمیکرد**

(مناقب خوارزمی ص ۶۷) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۵۹) * (و ص۶ ـ ۲۴ همین کتاب علیه السلام **)**

به دوستیِ تو، گر خلق جـمع گشـتندی　۴۹۰　به روز حشر، نبودی غم سؤال و جواب

و این دلیلی است واضح که دشمنان حضرت امیرعلیه السلام در دوزخ خواهند بود، و دوستان او در بهشت و آن حضرت را دشمن بدتر از معاویه ملعون نبود، **و آن محنت و المی که آن حضرت از معاویه و بنی اُمیّهٔ باغیه لعنة الله علیهم کشید در حین حیات و در حال ممات، از هیچ کس و هیچ طایفه‌ای نکشید،** و جمعی که خلقت آتش جهنم جهت آنان شده باشد سزاوار لعن و عذاب و دوری از رحمت پروردگارند.**(همان مدرک) * (و ص ۲۵۲)**

❋ از احادیث دالّه بر این مطلب حدیثی است که موفق ابن احمد ابن مکّی بی دین از علمای آن طبقهٔ ضالّه به اسناد خود از سلمان فارسی علیه السلام نقل کرده که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

عَلَیکُم بِعَلیٍّ ابن اَبیطالب فَاِنَّهُ مَولیٰکُمْ فَاَحَبُّوه، وَ کَبیرَکُمْ فَاتَّبَعُوهُ وَ عالِمَکُمْ فَاَلْزِمُوهُ وَ قایِدَکُمْ اِلَی الجَنَّةِ فَعَزِّزُوهُ، وَ إذا دَعاکُمْ فَاَجیبُوهُ، وَ إذا اَمَرَکُمْ فَاَطیعُوهُ، فَاَحَبُّوهُ بِحُبّی وَ اَکْرَمُوهُ بِکِرامَتی ما قُلْتُ لَکُمْ فی عَلِیّ إلاّ بِما اَمَرَنی رَبّی جَلَّتْ عَظَمَتَهُ

یعنی: بر شماست ای امّت من که از حال علیّ ابن ابیطالب و فضل و کمال و قُرب و منزلت او غافل نشوید، به درستی که او **مولای شماست،** پس باید که او را دوست دارید و بزرگ شماست باید که تابع او شوید، **داناترین شماست** بایدکه ملازم او باشید، و از او مسائل فرا گیرید، و اوست که شما را می‌کشاند و می‌برد به جانب بهشت، پس او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و بطلبد اجابت کنید، و چون شما را به چیزی و کاری راه نماید **فرمان برداری او نمائید،** و باید که او را دوست دارید به سبب دوستی من، و او را عزیز و مکرّم دارید به جهت عزّت و کرامت من **وآنچه من‌گفتم به شما در شأن علیّ علیه السلام، نگفته‌ام الاّ به آنچه پروردگار من مرا امر نموده جلّت عظمته.** و هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نصّی درشأن آن حضرت واقع شده باشد هرکه کتمان کند و مناقب آن حضرت علیه السلام را بپوشاند، بیزاری و تبرا از چنین شخصی واجب است و لعن کردن تابعان او لازم. (مناقب خوارزمی ص ۳۱۶)

هرکه محروم از سرخوان بگذرد در بیابان، زحمت بی حد برد

❋ نیز از احادیث و روایاتی که صریح است بر لعن معاویه آنکه، در کتاب کامل بهائی آمده: حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنی وَ مَنْ سَبَّنی فَقَدْ سَبَّ اللهَ وَ مَنْ سَبَّ اللهَ اَکَبَّهُ اللهُ عَلی مَنْخَریه فی النّارِ

❋ هرکه سبّ و شتم علیّ کند، پس به تحقیق که مرا سبّ کرده است ❋

❋ و هرکه سبّ من کند پس به تحقیق خدایتعالی را سبّ کرده است ❋

و هرکه حقتعالی را سبّ نماید،خدایتعالی او را به بینی و صورت درآتش سرنگون نماید.

(معاویه لعنة الله علیه بانی سب امیرالمومنین علیه السلام بر منبرها) ❋ (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۴۳)

(فلته) ۱۳۷ و ۴۱۲ و باب ۴۳

*درکتاب احسن الکبار(وکامل بهائی ص ۵۵۷) آمده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْمُعاوِیَةَ وَ مَروانَ وَ آلِهِما وَ اَولادِ اَولادِهِما کَما قالَ نُوحٍ وَ لایَلِدوا إلاّ فاجِراً کَفّاراً

(سوره نوح آیه ۲۷)

* نیز حمیدی در جمع بین الصّحیحین آورده: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی به عمّار یاسرگفتند: **یا عَمّارُ یَقتُلَکَ الْفِئَةُ الباغِیَة،** ای عمّار خواهند کشت تو را گروه گمراه گشتهٔ از دین برگشته.

(الطرائف ج ۲ ص۲۱۸ از جمع بین الصحیحین)　　(وص ۱۰۸ ـ ۳۱۴ ـ ۳۶۲)

و هرگاه پیغمبر خدا گروهی را گمراه خواند، یقین که آنان مستوجب لعن و طعن خواهند بود و مطابق کلام معجزنظام سیّدکاینات صلی الله علیه و آله درجنگ صفّین، عمّار در رکاب ظفر انتساب شاه ولایت پناه بود و به **درجهٔ شهادت فایز**گشت، در وقتی که اراده رفتن به میدان نمود گفت:

*** اَنَا اَوَّلَ مَخاصِمِ یَومِ الْقِیٰمَةِ بَیْنَ یَدَیَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ***

یعنی: من اوّل کسی‌ام که در روز قیامت به خصومت و دشمنی معاویه قَدْ راست خواهم‌کرد در پیش خدایتعالی، و بداحال کسی که عمّار شهید خصم او باشد. **(کامل بهائی ج۲ ص۵۸۰)**

و در آنروز **عمّار** علیه السلام **هفتاد و چهار ساله بود** و ضعیف و نحیف شده، و مع هذا شجاعت و دلیری از او به ظهور آمده که از جوانان شجاع نیامد، و این مضمون را تکرار می‌نمود:

تیغی است به دست من،که چون افرازی　　چــون پنجـهٔ مــن کنــد بــه ســرها بــازی

بــا مرکــب کنــد حریــف مــن دمســازی　　غـــم را بزدایـــد، از دل و مَـــرد غـــازی

و چون عمّار **به درجهٔ شهادت فایز شد** حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عمّار یاسر را بهشت واجب شد و قاتل او البتّه به دوزخ خواهد بود، و آن حضرت متوجه تجهیز او گردید و بر عمّار نماز گزارده به دست همایون خویش او را در خاک سپرد

خوش دمی کز بهر یار نازنین میرد کـسی　۲۱۸　چون بباید مُرد،باری این چنین میردکسی

چون شهیدعشق را درکوی‌خود جامی‌دهد　　جای آن دارد که بهرآن علیّ میـرد کـسی

و چون خبر شهادت او به لشکر نکبت اثر معاویه رسید، جمعی از متابعان او زبان طعن بر معاویه گشودند که از قرار فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ، **گروه گمراه باید ما باشیم.**

عمروعاص پلید گفت: **آن کسی که او را به جنگ آورده او را کشته**

لعن، یعنی مرگ بر کفر و نفاق
آنکه در اُمّت فکند این انشقاق

و آن طبقهٔ ضالّه این سخن را از او قبول نمودند، پس بنابراین استدلال شیطانی و غلط باید که **حمزه و جعفر طیّار را حضرت سیّد کاینات ﷺ کشته باشد.** (نهج الحق و کشف الصدق ص ۳۰۶)

چو شنیدیم، ما ز قول رسول — که بگفت این سخن، بزوج بتول
گفت عمّار پس همایونست — قاتل او، بدانکه ملعونست
این زمان کشته شد، چه چاره‌کنیم؟ — دل، در این رنج و درد پاره کنیم
همه تیغ و سپر بیفکندند — خُود و، مغفر ز سر بیفکندند
عمرو عاص، این‌حدیث چون بشنید — بجز از مکر، هیچ چاره‌ای ندید
گفت: ظنّ شما خطاست چنین — این همه گفتگو چراست چنین؟
آنکه صد ساله را به حرب آرد — بیشکی زود کشته انگارد
پس، علیّ بود قاتل عمّار — نیست بر ما ملامتی زین کار
جمله، راضی شدند و بشنیدند — رونق ظلم خود، در این دیدند

❁ **حکایت:** درکتاب غرر الفواید مسطور است: چون **عدی ابن حاتم** بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جهت کاری نزد معاویه پلید آمد، معاویه بر سبیل شماتت از او پرسید که پسران تو که **طریف و طرافه** نام داشتند چه شدند؟ عدی گفت: با علی ابن ابیطالب علیه‌السلام کشته شدند. معاویه گفت: پسر ابیطالب علیه‌السلام با تو انصاف نورزید که پسران خود را به سلامت داشت و پسران تو را به کشتن داد. عدی گفت: من با او انصاف نورزیدم‌که او شهید شد و به بهشت رفت و من درقید زندگی‌ام. (المحاسن و المساوی ص ۴۶) ❁ (سفینة البحار ج ۳ ص ۴۳۱)

❁ یا امیرالمؤمنین ❁

دور از حریم کوی تو، شرمنده مانده‌ام — شرمنده مانده‌ام، که چرا زنده مانده‌ام

❁ (کامل بهائی ص ۶۰۲) و (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۶ ص ۲۸۹ و) نیز مأمونی بی‌دین که از علماء طبقه سنیّان ضالّه است در یکی از تصانیف خود آورده:

رسول الله ﷺ در هفت موضع معاویه را لعن کرده، روزی که از مدینه اوّل بار بیرون رفت وَ یَومَ الْعسیر یعنی روزی که به جنگ بدر می‌رفتند، و روز احد و روز احزاب و روزی که هَدی (قربانی) را منع کردند که به محلّ خود رسد و به صلح قرار شد، و روز غَطَفان، و روز عقبه

لعن، یعنی یک عبادت یک دعا
بر علیه دشمن دین خدا
وص ۸۱ ـ ۴۳۱

و امام حسن علیه‌السلام روزی این هفت موطن لعن را بر معاویه ملعون شمرد، و یاد آوری نمود.

❋ دیگر از اخباری که صریح است بر اینکه معاویه، ملعون ازل و ابد است آنکه صاحب مصابیح که از علمای سنیّان ناپاک است روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

تَطَّلِعُ عَلَیکُمْ رَجُلٌ مِنْ اَهلِ النّارِ مردی همین ساعت پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از لحظه‌ای معاویه پلید پیدا شد. **(نهج الحق و کشف الصدق ص ۳۱۰)**

❋ در بضاعة الایمان از عبدالله ابن عمر بی پدر نقل است که گفت: روزی نزد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که آن حضرت فرمودند: **هرکس اوّل از این راه آید او کسی است که بـرخلاف سنّت و ملّت من می‌رود**، و چون آن حضرت این سخن گفت، من ترسیدم که مبادا پدر من باشد ازجهت آنکه وقتی‌که از خانه بیرون می‌آمدم پدرم عمرجامه‌ای می‌پوشـیدکه نـزد رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آید، **ناگاه معاویه خبیث از در بیامد.** **(وص ۱۴۰)**

عبدالله را در باب پدرش مظنّه عُجبی بوده، شک نیست که پدر را پسر بهتر از دیگران شناسد.

❋ نیز در آن کتاب از ابن مسعود روایت است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

❋ لِکُلِّ شَیءٍ آفَةٌ وَ آفَةُ هذَا الدِّینِ بَنُوا اُمَیَّة ❋

هرچیزی را آفتی است و آفت این‌دین بنی‌اُمیّه‌اند. **(و ص ۲۱۶ ـ ۲۹۷)**

❋ درکتاب مصابیح ذکر شده: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **یَمُوتُ مُعاوِیَةِ عَلیٰ غَیرِ مِلَّتی** یعنی: معاویه به دین و ملّت من نخواهد مرد، و شکّ نیست که هرگاه به دین و ملّـت آن حـضرت نمیرد کافر خواهد مرد، و کافر سزاوار لعن است. **(الغدیر ج ۱۰ ص ۱۴۱)**

❋**(بحار ج ۳۳ ص ۲۱۶)** دیگر احمد ابن حسن بیهقی بی‌دین که از دانشمندان سنیان اهل بدعت است درکتاب فضایل الصّحابه روایت نموده: روزی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بر منبر خطبه می‌خواند، و در آن اثنا معاویه پلید برخاست دست پدرش ابوسفیان نحس را گرفته از مسجد بیرون رفتند، و چون

چشم مبارک حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آنان افتاد فرمودند:

❋ لَعَنَ اللهُ الْقایِدَ وَ المَقُودَ، وَ وَیلٌ لِاُمَّتی مِنْ مُعاوِیَةِ ذِی الاَستاه ❋

و به روایتی معاویه دست یزید را گرفته از مسجد بیرون رفت، به هرتقدیر معنی آنکه: لعن و دوری از رحمت الهی، برکِشاننده و کشیده شده باد، و وای بر امّت من از معاویه‌که ذی الاستاه است

یعنی: صاحب کفل(کپل) بزرگ. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۴ ص ۲۹۴)

و درکتاب کامل‌بهائی (ص ۵۵۷) ذکر شده این لفظ را از برای شخصی گویند که مال مردمان را به غیرحقّ تصرّف کند و به صاحبش رد نکند و نیّت واپس دادن مال به صاحبش نداشته باشد.

* نیز بیهقی سنی عمری در آن کتاب از امّ سلمه روایت کرده: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود ابوسفیان بگذشت برشتر سواره و معاویه مهارشتر بر دست داشت و برادر معاویه شتر را می‌راند.

* ابن بابویه درخصال (باب ثلاثه ـ ح ۲۶۴) از عبدالله بن عمر بی پدر روایت نموده: راننده شتر، یزید پلید بود به هر تقدیرکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: **لَعَنَ اللهُ القایِدَ وَ الرّاکِبَ وَ السّائِقَ.**

یعنی: لعنت و دوری از رحمت الهی بر کِشاننده و سواره و راننده باد. (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۳۹ و ۱۵۷)

* در لوامع الانوار ذکر شده: **ابوسفیان** بی‌دین ملعون هزار بیت شعر در هجو سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله گفته بود، و آن حضرت فرمودند: **بار خدایا شعر گفتن لایق به حال من نیست و لیکن تو به هر حرفی از آن شعر، او را هزار لعن فرست.** (و باب ۱۴)

* درکتاب فضایل الصّحابه آمده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز اُحد در**نمازصبح** ابوسفیان را لعن کرد، و حضرت علی علیه السلام در**قنوت نماز**معاویه پلید را لعن می کرد. (همان مدرک)

۴۳۹ هزاران رحمت حق، برکسی باد که آنها را، به لعنت می‌کند یاد ۴۵۹

* دیگر از وجوه دالّه بر لعن و کفر معاویه خبری است که درکتاب کاشف الحقّ وارد شده: سیّد رسل صلی الله علیه و آله فرمودند: **مَنْ اَخافَ اَهلَ الْمَدینَةِ اَخافَهَ ظُلْماً فَعَلَیهِ لَعنَةُ اللهِ وَ غَضَبَهُ الیٰ یَومِ القِیمَةِ وَ لا یَقْبَلُ اللهُ لَهُ صَرفاً وَ لا عَدلاً،** یعنی: هرکس که بترساند اهل مدینه و سکنه آن مکان طیّبه را، ترسانیدنی که از روی ظلم و ستم باشد، بر او است لعنت و دوری از رحمت الهی و غضب سخط جبّار حقیقی و منتقم تحقیقی تا روز قیامت، و قبول نمی‌کند حضرت عزّت جلّ ذکره از آن شخص نه توبه و نه بازگشت و پشیمانی ای را، و نه هدیه و قربانی و فدا را. (و ص ۴۴۱)

(شرف النبی ص ۴۲۳) * (وفاء الوفاء سمهودی ج ۱ ص ۳۱)

* معاویهٔ منزل هاویه، بُسربن ارطاة فاسق کافر را به مدینه طیّبه فرستاد که به نیابت او از اهل آنجا بیعت ستاند، و سکنه مدینه به نحوی از آن ملعون می‌ترسیدند که امّ سلمه علیها السلام با آنکه می‌گفت: **هذا بَیْعَةُ ضَلالَةٍ،** یعنی: این بیعتی است که عین گمراهی و موجب رو سیاهی است

لعن، یک اصل است نزد شیعیان
می کند اصل تبرّی را بیان

از ترس و خوف، به پسر خود عمر ابن ابی سلمه گفت: (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۵۹)

برو و بیعت‌کن و او را رخصت داد به بیعت، ازترس‌که مبادا اگر تامّل‌کند به قتل رسد.

* آن ظالم جمعی را به بنی سلمه فرستاد که جابر را به بیعت او در آورند و اگر ابا کند جابر و همهٔ آن قبیله را به قتل در آورند، جابر به خدمت امّ سلمه رفت که شاید به شفاعت او بیعت نکند.

امّ سلمه گفت: یا جابر برو (تقیه و) بیعت کن‌که من پسر خود را نیز نصیحت کردم که بیعت کند مگر نشنیده‌ای که **اَلضَّرورُاتُ تُبیحُ الْمَحظُوراتِ**، کدام ترس و ترسانیدن از این بیشتر تواند بود.

* مسلم نا مسلم در صحیح از عبدالله بن عبّاس روایت کرده: با طفلان به بازی مشغول بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و من از خوف در پشت در پنهان شدم، مرا طلبیده گفت: برو و معاویه را صدا بزن و من برگشتم و گفتم: او به خوردن طعام مشغول است، پس آن حضرت فرمودند:

لا اَشْبَع بَطْنِه، یعنی: خدا هرگز شکم او را سیر نکند، و تا زنده بود هر چند طعام می‌خورد سیر نمی‌شد. و یکی از شعرا مثل زده از برای عَبْدُ البَطْنی. (شفاء الصدور ج ۲ ص ۲۰۱)

وَ صاحِبْ لی بَطْنُهُ کَالْهاوِیَة ۴۱۶ کَاَنَّ فـی اَمْعائـه مُعاوِیَـةُ

یعنی: یاری بود مرا که **شکم او** همچون هاویه بود که هر چه بر او واقع شود بسوزد

گویا در روده‌های او معاویه هست. (الطرائف ج ۲ ص ۲۲۳) * (انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۳۲)

* درکتاب کاشف الحق آمده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه معاویه را لعن می‌کرد و می‌فرمودند: **اَلطَّلیقُ بنِ الطَّلیقِ وَ اللَّعینُ بنِ اللَّعینِ** طلیق یعنی آزاد شده، و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله **مکّه را فتح نمود** و اهل مکّه را از کشتن و اسیر شدن آزادی داد، لهذا آنها را طلقا نامیدند.

پسرهند، آن لعین طلیق (لمؤلفه) **قابل دوزخ است و، نارحریق**

*نیز در آن کتاب (و کامل بهائی ص ۵۵۸) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۶۶) ذکر شده، مردی گفت: به مدینه طیّبه رفتم که به شرف اسلام برسم روزی شنیدم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اَربَعَةٌ فی الدَّرَکِ الاَسْفَلِ منَ النّارِ نَمروُدُ بنُ کَنعانَ وَ شَدّادُ بنُ عادِ و فرعَونُ مُوسیٰ وَ رَجُلٌ یُبایِعُ بعدی ببابلَ وَ لَولا مَقالَةُ فرعَونَ اَنَا رَبُّکُمْ الاَعلیٰ لَکانَ هُوَ اَسفَلٌ مِنْها

یعنی: چهار نفر در درکهٔ پائین تر دوزخ‌اند که عذابشان از همهٔ اهل دوزخ بیشتر است **نمرود و شدّاد و فرعون** (ابوبکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم) و مردی‌که بعد از من

(ریحانة الادب ج ۶) ـ ۱۶۸

(نهج الحق و کشف الصدق ص ۳۰۹)

لعن، یعنی فاطمی هستیم ما

با علی عهد وفا بستیم ما

بر در بابل از مردمان بیعت خواهدگرفت، و اگر نه آن بود که فرعون ادعای خدایی کرده بود می‌گفتم که این، پایین تر از او و عذابش بیش از اوست. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید به جوارحق رسید، من‌عزم عراق‌کردم و چون‌به دربابل رسیدم معاویه را دیدم بر منبر بود و از مردم بیعت می‌گرفت، معلومم شد که آن **چهارم معاویه بوده** و دلیل بر صحت این قول آنکه حق‌تعالی (در سوره نساء آیه ۱۴۵) فرمودند: **إنَّ الْمُنافقینَ فی الدَّرْکِ الاَسْفَلِ مِنَ النّارِ** و معاویه ملعون منافق از جملهٔ **اصحاب عقبه** بود که قصد قتل آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند. (و ص ۳۹ ـ ۱۰۸)

* صاحب مصابیح به اسناد خود از عباس نقل کرده که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

إذا رَاَیْتُمْ مُعاوِیَةَ عَلیٰ مَنْبَری فَاقْتُلُوهُ (نهج الحق ص ۳۰۹)

ای مسلمانان هرگاه ببینید معاویه را بر منبر من، باید او را بکشید.

*اساس‌گمراهی‌های بنی‌امیه‌که منافقین درسقیفهٔ بنی‌ساعده برپا کردند تا هنگام ظهور و تا قیامت برای‌امتحانات خلق باقی‌است اما درتقدیرات الهی سلطنت و عزت و قدرتمندی ندارند و فعلاً دراین زمان ما خوار و ذلیل قدرتمندان شرق و غرب و زیردست یهود و نصاریٰ هستند و در زمان ظهور هم پیروانشان به جرم راضی بودن به قتل سید الشهدا و اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام کشته خواهند شد.

*بنی‌امیهٔ شجرهٔ ملعونه درظلم و قتل و خیانت شهرت تاریخی دارند و تمام دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام **در هر عصر و تاریخی از گذشته و در آینده** که باشند وابستگی و تبعیّت از فرهنگ غلط ظلم پرور بنی‌امیه دارند اگرچه از قبیله‌ها و نسل‌های دیگری باشند، و از نسل‌های بنی‌امیه هم نباشند مانند ابوبکرخر و عمر بی‌پدر و پیروان حرام‌زاده‌شان باشند. و بالعکس افرادی هستند که از نسل‌های بنی‌امیه اند اما هدایت شده‌اند و وابستگی و پیروی و حمایت بنی‌امیه را ندارند. (یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّت) از نسل بنی‌امیه هستند اما پیرو آنان نیستند و مورد لعنت هم واقع نمی‌شوند چون راضی به ظلم و انحرافات بنی‌امیه نیستندبلکه اعتراف و ایمان به حقانیت وخلافت بلافصلو اِتّباع امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم دارند مانند سعد رحمه‌الله که شیعه است اما فرزند عبدالملک بن مروان لعنة الله علیه می‌باشد و امام باقر علیه‌السلام او را سعد الخیر نامیدند و مانند محمّد فرزند ابوبکرخر که در سن۳۳ سالگی در راه دفاع و حمایت از ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شده است.«**فَمَنْ تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی**»

(به سفینة البحار شیخ عباس قمی رحمه‌الله لفظ « سعد» ج ۱ ص ۲۶۰ رجوع فرمایید) * (وص ۴۴۵)

لعن،یعنی ما سپاه حیدریم

گوش بر فرمان، چو مالکْ اَشتریم

۹۲ ـ ۱۸۶ ـ ۲۱۶ ـ ۳۳۴

* درکاشف الحق مذکور است پیامبر فرمودند: **إذا رَأَیْتُمْ مُعاوِیَةَ فی طَلَبِ الْمُلْک فَاضْرِبوا عُنُقه** هرگاه دیدید معاویه را در طلب مُلک بزنید گردن او را، و چون در امر آن حضرت، مردمان تغافل و تهاون جایزداشتند و به قتل معاویه پلید مبادرت ننمودند شریک ظلم اوگشتند و مردم ذلیل‌او شدند و کشیدند آنچه کشیدند. **(نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۴ ص ۳۲)**

*در(**حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۷۲ و**) اکثر تفاسیر ثبت است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواب مشاهده نمودند که **بوزینگان به منبر او بالا می‌رفتند و به پائین می‌آمدند**، و دربعضی روایات آنکه درخواب دیدکه بنی‌حَکم و بنی‌مروان بر منبر او بالا میروند و پایین می‌آیند **به روش بوزینگان** و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کسی خندان ندید، و آیه (**۶۰ بنی اسرائیل اشاره به آن است:**)

*** وَ ما جَعَلنَا الرُّؤیَا الَّتی اَرَیْناکَ الاّ فِتنَةً لِلنّاسِ وَ الشّجَرَةَ الْمَلعُونَةَ فِی الْقُرآن ***

و سوره **انّا انزلنا** در این باب آمده، و هرشب قدری که خدایتعالی به رسول خود و به ائمّه معصومین عطا فرموده بهتر از هزار ماه است، و برابر مدت حکومت خلفای بنی امیّه است که هزار ماه ۵۰ کم (**۹۵۰ ماه**) بود، و **شجرهٔ ملعونه** که در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیّه است. (**و ص ۹ ـ ۲۱۶ ـ ۲۹۷**)

و کلام معجز نظام مولای مؤمنان مناسب مقام و شاهد حال است:

***کتابُ اللهِ شاهِدَنا عَلَیْکُم	وَ قاضِیُنَا الاله فَنِعْمَ قاضٍ ***

**ای قوم که رفتید بیکسو، از راه	۳۰۹	بر ظلم شما، نصّ کلام است گواه**

**بی شبهه بود قاضی ما، حکم اله	۴۱۷	تا آنکه کند حکم، که ازکیست گناه؟**

*درکتاب احسن الکبار و کاشف الحق از عبدالله ابن عبّاس مروی است: شبی در مسجد مدینه نماز عشاء خواندم و مردمان پراکنده شدند و به غیر از معاویه و ابوسفیان کسی در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم، شنیدم که ابوسفیان به معاویه می‌گوید: ببین در مسجد کسی مانده یا نه، ابوسفیان در آن وقت کور و نابینا شده بود، معاویه چراغی به دست‌گرفته اطراف مسجد را تفحص می‌نمود، و من در عقب ستون در دور می‌گشتم تا مرا نبیند، و چون خاطر جمع کرد گفت: هیچ کس نمانده. ابوسفیان گفت: یا بُنی اُوصیکَ بِدینِ الاباءِ وَ الاَجداد
وَ اِیّاکَ وَ دینَ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّهُ سَبَبُ فَقْرِنا وَ لا یَهُولُکَ قَولُ مُحَمَّدٍ مِنَ البَعْثِ وَ النُّشُور

لعن، لشکرهای غیبی خداست	لشکری بی ابتداء بی انتهاست

(خداوند متعال منافقین بنی اسرائیل را به خاطر صید ماهی در روز شنبه به صورت بوزینه مسخ نمود. ـ تفسیر جامع ج ۱ ص ۲۲۴)

یعنی: ای پسر من وصیّت می کنم تو را به دین آباء و اجداد (قبل از اسلام) خود، بایدکه دین قدیم پدران را از دست ندهی، **و از دین محمّد پرهیزکنی** پس به درستی که این دین سبب فقر و درویشی ما باشد، و زنهار که تو را ترسی و باکی نباشد از گفته‌های محمّد و آنچه از قیامت و حشر و بهشت و دوزخ می‌گوید همه حرف است و اعتباری ندارد **و بعد از موت دیگر بار، کسی زنده نمی‌شود** و چون او نصیحت را به اتمام رسانید.

معاویه گفت: **ذاکَ رَأْیی یا اَبَتاهُ**، یعنی: رأی و **اعتقاد من همین است** (وص ۱۰۵)

ای پدر مشفق مهربان از من مطمئن باش که مرا نیز عقیده و اعتقاد این است و تلافی و تدارک آنچه تو(درتخریب احکام اسلام) نتوانستی‌کرد من خواهم کرد و معاویه خبیث درتغییر دین و ظلم و جور تقصیر و فرو گذاشتی نکرد

و یقین که گناه تمام بنی امیّه طاغیه و بنی عبّاس غاویه با وزر و وبال او برابری نکند و جمیع عذاب همه خلق به عقاب و عذاب او نرسد. (کامل بهائی ص ۵۵۶)

بلی کسی که از این امّت در وزر و وبال و طغیان و عصیان با او می‌تواند برابری کرد بلکه زیادتی نماید **ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم** هستند که این درخت ظلم و ستم را آنها نشاندند و او ثمرش خورد، و بعد از او خلفای بنی امیّه و بنی عبّاس لعنة الله علیهم از آن ثمره تلخ چیدند و الحال **ناصبیان** بی ایمان در ظلم و جور نمودن از او بهره ور می‌گردند.

*در(الاحتجاج، ج ۲ ص ۳۱ و بحار ج ۳۱ ص ۵۲۳ و) بضاعة الایمان مسطور است: چون‌عثمان سگ‌پدربه حکومت نشست ابوسفیان ناپاک نزد وی رفت و او را تهنیت گفت که **یابن عمّ**، امّید می‌دارم که **ملّت ما بازآید** و بعد از آن گفت: ای بنی امیّهٔ طاغیه **بخورید بیت المال را چنانکه شتر گیاه بهار را می‌خورد و بدانید که نه بهشت هست نه دوزخ**، و چون ابوسفیان از پیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین علیه‌السلام به او بر خورد، ابوسفیان چشمش نمی‌دید گفت: تو کیستی؟ آن حضرت فرمودند: منم فرزند رسول خدا حسین بن علی علیه‌السلام، پس دست آن سبط رسول را بگرفت و به بقیع رفتند و چون به بقیع رسیدند حضرت فرمودند: این بقیع است، ابوسفیان به آواز بلند گفت: ای استخوانهای پوسیده آنچه که شما از برای آن با ما جنگ کردید، **امروز در دست ما است.** مطلب ابوسفیان کنایه بود که با ما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جنگ کرد و مُلک از ما گرفت

لعن، یعنی شادی قلب رسول
انتقام از خصم زهرای بتول

۱۱۶
۳۲۸

و امروز مُلک و حکومت در دست ماست و استخوانهای او رمیم شده
یعنی: غرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله مُلک بود و ریاست، نه رسالت و نبوّت
امام حسین علیه السلام ابوسفیان را لعن نموده، از او جدا شد و به مدینه بازگشت.
*نیز در آن کتاب آمده: روزی ابوسفیان در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و امیرالمؤمنین علیه السلام
در آنجا حاضر بود، و ابوسفیان علیه اللّعنة علم به حضور آن حضرت نداشت
چون مؤذن شروع به اذان کرد و گفت: **اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله**
ابوسفیان گفت: در اینجا کسی هست که از او احتراز باید کرد؟ گفتند نه، ابوسفیان گفت:
خسارت باد محمّد را، بنگرید و ملاحظه نمایید که نام خود را کجا نهاده؟
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام **فرمودند: خسارت باد تو را ای ابوسفیان**
خدای تعالی نام محمّد صلی الله علیه و آله را تا آنجا رفیع‌نموده که **وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ** (سوره انشراح آیه ۴)
ابوسفیان پلید گفت: خسارت باد آن کسی را که گفت اینجا کسی نیست که از او احتراز کنم.
*اهل سیر و تاریخ ذکرکرده‌اند: معاویهٔ منزل هاویه و پدر بی پدرش در مدت بعثت رسول‌الله صلی الله علیه و آله
مشرک بودند، و اسلام ظاهری و منافقانه آنها **پنج ماه** بیش نبود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا
رحلت نمود، و سبب اسلامشان آن بود که چون **معاویه پلید** شنید که حضرت رسالت پناه را ارادهٔ
فتح مکّه معظّمه است چون همیشه استخفاف به شرع می‌کرد و از واهمهٔ آنکه مبادا رسول‌الله صلی الله علیه و آله
امر به قتل او نماید از**مکّه گریخت** و پدرش در مکّه ماند، و بعد از فتح مکّه ابوسفیان از ترس
منافقانه اسلام آورد. و چون معاویه پلید از اسلام منافقانه پدرش مطّلع شد، به او نوشت:
که از دین خود به دین محمّد صلی الله علیه و آله نقل کردی و به رفاقت من از مکّه بیرون نیامدی
و درمیان عرب ما را رسوا کردی؟ که مردمان خواهند گفت: ابن حرب از لات و عزّا برگشته، و
معاویه ملعون پدرش را سرزنش‌ها نوشت و ملامت ها نمود. **چون این خبر به سیّد کاینات** صلی الله علیه و آله

*** رسید، حکم نمود که هرکه معاویه خبیث را در هرجا ببیند بکشد***

چون این خبر به او رسید به مکّه گریخت و از هیچ جا و از هیچ کس ایمن نبود
و برای نجات، خود را به عبّاس رسانیده به دست و پای او افتاده اظهار اسلام کرد
و عبّاس به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفته شفاعت نمود، آن سرور از سر قتل او گذشت

لعن را خصم علی آغاز کرد
پستی پنهان خود را ابراز کرد

و باز به شفاعت عبّاس کاتب رسایل شد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۶۵) * (تتمة المنتهی ص ۶۵ و ۶۶)**

* و در بعضی نسخ مسطور است: او را کاتب صدقات نمودند، و اینکه سنیّان لامذهب او را کاتب وحی می‌دانند خلاف و کذب است [1] و او را این مرتبه در درگاه آن حضرت نبود که کاتب وحیش سازند و بر تقدیری که او کاتب وحی باشد برای اتمام حجت و شنیدن و نوشتن آیات روز غدیر در ولایت علی بن ابیطالب باشد تا حجت برعلیه او تمام گردد، و او را در این فضیلتی نیست از برای آنکه علمای عامه و سنیان اهل بدعت در کتب معتبره خود ذکر کرده‌اند که از جملهٔ کاتبان وحی **ابن ابی سرح ملعون بود که مرتد شد، چون به خاکش کردند خاک او را قبول نکرد**

و این **هر دو ناپاک از یک عالمند.** **(الطرائف ج ۲ ص ۲۲۰) * (کامل بهائی‌ص ۴۱۸)**

* حمیدی در جمع بین الصّحیحین ذکر نموده: پیش از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، معاویه (منافقانه) به **شش ماه** اسلام آورد، و معلوم است که در آن شش ماه چه مقدار آیه نزول یافته است و کاتبان وحی **چهار نفر** بودند، چگونه است که در این میان معاویه را کاتب وحی می‌گویند؟ پس کاتب وحی بودن با بقای ایمان پسندیده است. **(همان مدرک)**

* **ای ناصبی** بی دین که معاویه پلید را خال المؤمنین می‌دانی به جهت آنکه خـواهر او ام حبیبـه دختر ابوسفیان یکی از زنان رسول بود، و معلوم است که پیغمبر را نُه (۹) زن بود پس بـرادر زنـان آن حضرت همه خال المؤمنین باشند، و محمّد ابن ابابکر برادر عایشه بـود، و عبـدالله عمـر بـرادر حفصه بود، و پدران آنها به اعتقاد ناقص و باطل شما خلیفهٔ رسول الله بودند، چرا آنهـا را خـال (و دائی) نمی‌گویند؟ فرضاً اگر معاویه خال باشد [2] از حلیهٔ خوبـی خالی و عـاری است، بلکه به رخسار دیـن خال (و نشانهٔ) ننگ و عاری است، کَما قالَ الاَمیرُ المُؤمِنینَ. **(الطرائف ج ۲ ص ۲۲۱)**

اَقارِبُ کَالْعَقارِبِ فـی اَذاهـا — فَـلا تَفْـرَحْ بِعَـمٍّ اَوْ بِخـالٍ
فَکَـمْ عَـم یَکُـونُ الْغَـمُّ مِنْـهُ — وَ کَمْ خالٍ مِنَ الخَیْراتِ خالٍ

و **ای ناصبی** بی شرم و حیا، لقب ساختگی خال المؤمنین و کاتب وحی بودن، چه نفع رساند به کسی که **بر خلیفهٔ بحقّ و امام مطلق اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علیّ ابن ابیطالب** علیه السلام **خروج کند و با آن حضرت مخاصمه و منازعه آغاز کرده بسیاری از**

جای آنکه خصم را لعنت کنید

۴۲۰

نام خالُ المؤمنین‌اش می‌نهید

(۱ ـ نهج الحق و کشف الصدق ص ۳۱۰)

(۲ ـ خال ماتحت سگان است)

عوام النّاس را در شک و شبهه اندازد، به واسطهٔ این حرکت ناپسندیدهٔ او بسیاری از صحابهٔ رسول خدا و چندین هزار نفر از طرفین کشته شوند.

❋ در بعضی از نسخ مذکور است: **در صفین چهل هزار نفـر**از لشکر حـضرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام کشته شدند، و از ابتدای مقاتله و مجادله تا انتهای آن که **هجده ماه بود، هفتـاد و دو جنـگ بـا امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **کرده** خود را مسلمان وانمود می‌کردند بلکه چشم ثواب هـم داشـتند کـه بـه اعتقاد باطل خود طلب خون عثمان بی ایمان می‌کردند، و سنیان ناپاک هم او را مثاب می‌داننـد و **می‌گویند مجتهد بود، و مجتهد اگر در اجتهاد خود صـواب کـرده باشـد دو ثـواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب،**[1] خدا حشرشان را با معاویه ملعون کند که مهربانی و راضـی بـودن بـه عملی، کم از این بکار نمی آید که **هفتاد و دو جنگ با امام زمان نماید و همـه را اجتهـاد نـام کند** و ثواب هم از برای او قـرار دهند، یقین که معاویه از این ثـواب ساختگی و جهنم سوزان یک حصّه و سهمی به دوستان و محبّان خود دهد. **(روضة الصفا ج ۳ ص ۱۰۰)**

آنکـه خوانـی وِ را معاویه اش — و آنکه در هاویه است زاویه‌اش

❋ **حکایت:** شبی در پایهٔ سریر سلطنت یکی از پادشاهان اهل بدعت، گفتگـوی معاویـه خبیـث و جنگ او با امیرالمؤمنین علیه‌السلام مذکور شد، از قاضی عـسگر و منقلـی لـشگرکه هـردو از متعـصّبان سنیّان سگ‌پدر بودند، آن پادشاه پرسیدکه چه می‌گوییـد در جنگهـایی کـه معاویـه را بـا حـضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روی نمود؟ گفتند: او **مجتهد** بود و خطاکرده به این سبب او را حرجی نیـست. آن پادشاه می‌فرماید: **(و ص ۳۶۶ ـ ۴۱۹ ـ ۵۵۸)**

یک بار خطا دو بار خطا، هفتاد و دو بار خطا، ای مادر به خطا؟! و مجلس به همین تمام شد.

❋از جمیع افعال و اعمال معاویهٔ ملعون قبیح تر و زشت تر آن بود که با وجود آیاتی که حق سبحانه و تعالی در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تعظیم و تکریم او نازل فرمود چنانچه مولانا حسن کاشی گفته: **(و ص ۷ ـ ۲۸۷)**

❋ هـرکجـا در مجمـع قـرآن، خدا را آیتـی است ❋

❋ ازکمال لطف و رحمت، خاصّه در شأن شماست ❋

(۱ ـ کاشف الحق ص ۲۴۲ ـ حدیقة الشیعة ج ۱ ص ۴۵۱)

مجتهد

راست می گویید دست از او کشید ۳۳۶ لعن ننماید بر او و یزید

و رسول خود را امر نمود که از آن حضرت و دعای او در مباهله استعانت جوید، و احادیثی که در حقّ او و از رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شده در خصوص برادری حضرت رسول صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین با عنایت به قرب و منزلت و فضل و کمال او، (که معاویه ملعون مردود و مخذول همه را شنیده و دیده بود) حُکم کرد بر منبرها (اَسْتَغْفِرُ الله) سبّ آن حضرت و حسنین علیهما السلام می‌کرده باشند و مردمان را بدان امرمیکرد و بر ترک آن زجر و تنبیه مینمود.[1] (۱ و ۲ ـ بحار ج ۳۳ ص ۱۶۹ ـ ۱۷۶ ـ ۲۱۴)

**بی‌ادب‌گفتن سخن، با خاص حق	دل بـمیـرانـد سیـه دارد ورق**

و به عُمّال بی دین و حکّام بلاد خود نوشت‌که خطبا بر بالای منبر سبّ آن حضرت و حسنین علیهما السلام نمایند،[2] چنانکه درمجالس المؤمنین(ج ۱ ص ۲۹۱) آمده: در وقتی‌که معاویه پلید به کوفه آمد و جمعی از مردم آنجا که حضرت امام حسن علیه السلام از جهت ایشان امان گرفته بود به مجلس او در آمدند و صعصعة بن صوحان العبدی نیز از آن جمله بود، چون نظر او بر معاویه افتاد گفت:

به خدا قسم که نمی خواستم ترا به خلافت نام برم. پس معاویه گفت:

اگر تو ما را خلیفه می‌دانی بر منبر رو و علی علیه السلام را سبّ کن. (و ص ۲۵۲)

صعصعه متوجه مسجد شده و بر منبر رفت و گفت: از پیش کسی می آیم که شرّ خود را مقدم ساخته و خیر خود را مؤخّر داشته، و مرا امر کرده که علیّ ابن ابیطالب علیه السلام را سبّ کنم

پس او را لعنت کنید لَعَنَهُ الله، اهل مسجد به آواز بلند آمین گفتند

آنگاه صعصعه نزد معاویه رفت او را بر آنچه بر منبرگفته بود اخبار نمود

معاویه گفت: والله که تو به آن عبارت لعن مرا قصدکرده بودی

یک بار دیگر تو را باید بروی و تصریح کنی به سبّ علی علیه السلام.

صعصعه برگشت و برمنبر برآمد و گفت: معاویه مرا امرکرده که ناسزا به علی ابن ابی طالب بگویم اینک **من لعن می‌کنم کسی را که لعن علی** علیه السلام کند حاضران مسجد دیگر بار به آواز بلند آمین گفتند، و چون معاویه از آن خبردار شد او را از کوفه اخراج کرد. (بحار ج ۳۳ ص ۲۴۴)

*نیز روزی معاویه پلید خطیبی را گفت: بر منبر رو و علی را ناسزا گوی، آن شخص بر بالای منبر رفته و گفت: **اَمَرَنی مُعاوِیَةِ اَنْ لَعَنَ عَلَیه، لَعَنَ اللهُ عَلَیهِ**، یعنی: امرکرده مرا معاویه که لعن کنم بر او لعن و دوری از رحمت خدا براو باد، و از استماع این‌سخن معاویه خشمناک شده خطیب را عزل‌کرد

قال علی علیه السلام: هَیْهاتَ لَوْلا التُّقی لَکُنْتُ اَدْهَی الْعَرَب (۱۰۰۴۱) شگفتا اگر پرهیزکاری نبود، هرآینه زیرک‌ترین افراد عرب بودم.

شیعه می گوید به آوای جلی	که علی با حق بود، حق با علی

✻ و در بعضی روایات وارد است: در وقتی که عقیل به نزد معاویه پلید رفت و مال بسیار از او گرفت، معاویه گفت: برو بر بالای منبر و علی را لعن کن!!
عقیل بر بالای منبر رفته آن کلام را گفت، و بعد از آن معاویه گفت:
عقیل آمد و مال بسیار از من گرفت و مرا در میان جمع لعن نمود.

امام باقر علیه السلام فرمودند: ابوعبدالله جدلی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، حضرت فرمود: ای ابوعبدالله نمی‌خواهی ترا خبر دهم از قول خدای عزّوجلّ (آیه ۸۹ و ۹۰ – نمل): «هرکه‌کار نیکی‌آوردبهتر ازآن را پاداش‌گیرد و ازهراس روزقیامت ایمن‌باشد»

«مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ
وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«و هرکه کار بدی آورده به رو در دوزخ افتد
مگر ممکن است جز آنچه کرده‌اید جزا ببینید؟»

عرض کرد: چرا ای امیرمؤمنان قربانت گردم. فرمود:
کار نیک شناختن ولایت (و اطاعت) و دوستی ما اهل بیت است
و کار بد انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. (کافی - باب ۶۵)

✻يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ✻ ای نفس مطمئن و دل آرام ✻

✻و فرمودند: هر نفْسی که مطمئن شد، به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به پاداش و ثواب پروردگار خشنود گردد.

✻و نیز فرمودند: درحال احتضار فرشتگان او را صدا می‌کنند: ای کسی که به ولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام مطمئن شدی، به سوی پرورگار خود ـ خشنود و پسندیده ـ باز گرد. پس برای او همّ و غمّی نیست مگر آنکه به آن حضرت ملحق شود. (تفسیر جامع ج ۷ ص ۴۶۷)

شیعه اهل منطق و اندیشه است مذهبش دارای اصل و ریشه است

وص ۴۸۱ ۲۱۷ ـ ۲۷۵ ـ ۴۸۷ ـ ۵۷۲

وجه تسمیه اهل سنت و جماعت !!!

*** (محقق کرکی، مقتدای شیعه می‌فرماید: به ظلم اهل سنّت نامیده شده‌اند) ***

(تنها اکتفاء به پوشاندن حقِ آل محمد علیهم السلام نکرده، بلکه ضد آن را سنت و روش برای مردمان قرار داده و راه معصیت و جنایت و سرگردانی و ضلالت را به روی آنها بازکرده‌اند...)

*درکتاب انوار البدریّه از منهاج التّحقیق نقل شده: وجه تسمیه ناصبیان بی دین و مبغضان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، به سنّی آن است که چون معاویهٔ منزل هاویه امر نمود به سب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، آن سال را **عام السّنه** نام بردند، و از این سبب دشمنان آن حضرت را اهل سنّت می‌گویند. **(به صفحات: ۵۴ ـ ۵۱۰ ـ ۵۲۸ ـ ۵۴۲ ـ ۵۷۹ ـ ۵۸۱ نیز رجوع فرمائید).**

*درکتاب فصول الحقّ ذکر شده: عبدربّه که از دانشمندان آن طبقهٔ گمراه است درکتاب خود آورده که روز بیعت معاویه را که سال چهلم از هجرت بود **عام السّنه** خوانند و روز تقیه و مصالحه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویهٔ غاویه را **عام الجماعه** خوانند از آن جهت است که **ناصبیان بی دین را اهل سنّة و جماعت خوانند.**(العقد الفرید ج ۴ ص ۳۳۷)

* درکتاب طرایف (ج ۱ ص ۲۹۳) آمده: وقتی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را نزد یزید پلید بردند از دری که سر آن سرور را درآوردند، هرکه از آن در آمد به سنّی موسوم گشت.

* درتحفة الابرارمذکور است: در زمان خلفای بنی‌امیّهٔ طاغیه هرکه طلب ریاست و حکومت میکرد کتابی به او می‌دادند که مشتمل بود بر سبّ و طعن امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام که باید: **این را دستور العمل سازد و در منابر و محافل ذکر آن کتاب کند و آن کتاب را به اطفال تعلیم دهند، و هرکه نام علیّ علیه السلام را بر زبان جاری سازد یا طفلی را علیّ نام کنند زبانش را قطع کنند،** تا آنکه گویند در زمان عبدالملک روزی یکی از علماء در دمشق وعظ می‌گفت: ناگاه در اثنای مقال شمّه‌ای از فضایل علی علیه السلام به زبانش جاری شد، عبدالملک حکم کرد زبانش را بریدند و گفت: **واعجبا هنوز مردم نام علیّ را فراموش نکرده‌اند؟**

* در اکثرکتب مذکور است: **سبّ حضرت امیرالمؤمنین حیدر کرار** علیه السلام

*** هشتاد(۸۰) سال در میان مردم عالم اسلام ادامه داشت ***

(نفحات اللاهوت ـ پایان فصل سوم)

لعن شد مولای ما هشتاد سال

حال می گویند ای شیعه مَنال

وص ۲۵۲ ـ ۲۹۷ ـ ۱۰۸ ـ ۳۹۸ ـ ۵۷۳

تا آنکه عمر ابن عبدالعزیز(شریف بنی امیّه) که از خلفای بنی امیّه لعنة الله علیهم است
به هزار حیله آن رسم بد و آن آئین زشت را بر طرف ساخت.[۱]

❋ چنانچه در روضة الصّفا مسطور است: یکی از اطبّای یهودی در محفلی که اشراف بنی امیّه
و اکابر و معارف شام حاضر بودند به تعلیم عمر عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود.
عمر عبدالعزیز گفت: این مواصلت به هیچ وجه راست نیاید که ما مسلمانیم و شما کافر.
طبیب گفت: پس چگونه پیغمبر شما دخترش را به علی ابن ابیطالب علیه السلام داد؟
عمربن عبدالعزیز گفت: او یکی از عظمای ملّت احمدی است. طبیب گفت: پس چرا
لعن می‌کنید او را؟ عمر روی به حاضران کرد و گفت: چرا جواب او را نمی‌گویید؟
همه ساکت و ملزم گشته سرها به زیر انداختند، به آنان گفت:

انصاف بیاورید؟کی توان علیّ ابن ابیطالب علیهما السلام را که داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد با آن فضل و کمال در منابر سبّ کردن؟ و درحقیقت انصاف بهتر از هر عبادت است.

از تو گر انصاف آید در وجود ۱۵۹ به،که دایم در رکوع و، در سجود

و حکم فرمود: دیگر هیچکس زبان ناشایست به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگشاید
و اوضاع او را با بنی امیّه **اختلاف بسیار** است، تا به حدی که او را مؤمن آل فرعون می‌گفتند.

❋ شخصی در نزد عمر ابن عبدالعزیز حکایت می‌کرد، گفت: امیرالمؤمنین یزید با ما چنین کرد و چنان گفت،بفرمود تا او را برهنه کردند و به دست خود بیست تازیانه بر او زد. (حدیقة الشیعه)

❋ در تاریخ حبیب السّیر آمده: منع نمودن عمر عبدالعزیز(شریف بنی امیه) خطبا را
از سبّ نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سنهٔ مائه (۱۰۰) هجری بود.

❋ روایت است: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حین ارتحال از دار فنا به جنّت الماوی وصیّت نمود
به حضرت امام حسن علیه السلام: چنان مکن که مردم را معلوم گردد که مدفن من کجاست، که:

❋ قبر و جسد مرا از بنی امیّه امان نیست ❋

و اولاد عظام آن حضرت به موجب فرموده عمل نموده، در شب آن حضرت را مدفون ساختند
و موضع قبر مبارک را با زمین همسان نمودند که اعدا بر آن اطّلاع نیابند
و تا زمان حکومت هارون الرّشید غیر از ائمّه معصومین علیهم السلام هیچ کس واقف نبود

سالهای سال، شد در خطبه‌ها
لعن او، ورد زبـان سفله‌ها

(۱ـ بحار ج ۳۳ ص ۲۱۴ ـ حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۵۳) وص ۱۹ـ ۱۰۴ ـ ۲۵۲

و سبب پی بردن بدان مرقد مطهّر و مشهد منوّر آن بودکه هارون الرّشید درآن حوالی شکارمی‌کرد
و آهویی چند از بیم جان به آن مکانِ بهشت نشان پناه بردند، و هرچند مرغان شکاری
و سگان تازی را بر آنها سر دادند ابا و امتناع نمودند و به آن مکان شریف وارد نشدند.
هارون ملعون از مشاهده آن صورت متعجب و متفکّر بود، از حضّار و ندمای خود استفسار
این اسرار نمود، بعد از مراسم تفحص، پیری گفت: از پدران و اجداد به ما رسیده که:
جسد مطهّر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این مقام مدفون است. **(ترجمهٔ فرحة الغری ص ۱۲۶)**

دیگر از کردار زشت معاویه پلید آنکه جُعده بنت اشعث لعنة الله علیهم را فریفته، قدری زهر از
جهت او فرستاد تا حضرت امام حسن علیه‌السلام را زهر داد، و بدان سبب آن حضرت شهید گردید
و یزید پلید را وصیّت نمود که حضرت امام حسین علیه‌السلام را شهید کند، و آن سگ بچهٔ بی حیا
وصیّت ظالمانه پدر را به عمل آورده. **(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۱۶ ص ۱۷)**

ای دریغا، قدر او نشناختند

* معاویه ملعون **(عمر دوم)** خود را امیرالمؤمنین نام کرد، و هرکه به غیر این نام او را اسم می‌برد
به قتل می‌رسانید. و هریک از این افعال قبیحه به تنهایی موجب لعن و کفر آن مردود است
چه جای آنکه این همه قبایح از یک شخص سر زند.

وص ۳۳

* درکتاب فصول الحق ذکر شده: به شریح، قاضی مصر گفتند: از فضایل معاویه چیزی بیان‌کن.
گفت: **پدر او** مقاتله کرد با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و **مادر او** خورد جگر عمّ پیغمبر را، و به دستور خودش
زهر دادند یک سبط پیغمبر را، و پسر او کشت سبط دیگر پیغمبر را، زیاده از این جنایات
منقبت چه تواند بود؟!! **(الطرائف ج ۲ ص ۲۲۱ ـ و در آنجا بجای شریح، شریک نامبرده شده)**

۷۳

ناجوان مردانه بر او تاختند

* در مجموعة الحدیقه و در ترجمه دیوانی که منسوب است به امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده:
در وقتی که معاویه خبیث مسجد دمشق را از مال ظلم و جنایت
و بیت المال مسلمانان بنا نهاد، مولای مؤمنان به او نوشت:

سَمِعْتُکَ تَبنی مَسْجِداً عَنْ جَنایَةٍ | **وَ اَنتَ بِحَمْدِ اللهِ غَیْرُ مُوَفَّقٍ**
کَمُطْعِیَةِ الرُّمّانَ مِمّا زَنَتْ بِهِ | **جَرَتْ مَثَلاً للخاینِ المُتَصَدِّقِ**
ای ساخته از خراج، مسجد به دیار | **صد شکرخدا،که نیست توفیقت یار**
چون آنکه زنا کرده، و بخشیده انار | **اینست مثل ز خاین غیر شعار**

فَقـالَ لَهـا اَهـلُ الْبَـصیرِ وَ التُّقـیٰ		لَـکِ الْوَیْـلُ لا تَزْنـی وَ لا تَتَـصَدَّقی

چون کرد زنا و، کـرد خیـر ارزان		گفتنـد بـاو اهـل بـصیرت بجهـان

کی وای بر احوال تو از درد زمـان		نی خیرکن و نی تو زنا کن به‌عیان

و نیز صاحب دلی ترجمه این کلام معجز نظام را نیکو به نظم آورده:

تا چند ز سیم خلق بر بندی طرف		و آنگاه بغیرحق‌کنی آن را صرف

مسجدکه تو ازحرام سازی، هست		مانند مناره‌ای که سـازند از بـرف

اولین مظلـوم، تنها مانده بـود

❊ درکتب اهل سیر و تاریخ ذکر شده: معاویه پلید اوّل‌کسی بودکه در اسلام پیشوا و سردارگروه باغیه شد

❊ و اوّل کسی بود که خلافت را به شمشیر بگرفت.

❊ و اوّل کسی بود که در اسلام آشکارا و به ظاهر زنا کرد.

❊ و اوّل‌کسی بودکه مسلمانان را غارت کردکه ضحاک بن قیس را با سه هزارنفر فرستادکه هرکه را در اطاعت و محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیند غارت کند، و آن لعین بسیاری را غارت کرد و بسیاری از شیعیان بی گناه و محبّان بی پناه آن حضرت علیه‌السلام را به قتل رسانید.

قد کمانی همچو زهرا مانده بود

❊ درکتاب بضاعة الایمان آمده: معاویۀ غاویه در ایّام خلافت خود **چهل هزار**(۴۰۰۰۰) نفر از مهاجر و انصار و اولاد ایشان را به جرم دوستی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قتل رسانید.

(ترجمه اثبات الهداة ج ۴ ص ۳۱۰) ❊ (سفینة البحار ج ۳ ص ۷۲۷)

❊ اوّل کسی بود که در میان صفا و مروه سواره و متکبرانه سعی کرد.

❊ اوّل کسی بود که شُرب نبیذ را مرتکب شد، و ساز و سرود را به آن ملحق ساخت و میل به خوردن گِل کرد و حکم به اباحتش نمود. **(الطرائف ج ۲ ص ۲۲۰)**

❊ اوّل کسی بود که به تزویر و مکر کتابت نوشت.

❊ اول کسی بود که سر مسمانان را هدیه برای او فرستادند.

❊ اوّل کسی بود که بر تخت پادشاهی نشست و تشبّه به اکاسره و فراعنه و پادشاهان نمود.

❊ اوّل کسی بود که به موت مسلمانان شماتت کرد

چنانکه درکتب تاریخ سیر آمده که در وقتی‌که خبر شهادت و فوت مولای مؤمنان علیه‌السلام به او رسید شماتت نمود و امرکرد که مردم شام به عیش و عشرت مشغول شوند

کما قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

جَمیعُ فَوائِدِ الدُّنیا غُرورٌ — وَ لایَبقی بِمَسرورٍسُرُورٌ

فَقُل لِلشّامِتینَ بِنا اَفیقُوا — فَاِنَّ نَوایِبَ الدُّنیا تَـدُورُ

خوشوقتی دنیا همه، همّ است و غـرور ۳۳۴ پیوسته نماند به جهان، عیش و حضور

ای گشته تو را دل به غـم مـا مـسرور — هوش دار، که نوبت تو آیـد بـه مـرور

* اوّل کسی بود که با مشرکان بی اخذ جزیه صلح کرد.
* اوّل کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را بر مرز نهاد، و هر سال چندین کشتی بت به طرف هند و دیگر بلاد می فرستادکه فروخته قیمت آن را از قماش و متاع آن بلاد از برای او بخرند و این را تجارت اسلامی نام نهاد و چشم داشت ثواب هم داشت.[1]
* اوّل کسی بود که اسیر مسلمانان بفروخت.
* اوّل کسی بود که خلافت را به ظالم در میراث نهاد و حواله به یزید ملعون پسر خود کرد.
* اوّل کسی بود از پادشاهان اسلام، که زندان ساخت.
* اوّل کسی بود که خطبهٔ نشسته خواند، به سبب آنکه در آخر ایّام حیات کثیف خویش بواسطه سنّ و **عظم شکم** بر پای نمی‌توانست ایستاد. **(و ص ۴۰۳)**
* و اوّل کسی بود که فرزند بیگانه را به خود نسبت داد (استلحاق بیگانه) و او بود که زیاد بن ابیه حرامزاده را برادر خود خواند. **(اوائل الاشتباه ص ۱۷۵ الی ۱۷۹)**
* اوّل کسی بود که بر برات دیوان مهر زد، و اوّل کسی بود که مردم را در جوف چهارپائی نهاده بسوخت، او بود که حکم نمودکه **محمّد بن ابی بکر را به سبب دوستی و محبّت مولای مؤمنان و سرور اهل جهان** علیه‌السلام **در جوف چهار پایی نهاده در آتش سوزانید.**

(تعداد زیادی از این مطاعن را در کامل بهائی ص ۵۷۷ به بعد بنگرید) * (و ص ۲۰۹ ـ ۲۵۲ همین کتاب علیه‌السلام **)**

* **حکایت:** در روضة الصّفا مذکور است: یکی از اهل دمشق برشخصی ازمردم‌کوفه شتری دعوی کرد، و قضیّه به معاویه پلید رسید، آنان را طلب نمود، دمشقی پنجاه گواه به مجلس معاویه برد تا ادای شهادت نمودندکه این ناقهٔ(شتر ماده)تعلّق به دمشقی دارد، و دردست کوفی به غیر حق است

قصّهٔ روز غـدیـر از یاد رفت — این علیٌ باشد امیر، از یاد رفت

(۱ ــ کامل بهائی ص ۵۲۹ از کتاب مثالب بنی امیه لعنة الله علیهم)

معاویه حکم کرد که تا کوفی شتر را به دمشقی تسلیم نماید.

بعد از آن کوفی به معاویه گفت: این شتر من جمل(شتر نر) است نه ناقه (شتر ماده).

معاویه گفت: بِهذا حُکمٌ قَدْ مَضیٰ، یعنی: به این نوع حکم گذشت دیگر تغییر و تبدیل راه نمی‌یابد، و چون مردم متفرق گشتند، معاویه کوفی را طلب کرد و پرسید که:

بهای شتر تو چند است؟ گفت: فلان مبلغ، معاویه پلید مضاعف آن به وی داد و گفت: برو با علی بگوکه با صد هزار نفر(جاهل) که ناقه را از جمل نشناسد با تو جنگ و قتال خواهم‌کرد.

و فی الحقیقه اگر اهل شام ناقه از جمل، و جَدْی از حَمَل، و حقّ از باطل، و خیر از شرّ و ماده از نر، تفاوت و فرق و امتیاز و تشخیص می‌دادند با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام منازعت و جدال و خصومت و قتال نمی آمدند، پس بداحال آن جمعی که فردای قیامت آن حضرت خصم آنان باشد، کما قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

فَوَیْلٌ ثُمَّ وَیْلٌ ثُمَّ وَیْلٌ لِمَنْ یَلْقَی الإلَهُ غَداً بِظُلْمی

فَوَیْلٌ ثُمَّ وَیلٌ ثُمَّ ویْلٌ لِجاحِدِ طاعَتی وَ مُرِیدِ هَضْمی

ای وای بر آنکه چون رسد روز جزا ۴۰۵ با ظلم من آید به ملاقات خدا

ای وای بر آنکه گم کند حقّ مرا ۲۹۰ فرمان من انکار کند در همه جا

* معاویه منافق بی‌دین در نظر سنیان اهل خلاف و نفاق به نوعی با هیبت و سیاست بود که هیچ کسی را یارای آن نبودکه در مجلس او سخن‌گوید و تکلّم نماید، و او را **کسرای عرب** می‌خواندند یکبار طایفه‌ای از مردم مصر عزم ملاقات او کرده، عمروعاص حیله گر که حاکم آنها بود آن جماعت را امر کرده که چون به معاویه پلید رسیدند، بر وی به خلافت سلام مکنید تا در چشم او بزرگ نمایید، و چون رخصت دخول نکبت سرای معاویه یافتند و او را در غایت مهابت و صلابت دیدند سراسیمه گشتند و گفتند: **السّلام علیک یا رسول الله،** و چون از مجلس معاویه پلید بیرون آمدند، عمروعاص خبیث به آنها گفت: لعنت خدا بر شما باد، من گفتم بخلافت بر معاویه سلام مکنید **تا از شما حسابی ببرد،** و شما به رسالت و نبوّت بر او سلام کردید؟بلی مثل شما امّت گمراه را مثل معاویه رسول و پیغمبری می‌باید که به ضلالت و شقاوت شما را دعوت کند.

❃درمدّت هشتاد سال ایّام خلافت ظالمانه بنی امیّه لعنهم الله، حال محبّان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوانی گذشت که نه زبان را یارای شرح آن هست، و نه گوش را تاب شنیدن آن، و چندین هزار نفر را به تهمت محبّت و دوستی اهل بیت کشتند، تا به دوستان و شیعیان چه رسد و به قمع و قطع ذریّهٔ و اولاد سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله به نوعی کوشیدند که مافوق آن متصوّر نباشد.

و بعد از آنها **خلفای بنی عبّاس** لعنة الله علیهم نیز **پیروی و متابعت بنی امیّه** لعنة الله علیهم نمودند اگر چه به حسب ظاهر ادعای دوستی و محبّت با سلالهٔ حضرت خاتم النّبییّن صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نمودند و **فِداکَ اَبی و اُمّی وَ یَابْنَ عَمّی** می‌گفتند، امّا باطناً آنچه لازمه حکومت و عداوت و قتل و غارت و سنگ دلی و روسیاهی دنیا و آخرت بود به عمل آورده از ظلم و ستم چیزی فـوت و فروگذاشـت نکردند. **(و ص ۲۷ ـ ۱۰۸ ـ ۲۵۲ ـ ۴۵۹ ـ ۴۸۵)**

❃ چنانکه در کتاب منهج الفاضلین آمده: **اوّل کسی** که امر نمود که خطبه مدح و منقبت خلفاء ثلاثهٔ شیطان در منابر و مساجد نمودند **منصور دوانقی** لعنة الله علیه بود که ایجاد این بدعت نمود و جمیع سنیّان عمری معترفند که در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ کس در خطبه ذکر خلفای آنها نمی‌نمودند، و نه در زمان هیچ کس از صحابه و تابعین و نه در زمان بنی مروان و نه در اوّل سلطنت بنی العبّاس، و منصور ملعون جهت آن این بدعت وضع نمود که با علویّه و سادات که انجم سعادت‌هایند کدورت و عداوت داشت، و می‌گفت:

به خدا قسم از برای آنکه بینی بنی‌هاشم و سادات را بر خاک بمالم و ایشان را خوار و ذلیل سـازم در نظرها مرتبهٔ **بنی تیم و عدی** را بلند سازم، امرنمودم که در خطبه **[مناقـب دروغ و سـاختگی]** آنها را ذکر کنند، با اینکه آنان **لئیم و خسیس ترین طوایف عرب هستند** **(و ص ۶۲ ـ ۱۸۸)**

و همهٔ اینها به شومی و بدبختی و سیاست شیطانی معاویه پلید خبیث (عمر دوم) بود.

❃ و شرح بد طینتی و خباثت ذات و خیانت نفس معاویهٔ پلید را چگونه بیان توان کرد که یکی از اکابر گفته:**یزیدُ سَیِّئَةٌ مِنْ سَیِّئاتِ مُعاوِیَة**،و حقّاً که درست‌گفته است‌که **از بدیهای او یکی یزید** است، و آنچه یزید پلید با حضرت امام حسین علیه‌السلام کرد از نتیجه افعال معاویه پلید و تمهید مقدمات و سیاست او بود، **و معاویه مردم را به ظلم بر اولاد حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام دلیر ساخت.** **(کامل بهائی ص ۵۸۶) ❃ (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۶۷)**

در غریبی، هیچکس یارش نشد
سوخته ز آه شـرر بارش نشد

*و سنیانِ مخترعان بدعت، قبایحی که از معاویه و بنی امیّه به ظهور رسیده، خواه ریختـن خـون مسلمانان و خواه ناسزاگویی به امیرالمؤمنین باشد و خواه ظلمی و ستمی‌که با ذرّیه رسـول‌الله ﷺ نمودند **همه را اجتهاد می‌دانند** و اکثر اینها درکتب و دفاتر آنها ثبت است و **هیچ یک را موجب لعن و طعن معاویه و بنی‌امیّه نمی‌دانند،و به جهت مخالفت و دشمنی با شیعیان این‌ظلم‌ها را بد ندانسته** و نقصان مرتبه و منزلت آنها نمی‌شماردند، و حاشاکه آنان را از دایره اسلام و ایمان خارج و عاطل دانند، بلکه اگرکسی از اینها را به لعن و نفرین یادکند رضایت و فتوای به قتل او می‌دهند، و این روش باطل بنابر آن است که **اگر نفی اسلام آن جماعت کنند منافات به اصل مذهب ساختگی و ملّت آنان خواهد داشت،**که آن **اصل باطل و ساختگی** ثابت شدن خلافت و امامت است **در مذهب باطل آنان به بیعت و اجماع، اگر چه یک نفر باشد.**

وص ۳۹۴ـ ۴۰۹ـ ۵۵۹

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **کسانی که قاتلین ما را مؤمن بدانند تا قیامت دستشان به خون ما آلوده است.** (کافی باب ۳۶۳)

امام صادق علیه‌السلام فرمود:
وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، فرشته‌ای را به سوی او فرستند و به وی فرماید: او را مریض‌کن و بلاها را بر او سخت گردان، پس وقتی از بیماری بهبودی یافت او را بدتر از آن مبتلاکن و بر او سخت گیر **تا اینکه مرا یادکند، همانا من دوست دارم‌که دعای(مناجات) او را بشنوم.**
وهرگاه به بنده‌ای غضب نماید، ملکی را موکل‌اوگرداند و به وی‌گوید: او را سالم‌دار و(از دنیا) به او عطا کن تا مرا فراموش کند، زیرا من خوش ندارم صدایش را بشنوم
و فرمود: خداوند در دنیا دوستش را غرض برای دشمنش قرار داده
*** ان الله عزّوجلّ جعل ولیّه غرضاً لعدوهِ فی الدّنیا ***
(کتاب مؤمن ـ تألیف حسین بن سعید کوفی اهوازی از محدثین عالی مقام قرن سوم)

۱۹ـ ۴۹ـ ۵۰۱

۲۶ـ ۳۸ـ ۸۱ـ ۴۵۸

یا علی از روی تو شرمنده‌ایم

با همه شرمندگی‌ها، بنده‌ایم

*و هریک از معاویه و یزید و مروان را مردم در روز اوّل حکومتشان زیاده از ابابکر و عمر و عثمان بیعت‌کردند، از جهت آنکه در روز اوّل با ابی‌بکر **چهار نفر**به اعتقاد اهل خلاف زیاده بیعت نکردند و آن دو نفر دیگر مثل روز اوّل حکومت معاویه و یزید و مروان با کلّ اهل شام بیعت‌کردند و **اگر اینها امام نباشند لازم آید که آنها نیز امام نباشند،** و لهذا معاویه منافق خبیث را **خال المؤمنین** و گاهی کاتب وحی و از اصحاب کبارش می‌شمارند، و از برای یزید پلید نیز فضایل چند تراشیده‌اند و او را **ابن خال** می‌دانند، چنانکه شاعر اشاره به آن کرده:

مـن از ایـن ابـن خـال بیـزارم ۷۲ کـز پـدر نیـز هـم، در آزارم

پس تو گویی یزید میر منست ۱۲۳ عمروعـاص پلیـد پیـر منـست

مستحقّ عـذاب و نفـرین اسـت ۱۶۳ بد، ره و بد فعال بی دیـن اسـت

لعنـت داد گـر، بـر آنکـس بـاد ۴۵۱ که مـر او را کنـد بـه نیکـی یـاد

و در وقتی‌که از مکابره و عناد بحث لایعنی(بی محتوی) عاجز و عاطل آیند می‌گویند: ایشان **مجتهد بودند** و خطا کردند یک ثواب خواهند داشت **(وص ۵۵۹)**

و دیگر مسائل و فتاوی آن گروه ضالّه و مجتهد بدعت گذار را از این قرار قیاس باید کرد.

* درکتاب فصول الحق آمده: زمخشری ملعون در تفسیر خود و امام فخـر رازی لعـنة الله علیـه و بشر بن عبدالله الواسطی عمری در کتب خود روایت نمـوده‌انـد: در صـفّین از لـشگر معاویـه پلیـد مردی به میدان آمد وبه جای رجز سورهٔ **عمّ یَتَسائَلُون** می‌خواند. **(وص ۴۸۷)**

مولای مؤمنان عليه‌السلام به مبارزت او بیرون آمده، گفتند: **یا اخ العرب میدانی نبأ عظیم کیست؟**

گفت: نه، آن حضرت فرمودند: **والله نبأء عظیم منم** که در خلافت من اختلاف نمودند حقّا که زود باشد که بدانند در وقت نزع که خلاف نموده‌اند، و یا زود باشدکه بدانند در روز قیامت و صحرای محشر بطلان عقیدهٔ خود را، و **منکر و نکیر امامت من را از آنها سؤال‌خواهندکرد** و چون آن مبارز شامی این کلام را از آن حضرت استماع نمود، گفت: تا امروز تفسیر این را ندانسته بودم و امروز از آن اعتقاد فاسد درگذشتم و **توبه نمودم** و یا امیرالمؤمنین از تقصیر من درگذر و آن عاقبت محمود به خدمت مولای مؤمنان عليه‌السلام آمده **در آن میدان به عزّ شهادت رسید.**

❋ و مدت جنگ و جدال معاویهٔ منزل هاویه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به **هیجده (۱۸) ماه** کشید ❋

❋ و لشگر حضرت امیر**نود هزار** نفر اینگونه بودند، و لشکر نکبت اثر معاویه پلید **چهار صد هزار** نفر و در آن مدت **هفتاد هزار** نفر کشته شده بودند، **بیست هزار**نفر از لشگر مولای مؤمنان علیه‌السلام کشته شده یا به درجه شهادت رسیدند و **پنجاه هزار** نفر از لشکر نکبت اثر پیشرو منافقان هاویه را منزل و جهنم را مأوی ساخته بودند. **(مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۴۳۶)**

و ص ۳۳۲

❋ و در شبی‌که مشهور است به لیلة الهریره سی و شش هزار(۳۶۰۰۰)نفر از طرفین‌کشته شده بودند و در آن شب **مالک اشتر** مشرفِ بر فتح شده بود که عمروعاص ملعون مکر کرده مصحف‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند، و چون اطرافیان حضرت امیر علیه‌السلام آن را بدیدند **دوازده هزار**نفر از آن لشکر جدا شده به خدمت حضرت امیر علیه‌السلام آمدند و گفتند که قوم معاویه ما را به کتاب خدا می‌خوانند، امر فرما که مالک اشتر دست از مجادله بکشد و الاّ ترا گرفته به دست دشمن می‌دهیم ناچار آن حضرت علیه‌السلام مالک اشتر را از جنگ باز گردانیده، قرار به حکمین دادند.

❋ و نیز عمروعاص در حکمین چنان مکر شیطانی با ابوموسی نمود که (در باب ۲۷ و ۳۱) نقل گردید. و دوم بار که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تهیّه جنگ و جدال و قتال معاویه پلید افتاد به ضربت ابن ملجم مرادی ملعون، شربت شهادت چشید. **(مرآة الجنان یافعی ج ۱ ص ۸۶)**

۳۶۳ ـ ۴۷۷

❋ در کتاب **عقد الدّرر**از عمّار یاسر روایت است در حدیثی که ذکر آن طولی دارد، خلاصهٔ آن: دو نفر به محاکمه به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند، یکی از آن دو نفر به محاکمه آن حضرت راضی نشد و به دعای آن حضرت به صورت سگی شد و باز به دعای آن حضرت به صورت اصلی معاودت نمود. من به حضرت گفتم: **ای مولای من هر گاه تو را خدایتعالی چنین قدر و منزلتی کرامت کرده، تو را در جنگ معاویه پسرهند چه احتیاج به لشکر و عسکر است؟!** امام علیه‌السلام فرمودند: ای عمّار خدایتعالی مرا فرموده‌که **جهاد کنم با کفّار و ناکثین و قاسطین و مارقین**، به خدا قسم اگر خواهم دراز کنم این دست کوتاه خود را در این بیابان دور و دراز و بزنم به سینهٔ معاویه در شام و جدا کنم شارب او را هر آینه قادرم. پس آن حضرت دست مبارک را دراز کرده باز پس‌کشید، و در دست آن حضرت موی بسیار بود از شارب معاویه پلید، و بعد از مدتی خبر به ما رسیدکه در همان روزی‌که امام علیه‌السلام دست مبارک را از کوفه به جانب شام دراز نموده بود

۳۴۰

لعن، بر آنها که حقش برده‌اند
پهلویش را با لگد آزرده‌اند

معاویه بی دین از بالای تخت افتاده از هوش رفت
و چون به هوش آمد، موی بسیاری از شارب کثیف او کنده شده بود.

* نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد از جابر بن عبدالله الانصاری روایت است: بعد از آنکه یکی از اهل نفاق به دعای آن حضرت مسخ شد، گفتم: یا امیرالمؤمنین هرگاه ترا در درگاه الهی این قرب و منزلت است، پسر هند خورندهٔ جگرها با تو حرب می‌کند، دفع او بکن. پس آن حضرت دست مبارک را به جانب هوا دراز نمود پس دیدم معاویه را در دست آن حضرت و فرمودند: این است آن ملعونی که شما می‌خواستید، بعد از آن فرمودند: **(و ص ۲۲ ـ ۲۸۱ ـ ۴۶۷)**

ما بندگان مقرّب خداییم سبقت نمیگیریم به‌گفتگو، و ما به امرخدای‌تعالی عمل میکنیم

(وَ ما تَشاءُونَ إلا أن يَشاءَ الله ـ و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست ـ سوره انسان آیه ۳۰) پس معاویه پلید را به مکانش‌گذاشت و آن ملعون غایب شد ازنظر ما، و بعد از مدتی خبربه ما رسید که معاویه را در شام از روی تختش ربودند و بعد از ساعتی باز آوردند و از هوش رفته بود و چون به هوش آمد،گفت: **به خدا که گرفت مرا علیّ بن ابیطالب** علیه‌السلام به دست خود در این ساعت، و **عجب ساحری** است. **(و ص ۱۰۵ ـ ۴۶۷)**

* در کامل بهائی و احسن الکبار آمده: معاویه لامذهب روز جمعه خطبه می‌خواند باد سهمناکی (به روح پدرش ابوسفیان از ماتحت) او جدا شد. مردم از آن حال متغیّر شدند که آنچنان ملعونی در چنان مقامی چنین کار شنیعی آشکار کرد. معاویهٔ بی پدر بی‌حیا گفت: شکر خدای را که بیرون آمدن باد را برای ما راحت کرده. **(و ص ۱۷۶ ـ ۳۶۶ ـ ۵۳۲)**

صعصعة بن صوحان‌گفت: راست‌گفتی ای معاویه، اما بیرون آمدن باد در مستراح راحت است و بر منبر بدعت. پس صعصعه گفت: ای اهل شام **امام شما بر منبر برید**نماز شما و نماز او همه باطل گردید، ازمسجد بیرون رفته متوجه مدینه شد.**(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۲۹۲) * (شفاء الصدور ج۲ ص ۲۰۵)**

خاک بر سر، آن بد گُهر، کو عـزّت حیـدر نداشـت
رو سـیه آنکـس، کـه رنـگ آل پیغمبـر نداشـت
هرکه چـون زلـف بتـان، سـر از خـط حیـدر کـشید
داد دین بر باد و، جز سودای کـج بـر سـر نداشـت

باب سی و سوم

به درک رفتن (عمربی پدر دوم) معاویه و به جهنّم واصل شدن آن مردود منزل هاویه

حالات وقت نزع و اختصاص احتضار آن طاغیهٔ باغیه

در روضة الصّفا و تاریخ اعثم کوفی مذکور است که معاویه شبی جهت قضای حاجت بر سر چاهی رفت، و درآن چاه نگریسته بخاری بر رویش زد و موهای محاسن و ریش و ابروی نحسش ریخت و لرزه بر اعضایش افتاد و به علّت و مرض لغوه گرفتار و مبتلا شده به هزار حیله خود را به خوابگاه رسانید و بیهوش افتاد.

❋ درکتاب بضاعة الایمان ذکر شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: در فلان موضع چاهی است که هرکه بر سر آن چاه رود او را لغوه پیدا شود، معاویه منافق جهت امتحان کلام آن حضرت بر سر آن چاه رفت او را لغوه به هم رسید، چیزی بر سر پوشیده و به تعجیل به دمشق آمد.

❋ درکتاب کاشف الحق آمده که چون اعوان و انصار معاویه پلید از مرض او مطّلع شدند به عیادت و پرسش حالات آن ملعون آمدند، خراب و رنجورش دیدند می‌گریست و چون سبب گریهٔ او را پرسیدند گفت: جزع و فزع من از آن است که

بسیار کار خیر بود که بر آن قادر بودم و از شومی هوای نفس نکردم

و دیگر این مرض و علّت عارض عضوی از اعضای من شده که آن‌را پیوسته گشاده باید داشت و این همه بلا و مرض به سبب تعدی و ظلم و جوری است که با **علی بن ابیطالب** علیه السلام کردم و حقّ اورا ندیده و ندانسته گرفتم، و امرکردم‌که سبّ آن حضرت نمایند و جگرگوشهٔ محمّد مصطفی و نور دیده علیّ مرتضی **امام حسن مجتبی** علیه السلام را به امر و فرمان من شهید کردند و محبّان و دوستان و موالیان وصیّ مصطفی را به نا حق کشتم

بنابراین حقتعالی این مرض را بر من مستولی و نازل گردانید، و این عذاب دنیاست و عقاب و نکال آخرت در عقب آماده و مهیّا است، و عقوبت عاجل این است تا عذاب آجل چه نوع و چه قسم باشد در وقتی که علی مرتضی علیه السلام با من مخاصمه کند کما قال علی علیه السلام

فَوَیْـلٌ ثُـمَّ وَیْـلٌ ثُـمَّ وَیْـلٌ لِمَنْ یَاتِی القِیامَةَ وَ هُوَ خَـصْمِی
وَ وَیْـلٌ لِلَّـذِی یَـشْقی سِـفاهاً یُرِیدُ عَدْوَتی مِنْ غَیْـرِ جُرْمـی

ننگ، بر نا مردمان بی‌وفا
وای، بر پیمان گذاران زیرپا

ای وای بر آن شقی کـه از روی سـفاه ۲۱۴ بـا مـن بکنـد دشـمنی بیگـه و گـاه
وز خــصلت ناپــسند و، افعــال تبــاه دشمن شودم ز کینه، بی جـرم و گنـاه

و من این محنت‌ها و بلاها را به دوستی و **محبّت یزیـد** پلید می‌کشم و علاقه پدر و فرزنـدی او باعث این شد، و اگر محبّت او نبودی به طریق مستقیم موفّق شده از راه راست منحرف نمی‌شـدم و به دشمنی و عداوت اهل بیت اطهار علیهم‌السلام نمی‌پرداختم، و به خصومت با ایشان بـر نمـی‌خواسـتم اکنون مآل‌کار و سرانجام روزگار من به این جا رسید و به این مرتبه‌کشیدکه **دشمن برمن خندید** و دوست بر من‌گریست، و بلا و مصیبت دنیا آسان است و از آخرت و قیامت ترسان و هراسانم که به عذاب اله و مکافات گناه و غضب محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و عداوت علی مرتضی علیه‌السلام و خصومت سیّدة النّساء علیهاالسلام و دشمنی حسن مجتبی علیه‌السلام گرفتار خواهم شد و هرگز از آن ورطه و بلیّه نجات و خلاصی نخواهم داشت.

می‌کشید از حسـرت و غـم، آه سرد کانچه من‌کردم در این عالم،که کرد؟

و به این نوع گفتگوها می کرد و اشک ندامت و حسرت از چشمهای شومش می‌ریخت تا از واهمه و هراس او را غشی روی داده از هوش رفت، و چون به هوش آمد اهالی و اشراف شام را طلب نموده بیعت یزید از ایشان گرفت و اوّل بار خود بیعت به یزید پلید نمود و خطاب به آن ملعون که امیرالفاسقین بود امیرالمؤمنین کرد، چنانچه گفته اند:

با غایت فسق، مؤمنش می‌خوانند ۲۳ بر عکس، نهند نام زنگی، کافور

و روز به روز مرض و بیماری او اشتداد میگرفت و هر شب خوابهای پریشان و شوریده می‌دید و از آن می‌ترسید و اکثر اوقات هذیان و لاطایل می‌گفت و هرچند آب می‌خورد عطش او زیاده می‌شد، و همیشه در غش بود و چون بهوش آمدی به آواز بلند می‌گفت: آه چرا با تو منازعـت و مخالفـت کردم ای علیّ بن ابیطالب؟ اگر مرا عقوبت کنی سزاوارم و اگر عفو فرمایی از کرم تو بعید نیست، و نام یک یک از محبّان و شیعیان مولای مؤمنان را که کشته بود بر زبان نحس خود جاری ساخته، افسوس و پشیمانی می‌خورد و کردار زشت و ناخوش خود را تکرار می‌نمود و می‌گریست.

* درکاشف الحق از احنف بن قیس مروی است: از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد، و صلیب درگردن و شکم پر از خمر به جهنّم واصل خواهد شد، و این در دل می‌خلید

لعن، بر اعداء دین باید نمود
از سر صدق و یقین باید نمود

که آیا چگونه خواهد بود؟ پس به حسب اتّفاق به شام رفتم، شنیدم معاویه مریض و رنجور است به عیادت وی رفتم، دیدم که روی به دیوار خوابیده است دست بر سینه او نهادم، دستم بر بتی آمد که درگردنش آویخته بود، چون رو به طرف من کرد مرا گریان دید، گفت: (وص ۱۰۵ ـ ۴۲۸)

من امروز بهترم چرا گریانی؟ گفتم گریهٔ من از آن است که از علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام شنیده‌ام که معاویه صلیب درگردن خواهد مرد. پس‌گفت: ای احنف چه تعجب داری؟ طبیب نصرانی مرا به این امرکرده **و گفته که این بت من است درگردن بیاویز که تو را شفا می‌دهد، و شراب بخورکه مرض لغوهٔ تو را فایده می‌دهد،** و به دستور طبیب هر روزه خمر می‌خورم. و من از آن جا بیرون آمده هنوز به خانه خود نرسیده بودم که آوازهٔ مردن معاویه بی‌دین (عمر دوم) از هر طرف بر آمد. کما قال علی علیه‌السلام :

(بحار ج ۳۳ ص ۱۶۱ ـ حدیقة الشیعة ج ۱ ص ۴۶۳)

اِنَّمَا الدُّنْیا کَظِلٌّ زایِلٌ　　اَوْ کَضَیْفٌ باتَ لَیْلاً فَارْتَحِلُ

اَوْ کَنَوْمٍ قَدْ یَراهُ نائِمٌ　　اَوْ کَبَرْقٍ لاحَ فی الْاُفُقِ الاَمَلُ

دنیاست بسان سایه‌ای، در تمثیل　　۳۸۹　　یا مهمانی که آمد و، کرد رحیل

یا هست چو خواب مرد نایم بی قیل　　یا برق امل که تابد از فکر علیل

✽ قاضی القضات عمری نقل کرده است: معاویه مرد، در حالتی که از صنم توقّع شفا داشت.

✽ مأمونی عمری درکتاب خود آورده: از متقدمین و متأخرین کسی را در این خلافی نیست و همه متّفقند بر اینکه معاویه بت درگردن از دنیا بیرون رفته هاویه را منزل و مأوی ساخت. و قال علی علیه‌السلام:

(کامل بهائی ص ۵۵۶)

مَضَی الدَّهْرُ وَ الاَیّامُ وَ الذَّنْبُ حاصِلٌ　　وَ اَنْتَ بِما تَهْوی عَنِ الْحَقِّ غافِلٌ

نَعیمُکَ فِی الدُّنْیا غُرورٌ وَ حَسْرَتٌ　　وَ عَیْشُکَ فِی الدُّنْیا مَحالٌ و باطِلٌ

اَیّام گذشت و، شد گنه زان حاصل　　گشتی به هوای نفس از حق غافل

از شادی دنیاست، غرورت حاصل　　عیش ار جویی زهی خیال باطل

تَزَدَّدْ مِنَ الدُّنْیا فَاِنَّکَ راحِلٌ　　وَ بادِرُ فَاِنَّ الْمَوْتَ لا شَکَّ نازِلٌ

اَلا اِنَّمَا الدُّنْیا کَمَنْزِلِ راکِبٌ　　اَنا اَراحَ عَشِیّاً وَ هُوَ فِی الصُّبْحِ راحِلٌ

بــر گیــر ز حاصــل جهــان، بــار سـفر ۳۹۲ سعیی بنما که هـست مرگـت بـر سـر
دنیاسـت مقـامی کـه مـسافر آنجـا آسود در آن شب و، سحر کـرد سـفر

❋ درکتاب روضة الصّفا و احسن الکبار و دیگرکتب مخالف و موافق مذکور است، از جمله وصایایی که (عمر دوم) معاویه پلید با یزید ملعون کرد آن بود که **عمروعاص** بی دین با هزار مکـر و حیلـه با من بیعت‌کرده بود و هرچند سعی‌کردم، به بیعت تو راضی نشد و حیله و مکری به خاطرم رسیده گمانم آن است که علاج منحصر در آن باشد، چون از تجهیز و تکفین من فارغ گردی بـه طریـق التماس به عمروعاص بگو که پدرم وصیّت کرده که شما او را به خاک بسپارید و چون از آن مهـم فارغ شود و خواهد که از قبر برآید، شمشیرکشیده بگو به من بیعت کن و الاّ تو را نیز در پهلوی او می‌خوابانم، اگر بیعت کرد فهو المراد و الاّ گردنش را بزن و کاهلی و تغافل مکن.

و چون **عمروعاص** (سیاستمدار سنیان) گول و فریب یزید پلید خورده به گور او فرو رفته و آن ملعون مردود را خوابانید و خواست که بر آید، یزید شمشیر کشیده گفت:

با من بیعت کن و الاّ گردنت را میزنم و در پهلوی معاویه تو را می‌خوابانم.

چون عمروعاص دید که یزید به جد است، رو برگردانیده لگدی چند محکم بر معاویه زده گفت: به خدا قسم که یزید این حرام زادهٔ خر را هرگز این حیله به خاطر نمی‌رسید، البته تو او را تعلیم کرده‌ای و از تدبیرها و مکرهای تو است، لعنت خدای بر تو ای معاویه که در مردن هم دست از مکر و حیله برنداشتی، و لا علاج دست به دست یزید پلید داده، بیعت کرده و از قبر بیرون آمد.

❋ بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام **بیست سال معاویهٔ سگ پدر منزل هاویه باقی ماند** و هشتاد و یک سال از مراحل زندگانی کثیف و نحس و پلیدش را طی نمود. **(بحار ج۳۳ ص۱۷۲)**

❋ درکتاب ملتفتات از ابان بن بشیر النّسابی روایت است: حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمودند:

درکنار پدر خود بر استری سوار بودیم و به راهی می‌رفتیم و استر ما رم‌کرد ناگاه نظر ما بر مردی افتاد که درگردن او زنجیری بود و یکی موکّل او، و آن ملعون مغلوب گفت: یا علی بن الحسین علیه‌السلام مرا آب ده، موکّل او گفت: آبش مده او را، که هرگز سیراب نگرداند او را خدایتعالی، که این معاویهٔ منزل هاویه است. **(بحار ج ۳۳ ص ۱۶۸)**

(الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۹۱ و ۱۹۲ و بجای عمروعاص،احنف بن قیس است)

❋ درکتاب عین الحیوة (ج۱ ص ۲۱۸) باسانید معتبره از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت است:
روزی با پدرم در وادی ضَجنان که میانهٔ مکّه و مدینه است می‌رفتیم، ناگاه استر پدرم رم‌کرد
نظرکردم مرد پیری را دیدم که در گردنش زنجیر بود و سر زنجیر در دست مردی بود می‌کشید.
آن مرد پیر گفت: مرا آب ده، آن شخص که زنجیر را داشت گفت: آبش مده که خدا او را آب ندهد
پرسیدم از پدرم که این مرد مغلوب که بود؟ فرمود: معاویه.

❋ نیز در آن کتاب (و بصائر الدرجات ص ۲۸۵ ح ۱) از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است:
با پدرم به‌راه مکّه می‌رفتیم و برشتر سواربودیم و چون به وادی ضَجنان رسیدیم شخصی بیرون‌آمد
در گردنش زنجیر بود و بر زمین می‌کشید، گفت: یا ابا جعفر مرا آب ده خدا تو را آب دهد
شخصی دیگر از عقبش درآمد و زنجیرش را کشید گفت: یابن رسول الله آبش مدهید
که خدا او را آب ندهد، آنگاه پدرم رو به من کرد وگفت: این مرد را شناختی؟ معاویه بود.

❋ نیز در آن کتاب (و بصائر الدرجات ص ۲۸۶ ح ۶) از یحیی بن امّ الطّویل [1] منقول است:
در خدمت علیّ بن الحسین علیه‌السلام در راه مکّه می‌رفتیم و چون به وادی ضجنان رسیدیم
چنین امری مشاهده شد و امام علیه‌السلام فرمودند: معاویه پلید بود.　　　(وص ۴۴۱)

❋ درکتاب فصول الحق از طریق مخالفین روایت است: سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

❋ در جهنّم، معاویه در صندوق آتشین باشد❋

❋ کلینی رحمة الله علیه درکتاب کافی روایت نموده است: بدترین خلق سه نفر بودندکه به بدترین
بلاها و مرض‌ها گرفتار شدند، اوّل **ابوسفیان** لعنة الله علیه بود که دشمن حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.
دوم **معاویهٔ** طاغیهٔ باغیه، سوم **یزید** پلید.

❋ درکتاب فصول الحقّ مسطور است: از بنی‌امیّه کسی نبودکه بمیرد و به صورت وزغ مسخ نگردد
یعنی «جربا» که او را «هرباکه» و «چلپاسه» و «مارمولک» نیز گویند. (بحار ج ۶۵ ص ۲۲۶)
چنانکه در آن کتاب آمده: یکی از محرمان **عبدالملک مروان** ملعون روایت کند:
چون **عبدالملک** مرد و خواستیم‌که او را غسل دهیم، دیدیم‌که وزغی شد و در سوراخ دیواری رفت
و به غیر از پسران او پنج نفر دیگر بودیم‌که مشاهده این صورت نمودیم و حیران شدیم‌که چه‌کنیم
که‌کسی آگاه نگردد، آخر چوبی‌که به قد و پهنای او بود آوردیم وکفن در او پوشانیدیم و ما پنج نفر

ای قسیم نار و جنّت یا علی
از کَرَم بگذار منّت یا علی

۱ (بدستور سفاک خبیث حجاج بن یوسف ثقفی لعنة الله دست و پای یحیی بن طویل را بریدند و او را شهید نمودند)
(مارمولک ص ۴۲۷ ـ ۴۶۸)

اورا در قبرنهادیم که‌کسی ندانست و هشام پسراو سوگند خوردکه هرنفراز شما افشای‌این اسرارنماید سَرِ او را از تن جدا نمایم، و بعد از مردن هشام ما اظهارآن حقیقت را به محرمان خود نمودیم
(کافی ج ۸ ص ۲۳۲ ـ سفینة البحار ج ۴ ص ۶۴۸)

۴۲۵

(فرار بنی امیه)

* امام باقرعليه‌السلام فرمودند: بعد از خروج و پیروزی مهدی عليه‌السلام و قتل سفیانی بنی امیّه لعنة الله علیهم از شام به روم فرار کنند و پناهندهٔ به سلطان روم شوند و شرایط دین نصرانیت روم را بپذیرند که نصرانی شوند و از نصرانی‌ها زن بگیرند و زن به آنها بدهند وگوشت خوک بخورند و شراب بنوشند و صلیب در گردن کنند و زنّار ببندند. (بحار ج ۵۲ ص ۳۸۸ باب ۲۷ ح ۲۰۶) * (مهدی منتظر عليه‌السلام باب ۴)

«یا علیّ»

اعدای تو را، دهد خداوند ۲۹۶ مرگی که از آن بدتر نباشد

مفضل گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود ای اباعبدالله ـ وتا آن روز مرا به کنیه‌ام نخوانده بود من عرض‌کردم لبیک: فرمودند: برای ما در هر شب جمعه شادی و سُروری است.
عرض کردم: خدایش افزایش دهد، آن سُرور چیست؟ فرمودند:
چون شب جمعه شود، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به عرش خدا برآید و ائمه عليهم‌السلام برآیند.
و ما نیز با ایشان برآئیم، پس ارواح ما به بدنهایمان باز نگردد مگر با علمی (تازه)که بهره برده باشد، و اگر چنین نباشد علم ما نابود گردد. (کافی باب ۱۰۰)

«لا» مگو با مشتاقان، بر گو «نعم» «یـا امیر المؤمنین یـا ذالکَرَم»

۳۷۴ ـ ۴۹۳

عبدالله بن ابان زیّات که نزد حضرت رضا عليه‌السلام منزلتی داشت،گوید به آن حضرت عرض کردم برای من و خانواده‌ام به درگاه خدا دعا بفرمائید. فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم؟ واللهِ که اعمال شما (شیعیان) در هر صبح و شام بر من عرضه می‌شود. عبدالله‌گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم. به من فرمود: مگر تو کتاب خدای عزّوجلّ را نمی‌خوانی‌که فرماید:

(قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤمِنُونَ ـ سوره توبه آیه ۱۰۵**)**

«بگو ای پیامبر: درعمل بکوشیدکه خدا و رسولش و مؤمنان‌کردار شما را می‌بینند»

به خدا که آن مؤمن (که اعمال بندگان را می‌بیند) علیّ بن ابیطالب است.**(اصول کافی باب ۸۸)**

باب سی و چهارم

مجملی از جنایات و کردار نا شایستهٔ یزید بن معاویه

علیهما اللّعنة و العذاب الهاویه، و مقالات مناسب این باب

حضرت امام حسین علیه‌السلام را به دستور یزید ملعون ولدُ الزّنا شهید کردند

و آنچه از ظلم و ستم از او به اهلبیت رسول الله علیهم‌السلام رسید

از ابتدای آفرینش دنیا تا انتهای آن به هیچ طایفه و قبیله‌ای نرسیده و نخواهد رسید.

* و چون در اکثر کتب فریقین این واقعهٔ خاک برسرکنندهٔ دردناک به تفصیل ذکر شده و به گوش تمام شیعه اثنا عشریّه رسیده، لهذا از طول کلام اعراض نموده بعضی از روایات متفرّقه از کتب اصحاب که مناسب این باب است ذکر می‌نمایم که **شاید** بعضی از آنها به گوش صاحبان هوش نرسیده باشد.

* از حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام روایت است: چون از مدینه بیرون آمدیم تا به کربلا رسـیدیم **در هیچ منزلی فرود نیامدیم که پدرم امام حسین علیه‌السلام یحیی بـن زکریـا علیه‌السلام را یـاد نکنـد روزی در منزلی آن حضرت فرمودند: از وقایع و حوادث دنیا هیچ چیـز نـزد خـدایتعالی بدتر ننموده و مکروه‌تر نبود از آن که سر یحیی را به هدیه به نزد یاغی باغی فرستادند.**

(ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۲) * (حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۶۸)

* درکتاب ملتفتات آمده: چون حضرت امام حسین علیه‌السلام به زمین کربلا نـزول فرمودنـد و صـفوف جدال و قتال آراسته شد، **ملایکـه** به قصد نصرت و یاری به خدمت آن حضرت آمدند، امام ایـشان را رخصت جنگ نداد و آن فرشتگان تا حال نزد قبر مبارک آن حضرت مجاورند و گریه می‌کنند و **انتظارظهور قائم‌آل محمّد** علیه‌السلام را میکشندکه نصرت آن حضرت نمایند و با اعداءالله مقاتله نمایند و در آن روز جمعی از جنّ به خدمت شاه شهدا علیه‌السلام آمدند و طلب اذن خواستند که نصرت آن حضرت نمایند و با آن دشمنان خدا مقاتله نمایند، ایشان را نیز اذن نداد و فرمودند: قادرید بر قتل و هلاک این مردودان و اینها شما را نمی بینند.

(بحار ج ۴۵ ص ۲۲۰ قریب به مضمون)

پروانه وار سوخت دلم ز آه شعله بار

تا شد سر بریده‌ات شمع محفلم

(اشعار حاشیه ص۴۲۹ تا ص ۴۵۳ اثر شاعر دلسوخته، میرزا عبد الجواد خراسانی، متخلّص به جودی است) وص ۱۲۳ ـ ۱۳۳

❋ درکتاب تحفة الابرار از سدی روایت است در تفسیر آیه کریمه (۲۹ سوره دخان)

❋ فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ گریه نکرد بر آن جماعت آسمان ❋

راوی گوید: چون کشته شد امام حسین علیه‌السلام گریست بر او آسمان، و گریهٔ آسمان سرخی اوست.

❋ و روایت است: سرخی‌ای که درآسمان بهم می‌رسدکه آن را شَفق‌گویند قبل از واقعهٔ یحیی علیه‌السلام نبود و در آن وقت بهم رسید و بعد از مدتی بر طرف شد

باز در حادثهٔ شهادت شهدای کربلاعلیهم‌السلام پیدا شد.[1]

آن سرخی شفق‌که براین چرخ بی وفاست هرشام، عکس خون شهیدان کربلاست

❋ حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمودند: قاتل یحیی بن زکریّا علیهما‌السلام و قاتل حسین بن علی‌علیهما‌السلام **هر دو قاتل از زنا بهم رسیده بودند** و آسمان سرخ نشد الاّ از برای آن دو مظلوم

و این سرخی**تا قیامت** باقی خواهد بود. **(بحار ج ۴۵ ص ۲۱۲)**

❋ درکتاب تحفة الابرار از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله منقول است، فرمود:

ما بَکَتِ السَّماءُ عَلی اَحَدٍ الاّ عَلی یَحیَی بنِ زَکَریّا وَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ وَ حُمْرَتُها بُکاؤُها

هرگزآسمان برکسی نگریسته است مگر بریحیی بن زکریا علیهما‌السلام و حسین بن علی علیهما‌السلام

و گریهٔ آسمان سرخ شدن شفق است که عصرها در مغرب ظاهر می‌شود.[2]

❋ درکتاب فتوحات القدس ذکر شده:روز قتل امام حسین علیه‌السلام از آسمان خون بارید و در بیت المقدس هم هیچ سنگی برنداشتند مگر اینکه در زیر آن سنگ خون تازه یافتند و چند روز آسمان در نظرها چون خون بسته می نمود. **(بحار ج ۴۵ ص ۲۰۴)**

❋ درعیون اخبار رضا علیه‌السلام از ریّان بن شبیب روایت است: حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمودند: یابن شبیب وقتی که جدّم حسین علیه‌السلام را شهید کردند آسمان خون بارید و رنگ خاک سرخ گردید. **(عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱ ص ۶۰۵)**

❋ درکتاب فتوحات القدس مذکور است: در بلاد روم درکوهی صورت شیری است از سنگ تراشیده و هر سال در روز عاشورا از دو چشم آن شیر آب جاری می‌شود و تا شب می‌رود و مردم در حوالی آنجا جمع می‌شوند و تعزیت اهل بیت می‌دارند و از آن آب می‌خورند و از جهت تبرّک و استشفا از آن آب برداشته به منازل خود می‌برند.

مِهر و مه مشرقین، شاه شهیدان حسین آن که ملایک کنند، سجدهٔ تصویر او

(۱ ـ ۲: قریب به مضمون: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۹۶ ❋ حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۲۷۶ ❋ کشف الغمه ج ۲ ص ۲۲۱ ❋ کامل الزیارات ص ۹۵)

کوه، از حسرت آن تشنه لبان می‌گرید　۱۴۶　بحر، از غیرت آن خسته دلان می‌جوشد
آه، از آن سنگ دل بی خبر تیره درون　　که ز حسرت نکشد آه و، ز غم نخروشد

❋ نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده: بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام آن ملعون‌ها خواستند که اسب بر بدن و سینه بی کینه آن حضرت برانند، در آن اثنا از دامن صحرا شیری نمایان شد و بیامد و در نزدیک بدن مبارک آن حضرت به پاسبانی بایستاد و چون آن ملاعین این بدیدند، عمر سعد ملعون گفت: این فتنه ایست نزدیک وی مروید که شما را هلاک کند، پس آن مردودان لعین بازگشتند.

❋ روایت است: در جنگهایی که حسنین علیهماالسلام همراه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می بودند ایشان را رخصت جنگ نمی‌داد و می‌فرمود: من به جنگ کردن سزاوارترم و اصحاب را وصیّت می‌کرد که ایشان فرزند رسول الله‌اند، مگذارید که متوجه جنگ شوند که نسل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله منقطع نشود، و آخر درکربلا کار به آنجا رسید که رسید. (وص ۴۰۰)

❋ در مجموعة الحدیقه آمده: امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی خطاب به امام حسین علیه‌السلام فرمودند:

کَـأنّی بِنَفْـسی وَ اَعْقابِهـا　　وَ بِـالْكَرْبَلاءِ وَ مِحْرابِهـا
فَتَخْضَبَ مِنَ االلِّحْیَ بِالـدِّماءِ　　خَـضابُ الْعَـرُوسِ بِاَثوابِهـا

گویا که بنفس خویش و اولاد کـرام　　در حـرْبگَهِم بکـربلا، کـرده مُقـام
گلگون کرده بخون، محاسـن بتمـام　　چون رنگ عـروس از لبـاس گُلفـام

❋ در(ص ۴۸۴) کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه قمی رحمه‌الله از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام مروی است فرمودند: در دوزخ منزلی است که سزاوار آن عذاب و مکان نیست هیچ فردی از مردمان الاّ کشنده حسین بن علی علیهماالسلام و کشندهٔ یحیی بن زکریّا علیهماالسلام.

❋ حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: **زیارت امام حسین** علیه‌السلام **واجب است** بر هرکه اقرار به امامت او داشته باشد. (کامل الزیارات ص ۳۹۷)

❋ حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام فرمود: هرکه زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام کند و **عارف باشد به حقّ او**، بیامرزد خدایتعالی گناهان گذشته و آینده او را. (کامل الزیارات ص ۲۶۵)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: اگر تمام مردم روی زمین با امام حسین علیه‌السلام به جهاد می‌رفتند، همه کشته می‌شدند ـ تفسیر جامع ج ۲ ص ۱۲۲

در دم آخر سخن، جز به اشارت نگفت　　زانکه ز دل رفته بود، حالت تـقریر او

* امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ای شیعیان بروید به زیارت حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام که محفوظ می‌دارد خدایتعالی زوّار آن‌حضرت را از هدم و غرق و ترس از خورده شدن توسط درندگان و زیارت آن حضرت **واجب است برهرکه اقرار و اعتراف داشته باشد به امامت آن حضرت** (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۴۴)

هست این سفربه مذهب عشاق،فرض‌عین کـردم زدیـده،پـای سوی مشـهد حسـین

* ثواب زیارت امام حسین علیه السلام از حد و حصر افزون، و در اکثر کتب مذکور است:

اَللّهُمَّ ارزُقْنا حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرامِ وَ زِیارَةَ نَبِیِّکَ وَ وَصِیِّ نَبِیِّکَ وَ ابْنَته وَ سِبْطَیْهِ وَ باقِی الاَئِمَّةِ الْمَعصومینَ فِی هذا العامِ وَ فی کُلِّ عامٍ.

* حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: یک نماز واجب نزد قبر آن حضرت با حجی و یک نافله با عمره‌ای برابر است، و **تربت آن حضرت شفاست از هر مرضی و دردی.**

*دراین باب **احادیث بسیار** به طریق ائمهٔ اطهار علیهم السلام درکتب محبّان و دوستان و شیعیان حیدرکرّار وارد است، و ازخواص تربت آن حضرت است چون از آن **تسبیح** سازند به هر**یک دانه** که بگردانند و ذکر حق تعالی کنند **چهل حسنه** از برای آن شخص نوشته شود، و اگر در دست داشته باشد و بگرداند و ذکرگفتن را فراموش‌کند، به هریک دانه‌که بگرداند از برای او حسنه‌ای می‌نویسند. (بحار ج ۱۰۱ ص ۱۳۲)

* درکتاب ذِکری[۱] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است: **هرکه بر خاک امام حسین علیه السلام سجده کند از سجده گاه او تا زمین هفتم نورانی شود، و تربت آن حضرت در سفر و حضر امان است از هر خوف و ترسی.** (بحار ج ۱۰۱ ص ۱۳۵) وص ۱۷۷

و به تجربه رسیده که چون در دریا طوفان پدید آید و کشتی را بیم غرق شدن باشد قدری از تربت آن حضرت علیه السلام به دریا افکنند طوفان بر طرف شود.

* در اخبار آمده: هرکه در زمین کربلا مدفون شود از حساب روز قیامت آسوده است و بی حساب به بهشت می‌رود، و نیز روایت است که **زمین کربلا را با هر(شیعه) که در او مدفون است روز قیامت برداشته به بهشت می‌برند.** (حدیقة الشیعه ج۲ ص۶۶۳)

* درخبر است: در **روز قیامت زمین کربلا همانندغربال می‌شود،** دشمنان و مبغضان اهل بیت نبوّت و رسالت صلی الله علیه و آله را **از خود دور می‌کند،** و محبّان و موالیان را با خود به بهشت می‌برد.

کیست این کشته که از خنجر و شمشیر و سنان
زکـواکب به بـدن زخم فـزون‌تر دارد

و ملا فضولی بغدادی فرماید:

آسودهٔ، به کربلا به هرحال که هست — گر خاک شود، نمی‌شود قدرش پست

بر می‌دارند و، سُبحه‌اش می‌سازند — می‌گردانندش از شرف،دست به دست

❋ و از خواص و اصحاب امام حسین علیه‌السلام مروی است:

ما هرگز آن حضرت را به آن خوشحالی ندیده بودیم که درکربلا می‌دیدیم.

❋ درکتاب مجالس المؤمنین مسطور است: **حبیب بن مظاهر**علیه‌السلام در ایّامی‌که در کربلا به صد گونه کرب و بلا در خدمت شاه شهیدان‌علیه‌السلام گرفتار بود، با یکی از یاران خود **مزاح می‌کرد** بریربن خضیر الهمدانی به او گفت: ای برادر امروز نه روز خندیدن و مزاح کردن است، حبیب‌گفت: پس کدام روز سزاوارتر به سرور و خوشحالی از این روز تواند بود که **در قدم مبارک حضرت امام حسین** علیه‌السلام با اشقیا مجاهده می‌کنیم تا شهید می‌شویم و در بهشت عنبر سرشت با حورالعین معانقه کرده هم آغوش می‌گردیم؟ **(بحار الانوار ج ۴۵ ص ۹۳)**

خاک قدم دوست شدن، نیست کسی را ۵۶ این عیش که امروز مرا، در قدم اوست

در آن روز عدد کشتگان دشمن که آن حضرت به دست مبارک خود به دوزخشان فرستاده بود به **چهار هزار نفر** رسیده بود. **(حدیقة الشیعه ج۲ ص ۶۶۶)**

❋ هرکه **جرعهٔ آبی بخورد** و یاد آن حضرت کند و بر قاتلان آن حضرت **لعنت کند**، آن کس را **ثواب عظیم خواهد بود** چنانچه از داود رقّی روایت است،گفت: خدمت امام جعفرصادق‌علیه‌السلام بودم که آن حضرت آب خورد و بعد از آن **اشک از چشمهای مبارک روان نمود** و فرمودند: هرکه آب خورد و **یاد** حضرت امام حسین علیه‌السلام کند و **لعن بر قاتلان** او نماید، بنویسد خدایتعالی برای او **صد هزار حسنه**، و محو کند از نامهٔ اعمال او صد هزار سیّئه، و بلند سازد از برای او صد هزار درجه، و مثل آن است که آزاد کرده باشد **صد هزار** بنده، و حشرکند او را خدایتعالی در **روز قیامت** در حالتی که روی او سفید و درخشنده باشد.

حق تعالی، بهر اینت آفرید ۴۴۱ تا بگویی روز و شب، لعن یزید

سلام بر حسین، لعنت بر یزید — قورباغه گوزید به ریش یزید

کیست این کشته که لب تشنه به زیر خنجر

می‌دهد جان و، غم امت مضطر دارد

حکایت: بعد از واقعهٔ کربلا، یزید پلید را به خاطر رسید که به کفّارهٔ قتل حضرت امام حسین علیه‌السلام آب انبار و برکه بسازد که مردم از آن آب بخورند، و به این سبب تخفیفی در عذاب او شود و امید آن داشت که خدایتعالی از تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله شفاعت او کند. **فنعم ما قیل:**

اَتَرْجُـوا مَعْـشَرٌ قَتَلَـتْ حُـسَيْناً شَـفاعَةَ جَـدِّهِ يَـوْمَ الحِـسابِ
فَـلا وَ اللهِ لَـيْسَ لَهُـمْ شـافِعٌ لَهُـم يَـومَ القِـيمَةِ فـى العَـذابِ
وَ قَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بِحُكمِ جَـورٍ فَخـالَفَ حُكْمُهُـم حُكْـمَ الكتـابِ

و چون آن برکه به اتمام رسید و پر آب کردند، اوّل بار فرشته‌ای آمده از آن حوض آب خورده **لعنت بر یزید** کرد به نوعی که جمیع اهل شام و خود آن ملعون آن ندای غیبی را شنیدند و هرکه از آن آب می‌خورد **لعنت بر یزید** می‌کرد، و هرگاه آن ملعون پلید آب می‌خورد بی‌اختیار **لعن برخود می‌کرد** و از ساختن آب انبار فایده‌ای که از برای او بهم رسید این بود که: هرکه آب می‌خورد او را به لعنت و دوری و حرمان و مهجوری از رحمت و مغفرت خدا یاد می‌کرد.

آب، بی‌چاشنی لعن یزید بر گلوی کسی مباد حلال

* درکتاب احسن الکبار آمده: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدندکه آیا امام حسین علیه‌السلام تشنه شهید شد؟ آن حضرت فرمودند: خاموش باشید، مگر نشنیدیدکه حق تعالی چهار ملک از کبّار ملایکه نزد وی فرستاد و گفت: خدا و رسول تو را سلام می‌رسانند که اگر می‌خواهی دنیا و هرچه در اوست به تو دهیم و تو را بر اعدا نصرت دهیم، یا آنکه جوار ما خواهی؟
امام علیه‌السلام فرمودند: من جوار خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواهم که آن رفیع و اعلاست
پس آن ملایکه شربتی آب به آن حضرت دادند و خورد و به آن حضرت گفتند:
بعد از این هرگز تشنه نشوی، و برفتند.

* نیز در آن کتاب از آن حضرت روایت است، فرمودند: مَلَکی نزد امام حسین علیه‌السلام آمد در وقتی که اصحاب حضرت از تشنگی شکایت می‌کردند، پس گفت:
یابن رسول الله خدایتعالی تو را سلام می‌رساند که هر حاجتی داری بخواه تا اجابت کنم.
امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خدایا تو عالم الاسراری و تو را معلوم است
که اصحاب من از بی آبی شکایت می‌کنند.

(فوائد الرضویه علیه‌السلام ج ۱ ص ۴۹۵)

حق سبحانه و تعالی وحی به ملک کرد: به حسین علیه‌السلام بگو: به انگشت خطّی در زمین بکش. امام با انگشت سبّابه خطّی در زمین‌کشید، فوراً نهری ظاهر شد سفید تر از شیر و شیرین‌تر ازعسل حضرت و اصحاب آن حضرت از آن آب خوردند، ملک گفت: ای حسین این آب مخصوص بهشتی از برای شماست در آخرت، و این رحیق مختوم است که خِتامش مُشک اَذْفَر است.

❋ درکتاب فتوحات القدس آمده: وقتی که شاه شهدا علیه‌السلام در کربلا به عطش و تشنگی مبتلا بود فقیری آمد و کاسهٔ چوبین خود را پر آب کرده به خدمت آن امام بر حقّ آورد آن حضرت آن کاسه را بگرفت و آب را بر زمین ریخت و گفت: آب بر ما قحط نیست (قدرت معجزات ما را نگاه کن)، چون فقیر نگاه کرد دید جوی‌های آب روان است.

امام حسین علیه‌السلام کاسه فقیر را پر از ریگ کرده به او داد، آن ریگها تمام جواهر آبدار شده بود.

❋حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **مَنْ بَکیٰ عَلَی الحُسَیْنِ اَوْ تَباکیٰ وَجَبَ لَهُ الْجَنَّةَ**

هرکه بر حسین علیه‌السلام بگرید، یا خود را به گریه دارد بهشت وی را واجب می‌شود.

(اللهوف ص ۸۶ ـ حدیقة الشیعه ج ۲ ص۶۷۷)

هرکه گرید بهر اولاد رسول در بهشت او را برد،زوج بتول

❋ در امالی (صدوق مجلس ۲۹) آمده: شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام شعری در مرثیهٔ امام حسین علیه‌السلام خواند، آن حضرت گریان شده و فرمودند: هرکه شعری بخواند از مراثی آن حضرت و جمعی را به گریه در آورد، **اگرچه یک نفر باشد** البتّه او را بهشت واجب می‌شود. پس خوشا حال **محتشم کاشانی،** هم خود بهشت می‌رود و هم چندین هزار نفر را از پی خود به بهشت می‌برد.

ز انـدوه آن مـاتم، جـان کِسـل روان‌گردد از دیده‌ها خونِ دل

(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۷۷)

❋ درکتاب فتوحات القدس آمده: یکی از ثقات گوید: با مردی از قبیله طی می‌گفتم: به مـا رسـیده است که شما نوحه جنّیان را بر امام حسین علیه‌السلام شنیده‌اید؟ گفت: آری هیچ آزاد و بنده از آن قبیلـه را نپرسی مگر اینکه تو را از این معنی خبر دهد، گفتم: من دوست دارم از تـو بـشنوم آنچـه تـو از ایشان شنیده‌ای. گفت: من از ایشان شنیدم می‌گفتند: (بحار ج ۴۵ ص ۲۴۱)

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِینَهُ فَلَهُ بَرِیقٌ فِی الْخُدُودِ اَبَواهُ مِنْ عُلْیا قُرَیْشٍ وَجَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ

❋ در عیون اخبار رضاعليه‌السلام (باب ۶۶ ـ ح۳۶) مسطور است: پسر دعبل خزاعی روایت‌کرده: چون پـدرم زبانش وقت موت بسته شد، رویش سیاه‌گشت، من از این واقعه ترسیدم و او را دفن کـردم، شـبانه او را در خواب دیدم با روی سفید و جامه نیکو و گفتم: ای پدر حق سبحانه و تعـالی با تو چه کرد؟ گفت: **مرا آمرزید،** و سیاهی رو وگرفتگی زبان من از برای آن بود که خمر می‌خوردم، و چون مرا در قبر گذاشتند همچنان باروی سیاه و زبان گنگ بودم که سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر شد و فرمودند: بخوان آن مرثیه‌ای که در حقّ شهیدان اهل بیت من گفته‌ای، من خواندم: (و ص ۲۱۹ ـ ۴۹۸)

لا اَضحَکَ اللهُ سِنَّ الدَّهْرِ اِنْ ضَحَکَتْ ۴۵۵ وَ آلُ اَحمَـدَ مَظْلُومُـونَ قَـدْ قُـهِرُوا

تا آخر این ابیات **خواندم و حضرت رسول** صلی‌الله‌علیه‌وآله **می‌گریست** و چون تمام کردم، فرمودند:

نیکو گفته‌ای، و مرا شفاعت کرد و این جامهٔ رسول خداست که بر تن دارم.

❋ درکتاب لوامع الانوار از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام مروی است، فرمود: کلبیه زن یزید پلید چون برکردار زشت شوهر بد اختر خود مطّلع شد، سر آن سرور شهدا عليه‌السلام را از یزید پلید طلبید و به مُشک و گلاب و عنبر معطّر گردانید و تا یک هفته به **مراسم تعزیه** و نوحه و زاری با کنیزان خود مشغول بود، و در آن اثنا یزید پلیدگوسفندی بریان نموده جهت‌کلبیه فرستاد قبول نکرد و گفت: من در تعزیه‌ام نه در عروسی و شیخ اُزری در مرثیه آن حضرت فرموده:

سوراخ میشود دل ما چون گل، حسین هـر جـا کـه ذکـر واقعـهٔ کـربلا رود

گـر خلـق را خـدای بگیـرد بـه اولیـا ترسـم کـه ایـن معاملـه بـا انبیـا رود

و بعد از اتمام ایّام عزا و ماتم، آن زن با کنیزان خود از خانه بیرون آمدند که آواز پای ایشان را کسی نشنید و اثری از ایشان معلوم نشد که به کجا رفتند، و دوستی اهل بیت مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و جگر گوشه علی مرتضی عليه‌السلام باعث نجات و خلاصی آن زن شد از صحبت آن یزید پلید و در روز جزا او را بهشت جاودان روزی خواهد گردید. (بحار ج ۴۵ ص ۱۷۰)

❋ درکتاب احسن الکبار آمده: کلبیه زن یزید سر امام حسین عليه‌السلام را به مُشک و گلاب شست آن شب فاطمه زهراعليهاالسلام را به خواب دید که عذر زحمت‌ها از او می‌خواست.

❋ از ائمهٔ هدیعليهم‌السلام مروی است: هرکه در خاطرش بگذرد(فَیا لَیتَنی کُنتُ مَعَکُم) که کاش‌که درآن روز من در کربلا می‌بودم تا در پیش امام حسین عليه‌السلام جان فدا میکردم، ثواب او مثل ثواب کسی باشد

که با آن حضرت عليه‌السلام شهید شده باشد. **(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۷۷)**

❋ **حکایت:** عمرولیث روزی مراسم لشکر خود را می‌دید، مقرّر داشت که هر امیری و سرداری که هزار مرد مکمّل مسلح بر او عرضه دارد **گرز زرّینی** به او بدهد، چون از عرض لشگر فـارغ شـد **صد و بیست گرز طلا به سرداران داده بودند،** وقتی که عدد و شمارهٔ لشگر و عـسگر خـود را به این مرتبه(۱۲۰/۰۰۰) دید، خود را از اسب انداخته **سربه سجده نهاده** و روی به خاک می‌مالید و می‌گریست، و بعد از مدت طولانی که سر از سجده برداشت یکی از همنشینان که در نزد او دلیر و گستاخ بود و راه سخن گفتن و هم زبانی می‌دانست، پیش آمده گفت: ای مَلِک کسی را که این لشکر و حشم باشد کارهایش ساخته و مهمّات پرداخته باید که بخندد و بخنداند، نه آنکه بگرید یا بگریاند. **(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۷۳)**

این، نه وقت گریه و فریاد تست　　　وقت شادیّ و، مبارک باد تست

وجه این گریه و زاری و سبب این اندوه و پریشانی چیست؟

عمرولیث گفت: چون دیدم که عدد لشکر و حشم من به صد و بیست هزار رسید **واقعه دردناک کربلا به خاطرم رسید،** و حسرت بردم و آرزو کردم ای‌کاش آن روز با این لشگر در آن صحرا بودم تا دمار از کفّار فُجار بر می آوردم، یا من نیز توفیق یافته جان فدا می‌کردم تا موجب علوّ درجات و تقربم می‌شد. **(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۳۴۲)**

شهیدان را به چشم‌کم مبین،کایشان به هر زخمی

که این جا یافتنـد، آنجـا ز رحمـت عـالمی دارنـد

اگـر رفتنـد، بـا درد و الـم زیـن عـالمِ نـاخوش

بـدار الخلـدِ بیـدرد و الـم، خـوش عـالمی دارنـد

چون **عمرولیث** وفات یافت در خوابش دیدند، تاج مکلّل بر سر و کمر مرصّع بر کمر و حوران پیشاپیش و غلمان برچپ و راست، از او پرسیدندکه این مرتبه و منزلت و این شأن و شوکت از چه یافتی؟ گفت: خدایتعالی جلّ شأنُه‌کسانی را که برمن حقی داشتند و ظلمی به آنان‌کرده بودم از من خوشنود گردانید، **و گناهان مرا بیامرزید،** به سبب آرزویی که در آن عرض لشگر کرده بودم

گر در جنان ز چشمهٔ کوثر خوریم آب

ما را ز روی ساقی کوثر حیاستی

و صدق نیّت خدمت و ثواب معاونتی که نسبت به شاه شهداعلیه‌السلام در آن روز به خاطرگذرانیده بودم، در این روز دست گیر و فریاد رس من شد.

❋ درکتاب روضة الشّهداء آمده: شیخ سهیل بن عبدالله فرمود: **روز عاشورا** می‌گریستم و با خود می‌گفتم: چرا آن روز حاضر نبودم تا در پیش شاه شهدا خونم را بریزند باری امروز چند قطره‌ای از چشم خود اشک بریزم، شبانه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم، فرمود: ای سهیل، به جلال قدر ذوالجلال که یک قطرۀ اشک تو در مصیبت فرزند دلبند من ضایع نخواهد شد و بدانکه **گریه‌ای که امروز کردی فردای قیامت** تو را چندان ثواب دهند که محاسبان خِطّه خاک و مستوفیان دفتر خانه افلاک از عهده حصر و ثواب آن نتوانند برآمد.

بــه یــاد حــسینِ علــیّ گریــه کــن   کــزین گریــه، پیــدا شــود آبــرو
هــرآن نامــه‌ای کــز خطــا شــد سیاه   در این آب‌کردن،توان شست و شو

❋ در تاریخ نگارستان آمده: اوّل کسی از سلاطین که (آشکارا و علنی به دستورات ائمه هدیعلیهم‌السلام) رسم ماتم داشتن و عزا گرفتن جهت امام حسین علیه‌السلام در میان مردم جامعه بنیاد نهاد **معزّالدّوله دیلمی**رحمه‌الله است که شیعه اثنا عشری بود. (و ص ۵۸۹)

آل بویه معروف به « دیالمه » از مردم گیلان دارای مذهب تشیّع و باعث ترویج شیعه شدند بنیان‌گذاران این دولت، عماد الدّوله و رکن الدّوله و معزّ الدّوله سه برادر بودند که ممالک تحت سلطۀ خود را تقسیم کرده بودند، عماد الدّوله بر فارس و خوزستان و رکن الدّوله بر ری و معزّالدّوله بر بغداد حُکم رانی داشتند

تا شد سعادت ابدی، راهبر مرا   ۴۹۹   شد راهبر، به مذهب اثنی عشر مرا

❋ در ماههای سال ۴۳۵ هق متکفّی عبّاسی زمام مهام انام را طوعاً و کرهاً به قبضۀ اختیار او داد و حسب الامر معزّ الدّوله در ابواب مساجد دارالسّلام بغداد این کلمات را نوشتند:

لَعَنَ اللهُ مُعاوِیَةَ ابنَ اَبی سُفیان وَ مَنْ غَصَبَ فاطِمَةَ فَدَکاً وَ مَنْ مَنَعَ اَنْ یُدفَنَ الْحَسَنُ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ وَ مَنْ نَفیٰ اَبی ذَرِّ الغَفّاری وَ مَنْ اَخْرَجَ الْعَبّاسَ عَنِ الشَّوری.

ترجمه عبارات ظاهر است: مراد از **مَن غَصَبَ فاطِمَةَ فَدَكاً**، اشاره به ظلم **ابابکر و عمر** لعنة الله علیهما است که به جبر و تعدی فدک را از حضرت سیّدة النّساء عليها السلام گرفتند.

و عبارت **وَ مَنْ مَنَعَ اَنْ يُدفَنَ الْحَسَنَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّه**، اشاره به **عایشه و مروان** لعنة الله علیهما است که نگذاشتند جنازه حضرت امام حسن عليه السلام را به زیارت روضهٔ مبارکهٔ سیّد المرسلین صلى الله عليه وآله ببرند و او را در آن روضه مبارکه دفن کنند.

و عبارت **وَ مَنْ نَفیٰ اَبی ذَرٍّ الْغَفّاري**، اشاره به **طغیان و عصیان عثمان** لعنهُ الله است که ابی ذر عليه السلام را از مدینه اخراج نمود. و عبارت **وَ مَنْ اَخْرَجَ الْعَبّاسَ عَنِ الشّوری** اشاره به **بدعت عمر بی‌پدر لعین** است که در وقت انتقال به سقر، امر خلافت را به شوری قرار داده، عبّاس عمّ رسول صلى الله عليه وآله را داخل شوری نگردانیدند. (مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۳۲۶)

و **متعصّبان و ناصبیان** بغداد آغاز سفاهت کرده و در پنهانی بعضی از این‌کلمات را محو می‌کردند آخر حسب الصّلاح طرفین، اسم معاویه پلید را به حال خود گذاشتند و بجای آن کلمات دیگر، این عبارت را نوشتند **لَعَنَ اللهُ الظّالمینَ لآلِ مُحَمَّدٍ**.

الهی روحشان شادان، ازآن باد — ۴۰۲ — که اینها را، به لعنت می‌کند یاد

* در تاریخ ابن کثیر شامی مذکور است: در محرّم سال ۳۶۲ هق در بغداد نزاعی واقع شد در میان اهل سنّت عمری لعنةالله علیهم، و طایفه شیعه‌اثنی عشر عليهم السلام به سبب آنکه: سنیان عمری از روی تعصّب و جهل زنی را عایشه نام کردند و او را بر شتری سوار کردند و یکی از مردان خـود را زبیـر نام نهادند و دیگری را طلحه و با جمعی بسیار بر سر محلّه باب الکرخ بغداد که مسکن شیعیان بود رفتند وگفتند: ما اصحاب جملیم و از برای خون عثمان سگ پدربا اصحاب علی بن ابی‌طالب عليه السلام مقاتله می‌کنیم، و خلق بسیار از طرفین کشته شد، شیعیان باب الکرخ غالب آمده، عایشهٔ شتر سوار و طلحه خبیث و زبیر پلید ساختگی را منهزم ساختند. (مجالس المؤمنین ج ۱ ص۶۶)

***حکایت:** یکی‌از ناصبیان بی‌دین و دشمنان ائمه‌طاهرین عليهم السلام حاکم موصل بود،و زن‌او نیزناصبیّه و مبغض اهل بیت بود، و آنها را پسری نبود، به مقتضای عقیده شوم خود نذر کرده بودند کـه اگـر خدایتعالی آنان را پسری دهد به شکرانهٔ آن، آن پسر را وا دارند که همیـشه زائـران حـضرت امـام حسین عليه السلام را که از ولایت شام و جبل عامل می آیند و عبورشان به موصل می‌افتد کشتار نمایند.

بعد از اندک مدتی خدایتعالی آنان را پسری داد و او را جمال الدین نام گذاشتند و چون پسر
به حد بلوغ رسید مادر ملعونه‌اش، او را از آن نذر آگاه کرد، و جمال الدین به گفتهٔ مادر
از عقب جماعتی که از جانب جبل عامل و شام به طرف کربلای معلّی می‌رفتند
و از آن ولایتها به موصل عبور می‌نمودند رفت، چون به منزل مسیّب در نزدیک کربلا رسید
و غبار آن زمین به مشام او در آمد و دید که زوّار از آب فرات عبور نموده‌اند
در همانجا توقف نمود تا در وقت برگشت ایشان را به قتل رساند.
چون در منزل مسیّب به خواب رفت، در خواب دید که قیامت برپا شد و به آتش دوزخ امر شد
که او را بخود درکشد، آتش در مؤاخذهٔ او تعلّل نمود، و خطاب به آتش شد که چرا در مؤاخذهٔ او
توقّف می‌کنی؟ آتش در جواب گفت: غبار کربلا بر او نشسته است و در اندرون او جا کرده
اگر او را بشویند من در او تصرّف توانم کرد، لاجرم به شستن او مبادرت نمودند
و به اراده الهی غبار کربلا به تمامی از او دور نشد، در این مرتبه نیز آتش در او تصرُّف نکرد
مالک به آتش خطاب و عتاب کرد که این ناصبی را دریاب، از آتش همان جواب شنید.
و از هول عتاب مالک دوزخ، جمال الدین از خواب بیدار شد، و از عقیدهٔ ناصبیّت و بغض خاندان
نبوّت برگشت و **شیعه اثنی عشری** گردید، و به کربلا رفته مجاور آن آستان ملایک پاسبان شد
و چون طبع او قوّت تمام در شعر داشت به مداحی اهل بیت علیهم السلام اشتغال می‌نمود
و لهذا بسیار در مدح و منقبت امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین آن حضرت علیهم السلام شعرگفته
و درکتاب مجالس المؤمنین (ج۲ ص ۵۵۵)یکی از قصاید او مذکور است.

❋ در فتوحات القدس آمده: **متوکّل ملعون** گفت:آب به قبر مبارک امام حسین علیه السلام روان کنند
تا خراب شود، چون آب جاری شد در دور مشهد مقدس آن حضرت بایستاد و بلند برآمد
و به مشهد مقدّس آن حضرت داخل نشد، و آن را **حایرالحسین** می‌گویند.

❋ درکتاب تبصرة العوام ذکرشده: این قضیّه درسال دویست و سی و شش (۲۳۶)از هجرت واقع شد
و در آنروز در همه جای زمین زلزله شد و از صعوبت آن زلزله چهل و پنج هزار نفر هلاک شدند.
(مروج الذهب ج ۴ ص ۱۵۴)

❋ درکتاب احسن الکبار آمده: به حکم یزید پلید ولدالزّنا تا سه نوبت مدینه را غارت کردند
و شش هزار (۶۰۰۰) نفر را در مدینه کشتند به نحوی که خون به قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید

اگرفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها
ماندی تـو و بنهادیم، مـا سر به بیابانها

و از آنجا عزم مکّه‌کردند و منجیق برکعبه ساختند و خانهٔ‌کعبه را خراب کرده پردهٔ کعبه را بسوختند و شمشیرها بر دوش نهاده به قتل جان و غارت مال سعی نمودند.

(مروج الذهب ج ۳ ص ۸۴ـ۸۶)

❋ درکتاب ذخیرة القیمة فی ترجمة منهاج الکرامه ذکر شده: به گفتهٔ یزید پلید سه روز متوالی غارت مدینه کردند و اهل آن شهر را به اسیری بردند، و **هفتصد نفر** از اعیان آنجا را از قریش و مهاجر و انصار به قتل آوردند، و **ده هزار** نفر دیگر از آزاد و بنده از مرد و زن را که معروف و مشهور نبودند **کشتند** تا آنکه خون به روضه مقدّسه حضرت رسول ﷺ رسید و تمام روضه و مسجد پر خون شد، و خانه کعبه را به منجنیق خراب و ویران کردند و بسوختند.

❋ درکتاب بضاعة الایمان ذکر شده: یزید پلید امر به ویران نمودن کعبهٔ معظّمه و غارت مدینهٔ طیّبه نمود و به آن آرزو نرسید.

هرکه دولت، قرین او گردید — ۴۳۳ — می‌کند صبح و شام لعن یزید

امام صادق علیه السلام فرمود: **(بحار ج ۴۶ ص ۱۴۴)**

مردم پس از شهادت امام حسین علیه السلام مرتد شدند جز سه نفر: ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم.

پس از آن مردم دو مرتبه برگشتند و به حقیقت پیوستند و زیاد شدند.

همین یحیی داخل مسجد النبی ﷺ می‌شد و می‌گفت:

آیه ۴ ❋**(کَفَرنا بکُم وَ بَدا بَینَنا وَ بَینَکُمُ العَداوَةُ وَ البَغضاءُ)**❋سوره ۶۰

ما به شما کافر شدیم، و کینه و دشمنی بین ما و شما آشکار گردید.

❋ امام باقر علیه السلام فرمود: فرشته‌ای هر روز فریاد می‌کشد: ای فرزندان آدم بزائید برای مردن و بسازید برای خراب کردن.

❋ و فرمود: بسیار یاد مرگ کنید، زیرا شخص از مرگ بسیار یاد نکند جز آنکه به دنیا بی‌رغبت شود.

ای کرده به کوی دوست هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دوران‌ها

۱۲۳ ـ ۱۶۰ ـ ۲۲۶ ـ ۴۰۲ ـ ۴۳۷ ـ ۴۵۹ ـ ۵۳۴ — ۳۸ ـ ۵۶۷

باب سی و پنجم

مرگ یزید ملعون، و به جهنّم واصل شدن آن پلید بی دین

در چگونگی مرگ یزید پلید روایات مختلفه به نظر رسیده، بعضی از آنها را
به سمع موالیان و محبّان اهلبیت علیهم السلام می‌رساند تا باعث سرور قلب ایشان‌گردد.

❋ درکتب تواریخ و سیر مذکور است: بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به اندک زمانی یزید پلید به کردار زشت خود گرفتار شده به درک الاسفل شتافت، و تمام سلطنت آن پلید به **چهار سال** نرسید و عمر نحس بی برکت او زیاده از **سی و هفت** نبود. **(اخبار الدُّوَل ص ۱۳۱)**

❋ بعد از واقعهٔ دردناک کربلا از هر جانب جمعی بر یزید خروج نموده جنگ و جدال با سپاه نکبت شِعار او کردند، و **از این غم و اندوه بیمار** شده و مرض‌ها و علّت‌های گوناگون بر وی پدید آمد.
و اطبّا از معالجه مرض او بحمدالله عاجز آمدند، و هرچند آب میخورد عطش او زیاده میشد
و پیوسته می‌گفت العطش، و سرشکمش آماس کرده و اندامش سیاه شد، و هر دم می‌گفت:
این مارها را از من دور سازید، و می‌گفت: آه آه چه آتش است که در دل من است و
این چه حالت است که مرا روی داده گویا مارکژدم در شکم من است و مرا می‌گزد.

و مدتی در آن رنج بود تا روزی **طبیب یهودی** را بر سر بالین او آوردند، طبیب چون مشاهدهٔ حال نحس یزید پلید نمود، پاره‌ای جگر بر سر نخ بسته و آن را جمع نموده یک سرآن را به دست‌گرفت
و گفت: این را فرو بر، و چون یزید نخ را با جگر بلع نمود بعد از لحظه‌ای نخ را از دورن
معده آن سگ جهنّمی بیرون کشید، دید که کژدمی چند بر آن جگر چسبیده است
طبیب متحیّر شده گفت: راست بگو چه کرده‌ای که به این عذاب گرفتار شدی؟
و من در کتب خود مطالعه نموده‌ام این مرض به کسی مستولی نشود مگر آنکه کشندهٔ
فرزند پیغمبر آخرالزّمان باشد، و اگر اشتباه نکنم تو آن کسی، و یزید پلید جز راست گفتن
چاره‌ای نداشت، حقیقت حالات و جنایات خود را به او گفت. پس طبیب یهودی گفت:
لعنت خدا بر تو باد که از برای دو روزه دنیا فرزند پیغمبر خود را به قتل رسانیدی
نه دنیا داری و نه عقبا، و آن طبیب یهودی از پیش یزید ملعون بیرون آمده
به شرف اسلام مشرف شد.

و هر روز خوف و مرض یزید پلید زیاد می‌شد و خوره در دهان آن ملعون افتاد، و می‌گفت: این جماعتی که شمشیرهای برهنه در دست دارند از من دور کنید، تا روزی از خوف و هراس از فراش خود برجسته روی به فرار نهاد و بر نردبان چوبی بالا رفته از آنجا به مستراحی که محاذی آن بود بیفتاد، هر چند آن مستراح را بهم زدند که جثّهٔ کثیف آن حرام زاده نجس را پیدا کنند میسّر نشد و سرّ **كُلُّ شَيىءٍ يَرْجِعُ اِلىٰ اَصْلِه** ظهورکرد و آن مستراح قبر او شد و درِ آن مستراح را به گِل برآوردند و هنوز در دمشق نشانی از آن مستراح باقی هست.

❋ در بعضی روایات آمده: در آن رنج و بیماری در بستر مرگ به جهنّم واصل شد چنانکه در روضة الصّفا مذکور است: بعد از انقراض خلافت بنی امیّه، خلفای بنی عبّاس قبر معاویه و یزید را شکافتند در قبر معاویه خبیث به غیر از خاک سیاه چیزی ندیدند و نیافتند و در قبر یزید پلید مشت خاکستری دیدند.

لا بُـدَّ اَنْ تَـرِدَ الْقِـيمَةَ فـاطِمُ   وَ قَميصُها بدَمِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّـخُ

وَيْـلٌ لِمَـنْ شُـفَعاؤهُ خُـصَماؤهُ   ۱۷۱   وَ الصُّورُ فى نَشْرِ الْخَلائق يُنْفَخُ

فاطمه علیهاالسلام وارد عرصهٔ قیامت می‌شود، در حالی که پیراهنش به خون حسین علیه‌السلام آغشته است. وای برکسانی‌که شفیعان آنان دشمنانشان خواهند بود

و صور نشر خلایق در روز قیامت دمیده خواهد شد و آن روز فراخواهد رسید.

❋ در بعضی نسخ مسطور است: یزید پلید در شکارگاهی از پی آهویی اسب انداخت و در آن اسب دوانیدن گم شد، و آهو فرشته‌ای بود، و آن ملعون به صورت سگی مسخ گردید و **تا روز قیامت** در آن بیابان به آن صورت و هیأت از پی آب میگردد و هرگز به آب نخواهد رسید.

❋ در مختارنامه ذکر شده: چون یزید خبیث ملعون در شکارگاه از نظر عسکر و لشگرش‌گم و ناپدید گردید، هرچند تفحص و تجسّس نمودند از او اثری و نشانی نیافتند، ناگاه آوازی شنیدند که یا **اَتْباعَ الشَّیاطِین** چه می‌طلبید؟ خدایتعالی یزید را در وادی ای از وادی‌های دوزخ گرفتارکرده است که هرگز خلاصی نیابد، چون این خبر از جانب مَلِک اکبر به لشکر نکبت اثر یزید پلید رسید، نالان و خاک بر سر کنان به دمشق برگشتند.

وص ۷۳ ـ ۱۶۳

از خون گلوی تو، این دشت گلستان شد

این سیر گلستان کرد سیرم، ز گلستان‌ها

❋ درتاریخ حبیب السّیر به این نحو ذکر شده: یزید روزی به شرب خمر اقدام نموده در وقتی که مست و بی شعور بود برخاسته و آغاز رقص (شتری) کرد در آن اثنا بیفتاد و با فرق سرش بر زمین خورد تا درک الاسفل هیچ جا قرار نگرفت، یک سر شتافته به جهنّم واصل شد.
و از اعمال آن یزید ظالم و خبیث ملعون دور نیست که به هر یک از این بلیّه گرفتار شده باشد
که قادر بیچون در **هر وقتی او را در عذاب و عقاب نوع دیگر جلوه دهد**
و این انواع مردن بعدها من بعد از برای آن ملعون باشد، تا باعث سرور قلب محبّان شود.

هرکه نقد ولای حق سنجید　　　می‌کند تا بحشر لعن یزید

ابوخالد کابلی گوید: از امام صادق و باقر علیهما السلام پرسیدم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ:

«به خدا و رسولش و نوری که فرستاده‌ایم ایمان آورید»

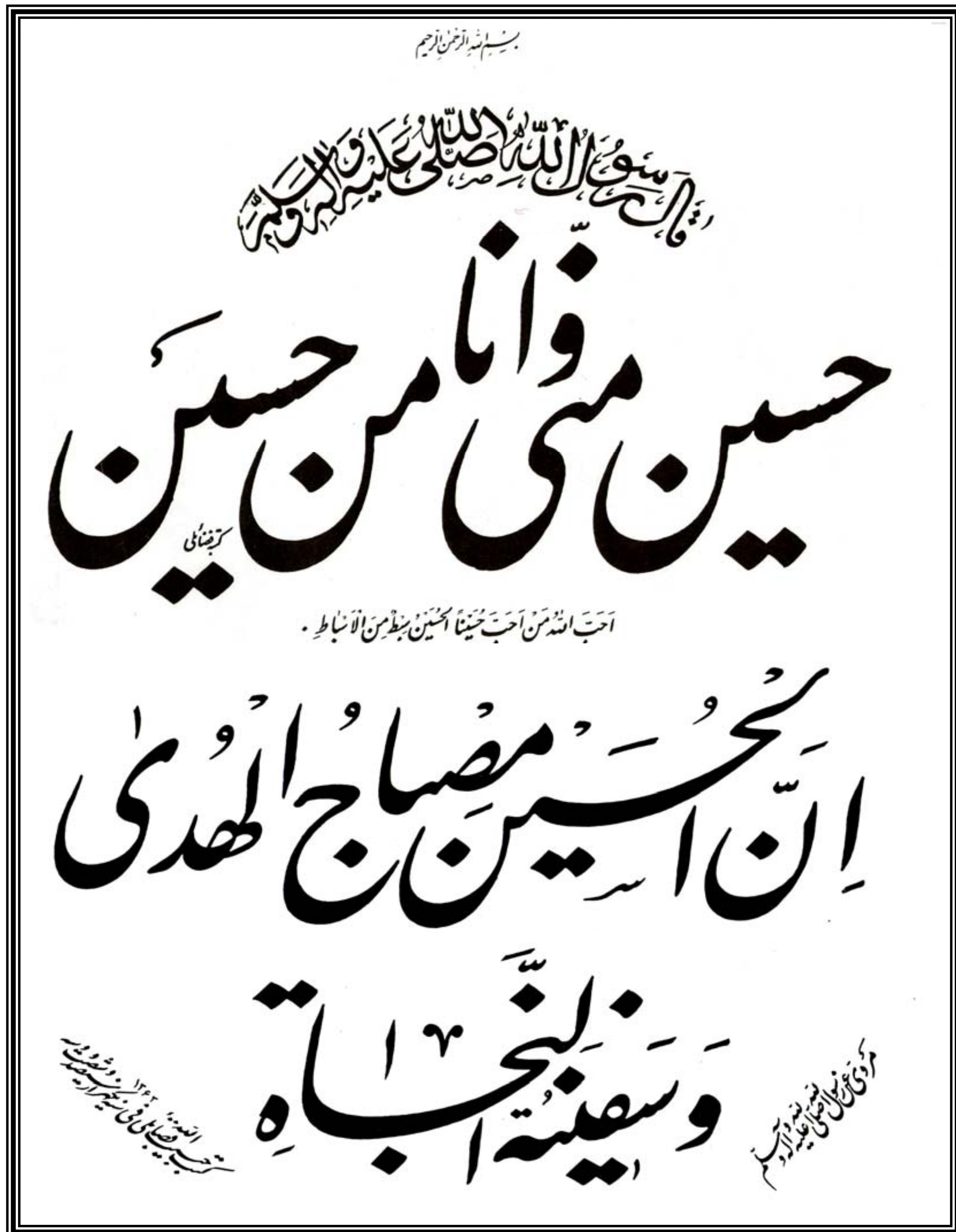
«فَامِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِه وَ النُّورِ الَّذی اَنْزَلْنا»

فرمود: به خدا سوگندکه مقصود از نور، ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله باشندتا روز قیامت
واللهکه ایشانند همان نورخدا که فرستاده،والله که ایشانند نورخدا درآسمان و زمین
والله نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن‌تر است،
❋ والله که ائمه دلهای مؤمنین را منور سازند❋
و خدا از هرکسی خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد.
والله ای اباخالد بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند
تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد، و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند
تا اینکه با ما خالص شده باشد و آشتی کرده باشد
(یک رنگ شده باشد و سازگار) و چون با ما سازش کرد
خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد

(آیه۸ سوره تغابن ❋ اصول کافی باب ۷۱) ❋ (تفسیر جامع ج ۷ ص ۲۰۰)

ریحان خط اکبر، برگسرد رخ انور　　برد از دل ما یکسره، یاد گل و ریحان‌ها

وص ۷۳ – ۹۲ – ۱۳۳ – ۲۷۸ – ۵۴۵ – ۵۷۲



ما جمع پریشانیم، هم بی سر و سامانیم

بردار سر و بنگر این بی سر و سامان ها

و ص ۵۲۵ - ۴۰۴ - ۱۸۶ - ۱۸۵

باب سی و ششم

مجملی از احوال خسران مآل قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام

در لوامع الانوار و دیگر کتب ذکر شده: آن گروه گمراهی که در صحرای کربلا در لشگر نحس **عمر سعد** بی حیا بودند همه آنها **در دنیا به بلایی مبتلا شدند،** و هیچ کدام سال به سر نبردند خواه مقاتله و محاربه نمودند و خواه سیاهی لشگر نکبت اثر یزید پلید بودند.

* درکتاب روضة الواعظین ذکر شده: حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمودند که در عقب خیمه‌ها و بیوتات خندقی بکنند و پر آتش سازند که مخالفین نتوانند: در محلّ جنگی از عقب سر در خیمه‌ها ریزند که کار بر اصحاب آن حضرت دشوار می‌گشت، و **ابن ابی حویرة المزنی ملعون** از لشگر عمر سعد بی دین بیرون آمده چون آن خندق و آتش را دید دست بر هم زد و گفت:

ای حسین و اصحاب حسین پیش از آنکه به آتش برسید می‌خواهید خود را به آتش زنید؟

آن حضرت علیه السلام فرمودند: **اَللّهُمَّ اَذِقهُ عَذابَ النّارِ فی الدُّنیا.** اسب آن ملعون او را برداشته آورد و در آن خندق آتش انداخت تا سوخت و پیش از اصحاب خود به جهنّم شتافت. **(بحار ج ۴۵ ص ۳۰۱)**

* نیز درآن‌کتاب آمده: درآن روز **تمیم بن حصین الفرازی ملعون** از لشگر نحس عمرسعد بیرون آمده گفت: ای حسین و اصحاب حسین آیا می‌بینید شما فُرات را که موج میزند مثل شکم مار و دل حیوانات وحشی و اهلی ازآن پر آب است؟و نچشانیم بشما قطره‌ای از آن تا نچشید شربت مرگ را

امام حسین علیه السلام فرمود: **هذا وَ اَبُوهُ مِنْ اَهلِ النّارِ اَللّهُمَ اقتُلْ هذا عَطشاناً فی هذَا الیَومِ**

و او را عطش گرفت و از اسب به زیر آمد که آب خورد، اسب او را به زیر لگد گرفت چندان لگد بر او زد که تشنه به جهنّم رسید.

* نیز در آن‌کتاب آمده: محمّد بن اشعث بن قیس الکندی لعنة الله علیهما به آن حضرت زبان درازی نمود آن حضرت علیه السلام او را نفرین نمود، آن ملعون از لشگر از برای قضای حاجت بیرون رفت در آن حال عقربی (علوی) او را گزید و او عورت برهنه به جهنّم واصل شد.

هرکه بیزاری نجوید از عدو ۵۰۳ دیگر او را شیعهٔ کامل مگو

شیعه باید لعن را باور کند وردِ لب، این ذِکرِ فیض آورکند

❋ درکتاب لوامع الانوار ذکر شده: بعد از قتل امام حسین علیه‌السلام **اسحق حضرمی** علیه اللّعنه پیراهن شاه شهداعلیه‌السلام را پوشید عقل او زایل گشت و برص به هم رسانید، و چند شتر از شتران بارکش آن حضرت را گرفته کشتند و طعام پختند و گوشت و آبش همچو حنظل تلخ بود، و هیچ یک از آن ملاعین نتوانستند خورد و هر که از آن چشید به مرض و بلایی فوراً مبتلا شد

و بارها و فرش‌هایی که غارت کرده بودند خاکستر شده بود، و بخته‌ها (= حبوبات) سنگ ریزهٔ سفیدگردیده بود، و در آن روز هیچ سنگ از زمین برنداشتند الاّ آنکه خون تازه در زیر آن یافتند

و هر بوی خوشی که از محجوبان سراپرده آن حضرت به تاراج برده و به زنان خود داده بودند هر زنی که از آن استعمال کرد، برص به هم رسانید. **(بحار ج ۴۵ ص ۳۰۲)**

❋ درکتاب فتوحات القدس آمده: **شمر ذی الجوشن** علیه اللّعنة و العذاب الشّدید، مقداری زر سرخ از میان اموال آن حضرت برده بود، به دختر خود بعضی از آن را داده بـود و آن دختـر آن زر را بـه زرگری داد که از برای او زیوری سازد، چون زرگر زر را در آتش برد در میان آتش هبا و ناچیز شـد چون شمرپلید آن را شنید زرگر را طلبید و باقی زر را به وی دادکه این را درحضور من درآتش گذار چون زرگر آن را در آتش نهاد آن زر ناچیز شد. **(وقایع الایام ص ۱۶۷)**

❋ درکنزالغرایب آمده: بعد از شهادت امام حسین‌علیه‌السلام **جابربن یزید** ملعون عمّامه از سرآن حضرت برداشت و بر سر نهاد عقل او فوراً زایل گشت، به نوعی به زنجیر مقیّدش ساختند و در آن قید به جهنّم واصل شد و به زنجیر **سِلْسِلَةٍ ذَرعُها سَبْعُونَ ذِراعاً** **(سوره حاقّه آیه ۲۹)** مقیّد گشت.

❋ در فتوحات القدس روایت است: بعد از شهادت آن حضرت جعونه حضرمی لعنة الله علیه پیراهن مطهّر آن حضرت را از بدن مبارک درآورد و پوشید و مبروص شد

و درآن پیراهن صد و هفده سوراخ شمردندکه آثار زخم‌ها و جراحت‌ها بوده.

و گفته‌اند که پیراهن آن حضرت را عبدالرّحمن بن حصین لعنة الله علیه پوشید مبروص گشته موی سر و محاسن او فرو ریخته مشهور عالمیان شد.

❋ نیز در آن کتاب ذکر شده: **اسود بن حنظلة** ملعون شمشیر آن حضرت را بر گرفت علّت جذام بر او پدید آمد و خوره در جمیع اعضای او افتاد و سقط گشت.

بدانید که خداوند لعنت فرمود کُشندگان حسین علیه‌السلام را، و دوستان و یاوران کُشندگان را، و آنان که بدون جهت تقیّه از لعن بر ایشان سکوت کرده‌اند.

شاها، نه همین جودی، جان را به فدا آرد
ای شه به فدای تـو، بـادا همهٔ جان‌ها

❁ **مالک بن یسار** لعنة الله علیه جوشن آن حضرت علیه‌السلام را پوشید از عقل عاری گشت و هذیان می‌گفت، و مردم مسخره‌اش می‌کردند و سنگ بر وی می‌زدند تا عاقبت یکی برای مسخره و تفریح سنگی بر وی زد که به آن ضربت مغزش پریشان شد و به جهنّم شتافت.

هرکه تیغ ستم، کشیدبرون   فلکش هم، بدان‌بریزدخون

❁ در اکثرکتب مسطور است: پس از واقعه کربلا سنان ابن انس پلید به حکم عمر سعد خبیث سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را به کوفه به نزد عبیدالله زیاد حرامزاده آورد، و چون آن کافر بی دین سر آن سرور را به پیش ابن زیاد بی بنیاد نهاد چشم احسان و جایزه داشت، این شعر را انشا نمود:

اِمْلَـأ رِکـابی فِـضَّةً وَ ذَهَبـاً   اَنَـا قَتَلْـتُ الْمَلِـکُ الْمُحَجَّبـاً

قَتَلْتُ خَیْـر النّـاسَ اُمّـاً وَ اَبـاً   وَ خَیْرُهُمْ اِذْ یَنْسَبُونَ النَّـسَباً

یعنی: این قدر طلا و نقره جایزه این عمل میخواهم که تا رکاب من بیاید که:

بهترین خلق خدا و کسی‌که پدر و مادراو بهترین پدر و مادرهای اهل عالم است کشته‌ام.

پس ابن زیاد پلید به او گفت: تو هر گاه می‌دانستی که بهترین مردمان است از جهت پدر و مادر چرا به قتلش اقدام کردی؟ و امر کرد تا همانجا گردنش را زدند و روانهٔ جهنّمش ساخت و گفت: به زودی من نیز در عقب تو می آیم.   **(بحار الانوار ج ۴۵ صفحات ۱۲۸ و ۱۸۶)**

❁ در بعضی روایات آمده: سنان بن انس ملعون را مختار رحمة الله علیه به قتل رسانید و املا رکابی فِضَّةً انشاء بشیر بن مالک است که در وقتی که آن گروه گمراه نزدیک به دمشق رسیدند شمر ملعون سر امام حسین علیه‌السلام را به **بشیر بن مالک** ملعون داد به نزد یزید فرستاد، و چون به نزد یزید پلید رسید، سرشاه شهداعلیه‌السلام را پیش تخت آن ملعون برد و این شعر را براو خواند. یزید در خشم شده گفت: اگر می‌دانستی که (امام حسین علیه‌السلام) به این صفات موصوف است چرا او را کشتی؟ آنگاه گفت: تا او را به قتل رسانیدند.

❁ در بعضی کتب مذکور است: این قتل و حکایت بشیر بن مالک در مجلس ابن زیاد واقع شد.

❁ دیگر از آن جماعت گمراه **شمرذی الجوشن** علیه اللّعنة است که بعد از واقعهٔ کربلا در اندک وقتی بفرمودهٔ مختار به قتلش رسانیدند، تا درک الاسفل هیچ جا قرار و آرام نگرفت.

* روایت است: دندان شمر مثل دندان گراز از دهن او بیرون آمده بود و بر سینه او داغ برص بود چنانچه در وقتی که آن ملعون بر سینه شاه شهدا نشسته بود و اراده قتل آن حضرت داشت چون مشاهده دندان و سینهٔ پرکینه آن **خوک بیشهٔ ضلالت** و شقاوت را نمود، فرمود: قاتل من تویی، زیرا که شبانه **درخواب جدّم محمّد مصطفی** صلی الله علیه و آله را دیدم، فرمودند: قاتل تو به این شکل (خوک) باشد. **(بحار ج ۴۵ ص ۵۶)**

بـه وقـت قتـلـش، از هـر ذرّه آواز مـی آمـد که نفرین خدا برشمر و براعوان و انصارش

* دیگر از دشمنان اهل بیت **عبیدالله بن زیاد** ملعون است که سپه سالار لشگر یزید پلید بود و به دستور آن سگ حرام زاده، حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند، چون سرآن سـرور شـهدا را به نزد آن ملعون آوردند، آن سر مبارک را برداشت که ملاحظه کند در آن وقت قطـره خـونی از سرمبارک ابا عبدالله الحسین علیه السلام بر ران او چکید از جامه و پوست و گوشت و استخوان او گذشت و بر زمین فرو رفت و در این وضع جراحتی به هم رسید کـه از شـدت درد و الـم آن، نـه روز آرام داشت و نه شب قرار، به مرتبه‌ای عفونت بهم رسانید که هیچ کس را تاب تحمل بوی بد آن نبود ناچار همیشه بوی خوشی با خود داشت که حضّار مجلس آن ملعون، آن بو را نفهمند، و فایده‌ای نیز بر آن مترتّب نشد بوی عفونت را اهل مجلس او می‌فهمیدند، و تا زنده بود به آن درد و الم و عفونت گرفتار و معذّب بود. **و ابراهیم بن مالک اشتر** به دستور مختار، ابن زیاد ناپاک را گرفته با توفیقات الهی به عقوبت تمام به سزا و جزای کردارش رسانید و پیکر نحسش را به آتش قهـر و غضب بسوخت و **سر سگ نشان** او را به کوفه نزد مختار فرستاد. **(وص ۷۹)**

(ناگفته نماند،که شخصیت ابراهیم اشتر رحمه الله ناشناخته مانده و در معرفی این خلفِ صالح مالک اشتر که قیام مختار هم به هنر و شجاعت و حمایت او پیروز شدکمتر سخن‌گفته شده، او از توابین است که مختار برای بیعت خدمت او رسید و شرایط ابراهیم رحمه الله را برای بیعت پذیرفت و بدون حمایت ابراهیم اشتر قیام مختار چنان درخشندگی و غلبه‌ای نمی‌داشت.)

* در رساله قاضی زاده کره رودی مذکور است: عبیدالله بن زیاد ملعون با **صد هزار** پیاده به جانب کوفه می آمدند تمام آنان به دست ابراهیم کشته شدند، چنانچه **صد و سی** نفر از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون بود که به دست پر برکت ابراهیم رحمه الله تمام به قتل رسیدند.

حال اندر سر نی سنگ زندت ای سر بعد از این تا چه کند چوب جفا بر لب تو

(فهرست مختار رحمه الله در صفحات ۲۷۹ ـ ۴۴۳ ـ ۴۴۸ تا ۴۵۴)

❊ و در مجالس المؤمنین(ج ۲ ص ۲۴۹) آمده: لشگر ظفر قرین مختار، در آن روز ابن زیاد ملعون را با **هفتاد هزار** نفر از مخالفین به قتل رسانیدند.

❊ درکشف الغمّه مسطور است: چون سر ابن زیاد ملعون را به دار الاماره آوردند و نزد مختارؒ بر زمین گذاشتند، ماری(علوی) پیدا شده به تعجیل آمده به سوراخ بینی آن لعین رفت بعد از ساعتی بیرون آمده رفت، و بعد از لحظه‌ای باز معاودت نموده به سوراخ بینی او رفت باز مکثی نموده برآمد و بار سوم به روش سابق آمده، دمی آنجا قرارگرفت و هر زهری کـه اسـتاد ازل در او تعبیه کرده بود در او کار فرموده، به وطن خود مراجعت نمود. (بحار ج ۴۵ ص ۳۸۵)

❊ درکتاب عقابُ الاعمال (باب عقاب من قتل الحسینؑ ح ۹) به این طریق آمده که آن مار به سوراخ بینی عبیدالله زیاد رفت و بعد از آن‌که بیرون آمد به سوراخ دیگر آن ملعون رفت.

عمروعاص و یزید و ابن زیاد ۱۲۳ همچو قوم ثمود و صالح و عاد

❊ یکی دیگر از آن جماعت گمراهِ نامه سیاه، عمربن‌سعد حرامزاده است‌که به گفته ابن زیاد ملعون سردار لشگر اهل نفاق و ضلال گشته، آب به روی شاه شهداؑ بسته، به امّید **حکومت ری** آن حضرت را شهید کرد و بحمد الله به مراد خود نرسید، و در وقتی که ابن زیاد ملعون، عمر سعد پلید را تکلیف سرداری گروه طاغیه باغیه و حکومت ری نمود، عمرپلید در آن تردد خاطرگشت نه جرأت قتل شاه شهدا می‌نمود و نه دل از حکومت مُلک ری می‌کند، و این اشعار را انشاء نمود.

فَـوَ اللهِ مـا اَدیٰ وَ اِنّـی لَـصادِقٌ — اُفْکـرُ فـی اَمْـری عَلـیٰ خَطَـرینِ
اَءَتْرُکُ مُلْکُ الرَّیْ وَ الرَّیُّ مُنیَتی — اَمْ اَصْـبَحَ مَأثُومـاً بِقَتْـلِ حُـسَیْنٍ
وَ فی قَتْلِهَا النّارُ الَّتِی لَیْسَ دُونَهـا — حِجابٌ وَ لِی وَ بالرَّی قُرَّةُ عَیْنـی
وَ تـولِیَتی لِلـرَّیْ مُلْـکٌ مُعَجَّـلٌ — وَ مـا عاقِـلٌ بـاعَ الْوُجُـود بِـدَیْنٍ

گشت واقع به من، ازحادثهٔ دهر دو کار — که ازاین هردو بفکرم، به خدای کونَین
آن یکی تولیت و سلطنت ملک ریـست ۳۸۹ و آن دگر اثمُ عقابِ خطر قتـل حـسین
قتل آن موجب نار است، مرا طاقت آن ۸۰ نبود، لیک ز ری هست مـرا قـرّة عـین
آتش قتل حسین نسیه و،ری دولت نقد — هیچ عاقل ندهد دولت موجود بـه دَیـن

تن بی سر، عجبی نیست رود در خاک — سر سرباز ره عشق به پیکر، عجب است

* از اصبغ بن نُباته روایت است: روزی در خدمت مولای مؤمنان علیه السلام و پیش رو اهل جنان امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم، و آن حضرت خطبه می‌کرد و مردمان را پند می داد و نصیحت می‌نمود و می‌فرمود: **سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید، به خدا قسم که سؤال نمی‌کنید از آنچه گذشته و خواهد آمد مگر آنکه آگاه سازم شما را به آن.**

پس برخاست سعدبن وقاص ملعون گفت:یا امیرالمؤمنین خبرده مراچند مو در سر و ریش من است؟

پس حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود مرا از این سؤال تو و نیست در سر و ریش تو مویی مگر آنکه در بیخ او شیطانی نشسته، و در خانهٔ تو کسی است که قاتل حسین پسر من باشد و عمر سعد پلید در آن وقت در پیش پدرش سعد نحس حاضر بود.

(منتهی الامال ج ۱ ص ۵۴۹ وص ۲۹۳)

* درکاشف الحق آمده: مدتی قبل از واقعهٔ دردناک کربلا هـر کـه عمـر سـعد خبیـث را مـی‌دیـد می‌گفت: **هذا قاتِلُ حُسَیْنُ بنُ عَلیّ، این لعین‌کشنده حسین بن علی** علیهما السلام است، تا آنکه روزی به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام آمده گفت: این سفیهان را گمان آن اسـت کـه مـن قاتـل تـو خواهم بود. آن حضرت تبسّم نموده فرمودند: آن جماعت که این گفتگوها را می‌کنند سفیه نیستند امری که به ظهور خواهد رسید به زبان ایشان جاری می‌شود، و لیکن تو ای پسر سعد یقین بـدان که بعد از من شکم ازگندم عراق سیر نخواهی‌کرد و زندگانی تو بعد از من نخواهد بود مگر اندکی.

(ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۲)

گیرم که روزگار، تو را امیر ری کند　　آخر اجل، نه نامهٔ عمر تو طی کند؟

آخرچنان شدکه به اندک فرصتی مختارخوش‌کردار پیدا شده، سرنحس آن ملعون را از تن جدا کرد و فوراً تن او سیاه شده و آماس کرده کرم در او افتاد و جثّه پلیدش را به سرگین سگ سوختند و آرزوی حکومت ری در خاطرش بماند و به آن مراد ریاست نرسید.

* در بعضی روایات آمده: (روح) ابن سعد شقی ملعون به صورت سگی مسخ شده در زمین ری از پی آب می‌گردد و هرگز به آب نمی‌رسد تا محلّی که از حمیم جهنّم سیراب گردد.

(بحار ج ۴۵ ص ۳۱۲ * ج ۶۱ ص ۱۱۰)

طالب دوست، چون افتد به خیال رخ دوست　　درنظر آرد اگر روضهٔ رضوان، عجب است

ای کمر بسته، به خونریزی اولاد رسول　　۱۰۶　　هیچت آخر، زخداوندجهان شرم نبود؟

هیچ اندیشه نکـردی؟ ز رسـول ثقلـین　　۱۲۳　　کزپی‌حرمت ایشان چه وصیّت فرمود؟

آه از آندم،که‌کند فاطمه ازدست تو داد　　۴۲۰　　مصطفی برتو غضبناک و علی‌خشم‌آلود

❋ یکی دیگر از آن جماعت رو سیاه **حرملهٔ** ملعون است، و او آن لعینی بود که سر شاه شهدا را به دمشق می‌برد و در آن راه شماتت‌ها کرده بود و بی ادبی‌ها نموده.

❋ در امالی شیخ طوسی (ص ۲۳۸) و در کشف الغمّه (ج ۲ ص ۳۲۴) مسطور است:

مِنهال بن عمر کوفی از کوفه متوجه زیارت حرمین (مکه و مدینه) زادَ هما الله شرفاً شد در مدینه طیّبه به خدمت امام **زین العابدین** علیه‌السلام مشرف شد،آن حضرت خبر مختار را پرسید؟

گفت: بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را به قتل می‌رساند.

فرمود: **حرمله** زنده است؟ گفت: بلی، فرمود: **اَللّهُمَّ اَذِقهُ حَرَّ الْحَدِیدِ اَللّهُمَّ اَذِقهُ حَرَّ النّارِ**

❋ بار خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بچشان ❋

راوی گوید: چون به حوالی کوفه رسیدیم در بیرون شهر مختار را دیدیم که سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند چنان می‌نماید که انتظاری دارد، من نیز سلام کرده ایستادم بعد از لحظه‌ای دیدم که **حرملهٔ پلید را دست و گردن بسته آوردند،** شعف بسیار نموده، گفت: الحمدلله‌که حق تعالی مرا بر تو مسلّط‌گردانید، و فرمود تا پشته‌های نی آورده آتش عظیم افروختند و آن لعین را بند از بند جدا کرده در آتش انداختند. من چون آن جمله را از امام علیه‌السلام شنیده بودم تبسّمی نمودم، مختار را نظر بر من افتاد، وجه تبسّم را پرسید؟ گفتم:

در مدینه به خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام رسیدم و چنین فرمودند، الحال هنوز به شهرکوفه داخل نشده این امر غریب را مشاهده نمودم و کلام آن حضرت به خاطرم رسید تبسّم کردم.

مختار بعد از این سخن از اسب فرود آمد **دو رکعت نماز گزارده سجده شکر بجای آورد** و مدت مدید روی به خاک می‌مالید و می‌گریست، و بعد از آن سوار شده در خدمتش روان شدیم و چون راهش بر در خانه من بود خواهش کردم که ساعتی مهمان من شو.

گفت: در آن وقت که تو آن سخن را نقل کردی، چون هنوز چیزی نخورده بودم به شکرانه آنکه امام سجاد علیه‌السلام یاد من کرده و آنچه از حق تعالی طلبیده از من به ظهور رسیده، نیّت روزه کرده‌ام و امروز روزه دارم، و اگر نه دعوت تو را اجابت می‌کردم. **(بحار الانوار ج ۴۵ ص ۳۷۵)**

خدایتعالی تو را جزای خیر دهد که این مژده را به من رسانیدی، و به خانه تشریف برد.

❋ دیگر از آن طبقه ضالّه‌گمراه، خولی اصبحی و قیس بن‌اشعث و چندین هزار از امثال آن ملاعین بودند که بفرمودهٔ مختار خوش‌کردار به جزای کردار زشت خود رسیدند
و هر یک را به عقوبتی که ما فوق آن متصوّر نباشد به قتل رسانیدند.

❋ در تاریخ روضة الصّفا و **مختار نامه** به تفصیل احوال قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و کشتن هریک از آنها را به نحوی که خاطر دوستان و محبّان خاندان نبوّت و رسالت صلی الله علیه و آله خواهد، ذکر شده اگر کسی ذوق مطالعهٔ زیاده از این، جهت استشفای خاطرداشته باشد به آن کتاب‌ها رجوع نماید.

❋ علاّمه حلّی، مختار خوش کردار را از جمله مقبولان شمرده و از محبّان اهل بیت نام برده است.

❋ و درکتاب مجالس المؤمنین(ج۲ ص۲۴۵ ـ ۲۴۷) به طریق اهلبیت طیّبین علیهم السلام احادیث در نیکویی اعتقاد مختار مذکور است و در قتل دشمنان خاندان مساعی جمیله مبذول داشته

❋ چنانکه ابوالمؤیّد خوارزمی گوید: مختار چهل و هشت هزار و پانصد و شصت و دو (۴۸۵۶۲) نفر از دشمنان و مبغضان حیدرکرّار علیه السلام را به قتل رسانید.

❋ قاضی میر حسین میبدی، در شرح دیوان مرتضوی از (ص ۵۴۸) تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل نموده: عدد آن جماعتی‌که در دست مختار کشته شدند به هشتاد هزار و کسری برسد.

❋ در مجالس المؤمنین مسطور است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

سَیُقتَلُ وَلَدیَ الْحُسَینُ وَ سَیَخْرُجُ غُلامٌ مِنْ ثَقِیف وَ یَقتُلُ مِنَ الَّذینَ ظَلَمُوا ثَلثماَة وَ ثَلثَةً وَ ثَمانِینَ اَلْفَ رَجُلٍ وَ هُوَ الْمُختارُ بن اَبی عُبَیدَة الثَّقَفِی.

زود باشد که فرزندم حسین را به ظلم و ستم بکشند، و چیزی نگذرد که پسری از قبیله بنی ثقیف بهم رسد، و بکشد از آن جماعتی که بر آنها ظلم کرده باشند یا به کشتن او راضی بوده سیصد و هشتاد و سه هزار نامرد را، و او **مختار بن ابو عبیده ثقفی** است. (حدیقة الشیعه ج۲ ص ۶۷۲)

❋ درکتاب کاشف الحق ذکر شده: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام
جمعی که مختار را به دعای بد(و لعن) یاد می‌کرده‌اند منع می‌فرمود.

❋ در بحار(ج ۴۵ ص ۳۸۶) نقل شده: و فاطمه، یکی از دختران امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
« هیچ یک از زنان بنی هاشم، بعد از واقعهٔ کربلا خود را آرایش نکرد
تا اینکه مختار رحمه الله سر نحس عبیدالله بن زیاد پلید خبیث را برای ما فرستاد.»

با تولای تو‌ای شافع دیوان جزا	هر که در دل کند اندیشهٔ محشر،عجب است	(جودی)

❋ امام جعفر صادق علیه‌السلام بر مختار رحمت فرستاد. (رجال علامهٔ حلی، خلاصة القول ص ۱۶۹)

❋ امام زین العابدین علیه‌السلام مختار را به دعای خیر یاد نمود. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۴۴)

❋ در فتوحات القدس آمده: جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین به سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغام رسانید:

یا محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله به جهت قتل **یحیی بن زکریّا** هفتاد هزار نفر را کشتم

و از برای قتل فرزند تو **حسین**علیه‌السلام دوباره هفتاد هزار نفر را خواهم کشت.

❋ در صحیفهٔ رضویّه نقل شده: کشنده امام حسین علیه‌السلام در تابوتی است از آتش و دست و پـای او به **زنجیرهای آتشین** بسته، و عقوبات او افزون است از حد و عدد. (بحار ج ۴۵ ص ۳۲۲)

❋ درکتاب ذخیرة القیمة فی ترجمه منهاج الکرامة نقل شده: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: قاتل حسین بن علیعلیهما‌السلام در تابوتی باشد از آتش، و بر او باشد نصف عذاب اهل دنیا و دست‌هـا و پاهای او را بسته به زنجیرهای آتشین، تا به این کیفیّت سرنگون او را در قعر جهنّم اندازند، و بوی گندی از او آید که تمامی اهل دوزخ پناه به خدایتعالی برند از شدت آن بوی گند، و جاوید در آتش دوزخ باشد و انواع عقوبات را چشد و چون پوست ناپاک او سوخته‌گردد، حق‌تعالی پوست تازه دیگر بر او کشد و آب جوشان و ریم دوزخیان چشند، و هرکه **شریک در قتل** آن حضرت باشد

به این صفت همیشه در عذاب دوزخ معذب و معاقب است.

❋ نیز در آن کتاب از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است: سخت گردد خشم خدایتعالی و خشم من برکسی‌که خون اهل بیت و عترت من بریزد و آزار رساند به من و یا آنکه عترت مرا برنجاند.

❋ در صحیفهٔ رضویّه ذکر شده: حضرت موسی علیه‌السلام بعد از فوت برادرش هارون از خدایتعالی طلب آمرزش نمود، و خدایتعالی به او وحی فرستاد: اگر از من آمرزش خلق اولین و آخرین می‌طلبی دعای تو را اجابت کنم و همه را بیامرزم مگر قاتل حسین بن علی علیه‌السلام را

❋ که من خود انتقام حسین را از قاتلان او خواهم گرفت. ❋

کسی کو، آنچنان خونی بریزد　　چنان سوزد که هرگز بر نخیزد

❋ در(بحار ج ۴۵ ص ۲۹۵ و) عیون اخبار رضا علیه‌السلام خبری ایراد نموده: مضمونش مشعر است از آنکه:

مهدی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ذرّیّه قاتلان امام حسینعلیه‌السلام را به قتل خواهد رسانید

پس هنوز انتقام این خون باقی است تا خروج حضرت صاحب الزّمان علیه‌السلام.

* روایت است: بعد از واقعه دردناک امام حسین علیه السلام مردم مدینه شب‌ها آوازی می‌شنیدند و صاحب آن را نمی‌دیدند که به آواز بلند این اشعار را می‌خواند: (بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۹۹)

اَیُّهَـا الْقـاتِلُونَ جَهْـلاً حُـسَیناً — اَبْـشِرُوا بِالْعَـذابِ وَ التَّنْکِیـلِ

کُلُّ مَنْ فِی الـسَّماءِ یَدْعُوا عَلَـیْکُمْ — مِـنْ نَبِـیٍّ وَ مُرْسَـلٍ وَ قَتِیـلٍ

قَـدْ لُعِنْـتُمْ عَلـیٰ لِـسانِ ابْـنِ داوُدٍ ۴۳۶ وَ عیسَی بنِ مَرْیَمَ صاحِبَ الاِنْجیـلِ

* به صحت رسیده است: هیچ کس از قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و از گروهی که به شهادت آن حضرت راضی بودند و شماتت نمودند از دنیا بیرون نرفتند

*** مگر آنکه پیش از مرگ رسوا شدند، یا به قتل یا به بلایی‌گرفتار شدند. ***

* چنانکه در کتاب لوامع الانوار از ابودجاء عطاردی روایت است: مرا همسایه‌ای بود از بنـی جهـم که آن ملعون دشمن اهل بیت بود، و چون خبر شهادت حضرت امام حـسین علیه السلام را شـنید سـخن بی ادبانه‌ای گفت که لایق بحال خود و دوستانش بود، هنوز آن ملعون سخن را تمام نگفته بود که از درگاه قهر الهی برقی وزیده جثّه ناپاکش را سوخته آن ملعون را به جهنّم رسانید.

* نیز در آن کتاب یعقوب بن سلیمان روایت کند: شبی با قومی حکایت می‌کردیم که هـیچ کـس نبود از آن جماعت که در کربلا با امام حسین علیه السلام محاربه کردند و مقاتلـه نمودنـد مگـر آنکـه در همان سال به عقوبت و بلا گرفتار شدند، پیری از اهل مجلس گفت: من در میان آن جماعت بودم و مرا چیزی نشد، ناگاه چراغی که می‌سوخت تاریک شد، آن پیر لعین برخاست که آن چراغ را روشن کند آتش در انگشت او گرفت و انگشت را به دهان برد که به آب دهن خاموش کند.
آتش در ریش و مویش افتاده از خانه بیرون رفت و خود را به حوض آب انداخت
آتش تمام روی آب را فرو گرفته، جثّه پلیدش میان آب و آتش غضب الهی
چنان سوخته گردید که اصلاً از او اثری باقی نماند. (امالی شیخ طوسی مجلس ششم ح ۲۱)

همچوفرعون شومِ گردنکش — از ره آب، رفتـه در آتـش

غـصب شـد حـقّ علـیِّ مرتـضی ۱۳۲ میـوه‌هـایش چیـده شـد در کـربلا

دست‌گلچین هردوجا یک تیشه داشت ۳۹۵ کـربلا انـدر سـقیفه ریـشه داشـت

گـر نبـودی زادهٔ حیـدر، حـسین ۵۰ کی جدا مـی‌شد سـر از پیکـر، حسین

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: آنچه علی علیه‌السلام آورده انجام می‌دهم و از آنچه نهی فرموده بازمی‌ایستم، برای علی علیه‌السلام همان فضیلت‌آمده که برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر تمامی مخلوق خدای عزّوجلّ فضیلت است.

خرده گیر برحُکمی که علی علیه‌السلام آورده مانند خرده گیر، برخدا و رسولش باشد وکسی‌که در موضوعی‌کوچک یا بزرگ علی علیه‌السلام را ردکند درمرز شرک به خداست امیرالمؤمنین علیه‌السلام باب منحصر به فرد خداشناسی است و راه به سوی خداست هرکه جزآن راه پوید هلاک شود و این امتیازات همچنین برای ائمه هدی علیهم‌السلام جاریست، خداوند ایشان را ارکان زمین قرارداده تا زمین اهلش را نجنباند (اختلال نظام و سرگردانی عمومی پیش نیاید) و حجت رسای خویش ساخت برای مردمِ روی زمین و زیر خاک.(مردگان و ساکنان آن روی زمین).خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار می‌فرمود: من ازطرف خدا قسمت‌کننده بهشت و دوزخم(میان آن دو مکان ایستاده‌ام تا موالیانم را به بهشت و دشمنانم را به دوزخ رسانم) و من بزرگترین فرق گذارم (میان حق و باطل یا میان بهشتی و دوزخی)ومن‌صاحب عصا ومیسم(وسیله نشانه گذاری)هستم تمام ملائکه و روح القدس و پیغمبران به فضیلت من اقرارنموده‌اند چنانچه به فضیلت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اقرارکردند، مرا برمَسندی مانند مَسند پیامبر نشانیده‌اند و آن مسندِ (هدایت و خلافت)خدایی است(مرکوب من درقیامت همان مرکوب پیغمبرو از جانب خداست) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (درقیامت) خوانده شود و جامه در بر شود، من هم خوانده شوم و جامه در برشوم، او بازپرسی شود و من هم بازپرسی شوم و طبق‌گفتهٔ او سخن‌گویم به من‌خصلت‌هایی عطا شده‌که هیچ‌کس نسبت به آنها برمن پیشی نگرفته است مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب (قرآن یا تشخیص حق از باطل) را می‌دانم آنچه پیش از من بوده از دستم نرفته، و آنچه نزدم حاضر نیست(از امور آینده) برمن پوشیده نیست، به اجازه خدا بشارت می‌دهم و ازجانب او ادای وظیفه می‌کنم همه اینها از طرف خداست که او به علم خود مرا نسبت به آنها توانا ساخته است.

(اصول کافی باب ۷۲ ـ بابُ أنَّ الأئمة هُم أركانُ الأرض) ۱۳۷ ـ ۱۴۰ ـ ۲۷۸ ـ ۲۸۱ ـ ۳۷۲ ـ ۳۷۷ ـ ۴۸۱ ـ ۵۴۵ ـ ۵۴۹ ـ ۵۵۰

قالَ علی علیه‌السلام: أنَا داعيكُمْ إلى طاعةِ رَبِّكُمْ و مُرْشِدُكُمْ إلى فَرائِضِ دينِكُمْ و دَليلُكُمْ إلى ما يُنجيكُمْ {۳۷۶۹}

باب سی و هفتم

نام بعضی از دشمنان و مبغضان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به صورتی خلاصه و کوتاه

❋ یکی از آن بدبختان **عبدالله بن زبیر بن عوام** است: آن مردود پیروی و متابعت
پدر بد اخترش نموده، و **ملعون‌ترین و سخت ترین** مردم به عداوت اهل بیت بود
و مادر عبدالله اسماء بنت ابی بکر ملعون بود، و عداوت اهل بیت اطهار را
از پدر و مادر و خاله و جد مادرش به او میراث رسیده بود.

❋ درکتاب لوامع الانوار آمده: عبدالله بن زبیر لعنة الله علیه چهل جمعه درمکّه معظّمه خطبه خواند و صلوات بر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نفرستاد، تا مردم آنجا منکر او شدند و با او از در عداوت درآمدند.
(سفینة البحار ج ۳ ص ۳۳۶ و ۳۳۷)

وص ۵۸۰

❋ دیگر از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام **سعد بن ابی وقّاص قرشی** لعنة الله علیه است که از افراد شوری بود، بواسطه آنکه سرور مؤمنان در یکی از جنگ‌ها پدر او را به قتـل آورده بـود کینهٔ آن حضرت را در دل گرفته میل به خلافت ظالمانه عثمـان پلیـد کـرد، و در زمـان خلافـت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت با آن حضرت ننمود.   **(سفینة البحار ج ۲ ص ۶۳۳)**

❋ درکتاب مجلّی مرات المنجی ذکرشده: سبب عداوت و کینه **سعد بن ابی وقّاص‌لعنة الله علیه**
با مولای مؤمنان علیه‌السلام آن بود که آن حضرت، عاص بن وائل ملعون را
که از نزدیکان سعد بود در یکی از جنگ ها به قتل رسانیده بود.

❋ دیگر، از مبغضان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام **ابوعبیده جرّاح قرشی** لعنة الله علیه است
که با عثمان بی دین وصلت و خویشی داشت.

❋ دیگر، **عبدالرّحمن بن عوف** ملعون است که کینه و عداوت به آن حضرت اظهار داشت.

❋ دیگر، **سعید بن عاصِ** عاصی لعنة الله علیه از دشمنان آن حضرت بود.

❋ دیگر، **حکم بن العاص** لعنة الله علیه عموی عثمان و رأس و رئیس منافقان بود. (و ص ۲۹۹)

❋ دیگر، **ولید بن عَقَبة بن ابی معیط**، برادر مادری عثمان بودکه زبان درازی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمود، فرمودند خاموش شو ای فاسق حق تعالی این آیه (**۱۸ سجده**) را فرستاد:

من خواندهٔ شمایم بسوی فرمانبرداری پروردگار و هدایت کنندهٔ شمایم بسوی فریضه‌های دین و راهنمای شمایم بسوی آنچه نجات می‌دهد شما را.

* اَفَمَنْ کانَ مُؤمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لایَسْتَوُونَ *

موافق کلام آن حضرت علیه‌السلام که حکم به فسق آن ملعون بی ایمان فرمودند. (تفسیر مجمع البیان)

فَمـا سَیّانَ مَنْ هُـوَ فی جَحیمٍ ... یَکُونُ شَرابُـهُ فیها صَدیداً

وَ مَنْ هُوَ فِی الجَنانِ یَرُدُّ فِیها ... عَلَیْهِ الرِّزْقُ مُغْتَبِطاً حَمِیداً

یعنی: یکسان و برابر نباشد آنکه در دوزخ باشد و بوده باشد، شراب و نوشیدنی او زرداب و ریم
با آن کسی‌که در بهشت باشد و برای او آورند و مهیّا سازند
در بهشت روزی و نعمت‌ها، و حال آنکه او شادان باشد.

سُنّی، که ز جهل می‌کشد تیـغ خلاف ۵۳۱ با اهـل صفا، چرا زنـد هر دم لاف

او ساکن دوزخست، و ما اهل بهشت ۵۰ پس لاف برادری، بود عین گزاف

* دیگر، **مغیرة بن شعبه** ملعون که دشمن خدا و رسول و اهل بیت علیهم‌السلام بود.

* دیگر، از دشمنان آن حضرت، **زیاد بن ابیه** ملعون است که چون پدر مشخّص نداشت به این اسم شهرت یافت، چنانکه در باب هفتم نسب آن ملعون ذکر شد، و **معاویهٔ شوم زیاد مِیْشوم** را حاکم کوفه گردانید، و آن ملعون خرابی بسیاری در کوفه کرد، و **در غارت و قتل محبّان و شیعیان مولای مؤمنان نهایت اهتمام نمود**، از آن جمله هفت نفر از صحابهٔ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند که به جهت دوستی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایشان را شهید ساخت، و نیز آن ملعون را والی یمن نموده هفتاد هزار (۷۰/۰۰۰) شیعه را در یمن و نواحی آن به قتل رسانید.

* درکتاب فتوحات القدس از تاریخ احمد بن اعثم کوفی نقل شده: چون خبر ظلم و ستم زیاد بن ابیه خبیث به حضرت **امام حسن**علیه‌السلام رسید، آن حضرت زیاد پلید را نفرین نمود ورمـی در انگشت زیاد پدید شد، و هر روز زیاد می‌شد تا آماس تمام دست او را گرفت و از درد و الم بی قرار بود تا بعد از روزی چند در آن زحمت و مرض عذابِ جهنّم را منزل ساخت. (وص ۸۱ ـ ۴۱۹)

و اگر کسی خواهد که تعداد دشمنان آن حضرت علیه‌السلام را شمارش نمایدکی تواند.

* احوال خسران مَآل بعضی سران و رؤساء از آن منافقان که به عداوت و دشمنی آن حضرت در جنگ و خونریزی و نفاق مشهورتر و معروفند و حسب المقدور در این رساله ذکر شده و تقصیری **درمعرفی اقلّ دشمنان** واقع نشده، دراین باب به همین اکتفا شد. (وص ۲۷۰)

۳۱۵

وص ۴۹۶

(سفینة البحار ج ۲ ص ۵۲۸ ـ ۵۲۹)

قال علی علیه‌السلام: اَنَا خَلیفَةُ رَسُولِ اللّهِ فیکُمْ وَ مُقیمُکُمْ عَلی حُدُودِ دینِکُمْ وَ داعیکُمْ اِلی جَنَّةِ المَأْوی. {۳۷۷۱}

هزاران لعنت حق، بر کسی باد　　۴۰۲　　که بُغض مصطفی را، می‌دهدیاد

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنِ الْکافِرَ الْفاسِقَ، اَلْفاجِرَ الْمُنافِقَ، اَلْمُشْرِکَ الْمَلعُونَ، اَلزِّنْدیقَ الْمَطْعُونَ

أَلظّالِمَ الْجَبّارِ، اَلْمَکّارَ الشَّریرَ الْمَرْدُودَ، کاتِبَ عُثمانَ الْغَدّارِ

عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ اَمیرِالْمُؤمنینَ الْکَرّارِ، اَلشَّقیَّ الْمَشهُورَ بَینَ اْلاُمَمِ

اَلْخائِنَ الْخاسِرَ فِی الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ، خِنْزیرَ الْوادِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ

اَلدّائِمَ فِی عَذابِ جَهَنَّمَ، مَروانَ بْنَ الْحَکَمِ لَعنَةُ اللهِ عَلَیه　　۷

****

اَللّهُمَّ الْعَنْ شَدیدَ الْعَداوَةِ مِنَ الْمُهاجِرِ وَ اْلاَنصارِ

اَلذَّلیلَ الْخَبیثَ، أَلَّذی اَعانَ الْکُفّارَ وَ الْفُجّارَ، رَئیسَ الْمُنافقینَ و اْلاَشرارِ

أَلَّذی لَمْ یُؤمِنْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ الْمُختارِ، دَلیلَ الْمُنافقینَ اِلَی النّارِ

عَینَ الْمَعایبِ وَ الْفَضایِحِ، جامِعَ السَّفایِحِ وَ الْقَبایِحُ　　۱۲

مُقتَدیٰ اَهلِ الْبُهتانِ وَ الْخَوفِ،عَبدَ الرَّحمنِ بْنَ عَوفٍ لَعنَةُ اللهِ عَلَیه

امام صادق علیه‌السلام (به اصحاب خود) فرمودند:

*** اگر خواسته باشید که برادران و اصحاب من باشید***

خودتان را هدف بغض و عداوت مردم (عامّه) قرار دهید

که در غیر این صورت اصحاب من نخواهید بود «کتاب مؤمن»

(یعنی در حفظ دین خالص و حقّ، آمادهٔ دشمنی نمودن مردم باشید)

(فهرست اهمیت تبری صفحات ۲ ـ ۲۶ ـ ۲۷ ـ۴۳ ـ ۴۸ ـ ۴۹ ـ ۵۶ ـ ۷۹ ـ ۸۱ ـ ۱۰۴ ـ ۱۰۹ ـ ۱۲۰ ـ ۱۶۰
ـ ۱۷۹ ـ ۱۸۷ ـ ۲۰۹ ـ ۲۲۶ ـ ۲۴۵ ـ ۲۷۲ ـ ۳۰۵ـ ۳۴۱ـ ۴۱۸ـ ۴۴۱ـ ۴۶۶ـ ۴۷۲ ـ ۵۱۰ ـ ۵۲۵ ـ ۵۲۷)

من جانشین رسول خدایم میان شما، و برپای دارندهٔ شمایم برحدّهای (آداب و شرائط) دین شما و خوانندهٔ شمایم بسوی جنّة الْمأوی (بهشت).

وص ۶۳

باب سی و هشتم

بعضی از احادیث و روایات و حکایات و نکاتی

که دشمنان حضرت امیرالمؤمنین و مبغضان اهل بیت رسالت و نبوّت را

عاجلا و اجلا حضرت ربّ العزّة به مرض‌های گوناگون مبتلا ساخته.

تا، **عظة لمن اتعظّ و عبرة لاولی الابصار** گردند (تا پندی برای پندگیرندگان و عبرتی برای صاحبان بصیرت باشند) ودیگران بینند و نصیحت پذیرفته، **لاف دوستی‌دشمنان دین و سنیان بی‌دین را از دل بیرون‌کنند** و به جرگه غلامان و موالیان آن حضرت در آیند.

زندان، نه همین دزد دغا را بند است — ایشان را بند و دیگران را، پند است

و هر سیاه دلی و گمراهی که آن علامات را مشاهده کند و بغض و عداوت ائمّه طاهرین علیهم السلام را از دل بیرون نکند، اگرمصلحت اله درآن نباشدکه دردنیا به عذاب و بلایی مبتلا شود، قطعاً در قیامت به عذاب الیم گرفتار خواهد شد، و لهذا در قیامت حجت بر آنان تمام خواهند نمود که خود اعتراف نمایند که ما قابل عذابی صد چندان از آن بیشتریم، که جمعی را در دنیا میدیدیم که کمر دشـمنی و عداوت ائمه هدی بر میان بسته بودند و هرکدام از آنها به بلایی و عذابی در دنیا گرفتار شـدند و ما از سرجهل و عناد برنخواسته، با دوستی اهل‌بیت پیامبرخود را به سر چشمهٔ حیات ابد نرسانیدیم.

و جمیع حیوانات از وحوش و طیور و سباع و حَجَر و شَجَر و نباتات

با دشمنان حضرت امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین او علیهم السلام، **دشمنند**

و با آنها عداوت و خصومت می‌کنند، و با دوستان آن حضرت علیه السلام **دوستند.**

* ازآن جمله درکتاب‌کاشف الحق ازکتاب روضه به سند صحیح از منقذ بن ایقع ازدی مروی است گفت: شبی‌درخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، و آن **شب نیمه ماه شعبان** بود و آن حضرت بر استری سوار بود به دهی به جهت مهمی می‌رفت و در اثنای راه در موضعی فرود آمده خواست که وضو سازد، من استر را نگاه داشتم دیدم استر گوش‌ها را تیز کرده مضطرب شد من از نگاه داشتن او عاجز شدم، آن حضرت پرسید چه می‌شود؟ گفتم: استر را چیزی به نظر آمده بیتابی می‌کند، نگاه کرد و گفت: این درنده‌ای است بربّ الکعبه

قال علیٌ علیه السلام: أنّی طلّقتُ الدُّنیا ثلاثاً بتاتاً لارجعةَ لی فیها و اَلقیتُ حَبْلَها علی غارِبِها. {۳۷۸۲}

وص ۴۹

پس‌ذوالفقار را برداشته گامی چند پیش نهاده نعره الله اکبر کشید، آن شیر چون صدای سرور مؤمنان علیه‌السلام را شنید پیش آمده، چون گناه کاران شرمنده سر در پیش انداخت.

شیرپیش او دوید و،گربه شد   خواجهٔ خـود را بسانِ، بنـده شد

و آن حضرت دست مبارک دراز کرده موی گردنش را گرفت و فرمودند:
تو می‌دانی من اسدالله و ابوالاشبالم و حیدر، قصد استر من کرده‌ای؟
شیر به زبان فصیح متکلّم شده گفت: یا امیرالمؤمنین و یا خیرالوصیّین و یا وارث علم النّبیّین هفت روز است شکاری به دستم نیفتاده بود، گرسنگی مرا بی طاقت کرده سیاهی شما را از دو فرسنگی دیده با خودگفتم بروم شاید درآنجا مرا نصیبی باشد و شکمی سیرتوانم‌کرد و لیکن حق تعالی بر وحوش و سباع، گوشت دوستان و عترت را حرام کرده
و بر دشمنان تو و سگانی که سگان تو را دشمنند تسلط داده.
آن حضرت دست بر پشت او می‌کشید و او ذلیلانه حرف میزد
تا آنکه‌گفت: یا ولیّ الله الجوع الجوع، گرسنگی برمن زورآورده.
حضرت علی‌علیه‌السلام دست برآورده جهت اوطلب رزق نمود، مقارن آن دیدیم چیزی نزد شیرحاضرشده به خوردن آن مشغول شد، و چون فارغ شد، آن‌حضرت از او پرسید: پس دراین مکان چه می‌کنی؟ گفت: یا ولیّ الله به قصد زیارت تو از جایگاه خود متوجه حجاز شدم، و مرا در آنجا به کوفه نشان دادند این بیابان را طی نمودم به امید پابوسی تو که شیر خدا و زوج بتول و خاتم اوصیایی.

ختم شد برتو ولایت، چون نبوّت بررسول   شیر یزدان، ابن عمّ مصطفی زوج بتول

و الحال رخصت برگشتن می‌خواهم که عیال و اطفال دارم و از من بـی خبرنـد، و چـون رخـصت انصراف یافت گفت: یا امیرالمؤمنین امشب به **قادسیّه** می‌روم که **سنان بـن وائـل شـامی** کـه از دشمنان شماست و در جنگ **صفّین** گریخته بود، حقتعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او توشه راه کنم و قوتی سازم که قوّت راه داشته باشم، و آن حضرت را وداع کرده راهی شد و من حیران و متعجب مانده بودم، و آن حضرت اثرتحیّر درمن دیده فرمودند: یا منقذ از این تعجب مکن به آن خدایی که دانه را می‌رویاند و خلق را می آفریند که اگر آنچه از معجزات و کراماتی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به من تعلیم کرده ظاهر سازم، البته **خلق الله به ضلالت** می افتند.

وص ۳۷۷ـ۴۶۷

بدرستی که من طلاق داده‌ام دنیا را سه طلاق بایِن؛ نیست رجوعی مرا درآن و انداخته‌ام(و رها نموده‌ام) **ریسمان آن‌را بر دوش آن؛**

اقدام چـون کنم، به مدیح کسی کـز او ۲۲ درگمرهی فتاده گروهی،که او خداست

پس آن حضرت متوجه نماز شد، بعد از آنکه از نماز فارغ گشتند و در خدمت ایشان متوجه قادسیّه شدم، مؤذّن بانگ نماز صبح می‌گفت که رسیدیم، و غوغایی در میان مردم بودکه **سنان بن وائل** شامی را شیری رُبُود، و بعد از لحظه‌ای کلّهٔ سر و ساقهای پا و بعضی از استخوانهای او را آوردند و من آنچه از شیر شنیده بودم از برای ایشان نقل کردم، مردمان دویده خاک قدم آن حضرت را می‌بوسیدند و بر چهره ها می‌مالیدند و استشفا می‌نمودند.

جمله خوبان، سربراین درمی‌نهند ۴۷۹ جمله اینـجا، کمـتر از خـاک رهنـد

پس آن حضرت برخاسته خطبه خواند، و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله به تقدیم رسانیده فرمودند: ای مردمان هرکه ما را دوست دارد **داخل دوزخ نشود**

هرکه ما را دشمن دارد داخل بهشت نشود، و من قسیم جنّت و نارم

این یک جماعت را به طرف راست می‌فرستم که جنّت است و آن دوستان منند.
و آن دیگر طایفه را به جانب چپ حکم میکنم که دوزخ است و آنها دشمنان منند
و من در روز قیامت به دوزخ خطاب خواهم کرد که **این از(بهشت) من و آن از(آتش) تو**
و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد عاصف و مرغ پرنده و اسب دونده از پل صراط خواهند گذشت، پس مردمان برخاسته همه بیکبار گفتند: **اَلْحَمدُ لله الَّذی فَضَّلَکَ عَلیٰ کَثیرٍ مِنْ خَلقه**
حمد خدای را که تو را فضیلت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلقان خود.
(نزهة الکرام ج ۲ ص ۵۰۳) *(فضائل ابن شاذان ص ۱۷۰)

هرکجا باشد نشان پای تو، آنجا به چشم خاک برداریم چندانی،که آب آید برون

* در فتوحات القدس مذکور است: جویریة بن مسهرگفت: در وقتی‌که به جویریه عازم مزرعه خود شده بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او گفت: در این سفر شیری به تو بر خواهد خورد، از او مترس و بگو: **یا اَبَا الْحارِثْ، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مرا از تو امان داده است** می‌باید که مرا به سلامت بگذرانی
چون جویریه به شیر رسید ماجرا را بیان نمود، شیر سر در پیش افکند و روان شد
و پنج بار همهمه کرد و رفت، و چون جویریه خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید
آن حضرت پرسیدکه با شیر چه گفتی؟ گفت: آنچه شما فرمودید

اِنَّکَ اِنْ اجْتَنَبْتَ السَّیِّئاتِ نِلْتَ رَفیعَ الدَّرَجاتِ. {۳۸۰۴} بدرستی که تو اگر دوری گزینی از گناهان، برسی به بلند مرتبه‌ها.

حضرت فرمود: شیر چه‌گفت؟ گفتم: همهمه‌کرد من ندانستم چه می‌گوید:
حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمودند: شیر پنج همهمه کرد و همهمهٔ او آن بود که:
پنج بار سلام من به وصیّ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله برسان. **(مدینة المعاجز ج ۱ ص ۲۷۶)**

***** درکتاب کاشف الحقّ از ابی هریره روایت است، گفت: صبحی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزاردیم و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت: یا رسول الله گذار من به در خانه فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامهٔ مرا درید و ساق پای مرا مجروح کرد
و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم، روز دیگر شخصی آمد
به همان نوع از آن سگ شکوه کرده و پای مجروح را نشان داد.

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله متوجه خانهٔ آن شخص شد و به او فرمودند: ترا سگی است درنده قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد و چون سگ را چشم برحضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله افتاد، به زبان آمده‌گفت: **اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسوُلَ الله** چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:
تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته‌ای، و قتل سگ درنده واجب است.

آن سگ به زبان فصیح گفت: یا رسول الله این دو نفر از منافقانند، و امیرالمؤمنین عليه‌السلام را دشمن میدارند و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا میگویند و سبّ میکنند، ومرا غیرت دوستی دامن‌گیر شده پای این دو منافق را گزیدم، و چون حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگ بودنش بهتر از منافقان بود، به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید

(۳۴) ترک کن تو جور، با آل نبی ۵۵۲ ورنه قطعاً که تو،کمتر ازسگی (۱۲۸)

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت: یا رسول الله هرگاه این حیوان ایمان به تو و اهلبیت تو دارد، من از سگی‌کمتر باشم که اقرار به رسالت تو و دوستی اهلبیت تو نیاورم؟
از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید.

و هرکه با حضرت امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین عليهم‌السلام دشمن باشد صد بار از سگ پست‌تر است و مکان و مأوای او در وسط سقر خواهد بود. **(عیون المعجزات ص ۲۲) * (حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۵۴۵)**

لعن، فحش و ناسزای ساده نیست ۲۹۶ از هویٰ و هوس‌ها زاده نیست
لعن، سوز دل سینه‌های تنگ ماست لعنِ اعداء اصلی از فرهنگ ماست

إنّکُمْ مُجازُونَ بأعمالِکُمْ فَلا تَغْفَلُوا إلاّ بِرّاً { ۲۸۳۸ } بدرستی که شما به کردارتان جزا داده می‌شوید پس (اقدام) نکنید مگر نیکی را.

وص ۴۲ ـ ۴۸۱

❋ درکتاب خرایج مسطور است: جمعی از منافقان و دشمنان ائمّه معصومین علیهم‌السلام اراده نمودند که **کمیت ابن زیاد الاسدی** را به سبب دوستی اهل بیت رسالت بکشند، و او از ترس پنهان شد و آن ناصبیان بی دین جمعی را بر سر راه‌ها گذاشتند که او را دستگیر نمایند.

حضرت امام **محمّد باقر** علیه‌السلام به او فرمود: در شب بیرون رود که آسیبی به او نخواهد رسید و چون کمیت از خانه بیرون آمد و خواست به یکی از راه‌ها رود، **شیری** پیش آمد او را از رفتن آن راه منع نمود، پس کمیت متوجه راه دیگر شد باز آن شیر پیش آمد و او را از آن راه منع کرد و حرکاتی چند نمود که از آن حرکات ظاهر شد که از عقب آن شیر باید برود و کمیت از عقب او می‌رفت به راهنمایی آن شیر تا به جایگاه امن رسید و از اعدا خلاصی یافت.

❋ درکشف الغمّه‌آمده: درمدینه شخص ملعونی نسبت به‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخنان ناشایسته میگفت اتّفاقاً روزی شتر خود را بیرون مسجد گذاشته به مسجد داخل شد و به گفتار ناشایست زبان گشود در آن اثنا شتر او نیز به داخل مسجد آمده صاحب خود را زیر بدن خود انداخته مالید تا به قتل رسانید و به جهنّم واصل ساخت. **(بحار ج ۳۹ ص ۳۱۸)**

❋ درکتاب فتوحات القدس ذکر شده: یکی از شیعیان می‌گفت: در بیشهٔ استر آباد گذر می‌کردم **پلنگی** سر راه بر من گرفت، گفتم: به حقّ مرتضی علی از سر راه من دور شو آن درنده از سر راه دور شد و من به سلامت رفتم.

❋ نیز روایت است: مؤمنی با سنّی‌ای در کاروانسرایِ مسیّب فرود آمدند، و آن ناصبی پلید شروع به ناسزا نسبت به مولای مؤمنان و اولاد آن حضرت‌کرد و سخنان بی‌ادبانه می‌گفت، هرچند آن شیعه او را منع می‌نمود آن گمراه دست بردار نبود، آن مؤمن از گفتار ناخوش آن ملعون دلخسته شده خاموش شد و ترک جواب آن سفیه مرتد نمود، چنانچه مولای مؤمنان علیه‌السلام فرموده:

وَ ذی سَفَه یُواجِهُنی بِجَهْلٍ وَ اَکْرَهُ اَنْ اَکُونَ لَهُ مُجیباً

یَـزِیدُ سَفاهَةً وَ اَزِیدُ حِلْماً کَعُودٌ زادَ فِی الاِحْراقِ طِیباً

نادان چو به مـن رو بـه رو، جهـل نمـود عقلـم ز ره جـواب، دوری فرمـود ۳۰۵

او را بـدی خُلـق و، مـرا حلـم افـزود چون آتش سوزنده و، بویِ خوش عـود

و از خدایتعالی مسئلت نمود که جزای گفتار آن ملعون را در کنارش گذارد، و در آن اثنا

بدرستی که شما آفریده شده‌اید برای آخرت نه برای دنیا، و برای باقی بودن که در آخرت می‌باشد نه برای فنا که در دنیا است.

قال علی علیه‌السلام: اِنَّكُمْ اِنَّما خُلِقْتُمْ لِلْآخِرَةِ لا لِلدُّنیا و لِلْبَقاءِ لا لِلْفَناءِ {۳۸۴۳}

شیری از در کاروانسرا داخل شده سر آن خارجی را از قلعهٔ بدن سبک ساخته، بیرون رفت.

* و هم چنین جمعی از راه خشکی مجنون متوجه زیارت امیرالمؤمنین علی عليه السلام بودند، درمیان آنها یک **حنفی مذهب** بی ایمان از مردم هند بود، گاهی نسبت به سرور اولیا و ائمّه هـدی علیهم السلام ناسـزا می‌گفت، در اثنای راه **شیری** به کین آن حنفی از کمین درآمده، یک یک آن جماعت را بو نموده

چون به آن زرده گوش رسیده، آن خارجی را ربوده در میان بیشه‌ای‌که در حوالی آن نواحی بود

برده شکم ناپاکش را شکافت و آن بیشه و دشت را از خون کثیف او لاله گون ساخت.

و بعد آن شیر به نزدیک آن جماعت که از دوستان و غلامان اسد الله غالب بودند آمده به دسـت و سر اشاره کرده ایشان را به نزد خود طلب نمود، و آن مؤمنان موحد به دوستی و محبّت اهل بیـت متمسّک شده، همه به یک بار**یا علیّ یا علیّ گویان** از عقب آن شیر روان شدند، و چون به مکان

قصاص آن حنفی رسیدند، آن شیر اشاره به ایشان نمود که نزد جثّه کثیف او روند.

چون نزدیک شده تفحص لباس‌های او نمودند، کلام الله و دیناری چند یافتند

آنها را بین هم قسمت کرده، به صحت و سلامت به نجف اشرف رفتند.

* نیز مشهور است: هرگاه به دوستی امیرالمؤمنین عليه السلام شیر را قسم دهند، از سـر راه بـه کنـاری می‌رود و آزار و ضرر او به کسی نمی‌رسد، چنانکه یکی از غلامان و دوستان آن حضرت جهت این عاصی گنه کار(مؤلف کتاب) بیان نمود که از کربلای معلّی تنها و بی رفیق به قصد زیارت و عتبه بوسی شاه ولایت منقبت به جانب نجف اشرف روان شدم، و در وسط طریق ناگاه نظرم بر **شیری** افتاد که بر سر راه آمده انتظار شکاری می‌کشید، من شروع به تضرّع و زاری کردم سمت بندگی و غلامی شاه ولایت پناه را به آن درنده اظهار نمودم، و به سر مبارک آن سرور عليه السلام او را قسم دادم

که آزاری به من مرسان آن حیوان از سر راه من برخاسته به طرف دیگر روان شد.

رو تو حبّش دار و، با شیران نشین　　زانکه آن شاهست، با تو هم نشین

و این ذرّه بی مقدار(استرآبادی مؤلف کتاب) نیز در اوّل شباب توفیق زیارت و عتبه بوسی حیدرکرار و عتبات عالیات و روضات مقدّسات یافته، چون به ذی الکفل رسیدیم در بیرون حصار فرود آمدیم

چون پاسی از شب گذشت شیری به نزدیک ما آمد به فاصله‌ای حدود پنج شش ذرع بیشتر نبود

چون بوی محبّت و دوستی غلامان و موالیان شاه نجف از ما به مشام او رسید

قال علی عليه السلام: إنّكم إن رغبتم إلى الله غنمتم و نجوتم و إن رغبتم إلى الدنيا خسرتم و هلكتم {۳۸۵۳}

بدرستی که شما اگر رغبت کنید بسوی خدا، غنیمت یابید و رستگار گردید و اگر رغبت کنید بسوی دنیا زیان کنید و هلاک گردید.

و توسل به نام آن مقتدا و پیشوا را از ما شنید، بوی محبّت و دوستی را غذای خود ساخته برگشت و ما از چنگال آن درنده، به محبّت و دوستی سرور مؤمنان علیه‌السلام خلاصی و نجات یافتیم.

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنْ مَنْ اَقَرَّ بِظُلْمِه آحادُ الْمُمْکنات وَ اعتَرَفَ بِبَغیِه اَفْرادُ الْمَوجُودات
اَلْمَذْمُومَ فِی اْلاَرَضینَ وَ السَّمٰوات، اَلْخائِفَ فی یَوم الْعَرَصٰات
اَلْمَحرُومَ مِنَ الثَّواب وَ الدَّرَجٰات، مَغْضُوبَ رَبِّ الْعالَمینَ، قاتلَ اَمیرِالْمُؤمنینَ
عَدُوَّ الله وَ عَدُوَّ الرَّسُول وَ اَهل بَیت الْجَلیل
اَلشُّومَ الْمَلعُونَ فِی التَّوراة وَ اْلانْجیل اَلْمَیْشُومَ بِتَأْویل الْکتاب وَ التَّنْزیل
اَلْیَهُودَ الْفاجِرَ الْبَخیلَ، وَلَدَ الزِّنا، اَلَّذی خَلَّدَهُ اللهُ فی عَذاب غِلاظٍ وَ شِداد
عَبدَ الرَّحمٰن بْنَ الْمُلجَم الْمُرادیَ لَعنَةُ الله عَلَیه ۱۰

اَللّهُمَّ الْعَنْ مَنْ دَخَلَ فی سَقیفَةِ بَنی سٰاعدَة ، اَلْمُقرَّ بِخلافَةِ اَبی بَکْر بْن اَبی قُحافَة
اَلَّذی اَنْکرَ بَیعَةَ یَوم الْغَدیر، اَلْکافرَ الْمَلعُونَ الشّریرَ
عَدُوَّ الله وَ عَدُوَّ رَسُول الْمَلک الْمَعبُود
اَلَّذی فُضِّلَ عَلَیه کَلبُ النَّصٰاریٰ وَ الْیَهُود، اَلْمَردُودَ الْغاوی
اَلضّالَّ الْهالِکَ، عَوْنَ بْنَ مالِک، لَعنَةُ الله عَلَیه ۱۱

* امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: *

أَلا وَ إنَّ أَبغَضَ النّاس إلیَ الله مَنْ یَقتَدی بِسُنّةِ إمامٍ وَ لا یَقتَدی بِأَعماله

... و بدانید که مبغوض‌ترین مردم به درگاه خداوند آن کسی است که درمذهب و روش پیرو امامی باشد ولی درعمل از آن امام پیروی نکند.

* (وص ۲۴ ـ ۱۴۸ ـ ۱۷۳ ـ ۴۵۹ ـ ۴۷۲ ـ ۵۵۰ ـ ۵۶۷) * (روضه کافی ـ گلگشت نور حدیث ۲۲۲) *

وص ۶۳ ـ ۴۷۷

* (اقتداء) *

إنَّمَا الدُّنْیا شَرَکٌ وَقَعَ فیه مَنْ لا یَعْرِفُهُ. { ۳۸۶۵ } بدرستی که نیست دنیا مگر دامی، که افتاده است درآن کسی که نمی‌شناسد(خطر) آن را.

باب سی و نهم

بعضی از آنهایی که به سبب دشمنی با امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین او علیهم السلام خدای‌تعالی آنها را مسخ نموده و خلقتشان را تغییر داده

اهل البیت علیهم السلام اسیر اراده و مشیّت خداوند متعال هستند و درهمه جا معجزات را بکار نمی‌گیرند.[1]

*درکاشف الحق ذکرشده: یکی ازخوارج را با مؤمنی خصومت بود به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، آن خارجی به آواز بلند سخن گفت، آن حضرت فرمودند: **إخْسَأ یا عَدُوَّ الله،** فی الحال آن خارجی به صورت **سگ** شده، رختی‌که پوشیده بود به هوا رفت، آن ملعون دم می جنبانید، و چون به خانهٔ خود رفت اهل منزل او چوب کشیده او را از منزل و خانه بیرون‌کردند باز به خدمت مولای مؤمنان آمد شروع به دُم جنبانیدن‌کرد آن حضرت دعاکرده بصورت اوّل شد، رختش از هوا به زیر آمده پوشید، یکی از حضّار گفت: یا امیرالمؤمنین تو را نزد خدای‌تعالی این مرتبه و منزلت است که به محض تکلّم به این کلمه ـ إخْسأ ـ که مخصوص به سگ است شخصی بصورت سگ می‌شود. ***تورا در جنگ با معاویه خبیث به لشگرچه حاجت، و به یار و مددکار چه احتیاج بود؟*** آن حضرت فرمودند: حق‌تعالی به **جهت اینکه حجّت بر بندگان تمام کند و دوست از دشمن و بهشتی از دوزخی امتیاز یابد مرا رخصت دعا (و معجزات) نداده، و اگر اذن می داد ساعتی در فنای آنان تأخیر نمی‌شد.** (قریب به مضمون: بحار ج ۴۱ ص ۱۹۱ و ۲۰۳)

* نیزدر آن کتاب مسطور است: یکی از بنی‌امیّهٔ طاغیهٔ باغیه با سرور مؤمنان علیه السلام بی ادبانه گفتگو نمود، و حضرت به او گفت: اِخْسَأ، و این لفظی است که به سگ اطلاق می‌کنند،فوراً آن مردود به صورت سگ گردید، و چون زن و فرزندانش جزع بسیار کردند باز دعا کرد، به صورت اوّل شد.

* درکتاب مناقب مرتضوی از اصبغ بن‌نُباته نقل است: روزی با امیرالمؤمنین علیه السلام به راهی میرفتیم یکی از قریش پیش آمده گفت: اکثر مردان را کُشتی و بسیاری از اطفال را یتیم کردی.

آن حضرت علیه السلام از روی غضب گفت: اِخْسَأ دور باش ای سگ، چون نظرکردم، دیدم **سگِ سیاه** شده دم می‌جنباند و عوعو می‌کرد و بر زمین می‌غلطید، آنگاه آن حضرت بر سر ترحم آمده دعا کرد، آن شخص به صورت اصلی بازآمد و سر بر قدم آن مظهر العجایب نهاده، توبه و انابه نمود.

(۱ـ فهرست بعضی از معجزات در صفحات: ۴۲ ـ ۱۰۵ ـ ۲۵۱ ـ ۲۸۱ ـ ۳۶۸ ـ ۳۷۷ ـ ۴۳۲ ـ ۴۳۵ ـ ۴۶۱ ـ ۴۶۷ ـ ۴۶۸)

"بَقاؤُکُمْ الی فَناء و فَناؤُکُمْ الی بَقاء" {۴۳۵۴} باقی بودن شما بسوی (مرگ و) نیستی است؛ و نیستی شما بسوی باقی بودن (در آخرت) است.

❋ در مشارق انوار الیقین(ص ۱۴۱) از محمّد بن سنان روایت است: روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودیم در وقتی‌که اراده قتال و جدال با معاویه ملعون داشت، و به تجهیز و مهیّا نمودن اسباب سفر بود که دو شخص را به محاکمه خدمت آن حضرت آوردند و یکی از آنها از روی جرأت و بی‌باکی به آواز بلند سخن گفت، آن حضرت فرمودند: **إخْسَأ یا کَلْب**

فوراً آن بدبخت به صورت سگی شده عوعو می‌کرد

و با انگشت، اشاره به آن حضرت می‌کرد تضرّع و زاری و التماس و بی قراری می‌کرد.

پس حضرت به او توجه نموده لب‌های مبارک را به حرکت درآورد، به صورت اصلی برگشت.

پس بعضی از اصحاب حضرت امیرعلیه‌السلام برخاسته عرض کردند: تو را چه احتیاج به تجهیز و مهیّا ساختن لشکر است، با این قدرتی که خدای‌تعالی به تو ارزانی داشته است؟

حضرت فرمودند: به حقّ آن کسی‌که دانهٔ خشک را در زمین سبز می‌گرداند و به آن قادری که ازخاک تیره خَلْعَتِ خلقت پوشانیده،اگرخواهم این پای‌کوتاه خود را درازکنم دراین بیابان دور و دراز تا آنکه بزنم بر سینهٔ معاویه پلید و او را از سریرش سرنگون سازم هر آینه قادرم **امّا دوست ندارم به آنچه علم خدا(در امتحانات خلق) سبقت گرفته جرأت نمایم.**

❋ نیز در آن کتاب روایت است: یکی از شیعیان از امام زین العابدین علیه‌السلام سؤال نمود چه چیز است فضیلت ما بر دشمنان ما، آن حضرت علیه‌السلام دست مبارک بر روی او مالید فرمود نظاره کن چون نگاه کرد مضطرب و بیتاب شد. گفت: فدای توگردم به حال اوّل مرا برگردان که:

❋ نمی‌بینم در مسجد مگر چهارپا و میمون و سگ ❋

پس آن حضرت علیه‌السلام دست مبارک بر روی او کشید بحال اوّل برگشت

و این اشاره است به حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله که **اَعداءِ عَلِیٍّ مَسُوخٌ فی هذا الأُمَّةِ**

یعنی: دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسخ شدگان امّت اند. (مدینة المعاجز ج ۴ ص ۴۰۵)

❋ نیز درکتاب (مشارق انوار الیقین ص ۱۶۴) روایت است: **اُقتُلوُا الوَزَغَ فَاِنَّهُ مَسُوخٌ مِنْ بَنی اُمَیَّةَ،:**

بکشید مارمولک را که به تحقیق آنان مسخ شدهٔ از بنی امیّه‌اند. (وص ۴۲۷ ـ ۴۲۸)

❋ درکتاب خرایج از علیّ بن ابی حمزه روایت است: درخدمت امام جعفرصادق‌علیه‌السلام به مکّه می‌رفتم در منزلی در زیر درخت خشک شده پوسیده‌ای نزول نمودیم

(قریب به مضمون بحار ج ۴۱ ص ۱۹۹ ـ مشارق انوار الیقین ص ۱۴۱)

۴۶۷ ۵۱۸ ۲۳۴

به برکت دعای آن حضرت آن نخل بار آورد و ما به خوردن خرما مشغول شدیم.

اعرابی ای گفت: از این بزرگتر سحری نمی‌باشد. پس آن حضرت فرمودند:

ما ورثهٔ انبیاییم و درمیان ما ساحروکاهن نمی‌باشدو هردعا که‌کنیم‌حقتعالی اجابت میکند

وص ۱۰۵

و اگر خواهی دعا کنم تا تو به صورت **سگی** شوی؟ و به خانه خود روی و دم جنبانی و تو را از خانه بیرون کنند؟ اعرابی‌گفت: بلی. **(بحار ج ۴۷ ص ۱۱۰)**

آن حضرت لب مبارک جنبانید، اعرابی فوراً سگی شد و رو به خانهٔ خود کرد.

پس امام علیه‌السلام به من فرمود: از عقبش برو ببین چه می‌کند؟ من از پی او رفته دیدم داخل خانه خود شد و دم می‌جنباند و به هریک تملُّق می‌کرد، و اهل خانه چوبی برداشته او را زدند و از خانه بیرون کردند، و من آمده خبر آوردم و در این سخن بودم که برگشت و بایستاد.

آن حضرت بر او ترحم نمود دست مبارک به دعا برداشت، اعرابی به صورت اوّل باز آمده به او گفتند: ایمان آوردی یا نه؟ اعرابی گفت: نعم اَلْفاً اَلْفاً، **ایمان آوردم هزار هزار ایمان آوردم.**

❋ درکتاب مناقب مرتضوی از کتاب احسن الکبار نقل شده: روزی در زمان خلفای بنی عبّاس مداحی از مردم بلخ در مصر ساکن بود و همیشه زبان دُرّ افشان آن نیک اعتقاد به مداحی امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین علیهم‌السلام جاری و گویا بود، روزی به جلو مسجد مصر آمده بعد از نعت و منقبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یک من نان و حلوا از حاضران طلب نمود.

یکی از خوارج خبیث از آن میان برخاسته دست آن مداح را گرفته به خانه برد که آرزوی او را برآورده مطلب و مدعای مداح را حاصل کند، چون به منزل خود آورده غلام را گفت: در سرا را بسته، این **رافضی** را قصاص کن تا تو را آزاد کنم و یک کیسه زر به تو می‌دهم.

۴۸

غلام بدبخت به آن نوید هر دو چشم **مدّاح رافضی** را از کاسه سر بیرون آورد و دست و پا و زبانش را قطع نمود، و آن ستم رسیده به زبان حال مضمون این مقال را می‌گفت:

بنا حق آنچه مرا میکشی و لیک ببین — که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من

و چون شب شد غلام به گفتهٔ آن خارجی ملعون بدبخت، مداح دردمند دل خسته را به گورستان برده در گوشه‌ای انداخت، و حضرت خضر علیه‌السلام به فرمان مولای مؤمنان علیه‌السلام در آن گورستان آمده آن مداح را شفا داد، و به او امر نمود که صباح نیز در آن مسجد رفته به همان نوع

قال علی علیه‌السلام: اِذا جَنَیْتَ فَاعْتَذِرْ {۳۹۹۲} هرگاه گناهی بکنی نسبت به کسی، پس عذر بخواه.

به مدح و منقبت **اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب** علیه السلام قیام نماید

بعد از آن باز نان و حلوا طلب کن و هرکه تو را تکلیف خانه بردن کند همراه او برو

و چون صبح به آنچه مأمور شده بود قیام و اقدام نمود، و این مضمون را بر زبان جاری می‌ساخت:

محبّ آل حیدر باش، ای دوست — اگر دشمن کَنَد خود، از تنت پوست

بعد از مدح و منقبت شاه ولایت پناه، به دستور سابق نان و حلوا طلب نمود، جوانی برخاسته گفت: من حاجت تو را بر آورم و او را به خانه برد. چون مداح به در خانه رسید دید خانه همان خانه است که آن خارجی او را قصاص نموده، اندیشه‌ای و خوفی به خاطرش رسید، بالاخره با خود گفت:

چون امر شاه ولایت پناه است، رو به جانب دیگر آوردن گناه است:

من داده ام اختیار خود را بشاه — هر نوع که میکنید خود می‌دانید

و داخل خانه گردید، و آن جوان سفره کرم و احسان گسترانیده و نان و حلوا حاضر نمود.

مداح چون آن حال را مشاهده نمود، از روی تعجب و حیرت زبان برگشود و گفت:

دیروز در اینجا ظالمی اعضای مرا بریده به حال مرگ انداخت، و تو امروز ابواب شفقت و مرحمت می‌گشایی و با من هیچ نزاع و کدورتی نداری، سرّ این معنی را بیان نموده مرا از حیرت و تعجب خلاصی ده. لمؤلّفه:

خلاصی ده مرا، از حیرت ای دوست — که کنده از من اینجا، دشمنم پوست

جوان گفت: ظالمی که دیروز به تو ظلم و ستم نمود پدر من بود، و من آن ظلم و جوری که به تو کرد نپسندیدم و به غایت ملول و اندوهگین شدم، و چون شب به خواب رفتم امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم از روی غضب متوجه پدر من گردید، گفت: **ای خرس سیاه**

به سزای آنچه با مداح ما کردی، در دنیا مسخ گردی و در آخرت از دوزخ نجات نیابی.

و من از هول آن واقعه بیدار گردیدم پدر را به صورت خرس سیاه دیدم، فوراً برخاسته زنجیری به گردن او کرده در اینجا بسته‌ام تا کسی او را نبیند و مرا نیز نرنجاند، و الحال در این خانه بسته است، برخیز تا او را مشاهده نمایی و میوه نشاط و مسرّت از نخل دوستی و محبّت شاه ولایت بچینی، و مداح چون خصم خود را به صورت خرس سیاه دید زنجیری در گردن، شکر الهی نمود و بر آن ملعون خطاب کرد که **دوستی امیرالمؤمنین** علیه السلام مرا به اینجا رسانید

و **عداوت** با او تو را به اینجا، و در آن حال برق غضب الهی شعله ورگشته آن خرس سیاه را
بسوخت. آن جوان چون حال بر این منوال دید از مذهب باطل پدر رو گردان شده
به سبب دوستی و محبّت امیرالمؤمنین و اهلبیت آن حضرت علیهم‌السلام
خود را از عذاب و عقاب نامتناهی ایمن ساخت و محفوظ نمود.

❋ درکتاب ثاقب المناقب و دیگرکتب طرفین از واقدی نقل شده:گفت: روزی به نزد هارون الرّشید ملعون رفتم علمای بغداد همه حاضر بودند، هارون خطاب به شافعی کرد که یابن عم چند حـدیث در مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از روات و ثقات به تو رسیده؟ (وص ۵۶۸)
شافعی گفت: یا امیر(الفاسقین) از**پانصد** زیاده است، پس به جانب محمّد بن اسحق
ملتفت شده‌گفت: تو چند حدیث صحیح در فضیلت آن حضرت بیان می‌کنی؟
گفت: از **هزار** متجاوز است، بعد از آن رو به طرف محمّد بن یوسف کرده گفت:
تو بگوگفت: از تو و اصحاب تو خایفم، گفت: ایمن باش و اعلام کن، گفت:
پانزده هزار حدیث و مثل آن مرسل، پس متوجه من شده پرسیدکه از تو هم بشنوم؟
گفتم: من نیز اگر زیاده از آنچه محمّد بن یوسف گفت روایت نکنم کمتر از آن نخواهم بود.
هارون گفت: فضیلتی که من مشاهده کردم و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدی
بر اولاد علی علیه‌السلام بیان کنم، پس حضّار جمیعاً گوش‌ها پهن کرده درخواست اعلام نمودند.
گفت: یوسف بن حَجّاج که نایب و گماشته من است از دمشق مرا اخبار و اعلام نمودکه:
در دمشق خطیبی است که زبان به سبّ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گشوده
و از منع من ممنوع نمی‌شود و در باب او چه حکم است؟ به او نوشتم که او را در بندکن
و به نزد من بفرست، چون حاضر شد از او پرسیدم که تو علی علیه‌السلام را بد می‌گویی؟
گفت: بلی اجداد من در دست او کشته شده‌اند و من ترک سبّ او نخواهم کرد.
گفتم: نمی‌دانی علی هرکه را کشت به امر خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؟
توبه کن، و الاّ تو را به عقوبت تمام بکشم. گفت: هرچه خواهی بکن
بفرمودم او را در حضور من صد تازیانه زدند و در حجره‌ای کردند که فردا او را عقوبت کنم، و در اندیشه بودم که آیا او را چگونه کیفری کنم؟ چون به خواب رفتم دیدم درهای آسمان گشوده و

هرگاه ببینی خدای سبحان را که پی در پی وارد می‌سازد بر تو بلا را، پس به تحقیق که بیدار می‌کند تو را.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جبرئیل نازل شدند، و با جبرئیل جامی بود.
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به جبرئیل گفتند: جام را به علی بده و شیعیان او را ندا کن
جبرئیل جام را به علی داد و به آواز بلند گفت: **یا شیعهٔ آل علی بیایید**
پس خلق بسیار آمدند و از غلامان و مقرّبان من چهل نفر که هر یک را می‌شناسم
حاضر شدند و علی علیه‌السلام از آن جام همه را آب داد
پس به خادمی امر نمود که آن دمشقی را بیار، چون او را آوردند آن حضرت گفتند:
یا رسول الله از این مرد نمی‌پرسی که چرا مرا دشنام می‌دهد؟
حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او پرسید آیا به علی بد گفتی؟ گفت: بلی. فرمودند:
اِلهی او را **مسخ کن و انتقام علی را از او بستان** و به عذاب الیم گرفتارش گردان
و متوجه آسمان شدند، و من ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم، غلامی را گفتم:
دمشقی را بیاور، خبر آورد که به غیر از **سگی** در آن حجره چیزی نیست. (وص ۲۲۴)

گفتم: سگ را بیاور چون آورد سگی بود گوش او به حال خود و آب از چشمش می‌رفت و به سر اشاره می‌کرد چنانچه‌گویی عذر می‌خواهد، بفرمودم به همان خانه اش بردند و اکنون در آن جاست و هارون امر فرمود که آن سگ را حاضر کردند، گوشش آدمی و باقی جوارح و اعضایش مشابه سگ، زبان می‌خایید و عذر خواهنده لب می‌جنبانید. شافعی گفت: این مسخ است و ایمن نیستیم که عقوبتی به او برسد بفرمای تا او را ببرند، همان خانه اش بردند لحظه‌ای نگذشته بود که صدای هولناک و عظیم شنیدیم، چون تفحص او کردند صاعقه بام را سوراخ کرده سگ را سوخته بود.

ناسزا هر که گفت و هر که شنید ۲۲۴ به سزا و جزای خویش رسید

وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتیّٰ نَعلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُم وَ الصّابِرینَ وَ نَبْلُوَ أخبارَکُم
دراین‌آیه پروردگاربا تاکیدمیفرماید: ما شما را موردآزمایش و امتحان قرارمیدهیم (درتکالیف شاقّه)تا آنکه معلوم کنیم کدام یک از شما درراه خدا مجاهده و کوشش دارید،و در رنج آن صبر و بردباری میکنید و اعمال و اسرار درونی شما را بیازماییم

(سوره ۴۷ آیه ۳۱ تفسیر جامع)

(امتحانات شیعیان در صفحات ۴۷ ـ ۷۶ ـ ۸۱ ـ ۲۰۹ ـ ۲۴۵ ـ ۴۵۹ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۲ ـ ۵۰۰ ـ ۵۰۷ ـ ۵۶۷)

❋ (انوار و حقیقت قرآن در قلوب آل محمّد ﷺ است) ❋

❋ بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ ❋

بلکه قرآن آیاتی است روشن، درسینه کسانی که به آنها علم داده است

ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (۴۹ سوره ۲۹) **را قرائت نمود، و سپس فرمود: والله ای ابا محمد،خدا نفرمود: قرآن آیه‌هائیست میان دو جلد قرآن(تا مردمی‌گویند قرآن که حجت خداست بر ما همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه اول تا صفحه آخر است، و محتاج به امامی که آن را تفسیر کند نمی‌باشیم)عرض‌کردم: قربانت گردم‌کیانند ایشان(دانشمندانی‌که حقایق قرآن درسینه آنهاست)؟ فرمودند: توقع می‌رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟** (اصول کافی - باب ۸۱)

❋ (حدیث را برقرآنی باید عرضه نمودکه آل محمد ﷺ مفسّرآن آیات باشند) ❋

(و ص ۷ ـ ۱۸ ـ ۱۴۸ ـ ۲۳۸ ـ ۳۶۴ ـ ۴۷۳ ـ ۵۱۱)

جمیل، عن زراره، عن احدهما علیهما السلام قال: قال رسول الله ﷺ لولا انّی اکره أن یقال: أنّ محمداً (ﷺ) استعان بقوم حتی اذا ظفر بعدوّه قتلهم

لضربت اعناق قوم کثیر (روضه کافی ـ حدیث ۵۴۴)

زراره از یکی از دو بزرگوار (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) روایت کرده:
رسول الله ﷺ فرمود: اگر چنان نبود که من خوش ندارم مردم بگویند:
همانا محمد ﷺ به وسیلهٔ مردم کمک گرفت
تا چون بر دشمن خویش ظفر یافت آنها را کشت

❋ من‌گردن بسیاری از مردم (منافق و به ظاهر مسلمان) را می‌زدم ❋
(گلگشت نور حدیث ۳۲۷)

(و ص ۹۶ ـ ۹۷ ـ ۱۲۰ ـ ۲۹۹ ـ ۴۸۱ ـ ۵۰۶ ـ ۵۳۰ ـ ۵۳۴)

هرگاه بینی که خداوند اُنس و آرام می‌دهد تو را به خلق خود، و وحشت و رَم می‌دهد از یاد خودش؛ پس بتحقیق که دشمن داشته تو را.

باب چهلم

بعضی از احادیث و روایات و حکایاتی

که دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاندان ذریّهٔ سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله

به مرض‌ها و عقوبت‌های گوناگون در دنیا گرفتار شده‌اند.

❋ درکتاب کشف الغمّه و شواهد النّبوّه و لوامع الانوار ذکر شده: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بربالای منبر فرمودند: منم عبدالله و برادر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و وارث مصطفی و همسر سیّدة النّساء هرکه غیر از من این دعوی کند حق تعالی او را به عقوبات خود گرفتار کند. مردی برخاسته گفت: کیست‌که او را خوش نیاید که گوید اَنَا عَبْدُ اللهِ وَ اَنَا اَخِ رَسُولُ الله، به مجرّد گفتن جنونی در عقلش پیدا شد چنانچه پایش را گرفته از مسجد بیرون کشیدند، و به آن بلا و بلیّه که هرگز در خاطرش نمی‌گذشت مبتلا شد، و در بعضی نسخ آمده که فوراً بیماری خُناق گرفته به جهنّم واصل شد و ممکن است این قضیّه چند بار رو داده باشد. **(مدینة المعاجز ج ۲ ص ۲۸۱ و ۲۸۴)**

چراغی را که ایزد برفروزد ۲۹ هرآنکس پف کند ریشش بسوزد

❋ درکتاب کشف الغمّه مذکور است: حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یکی از اهل نفاق گفت: تو اخبارلشگر ما را به معاویهٔ منزل هاویه میرسانی، او انکارنمود. بفرموده آن حضرت قسم یاد نمود آن سرور فرمودند: اگر این سوگند تو دروغ باشد حقتعالی تو را کور کند آن ملعون بعد از هفت روز کور و نابینا شد .

❋ درکتاب لوامع الانوار ذکر شده: شخصی به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده سخنی گفت حضرت فرمود: دروغ نگویی، اگر دروغ گویی دعا کنم که کور شوی.گفت: دعا کن که از نفرین تو باکی ندارم، به دعای آن حضرت فوراً کور شد. **(الثاقب فی المناقب ص ۲۷۰)**

هرچراغی‌که حق برافروزد تا ابـد ریـش مدّعی سـوزد

❋ درخصال ابن بابویه **(باب الاربعه ح ۴۴)** آمده: امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله از چهار نفرطلب شهادت روز غدیر خم و کلام معجز نظام حضرت مقدّس نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ** نموده، و آن چهار نفرکتمان شهادت نموده به لعنت خدایتعالی گرفتار شدند و هر یک به نفرین آن حضرت به مرض و بلیّه‌ای معذّب و معاقب گردیدند. **(و ص ۲۰)**

قال علیٌ علیه‌السلام: إنّكُمْ إنْ أقْبَلْتُمْ عَلَى اللهِ أقْبَلْتُمْ وَ إنْ أدْبَرْتُمْ عَنْهُ أدْبَرْتُمْ. { ۳۸۵۲ }

اوّل **انس بن مالک** که به نفرین آن حضرت عليه‌السلام، به برص و مرض‌های دیگرگرفتار و مبتلا شد چنانچه درباب(۲۹) احوالات انس پلید بیان‌گردید، و **اشعث بن قیس**الکندی ملعون‌که به نفرین‌آن حضرت عليه‌السلام کور شد، و دیگر **خالد بن یزید**که به نفرین آن حضرت به طریق زمان جاهلیّت مُرد

و هم چنین **براء بن عازب** به نفرین مولای مؤمنان عليه‌السلام در غربت به هزار رنج و عقوبت مُرد

و آن ملعون از جانب معاویه پلید حاکم یمن بود و آنجا به جهنّم واصل شد.

كُلَّ مَنْ رامَ تُفٍّ بِوَجْهِ سَما　　　رَجَعَ التُّفَّ بِوَجْهِهِ اَبَداً

❋ و نیز از آن جماعتی‌که به سبب عناد آن حضرت به عقوبتی گرفتار شدند **مرّة بن قیس** است و او کافری بود صاحب مال و جاه، روزی از احوال آبا و اجداد پلید خود استفسار نمود، به او گفتند:

علی بن ابی طالب عليه‌السلام آبا و اجداد تو را با هزار نفر از قوم و خویشان تو به قتل رسانید.

و آن ملعون با دو سه هزار سوار و پنج هزار پیاده روانهٔ نجف اشرف شد که تلافی

و تدارک نماید، اهانت و بی‌ادبی به روضهٔ مقدّسهٔ متبرکه و سکنهٔ آن مکان بهشت نشان رساند.

چون به نجف اشرف رسید خدمهٔ آن مشهد مقدّس ازخوف آن بی‌دین، پناه به روضهٔ متبرکه آوردند

و او داخل روضه شده گفت: ای علی تو آبا و اجداد و اقوام مرا کشته‌ای؟

و گفتگوی بی‌ادبانه نسبت به سرور اوصیا عليه‌السلام نمود.

در این اثنا دو انگشت حیدر کرّار بسان دو زبان ذوالفقار از مرقد مطهّر منوّر برآمده چنان بر کمرش زد که مثال خیار تر به دو نیم شده، همان لحظه دو سنگ سیاه شده، تا حال آن بت پرست مانند بت سیاه بر در حصار افتاده لگدکوب متردّدین است، و بعد از این واقعه هردو نصف آن ملعون را به

ترازو و میزان درآوردند به نوعی مساوی و برابر آمدکه یک سر مو

تفاوت و اختلاف نداشت، و فردوسی از این واقعه خبر می‌دهد.

شهی‌که زد به دو انگشت مرّه را به دو نیم　　　برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت

❋ و بدان **ای ناصبی** بی‌دین‌که یکی از سلاطین ذوی الاقتدار به بغداد رسید و به سر قبر ابوحنیفهٔ ملعون آمده قبر نجس آن پلید را شکافته استخوان پوسیده او را به آتش قهر و غضب پادشاهی سوخته، مدتی قبر او را مستراح خاص و عام‌گردانید، و بعد از آن سگ سیاه بخت برگشته‌ای را در آن موضع دفن نموده‌اند و شاعری مناسب این مقام گفته:　　**(و باب ۴۷ همین کتاب)**

بدرستی که شما اگر روآورید به خدا روآورده‌اید(بر نیکبختی و رستگاری) **و اگر روگردانید از خداوند روگردان شده‌اید** (از همان سعادت و رستگاری).

آن است امام، کز دو انگـشت — چون مرّهٔ قیسِ کافری کُشت
نه آنکه هزار کس بـر او ریـدُ — بر کُـون یکـی نکـرد انگـشت

* **حکایت:** یکی از دانشمندان و پرهیزکاران فرقهٔ ناجیه اثناعشریه علیهم‌السلام چنین فرموده:
مرا دوستی بود با کمال صلاح و دانش و ورع و زهد و تقوی و بر اقوال و گفتار او اعتماد تمام داشتم، و او **همیشه این دو شعر را ورد زبان خود نموده مداومت می‌نمود** روزی به حسب اتّفاق به خدمت آن متّقی رسیدم، کمال بهجت و سرور در ناصیهٔ پر نور او مشاهده نمودم از وجه آن پرسیدم، گفت: دیشب در خواب، **مولای مؤمنان** و پیشرو اهل جنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه‌السلام را دیدم، به من خطاب فرمودند:

*** آن شعری‌که ورد زبان خود ساخته‌ای بخوان ***

در خدمت آن حضرت خواندم، تبسّم فرمودند تلطّف و مهربانی بسیار به من‌کردند و من از سرور و شادی از خواب بیدار شدم، و آن ابیات آن است که ذکر شده.

* پس بدان و آگاه باش که هیچ ذِکر و وردی بهتر از محبّت و دوستی و ذِکر فضایل و مناقب امیرالمؤمنین و اولاد طیّبین او علیهم‌السلام، وعداوت و دشمنی و **لعن و نفرین** و دوری از دشمنان ایشان نیست، و ابن حسام فرماید: (و ص ۱۲۰ ـ ۲۷۷ ـ ۵۹۹)

هـذا عَقیـدَتی وَ طَریقـی وَ مَـذْهَبی — ۲۹۰ — طُوبیٰ بِمَرْجَعـی وَ تُرابـی وَ مَرْقَـدی
یا رب باین عقیده ز خاکم بر آوری — ۲۹۳ — با مِهر اهلبیت به خاکم چو بـسپری

* در فتوحات القدس و کشف الغمّه از ابوالقاسم حسن بن محمّد مشهور به ابوالوفا منقـول اسـت: روزی در مسجد الحرام نشسته بودم، در مقام ابراهیم علیه‌السلام کثرت عجیب و جمعیّت غریب مـشاهد نمودم چون به نزدیک رفتم **راهبی** را دیدم جبّه پشمی بر تن داشت و به غایت خـوش محـاوره و قوی هیکل در برابر مقام ابراهیم علیه‌السلام نشسته، حکایت کرد که روزی در صومعه خود نشسته بـودم ناگاه مرغ بزرگی به صورت عقابی از هوا فرود آمده درکنار دریا نشست و ربع بدن انسانی قی کرده پرواز نمود، باز آمده ربع بدن انسان نزدیک به ربع اول از منقار انداخته متوجه هوا شد به همین طریق چهار مرتبه فرود آمده ربع بدن انسان قی کرده پرواز می‌نمود تا تمام بدن انسانی

الخرائج و الجرائح ج ۱ ص ۲۱۶

بر آن سنگ گذاشته پرواز نمود، ناگاه دیدم که آن چهار جزو به قدرت حضرت قادر ذوالجـلال بـه یکدیگر التیام‌گرفته پیکر انسانی درست شد، مردی‌کریه چهره برخاسته به اطراف خود نگاه می‌کرد
که باز آن مرغ در رسید و به منقار ربع بدن او را جدا کرده فرو برده طیران کرد
و هم چنین به چهار دفعه رُبع رُبع از بدنش می‌ربود
و مابقی بدن اضطراب تمام می‌نمود تا تمامی را فرو برده پرواز نمود.
من از مشاهدهٔ و معاینهٔ آن امر غریب و صورت عجیب حیران و متفکّر شده تاسّف و پشیمانی بیش از بیش خوردم که کاش در وقتی که آن شخص برخاسته بود و اعضایش درست گشته از او سؤال می‌کردم که وی کیست؟ و سبب این عذاب عظیم چیست؟
روز دیگر ناگاه دیدم که همان مرغ به دستور و روش روز گذشته آمده ربع ربع او را قی کرد تا اجزا و اعضای بدن شخص تمام شد و به هم متصل گشت، من عجله و پیش دستی نموده خود را به او رسانیدم و از این احوال شرّ و عاقبت بدکرداریش پرسیدم؟ گفت: **عبدالرّحمن بن ملجم** و بدترین اولاد بنی آدمم، و حضرت علی بن‌ابی‌طالب و وصیّ رسول آخر الزّمان‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را شهید ساختم، از آنروز خدایتعالی این مُرغ را بر من‌گماشته و هر روز چند مرتبه مرا چنین از یکدیگر جداکرده بلع می‌نماید
و بعد از آن قی می‌کند چون زنده شوم باز مرا به آن خواری و زاری می‌کشد.
و هرگاه به محض عداوت باطنی هرچند به حیّز ظهور نرسد نسبت به آن حضرت ابدالاباد از دوزخ خلاصی و نجات نیابند، پس ببین سزای قاتل‌او چگونه باشد و این‌یک نوع عذابی است‌که مشاهده شده است و یقین‌که **ابن‌ملجم ملعون** را هر روز به چندین هزار قِسم مثل این و سخت تر و بدتر در عالم برزخ معذّب خواهند داشت تا روز قیامت، و در دوزخ چه قِسم عذاب‌ها و چه نـوع بلاهـا و مصیبت‌ها از برای او، حضرت قادر ذوالجلال آماده و مهیّا کرده باشد. **(و ص ۴۲۱ ـ ۴۶۶)**

(نور الابصار شبلنجی ص ۲۱۷ ـ ۲۱۸ چاپ منشورات رضی ـ منتهی الآمال ج ۱ فصل ۵ ص ۳۹۹)

*در(**مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۸۶ و**) کشف الغمّه از زُهری روایت است گفت: **عبدالملک مروان** لعنة الله علیه از من پرسید روزی که علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام مقتول شد، آن روز را چه علامت بـود؟ من گفتم: علامت آنروز این بود که هر سنگ ریزه که از بیت المقدس بـر مـی‌داشـتند در زیـر آن خون تازه بود، عبدالملک چون این سخن بشنید گفت: من و تو در این حدیث موافـق یکـدیگریم.

قال علی علیه‌السلام: اَلْمَوْتُ اَوَّلُ عَدْلِ الآخِرَةِ. {۱۳۳۵} مرگ اولین عدالتی است که در(امور) آخرت بعمل آید.

❋ نیز در آن کتاب از خیر الاوصیا عليه السلام منقول است: از حضرت سیّد انبیا صلى الله عليه وآله پرسیدم که:
یا رسول الله بدبخت‌ترین مردم چه کس است؟ فرمود:

❋ پی کنندهٔ ناقهٔ صالح، و کسی‌که تیغ بر فرق تو زند یا علیّ. ❋

❋ همچنین در آن کتاب مذکور است: شخصی از مُبغضان و معاندان اهل بیت رسالت
نزد منصور دوانقی لعنة الله علیه آمده، چند بهتان و افترا در حق امام جعفر صادق عليه السلام زد.
پس منصور پلید، حضرت را طلب نموده گفت: فلان بن فلان خبر داده که تو این کارها کرده‌ای.
فرمودند: اگر او را حاضرکنی من خاطر نشان تو کنم آنچه در حق من گفته افترا و بهتان است.
پس **منصور ملعون** آن شخص را طلبیده گفت: تو چنین و چنین از جعفر به من نگفتی؟
گفت: بلی گفته‌ام و شروع به قسم خوردن نمود. امام عليه السلام فرمودند:
رخصت ده که چون قسم می‌خورد من او را قسم دهم، گفت بده. حضرت فرمودند: بگو
بَرأتُ مِنْ حَولِ اللهِ وَ قُوَّتِه وَ اَلْجَأتُ اِلیٰ حَولی و قُوَّتی لَقَد فَعَلَ جَعفَرَ کَذا و کَذا
آن بدبخت خو گرفته همان کلام را بر زبان آورد، و لحظه‌ای بر آن نگذشته بود
که پای بر زمین میزد تا به جهنّم واصل شد. **(مهج الدعوات ص ۱۹۸)**

با چون تویی، هرآنکه دمِ دشمنی زند — مشکل، اگر امان دهدش مرگ نیم دم
خصم تو را زمانه به تعجیل می‌کِشد ۲۸۷ از عرصهٔ وجود، سوی عرصهٔ عدم

❋ درکتاب ثاقب المناقب از ربیع، حاجب منصور دوانقی روایت است: آمدند به نزد منصور
هفتاد مرد از اهل بابل، پس منصور ملعون آنان را به پیش خود طلب نمود و گفت:
شما وارثان سحرید از پدران خود از ایّام موسی بن عمران، و به تحقیق که جعفر بن محمّد عليهما السلام
مثل شما ساحر و کاهن است، پس شما سحری بکار برید که او از آن عاجز باشد
و اگر چنین کار کنید به شما جایزه و مال بسیار بدهم.
پس آن ساحران بی ایمان هفتاد نوع صورت سباع و درنده ترتیب دادند، و هرکدام از آن جماعت که صورتی ساخته بودند در پهلوی خود آن را گذاشتند، و منصور ملعون بر بالای تخت نشست و تاج بر سر گذاشته و حضرت امام جعفر صادق عليه السلام را طلب نمود. چون آن حضرت داخل مجلس شدند و دیدند آنچه آن جماعت ساحرترتیب داده بودند، خطاب به آن ساحران نموده که وای برشما

عادت ندهید نفس خود را به سوگند خوردن (راست باشد یا دروغ) **پس بدرستی که بسیار سوگند خورنده سالم نمی‌ماند از گناه.**

قال علیٌ عليه السلام: لا تُعَوِّدْ نَفْسَکَ الْيَمينَ، فَاِنَّ الْحَلّافَ لا يَسْلَمُ مِنَ الْاِثْمِ {۱۰۲۹۹}

وص ۱۰۵

آیا نمی‌شناسید مرا که حجت خدایم؟ مثل آن حجتی که باطل ساخت سحر پدران شما را در روزگار موسی بن عمران علیه‌السلام؟ پس آن حضرت به آواز بلند فرمودند:

*** اَيَّتُهَا الصُّورَةُ الْمُمْثَلَة لِيَأخُذْ كُلُّ واحِد مِنْكُم صاحِبَهُ بِاذْنِ الله تَعالیٰ ***

یعنی: ای صورت‌های مثالی ساخته شده، بگیرید هر یک از شما صاحب خود را به فرمان خدایتعالی پس بر جستند هر یک از آن صورتهای سباع و گرفتند صاحب خود را و در همان مکان خوردند. و **منصورخبیث** کثیف بالای تخت از هوش رفت، و چون بهوش آمد گفت:

پناه میبرم به خدا یا ابا عبدالله بر من رحم کن و به درستی که توبه کردم که هرگز بازگشت نکنم به مثل آنچه کردم. پس آن حضرت فرمودند:تو را عفو فرمودم و از کردار زشت تو گذشتم.

پس منصور گفت: یا سیّدی امر فرما سباع را که رد کنند آنان را. حضرت علیه‌السلام فرمودند: امر خدای تعالی جاری شده و آنان را بازگشتی نیست. **(ترجمه اثبات الهداة ج ۵ ص ۴۵۷)**

❊ درکتاب **(ترجمه اثبات الهداة ج ۵ ص ۵۱۳ و)** فتوحات القدس و احسن الکبار مذکور است:

هارون الرّشید لعنة الله علیه ساحری را طلب نمود و گفت: کاری کن که کاظم علیه‌السلام در حضور من خجل و منفعل شود آن ساحر ملعون قبول آن امر نمود.

و چون حضرت امام کاظم علیه‌السلام به مجلس هارون ملعون حاضر شد و سفره بینداختند آن حضرت علیه‌السلام دست مبارک دراز نمود که نان بردارد، ساحر افسونی خواند نان از پیش حضرت طیران نمود و دور شد، هارون ملعون شروع به خنده کرد.

امام کاظم علیه‌السلام اشاره به صورت شیری کرد که در پرده نقش بود که بگیر این دشمن خدا را، فوراً آن صورت شیر از مکان خود حرکت نموده آن ساحر را فرو برد.

هارون و اهل مجلس همه بی هوش شده بیفتادند، چون به خود آمدند گفت: آن شیر را بگو که آن شخص ساحر را رد کند.

سابع ائمه هدی علیهم‌السلام فرمودند: اگر عصای موسی حبال سحره را رد می‌کردند این صورت شیر هم شخص ساحر را رد می‌کرد. **(و ص ۴۶۲)**

❊ دیگر از دشمنان اهل بیت رسالت و نبوّت که در دنیا به جزای کردار و گفتار خود گرفتار شدند **حمید بن مهران** بود که در حضور مامون الرّشید لعنة الله علیه با حضرت امام رضا علیه‌السلام شروع به گفتگو نموده، بی‌ادبانه و گستاخانه با آن حضرت سلوک نمود و به آن حضرت گفت:

قال علی علیه‌السلام: بالدُّعاءِ يُسْتَدْفَعُ البَلاءُ { ۴۲۴۰ } به سبب دعا، دفع کرده می شود بلا.

قال علی علیه‌السلام: ما أخْلَقَ مَنْ غَدَرَ أنْ لايُوفى لَهُ { ۹۸۵۴ } سزاوار نیست درباره مرد بد عهد و بی وفا، وفا داری شود.

اگر راست می‌گویی که امام و پیشوایی و دعای تو در درگاه خدای‌تعالی مستجاب است
این دو صورت شیر که بر وساده و پشتی مأمون است بر من مسلّط ساز
و اگر نه باران مقدر معجزه و کرامات نمی‌شود.

حسب الالتماس آن ملعون، شاه خراسان و مولای مؤمنان علیه السلام امر نمودند به آن دو صورت که آن خارجی را در حضور مامون پلید از هم کنده خوردند و از جثّه پلیدش اثری نگذاشتند. و این حکایات مشهوره درکتب فریقین مذکور است و چون مطلب حاصل است به همین مقدار اکتفا شد، اگر خواهد کسی که مفصّلاً بر آن مطّلع گردد به عیون اخبار الرّضا علیه السلام و دیگر کتب رجوع نماید. **(ترجمه اثباة الهداة ج ۶ ص ۵۶)**

❋ درکتاب مشارق انوار الیقین و بهجة المباهیج و کاشف روایت است: در زمان متوکّل ملعون شعبده بازی به فرمان متوکّل در وقتی‌که امام علی نقی علیه السلام حاضر بود و سفره انداخته شعبده نمود تا سه مرتبه، هر بار امام علیه السلام می‌خواست نان بردارد، نان به هوا می‌رفت، نوبت سوم حضرت هادی علیه السلام غضبناک شده به صورت شیری که نقش پرده نموده بودند امر فرمود آن ملعون را از هم دریده خوردند و اثری از آن نگذاشتند. **(همان مدرک ج ۶ ص ۲۴۳)**

این حکایات به طریق مختلفه در کتب معتبره ذکر شده، ممکن است چند مرتبه واقع شده باشد.

❋ درکتاب کاشف الحق آمده: معروف نامی به آن حضرت دروغی چند گفت و بر طبق آن هم قسمی چند خورد، آن حضرت فرمودند: خدایا این دروغ گفت و قسم به دروغ خورد و تو منتقمی و آن کاذب همان روز بیمار شد صبح روز دیگر راه دوزخ را پیش گرفت.

❋ یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که به جزای کردار خود در دنیا رسیده **جُعده بنت اشعث بن قیس** است و مشهور به اسما است که زوجۀ امام حسن علیه السلام بود که مروان پلید به فرمان معاویـۀ منـزل هاویه، قدری زهر برای قتل امام علیه السلام به جعده داد و آن ملعونه زهر را درکوزۀ امام حسن علیه السلام ریخت و سبب شهادت سبط رسول صلی الله علیه و آله همان شد، چنانچه شاعری از بی وفایی زنان اهل دنیا گفته:

مبادا کس‌که از زن مهر جوید ۳۵۸ که از شوره زمین، سنبل نروید

و بعد از شهادت امام علیه السلام بگفته معاویه پلید جعده ملعونه به دمشق رفت به امّید آنکه زن یزید پلید گردد، چون به دمشق رسید، به حکم معاویه گیسوی جعده را به دُم استری بسته می‌کشیدند

عالِم نگاه می کند به (وسیله) دل خود و خاطر (و اندیشه) خود، و جاهل (ظاهر بین است و) نگاه می کند به چشم ظاهر خود.

قال علیٌ علیه السلام: العالِمُ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ وَ خاطِرِهِ، الجاهِلُ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ وَ ناظِرِهِ. {۱۲۴۱} و ص ۲۰۶

که به دریا افکنند، چون به یک فرسخی دریا رسیدند طوفان و بادی بهم رسیده او را در ربوده به دریا انداخت و از راه دریا به جهنّم رفت، کسی دیگر از او خبر و نشان نیافت.

*در فتوحات القدس از کفایت المؤمنین ذکر شده که معاویه پلید امرکرد جعده ملعونه را در قایق نهاده به دریا رها کردند، و ایّام به انتقام امام علیه‌السلام، زورق حیاتش را به گرداب فنا فرو برد و مولای مؤمنان علیه‌السلام در بی وفایی زنان اهل دنیا فرموده:

دَعْ ذِکْـرَهُنَّ فَمـا لَهُـنَّ وَفـاءٌ　　رَیـحُ الـصَّبا وَ عُهُـوُدَهُنَّ سَـواءٌ

یَکْسِرونَ قَلْبَکَ ثُـمَّ لایُجزینَـهُ　　وَ قُلـوُبُهُنَّ مِـنَ الـدَّواءِ خَـلاءٌ

زن یـاد مکـن، کـزو وفـا نتـوان جـست　۳۴۸　چون‌بادصباست،عهد ایشان همه‌سست

پـی شکـست دل، دایـم بـه چـالاکی　　هر گـز بـه دوا، دلـی نکردنـد درسـت

*** امام باقرعلیه‌السلام فرمود: خدا به پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وحی فرمود: ***

«به آنچه به سویت وحی شد چنگ زن، همانا تو به راهی راست هستی»

تو به ولایت علی‌علیه‌السلام هستی و علی همان راه راست است.

آیه۴۳ ـ **فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی اُوحِیَ اِلَیْکَ اِنَّکَ عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ**

قالَ اِنَّکَ عَلی وِلایَة عَلیٍّ وَ عَلیٌّ هُوَ الصِّراطُ المُسْتَقیم. سوره۴۳

(فهرست صراط مستقیم در صفحات ۱۶ ـ ۲۰۲ ـ ۲۳۹ ـ ۴۱۱ ـ ۴۵۶ ـ ۴۷۳ ـ ۴۸۱ ـ ۴۸۸ ـ ۴۸۹ ـ ۴۹۷ ـ ۵۰۱)

*** امام کاظم علیه‌السلام فرمود: ***

خدای تبارک و تعالی کسانی را که از دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در امر ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام سرپیچی کنند، منافق نامیده است. (بحار ج ۲۴ ص ۳۳۶)

(فهرست منافقین در صفحات: ۳۶ ـ ۳۹ تا ۴۶ ـ ۸۴ ـ ۹۷ ـ ۹۹ ـ ۱۰۱ ـ ۱۴۵ ـ ۱۴۹ ـ ۱۵۱
۱۷۰ ـ ۱۷۸ ـ ۲۰۸ ـ ۲۴۲ ـ ۲۸۰ ـ ۴۶۳ ـ ۴۷۳ ـ ۴۸۱ ـ ۵۰۶ ـ ۵۲۱ ـ ۵۲۵ ـ ۵۲۷ ـ ۵۳۳ ـ ۵۹۶)

اِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ اَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللهَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ (سوره قصص آیه ۲۸)

(یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) **قطعا تو نمی‌توانی هرکه را دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند، و خداوند به هدایت پذیران داناتر است.**

باب چهل و یکم

بعضی از دشمنان که در عالم خواب یکی از دوستان، مأمور به قتل آنها شده و در عالم خواب آن خارجی را کشته‌اند، یا آنکه آن خارجی یکی از ائمه معصومین علیهم السلام را دیده که او را به بلیّه و مرضی گرفتار ساخته است

*درکشف الغمّه از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است: ابراهیم بن هشام المخزومی لعنة الله‌علیه **والی مدینه** بود و هر روز جمعه بر منبر رفته سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کرد، و یکی از جمعه‌ها من در پهلوی منبر از غم و فکر در خواب شدم دیدم، که قبر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشکافت و از آنجا مرد سفید پوشی بیرون آمد، مرا گفت: یا ابا عبدالله تو را اندوهگین نمی سازد آنچه این مرتد شقی می‌گوید؟ گفتم: چرا،گفت: چشم بگشا ببین‌که قادر ذوالجلال با او چه می‌کند، از خواب بیدار شده دیدم آن خارجی از منبر سرنگون افتاد و تا درک الاسفل هیچ جا قرار و آرام نگرفت. (مدینة المعاجز ج ۳ ص ۱۴۷)

*نیز در آن کتاب آمده: یکی از صالحین گفت: شبی در خواب دیدم قیامت قائم شده و خلایق در حشر و نشر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله درکنار حوض کوثر نشسته و حسنین علیهما السلام مردمان را آب می‌دهند پیش ایشان رسیده گفتم: مرا آب دهید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: تو را آب نخواهند داد زیرا که درهمسایگی تو یکی از خوارج هست که علی علیه السلام را ناسزا می‌گوید و تو او را منع نمی‌کنی.گفتم: یا رسول الله مرا قدرت منع آن ملعون نیست. حضرت رسول صلی الله علیه و آله کاردی به من داد و فرمودند: برو او را بکش، من او را کشته پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدم، آن خلاصهٔ موجودات فرمودند: ای حسن علیه السلام او را آب ده، امام حسن مرا آب داد، من کاسه از او گرفتم نمی‌دانم از آن خوردم یا نه که بیدار شدم وضو ساخته به نماز مشغول شدم، ناگاه آواز برآمد که فلان کس را در جامهٔ خواب‌کشته‌اند، بعد از لحظه‌ای‌گماشته‌های حاکم همسایه های مرا گرفته، من پیش حاکم رفته خواب را به حاکم گفتم. گفت: **جزاک الله خیراً**، و آن جمع از آن تهمت قتل خلاص شدند. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۴۵)

*درکتاب فصول الحق مذکور است: واقدی که از دانشمندان آن طبقهٔ ضالّه است در تاریخ خود نقل نموده: در شهر **موصل** شخصی بود پاسبان شهر و دشمن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سبّ آن حضرت می‌کرد. پس شبی شاعِر مَلِک درخواب دید که رسول‌الله و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام به در خانه آن پاسبان آمدند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

قال علیٌ علیه السلام: اَلایمانُ بَرِیءٌ مِنَ النِّفاقِ. {۱۲۴} ایمان بیزار است از نفاق، (یعنی ایمان دفع می کند نفاق را و) مؤمن نفاق نمی دارد.

برگردن این پاسبان بزن که سبّ تو می‌کند و حضرت علی علیه‌السلام بر میان دوکتف او زد.
و چون صبح شد او را دیدند کشته و میان دو کتف او شکافته، و در آن شب **چهل نفر**
دیگر با شاعر این خواب را دیده بودند و همه نزد مَلِک موصل گواهی دادند.

❋نیز در آن کتاب مسطور است: در موصل مردی بود به احمد حمدون العذری مشهور، و دشمن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، و جمعی به حج می‌رفتند نزد یکی از ایشان آمد و گفت: چون به مدینه طیّبه رسی از زبان من به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بگو: عجب از تو که دختر خود را به علی بن ابی طالب دادی، آیا چه چیز او را پسندیدی شکم فربه یا سر بزرگ او؟ و سوگند داد او را که این پیغام را برساند. و چون آن شخص به مدینه آمد، از یاد او برفت، شب مولای مؤمنان علیه‌السلام در خواب به او گفت: پیغام آن شخص را برسان، و او صبح به روضه مقدسه آمده پیغام رسانید، و چون بار دیگر به خواب رفت آن حضرت علیه‌السلام را خواب دید که با او به منزل آن فاسق درآمد، و در را بگشود و با کاردی سر آن بدبخت را برید و کارد را با لحاف او پاک کرد و کارد را در زیر در خانه او درخاک کرد، و چون صبح شد صورت خواب را با رفیقان‌گفته تاریخ آن را نوشتند، و صبح آن روز مردم درموصل او را سر بریده یافتند. و مَلِک موصل جمعی از همسایه‌های او را گرفته به تهمت خون او محبوس نمود، تا آنکه آن جماعت از آن حج مراجعت نمودند و احوال قتل آن ملعون و محبوس بودن آن جماعت را شنیدند، نزد ملک موصل آمدند و قصّه را باز گفتند و ملاحظه لحاف نمودند چنانچه در واقعه دیده بودند او را آلوده به خون دیدند و کارد را در زیر در خانه یافتند، و تاریخ قتل آن شقی‌موافق‌بود با آن شبی که آن خواب را دیده بود، و ملک موصل محبوسان را نجات داد، و جمع کثیری از نواصب از اعتقادات فاسده خود برگشتند و در سِلک اهل ایمان انتظام یافتند. (قریب به مضمون: ترجمه اثبات الهداة ج ۲ ص ۱۸۱)

❋درکتاب لوامع الانوار است: یکی از دوستان اهل بیت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب دید قیامت آشکارا شد و حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسنین علیهماالسلام درکنار حوض کوثر مردمان را آب می‌دادند. آن شخص به نزد سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده آب طلب نمود، آن حضرت او را آب نداد. آن مرد گفت: یا رسول الله من از دوستان تو و اهل بیت توام، سبب آب ندادن من چیست؟آن حضرت فرمودند: بلی تو دوستدار و محبّ اهلبیت من هستی امّا درهمسایگی تو منافقی است که دشمن علی و اولاد اوست و **تو او را نمی‌کشی.**آن مرد مؤمن‌گفت: ولی یا رسول‌الله من قادر به قتل آن ملعون نیستم.

آن حضرت کاردی به او داده فرمود: برو و سر آن ملعون خارجی ناصبی را از تن جدا ساز.
آن مؤمن رفته سر او را از تن جدا ساخت، چون آن مرد از خواب بیدار شد کارد خون آلود
در دست داشت و صبح آن خارجی را کشته در بستر دیدند، و حاکم شهر خبردار شده همسایه‌های
آن ملعون را به علّت خون او گرفتند، و چون آن مؤمن آن حال را بر آن منوال مشاهده نمود
به نزد حاکم رفته حقیقت حال را عرض نمود، حاکم او را خلعت داد
آن جماعتی را که به علّت قتل گرفته بودند عذرخواهی نموده رخصت بازگشت داد.
❋نیز در آن کتاب از عیسی بن عبدالله و او از پیر قرشی که نام نبرده بود روایت می‌کند
که او گفت: مردی را در شام دیدم که نیمی از روی او سیاه بود، پرسیدم از سبب او؟ گفت:
من نذرکرده‌ام که هرکه سبب این را از من پرسد بگویم و پوشیده ندارم، بدانکه من
دشمن سرسخت علی عليه السلام بودم و ذکر آن حضرت عليه السلام را به ناسزا بسیار می‌کردم، یک شبی
خفته بودم شخصی نزد من آمد و گفت: تویی که در حق مولای مؤمنان عليه السلام ناسزا می‌گویی؟
ضربه ای بر یک جانب روی من زد، و چون بیدار شدم نصف صورتم سیاه شده بود.
❋دربهجة المباهیج روایت است: مردی بود به دو چشم کور، و هردو دست و پا نداشت و می‌گفت:
الهی مرا بیامرز و از آتش دوزخ نجات ده، او را گفتند: چه کرده‌ای که هیچ نمانده که با تو نکرده‌اند
از عقوبت دنیوی؟ گفت: من با قاتلان امام حسین عليه السلام بودم در کربلا، و چون وی را شهید ساختند
زیر جامه‌ای در پای او بود و بند نیکو داشت و خواستم که آن بند را بیرون کنم، آن حضرت دست
راست برداشت و بر آن نهاد من دست او را بریدم، پس دست چپ را بر آن نهاد او را نیـز بریـدم و
دست کردم که بند را بیرون کنم ناله‌ای شنیدم و آواز مهیب به گوش من رسید بترسیدم، و از وهم
و هراس خواب برمن غلبه‌کرد در میان کشتگان به خواب رفتم، چنان دیدم که حضرت رسول و
علی و فاطمه عليهم السلام سر آن حضرت را بوسه می‌دادند و حضرت فاطمه سرشاه شهدا را برگرفته

گفتند: ای فرزند من تو را که کشت؟ که خدایتعالی آن قوم را بکشد.

گفت: شمر ملعون مرا کشت و این جوان دو دست مرا برید و اشارت به من کرده گفت:
خدا هر دو چشمت را کور کند و دست و پایت را قطع نماید، در حال بیدار شدم هیچ نمی‌دیدم
و هر دو دست و پایم بیفتاد و از نفرین آن حضرت در حقّ من هیچ نمانده مگر آتش دوزخ.

تعجب می کنم از کسی که شکّ می کند در قدرت خداوند تعالی در صورتی که مخلوق و آفریده‌شدگان او را می‌بینند.

عَجِبْتُ لِمَنْ يَشُكُّ فِي قُدْرَةِ اللّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَهُ { ۶۲۴۸ }

(قریب به مضمون: بحار ج ۴۵ ص ۳۱۶)

❋ نیز در آن کتاب از ابن ریاح روایت است: گفت: مرد نابینایی دیدم که در معرکه قاتلان امام حسین علیه‌السلام حاضر بوده، از سبب کوری او مردمان پرسیدند؟
گفت: ما دَه (۱۰) نفر بودیم که درکربلا در قتل امام حسین علیه‌السلام حاضر بودیم و من هیچ حربه‌ای بر او نزدم و تیر بر او نینداختم.

چون آن حضرت علیه‌السلام را شهید کردند، ما ده نفر به مکان معیّن خود رفتیم و من نماز عشاء بجای آورده به خواب رفتم، دیدم کسی پیش من آمده گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را می‌طلبد و گریبان مرا گرفته به نزد آن حضرت برد، و او در صحرایی نشسته بود و حربه در دست داشت و فرشته‌ای پیش وی ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفرکه با من بودند به امر آن حضرت آن فرشته ضربتی به هر یک از آنان بزد و آن آتش در بدنهای آنها شعله‌ور شده همه سوختند.
پس من پیش حضرت رسول رفتم و گفتم: **اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسوُلَ الله**، جواب نداد و آنگاه سربرداشت و فرمودند: یا عبدالله پرده حرمت مرا دریدی و عترت مرا بکشتی، و حق من نگاه نداشتی و چنین کاری کردی.گفتم: یا رسول الله من شمشیری نزدم تیر بر وی نینداختم، فرمود: راست گفتی ولیکن سیاهی لشکر آنان بودی به نزدیک من آی، به نزدیک حضرت رفتم طشتی پر خون نزد وی نهاده بود.
فرمودند: این خون فرزندم حسین علیه‌السلام است از آن خون میلی در چشم من کشید چون بیدار شدم کور بودم و تا حال چنینم. **(مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۶۶)**

از برق ستم هرکه زد آتش، دل زهرا ۲۴۵ شد سوختهٔ صاعقهٔ، خشم الهی
و ز هرکه الم یافت، دل شاه شهیدان ۸۰ لاشک که بیابد الم نامتناهی

❋ در اخبارالدول است: اولین خلیفه عباسی سفّاح آنقدر از بازماندگان بنی‌امیه و جُند آنان کشت که به شمار درنمی‌آید، و سفّاح امرکرد که قبرهای بنی امیه را می‌شکافتند و مردگان آنان را از گور درآوردند و سوزانیدند. آنچنان در صدد کشتن بنی امیه درآمدند که هرچه یافتند کشتند و کسی سالم به در نرفت جز اطفال شیرخوار و کسانی‌که به آندلس فرار کرده بودند. پس‌کشتگان بنی امیه لعنة الله علیهم را در راهها ریختند تا سگ‌ها می‌خوردند و پایمال مردم شدند. **(وص ۲۱۶ ـ ۴۱۸)**
(تتمة المنتهی ـ شیخ عباس قمی ص ۱۵۶)

قال علی علیه‌السلام: عَوْدُکَ اِلَی الْحَقِّ وَ اِنْ تَعِبْتَ خَیْرٌ مِنْ راحَتِکَ مَعَ لُزُومِ الْباطِلِ. {۶۲۸۷}

برگشتن تو بسوی حقّ و هرچند تعب کشی (برای جداشدن از باطل) بهتر است از آسایش تو با لازم (و همراه) بودن باطل و جداشدن از آن.

✽ در ۲۸ محرم سنه ۶۵۶ هـ.ق حکومت ظالمانه بنی عباس لعنة الله علیهم آواره و منقرض گردید دوران سلطنت بنی عباس ۵۲۴ سال طول کشید. و آخرین خلیفه بنی عباس مستعصم بـالله چـون بر تخت سلطنت مستقر شد تدبیر امور مملکت را با وزیر خویش علقمی قمی واگذاشت و خـودش مشغول کبوتر بازی و لهو و لعب و لذت و طرب شد و در همین ایام پسر نامردش ابوبکر بر محله «کرخ» که مسکن شیعیان بود حمله نموده جماعتی از سادات علوی را اسیر نمود و گفته‌اند: هزار دختر علویه و غیر ایشان را به غارت برد. و همین بی‌دینی‌ها و جنایات باعث شد کـه همـین وزیر مخفیانه با هلاکوخان مغول مکاتبه و آنان را دراخذ وتـصرف بغـداد و هـلاک خلیفـه ناپـاک تطمیع و دعوت نموده، و ازطرفی لشکرمستعصم را از دور او پراکنده نمود، هنگامی‌که لشکرهلاکو وارد بغداد شد(بعد از مراحلی)با شمشیرهای کشیده دربغداد ریختند و تا چهل روز خون ریزی نموده و زیاده از دومیلیون و سیصدهزار نفر راکشتند، و مستعصم را با فرزندش ابوبکردر کیسه‌های پـشمی نهادند و چندان‌آنها را لگدکوب‌کردند تا هلاک شدند، و هلاکو اولاد خلیفه را کشت و دختران او را اسیرکرد و حکومت (هارون ها و مأمون ها و متوکل ها لعنة الله علیهم) زایل شد.

(اصل ماجرا مفصل و خواندنی و پرعبرت است به تتمة المنتهی شیخ عباس قمی و کتب تاریخ مراجعه فرمایید)

وص ۱۷ـ ۳۹۷ | ۳۴۳ ـ ۳۶۱

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که امام هادی علیه‌السلام
در برخورد با متوکل عباسی لعنة الله علیه بر او خواند

نـاداهُمْ صـارخٌ بَعْـد مـا دُفـنْهُم	اَیْـنَ الاَسـرَّةُ وَ التّیجـانُ وَ الْحُلَـلُ
اَیْـنَ الْوُجُـوهُ اَلَّتـی کانَـتْ مُحَجَّـبَةً	منْ دُونهَا تُضْرَبُ الاَسْـتارُ وَ الْکلَـلُ
اَصْبَحَتْ مَـساکنُهُمْ وَحْـشاً مُعَطَّـلَةً ۲۸۰	وَ ساکنُوها الَی الاَجْداث قَدْ رَحَلُـوا
لاتَنْکَـرَنَّ فَمـا دامَـتْ عَلـیٰ مَلـک	الاّ اَنـاخَ عَلَیْـه الْمَـوْتُ وَ الْوَجَـلُ

... به آنها پس از مرگ آواز رسید که تخت و تاج و زر و زیور شما کجا رفت؟
آن چهره‌هایی که در پشت پرده‌های گرانبها،از مردم پوشانده میماند کجاست؟
به راستی‌که کاخ‌های آنان خالی است و ساکنینش به سوی‌گورستان‌کوچ‌کرده‌اند
مگرچنین نیست،که پادشاهان روزی دچارکابوس شده و در دام مرگ می‌افتند؟

بحار ۵۰ ص ۲۱۱ ـ کنز الفوائد کراجکی ج ۱ ص ۳۴۲

باب چهل و دوّم

شیعیان و محبّان حضرت امیرالمؤمنینعليه‌السلام را خدای‌تعالی به دوزخ نمی‌برد، و آتش دوزخ بر ایشان حرام است.

ذلکَ بِأنَّ اللهَ مَوْلَی الَّذینَ آمَنُوا وَ أنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلیٰ لَهُم «سوره محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله آیه ۱۱»

این پیروزی مؤمنان به سبب این است که خدا سرپرست اهل ایمان است و کافران را سرپرست و یاوری نیست.

فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست   دست من است و، دامـن اولاد مـرتضی

* درکتاب طرایف ابن طاوس، از کتب سنّیان در تفسیر آیه(۱ و ۲ و ۳ سوره النّبأ):

*** عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظیمِ اَلَّذی هُم فیه مُخْتَلِفوُنَ ***

چنین نقل شده: روزی **صخربن حرب** به خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله رفته نزد آن حضرت نشسته و گفت: بگو که این امر بعد از تو به چه کسی تعلّق خواهد داشت؟ آن حضرت فرمود: به آن کسی که نسبت او به من مثل نسبت هارون است به موسی.و در آن حال این آیه نازل شد **عَمَّ یَتَساءَلُونَ**، یعنی: از چه سؤال می‌کنند اهل مکّه (تأویل الایات الظاهره ص ۷۳۴) **عَنِ النَّبَاءِ الْعَظیمِ** از خبر عظیم که آن خلافت امیرالمؤمنینعليه‌السلام باشد، **اَلَّذی هُم فیـه مُخْتَلِفـوُنَ**، آن چنان خبری که آنان در آن اختلاف ورزند **کَلاّ سَیَعلَمُونَ**. (و ص ۱۵ ـ ۴۱۱ ـ ۴۲۰)

*این ردی است بر آنان که زود باشدکه بدانند حقیقت خلافت او را در وقتی‌که منکر و نکیر ازآنها در قبر سؤال‌کنند، چنانچه هیچ میّتی درمشرق و مغرب نباشد مگر که منکر و نکیر از او سؤال کنند از ولایت و امامت و خلافت علیّ بن‌ابیطالب، باین طریق‌که **بعداز خدا و رسول امام توکیست؟**

* درکتاب کاشف الحق از حافظ ابونعیم که از علمای سنیان اهل بدعت است روایت است: در تفسیر آیه کریمه **عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَأ الْعَظیمِ** که حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله در وقت تـلاوت ایـن آیه فرمودند: به درستی‌که از بندگان می‌پرسند **ولایت علی**عليه‌السلام را در قبرهای ایشان، پس نمی‌ماند کسی در مشرق و مغرب و خشکی و دریا مگرآنکه چون از دنیا بیرون رود ولایت امیرالمؤمنینعليه‌السلام را از او می‌پرسند، منکر و نکیر از او سؤال نمایندکه **خدای تو کیست؟و دین تو چیست؟ و پیغمبر تو که بود؟ و امام و جانشین رسول را چه کسی می‌دانستی؟**

قال علیعليه‌السلام: مَن اسْتَسْلَمَ لِلْحَقّ و أطاعَ الْحَقَّ کانَ مِنَ الْمُحْسِنینَ. {۸۸۱}

هرکه در پیشگاه حق تسلیم باشد و صاحب حقّ (یعنی خدا) را فرمان برد او از نیکوکاران است.

* نیز در آن کتاب از عبدالله بن عبّاس روایت است: سیّدکاینات صلی الله علیه و آله فرمودند:

*** از صراط گذشتن ممکن نیست اگر با آن شخص کتاب ولایت علی علیه السلام نباشد. ***

(الطرائف ج ۱ ص ۱۱۲)

* شیرویه دیلمی که از دانشمندان سنیّان بی‌دین است در یکی از تصانیف خود درتفسیر آیۀ کریمه **وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** (۲۴ صافات) از ابو سعید خدری روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

* فرمودند: **اِنَّهُمْ یَسْئَلُونَ عَنْ وَلایَتِ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ** *

یعنی: از خلایق در روز حشر از **ولایت علیّ بن ابی طالب** علیهما السلام سؤال خواهد شد.

* درکتاب کاشف الحقّ (ص ۱۱۰) از رسالۀ صراط مستقیم در تفسیر آیه کریمه (۱۶۱ انعام):

قُلْ اِنَّنی هَدانی رَبّی اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ از مخبر صادق صلی الله علیه و آله روایت نموده: حق تعالی خطاب مستطاب به من نموده فرمودند: یا محمّد بگو و بر بندگان من ظاهرگردان که من پیغمبر و فرستادۀ خدایم، **هدایت نمود مرا الله تعالی به محبّت و دوستی علیّ بن ابیطالب.**

وص ۴۸۱

* در معانی الاخبار از مفضل روایت است: سؤال نمودم از امام جعفر صادق علیه السلام از معنی صراط آن حضرت فرمودند: صراط طریقی است که **به آن شناخته می‌شود خدایتعالی،** و صراط دو تاست صراطی است در دنیا و صراطی است در آخرت، **امّا صراط دنیا آن امامی است که واجب است اتّباع و اطاعت او** پس‌کسی‌که **بشناسد**در دنیا امام خودرا و حق او را داند و **به پیروی اوهدایت یابد،** بگذرد از صراط که آن جسر جهنّم است درآخرت، و هرکه **نشناسد** در دنیا حقّ اطاعت امام خود را بلغزد قدم او از صراطی که در آخرت است و بیفتد در آتش دوزخ. (معانی الاخبار ج ۱ ص۶۹)

۵۴۸ ـ ۵۴۶ ـ ۹۵

* درمعانی الاخبار(ج ۱ ص ۷۰) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است: از قول خدایتعالی(در سوره فاتحه):

*** اَلصِّراطَ الْمُسْتَقیم: امیرالمؤمنین علیه السلام است ***

۴۸۱

* در معانی الاخبار(ج۱ ص ۷۷) از امام صادق علیه السلام روایت است: رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

*** یا علی در روز قیامت بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط ***

و هیچ احدی از صراط نتواند گذشت مگر آنکه برات دوستی تو داشته باشد.

* در معانی الاخبار ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت است: چون آیه کریمۀ(۱۲ یٰس):

قال علی علیه السلام: بنا اهْتَدَیْتُمْ فِی الظَّلْماءِ وَ بِنا تَسَنَّمْتُمُ الْعَلْیاءَ { ۴۳۵۸ } **به(هدایت) ما راه یافتید در تاریکی، و به ما بالا رفتید بر مرتبۀ بلند.**

وَ کُلَّ شَیءٍ اَحصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ نازل شد، برخاستند ابابکر و عمرلعنة الله علیهما و گفتند: یا رسول الله مراد از امام مبین آیا تورات است؟ حضرت فرمودند: نه، گفتند: مراد انجیل است؟ فرمودند: نه، گفتند مراد قرآن است؟ فرمود: نه پس رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده و فرمودند: (مشارق انوار الیقین ص ۱۸۵)

*** این آن امامی است که شمرده است خدای‌تعالی در او علم هر شیء را ***

وص ۲۷۶

❋ وکیع بن‌جرّاح در تفسیر خودآورده است که مراد از آیهٔ **اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ** این است:

خدایا ارشاد کن ما را به محبّت مصطفی و اهل بیت او

که علیّ بن ابیطالب و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام است.

❋ درکتاب توحید آمده شخصی از امام جعفر صادق علیه‌السلام سؤال نمود از تفسیر آیهٔ کریمه (۷۰ فرقان):

*** فَاولئکَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً ***

آن حضرت فرمودند که می‌آورند مؤمن گناهکار را در روز قیامت تا به مکان حساب، و خدای‌تعالی متوجه حساب او میشود و مطلّع نمی‌شوند در حساب او هیچ یک از مردمان، چون آن مومن مطلّع بر گناهان خود می‌شود اقرار و اعتراف بر سیئات خود می‌نماید، خدای‌تعالی سیئات را از نامهٔ اعمال او محو می‌کند و حسنات در عوض آن ثبت می‌نماید پس امر می‌کند او را به رفتن بهشت و نزول این آیه از برای **گناهکاران شیعهٔ اهل البیت** علیهم‌السلام است. (تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۱۷)

❋ در تفسیر مجمع البیان از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است در تفسیرآیهٔ (۳۹ رحمان):

*** لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لا جانٌّ ***

۲۸۲

مراد آن مؤمنی است که: بر عقیده صالحه بوده و بر ولایت اهل بیت رسالت علیهم‌السلام باشد، و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود، او را در **برزخ** (که عبارت است از ابتدای جان کندن تا حشر درصحرای محشر) **معذّب** گردانند (تا کفاره‌گناه او باشد و پاکیزه گردد) که چون داخل عرصه قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که از او سؤال نمایند. (تفسیر صافی ج۵ ص ۱۱۲)

۳۴

❋ درکتاب فتوحات القدس از امام رضا علیه‌السلام روایت است از تفسیر آیه کریمه (۸ تکاثر):

و بِنا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرار { ۳۴۵۸ } و به سبب ما گشوده شدید از سرار، «سرار» به معنی (تاریکی) شب آخر ماه باشد یعنی از تاریکی کفر.

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، نعیم دوستی اهل بیت علیهم السلام است. (همان مدرک ص ۳۷۰)

نور ایمان، پرتو مهر علیست ۱۵ شاهد این مدّعا، نصّ جلیّ است

* درکتاب جامع الاخبار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است: حضرت رسـول صلی الله علیه و آله فرمودنـد: هنگامی که مؤمن بیرون رود از دنیا، هرگاه گناه او برابر وزر و سیّئات جمیـع اهـل دنیـا باشـد بـه درستی که **مرگ کفّارهٔ گناهان اوست،** بعد از آن فرمود: هرکه لا اِلهَ الاّ الله به اخـلاص بگویـد بری است از شرک، و هر که بیرون رود از دنیا و شرک به خدا نیاورده باشد داخل بهشت میشود.

پس این آیه (۱۱۶ نساء) را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندند:

اِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِه، وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ، مِنْ شيعَتِكَ وَ مُحِبّيكَ ياعَلى

یعنی: خدای‌تعالی نمی‌آمرزد هرکه به او شرک بیاورد، و می‌آمرزد غیر آنان هرکه را خواهد از **شیعه و دوستدار تو یا علی،** راوی می‌گوید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، گفتم:

یا رسول الله این از برای شیعیان من است؟ (تأویل الایات الظاهره ص ۱۴۷)

فرمود: آری به خدا قسم به درستی که شیعه تو بیرون می‌آیند از قبورشان و می‌گویند:

*** لا إلهَ إلاَّ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ وَ علِيُّ بن ابيطالب** علیه السلام **حُجَّةُ اللّه ***

پس می‌آیند ملائکه با جامه ها و تاجها و مَرکب‌ها از بهشت، پس بپوشانند هر یک از ایشان را جامهٔ سبزی و بر سر گذارند تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت، و سوار شوند برشترها و شترها پرواز کرده ایشان را ببرند تا بهشت و اندوهناک نکند ایشان را فزع اکبر، و ملاقات می‌کنند با ایشان ملایکه و می‌گویند: **این همان روزی است که خدای‌تعالی به شما وعده داده بود.**

و مولای مؤمنان علیه السلام کلامی معجز نظام فرموده که ترجمه‌اش این است:

پیغمبر حق، کرد هـدایت مـا را ۳۹۷ بر اهل جهـان داد ولایـت مـا را
گر پایه قدر مـا نمیـدانی، نیـک دریاب تو ازحدیث و آیت،ما را

* در رساله قاضی زاده کره رودی آمده: یکی از اصحاب امام صـادق علیه السلام در خـدمت آن حـضرت می‌گفتند: که می‌بینم که بعضی از اصحاب ما شیعیان مرتکب به گناهان کبیره می‌شـوند.امـام علیه السلام بعد از شنیدن این سخن به جانب او متوجه شده فرمودند: سرزنش بر دوستان خدا مکن بدرستی‌که چون محبّ خاندان ولایت مرتکب گناهی شود و به واسطه آن گناه مستوجب عذاب الهـی گـردد.

قال علیٌ علیه السلام: وَ بِنا يَدْفَعُ اللّهُ الزَّمانَ الكَلِبَ { ۴۲۵۹ } و بوسیلهٔ (مهدی) ما دفع می کند خدا روزگار گزنده (و هلاک کننده) را.

وص ۱۱

پس حقتعالی او را **مبتلا گرداند** به بیماری‌ها یا نقصان مال یا از جانب فرزند و عیال یا به همسایه بد گرفتار شود یا در وقت موت، جان دادن بروی سخت گرداند به نوعی که (کفارهٔ گناه او گردد و پاکیزه شود و) در قیامت پاکیزه از گناهان باشد و مستحق دخول بهشت گردد. لمؤلفه:

بندم چو از این دارفنا رخت سفر　　　　از لطف خدا، نباشدم بیم سقـر

بس باشدم از مهر علی توشه راه　۳۵۹　اندربـغل از ولای آلـش محضر

❊ نیز در آن کتاب از آن حضرت نقل شده: در جواب یکی از ملاعین و دشمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از جهت طعن و زبان درازی درباره شیعیان خاندان، اسناد شرب خمر نمود و حاصل جواب آن حضرت علیه السلام در این مقام این است: از آبا و اجداد خود از رسول آخر الزّمان صلی الله علیه و آله و آن حضرت از جبرئیل و او از ربّ جلیل مضمون به آن که:

یا محمّد صلی الله علیه و آله حرام گردانیدم بهشت و دخول فردوس را بر جمیع پیغمبران تا وقتی که تو و علیّ و شیعهٔ شما داخل گردد، و اگر یکی از **شیعیان** شما گناه کبیره از او واقع شده باشد در دنیا او را مبتلا گردانم به بلا و بلیّتی (تا پاکیزه گردد) چنانچه در روز قیامت از او راضی باشم.

و مذکور است در آخر این روایت که آن حضرت متوجه آن ملعون شده فرمودند: بعضی گناهان کبیره که از شیعهٔ اثنی عشریه واقع شود که دشمنان دین به آن خوشحالی نموده، ایشان را از آن جهت مستحقّ نزول نار دانند، کفّارهٔ گناه مذکور در دنیا حصول یافته، استحقاق دخول نار برطرف گردد.

(حدیث جامعی مرحوم صدوق در این زمینه در علل الشرایع ج ۲ ص ۹۲۷ روایت نموده)

❊ درکتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان به امام صادق علیه السلام زبان طعن گشوده در مجلس آن حضرت به اسناد فسق و گناهان کبیره به زمرهٔ اثنی عشریّه اظهار بشّاشت و شماتت می‌نمود. حضرت علیه السلام در جواب او به کلامی که ترجمهٔ آن این است تکلّم فرمودند:

اگر شیعیان ما خاندان، ارتکاب خطیئه نموده و به توبه و انابه موفق نگشته به این عنوان حاضر در دیوان گناهکاران گردند، آن بیچارگان را خدایی است آمرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی واقفِ حال، و منتظر انجاح امانی و آمال.

❊ از جملهٔ روایات منقوله در این مقام که فرح بخش خاطر خاص و عام از شیعیان و محبّان دودمان سیّد الانام صلی الله علیه و آله است، در رساله قاضی زاده کره رودی از سماعة بن مهران روایت است

(قریب به مضمون: بشارة المصطفی ص ۷۳)

قال علی علیه السلام: وَ بِنا يُنْزِلُ اللّٰهُ الْغَيْثَ { ۴۳۵۹ } و به برکت ما (آل محمّد صلی الله علیه و آله)، نازل می کند خدا باران را.

بر این وجه که حضرت صادق علیه السلام به سماعه خطاب نموده و فرمودند:

بدترین مردم کیست؟ سماعه گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بدترین مردم مابیم.

حضرت امام علیه السلام به نوعی از این سخن غضب آلود شدکه رخسارهٔ مبارکش افروخته گردید و از روی آزردگی خاطر اقدس تکیه نمود، و تکرار کلام سابق فرمود و سماعه به همان روش جواب داد. و بعد از آن حضرت امام علیه السلام فرمودند: چون روز قیامت شود شما که محبّ و

*** دوستدار اهل بیت و شیعهٔ مایید، پیش از همه مردم امر شوید به دخول بهشت ***

و دشمنان ما را پیش از همهٔ خلایق به دوزخ اشاره فرمایند و آنها نگاه به جانب شما نموده گویند: نمی‌دانیم مردمی که (سبّ ابوبکر خر و عمر بی پدر مادر جنده و عثمان سگ پدر و پیروان آنان را می‌کردند و) در دنیا ایشان را از (اشرار و) اهل گناه و معصیت و مستحقّ

عذاب و عقاب می‌دانستیم کجا رفتند؟ و حال ایشان چگونه است؟

و موافق این مضمون مدلول آیهٔ شریفه است: **وَ قالُوا ما لَنا لانَری رِجالاً کُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الَاشْرارِ** (۶۲ سوره ص)وبعد از این قِسم بشارات، دیگرباره امام متوجه سماعه شد،فرمود: هرکه از شما شیعیان گناهی از او صادرگردد، چون روز قیامت شود **به‌پای خود** متوجه درگاه الهی شده **شما را شفاعت کنیم**، و بعد از آن فرمود: **والله داخل آتش نشود از شما شیعیان** ده نفر، والله داخل آتش نشود از شما پنج نفر، والله داخل آتش نشود از شما سه نفر، والله داخل آتش نشود از شما **حتی یک نفر**

* درکتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است: خدایتعالی حساب خلایق را به حضرت سیّد المرسلین و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام واگذارد، و هر مظلمه و حقّ الناس که بر ذمّه شیعه ما باشد از خمسی که حقّ ماست و در ذمّهٔ مردمان است حساب می‌شود، هر چه از حقّ الله میان شیعیان و میان خالق ایشان باشد خدایتعالی

می‌بخشد تا آنکه داخل نمی‌شود هیچ احدی از شیعیان ما به آتش دوزخ.

* درکتاب ابن مردویه از علمای سنیان اهل بدعت منقول است، حق تعالی فرموده:

*** وَلایَتُ عَلِیّ بْن ابی طالب حِصنی مَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِنْ عَذابی ***

*** اعتقاد به ولایت و امامت علیّ حصار من است ***

*** هرکه در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد***

(امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۰۱ـ تأویل الایات الظاهره ص ۴۹۷) وص ۴ ـ ۴۸ ـ ۱۷۹ ـ ۲۱۸ ـ ۲۷۵ ـ ۵۰۶ ـ ۵۱۹ ـ ۶

قال علی علیه السلام: فَلا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورِ {۳۴۵۹} پس باید که نفریبد شما را به خدا (حالتهای غرور و) شیطان فریبنده.

این روایت دلالت میکند که **اقرار به ولایت آن حضرت مثل اهمّیت اعتراف به وحدانیّت خداست.**

۹۳

هیچ عقل از کُنه او، آگاه نیست ۱۱ هیچکس را در حَریمش، راه نیست

❋ درکتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه‌السلام منقول است: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به مولای مؤمنان علیه‌السلام نموده، فرمودند:

ای علی خدایتعالی تو را آمرزیده و اهل بیت و شیعه و محبّان شیعهٔ تو را

❋ و محبّ محبّان شیعهٔ تو را آمرزیده ❋

❋ درکاشف الحقّ (ص ۱۱۰)آمده: محمّد بن محمّد زکریای شافعی در کتاب خود نقل نموده حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در سجده شکر می‌فرمود: **اِلهی بِحَقِّ وَلِیِّکَ اغْفِرْ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ.**

❋ خدایا بحقّ علیّ که ولیّ تو است بیامرز محمّد را که نبیّ تو است ❋

۲۹

❋درکاشف الحق ذکر شده: در روز مباهله چون رسول ثقلین، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را داخل عبای خود گردانید، دست به دعا برداشت و فرمودند:

❋ اَللّهُمَّ احشُرْنی فی زُمْرَةِ مُحِبِّیهِمْ ❋

❋ بارالها حشر کن مرا در زمرهٔ طایفه‌ای که دوستدار این جمع باشند❋

❋ روایت است: روزی مولای مؤمنان علیّ علیه‌السلام به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض نمودند:

یا رسول الله طلب آمرزش کن از حق تعالی برای من.

حضرت سیّد کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله هر دو دست مبارک به درگاه قاضی الحاجات برآورده فرمودند:

❋ خدایا به حقّ امیرالمؤمنین که امیرالمؤمنین را بیامرز❋

امیرالمؤمنین از این مناجات تعجب نموده، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

یا علیّ بحقّ آن خدایی‌که جان محمّد در قبضهٔ قدرت اوست که نزد خدایتعالی عزیزتر و مکرّم تر ندیدم که او را شفیع آمرزش تو به درگاه خدای آمرزنده گناهان سازم، از این سبب ازحق تعالی مسئلت نمودم‌که به حقّ و بزرگی‌ای‌که ترا در نزد اوست تو را بیامرزد

وص ۴۰۱ ـ ۳۷۴ ـ ۴۲۸

❋ در مشارق انوار الیقین(ص ۹۰) آمده: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به مولای مؤمنان علیه‌السلام نموده فرمودند: **یا علی** اعمال شیعه تو را عرض می‌کنند بر من در **هر روز جمعه**

ثَوابُ اللّهِ لاَهْلِ طاعَتِهِ، وَ عِقابُهُ لاَهْلِ مَعْصِیَتِهِ. { ۴۶۹۶ } ثواب خدا از برای اهل فرمانبرداری او است، و عقاب او از برای اهل نافرمانی او ...

پس شادان می‌شوم ازکردار نیک ایشان و طلب آمرزش می‌کنم از برای گناهان ایشان

(ألسَّلامُ علیکَ حینَ تَحمدُ و تَستغفِر)

❋ درکتاب فتوحات القدس مسطور است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

❋ اَوَّلُ ما یُسْئَلُ عَنِ الْعَبْدِ حُبُّنا اَهلَ الْبَیْتِ ❋

اوّل چیزی که از بندگان سؤال کرده میشود حبّ و دوستی اهل بیت نبوّت است.

❋ نیز درآن کتاب آمده: جمیع انبیا در شب معراج به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: ما همه مبعوث شده‌ایم **بر شهادت لا إلهَ إلاَّ اللهُ و اقرار کردن به نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابیطالب.**

❋ درکتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ذکر شده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی داخل خانۀ زوج بتول شد مسرور و مستبشر، و سلام به آن حضرت کرد، و مولای مؤمنان بعد از رد سلام فرمودند: یا رسول الله من هرگز ندیده ام شما را به سرور و خوشحالی و بهجت این روز، سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند: من آمدم که تو را بشارت دهم، بدانکه در این ساعت فرود آمد بر من جبرئیل و گفت: مَلِک جلیل تو را سلام می‌رساند که:

بشارت ده علی را که شیعۀ تو از تابع و عاصی همه اهل بهشتند

و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این بشارت را شنید **سجدۀ شکر نمود** و دست های خود را برداشت و گفت: گواه باشد خدا بر من‌که بخشیدم به شیعیان خود **نصف حسنات** خود را پس حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام هریک خدای را گواه گرفتندکه **نصف حسنات** خود را به شیعیان علی علیه السلام بخشیدیم. پس رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

از من کریم‌تر نیستید، گواه باش بر من پروردگار من که بخشیدم برای شیعۀ علی نصف حسنات خود را، و خدای تعالی جلّ جلاله فرمودند:

شما کریم تر از من نیستید، به تحقیق که جمیع گناهان شیعۀ علی و محبّ او را آمرزیدم.

و این قول خدایتعالی است در قرآن، **إنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً** (سوره زمر آیه ۵۳)

❋ درکتاب فتوحات القدس آمده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

در شب معراج در آسمان چهارم خانه‌ای دیدم از یاقوت سرخ.

جبرئیل گفت: **یا محمّد** این بیت المعمور است، حق‌تعالی این خانه را پنجاه هزار سال قبل از زمین و آسمان‌آفریده است،داخل این خانه شو و نمازبخوان چون داخل شدم جمیع انبیا به من‌اقتدا کردند

بعد از اتمام نماز از حضرت ربّ العالمین خطاب آمد:

ای سیّد المرسلین از این پیغمبران بپرس که ایشان را پیش از تو از برای چه فرستاده بودم؟ من گفتم ای رسولان، حق تعالی شما را پیش از من برای چه فرستاده بود؟ گفتند:

*** به ولایت و دوستی تو و محبّت و مودّت علیّ علیه‌السلام.***

❋ درکتاب روضة الواعظین ذکر شده: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

یا علی بشارت ده شیعیان و انصار خود را به ده خصلت

اوّل ـ پاکی و طهارت مولد، دوّم ـ حسن ایمانشان به خدا، سوّم ـ دوست داشته است خدایتعالی ایشان را، چهارم ـ وسیع و گشاده گردانیده است خدای تعالی قبر ایشان را، پنجم ـ نوری میفرستد خدایتعالی در پیش چشم‌های ایشان که به ضیاء و روشنی آن از صراط به آسانی بگذرند ششم ـ برداشته است درویشی و فقر را از چشم و دل‌های ایشان، هفتم ـ دشمنی می‌کند حقتعالی با اعدای ایشان، هشتم ـ ایمن و محفوظنداز جذام، نهم ـ میریزد گناه و سیّئات ایشان را دهم ـ و ایشان با من خواهند بود در بهشت. **(خصال صدوق باب العشره، ح ۱۰)**

❋ درخصال ابن بابویه **(باب السته، ح ۳۷)** از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است، فرمودند: حق‌تعالی عفو کرده و برداشته از شیعیان ما شش خصلت (و نقمت عذاب) را، جنون و جذام و برص و ابنه و ولد الزّنا و سائل بکف، و شیعیان از این شش عیب محفوظند.

❋ درکتاب فتوحات القدس از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مروی است که آن حضرت فرمودند: دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است در هفت موضع که هول و شدت آن مواضع عظیم است، اوّل نزد وفات، دوّم در قبر، سوّم در وقت نشور، چهارم نزد کتاب، پنجم وقت حساب ششم نزد میزان، هفتم وقت عبور از صراط. **(خصال صدوق باب السبعه، ح ۴۹)**

❋ درکتاب ملتفتات از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است، فرمود:

*** دوستی و محبّت ما که اهل‌بیت رسالت و نبوّتیم، می‌ریزد گناهان را ***

*** از بندگان خدا همچنان که می‌ریزد تندباد برگ را از درخت ***

* درکتاب امالی مسطور است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به زوج بتول نموده فرمودند:

یا علیّ منم شفاعت کننده برای شیعهٔ تو فردای قیامت در وقتی که بایستم در مقام محمود که آن مقام شفاعت است، پس بشارت ده ایشان را به این مژده

فردا که شود بهشت و دوزخ تقسیم ۵۲ وز حکم خدا شوند مردم بـه دونـیم

یـاران علـی، شـراب کـوثر نوشـند ۲۹۰ و آنگـاه، وطـن کننـد در بـاغ نعـیم

* **در عیون اخبار الرّضا علیه السلام (ج ۲ باب ۵۸ ح ۸) روایت است: امام رضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء فرمودند:**

*** (رُفِعَ القَلَمُ عَن شیعَتِنا * از شیعیان ما قلم برداشته شده است) ***

شِیعَةُ عَلِیٍّ رُفِعَ عَنْهُمُ الْقَلَمَ، شیعه امیرالمؤمنین قلم از ایشان برداشته شده گناه و خطیئتی در نامهٔ اعمال ایشان ثبت نگردد. **(بحار ج ۶۸ ص ۱۴۶)**

* در جامع الاخبار(ص ۱۰۲ ح ۱۶۸) از سدیر صیرفی روایت است، امام صادق علیه السلام فرمودند:

*** شیعه ما همه ایشان از اهل بهشتند نیکوکار و بدکارشان ***

ایشان تفوّق و زیادتی که بر هم خواهند داشت به اعمال و کردارشان است که هرکه بندگی و عبادت خدا بیشتر کرده باشد در بهشت مرتبه و مقام او بلندتر است.

* درکتاب روضة الواعظین از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت است، فرمودند:

حقیر مدانید شیعهٔ علی و عترت او را بعد از او، و به درستی که یک مرد از ایشان شفاعت می‌کند گناه کاران را به عدد رَبیعه و مُضَر.

و در بعضی روایات آمده، رَبیعه و مُضَر دو قبیله اند از امّت انبیای سلف.

ربیعه و مضر دو طایفه اند از عرب و بعضی گویند که در عرب از قبیلهٔ رَبیعه و مُضَر هیچ یک بیشتر گوسفند ندارند، و مراد موی گوسفندان آنان است، یعنی به عدد موی گوسفندان ربیعه و مضر، آن شیعه شفاعت گناه کاران می‌کند. **(امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۸۳)**

* در روضة الواعظین از سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله روایت است: **(بشارة المصطفی جزء ۲ ح ۳۶)**

شیعهٔ علی رستگاران روز قیامت می‌باشند

علی و شیعیانش رستگارند (لمؤلفه) **که ایشان قابل جنّت، نه نارند**

وص ۴۵۸
۲۴ـ ۲۸۲
۲۱۹

قال علیٌ علیه السلام: حقُّ اللّهِ سُبْحانَهُ عَلَیْکُمْ فی الْیُسْرِ الْبِرُّ وَ الشُّکْرُ، وَ فی الْعُسْرِ الرِّضا وَ الصَّبْرُ. {۴۹۱۸}

❋ درکتاب فتوحات القدس ایراد یافته: حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتر خود را به سلمان داد که کلمهٔ **لا إلهَ إلاَّ الله** بر آن نقش کند. سلمان به حکّاک امر فرمود: **مُحَمَّدٌ رَسوُلُ الله** را بر آن اضافه‌کند، چون آن انگشتری به نظر سیّد کاینات رسید حضرت دیدند سه سطر بر آن نقش شده، فرمودند این سه سطر چیست؟ سلمان عرض کرد: یا رسول الله خواست شما **لا إلهَ إلاَّ الله** بود که برآن نقش کنند، من مُحَمَّدٌ رَسوُلُ الله را بر آن اضافه کردم، حضرت فرمودند: سطر دیگر چیست؟ جبرئیل نازل شد به امر مَلِک جلیل گفت: یا رسول الله خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید: لا اِلهَ الاّ الله خواست تو بود **مُحَمَّدٌ رَسوُلُ الله** خواست سلمان بود که بر آن ضم کرد، خواست ما آن بود که **عَلِیٌّ وَلِیُّ الله** بر آن ضم کنیم که:

❋ بی ولایت علیّ کلمهٔ شهادت درست و کامل نیست. ❋

❋ نیز در آن کتاب از امالی ابن بابویه نقل شده، سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند: هرکه دوست دارد چون باد، تند از پل صراط بگذرد و **بی حساب داخل بهشت شود**، پس باید که دوست دارد ولیّ و وصیّ و یار و خلیفه مرا بر اهل من و بر امّت من که علیّ بن ابیطالب علیه السلام است. و هرکه خواهد که در آید در **آتش دوزخ** پس باید که ترک ولایت و محبّت علی علیه السلام کند.

به عزّت و بزرگی خدا که **علیّ باب الله** است، یعنی دری است که هر که از آن در درآید به خدا راه می‌یابد، و **علیّ صراط مستقیم** است یعنی به راه راست مردم را می‌برد و به درستی که اوست آن کسی که **می‌پرسد خدایتعالی در روز قیامت از ولایت او.**

❋ درآن کتاب از حضرت امام حسن علیه السلام روایت است، فرمودند: در جوار ما یهودی‌ای بود که خدمت ما می‌کرد و حرمت ما نگاه می‌داشت و اظهار محبّت و مودت ما بسیار می‌نمود و آن یهودی فوت شد. من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای جد بزرگوار این یهودی که فوت شده خدمت ما نیکو کرده و همیشه دم از محبّت ما میزده و در رفتار او آثار محبّت و مودت ظاهرمی‌شد فردای قیامت حال او چگونه باشد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای جگرگوشهٔ من خدایتعالی مزد یهودی را در دوستی شما ضایع نکند، فردای قیامت در دوزخ از گِل برای او خانه سازند که حرارت آتش به او ضرری نرساند به سبب پاداش محبّت شما.

حقّ خدای سبحان بر شما، در فراخی و توانگری احسان کردن و شُکر است، و در عُسرت و تنگی راضی بودن و صبرکردن.

وص ۱۱ ـ ۷۸
۱۵ ـ ۴۸۱ ـ ۱۶۶

❋ در ارشاد شیخ مفید قدّس سرّه، از انس نقل شده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:
داخل بهشت می‌شود از امت هفتاد هزار نفر که ایشان را نه حسابی باشد و نه عذابی پس به طرف **علی** علیه السلام ملتفت شده فرمودند: **آن جماعت شیعهٔ تواند و تو پیشوای ایشان خواهی بود.**

موالیـــان علـــی را، چکـــار بـــا دوزخ ۱۶۶ که دشمنان علی، بَهر دوزخنـد کفـاف
رسیده است به صحّت ز راویان حدیث ۲۱۹ که شیعه را، زجهنّم خدای کرده معاف

وص ۲۲۰

❋ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (بحار ج ۳۹ ص ۲۴۹) ❋ (کشف الغمه ج ۱ ص ۹۹)

❋ اگرجمع می آمدند مردمان به دوستی علی بن ابیطالب علیهما السلام ❋
❋ هر آینه نمی‌آفرید خدایتعالی دوزخ را ❋

❋ درکتاب مصباح الانوار از ابن عباس روایت است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:
جبرئیل گفت: قسم به ذات آنکه تو را به حقّ، به خلق فرستاده که اگر مجموع اهل زمین امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست می‌داشتند همچنانکه تمامی اهل آسمان او را دوست می‌دارند

❋ حق تعالی آتش دوزخ را خلق نمی‌نمود❋

❋ در مسند احمد حنبل انگل از حذیفه یمانی و در مناقب خوارزمی از انس بن مالک روایت اسـت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: **دوستی علی** حسنه و ثوابی است که ضرر و نقصان نمی‌رسـاند بـه آن هیچ سیّئه و گناهی، و بغض و **دشمنی‌علی**گناهی است‌که به او نفع نمی‌رساند هیچ حسنه و ثوابی
(بشارة المصطفی جزء ۵ ح ۱۳) ❋ (و ص ۲۴ ـ ۴۳۶ همین کتاب علیه السلام)

حبّ علیّ، هست اگر در دلت ۳۲۷ نیست مُضرِّ تو، بـدیهای تـو
ور بودت بغض علـیّ در نهـاد ۳۲۲ دوزخِ جاوید، بـود جـای تـو

❋ در(ص ۸۱) مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین، از امام صادق علیه السلام روایت است فرمودند: خدایتعالی را دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب، و در دور هر شهری حصاری است از آهن، و هر شهری را هفتاد هزار در است، و از دری تا دری یک فرسخ فاصله است و بر هر دری هفتاد حلقه است از طلای احمر، و اهل هر یک از این دو شهر تکلّم می‌کنند به هفتاد هزار لغت و هر زبان و لغتی به خلاف لغت و زبان دیگر است
پس به خدا میدانیم لغت و زبان ایشان را و ما حجت خداییم بر ایشان.

قال علی علیه السلام: خَیْرُ الأَعْمالِ ما أَصْلَحَ الدّینَ { ۴۹۶۶ } بهترین عملها آن(وظایفی) است که اصلاح کند دین(و دینداری) صاحب خود را.

❋ **حکایت:** درکتاب سراج القلوب روایت است: درکوفه مغازه داری بود که انواع مأکولات و غیره می‌فروخت، و از اولاد پیغمبر هرکس چیزی می‌خواست نسیه می داد و قیمت طلب نمی‌نمود و بر حساب و نام حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام می‌نوشت، تا بعد از مدت چندگاه به سبب حوادث روزگار،
مشتریان او روی به انحطاط آورد چنانکه ترک مغازه نموده
به افلاس و ورشکستگی می‌گذرانید.

اتّفاقاً روزی یکی از **نواصب** بر او بگذشت و از روی شماتت گفت: چرا از مولای خود طلب نمی‌کنی؟ او پریشان و گرفته خاطر، به خانه رفت و چون در خواب شد، حضرت رسول عليه‌السلام را مشاهده نمود که نشسته است و امام حسن عليه‌السلام در پیش آن حضرت ایستاده، گفت:
چون من سلام کردم جواب من از سر رحمت باز داد و به امام حسن فرمود:

به پدرت بگو که وام برادر مؤمن ادا نماید.

ناگاه حضرت امیر از پشت سر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاست و گفت:

اینک وام را آورده‌ام و کیسه‌ای به دست من داد، و گفت: باید که رفع حوایج فرزندان من کنی بـه همان روشی که‌انجام می‌دادی، پس چون بیدار شدم‌کیسهٔ زر به دست من بود و چون نگاه به دفتر نمودم درست همین مبلغ بود که داده بودم، و برکت در مال من چندان زیاد شد که در کوفه از من غنی تری نبود.

(ترجمه اثبات الهداة ج۴ ص ۴۵۶) « لمؤلّفه»

روحم چـو کنـد مفارقـت از پیکـر ۲۱۸ گویند: چه داده تخم اعمالِ تو بـر
گویم: به زبان حـال، از روی امیـد ۴۳۸ جز مهرِ علیّ، نباشـدم هـیچ دگـر

صادق آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ...قم کوفه صغیره است
بهشت دارای هشت در است که سه در آن به سوی قم باز می‌شود
در قم زنی وفات می‌کند که از فرزندان من خواهد بود، نام او
❋ فاطمه عليها‌السلام دختر موسی عليه‌السلام ❋
جمیع شیعیان من به وسیله شفاعت آن حضرت وارد بهشت خواهند شد.

(منتهی الامال به نقل از ج ۱ کتاب مجالس المؤمنین – قاضی نورالله رحمه‌الله)

*** إنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقين *** «سوره مائده ـ آیه ۲۷»

«جز این نیست که خدا (هرعمل شایسته‌ای را تنها) **ازپرهیزکاران (پاکدلان) می‌پذیرد»**

* حضرت رضا عليه السلام فرماید: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: خوشا حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند و دلش را به آنچه چشمش می‌بیند مشغول ندارد و بدانچه گوشش می‌شنود یاد خدا را فراموش نکند، و برای آنچه خداوند به دیگری داده اندوهگین نشود.

*** (راه سومی نیست) ***

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: ای مردم: همانا خداست و شیطان ـ حق است و باطل هدایت است و گمراهی، راه راست و نومیدی ـ دنیاست و آخرت پس هر چه حسنات است از خداست و هرچه سیّـئات است از شیطان لَعَنَهُ الله

(اصول کافی باب ۱۹۹ باب اخلاص)

* امام باقر عليه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای چهل روز ایمانش را به خدای عزّوجلّ خالص نگرداند ـ یا فرمود: ـ هیچ بنده‌ای ذِکر خدای را در چهل روز نیکو انجام ندهد، جز آنکه خدای عزّوجلّ او را نسبت به دنیا زاهد سازد، و درد و داروی دنیا را به او بنماید، پس حکمت را در دلش ثابت کند و زبانش را به آن گویا سازد. سپس (**آیهٔ ۱۵۲ اعراف را**) تلاوت فرمود:

«کسانیکه گوساله پرستیدند، بزودی خشم پروردگارشان با ذلّت در زندگی دنیا به آنها برسد، افترا بندان را اینگونه جزا می‌دهیم» از این رو هیچ بدعتگذاری را نبینی، جز اینکه ذلیل است و هیچ افتراء زننده بخدا و پیامبر و اهل بیتش عليهم السلام را نبینی جز اینکه ذلیل است. (**۱۳۶ ـ ۲۷۲**)

* امام صادق عليه السلام فرمود: **مردم به شناسائی ما و مراجعهٔ به ما، و تسلیم شدن برای ما مأمورند. سپس فرمود: اگرچه روزه بگیرند و نمازگزارند، و گواهی دهندکه معبودی جزخدای یگانه نیست؛ ولی‌پیش خود بنا گذارندکه(دروظایف دینداری)به ما مراجعه نکنند به همان سبب مشرک گردند.**

*** اُمِرَ النّاسُ بِمَعرِفَتِنا وَ الرَّدِّ إلَيْنا وَ التَّسْليمِ لَنا ***

ثُم قالَ: وَ إنْ صامُوا وَ صَلّوا وَ شَهِدُوا أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ

وَ جُعِلُوا فی أنْفُسِهِم أنْ لا يُرَدُّوا إلَيْنا كانوا بِذلِكَ مُشْرِكينَ.

صِفَتانِ لايَقْبَلُ اللهُ سُبْحانَهُ الأعْمالَ الاّ بِهِما: اَلتُّقی وَ الإخْلاص {۵۸۸۷} دو صفت است که قبول نمیکند خدای سبحان عملها را مگر به آنها، تقوی و اخلاص در عمل.

وص ۱۹ ـ ۲۶ ـ ۴۰ ـ ۷۶ ـ ۹۴ ـ ۴۲۳ ـ ۵۰۷

(کافی باب ۳۵۷) ۵۷۳ ـ ۲۷۲ ـ ۱۳۶

باب چهل و سوّم

دشمنانِ حضرت امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین علیهم‌السلام را، بوی بهشت هرگزبه مشام نخواهد رسید، و هرگز از دوزخ خلاصی نخواهند یافت هیچ‌گونه ثواب و نفع و فایده‌ای از اعمال و عبادت نمی‌برند.

تسبیح خارجی‌که نه درذکرحیدراست ۱۲۸ در گردن سگـانِ جهنّم طناب کن

ذلکَ بِأنَّ اللهَ مَولَی الَّذینَ آمَنُوا وَ أنَّ الْکافِرینَ لا مَولیٰ لَهُم «سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه ۱۱»

این پیروزی مؤمنان به سبب این است که خدا سرپرست اهل ایمان است و کافران را سرپرست و یاوری نیست.

* درفتوحات القدس در تفسیرآیه «**وَ انَّ الَّذینَ لا یُؤمِنُونَ بِالاخِرَةِ عَنِ الصِّراط لناکِبوُنَ**» آمده: به درستی، جماعتی که ایمان به قیامت نمی آوردند از صراط مستقیم و راه راست برکنارند

* و محدّث حنبل گفته: مراد از صراط(درآیه ۷۴ سوره مؤمنون) محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

* ابن مردویه از دانشمندان آن طبقهٔ ضالّه،از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت نموده، فرمودند:

ناکبون، آن جماعتند که بر کنارند از ولایت ما. (تأویل الایات الظاهره ص ۳۵۲)

پس بنابراین، **معنی صراط مستقیم ولایت و محبّت اهل بیت علیهم‌السلام باشد.** (وص ۴۸۱)

* درفتوحات القدس از عیون اخبار رضا علیه‌السلام نقل شده، سیّدکاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: حرام است بهشت برکسانی‌که بر اهلبیت من ظلم‌کردند، و حرام است بر قاتل ایشان و حرام است بر یاور قاتل ایشان و معاون مبغضان ایشان، و حرام است بر کسانی که ناسزا گفتند ایشان را، و این آیه را خواندند:

*** اُولئِکَ لاخَلاقَ لَهُمْ فِی الآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللهُ ***

*** وَ لا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلا یُزَکّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ ***

آن‌گروهی‌که نصیبی نیست برای آنان از رحمت الهی‌درآخرت، و سخن‌نگوید حقتعالی با آنان و نظر نکند روز قیامت بسوی آنها، و پاک نگرداند آنان را از لوث و گناه، و برای آنها است عذاب دردناک.
(۷۷ آل عمران) * (تأویل الایات الظاهره ص ۱۲۰)

بی مهرعلیّ، چراغ ایمان تار است ۳۳۶ آئینـهٔ دل، در گـرو زنگـار اسـت

بی ذکرعلیّ و آل، در روز حساب ۲۵۶ گر سبحهٔ جبریل بود، زُنّـار اسـت

حدُّ الْحِکمَةِ الإعْراضُ عَنْ دارِ الْفَناءِ وَ التَّوَلُّهُ بِدارِ الْبَقاءِ {۴۹۰۰} حدّ و منتهای حکمت، روگردانیدن از سرای فنا است و شیفته شدن به سرای بقاء.

وص ۱۲۲ ـ ۴۱۹

* نیز درآن‌کتاب روایت است از رسول الله ﷺ از جبرئیل از مَلِک جلیل‌که حضرت عزّت فرمودند: هرکه دشمن شد با دوست من به تحقیق که او بیرون آمد به جنگ من، و هرکه جنگ کرد با اهل بیت‌رسول من به تحقیق‌که فرودآمد بر او عذاب من، و **هرکه تولاّ کرد به غیرایشان** فرود آمد بر او غضب من، و هر که غالب گردانید غیر ایشان را به تحقیق که مرا ایذا و آزار کرده، پس برای اوست آتش دوزخ.

* در مشارق انوار الیقین(ص۴۰) از ابن عباس روایت است، حضرت رسول ﷺ فرمودند:

دشمن علی (ع) بیرون می‌آید از قبر و در گردن او طوقی باشد از آتش و بر سر او شیاطین نشسته باشند ولعن کنند او را تا آنکه به صحرای قیامت برسند.

* درمشارق انوار الیقین(ص۱۱۶ و ۲۴۲) درحدیثی‌که ذکر آن طولی دارد آمده، رسول‌الله ﷺ فرمودند: **به حقّ آن کسی که مرا به راستی به خلق، به نبوّت و رسالت فرستاده که اگر یکی از شما به هر دو پـا بایستد درمیان رکن و مقام ابراهیم، و عبادت حقتعالی‌کند سه هزارسال، دائم الصّوم و قائم اللّیل باشد و بوده باشد او را برابر روی‌زمین طلا و آنرا صرف‌کند در راه رضای خدا، و عباد الله همه مِلک او باشند وکُلاً آنها را آزاد کند، و بعد ازآن شهید شود میانهٔ صفا و مروه، پس ملاقات خداکند روزقیامت ودشمن دارد علی را، خدای‌تعالی هیچ یک از عبادات او را قبول نکند، و او را سرنگون به آتش دوزخ اندازد.**

گر همهٔ عمر، شوی حق گزار	**۱۱۵**	**غیر عبادت، نکنی هیچ کار**
در حرم کعبه عبادت کنی	**۳۲۷**	**کعبه دو صد بار زیارت کنی**
جمله کتابی که فرستاده حق	**۳۳۶**	**کشف شود برتو ورق بر ورق**
با همهٔ کشف و کرامات تو	**۳۸۹**	**با همه قرب و مقامات تو**
گر نبود مهر علی در دلت	**۵۸۹**	**آتش سوزنده بود منزلت**

* درکشف الغمّه(ج۱ ص ۳۴۵) از امّ سلمه مروی است، خاتم انبیاء ﷺ فرمودند: ای امّ سلمه بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خدای‌تعالی را در بین رکن و مقام عبادت کند و به طاعت او مشغول‌باشد و با وجود این عبادت عُظمی، **دوستی علی** (ع) دردل او نباشد و آن حضرت را دشمن دارد، حضرت پروردگار و خداوند قهار او را به نکال عظیم و عذاب الیم و عقاب جحیم مبتلاگرداند.

قال علی (ع): إنّما مَثَلی بینَکُم کالسِّراج فی الظُّلمة یستضیءُ بها مَن وَلَجها. {۳۸۸۳}

بدرستی که مَثَل من در میان شما مانند چراغ در تاریکی است که روشن می‌شود به(نور و هدایت) آن هرکه داخل شود در(روشنی) آن.

❋ درکتاب من لايحضره الفقيه از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام مروی است فرمودند: بهترين بقاع و مکان، ميان رکن و مقام است و اگر مردی عمر کند برابر عمر نوح دائم الصّوم و قائم اللّيل باشد در آن مکان، پس ملاقات کند خدای‌تعالی را و دوست ندارد ما را از آن عبادت و رياضت نفعی به او نمی‌رسد. **(ترجمهٔ فقيه ج ۳ ص ۹۷)**

❋ درکتاب مصابيح القلوب از حضرت رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله روايت است، فرمودند:

يا علیّ تو حجت و دليل و راهنمای جميع مردمانی بعد از من، هرکه تو را دوست داشت واجب ميشود او را **بهشت،** و هرکه تو را دشمن داشت مستوجب **دوزخ** است.

و سوگند به خدايی‌که مرا بر انگيخته به نبوّت، و برگزيده از جميع خلق به رسالت، اگرکسی بندگی و عبادت خدا کند هزار سال، قبول نمی‌کند خدايتعالی عبادت او را مگر بـه دوسـتی تـو و دوسـتی امامانی که از ذريّهٔ تُواند، **و اين دوستی نيز قبول نيست مگر به دوری و بيـزاری از دشـمنان تو و دشمنان ائمّه هدی‌که از فرزندان تواند،** و اين خبر را جبرئيل امين ازحضرت ربّ العالمين برای من آورده، پس هرکه خواهد(بپذيرد) مؤمن باشد و هرکه خواهد(انکارکند)کافرگردد.

وص ۵۵۱ ـ ۴۴۶ ـ ۱۸

و نصير الملّة و الدين محمّد الطّوسی قدس سرّه فرموده: **(بحار ج۲۷ ص ۶۳ و ۱۹۹)**

لَـوْ اَنَّ عَبْـدٌ اَتـیٰ بِالـصّالحات غَـداً ... وَ وَلَـدِ کُـلِّ نَبِـیٍّ مُرْسَـلٍ اَوْ وَلِـیٍّ

اَوْ صـامَ مـا صـامَ صَـوّامٍ بِـلا مَلَـلٍ ... وَ قـامَ مـا قـامَ قَـوّامٍ بِـلا کَـسَلَ

وَ عـاشَ فِـی النّـاسِ الافَ مُـؤَلِّفَةٍ ... عارٌ مِنَ الذَّنْبِ مَعْصومٌ مِـنَ الزَّلَـلِ

وَ طارَ فِی الْجَوِّ لا يـاویٰ الِـیٰ جُـدُرٍ ... وَخاضَ فِیالبَحْرِلَمْ يَخْشَمِنَ البَلَلِ

ما کانَ فِی الْحَشْرِ يَوْمَ الْبَعْثِ مُتَّفقاً ... إلاَّ بِحُـــبِّ اَميرَالْمُـــؤمِنينَ عَلِــیٍّ

❋ در مشارق انوار اليقين(ص ۱۳۹) از ابن عباس و از وهب بن منبه روايـت اسـت رسـول خـدا صلی‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: چون من به آسمان رفتم ندا نمود مرا پروردگارم جلّ جلالـه **يـا محمّـد بـه درسـتی‌کـه سوگندخورده‌ام به ذات خود،و من‌آن خداوندی‌ام‌که نيست پروردگاری‌که قابل پرسـتش باشد الاّ من، که داخل بهشت سازم جميع امّت را، مگر آن جماعتی که از رفـتن بـه جنّـت ابا و امتناع نمايند. پس گفتم: خداوندا کيست که ابا کند و امتناع نمايد از دخـول بهشت؟**

اِصْطِناعُ الْکَفُورِ مِنْ أَعْظَمِ الْجُرْمِ. {۱۵۱۳} احسان کردن به کسی که کفران نعمت کند و شکر نکند، از بزرگترين گناه است.

خداوند اِبا دارد از عذاب نمودن اُمتی که معتقد به امام منصوب از جانب خداوند هستند اگرچه آنها در اعمال خود معصیت کرده باشند.

۵۵۵

پس ندا رسید از حضرت عزّت، به تحقیق که تو را اختیار نمودم جهت نبوّت و **علی** عليه السلام **را از برای ولایت،** پس **کسی‌که ابا کند از دوستی علی** عليه السلام **به درستی که امتناع نموده است رفتن بهشت را،** از برای آنکه در بهشت داخل نمی‌شود الاّ **به محبّت علی، و بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه داخل شوی تو و علی و فاطمه و عترت**عليهم السلام **و ذرّیّه و شیعهٔ شما.**

پس فرمود: **یا محمّد،** علی خلیفه و امام است بعد از تو، و قومی از امّت تو مخالفت او خواهند کرد و بهشت حرام است بر هر که خلاف او کند و دشمن او باشد.

پس بشارت ده علیّ را به این‌کرامت و بزرگی از جانب من، و نزدیک باشدکه بیرون آید از صلب علیّ یازده نقیب که از آنها یکی(مهدیعليه السلام**) سیّدی باشدکه نماز کند در خلف او عیسی بن مریم و پرسازد زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.**

وص ۱۲ – ۱۷ – ۵۵۰

❋ در(ص ۴۷۰)کتاب عقاب الاعمال ابن‌بابویه از امام صادق‌عليه السلام مروی است: ما بین رکن‌حجرالاسود و مقام ابراهیم، و هم چنین ما بین قبرحضرت رسول‌صلى الله عليه وآله و منبر، روضه ایست از روضه‌های بهشت و اگر بنده‌ای عبادت حق تعالی کند در یکی از این دو موضع هزار سال، و سر او را ببرند در فراش او همچنانکه ذبح گوسفند می‌کنند پس ملاقات کند خدا را بدون دوستی و محبّت ما **خدای‌تعالی برخود واجب گردانیده است که او را در آتش دوزخ بیندازد.**

❋ در خصال ابن بابویه از امام جعفر صادق عليه السلام روایت است، فرمودند:

به خدا قسم که اگر کسی سجده کند خدا را تا آنکه گردن او از طول سجده جدا شود خدای‌تعالی عبادت و خضوع او را قبول نمیکند، مگر آنکه دوست دارد ما را که اهل بیت نبوّت و رسالتیم.

❋ درکتاب فصول الحق نقل است، پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

هرکه منکر ولایت علی بوده باشد خدایتعالی بر او غضبناک باشد و قبول نکند از او هیچ عملی **و هفتاد فرشته بر روی او تُف اندازند، و حشرکنند او را سیاه روی و ازرق چشم.**

❋ درکتاب توحید از رسول‌الله‌صلى الله عليه وآله مروی است، فرمود: سوگند به آن کسی که نفس و حیات محمّد دردست اوست، به‌درستی‌که اگر بنده بیاید در روز قیامت و عمل **هفتاد پیغمبربا او باشد عمل او مقبول و پسندیدهٔ درگاه الهی نمیشود مگر اینکه دوستی من و اهل بیت من داشته باشد**

بحقِّ ایـزد بیچـون، خـدای سـبحانی　　بحقِّ احمد مرسـل، رسـول رحمـانی

که منکران علی را نمازنیست درست　　۵۳۲　　اگر چو زانـوی اشـتر کننـد پیـشانی

❋ درتحفة الابرار و بحر المناقب و لوامع الانوار از حضرت سیّد مختارصلی الله علیه و آله مروی است فرمودند: **یا علی**اگر بنده عبادت خدا کند مثل عبادت نوح، و بوده باشد برابرکوه احد او را طلا و آن را صرف کند در راه رضای خدا، و پیاده از منزل خود هزار بار به حجّ رود پس کشته شود به ستم در میـان صفا و مروه، و تو را دوست ندارد، **یا علیّ** بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد و داخل جنّت نمی‌شود.

(ارشاد القلوب ج ۲ ص ۴۰)

نبـی گویـد: نبویـد بـوی جنّـت　　۵۷۳　　کـسی کـو بـا علـیّ دارد عـداوت

هــزاران سـال پیوسـته عبـادت　　کند بـا حـج و عمـره در سـخاوت

طلا مقدار کوهی گـر کنـد صـرف　　میان مروه جان بازد به این حرف

نباشـــد راه او در پـــیش احمـــد　　نیابـد او بهـشت و حـور سـرمد

❋ اخطب خوارزم نقل نموده از پیغمبرصلی الله علیه و آله که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام نموده فرمودند:

۸ **یاعلیّ** اگر کسی تمام عمر روزه دارد و شب صرف عبادت نماید و آنچه داشته باشد از اموال دنیویّه تمام را در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میان صفا و مروه کشته شود و به ولایت تـو ایمـان نیاورده باشد با وجود این حالات و عبادات بوی بهشت‌که پانصد ساله راه می‌رود به مشامش نرسد.

❋ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است: **اوّل چیزی که در روز قیامت از بندگان سؤال می‌کنند** نماز و روزه و حجّ و زکات واجب است و از دوستی و محبّت ما که اهل بیت نبوّت و رسالتیم پس هرکه اقرار به‌دوستی ما کرده باشد و حقّ ولایت ما را شناسد و به این عقیده از دنیا رفته باشد قبول می‌کند خدای‌تعالی نماز و روزه و حجّ و زکات او را، و اگر اقرار و اعتراف به دوستی ما نداشته باشد و حقّ ولایت ما را نداند، قبول نمی‌کند خدای‌تعالی نماز و چیزی از اعمال و کردار او را.

گـر حـبّ علـیُّ آل بتولـت نبـود　　امیّـــد شـــفاعتِ رسـولت نبـــود

گرطاعت حق جمله بجای آری‌تـو　　۱۵　　بـی مهـر علـیّ هـیچ قبولـت نبـود

❋ درکتاب فتوحات القدس از امّ سلمه روایت است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: یا امّ سلمه بشنو و گواه باش که اگر فرض کنیم که بنده‌ای بندگی خدا کند هزار سال از پس هزار سال، میان رکن و مقام ابراهیم که درِ کعبه است، و بعد از آن در دشمنی علیّ بمیرد

عن أبی عبدالله علیه السلام: ... **إنّ اللهَ یَستَحیی أنْ یُعذِّبَ اُمّةً دانَتْ بِإمامٍ مِنَ اللهِ، وَ إنْ کانَتْ فی أعمالِها ظالِمَةً مُسیئَةً** (غیبت نعمانی ب ۷ ح ۱۵)

خدای‌تعالی او را بر بینی و صورتش **در آتش دوزخ سرنگون اندازد.** (کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۴۵)

❋ در(ج۱ ص ۱۹۴) کتاب عین الحیات از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مروی است:

در شب معراج حضرت باری تعالی به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب فرمودند:

ای محمّد اگر بنده عبادت من کند تا آنکه ضعیف شود و مثل مَشکِ کهنه شود، پس بیاید پیش من و دوستی تو و علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام نداشته باشد و منکر حقّ ولایت ایشان باشد من او را ساکن نسازم در بهشت و در سایه عرش او را جای ندهم. (بحار ج ۲۷ ص ۲۰۰)

پـــنج نمـــازت، نپـــذیرد خـــدا ۵۶۴ تـا نـشوی پیـرو آن پـنج تـن

احمد مُرسل، پس ازآن مرتضی ۲۰۳ فاطمـه، آنگـاه حـسین و حـسن

❋ در روضة الواعظین ذکر شده، جبرئیل به فرمان ملک جلیل نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده گفت:

ای محمّد خدا سلام می‌رساند تو را و می‌گوید: خلق‌کردم هفت آسمان را و آنچه در اوست و هفت زمین را و آنچه بر اوست، و خلق نکردم هیچ مکانی و منزلی را که بزرگتر و عزیزتر از رکن حجر و مقام ابراهیم علیه‌السلام باشد، و اگربنده عبادت من کند و بخواند مرا درآن مکان از روزی‌که خلق آسمان‌ها و زمین‌ها کرده‌ام، و ملاقات کند مرا و منکر دوستی و ولایت و محبّت علیّ باشد

❋ هر آینه او را سرنگون در جهنّم اندازم ❋

❋ درتفسیر المعانی شیخ طوسی رحمه‌الله از امام جعفرصادق علیه‌السلام مروی است، جبرئیل نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده‌گفت: **یا محمّد به درستی‌که خدای‌تعالی‌تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید:**

❋ بشارت ده برادرخود علیّ را که عذاب نمی‌کنم هرکه او را دوست دارد ❋

❋ و رحم نمی‌کنم هرکه او را دشمن دارد ❋

❋ در عقاب الاعمال از حسین بن ابی العلا روایت است، امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمودند:

اگر انکار حقّ امیرالمؤمنین می‌کردند تمام آن جماعتی که در روی زمینند، هر آینه خدای‌تعالی عذاب می‌کرد همهٔ آنان را و داخل دوزخ می‌ساخت جمیع آنها را.

ای مهر تو، بر تمام عالم شده فرض ۱۵ بر ذمّـهٔ امتـست احـسان تـو فـرض

بی مهر تو حق، نمی‌کند هـیچ قبـول روزی که رسد نامه اعمال به عـرض

وص ۲۸۱ ـ ۲۸۷

۴۸۱ ـ ۴۹۲

قال علی علیه‌السلام: اَلْجاهِلُ یَسْتَوْحِشُ مِمّا یَأْنَسُ بِهِ الْحَکیمُ. { ۱۷۷۲ } نادان می گریزد از آنچه اُنس و آرام می گیرد به آن حکیم.

* درکتاب منهاج الکرامه روایت است، حضرت رسول ﷺ روزی خطاب به حضّار و صحابه نموده فرمودند: اگر روزه گیرید تا آنکه باریک شوید چون زه‌کمان، و نماز بخوانید تا آنکه خمیده و دوتا شوید مثل کمان، هیچ فایده و نفعی به شما نمیدهد و باعث نجات و خلاص شما نمی‌شود از عذاب دوزخ، تا آنکه **دوست دارید علیّ را.** (عقاب الاعمال ص ۴۵۵)

* درکتاب عقاب الاعمال از امام جعفرصادق علیه‌السلام مروی است: اگر بنده عبادت کند خدا را صد سال میان رکن و مقام ابراهیم، و روز روزه و شب در بندگی ایستاده تا آنکه موی ابروهای او چشم‌های او را فروگیرد، اگر نداند و نشناسد حقّ ولایت ما را، برای او ثواب و اجری نخواهد بود.

گرتورا عمری، دوصد باشد بسال — و اندرین مدّت، بخوانی‌علم قال ۳
ور به روزه باشدت عمری دراز — ور به شب دایم گزاری تو نماز
بی ولای او، نیابی هیچ نور — رو، سیه باشد تورا در روز صور ۱۷۳

* در(ص ۴۵۸)کتاب عقاب الاعمال از امام محمّد باقرعلیه‌السلام مروی است، در حدیثی که ذکر آن طولی دارد: به خدا قسم اگر بنده‌ای از بندگان خدا در میان رکن حجر و مقام ابراهیم در کعبه باشد شب به نماز ایستد تا آنکه روز بیاید، و روز، روزه بگیرد تا آنکه درآید شب، و نداند حقّ ولایت و حرمت ما را که اهل بیت رسالت و نبوتیم، خدای‌تعالی هرگز عبادت او را قبول نمی‌کند.

اگر سعادت دنیا و دین همی خواهی — حیدر و اولاد را به صدق باش پابوس
نماز و روزه و حجّ و زکات، بی مهرش — به روزحشرهمه، زرق باشد و سالوس ۵۴۷

محمّد بن مارد گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرموده‌اید: چون معرفت (به ولایت و امامت ما) پیدا کردی پس هرچه خواهی بکن؟ فرمود: آری، من این حدیث را گفته‌ام.گوید عرض کردم: اگرچه زنا کنند، یا دزدی کنند یا شراب بنوشند؟ به من فرمود: «**إنّا لله و إنّا إلیه راجعون**» به خدا سوگند با ما به انصاف رفتار نکرده‌اند (که با کج فهمی مفهوم کلام ما را عوض کرده‌اند زیرا) که خود ما (اولیاء خدا) به کردارمان مؤاخذه می‌شویم، ولی تکلیف از آنها (به سبب ولایت ما) برداشته شده باشد؟ همانا من گفتم: چون معرفت (به ولایت و امام حق) پیداکردی هرچه خواهی‌کم یا زیادکارخیر (و عمل صالح) انجام ده که از تو پذیرفته شود.(یعنی: بدون ولایت ما عمل نیک تو قبول نمی‌شود)

(کافی ـ باب ۳۹۷)

قال علی علیه‌السلام: اَلْعِلْمُ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ یُحاطَ بِهِ فَخُذُوا مِنْ کُلِّ عِلْمٍ اَحْسَنَهُ. { ۱۸۱۹ }

علم، بیشتر است از اینکه (با آموزش) احاطه به‌آن توان کرد پس فرا گیرید از هر علمی نیکوتر آنرا.

وص ۲۴ ـ ۲۵ ـ ۱۴۸ ـ ۲۸۲ ـ ۴۷۲ ـ ۵۰۰

* درکشف الغمّه و احسن الکبار و کتاب منهج الفاضلین و دیگر کتب و تابعین مذکور است: مردی نزد امام محمّدباقرعلیه‌السلام آمده گفت: من مردی‌ام از اهل شام از محبّان شماکه اهل بیت نبوّت هستید، و همیشه **به‌شما تولاّ نموده‌ام و ازدشمنان شما تبرّا کرده‌ام،** و پدرم از محبّان بنی‌امیّه و مبغضان شما بود و به دلیل آنکه مرا مودت شما و بغض بنی‌امیّه بوده و هست، پدرم در ایّام حیاتش به من ظلم و عناد می‌کرد، و مال بسیار داشت و از من پوشیده می‌داشت و هرگز از مال خود نصیبی و طعمه‌ای به من نمی‌داد.

و اکنون مدتی است که مرده و به غیر از من او را وارثی نیست و هر چند من طلب مال او کردم نیافتم و فقر و فاقهٔ من به نهایت رسیده و به غایت محتاجم.

حضرت امام محمّد باقرعلیه‌السلام فرمودند: می‌خواهی اکنون کاری کنم که پدرت را ببینی و از او سؤال کنی که مال را کجا دفن کرده و به تو نشان دهد؟ گفت: بلی.

امام محمد باقرعلیه‌السلام رقعه‌ای نوشتند و مهر نموده به او دادند و فرمودند: چون شب شود به بقیع رو و ندا کن: یاذرجان، مردی نزد تو آید و رقعه را به او بده و بگو محمّدبن‌علی بن الحسین‌علیهماالسلام مرا نزد تو فرستاده، آن مرد آن رقعه را گرفته از خدمت آن حضرت بیرون رفت، راوی گوید: روز دیگر بعد از ادای نماز صبح متوجه خانهٔ امام شدم تا حال آن مرد برایم معلوم شود که به چه منجر شد. چون به درخانهٔ امام رسیدم دیدم آن مرد را که بر در دولت سرای آن حضرت نشسته و من و او بعد از آن به شرف ملازمت آن حضرت مشرف شدیم، و سلام کردیم، و آن مرد شامی گفت: ای پسر رسول خدا دیشب به بقیع رفتم و ندا کردم: یا ذرجان، مردی نزد من آمد و گفت: ذرجان منم چه حاجت داری؟ من رقعه را به او دادم و گفتم: مرا محمّد بن علی بن الحسین‌علیهماالسلام نزد تو فرستاده، او گفت: **مَرْحَباً بِرَسوُل امام الزَّمان حُجّة الله عَلیٰ خَلْقِه**

و رقعه را خواند و گفت: اینجا بنشین تا من پدر تو را به نزد تو آورم.

ذرجـان رفت و بعد از ساعتی باز آمد، مرد سیاهی با او بود و زنجیر سیاهی در گـردنش و پیـراهن سیاهی پوشیده و زبان از دهنش بیرون آمده بود و گفت: این است پدر تـو، امّـا زبانـهٔ آتـش و دود جحیم و جرعه جهنّم و عذاب الیم رنگ او را متغیّر کرده و شکل او را مبدل گـردانیده، او را گفتم: تویی پدر من؟ گفت: آری، گفتم به چه سبب به این بلا مبتلا شده‌ای؟

گفت به جهت آنکه بنی امیّه را دوست می‌داشتم و اهلبیت رسالت را دشمن بودم

ترک نمی‌کنند مردم چیزی از دنیای‌شان را از برای اصلاح (دین و) آخرت خود، مگر اینکه عوض دهد ایشان را خدای سبحان بهتر از آن.

قال علی علیه‌السلام: لا یَتْرُکُ النّاسُ شَیْئاً مِنْ دُنْیاهُمْ لاِصْلاحِ آخِرَتِهِمْ اِلّا عَوَّضَهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ خَیْراً مِنْهُ. {۱۰۸۳۰}

و اکنون پشیمانم، و مال من در فلان مکان در زیر ستون مدفون است و آن صدو پنجاه هزار دینار است، برو آن را بردار و پنجاه هزاردینار از آن تسلیم امام زمان امام محمّدباقر علیه السلام بنما و باقی برای خودت. و آن‌جوان شامی گفت: اکنون می‌روم به شام‌که آن پنجاه هزاردینار را بیاورم، و بعد از اندک زمان بازگشت و آن پنجاه هزاردینار را جهت امام آورد، و آن حضرت درشأن آن مرد دعای خیرکرد و آن مرد به مکان خود رفت تا بدانی که دوستی و محبّت اهل بیت رسالت علیه السلام باعث نفع دنیا و آخرت است و دشمنی ایشان سبب خزی و خسران دارَیْن است. (ترجمه اثبات الهداة ج ۵ ص ۲۹۸)

گرهست مهر حیدرِ صفدر، تو را به دل گر صد هزار معصیت هست، غم مدار
گر نیست حب شاه، تو را ای پلیدِ دون ۹۵ گر صد هزار سال کنی طاعت اختیار
آن طاعت تو فسق شمارند، روز حشر ۳۲۷ جز اسفلت مقام نباشد، به آن دیار

* **حکایت:** درفتوحات القدس آمده: مردی را شهیدکردند در راه خدا، فرشتگانی‌که بر وی موکّل بودند گفتند: عجب شهیدی بود این مردکه درِ بهشت به روی او نگشادند و حوریان استقبال روح او نکردند. حق تعالی وحی فرستاد به ملائکه که نظر کنید، چون نظرکردند روی هوا را دیدند پر از طاعت و خیرات وی.گفتند: خدایا چرا درِ آسمان نگشادند از برای پذیرش عمل‌های این بنده؟

پادشاه عالم فرمود: درآسمان‌ها برای عمل‌های اوگشوده نمی‌شود، و امرنمود به ملائکه که بردارید عمل‌های این بنده را، هرچند خواستند بردارند نتوانستند. حضرت عزّت جلّ جلاله فرمودند: طاعت و عبادت بنده را مرکبی‌است، تا آن مرکب نباشد به محلّ قبول‌نرسد **و آن دوستی و محبّت علیّ و فرزندان وی است و بیزاری ازدشمنان و مبغضان ایشان** فرشتگان بوی محبّت اهلبیت علیهم السلام از او به مشامشان نرسید، گفتند: الهی وی را این مرکب(ولایت) نیست، حق‌تعالی امر فرمود شما اعمال او را بگذارید و به مکان خود روید، و قاهر ذوالجلال امر فرمود زبانه آتش را که آن مرد را با اعمال او در دوزخ اندازند. فَنِعْمَ ما قالَ:

هُمُ القَوْمُ اثارُ النُبُوَّة مِنْهُمْ تَلَوَّحُ وَ اَنْوارُ الامامَةَ تَلَمَّعُ
مَهابِطُ وَحْیِ اللهِ خُزّانُ عِلْمِه وَ عِنْدَهُمْ سِرُّ الْمُهَیْمِنِ مُوَدَّعٌ
وَ لا عَمَلَ یُنجیٰ غَداً غَیْرَ حُبِّهِمْ اذا قامَ یَوْمَ الْبَعْث لِلْخَلْق مُجَمَّعٌ
وَ لَوْ اَنَّ عَبْداً جاءَ فِی اللهِ جاهِداً بِغَیْرِ وِلاءِ الِ عَباءَ لَیْسَ یَنْفَعُ

قال علی علیه السلام: لا یَتْرُکُ النّاسُ شَیْئاً مِنْ دینِهِمْ لِاِصْلاحِ دُنْیاهُمْ اِلاّ فَتَحَ اللّهُ عَلَیْهِمْ ماهُوَ اَضَرُّ مِنْهُ. {۱۰۸۳۱}

ترک نمیکنند مردم چیزی از دین شان را برای اصلاح دنیای شان، مگر اینکه خداوند چیزی که زیانش بیشتر از آن باشد بر آنها وارد سازد

(لعنیه خواجه نصیر)

اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً، سِیَّما بَنی اُمَیَّةَ قاطِبَةً وَ خُلَفاءَ بَنی الْعَباسِ وَ مَنْ تابَعَهُمْ اِلیٰ یَومِ الدّینِ، آمینَ یٰا رَبَّ الْعٰالَمینَ، اَللّهُمَّ الْعَنَهُمْ جَمیعاً اِلیٰ یَومِ الْقِیٰمَةِ اَللّهُمَّ الْعَنْ اَربَعَةً وَ اَربَعاً

اَبابَکرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثمانَ وَ مُعاوِیَةَ وَ عایِشَةَ وَ حَفصَةَ وَ هِنداً وَ اُمَّ الْحَکَمِ

اَللّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذاباً یَسْتَغیثُ مِنْهُ اَهلُ النّارِ،آمینَ رَبَّ الْعالَمین. ۱۵

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: (اصول کافی باب ۳۶۳)

عَلِّمُوا صِبْیانَکُمْ مِنْ عِلْمِنا ما یَنْفَعُهُمُ اللهُ بِهِ لاتَغْلِبُ عَلَیْهِمُ الْـمُرْجِئَةُ بِرَأْیِها

درتعلیمِ احادیثِ (آل محمد علیهم‌السلام) به نوجوانانتان شتاب کنید قبل از اینکه مرجئه (عامه ـ با گفتار باطلشان) بر شما نسبت به آنان سبقت گیرند

عن أبی عبدالله علیه‌السلام بادروا أحداثَکُمْ بِالْحَدیثِ قَبْلَ أنْ تَسْبِقَکُمْ إلَیْهِمُ الْمُرجِئَة

در تعلیم احادیث به نوجوانانتان شتاب کنید قبل از اینکه مرجئه نسبت به آنان برشما سبقت گیرند.

(مرجئه: مخالفین شیعه هستند که علی علیه‌السلام را خلیفۀ چهارم می‌پندارند) «بحار ج ۲ ص ۱۷»

(و ص ۲۹ ـ ۴۳ ـ ۱۲۳ ـ ۲۵۰ ـ ۴۱۲ ـ ۵۷۲)

وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً، فقال: طاعَةُ اللهِ وَ مَعرِفَةُ الامام

امام‌صادق علیه‌السلام درتفسیر آیه فرمودند: «به هرکه حکمت دادند خیر بسیاری دادند» مراد از حکمت اطاعت خدا و معرفت امام است. و فرمودند: خداوند نعمتی، بزرگتر و بهتر و بالاتر از نعمت حکمت به بندگانش عطا نفرموده است. و فرمود: حکمت، روشنی و چراغ معرفت است و سبب پرهیزکاری و نتیجۀ دوستی است.

* (۲۶۹ سوره بقره) * (تفسیر جامع ج ۱ ص ۵۴۸) * (اصول کافی باب ۶۵ ح ۱۱) *

قال علی علیه‌السلام: إذا تمّ العقلُ نقصَ الکلامُ. {۴۰۱۱} هرگاه تمام (و کامل) شود عقل، کم شود سخن گفتن ...

وص ۶۳ ـ ۱۲۳

(وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۶۲)

۳۹۳ ـ ۴۵۹

باب چهل و چهارم ـ معرفی نکاتی از مطاعن و فضائل دروغین و بعضی از احادیث ساختگی پیروان خلفاء ثلاثهٔ شیطان، و بهتان و افترایی که به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده‌اند و بیان عدم صحّت آن

علمای فریقین متّفقند بر اینکه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

*** مَنْ قالَ عَلَیَّ ما لَمْ اَقُلْ فَلْیَتَبوَّءُ مَقْعَدَهُ فِی النّارِ***

کسی که افترا بندد بر من آنچه من نگفته باشم، پس قرار یافته است مکان و آرامگاه او در آتش، و فرمودند:

اِذا اَوْرَدَ مِنّی عَلَیْکُمْ حَدَیثٌ فَاَعْرَضوُهُ عَلی کِتابِ الله اِنْ وافَقٌ فَاَقْبَلوُهُ وَاِلاّ فَرُدُّوهُ عَلَی الْحائطِ

هرچه نه قالَ اللهُ، نَه قَوْلُ الرَّسوُلُ ۱۵ فضل مدان فضله بدان، ای فضول

۱ ـ از جمله **احادیث ساختگی** که در فضیلت آنان وضع نموده‌اند یکی این است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی به مسجد می‌رفت دست راست خود را به ابی‌بکر داده و چپ را به عمر و فرموده:

کذا نَبْعَثُ یَوْمَ القِیٰمَةِ، یعنی: به این روش برانگیخته می‌شویم در روز قیامت.

و این **حدیثِ دروغ** مخالف کتاب الله بوده و، صحیح نباشد و رد کردن آن واجب است.

ای ناصبی بدان که این حدیث از آن جهت مخالف کتاب الله است که حضرت عزّت در کلام الله مجید (۹۵ مریم) فرموده: **وَکُلُّهُمْ آتیه یَوْمَ القِیٰمَةِ فَرْداً** یعنی منفرداً

و نیز فرمود: **وَ لَقَدْ جِئْتُموُنا فُرادیٰ کَما خَلَقْناکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ** (سوره انعام آیه ۹۴)

و محققاً شما یکایک به سوی ما باز می‌آئید، همانگونه که اول شما را آفریدیم

۲ ـ حدیث ساختگی دیگر، از احادیث موضوعه آنکه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

اِنَّ مَثَلَ اَبی‌بَکْرٍ وَ عُمَر مثل جبرئیل و میکائیل فی السّماء.

شیخ ابوعلی طبرسی در(ج ۲ ص ۴۷۸) کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی بن اکثم در حضور مـأمون ملعون از امام محمّد تقی علیه‌السلام سؤال نمود از صحت و سقم این حدیث. امام علیه‌السلام فرمودند: جبرئیل و میکائیل دو فرشتهٔ مقرّبند و هرگز به خدا عاصی نگردیده‌اند و یک لحظه از عبادت و اطاعـت خـدا فارغ نشده‌اند، و **ابوبکر و عمر(لعنة الله علیهما) مشرک و بت پرست بودند** و بر تقدیری کـه

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسیکه با قرآن و سنّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کند کافر است * مَنْ خالَفَ کِتابَ اللهِ وَ سُنَّةَ مُحَمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَدْ کَفَرَ * (اصول کافی باب ۳۳ ج ۶)

وص ۴۷۳

(به فرض غلط شما) مسلمان شده باشند، قبلاً درکفر و شرک بودند، و محال و ممتنع است که تشبیه‌کند و برابر داند حضرت رسول ﷺ ابی‌بکرخر و عمر بت پرست را به جبرئیل و میکائیل.

۳ ــ حدیث ساختگی دیگر، درکتاب فصول الحق آمده که مخبرصادقﷺ فرمودند: برساق عرش نوشته دیدم، لااِلهَ اِلاّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسوُلُ اللهِ اَبُوبَکْر صِدّیقٌ وَ عُمَرُ الْفاروقُ وَ العُثْمانُ ذی النُّورَیْنِ.

ای ناصبی حدیث ساز بی‌دین، حاشا که خدایتعالی نام نامی خود را و اسم گرامی سیّد کاینات ﷺ را که پاک و مطهّر از همهٔ صغایر وکبایر است قرین کند با نام جمعی‌که مدت‌ها **بت پرستیده باشند** و چهار دانگ عمر خود کافر و دودانگ دیگر را بدتر از کفرشان و منافق باشند، آیاکدام یک ازافعال ذمیمه و اعمال کریههٔ آنان که علمای شما در کتاب‌های خود نوشته‌اند باعث این تقرب شد که نام آن بی‌دینان قرین اسم حضرت عزّت و برابر نام نامی حضرت رسول ﷺ باشد؟!

۴ ــ حدیث ساختگی دیگر، از آن احادیث باطله آنکه سیّد کاینات ﷺ فرمودند:

اصحاب من همانند ستارگانند به هرکدام‌که اقتدا کنید هدایت می‌یابید.

أصْحابی کَالنُّجُومِ بِاَیِّهِم اقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُم **(الطرائف ج ۲ ص ۲۵۴)**

ای ناصبی چموش جواب این کلام نافرجام خود را بشنو: هرگاه به هر یک از صحابه آن حضرت اقتدا توان کرد این خصوصیّت به ابی‌بکرخر و آن دو رفیقش ندارد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یکی از صحابه بود و جمعی که بعد از رسول اقتدا به آن حضرت نمودند هدایت یافته باشند پس چرا شما حکم بر کفر و فسق آن جماعت رافضی می‌کنید؟

و دیگر علمای شما جمعی از صحابه را نام می‌بردند که مرتد شدند، از جمله ابن ابی سرح که کاتب وحی و از صحابهٔ آن حضرت بود مرتد شد، چون به خاکش کردند خاک او را قبول نکرد پس از این قرار باطل شما به ابن ابی سرح و امثال او اقتدا توان نمود!!

و دیگر از صحابه جمعی منافق بودند مثل اصحاب عقبه و اقتدا به منافق باعث هدایت نمی‌شود و علمای شما در اکثر کتب خود ذکر نموده‌اند که ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم از **اصحاب عقبه‌اند**، پس فایده‌ای که از **ساختن این حدیث** به تو رسید آن بود که نفاق مقتدایان و امامان خود را آشکار نمودی.

(الطرائف ج ۲ ص ۲۱۶)

۱۷۰ وص ۵۷۳ ۴۸ ۹۸

اِجْتِنابُ السَّیِّئاتِ اَوْلی مِنْ اِکْتِسابِ الْحَسَناتِ. {۱۵۲۲} دوری گزیدن از گناهان، بهتر است از کسب کردن کارهای خیر.

۵ ـ حدیث ساختگی دیگر،که سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: ابوبکر و عمر سیّدا کُهُولِ اَهـلِ الجَـنَّةِ یعنی ابابکر و عمر بهترین‌کهول اهل بهشتند، وکهل‌کسی را گویندکه میان سی سال و پنجاه باشد درکتاب احتجاج(ج ۲ ص ۴۷۸) آمده: یحیی بن اکثم در حضور مامون به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام عرض کرد: چه می‌فرمایید شما در صحت این حدیث؟ آن حضرت فرمودند: (وص ۱۲۱)

(صواعق المحرقه ص ۷۸)

این **حدیث کذب و محال** است از برای آنکه اهل جنّت تمام جوان خواهند بود و در بهشت کهل نخواهد بود، و این حدیث را بنی امیّه ساختند تا ضد حدیثی باشدکه سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرموده:

*** اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ ***

خواجه نصیر طوسی رحمه الله در مقام جواب این حدیث موضوع باطل آمده می‌فرماید: قطع نظر از اینکه **حدیث ساختگی و موضوع** است صاحب کتاب استغاثه که از علمای سنیّان است، به راویان این حدیث اعتماد ندارد و می‌گوید که از روّات ثقه به ما رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: اهل بهشت داخل بهشت خواهند شد در حالتی‌که ساده و بی موی و سرمه در چشم کشیده باشند و شبه آن، و هرگاه چنین باشد پس کهل در بهشت نباشد و ابابکرخر و عمربی‌پدر بهتر آنان نخواهند بود، و آن دو منافق در بهشت داخل نشوند.(اسرار الامامه ص ۲۳۲)

و بعضی از متعصّبان آن گروه در مقام جوابِ یاروی هم کیش خود برآمده گفته‌اند: که این حدیثی که صاحب کتاب استغاثه ذکر کرده است بر قول راویان این حدیث اعتمادی نباشد و کهلا وپیران نیز داخل بهشت نشوند.

و میر نُورُ الله نَوَّر الله مرقده در**کتاب مصایب النّواصب** در مقام جواب آن ناصبی می‌فرماید: بر فرضی که این حدیث در محلّ اعتماد و اعتبار نباشد و قول صاحب کتاب استغاثه را قبول نکنـد پس چه می‌گوئید در این حدیث که علمای شما در محلّ اعتبارش میدانند و هیچ کـدام را در ایـن حرفی و نزاعی نیست و درصحاح السّته و دیگر کتب معتبرهٔ شما ثبت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: **اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ؟** یعنی: حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند، لازم می آید تعارض میان این دو حدیث که **سیّد کهول با کهول** و سیّد جوانـان بـا جوانان داخل بهشت شوند و حسنین علیهما السلام نزد رحلت از دنیا جوان نبودند، و در سن کهولیّت بودند و هرگاه خدای‌تعالی بعضی را جوان و بعضی را کهول به بهشت داخل سازد عدالت به عمل نیامده باشد و این کفر محض شماست.

* دیگر اینکه علمای شما درصحاح السّته و غیره ذکر نموده‌اند: پیرزنی به خدمت سیّدکاینات صلی الله علیه و آله آمده التماس‌دخول بهشت نمود. حضرت فرمودند: پیرزن داخل بهشت نمی‌شود، پیرزن به‌گریه افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مژده‌اش داد که مزاح می‌کردم و حق تعالی (در آیهٔ ۳۵ و ۳۶ واقعه) فرمود:
إنّا اَنْشَاناهُنَّ اِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ اَبْکاراً خلاصهٔ معنی آیه‌آنکه**آنجا جوان شوندو به بهشت روند**
به اتّفاق فریقین رسول صلی الله علیه و آله فرمود: **اَهلُ الجَنَّةِ شابٌّ کُلُّهُم فَاَنَّهُ لایَدخُلُ الْعَجَز**
یعنی: اهل جنّت همه جوانند و پیر داخل بهشت نمی‌شوند.

و صاحب کامل بهائی (ص ۱۳۹) می‌فرماید: اهل قبله اتّفاق دارند بر اینکه سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند:
اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهلِ الْجَنَّةِ مِنَ الاَوَّلِینَ وَ الاخِرِینَ وَ اَبُوهُما خَیْرٌ مِنْهُما.

دشمنان‌ائمه و مبتدعان بدعت ارادهٔ ایراد نقیض‌نموده، این‌حدیث بهشت رفتن ابوبکرخر و عمربی پدر را **ساختند**، و الاّ در بهشت کهول و پیر نباشد، و هرکه در بهشت رود حسنین علیهما السلام سیّد و مهتر ایشان باشند. **(کامل بهائی ص ۱۳۹)**

و بر فرضی که حمل بر صحت این **حدیث ساختگی** نماییم مراد از بهشت، دنیاست از برای اینکه بهشتی که در آن کهول باشد دنیاست، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده:
اَلدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَ جَنَّةُ الْکـافِرِ، یعنی: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و اگر واضع ایـن حدیث می‌خواست که فی الجمله بویی از راستی داشته باشد می‌بایست چنین درهم می‌بافـت کـه: ابوبکرخر و عمربی‌پدر، سیّدأعجاز اهل‌الجنّة، یعنی: ابوبکرخر و عمربی‌پدر بهترین پیران‌اهل بهشتند از برای آنکه این دو منافق از سنّ کهولت که از سی است تا پنجاه تجاوز نموده، آن قـدر احمـق و نادان بوده که عجوز را از کهـول فرق نداده و به همین دل ناپاکش را شـاد نموده که پـر و پوچی درهم بافته، اگر او فرق کهول و عجوز را می‌دانست، این مزخرفات را وضع نمی‌نمود.

۶ ـ حدیث ساختگی دیگر، از احادیث موضوعه آنکه سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند:جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد به درستی‌که پروردگار تو، ترا سلام می‌رساند و می‌گوید که: ابوبکر را از من سلام برسان و بگو او را به درستی‌که من که خداوندم ازتو راضیم آیا تو از من راضی هستی یا نه؟
در احتجاج (ج ۲ ص ۴۷۷) آمده که یحیی بن اکثم در حضور مأمون از حضرت امام محمّد تقـی علیه السلام در صحت این حدیث سؤال نمود آن حضرت فرمودند: **(سوره ق آیه ۱۶)**

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۲۹۷ و ۲۹۸)
(امالی شیخ طوسی ص ۳۴۶)
(حدیقة الشیعه ج ۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی راهش بسوی دوزخ است * کُلُّ بِدعَةٍ ضَلالَةٌ وَ کُلُّ ضَلالَةٍ سَبیلُها اِلَی النّارِ * (اصول کافی باب ۲۰ ج ۸)

وَ لَقَد خَلَقنَا الانْسانَ وَ نَعلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحنُ اَقْرَبُ اَلَيهِ مِنْ حَبلِ الوَرِيدِ

آیا خدایتعالی نمی‌دانست که ابوبکرخر از او راضی است یا خشمناک، که سؤال کند از او؟ **ای ناصبی** مغرض‌گمراه بدانکه الله تعالی عالم السرّ و الخفیّات است، به کلیّات و جزئیّات واقف و مطّلع است، اگر ابوبکرخر به حیله و مکر از خدایتعالی راضی بوده باشد حضرت حقّ جلّ جلاله بر آن واقف و مطّلع است و احتیاج به سؤال‌کردن نیست، و نیز الله‌تعالی از رضا و خوشنودی ابوبکرخر مستغنی‌است و به‌آن محتاج نیست‌که از او بپرسدکه تو از من راضی هستی یا نه، و نیز اگرالله‌تعالی تقدیر رضا کرده باشد وقوع آن واجب باشد و اگر نه وقوع آن ممتنع و محال باشد

چگونه عاقل تجویز نماید که الله تعالی با یکی از بندگان گوید

که من از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی یا نه؟!!!

ای ناصبی نادان آیا الله تعالی در کدام حال از او راضی شد؟ آیا در **روز احد** از او راضی شد که پیغمبر خدا ﷺ را در میان لشگر کفّار گذاشته فرار نمود؟ یا در**جنگ خیبر** جهت آنکه منهزم شد و لشگر اسلام را منهزم گردانید؟ یا در **غزای ذات السّلاسل** که در وسط راه مراجعت نمود؟ یا آنکه از جهتی که تخلّف از **جیش اسامه** نمود؟ یا از برای آنکه به خلاف امر خدا و رسول او ظالمانه متصدی منصب خلافت و امامت شد و **حق علی**علیه‌السلام **را غصب نمود؟** یا از جهت آنکه به خلاف امر خدا **فدک را از فاطمه زهرا**علیهاالسلام انتزاع نمود؟ یا از برای آنکه به خلاف فرمان خدا و رسول حکم به ارتداد **مالک بن نویره** و اقوام او کرد، و مردان ایشان را کشت و اموال ایشان را غارت کرد و زنان ایشان را اسیر گردانید؟ و دیگر ابوبکرخری که **چهل و شش سال در شرک و کفر بود** و گوشت و پوست و عروق و امعا و احشای او به **شرب خمر و اکل میته** پرورده شده بود و در بقیه عمر نحس خود **انواع ظلم و ستم** بر اهل بیت رسول الله ﷺ و سایر مردم کرده، چنانچه شمّه‌ای از آن در(باب ۱۵ و باب ۱۶) این کتاب مذکور شده، چگونه جایز باشد که خدایتعالی از او راضی باشد؟ و با رسول خود فرماید که من از ابی بکر خر راضیم

از اون خره بپرس که او از من راضی هست یا نه؟!!!

قال علی علیه‌السلام: اَلثِّقَةُ بِالنَّفْسِ مِنْ اَوْثَقِ فُرَصِ الشَّیْطانِ { ۱۲۶۶ } اعتماد بر نفس خود کردن ازمحکم‌ترین فرصت‌های شیطان است.

۷ ـ حدیث دیگر، از **احادیث باطله** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: (حدیقة الشیعه ج ا ص ۲۹۰)

اَیْنَ مِثلَ اَبی بَکْر کَذَبَنِی النّاسَ وَ هُوَ صَدَقَنِی وَ اَمَنَ بی وَ زَوَّجَنی ابْنَتِهِ وَ جَهَّزَنی بمالِهِ وَ واساٰنِی بِنَفْسِهِ وَ جاهَدَ مَعِیَ فی ساعَةِ الْخَوْفِ، یعنی: کجاست مثل ابی‌بکرخر، که مردم مرا تکذیب کردند و او تصدیق من‌کرده و به من ایمان‌آورده و دخترش را به زنی به من داد و مال خود به من همراهی کرد و با من به نفس خود مواسات کرد، و جهادکرد با من در وقت خوف و ترس.

در این **حدیث ساختگی** شش نسبت جهت ابابکر خر قرار داده‌اند.(الغدیر ج ۵ ص ۳۲۷)

ای ناصبی پست فطرت جواب خود را بشنو: اوّل، اینکه می‌گویی تصدیق رسول نمود و ایمان آورد یکی را دو می‌شماری و نمی‌دانی‌که تصدیق و ایمان در اینجا یک معنی دارد و ابابکر را چه زیادتی است درایمان آوردن برصحابهٔ دیگر، هرکس ایمان آورد، در وقتی بود که دیگران تکذیب میکردند اگر ایمان او راست باشدهمه ایمان آوردند فضیلت او در چه چیزاست؟ بلی اگردعوای آن‌میتوانستی کرد اوّل بار به رسول ایمان آورده قبول می‌کردیم، امّا چه فایده‌که در این گفتگو عاجزی، و محقّق است که ابوبکرخر **بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله هفت سال کافر و بت پرست بود،** چنانکه در کتاب وسیلة المتعبّدین از ابوذر غفّاری علیه السلام روایت است، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

اِنَّ الْمَلائِکَةَ صَلَّتْ عَلَیَّ وَ عَلیٰ عَلِیٍّ سَبْعَ سِنینَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُسَلِّمَ بَشَرٌ

❋ به درستی‌که ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات فرستادند ❋

❋ پیش ازآنکه فردی از افراد بشر، مسلمان شود. ❋

دیگر آنکه عایشه شاخ شیطان دختر ملعونه خود را به رسول داد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اوّل تا آخر عمر نُه(۹) زن داشت و همه پدران داشتند یکی هم ابوبکر خر باشد.

دیگر آنکه گفته‌اید **تجهیز به مال** کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به غیر از مکّه و مدینه مکان نبود و قطع‌نظر از آنکه ابی‌بکرخر مُلاّی مکتب دار و خیّاط بود وکمال فلاکت داشت آیا این مال‌را پیش از هجرت درمکّه صرف پیغمبر نمود یا بعد از هجرت؟ اگر پیش از هجرت بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله کدام لشگر را در مکّه به جایی فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج به مال ابوبکرخر شود؟ و حال آنکه همچون **خدیجه** علیها السلام زنی داشت که به مالداری و توانگری او در قریش دیگری نبود و همه را صرف او می‌کرد و همه را به آن حضرت بخشید.

عن أبي عبدالله علیه السلام: کتابُ اللهِ فیهِ نَبَأُ ما قَبلَکُمْ وَ خَبَرُ ما بَعدَکُمْ وَ فَصلُ ما بَینَکُمْ وَ نَحنُ نَعلَمُهُ. (اصول کافی باب ۲۱ ح ۹)

وص ۲۰۷ ۳۵۰ (الطرائف ج ۲ ص ۱۰۶)

وص ۶۱

همچنانچه اهل تاریخ و سیر آورده‌اند: **چهل هاون زرّین در مطبخ خدیجه**علیها السلام **بود** و مال ابوبکر دربرابر مال او چه نماید؟و اگر این لطف و مهربانی بعد از هجرت بود درهمه تواریخ و سیَر خودتان مذکور است‌که پیغمبر از ابابکرشتری به چهارصد درهم در وقت رفتن به مدینه خریده بود تا رسول‌الله‌صلی الله علیه و آله **چهارصد درهم او را نداد بر آن شترسوارنشد**و درمدینه ابابکر پلید محتاج به‌مدد و یاری انصاربود و نیزدختر او اسما به مزدوری و کلفَتی معاش میکرد، وپدرش ابوقحافه کور و محتاج و عاجز و جارچی ابن‌جذعان بود، چرا از این مال چیزی را به پدر و دخترخود نمی‌داد؟ و این رَحمْ و مال بخشی چرا به ارحام خود نمی‌کرد و او رعایت صلهٔ رحم بایستی می‌کرد.

۸ ـ نیز مفسّران و اصحاب حدیث اتّفاق کرده‌اند و در جمع بین الصّحاح السّته نیز آمده:

چون **آیهٔ نجوی** نازل شد جملهٔ صحابه از مهاجر و انصار ترک مناجات سیّد ابرار صلی الله علیه و آله کردند الاّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که هربار با سیّد کاینات صلی الله علیه و آله مناجات و گفتگو می‌نمود، یـک دینـار صدقه می‌داد، و چون که آیه **ءَاَشْفَقْتُم** نازل شد حکم آیهٔ نجویٰ منسوخ شد، هـیچ کـس بـه آیـه نجویٰ عمل نکرد و با سیّد کاینات صلی الله علیه و آله مناجات ننمود، پس اگر ابوبکر بی دین در حین نزول آیـه نجویٰ قادر بود که **یک درهم** یا کمتر صدقه کند و با حضرت رسالت سـخن بگویـد و بـه سـبب بخل ترک منـاجـات با سیـّد کاینـات صلی الله علیه و آله کند چگونه تواند که **چهل هزار دینار یا درهم** بر آن حضرت انفاق نماید، و اگر نداشت و بر یک درهم قادر نبود، کسی که بر درهمی قادر نباشد چگونه تواند که چهل هزار دینار انفاق نماید؟! **(الطرائف ج ۱ ص ۵۷ = آیهٔ نجوی)**

و مع ذلک اجماع حاصل است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سبب آنکه چند قرص از نان جو که بهای آن در آن ایّام یک چهارم درهمی باشد بر مسکین و به یتیم و اسیر ایثار کرد حضرت الله تعالی سورهٔ **هل اتی** را از اوّل تا آخر در شأن آن حضرت و بیان اخلاص و فضیلت و علوّ مرتبت او فرستاد، و کسی که چهل هزار دینار بر سیّد ابرار انفاق و ایثار نماید چگونه تواند بود که حضرت ملک غفّار در شان او آیه‌ای نفرستد؟ **(الطرائف ج ۱ ص ۱۵۳ = هل اتی)**

ای ناصبی بی دین آنچه شرح نمودیم در بیان بطلان و عدم صحت **این حدیث ساختگی** کافی است صاحبان الباب و خداوندان عقول را.

امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن است که هرخبری که پیش از شما بوده و هر خبری که بعد از شما باشد درآن است و داور میان شماست و ما آن را می‌دانیم.

۹ـ امّا مواسات به نفس و جهاد در ساعت خوف، اگر در تمام مدّت عمر همراهی و رفع آزاری در مکّه، یا دفع دشمن در مدینه کرده باشد، به دست و زبان یا به سیف و سنان و اگر چه یک بار باشد یا در تاریخی مذکور باشد، و اگر چه حتی به دروغ باشد نقل کنید قبول است. بلی در باب بلال می‌گویند: ابوبکر بلال را از کفّار خرید و از عذاب خلاصی داد امّا صاحب استیعاب در(ج ۱ ص ۱۷۹) ترجمه بلال از عبدالله بن مسعود نقل‌کرده که بلال مسلمان شده بود با ابابکر و عمّار و مقداد و سه نفر دیگر، و کفّار ریسمان در گردن بلال کرده می‌گردانیدند و ابوبکر قدرت بر خلاصی او نداشت.

و **ای ناصبی** بی‌دین ابوبکرخر این مال را از کجا به هم رسانیده بود که بلال را بخرد؟ و مگر آنکه ابی‌قحافه پدرش در وقتی‌که جارچی ابن‌جذعان بوده و کاسه لیسی می‌کرد جهت فرزند خود چیزی ذخیره نموده باشد که از آن زر ابابکر بلال را بخرد؟ و بر فرض که بلال زر خرید ابابکر باشد، بـه قول صاحب کتاب استیعاب که از علمای شماست می‌گوید: ابابکر قدرت بر خلاصی بلال نداشـت، هرگاه کسی زر خریـد خود را از بلا نجات نتواند داد دیگری را چگونه قدرت خلاصی داشته باشد؟ و این مزخرفات شما را صاحب هوش و بینش قبول نمی‌کند و از جادهٔ مستقیم، انحراف نمی‌ورزد.

❋ عبدالرحمن بن کثیر روایت نموده که گفت: با امام صادق علیه السلام حج بجا آوردیم حضرت بر کوهی بالا رفتند و بر مردم نگاهی افکندند و فرمودند:

❋ چه بسیار است ضجه‌ها و چه اندکند حاجیان ❋

داود رقی به حضرت عرض کرد: آیا خدا دعای این گروه را مستجاب می‌کند؟
حضرت فرمود: ای ابو سلیمان! خداوند کسی را که به او شرک بورزد نمی‌آمرزد، **کسی که انکار ولایت علی** علیه السلام **نماید مانند کسی است که بت پرستی نماید؛** ... تا آخر روایت.

❋ از ابو بصیر روایت شده: حضرت صادق علیه السلام (در ایام حج) دست بر چهره او کشیدند ناگهان او بیشتر مردمان را به شکل خوک‌ها و الاغ‌ها و میمون‌ها می‌دید، مگر بعضی از افراد را.

(مقدمه تفسیر البرهان) وباب ۱

(و ص ۹ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۹ ـ ۱۷۹ ـ ۲۵۰ ـ ۲۷۲ ـ ۴۶۸ ـ ۵۴۷ ـ ۵۷۹ ـ ۵۹۶ و باب ۴۶)

قال علی علیه السلام: سیاسة الدّین بحُسن الورع و الیقین {۵۹۰} سیاست دین و کامل گردانیدن آن، به نیکوئی پرهیزکاری و یقین است

۱۰ ـ حدیث ساختگی دیگر، از احادیث موضوعه و تبیین عدم صحت آن، عامه به دروغ روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: اِنَّکَ یا اَبابَکرُ اَوَّلَ مَنْ یَدخُلُ الجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِی
یعنی: به درستی که تو ای ابابکر اوّل کسی باشی که داخل بهشت شوی از امّت من.

ای ناصبی: بدانکه این حدیث منقوض است به حدیثی که جارُ الله زمخشری و سلماسی و دیگر علمای شما در تفاسیر خود ایراد کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

*** یا علیّ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الجَنَّةَ اَنَا وَ اَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ***

*** وَ اَزواجُنا عَنْ اَیْمانِنا وَ عَنْ شَمائِلِنا وَ ذُرِّیَّتُنا خَلَفَ اَزْواجِنا وَ شیعَتُنا مِنْ وَرائِنا ***

ای علی اوّل کسی که در بهشت داخل شود من باشم و تو، حسن و حسین
و زنان پاکیزهٔ ما از جانب راست و چپ ما باشند و ذرّیهٔ ما خلف ازواج ما باشند
و شیعه ما در عقب ما باشند و مخالف و موافق در این حدیث نزاعی ندارند.

و **ای ناصبی** گمراه به مقتضای آیه کریمه (۳۸ معارج) **اَیَطْمَعُ کُلُّ امْرِءٍ مِنْهُمْ اَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ**
به طمع تو و خلیفهٔ بر گزیده‌ات به بهشت نخواهید رفت
پس اَوْلیٰ آن است که به زحمت نیفتی و از **حدیث تراشی** دست بکشی.

وص ۴۹۲

۱۱ ـ حدیث ساختگی دیگر، از **احادیث موضوعهٔ** عامه ملّت باطله، رسول صلی الله علیه و آله فرمـود: الله تعـالی هیچ چیز از علم در سینهٔ من نریخت الاّ آنکه من در سینهٔ ابابکر ریختم. **(و ص ۲۰۱)**

ای ناصبی خر: بدانکه عدم صحت این خبر اینکه ابابکر در وقت جان‌کندن گفت: کاشکی سه چیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم، اوّل ـ معنی کلاله (در سوره نساء ـ آیه ۱۲ و ۱۷۶) چیست؟ دوّم ـ معنی وَ فاکِهَةً وَ اَبّاً (درسوره عبس آیه ۳۱) چیست؟ سوّم ـ میراث جد چند است؟ و این دلیلی است قاطع، و برهانی‌است ظاهر بر آنکه ابوبکر جاهل بود، و **این خبر شما دروغ محض** است.

(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۰۶)

۱۲ ـ حدیث ساختگی دیگر، از **احادیث موضوعه** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
لایَبْقِیَنَّ فِی المَسْجِدِ بابٌ اِلاّ سَدُّ البابِ اِلاّ بابِ اَبی بَکرٍ یعنی: بایدکه باقی نگذارید در مسجد دری، الاّ که مسدود گردانید مگر در خانهٔ ابابکر را که به حال خود گذارید و مسدود نگردانید.

(کامل بهائی ص ۳۴۵)

ای ناصبی بی پدر بدانکه عدم صحت این حدیث واضح است به حدیثی‌که در مسند براء بن عازب و ابن عبّاس و احمد بن حنبل در مسند خود از زید بن ارقم و غیر اینها از علمای فریقین در کتـب

خود ذکر نموده‌اند، و هیچ یک را در آن خلافی نیست که چند نفر از صحابه در مسجد رسول ﷺ درها بازکرده بودند، و آن حضرت امر فرمودندکه ببندید آن درها را بغیر از در خانهٔ علیّ علیه‌السلام، پس ابابکرخر و عمربی‌پدر و باقی صحابه با سیّد بشردر این باب سخن‌گفتند و غیبت آن حضرت نمودند و چون گفتگوی آن جماعت به حضرت رسول ﷺ رسید برخاست بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

*** من هیچ چیز نبستم و دری نگشادم مگر به امرخدایتعالی ***

۱۳ ــ حدیث ساختگی دیگر، آنکه عمروعاص حیله‌گر از حضرت رسول ﷺ پرسید چه کسی را دوست داری یا رسول‌الله؟ گفت عایشه، گفت: از مردان؟ گفت: پدر او. **(سنن ترمذی ج ۵ ص ۴۷۲)**

ای ناصبیگمراه جواب بشنو، اوّلا اینکه **این حدیث باطل است** به حدیث طیر، چنانچه علمای شما از انس بن مالک روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: خدایا بفرست کسی را که بـا مـن در خوردن این مرغ بریان شریک باشد، و بهترین خلق باشد حضرت علـی علیه‌السلام حاضر آمد به تفصیلی که در**(باب ۲۹)** احوالات انس گذشت و اگر صدق بودی، عایشه با ابابکر حاضر می‌شدند

* و باز معارض است به حدیثی که خود روایت نموده‌اند که از عایشه شترسوار پرسیدند که دوست ترین خلقان نزد حضرت پیغمبرﷺ که بود؟ گفت: فاطمه‌علیهاالسلام، گفتند از مردان؟ گفت شوهر او معهذا از غیرت نیست و از حمیّت و مردی دور است که کسی نزد فاسق فاجری گوید که مـن زن خود را دوست می‌دارم با آنکه **رسول الله همیشه ازعایشه و حفصه و پدرانشان لعنةالله علیهم درآزار بود**، چنانچه قبل ازاین در باب احوالات ایشان مطرح گردیده بود.**(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۰۲)**

هــرکس کــه بمرتــضی تــولاّ دارد ۱۸۰ از ســـنّی و مـــذهبش، تبـــرّا دارد
آنکس که بود ز جـان محـبّ حیـدر مِهرش به دلم چوجان بتن، جا دارد

۱۴ ــ حدیث ساختگی دیگر آنکه پیغمبر ﷺ فرموده که اگر من مبعوث نمی‌شدم هـر آینـه عمـر مبعوث می‌شد!!! اگر مرا رسول نمی‌کردند او را رسالت می دادند!!! **(فضائل الصحابه ج ۱ ص ۴۲۸)**

در احتجاج شیخ ابوعلی طبرسی **(ج۲ ص ۴۷۹)** مذکور است:یحیی بن اکثم عمری در حضور مامون عباسی از حضرت امام محمّد تقی علیه‌السلام پرسید که چه می‌فرمایید در باب این حدیث؟

آن حضرت فرمودند: **این حدیث کذب است**، و کلام حق تعالی راست‌تر است یا این خبر؟

قالَ اللهُ تَعالیٰ وَ اذْ اَخَذْنا مِنَ النَّبِیّینَ میثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نوُحٍ (سوره احزاب آیه ۷)

و هرگاه خدایتعالی عهد و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکن است تبدیل میثاق و عهد خود کند، و عمربی پدر را پیغمبر خود سازد، و همه پیغمبران هرگز یک چشم بر هم زدن شرک به خدا نیاوردند، پس چگونه بفرستد به پیغمبری عمربی پدری را که مشرک و منافق و مفعول بوده و تمام ایّام زندگی او به شرک و نفاق گذشته.

۱۵ ــ در حدیث ساختگی دیگر، پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند که هرگز دیر نشد آمدن جبرئیل بـه نـزد مـن که من گمان نکرده باشم که البتّه بر عمر نازل شده!!؟ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۱۲ ص ۱۷۸)

درکتاب احتجاج(ج۲ ص ۴۸۰) آمده: یحیی بن اکثم در حضور مامون از امام محمّد تقیعلیه‌السلام از صحت این حدیث سؤال نمود، آن حضرت فرمود: **این حدیث کـذب و محـال اسـت** و حـضرت رسـولصلی‌الله‌علیه‌وآله شک نداشت بر پیغمبری خود که این را بگوید، خدایتعالی فرموده: (حج/ ۷۵)

اَللهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّاسِ پس چگونه ممکن باشد که نقل نبوّت نماید خدای‌تعالی از آن کسی که (موحد و) برگزیده است او را به کسی که شرک به او آورده باشد.

و نیز جواب **هر دو حدیث موضوع** درکتب اهل خلاف مذکور است، به خصوص صاحب کتاب سواد و بیاض که از بزرگان آن طبقۀ ضالّه است ذکر طبقات مشایخ به بسط عظیم آورده که:

ده نوبت عمربی پدر از حذیفه یمانی پرسیدکه چون تو منافقان را می‌شناسی بگـو مـن از منافقانم یا نه که من در این معنی شک دارم؟ منافقی را که در اسـلام خـودش شـک داشـته باشد چگونه ممکن شود که وحی بروی نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد، و اگـر چنـین بـوده پس رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله عمربی پدر را بزرگترین دشمنی باشد، زیرا اقصی مراتـب و بلنـدترین درجـات، درجۀ نبوّت است و این درجه به این عظیمی، از عمربی پدر به سبب محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله فـوت شـده و از این جهت نیز هرگاه وحی تاخیر شده باشد حضرت رسول متاسّف گشته و برعمربی‌پدر خشم گرفته باشد، و هر روز ده‌بار هریک دشمن خود را می‌دیده باشند، با آنکه عمربت پرست نزدیک پیری بود که از خدمت لات و عزّی منافقانه محروم شد، آیا این درجه پیغمبری از کجا و چگونه یافته باشد؟

❋ و نیز در آن باب، در میان محبّان و دوستان عمر خبیث مقرر است که خلاف آن چه علم خدا به آن تعلّق یافته محال است، پس خدایتعالی عمر را در ازل رسول دانست یا نه، اگر رسول دانـست و

(وص ۱۲۱) (۴۸۱) (حدیقة الشیعه ج۱ ص ۳۰۴)

قال علیعلیه‌السلام: قُرِنَت الْحِکْمَةُ بِالْعِصْمَةِ. {۶۷۱۲} همراه کرده شده است حکمت با (پاکدامنی و) عصمت.

نشد، خلاف آنچه خدا دانسته و علم خدا به آن تعلّق‌گرفته ظاهر شده باشد و این محال است و اگر ندانست وقوعش محال باشد و رسول از محال خبر داده باشد، و این نیز محال است.«بیت لمؤلفه»

گویند همیشه، سنّیان مدح عمر ۲۷۸ باشد دایم، مقام ایشان به سقر

من شیعه ام و، به صدق دل میگویم ۱۲۸ لعنت به عمرکه هست از سگ کمتر

وص ۳۴ _ ۵۳۷

۱۶ ـ در**حدیث ساختگی** دیگر، از **احادیث موضوعه** که رسول ﷺ فرمود:

اِنَّ اللهَ وَضَعَ الحَقَّ عَلیٰ لِسانِ عُمَر، یعنی: به درستی‌که نهاده الله تعالی حق را بر زبان عمر**!!**

ای ناصبی: اگر این‌حدیث حق و صدق می‌بود و حق بر زبان آن ملعون ناطق بود، چیزی نمی‌گفت که خلاف قرآن باشد، چنانکه در صحیح بخاری و دیگر کتب تفاسیر و احادیثِ شما مسطور است که عمر بی پدر روزی در منبر گفت: هر که زن خود را بیشتر از چهارصد مهر کند من حد بزنم، پیرزنی برخاست وگفت: ای عمرسخن تو اولی است به قبول کردن یا سخن حق‌تعالی؟ عمرگفت: سخن حق تعالی، پیرزن گفت: خدایتعالی (در سوره نساء آیه ۲۰) فرمودند: **(و ص ۲۲۸)**

وَ اِنْ اَرَدتُمُ اسْتِبْدالَ زَوجٍ مَکانَ زَوجٍ وَ آتَیْتُمْ اِحْدیٰهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَاخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً

اگر زنی رها کنی تا زن دیگر خواهی، و قنطاری به او داده باشی از او باز مگیر

و قنطار، پوست گاوی که مملوّ باشد از زر طلا و نقره، عمر گفت: کُلُّهُمْ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرٍ حَتَّی العَجایِز همه فقیه و داناترند از عمر حتّی پیره زنان. **(تفسیرکشاف ج ۱ ص ۵۱۴) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۷۰)**

۱۷ ـ نیز روایت کرده‌اندکه عمر منزل سقر روزی به جمع کودکان و اطفال بگذشت‌که بازی می‌کردند، عمربی پدر به ایشان گفت: از آن روزی که از شما دوری گزیدم چیزی ندیدم.

یکی از اطفال گفت: ای عمر تو حضرت رسول ﷺ را دیده‌ای، ای عمر این سخن را می‌گویی؟!

دیدن رسول بهترین چیزهاست، عمر مشتی خاک برداشت و بر دهان انداخت و گفت:

کُلُّ النّاسِ اَعْقَلُ مِنْ عُمَرٍ حَتَّی الاَطْفالِ، یعنی: همه مردم از عمر(خرچران) عاقل ترند حتی کودکان هم، پس اگر حق بر زبان عمر جاری می‌بود هر پیرزنی و کودکی او را الزام نمی‌داد.

۱۸ ـ حدیث ساختگی دیگر، از **احادیث موضوعه** آنکه حضرت رسول ﷺ فرمودند:

چون در شب معراج مرا به آسمان بردند داخل جنّت شدم و در بهشت کوشکی دیدم از طلا و دیدن آن مرا به تعجب آورد و مایل به دیدن آن شدم، پس گفتم از برای کیست این قصر؟

لا یُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلاّ مَنْ ظُلِمَ وَ کانَ اللهُ سَمیعاً عَلیماً. (سوره نساء آیه ۱۴۸)

گفتند از عمر بن حطاب است، پس هیچ چیز مرا مانع از دخول آن کوشک نشد
الاّ آنکه می‌دانم غیرت تو را ای عمر. (طبقات الکبری ج ۳ ص ۲۸۹)

ای ناصبی گمراه بدانکه عدم صحت این خبرظاهر و هویداست، جهت آنکه چگونه سیّدکاینات صلی الله علیه و آله قصر و کوشک خود و جمیع انبیا را دید تعجب نکرد و کوشک عمر را دید تعجب نمود؟ و میل به آن فرمود؟ نباید که کوشک عمر از کوشک رسول و سایر انبیا و رسل علیهم السلام بهتر باشد، و لازم آید که(عمر منافق بی غیرت ابنه‌ای) از حضرت سیّد کاینات صلی الله علیه و آله و باقی انبیا افضل باشد و محقَّق است که رفعت درجه و علوّ مرتبت و منزلت هرکس در بهشت به قدر فضیلت و ثواب و علم و عمل آن فرد خواهد بود.

و ای ناصبی بی غیرت شرمت بادا که از غیرت عمر سخن به میان آوری، و اگر تو را نیز غیرت می‌بود حرف غیرت نمی‌زدی، و اگر خواهی که تو را بر غیرت آن ناپاک زاده فی الجمله اطّلاعی حاصل شود، **این‌کتاب مرا از اوّل تا آخر از روی تامّل و انصاف مطالعه کن**، و در هرچه شک داشته باشی به کتب اصحاب عمری خود رجوع نما تا بر تو ظاهر و محقّق شود
که آن حرام زادۀ گرفتار به مرض اُبنه، چه قدر غیور بوده!!

مـا را چـو پـدر سـنّیِ نـامرد نبـود ۹۲ بر چهـره اش از مخنثـی گـرد نبـود
رو سُرخیَم از مهر علیّ در دو جهان زان روست که‌گوش پدرم زرد نبود

۱۹ ــ حدیث ساختگی دیگر، آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:عمر سِراج اَهْلِ الجَنَّةِ
یعنی: عمر چراغ اهل بهشت است. (الاستغاثه ص ۲۰۲) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۱۳)
در (ج۲ ص ۴۷۹) احتجاج شیخ ابوعلی طبرسی آمده: یحیی بن اکثم عمری در حضور مامون از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام از این حدیث سؤال نمود، آن حضرت علیه السلام فرمودند:
این حدیث مُحال(و سخن بی سر و ته) است و این را **ساخته و وضع نموده‌اند**
به دلیل آنکه در بهشت فرشتگان مقرّب و آدم و محمّد و جمیع انبیا و مرسلین خواهند بود و ایشان را آن مقدار نور خواهد بود که محتاج نباشند به نور عمر(بی پدر جهنمی)!!

ای ناصبی بی دین بدانکه اگر عُمَر سراج اهل بهشت باشد، حال از دو وجه بیرون نیست یا بهشت محتاج است به سراج یا نه، اگربهشت محتاج به سراج نباشد سراج بودن عمر بی‌فایده و عبث باشد

(خداوند متعال دوست ندارد کسی با سخنان زشت خود، بدی‌های دیگران را اظهار کند مگر کسی که مورد ستم واقع شده باشد ـ وص۱۷۹)

وص ۲ ـ ۲۶۴

۱۲۱

و اگر بهشت محتاج به سراج باشد، حال از دو وجه بیرون نیست یا عمر پیش از انبیا و رسل در بهشت رود یا بعد از ایشان، اگر پیش از انبیا عمر در بهشت رود، کسی که اکثر عُمْر خود را به سجده اصنام و عبادت عزّی و لات و اکل میته و شرب خمر صرف کرده باشد امکان ندارد پیش از انبیا در بهشت رود، و اگر بعد از انبیا به بهشت رود بر تقدیر صحت این خبر، انبیا و رسل در تاریکی ایستاده باشند تا زمانی که عمر ناپاک که چراغ اهل بهشت است برسد!!

و بر این تقدیر عمر فاضل ترین انبیا و مرسلین باشد و جایز نباشدکه مفضول مقدّم باشد بر فاضل. و اگرگویند سراج عبارت است از نور روی عمر و مراد به سراج نور روی عمر است، حال از دو وجه بیرون نیست: یا نور روی او بیشتر از نور روی انبیا و رسل باشد یا کمتر، اگر نور روی او کمتر باشد حاجت به نور روی او نیست و اگر نور رویعمر بیشتر از نور رویانبیا باشد و از ایشان فاضل‌ترباشد پس **ای ناصبی** گمراه بدان که هر کس گوید که عمر بت پرست ظالم ملعون افضل از انبیا و رسل است بلا خلاف کافر باشد. **(مجالس المؤمنین ج۲ ص ۱۰۷)**

۲۰ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه پیغمبرﷺ ابابکرخر و عمربی‌پدر را هذانِ السَّمْعِ وَ البَصَرِ گفت، اینها هر دو گوش و چشم مننند. **(صواعق المحرقه ص ۷۸) * (الغدیر ج ۷ ص ۲۹۶)**

ای ناصبی خر بدان که این خبر فریاد می‌کند که **من از احادیث ساختگی و موضوعۀ باطله‌ام** چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است،کسی را چشم و گوش می‌توان گفت‌که در دیدن یا شنیدن کار چشم و یا گوش آن شخص کند، گفته‌اند که خدم و عبید به منزلهٔ اعضایند که یکی کار دست از وی آید و یکی به شغل زبان، عمر بی دین که تمام عُمْر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هر چه حضرت رسول ﷺ گفت و کرد، آن ملعون گفت چرا چنین کردی؟ و چرا چنین گفتی، و ابابکر منافق که نه یک رأیش موافق رأی رسول بود و نه یک جنگ گاه را به آخر رسانیدکه از گریختگان نباشد، این را سمع و آن را بصر گفتن به هیچ وجه مناسب نباشد مگر آنکه مراد از چشم، **چشم اعور** باشد و از گوش، **گوش کر** باشد، و می‌بایست این معنی را سنّیان به خود نسبت دهند نه به پیغمبر. **(فضائل الصحابه ج ۱ ص ۴۳۲) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۰۵)**

و یک جای دیگر، که استعمال چشم و گوش می‌کنند آنکه، مادر و پدر فرزند خود را، یا استادی شاگرد خود را، یا دوست و محبّی محبوب خود را، چشم و گوش گویند، عُمَرِ فَظّ غَلِیظ پنجاه ساله

را و ابابکر پیر مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن، از فصاحت فصحا و بلاغت بُلغا به فرسنگ‌ها دور است، و این است آنچه صاحب وجدان و انصاف می‌یابد و قبول کند.

گویند نبی در حق بوبکر و عمر — گفتند که هستند مرا سمع و بصر

باشد اگراین صحیح، مسئول‌شوند — چون هردو به حشر،از ولای حیدر

۲۱ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه ابن عمر گفته که با کسی من حرف میزدم در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آیا بعد از او که افضل باشد؟ آن حضرت شنید، فرمود: ابابکر پس عمر پس عثمان، اگر این حدیث راست می‌بود عمر منافق حذیفه را قسم ندادی که تو را به خدا قسم می‌دهم که من از منافقانم یا نه، و ابوبکر گمراه نمی‌گفت مرا شیطانی است که از راه می برد و فریبم می‌دهد، کسی که رسول او را آنگونه مژده دهد، شیطان او را چگونه فریب می‌دهد، و اگر این حرف بویی از راستی داشتی، سیصد صحابه بر قتل عثمان پلید چگونه اتّفاق می‌کردند؟ **(وص ۲۰۲ ـ ۳۳۴ ـ ۴۸۱)**

۲۲ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لَوْ نَزَلَ الْعَذابَ لانَجیٰ مِنْهُ اِلاّ عُمَرِ بنِ الخَطّاب، یعنی: اگر فرود آید عذاب نجات و خلاصی نیابد از آن مگر عمر بن خطّاب. [1]

در(ج۲ ص ۴۸۰)احتجاج شیخ ابوعلی طبرسی ذکر شده: یحیی بن اکثم در حضور مامون لعین به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام گفت: چه می‌فرمائید در صحت این حدیث، آن حضرت فرمودند: این **محال و کذب** است زیرا که خدای‌تعالی فرموده: **(سوره انفال آیه ۳۳)**

*** وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُم وَ اَنْتَ فيهِمْ وَ ما كانَ اللهُ مُعَذِّبَهُم وَ هُم يَسْتَغْفِرُونَ ***

پس هرگاه که خدای‌تعالی خبر داده باشد که عذاب نمی‌کنم هیچ کس را مادام که رسول صلی الله علیه و آله من در میان ایشان باشد و مادامی که ایشان طلب آمرزش و توبه کنند
(نزول عذاب چه معنی دارد و عمر منزل سقر چه جایگاهی؟!!).

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ کسانی که حبّ و بغضشان به خاطر خدا باشد فرمودند: آنها چراغ هدایت در دنیا و آخرت هستند. (معانی الاخبار)

(و ص ۴۴۵ ـ ۴۵۹)

(۱ـ نور الابصار شبلنجی ص ۱۲۶)

۱۲۱

قال علی علیه السلام: ظَلَمَ الْحَقَّ مَنْ نَصَرَ الْباطِلَ {۶۰۴۱} ستم کرده است بر حق، کسی که یاری کرده باطل را.

۲۳ ــ حدیث ساختگی دیگر، که رسول الله ﷺ فرمود که شیطان می‌گریزد از سایهٔ عمر.
ای ناصبی گمراه و شیطان ،کسی که چهار دانگ عمر و زندگی اش در بُت پرستی و شرب خمر و بقیه عمر را منافق باشد، چگونه شیطان از سایه او بگریزد؟!! **(کامل بهائی ص ۲۷۸)**
و دیگر آنکه شیطان به اعتقاد ناقص خود، گمانش آن است که در روز قیامت سیّد کاینات و آلِ آن حضرت را شفیع ساخته خدایتعالی توبهٔ او را قبول خواهد کرد، ممکن است که از سایه عمر بگریزد که مبادا عمر بی پدر او را به نحوی از راه ببرد و چیزی چند به دستور عمر گمراه از او صادر شود که تدارک و جبران آن نتواند نمود و به سبب آن، حضرت رسول ﷺ او را شفاعت نکند!!!.

۲۴ ــ حدیث ساختگی دیگر، که آن حضرت فرمودند:
شیطان جملهٔ انبیا را از راه بُرده مگر عمر را که او را نتوانست از راه ببرد. **(وص ۲۷۸)**
ای ناصبی بی‌دین پس عمرخبیث بهتر از پیغمبر ما و جمع انبیا باشد! از برای آنکه شما خود کتابی جمع نموده‌اید و در آنجا پر و پوچی چند بهم بافته‌اید و به هریک از انبیا و مرسلین خطا و معصیت چند نسبت داده‌اید، و عمر را منزّه از لوث ذنوب و عیوب می‌دانید و کسی را که افعال آن باشد که درکتب خود یاد نموده‌اید، شیطان را چه حد که او را از راه تواند ببرد! و صد برابر شیطان شیطنت را از او تعلیم می‌بایدگیرند، و آنچه عمر ولد الزنا در ظلم و حیله و مکر می‌دانسته حاشا و کلاّ که شیطان را هرگز بخاطر خطور نموده باشد.

۲۵ ــ حدیث ساختگی دیگر، که شیطان در زمان خلافـت عمـر خلـق را بـر فـواحش و عـصیان نمی‌داشت و از عمر می‌ترسید. **(به الطرائف ج ۲ ص ۵۵ و ۵۶ در این موضوع رجوع شود)**
ای ناصبیگمراه خدای تعالی چندین هزار پیغمبر فرستاد که خلق را مأمور به اوامر و منزجر از نواهی کنند، شیطان از خدا و انبیا نترسید و اکثر مردم را گمراه ساخت و انبیا را به قتل داد و از عمر ظالم منزل سقر چگونه ترسید؟ پس عمر منافق افضل از خدا و انبیا باشد؟!!!

۲۶ ــ علمای شما در اکثر مصنّفات خود آورده اند که پسر عمر خمر خورد و به زن یهودی عاشق شد و به او فساد کرد، و عمر او را حد زد تا زیر تازیانه مرد و به جهنّم رفت که از برای پدر خود جا و مکانی ترتیب دهد، پس به طریق اولی بایست که شیطان پسر عمر را نتواند امر به شرب خمر و زنا نماید. **(و ص ۲۵۳)**

وص ۹ ۵۴۱ و ۵۴۱ و باب ۱۹ ۲۴۶

۲۷ ــ حدیث ساختگی دیگر، از احادیث مخترعهٔ باطله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از یاران و صحابهٔ من ده نفر از اهل بهشتند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن عوف و ابوعبیده جراح، و سنّیان عمری آنان را عشرهٔ مبشره می‌خوانند! (وص ۳۴۵)

ای ناصبی مغرور اگر این خبر بوی راستی داشتی چرا ابوبکر در محلّ وفات به عایشه دخترش می‌گفت پدرت هلاک شد؟ اینک رسول از من روگردانیده و مثل این روایت در کتاب فَعَلْتُ فَلاتَلُم و دیگرکتب شما بسیار ذکر شده و عمربی پدر وقتی که در سکرات بود گفت: (و ص ۲۸۷)

کاشکی مادر، عمر حرامزاده را نمی‌زایید و کاشکی کهنهٔ حیض زنان می‌بودم و انسان نمی‌بودم.

و اگر عثمان سگ‌پدر از عشره مبشره می‌بود مهاجر و انصار و صحابه سیّد مختار به اتّفاق، آن ملعون را به قتل نمی‌رساندند، و طلحه و زبیر قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌کردند، که اهل بهشت قصد قتل اهل بهشت نکنند، و الاّ لازم آید که فرقی میانه اهل بهشت و دوزخ نباشد.

و سعد بن وقّاص از اصحاب عقبه است و از اهل شوری است و با امام به حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت ننمود و با آن حضرت گفت وقتی با تو بیعت می‌کنم که شمشیری به من بدهی که بشناسد مؤمن را از کافر، و کافر را بکشد و نکشد مؤمن را، و اگر سعد از عشرهٔ مبشّره می‌بود یقین که با علیّ علیه السلام که به اعتقاد شما خلیفهٔ چهارم است بیعت می‌نمود، و مؤمن را از کافر فرق می‌کرد.

و سعید بن زید از اصحاب عقبه است و به موجب کلام الهی (سوره نساء آیه ۱۴۵) که **إنَّ المُنافقِینَ فی الدَّرْکِ الاَسْفَلِ مِنَ النّارِ** از اهل دوزخ باشد نه مستحقّ بهشت.(الطرائف ج ۲ ص ۲۵۳)

(بحار ج ۳۰ ص ۱۳۷ ـ ۱۴۳)

وص ۴۸۱

۴۵۹ ـ ۱۸۷

*** امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: پس از ساخته شدن منبر برای پیامبر صلی الله علیه و آله ناله‌ای از تنهٔ درخت خرمائی که پیامبر بر آن تکیه می‌داد، به گوش می‌رسید حضرت فرمود: سوگندبه خدایی‌که مرا ـ به حقّ ـ به پیامبری برانگیخت، اشتیاق خازنان(و فرشتگان موکل به) بهشت و حوریان بهشتی و کاخ‌های بهشتی به کسی که به ولایت اهل بیت علیهم السلام و بیزاری از دشمنانشان لعنة الله علیهم اعتقاد دارد از اشتیاق و علاقهٔ این درخت به من بیشتر است.** (بحار ج ۸ ص ۱۶۳)

قال علیٌ علیه السلام: کلُ یَحصُدُ مازَرَعَ، و یُجزیٰ بِما صَنَعَ. {۶۹۰۵} هر کسی می‌درود آنچه کاشته، و پاداش داده می‌شود به آنچه کرده.

و عبدالرّحمن ابن عوف نیز از اصحاب عقبه است و از اهل شوری است، و در شوری بـه مـولای مؤمنان علیه السلام گفت: که من تو را به خلافت اختیار می‌کنم که **به سیرت و طریق ابابکر سلوک کنی، آن حضرت فرمودند: من به کتاب خدا و سنّت مصطفی** صلی الله علیه و آله عمل می‌کنم. پس رو بـه جانب عثمان کرد که من تو را خلیفه می‌سازم که به روش و **طریق ابابکر و عمر سلوک** کنی، عثمان سگ پدر گفت: قبول کردم و با عثمان بیعت نمود. **(وص ۵۳ ـ ۹۸ ـ ۱۲۵ ـ ۳۸۵)**

و **ای ناصبی** بی غیرت از روی انصاف نظرکن که چگونه از اهل بهشت باشد شخصی که او را بـه **کتاب خدا و سنّت رسول** صلی الله علیه و آله خوانند ترک آن کند، و آن منافقی که گوید به سنّت ابابکر خـر و عمر بی پدر عمل نمایم، که کردار و گفتار ایشان به خلاف امر خدا و فرمودهٔ حضرت رسول است، و در کتب شما ثبت است و منکر آن نمی‌توانید شد، به خلافت اختیار نمایند. **(و ص ۲۶۹ ـ ۴۱۲)**

و ابوعبیده از اصحاب عقبه است و این نه نفرکه ایشان را عشره مبشّره می‌خوانید همه از اهل‌نارند به جهت نفاقی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده‌اند، حاشا که آنان و شما اهل بهشت باشید و راوی این حدیث سعید بن زید است که از افراد عشره مبشّره خود را قرار داده است و **این حدیث ساختگی عشرهٔ مبشره** را (برای گمراه نمودن مردم و) جهت فضل و مرتبه **دروغین** خود ساخته و وضع نموده است. **(کامل بهائی ص ۱۴۲)**

عَلـیٌّ لَعُمـری کـانَ بِالنّـاسَ أرأفـا و فی‌العِلْمِ بِالاحکامِ اَقْضیٰ وَ اَعرَفـا

فَمـا عُـذْرَ قَـوْمٍ اَخَّـروُهُ وَ قَـدَّمُوا عَدِیّاً و تیمـاً وَ هُـوَ اَعْلـیٰ وَ اَشْـرَفا

۲۸ ـ حدیث ساختگی دیگر، اینکه آن حضرت فرمود لا تَجتَمِعُ اُمَّتی عَلَی الضَّلالَةِ یعنی: اجماع نمی‌کنند امّت من بر گمراهی، و آن گروه گمراهِ نامه سیاه، **این خبر ساختگی** را برای افضل قراردادن ابابکر خر وضع نموده‌اند. **(کامل بهائی ص ۲۲۰)**

ای ناصبی کوردل این خلاف است که اجماع کرده باشند امّت بر امامت و خلافت ابـابکر، از بـرای آنکه محقّق و متّفق علیه است که بنی هاشم و جمع کثیری از اکابر صحابه مثل سلمان و ابـوذر و مقداد، و عمّار، و حُذیفه، و سعدبن عباده خزرجی با تمام قبیله خزرج، و زیدبن ارقم و اسامة بن زید و بریده اسلمی و سهل ابن حنیف و خالدبن عاص و ابوالهیثم بن تیهان و عمار بن حنیف و خزیمه ابن الثابت و ابی بن کعب و ابو ایّوب انصاری، و مالک بن نویره با قبیله بنی حنیـف، و غیـر آنـان

بسیاری انکار خلافت ابوبکر خر کردند و از بیعت آن ظالم تخلف و تقاعد نمودند، و چون قبیله بنی حنیف انکار امامت او نمودند و زکوة به او ندادند ایشان را مسمی گردانید به **اهل ردّه،** چنانکه در(ص ۱۹۰) باب مطاعن ابوبکر خائن ذکر شده، و ابوقحافه پدر او سر به بیعت ابابکر خر فرود نیاورد چنانچه(در ص ۲۰۴) مفصّلاً ذکرشده، پس چگونه صادق‌باشدکه امّت اجماع‌کردند برخلافت او؟ و محقق است‌که همه امّت برخلافت ابوبکر اجماع نکردند، بلکه اهل مدینه نیز بر خلافت او اجماع نکردند، و برتقدیر و فرض محال‌که اجماع را درخلافت شرط دانیم با آنکه اجماع واقع نشده و خبر ساختگی ناصبی را جهت استدلال علیه خصم قبول کنیم و از دلایل عقلی و نقلی چشم بپوشانیم، می‌بایدکه عثمان سگ پدر واجب القتل باشد وکشتن او موجب اجر جزیل و ثواب جمیل بوده باشد وکافرکشته شده باشد جهت آنکه اکثر صحابه **اخیار از مهاجر و انصار اجماع کردند** برکشتن او

و چون او را مثل سگ کشتند گفتند: **قَتَلْناهُ کافراً** پس هرگاه به اجماع، نصب امام و خلیفه ساختگی توان نمود، به طریق اولی به اجماع قتل و عزل خلیفه جایز باشد.

(به صفحات ۹۵ و ۳۳۵ و ۳۳۴ همین کتاب علیه‌السلام رجوع شود)

و بدانکه **امّت** در لغت عرب به معنی جماعت است و اقل جماعت سه نفر است و بعضی گفته‌اند که اقلّ جماعت مردی و زنی است و خدای تعالی یک نفر را نیز امّت خوانده چنانکه در شأن ابراهیم علیه‌السلام قرآن مجید (۱۲۰ نحل) فرموده: **إنَّ اِبراهیمَ کانَ اُمَّةً قانِتاً للهِ حَنیفاً**

و حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله قیس را امّتی تنها خوانده و فرموده:

رَحِمَ اللهُ قَیْساً یُحشرُ یَوْمَ القِیمَةِ اُمَّةً واحِدَةً پس برتقدیر تسلیم صحت مذکور، می‌تواند بود که مراد از لفظ امّت دراین حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تابعان درستکار و معاودت قرین‌او باشند. و دیگر آنکه چندین جا خدای تعالی کثرت را در کلام مجید مذموم یاد نموده چنانکه در آیه کریمه (۱۱۴ نساء)، **لاخَیْرَ فی کَثیرٍ مِنْ نَجْویٰهُم** و آیه (۱۳ قصص) **وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَهُم لا یَعلَمُون**

و آیه (۴۰ هود) **وَ ما امَنَ مَعَهُ الاّ قَلیلٌ** و مثل این آیات در قرآن مجید بسیار است که حق سبحانه و تعالی کثرت را مذموم یاد نموده است. **(اُولٰئکَ کَالاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ** ـ اعراف ۱۷۹)

۲۹ ـ حدیث ساختگی دیگر، ناصبیان بی دین و مریدان عمر لعین بر محمّد حنفیّه افترا نمودند که از پدر خود پرسید که کدام یک از مردمان افضلند بعد از پیغمبر؟ گفت ابوبکر، گفتم بعد از او

قال علی علیه‌السلام: کما أنَّ الجِسْمَ و الظِلَّ لا یَفْتَرِقان؛ کذلکَ الدّینُ و التَّوفیقُ لا یَفْتَرِقان. {۷۲۱۸}
چنانکه جسم و سایه جدا نمی‌شوند از یکدیگر، آنچنان دینداری و توفیق (موفقیّت در تقرّب) جدا نمی‌شوند از یکدیگر.

۲۰۴

گفت عمر، ترسید که اگر بگوید بعد از او که بهتر است بگوید عثمان سگ پدر،گفتم بعد از عمر تو، گفت: نه من بعد از او بهتر نیستم من مردی ام از مسلمانان. **(تاریخ الخلفاء ص ۴۵)**

و اگر این حکایت افترا نمی‌بود چرا امام حسن و امام حسین علیهما السلام در وقتی که ابوبکرخر بر منبر بود دامن او را کشیده می‌گفتند: بجای پدر ما بی رخصت چرا رفته‌ای نشسته‌ای؟

و چرا حضرت امیرالمؤمنین تا شش ماه از بیعت با ابابکرخر تقاعد می‌کرد؟

و آنهم به زعم شما، و اگر نه به اعتقاد شیعه هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و امام بلافاصله او بود، با دیگران چرا بیعت کند؟ و از آنکه این گمراهان غصب حکومت حق آن حضرت نمودند به مرتبه امامت و ولایت او چه نقصان رسیـد؟

۳۰ ـ حدیث ساختگی دیگر، که بر امیرالمؤمنین علیه السلام افترا نموده اند که آن حضرت فرمودند: خَیر النّاسِ بَعْدَ النَّبِییّنَ اَبُوبَکرٍ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ اللهُ اَعْلَمُ، یعنی: بهترین مردم بعـد از پیغمبـران ابـوبکرخر است و پس عمربی پدر پس خدا بهتر داند!! **(تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۴۵)**

ای ناصبی بد مذهب خر، این اگر راست می‌بود چرا در هیچ خطبه‌ای نیست که علی علیه السلام از آنان شکایت نکرده باشد؟ و اگر در هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه شِقشقیه در شکایت بس است و اگر این گفته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بود، آن حضرت نمی‌فرمود که اگر نه آن بود

***که مردمان قریب العهد به کفرند، هرآینه با ایشان جهاد می‌کردم ***

*** ولیکن میترسم که به کفر برگردند، بغیر از صبر چاره‌ای ندارم ***

اگر این حدیث سنیان راست می‌بود، ابوبکر نمی‌گفت: (أقیلـونی) **لَـسْتُ بِخَیـرِکُمْ وَ عَلِـیٌّ فـیکُم** یعنی: بهتر و سزاوارتر از شما نیستم و لیاقت منصب خلافت ندارم، و حال‌آنکه علـی‌درمیـان شـما هست‌که‌شایسته مسند خلافت است، زیرا هر گاه امیرالمؤمنین علیه السلام او را خَیـرُ النّـاسِ گفتـه باشـد خودش نفی خیریت از خود نمی کرد، و نیز اگر عمر ملعون بهترین مردم بود بعد از پیغمبر، پیر زنی او را بر سر منبر عاجز نمی ساخت، و عمر نمی‌گفت که همه مردمان داناترند از عمر بی پدر حتّـی زنان پیر در خانه‌ها، و دلیل دیگر بر عدم صحت این خبر، حدیثی است که مخالفان روایت کرده‌اند از ابن مسعودکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: **عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ فَمَنْ اَبی لَقَدْ کَفَرَ.** **(فردوس الاخبار ج۳ ص۶۲)**

علی بهترین مردمان است، و هرکه از این معنی ابا نماید کافر است.

کم مِنْ ذی اُبَّهَةٍ جَعَلَتْهُ الدُّنْیا حَقیراً { ۶۹۳۹ } بسا صاحب جاه و بزرگی، که گردانیده باشد دنیا او را (خوار و) کوچک ۱۸۱ ـ ۷

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۲۰۶ و ۲۰۷) و ص ۳۸ ـ ۲۵۱ ـ ۴۷۳

ای مانده ز کعبهٔ محبّت مهجور ۴۵۸ افتاده ز راه مِهر صد منزل دور
با مِهر عمر، دم مزن از مهر علی ۵۸۴ کی جمع توان نمود با ظلمت، نور

۳۱ ـ حدیث ساختگی دیگر درفصول الحق از راویان آن طبقهٔ ضالّه روایت است‌که: عثمان روزی به خدمت رسول‌الله ﷺ آمد آن حضرت فرمود: که عثمان هرچه خواهد بکند بر او چیزی نباشد.!!! **ای ناصبی** بی شرف‌گوره خر، انبیاء معصوم از خطا درکار خود آزاد نبودند، چگونه عثمان کافر، آزاد است‌که هرچه بخواهد انجام دهد؟ اگر رسول ﷺ از این سخن اعمال خیر خواسته، کافه خلایق را شامل است و اگر افعال شرخواسته باشد کفرمحض است‌که‌گویند آنچه خدایتعالی حرام نموده است رسول خدا به عثمان حلال‌کرده و دیگر آنکه عثمان سگ پدر در آن وقت نه طفل بود و نه رخت برتن خود پاره میکردکه از مجانین و دیوانگانش باید شمرد که قلم تکلیف از او برداشته باشند.

۳۲ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه رسول الله ﷺ در باب حیای عثمان فرموده: اَلا اَستَحیی مِمَّن اَسْتَحیی مِنْهُ مَلائِکَةَ السَّماءِ، یعنی: آیا شرم نکنم از آنکه ملائکهٔ آسمان از او شرم می‌کنند. **ای ناصبی** بی‌حیا اگر شما را نیز حیا و شرمی می‌بود **نام حیا و شرم عثمان** نمی‌بردید، آیا ملائکه ضرری به‌عثمان رسانیده‌اندیا نسبت به او خیانتی‌کرده‌اند، یا عثمان‌احسان و نیکویی بسیاربا ملائکه نموده یا نعمتی به ایشان داده، یا دفع کرده از ایشان ضرری و زحمتی، یا از او استجلاب منفعتی برده‌اند؟ آیا این حیا و شرم از گریختن در جنگ و بعد از سه روز پیدا شدن بود؟ یا از آن بود که چون با یهودی دعوی داشت، یهودی به محاکمهٔ حضرت رسول راضی بود او قبول نکرده به نزد حاکم یهودان رفته که رفع محاکمه کند؟ یا حیا از آن بود که امر به احراق مصاحف نمود؟ یا از آن بود که رانده و طرید حضرت رسول ﷺ را برگردانیده وزیر و مشیر خود گردانید؟ یا از آن بود که اباذر رحمه‌الله را که از صحابهٔ رسول ﷺ بود از مدینه اخراج کرد؟ یا از آن بود که عبدالله مسعود رحمه‌الله را چندان بزد که از آن سبب بعد از سه روز فوت شد؟ و عمّار یاسر رحمه‌الله را آن قدر زدکه چهار نماز از او فوت شد؟ یا از آن بودکه عُمّال او همه خمّار و فُسّاق و دروغ گو بودند؟ و فرشتگان منزه آسمان نظر به این افعال او از روی او شرم می‌کردند؟ و اینکه اشرف انبیاء ﷺ چرا باید از او شرم کند؟!!!

۳۳ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه رسول‌الله ﷺ فرمود عثمان برادر و رفیق من است در بهشت.
(سنن ترمذی ج۵ ص ۳۹۰) * (به الغدیر ج۹ ص ۱۵۴ نیز بنگرید)

(حدیث ساختگی و جواب آن: حدیقة الشیعه ج۱ ص ۲۹۱ و ۳۰۷)

قال علی ؑ: کَمْ مِنْ ذی عِزَّةٍ رَدَّتْهُ الدُّنْیا ذَلیلاً { ۹۵۰ } بسا صاحب عزّتی که دنیا او را خوار گردانیده باشد.

۳۴ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه پیامبر فرمودند: عثمان بی حساب به بهشت می‌رود!

ای ناصبی دروغ ساز بی‌دین هرکس را افعال و اعمالش، آن باشد به نحوی که در مطاعن او از کتب شما نقل شده، چگونه برادر و رفیق رسول‌الله ﷺ باشد؟! و چرا بی حساب به بهشت رود؟!

دلت خوش که تو نیز به محبّت آن بی دین بهشت خواهی رفت و رفیق او خواهی بود.

جُوهر جام‌جم، از طینت کان دگر است ۵۸۴ تو توقّع ز گِل کوزه گران می‌داری؟

۳۵ ـ حدیث ساختگی دیگر، آنکه پیغمبرﷺ فرمود که صَلُّوا خَلْفَ کُلِّ بَرٍّ وَ فاجِرٍ!!

یعنی نماز بخوانید در عقب هر نیکوکار و فاجر بدکار. (شرح عقاید نسفی ـ تفتازانی ـ ص ۲۴۰)

و هرکس را که اندک عقل و شعوری باشد، می‌داندکه این از **احادیث ساختگی** و موضوعه است و **نماز درخلف فاسق و فاجر اعتبار ندارد،** و نواصب که بیچاره و درمانده شده‌اند

و ناچاراً این قسم مزخرفات می‌سازند و روایت می‌کنند **برای آن است که منکر ظلم و فسق و فجور خلفاء ثلاثهٔ شیطان و کثافتکاری های علمای ناپاک خود نمی‌توانند شد.**

نمونه‌ای از احکام نماز باطل سنیان درصفحات ۱۷۴ ـ ۱۷۶ ـ ۲۵۹ ـ ۲۶۴ ـ ۲۶۵ ـ ۳۱۵

۳۱۷ ـ ۳۲۰ ـ ۳۲۳ ـ ۳۲۸ ـ ۳۳۹ ـ ۳۸۷ ـ ۴۲۲ ـ ۵۰۵ ـ ۵۴۴ ـ ۵۶۴ ـ ۵۸۲

۳۶ ـ حدیث ساختگی دیگر، که در فضیلت **معاویهٔ** طاغیهٔ باغیه وضع نموده‌اند، درکتاب ریاضی از انس بن مالک روایت ساخته‌اند که حضرت رسول ﷺ فرمودند: من در قیامت هشتاد سال معاویه را نبینم و بعد از آن او را ببینم که می‌آید بر شتری از مشک نشسته که حشو او(پرشده) از رحمت خدا و فوایم او از زبرجد باشد، گویم که کجا بودی؟ گوید در زیر عرش که خدای‌تعالی مرا و من او را سلام می‌کردیم، و با هم مناجات می‌کردیم

خدای‌تعالی به من گفت که این عوض دشنامی است که در دنیا تو را داده‌اند!!

فی الواقع ظالم بی دینی که چندین مرتبه مصاف و جدال و جنگ با علیّ ؑ نموده باشد و ناموس پیامبر را در جنگ جمل تشویق و تحریک نموده و بر شتر سوارکند و چندین هزار نفررا از صحابه و تابعین و مسلمین را در جنگ‌های مختلف کشته باشد و سبّ مولای مؤمنان ؑ در منابر می‌نموده باشد

چگونه و چرا خدای‌تعالی با آن ظالم مناجات کند و عذرخواهد؟

۳۷ ـ حدیث ساختگی دیگر، درکتاب کامل بهائی از کتب عامه اهل بدعت نقل شده که:
خدای‌تعالی امر فرماید که فردای قیامت از برای **معاویه** تختی بنهند در بالای عرش
و خدای‌تعالی در زیر آن تخت نشیند و معاویه در بالای آن تخت قرارگیرد!!!

۳۸ ـ حدیث ساختگی دیگردرفضیلت ابوحنیفه وضع نموده‌اند درکتاب‌تبصرةالعوام ازکتب آن‌طایفهٔ ضالّه نقل شده‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اَبُوحَنیفَةِ سِراجِ اُمَّتی یعنی‌ابوحنیفه چراغ امّت من‌است!!!
(در باب ۴۷ همین کتاب شرح حال و بدعت‌های ابوحنیفه کثیف را چندین بار با دقت بخوانید)

ای ناصبی بی‌پدر، بدعت‌گذاری‌که چندین احادیث وضع نماید و فتاوی باطله از او یادگـار بمانـد، و احکام شریعت را ضایع نماید و اکثر مُحَرّمات را بر پیروان خود حلال سازد چگونه چراغ امّت باشد؟

۳۹ ـ فضیلت ساختگی دیگر، ناصبیان ریاست طلب می‌گویند که علاماتی که دلالت
بر فضیلت آنان می‌کند، یکی فتح‌های پی در پی است. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۲۹۱ و ۳۰۷)**

ای ناصـبی بدعت گذار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود که تا سی سال دیگر این فتوحات رو خواهـد داد و این بلاد مفتوح خواهد شد، به خلافت هرکه میبود و به سرداری هر که باشد می‌شد، و بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلفای شما حرکت نکردند و به جایی نرفتنـد کـه آنـان را دخْـل باشـد، لشگر اسلام از فرار ابوبکرخر و فرار عمربی‌پدر و فرار عثمان سگ پدر رونق نیافت و از شمـشیر و زحمات علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام قوّت‌گرفته بود و از پیغمبر مژده فتح شنیده، می‌رفتند و فتح می‌کردند آنان را چه دخل بود که آن فتوحات را از فضیلت آنها شمرند، و اصلاً هـدف اسلام مانند سلاطین کشور گشایی نبود، بلکه هدایت خلق و اطاعت از شریعت نبوی صلی الله علیه و آله منظور بوده است.

*امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر و عمرلعنة الله علیهما بسیاربه زندگی دنیا و زنده ماندن حریص بودند (ازجنگیدن وکشته شدن می‌ترسیدند)تصمیمات‌بد(و منافقانه)میگرفتند و آنرا اجرا میکردند.**(بحار ج ۲۱ ص۷۳)**

* امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در جنگ خندق عَمرو بن عبدود، عُمربی‌پدر را صدا زد، ولی او از ترس به دوستانش پناه برد !!! هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ترس و وحشت او را مشاهده نمودند به خنده افتاد.

*ولی‌هنگام آسایش و تقسیم غنائم خود را پیش می‌انداخت و امر و نهی می‌کرد.**(بحار ج ۳۰ ص۳۲۳)**

* و فرمود روزی عمربی‌پدر ـ بدون اینکه جنگ و کارزاری درکار باشد ـ لباس رزم به تن کرده و سرتا پـا غرق در سلاح شده بود!!!! نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او افتاد، با خنده به او فرمود: (آری) امروز روز توست.

(گلگشت نور حدیث ۲۵۳)

*****(... عبدالملک بن اعین از امام صادق علیه السلام مسئله می‌پرسید و سؤالات خود را ادامه داد، تا جائی که گفت: با این وضع پس همهٔ مردم هلاک شدند؟ امام فرمود: آری به خدا همهٔ مردم هلاک شدند؛ من عرض کردم هرکه در مشرق و هر که در مغرب بود؟ فرمود: **(روضهٔ کافی حدیث ۳۵۶)**

به راستی که شهرها از روی گمراهی فتح شد، آری به خدا هلاک شدند جز سه نفر

قال انها فتحت بضلال، ای والله لهلکوا الا ثلاثه **(وص ۲۸ ـ ۲۲۶ ـ ۴۴۱ ـ ۴۷۳ ـ ۵۵۳)**

هدف اسلام کشورگشایی نبود، جهاد برای هدایت بود نه برای ریاست و سلطنت نمودن،

منافقین و مخالفین پیامبرکه در آیات قرآن مذمت شده‌اند و در زمان پیامبر بودند

در حکومت ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما کجا رفتند؟ **(وص۲ ـ ۱۹ ـ ۳۱۹ ـ ۵۶۲)**

*** و چه نوع اسلامی برپا شد که منافقین پذیرفتند و همرنگ حکومت ظالمین‌شدند؟***

۱۲۳ ـ ۵۹۲

تمام ملت‌ها در کشورگشایی‌ها اهداف و آرمانهایی دارند، ناپلئون در فنون‌کشورگشایی شهرت دارد، نادر قلی افشار از روستاهای استان مشهد کشور گشایی می‌کند و هند را تحت فرمان و سیطره خویش قرار می‌دهد، اما ادعا نمی‌کند که خلیفه پیامبر است، و کشور گشایی بدون اهداف قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله جنگ باطل با باطل است و چون در مسیر هدایت خلق و عدالت پروری نیست، و با بدعت‌ها آمیخته شده، نه تنها هدایت نیست بلکه ظلمت‌هایی درپی‌دارد که عدالت را هم ریشه کن می‌سازد. اسلامی که واقعه کربلا را برپا کند و عترت پیامبر را زندانی کند و همه را یکی پس ازدیگری به قتل برساند اسلامی ساختگی و خلاف قرآن است‌که با کشورگشایی برای آن افتخاری نیست، اسلامی که حجت خدا **موسی بن جعفر**علیه السلام سرپرست قرآن و شریعت را زندانی کند و مأموران یهودی تازیانه بر پیکرش وارد سازند، این اسلامِ ساختگی و منافقانه افتخار ندارد ننگ است و رسوایی، و کشور گشایی به اسم این اسلام، فریب و خیانت و ضلالت و جنایت است. آری اینگونه اسلامی است که عمر ملعون حرامزاده به دیگر سرزمینها صادر می‌کرده است، بیدار باش و بفهم(فتحت بضلال) یعنی چه. ابولؤلؤ علیه السلام فهمید، تو هم بفهم که: شمشیر علی بن ابیطالب علیهما السلام بدین جهت ارزش دارد که جنگ حق با باطل است و به فرمان قرآن و هدایت محض است نه حکومت ظالمانه و ریاست شیطانی همانند سلطنت نمودن بنی امیه لعنة الله علیهم).

۱۰۸ ـ ۱۵۲ ـ ۱۶۰

نتیجه‌های کشور گشائی با اسلام ساختگی صادراتی را در باب‌های ۴۷ ـ ۴۸ ـ ۴۹ ـ ۵۰ ملاحظه فرمائید.

*عمادالدین حسین اصفهانی بنقل ازعلائلی مصری نویسنده سنی عمری، می‌نویسد: تمام فتوحات عمربی‌پدر به ضرر اسلام تمام شد زیرا آن اسلام‌که با یک تضمین معنوی داشت پیشرفت میکـرد بصورت غلبه جویی و ظفر جنگی درآمد و مصونیت خود را ازدست داد.(تاریخ مفصل اسلام ج ۱ ص ۱۳۳)

*اگرعمرحرامزاده خلافت را غصب نمیکرد و نیروی قدرتمند اسلام را اسیرهوای‌نفس‌خود نمینمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام احکام قرآن و سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و انوار هدایت را به سرزمین‌های دیگر می‌رسانید.

(اساس ایمان ص ۶۴۲)

۴۰ ـ فضیلت ساختگی دیگر، می‌گویند که: آنچه دلالت بر فضیلت ابابکر و عمر لعنة الله علیهما می‌کند آن است که خلافت در زمان آنان رونقی تمام داشت. **(وص ۳۱۹)**

ای ناصبی بی تفقّه از ابتدای دنیا تا حال چندین هزار پادشاهان ظالم بهم رسیده اند مثل فرعون و نمرود و شداد و امثال آنان و رونق حکومت ظالمانه آنها زیاده بر رونق ایالت ابابکرخر و عمربی‌پدر بود، ازبرای آنکه بعضی از این‌ها دعوای خدایی‌کردند و اکثر اطراف و اکناف عالم درتصرّف آنها بود پس‌رونق ایّام سلطنت ظالمانه را ازفضیلت نتوان شمرد و خفقان ظلمانی و ظاهری‌در زمان خلافت

ابوبکرخر، و عمربی‌پدر لعنة الله علیهما براساس سلطه ظلم و جور، و کنارنهادن شریعت نبوی و آتش‌کشیدن احادیث و رها نمودن احکام قرآن و سنت پیامبر و به جهت آمیختن حق به باطل و همراهی و حمایت و راضی نگاه داشتن منافقین و دشمنان اسلام بوده است. (وص ۲۰۹ ـ ۵۵۴)

۴۱ ـ فضیلت ساختگیدیگر،درفصول الحقّ از روات طبقهٔ ضالّه روایت است‌که عمربی‌پدرلشگری به نهاوندفرستاد، و ساریه را امیرآنان نموده بود و جمعی‌ازکفّارکمین‌کرده بودند عمربی‌پدر از سرمنبر آن حال را مشاهده نموده آواز دادکه سارِیَة اَلجَبَلِ اَلجَبَلِ و ساریَه آواز عمر را شنید پناه به‌کوه برد!!

ای ناصبی کذاب، بدانکه کفّار شتران اهل مدینه را از نواحی بلده طیّبه ربودند و رسول خدا قبل از جبرئیل مطّلع نشده تا جبرئیل امین از ربّ العالمین آن خبر ربودن را به سیّد المرسلین رسانید، پس چگونه عمرظالم از هفتصد فرسنگ راه، ساریه رادیدی و آواز به ساریه رسانیدی و ساریه نیز آواز او را شنیدی؟!! پس عمربی‌پدر که از عرش شیطان خبر می‌گیرد و ساریه افضل از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشـند، الحق‌که دربطلان این **فضیلت ساختگی** شما شک و شبهه‌ای نیست، چنین امام مفعول باید الحال از جهنّم آواز خود را به شما برساند، و ممکن است که آواز خود را در این وقت به شما می‌رسـانیده باشد و امر و نهی نمایـد، شما کور دلان را قابلیّت شنیدن آواز خرکی آن ملعون نباشد، دلت خوش.

و **ای ناصبی** گمراه مرا گمان بود که تو فقط در وضع حدیث دروغ ید بیضا داری

در حالی که می‌بینم در **ساختن معجزه‌های دروغ** نیز اعجاز می‌نمایی !!!

۴۲ ــ فضیلت ساختگی دیگر، جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف، از دانش او می‌دانند.
ای ناصبی نا آگاه این سوزاندن قرآن‌ها با آنچه در شأن نزول آیات بوده از جمله مطاعن او است نه در فضایل او، و بیان آن در(باب ۲۱ ـ ص ۳۰۹) مطاعن عثمان ذکر شده.

۴۳ ــ فضیلت ساختگی دیگر، عثمان پلید را ذوالنّورین می‌خوانند با ادعای آنکه دو دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانهٔ او بود. **(الطرائف ج ۲ ص ۲۱۶)**

ای ناصبی جاهل این خلاف وکذب است، و او را در این فضیلتی نیست از برای آنکه دختران هاله بنت خویلد خواهر خدیجه بودند که چون مادرشان وفات کرده بود خدیجه ایشان را بزرگ‌کرده بود و پدرایشان ابوهند مالک بن نباش بود، و عثمان ملعون یکی از دختران را به عقد خود در آورد و او را از غصّه کشت و دیگری را خواست و با او نیز بد سلوکی می‌کرد، و در بعضی روایات آمده که: یکی از آن دختران را عقد نمود و هنوز نزدیکی نکرده بود که آن دختر فوت شده.

۴۴ ــ دربعضی از تفاسیر شیعه مسطور است که چون سید رسل صلی الله علیه و آله فتح مکّه معظّمه نمود و آن مکان مقدس را از لوث کفر و شرک مطهّر و پاکیزه ساخت، امرکرد که در هرکجا که **مغیره دائی عثمان را بیابند او را به قتل رسانند،** آن ملعون در شب به خانهٔ عثمان منافق بی‌دین پناه برد و در همان شب عثمان پلید او را پاپوشی داده از مکّه بیرون نمود و چون اندک راهی طی نمود بند نعلین او گسیخته و پایش مجروح شد، و چون صبح شد از ترس آنکه مبادا کسی به او بر خورد و او را به قتل رساند پناه به نخلستانی برده قرار گرفت.

و این خبر را **جبرئیل امین** به رسول رسانید و پیغمبرصلی الله علیه و آله علی را امر فرمودند که به آن نخلستان رفته مغیره را به قتل رسانیده و چون این خبر به عثمان منافق رسید به گمان این که خبر بیرون رفتن مغیره را از مکّه زوجه او به پیغمبرصلی الله علیه و آله رسانیده که به اعتقاد سنیّان دختر رسول صلی الله علیه و آله بوده و به عقیدهٔ شیعه دختر خواهر خدیجه بوده، و **آن مظلومه را به قصاص خون مغیره چندان بزد که از هوش رفت،** و چون این خبر به رسول صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را امر فرموده که به خانهٔ عثمان سگ پدر رود و آن زن مظلومهٔ بی‌گناه را از دست آن ظالم نجات دهد.

حیدر کرّار ذوالفقار کشیده متوجه خانه عثمان ظالم شد و چون عثمان سگ پدر

از آمدن مولای مؤمنان علیه‌السلام خبردار گردید، از گوشه‌ای فرار کرد.

و آن حضرت داخل سرای او شده آن مظلومه را مجروح و اعضای شکسته برداشت و به خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برد، و شب دیگر آن مظلومه به جوار رحمت حق پیوست **و خون او درگردن عثمان قاتل بماند،** و آن شبی که آن مظلومه فوت شده عثمان با کنیزک آن شهیده زنا نموده و صباح جنب در تشییع جنازه حاضر شد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هرکه جنب است بر گردد، از گفته آن حضرت عثمان ملعون برنگشت دیگر باره آن حضرت فرمودند: **هرکه جنب است برگردد و اگر نه می‌گویم که کیست.**

عثمان این دفعه از خوف آن که مبادا آن حضرت مردم را از این معنی مطلّع سازد به بهانه اینکه دلم درد گرفته شروع به ناله و فغان کرده برگشت. **(الخرائج و الجرائح ج ۱ ص ۹۴)**

۴۵ ـ اکثر **احادیث ساختگی** و باطلهٔ در زمان بنوامیّه طاغیه به هم رسیدکه معاویهٔ منـزل هاویـه امر نمود به **احادیث ساختگی** که هرکس یک **سخن از فضایل علی** علیه‌السلام **بـه زبـان رانـد او را بکشند،** و زر می‌داد به مردم برای **ساختن احادیث دروغ درباب فضائل ساختگی بـرای خلفـاء ثلاثهٔ‌شیطان و بنی‌امیّه و بنی‌العاص لعنة‌الله علیهم بسازند** و مثالب آنان را به مناقب، و معایب آنها را به فضایل بدل سازند، و آن را به بلاد و امصار فرستاد تا معلّمان بی‌دین به طفلان آموختنـد و واعظان و مدرّسان را امر نمـود که در منابر و مجالس آنها را می‌خواندند و مـردم را می‌آموختند.

❋ نقل است که جمعی ستم ظریف که عقیدهٔ تشیع بهلول رامی‌دانستند به او گفتند که اعمال ابوبکرخر و عمربی‌پدر را با کردار سایر امت وزن کردند آنان بر امت راجح آمدند، بهلول فوراً گفت که اگر این خبر صحیح است البتّه در میزان قصوری بوده. **(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۰۶)**

ای ناصبی سگ پدر اگر ترک این احادیث موضوعه و **دلایل ساختگی** افضلیّت آن سه منافق مرتد می‌کردی ظاهراً بهتر بود و رسوایی توکمتر، و ملاحظه خاطر ناپاکت کردم و در این باب به همین اکتفا نمودم، و اگر نه زیاده بر این از **احادیث ساختگی موضوعهٔ** باطله **ازکتب خودتان** و تبیین عدم صحت، و اثبات بطلان آن جهت تو ذکر می‌کردم.

هرکس که به مرتضی تـولاّ نکنـد ۵۲۲ و زدشمن دیـنِ خـود، تبـرّا نکنـد
اخراج زدنیا چو کنندش، بی شکّ ۵۵ جز قعر جحیمِ هیچ جا، جـا نکنـد

وص ۳۶۶ ـ ۵۷۳

۳۷۰

کَیْفَ یَنْفَصِلُ عَنِ الْباطِلِ مَنْ لَمْ یَتَّصِلْ بِالْحَقِّ؟! {۷۰۰۶} چگونه جدا می‌شود از باطل، کسی که نپیوسته باشد به (امام و راهنمای) حق؟!...

باب چهل و پنجم

اندک نمونه‌ای از آنچه ناصبیان بی دین و سنّیان لعین با احادیث دروغ و ساختگی به حضرت عزّت جلّ جلاله، و به انبیاء علیهم‌السلام نسبت می‌دهند.

* همۀ سنیان را عقیده آن است که آنچه واقع شده از خیر و شرّ و عبادات و فسق و فواحش همه (به جبر و) از جانب خدایتعالی است. **(سنیان جبری مسلک هستند) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۹۱)**

* و گویند: خدای‌تعالی دست راست بر پشت حضرت آدم مالید اصحاب یمین را از برای بهشت بیرون آورد و دست چپ مالید اصحاب شمال را از برای دوزخ بیرون آورد و نیز سنیان عمری تجویز وقوع معاصی از انبیا و معصومین علیهم‌السلام نموده‌اند.

* بعضی از سنیان **کفر را بر انبیا** خواه قبل از بعثت و نبوّت بوده باشد و خواه بعد از آن جایز داشته و همچنین سنیان سهو و غلط و خطا و نسیان به پیغمبران نسبت می‌دهند.
از آن جمله درکتاب طرایف (ج۲ ص ۵۲) آمده که: درکتاب جمع بین الصّحیحین و دیگر کتب سنیان اهل بدعت، **آدم و حوّا را منسوب به شرک گردانیده‌اند.**

* در فصول الحقّ از علمای سنی اهل بدعت **روایت ساختگی و دروغ** است: **نوح خمر خورد عورتش برهنه شد** حام بخندید و سام بپوشید، چون نوح احوال را شنید دعا کرد که فرزندان حام بنده اولاد سام باشند با آنکه از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کنند **خمر بر جملۀ انبیا** علیهم‌السلام و امّت ایشان حرام بوده و هرگز(درهیچ شریعت و امتی) حلال نبوده.

* درکتاب طرایف (ج۲ ص ۵۳) از کتب سنیان نقل شده: در روز قیامت خلایق به نزد هر یک از انبیا آمده و التماس شفاعت می‌نمایند، و هر یک عذری آورده تا به نزد **حضرت ابراهیم** علیه‌السلام آینـد و التماس شفاعت نمایند، گوید: امروز غضب الهی در نهایت شدت اسـت و مـن در دنیـا **سه دروغ گفته‌ام** که امروز از عهده آن بیشتر بر نمی‌توانم آمد! **(ناصحیح بخاری ج ۶ تفسیر سوره بنی اسرائیل)**

* نیز سنیان گویند: ابراهیم در قدرت حق تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نمود.

* سنیان گویند: موسی خون کسی به ناحق ریخت. **(طرائف ج۲ ص ۵۴)**

*درطرایف (ج۲ ص ۵۲ و فتح الباری ج۳ ص ۲۶۵) از ناصحیح بخاری بی‌دین و ناصحیح مسلم نامسلمان

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (سوره یونس علیه‌السلام آیه ۹۹)

وص۳۵۸

۳۴۶

(سیری در صحیحین ص ۲۰۵)

و باب ۲۸

در **حدیث ساختگی** نقل‌است: چون ملک الموت به قبض روح موسی علی نبینا و اله و علیه السلام آمده لطمه‌ای بر رویش زد که یک چشمش کور شد!!!

* و ابوهریره **کذّاب** گفت: ملک الموت به ظاهر نزد مردم می‌آمد، از آن روز دیگر پنهان می‌آید! **(صحیح نامسلم ج ۷ باب فضائل موسی)**

وص ۲۴۶

*سنیان عمری **[این تهمت را]** روایت کنند: چون زلیخا میل یوسف‌کرد یوسف هم قصد فجورکرد ناگاه یعقوب را دید که انگشت به دندان گرفته است، و گویند نشسته بود یوسف در موضعی که وقت مباشرت نشینند (نعوذ بالله). **(عیون اخبار الرضا علیه‌السلام باب ۱۴)**

* **(وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها:** «سوره یوسف آیه ۲۴» زلیخا اهتمام در جلب یوسف داشت **و یوسف اهتمام در کشتن زلیخا نمود**، و خداوند او را از قتل زلیخا بازداشت و تفسیر جامع ج۳ ص ۳۹۳ از تفسیر کنز الدقائق قول ملا محسن فیض کاشانی را، با هفت دلیل محکم از آیات قرآن درپاکی و عصمت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام نقل می‌کند، رجوع فرمائید).

* سنیان عمری **[این تهمت را]** گویند: داود عاشق زن اوریا شد و او را به جنگ فرستاد و کشته شد، و داود زن او را بخواست و بر سر قبر اوریا رفت و گفت: ای اوریا مرا حلال کن که بر زن تو عاشق شدم و تو را به محاربه فرستادم تا کشته شدی و زن تو را بخواستم و می‌گریست تا خدایتعالی توبهٔ او را قبول‌کرد. **(عیون اخبار الرضا علیه‌السلام باب ۱۴)**

* سنیان عمری **[این تهمت را]** گویند: از برای سلیمان دختر پادشاه جزیره را اسیر کردند و آوردند، و آن دختر را سلیمان بسیار دوست می‌داشت و آن دختر از فراق پدر بسیار متالّم بود. سلیمان به دیوان فرمود که تمثال پدر او را کشیدند، و ابلیس آن زن را به **سجدهٔ تمثال** پدرش امرکرد و همه کنیزان با او موافقت کردند و مدت چهل روز همه پرستش آن صورت کردند.

* سنیان عمری **[این تهمت را]** گویند: سلیمان به سبب خاتم بخشی پادشاه شد، و دیو سخره نام آن انگشتر را دزدید و به جای سلیمان چهل روز نشست و با همه حرم‌های او صحبت(حرام) داشت و آصف برخیا فهمیده و سخره بگریخت و خاتم را در دریا افکند و آن را ماهی فرو برد، و سلیمان مزدور مَلاّحی (کشتی بانی) شده بود و آن ماهی را به مزد به سلیمان داد چون شکم او را شکافت خاتم را یافت و به مکان خود رفته قرار گرفت.

ای‌رسول ما اگرخدا میخواست یقیناً همهٔ کسانی که روی زمین‌اند (اجباراً) ایمان می‌آوردند توکی توانی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خداپرست گردانی؟

❋ سنیان درکتاب تبصرة العوام از کتاب الزّنیه که از کتب مخالفین عمری است **[این تهمت را]** نقل نموده اند: در وقتی که حضرت عیسی را به آسمان می‌بردند مست بود از نبیذ.

❋ سنیان عمری **[این تهمت را]** گویند: حضرت خاتم النّبییّن ﷺ چهل سال بر دین جاهلیت بود.

❋ سنیان عمری **[این تهمت را]** می‌گویند: حضرت رسول ﷺ در نماز صبح قرائت سوره والنّجم نموده و بعد از آیه کریمه(۱۹ نجم): **اَفَرَاَیْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّیٰ وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الاُخریٰ**، خواند: **تِلْکَ الغَرانیقَ العُلا وَ مِنْهَا الشَّفاعَةَ تَرتَجا، و این کلمه کفر محض و شرک است** چگونه به پیغمبر خدا توان اسناد کرد که اعتقاد به جلالت قدر و علوّ منزلت اصنام واوثان نماید و امیدوار شفاعت اصنام و اوثان باشد!!! **(الدر المنثور ج۴ ص ۳۶۶) ❋ (سیری در صحیحین ص ۱۶)**

و علاّمه حلّی قدس سره در این باب فرموده: **نَعُوذُ بِالله مِنْ هذه المَقالَة الّتی نَسَبَ النَّبِیّ لَهٰا تُوجِبُ الشِّرکَ فَما عُذْرَهُم غَداً عِنْدَ رَسوُلِ الله**، یعنی: پناه می‌برم به خدا از این **تهمت** و گفتگویی که نسبت می‌دهند حضرت پیغمبرﷺ را با آنکه **موجب شرک** است، پس چه خواهد بود عذر آنان فردای قیامت نزد رسول خدا ﷺ

❋ سنیان عمری **[این تهمت را]** گویند: حضرت رسول ﷺ عاشق زینب دختر عبید که زن زید حارث بود شد، و زید به کراهیّت او را طلاق داد حضرت رسول زینب را به نکاح خود در آورد.

❋ سنیان و مخترعان بدعت **[این تهمت را]** روایت کرده‌اند: حضرت رسول ﷺ نماز عصر را در حضر(غیرسفر) دو رکعت گزارد، و اصحاب گفتند یا رسول‌الله نماز را قصرکردید یا فراموش نمودید؟ آن حضرت حقیقت آن را استفسار نمود، عرض کردند که شما نماز را دو رکعت گزاردید دو مرد در آن گواهی دادند، حضرت رسول برخاسته نماز را اعاده نمود. **(الطرائف ج۲ ص ۵۷)**

❋ سنیان عمری از عایشه سگ پدر**[این تهمت را]** روایت کرده‌اند: جمعی درکوچه ساز می نواختند و رقص می کردند و به لهو و لعب مشغول بودند و رسول الله ﷺ بیرون رفته تماشا کرد و باز آمد و مرا گفت تو نیز می‌خواهی که تماشا کنی؟ گفتم بلی یا رسول الله!!! **(وص ۳۴۷ ـ ۳۵۵)**

مرا بر دوش مبارک خود برداشت تا از دیوار خانه نظاره و تماشای آن نمودم، و سه مرتبه مرا گفت: یا عایشه آیا سیر شدی؟ من گفتم نه، و مقصود من آن بود که منزلت خود را نزد رسول الله بدانم!!! ناگاه عمربی‌پدردرآمد و خلق همگی برمیدند و متفرّق شدند، و رسول اللهﷺ گفت: من نظر میکنم بسوی شیاطین و جنّ و انس که همه از عمر میگریزند!!! (بر پدر و مادر دروغگو لعنت!!!)[1]

وَ ما کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلاّ بِاِذْنِ اللهِ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ. (سوره یونس ؑ آیه ۱۰۰)

(۱ ـ سنن ترمذی ج ۵ حدیث ۳۷۷۴ ـ سیری در صحیحین ص ۳۶۵)

ای ناصبی بی غیرت ، کدام مؤمن عاقل متقی روا می‌دارد که زن خود را به دوش بردارد که نظارهٔ کوچه و بازار نماید و تماشای لهو و لعب‌کند، و این چنین امور رکیک‌که به‌هیچ یک از اراذل النّاس نسبت نمی‌توان داد، به پیغمبر خود که اشرف کاینات ﷺ است اسناد می کنند و عمر(ابنه‌ای) ملعون را با این دروغ‌ها در صلاحیّت و عفاف و غیرت بر او ترجیح می دهند.

(آری به یقین می‌دانیم که شیاطین جن و انس هم از نفاق و درکهٔ عذاب و از ظلمت و شرارت و خباثت عمربی‌پدر وحشت دارند و می‌گریزند)

* سنیان عمری **[این تهمت را]** روایت کرده‌اند، رسول ﷺ از جنگی بازگشت، زنی پیش وی آمد گفت یا رسول الله من نذر کرده‌ام که اگر تو به سلامت باز آیـی مـن دف بـزنم و سـرود بگـویم، رسول اللهﷺ فرمود که اگر نذرکرده‌ای به عمل آور و الاّ ترک کـن، زن(شـاید مـادر عمـر بـوده) شروع به رقص کرد و دف می‌زد و سرود می‌گفت. علی و ابابکر و عثمان در آمدند و آن زن به کار خود مشغول، و چون عمر پیدا شد زن دف را پنهان کرد. پس رسول خدا گفت ای عمر، شیطان از تو می‌ترسد که این زن در حضور من و همهٔ یـاران دف می‌زد و چون تو را دید دف را پنهان کرد!

(مسند حنبل انگل تنبل لعنة الله علیه ج ۵ ص ۳۵۳)

و ص ۳۸۶ ـ ۵۲۶

ای ناصبی احمق بی‌دین آیا دف زدن طاعت بود یا معصیت؟ اگر طاعت بود نشاید که در حضور مردم ترک عبادت کنند، و اگر معصیت بود چگونه شودکه رسول خدا ﷺ اذن دهد و اصحاب او راضی به معصیت شوند؟ با آنکه قدرت بر دفع و رفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا نترسد و از همه پیغمبران نترسد و به اعتقاد فاسد شما جمیع پیغمبران را شیطان وسوسه‌کرده و از ایشان خطایی سر زده، از عمر منافق ترسید!! آیا این مرتبه از چه یافته باشد که لهو و لعب و **خطا بر رسول ﷺ روا باشد و عمر زنا زاده را جایز نباشد؟**

یاقوت را، مقابل خر مُهره می نهند سنگ سیه، به نرخ زر سرخ می‌خرند

* سنیان عمری **[این تهمت را]** گفته‌اند: جایز است که پیغمبر یک درهم دزدی کند و به جهت اخسّ و احقر اشیا دروغ گوید.

و درکتاب تنزیه الانبیا سیّد مرتضی و دیگر کتب علما مشروحاً ذکر آنها شده، و سنّیان بی دین بنابر آنکه **قبایح** ابابکر و عمر و عثمان لعنة الله علیهم را **بپوشانند** و اصلاح کنند کفر و ظلم و

هیچ کس را نسزد (و قدرت نباشد) **که ایمان بیاورد مگر به اذن خدا و خدا، پلیدی**(ضلالت) **را برکسانی قرارمی‌دهد که**(در حقایق) **نمی‌اندیشند.**

انواع معاصی را حواله به (جبر و) مشیّت و تقدیر الهی می‌نمایند، و اعتقاد اکثر سنیان این است از ازل تا ابد هر چه شده و میشود همه(جبر و) فعل خداست، و فایده‌ای بر هیچ عمل مترتّب نیست.
و کفر کفّار و فسق فسّاق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه به رضا و تقدیر حق تعالی است.
و در قیامت اگر همه پیغمبران را به دوزخ برد و جمیع آتش پرستان را به بهشت، می‌شاید **و قبحی ندارد بلکه نیکوست،** و سنیان (اصحاب شمال) از زنا و لواطه به سنت و روش عمرکون‌پاره
و غیره هرچه رو دهد پر مضایقه و احترازی ندارند بلکه راغب و مایلند
و پیغمبران مرسلین را نیز مثل خود و پیشوایان خود گناهکار و خطاکار می‌شمارند.
و اکثر سنیان بی‌دین، مذاق ملاّ میرزا جان شیرازی دارند، که چون به بخارا رفت و آنجا به تدریس (فقه سقیفهٔ بنی ساعده) مشغول شد، و مخدوم کرّهٔ ملاّ، مشرب لوندان (میل نفسانی و طنازی و عشوه‌گیری مانند زنان هرجائی) آنجا را خوش‌کرده با اوباش و ولگردها(به لواطه) صحبت میداشت شاگردان آخوند رعایت حقوق استاد و شاگردی نموده مکرّر به کنایه آخوند را اخبار می‌نمودند که شاید مخدوم زاده را از لواطه منع کند، و آخوند به تغافل می‌گذرانید، تا آخر بی‌طاقت شده صبر نتوانستند کرد، صریحاً به آخوند گفتند که فلانیان پسرت را هر روز به باغی و هر شب به اتاقی می‌برند و چنین و چنان(و لواطه) می‌کنند، مولانا تبسّم نمودند و فرمودندکه عجب از شماست که با دعوای عقل و شعور به این قسم چیزها (و سنت عمری) درمانده‌اید، بعد از آن که آنچه می‌گویند وقوع داشته باشد، نفس ناطقهٔ او را چه نقصان میرسد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۴۹۳)**

وص ۲۴۶

۲۶۴ ـ ۵۶۱ ـ ۵۷۸

*درکتاب کامل بهائی (ص۵۱) آمده: **مذهب جبابره را ابتدا در اسلام معاویه خبیث رواج داد و اکثرسنیان جبری و قَدَری‌اند،** و روزی یک نفرسنّی جبری، فرد مجوسی را به اسلام دعوت کرد
مجوسی گفت: اسلام به دست من نیست خدایتعالی چنین مرا مجوسی خواست
جبریگفت راست گفتی‌ای مجوسی. **(و صفحات ۵۴ ـ ۴۱۲ ـ ۵۸۲ همین کتاب ؏)**

* درکامل بهائی آمده: عبدالله بن داود غلامی داشت و عبدالله از علمای سنیان و **جبری** بود و اتفاقاً قاری در مجلس عبدالله آیه،(۷۵ ص) **قالَ یا اِبلیسُ ما مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ** خواند
غلام که در علم جبر استاد بود، گفت ابلیس را خدای‌تعالی از سجده کردن آدم مانع شد
اگر من آنجا حاضر بودم می‌گفتم: خداوندا تو او را از سجده کردن منع کردی.

قال ابوالحسن الرّضا قال علی بن الحسین (؏) **قال الله عزّ و جلّ: یابن آدم ...ما أصابَکَ مِن حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ و ما أصابَکَ مِن سَیِّئَةٍ فَمِن نَفْسِکَ** (کافی باب ۵۳ ح ۱۲)

شیعه‌ای در آنجا حاضر بود، گفت: ای غلام از خدای تعالی شرم نداری که برای ابلیس لعین اقامه حجت می‌کنی؟ ابلیس با همه شیطنت و مکر خویشتن از برای خود اینگونه حجت نگفت.

❋ درکامل بهائی آمده: به سنّی جبری مسلکی گفتند اَلزِّناءُ خَیْرٌ اَمِ التَّرْکِ؟ **جبری** گفت:

زنا بهتر است نزد من، از برای آنکه تا خدا تقدیر نکند زنا نتوان‌کرد. (کامل بهائی ص ۴۹)

❋ درکتاب انوار البدریّه آمده: شخصی از اهل سنّت عمری‌که مخترعان بدعت‌اند، به خانهٔ خود آمد یکی از ملازمان خود را دید که با کنیزی از کنیزان او صحبت(حرام) می‌دارد، و شروع در تأدیب ایشان نمود، غلام گفت: **از قضا و قدر است** و ما را تقصیری نیست، آن مرد جبری‌گفت:

که قضا و قدر پیش من دوست تر است از هر خیری، و آن غلام را آزاد نمود.

❋ نیز راغب اصفهانی در محاضرات خود آورده: شخصی از سنیان بدعت گذار داخل خانه خود شد مردی را دید که با زن او صحبت(زنا) می‌دارد، تازیانه برداشته زن را تنبیه نمود که این چه کار ناشایست و عمل قبیح است که از تو صادر شده؟ و آن زن می‌گفت: این‌کار به اراده و اختیار من نیست، و از قضا و قدر است. آن مرد در تأدیب او مبالغهٔ تمام داشت و می‌گفت:

زنا می‌کنی و این چنین عذر ناموجه می‌گویی؟ زن فریاد برآورد و گفت: آه که آخر تو **ترک سنّت (عمری)کردی و مذهب رافضی‌اختیارکردی،**مرد ازآن سخن متنبّه شده تازیانه ازدست انداخت و عذر زن فاحشه‌اش را پذیرفته و از او معذرت می‌خواست و گفت:

تو از اهل سنّتی حقّاً !!!   (مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۵۱)

❋ **حکایت:** در منهج الفاضلین و درکامل بهائی (ص ۴۸) ذکر شده: در زمان محمّد بن سلیمان که از ملوک بنی‌امیّهٔ طاغیهٔ باغیه بود، عالمی بود شیعی، و سنیان **جبری مسلک** دائماً مذمّت او را نزد محمّد بن سلیمان می‌کردند. و محمّد بن سلیمان نیز **جبری** بود، روزی علمای سنّی جبری مذهب پیش محمّد حاضر شدند و التماس‌کردند که عالم شیعی را حاضرکن تا شخصیت او را خرد کنیم و اهانت به او رسانیم، از برای آنکه شیعه می‌گوید: بنده، فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر به اراده و مشیّت اجباری در تقدیر الله تعالی نیست، و دائماً طعن در مذهب ما سنیان می‌زنند و به کفر و گمراهی علمای اسلام (عمری) حکم می‌کنند، و این چهارمذهب(عمری و جبری) را قبول ندارند و تو و همگی ملوک بنی امیّه را مُذنب و مُخطی و فاسق و ملعون بلکه کافر می‌گویند.

وص ۳۳۹

۴۸

۵۶۷

محمّد بن سلیمان امرکرد او را حاضرکردند و چون حاضر شد، آن عالم را تهدید و توبیخ بسیارکرد
و بعد از آن گفت: می‌گویند که تو می‌گویی‌که جبر نیست و بنده فاعل فعل خود است؟
و افعال نیک و بد به اراده و مشیّت اجباری در تقدیر الله تعالی نیست؟
اگر این سخن که به تو نسبت می‌دهند به ثبوت رسد، تو را خواهم کشت.
عالم شیعی‌گفت: می‌خواهم کلمه‌ای چند به عرض رسانم اگر رخصت دهی
بعد از آن حاکمی اگر قتل کنی و اگر تنبیه فرمایی.
محمّد بن سلیمان گفت: هر سخن که می‌خواهی بگو.
عالم شیعی گفت: فرض کنیم که دیشب من و شخصی دیگر در خدمت تو بودیم، و از تو انواع فساد و معاصی و فجور از زنا و غیره به ظهور آمد، و چون روز شد و از خدمت تو جدا شدیم

* ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه‌السلام پرسید: آیا خدای عزّوجلّ مردم را بر گناهان مجبور می‌کند؟ فرمود: نه. بلکه آنها را اختیار و مهلت می‌دهد تا (به اختیار خود) توبه کنند. پرسید: پس آیا تکلیفی برای بندگان قرار داده که قدرت بر آن نداشته باشند؟ فرمود: چگونه چنین کند؟ درحالی که می‌فرماید: « **وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِیدِ**»
* و محققا پروردگار تو بر بندگانش ستمی روا نمی‌دارد *
سپس فرمود: پدرم از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هرکس گمان کند که خداوند بندگانش را بر معصیت‌ها مجبور می‌سازد یا آنها را به تکلیفی فوق طاقت وا می‌دارد **ذبیحه‌اش را نخورید، شهادتش را قبول نکنید، پشت سرش نماز نخوانید و زکات به او ندهید.**

*** امام باقرعلیه‌السلام فرمودند: با کسانی‌که با خاندان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دشمنی‌کنند و آن را دین خویش قراردهند معاشرت و دوستی نکنید، از آنها زن نگیرید و به آنها زن ندهید.**
*** و(درباره ناصبیان) فرمود: با آنها ازدواج نداشته باشید، حیوانی را که آنها ذبح کنند نخورید، و محل سکونت خویش را از آنها جدا کنید.** (اساس ایمان ص ۱۳۰)

نیامد پدید اندر این بحر و برّ ۲۸۶ کسی چون ابولؤلؤ با هنر
هنرمند چون او، ندیده است کس ۵۹۶ هنر، نزد ایرانیان است و بس

قال الصادق علیه‌السلام: **لا جَبْرَ و لا قَدَرَ ولکن منزِلَةٌ بَیْنَهُما، فیها الحَقُّ الّتی بَیْنَهُما لا یَعلَمُها الّا العالِمُ أوْ مَنْ عَلَّمَها إیّاهُ العالِمُ** (کافی باب ۵۳ ح ۱۰)

(تفسیر جامع ج ۶ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵ ـ ۵۰۱)

۲۵ ـ ۵۳۲ ـ ۵۷۹

من در میان مردم ذکر عدل و عفّت و پاکدامنی تو می‌کنم و مدح و ثنای تو می‌گویم، و افعال قبیحه که از تو مشاهده نمودم کتمان می‌نمایم، و آن شخص دیگر آنچه از تو دیده به مردم می‌گوید و افشای اسرار تو می‌کند، تو از ما کدام یک را دوستترداری؟

محمّد بن سلیمان گفت: تو را که کتمان سرّ ما کردی دوست تر دارم و پاداش دهم و او را که افشا کرد دشمن دارم و تنبیه می‌نمایم .

عالم شیعی گفت: سبحان الله هرگاه تو گناه کرده و مرتکب افعال قبیحه شده‌ای نمی خواهی که من بازگویم، خدایی که پاک و منزّه است از جمیع افعال قبیحه و اعمال شنیعه، چگونه روا دارد و رضا دهد که شریک گناهان اهل عالم باشد و کفر اولاد آدم و معاصی فسّاق و اجلاف و قتل انبیا و اوصیا، و جمیع آنچه حرام گردانیده به او نسبت دهند ؟!!!

**گمرهی را که مذهبش اینست		۵۸۲		نیست سنّی، مخرّب دین است**

امام باقر علیه السلام فرمود: مردم رطوبت را می‌مکند و نهر بزرگ را رها میکنند.عرض‌شد: نهربزرگ چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمی‌که خدا به او عطا فرموده است. همانا خدای عزّوجلّ سنّت‌های تمام پیغمبران را از آدم تا برسد به خود محمّد صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد، عرض شد: آن سنّت‌ها چه بود؟ فرمودند:

همه علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تحویل داد.

مردی عرض‌کرد: ای پسر پیغمبر، امیر المؤمنین أعلم است یا بعضی از پیغمبران؟

امام باقر علیه السلام (به اطرافیان توجه نمود و) **فرمود: گوش دهید این مرد چه می‌گوید؟ همانا خدا گوشهای هرکه را خوا هد بازکند ـ من‌به او میگویم خدا علم تمام پیامبران را برای محمّد صلی الله علیه و آله جمع کرد و آن حضرت همه را به امیر المؤمنین تحویل داد ـ باز او از من میپرسدکه علی اعلم است یا بعضی از پیغمبران(و نمی‌فهمدکه معنی سخن من این است‌که آنچه جمیع پیغمبران می‌دانستند، علی علیه السلام به تنهایی می‌دانست)**

به صفحات ۷ ـ ۵۳ ـ ۱۳۳ ـ ۲۷۸ ـ ۴۴۴ ـ ۴۵۶ نیز رجوع شود.		(اصول کافی ـ باب ۸۹)

امام صادق علیه السلام فرمودند: نه جبر است و نه تویض، منزلی است میان آن دو که حقّ آنجاست و آن را نداند جز عالم.

وص۲۱۶ـ ۱۰۸ـ
۱۳۴ـ ۲۸۱ـ ۳۷۷ـ ۳۸۵ـ ۴۸۸

باب چهل و ششم

ذلِکَ بِأنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذینَ آمَنُوا وَ أنَّ الْکافِرینَ لا مَوْلیٰ لَهُم «سوره محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله آیه ۱۱»

این پیروزی مؤمنان به سبب این است که خدا سرپرست اهل ایمان است و کافران را سرپرست و یاوری نیست.

شناسایی مؤسس اجتهاد و کفر اهل سنّت عمری، و ارتدادِ آن گمراهان بی ملّت

باعث کفر جماعت سنیان متابعت شیطان امّت، کذّابِ مُرتاب عُمر بن الخطاب

علیه اللّعنة و العذاب گردید، که امّت را از جادهٔ اطاعت اهلبیت رسالتعليهم‌السلام منحرف نموده و سالک طریق عنادشان گردانید، و به مرور ایّام **تحت عنوان اجتهاد** به بدعت‌ها عمل نمودند و از این جهت افکار و رأی‌های غیر صحیحهٔ آنان منتهی به ارتکاب مفاسد عظیمه شد و آنچه شایسته بارگاه احدیّت نبود، وآنچه مناسب مرتبه نبوّت و رسالت و امامت نیست، به اظهارآن، اضلالِ کثیری از خلقِ خدا نموده آن جمع را از زمرهٔ کفره و فجره گردانید، و از این جهت متفرق به **هفتادو سه** فرقه‌اند و یک فرقه‌که شیعه اثنی‌عشریّه‌اند ناجی، و باقی هالک‌اند. **چنانچه عارفی فرموده:**

بعداحمدگشت هفتاد و سه فرقه‌امّتش ۱۶۲	**زان یکی‌ناجی و،باقی هالکندای هوشیار**
من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان ۲۷۶	**هرکراخواهی تونیز ازدیگران کن‌اختیار**
من که در کشتیِّ نوحم با نبی و با وصی	**گو زمین طوفان‌بگیرد،آسمان آفت‌ببار**
رستگارآمدسگی‌کو بودبا اصحاب‌کهف	**منکه با آل رسولم چون نباشم رستگار**

اوّلاً دلیلی که روشن و ظاهر است در کفر و ارتداد ناصبیان بی دین و سنّیان لعین، و مخالف و موافق را در آن خلافی نیست، حدیثی است که حمیدی در جمع بین الصّحیحین ذکر کرده که:

✻ **(در شرح عقاید نسفی ص ۲۳۲ و احقاق الحق ج ۱۳ ص ۵۸ روایت شده از)** حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

*** مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَعرِفْ اِمامَ زَمانِه ماتَ مَیْتَةً جاهِلیَّةً ***

کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد

مردن او مثل مردن آنان است که پیش از ظهور اسلام در جاهلیت مرده باشد.

✻ و از ابی سهیل روایت است: امام جعفر صادق عليه‌السلام روزی به من خطاب نموده فرمودند:

یا اَبا سُهیلٍ وَ اللهِ لایُقبَلُ الصَّلوةُ اِلاّ مِنْکُم، وَلا الزَّکوةُ اِلاّ مِنْکُم، وَلاَ الْحَجُّ اِلاّ مِنْکُم.

ای ابا سهیل به خدا قسم که نماز و زکات و حجّ از هیچ کس صحیح نیست مگر از شما شیعۀ اثنی عشری که از دوستان مایید و عبادات شما تمام مقبول درگاه الله است.

* درکتاب فتوحات القدس آمده، سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرمودند: در شب معراج حضرت الله تعالی به من خطاب نمود: **یا محمّد تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین** را از اصل نور خود آفریدم و ولایت و دوستی شما را بر اهل آسمان و زمین عرضه کردم

هرکه قبول (ولایت)کرد از مؤمنان باشد و هرکه انکار(ولایت)کرد از کافران باشد.

یا محمّد اگر بنده‌ای عبادت من کند تا منقطع گردد حیات او، چون به من رسد و منکر شما و اهلبیت شما باشد او را نیامرزم الاّ که مُقرّ و معترف باشد به ولایت شما. پس خطاب فرمود: **یامحمّد** میخواهی‌که ایشان را ببینی،گفتم بلی‌فرمود: نظرکن به جانب راست عرش،چون نظرکردم **علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و محمّد بن الحسن المهدی**علیهم السلام را دیدم که در موضع فراخ و وسیعی از نور ایستاده‌اند **و نماز می‌خواندند، و مهدی** علیه السلام **در میان ایشان مانند کوکب درّی می‌درخشید.**

فرمود: **یا محمّد** اینها برادر و فرزند تواند و حجت‌های من بر خلق من، و **مهدی انتقام گیرنده برای عترت تو است،** به جلال ذوالجلال من و عزّت من که این حجت من است و انتقام خواهد کشید از اعدای من، و این حجت باقی است از من، و این هادی و مهدی است.

و این حدیث دلیلی است ظاهر، برکفر ناصبیان بی دین
و مبغضان وصیّ سیّد المرسلین و منکران ائمّه معصومین علیهم السلام.

* در فصول الحقّ، ابن مغاذلی از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

*** هرکه علی را بعد از من به خلافت و جانشینی من به حقّ نداند***

*** او کافر است و او محاربه کنندۀ با خدا و رسول است ***

* در نهج الحق شیخ جمال الدّین مطهّر حلّی از ابن مسعود روایت نموده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی که خدای‌تعالی آدم را خلق کرده و روح در بدن او دمید حضرت آدم عطسه کرد، گفت الحمدلله. حق تعالی به آدم وحی فرستاد:

۵۰۷ـ ۵۱۸
۱۲ـ ۵۲ ـ ۲۰۳
۳۷۶ ـ ۱۳۷ ـ ۲۹۶ ـ ۴۶۶
۹۶ ـ ۱۴۰

قال علی علیه السلام: بالصّالحات یُستدَلُّ علی حُسْنِ الایمان. {۴۲۸۵} به عمل‌های صالح، استدلال کرده می‌شود بر خوبی ایمان.

حمد گفتی مرا ای بنده من اگر غرض از آفریدن تو ، آن دو بندهٔ من (محمد و علی علیهما السلام) نبودند که ایشان را خلق خواهم کرد، تو را در دنیا خلق نمی‌کردم.

اگر چه هست به صورت ترا، پدر آدم — ولی کجا رسدش با تو، لاف بابایی

حضرت آدم گفت: آن دو بندهٔ مقرّب درگاه تو از من به وجود خواهند آمد؟

خطاب عزّت به او رسید بلی ای آدم، سر بالا کن چون آدم نظرکرد دید بر ساق عرش نوشته:

لا إلهَ إلاَّ الله مُحَمَّدٌ نَبِیَّ الرَّحمَة، وَ عَلِیٌّ مُقیمُ الحُجَّة، مَنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِیٌّ زَکیٰ وَ طابَ مَنْ اَنْکَرَهُ خابَ وَ خَسَرَ، قَسَمْتُ بِعزَّتی اَنْ اَدخُلَ الجَنَّةَ مَنْ اَطاعَهُ وَ إن عَصانی * وَ اَقْسَمْتُ بِعزَّتی اَنْ اَدْخُلَ النّارَ مَنْ عَصاهُ وَ إنْ اَطاعَنی *

نیست معبودی و آفریدگاری‌که سزاوار پرستیدن باشدمگرخدایتعالی، و فرستاده محمّد را به رحمت برخلق، و علی اقامه کنندهٔ حجّت برهمهٔ خلق است، و هرکه شناخت حقّ علی را پاک و پاکیزه گشت و هرکه انکار کرد حقّ علی را ملعون و زیان کارگشت و من که خداوندم سوگند خورده ام به عزّت و بزرگی خود که به بهشت برم آن را که فرمان علی برد و مطیع او باشد اگرچه (قبل ازآن) معصیت کار بوده باشد و سوگند خورده‌ام به عزّت و جلال خود که داخل سازم درآتش دوزخ آن را که فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد اگرچه (درظاهر) اطاعت من بجا آورد.

* و انکار حق امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که: بعد از پیغمبر بی فاصله او را امام و جانشین آن حضرت نداند، و دیگری را بر او ترجیح دهد، و هر که او را **بی فاصله** امام و جانشین رسول نداند به تحقیق که منکر نبوّت حضرت رسول است، چنانچه سیّد کاینات صلی الله علیه و آله فرموده:

مَنْ جَحَدَ اِمامَةَ عَلِیٍّ بَعدی فَقَد جَحَدَ نُبُوَّتی، وَ مَنْ جَحَدَ نُبُوَّتی فَقَد جَحَدَ رُبُوبِیَّةَ الله.

هرکه انکار امامت علی کند بعد از من، به درستی که انکار نبوّت من کرده است و هرکه انکار نبوّت من کند به تحقیق که انکار الوهیّت خدا کرده است.

* درکافی زراره از امام باقر علیه السلام و آن حضرت از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده:

اَما لَوْ اَنَّ رَجُلاً قامَ لَیلَهُ، وَ صامَ نَهارَهُ، وَ تَصَدَّقَ بِجَمیعِ مالِه، وَ حَجَّ جَمیعِ دَهرَهُ وَ لَمْ یُعرَفُ وَلایَةَ وَلیُّ اللهِ وَ مَوالیهُ وَ یَکُونُ جَمیعِ اَعماله بِدلالَته عَلَیهِ

قال علی علیه السلام: کُلُّ ذی رُتبَةٍ مَحسُودٌ {۶۸۶۲} هر صاحب رتبهٔ بلندی، حسد برده شده است.

وص ۲۳۷ـ ۲۸۴ ـ ۲۵ ـ ۹۳ ـ ۹۴ ۷۸ ۴۸۸ ـ ۱۷

قال علیٌّ علیه‌السلام: کَیْفَ یَعْرِفُ غَیْرَهُ مَنْ یَجْهَلُ نَفْسَهُ {۶۹۸}

چگونه می‌شناسد (تربیت نفْس) غیر خود را، کسی که نمی‌داند (نیازمندی‌ها و راه‌تربیت) نفس خود را؟...

*** ما کانَ لَهُ عَلَی اللهِ حَقّ فی ثَوابِهِ وَ ما کانَ من اَهلِ الایمانِ ***

مضمون عبارت آن است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: اگرکسی تمام شب عبادت، و تمام روز صرف روزه نموده باشد، و جمیع اموال خود را در راه خدا تصدق نموده، و در تمام عمر اوقات صرف حجّ گردانیده باشد و با وجود این حال، او را معرفت **ولایت علی** ولیّ خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب از جانب خدا کیست و چه کس است تا تولّی به وی نموده و جمیع **اعمال او به دلالت آن ولّی خدا** از او صادر گردد، این چنین شخص بی معرفتی را **در درگاه الهی استحقاق اجری و ثوابی نبوده از دایرهٔ اهل ایمان خارج باشد.** (و ص ۹۳ ـ ۲۳۲ ـ ۴۵۶)

رهبری‌جو،که دراین بادیه، هرسو راهی‌است مردسرگشته، چه داندکه‌کجا بایدرفت

* در رساله قاضی زاده کره رودی از محمّد بن مسلم از امام باقرعلیه‌السلام روایت است، فرمودند:

مَنْ دانَ اللهَ بِعِبادةٍ یَجهَدُ فیها نَفْسَهُ وَلا اِمامَ لَهُ مِنَ الله، فَسَعْیُهُ غَیرمُقبُول و هُوَ ضالٌّ مُتَحَیِّرٌ

هرکه تقرّب جوید به خدای‌تعالی به وسیلهٔ عبادتی‌که نفس وی درآن‌غایت جهد و سعی نموده باشد و او را **امامی منصوب از جانب الله تعالی** نباشد، سعی آن شخص در آن عبادت قبول حق تعالی نبوده، گمراه و حیرت زده از جملهٔ کفره و فجره است. (و ص ۱۸۶)

ز نفس بد، اگر نیکی طمع داری چنان باشد	۱۵	**که از راه سیه داری طمع سرسبزی مینا**
دراین دریای خونخوار، ازقضا ساز اوّلاً کشتی	۳۳	**درآن‌کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها**
نجات از راه عترت جو، نه از احیای غزّالی	۵۵۵	**شفا زآن خاک درگه جو، نه طبّ بو علی سینا**

* درکتاب فتوحات القدس از امالی ابن بابویه(ص ۷۷۱) نقل شده که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

*** مَنْ فَضَّلَ اَحَداً مِنْ اَصْحابی عَلیٰ عَلِیٍّ فَقَد کَفَرَ *** (وص ۹۶)

۶۹ **هرکه تفضیل داد کسی را از اصحاب و یاران من بر علی، به تحقیق که او کافر شده.**

* نیز در آن کتاب در تفسیرآیهٔ (۲۴ ابراهیم) کریمه: **ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ** آمده که مراد **کلمه طیبه لا إلهَ إلاّ الله است** که هرکه لا إلهَ إلاّ الله می‌گوید مؤمن است

۲۵ و مثل زده به شجره طیّبه، یعنی اصل درخت دین ایمان است، و نماز پنجگانه سنّت اوست و زکات فرع او است، و روزه ماه مبارک رمضان پوست او است، و حجّ شاخ و برگ او است

و **ولایت** اهل بیت علیهم السلام میوهٔ او است، همچنانکه درخت کامل نباشد الاّ به میوه، هم چنین درخت دین اسلام کامل نباشد الاّ به ولایت و متابعت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله **(تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۹۸)**

و این دلیل واضحی است بر کفر ناصبیان بی دین و پیروان عمر لعین.

❋ درکتاب نصوص الائمّه از امیرمؤمنان علی علیه السلام مروی است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

اَلاَئِمَّةُ مِنْ بَعدِی إثنا عَشَرَ، اَوَّلَهُم عَلیّ وَ آخِرَهُم القائِمُ، هُم خُلَفائی وَ اَوْصِیائی وَ اَوْلِیائی وَ حُجَجِ اللهِ عَلیٰ اُمَّتی بَعدی، اَلمُقرُّ بِهِم مُؤمِنٌ، وَ المُنْکَرُ لَهُم کافِرٌ.

امام و پیشوای بعد از من دوازده‌اند، اوّل ایشان علی و آخر ایشان قائم است ایشان خلفاء و اوصیاء و اولیای من، و حجت‌های خدا بر امّتم هستند بعد از من اقرار کنندهٔ (به ولایت) ایشان مؤمن است و منکر(ولایت) ایشان کافر.

گر مهر علی، بر دل و جانت نبود ۱۶۹ از دین محمّدی، نشانت نبود
اثنا عشری اگر نباشی، به یقین ۳۲۲ از دوزخ جاودان، امانت نبود

❋ در(بحار ج ۲۷ ص ۱۳۵ و)کتاب روضة الواعظین از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: خطبه‌ای خواند از برای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمودند: ای مردم هرکه دشمن دارد اهلبیت مرا برانگیزاند خدایتعالی او را **قیامت یهودی،** جابرگوید گفتم: یا رسول‌الله هر چند روزه گیرد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است؟ فرمود: آری.

❋ در فتوحات القدس از امالی صدوق (ص ۷۸ ح ۴۵ مجلس ۷، ح۳) نقل شده عبدالله ابن سمره روایت کند، از سیّد کاینات صلی الله علیه و آله سؤال نمودم که یا رسول الله ارشاد و راهنمایی کن مرا بسوی نجات و رستگاری. فرمودند: ای پسر سمره هرگاه که مختلف شود قصدها و عزم‌ها، و پریشان شود عقل‌ها و رأی‌ها، پس **برتو بادکه از علی** علیه السلام **جدا نشوی** که او پیشوای امّت من است و خلیفه و قائم مقام من است بعد از من و او است فاروق که تمیز دهد میان حق و باطل، هرکه از او سؤال کند جواب حق دهد او را و هرکه از او طلب ارشاد کند راه نماید او را، و هرکه طلب حق‌کرد نزد او یافت حقّ را، و هرکه از او التماس هدایت‌کرد هدایت نمود او را به حقّ، و هرکه پناه برد به او(از فتنه‌ها) ایمن شده و هرکه چنگ در زد به او نجات داد او را، **و هرکه اقتدا کرد** به آن حضرت هدایت و راهنمائی نمود او را.

وص ۱۲ ـ ۱۶ ـ ۳۷۶ ـ ۵۰۴
۸۷
۴۵۶
۳۰۱
۴۶۶

ای پسر سمره: سلامت یافت هرکه دوست داشت و برحقّ دانست علی را

*** و هلاک و ناچیز شد هرکه ردّ کرد علی را و دشمن داشت ***

ای پسرسمره: علی‌از من‌است و **روح او روح من است،** و طینت او طینت من، و اوبرادر من است و من برادر اویم، و او شوهر دختر من فاطمه است که سیّدهٔ زنان عالمیان از اولین و آخرین است و به درستی که از او است سیّدان جوانان بهشت حسن و حسین و ۹ (نُه) امام از فرزندان حسین علیهم السلام که نهم ایشان قائم امّت من‌است پرمیکند زمین را ازعدل و داد همچنانکه پرشده بود ازظلم و جور

* نیز در آن کتاب از سلمان فارسی روایت است، رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل از جانب ربّ جلیل آمده گفت، حق تعالی فرمودند:

گرامی‌ترین خلق نزد من محمّد است و برادرش علی و فرزندان ایشان‌که معصومند، و امام بندگان گردانیدم ایشان را، و هرکه را حاجتی باشد چون محمّد و آل او را وسیله و شفیع سازد مطلب او را برآورم، و به‌برکت ایشان بلاها را از آنها دورسازم، و اگربنده را درطاعت و عبادت من تقصیری افتد **چون به علی تولاّ کند و از دشمنان او بیزاری نماید وی را بیامرزم**

و اگر علی را دشمن دارد و **از دشمنان علی تبرّا نکند هرگز بر وی رحمت نکنم.**

* در نصوص الائمه (ص ۳۰) آمده، سیّد رسل صلی الله علیه و آله فرمودند: امام و پیشوای (هدایت) خلایق بعد از من دوازده‌اند و نُه نفرشان از صلب حسین‌اند و نهم ایشان **قائم آل محمّد** علیه السلام است

پس خوشا حال آن کسی‌که ایشان را دوست دارد و بدا حال کسی که ایشان را دشمن دارد.

و شیخ نور الدین ازری گفته: **(حدیقة الشیعه ج ۲ ص ۶۴۴)**

چنانکه هست فلک را، دوازده تمثال — که آفتاب بر او دوره میزند، مه و سال

در آسمان ولایت دوازده بُرجند (۱) — چو آفتاب ولایت، همه در اوج کمال

* امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: **لایُبالی النّاصِبُ صَلّی اَمْ زِنا.** **(کافی ج ۸ ص ۱۶۰)**

درمیان (عذاب) نماز خواندن و زنای ناصبی فرقی نیست، خواه به این مشغول باشد خواه به آن پس بهتر آن باشد که ناصبیان بی‌دین و پیروان آن سه سگ لعین تصدیع نکشند و رنج بیهوده

(۱) إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (۳۵ توبه)

۱۸۶ ۲۷ ـ ۳۴۱ ـ ۵۰۳ ۵۶۴

درنمازخواندن و روزه نبرند.(چون به حکم و روش قرآن و اطاعت و ولایت امام علیه‌السلام نیست، نماز و روزه‌اش با بدعت آمیخته است و همان مقدار گناه تخریب احکام شریعت و زنا برایش می نویسند)

و مراد از ناصبی آنهایند که بعد از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله علی ابن ابی طالب علیه‌السلام را امام بلافصل و پیشوا نمی‌دانند، و دیگری را بر آن حضرت ترجیح می‌دهند. (و ص ۲۵ و ۹۶)

* حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **هرکه شک کند در کفر دشمنان ما و آن کسانی که بر ما ظلم کرده باشند، آن شخص کافر است.** (بحار ج ۲۷ ص ۶۲)

* از اسماعیل ابن جعفی روایت است،از امام محمّد باقرعلیه‌السلام پرسیدم، از حال کسی که **دوست دارد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را و تبرّا از دشمنان او نکند**، و بگوید که امیرالمؤمنین در پیش من دوست تر است از آن جماعتی که مخالفت با آن حضرت کرده‌اند. پس آن حضرت فرمود:

*** او دوستی و دشمنی را بهم ممزوج کرده است و او دشمن است ***

نشانه است، محبّان شاه مردان را ۲۷۸ که با مخالف او، دشمنند از دل و جان
به دشمنان علی، دوستی کنی آنگه ۵۰ دم از محبّت او می‌زنی، زهی بُهتان

* از حضرت باقرعلیه‌السلام مروی است که با شیعیان خود می‌فرمودند: **نیست فرقی میان شما و میان مخالفان مگر تبرّا و بیزاری از دشمنان ما، پس کسی‌که مخالفت می‌کند با شما در این امر ولایت از او تبرّا کنید و از او بیزار شوید، اگر چه او علوی و فاطمی باشد.**

سَیِّد، که به جَدِّ خود تولاّ نکند ۵۶ و ز مذهب ناصبی، تبرّا نکند
بی شک سگ بد خصال باشد، به ازاو ۴۶۳ سگ زانکه رها، خصال آبا نکند

* مشهور است: شیخ جمال الدین مطهّر علی قدس سرُّه با سیّد سنّی در مذهب بحث می‌کرد، و آن سیّد جانب پدران حق خود را گذاشته از جانب خصمان آنان حمایت می‌کرد، و بحث در این بود که سیّد سنّی می‌گفت: برآل محمّد صلوات فرستادن جایز نیست. شیخ فرمود:

خدایتعالی در قرآن(۱۵۷ بقره) بر اهل مصیبت صلوات فرستاده است، فرموده:

اُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ پس چرا بر آل محمّد صلوات جایز نباشد؟

سیّد سنّی گفت: صلوات بر اهل مصیبت است، برآل محمّد چه مصیبت رسیده؟!!!

قال علی علیه‌السلام: بِالعُدُولِ عَنِ الحَقِّ تَکُونُ الضَّلالَةُ {۴۲۶۶} (رها کردن و) برگشتن از حق باعث گمراهی است.

وص ۸۳ـ۸۹ ۳ ۲۸۲ـ۳۴۱ ۵۶۸ـ۱۶۰ـ۱۲۰ ۵۸۰

که بر ایشان صلوات جایز باشد؟ شیخ گفت: مصیبتی‌که برآل محمّد رسیده به هیچ کس نرسیده است و چه مصیبت ایشان را برابر این(حماقت تو) باشد که تو خود را سیّد می‌گویی و از فرزند ایشان میدانی و صلوات برآل محمّد جایز نداری؟!!!　**(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۵۷۲)**

و پادشاه مغفور مبرور شاه طهماسب اَسْکَنُهُ اللهُ فی بُحبُوحَة جَنانه، مناسب این مقام فرموده:

هـرکس‌گوید،کـه درتبـرّا ضرراسـت　۵۵　آن را نه زدین و،نه زایمان خبر است

فرزنـــد علـــیّ، اگـــر تبـــرّا نکنـــد　　فرزند علیّ نیست، زنسل عمـر اسـت

❋ در**(امالی طوسی، مجلس ۱۴ ح ۷۰ و)**کتاب توحید از امام محمّد باقر علیه السلام روایت است: خدای تعالی‌گردانید علیّ را نشانه‌ای میان خود، و میان بندگان خود، هرکه شناخت (ولایت) او را مؤمن است، و هرکه انکار او کرد کافر است، و هرکه شناخت حق او را داخل بهشت می‌شود.

❋ در لوامع الانوار آمده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: **عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ وَ مَنْ اَبیٰ فَقَد کَفَرَ**

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بهترین بشر است و هرکه قبول ندارد پس او کافر است.

نیز ابن مردویه از علمای سنیان عمری، این حدیث را در کتاب خود نقل کرده.

❋ درکتاب فتوحات القدس از مناقب ابن مردویه از ابی هارون عبدری مروی است گفت:

رای و اجتهاد من همانند رای و اجتهاد خوارج بود در حقّ مرتضی علیّ علیه السلام

تا وقتی‌که شنیدم از ابو سعید خدری، می‌گفت:

مردمان بر پنج فرض مامور شده‌اند، به چهار فرض عمل کردند و یکی را ترک نموده‌اند.

پس یکی از حضّار گفت: ای ابا سعید کدام است این چهارکه به آن عمل کردند؟

ابوسعید گفت: نماز و روزه و حجّ و زکوة، آن مرد گفت پس کدام است آنکه ترک کرده‌اند؟

ابوسعید گفت: دوستی و **ولایت امیرالمؤمنین،** آن مرد گفت:

ولایت او با این چهار، واجب و مفترض است؟　**(وص ۲۰)**

ابوسعید گفت: بلی، آن مرد گفت: پس به درستی که آن **جماعت کافر**شده باشند

که حق ولایت مرتضی علی علیه السلام را بجا نیاوردند، ابوسعید گفت: مرا چه گناه باشد؟!!!

شیعه گوید امر پیغمبر چه شد؟　۳۶　هست«مولا» بعد من حیدر، چه شد؟

قال علی علیه السلام: هُدَی اللّهِ أَحْسَنُ الْهُدیٰ {۱۰۰۱۰} راهنمائی خدا، بهترین راهنمائی است.

وص ۸۷　(اجتهاد)　۵۳۴ ـ ۲۶۱ ـ ۱۶۰

وص ۵۴ _ ۱۴۴ _ ۳۳۲

*اعتقاد علم الهدی و شیخ علی‌عبدالعال کرکی این است که **مردمان دو قسمند اثنی عشری و کافر** و اینکه **ناصبیان** بی‌دین تهمت ترک محبّت اهل بیت رسالت ﷺ بر خود نمی‌نهند از روی نفاق و از مقوله (آل عمران/۱۶۷) **یَقُولُونَ بِاَفْواهِهِم ما لَیسَ فی قُلُوبِهِم** خواهد بود، زیرا که **اقوال و اعمال آنان به خلاف آن گواهی می‌دهند،** به دلیل آنکه اکثرآن‌ها در روز عاشورا سرمهٔ شادی برچشم می‌کشند به رسم ایّام عید، مبارک باد فتح یزید می‌کنند، و اکثر آنان مانند اهل ماوراءُ النّهر و شام

بغض حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شرط ایمان و اسلام می‌دانند

و دشمن آن حضرت را در(نقل) روایات و احادیث، صدوق و ثقه می‌خوانند.

* از احمد حنبل تنبل انگل که امام ساختگی آن قوم ناصبی و از اولاد ذوالثّدیه لعنة الله علیه است در مُسند جعفر روایت است، می‌گفته: اَلرَّجُلُ لایَکُونُ مُؤمِناً حَتّی یُبْغِضَ عَلِیّاً قَلیلاً.

* درکتاب احقاق الحق آمده قاضی ابن خلکان که از اکابر طبقهٔ ضالّه عمری است درکتاب وفیات الاعیان گفته: اَنَّ مَحَبَّةَ عَلِیٍّ لا تَجمَعُ مَعَ التَّسنُّن.

۵۷۳

به تحقیق که محبّت علی با تسنّن جمع نمی‌شود، و از این قرار ظاهر شد که دوستی در سنت ناصبیان این گونه دوستی منافقانه است. **وَ کَفاهُم بِهذا فی الدُّنیا عاراً وَ فی الاخرَةِ ناراً.**

*غزالی لعنة الله علیه که مشهور به حجة الامسال و جبری و از دانشمندان آن طبقه گمراه عمری است در کتاب صراط المستقیم آورده است: هرکس گویندهٔ شهادتین است آخر به بهشت خواهد رفت مگر کسی که میان جمع مسلمانان مصدر خلاف است، و سبب افتراق و خلاف میانه امّت

* ابن بابویه از ابا عبیده روایت کرده که گفت: حضرت باقرعلیه‌السلام به من فرمود:
إیّاکَ و أصحابِ الْخصومات و الکَذابینَ عَلیْنا، فَإنَّهُمْ تَرَکوا ما اُمِروا بِعِلْمِه و تَکَلَّفوا عِلْمَ السَّماء
ای ابا عبیده از دشمنان و کذابین و دروغگویان دوری بجوئید، زیرا آنها آنجا را که مأمور به علم و دانش (قرآن و مفسرین) آن بوده‌اند، ترک کردند و خود را به دانستن اخبار آسمان‌ها مکلف دانستند. **(تفسیر جامع ج۶ ص ۴۱۲)**

* حضرت صادق علیه‌السلام به ابوبصیر فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که مردم را به گمراهی دعوت کند جز آنکه پیروانی پیدا می‌کند. **(روضه کافی ـ گلگشت نور حدیث ۲۰۷)**

۵۷۹ _ ۵۳۵ _ ۴۷

اِذا اَرذَلَ اللّهُ عَبْداً حَظَرَ عَلَیْهِ العِلْمَ. {۳۱۰۰} هر گاه پست کند خدا بنده‌ای را، منع می کند از او علم (قرآن و فهم حدیث) را.

علی ابن ابیطالب ؑ باشد، خلافی که هرگز منقطع نشود، بعد از این سخن گوید: که اگر خلق به سخن من گوش کنند آن خلاف را از میان مردم بردارم، بازگوید که چگونه به سخن من گوش کنند و خدای‌تعالی در ازل (به جبر) حکم کرده و بر ایشان نوشته و تقدیر نموده.

ای ناصبی بی‌دین هر که در این سخن و گفته آن فاضل کافر نادان شما به دیده انصاف نظرکند و نیک اندیشه نماید که معاویه و یزید و جمیع بنی‌امیّه و بنی عبّاس را از اهل بهشت گردانیده، و علیؑ را که خدا نفس رسول ﷺ خوانده و زوج بتول گردانیده و چندین آیه در شان او نزول یافته و چندین هزار حدیث حضرت رسول ﷺ در فضایل و مناقب آن حضرت فرموده از اهل دوزخ خواند، **اَسْتَغفِرُ الله مِنْ هذهِ العِصْیان وَ الکُفْرِ الصَّریح** و تناقُض را درسخن آن کافر احمق مشاهده کنید، اول آنکه گفت: خلافی که هرگز منقطع نشود و دیگر بارگوید: که اگر سخن من بشنوند آن اختلافی‌که علی‌کرده از میان مردم بردارم و نیزگویدکه آن حکم (جبری) خدا بود و دفع تقدیرنتوان کرد. **(غزالی لعنة الله علیه در صفحات ۱۴۳ ـ ۱۴۴ ـ ۱۹۴ ـ ۲۴۹ ـ ۳۵۰ ـ ۵۴۹)**

و **ای ناصبی** متحیرحقّاً که دین ناحق باطل تو، برباد است!که کسی که جبری مسلک باشد وچنین کفری‌بگوید اورا حجة الامسال نام‌کنید و ازخدا و رسولﷺ نمیترسید وهریک از احادیث و روایات و حکایاتی که ذکر شده دلیل قاطع و برهان ظاهری است درکفر ناصبیان ناپاک و سنّیان بی دین.

❋❋❋

محتوای مطالب این کتاب آئینهٔ گویای ریشه‌های حوادث تلخ تاریخ اسلام و معرِّف دقایق و علل و اساس انحرافات جامعهٔ مسلمین از صدر اسلام تا آخرالزمان می‌باشد.

از همکاری و زحمات آقای فعال در انجام کارهای نسخهٔ خطی، و از کوشش‌های بی دریغ آقای مهدی – م در ویراستاری کتاب صمیمانه تشکر می‌نمایم و توفیقات روز افزون ایشان را در خدمت به آل محمد ﷺ از خداوندمتعال در عافیت آرزومندم.

باب چهل و هفتم

نسب ابوحنیفهٔ لعین، فقیه فقه ساختگی سقیفهٔ بنی ساعده و فتواهای باطلهٔ آن بی دین و مقالات مناسب این باب

(امام کاظم علیه‌السلام فرمود: لعنت خدا بر ابوحنیفه، می گفت علی (علیه‌السلام) چنان گفته و من چنین می گویم. - بحار ج ۲ ص ۳۰۶)

مجتهد ۴۷۵

درکتاب **رجال و شکات** که از کتب معتبرهٔ سنیان بی دین است ذکر شده
نام ابوحنیفه نعمان است، و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر زوطائی کابلی است، و زوطائی
غلام یکی از بنی تیم بود و آزاد شده، در سال هشتادم از هجرت آن بی دین بوجود آمد
و در سال صد و پنجاه از هجرت وفات یافته (به درک رفت) و هفتاد سال عُمْر نحس او بود.

❋ مریدان آن ملعون به دروغ گویند: در ایّام شیرخوارگی‌اش، پدرش آن ملعون را به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده و به دعای حضرت امیرالمؤمنین به مرتبهٔ امامت رسیده!

ای ناصبی سرگشته بدانکه اجماع امّت است‌که درسال چهل و چهارم از هجرت
امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جوار رحمت ایزدی پیوست، و ابوحنیفه درسال هشتادم بوجود آمد
پس چگونه به نزد آن حضرت رسیده باشد؟!!!

❋ و جار الله علامه در تفسیر خود آورده: در اصل ابوحنیفه **زیدی مذهب** بود و
خلفای بنی عبّاس او را **متقلّب** می‌خواندند، و شاگرد ناخلف امام جعفرصادق علیه‌السلام بود.

وص ۹۰ - ۱۴۴ - ۵۶۸ - ۵۹۴

چون نوبت خلافت به منصور عبّاسی رسید، و جمعیّت مردم را به آستان ملایک پاسبان حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مشاهده نمود، منصور ملعون ترسیده و اندیشه کرد، و در سال صد و سی از هجرت، **ابوحنیفه و مالک** را طلب نمود، و عطایف بسیار و وظایف همه سال از برای ایشان مقرر داشت، و چون مردم زمانه همیشه بنده دنیا بوده‌اند و خواهند بود و طالب جاه و منزلت، و مجالست اُمَرا و حُکّام لازم طبایع بشری است چنانچه الحال نیز از ابنای روزگار مشاهده می‌شود، **آن هردو** ملعون بدعت‌گذار فریب زخارف دنیا خورده به امر منصور عبّاسی **هر کدام احداث مذهبی کردند.** و منصور ملعون جهت شاگردان ابوحنیفه وظایف (حقوق) ماهیانه مقرّر داشت، و جمعی را موکّل نمود که همیشه درِ دولت سرای امام جعفر صادق علیه‌السلام و درِ خانه ابوحنیفه ملعون حاضر باشند هرکه به خدمت آن حضرت میرفت یک مثقال طلا از او میگرفتند و ایذا و آزاربسیار به اومیرساندند و هر که به نزد ابوحنیفهٔ شقی می‌رفت یک مثقال طلا باو می دادند و اعزاز و احترامش می‌نمودند.

❋ در زمانی‌که ابوحنیفه شاگرد حضرت امام صادق علیه السلام بود، و اکثر اوقات در خدمت آن حضرت بود و در خاطر داشت‌که دعوای امامت و راهنمایی خلق نماید، لهذا در وقتی‌که حضرت دست مبارک می‌شست، آب دست آن حضرت را جمع نموده در شیشه‌ها و ظروف ضبط مینمودکه در ایّام امامت ساختگی خود جهت معجزه بکار برد، اتّفاقاً در حالی که متصدی امر امامت باطل خود گردید جمعی ازهرطرف جهت استشفا بردر نکبت سرای آن شقی جمع آمدند و او برسرآن ظروفی‌که آب وضوی امام علیه السلام را داشت رفته‌که ازآن آب بیاورد و آن بیماران را شفا دهد و ازمعجزه و کرامات خود شمارد همه آن ظـروف را شکسته و آب‌ها را ریخته یافت، ملول و محـزون ارادهٔ بازگشت نمود دیـد کـه در یکی از ظروف قطره آبی باقی مانده با پنبه‌ای آن را برداشت و بر روی مبروص مالیـد، مـریض شفا یافت و این باعث اعتماد و اعتقاد مردم به او شد و معجزه او منحصر به همین (حیلهٔ او) بـود.

❋درکتاب احتجاج (ج ۲ ص ۳۱۴) مذکوراست، مؤمن‌الطّاق را با ابوحنیفه ملعون مکالمهٔ بسیار واقع شد چنانکه یکبار ابوحنیفه به او گفت: تو می‌گویی‌که **رجعت** دردنیا واقع خواهد شد؟ گفت آری، گفت: هزار درهم قرض به من بده چون رجعت کنم از من بگیر با زیاده، مؤمن الطّاق رحمه الله گفت: تو ضامن و کفیلی به من بده که در زمانی‌که رجعت کنی به شکل انسان خواهی بود و خنزیر نخواهی بود!!!

❋ نیز مؤمن الطّاق رحمه الله و ابوحنیفه لعنة الله علیه دست هم فرا گرفته در بازار کوفه می‌گذشتند، پس دیدند کسی منادی می‌کند، آیا هیچ کس دیده طفلی راه گم نموده باشد؟ مؤمن الطّاق‌گفت: طفـل گمراه ندیده ام امّا **اگرشیخ گمراه می‌خواهی این است بیا** که دست او به دست تودهم. **(احتجاج)**

❋ درکتاب احتجاج ذکر شده: چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به شهادت رساندند ابوحنیفه خبیث، مؤمن الطّاق را دید گفت: امام تو مرد؟ گفت: آری، آن امام تو است که ازمهلت یافتگان است، و نخواهد مرد تا وقت معلوم. یعنی: ابلیس.**(بحار الانوار ج ۴۷ ص ۳۹۶)**

❋ نیز در آن کتاب روایت است: روزی مؤمن الطّاق متوجه مجلس ابوحنیفه ملعون شد چون ابوحنیفه را نظر بر او افتاد از روی تعصّب و عناد با اصحاب خود گفت:قَد جاءَکُمُ الشَّیطانُ یعنی آمد شیطان به پیش شما، و مؤمن الطّاق وقتی این سخن را شنید، این آیه (۸۳ مریم) را بر ابوحنیفه و اصحاب ایشان خواند: **أَنّا اَرْسَلْنَا الشَّیاطینَ عَلَی الْکافِرینَ تَؤَزُّهُم اَزّاً** یعنی: اگر من شیطانم شما کافرید، و ابوحنیَفه و اصحابش لعنة الله علیهم او را شیطان الطّاق

قال علیٌ علیه السلام: إذا أَحْسَنْتَ عَلَی اللَّئیمِ وتَرَکَ بإحسانِکَ إلیهِ. {۲۰۸۹}

هر گاه احسان کنی بر پست فطرت، برساند به تو مکروهی به سبب (همان) احسان تو به او (زیرا که شخص لئیم حسود است).

می‌گفتند، و علمای سنیان ابوحنیفه را مذمت‌ها نمودند. **(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۳۵۴)**

❋ شبعی از علمای سنیان گفته: مشتی خاک بهتر است از ابوحنیفه **(تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۳۷)**

❋ **(در تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۱۸)** و سفیان و مالک و عماد لوزاعی و شافعی عمَری، گفته‌اند: زاییده نشده در اسلام کسی که شوم‌تر بوده باشد از ابوحنیفه. **(و ص ۱۱۶)**

❋ **(در تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۳۷)** هم چنین شافعی عمَری می‌گفته: نظر برکتاب‌های ابوحنیفهٔ عمَری نمودم صد و سی ورق آن را **برخلاف کتاب خدا و سنّت رسول** دیدم. **(و ص ۳۰۹)**

❋ و مالک می‌گفته ابوحنیفه ضررش بر امّت بیشتر است از فتنه ابلیس. **(همان مدرک ص ۴۱۶)**

❋ ابن مهدی گفته: فتنه‌ای بر دین اسلام بعد از دجّال، عظیم‌تر از **رأی ابوحنیفه** نبود. **(همان مدرک)**

❋ درکتاب احتجاج **(ج ۲ ص ۳۱۵)** آمده: یکی از علمای امامیّه علیهم السلام فرمودند:

روزی با فضّال بن حسن همراه بودم به مَدرس ابوحنیفه ملعون رسیدیم، درس می‌گفت: فضّال گفت: من از این جا نمی روم تا ابوحنیفه را الزام ندهم. من گفتم: ابوحنیفه از علمای زمان است و خلیفه حامی و مقوی او، مبادا تو را الزام دهد و خجل شوی.

فضّال‌گفت: دلیل و حجت باطل مخالفان عمَری، بر دلیل و حجت حق مؤمنان مرتضوی غالب نشود. بعد از آن فضّال نزد ابوحنیفه رفت و گفت: مرا برادری است، از من بزرگتر و رافضی است و **سبّ می‌کند ابابکر و عمر را** و می‌گوید: بعد از رسول خدا افضل عالمیان علیّ علیه السلام است و هرچندکه من دلیل و برهان می‌آورم، او دلایل مرا رد می‌کند و دلیل دیگر جواب می‌گوید، امروز به خدمت توآمدم تا مرا چند دلیل تعلیم‌کنی تا بروم با برادرم بحث‌کنم، و دلایل او را جواب بگویم. چون ابوحنیفه این‌حکایت بشنید، تامّل بسیار نمود و به فضّال گفت: با برادرخود بگو چگونه تفضیل می‌دهی علی را برکسانی‌که هرگاه پیغمبر می‌نشست، یکی بر یمین پیغمبر و یکی بر یسار و هرگاه پیغمبر به جنگ می‌رفت یکی بر یمین ایستادی و یکی بر یسار و علی دورتر از پیامبر می‌رفت و با کفّار جهاد می‌کرد؟ فضّال چون این سخن از ابوحنیفه پلید شنید، گفت: ای خداوند من این سخن را بارها با برادر خود گفته‌ام و او چند مرتبه به آیه و حدیث جواب من گفت. ابوحنیفه گفت: برادرت در جواب چه گفت؟ فضّال گفت: برادرم جواب گفت: چگونه تفضیل می‌دهی کسانی را که نشسته باشند برکسانی که جهاد کنند فی سبیل الله به نفس و مال خود و حق تعالی در حق آنان فرموده:

وَ فَضَّلَ اللهُ المُجاهِدینَ عَلَی القاعِدینَ اَجراً عَظیماً، و نیز این آیهٔ (۱۱۱ توبه) را بر من خواند:

اِنَّ اللهَ اشْتَریٰ مِنَ المُؤمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُم الجَنَّةَ یُقاتلُونَ فی سَبیلِ الله

و برادرم میگوید: **به موجب این دو آیه علی** علیه‌السلام **افضل است.** ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو، چگونه تفضیل می‌دهی علی را که با فاصلهٔ یک ماه راه از پیغمبر دورتر مدفون است، بر آن کسانی که نزدیک با پیغمبر دریک خانه مدفونند؟

فضّال گفت: من این سخن را به برادر خود گفتم، این آیه (۵۳احزاب) را برمن خواند:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إلاّ اَنْ یُوْذَن لَکُمْ

و گفت محقّق است که قبر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه او بوده و پیغمبر و ورثهٔ او اذن ندادندکه ابوبکر خر و عمربی‌پدر را در آنجا دفن کنند، پس غصب کرده باشند و خلاف شرع شریف نموده باشند.

هرآنکه، غصب کند بیت سیّد مختار ۱۵۴ به ربّ بیت که باشد خدا از او، بیزار

ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو: عایشه و حفصه یکی دختر ابوبکر و یکی دختر عمر بود هر دو زنان پیغمبر بودند در عوض صداق و مهریّه آنان که در ذمّهٔ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند پدران خود را در آنجا دفن کردند. فضّال گفت: من این سخن را نیز با وی‌گفتم، این آیه (۵۰احزاب) خواند:

*** یا اَیُّهَا النَّبِیُّ إنّا اَحلَلْنا لَکَ اَزواجَکَ اللاّتی آتَیْتَ اُجُورَهُنَّ ***

پس به مضمون آیه کریمه معلوم شد که پیغمبر هیچ زنی نخواست الاّ آنکه اوّل مَهرش را داد و بعد از آن تصرّف کرد، پس یقین که صداق آنان بر ذمّه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نمانده باشد و به غیرحق و ظالمانه ابوبکر و عمر را در آنجا دفن کرده باشند. ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو: عایشه و حفصه به علّت میراث تصرف نمودند، و پدران خود را در آنجا دفن نمودند. فضّال گفت: من به او گفتم جواب گفت: در مذهب شما حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را میراث نبود و **فدک** را از حضرت فاطمه‌علیهاالسلام انتزاع نمودند به این علّت می‌گویید که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

نَحنُ مَعاشِرَ الاَنْبِیاءِ لا نَرِثُ وَ لا نُورِثُ ما تَرَکْناهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ و از برای فاطمه میراث نبود با آنکه دختر رسول خداست؟ دختران دیگران چگونه از پیامبر میراث برند؟ و بر تقدیری که خانهٔ رسول را قسمت نمایند ارث یک دختر و نه (۹) زن و سهم عایشه و حفصه از قیمت مکان، باندازهٔ دو تخم مرغ نمی‌شود، پس چگونه در مقدار دو قبر تصرّف آنان جایز باشد؟ ابوحنیفه اعراضی و مگسی شده

(تخریب احکام شریعت و اجتهاد سنیان در ص ۱۱۶ ـ ۱۷۴ ـ ۱۹۰ ـ ۲۴۵ ـ ۲۵۳ ـ ۲۶۲ ـ ۲۷۲ ـ ۴۰۹ ـ ۴۱۹ ـ ۵۴۶ ـ ۵۵۳ ـ ۵۵۸ ـ ۵۶۲ ـ ۵۶۶)
وص ۱۲۵
۱۹۹
۱۵۲ ـ ۲۱۳

گفت: این مرد را دورکنید که **خودش رافضی است** و برادری نیست او را، (اَلحَقُّ مُرٌّ)

* ابوحنیفهٔ شقی **احداث مسائل شنیعه و حکایات قبیحه و روایات ذمیمهٔ بسیار نمود**

و از آن جمله در(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴ و)کتاب منهاج الکرامة از کتب سنیان نقل شده:
اگر زنی در مشرق باشد و وکیل وی او را به عقد مردی در آورد در مغرب، و مرد بعد از چند سال به مشرق آید و زن خود را حامله بیند و چند فرزند رسیده و آن زن شوهرش با او ملاقات نکرده فرزندی که در رحم دارد با باقی فرزندان تعلّق به آن مرد دارد.
و قاضی حنفی حکم می‌کند که فرزندان از آن مرد **(به وجود آمده است با آنکه با زنش تماس نداشته و)** به زن خود نرسیده است، و فرزندان از او میراث می‌برند و او نیز از فرزندان میراث می‌برد
و هر چند آن مرد الحاح کند که من با این زن هرگز نرسیده‌ام **(نزدیکی نکرده‌ام)**
پس چگونه این فرزندان از من است؟ **(و این از معجزات فقیه فقه ساختگی بنی ساعده است!!!)**
قاضی می‌گوید که احتمال دارد محتلم شده باشی، یا انزال منی نموده باشی، یا با زن دیگر جماع کرده باشی **فرشتهٔ نقّاله منی تو را به شهر دیگر برده و به رحم زوجهٔ تو** نقل نموده باشد
یا منی تو بر پنبه یا پارچه چسبیده باشد و باد آن را بر داشته به شهر آن زن برده باشد و زن آن پنبه را بر فرج خود گذاشته حامله شده باشد!!! ***(گوز پدران لامذهب)***

* دیگر از فتوای ابو حنیفه ملعون آنکه، اگر مرد زنی را به عقد خود درآورد و فی الحال در حضور قاضی حنفی زن را سه طلاق بدهد، و با آن حال زن طلاق داده شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه دیگر فرزندی بزاید تعلّق به این شوهر دارد!!! **(وص ۹۲)**

* دیگر از فتوای ابو حنیفه ملعون‌آنکه، اگر مردی درسفر باشد و دو نفر گواهی دهندکه مرده است پس زنش **عدّه** نگاه دارد و شوهر دیگری کند، و از شوهر دوم فرزندان بهم رسد
پس چون شوهر اوّل از سفر بیاید جمیع فرزندانی که از شوهر دوّم به هم رسیده به شوهر اوّل تعلّق دارد و از او میراث می‌برند و او نیز از آنان میراث می‌برد!!! **(مغنی ابن قدامه ج ۸ ص ۶۶)**

* دیگر از فتواهای ابوحنیفه بی دین آنکه، اگر پسر پانزده ساله به مرد صد ساله گوید تو فرزند منی یا نوادهٔ منی، **آن مرد صد ساله فرزند آن پسر پانزده ساله می شود** و از هم میراث می‌برند، و اگر آن مرد صد ساله بندهٔ آن پسر پانزده ساله باشد از او می‌شود!!!

❋ ابوحنیفه کثیف نیز جایز می‌داند که، یک فرزند از دو پدر یا زیاده بهم رسد.(مانند عمرمادر جنده)

❋دیگر از فتاوی ابوحنیفه‌کثیف آنکه، هرگاه دو مرد زنی را وطی‌کنند دریک طُهر و آن زن فرزندی آورد درمدتی‌که احتمال هست که فرزند از هریک ازآنان باشد**آن فرزندبه هردو ملحق میشود** و آن پسر از دو پدر میراث می‌برد و آن دو پدر از آن پسر میراث می‌برند، امّا بریک نفرملحق نمیشود اگر **صد نفر**دعوی طفلی کنند به آنان ملحق نمی‌شود و آن فرزند از آن صد نفر میراث میبرد!!!

❋ ابوحنیفه خبیث گوید: اگر کسی دو کنیز داشته باشد و طفلی بهم رسد، و هر یک از این دو کنیز دعوا کنند، و فقط این یک فرزند از سیّد و مولای خود دارند فرزند به هر دو کنیز ملحق می‌شود!!!

❋ ابوحنیفه مخرّب شریعت جایز می‌داند لواطه را با پسری که او را اجاره گرفته باشند و وطی نمودن خواهر را بعد از عقد، چنانکه درکتبی از فقه حنفی بی پدر ذکر شده!!!

وَ لَیْسَ فی لَواطَهً مِنْ حَدٍّ ۵۷۹ وَ لا یُوطی الأُخْتُ بَعْدِ عَقْدٍ

(و ص ۲۳ ـ ۹۲ ـ ۲۶۴ ـ ۲۶۵ ـ ۵۴۲ ـ ۵۷۱ ـ ۵۹۲)

❋ دیگر فتاوی او آنکه، مردی اجاره بگیرد زنی را از جهت رخت شویی و سایر امور، پس با آن زن بخوابد و نزدیکی کند و آن زن حامله شود، فرزند تعلّق به آن مرد دارد و حد از او ساقط می‌شود!!!

❋ دیگر از کرامات علمی ابوحنیفه لادین، در کتاب منهاج الکرامه از کتب سنیان نقل شده: چون‌کرباسی بر ذکر پیچد و با محارم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمّه و خاله و غیر آن دخول کند حد از او ساقط می‌شود. ❋(گوز پدران لامذهب)❋

(بایدکرباسی از لباس اهل سقیفه باشد مانند عمامه ابوبکرخر یا عمامه عمربی‌پدر یا از پیراهن عثمان سگ پدر و اگرنبود کرباسی ازکفن معاویه خبیث، و اگر نبود ازعبای یزیدپلید بهرجهت بایدکرباسی از لباس بنیانگذاران این فقه درسقیفهٔ شوم بنی‌ساعده باشد، و براین کرباس و ذَکَرحتماً نام عمربی‌پدر و مادرفاحشه‌اش و برادرش ابوبکرخر باید با ادرار سگ نوشته شود.!!!)

❋نیز به آن طریق ذکر شده، ابوحنیفه(سگ پدر براساس وحی شیطان برای تخریب احکام شریعت و قرآن) جایز داشته که با غیر محارم مقاربت کند و زنا نخواهد بود، و واجب نیست بر او حد !!!

۶۴ـ۷۴

ما آمَنَ بما حَرَّمَهُ القُرآنُ مَن استَحَلَّهُ { ۹۶۳۱ } ایمان نیاورده به آنچه حرام گردانیده آن را قرآن، کسی که حلال شمرده آن را.

*امام صادق عليه‌السلام فرمود: **میدانی چرا** شما امرشده‌اید آنچه عامّه میگویند برخلاف آن رفتار کنید؟ گفتم: نه، فرمود: آنچه را امیرمؤمنان عليه‌السلام **(از احکام شریعت)** دین می‌دانست، این مردم با او مخالفت کردند، می‌خواستند با این کار **(با حضرت مبارزه کرده، و)** شخصیّت الهی آن حضرت را درهم بشکنند، اگر چیزی را نمی‌دانستند، از آن حضرت می‌پرسیدند و برخلاف پاسخ حضرت نظر داده و عمل می‌کردند تا امر **(دین را دگرگون و)** برمردم مشتبه کنند. **(بحار ج ۲ ص ۲۳۷)**

* امام باقر عليه‌السلام درتفسیر آیه ۱۵۷ اعراف **(وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبات و يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائثَ)** فرمود: طیّبات گرفتن علم و دانش از اهلش (یعنی قرآن و عترت عليهم‌السلام) و خبائث کلام مخالفین است

* محدث خبیر شیخ حرّ عاملی رحمه‌الله در این زمینه فرموده: روایات متواتر از امامان معصوم عليهم‌السلام به ما رسیده که ما را از نقل احادیث عامّه نهی کرده‌اند، **حتی اگر در مدح اهل‌بیت** عليهم‌السلام باشد و عمل به آن روایات را تحریم نموده و فرموده‌اند: اگر آنها روایتی نقل کردند که مطابق روایات شیعه نبود شما بر خلاف آن روایت رفتار کنید. **(الفوائد الطوسیه ص ۳۶۵)**

* شیعیان مرتضوی که پیروان وحی و دین خالص الهی هستند در حفظ و تبلیغ و حمایت مکتب انحصاری قرآن و عترت علیهم السلام به کتب مخالفین لعنت الله علیهم رجوع نمی‌کنند و برای عمل و تفقّه در دین و آداب و سیره علمی و عملیِ دینداری به آنچه از علوم و استدلال که از فرمایشات آل محمّد عليهم‌السلام در حقّانیّت تشیّع و دین خالص الهی و شریعت نبوی از وحی به ایشان رسیده اکتفا می‌نمایند و از رجوع به کتب فقهی خلاف شریعت و عمل به **احادیث ساختگی** عامّه لعنت الله علیهم نهی شده و بی‌نیازند.

* یکی از ضوابط و اصل‌های فقهی و عمل به احادیث در تشخیص بعض احکام که علماء شیعه رضوان الله تعالی علیهم موظف هستند برای دفع ضلالت و بدعت‌ها بکار گیرند احادیث و حکم فقهی « **خُذ بمٰا خالَفَ العامّه**» می‌باشد.

(بحار الانوار ج۲ باب ۲۹ ـ شامل ۱۵ آیه و هفتاد و دو حدیث) *(جزوه حقیقت ایمان ص ۳۱)

* اگر درکتب علما و ثقات شیعه رضوان الله تعالی علیهم از کتب مخالفین لعنت الله علیهم مطالبی نقل شده برای احتجاج و معرفی انحرافات عامّه و درجواب خصم می‌باشد تا مردم بدون رجوع به‌کتب مخالفین لعنت الله علیهم از بی‌دینی و انحرافات آنان آگاه و محفوظ باشند.

قال علی عليه‌السلام : وَ قُوا دينَكُمْ بِالاسْتِعانَةِ بِاللّه. {۱۰۱۰۷} نگاهدارید دین خود را، به یاری جستن از خداوند.

۱۹ ـ ۱۱۶ ـ ۱۶۰ ـ ۲۷۲ ـ ۵۳۴ ـ ۵۹۲   ۵۱ ـ ۴۳   ۵۸۳

❋ دیگر از فتواهای ابو حنیفه بدعت گذار اگر کسی بخرد محارم خود را و به نکاح در آورد مجـزی است. **(تمام این فتواها و زناها و گناهان خلق به عهدهٔ اهل سقیفه است. و ص ۱۰۸ ـ ۵۷۰)**

❋ پس هرکه را بصیرت و فهم و بینش بوده باشد و در این مسایل و فتاوی خلاف قرآن ابوحنیفـه نا مسلمان نظر کند، **معنی حرام زادگی و ناپاکی نسب آنان را** (که در باب ۱۲ نیـز دلایـل آن بیان شده) آشکارا در می‌یابد، و از همه **عجیب تر**آنکه به این خباثت مولد، شیعهٔ اثنـی عـشری را حلال زاده نمی دانند و در نسب ایشان طعن می‌زنند که چرا به قول خدا و رسول ﷺ عمل نموده و سخن شیطان امّت، ملعون کذّاب عمربن الخطّاب اُبنه‌ای مادرجنده را در تحریم متعه نپذیرفته‌اند.

چنانکه یکی از شعراء آن طبقه ضالّه گفته:

قَوْلُ الرَّوافضَ نَحْـنُ بَاَطْيَـبِ مَوْلِـدٍ — اَقـوُلُ جَـرىٰ بِخَـلافِ ديـنِ مُحَمَّـدٍ

نَكَحُـوا النِّـساءَ تَمَتُّعـاً فَاَوْلَـدُوا — مِنْ تِلْكَ النِّساءَ فَاَيْنَ طِيبُ المَوْلِـدِ

و شیخ شهید رحمه‌الله در جواب آن حرام زاده فرموده:

اِنَّ التَّمَتُّـع سُـنّةٌ مَـوْرُودَةٌ — وَرَدَ فـى الْكِتـابِ وَ ديـنِ مُحَمَّـدٍ

اَلَفُّ الحَرِيرِ عَلى الاَبـورِ وَ غمسها — فى الاُمَّهاتِ دَليـلُ طيـبِ المَوْلِـدِى

❋ دیگر آنکه، ابوحنیفه کثیف جایز می‌داند که با نوره وضو بسازند!!! **(وص۵۳۲ ـ ۵۶۴ نماز سنیان)**

❋ دیگر از کرامات علمی ابوحنیفه جاهل آنکه، در وضو اوّل پاها را بشویند و بعد از آن دست‌ها را بعد از آن صورت را، به عکس آیه کریمه(۶ مائده)، **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ اَيدِيَكُمْ اِلَى المَرافِقِ**

❋ نیز ابوحنیفه پلید جایز می‌داند، به نبیذ تمر(شراب خرما) وضو ساختن هرگاه طبخ یافته باشد.

❋دیگر پوست جمیع حیوانات را غیر از پوست خوک پاک می‌داند.

❋ و داود که یکی از پیروان ابوحنیفه ملعون است پوست خوک را به دبّاغیّت پاک می‌داند.

❋ دیگر از فتاوی ابوحنیفه سگ صفت، آنکه، هر گاه سگ را ذبح نمایند طاهر است و پوست میتهٔ سگ به دبّاغیّت پاک است.

❋ دیگر، جایز می‌داند پوست سگ را دبّاغی کرده در نماز بپوشند.

وص ۲۳۷

كَيْفَ يُصْلِحُ غَيْرَهُ مَنْ لايُصْلِحُ نَفْسَهُ؟! { ۶۹۵ } چگونه اصلاح می کند غیر خود را، کسی که اصلاح نمی کند نفس خود را؟!

*** نماز ابوحنیفهٔ دیوانه تماشایی است !!! ***

پوست حیوان مرده را جا نماز خود سازند، و نماز در زمین غصبی گزارند، و **سجده برفضلهٔ آدمی** کنند به شرطی که خشک باشد، و نماز را به زبان فارسی که بگوید خدا بزرگ است یا هندی یا ترکی یا غیر آن به جا می آورند، و در عوضِ سوره این آیهٔ **مدها مّتان** (آیه ۶۴ الرحمن) یا ترجمهٔ فارسی آن که دو برگ سبز است می‌تواند بگوید، بعد از آن سر خود را اندکی کج کنند بی‌ذکر رکوع و بدون طمأنینه بعد ازآن به سجود روند، و فاصلهٔ در میان دو سجده به مقدار شمشیر جایز ندانسته و قرار دادن پیشانی را در حالت سجود بر محلّ سجده در حال نماز واجب نمی‌داند و مخیّر می‌داند در قراردادن پیشانی و بینی، و طُمأنینه را در سجده واجب نمی دانند و مخیّرمی‌داند، و اگر حفره‌ای در تحت مکان سجده حفر نمایند و پیشانی را بر آن جا گزارند از سجدهٔ ثانی مجزی می‌داند.

(نمونه‌ای از فقه نماز سنیان را درصفحات ۱۷۲ ـ ۱۷۳ ـ ۱۷۵ ـ ۱۷۷ ـ ۲۴۸ ـ ۲۵۷ ـ ۲۵۹ ـ ۲۶۰ ـ ۵۳۲ ـ ۵۵۱ ـ ۵۶۵ ـ ۵۶۹ ـ ۵۷۰ ـ ۵۷۳ ـ ۵۷۵ ـ ۵۸۰ ـ ملاحظه فرمایید.!!!)

و تشهّدان و صلوات را واجب نمی دانند، و جلوس در تشهد ثانی واجب می دانند امّا خواندن تشهّد را واجب نمی‌داند، و **قنوت را بدعت می‌داند**، و خروج از نماز به یکی از سه چیز جایز می داند، به سلام دادن، یا به حرف زدن، **یا خروج باد**(به روح عمرمادر جنده) از مخرج، و می‌گوید پیش از سلام اگر باد **عمداً** سر زند نماز درست است و اگرسهواً واقع شود نماز باطل است، و **سجدهٔ شکر بعد از نماز را بدعت میداند.**(این فقه سقیفه، نماز ساختگی تراویح خواندن درماه مبارک رمضان هم لازم دارد)

حذرکن، از چنین خواندن نمازی ۵۰۶ اگر داری به آن حضرت، نیازی
هرآن شخصی که این باشد نمازش ۵۹۴ درون بوتهٔ دوزخ گدازش

* الحق نمازی‌که آنان می‌گزارند به‌همین بسته، زیرا کسی‌که به شراب خرما وضو سازد و به نوعی که ذکر شده نماز بخواند و بعد از آن **بادی لایق سر و ریش حنفی بلکه سزاوار ملّت و مذهب خویش رها کند، آن نمازگوزنشان او مانند عقد ایمان و نکاح ایشان گرهی بر باد است.**

* درکتاب ذخیرة القیمة فی ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده: بعضی از فقها در مجلس پادشاه حنفی مذهبی، فساد صفت نماز حنفی را مذکور ساختند بر این وجه که مذکورشد، و در آن مجلس بعضی

قال علی علیه السلام: کَیفَ یَستَقیمُ مَن لَم یَستَقِمْ دینُهُ؟! {۶۹۹} چگونه مستقیم (و هدایت) می شود کسی که مستقیم نباشد (احکام) دین او؟!

وص ۹۲

از علماء حنفی بودند، چون آن پادشاه آنها را شنید از مذهب حنفی متنفر و بیزاری جسته برگشت و مذهب دیگر اختیار نمود. **(وَفَیات الأعیان ج ۵ ص ۱۸۰) * (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵) * (تتمة المنتهیٰ ص ۵۱۷)**

وص ۵۶۸

* دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه، جایز می‌داند مشرکین داخل مساجد شوند با اذن مسلمانان.

* دیگر از فتوای ابوحنیفه ملعون، جمع در میان نماز ظهر و عصر

و نماز مغرب و عشاء، جایزنمی‌داند **خواه در سفر و خواه در حضر.** **(و ص ۱۷۷)**

* دیگر از فتواهای ابوحنیفهٔ نابینای کور دل ،گوید هرکه کور شد حج از او ساقط میشود.

* دیگر گوید: به سبب موت، حج و زکوة و کفّاره ساقط می‌شود.

* دیگر می‌گوید: سفیه و دیوانه به بیست و پنج سال که رسید مال او را به تصرّف او باید داد.

* دیگر، اگر زن رشیدهٔ بالغه شوهر نداشته باشد مال او را به او نمی‌توان داد

و اگر شوهر داشته باشد آن زن را جایز نیست که تصرّف در مال خود نماید مگر به اذن شوهر.

ای ناصبی بدبخت، عجب امری است که امام ساختگی شما

مال سفیه و دیوانه را به او عطا نماید و مال رشیدهٔ عاقله را منع می‌کند.

* دیگر از فتاوی باطلهٔ او آنکه، هر گاه کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند

اگر زانی تصدیق گواهان کند حد ساقط می‌شود و اگر تکذیب کند حد واجب است. **(و ص ۲۳۹)**

* دیگر از فتوای ابوحنیفه دیوانه ،اگر شتر داری شتر خود را در مکانی گذارد و بر شتر خورجین

باری باشد، اگر دزد خورجین را بالکلیّه از بالای شتر دزدید قطع ید واجب نیست

و اگر خورجین را بشکافد و چیزی از آن دزدید قطع ید واجب است.

* دیگر، جایز می‌داند جنب هرگاه خوابیده باشد در کنار حوض از شراب خرما

و بگردد در خواب و به حوض بیفتد، از جنابت بیرون آید و پاک می‌شود.

۵۷۰ * دیگر، جایز می‌داند که دو سال فرزند در رحم مادر باشد. **(مخصوصاً اگر مادر ابوحنیفه باشد و ص ۵۷۴)**

* دیگر، اگر شخصی گندمی از مسلمانی دزدید و آرد کرد مِلک او میشود، و هم چنین کرباسی دزدید و دوخت یا رنگ کند مال وی شود، و اگر صاحب گندم یا صاحب کرباس خواهد اجرت آرد کردن یا دوختن را بدهد و مال خود را از دزد بگیرد، بر دزد لازم نیست که اجرت گرفته آنها را به صاحب رد کند، و دزد مالک آنهاست و اگر میانهٔ آنان مناقشه و جدال واقع شود

و صاحب گندم یا صاحب کرباس کشته شود **خون او هدر**خواهد بود، و اگر دزد کشته شود صاحب گندم یا صاحب کرباس را در عوض خون او به قتل می‌رسانند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۵)**

❋ دیگر آنکه، هرگاه شخصی دو هزار دینار از دو نفر بدزدد و هر دو را بهم ممزوج کند مِلک او می‌شود و بر او حلال است. **(تمام گناهان خلق به گردن ابوبکر و عمر لعنة الله علیهما مؤسس این اجتهادند)**

❋ دیگر، هرگاه مسلمانی کافری را بکشد، مسلمان را در عوض کافر می‌کشند.

❋ دیگر آنکه، هرگاه شراب را بجوشانند حلال می‌شود. **(و ص ۵۷۹)**

❋ دیگر آنکه، اگر جُنبی به نیّت وضو دست به چاهی که پر از آب باشد بکند تمام آن آب نجس می‌شود، و امّااگر جنب بدون قصد وضو دست در چاه کند، آب آن چاه برطهارت خود باقی می‌ماند. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶)**

❋ **حکایت:** روزی بهلول در حالت تظاهر به جنون، گذارش به در خانهٔ ابوحنیفه ملعون افتاد چون به درخانه او رسیده بایستاد وگوش به درخانه اوگذاشته، شنید که ابوحنیفه دین‌ساز با اصحاب گمراه خود در حکایت است، و می‌گوید: جعفر صادق علیه السلام سه سخن می‌فرماید که آن سخنان نـزد من معقول نیست، اوّل‌آنکه، میگوید: حضرت واجب الوجود را نمیتوان دید و کسی او را نخواهد دید آیا چگونه می‌شود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید؟ دوّم آنکه، می‌گوید: بنده فاعل فعل خود است و بندگان در نفس خود **اختیاری** دارند، این سخن پیش من (که جبری مسلکم) بسیار بی صورت می‌نماید. سوّم، آنکه می‌گوید: شیطان در دوزخ معذّب خواهد بود، این چگونه می‌شود؟ زیرا شیطان از آتش است جنس از هم جنس چگونه معذّب شود؟ این نیز معقول نخواهد بود.

بهلول چون این سخنان را شنید، داخل خانهٔ ابوحنیفه ملعون شد و کلوخی برداشت و محکم بر سر آن شقی زد و بگریخت، جماعتی از شاگردان ابوحنیفه بی شرف از پی او دویده و بهلول را گرفتند و پیش ابوحنیفه آوردند و می خواستند آزاری به وی رسانند، ابوحنیفه نگذاشت از جهت آنکه بهلول نزد منصور دوانقی که خلیفه بود، اعتبار تمام و قرابتی نیز داشت.

ابوحنیفه گفت: او را پیش خلیفه باید برد تا او را ادب نماید، ابوحنیفه با جمعی از اصحاب پلید خود بهلول را برداشته نزد خلیفهٔ(حرام زاده) بردند، و حقیقت حال را عرض نمودند، خلیفه بر آشفت و با بهلول عتاب نمود که چرا بی ادبی کرده‌ای و بر سر امام (شیاطین) کلوخ زدی. **(وص ۱۲۵)**

بهلول گفت: بلی بر او کلوخ زدم، امّا مرا از او سؤالی است ای خلیفه، گفت بپرس.
گفت: ای ابوحنیفه از این کلوخ که بر تو زدم تو را چه واقع شده؟ گفت:
سر من **درد** می‌کند. بهلول گفت: بنمایان **درد** را به من تا ببینم؟
گفت: ای مجنون مگر **درد** را می‌توان دید؟ گفت: ای ملعون درد موجود است یا نه؟ گفت: بلی.
گفت: ای ابوحنیفه تو دعوی می‌کردی که چگونه می‌شود چیزی موجود باشد و او را نتوان دید
پس چون درد موجود است چرا به من نشان نمی‌دهی؟
ابوحنیفه شرمنده شده، دانست که تعرّض بهلول از چه جهت است.
دیگر، بهلول گفت: ای ابوحنیفه از این کلوخی که به تو زدم بایست از کلوخ من به تو اذیّتی نرسد
چرا که تو از خاکی و من کلوخ خاکی بر تو زدم، و تو دعوی کردی که شیطان به آتش معذّب
نخواهد شد زیرا که او از آتش است و آتش از آتش چگونه معذّب می‌شود؟
پس به این تقدیر، بایست از این کلوخی که بر تو زدم آزاری به تو نرسد. دیگرآنکه گفتی بنده فاعل فعل خود نیست و بنده را هیچ اختیاری نیست، و همه به (جبر و) تقدیر خداست پس این‌کلوخی که به تو زدم از من چرا رنجیدی؟ چون مرا به اعتقاد تو اختیاری نیست هرچه کرد خداکرد و از من تقصیری واقع نشده‌که موجب قصاص باشد، پس چرا مرا گرفته نزد خلیفه آوردی؟
ابوحنیفه(مانند لُنگ خلیفه) منکوب و مخذول و شرمنده از مجلس خلیفه برخاسته به منزل خود رفت.

مجالس المؤمنین ج۲ ص ۱۴ ـ (شیخ عباس قمی رحمه‌الله در سفینة البحار ج ۱ ص ۲۸۳ می‌فرماید: از کتب تواریخ و سیر ظاهر می‌شود که بهلول رحمه‌الله مردی فاضل و جلیل‌القدر و عالی مرتبه بوده، قبر وی در بغداد است)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: به امیرمؤمنان عرض شد: به ما پند ده و مختصرکن(جمله را).فرمود:
حلال دنیا حساب است و حرامش عقاب، کجا برای شما **(ازگرفتاریهای دنیا و هراسهای آخرت)**
آسایشی فراهم گردد با اینکه به روش پیامبرتان درنیامده‌اید
(وَ أنّیٰ لَکُم بِالرَّوْحِ وَ لَمّا تَأَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِیِّکُمْ)
می‌جوئید آنچه شما را به سرکشی(و طغیان) برد و خشنود نیستید بدانچه شما را کفایت کند
اصول کافی ـ باب ۳۹۱ محاسبة العمل حدیث ۲۳

دیدگان (ما مخلوقات)، خداوند را به بینائی چشم نبینند ولی دلها او را به حقیقت ایمان دیده‌اند.

و ص ۵۴۳
۴۴۱ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۲

باب چهل و هشتم

شناسنامه و بیان احوال شافعی خبیث، و مسائل و بدعت‌ها و فتاوی او

نام او و پدران ظاهری او محمّد بن ادریس بن عبّاس بن عثمان بن شافعی
بن سایب بن عبید بن یزید بن هشام بن مطلّب بن عبد مناف است.
شافعی بی دین، علم بدعت‌ها از مالک و از محمّد بن حسن الشّیبانی هم‌درس ابوحنیفه آموخت.
❋ مصنّف کتاب فصول الحق ذکر نموده: من در کتابی دیدم احوال شافعی را، یکی از اصحاب او نوشته بود: اگر چه اوصاف شافعی را حصر نمی‌توان نمود امّا در حین وفات به غایت از او نا امید شدیم زیرا که رجوع **غسل و تکفین** خود را به یکی از **اصحاب امام موسی کاظم** علیه‌السلام **نمود** و وصیّت کرد که او را در جوار امام موسی علیه‌السلام مدفون سازند، و ما در اعتقاد او در شک شدیم که او **رافضی بوده**، از بیم بنی عبّاس و طمع مال و جاه خود را از سنیان تظاهر می‌نموده است
چنانکه جمعی نمی‌خواستند که بر او نماز بخوانند، آخر الامر گفتند:
از شدت تب و بسیاری مرض **هذیان** می‌گفته، بر او نماز خواندند.

❋ درکتاب ذخیرة القیمة فی ترجمهٔ منهاج الکرامه ذکر شده: مصنّف آن کتاب شیخ جمال الدین حسین بن مطهّر حلّی می‌فرماید: بسیاری را مشاهده کردیم که در باطن مذهب امامیّه داشتند و حبّ دنیا و طلب ریاست آنها مانع شد از اظهار تشیع، و دیدم یکی از علمای حنابله را که گفت:
من برمذهب امامیّه‌ام، گفتم: پس چرا مذهب حنابله درس می‌گویی؟
گفت: زیرا که در مذهب شما **اسب و استر و جامه‌های فاخر و زر نیست.**

❋ نقل است: شافعی خبیث مردی بود هوا پرست، و تا در مجلس او پسر اَمْرَد و خوش روی در پهلویش نمی‌بود حدیث نقل نمی‌کرد، و اکثر شاگردان او پسران شکیل صاحب حُسن بودند
و در وقتی که از مذاکره و بحث علمی عمَری ملول می‌شد با آن اَمْرَد
به **بازی شطرنج** مشغول می‌شد و ساز و سرور را اضافه آن می‌نمود.

❋ (**احقاق الحق ج ۲ ص ۲۳۷**) شافعی میته را به دبّاغی پاک می‌داند، و جایز می‌داند **مشرکین** به اذن مسلمین داخل مساجد شوند الاّ مسجد الحرام و **شطرنج را حلال می‌داند.** (وص ۲۴۹ ـ ۵۶۵)

وص ۴۷۱ ـ ۵۵۲

۱۴۴ ـ ۵۵۶

۵۷۴ ـ ۵۷۹

* و نیز تجویز کرده است: کسی زوجهٔ مدخولهٔ خود را در حال حیض در حین حضور طلاق بگوید و به اعتقاد آنان این طلاق منعقد می‌شود، با آنکه شافعی از عبدالله بن عمر لعنة الله علیهما روایت کرده که من زوجه خود را در حال حیض طلاق دادم و رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرا منع نمود، و با این حال هر **چهارمذهب باطل سنیان** طلاق دادن در حال حیض و در حین حضور زوج را جایزمی‌دانند.

* هم چنین هر گاه مردی نزد قاضی حاضر شده ادعا نماید که فلانه زن زوجه من است، و قاضی داند که دروغ می‌گوید و آن مرد دو گواه کاذب حاضر ساخته گواهی ناحق بر طبق میل و ادعای آن مرد بدهند، و قاضی حکم به زوجیّت آنان کند آن زن به آن مرد حلال می‌شود.

* نیز از بدعت‌ها و فتاوی شافعی، اگر شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول او اجنبی را رغبتی به آن زن به هم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن قبل از دخول او را طلاق گفته، و من او را عقد کرده‌ام و دو گواه کاذب بر طبق آن دعوی نزد قاضی بیاورد، و قاضی به مقتضای آن حکم کند، حکم قاضی در این امر نافذ است و بر شوهر واقعی حرام و بر این مدّعیِ کاذب حلال می‌شود و جماعت حنفی‌های بی غیرت هم با او در این مسئله خلافی ندارند. (و ص ۲۶۴)

* دیگر، اگر کسی فرج خود را دست بمالد وضویش باطل می‌شود، امّا فرج خوک و سگ را مس کند وضو باطل نمی‌شود. (حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶) * (بدایة المجتهد ج ۱ ص ۳۷)

* شافعی بی دین جایز می‌داند که، به لفظ بیع و تملیک و هبه زنی را عقد کند خواه ذِکر مهر نماید و خواه بدون آن باشد، و مالک را اعتقاد آن است که: اگر ذِکر مهر نمایند صحیح است و اگر نه باطل است.

*از فتاوی شافعی بی‌دین، پوست هرحیوان مرده‌ای‌را به غیراز سگ و خوک به‌دبّاغیت پاک میداند

* دیگرگوید، هرگاه حَدثی از کسی در میان نماز واقع شود از بول و غایط و ریح از موضع معتاد (نماز باطل نمی‌شود و) به قصد وضو بیرون رود و بول و غایط کند و بعد از آن وضو سازد و همان بقیهٔ نماز اول را شروع و تمام می‌کند.

* نیز می‌گوید که، محلّ **قنوت بعد از رکوع** است، و تشهّد اوّل و صلوات در نماز به پیغمبر صلی الله علیه و آله را واجب نمی داند. (ابوحنیفهٔ ملعون قنوت را بدعت می‌داند ص ۱۷۴ ـ ۵۶۴ ـ ۵۸۰)

* نیز شافعی می‌گوید: مسافر در سفر مخیر است که نماز را به قصر یا اتمام به جای آورد

و مباح و جایز می‌داند قصر را در سفر معصیت، و جایز نمی‌داند جمع میان نماز ظهر و عصر و میان مغرب و عشاء، و میگوید تا فاصله ننمایند در نماز سنّت نیست. **(وص ۱۷۷)**

❋ هرکسی را که قصر در نماز جایز باشد جمع میان نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء جایز است و مالکی نیز این اعتقاد را دارد، و خواندن نماز عصر را قبل از نماز ظهر جایز می‌داند هرگاه اراده داشته باشی که هر دو نماز را بی‌فاصله بخوانی. **(وص ۵۶۴)**

❋ دیگر از بدعت‌های شافعی پلید، اگر کسی روزهٔ ماه رمضان را به عمد بخورد کفّاره بر او واجب نیست، مگرکه به جماع افطارکند در آن حال کفّاره واجب می‌شود.

ای ناصبی بی‌دین هرگاه اکل و شرب و جماع همه مفطرند، فرق در میانه اکل و جماع چیست که به اکل و شرب عمداً کفّاره واجب نشود و به جماع واجب شود؟ **(عمداً ـ و ص ۵۶۴ ـ ۵۷۳)**

❋ دیگر از بدعت‌های شافعی پلید، شوهر می‌تواند منع زوجهٔ خود کند از حجّ واجب.

❋دیگر، قبل از دخول هرگاه کسی زن خود را طلاق دهد، واجب می‌داند که کلّ مهر را بدهد.

❋ نیز گوید، طلاق قبل از نکاح صحیح است، مثلاً گوید هر زنی که بعد از این تزویج کنم مطلّقه است و بعد از آن هر زنی که نکاح کند حرام است!!!

❋ ابوحنیفه و مالک را اعتقاد آن است که ظِهار(صیغهٔ بیزاری و اظهار تنفر مرد از زن) قبل از نکاح واقع میشود و **جایزمی‌داندکه فرزند چهار سال در رحم مادرش بماند!!!** و **ناصبیان** می‌گویند: شافعی چهار سال در رحم مادرش بوده است (خوش به حال مادرش !!!). ❋ **(وص ۵۶۳ ـ ۵۶۵ ـ ۵۷۴)**

❋ جایزمیداند شافعی پلید، مرد خواهر رضاعی خود را بخرد و مقاربت کند بر او حد واجب نمیشود.

❋ نیز جمع بین الاختین (دو خواهر) را جایز می‌داند، و علمای چهار مذهب جایز نمی‌دانند.

❋ عقد دخترعمّه و دخترخاله را جایزندانسته، و فرزندی‌که از آنان به‌هم رسد حلال‌زاده نمی‌دانند!!!

❋ از بدعت‌های شافعی شیاف، هرگاه مادر و دختر و خواهر و عمّه و خاله و جمیع محرّمات که ایزدتعالی در(**آیه۲۳ نساء**) قرآن مجید به حرمت آن یاد کرده: ***حُرِّمَتْ عَلَيْكُم أُمَّهاتُكُم*** از زنا حاصل شده باشد او جایز می‌داند که آنها را عقد نموده، دخول نمایند. **❋(گوز پدران لامذهب)❋**

این همان سنت عمری است که خطاب با مادرش زنا نمود و عمربن خطاب متولد شد، دقت کنید در طول تاریخ ۱۴۰۰ سالهٔ اسلام با این فقه و فقهای بی‌غیرت سنیان اهل سقیفهٔ شوم بنی‌ساعده

چگونه نسل‌های ناپاکی از این حرام‌زاده‌ها بوجود آمده‌اند و آیا توقع دارید که خداوند متعال این ﴿ **ناپاک نیاکان لامذهب** ﴾ **را به ولایت پاک امیرالمؤمنین**علیه‌السلام **وارد نماید و اهل بهشت گرداند؟**

وص۱

* و نیز شافعی دین ساز، جایز می‌داند که هرگاه اسباب تحریم جمع شده باشد بر او حلال است یعنی: مادری که خواهرش باشد یا مثلا زید با دختر خود حتمه نام جماع کرده پسری عمر نام در وجود آمد، حتمه هم مادر و هم خواهر عمر خواهد بود، و دختریکه او را از دختر خود به هم رسیده باشد، و هم دختر و هم دختر زاده باشد و عمّ که خاله اش نیز باشد، مثل آنکه زید دو دختر داشته باشد یکی سلمی نام و یکی هند نام و باهر دو دخول نماید از سلمی دختری طالحه نام در وجود آید و از هند پسری خالد نام به هم رسد، در این حالت سلمی عمّه و خاله پسر خالد خواهد بود و نکاح آنان را جایز می‌دانند، واین **عین مذهب مجوس است!!!**

و یکی از شعرا مناسب این مقام گفته: (و ص ۶۶ ـ ۲۶۴ ـ ۵۶۱)

در مذهبشان زنا حلالست ۵۹۲ با عمّه و خاله، این چه حالست؟

با مادر خویش در چه کارند؟ ۷۷ در مزرع خویش تخم کارند

با دختر خود به عیش کوشند ۷۳ چون میوهٔ نخل خود ننوشند

* **حکایت:** درکتاب فصول الحق مسطور است: در تاریخ (۱۰۰۰هـ.ق) الف من الهجرة، مولانا روز بهانِ سنی عمَری شیرازی لعنة الله علیه،که از جمله علمای شافعی است، و تعصّب و عناد آن ملعون به نحوی بود که چون در میان قزلباش، که شیر شکار و غلامان حیدر کرّارند **در شیراز نتوانست** موافق اعتقادات فاسد عمری خود عمل نماید، از موطن و مولد خود دوری نموده به نزد اکبر شاه والی هندوستان رفته اعتبار تمام یافت و کتاب دار او شد. و به غلامانش، مذهب شافعی پلید و اوصاف آن خبیث یاد داد، و به شکست مذهب حقه شیعه و مذمّت آن قیام می نمود. و چون اکبرشاه فوت شد **سلطان سلیم** بجای پدر والی‌گردید، و مذهب مشخصّی نداشت امر نمود که طوایف امم موافق دین و مذهب خود عمل نمایند، در مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتّفاقاً روزی مولانا روزبهان دراثبات مذهب باطل شافعی و نفی مذهب حقّه شیعه سخنی میگفت و **مولانا تقی، شافعی نام از علمای ناجیه جعفری اثنی عشریه**علیهم‌السلام در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان و **احادیث ساختگی و موضوعه مخترعه ناصبیان** را می‌نمود

[مجتهد و اجتهاد و فقه شیطانی و اسلام ساختگی و بدعت‌های صادراتی سقیفهٔ شوم بنی ساعده]

تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد. پس والی هندوستان گفت:
از طرفین دلایل مذکور می‌سازید و حق ثابت نمی‌شود و عرصه مجادله را پایانی نیست
و برای ما بیست روز مهلت و موعد **مباهله** را مقرّر نمودند. (و ص ۳۱)

و درفرصت مباهله شب هفدهم، چراغی را که خادمه مولانا روزبهان سنی عمری به کتابخانه برد آتش درکتاب خانه افتاد، و روزبهان خود را درکتابخانه انداخت که آتش را فرو نشاند، اتّفاقاً درهای کتابخانه‌اش بهم آمد و از بسیاریِ دود راه را گم کرد، و مثل سرگین سگ با آن خادمه بسوختند.

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد وآله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم.

و پادشاه و اکابر و اصاغر هندوستان متنبّه شده، در مقام هواداری شیعه مرتضوی علیه‌السلام درآمدند و برای مولانا تقی شیعه مرتضی علی علیه‌السلام دوست و دشمن تحفه‌ها فرستادند و از جمله امرای ذوالاقتدار شد؛ **فَاعْتَبِرُوا یا أُولی الأَبْصارِ.**

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: (اصول کافی ج ۳)

**از یکدیگر دیدار کنید که در این دیدار دل‌های شما زنده می‌شود
و از اخبار و احادیث ما یاد می‌کنید، احادیث ما
شما را نسبت به یکدیگر مهربان خواهد کرد.
اگر به آنها عمل کنید به آگاهی و، رشد می‌رسید و رستگار می‌شوید
و اگر آنها را فرو گذارید گمراه می‌گردید و هلاک می‌شوید.
پس به آنها عمل کنید که من ضامن رستگاری شما خواهم بود.**

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

خداوند با ولایت امیرالمؤمنین دلهای دوستداران آن حضرت را از آلودگی‌ها پاک و پاکیزه میگرداند و قلب‌کسانی‌که با محبّت و ولای آئمۀ معصومین علیهم‌السلام مملو باشد، از وساوس شیطانی دور است، و در این محبّت و وِداد، پایدار و ثابت قدم خواهند بود. (جامع ـ ج ۳ ص ۲۹)

باب چهل و نهم

شناسنامه و احوال مالک ذنوب، و فتاوی و بدعت‌های آن مردود

مالک پسر اَنس، و از قبیله ربیعه بود، و **مذهب خوارج** داشته است.

مالک بی‌دین از شاگردان ناخلف امام جعفرصادق علیه‌السلام بود و **احداث مسائل ردّیه نمود** و بغض حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دل داشته، و **بغض و عداوت مالکی و حنبلی با مولای مؤمنان** علیه‌السلام **به مرتبه‌ای است** که ملاحظه می‌کنند اطفال آنان به چه چیز راغب است، برای آن طفل می‌آورند، و می‌گویند: عمر(لعنة الله علیه) از برای تو فرستاده، و چون چند روز بگذرد آن چیز را از او می‌دزدند و به آن‌کودک گویند: علی علیه‌السلام آمد و آن را دزدید، تا به این روش دوستی و محبّت عمر زنا زاده ملعون، و بغض مولود کعبه و عداوت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طفولیّت و خردسالی در دل آنان قرار گیرد. (و ص۹۵ ـ ۱۱۷)

❋ درمجالس مالک بی دین، نی و اکثر سازها می‌نواختند و حکم به اباحت آنها می‌کرد. (وص ۳۸۶)

❋ نقل است که مالک **مذهب خـوارج** داشته، و نیم خورده سگ و خوک را مکروه می‌داند و غیـر آن را مباح میداند و جایزمی‌داندکه اگرکسی غیر از نیم خورده سگ نیابد به‌آن وضو سازد و درمیان نماز بنابر مصلحت‌کارضروری حرف میتوان زد و **سجده شکر** را بعد از نماز مکروه میداند (وص۵۶۴)

❋ مالک ذنوب گفته: اگر کسی روزه باشد، و به نسیان چیزی بخورد روزه باطل است. (و ص ۵۷۰)

❋ مالک پلید و احمد حنبل انگل خبیث متفقند که: اگرکسی ماه شوّال را ببیند جایز نیست که افطار نماید، تا دیگری نگوید که ماه را دیدم.

❋ مالک بدعت گذار، گوید: حج واجب می‌شود به سبب آنکه داند که در راه به گدائی و درخواست می‌تواند رفت و زاد و راحله و مستطیع شدن مالی درکار نیست، و ابوحنیفه را نیز عقیده این است.

❋ مالک بدعت گذار، گوشت جمیع حیوانات برّی و بحری را حلال می‌داند، و در کتب فقه مالکی مذکور است: **کُلُّ ما یَدُبُّ عَلَی الاَرْضِ حَلالٌ**، یعنی: هرچه بر روی زمین راه می‌رود حلال است، و گوشت خوک و سگ را استثنا نموده و حکم برحرمت آن کرده، امّا سگ و خوک را پاک می‌داند.

❋ مالک جایز می‌داند زن تا هفت سال حامله باشد. (حتماً با اجنه جفت‌گیری کرده) !!! (و ص ۵۶۵ ـ ۵۷۰)

❋ **خدا را جسم می‌داند**، و خیر و شر را به خدا نسبت می‌دهد.(جبری مسلک است)

❋ می‌گوید: اندکی خم شدن در رکوع نماز کافی است، و طمأنینه واجب نیست.

❋ مالک خبیث جایز می‌داند لواطه را با غلام و مملوک، و شافعی پلید تصدیق قولش‌نموده.

❋ یافعی از پسر عبدالحکم که شاگرد شافعی جهنمی است نقل کرده: درباب وطی با غلام از استاد خودم شافعی شنیدم گفت: لَمْ یَصِلَ عَنِ النَّبِیِّ فی تَحلیلِهِ وَ لا تحریمه شَیءٌ وَ القِیاسُ اِنَّهُ حلالٌ

یعنی از پیغمبر به ما خبر نرسیده که گفته باشد وطی با غلام حلال است یا حرام،

امّا قیاس مجتهد دلالت کند که حلال باشد. **(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۶)**

فقها و مجتهدین سنی عمری حنفی شافعی و مالکی احیاگر سنت شیطانی لواطه عمر کون پاره می‌باشند.

❋ (هرکجا در این کتاب گفته شده سنت عمری، اشاره به همین لواطه و بدعتها و کثافت کاریهای پیروان عمر مفعول کون پاره بی‌پدر است که به آئین کفر و جاهلیت انجام می‌دهند.) ❋

(به صفحات ۲۳ ـ ۲۳۹ ـ ۲۶۴ ـ ۵۶۸ همین کتاب معرفی گوزپدران لامذهب نگاه کنید)

و مشهور است، که مالکی مذهبی، غلامی خرید از مالکی دیگر، و نتوانست که وطی غلام کند به نزد قاضی رفته گفت: این غلام معیوب است و وطی او ممکن نیست.

قاضی حکم کرد که فروشنده کالا، (غلام) را پس گرفته و بها را به مشتری برگرداند.

❋ جعفر ابن سلیمان، **مالک پست فطرت را بزند و ریشش تراشید و بر شتر سوار کرد.**

امام صادق عليه السلام فرمودند: **❋ تِبیاناً لِکُلِّ شَیئٍ ❋** **(سوره نحل آیه ۸۹)**

من آنچه درآسمان‌ها و زمین است می‌دانم و آنچه در بهشت و دوزخ است می‌دانم و گذشته و آینده را می‌دانم، سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد، لذا فرمودند: من این مطالب را از کتاب خدای عزّوجلّ می‌دانم بیان هر چیزی در قرآن است. (اصول کافی ـ باب ۱۰۶) ❋ (وص ۳۶۴ ـ ۳۹۳ همین کتاب)

باب پنجاهم

احوال احمد بن حنبل شیبانی لعنة الله علیه

فقیه فقه سقیفهٔ شوم بنی ساعده و بیان بعضی بدعت‌ها و فتاوی او

و آن ملعون بدعت‌گذار جهنمی از اولاد ذوالثَّدْیه است، و ذوالثَّدْیهٔ خبیث کثیف همان خارجی‌ای است که حیدر کرار حضرت امیر علیه السلام او را در نهروان به قتل رسانید.[1]

❋ درکتاب فصول الحق آمده: احمد بن حنبل از فرزندان زهیر هرقو است.

❋ احمد حنبل ملعون جولایی(بافندگی) می‌کرد، و عامی و جاهل بود و معتقد به یزید پلید بود **و هرکه یزید را لعن می‌کرد او را مخطی و واجب القتل می‌دانست.**

❋ جایز دانسته، برابریک پسته **بنگ** جهت تربیت دِماغ بخورند و زیاده از آن تجویز نکرده. (و ۵۷۹)

❋ حنبل‌گوید: اگر سگ سیاه یا الاغی از پیش روی نمازگزار(سنی) بگذرد، نماز او را ساقط می‌سازد و آن نماز را قطع بایدکرد، و دیگر محتاج اعاده آن نیست. **(چون به عرش شیطان رسیده !!!)**

❋ درکتاب وفیات الاعیان از تصانیف سنیان عمری ذکر شده:

احمد حنبل ملعون می‌گفته: محبّت علی بن ابیطالب علیهما السلام با تسنّن جمع نمی‌شود.

❋ در مسند جعفر آمده: احمد حنبل انگل ملعون می‌گفته: تا کسی بغض علی علیه السلام نداشته باشد اگرچه اندکی باشد او سنّی نخواهد بود، از او پرسیدند که آن اندک چه مقدار باشد؟

گفت: به قدر جوی. **❋(و ص ۶۸ ـ ۲۵۲ ـ ۳۳۱ ـ ۵۷۳ همین کتاب معرفی گوز پدران لامذهب)❋**

محمّد بن حُریر حنبلی مذهب، چون بر این فتوای او مطلّع شد از مذهب او تبرّا نمود و به دین شافعی در آمد. **(سگ زرد برادر شُغال است، فرقی بین حنبلی و شافعی نبود)**

❋جمیع حنابله، اعتقاد دارند حق سبحانه و تعالی جسم است، و بعضی ازبندگان مخلص او را ببینند و او نیز آنان را بیند، و با بندگان مخلص خود مصافحه و معانقه‌کند **(الملل و النحل ج ۱ ص ۹۵)**
و ذکر اوصاف الهی بر این وجه نموده‌اند: بالای عرش نشسته و ازهرطرف به شش انگشت از اشبار خود از آن زیاده آمده و از سر تا سینه خالی و مجوّف (توخالی) است، و تا پایین گرفته مصمت (تو پر) است و مویش مجعّد و سیاه است، و نیزگریه و خنده به جناب اقدس الهی راه می‌دهند.

(حدیقة الشیعه ج ۱ ص ۳۴ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج ۳ ص ۲۲۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: از تفکر دربارهٔ (ذات) خداوند بپرهیزید، ولی اگر خواستید در عظمتش بیندیشید، در عظمت خلقش نظر کنید

۱۶۲ (۱ ـ ترجمه علل الشرایع ج ۲ ص ۴۹۷) ۵۶۴

ثمرة العلم معرفة الله { ۴۵۸۶ } میوهٔ دانش شناختن خدا است.

* درکتاب الزام النّواصب (ص ۱۲۰)آمده: علمای (خدای ناشناس) حنابله را اعتقاد آن است که:
خدایتعالی جسمی است طولی و عریض و عمیق.

* درکتاب منهج الفاضلین آمده: داود طاهری‌که از علمای آن گروه باطله ضالّه است اعتقاد او این است که **الله تعالی جسمی است** که او را گوشت و خون نیست، و اعضا و جوارح مثل **دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد،** شخصی پرسید که ریش دارد یا نه؟ گفت: اَعفُونی عَنِ الفَرْجِ وَ اللَّحیَه وَ اسئَلُونی عَمّا وَراءَ ذِلکَ، یعنی: مپرسید از من از فرج و لحیه خدا
و سؤال کنید از من غیر این هرچه خواهید. **(نستجیر بالله)*(الملل و النحل ج ۱ ص ۹۶)**

* نیز احمد حنبل انگل می‌گوید: هر شب جمعه حق تعالی از آسمان به زمین می‌آید به صورت پسر اَمْرَدی، بر خری (شبیه ابوبکر) سوار و نعلین در پا دارد و کنار نعلین خدا از لؤلؤ است و در گوش خر خدا گوشواره‌ها است، و تا صباح منادی می‌کند: هَلْ مِن تائبَ وَ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ.
(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید لعنة الله علیه ج۳ ص ۲۲۷)

بنابراین بعضی از حنابله در بغداد در **پشت بام های مسجدها آخوُرها** می‌بسته‌اند و پر از جو و کاه می‌کرده‌اند از برای آنکه هر گاه خدا به زمین آید، خر او در زمین گرسنه نماند و در شب جمعه در پشت بام احیا می‌کرده‌اند، برای آنکه خداکه بر زمین آید مشاهدهٔ جمال اوکنند.

* و گفته‌اند: بر طوفان نوح خدای تعالی چندان گریست که درد چشم به هم رسانید و **فرشتگان به عیادت بیماری خداوند** و پرسش احوال او رفتند. **(الملل و النحل ج ۱ ص ۹۷)**

* درکتاب طرایف(ج ۲ ص ۴۴)علیّ بن طاوس آمده، ازکتب حنابله نقل است: خدایتعالی بعد از خلقت مخلوقات و نظام و نسق آن به پشت خوابیده، و یک پای خود را بر روی پای دیگر انداخت و گفت: کسی را نمی‌رسد دیگر که مثل این فعل از او صادرگردد.

* دراَلطرائف از حنابله کذاب نقل است: خدایتعالی بالای آسمانها برعرش نشسته و بر سر او قبّه‌ای است، حضرت رسول ﷺ فرمود: من امّت خود را داخل آن خانه‌ای سازم که خدا در آنجا باشد**!!!**

* همچنین درکتاب الطرائف (ج۲ ص ۴۵)از اسماء بن مقاتل منقول است: از سیّد رسل ﷺ پرسیدند خدا از چه چیز است؟ فرمود: از آب، نه از آب زمین و نه از آب آسمان، و آن چنان بود که:
اسبی آفریده آن را دوانید که عرق کرده و خود را از عرق او خلق کرد!!!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله جلّ جلاله همان معبودی است که خلایق از درک حقیقت ذات او (عاجز و) حیرانند و ماهیت او را درک نکنند (جامع ج ۷ ص ۶۰۹)

محی الدین عربی لعنة الله علیه از عرفا نقل می‌کند: روز شنبه خداوند به پشت خوابید و پایش را روی پای دیگرش انداخت و گفت: أنا الملک

ای ناصبی گمراه پلید، کدام ابلهی این را قبول کند که اسبی را خدا خلق کند و خود را از عرق او ایجاد کند؟ اگر خالق اسب خدا بود هر آینه پیش از آفریدن اسب موجود و قدرتمند بود و چگونه می‌شود که از عرق اسبی که خود خلق کرده او بهم رسد، و اگر خالق اسب دیگری باشد او خدا خواهد بود، نه آن کسی که از عرق اسب او مخلوق شد. **(توحید ساختگی سقیفهٔ بنی ساعده)**

❋ نیز در کتاب الطرائف آمده: سنیان می‌گویند خدای تعالی از عرش به آسمان دنیا می آید.

❋ و بعضی از حنابله را اعتقاد آن است که **دریاها از آب دهن خداست.**

❋ در طرایف (ج۲ ص ۳۹)ذکر شده: حمیدی در جمع بین الصّحیحین آورده، روز قیامت که مردمان در صحرای محشر جمع می‌شوند هر گروهی با معبود خود بیایند، و بعد از آن خدای تعالی نزد موحدین آمده گوید: چه چیز می‌خواهید؟ گویند: خدای خود را می خواهیم. گوید: منم پروردگار شما، آنگاه آنان **طلب رؤیت کرده، خدای تعالی خندان خود را به آنها نشان دهد،** و پیش افتاده همه خلایق از عقب او روند و هر**مؤمن و منافق را نوری بخشد،** چون به پل دوزخ رسند آنجا قلاّبی چند باشد که هرکس را خدا خواهد به جهنّم کشند باقی از آن جسر عبور کنند، و بعد از آن نور منافقین برطرف شده انوار مؤمنین به حال خود باشد.

ای ناصبیگمراه حمیدی می‌گوید: نور خدا شامل مؤمن و منافق خواهد بود و بعد از آن می‌گوید منافق را به دوزخ برند، و این خلاف حق و عدالت و عقل است، و هر سفیه و نادانی می‌داند که هرکه را نور الهی دریابد چون می‌شود که او را حکم به رفتن دوزخ کنند.

❋ نیز در اَلطرائف (ج۲ ص ۴۰) ذکر شده: در روز قیامت بعد از آنکه خدایتعالی کفّار را به دوزخ فرستد خود را به ادنی صورتی به خدا پرستان نماید، ایشان گویند: تو پروردگار ما نیستی، و این کلام میان خدا و خلق چند دفعه تکرار نماید، خدایتعالی فرماید: میان عابد و معبود علامتی هست که فرق باشد؟ گویند: بلی. **(ناصحیح نامسلم ج ۱ ص ۱۶۸)**

در آن حال خدایتعالی ساق خود را برهنه ساخته آنان را به سجود مأمور گرداند، هر کس در دنیا با اخلاص بندگی کرده سجده کند، و هرکس بندگی بتها کرده (مثل ابوبکر و عمر و عثمان) از سر تا قدم خشک گردد و هر چند خواهد که سجده کند نتواند، آن گاه خدایتعالی خود را به صورت اوّل به آنان نماید، همه خلایق تصدیق نمایند و گویند تو خدای ما(سنیان) هستی.

قال ابو عبدالله علیه‌السلام: بعبادتنا عُبِدَ الله عزّ و جلّ و لولانا ما عُبِدَ الله.

بوسیله عبادت ما (آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) **خدای عزوجلّ عبادت شد و اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی‌شد.** (اصول کافی باب ۶۹)

تَعالَی اللهُ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عَلُوّا کَبیراً. و تناقص و بی ربطی این کلام نافرجام حمیدی بر خاص و عام ظاهر است و محتاج به بیان نیست.

❋ در منهاج الکرامه آمده: یکی از صالحان ساختگی و اتقیای مصنوعی حنابله، پسر خوش صورتی در پشت بام مسجد جامع دید، گمان کرد که پروردگار است، در پای پسر افتاد و تضرّع می‌کرد و پسر را گمان آنکه آن مرد فاسق است و ارادهٔ(سنت عمری و) نامشروع دارد فریاد سربرآورد تا آنکه جماعتی آمده آنان را از یکدیگر جدا کردند. **(و ص ۲۶۴)**

❋ قاضی زاده کره رودی در رساله خود آورده: یکی از سنیان شبی به اتّفاق پسر خود که به غایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از مشایخ حنابله گذر کرد، شیخ مذکور متوجه مکالمه پسر شد در آن امر زیاده از اندازه غور نمود، بر وجهی که پدر پسر را گمان شد که مگر شیخ را میل نفسانی (و سنت عمری) و لواطه بهم رسیده و ازجهت غلبه شهوت انسانی آن قدر مکالمه می‌نماید و چون در مذهبشان (به پیروی از خلیفهٔ ثانی) پر مضایقه و احترازی از لواطه نیست، و اکثرعلمای آنان خبیث و بی غیرتند و لواطه را(خودشان مبتلایند و) جایز می‌دانند، شبانگاه پسر خود را برداشته متوجه سرای شیخ گردید، و التماس نمود که اگر شیخ را لذّتی از پسر در خاطر گذشته (جهت اجرای لواطهٔ سنت عمری) مطیع و فرمان بردار است. **(و ص ۵۴۲)**

شیخ در جواب گفت: مبالغه من در مکالمه پسر از این جهت بود که مذهب من این است که حق‌تعالی به شکل و شمایل پسر خوش صورتی نزول نماید **(توحید سقیفهٔ شوم بنی ساعده)**

و گمان من این بود که پسر تو حقتعالی است‌که به این هیأت نزول نموده.

نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ هذهِ المَقالاتِ الباطِلَةِ وَ الاعْتِقاداتِ الفاسِدَة، فَما عُذْرَهُم غَداً عِنْدَاللهِ تعالی.

❋درتاریخ عباسی آمده: **احمدبن حنبل شیبانی را علمای حنفی و شافعی لعن می‌نمودند.**

❋معتصم بالله عبّاسی **فرمان به قتل حنبل** دادند، و فرمان به اطراف فرستاد که او از جملهٔ گمراهان است، و او مدت‌ها پنهان بود، و راضی بالله او را ملعون می‌خواند و حکم می‌کرد: بر او **لعنت می‌کردند، و علمای حنفی و شافعی** چیزی چند نسبت به او می‌دهند که آن نیز دلالت به گمراهی آنان می‌کند، و **علمای حنبلی و مالکی نیز در افشاء قبایح حنفی و شافعی** از خود به تقصیری راضی نشده‌اند. **(و ص ۵۹۱)**

هر که خدا را خواهد به (معارف) شما (آل محمد ﷺ) آغاز طلب کند و هر که او را یگانه جوید تعلیمات شما را بپذیرد و هر که آهنگ او را دارد به شما روکند.

مَن أَرادَ اللهَ بَدَأَ بِکُم و مَن وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنکُم و مَن قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُم. (زیارت جامعه)

و هرگاه **اهل چهار مذهب ساختگی و مخترعه باطله** نسبت به قبایح یکدیگر آگاهند و اینگونه مطالب در معرفی انحرافات یکدیگر گویند، کسی را چه اعتقاد ماند و چه اعتبار گیرد بر قول آنان و قبیح تر آنکه باز اجماع نموده‌اند برصحت **این چهارمذهب ساختگی**، این چند بیت عربی را ابن شهر آشوب درمطاعن مذاهب اصحاب ذوی الاذناب در سلک نظم آورده:

اَلــشّافِعی یَقُــولُ وَ هُــوَ امــامٌ — اَللَّعْــبُ بالــشَّطْرَنْجِ غَیْــرُ حَــرامٍ

وَ اَبُـو حَنیفَـه قـالَ وَ هُـوَ مُـصَدِّقٌ — فــی کُــلِّ حــادِثَة مــنَ الاَحْکــامِ

شُــرْبُ الثُّلْــثَ وَ النِّــصْف جــایزٌ — فَاشْــرَبْ عَلــیٰ اَمْــنِ مــنَ الاَنــامِ

وَ اَبــاحَ مالــکُ الفُقــاعَ بِاَسْــرِها — مــنْ کُــلِّ جــارِیَة وَ کُــلِّ غــلامٍ

وَ الحَنْبَــلُ اَبــاحَ وَطــیَ غُلامَــه — وَ بِــذلکَ اَسْــتَغْنیٰ عَــنِ الاَرْحــامِ

فَاشْـرَب وَ لـط وَ اَنکَـح وَ قُمـار — وَ احْتَجَّ فی کُلِّ مَسْئَلَةٍ قَـوْلَ امـام

شافعی گفته‌که شطرنج حلال است مدام ۵۶۸ کج نبازید که جز راست نفرمـوده امـام

بوحنیفه به از آن گوید، در باب شـراب ۵۶۶ که ز جوشیده بخور، تا نبود بر تو حرام

حنبلی گفته اگر زانکه بـه غـم درمـانی ۵۷۵ پسته‌ای‌بنگ تناول‌کن‌وسرخوش‌بخرام

گرکنــی پیــروی مفتــی چــارم، مالــک ۵۶۱ او هم از بهر تو تجویز کند وطـی غـلام

بنک‌ومی‌می‌خوروکون‌می‌کنُ می‌بازقمار ۱۰۸ که مسلمانی از این چار امام است تمـام

(به صفحات ۷۳ ـ ۱۷۰ ـ ۳۸۷ ـ ۵۹۳ همین کتاب معرفی« گوز پدران لامذهب» نگاه شود.)

❋ یونس بن ظبیان‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض‌کردم: من نزد مالک و اصحابش رفتم برخی از آنها می‌گفتند: خدا هم مثل دیگران صورت دارد، و بعضی از آنها می‌گفتند: خدا دست دارد، حضرت در ضمن پاسخ مفصلی (به یونس بن ظبیان) فرمود:

اینها (که خدا را جسم می‌دانند) خدا را چنان که باید نشناخته‌اند و محبّت او را چنانکه شایسته است به دل ندارند، گول نماز، روزه، روایات و علوم آنها نخور آنها مانند الاغ‌های رمیده شده‌اند. ... (بحار ج ۳۶ ص ۴۰۳)

۵۵۴ ـ ۵۴۴ ـ ۵۱۸ ـ ۱۲۰ ـ ۷۶ ـ ۹

باب پنجاه و یکم ـ فی النّوادر

بدانکه تعصّب و عداوت دوستان بی پدر و محبّان بی دین عمر بن الخطّاب
با غلامان و موالیان پاک نژاد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نوعی است که، اعتقاد
به اکثر مسائل و فتاوی شیعه اثنی عشریّه علیهم‌السلام دارند و از حماقت و عناد ترک آن نموده‌اند.

* چنانچه شارح کشّاف و شارح بخاری گفته‌اند: قیاس مقتضی آن است که صلوات بر هر یک از مسلمین توان فرستاد ولیکن چون رفضه(یعنی: شیعیان) بر ائمه خود شایع می‌دانند ما منع می‌کنیم در اهل بیت رسول و ذریّهٔ او، و نیز به جهت آنکه به رفض متّهم نگردیم مکروه می‌دانیم و هرگاه یاد و ذِکر اهل بیت می‌شود، بر ایشان صلوات نمی‌فرستیم.

مُطَهَّرٌ وَ إنْ نَـقَبَاتِ وُجُـوهِهِم　　تَجْری الصَّلوةِ وَ عَلَیْهِم اَیْنَما ذُکِروُا

* و بعضی از علمای سنیان گمراه گفته‌اند ما تجویز فاصله میان نبی و آل در صلوات به جهت مخالفت با شیعه کرده‌ایم

* و هم چنین می‌گویند: در نماز بعد از شهادتین **صلوات بر محمّد و آل محمّد باید فرستاد** امّا چون شعار رفضه است در نماز ترک آن کرده ایم و آل را داخل نمی‌کنیم.

(برای شناخت رافضی و عکس العمل‌ها و عناد و دشمنی‌های عمری‌ها لعنة الله علیهم نسبت به رافضیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به صفحه ۴۸ این کتاب رجوع فرمائید.)

* ابن حَجَر که یکی از متعصّبین سنّیان عمری است در باب دهم ازکتاب صواعق المحرقه (ص ۱۴۶) از شافعی این اشعار را در مناقب اهل بیت اطهار علیهم‌السلام نقل نموده:

یا اَهْـلَبَیتِ رَسُولِ اللهِ حُبُّکُم　　فَرْضٌ مِنَ اللهِ فی القُرانِ اَنْزَلَهُ

کَفاکُمْ فی عظیمِ القَدْرِ اَنَّکُم　　مَنْ لایُصَلّ عَلَیْکُم لا صَلوةَ لَهُ

یعنی: ای اهلبیت رسول خدا، دوستی شما دوستی‌ای است‌که حق تعالی در قرآن ذِکر و امر فرموده و آن را واجب و لازم دانسته و به خلق فرستاده، در بزرگی و علوّ مرتبه شما همین بس است که:

هرکه در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش به مرتبهٔ قبول نمی رسد.

ای ناصبی پر عناد پس از اقرار به گفتهٔ شافعی امام ناپاک شما، نماز هیچ یک از شما قبول درگاه الهی نگردد و به جهت ترک صلوات بر آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از درجهٔ اعتبار و اعتماد ساقط باشد.

* نیز مصنّف هدایهٔ حنفی علفی گفته: **انگشتری به دست راست پوشیدن سنّت است** لیکن چون شعار رفضه است ما به دست چپ می‌کنیم.

* یکی از شعرای فرقه ناجیه در باب استحباب تختّم بیمین و انکار سنیان، فرموده:

قالُوا تَخَتَّمُ فـی الیَمـینِ وَ اِنَّمـا — مارَسْتُ ذلکَ تَشَبُّهاً بِالـصّادقِ

وَ تَقَرُّبـــاً مِنّـــی لآلِ مُحَمَّـــدٍ — وَ تَباعُـداً مِنّـی لِکُـلِّ مُنـافقِ

اَلماسِـحینَ فَـروُجَهُمْ بِخَـواتِمِ — اِسْـمُ النَّبِـیِّ بِهِـنَّ وَ الخـالِقِ

مراد به صادق در این قطعه امام جعفر صادق علیه‌السلام است، اوّل کسی که انگشتر به دست چپ نموده معاویهٔ منزل هاویه بود و**سنیان بی‌دین‌که فی‌الحقیقه اهل سنّت معاویهٔ غاویه وجماعت یزید پلیداند، از سنّت نبوی** صلی‌الله‌علیه‌وآله **اعراض نموده، به سنّت معاویه گرویده‌اند.** (و ص ۵۴ ـ ۴۱۲)

* ثعلبی در یکی از تصانیف خود آورده: اوّل کسی که به امر و حیلهٔ معاویه پلید **انگشتری به دست چپ** نمود عمروعاص بی‌دین بود.

* نیز می‌گویند: جهر(و بلند) گفتن **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ** در نماز جایز است امّا چون رفضه این را شعار خود ساخته‌اند ما ترک نموده‌ایم.

* بعضی از علمای شافعی گفته‌اند: **تسطیح قبر** سنّت است چون شعار رفضه شده ما تسنیم را اولیٰ می‌دانیم.

* جمعی‌گفته‌اند: **وضو ساختن از حوض** افضل است، ما به رغم رفضه از حوض وضو نمی‌سازیم.

* سنیان عمری و مخترعان بدعت، **شیعه را رافضی نام کرده‌اند.** (وص ۴۸)

* نیز الحال متعصّبان ماوراء النّهر پنیر نمی‌خورند، و کوردی(لباس محلی) نمی‌پوشند زیرا که مأکول و ملبوس رفضه است، و خوش طبعی گفته:

من در حیرتم به رغم شیعه که زنده‌اند چرا سنّیان عمری، مُردن را اختیار نمی‌کنند.

* درکتاب مجالس المؤمنین(ج ۲ ص ۵۳۶) آمده: اگر در بلاد سگ سنیان مثل شام و ماوراء النّهر کسی آفتابه در دست داشته باشد از برای استبرا و استنجا، به او آزار بسیار می‌رسانند و به رفض و بدعت منسوب سازند، و عجب آن است **سنیان که از نجاسات احتراز نمی نمایند**

(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۵۳۵) اَلْإِیمانُ إِخْلاصُ الْعَمَلِ.{ ۸۷۳ }ایمان، خالص گردانیدن عمل است (در اطاعت قرآن و عترت علیهم‌السلام)

قال علی علیه‌السلام : اَلسَّعیدُ مَنْ اَخْلَصَ الطّاعَةَ.{ ۱۲۹۳ }نیکبخت کسی است که خالص گرداند طاعت و فرمانبرداری را برای حق تعالی.

و بول و غایط را نشویند، و چون حمار خود را به دیوار مالند سنّی پاکیزه اعتقاد دانند و جمعی را که به حکم آیه(۱۱ـ انفال): **وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ** خود را بشویند **و اطاعت قرآن و پیروی حکم خداوند می‌نمایند، آنها را رافضی و مبتدع خوانند.**

* لذا شیعیان مرتضوی علیه السلام سنیّان را **عامه، خارجی عمری، ناصبی بی‌پدر، یزیدی، مروانی، قَدَری و جبری** خوانند، چنانکه درکتاب کامل بهائی (ص ۵۵) و دیگر کتب شیعیان مرتضوی علیه السلام **وجه تسمیه سنیان عمری ابنه‌ای به این نام‌ها مفصّلاً ذکرشده.** (و ص ۵۴ ـ ۵۴۲ ـ ۵۴۵)

* نقل‌است: روزی به حسب اتّفاق یکی‌از شیعیان را گذارش به مکانی افتادکه امام جماعت حنفی می‌خواست که استبرا و استنجا نمایند، دید که آن دنبکی، تکه‌ای پنبه از میان عمّامه بیرون آورد و آن را از هم گشود مخلوط به نجاست بود آن پنبه را به مقعد خود مالید و (بوسید و) بهم پیچید و درمیان عمّامه گذاشت، و وضوی ناقصی به طریق مذهب شیطانی خود ساخته داخل مسجد شده و به امامت نماز ناصبیان سگ پدر مشغول‌گردید. (وص ۵۳۲)

* **حکایت:** در زمان سلطان حسین مرزای گورکان، در هرات مرد رختشویی بود بعد از آنکه هفتاد سال عمر خود را در مذهب سنیان گذرانیده بود، به مذهب اثنا عشریّه انتقال نمود. چون **ناصبیان** را بر احوال او اطّلاع حاصل شد در مقام مؤاخذه او شدند و آن پیر پیچاره را گرفته به نزد سلطان حسین مرزای آوردند و گفتند:
این رافضی شده به موجب فتوای علمای حنفی واجب القتل گشته.
سلطان را ترحمی به خاطر رسیده، خواست که در قتل او تأخیر واقع شود (وص ۴۸)
از او پرسید که به کدام حجت و دلیل از مذهب حنفیّه برگشته و به مذهب رافضی انتقال یافته‌ای؟
مرد رختشوی عرض نمود: به دلیل اینکه روزگاری دراز که به عمل رختشویی مشغول بودم همیشه شلوار حنفیان (که به سنت عمری لواط را حلال می‌دانند) به جهت شستن به من می‌دادند (خیر سر عمربی پدر) پر از نجاست می دیدم، و شلوار شیعه را پاک و پاکیزه مشاهده نمودم به این حجت و دلیلِ (النظافة من الایمان) از مذهب باطل حنفیّه به مذهب حقّ شیعه اثنی‌عشریّه انتقال نمودم.(مجالس المؤمنین ج۲ ص ۵۳۶)

سزاوار می‌باشد از برای عاقل اینکه خالی نشود در هر حالی از فرمانبرداری پروردگار خود و جهاد کردن با نفس خود.

قال علیّ علیه السلام: یَنْبَغی لِلْعاقِلِ اَنْ لا یَخْلُوَ فی کُلِّ حالَةٍ عَنْ طاعَةِ رَبِّهِ وَ مُجاهَدَةِ نَفْسِهِ. {۱۰۹۲۲}

* ابوحنیفه و مالک، شاگردان ناپاکی برای حضرت صادق علیه‌السلام بودند، و شافعی شاگرد مالک بود و احمد حنبل تنبل انگل شاگرد شیطنت‌های شافعی شیاف بود. این چهار مذهب در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود و تا زمان منصور دوانقی ملعون عبّاسی که صد و بیست سال بعد باشد، در زمان منصور لعنة الله علیه **این مذاهب اختراع شده** و بوجود آمد.

در دور نبی، انسی و جنّی بودند ۵۹۳ با من توبگو،که هیچ سنّی بودند؟!
از چهار یار، اَنتَ مِنّی بگزین ۵۹۴ باقی به خدا، که لَیسَ مِنّی بودند

مع هذا باز علما و دانشمندان سگ سنی را اعتقاد آن است که دین و مذهب شیعه در زمان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود در زمان حضرت صادق علیه‌السلام بهم رسید.

لهذا **مذهب شیعه را مذهب جعفری** می‌خوانند در حالی که امام جعفر صادق علیه‌السلام مؤسس مذهب جعفری به معنای تأسیس احکام نیست و درحقیقت امام جعفرصادق علیه‌السلام فرصت نشر فقه جعفری یافته و ناشر احکام قرآن و شریعت نبوی بوده و حافظ مذهب پیامبر الهی است. و هیچ کدام از ائمه علیهم‌السلام براثر سلطهٔ حاکمان جبار بنی امیه و بنی عباس لعنة الله علیهم مجال این را پیدا نکردند که با مردم در تماس باشند و آنها را از معارف اسلام آنچنان که هست آگاه سازند.

*** (وَ نُریدُ أن نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ استُضْعِفوا فِی الأرضِ وَ نَجعَلَهُم أئمَّةً وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثین) ***

و ما خواستیم‌که برآنهایی‌که درآن زمین ناتوان شده‌اند منّت بگذاریم و آنها را پیشوا و وارث‌گردانیم

* امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مفهوم و مضمون این آیه تا روز قیامت درخاندان رسالت جاری است.
* امام باقرعلیه‌السلام فرمود: این آیه درباره فرزندم صادق و فرزندانش نازل شده است. **(تفسیر جامع)**
* امام سجادعلیه‌السلام فرمود: به حق‌خدایی‌که محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله را به حق به خلق فرستاده، درحالتی‌که بشارت دهنده و بیم‌دهنده است که ابرار و نیکوکاران ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزلهٔ موسی و شیعهٔ اویند و دشمنان ما و أتباع آنان به منزلهٔ فرعون و شیعیانش هستند. **(تفسیر لاهیجی ـ سوره قصص آیه ۵)**

*** حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: چون وفات پدرم فرا رسید فرمود:**
ای جعفر به تو وصیت می‌کنم که با اصحاب من نیکی کنی، گفتم:
قربانت شوم آنها را چندان علم بیاموزم‌که اگر یکی از آنها درشهری باشد
محتاج به پرسش از احدی نباشد. **(ترجمه اثبات الهداة ج ۵ ص ۳۲۳)**

و یکی از شعرا اشاره به آن نموده:

صدشکرکه من مذهب جعفردارم ۵۳۱ با بغض عمر، هوای حیدر دارم

خر مُهره مِهر عمر از من مطلب ۵۳۲ من جوهریم، متاع جوهر دارم

عوام سنیانِ نفهم خرپدر را تعلیم داده‌اند که ابتدای مذهب شیعه در زمان شاه اسماعیل موسوی صفوی بهم رسیده، و نمی‌دانند که هر که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بی فاصله بعد از حضرت سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله امام و جانشین می‌داند **شیعه** است و هرکه ابوبکر بی دین خر را خلیفه می‌داند او **عامه** است. (وص ۵۹۳)

بلی زمان بنی امیه تقیّه بود و شیعه در هر ولایت و هر طایفه و قبیله بسیار بودند از جهت تقیّه مخفی بودند و به مضمون **اَلتَّقِیَّةُ دِینی وَ دِین ابائی**که فرمایش حضرت صادق علیه‌السلام است اظهار تشیع در هر سر زمین ممکن نبود و شیعیان نمی‌توانستند اظهار اعتقاد و اجرای احکام خود نمایند و از خوف و ترس ظالمین اخفای تشیع می‌نمودند. (وص ۱۶۸)

از **شهرهای مشهور که از روز ظهور اسلام تا حال بوی تسنّن عمری به مشامشان نرسیده** و همیشه ناصبیان، ایشان را شیعه می‌دانستند چون **قم و کاشان و سبزوار و استرآباد و مشهد مقدّس** است، که هر سال حُکام جور و مریدان عمر لعین و ناصبیان بی دین دو برابر مال جریمه از ایشان می‌گرفته‌اند، یکی به علّت **رعیّتی** که معمول و متعارف است و یکی به علّت **تشیّع**.

✻ چنانچه مشهور است: یکی از پادشاهان سنی به **سبزوار** رسید و از تعصّب و عناد امر به قتل و اسیری ایشان نمود، یکی از مقرّبان آن بد مذهب به او گفت: شاید در این شهر گروهی از سنیان باشند و مسلمانان را نشاید کشتن، آن ملعون به مردم **سبزوار**گفت: اگر در شهر شما ابوبکر نامی به هم رسد او را به نزد من بیاورید، از قتل و اسیری شما می‌گذرم. آن غلامان یک رنگ شاه ولایت چون می‌دانستند که در شهر ایشان به این نام‌کسی پیدا نمی‌شود هر چند به مردم شهر خود تکلیف نمودند و درهم و دینار دادند که یکی از مؤمنان **یک ساعت خودرا ابابکر نام کند** تا آن پادشاه از سر قتل آن جماعت بگذرد، هیچ کدام ازآن اهل شهرراضی نشده، همه متّفق اللّفظ گفتند: ما به قتل و اسیری راضی می‌شویم و این نام زشت و ننگ را بخود نسبت نمی‌دهیم.

(مدارا با دشمنان خدا در حکومتشان سپری از عذاب خدا، و دوری از جایگاه‌های گرفتاری‌های در دنیا است.) = تقیه

قال علیٌّ علیه‌السلام: مُجامَلَةُ أعْداءِ اللّهِ فی دَوْلَتِهِمْ تَقِیَّةٌ مِنْ عَذابِ اللّهِ وَ حَذَرٌ مِنْ مَعارِکِ الْبَلاءِ فِی الدُّنْیا. {۹۸۴۶}

عاقبت الامر، کور و مفلوج بد قیافه‌ای به هم رسانیدند که در مدت عمر خود مالک یک دینار هم نشده بود و هرگز شکم او سیر نشده، به هزار التماس و زاری او را مال بسیار دادند تا او خود را ابابکر نام کرد و پیش آن **حاکم ناصبی** بردند.(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۸۴)

چون چشم حاکم به ابی‌بکر اَعْمیٰ (کور) افتاد، گفت: ابی‌بکر چنین می‌باشد؟

آن محبّان شاهِ ولایت پناه فرمودند: در شهر **سبزوار**ما بهتر از این ابوبکر پیدا نمی‌شود. (وص ۵۹۸)

❁ صاحب معجم در باب **تشیّع اهل قم**، به همین طریق حکایتی ایراد نموده که چون ابوبکر نامی به نظر پادشاه آوردند، گفت: بعد از چند روز ابوبکر نامی این چنین به نزد من آورده‌اید؟ این چنین کسی که اقبح خلق خداست؟ دراثنای عتاب و خطاب او یکی از ظُرفای قم عرض نمودند: اَیُّهَا الامیر هرچه خواهی بکن که در آب و هوای **قم** ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی‌یابد، و چون امیر خالی از لطایف طبعی نبود بی‌اختیار بخندید و ایشان را بخشید. (معجم البلدان ج ۴ ص ۳۹۷)

❁ در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است: در سال (۳۴۵ هـ.ق) سیصد و چهل و پنج از هجرت فتنه‌ای عظیم واقع شد میان **اصفهان** و اهل **قم**، زیرا که اهل قم به اصفهان به تجارت رفته بودند به سبب اینکه **اهل قم در آنجا سبّ صحابه نموده بودند**، اهل اصفهان جمعی کثیر از ایشان کشته بودند و اموال تجار را غارت کردند، و چون خبر این حوادث به مَلِک رکن الدّوله رسید بواسطهٔ تشیّعی که داشت در غضب شد و اهل اصفهان را مؤاخذه و مصادره به مال بسیار نمود.

❁ شیخ عبدالجلیل رازی درکتاب نقض آورده: فردی اصفهانی از یک نفر قمی پرسید از کدام شهری؟ گفت: از **شهر دندان کنان**، اصفهانی فرو مانده، گفت: معنی، مفهوم نیست؟

قمی گفت: معنی آن است که من چون گویم از قم، توگویی: آه. (وص ۵۹۵)

و از اینجا مفهوم میشود که قمی نباشد الاّ شیعی، و اصفهانی نبودی اِلاّ سُنّی، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که در ایّام دولت سلاطین صفویّهٔ موسویّه انوار ایمان و هدایت به مرتبه‌ای بر در و دیوار آن ولایت تافته کـه صد قم در اصفهان گم است و با دار المؤمنین کاشان برابری داشته است.(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۸۴)

❁ عبید زاکانی در بعضی از رسایل خود آورده: **عمران** نامی را در قم میزدند!!!

کسی گفت: چون عُمَر نیست او را چرا می‌زنید؟ دیگری در جواب گفت: او عمر است الف و نون را از عثمان سگ پدر دزدیده و بر آن افزوده. (مجالس المؤمنین ج ۱ ص۸۵)

❋ اهل **کاشان** از ظهور اسلام و برکت ابولؤلؤ بابا شجاع الدین تاحال **شیعهٔ صادق العقیده** بوده‌اند چنانچه برخی از احوالات ایشان در باب (۲۰) قتل عمربی‌پدر منزل سقر ذکر شده. **(وص ۲۸۶)**

❋ در بعضی رسایل ملاّ عبید زاکانی مذکور است: شخصی درکاشان الاغی فروخت
مأمور خراج خواست کاغذ قرارداد نویسد، گفت: چه نام داری؟ گفت: ابوبکر
گفت: پدرت؟ گفت: عمر، گفت: جدت؟ گفت: عثمان، مأمور خراج متحیّر مانده گفت: چه نویسم؟
دلاّل گفت: گُهی می‌خورد، بنویس فروشنده و صاحب خر، مرده. **(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۸۸)**

❋ **اهل استرآباد** از زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین عليه‌السلام تا حال شیعه اثنی عشری بوده‌اند
هرگز بوی فرهنگ غلط و شیطانی سنیّان عمری به مشامشان نرسیده
و مخالف و موافق را در تشیع و اعتقاد پاک اهل استرآباد سخنی نیست
و در زمان هریک از ائمّهٔ معصومین عليهم‌السلام ایشان خمس و زکوة خود را خدمت
آن حضرت می‌برده‌اند و مسائل واجب و مستحب از معصوم عليهم‌السلام تعلیم می‌گرفته‌اند.
و حضرت امام حسن عسکری عليه‌السلام به آن بلد تشریف برده‌اند، و در مسجد استرآباد
نماز خوانده‌اند و الحال آن مسجد باقی است و مشهور به مسجد امام حسن عليه‌السلام است.

❋ چنانچه درکتاب ثاقب المناقب و درکتاب کاشف الحقّ و کشف الغمّه و فصول المهمّه
و دیگر کتب طرفین مذکور است، جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده:
سالی به حجّ می‌رفتم و مردم استرآباد و جرجان مال وجوهات بسیار همراه من کردند که در سامره به حضرت امام حسن عسکری عليه‌السلام برسانم، چون به خدمتش رسیدم به ارادهٔ آنکه از آن حضرت بپرسم آن امانت‌ها را به چه کسی حواله باید نمود؟ و قبل از پرسیدنم (به علم امامت سؤال ذهنی مرا دانسته و) فرمودند: آنچه با تو است به مبارک خادم من بسپار، پس عرض کردم:
شیعیان شما در جرجان همگی سلام می‌رسانند، فرمودند: چون حج انجام دادی
به خانه مراجعت خواهی نمود، و امروز تا نود و نه(۹۹) روز دیگر به خانه خواهی رسید.

❋ در ثاقب المناقب آمده: فرمود: تا صد و نود روز دیگر به خانه خواهی رفت و روز جمعه
سوّم ربیع الاوّل در اوّل روز داخل شهر خواهی شد، و در آخر همان روز در خانه‌ات
مرا خواهند دید، به سلامت برو،که حق تعالی تو را با هرچه با تو است به جرجان می‌رساند

و حقتعالی تو را پسری شریف کرامت خواهد نمود او را **صلت** نام کنیدکه از دوستان ما خواهد بود.

گفتم: یَابنَ رَسُول الله، ابراهیم بن اسماعیل خیلجی از شیعیان شماست و هرسال تا صد هزار درهم به دوستان شما می‌دهد و محتاج به فرزند است. فرمود:

حقتعالی او را آمرزید و فرزندی به او کرامت کرد. بگو پسرش را احمد نام کند.

پس من از خدمت امام عسکری علیه السلام مرخّص شده به مکّه رفتم، در همان روز که فرموده بودند به جرجان رسیدم و خوش خبری آمدن امام حسن علیه السلام را دادم، و درخانهٔ من جمع شدند و هرکس حاجتی داشت مهیّای پرسیدن آن شد، و در آخر همان روز امام علیه السلام به مکان موعود رسید و ابتدا به سلام کرد و یک یک به پابوس آن حضرت مشرّف شدند. و فرمودند:

وعده کرده بودم با جعفربن شریف که در آخر این روز با شما عهد تازه کنم، و نماز ظهر و عصر را در سرّ من رای (سامرا) خواندم و به نزد شما آمده‌ام، حاجتی و مسئلتی که دارید بطلبید

اوّل نصربن‌جابر گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پسر جابر نابینا شده، التماس دعا دارم‌که حقتعالی چشم او را باز دهد. فرمودند: او را بیاور، چون پسر را آورده دست مبارک برچشمش مالید شفا یافت

یک یک می‌آمدند و حوائج و مسائلی‌که داشتند عرض می‌کردند

همهٔ ایشان را حلّ مشکلات نموده دعای خیر فرموده و به سامره بازگشت نمودند.

(ترجمه اثبات الهداة ج۶ ص ۳۱۷)

* درکتاب مجالس المؤمنین (ج ۱ ص ۹۹) ذکر شده: روزی مرد غریبی استر آبادی به ملاجامی لعنةالله‌علیه دچار شده، از او پرسید کیستی؟ آن مرد گفت: سیّدم و طالب علم و **استرآبادی.**

ملاّ جامی خبیث گفت: اختصار درکلام مطلوب است می‌بایست گفت، کافرمطلق و خود را و ما را از این همه گفت و شنید فارغ ساخت.

* دیگر از شهرهایی که مردم آن شهر مشهور به تشیّع‌اند **بحرین** است و در سال هشتم از هجرت فتح آن دیار شده، و از ظهور اسلام تا حال اکثر مردم آن جا شیعهٔ اثنی عشریّه‌اند.

مشهور است: عرب بحرینی را که ابابکرخر و عمربی‌پدر و عثمان سگ پدر را دشنام داده بود ناصبیان بی‌دین او را گرفته بر خر(ی ابوبکر نشان) نشانده میان شهر می‌گردانیدند.

یکی پرسید، این مرد چه گناهی‌کرده است؟ مردی گفت ابوبکر را دشنام داده

عرب بحرینی بیچاره‌ای که به آن چنان مصیبتی هم گرفتار شده بود تاب نیـاورده، از روی درد بـه آن مرد، عتاب‌کرد و گفت: **یا هذَا لا تَنْسَ عُمَر و عُثمان** یعنی: ای ناکس فراموش مکن و تهمت برمن مزن‌که من کوتاهی نکرده‌ام و **عمر و عثمان** را نیز دشنام داده‌ام. **(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۷۵)**

❋ دیگر از بلاد اسلام که همیشه مردم آن شیعه اثنی عشریّه‌اند **جبل عامل** است که مثل نقطه سفیدی برگاو سیاه، درمیان **ناصبیان** بی‌دین واقع شده‌اند، و مع‌هذا **درتشیّع معروف** و مشهور اهل زمانند، واز جمله تعصّبات عوام شیعه آنجا یکی این است که اگر به یکی از ایشان می‌گفتند

که ابابکر خر در میان کوزه یا سبوی آب است

البتّه آن را می‌ریختند و آن کوزه را می‌شکستند.

و این ستم ظریفی مدتی در آنجا مستمر بود، و از این سبب ضرر بسیار به ایشان می‌رسید، تا آنکه روزی **ناصبی**ای از ملازمان عامل آنجا، به یکی از شیعیان صادق العقیدهٔ آنجا دچار شده که ازآسیا می آید و انبان آرد به خانه می‌برد، و آنگاه به طریق معهود از روی ظرافت به او گفت:

ابوبکر در انبان آرد تو است، آن شیعه چون خالی از زیرکی نبود درجواب گفت:

باکی نیست او را به وسیلهٔ آردبیز بیرون خواهم کرد، و بعد از آن، این جواب لطیف درمیان مردم مشهور گردید و آن ستم ظریفی به آخر رسید.**(مجالس المؤمنین ج ۱ ص ۷۸)**

ای ناصبی بی‌دین، مگر نشنیده‌ای و کتب تواریخ مطالعه ننموده‌ای که سیصد(۳۰۰) سال تمام **مصر و حوالی** آن و مغرب زمین را پادشاهان **اسماعیلیه** داشتند و همه شیعه بودند.

❋ چنانچه در تاریخ نگارستان آمده: المعزّ الدین بالله اسماعیلی از پادشاهان اسماعیلیه جوهر، خادم خود را به مصر فرستاد که آن مُلک را به تصرّف درآورده، خطبهٔ اثنی عشری خواند.

و این واقعه در سال ۳۵۸ هـ.ق روی نمود، و خطیب در روز جمعه در مسجد مصر اینکلمات فیض آیات را در سر منبر خواند: **(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۱۶ و ۴۱۷)**

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ المُصْطَفیٰ وَ عَلِیٍّ المُرْتَضیٰ وَ فاطِمَة البَتُولُ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَیْنِ سِبْطَیِ الرَّسُولِ اَلَّذینَ اَذْهَبَ الله عَنْهُمُ الرِّجسَ وَ یُطَهِّرَهُم تَطْهیراً وَصَلِّ عَلَی الاَئمَّة الطّاهِرینَ المَعْصُومینَ

قال علی علیه السلام: لا قُرْبَةَ بِالنَّوافِلِ اِذا اَضَرَّتْ بِالفَرائضِ {۱۰۵۴} نوافل اگر به فرایض زیان رساند تقرب به خداوند متعال نمی‌باشد.

❋ و روز جمعه دیگر مؤذّنان را به گفتن کلمه **حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ العَمَل** مأمور گردانید. ❋

و بعد از آن معزّ الدّوله به مصر آمده، مصر را پایتخت خود نمود. (وص ۱۷۴ ـ ۴۳۸)

و **سیف الدّوله را که از آل حمدان** بود و در آن اوان حاکم **حلب** بود بواسطهٔ تشیّعی که داشت امر نمود که در **مساجد حلب آن کلمات را نوشته و مدّت‌های مدید حکومت عراقین را پادشاهان دیالمه داشتند و همه شیعه جعفری علیه السلام بودند.** (همان مدرک ص ۳۳۷)

و در زمان این پادشاهی، **سیّدمرتضی** رحمه الله از دنیا رحلت نمود، آن قدر شیعه در بغداد اجتماع نمودند که **هفتاد هزار** نفر بر جنازهٔ مطهر او نمازگزاردند. ابتدای پادشاهی دیالمه در ۳۰۰ هجری بود

❋ و دیگر **سلطان سنجر**بن سلطان مِلک شاه شیعه بود، و باعث تشیّع او آن بود که بعد از فوت پدر چون بر تخت سلطنت نشست، به حکیم سنائی نوشت که مذهب سنیان عمری حقّ است یا مذهب شیعه؟ و خلفاء ثلاثه (شیطان) برحق‌اند یا ائمه اثنی‌عشر؟

و کدام مذهب باطل و کدام ملّت بر حقّ است؟ (وص ۳۳۰ ـ ۳۳۶)

حکیم (علیه ما علیه) قصیده‌ای گفته برای او فرستاد که بعضی از آن اینست:

جزکتاب الله و عترت، ز احمد مرسل نماند　　۳۵۴　　یادگاری کو، توان تا روز محشر داشتن؟
از گذشت مصطفی و مجتبی جز مرتضی　　عالم دین را نیارد کس معمّر داشتن
از پس سلطان مَلِک شه، چون نمیداری روا　　۲۵۴　　تاج و تخت پادشاهی، جز که سنجر داشتن
از پس پیغمبر حق، چون روا دارد خرد　　جز علی و عترتش، محراب و منبر داشتن
مرمرا باری نکو ناید، ز روی اعتقاد　　۵۰۲　　حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر علی، داری مقدّم بی سُنَن　　نیست او را در دو گیتی، قدر قنبر داشتن
هست تسویلات شیطان،گفتها در وصف غیر　　۹　　محض کفرآمد ز جهل، آن گفته باور داشتن

سلطان سنجر از نوشته حکیم هدایت یافته، خود را در جرگه غلامان و موالیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درآورد و شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله در زمان او مرفّه الحال بودند.

و مشهور است که گنبد مبارک مقدس ثامن **علیّ بن موسی الرّضا** علیهما السلام در زمان سلطنت آن پادشاه اهل نجات و به امر و فرمان او ساخته شده است و تا حال باقی است.

* و درکتاب مجالس المؤمنین آمده: گنبد مبارک آن حضرت علیه‌السلام از آثار
شرف الدّین ابوطاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بود.

* و صاحب کتاب **زینة المجالس** که در سال ۱۰۰۴ تصنیف نموده ذِکر کرده، جامع کامل التّواریخ گوید: سبکتکین گنبد **امام همام امام رضا** علیه آلاف التّحیّة و الثّنا را خراب کرد و مردم طوس و خلایق را از زیارت منع می‌کردند، و شیعیان زیارت را ترک نکردند و درخفیه و پنهان خود را به آن روضه جنان و آن مکان بهشت نشان رسانیده به زیارت آن حضرت علیه‌السلام مشرّف می‌شدند.

یک‌طواف، مرقدسلطان علی موسی الرّضا   هفت هزار و هفتصد و هفتادحجّ اکبراست

تا شبی سلطان محمود حضرت **اسدالله الغالب مولانا و مولی الثّقلین علیّ بن ابیطالب** علیهما‌السلام
را به خواب دید که اشاره به آن گنبد خراب کرده فرمودند: تا کی چنین خواهد بود؟
صبح آن روز معماران را طلبیده به طوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر بالای
مرقد مطهّر منوّر حضرت امام رضا علیه‌السلام است بنا نهاده به اتمام رسانیدند.
و پسر عمیدهٔ سوری خراسانی سرکار و سرپرست بنای عمارت آن حضرت بود
و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان فرموده:

یک‌طواف‌درش،ازقول رسول‌آمده است   تا بـه هفتـاد حج نافـله یکسان بـاشد

بعد از آن **سلطان محمود شیعهٔ اثنی عشری** گردید و در احترام شیعه سعی و اهتمام می‌نمود.

* نیز از پادشاهان،**یعقوب لیث شیعهٔ اثنی‌عشری**بود، چنانکه درکتاب معجم البلدان مذکوراست:
به سمع یعقوب لیث رسانیدند که ابویوسف ابن سفیان بن معقل، عثمان بن عفّان را لعن می‌کند.
یعقوب فرمود: ابویوسف را بیاورید تا تنبیه کنم، وزیر گفت: اَیُّهَا الاَمیرُ او بر عثمان بن عفّان
سنجری که شیخ شماست لعن نمی‌کند، و عثمان شیخ شما را خلیفه و پادشاه می‌داند.
یعقوب گفت: مرا گمان آن بود که طعن شیخ ما می‌کند، او داند و طعن خلفای ثلاثه شیطان.

و نیز درآن وقت، پادشاهی درسلسله **عمر و لیث** برادر یعقوب لیث بود، و **سرداران او و همه شیعه** بودند و به نحوی در تشیّع غلوّ داشت که اگر نام ناصبی در پیش او می‌بردند فی الحال به قتل او حکم می‌فرمود، و آن پادشاه نیک اعتقاد، می‌گفته: همین دلیل در **افضلیّت علی مرتضی** علیه‌السلام
مرا بس است که **تولّد او در حرم کعبه بوده و این درجه و منزلت مختصّ آن حضرت است**

و شریک و سهیمی در این فضیلت ندارد، چنانچه سیّد حمیری گفته:

ولدتــه فــی حــرم الالــه امــه فی البیت حیـث فنـاؤه المـسجد

بیـضا و ظـاهره الثیـاب کریمـه طابت و طـاب ولیـدها و المولـد

فـی لـیلة غـایة نحـوس نجومهـا و یدت مع القمر المنیـر الاسـعد

مـــالف فـــی خرقـــه القَوایـــل مثلـه الا ابـن امتـه النبـی محمـد

«مولود کعبه»

درمرتبهٔ علی، نه چونست نه چند ۳۸۹ در خانه حق، زاده بجانش سوگند

❋ نیز الجایتو سلطان که مشهور است به **سلطان محمد خدابنده** و از نسل چنگیز خان است شیعه بود. و الجایتو به معنی فرخنده است، و او در باب رواج مذهب حق ائمّه اثنی عشر علیهم‌السلام مساعی جمیله به عمل آورده و **مدّت ده سال** در ایّام دولت آن عاقبت محمود مذهب شیعه رواج داشت، و درمنابر خطبه به اسم نامی حضرت امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین علیهم‌السلام می‌خواندند و تبرّا از خلفای ثلاثهٔ شیطان لعنة الله علیهم می‌کردند و در تمام قلمرو او معمول و متعارف بود. و سبب تشیّع آن بود که اوّل از کفر به مذهب سنیّان عمری میل نمود، و اکثر اوقات با علمای آن مذهب مخترعه صحبت می‌داشت، و روزی در مجلس سلطان، سنیان ابواب منازعه و مخاصمه بر روی یکدیگر گشوده و در رد مذاهب و بیان مثالب یکدیگر به اقصی الغایة کوشیدند.

گـشادند بـا هـم، در فتنـه بـاز ۵۷۸ به لا و نعـم، کـرده گـردن دراز

بسان خروسان شاطر، به جنـگ فتادند با هم، بـه منقـار و چنـگ

یکی از آنان به جواز لَفِّ حریر دخول به مادر دلپذیر تشنیع مذهب دیگر نموده.
و او به جواز نکاح مادر و خواهر و دختر مخلوقه از زنا طریق انکار ملّت خصم خود پیمود
و از این مقوله شکست مذهب‌های باطل همدیگر می‌نمودند.
و به طریق استهزا و افسوس به اهانت و استخفاف مذاهب ساختگی یکدیگر می‌کوشیدند.
و سلطان محمد خدابنده از این معنی به غایت آزرده و دلگیر شده از مجلس برخاسته به حرم رفت و اهل حرم نیز این گفتگو را شنیدند، و به سلطان عرض‌کردندکه این چه دین و مذهب است؟

ما نیز فرزندان داریم هرگاه لفِّ حریر جایز باشد ممکن است که این معنی نیز به ما سرایت کند و سلطان را بیشتر آزرده ساختند، الجایتو، گاه اراده آن می‌نمود که به طریق یاسا و یاسونِ چنگیز خان رجوع نماید، و با امرای خود گفت: این چه کار بود که ما کردیم؟ و یاسا و یاسون چنگیز خان و پدران خود را گذاشته و به این دین(بی‌ناموسی سنیّان) درآمدیم که به چندین شعبه منقسم است **و این چه رسوایی است درمیان آنان که با مادر و خواهر خود نزدیکی می‌کنند؟** و چون به جهت طاعت و عبادت و تکالیف شرعیّه رنج و مشقت بسیار کشیدند، یک باره ترک مسلمانی نمودن بر او شاقّ و دشوار بود، و قریب به یک سال در این اندیشه بود. و عزیمت به بغداد نمود، و از آنجا به زیارت نجف اشرف رفت **(وص ۹ ـ ۹۲ ـ ۵۳۴ ـ ۵۶۱ ـ ۵۶۲ ـ ۵۷۱)**

اتّفاقاً در آن مشهد مقدس منوّر خوابی دید که دلالت بر تقویّت مذهب مسلمانی می‌نمود.

طرمطا که یکی از امرا و مقرّبان درگاه بود و در عقل و تدبیر نظیر و بدیل نداشت و شیعه خاص حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، و مکرّر به کنایه و اشاره حرفها در میان می آورد که سلطان را از مذهب منحرف و گمراه سنیّان عمری برگرداند، و سابقاً عرض داشته بود که غازان خان که اعقل و اکمل جهانیان بود به سبب قبح این اعتقادات (سنیان عمری) میل به مذهب حقّ شیعه نمود پس سلطان را همان اختیار باید فرمود. سلطان گفت: مذهب شیعه کدام است؟

طرمطا گفت: آنکه به رفض مشهور است. سلطان گفت: ای بدبخت می‌خواهی مرا رافضی سازی؟ طرمطا به تمهید معذرت پرداخته گفت: شیعه آن است که می‌گوید: پادشاهی بعد از چنگیز خان از فرزندان و اولاد او باشد، و سنّی آن است که می‌گویند پادشاهی بعد از چنگیز خان از امرای قراچو که از نزدیکان چنگیز خان بودند باشد، بالجمله بعد از خواب دیدن پادشاه در باب حقیقت مذهب حقّ ائمّهٔ اثنی عشرعلیهم‌السلام، طرمطا فرصت یافته صریحاً سلطان را **به اختیار مذهب تشیّع ترغیب و تحریص نموده،** به عرض رسانید: شیعه مذهب خود را به اهلبیت رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت می‌دهند

و معارف و بیّنه خود را از ائمّهٔ اطهار اهلبیت ابرارعلیهم‌السلام فرا گرفته‌اند، و از ایشان روایت می‌کنند

و هر حدیث و روایاتی که سند آن به ائمه اطهار برسد در محلّ اعتبار می‌شمارند.

و شیعیان آنچه علمای سنیان از احادیث و روایاتی که نقل کرده‌اند از خلفای ثلاثه شیطان و از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و غیرهم لعنة الله علیهم اگر موافق کلام الله یا آنکه موافق یکی از روّات شیعه سند آن را به ائمّه اطهار می‌رساند قبول می‌کنند و الاّ رد می‌نمایند.

۵۷۹

*** و شیعیان فتواها و گفتهٔ علماء این چهار مذهب باطل را قبول ندارند***

و به مضمون‌صاحِب البیتِ اَبْصَرُ بِالبَیْت یقین‌که اهل‌بیت رسالت داناترند به شرایع اسلام ازبیگانگان
* چنانکه در ملتفتات ذکر شده: حضرت امام ناطق به حق جعفر صادق علیه‌السلام اشاره با دست مبارک
به جانب منزل خود نموده فرمودند: **کُلُّ شَیءٍ لایَخْرُجُ مِنْ هذهِ البَیْتِ فَهُو باطِلٌ** ۱۵

یکی از شعراء فرقه ناجیه گفته:

اذا شِئْتَ اَنْ تَرْضیٰ لِنَفْسکَ مَذْهَباً — یُنْجیکَ یَوْمَ البَعْثِ مِنْ لَهَبِ النّارِ
فَدَعْ عَنْکَ قَوْلَ الشّافعیِّ وَ مالِک — وَ اَحْمَدَ وَ الْمَرْوِی عَنْ کَعَبِ الاَحْبارِ
وَ دالَ اُناساً قَوْلَهِمْ وَ حَدیثَهُمْ — رَوىٰ جَدُّنا عَنْ جَبْرَئیلَ عَنِ الْباری
صد شکر، که نه شافعی و نه حنبلیم ۳۲۳ نه پیرو پور اَنس کابُلیم
با مذهب این و آن نباشد کارم ۵۸۴ من پیرو قول و فعل آل علیم ۵۸۳

سلطان پرسید: درمیان شیعه، طایفه علما و دانشمندان هستند یا نه؟
طرمطا گفت: فضلا و محدثین و مجتهدین درمیان آن جماعت بسیار است.
و در این زمان شیخ جمال الدین حسن بن مطهّر مشهور به علاّمه حلّی از اجلّه
علمای عصر و سرآمد روزگار است، و در علوم معقول و منقول عدیل و نظیر ندارد.
سلطان‌از این معنی شادمان شد، علاّمه را طلبید و آن جناب قبل ازآنکه سلطان بطلبد، چون شنیده بودکه سلطان محمّد درمذهب سنیان‌عمری خاطرش متزلزل‌شده و اراده آن داردکه ترک آن‌مذهب نماید دوکتاب به نام سلطان تصنیف نمود در باب امامت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و اثبات حقیّت مذهب شیعه و ابطال ملّت سنت عمری، یکی موسوم به **منهاج الکرامه فی‌معرفة الامامه** و دیگر موسوم به **نهج الحقّ وکشف الصّدق**درعلم‌کلام، علاّمه آن‌کتابها را برداشته باتّفاق فخرالمحقّقین طاب ثراهماکه فرزند دلبند و قرّة العین ارجمند او بود و در اوّل شباب و حداثت سنّ به مرتبهٔ‌اجتهاد رسیده به سلطانیّه آمد. و چون شیخ داخل مجلس سلطان شد، سلطان و اهل مجلس او را اعزاز و احترام بیش از پیش نموده در صدر مجلس جایش دادند. (مجالس المؤمنین ج۲ ص ۳۵۷)
علاّمه **کفش** خود را برداشته در پهلوی خود گذاشت، سلطان و حضّار از این حرکت متعجب شده
در خاطر گذرانیدند که این عرب سفیه و دیوانه است، و سلطان وجه آن را استفسار نمود؟

(روضات الجنات ج ۲ ص ۲۶۴)

لا تَفْعَلْ شَیْئاً مِنَ الْخَیْرِ رِیاءً و لا تَتْرُکْهُ حَیاءً { ۱۰۲۵۴ } مکن چیزی از کار خیر را برای ریاء و ترک مکن آن را به سبب شرم و حیاء

علاّمه در جواب فرمودند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله **ابوحنیفه** کفش سرور انبیا را دزدیده و چون در مجلس سلطان جمعی از حنفی مذهبان هستند به گمانم چون امام آنان کفش دزد بوده مبادا که متابعان و پیروان او سنّت دزدی و طریق امام خود را به عمل آورده‌کفش مرا بدزدند به این سبب کفش خود را ضبط نمودم. علمای حنفی خشمگین شده گفتند:

در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ابوحنیفه کجا بود؟

و بیشتر از صد سال بعد از رسول ابوحنیفه به دنیا آمد! علاّمه گفت:

مرا معذور دارید که سهو کردم، **شافعی** کفش رسول الله را دزدیده بود.

علمای شافعی از جای درآمده گفتند: **شافعی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله نبود**

چرا افترا و بهتان به ائمهٔ ما می‌زنی؟ علاّمه فرمود: من اشتباه کرده‌ام احمد حنبل کفش سیّد کاینات صلی الله علیه وآله را دزدیده بود. علمای حنابله گفتند: **احمد بن حنبل در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کجا بود؟** و ائمّه ما پس از رحلت حضرت رسول و بعد از مدت‌های مدید به دنیا آمده‌اند. علاّمه فرمود: پیری مرا دریافته، **مالک** کفش پیغمبر را دزدیده بود علمای مالکی از جای درآمده گفتند:

مالک در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله نبود.

پس علاّمه فرمود: هرگاه این چهار مذهب در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله نبود، پس چگونه بوجود آمد ؟!! علمای سنیان خجل و مبهوت شدند، و بطلان مذهب مخترعهٔ باطله ایشان بر سلطان و اهل مجلس ظاهر شد. و الجایتو سلطان از علاّمه التماس نمود وضو ساخته در حضور او نماز بگزارد شیخ با آداب مقرّره وضو ساخته دو رکعت نماز به خضوع و خشوع تمام بجای آورد و علمای سنی نیز حسب الامر سلطان به طریق خود وضو گرفته نماز ناقص فاسدی گزاردند.

نماز و روزه‌ات، چون هیچ باشد ۵۶۴ ز طوق لعنتت، صد پیچ باشد

سلطان را از روش و آداب علاّمه بسیار خوش آمد و اشاره به مناظره و مباحثه نمود.

چون روز دیگر شده نظام الدین عبدالملک مراغی که شافعی مذهب بود و مکرّراً علمای حنابله را الزام‌داده بود و درعلوم معقول و منقول‌یگانهٔ جهان و به مباحثه و مناظره فایق از اهل عصر و زمان و درآن سرزمین قاضی القضاة ممالک ایران بود و دیگر علمای سنیان پرعناد ترتیب داد

و مقدمات مباحثه نموده به مجلس سلطان حاضر شدند و جناب اَفْضَل العلماء وَ المجتهدین شیخ جمال الدین حسن بن مطهّر حلّی نیز حاضر شد، و به مکالمه و مناظره مشغول شدند.

و جناب شیخ به دلایل عقلیّه و براهین نقلیّه اثبات حقیّت مذهب فرقهٔ ناجیه اثنی عشریّه رضوان الله تعالی علیهم، و ابطال مذهب سنیان خَذَلَهُمُ الله نمود، چنانکه بر شاه و گدا و امرا و وزرا و پست و شریف و خاص و عام این معنی ظاهر و واضح شد.

چو در مجلس شه، به زانو نشست — زبان برگشاد و، دهن‌ها ببست
به کلک فصاحت، بیانی که داشت — به دلها چو نقش نگین، برنگاشت
سر از کوی صورت، بمعنی کشید — قلم بر سر حرف دعوی کشید
بگفتندش از هر طرف، آفرین ۱۴۸ **که بر عقل و طبعت، هزار آفرین**
سمند سخن، تا بجایی براند — که قاضی چوخر، در وحل باز ماند

علما و دانشمندان سنی سگ پدر مبهوت و متحیّر مانده خایف و خاسر شدند و سلطان و اکثر خواص مقرّب به توفیقات الهی مذهب حقّ تشیّع اختیار نمودند.

* حسب الفرمان الجایتو سلطان، درممالک ایران تغییرخطبه نموده و نام خلفای ثلاثه منافقین را از خطبه‌ها انداخته، به اسامی حضرات ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در منابر خطبه خواندند. و درهم‌ها و دینارها را از لوث اسامی خلفای بی پدر و مادر ثلاثهٔ شیطان محو نموده، به نام نامی و اسم‌گرامی حضرت امیرالمؤمنین و اسماء ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقّش و مزیّن ساختند و« **حَيَّ عَلىٰ خَيْرِ العَمَلِ**» به کوری چشم عمر بی پدر در اذان نماز اظهار کردند.

* و در مجالس المؤمنین (ج۲ ص ۳۵۹) ذِکر شده درتمامی ممالک الجایتو سلطان مذهب حقه شیعه انتشار یافت. و درتاریخ نگارستان مسطور است: چون احکام و ارقام الجایتو سلطان ،به جمیع قلمرو خود فرستاد همه اطاعت نموده **خطبه اثنی‌عشری** برسرمنابرخواندند الاّ مردم **اصفهان** که تعصّب و عناد ورزیده به آن امر راضی نشدند. امّا چون خبر مخالفت آنان به سلطان رسید لشگر و حَشَم نامعدود به قتل و اسیری آنها مقرّر داشت، و همین که لشگر به آن سرحد رسید اهالی اصفهان از غضب سلطان خوف و واهمه نمودند روز جمعه خطبه اثنی عشریّه خوانده نثارها کردند.

و سلطان در رواج دادن مذهب شیعه مبالغهٔ تمام داشت و **طریقهٔ مرضیّهٔ مرتضویّه** بجا آوردند و در آن باب مساعی جمیله به ظهور رسانیده، و مدارس و بقاع الخیر بنا کرده مدرّسان تعیین فرموده و حقوق مالی جهت ایشان مقرّر داشت.

*** وَ إنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قوماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکونوا أمْثالَکُمْ ***

و اگر شما (سنیان عمری سوسمارخور بت پرست) از دین حقّ روی بگردانید، خداوند قومی غیر ازشما (که آنها اهل ایمانند) بجای شما(منافقین) پدیدآورد.« سوره محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه ۳۸»

*** معرفی برتری اهل ایمان و تقویٰ درفارس و دین فهمی و دینداری شیعیان ایران درقرآن ***

حضرت صادق علیه‌السلام در تفسیر و معنی و مقصود این آیه فرمودند: یعنی اگر شما مردمِ (منافق و پیروان سقیفهٔ بنی ساعده) از ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برگردید در عوض قومی آیند که ولایت آن حضرت را بپذیرند

*** و آنها مانند شما مخالفت امر خدا نکنند، و ستم به آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ننمایند***

بلکه فرمانبردار خدا باشند و از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی کنند و دوست آنها باشند. خداوند درعوض اشخاصی که از ولایت و دوستی ما آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برگشته‌اند عجم و فرزندانشان را بیاورد که دوستدار ما اهل بیت می‌باشند.« تفسیر قمی ج ۲ »

وقتی آیه فوق نازل شد، اصحاب سؤال کردند: ای رسول خدا اینان چه اشخاصی هستند که پروردگار در این آیه یاد فرموده؟ سلمان فارسی رحمه‌الله نزدیک آن حضرت بود، دست مبارکش را بر سر سلمان گذاشت و فرمود: این شخص (ایرانی) و طایفهٔ او. سپس فرمود:

« وَ اللهِ الذّی نَفْسی بِیَدِهِ لَو کانَ الایمانُ مَنوطاً بِالثُّریّا لَتَناوَلَه رجالٌ من فارس»

به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر ایمان و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در(جمع ستارگان) ثریا آویخته باشد جماعتی از اهل فارس دست به آن زنند و آن را دریابند.

« قَد وَ اللهِ أبدَلَ خَیْراً منهُمُ المَوالی» به خدا سوگند که بدل کرد به جای آنان (که پیروان سقیفه‌اند) بهتر از آنان را که (فارس و اهل ایمان و برگزیدهٔ قوم عجم و) موالی و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. **(منهج الصادقین ج ۸ ص ۳۵۷)**

* رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این دین (قرآن و عترت) را به عجم‌زادگان می‌بخشد و منّت می‌گذارد. **(یَمُنُّ بهذا الدِّینِ عَلیٰ أولادِ الأعاجِمِ) * (کافی باب ۱۴۸)**

* امام باقرعلیه‌السلام فرمود: ۳۱۳ نفر اصحاب مهدی علیه‌السلام از اولاد عجم خواهند بود

(بحار۵۲ ص ۳۶۹ ـ ۳۷۰ باب ۲۷ ح ۱۵۷)

قال علی علیه‌السلام : علیکُمْ بالْمَحجّةِ الْبَیْضاء فاسْئلوها و إلّا اسْتَبْدَلَ اللهُ بِکُمْ غَیْرَکُمْ {۶۱۵۰}

(تفسیر جامع ج ۶ ص ۴۱۷) و ص ۱۸ ـ ۵۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۸ ـ ۴۸ ـ ۲۶۹ ـ ۲۷۸ ـ ۳۱۴ ـ ۴۸۱ ـ ۵۴۴ ـ ۵۸۳

❋ سلطان محمد خدابنده، نام نیک برصفحهٔ روزگار به یادگار گذاشت و سرای آخرت خود را معمور و آباد ساخت و در شب عید فطر به جوار رحمت ایزدی پیوست

و **دوازده سال پادشاهی کرد و ده سال آخر زندگی شیعهٔ اثنی عشری** بود و عمرش **سی و پنج** سال و نه ماه و هجده روز بود، و بعد از فوت او علاّمه به جانب حِلّه بازگشت نمود.

مذهب حق یک بود، نه چار چار ۳۲۳ این سخن نقل است از، هشت و چهار

❋ **حکایت:** در(ج۱ ص ۵۷۳)کتاب مجالس المؤمنین آمده: یکی از ناصبیان بی دین در رد مذهب شیعهٔ امامیّه کتابی نوشته بود، و آن را در مجالس بر مردم می‌خواند و اضلال شیعه می‌نمود و از بیم آنکه مبادا کسی از علمای شیعه رد آن نماید آن را به کسی نمی‌داد که بنویسد.

و شیخ جمال الدین حسن بن مطهّر حلّی همیشه حیله بکار می‌برد که آن کتاب را به دست آورد تا جواب علمی گوید و رد آن کتاب نماید، لاجرم با اصرار زیاد، التماس عاریهٔ کتاب مذکور نمود.

چون آن خارجی ناصبی نخواست که یکباره دست رد بر سینهٔ علاّمه گذارد، گفت:

سوگند یاد کرده‌ام که زیاده از یک شب کتاب را پیش کسی نگذارم.

علاّمه آن یک شب را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و به خانه برد که به قدر امکان از آنها نقل نماید، اما چون به کتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب گذشت، خواب بر او غلبه کرد.

حضرت صاحب الامرعلیه‌السلام ظاهر شده و به شیخ گفت: کتاب را برای من بگذار و تو بخواب

و چون از خواب بیدار شد به کرامت و عنایت آن حضرت کتاب تمام نوشته شده بود.

❋ دیگر از سلاطین شیعه **حسام الدّوله** رحمه‌الله بود در تشیّع به حدی غلوّ داشت کـه جمعـی بـه حـج می‌رفتند به یکی از ایشان گفت: چون به مدینه طیّبه برسی سلام من به حـضرت رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برسان و بگو: **اگر عمر و ابوبکر** لعنة الله علیهما **در جوار تو مدفون نمی بودند بـه سـر و چـشم هرآینه به زیارت تو می‌آمدم.**(و ص ۲۱۳) ❋(شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۳۸)❋(مجالس المؤمنین ج۲ ص ۳۴۳)

❋ دیگردرتاریخ نگارستان آمده: ابوالقاسم بابو مرزای بن بایستغربن شارخ روزی با خواص و مقرّبان نشسته و تنگه (ظرف آبخوری را) در دست گرفته نوشتهٔ آن را خوانده **اسامی دوازده امام** بر آن نقش بود. یکی از حضّار گفت: در زمان کدام سلطان بوده، مرزا گفت: به نام من است، همان

لازم باشید راه سفید (و سیرهٔ آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله) **را پس سلوک** (و عمل) **کنید** (آداب) **آن را! و اگرنه بدل کند خدا** (در آن راه) **به جای شما غیر شما را**

شخص گفت: شما را مردم نوع دیگر(یعنی: غیر شیعه) اعتقاد دارند، مرزا گفت: هرکس هر نوع اعتقاد دارد بدارد، من بطریق و دین ابا و اجداد خود **شیعه اثنی عشریّه** و دوستدار اهل‌بیتِ نبوتم.

❋ دیگر از وزرای شیعه **مجدالملک** است: وزیری بود، در ایّام وزرات او مرد لباسشوئی را به گناهی گرفتند و نام او ابوبکر ، امّا شیعه بود، و چون او را به نزد مجد الملک بردند، فرمود: او را مصلوب سازند، حاضران گفتند شیعه است، گفت: شما گفتید ابوبکر نام دارد، و اگر شیعه بود هرگز به این نام زشت راضی نمی‌بود، و یکی از شعراء فرقهٔ ناجیه اثنی عشریّه‌گفته: (وص ۵۸۵)

لایُقْبَلُ التَّوبَةُ مِنْ تائبٍ **الاّ بحُبِّ عَلیٍّ ابن اَبی طالب**
حُبُّ عَلیٍّ واجِبٌ وَ لازِمٌ **فی ذمَّة الشّاهدَ وَ الغائبً**
لَوْ شَقیٰ قَلْبی لَرَأوْ وَسَطَهُ **سَطْرَین قَدْ خَطا بِلا کاتِبَ**
اَلْعَدْلُ وَ التَّوْحیدُ منْ جانب **وَ حُبُّ اَهْلِ البَیْتِ منْ جانبَ**
هُمْ خَمْسَةٌ فی اللهَ اَحْبَبْتُهُم **مُحَمَّدٌ وَ ابنُ اَبی طالبً**
وَ فاطمَةُ الزَّهْراء وَ ابناهُما **رَغْماً لانْف الغائب الخائبً**

(مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۴۶۰)

ای ناصبیان بی‌دین به رغم شما، از ابتدای جلوس میمنت مانوس پادشاه جم جاه ملایک سپاه، مروّج مذهب اثنی‌عشریّه **شاه اسماعیل** موسوی‌صفوی‌طیّب‌الله مضجعه و اسکنه‌الله فی‌جنان‌قدسه با توفیقات الهی و زحمات و خدمات و راهنمایی‌های علمای‌شیعه رضوان‌الله تعالی علیهم تا حال‌که شهرمحرّم الحرام سنه ستّ و سبعین و الف (سنه ۱۰۷۶) هجری است **حقایق بر مردم متفقّه آشکار گشته و روز به روز شیوع و رواج مذهب هدی در ترقّی و تزاید است.**

و ملّت مخترعهٔ باطلهٔ شما **سنیان عمری در تزلزل و تنزّل**، و در اکثر امصار و اقطار عالم **شیعهٔ اثنی عشریّه** بسیارند، علی الخصوص در ممالک **ایران که به قدرت و هدایت الهی** و به یمن عدالت و رعیّت پروری پادشاه دین پناه ظِلّ الله السّلطان ابنِ السّلطان ابن السّلطان ابن‌السّلطان‌ابن‌الخاقان‌ابن‌الخاقان خلیفه امن و امان **شاه عبّاس**ثانی موسوی‌صفوی خلد الله ملکه و دولته الی ظهور صاحب الزّمان علیه السلام که این پادشاه حمیده خصال، سابع سلسلهٔ پادشاهان موسویّه

❋ مرتضویّه است، **شیعه به رفاه حال بی تقیّه و ملال به طعن و لعن خلفاء ثلاثهٔ شیطان ❋**

❋ و تابعان آنان لعنة الله علیهم مشغول و مشعوفند. ❋

اِتَّقِ العَرَبَ فَاِنَّ لَهُمْ خَبَرَ سوءٍ اَما اِنَّهُ لا یَخرُجُ مَعَ القائِمِ مِنْهُم واحِدٌ. (کتاب غیبت طوسی حدیث ۵۰۰)

و خطبای فصیح بیان و بلغای خوش الحان، طعن و لعن خلفای ثلاثهٔ شیطان می‌نمایند، و ملایک و جنّ و انس **بیش باد و کم مباد** می‌گویند، **و تبرّا به زبان فصیح در کوچه و بازار بی تعب و آزاریک به یک از امامان و پیشوایان ضالّه گمراه شما را به نحوی پروار می‌دهند که اگر درآنجا حاضرشوید به غیرازغصّه و درد و رنج و هلاک و خودکشی‌علاج وچاره‌ای ندارید**

و شیعه را بهتر از مهر و ولاء اهلبیت‌اطهار علیهم‌السلام، و لعن و طعن و تبرّای از آن سه ملعون غدار توشه و زاد راه آخرت و باعث نجات و خلاص ازشدت و سختی عذاب و عقاب در روزقیامت نیست **چیزی که باعث است، نجات و خلاص را در هر دو جهان، دوستی مرتضی علیّ است**

وص ۳۳ ـ ۴۷۶

* و امّید از لطف و کرم و شفقت یزدانی جلّ جلاله و عظم شانه آن است
که هرچه زودتر با ظهور حجة بن الحسن و عنایات حضرات ائمّة اثنی عشر علیهم‌السلام
مآثر دنیا را خداوند متعال، از لوث مذاهب باطله پاک و پاکیزه نماید
و در منابر و مساجد خطبهٔ اثنی عشریّه، تبرّا، لعن و طعن خلفاء ثلاثهٔ شیطان نمایند.

اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعناً وَ بیلاً وَ سَخَطاً عَظیماً وَ عَذاباً فَوقَ العَذابِ وَ نکالاً بَعدَ النِّکال

وَ اغْفِرلی وَ لابائی وَ اُمُّهاتی وَ جَمیعِ الْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ المُرْسَلینَ وَ عَلیٍّ
* خَیرِالوَصِیّینَ وَ الائِمَّةِ الْمَعصومینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم اَجمَعینَ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمین. *

(کلام‌کاتب نسخهٔ خطی‌اصلی)

برحسب امتثال و فرمایش سرکار شوکت و رفعت مدار جلالت و عظمت دثار
عمدة الامراء العظام، اعظم الخوانین الکرام، مقرّب الحضرت العلیّة العالیة
**** میرزا محمّد خان کشیک چی باشی ادام الله شوکته و لا زالت دولته ****
بتسوید و تحریر این رساله کثیر الفائدة، المسمّی بانساب النّواصب پرداخت.
قد تمّت فی یوم الجمعة احدی عشر شهر رمضان المبارک من شهور
** سنه اثنی و سبعین و ماتین بعد الالف من الهجرة النّبویّه صلی‌الله‌علیه‌وآله **
علی ید الاقلّ السّادات محمّد طاهر الحسینی الوزوائی القمی فی سنه ۱۲۷۲

*** کتابخانه آستان‌قدس رضوی علیه‌السلام * مخزن: ۱۹۶۲۵۱ ***

امام صادق علیه‌السلام فرمود: از عرب بپرهیزید در خصوص آنها خبر بدی هست که حتی یک نفر از آنها همراه قائم علیه‌السلام خروج نمی کنند.

**** مَنْ جَعَلَ الْحَمْدَ خِتَامَ النِّعمَةِ جَعَلَهُ اللهُ سُبحَانَهُ مِفتاحَ الْمَزِيد ****

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هرکه بگرداند حمد و سپاس خدا را ختم کنندهٔ نعمت (یعنی هرنعمتی به او برسد ختم‌کند آنرا به حمدِ خدا) **بگرداند خدا آن حمد او را مفتاح زیادتی** (یعنی کلید و گشایندهٔ زیادتیِ نعمت او). «۸۸۹۸ غرر الحکم»

*** (اهــــداء) ***

ثواب هرگونه خدمات در احیاء و نشر این کتاب انسابُ النواصب، معرفی ظالمین و تبرّی از دشمنان دین را، به آستانهٔ نور دیدهٔ امیرالمؤمنین، **به محسن بن علی،** به فروزان مشعل هدایت و برترین فرزند امامت و آخرین سبط سیدالانبیاءدرآفرینش الهی،ثمره بیت نبوّتِ محمدی و ولایت مرتضوی حقیقت نور و ایثار فاطمی، بالاترین شهید از خاندان وحی و **جنین قربانی از آل محمد** صلی الله علیه و آله تقدیم نموده‌ایم به امید پذیرش و طلب شفاعت از**محسن آل محمد** صلی الله علیه و آله ، غنچه پرپر شده‌ای که گلبرگهای کوچک پیکرش در قطرات خون مادرش زهرا علیها السلام در دفاع و حمایت از امامت و ولایت علی مرتضی علیه السلام به خون غلطید، و پیمان عالم ذرّ و عهد ولایت و شهادت را درحفظ و بقای احکام شریعت نبوی و حاکمیت مکتب انحصاری قرآن و عترت علیهم السلام به انجام رسانید

*** و تا ظهور مهدی منتقم آل محمد صلی الله علیه و آله ***

در سوگ محسن بن علیّ، اولیاء خدا به ماتم نشسته‌اند.

لَعَنَ اللهُ عُمَرَ ثُمَّ اَبابَکْرٍ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمانَ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ. (از ص ۱۱۳)

اَللّٰهُمَّ وَلَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ بِجَمیعِ مَحامِدِکَ کُلِّها عَلیٰ جَمیعِ نَعْمٰائِکَ کُلِّها حَتّٰی یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ اِلیٰ ما تُحِبُّ رَبَّنا وَ تَرْضی... وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لا اَجْرَ لِقائِله الاّرضاکَ... «عشرات»

(مشهد مقدس رضوی علیه السلام ۱۴۰۷ ه.ق)

(بندهٔ آل علی علیهم السلام ـ سیّد صادق میر شاه ولد)

(قطره‌ای از قطره‌های برکهٔ حیدرشدم)